قَد جاءَكُم بُرهانٌ مِن رَبِّكُم
وَ أَنزَلنا إِلَيكُم نوراً مُبيناً

کشف الأسرار و عدة الأبرار

معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد دوم

تفسیر سورة آل عمران و سورة النساء

تألیف

ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسعی و اهتمام

اقل عباد علی اصغر حکمت

طهران ۱۳۳۸ هجری شمسی - ۱۳۷۸ هجری قمری

چاپخانه دانشگاه

بسمه تعالی

مقدمه

تِلْكَ آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ

این کتاب صواب که کاشف اسرار است، و عُدّت ابرار است، و ملاذ احرار است، و دل را واری از یاراست، اینك بحمدالله والمنّه شاهد بازار است جلد نخستین آن سال ۱۳۳۱ هجری شمسی برابر ۱۳۷۱ هجری قمری زیب طبع وانتشار یافت، و کافّهٔ مسلمانان خاصّه پارسی زبانان را از آن بهرهٔ بسیار و سود بیشمار حاصل آمد فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ، وَأَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً

اینك مجلّد دومین کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ پس از هفت سال چون عروسی هزهفت کرده یاماهی دوهفته ازحجله گاه غیب بعرصهٔ شهود میآید، وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ، با داماد صاحب دولت که باشد و نعمت وصال کرا افتد؟

زین قصّه هفت گنبد افلاك پر صداست

کوته نظر ببین که سخن مختصر گرفت

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً

درمقدّمهٔ مجلد اوّل مجملی از تاریخ این کتاب مستطاب و کیفیت علل واسباب که باعث حصول چنین گوهر ناب وتحفهٔ کمیاب بود، بقلم آمد، اکنون بتکرار آن جمله‌سازی نیست دراین مقام ازباب تحدیث نعمت وشکرانهٔ فضیلت همین بس است که گفته شود این مجلّد دومین نیز برنج بسیار وتعب فراوان و کوشش مستمر وجدّ دائم

وجهد وافر وسعی بلیغ پس از مقابله با دو نسخهٔ اصل کهن که از کتابخانه‌های **اسلامبول** عکس برداری و استنساخ شده، با عنایت وتوجه خاص بحسن قلم وصحت اعراب و دقت در وضع علامات و شمارهٔ سور وآیات و محسنات دیگر اینك پرده از جمال بیمثال خود میگشاید و دلدادگان را اشارت وصال مینماید وَ أَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مالَم تَكُنْ تعلَمُ وَكانَ فضلُ اللّهِ عَلَيكَ عظيماً از خداوند منان مسألت آنکه بیت خیر اولیاء جامعهٔ طهران بالخاصه رئیس خردمند و استادان فرزانهٔ مدرسهٔ معقول ومنقول مأجور ومقبول افتد، زیرا اگرعنایات والطاف ایشان نمیبود هرآینه این توفیق نویسنده را رفیق نمیشد، والحق مفاد کریمه ـ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولٰئِكَ هُم خَيرُ الْبَرِيَّة درشأن ایشان نیك مطابق افتاده است

اکنون ما میوهٔ کار و کوشش خود را برپیشگاه بیار نهاده‌ایم، بدان امید که برادران هم کیش و همرهان ما از این گنجینهٔ گرانبها سرمایه و سود دو جهانی بیندوزند، و در پرتو این درخش آسمانی چراغ جان بیفروزند، و دانش جاودانی بیاموزند، وهمان گوئیم که میبُدی صاحب تفسیر رحمةالله علیه گفت

حان نیز نسرد تو فرستیم مدین شکر

صد جان نکند آنچه کند بوی وصالت

فَاَمّا الَّذينَ آمَنوا بِاللّهِ واعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُم فِي رَحْمَةٍ مِنهُ وَ فَضلٍ وَيَهدِيهِم اِلَيهِ صِراطاً مستقيماً

وانا العبد المذنب الرّاجی من رحمة ربّه **علی اصغر حکمت** الشیرازی فی بلدة طهران یوم الخمیس الثامن عشر من شهر ذی الحجّة الحرام سنة ۱۳۷۸ الهجرية القمريّه، وكان ذلك يوماً مباركاً وعيداً سعيداً و اكمل الله تعالى بذلك اليوم دينى واتمّ نعمته على نفسى، والحمدلله ربّ العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

۳ـ سورة آل عمران ـ مدنية

۱ـ النوبة الاولى

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان «الٓمٓ» «اللهُ لآ اِلٰهَ اِلاَّ هُوَ» آن خدائی است که نیست خدائی جز او «اَلْحَيُّ الْقَیُّوم [۲]» زنده پاینده،

«نَزَّلَ عَلَیْكَ الْكِتابَ» فرو فرستاد برتو این نامه، «بِالْحَقِّ» براستی و درستی، «مُصَدِّقاً» گواهی استوارگیر، «لِما بَیْنَ یَدَیْهِ» آن نامها را که پیش از این فرو فرستاد، «وَ اَنْزَلَ التَّوْرٰیةَ وَ الْاِنْجیلَ مِنْ قَبْلُ» و فرو فرستاد تورات موسی و انجیل عیسی از پیش،

«هُدیً لِلنّاسِ» این کتاب و آن تورات و انجیل هرسه راه نمونی را فروفرستاد مردمانرا، «وَ اَنْزَلَ الْفُرْقانَ [۳]» و فرو فرستاد نامهٔ که خدائی جدا کند میان حق و باطل

«اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا» ایشان که کافر شدند، «بِآیاتِ اللهِ» بسخنان خدای، «لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ» ایشانراست عذابی سخت، «وَ اللهُ عَزیزٌ» و خدای قوی است سخت گیر، «ذُوانْتِقامٍ [۴]» با کین کشی

«اِنَّ اللهَ لایَخْفیٰ عَلَیْهِ شَيْءٌ» خدای آنست که چیزی پوشیده نماند بروی «فِي الْاَرْضِ وَلافِي السَّماءِ [۵]» نه درزمین و نه در آسمان

«هُوَ الَّذي یُصَوِّرُکُمْ» او آنست که شما را می‌نگارد، «فِي الْأَرْحامِ» در

رحمهای مادران « كَيفَ يَشاء » چنان که خود خواهد
« لاإِلٰهَ اِلّاهُوَ » نیست خدای جزوی « أَلعَزيزُ الحَكيم(۶) » آن توانای دانا

النوبة الثانية

این سورة آل عمران

گفته‌اند دویست آیت است ، وسه هزار و چهارصد و هشتاد کلمه ، و چهارده هزار وپانصد وبیست وپنج حرف جمله **بمدینه** فرود آمدازآسمان عزّت ، ازنزدیك خداوند جل ثناؤه ، **مصطفی** ﷺ **سعید جبیر** گفت « اوّل آیت ازین سوره که فرو آمد این بود ـ هٰذا بيانٌ للنّاس و هدىً و مَوعِظَةً للمُتَّقين »

ومصطفی در بیان فضیلت این سوره گفت هرآنکس که برخواند روزآدینه خدای عزّ وجلّ و فرشتگان او بر وی ثنا گویند ، و درود فرستند ، تاآنگه‌آفتاب فرو شود و بروایتی دیگر می‌آید ـ که اگرشب آدینه برخواند روز قیامت‌ویرا دو پر دهند تا بدان دو پر اندر صراط بآسانی باز گردد و بروایتی دیگر ـ اگر براطلاق در عموم احوال و اوقات برخواند بهر آیتی ویرا امانی دهند و زینهاری ، فردای قیامت اندران جسر دوزخ **ابن مسعود** گفت « مَن‌قرأ آل‌عمران فهو غنيٌّ » توانگر بحقیقت‌آنکس است که آل عمران داند و خواند

اما سبب نزول آیات که در صدر این سوره‌ست بقول **کلبی و ربیع وانس** و جماعتی مفسّران آنست که ترسایان **نجران** آمدند بر مصطفی ﷺ شصت مـرد سواران ، چهارده از ایشان سران وسالاران واشراف ایشان ، ودرین چهارده سه کس بودند که مدار کار ایشان بایں سه کس بود ، و برهمه مقدّم و فرمان ده بودند ـ یکی **عاقب** امیر قوم بود ، و صاحب مشورت ایشان ، کـه همه گوش باشارت و رای وی داشتند ، نام وی **عبدالمسیح** بود دیگرسیّد بود ثمال ایشان ، وصاحب رحل‌ایشان، نام وی **ایهم** سدیگر **ابوحارثة‌بن علقمه** قاضی و امام وصاحب مدارس ایشان آمدند و در مسجد رسول خدا شدند ، بعد از نماز دیگر باجامهای نیکو ، و هیئت

آراسته ، تا آن حدّ که یکی ارصحابه گفت مانند این قوم ما هرگز ندیده‌ایم وقت نماز ایشان درآمد ، برخاستند وهم اندرمسجد نماز خویش بگزاردند روسوی مشرق ، و رسول خدا گفت ـ بگذاریدشان تا نماز خویش بکنند پس سیّد و عاقب هردو درسخن آمدند و بارسول سخن در گرفتند رسول‌خدا گفت مسلمان‌شوید ایشان گفتند ما مسلمان شدیم پیش ازین رسول گفت ـ دروغ گفتند که شما مسلمان نه‌اید ، نه آنکه خدا‌را فرزند مگوئید ؟ و صلیب می‌پرستید ؟ و گوشت خوك می‌خورید ؟ ایشان گفتند إن لَم یَکُن ولداً لله فَمَن أبوه ؟ اگر عیسی فرزند الله نبود پس‌پدر وی که بود ؟ ومخاصمتی در گرفتند در کار عیسی ، پس مصطفی(ص) گفت نه شما می‌دانید ومی‌شناسید که فرزند بپدر مانَد ؟ لامحالة که جنسیّت‌میان پدر و فرزند این اقتضا کند گفتند ـ بلی چنین است رسول گفت ـ پس خداوندما عزّ وجلّ زنده است که مرگ را بوی راه نه ، همیشه بود ، و هست ، و باشد و عیسی نبود پس‌بوداست آنکه مرگ وفناراوی راهست ! ونیز خدای‌ما نگهبان هرچیزست ، و روزی گمار هر کس ، و در عیسی ازین هیچ چیز نیست ! و خداوند ما آنست که لایخفی علیه شیءٌ فی الارض ولا فی‌السماء نه در زمین ونه در آسمان چیزی از وی پوشیده [نیست] ، و عیسی نداند مگر آنچ او را درآموختند ! و خداوند ما عیسی‌را در رحم مادر نگاشت ، چنان که خود خواست ، تا مادر بوی بارور شده و او را فرو نهاد ، چنان که مادر فرزند نهد ، پس اورا بپرورد چنان که کودك خرد را پرورند بطعام و شراب ، و خداوند ما ازین همه پاکست ومبرّه ، نه خورَد ، نه‌آشامد ، نه هیچ عیب و رنج بوی درآید ، « تَعالیٰ و تَقَدَّس عَمّا یَقولُ الظالمونَ عُلوّاً کبیراً » این سخن در ایشان گرفت و خاموش شدند تا مخاصمت منقطع گشت ، و ربّ العالمین درین حال این آیات فرستاد از اوّل سوره

« بسم الله الرَّحمن الرَّحیم » **عکرمه** گفت ـ پس از موجودات و مکوّنات خدا بود ، دیگرهیچ چیز نبود ، نوری بیافرید و ازآن نور لوح و قلم بیافرید ، آنگه اوّل چیز که برلوح نوشت « بسم‌الله الرحمن الرحیم » بود **عثمان عفان از مصطفی**

(ص) پرسید که در این «آیت تسمیت» چه گوئی؟ مصطفی گفت «نامی از نامهای خداوند است جلّ جلاله، بنام اعظم نزدیك، و هم چنان که سیاهی چشم سپیدی را نزدیك است وهم بر جعفر بن محمد گفت بسم‌الله کتاب خدایرا همچون کلید است درها را، پس بهیچ درخانه درنتوان شدن بی‌کلید، همچنین دستوری نیست که بحضرت قرآن شوند بی بسم‌الله آنگه‌این بیت بر گفت جعفر شعر

« بِسمِ اللّٰهِ مفتَتَحُ الـكلام و بسم الله شافيةُ السقام »

ابوسعید خدری روایت کند از مصطفی گفت ـ میان عورات بنی آدم و میان دیو پردهٔ بسم‌الله است، کسی که بخلوت جای شود قضاء حاجت را، تا بسم‌الله نگوید که دیده دیو از آن دربند حجاب نشود و دیو از هیچ‌چیز چنان کوفته و کسته نشود که از بسم‌الله شود، نبینی که مردی بحضرت مصطفی گفت « تعس الشَّيطان » مصطفی گفت چنین مگوی که دیو ازین بزرگی برخود نهد و گوید « بِعِزَّتي صَغَّرتُكَ ! فإذا قلتَ بسم الله تصاغر حتّي يصير مثل الذباب » وعن **عبدالله بن مسعود**، قال « مَن أرادَ ان ينجيه الله من الزبانيه التِسعة عشر فليقرأ. بسم الله الرحمن الرحيم فانها تسعة عَشرَ حرفاً لِيَجعَلَ الله تعالى كلّ حرف منها جنَّة مِن واحد منهم »

و شرح این آیت تسمیت بالطائف و نکت که بآن تعلق دارد در سوره بقره از پیش رفت

قوله تعالیٰ « الٓمّٓ » ـ روایت کردند از **ابن‌عباس** در تفسیر « الٓمّٓ » که الف اشارتست بالله، و لام بجبریل ومیم بمحمّد این تفسیر دلالت کند که مبداء قرآن از خداست و واسطه جبرئیل و منتهی محمد ﷺ ومخرج الف که بدایت مخارج حروفست دلالت میکند بدان که مبداء قرآن از خداست، و مخرج لام که اوسط المخارجست بر جبرئیل که واسطه‌است، ومخرج میم که منتهی‌مخارج است‌بر مصطفی که منتهای‌قرآنست، چنانستی که رب‌العالمین گفت ازین‌حروف که دلالت‌میکند براسباب سگانه کتاب‌قرآن حاصل شد آن کتابی که سما بفصاحت و براعت ازمثل

آن گفتن درماندید، وعاجز گشتید و گفته‌اند «الف» ازاحدیّت است، و «لام» از لطف، و «میم» از ملك معنی آنست که «الاحد اللّطیف الملك»

قوله هُوَ اللهُ الّذی لا اِلٰهَ اِلّاهو»

«اَللهُ» بعضی از مفسّران در معنی ـ الله ـ و در اشتقاق آن گفتند «هوالّذی یَحِقُّ له العباده، والّذی یُؤل الاشیا. الیه» «الله» آن خداوندست که عبادت کردن و گردن نهادن ویرا سزاست، و باز گشت هرچیز و هر کارباعلم اوست وبا حکم او و گفته‌اند که «الله» ـ الف ـ اشارتست باآلاء خدا، و ـ لام ـ اشارتست به لطف خدا و ـ لام ـ دیگر به لقاء خدا و ـ ها ـ تنبیه است میگویند که بیدار باشید و بدانید که هر که بدیدار الله رسید هم بنعمت و لطف الله رسد اگر نه لطف او بودی بنده بلقاء او نرسیدی

معتقد اهل سنت بر ین قاعده بنا نهادند تا گفتند ـ خدا را هم بخدا شناسیم؛ یعنی که تا ربّ العزّه خود را با دل بنده تعریف نکند، و شواهد صفات قدیم در دلِ وی ثبت نکند، بنده بمعرفت او راه نبرد، اینست که مصطفی ﷺ گفت «وَاللهِ لولااَلله ما اهتدینا و لا تَصَدَّقنا و لا صَلّینا» و مصداق این خبر از قرآن مجید آنست که گفت حکایت از اهل بهشت «و قالُوا اَلحمدلله الّذي هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لَولا ان هدٰینا الله»

آنگه تنزیه و تقدیس خود را گفت لا اِله اِلا هو، و بجواب آن کافران که می گفتند حملة الاشیاء سه چیزست عابدی که نه معبود بود یعنی ـ بنده، ومعبودی که نه عابد بود یعنی ـ خدای عزّ وجلّ، ومعبودی عابد یعنی ـ عیسی ربّ‌العالمین بیان کرد که مستحقّ عبادت براطلاق جز اَلله نیست آن خداوندی که جز او معبود نیست «لا الٰـهَ اِلّا هو»

آنگه تأکید را گفت «اَلحَيُ القَیّوم» زندهٔ پاینده، که بروی مرگ روا نه، و فنا بوی راه نه، و زندگی همه زندگان بدست وی و بقدرة اوست، «وَالقَیّوم» ـ هوَالقائم بحفظ کلّ شيء و المعطی لِه مابه قوامه همانست که جای دیگر گفت

« أَعْطىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدىٰ » «أَفَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ » وتمامی شرح این کلمات در **سورة البقره** رفت

« نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ » کتاب ـ اینجا قرآنست ، وَإِنَّما سُمِّيَ كِتاباً لِكَتْبِ الْحُرُوفِ بَعْضِها إِلىٰ بَعْضٍ ، ای ضَمِّها وتنزیل بناء مبالغت و کثرت است ، یعنی که نه بیکبار فرود آمد این ، بلکه اندر سالها ، نجم نجم ، آیت آیت ، بقدر حاجت و ضرورت ، بدفعات و کرّات فرو آمد ، تا گرفتن آن بتلقّف و یادداشت آن بدل آسان‌تر بود ، وپاینده‌تر چنان که جای دیگر گفت « كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ وَرَتَّلْناهُ تَرْتِيلًا » جای دیگر گفت « وَقُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النّاسِ عَلىٰ مُكْثٍ » نه چون **توریت موسی** که بیکبار از آسمان فرود آمد گویند ـ هفتاد شتروار بود ، ویك جزو از آن بیکسال برمی‌خواندند ، ودر همه بنی‌اسرائیل هیچ کس همه توریت بر نخواند ، مگر چهار کس **موسی** عمران و **یوشع** بن نون ، و**عزیر** و **عیسی**[۴] علیهم‌السلام پس از این جهت توریت وانجیل‌را أَنْزَلَ گفت و نَزَّلَ ، نگفت معنی‌دیگر گفته‌اند که نَزَّلَ ، قرآن را گفت از بهر آنکه این بناء مبالغت است و حکم قرآن مؤبّد است تا لاجرم بدین لفظ مخصوص گشت ، وحکم توریت و انجیل مؤبّد نیست ، ازین جهت بناء مبالغه نگفت

« نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ » الاية ـ ای بِالْعَدْلِ ، لَمْ يُنْزِلْهُ باطِلاً عَبَثاً بِغَيْرِ شَيْءٍ كَقَوْلِهِ . « لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ » میگوید این قرآن که فرو فرستاد ، بعدل فرستاد ، وبراستی و درستی ، نه بباطل ، که باطل را در آن گنجائی نه ! و بازی ومحال را درآن جای نه ! و قیل « بِالْحَقِّ » ای بِما حَقَّ فِي كُتُبِهِ مِنْ إِنْزالِهِ عَلَيْكَ » گفت فرو فرستاد بر تو قرآن بدان که درست گشته بود در کتب پیشینه که این کتاب بتو خواهم داد

« مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ » ای موافقاً لما تقدَّم الخبر به في سائِرِ الْكُتُبِ ، معنی همان است و قِيلَ موافِقاً لما كان قبله مِنَ التَّوْراةِ والانجيل والزّبور في التوحيد والنُّبوّات و بعض الشرائع میگوید این قرآن موافق **توریت و انجیل و زبور** است

در بیان توحید و اثبات سوّات و ذکر بعضی شرائع

آنگه تشریف توریّت وانجیل را دیگرباره بذکرصریح مخصوص کرد گفت « و أنزلَ التَّوْراةَ و الإِنْجِیلَ مِن قَبلُ » ـ ای من قبل هذا القرآن « هدىً للناسِ » صفت توریّت و انجیل است، و ناس بنی‌اسرائیل‌اند ای هُما هُدىً لبني اسرائيل مِنَ الضَّلالَةِ

« وأنزلَ الفُرقانَ » ـ روا باشد که این فرقان بقرآن مخصوص بود که جای دیگر گفت « وَبَیِّناتٍ مِنَ الهُدى و الفُرقانِ » و روا باشد که بر عموم براند و همه کتابهای خدا در آن مندرج بود، که همه آنند که حق از باطل جدا میکنند، و حقیقت از شبهت، و هدایت از ضلالت پیدا کنند

و اشتقاق توریّت از « توریه » است، و توریه روشن کردن بود و نمودن، یعنی که **توریت** همه روشنائی است، و سبب نور دل و هدایت چنان که گفت « وَضِیاءً و ذِکراً للمُتَّقِینَ » و اشتقاق **انجیل** از « نجل » است ونجل اصل بود یعنی که انجیل دین را و علم را اصل است والله اعلم

« إنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا » الآیة یعنی ـ بالقرآن وبدین الله عَزَّوَجَلَّ، « لَهُم عَذابٌ شَدِیدٌ فِي الآخِرَةِ » ایشان کــه کافر شدند بسخنان خدای که بدان ایمان ندادند و نپذیرفتند، ورسالت رسول ونبوت ویرا منکرشدند، وسخنان خدایرا اساطیرالاولین گفتند، ونیز آیات وعلامات که بروحدانیت‌الله دلالت میکند، وبرصدق‌نبوت گواهی میدهد، از این دلائل عقلی و سمعی آنرا منکر شدند، ایشانراست عذابی سخت در آن جهان و خدایرا هست که عذاب کند و کین کشد آنرا که خواهد، و کس‌را نیست و نرسد که و برا منع کند از آن که « وَاللهُ عَزِیزٌ ذُوانتقام » وی عزیز است و قوی و قادر بر همه غلبه دارد و با همه تاود و سزای همه داند و تواند

« إنَّ اللهَ لا یَخفىٰ عَلَیهِ شَيْءٌ فِي الارضِ وَلا فِي السَّماءِ » الآیة **کلبی** گفت در زمین هیچیزازخدای پوشیده نیست، یعنی **وفد نجران** و کید ایشان بارسول‌خدای و درآسمان هیچیز پوشیده نیست، یعنی اعمال بندگان و تخصص آسمان وزمین

بد کر او آنست که د کر آسمان و زمین باضافت با مخلوقان هائل برست و عظیم‌تر ، و در دلها اثر بیشتر دارد ، آنکه هرچه هست بیرون از آسمان و زمین خود بر آن دلالت می کند

قوله « هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُم فِي الأَرحامِ كَيفَ يَشاء » الایه حای دیگر گفت بلفظ ماضی « هُوَ الّذي يُصَوِّرُكُم فَاحسَن صوَرَكم » آنچه ماضی اسب برسبیل تقدیر است و فعل حدای عَزَّ وَجَلَّ لامحاله بودنی است و از روی حکم چنانست که از آن پرداختند چنان که گفت اَتیٰ امرُ اللهِ أمّا آنچه برلفظ مستقبل گفت « يُصَوِّرَكم فِي الأَرحامِ » این برحسب حال مخلوقان‌است ، چنان که‌بعزّت‌خود جَلَّ جَلالهُ ، حالا فحالاً اظهارمی کند فعل‌خود ، ومی‌آفریند ، وازآن‌خبر میدهد که « يُصَوِّرُكُم في‌الارحام كَيفَ يشاء » ـ گفت اوخداوندی است دارنده ، ونگارنده ، هم مصور و هم مدبّر ، خلق را مصور است و عالم را مدبّر

و درست است از **مصطفی ص** که گفت « اِذا اَرادَ اللهُ عزَّ وجلَّ خَلقَ عَبد فَجامَعَ الرَّجلُ المراةَ طارَ ماؤه في كُلِّ عرق و عصو ، فاذا كانَ يوم السابع جَمَعَه الله تعالى ثُمَ اَحضَره كل عَرقِ‌ٍ في‌ايِ صورة ماشاءَ رَكَّبَهُ » حاصل خبر آنست که ربّ‌العالمین چون خواهد که بندهٔ بیافریند مرد وزن فرا صحبت دارد ، تاآنگه آب وی پراکنده شود ، پس روز هفتم همه باهم آرد آن آب وآن عروق ، و چنان که خواهد صورت وي می‌نگارد ، ترتیب اعضا می‌دهد ، و برهم می نشاند ، یکي کوتاه ، یکي‌دراز ، یکي برنه ، یکي‌مادینه یکی نیکوصورت ویکی منکَر صورت ، یکي را خلق ظاهر تمام ، یکی ناقص ، یکی سیاه ، یکی سپید پس مصور بحقیقت خداي است که قدرتش بی‌نهایت ، وجود بی همتا است و کس را سزاست و نه رواست از مخلوقان که صورت گری کند مصطفي(ص) از آن نهی کرده و گفت « مَن صوّرَ صورَةَ كُلِّفَ يَومَ القِيٰمَةِ ان ينفخ فيها الرّوح وَلَيس بنافخ » و قالَ « اِنَ اَصحابَ هذهِ الصُّوَرَ يُعَذبونَ يوم القيٰمَةِ ويقال لَهم احيوا ما خلقتم »

و قال « إنَّ البيت الَّذی فیه تصاویر لا تَدخله المَلائکة » قیل ـ یعنی ملائکة الرحمةِ فان ملائکهٔ العذاب تدخله لامحالة و رأی النّبي ص سِتراً فیه تمثال فهتکه ، ولم یدخل البیت الذي کان معلقاً علیه

ثم قال تعالی « لا اِلَهَ اِلّا هُوَ العزیزُ الحَکیم » ـ کلمهٔ « لا إلٰه اِلّا الله » تآخر آیت اعادت کردن بدان معنی است ، که چون بدلائل روشن و برهان صادق درین آیات معلوم شد که عیسی مخلوق است و الله خالق عیسی ، یعنی پس میدانید که معبود بجز الله نیست ، وسزای خدائي جز او نیست ، عزیز است که او را همتا ومانند نیست ، و کس را باوی تاوستن نیست ، حکیم است در کارِ خویش ، که او را حاجت بانباز و فرزند نیست ، و شرکت و ولادت در حکمت خود مقتضي ندوست نیست ودرست است خبرازمصطفی ص گفت اِنَ الله عزَ وجلَّ یصدّق العبد بخمسِ یقولُهنَ اِذا قال لا اِله اِلاالله لـ الملك و له الحمد » قال ـ صَدق عبدی ، و اذا قال ـ « لا اِله اِلا الله و الحمد لله » قال ـ صدَق عبدی و اذا قال ـ « لا اِله اِلا الله و الله اکبر » قال ـ صدق عبدی و اذا قال ـ « لااله الاالله وحده لاشریك له » قال صدق عبدی

النوبه الثالثة

قوله تعالی « بسم‌الله الرحمن الرحیم » اشتقاق « اسم » از سمُو است ومعنی سمّو ارتفاع است ، یعنی که نام سماء نامورست و نشان ارتفاع او و خداوند ما را عزّ و جَلّ نامهاست در کتاب و در سنّت و بدان نامها نامور است ، آن نامست که هست وآن هست که نام هر کرچه نامور بدین صفت کدام مخلوق را شیرنام کنند بزدل آید ؟ و دریا نام کنند و بخیل بود ؟ وماه نام کنند و زشت آید ؟ خالق جل ثناؤه برخلافِ اینست که خداوندی بی عیب وبرصفت کمالست باعزت و باجلالست با لطف و با جمالست بافضل و بانوالست وجود او دانها را کرامت است ! شهوداو

جانها راولایت است ! نادر یافته درعیان ، وشیرین در حکایت است ! یك نظر عنایت اگر کند همه را کفایتست

اگر روزی بیندارد کمند از برج ایوانش

بسا دلها که اندر حضرت او درشکار آرد

آن پیر طریقت گفت « خداوندا ! نثارِ دلِ من امید دیدار تست ، بهارِ جانِ من در مرغزار وصال تست » آن همان آرزوست که آن مخدّره کرد « ربّ ابن لی عِندك بیتاً فی الجنة »

یحیی معاذ همین گفت» الّهی ! احلی العطایا فی قلبی رجاؤك ، واحبّ الساعات الیَّ ساعةٌ فیها لقاؤك » آن چه جانی بود که وعده دیدار فراموش کند ؟ ، وآن چه دلی بود که نسیم معارف از گلزار وصال نوید ؟ ، وآن چه زبانی بود که جز نامِ دوست بخود راه دهد ؟ کز نامِ دوست بوی دوست آید ، و از حدیث دوست راحتِ جان فزاید !

روی ما شادست تا تو حاضری با روی تو

جان ماخوش باد چون غائب شوی با یادتو

ای بسا در حُقّه جان عیوراتت که هست

نعرهای سر بمهر از درد بی فریاد تو

قوله « الم ، الله لااِله اِلاهو » ـ الٓم ـ رمز دوستی است ، خطابی سربسته با عاشقانِ کار افتاده الله توحید عارفانست ، اسباب و اشکال و اغیار فراموش کرده ، و زبانشان با نفی اینها نا پرداخته ، هم از اول برسر نکتهٔ اثبات حق افتاده « لا اِلٰه اِلّاهو » توحیدعامهٔ مؤمنانست ، ازدرنفی درآمده وازبار نکیِ بیگانگی وپراکندگی باز رسته ، و بعاقبت نور توحید برافروخته !

چو ـلاـ از صدرِ اسبابی فکندت در ره حیرت

پس از نور اِلٰهیت بالله آی از ـ اِلّاٰ

اول راه با عاشقانست، آخر بیار آشنایانست، میانه بار عارفانست و راه عاشقی تا بیار آشنائی هزار منزلست ـ آشنایان را فرود آرند « فی جنّاتٍ و نهرٍ » عارفان را فرود آرند « فی مقعد صدقٍ » ـ عاشقان را فرود آرند در حضرت عندیّت « عند ملیكٍ مقتدر » چندان که میان آشنائی و عاشقی است همچندان میان جنات و نهر و میان عند ملیكٍ مقتدر است، هر کس را بقدر همت و اندازهٔ معرفت خویش خطاب آشنایان از جبّار عالم آنست که مصطفی ص گفت ان شئتم انبأتکم مااوّل ما یقول‌الله عزّ وجلّ للمؤمنین و اول ما یقولون له؟ قلنا نعم یا رسول‌الله قال ان‌الله یقول للمؤمنین هَل احببتم لقائی؟ فیقولون نعم فیقول لِمَ؟ فیقولون رجاء عفوك و مغفرتك فیقول وَجبت لکم مغفرتی» حاصل کارِ آشنایان آنست که از خدا مغفرت و عفو خواهند، و حاصل کارِ عاشقان آنست که با مصطفی ص گفت شب معراج «کن لی کمالم تکن فاکون لك کمالم ازل»

من آن توأم تو آن من باش ز دل

بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

آنگه خطاب با مواجهت گردانید و منت بر آن مِهتر عالم نهاد و گفت « نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ» ای مهتر! ترا چه زیان گر بادیهٔ غیبت‌روزی چند نصیب خلق را در پیش کعبهٔ وصالت نهادم؟ تو آن بین که یك ساعت‌ترا فراموش کردگان نکردم، نه پیغام و نامه از تو باز گرفتم عاشق را همه تسلی در نامهٔ دوست بود، غریب را همه راحت از نامهٔ خویش بگشاید

« وَرَدَ الْكِتابُ بِما اقرَّ الاعيُنا

و شفى النفوسَ فَنِلنَ غاياتِ المنىٰ

« مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ » ـ ای مهتر! انبیاء پیشینه را و امت گذشته را گفته بودم در آن نامها که بایشان دادم که مرا دوستی عزیز است وحبیبی کریم، بمؤمنان رحیم، با درویشان چرب سخن و مهربان، و با خلقِ عظیم، بساطِ شرع او درآخر

الرمان گستراییم تا همه شرعها نسخ کند ، و همه عقدها فسخ کند این نامه که بتو فرستادم‌ای مهتر ! تحقیق آن وعدهٔ موعودست که وعده ما باری بود وسحن‌مامجاری بود « وَأَنْزَلَ التَّوراةَ و الاِنجیلَ مِن قَبلُ هُدیً لِلنّاسِ وَ انزَلَ الفُرقانَ » ـ ای‌مهتر مگر تاعیرتیت در راه سوت‌نیاید بدانکه انبیا رانامه‌ها فرستادم پیش‌ازتو، که‌مضمون آن نامه‌ها حدیث تو بود و ترتیب کارتو و کرامت تو ،

« فعمدی لاحوانی العائبین صحائف ذکری عنوانها »

« اِنَّ الَّذِینَ کفروا بآیات‌الله لهم عذابٌ شدیدٌ و الله عزیز ذوانتقام » ای مهتر! تا کی حق خویش فداء این رمیدگان کنی و همت ایشان از سیاست قطعت‌ماست، « لَعَلَّكَ باخع نَفْسكَ الّا یکونوا مؤمنین » تا کی گرد دلهای زنگارگرفته ایشان برائی ؟ و حیرانی آن دلها از صولتِ عزّت ماست « بل طبع‌الله علیها بکفرهم » تا کی تدبیر کشادن آن قفلها کنی ، و نقش آن مهر ازحریبهٔ عدل ماست ، « ام علی قلوب اقفالها » تا کی وعدو وعید ونار و نعیم نسمع **بوطالب و بوجهل** فروخوانی ، و زیربندهٔ آن اززیر سمع ایشان قهرماست ! ـ انكَ لا تهدی مَن اَحبَبتَ تا کی ماه بدو نیم کنی ؟ ومعجزات عرصه کنی ؟ ان هیچ که در چشمشان نیاید که نوشش آن بصیرت و نجاست آن نهاد ایشان از حکم ماست اُولئكَ الّذینَ لَم یرِدالله اَن یطهِّرَ قلُوبَهُم نعوذ بالله من عذابه و نِقمته

« اِنّ‌الله لایخفی عَلَیهِ شَیئٌ فی الارضِ وَلا فی السَّماءِ » ـ ای خداوند دانای پاك دان ، نیك دان ، همه دان ، دوربین نزدیك دان ، توئی از نهان آگاه و آگاه بهرگاه توئی

از راز دلم جملگی آگاه توئی اندر دل من بگاه و بیگاه توئی

ترا چه‌بانك بلند چه راز باریك ، چه روز روشن چه شب تاریك ؛ ای شنوائی که همه آوازها شنوی ، ای دانائی که بهمه رازها رسی ، ای بینائی که همه دورها بینی

وسع الذی تحت النجوم سمائه

من فوق عرش ثابت الارکان

انصر به و الذی یخطو فی الثری

ترىانه من رىك العيان

هر ان چیری که شد پنهان نسید دیده ما آن

بهرچیری که سد سهان بود بردان‌ما سما

کرا باشد نصر ر بن سان که هر یك دره ربن عالم

بگردد رو کم اروادی بپوشد روست یلدا

« هوَ الَّذی یُصَوِّرُکُم فی الاَرحامِ کَیفَ یَشا » الآیه سخن درین ار دو وحه است یکی درانبات صورتِ افریدگارحل‌جلاله وعزشانه ، دیگردربیانِ قدرتِ وی و اظهار نعمت و نرنهاد منت در تقدیر وتصویر حلق اما در اثبات صورت حالق خبردرست است ار مصطفی‌ص «حلق آدم علی صورتهِ وطوله ستون دراعاً » وروی « علی صورةِ وجههِ » اهل تأویل که مایهٔ دین ایشان تمویه و تأویل و نفی است اضافتِ « ها » ار حق حل حلاله نگرداسدند وار ظاهر برگشتند و اهل سنت که مایهٔ دین ایشان سمع وقبول وتسلیم است تأویل نگداشتند وبرظاهر برفتند و گفتند اضافت «ها» درین خبر با خداست و بحث وتفکر وتأویل نرواست ، وتشبیه نداشتن حطاست ، که حق حلاله در همه صفات بی‌همتاست

ودر باب رؤیت خبرها فراواست ، که‌حق را حل‌حلاله ، صوره ووجه باباست **ابن عباس** روایت کند که مصطفی‌ص گفت «رأیتُ ربی‌فی‌احسن صوره » وبروایت **ابوامامهٔ باهلی مصطفی** گفت « ترائا لی ربی فی احسن صورة فقال یا محمد ! فقلت لبیك و سعدیك ! فقال فِیمَ احتصم الملأ الاعلی ، » و این خبر بسطی دارد و بجای خویش گفته شود انشاءالله ــ و روایت **جابر بن سمره** آست که « اِن الله تبارك و تعالی تجلی لی فی احسن صوره » ــ و بروایت **انس** « اتانی ربی فی احسن

صورةٍ » و هم انس میگوید (موقوف بروی) إن فیما یمن الله عز وجل به علی آدم یوم القیامةِ ان یقول له « الم أنحلكَ صورتی » و عن ابن عباس قال «سخط موسی علی بنی اسرائیل فلما نزل بالحجر قال اشربوا یاحَمیر ! فاوحیٰ الله تعالی الیه « مثلَّتَ خلقا خلقتهُم علی صورتی بالحُمُر » ودرخبر قیامت معروفست که **مصطفی ص** گفت « فیاتیهم الله عزوجل فی غیرالصوره اللتی یعرفون ، فیقولُ انا ربکم ، فیقولون ربّنا ، فیتبعونه » ـ وعن **عکرمه عن ابن عباس** قال النبی ـ « الصورة الرأس فاذا اَقطع فلا صوره » ـ

درین خبرها خداوندانِ دل را بیان روشن است و برهان صادق که آفریدگار را صورت است ـ و لفظ مختزر ممتنع آنست که گویند « اِ صورة » یا گویند «هو ذو صورةٍ » » بگوئیم او را که مصوَّر است ، که ائمه سلف این نگفته‌اند و نپسندیده بلکه گفته‌اند که اورا صورة است و وجه است ، و خود عز جلاله بعلم آن مستأثر ، و خلق از دریافت کیف و کنهِ آن عاجز ، چنان که خود بخلق نماند صورة و وجه وی بصورة و وجه خلق نماند صورة خلق زبرد و ناچیز شود و فانی گردد ، وصورة خداوند با جلال واکرامست و با سبحات نور و برقهایِ درخشان ، اگرحجاب از آن بردارد از سبحات و روشنائی و درخشانی وی آسمان و زمین بسوزد و بر برد وابن در خبراست « لو کشفها لاحترقت سَبحات وَجههِ کلَّ شیی ادرکه بصره »

گر بك بطرت چنان که هستی بگری

نه بت ماند نه بت پرست و نه پری

اما سخن از روی تصویر آنست که ربّ العالمین منت بر آدمیان نهاد بابن صورة بر کمال و چهرهٔ باجمال که انسان را داد گفت « و صَوَرَکم وَاَحسَنَ صوَرَکُم » جای دیگر گفت « لقد خلقنا الانسانَ فی احسن تقویم » وابن تخصیص آدمیان است از میان جانوران ، وبجز ایشان کس را این منزلت نداد و بدین مثابت نرساند

ور همه فریشتهٔ مقرب است درآثاربیارند که ـ یا عحا ، فریشتهٔ را بیافریدمام وی حبرئیل ، ویرا ششصد پرطاوسی داد مُرصّع بحواهر ، با حلحلههایْ رریں ، آگنده بمشك بویا چوں برحود بحسد ار هر حلحلی آواری حوش بروں آید و بعمتی کـه بداں دیگر بماند وآں فریشتهٔ دیگر اسرافیل که یك پایهٔ عرش بردوش ویست هر گه که تسبیح در گیرد همه فریشتگاں آسماں حاموش شوند و سبیح حوش درباقی بهند ار آں صوت بیکو و بعمتِ حوش که اسرافیل بروں میدهد و ریسحافرا گدر عرش عطیم ، که مستوی بروی حدایْ جهاںست ، واورا کنگرهاست که دروهم آدمی بیاید ، و قدر آں کس بداند ، و بور آفتاب در حب بور عرس باپدیدست و باچیر ایں همه محلوقات بریں صفت بیافرید وهیچیر[1] را بگفت که بیکوش صورتیدادم یا بیکوش آفریدم ، مگر آدمی راکـه ار حاك تیره بر کشید و ویـرا بداں مىرلت رسانید که در آفریستوی گاه حود راستود و گاه و برا ـ حود را ، گفت « فتبارك الله اَحسن الحالقیں ، » و و برا گفت « اولئك هم الراشدوں » « اولئك حیرالبریة » ـ سبحانه سبحانه هدا هوالفصل الکبیر و الفور العظیم بقول تعالی « فصلا من الله و بعمةً والله علیم حکیم »

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « هوَ الدی انرل علَیكَ الـکِتابَ » اوآنست کهٔ فرو فرستاد بر تو ایں بامه ، « منه آیاتٌ محکماتٌ » اروست آیتهای استوار داشته و تمام کرده ـ « هنَّ امّ الـکِتاب » معظم قرآں و مایهٔ دیں داراں و علم حوباں آنست « وَ اُحر متشابهاتٌ » وآیتهای دیگراست که بهم مانند درطاهر ، وحرار یکدیگر بد درحقیقت « وَاَمَّا الَدیںَ فی قلوبهِم رَیعٌ » اما ایساں که در دل ایساں کری و چفتگی[2] است

(۱) هیچیر همهحا چیں است در دونسحه

(۲) حفتگی ـ چفسیدں یا چسیدں بمعنیمیل کردںمیباشد چوں «چسبیدں تیرار شانه» (برهاں قاطع ، طهراں)

« وَيَبْتَغونَ ما تَشابَهَ مِنهُ » بر پی آن متشابه ایستاده‌اند ازین کتاب - « إبتغاء الفِتنَهِ » جستن شور دل را و آشفتگی دین را ، « وَابتغاء تأويلِهِ » و جستن تاویل آن ، که تا حقیقت مرادخدای از آن چیز بدانند - «وَما يَعْلَم تَأويلَه إلاّ اللهُ » و نداند تأويل آن مگر خدای - «والرّاسِخونَ فِي العِلمِ، يَقولونَ »وتمام‌دانشان که‌درعلم‌پای‌براستواری دادند می‌گویند « آمنا بهِ » بگرویدیم بانچ خدای فرو فرستاد - « كل من عِندِ رَبنا » همه از نزدیك خدای ماست « وَ ما يَذكرُ الاّ أولُوا الاَلْبابِ[٧] » و حق‌در نیابد و پند نپذیرد مگر خداونِ مغز

« رَبنا » خداوندما ! « لاتزِغ قلوبَنا » مخسان[١] دلهاءِ ما را - « بَعدَ اذهَدَيتنا » پس آنکه راه نمودی‌مارا - « وَهب لَنا مِن لدنكَ رَحمَه » وما را از نزدیك خود رحمتی بخش - « إنكَ انت الوَهّاب[٨] » توئی که توئی خداوند فراخ بخش نیکو دار

« رَبنا ! » خداوند ما ، « إنكَ جامِع النّاس » توئی فراهم آرندهٔ مردمان - «ليَوم لاريبَ فيهِ » روزی را که دربودنِ آن روز گمان نیست ، « إنَ اللهَ لايُخلِفُ الميعادَ[٩] » که خدای‌خلاف نکند هنگامی که نامزد کند یا وعدهٔ که دهد

النوبة الثانية

قوله تعالی « هوالذی انزلَ عليك الكتابَ » يعنی القرآن « مِنهُ » ای من القرآن « آيات محكمات » ای متقنات مبينات مفصلات لا اشكال فی لفظهن و ظاهرهن، نعمل بهن - میگویند این قرآن بعضی‌محکمات است وبعضی‌متشابهات محکمات آنست که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نبود ، نسخ از آن باز گرفته‌اند و معارضه از آن باز گردانیده ، و اختلاف را درآن حاجت تکلفِ نظر نباشد ، از آنك روشن و پیدا و ظاهر بود - وآن فرائض و حدود است ، امر و نهی ، وحلال و

(١) مخسان - از خسیدن است یعنی منحرف مگردان

حرام و معظم قرآن و اصل قرآن آست، چنان که گفت « هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ » أُمّ هرچیز معظم آنست که قوام آن چیز بدانست ـ و از سر جانور أُمّ آنست که زندگانی آدمی در بقاء آنست ـ و گفته‌اند هن امّ الكتاب ـ ای « أمْ کل کتابٍ أنزله‌الله علی كلّ نبيٍّ فيهن کلّ ما احلّ و کل ما حَرَّم » میگوید ـ این آیات محکمات که درین قرآن بتو فرو فرستادیم اصل همه کتاب خدای‌اند که بپیغامبران را داد، یعنی که همه رابیان حلال وحرام وفروض وحدود کردیم و روشن گفتیم **ابن عباس** گفت ـ آنست که درسورة الانعام بسه آیت بیان کرد ـ « قل تعالوا اتل ماحرّم ربكم عليكم » الى آخر الآیات الثلاثِ ـ ونظیر آن درسوره بنی‌اسرائیل است « و قضی ربك ألّا تعبدوا اِلّا اِيّاه » الآیات ـ

« و أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ » اخرُ جمعِ اُخریٰ است ـ میگوید متشابهات است درین قرآن ومتشابهات آنست که بچیزی ماند در ظاهر و که خبر ازآن باشد درحقیقت، چنان که میگوید « وَ اِذا اَرَدنا اَن نهلِكَ قَريَةً اَمَرْنا مُترفيها فَفَسَقُوا فِيها فَدَمَّرناها تَدميراً » ودرآیتی دیگر گفت « اِنَّ اللهَ يأمُرُ بِالعَدلِ وَ الإحسانِ وَ اِيتاءِ ذى القُربىٰ وَ يَنهىٰ عَنِ الفحشاءِ وَ المُنكَرِ » ظاهر این هردو بدان ماند که آن‌جا بفسق می‌فرماید و این جا نهی ازآن می کند، تا آنگه که عالم بیان کند و گوید معنی آیت آنست که امرناهم بالطاعةِ فخالفوا و فسقوا

قتاده و ربیع و ضحاك و سدی گفتند محکمات ناسخات است که موجب عمل است، ومتشابهات منسوخات است که ایمان آوردن بدان واجب است، اماعمل بدان نیست **ابن زید** گفت محکمات قصص انبیاء است، که رب العالمین آنرامفصل ومبین کرده درقرآن، قصه **نوح** دربیست وچهار آیت، قصه **هود** در ده آیت، قصه **صالح** در هشت آیت، قصه **لوط** در هشت آیت، قصه **شعیب** در سیزده آیت، قصه **موسی** در آیات فراوان، و ذکر **پیغامبر** ما (ص) در بیست وچهار آیت باز گفته، وفصل

و شرف وی درآن مبین کرده و متشابهات آنست که درین قصه‌ها مکرر می‌شود چنانکه در قصه نوح گفت « قلنا احمل » جای دیگر گفت « فاسلك فيها » و عصاء موسی را گفت « فَإذا هِيَ حَيَّةٌ تَسعى » جایْ دیگر گفت « وَاِذا هِيَ ثُعبانٌ مُبينٌ »

و گفته‌اند که محکمات آنست که علما را در یافت معنی آن هست و بر تأویل آن رسند، ومتشابهات آنست که علم آن جز الله ندانند، چنانکه وقت خروج **دجال** و نزول **عیسی**، و آفتاب از مغرب برآمدن، و قیامت برخاستن، و مانند این که الله بدانستن آن مستأثر است، و خلق را بران اطلاع نه، وجز ایمان آوردن بدان کس را درآن نصیب نه

وبروایتی دیگر از **ابن عباس** متشابهات آنست که تشابهت علی‌الیهود، وهی حروف التهجی فی اوائل السّوَرِ و اصل این قصه آنست که قومی جهودان چون **کعب اشرف و حیی اخطب** و همسران ایشان آمدند بنزدیك رسول ص و گفتند « بما رسید که در جملهٔ آن چه برتو فرو فرستادند « الم » است، و اگر این حق است پس ما مدت ملك امت تو می‌دانیم که چند خواهد بود و تا کی خواهد بود، پس از هفتاد و یك سال نخواهد بود » ـ و این تأویل که نهادند ازشمارِ جُمَل بر گرفتند، یعنی که الف یکی، لام سی، و میم چهل مصطفی ص گفت پس ازین بیشترهست « المص» ایشان گفتند «ص» نود باشد پس صد وشصت و یکسال خواهد بود ایشان گفتند مانند این دیگرهست؟ مصطفی ص گفت « الٓر » ایشان گفتند اکنون دویست و سی و یکسال خواهد بود مصطفی گفت ازین بیشتر هست « المٓر» ایشان گفتند این بسدار بفرود دویست و هفتاد و یکی باشد و این برما مشتبه شد ندانیم آن بیشتر گیریم یا کمتر؟ ما خود بتو ایمان نخواهیم آوردن پس رب‌العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد « هوالذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هن ام‌الکتاب و اخرمتشابهات » یعنی اِشتَبَهَ عَلی الیَهُود بِما اَوَّلوا الحُرُوفَ

عَلي حِسابِ الحمَل »

اگر کسی گوید چه فایدت راست متشابه در قرآن آوردن و چه حکمت است در آن که همه محکمات نبود؟ جواب آنست ـ که تشریف و تخصیص علما را، تا بمنقاش فهم معانی دقیق از آیات استخراج میکنند، وبدان معنی از عامه خلق متمیز میشوند ونیز مستحق ثواب اخروی میگردند، بآن که دران استنباط خاطر و فکرت خویش را می‌رنجانند، و اگر همه محکمات بودی حاجت بتکلف نظر واتعاب فکرت نبودی، وآن ثواب حاصل نیامدی معنی‌دیگر آنست که دانایان‌چون در متشابهات تأمل کنند و از دریافت معانی‌آن عاجرشوند نقص‌خویش ببینند وعجز خویش بشناسند وآنکه درراه بندگی راست‌تر روند، که بندگی عجزخودشناختن است و بدرماندگی خود اقرار کردن

« فَأَمَّا الَّذينَ فِي قُلُوبِهِم زَيغٌ » معنی زیغ آنست که ازراه استقامت بایك‌سوئ چسبد[1] یقال « زاغ الفلك، و زاغتِ الشمسُ من کبدالسَّماء » و منه قوله « فلما زاغوا ازاغ اللهُ قلوبهم » میگوید ایشان که در دل زیغ دارند همواره دربی‌متشابهات باشند، یعنی کافران ومنافقان وجهودان که طلب مدت ملك این‌امت ازحساب حمل استخراج میکنند

و جماعتی از مفسران گفتند مراد باین همه مبتدعان‌اند که عائشه گفت رسول خدا هر گه که این‌آیت برخواندی گفتی « اذا رأيتم الذين يجادلون فيه فهم‌الذين عنى‌الله عزوجل فاحذروهم ولاتجالسوهم »

« فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ماتشابه منه » أي تشابه لفظه، و اشكل معناه وهو صحيح في نظمهِ و تأليفهِ پس خبرداد که چه معنی را دربی متشابه باشند

(۱) چسبیدن یا چسبدن، بمعنی انحراف و میل کردن (برهان قاطع ـ چاپ طهران ص ٦٣٦

و گفت « ابتغاء الفتنة » ای ابتغاء التکذیب ـ وقیل ابتغاءَ الشُّبهات و اللّبس لیضلّوا بها جُهالهُم میگویند آن را متشابه خویشد تا بدروغ دارند، یا جهال را اندران در شبهت افکنند، ودین برضعیفان بشورانند «وَ ابْتِغاء تَأْوِیلِهِ » وتأویلی بر آن‌متشابه بهند تا حقیقت و مرادالله اران بدانند، و هرگز ندانند که الله گفت « وَما یَعلَمُ تَأْوِیلَه إِلّاالله » تأویل برلفظ تفعیل‌است، ومراد بآن مُتَأَوَّل‌است، همچنان که تنزیل در صدر سورةالزمر مراد بآن مُنَزَّل است ـ بهبینی که جای دیگر گفت « یوم یاتی تأویله » ای یَأْتی مُتَأَوَّله و مَآلَهَ یعنی آنچ عاقبت معنی درآخر باآن آید

وفرق میان تفسیر و تأویل آنست که تفسیر علم نزول وشأن و قصهٔ آیت‌است ـ و این جز بتوقیف و سماع درست نیاید، و نتوان گفت الّا بنقل و اثر و تأویل حمل آیت است برمعنی که احتمال کند، واستنباط این معنی برعلما محظورنیست بعدار آن که موافق کتاب و سنت باشد

استعمال تفسیر یادر الفاظ غریب باشد چنانکه ـ بحیره و سائبه و وصیله، یا در سخن مُوجَز باشد که حاجت بشرح دارد چون « اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة» یا سخنی که قصهٔ در آن تعبیه باشد و تا آن قصه ندانند آن سخن متصور نشود ـ چنان که گفت «انّما النَّسِیئی زیادةٌ فی‌الکفرِ »

اما استعمال « تأویل» گاه برسبیل عموم بود، گاه برسبیل خصوص چنانکه « کفر» گاه در جحود مطلق کار فرمایند و گاه در جحود باری جل ثناؤُهُ علی ـ الخصوص، و چون « ایمان » که گاه در تصدیق مطلق کار فرمایند و گاه درتصدیقِ دین حق علی‌الخصوص

وهم ازتأویل‌است لفظی‌مشترك میانِ معنیهای مختلف، چنان که لفظ «وجد» کار فرمایند هم در« جدة » وهم در« وجد » وهم در« وجود » ـ هم از تأویل است آنچه رب العالمین گفت « لاَ تُدرِکُه الأَبصارُ » میان علما اختلاف است کـه این

نصرعین است یا مصرقلب

« وَ الرّاسِخُونَ فِي العِلم » این ابتداء سخن است ، که بر « إلّا الله » وقفی تمام است میگوید که راسخان درعلم از دانش تأویل بومیدند و دلیل بر آن قرائت **ابی کعب** است ـ و درمصحف **انس و بوصالح** « و ابتغاء تأويلِه ـ و مالهم بتأویله من علم إن تاویله اِلّاعندالله » **عمر عبدالعزیز** هرگاه که این آیت بر ـ خواندی گفتی انتهی علم الراسخین فی‌العلم بتأویل القرآن الیٰ ان قالوا « آمنا بهِ كل من عند ربنا »

ابن‌عباس گفت رسوخ ایشان و ثبوت ایشان درعلم آنست که گفتند « آمنّا بهِ کُلٌّ من‌عند ربّنا »ـ همانست که عائشه گفت « من رسوخِ علمهم الایمانُ بمحکمهِ و متشابههِ و ان لم يعلَموا تأويلَه » ـ از مصطفي(ص) پرسیدند که راسخان درعلم كداماند ؟ گفت « مَنْ بَرَّتْ یمینُه و صَدَقَ لِسانُه ، واستقام قلبُه و عَفَّ بطنه وفرجه، فذلك الراسخُ في‌العلمِ » و گفته‌اند نفوی باید باحق وتواضع باخلق ، و زهد بادنیا، و مجاهدت بانفس تا از راسخان در علم باشی این راسخان درین آیت هم‌ایشان‌اند که دران آیت گفت « لکنّ الراسخون فی‌العلم منهم » پس‌معنی هردو آیت آنست که راسخان درعلم میگویند ما بگرویدیم بانچه الله فروفرستاد ، کلٌّ مِن عِند ربنا دریافته و نا دریافتهٔ ما ، همه پاکست و راست ، و از نزدیك خداوند ما جلّ جلاله

مذهب اهل سنت وتسلیم ، وراسخان درعلم ، وثابتان در ایمان ، وجمهوراهل اثبات و جماعت آنست که با معقول قبول کردن بتسلیم درست آید ـ و اهل تکلف و کلام میگویند که معقول بقبول درست آید

« وَما يَذَّكَّرُ » ای وما یتذکر وَما يَتعظ بالقرآن الا اُولُوا الالبابَ (والضحیٰ) میگوید جز خردمندان پند بپذیرند باین قرآن

آنگه در آموخت رهیگان خود را تا گویند « رَبَّنا لاٰ تُزِغ قلُوبَنا » ـ این

آیت رد قدریانست ووجه دلیل اهل سنت ورَدّ ایشان درآن روشنست و ظاهر، که اضافت ازاغت وهدایت بکلیت باخداست، وخلق درآن محصورند ومقهور میگوید خداوندِما! دلهای‌ما اردین حق، و راه استقامت، وسنن صواب بمگردان، چنانکه دلِ جهودان، و ترسایان، ومبتدعان که در دل زیغ دارند بگردانیدی مصطفی ص این دعا بسیار کردی که «یا مقلّب القلوب! ثبت قلبی‌علی دینك» ـ یاران گفتند یا رسول‌الله ـ می‌بترسی برما وبر دین ما؟ پس از آنکه ایمان آوردیم بتو، و ترا استوار گرفتیم بدانچه گفتی و رسانیدی از کتاب و دین وشریعت؟ مصطفی ایشان‌را جواب داد که «اِنَّ قلوب بنی‌آدم کلها بین اصبعین من اصابع‌الرحمن، یُقیمُه اِن شاءَ ویزیغه اِن شا، والمیزان بیدالرحمن یرفع اَقواماً و یضع آخرین الی یوم‌القیامة» و روی انه قال ص ان قلب ابن‌آدم مثل‌العصفور یتقلب فی‌الیوم سبع مراتٍ ـ و عن **ابی موسی** قال إنَّما سُمِّيَ القَلبُ لتقلبهِ، و انما مثل‌القلب مثل ریشةٍ بفلاةٍ مِن الارضِ

و گفته‌اند در معنی «ربنا لاتزغ قلوبنا» ای لا تجعل لنا من الاکرام مـایُؤَدی إلی الزیغ ـ فکان الازاغه اعطاء الخیراتِ الدنیویَّةِ المثبطة عن الخیرات الاخرویةِ المشارالیه بقوله «ولو بسط اللهُ الرزاق لعباده لَبَغَوا فی الارضِ» ولهذا قال علی علیه‌السلام من وَسَّعَ علیهِ دنیاه و لم یعلَم انهُ مَکَربهِ فهو مَخدوعٌ عن عقلهِ

«وَهَبْ لَنا مِن لَدنكَ رَحمَةً» رحمت ایدر ثبات است برصواب، و عصمت از زلت و فائده «مِن لَدُنكَ» آنست که عطاء بردوقسم است ـ یکی عوضِ طاعات و اعمال، و یکی بی عوض بتبرع و بفضل این کلمه بنده است مر بنده را تا بداند که عطاء اِلٰهی نه برسبیل جزا و عوض اعمال است، بلکه همه فضل و رحمت اوست مصطفی‌ص گفت «سَدّدُوا وَقارِبُوا و ابشروا فإنَّه لن یُدخِلَ الجنَّةَ احداً عملُه» قالوا

ولاانت ؟ یا رسول‌الله ؟ قال « وَلاَ اَنا إلّاَان یَتَغَمَّدَنیَ‌اللهُ مِنهُ بِرَحمَتِهِ » ـ روایت است‌از عائشه که گفت مصطفی ص هر گه که از خواب بیدار شدی در شب این چند کلمه بگفتی « لا إلٰـه اِلا اَنت اِنّی استغفرك لذنبی ، و اسألك رحمتك ، اَللّٰهُمَّ زِدنی علماً ، ولا تزغ قلبی‌بعد اِذ هدیتَنی ، وَهَب لِی مِن لَدُنكَ رحمةً ، اَنَّك انت‌الوهاب »

« ربّنا اِنك جامع الناسِ لیوم » یعنی‌یوم القیامة بحشرهم و نشرهم وحسابهم و جزائهم ـ جامع نامیست از نامهای خداوند عزوجل ؛ این جا بمعنی حشر و نشر و قیامت است ـ یعنی که آن روزخلق را باهم آرد ، وحساب کند ، وجزاء کرداردهد این معنی را فریشتهٔ گفت بعضی‌آدمیان « خُلِقتُم لِأَمرٍ عظیمٍ » این آفرینش شما مردمان نه از گزاف وبازی است ـ « اَفحسبتم اِنما خلقناکم عبثاً ؟» بلکه کاری‌عظیم راست ، وآن حشر ونشر وثواب و عقاب است ـ واین وعده حق راست است وبودنی ـ چنانکه گفت عزوجل « اِلَیهِ مَرجِعُکم جَمیعاً ، وَعدَ اللهِ حَقًّا » و ازان گفته و وعده که داده بار بس‌نیاید و خلاف نکند که گفت « اِنَّ اللهَ لا یُخلِفُ المیعادَ »

النوبة الثالثة

« قولُهُ ـ « هُوَالَّذی انزلَ عَلَیكَ الکتابَ » هُوَ نه نام است نه صفت ـ اما اشارتست فرا هست ، یعنی که خداوندِ ما هست و بودنی و بوده ، برمکان عالی و در صفات‌متعالی ، **شریح** عابد گفت درویشی‌را دیدم درمسجدحرام که خدایراعزوجل می‌خواند که « یامن هوَ هوَ ، یامن لاهو اِلاهو ، اغفرلی » گفتا هاتفی آواز داد که ای درویش بآن بکمار که بخست گفتی ترا چندان ثوابست که فریستگان ناقیامت می‌نویسند

هوَ دو حرف است « ها » و « واو » و مخرج « ها » آخر حلق است ـ و مخرج « واو » اول حلق اشارت میکند که درآمدِ این حروف باول از اوست ، و

بار گشت آن در آحر باوست ! منه بدأ واليه يعود و گفته‌اند که اشارت بمحلوقات و مکونات است ، که درآمد هرچیر در بدایت ار قدرت اوست ، وبار گشت همه‌در بهایت با حکم اوست

درویشی را درحال وله پرسیدند که « ما اِسمكَ ، » حواب داد که « هوَ » ـ گفتند ار کحا می‌آئی ؟ ـ گفت « هُو » ـ گفتند چه می‌حواهی ؟ گفت « هُو » ـ گفتند لعلّك تريدالله ؟ مگرنآنچه میگویی‌الله‌را میحواهی؟ درویش که نام الله‌شنید حان حویش نثار اىن نام کرد ، و ار دنیا بیرون شد

نـام تو بصد معنيِ نقّـاش نگـارند

در یاد تـو و نـام تو می حان سپارند

در بوی وصال تو همی حـان بفشانند

ور وصف تو در دست بحر عحر ندارند

قوله تعالی « منهُ آياتٌ مُحـكَـماتٌ هُنَّ ام الـكِـتابِ وَ اُخَرُ مُتشابهاتٌ » دو قسم عطیم است ار اقسام قرآن یکی طاهرروشن ، یکی‌عامص مشکل ، آن طاهر ، حلال شریعت راست ، و اىن مشکل حمال حقیقت راست ، آن طاهر نآست تا عامهٔ حلق بدریافت‌آن و عمل بدان بنار و نعمت رسند و این مشکل نآست تا حواص حلق نتسلیم آن و اقرار نآن برار ولی نعمت رسند وارآنحا که نعمت ونار است تاآنحا که اُنس ورار است بسا نشیب وورار است ، وارعرت‌آن حال و شرف‌آن کار پردهٔ عموص وبسانه ارآن برنگرفت ، تا هرنامحرمی دریں کوی قدم ننهد ، که نه هر کسی شایسته دانستن اسرار ملوك بود

رو گرد سرادرهٔ اسرار مگرد کوشش‌چه کنی که نیستی مرد نبرد

مردی باید رهر دو عالم سده فرد کو حرعه دُرد دوستان داند حورد

قوله ـ « رَبَّنا لاتزغ قلوبَنا بَعدَ اِذ هدَيتنا » الایه ـ حین صدقوا

فی حسن الاستعانه أمدّوا بانوار الکفایة بادل صافی، و وقت حالی، و زبان بذکر حق جاری، تیردعا سوی نشانه اجابت شود لامحاله، لکن کار درآنست که تا این صفا و وفا و دعا کی مجتمع شوند، وچون برهم رسند، معنی آیت این دعاست که بار خدایا شور دل و زیغ از دلهای ما دور دار، و ما را بر بساط خدمت بر شرط سنت پاینده دار «وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» وآنچه دهی خداوندا بفضل ورحمت خویش ده، نه بجزاء اعمال و عوض طاعات را، که اعمال وطاعات ناشایسته حضرت جلال تو نیست، و آنرا جز محو کردن وناچشم نیاوردن روی نیست

پیری گفت از پیران طریقت که رهرهای رهروان واصحاب طاعات آن کشت ازبیم این آیت، که «وقدمنا الی ماعملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا» ومرا ازهمهٔ قرآن بااین آیت خوش افتادی هست، گفتند این چه معنی دارد؟ گفت تا ازاین اعمال ناپسندیده و طاعات ناشایسته بازرهیم، و یکبارگی دل درفضل ورحمت او بندیم

قوله تعالی «رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ» جمع کنندهٔ خلق و باهم آرنده اوست، یکی امروز، یکی فردا، امروز دوستان خود را جمع می کند بر بساط ولایت و معرفت، و فردا همه خلق را جمع کند بر بساط سیاست و هیبت امروز جمع اسراراست مکاشفه جلال وجمال را، وفردا جمع اشارتست مقاسات احوال و اهوال رستاخیز را نص صریح بهردو ناطق است اما جمع اسرار را در بن سرای حکم **مصطفی ص** گفت یا معشر الانصار ألم آتکم و انتم ضلالٌ فهداکم الله بی؟ قالوا بلی یارسولَ الله قال ألم آتکم و انتم اعداء فالّف الله بین قلوبکم بی؟ قالوا بلی یا رسول‌الله، قال ألم اتکم و انتم متفرقون فجمعکم الله بی؟ قالوا بلی یارسول‌الله وجمع اشباح وابدان در قیامت آنست که **مصطفی ص** گفت باسناد درست «یجمع الله الاولین والاخرین لمیقات یوم معلوم اربعین سنة شاخصة ابصارهم الی السماء ینتظرون

فصل القصاء ؛ قال ويىرل الله تعالى فى ظُلَلٍ من العمام من العرش الى الكرسى ثمّ يىادى مىادٍ ايها الىـاس ! الم ترصوا مِن رَىكم الّدى حلقّكم و ررَقكم و اصر كم ان تعـُدوه ولاتشر كوا به شيئاً ان يولّي كلّ اىاسٍ ما كان يتولّى ويعبد فى الدىيا ؟ اليس دلك عدلا مِن رىكم ؟ قالوا ىلى فيىطلقون فيمثل لهم اشباهُ ما كانوا يعبدون ، فمىهم من يىطلق الى الشمس ومىهم من يىطلق اِلى القمر و اِلى الاوثان من الحجارة ، واشباه ما كانوا يعبدون ويمثل لمن كان يعبد عيسى شيطانَ عيسى و يمثل لمن كان يعبدُ عزير شيطانَ عزير ، ويىقى محمد امته قال فيمثل الرب عزوجلّ فيأتيهم ، فيقول مالكم لاتىطلقون كما انطلق الىاس ؟ فيقولون بيـَنا وبيىه علامةٌ فادا رايىاه عرفىاه فيقول ماهى ؟ فيقولون يُكشف عن ساقه فعىد دلك يكشف عن ساقه » ودكر الحديث ىطوله

٣ - الىوبه الاولى

قوله تعالى « انَ الّدينَ كَفرُوا » ايشان كه كافر شدند (و نعمت حداى درحود ىىوشيدند) « لَن تُغنىَ عَىهُم اموالُهم و لاَاولادُهم مِنَ اللهِ شَيئاً » ىكار نيايد وسود ندارد ايشانرا مالهاى ايشان ونه فرزندان ايشان نزديك حدا هيچىر ، « و اولَئكَ هُم وَقودُ الىار [١٠] » وايشان آنند كه مايشان آتش افروزند (فردا)

« كَدأبِ آلَ فِرعَونَ » همچون عادت وشأن آل فرعون « وَالدينَ مِن قَىلِهِم » و ايشان كه پيش از ايشان بودند ، « كَدبوا بِآياتِىا » دروغ گرفتند سخنان ما ، « فَاَخَدهُمُ اللهُ بِدنوبِهِم » ما سِ فرا گرفت حداى ايشانرا ىگناهان ايشان ، « والله شديد العِقابِ [١١] » و حداى سخت عقوبتست (و سخت كير)

« قُل لِلَّدينَ كَفَرُوا » (جهودان ومشركان) را گوى « سَتغلَبونَ » آرى بار ما لىدشما را ايدر (وىار شكىىد) « وَ تحشرُونَ الى جَهَنَمَ » وفردا شما راىسوى دوزخ انگيزانىد

« وَبِئْسَ الْمِهادُ[۱۲] » وبدآرامگاههائی است (دورخ دورخیان را)

« قَد کانَ لَکُم آیَةٌ »شمارا شگفتی‌بود (سحت بیکو)«فی فِئَتَیْنِ الْتَقَتا » دو گروه که هم‌روی شدىد وهم‌دیدار ، « فِئَةٌ تُقاتِلُ فی سَبیلِ اللهِ »یك گروه کشتن‌می کردىد در پیدا کردن راه حدای « وَأُخریٰ کافِرَةٌ » ودیگر گروه کافران حدا ، «یَرَونَهُم مِثلَیهِم » (این گروه مسلمانان گروه کافران را) می‌دیدىد بشماردوبارچىدحویشتن ، « رَأْیَ العَینِ » ىردیدار چشم آشکارا « وَاللهُ یُؤَیِّدُ بِنَصرِهِ مَن یَشاء » و حدای بیرو مىدهد اورا که حواهد یاری دادن حود ، « اِنَّ فی ذٰلِكَ لَعِبرَةً لأُولی الأَبصار[۱۳] » درآنچه شما دیدید عبرتی است بینایان (وحردمىدان) را

النوبه الثانیه

قوله تعالی اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا » الآیه مشرکان قریش و حهودان **قریطه** و **نصیر** در رسول حدا بدرویشی و بی فرزندی تعیر می‌دیدىد ، و بمال و فرزندان حویش‌می‌نازیدىد ، ودرآن‌باوی‌مکاثرت می‌ساختىد ، این حواب ایشانست ، میگویند « لَن تُغنیَ عَنهُم اَموالُهُم و لا اَولادُهُم مِنَ اللهِ » اَی ـ عذاللهِ ، شیئاً وقیل مِن‌عذاب‌الله شیئاً فردا ایشانرا آن مال وفرزند بکار نیاید نزدیك حدا ، وعذاب حدا از ایشان ازهیچیز باز ندارد ، « وَ اُولٰئِكَ هُم وَقودُالنار » ، این‌همچناست که گفت «وَقودُها الناسُ و الحجارة » وَقود ـ بنصب واوآن چیز است که بآن آتش افروزند ، ازهیزم وحزآن ، و وُقود بضم واو و وقد افروختن آتش است همچون ایقاد « کَدَأْبِ آلِ **فرعون** » دأب نامی است عادت را ، مراد بآن‌سان وصفت است ، یعنی همچون سان وصفت آل فرعون » واین کاف را سه‌وجه است یکی‌آنست کـه ـ هُم وَقودُالنار کداب آل فرعون ، این داب بانار پیوسته ، واین آل فرعون مصاف باهم ، میگویند این مشرکان قریش وحهودان هیزم دوزخىد چون‌آل فرعون آنگه ابتدا کرد و گفت «والَّذینَ مِن‌قَبلِهِم» این‌هم مشرکان قریش‌اند و ـ هُم ـآل‌فرعون ، میگوید وایشان

که پیش‌ازایشان بودند ، و آن قوم **نوح**اند و**عاد وثمود** « کذبوا بآیاتنا » دیگر وجه « هم وقودالنار کدأب آل فرعون والذین من قبلهم » میگوید ایشان هیزم دوزخ‌اند چون آل فرعون وچون ایشان که پیش ازایشان بودند تاآنجا که سخن پیوسته آنگه‌آل فرعون را گفت وایشان که پیش ازیشان بودند« کذبوا بآیاتنا » وجه سدیگر برمار وقف است آنگه اِبتدا کرد کداب آل فرعون و سخن بپیوسته با بدنوبهم می گوید چون آل‌فرعون وایشان که پیش‌ازیشان بودند دروغ‌شمردند سخنان ما تا الله ایشانرا فراگرفت هماست که جای دیگر گفت و کُلًّا اَخذنا بذنبه و ذنب وجرم متقاربند ، لکن جرم چون نتیجه وثمره اکتسابست از اجترام ثمره گرفته‌اند و ذَنب‌چون عاقبت و آخرفعل‌است که بوی می‌باز گرددباز ذَنب گرفته‌اند همچنین عقوبت ازاں عقوبت نام کرده‌اند که‌آن عاقبت بدکارست برعقب بد کردن او، و تعقیب برپی‌کاری با کسی رفتن وایستادن بود « ا مُعَقِّبات » ازآنست وتعقیب نیز چیزی بپس بازبردن بود ـ لا مُعقِّب لحکمِه ـ ازآنست ، یعنی که بازپس برنده نیست حکم‌الله را ، وازآنست که مرتدرا گفت ـ «أنقلبتُم علی اَعقابکم » که‌ازسوی عقب باز می گردد وعقاب و معاقبه هردو مصدراند عقوبت کردن را ، « والله شدید العقاب » یعنی اِذا عاقبَ ، میگوید خدای سخت عقوبتست هر گه که عقوبت کند ، وسخت گیر است اگر گیرد

« قل لِلّذینَ کَفَرُوا » این کافران مشرکان **مکه**اند و جهودان **مدینه** ، « سَتُغلبونَ و تُحشرونَ اِلی جهنّم » ـ **حمزه و کسائی** هردو کلمه را بیا خوانند ، باقی همه بتاء مخاطبه خوانند انسان که بتاء مخاطبه خوانند معنی خود ظاهراست و ایشان که بیا خوانندآنرا دووجه است یکی آنست ـ که «اَلذین کفرواسیغلبون ویحشرون فقل‌لهم » ـ می گوید ایشان که کافر شدند ایشان را اینجا باز شکنند و فردا بدوزخ رانند ، و فرا ایشان گو که چنین خواهد بود وجه دیگر « قل للذین

کفروا» یعنی ـ الیهود سیغلبون یعنی ـ کفارمکه ، مرا کافران‌اهل **توریت** گوی که این‌مشرکان قریش که دشمنان منند ایشانرا بارخواهندشکست امروزه دردنیا ، وبدوزخ خواهند راندفردا بقیامت وابن‌شکستن روز **بدر** است که مسلمانان کافران را بکشتند وبهزیمت کردند **مصطفی ص** آن روز که این آیت آمد کافران را گفت « إِنَّ‌اللّٰهَ غالِبُکُم وَحاشِرُکُم إِلیٰ جَهَنَّمَ » ـ واین‌آیت دلیلی روشنست برصدق‌نبوت **مصطفی** و صدق سخن وی که پیش ازآن خبر باز داد که مسلمانان را غلبه وقوت خواهد بود بر کافران یعنی روز **بدر** ، وهمچنان بود که وی گفته بود وخبرداده

قول **ابن‌عباس** آنست که « قُل‌للذین کفروا» این کافران جهودان مدینه‌اند و قصه آنست که چون مشرکان قریش **ابوسفیان‌بن حرب** و اصحاب او روز **بدر** بهزیمت شدند و شکسته گشتند و مسلمانانرا قوت و نصرت بود جهودان مدینه گفتند « هذا واللّٰهِ النَّبِیّ الاُمّیُّ الّذی نَجده فی کتابنا **التوریة** بنعتهِ وصفته ومبعثه وانه لاتُردّله رآیة » گفتند واللّٰه که آن پیغامبرست که ما نام وصف ومبعث وی‌در کتاب خویش یافته‌ایم ، ودانسته که ویرا برهمگنان غلبه و قوتست ، و عَلَم نبوت وی آشکارا وبران بودند که اتباع وی کنند و بوی ایمان‌آرند ، پس قومی ازیشان گفتند این‌چه تعجیل است ؟ بگذارید تا وقعهٔ دیگربیفتد میان وی ومیان‌دشمنان وی ، اگراورا دست‌بود وبه‌آید در آن وقعه ، پس‌همه بوی‌ایمان‌آریم ، نه بس‌برآمد تا وقعهٔ **احد** بیفتاد ، و مسلمانان بهزیمت شدند چنانکه قصه است آن جهودان باز بشك افتادند شقاء ازلی و حکم اِلهی بکفر ایشان در رسید ، و ایشانرا ازآن گفت و همّت بازپس آورد و هیچکس از ایشان مسلمان نشد ، و عهدی نیز که داشتند با رسول خدا آن عهد بشکستند ، و **کعب اشرف** که سرایشان بود و با شصت سوار سوی **مکه** شد وبا کافران مکه درعداوت **مصطفی** راست‌شد وبرین اتفاق کردند که کلمه‌شان یکسان باشد ، ودرمخالفت موافقتی‌نمودند و عهدی ببستند ، و **بمدینه** باز

آمدند پس رب العالمین در شان آن جهودان آیت فرستاد « قُل لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغلَبُونَ وَتُحشَرُونَ إلیٰ جَهَنَّمَ » «وَ بِئسَ المِهاد » اَي وبئس الفراش من النار یقول بئس ما مَهدّوا لانفسهم ، بد آرامگاهی که خود را ساختند وتوختند دوزخ جاودان و آتش سوزان

« قَد کانَ لَکُم آیةٌ » ای ـ بیانٌ و عبرةٌ و دلالةٌ علی صدق ماقلتُ لکم ستغلبون می گوید ایشانرا گوی که نشان وبیان و دلیل صدق آنچه من گفتم که سَتغلبون ـ آنست که دو فِرقت برهم رسند روز بدر جنك را و کوشش را ، یك فرقت مسلمانان ویك فرقت کافران مسلمانان سیصد وسیزده بودند از ایشان هفتاد وهفت **مهاجران** ، دویست وسی وشش **انصار** صاحب رایت رسول خدا و مهاجران **علی بن ابی طالب ع** بود وصاحب رایة انصار **سعد بن عباده** ، وهفتاد شتر درلشکر مسلمانان بودند و دو اسب ، یکی آنِ **مقداد بن عمرو** و یکی آنِ **مرثد بن ابی مرثد** و شش دِرع با ایشان بود ، و هشت شمشیر ، و از مسلمانان آن روز بیست و دو مرد شهید گشتند چهارده از مهاجر وهشت از انصار و فرقت دیگر کافران مکه بودند ، رئیس ایشان **عتبة بن ربیعة بن عبدشمس** ، ودر لشکر ایشان صدتا اسب بود ، ونهصد و پنجاه مرد جنگی ، سه چندان عدد مسلمانان بودند امّا رب العالمین گفت « یَرَوْنَهُم مِثلَیهِم » این گروه مسلمانان کافران را بشمار دوبار چند خویشتن دیدند چون چشم بر ایشان افکندند یعنی که الله ایشانرا چنین نمود تا بر ایشان چیره شوند وبار نشکنند ، ومسلمانان را آن آیت دیگر « وَإن یَکُن مِنکُم مِائَةٌ صابِرَةٌ یَغلِبُوا مِائَتَین » معلوم شده بود که مردی از ایشان با دومرد کافر بر آید وعامه کند پس رب العزه کافران را اگرچه سه بار چند مسلمانان بودند دوبار چند ایشان نمود ومسلمانان نیز بچشم کافران اندك نمود چنان که آنجا گفت « وَیُقَلِّلُکُم فی أَعیُنِهِم » این بآن کرد تا دلهای مسلمانان قوی باشد و گوش بغلبه ونصرت دارند ، وکلمه حق

را بکوشند، وچنان کردند ورب‌العالمین مسلمانان راآن روزبر کافران نصرت‌داد

« يَرَوْنَهُم » بتا قرائت **نافع ویعقوب** است ، باقی بیا خوانند ، و قرائت **یا** ظاهرترست ومعنی آن روشن‌تر، وچون بتا خوانی ـ با ـ لکم ـ شود میگویدایشانرا می‌دیدند یعنی کافران را دوبار چند ایشان ای مثلَیهم در هردو قرائت که‌ترونهم خوانی یا یرونهم اینها و میم مثلیهم یا مسلمانان شود « رَأْيَ العَيْن » نامی است عیان را ، و برأی‌العین و مرتای‌العین همچنان ،

« واللّٰه یؤید بنصره من‌یشاء » ـ نصرت مؤمنان را از جهت خداوند عزوجل بردو وجه است یکی نصرت دادن از روی حجت وقد فعل ، و این نصرت بحمداللّٰه ظاهرست و آشکارا ، وحجت براعدا دین روشن است و لازم وجه دیگر نصرت مداولت و غلبه است ، آن مداولت که رب‌العالمین گفت « و تلك الایام نداولها بین الناس» این‌نصرت‌است که مسلمانان ازاللّٰه می‌خواهند که فانصرنا علی‌القوم‌الکافرین » واین نصرت است که خدای ، تعالی مومنان را وعده داد گفت « و کان حقا علینا نصرالمؤمنین » جای دیگر گفت أَلَا إِنَّ نصرَاللّٰه قریب » « نصرمن‌اللّٰه وفتح قریب » « واللّٰه یُؤَیِّد بنصرِهِ من یشاء » همان نصرت مداولت است امیرالمؤمنین علی (ع) گفت « إنَّ للباطِل جولةً ثم یَضمحل » اوفتد گاه گاه که کافران برمسلمانان غلبه کنند و ایشانرا برنجانند ، امایك جوله بیش نباشد ، که باطل پاینده نبود وعاقبت غلبه ونصرت هم مسلمانان واهل حق را باشد چنانکه گفت ، بَل نقذفُ بالحق علی الباطل فیدمغُهُ ، ولن‌یجعل‌اللّٰه للکافرین علی‌المومنین سبیلا **مصطفی ص** این‌نصرت در دعاء ضعفاء اُمّت و اخلاص ایشان بست گفت إنما نصرُاللّٰهُ هذهِ الاُمّة لِضعفائهم بدعائهم و اخلاصهم وصلواتهم وقال هل تنصرون و تُرزقون اِلا بضعفائکم »

آنگه گفت « إن فی‌ذالكَ لَعبرةً لِاَولی الاَبصار » درآنچه دیدند از نصرت مومنان با قلت‌ایشان و هزیمت کافران با کثرت ایشان، عبرتیست خداوندان زیر کی

و حرد را عبرت اعتبار غائب بود در حاضر چیری حاصرمعلوم کسی درهنگام، و حاي‌وصفت، آنگه برقیاس آن‌حاصرچیری غائب معلوم کسی‌درهنگام وحای‌وصفت و درقرآن حایها عبرت‌یاد کرده است، وهرحای باآن - اولوا الابصار - گفت، ازبهر آنکه قیاس کار بصیراست، واین اَبصار اینجا عقول است و یُقال - العبرة ما یعبَربه من‌الجهل الی‌العلم، این عبرت چون معبرست یعنی که بدان ارجهل باعلم میروند واصل‌آن ارعبور بهراست، ومنه العبارة لانّها جعلت کالمَعبرِ لِتأدیة المعنی من‌نفس القائل الی‌نفس‌السامع

النوبة الثالثه

قوله تعالی «ان‌الذین کفروا لن تغنی‌عنهم اموالهم» الآیه حلیلا ! خدایا ! کریما ! مهربانا ! که در وعید کافران مومنانرا وعده می‌دهد ! و دردم ایشان‌ایشان را می‌نوازد، میگوید کافران را فردای قیامت مال وفرزند بکارنیاید، وایشانراسود ندارد، یعنی که مؤمنانرا بکارآید هر گه که حقوق‌آن بجای‌آرند، وآنرا دام دین خویش سازند، و سعادت ابدی بدان جویند مصطفی‌ص گفت «نعم المال الصالح للرجل الصالح، نعم‌العون علی تقوی‌الله المال» همانست که رب‌العالمین گفت وابتغ فیما آتاك‌الله الدارالآخرة» می‌گویند درآنچه ترا داد ازین جهان آن جهان بدست آر ! و سعادت آخرت طلب کن ! و این سعادت آخرت در معرفت خدای است، و معرفت ازنور داست، و نور دل ار چراغ توحید، واصل‌این چراغ موهبت الهی‌است امّا مادت‌آن ار اعمال و طاعات تن است، وطاعات ار قوه نفس است، و قوه نفس ار طعام وشراب و کسوتست، وطعام وشراب و کسوة عین مالست پس مال بدین تدریج سبب سعادت ابدی است اما باید که بقدر کفایت بر نگذرد، که آنگه سبب طغیان شود، چنان که گفت «اِن الانسانَ لیطغی اَن رآه استغنی» وربهر این رسول‌خدا

دعا کرد گفت بارحدایا ! قوت آل محمد قدر کفایت کن ! این قدر کفایت چون برای فراغت عبادت بود حود عین عبادتست که راد راه است و راد راه هم ارراهست

شیخ ابو القاسم گرگان را صیعتی‌بود حلال ، که ارآن کفایت وی‌درآمدی ، یك رور علهٔ آن صیعة آورده بودند شیخ یك کف ارآن برگرفت و گفت «این با توکل همهٔ متوکلان عوص بکنم» وسر این کسی شناسد که بمراقبت دل‌مشعول بود ، و داند که فراعت ار کفایت چه مدد دهد رفتن راه‌را

«اِنَّ الذّین کفروا لن تعنی عنهم اموالهم» الایة اگر هرچه حرائن رمین است و اموال دفین است کافرانرا باشد وحمله فدای‌تن حویش کنند تا حود را بآن‌بار حرند ، وارعذاب‌الله برهند ، ار ایشان بپدیرند وآن انفاق‌مال‌ایشانرا سود ندارد وبکار نیاید ، حواه تا در مواساة درویشان بود ، حواه تا در مصالح عموم حلق ار بهر آنکه عبادت مالی در مراتب طاعت رتبت سوّم است نحست اعتقاد صافی باید ، پس عبادت بدنی ، پس عبادت مالی وکافران رانه اعتقادست ، ونه عبادت بدنی پس عبادت مالی ایشانرا بچه کارآید و چه سود دارد ، بار بنده مومن دلی دارد معتقد ، ربانی دارد موَحّد ، ارکانی دارد مُتعبِّد ، پس اگر سراعتقاد دل و دکر ربان و تعبد ارکان صدقهٔ دهد ، یا بوحهي ار وحوه حیرات حرحی کند ، اگرچه سهت را درآن مدحل بود امیدست که چون بدرقه اعتقاد با آن همراه بود ، آنرا ردّ بکنند اردین عحتر که باصفاءِ اعتقاد احکام اصول سنت اگر ار اعمال حیرد ر دیوان وی چیری بر نیاید هم امید رستگاری هست بحکم آن حبر که مصطفی‌ص گفت «یقول‌الله تعالی قدشفع النبیون و الملائکه والمومنون وبقی ارحم‌الراحمین قال فیقبض قبضة او قبضتین من‌النار فیخرج حلقاً کثیراً لم‌یعملوا حیراً

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «زُیِّنَ لِلنّاسِ» برا راستند مردمانرا «حُبُّ السهَواتِ» دوستی

آرزوها (وبایستها) « مِنَ النِّساءِ وَ البَنینَ » از زنان و پسران «وَالقَناطِیرِ المُقَنطَرَةِ » وقنطارهای گرد کرده ،« مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ» ازرز وسیم ، «وَالخَیلِ المُسَوَّمَةِ» واسبان بازگذاشت (ورنگ نیکو) « وَ الأَنعامِ وَ الحَرثِ » و چهار پایان و کشتزار « ذٰلِكَ مَتاعُ الحَیوٰةِ الدُّنیا» اینست برخورداری این جهانی « وَاللهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ (١٤)» ، و نزدیك الله است مومنانرا نیکوئی باز گشتن گاه

« قُل أَؤُنَبِّئُکُم » بگو شما را خبر کنم « بِخَیرٍ مِن ذٰلِکُم » به از آنچه بهره کافراست اینجا « لِلَّذینَ اتَّقَوا » ایشان راست که بپرهیزند ازشرك «عِندَ رَبِّهِم » نزدیك خداوند ایشان «جَنّاتٌ تَجری مِن تَحتِهَا الأَنهارُ» بهشتها که میرود زیر آن جویهای روان ، « خالِدینَ فیها » جاودان درآن « وَ أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ » و جفتان پاك داشته (وپاك کرده) « وَ رِضوانٌ مِنَ اللهِ » و خشنودی وپسند از خدا ، « و اللهُ بَصیرٌ بِالعِبادِ (١٥) ، » وخدای بینا (ودانا)ست بندگان خود (که هر کس بچه سزاست)

النوبة الثانیة

قوله تعالی «زُیِّنَ لِلنّاسِ» این ناس کافرانند ، واین تزیین بر آراستن دنیاست در چشم ایشان ، و دریافت آن بحسّ باشد نه بعقل ، از اینجاست که درقرآن تزیین همه دراوصاف دنیا آمده است نه در اوصاف آخرت ، وآنگه همه درحق کافران گفته که مدرك ایشان از محسوسات درنگذرد ، و ذلك فی‌قوله تعالی « زُیِّنَ لِلَّذینَ کَفَروا الحَیوٰةُ الدُّنیا » و جای دیگر گفت « اِنَّ الذینَ لایُؤمِنونَ بِالآخِرَةِ زَیَّنّا لَهُم أَعمالَهُم » ، جایی دیگر اضافت تزیین باشیطان کرد گفت « وَزُیِّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ ما کانوا یَعمَلونَ»نه از آن که ازحقیقت تزیین و گمراهی‌ایشان درشیطان چیزی‌هست ، لکن‌شیطان سبب گمراهی وآراستگی‌عمل بدبر ایشان بود ، پس‌برسبیل تسبب‌اضافت تزیین باشیطان شد ، چنان که جای دیگر اضافت اضلال با اصنام کرد « رَبِّ إِنَّهُنَّ

اضللن كثيرا من‌الناس » و معلوم است كه اضلال در بتان نيست ، فانّ الهادی و المُضل هوالله عزّ وجل ، لكن اصنام سبب ضلالت ايشان بودند پس برسبيل تسبب اضلال بانام ايشان كرده، اينجا همچنانست « زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشهواتِ » معنی آنست « زُيِّنَ للناس الشهوات و حُبّبت اليهم » شهوات آرزوی نفس است ، ولذت راندن ، وبرپی هوای خود ايستادن ، آنگه شهوات را تفسير كرد و ابتدا بزنان كرد فانهن حبائل الشيطان واقربُ الى الافتتان كه اين زنان دام شيطانند ، ومرد بهيچ‌چيز چنان‌زوُد فتنه نگردد كه بزين‌زنان مصطفی‌ص گفت «ماتركتُ بعدی‌فتنةً اضرُعلی‌الرجال من‌النساء » وعجب آنست كه اين‌زنان را دام خواند وشيطان را دام بنهده ، پس كيد دام بنهده را ضعيف گفت ، « ان كيد الشيطان كان ضعيفا» و كيد دام عظيم خواند «انّ كيدكنّ عظيم »، ازبهر آنكه كيد شيطان چون‌بارحمت‌خدای مقابل كنی ضعيف باشد ، و كيد زنان چون باشهوت مردان وميل ايشان مقابل كنی قوی باشد وعظيم « وَالبَنينَ » واز شهوات دنيا كه مردم آنرا سخت‌دوست دارند پسرانند ، مصطفی‌ص گفت اِنّهم‌لثمرة القلوبِ‌وقرةالاعين ، و انهم‌مع‌ذلك لَمجبنةٌ مُبخلةٌ محزنة ورُوی مامن اهل‌بيت يُولَد فيهم ولدُ ذكرٌ اِلا واَصبَح فيهم عزٌ لم‌يكن

« وَ القناطيرِ المقنْطَرةِ » ـ قناطير جمع قنطارست ، ودر لغت عرب قطعی‌نيست در كميت وحدّ ان جائی كه گذرگاه مردم بودآنرا ـ قنطره ـ گويند وقنطار مالی باشد كه گذرگاه زندگی تو بود ، دس باحوال مردم نگردد همچون بی‌نياری و توانگری ، يكی باندك مال خود را بی‌نياز و مستغنی بيند ، يكی تا مال بسيار جمع نكند خود رابی‌نيازومستغنی‌نداند ، وجماعتی ازمفسران در ـ قنطار ـ سخن گفته‌اند و آنرا حدی پديد كرده گفتند ـ هزار دينار ، و گفتند كه باصد ، و گفتند كه نصاب زكوة ، آن كه زكوة درآن واجب شود و گفته‌اند كه پری پوست گاوديناز يادرم ، و گفته‌اند دوازده هزار درم ديت مردی مسلمان وَالقَنطرة ـ المجموعة

قطاراً قطاراً آنچه قطار قطار باهم آری و گرد کنی گویند مقنطره همچون دراهم مدرهمه و دنانیر مُدنّرة و قیل المقنطرة المُحکَمة، یقال قنطرتُ الشیءَ اذا احکمتهُ ومنهُ سَمیت القنطره. «وَالخیلِ المُسوَّمه» اسبان را ـ خیل ـ خوانند لما فیه مِنَ الخیلاءِ هیچ کس برپشت اسب سوار نشود که نه درخود خیلاءِ و کبر بیند و اصل ذالک من خیلت الشیئ وهوظن تقرب من الکذب، ومنه الخیال ـ میگوید وازشهوات دنیا اسبان مُسوّم اند «مسوّم» رادومعنی است یکی المطیّة المعلمة فی الحرب، یعنی اسبان باسومه نیکو نگاشت »آن نکو، رنگ آن نیکو سومه ـ نشانی باشد که متوسم عیب وهنروبژاد اسب تا آن بجای آرد دیگرمعنی والخیل المسومه ـ ای المرسلة فی الرَّعی اسبان سائمه کرده کالها بصحرا گذاشته یقال سامت الخیل فسوم سوماً فهی سآیمه اذا رعت، و اَسمتها انـا اسامه فهی مُسامة، وسومتها تسویماً فهی مسومة ومنه قوله تعالـی « فیهِ تسیمُون » روی **علی ابن ابی طالب ع** قال **رسول الله ص** لما ارادَ اللّٰه عزوجلَ ان یخلقَ الخیلَ قال لریحِ الجنوب انی خالق منك خَلقا اجعله عزا لاولیائی، ومذله لاعدائی، وجمالا لاهل طـاعتی قالت الریح اخلق فقبض منها قبضة فقـال خلقتك فرساً وجعلتكُ عربیاً وجعلت الخَیر معقودا بناصیتك و الغنائم مجازهَ علی ظهرك، و انتَ نُعیتی، آثرتك بسعة من الرزق وآثرتكَ علی غیرك من الدواب واعطیت علیك صاحِبك، وجعلتك تطیر بلاجناحِ، وانتَ المطلب وانتَ المَهرب، وساجعل علی ظهرك رجالا یسبحونی ویُحمدونی ویهَللونی ویکبرونی، فسبّحی اذا سَبحوا و هَلّلی اذا هَللوا ومجدی اذا مَجدَوا وکَبـری اذا کبـروا وقال **رسول الله ص** مامن تسبیحةوتحمیده وتمجیده وتکبیره یکبرها صاحبها، فتسمعَه الا فتجیبُه بمثلها قال فلمـا ان سمعت الملائکه الصه و خَلق الفرس قالت یارب نحن ملائکتك نسبحكَ ونَحمِدكَ، فما دالنا؟ قال فخلق لها خَیلا بُلعا لها اعناقٌ کاعناق البخت تمر بهم الیمن یشاء من انبیائه ورسله قال **علی ع** والبراق منهن قال فارسل الفرس فی الارض

فلمّا استوت قدماه فی الارض صَهَلَ فمسح الرحمن تعالی بیده علی عرفه وظهره فقال نُورِکت ما احسنك ! فلما ان عرض الله عزوجل علی **آدم** من کل شیئ مما خلق الله ، قال له اختر من خلقی ماشئتَ فاختارَ الفرسَ فقال له اخترت عزك وعزّ ولدك خالداً باقیاً ماتقوا بر کتی علیك وعلیهم، ماخلقت خلقا احب الی منك و منهم

وعن **انس** قال لم یکن شیٌ احبّ الی **رسول الله ص** بعدالنساء من الخیل وعن **ابی ذر** قال قال **رسول الله ص** مامن فرس عربی الا یؤذن له عندَ کل فجر بدعوةٍ اللهم من خولتنی من بنی آدمَ وجعلتنی له ، فاجعلنی احبّ اهله وماله الیه

وعن **خباب** قال قال **رسول الله ص** : « الخیل ثلاثهٌ فرس للرحمن و فرسٌ للشیطانِ و فرسٌ للانسانِ فَاما فرس الرحمنِ ـ فما اتُخذ فی سبیل الله و قُوتل علیه اعداءالله ، و اما فرس الانسان ـ فما استطرق علیه ، واما فرس الشیطانِ فما روهن علیه وقُومرَ علیه »

« و الانعامِ » ورشهوات دنیا که مردم را در آراستند چهارپایانند یعنی شتر و گاو و گوسفند « والحرثِ » و کشته زار فرق میان حرث و زرع آنست که ـ حرث زمین ساختن وخوش کردن وتخم درآن ریختن است ، و زرع بعد ازآن رویانیدن و برورانیدن است از بهرآنکه رب العالمین اضافت حرث را باخلق کرد بیرون از زرع قال تعالی افرأیتم ماتحرثون أأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون »

« ذلكَ متاعُ الحیوةِ الدنیا » ـ آنچه گفتیم از شهوات ولذات چندان بخایست که دنیا بجاست، برخورداری ناپاینده بیدائی آن چندان ماند که دنیا ماند اهل معانی گفتند ـ حیوة بردو قسم است حیوه دانیه دنیٌ ، وهی الحیوه الدنیا ـ حیوتی نزدیك یعنی این جهان بادنائت وخساست ودنائت وخسّت وی آنست که رب العالمین آنرا ـ لعبٌ ولهوٌ ـ خواند ، وذلك فی قوله « اعلموا انما الحیوه الدنیا لعب و لهو ـ الی قـوله ثم یکون حطاماً » ـ قسم دوم حیوه آن جهانی است ، باراحت وآسانی ،

باشرف وشادی وشرف وی آنست که رب العالمین آنرا ـ حیوة طیبه ـ خواند وحقیقت زندگی آن نهاد بآن که گفت « و إنَّ الدارُ الآخرةِ لَهِیَ الحَیَوان » کافران و بیگانگان حیوة همان قسم اول دانند، وبآن راه برند، وقسم دوم خود نشناسند ودر نیابند، لاجرم آنرا منکر شدند گفتند لاتاتینا الساعه ان نظن الاظناً ومومنان بنور معرفت وتأیید الهی این حیوة آن جهانی بشناختند، و دریافتند، وبآن ایمان آوردند رب العالمین آن ایمان ایشان بپسندید، و ایشانرا در آن بستود و گفت « و الذین آمنوا مشفقون منها، ویعلمونَ اَنّها الحق »

آنگه درآخر آیت گفت « والله عِندَهَ حسنُ المآبِ » ـ ای ـ حسن المرجع، وهی الجنة آنچه گفت درین آیت که رفت وصف کافراست و بهرهٔ ایشان اکنون وصف مؤمنان درگرفت، و آنچه ازبهر ایشان ساخت گفت « قُل أَ أُنبّئکُمُ بخیر مِن ذلکُم » روی عن عمر رضی الله عنه لمّا سمع هذه الایات، قال « ربنا انك زیّنتَ وَبیّنتَ هذه انّ مابعدها خیرٌ منها فاجعل امر و آل عمر الذّی هُوخیرٌ منها » معنی آیت آنست که یا محمد ـ گوی شمارا خبر کنم به از آنچه نصیب کافراست اینجا سخن تمام شد

پس ابتداء کرد و گفت « لِلذّینَ اَتّقوا عِندَ رَبّهِم » گفته اند که تقوی سه منزلست منزل اول ترك الکفر و الشرك، ازشرك پرهیز کردن و از کفر دوربودن، منزل دوم ترك المحارم التی تحظُرها الشریعةُ حرامها، که شریعت آنرا بسته است و حرام کرده ازآن پرهیز کردن، سوم منزل ـ حفظ الخواطر والنیات، خاطرونیت خویش را پاس داشتن وزیرا کندگی نگاه داشتن اول منزل مسلمانانست، دوم منزل مؤمنانست، سوم منزل عارفانست میگوید ایشان که از شرك بپرهیزیدند و از محظوراتِ شرع باز ایستادند، و خاطر ونیتِ خویش را پاس داشتند تادر توحید درست آمدند وراست رفتند، ایشان راست نزدیك خداوندِ ایشان بهشتهای

«جَنّاتٌ» بلفظ جمع گفت از بهر آنکه نه یك بهشت است، که هفت بهشت اند. چنان که ابن عباس گفت جنة[1] الماوىٰ وجنة[2] النعیم ودارالخلد[3] ودارالسلام[4] وجنة[5] الفردوس وجنة[6] عدن، و علیوّن[7] و اشتقاق جنّت از۔ جنّ ۔ است، ومعنی جنّ ۔ پوشش است، یعنی که از جسّ نظر پوشیده اند، که ایشانرا نه بینند ودل را ۔ جنان گویند که ازچشمها پوشیده است ۔ همچنین جنات را بآن خوانند که امروزدر دنیا از چشمها پوشیده است « ولذلك قال تعالیٰ « فَلا تَعلَمُ نَفسٌ مَا اخفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ اعيُنٍ »

آنگه صفت بهشت کرد « تَجری مِن تَحتِها الاَنهارُ» درهمهٔ قرآن این ۔ ها والفّ ۔ با اشجارشود مگر آنجا که۔ مِن تَحتِهِم ۔ است، ومعنی همانست که میگوید میرود زیرایشان جویهای روان یعنی زیردرختها ونشستگاههای ایشان

« خَالِدِينَ فِيهَا » ۔ جاودان دران بهشت اند بانار ونعیم، جای دیگر فرمود « وَمَاهُمَ مِنهَا بِمخرَجِينَ » ازآن نار ونعیمشان هر گزبیرون نیارند، واز عِزّ وصال بِاذُلِ اِخراج نگرداند،

« وَ اَزوَاجٌ مطَهَّرَةٌ » ۔ وایشان راست درآن بهشت جفتانِ پاکیزه، وگزیده از قاذورات وتغییر، لَايَبلَىٰ وَلَا يتغَوَّطنَ وَلَا يحِضنَ وَلَا يلدِنَ ۔

رُوِیَ اَنَّ يَهُودِياً سأل النبي ص « اَتزعَم انَّ في الجنة نكاحاً و اكلًا و شرباً » ومن اكل وشرب كانت له عذرةً فقال النبي ص والذى نفسي بيده انّ فيها اكلًا و شرباً ونكاحاً ويخرج منهم عرقٌ اطيب من ريح المسكِ فقال رجلٌ صدق رسول الله خلق الله دُوداً يا كُلُ مما يا كلون ويشرب مما تشربون فيخلفُ عسلًا سائغاً، فقال عليه الصلوة والسلام هذا مثل طعام الجنة »

« وَرِضوانٌ مِنَ اَللّٰهِ » **بو بکر ازعاصم** « رُضوان » درهمهٔ قرآن بضم ۔ رآ ۔ خواند، و این لغت **تمیم وقیس** است باقی بکسرِ رآ خوانند بر لغت اهل **حجاز**

یقال رضی یرضی رِضیً و مُرضاة و رُضواناً و رضواناً ـ **موسی** گفت خدایا ! « دُلّنی عَلیٰ عمل اِذا عَمِلْتُه ، رَضِیتَ عنی » مرا کاری در آمور و بعملی راه نمای که چون آن بجای آرم تو از من راضی شوی رب العالمین گفت یاموسیٰ طاقت نداری و آنچه میخواهی بر نتاوی ! ـ موسیٰ بسجود درافتاد و تضرع کرد ، آنگه رب العالمین گفت یا **بن عمران** « رِضائی فی رضاك بقضائی » رضاء من در آنست که بحکم من راضی شوی **مصطفی ص** این دعا بسیار کردی « اَللّهُمَّ ، انی اسألكَ الرضاء بعدالقضاء و بردَالعیشِ بعد الموتِ ، واسألك لذةَ النظر الی وجهك » ـ شیخ **ابوعثمان حیری** را پرسیدند چه معنی را رضا بعدالقضاء خواست ؟ گفت رضا پیش ازقضاء عزم باشد بر رضا نه عین رضاء ، وبعد ازقضاء حقیقت رضا آن بود

« وَاللّهُ بَصیرٌ بِالعِبادِ » ای بَصیر بِاعمالِ العِبادِ ، فیجازیهم علیها و قیل بصیر بالعباد ای علیهم بما یصیرون الیه من العذی والتوّلی

النوبة الثالثه

قوله تعالی « زُیِّنَ للناس حبّ الشهوات » آن مهترعالم وسید ولد آدم **مصطفی ص** خبر داد از کردگارِ قدیم جل جلاله وعزّ کبریاء گفت آنگه که بهشت بیافرید رب العالمین **جبرئیل** گفت « یا جبرئیل اذهب فانظر الیها » رو در بهشت نظاره کن و آنچه من ساخته‌ام و آفریده‌ام بندگان ودوستانِ خود را نیکی بین، جبرئیل رفت و آن بهشتهاء آراسته با نار ونعیم بی نهایت دید ، وآن طرب گاه دران منزلگاه درجوارِ حضرتِ اللّه ساخته وپرداخته عزیزانِ راه را و دوستانِ اللّه را جبرئیل چون آن دید گفت بارخدایا ! «و عِزتكَ لایَسمَع بِها احد الّا دَخَلَها » بعزّت وخداوندیِ تو که هیچکس صفت این بهشتها نشنود که نه بآن قصد دارد وطاعت‌دار بود تا دران شود پس رب العالمین هرچه دشواری ورنج بود ازین با بایستها و بی‌مرادیها گردِ

آن بهشت دو گرفت، و راهش را پلِ بلوی ساخت تا هر که قصدِ مولی دارد نخست پلِ بلوی باز گذارد

شیخ الاسلام **انصاری** رحمه‌الله گفت من چه دانستم که مادرِ شادی رنج است؛ و زیر یك ناکامی هزار گنج است! من چه دانستم که این باب چه بابست وقصهٔ دوستی را چه جوابست! من چه‌دانستم که صحبت تومهینهٔ قیامت است، وعزوصال تودر ذُل حیرتست! جان وجهان کعبه جایْ خوش‌است ومعشش اولیاست و مُستقرّ صدیقاست؛ اما بادیهٔ مردم خوار دربیش دارد، میل درمیل و منزل درمنزل، با خود کرا حست آن بود که آن میلها و منزلها باز برد و بکعبهٔ معظم رسد!

عالمی در بادیهٔ مهر تو سر گردان شدند

تا که یابد بردر کعبهٔ قبولت بردبار (سنائی)

پس چون راه بهشت بر بی‌مرادی و ناکامی نهاد فرمان درآمد که یا **جبریل!** اکنون بازنگر تا چه بینی؟ جبرئیل آن راه پر خطر دید، وآن میلهای مجاهدت، ومنزلهای با ریاضت دید که برراهگذارِ بهشت نهاده، وعزتِ قرآن خبر می‌دهد که تاآن میلهایْ مجاهدت باز نبری راه بحضرت ما نیابی «وَالَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا» جبرئیل که چنان دید گفت بارخدایا! بپندارم که ازیشان یك کس در بهشت شود» **مصطفی ص** گفت پس رب‌العالمین دوزخ را بیافرید با انکال و سلاسل و با زقوم و حمیم جبرئیل را فرمود که یا جبرئیل یکی در رو دربین زندان، تا اثرِ غضب ما بینی، وصفتِ عقوبت ما بدانی ـ جبرئیل رفت ودوزخ را دید باآن درکات و انواع عقوبات ـ گفت بارخدایا! « وَ عِزَّتِكَ لَا یَسْمَعُ بِها اَحَدٌ فَیَدْخُلَها » بعزت تو خداوندا که کسی صفت این دوزخ نشنود و آنکه کاری کند که بآن کار در دوزخ شود پس رب‌العالمین هرچه از شهوات دنیا بود ازآنچ

درین آیت بشمرد « مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِینَ وَ الْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الْخَیلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الأَنعَامِ وَ الْحَرثِ » این همه گردِ دوزخ در گرفت و راهِ آن بر مراد و هواءِ نفس نهاد ـ تا هر که برپیِ مراد وهواءِ نفسِ خود رود عاقبت سربدوزخ بازنهد آنگه گفت یا جبرئیل! اکنون باز نگر این دوزخ را یعنی که تا راهِ آن نه بینی جبرئیل چون آن دید گفت بارخدایا ! ترسم که هیچ کس نماند از ایشان کـه نه در دوزخ شود پس **مصطفی** از راهِ هردو سرای خبرداد گفت « حُفّت الجنة بالمکارِه وحُفّتِ النار بالشهوات » ـ روندگان درنابایست قدم دربهشت نهند ، واندکا که ایشان خواهند بود ! ـ و روندگان درشهوت قدم در دوزخ نهند ، و فراوانا که ایشان خواهند بود ! آن راه بهشت پربلاست و بانشیب و بالاست ، و آن راهِ دوزخ آسانست و بر نفسها نه گران است ! ألا إنَّ عملَ الجنة حزنٌ بربوةٍ ، آلا ان عمل النارِ سهلةٌ بشهوةٍ

« قُل أَأُنَبِّئُکُم بخیرٍ مِن ذٰلِکُم » الآیة حدیث دشمنان وصفت زندگانی و غایت مقصور ایشان بازنمود و بیان کرد ، بازدرین آیت دیگرقصهٔ دوستان در گرفت آنانکه امروز تقوی شعار ایشان وفردا بهشت و رضوان سرانجام کارِ ایشان ، گفت « للذّین اتّقوا عند رَبّهم جنّاتٌ » ـ همچنان که تقوی‌را مراتب‌است بهشت رادرجاتست اول درجهٔ جنةالمأویٰ است ، واول رتبه در تقویٰ از حرام و هواءِ نفس پرهیز کردن است قرآن مجید هردو درهم بست و گفت « وَ نَهَي النفس عن الهویٰ فإنّ الجنة هيَ المأویٰ » و اعلی درجات جنة عدن است ، وبه از جنةِ عدن رضوانِ اکبر است ـ پس غایت مقصد بهشتیان رضوان اکبرست چنان که ربّ‌العالمین گفت « ومساکنُ طیبة فی جنات عدنٍ و رضوانٌ مِنَ‌الله اکبر » ـ و این رضوان اکبر کسی را بود که بنهایت تقویٰ رسد ـ ونهایت تقوی این است که هرچه داغِ حدوث و نشان آفرینش دارد همه را دشمنِ خود داند ، چنان که **خلیل** گفت « فانهم عدوٌّلي إِلَّا رَبُّ العالمین»

و ازهمه رویْ بر گرداند تا بدلی فارغ باعم عشق حقیقت پردارد ، ویقین داند که باعم عشقِ اورحمتِ اغیار در نگنجد ، ورهمه دل وجان خود نُرد

« دل باغ توشد پاك بُر زان که دریں دل

یا رحمت ما گنجد و یا نقش خیالت

جان نیز نبرد تو فرستیم بدیں شکر

صد جان نکند آنچه کند بویْ وصالت »

فردا هر کسی را بغایت مقصد وهمت خویش رسانند ، یکی درآرزوی جنة الماویٰ او را گویند از حرام محض بگریز با عادل باشي، وزتو دریغ نیست یکی در آرزوی دارالخلد ، او را گویند از شبهت بپرهیز ، تا زاهد باشی و از تو دریغ نیست یکی درآرزوی فردوس است ، اورا گویند از حلال محض دورباش در دنیا تا عارف باشی ، و ازتو دریغ نیست قومی نمانند که ایشانرا خود آرزوئی بود و مرادی باشد ، مرادِ ایشان مُرادِ دوست و اختیارِ ایشان اختیارِ دوست ! بهشتها برایشان‌عرض کنند ، واز بهرایشان کنیزکان و ولدان بر کنگرها نشانند باشارهای عزیز و ایشان از همه فارغ ، روی خویش از ایشان بگردانند ، و گویند اگر لابد دل بکسی باید داد باری بکسی دهیم که کرا کند

با گاه بدان لاله رخان دادم دل او بود سرایْ دل ازآن دادم دل

اکنون ـ رضوانِ اکبر ـ گوئیم وآیت بآن ختم کنیم رویْ **انس بن مالك** قال ابطأ علینا رسول‌الله ص یوماً فلما خرج قلنا لَهُ لقد احتبستَ ، فقال ذلك ان‌جبرئیل اتانی کهیئةِ المرأةِ البیضاءِ فیها نکتةٌ سوداءُ ، فقال ان هذه الجمعَة فیها ساعةٌ خیرٌ لك و لِاُمّتِكَ وقد ارادها الیهودُ وَ النصاریٰ فَاخطأُوهاٰ » قُلتُ یا جبرئیل ما هذه النکتةُ السوداءُ ؟ فقال هذه الساعة الّتی فی یوم‌الجمعة، لایُوافقها مسلمٌ یسأل اللّٰهَ‌فیها خیراً اِلّا اعطاهُ اِیّاهُ ، اودُخرلهُ مثله یوم القیامة ، او صُرِفَ عنه مثله من‌السُّوءِ ، وآیه

حیر الایام عندالله ، و اِنّ اهل الجنه یُسَمّونه ، یوم‌المزید ـ فقلت یا جبرئیل وَما یوم المزید ؟ فقال ان فی الجنة اودیاً افیح فیه مسکٌ ابیض ، ینزل‌الله کل یوم‌الجمعة فیه فیضع کرسّیه ، ثم یُجاءُ بمنابرٍ من نورٍ فتوضع حلقه ، فتحفّ به الملائکة ـ ثم یُجاءُ بِکَراسِیٍّ من ذهبٍ فتوضع ، و یُجِیُٔ بالنبییّن والصدیقین والشهداء والمؤمنین اهل الغرف فیجلسون ـ ثم یتبسم‌الله فیقول اَی عِبَادِی ! سلوا فیقولون نسألك رضوانك فیقول قدرضیت عنکم

۵ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا » ایشان که میگویند خداوندما « اِنَّنَا آمَنَّا » ما که مائیم بگرویدیم « فَاغفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا » بیامرز مارا گناهان ما ـ « وَ قِنَا عذابَ النَّارِ (۱۶) » ونگاه دار ازما عذاب آتش ـ

« اَلصابِرِینَ » شکیبا باشند « وَ الصَادِقِینَ » و راست گویان « وَ القَانِتِینَ » و فرمان برداران « وَ المُنفِقِینَ » ونفقه کنندگان « وَ المُستَغفِرِینَ بِالاسحَارِ (۱۷) » و آمرزش خواهان (و خاصه) سحرگاهان

« شَهِدَاللهُ » گواهی داد خدای « اَنّه لَا اِلهَ اِلّاهُوَ » که نیست خدائی جزاو « وَ اَلمَلائکةُ » و فرشتگانِ او « وَ اولُوا العِلمِ » و خداوندانِ دانش (ازآفریدگان او) « قَائِماً بِالقسطِ» ایستاده بداد ، « لَا اِلٰهَ اِلّاهُوَ » نیست خدائی جزو ، « العَزیز» قادر قوی « الحکیم (۱۸) » دانا بهمه کار

« انَّ الدِینَ عِندَاللهِ الاِسلاٰم » دین نزدیك خداوند اسلام است ـ «وَماٰ اختلَفَ الَذِینَ اوُتُوا الـکِتابَ » و دو گروه نشدند ایشان که کتاب دادند ایشان را « اِلاّ مِن بَعدِمَا جَاءَ هُمُ العِلمُ » مگر پس آن که قرآن بایشان آمد ـ « بَغیاً بَینَهُم » بحسدی

که میان ایشان بود ، « وَ مَن یَکفُر بِآیَاتِ اللّٰهِ » و هر که بسخنان خدای کافر شود « فَإِنَّ اللّٰهَ سَرِیعُ الحِسَابِ(۱۹) » الله زود شمار است ، (زودتوان ، زودپاداش)

« فَإِنْ حَاجُّوكَ » پس اگر باتو حجت جویند ، (وپیکار آرند) « فَقُل أَسلَمتُ وَجهِيَ لِلّٰهِ » گوئی من فرا دادم (فرا سپردم) همگی خود خدایرا ، « وَ مَن اتَّبَعَنِ » و هر که بر پیِ من ایستاد (همان کرد که من کردم ،) « وَ قُل لِلَّذِینَ اُوتُوا الکِتَابَ » گوی ایشان را که کتاب دادند « وَ الأُمِّيِّينَ » و اُمیان عرب « أَ أَسلَمتُم » خویشتن بیو کنید ؟ « فَإِن أَسلَمُوا » پس اگر خویشتن بیو کنند (و مسلمان شوند) « فَقَدِ اهتَدَوا » بر راهِ راست آمدند « وَ إِن تَوَلَّوا » واگر بر گردند « فَإِنَّمَا عَلَيكَ البَلَاغُ » بر تو که هست پیغام رسانیدن است « وَاللّٰهُ بَصِیرٌ بِالعِبَادِ(۲۰) » والله بیناست بندگان خود

النوبة الثانیه

قوله تعالی « اَلذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا » این ـ الذین ـ همان گروهند که « للذین اتقوا » در آیت اول اشارت بایشانست ـ میگوید گفتار ایشان اینست که « ربنا اغفر لنا ذنوبنا » ـ و کردارِ ایشان « الصابرین والصادقین » ـ این آیت بیان گفتِ ایشان و آن آیت نعتِ کردِ ایشان ـ گفتار بجای اساس است و کردار بجای بنا ، و اساس بی‌بنا بکار نیاید و بنای بی‌اساس پای ندارد یعنی که تا هردو خصلت سردرهم‌ندهند بنده بدرجهٔ ایمان نرسد ، و اِنَّنَا آمَنَّا درحق وی محقق نشود

« اغفر لَنَا ذُنُوبَنَا » میگوید ـ خداوندِ ما ! بیامرز گناهانِ ما « وَ قِنَا عَذَابَ النارِ » ای ـ احفظنا من‌الشهوات والذنوبِ المُؤدیه الی‌النار ونگهدار مارا ور اکاری و گفتی که سرانجامِ آن آتش بود

« اَلصّابِرِينَ » مکسوراست بآن لام که در « للذین‌اتقوا » است و ـ صبر ـ در لغت عرب حبس است ومصبوره که مصطفی ازخوردنِ گوشت او نهی کرده است ، آن جانور است که در جاهلیت او را درجایی بیافتند و ویرا می‌زدند تا مردار گشت هم موقوده است و هم مصبوره پس معنی « الصابرین » آنست که گله و نالش فـرو خود گیرند و بیرون ندهند مفسران گفتند « الصابرین » اي علی مـا امرالله عزوجل و فرائضه ، و الصابرین علی دینهم و علی ما اصابهم یعنی که شکیبایان‌اند بر گذاردنِ فرمان‌الله ، وبجای آوردنِ فرائض ولوازم وشکیبایان‌اند بهرچه بایشان رسد از رنجها ومصیبتها و بی کامیها

« وَ الصّادِقِينَ » ـ یعنی فی‌الاعتقادِ و القولِ و العملِ ، و ذلك غایةالایمانِ ، راست گویان و راست روان وراست کاران ، دردل باصدق اعتقادند ، ودر زبان باصدق گفتارند ، و در ارکان با صدق کردارند « والقانِتینَ » ـ ای المطیعین لِلّهِ ، الدائمی العبادةِ فی السِرِّ و الجهر خدا را فرمان برداران‌اند ، وهمیشه ویرا پرستند گان چه در نهـان و چه درآشکارا در همه حال چنانند « و المنفقین » ـ یعنی مِنَ الحَلالِ فی طـاعَةِ الله ، هزینه کنند گان وصدقه دهند گانند ، و آنچه دهند حلال دهند ، و در راهِ خدا دهند ، نعمت‌الله در طاعت‌الله خرج کننده « و المستغفرین بالاسحارِ » یعنی المُصَلین من آخراللیل ، نماز کنند گان‌اند درسه‌یك بازپسین ازشب جماعتی از مفسران بر آنند که این مستغفران ایشان‌اند که نماز بامداد بجماعت گذارند و ذکر استغفار درقرآن سی‌وسه جایست و معنی ـ استغفار ـ آمرزش خواستن است وآنچه بنده گوید ـ « استغفرالله واتوب‌الیه » عزم است براستغفار نه حقیقت استغفار ربیع خثیم کسی را دید که میگفت استغفرالله و اتوب الیه گفت ای جوانمرد تو میگوئی که من ازالله آمرزش مىخواهم ورمعصیت با طاعت وی میگردم ، بی‌اگر نکنی‌دروغ باشد این سخن و گناهي دیگر آن مرد گفت یاربیع ! اکنون چون

گویم ؟ ـ گفت بگو « اَللّهُمَّ اغفرلی وتُبْ علي » **شهرحوشب** گفت این معنی در خبراست که مصطفی‌ص کسی را دید که همان سخن میگفت ، جواب وی همین داد که **ربیع خثیم** داد

وهب ابن منبه گفت که ـ در **زبور داود** خوانده‌ام که « یا داود ! بشنو از من که من حق‌ام ، وحق میگویم ، اگر بندهٔ از بندگانِ من ـــ بپُری دنیا گناه دارد پس پشیمان شود باندازهٔ یك دوشش پستان ، و ازمن که خدایم آمرزش خواهد یك بار ، واست ، ومن دانم اردل وی‌ـکه آن صدق است ، ومی‌خواهد که ـاسر گناه رود ، یا داود ! من آن گناهان ار وی زودتر ازآن بیفکنم که قطرات باران کـه از هوا برمین افتد

وعن **عبدالرحمن‌ابن دلهم** ان رجلا قال یارسول‌الله علِمنی عملا اَدخلُ بـه الجنةَ ، قال « لاتغضَب ولك الجنة » ، قال یا رسول‌اللّٰه زدنی قال « لَا تَسْأَلِ الناسَ شیئاً ولك الجنة » ـ قال‌زدنی ، قال‌استغفِرِ اللهَ فی‌الیوم سبعین مرةً یغفرلك ذنب سبعین عاماً قال یـا رسول‌اللّٰه ایس لی ذنبُ سبعین عاماً ، قال فُلاُمِكَ ، قال لیسَ لاُ می ، قال فلا بیك ـ قال وَلیس لِابی ـ قال فلاهل بیتك ، قال لیس‌لاهل بیتی ، قال فلجیرانك

و عن **ابن‌عباس** قال قـال رسول‌اللّٰه رأسُ الاستغفارِ کل یوم الف مره این سه خبر که گفتیم در استغفار اشارة است بسه مقام از مقامات راهِ دین بر ترتیب ـ اول مقام سابقانست ، ایشان را یکبار استغفار فرمود کـه گفتشان با کمال صدقست و حقیقت اخلاص و درخبر است که « اَخلِص الْعَمَل یُجزِكَ منه القلیلُ » ، دوم مقام مقتصدانست ، از الله بهشت خواستند ایشان را هفتاد بار استغفار فرمود سوم مقـام ظالمانست ، معیشتِ دنیا و روزی فراخ خواستند ، ایشان را هزاربار فرمود و کلید روزی فراخ استغفار بسیار ساخت مصطفی گفت « مِنَ استَبْطَأَ رزقه ، فلیکثِر من الاستغفار »

در آثار بیاورند که یکی از فرزندان **عباس** نام وی **ابوجعفر** از **بنی مروان** بگریخت که قصد وی میکردند، باعرابی فرود آمد، و روزگاری در تواری با آن اعرابی بماند پس که اعرابی بیامد، ویرا گفت اگر شنوی که خلافت مارا راست شد و برما قرار گرفت قصد حضرت ما کن تا باتو نیکوئی کنیم اعرابی بعد از روزگاری بیامد بحضرت او، و خلافت بروی راست شده و از وی طلب معیشت کرد ابوجعفر گفت من ترا چیزی بیاموزم اگر بکارداری پیش از یکسال الله ترا مستغنی گرداند اعرابی گفت آن چیست؟ گفت هر روز هزار بار استغفار کن و عیال خود را همچنین بفرمای تا هزار بار استغفار کنند اعرابی رفت ووصیت امیرالمومنین بر کار گرفت، به سی بر آمد که بمالِ دفین درافتاد، عاملان امیرالمومنین از وی خُمس خواستند برخاست و بحضرتِ خلافت باز آمد و گفت یا امیرالمؤمنین! من وصیت تو بر کار گرفتم، و بمالِ فراوان دفین در افتادم، اکنون عاملانِ تو خمس میخواهند، امیرالمؤمنین گفت مال چند باشد؟ گفت سی وشش هزار درهم ـ امیرالمؤمنین ساعتی سر درپیش افگند، آنگه گفت یا اعرابی رو که آن مال همه آنِ تو است، و کس را نیست که از تو خمس خواهد پس آنگه از ابوجعفر پرسیدند که این از کجا گفتی؟ گفت از قول خداوند عزوجل «اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً» الی قوله «و یجعل لکم انهاراً» میگوید استغفار کنید تا روزیِ شما فراخ و روان شود، **مصطفی ص** گفت «رأس الاستغفارِ کل یوم الف مرة» دانستم که هر که بحکم این خبر وبروفق این آیت استغفار کند روزی وی فراخ شود، که الله تعالی وعدهٔ خود خلاف نکند

«وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» **جعفر بن محمد ع** گفت «من صلی مِنَ اللیلِ ثم استغفر فی آخره سبعین مرة کتب من المستغفرین بالاسحار» ـ **ابن عمر** نماز شب کردی ـ تا بوقتِ سحر و بعد از سحر استغفار کردی تا بوقتِ صبح و این تخصیص بوقت سحر ز آنست که عبادت در آن وقت بر تن دشوارتر بود و وقت صافی‌تر

و دل‌حاضرتر ورقیق‌تر ـ . **داود** علیه‌السلام ار**جبرئیل** پرسید که درشب کدام‌ساعت فاضلتر ؟ گفت این ندانم ولکن هرشب بوقت سحر عرش عظیم در اهتزار و جنبش می‌آید روی عن‌النبی ص قال « انّ ثلاثة اصوات یُحبّهم‌الله صوت الدیك ، وصوت الّذی یقرءُ القرآن ، وصوت المستغفرین بالاسحار » ـ وعن **معاذ** بن جبل قال قال‌الله تبارك و تعالی حقت محبّتی بعبادی الذین یعمّرون مساجدی ، و یکثرون ذکری ، ویستغفرون بالاسحار ، اولئك الذین اذا اردتُ نقمةً بعبادی جفعت بهم نقمتی من‌عبادی

« شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ » الایة ، **مصطفی ص** گفت هر که این آیت برخواند آن ساعت که در خواب میشود تا آنجا که گفت « لااله الّاهو العزیزالحکیم وانا علی ذلك مِن‌الشاهدین » رب‌العالمین هفتاد هزار فرشته بروی گمارد تا از بهر وی استغفار میکنند تا بقیامت و بخبری دیگر می‌آید هرکه این آیت برخواند و بآخر گوید « و انا اَشهدُ بما شَهِدَالله واستودع الله هذه الشهادة ، فهی لی عندالله ودیعةٌ » روز قیامت این خواننده را بیارند و ربّ‌العالمین گوید اِنَّ لعبدی هذا عهداً و انا احقّ من وفیٰ بالعهدِ ، ادخلوا عبدی الجنة گوید این بنده را با من عهدیست و کیست از من سزاوارتر بوفاء عهد ، فرود آرید بندهٔ مرا ببهشت

زبیرابن العوام گفت عَشیه عرفه نزدیك مصطفی فـرا رفتم تا بدانم که چه میخواند ـ گفتا « شهد الله » می‌خواند تا بآخر ، آنگه میگفت « وانا علی ذلك من الشاهدین » همچنان بازپس‌میخواند تا بوقتِ افاضت حکایت کنند که مردی شهدالله برخواند ، آنگه گفت بارخدایا ودیعت منست بنزدیكِ تو تا روزِحاجتم باز دهی ، پس بوقت وفات آن مرد گویند زبانش گشاده گشت و میخواند « شهدالله انه لا اِلٰـه اِلاَّ هُوَ » تا بآین کلمهٔ شهادت فروشد و درآن حال هاتفی آواز داد که « هذهِ ودیعتك

رددناها الیك » کلبی گفت سبب نزول این آیت آن است که ، دو حبر از احبار شام آمدند نزدیك مصطفی ص چون چشم ایشان بر مدینه افتاد ، یکدیگر را گفتند چه نیکوماند این مدینه بمدینة آن پیغامبر که در آخر الزمان بیرون آید پس چون مصطفی را دیدند ، او را بآن صفت و نعت دیدند که خوانده بودند و دانسته ، گفتند « انت محمد ؟» تو محمدی ؟ جواب داد که آری من محمدم ، گفتند « تو احمدی ؟» گفت «آری من احمدم» ـ گفتند ترا از شهادتی پرسیم اگر مارا از آن خبر دهی و بیان کنی ناچار بتو ایمان آریم و بگرویم ، رسول خدا گفت بپرسید آنچه خواهید گفتند «اخبرنا عن اعظم شهادةٍ فی کتاب الله عزوجل» مارا خبر کن که کدام شهادة است بزرگوارتر و عظیم‌تر در کتاب خدای ، جبرئیل آمد و آیت آورد « شهدالله انه لااله الا هو »

قرائت بوجعفر شهدآء اللهِ است ممدود و منصوب بر صفت یا بر حال ، وچون این قرائت جوابی پیوسته باید خواند « بالاسحارِ »وَ « بانه » اما قُرّاء ثمانیة همه فعل خوانند « شَهِدَاللهُ » ، میگویند گواهی داد الله که جز او هیچ خدا نیست ، گواهی داد خود را بخود پیش از گواهی خلق اورا ، بی‌نیاز بگواهی خود از گواهی جز ازخود ، سزاءِ حق خویش پیش از سزائی خلق خویش

قال المفسرون « شَهِدَاللهُ »ای ـ بیّنَ واظهَر بما نَصَبَ من الادلّة علی توحیده مفسران گفتند معنی شهادت بیان کردن است و بیرون دادن آنچه نهفته بود ، یعنی که دلائل توحید بر عالمیان روشن کرد ناهر که نظر کرد تا آن هیکل علوی ، و در بن مر کز سفلی ، و درین آیات و رایات قدرت وی ، و در زمین ، و در سموات ، در برّ و در بحر ، در هواء و در فضا ، دلیل گرفت بر صانع باجلال و قادر بر کمال عز جلاله وعظم شانه حاصل معنی آنست که ـ « لاتستوحِش من تکذیب الکافرین لكَ فقد اظهرك الله من الآیات مایُبنیُ انه تعالی شاهد لك بصدق دعواك

« وَ الملائکةُ و اُولُوا العِلم» ای ـ وشهدتِ الملائکةُ ـ گفته‌اند که‌شهادت‌الله إِحبار وِ اعلام است ، وشهادت فرشتگان و اولواالعلم‌اقرار است ، چنانکه گفت « شهدنا علی انفسنا » ای أقررنا و این شهادة ایشان که معطوف است بر شهادت‌الله نه از روی معنی است که از روی لفظ است ، چنان که جای دیگر گفت ـ إِنَّ‌اللهَ و ملائکته یصلّون علی‌النبی ص ـ و شهادت علماء که در شهادة خود بست و در شهادت فرشتگان دلیل است بر فضل علماء و شرف ایشان ـ **مصطفی ص** گفت « ساعةٌ من عالم یتکیءُ علی فراشهِ ینظُر فی علمهِ خیرٌ من عبادةِ العابدِ سبعین عاماً » و روی انه قال ـ خیارامتی عُلمائها وخیارُ علمائها رحمائُها ، ألاَ وإِن‌الله تعالی یغفر للعالم اربعین ذنباً قبل ان‌یغفر للجاهل ذنباً واحداً ، ألاَ وان العالم الرحیم یجیئی یوم القیامة وان نورهُ أضاء مابین المشرقِ والمغربِ

« قائِماً بِالْقِسطِ » ترتیب آیت آنست که « شهدالله قائماً بالقسطِ نصب است بر حال ، یعنی که ایستاده بعدل قائِم و قَیُّوم و قیّامٌ و قیِّمٌ همه بنامهاء خداوند عزوجل‌اند ، ومعنی‌آن بائندهٔ برحال نیك بعت ، نه‌حال گردد ونه بعت تغیر پذیرد و گفته‌اند که معنی « قائماً بالقسطِ » آنست که مدبّرٌ رازقٌ ، مُجازِ بالاعمالِ یقال فلان قائم بامر فلانٍ ای مدبّرٌ لهُ متعهدٌ لاسبابه ، وقائمٌ بحقِ فلانٍ ای مجازٍ لَهُ قسط نامیست ـ داد ـ را ، و اِقساط مصدرست ـ وقسوط مصدر قاسط است ، یقال معنی قَسَطَ ای احذ قسطَ غیرهِ وهوجورٌ ، وَ اُقسَطَ ای اعطیٰ غیره قسطَه ، وذلك عدل

« لا اِلٰهَ اِلّاٰ هُوَ » اول‌این کلمه شهادت‌است و آخر آیت همان کلمت ، یعنی که اول بجای دعویٰ وشهادتست و آخر بجایْ حکم ـ **جعفر ابن محمد ع** گفت اول وصف وتوحید است و آخر رسم و تعلیم و گفته‌اند « لَاٰ اِلٰـهَ اِلّااللّه » درآخر آیت ازآن باز آورد که « العزیز الحکیم » ازپس آن بود ، و مخلوق را بدین هردو نام خوانند ، یعنی که عزت او نه چون عِزِّ مخلوقانست و حکمت او نه همچون‌حکمت

ایشان ، هرچند که هم‌نامی هست هم سانی نیست ، که هیچ خدا جز ارو نیست تاهم سانی میان ایشان باشد «لااله الاهو» درپیش داشت تا این معنی را سینه کند «العزیز» ـ عـزیز دراصل ـ شدید ـ است و عزّت شدّت است و علیه پارسی عزت ـزور ـ است ـ عرب گوید «عَزَّ علَیَّ» ای شَقَّ عَلَیَّ عَزِیزٌ عَلَیهِ مَاعَنِتُّم ای شدیدٌ شاقٌ وَ ـ عَزَّنِی فِی الخِطَابِ ـ ای غَلَبنی وشادّنی ـ

یَعزُّ علَیَّ فِرَاقِي لَکُمُ وَاِن کَانَ سهلاً عَلَیکُم یَسِیراً

واصل حکیم و بر کست ، وحکمت به است ازعلم ، حکمت دانیست علم محکم درواخ(۱) را که اختلاف بپذیرد و بران تهمت نبود ودران گمان نیامیرد

«اِنَّ الدِینَ عِندَاللهِ الاِسلامُ» الایة کسائی خوانده است تنها ـ «اَنَّ الدِینَ» ـ نصب الف معطوف دران که «وشَهِدَ اللهُ اَنَّهُ ، وَ اَنَّ الدِینَ» ـ و کسائی آن از کس نشنیده است ونه کس نخوانده ، جز ران که قرائت ابن عباس است معنی آنست که دین معروف که آن را مِلّت و کیش خوانند آن نزدیك خدا اسلام است ، واگر تفصیل آن خواهی که بدانی ، قول و عمل و نیت است ، و اگر روشن‌تر و گشاده‌تر خواهی پنج چیزاست ـ یکی قرآن وحکم آن ، دیگر رسول و سنت وی ، سدیگر اجماع علماء اهل سنت ، چهارم آثار پیشینیان ، پنجم قیاس سمعی این همانست که رب العالمین گفت «وَ رَضِیتُ لَکُمُ الاِسلامَ دِیناً» و بعضی مفسران گفته‌اند که این جواب مشرکان است ، کـه هر کسی ازیشان بآنچه داشت از ملت و کیش فخر می‌آورد ، ومیگفت «لادینَ اِلّا دیننا وهو دین اللهِ» دین ربّ العالمین ایشان را دروغ زن کرد باین آیت و گفت نچنان است که ایشان می گویند ، انّ الدین عندالله الاسلام الذی جاء به محمد ص و دیـن را چند معنی است فـرمان داری ، وولایت داری ، وباداش ، وشمار ، و عادت ـ واین همه دردین ملت داخل‌اند

۱ ـ درواخ دراینجا بمعنی یقین و درست و تحقیق که نقیض گمان باشد برهان قاطع ، طهران ، ۸٤۲

واصل اسلام حویشتن فرادست دادن است ، وفرماینده را حویشتن بیفکندن است ، و احتیار حود بر گرفتن ، و کسی دردستِ کسی‌دهد که اورا چنانك حواهی‌میکن اورا ، گویند اورا مُسَلَّم در دستِ وی نهادند ـ واسلام و استسلام هردو یکسان است

فالآنَ قد جِئتُ مُستسلِماً ـ فَمَا شِئتَ فافعل بِمُستسلم

قوله ـ «وما اَختَلفَ الدینَ اُوتُوا الـکِتابَ اِلّا مِنْ بَعد مَا جاءَ هُمُ العِلمُ» ـ ایشان که محتلف شدند حهوداں‌اند ، و کتاب **توریت** است ، و علم ایىحا **قرآن** است و گفته‌اند که **محمد** است و ارىهرآن اورا علم نام نهادند که معلوم ایشان نود نعت وصفت وی بیش ار بعثت وی میگویند تا بیامده بود یك گروه بودند بیك قول که او آمدنی است و بودنی براستی ، وچون بیامد دو گروه شدند قومی گفتند که استوارست ، قومی گفتند که نیست آنکه گفت ـ « بَغیاً بَینهُمُ » یعنی‌این احتلاف که افتاد بحسدی بود که درمیان ایشان‌بوده حسدآنست که دردلست ، چون‌بگفت وکرد آید ـ بغی ـ است

« وَمَن یَکفُر بِآیَاتِ اللهِ » قیل یعنی بمحمد والقرآنِ « فَاِنَّ اللهَ سریعُ الحِسابِ » ای سریع‌التعریف للعاملِ عمله

« فَاِن حَاجُّوكَ فقُلْ اَسلَمْتُ وَجهِيَ لِلّهِ »میگوید اگرایں حهوداں‌باتوحصومت کنند ، درکارِ دیں تو بگوی من قرار دادم و سپردم حودیِ حود و کردارِ حود و دل حود و نیت حود ار برای حدای « وَ مَن اِتبَعَنِي » ومهاجر و انصار که بربی‌من ایستاده‌اند ، همیں کردند کد من کردم وآنچه گفت « اَسلَمتُ وَجهِی » مراد وجهِ مُفردنیست که همه تن‌وجمله حوارح مرادست اما وجه باآن محصوص کرد که شریف ترین حوارح است و عظیم‌تر همه ، چون وجه بخضوع درآید همه حوارح تبعِ وی بود ،

« وقل لِلذِينَ اُوتُوا الكِتابَ » ـ وگو جهودان و ترسایان را که **توریت** و **انجیل** ایشان را دادند « وَ الأُمِّيّينَ » وامیان عرب یعنی مشرکان ، ایشان که کتاب نداشتند « أ أسلَمْتُمْ ؟ » لفظ استفهام است ومعنی امر ، چنانکه جای دیگر گفت « فهَلْ انتُم مُسلِمُونَ ؟ » وجای دیگر « فَهَلْ أنْتُمْ شَاكِرُونَ ؟ » « فَهَلْ انتُم مُنتَهُونَ ؟ » « أ أسلَمْتم » خودرا بیوکنید

« فَإن أسلَمُوا فَقَد اهتَدَوا » **مصطفی ص** این آیت برایشان خواند ـ یعنی بر اهل کتاب» ایشان گفتند « أسلَمنا » ـ مامسلمان شدیم رسول خدا گفت جهودان را « أتشهدونَ أنّ عیسی کلمةُ مِن اللهِ وعبدُه و رسوله ؟ » ایشان گفتند معاذَالله ما این نگوئیم ـ وترسایان را گفت « أتشهدون أنَّ عیسی عبدالله ورسوله ؟ » ایشان گفتند معاذالله که عیسی بنده باشد این است کـه رب‌العالمین گفت « و إن تَوَلَّوا فإنَّما عَلَيكَ البَلاغ » بلاغ اسم است و تبلیغ مصدر میگوید اگرایشان از اسلام و دین بر گردند ، برتو جز تبلیغ رسالت نیست ، و راه نمودن کار تـو نیست لَيسَ عَلَيكَ هُدَاهُمُ » ـ واین آیت پیش از نزولِ آیتِ قتال فرود آمد ، پس چون آیت قتال فرود آمد این آیت منسوخ گشت

« وَ اللهُ بَصِيرٌ بِالعبادِ » یعنی ـ بصیرٌ بمن آمنَ بكَ وصدَّقكَ و بمن كفرَ بكَ و كذبكَ مومن و كافررا می‌بیند ، واعمال همه می‌داند ، وفردا همه را باداش‌می‌دهد ، هر کسی‌را سزاء خویش وجزاء خویش، چنانکه گفت « و وُفِّيَت كلُ نفسٍ ماعَمِلَت و هو أعلم بما يَفعلون »

النوبة الثالثه

قوله تعالی « الَذينَ يقولُونَ ربّنا » ـ رب‌العالمین جل‌جلاله وتقدست اسمائهُ

و لَاْ اِلٰهَ غیره ، دریں آیت دوستانِ خود را می‌نوازد ، و روش ایشان باز می گوید ، و گفتار و کردارِ ایشان می‌ستاید ، ومی‌پسندد آفرینِ خدا برآں جوانمرداں باد که درهرچه گویند و هرچه خواهند وهر قاعدهٔ که نهند از اول نام دوست برند ، و ازو گویند ، و باو گویند ، که با اوخو کرده‌اند وبآں آسوده‌اند

تا هر که سخن گویم گر خواهم و گر نه

ز اول سخن نام تو ام در دهن آید

آنکه در هرچه شنوند وخوانند گویند «آمَنَّا» در گفته‌الله گویند «آمنّا» در گفتهٔ رسول گویند «آمنا» از ذاتِ صمدی وصفاتِ سرمدی شنوند گویند «آمنّا» بهشت ودوزخ وترازو وصراط شنوند گویند «آمّنا» امروز نادیده درغیبت «آمنّا» فردا درقیامت با مشاهدت «آمنّا» جلال رؤیت ذوالجلال ، و رضوان اکبر ، هم در قیامت هم در بهشت ثمرهٔ «آمَنَّا» —

نهرچ از اولیا گویند ازرقنا روقنا

بهرچ از انبیا گفتند آمنّا و صدقنّا

اگر نیاز نمودند وآمرزش خواستند «فَاغفِر لَنَاْ ذُنُوبَنَاْ» — خداوندا ! خطِ کرم بر گناهانِ ما کش ، وایں نهادهای ضعیف را مسوز بآتش خداوندا ! بحرمتِ این دلهاء باوصال‌نوخوش ، که سوزی مارا بآتش ! فریاد ازو که باوند گماست ، از گمان بدت او را چه زیان است !

«وَقِنَا عَذَاْبَ النَّاْرِ» خداوندا ! ما را از آتش دوزخ پرهیزده ! و از عقوبتِ خویش‌ما را گریزده ! — این‌جانکتهٔ عز بر گفته‌اند آتش هرچند قوی‌تر وسوزان‌تر بود چون‌آب بآں رسد نیست‌شود ، یا باد کشته گردد ، آں ساعت که تو خلوتی را دست‌آری ، ودریں رانو نشینی ، وقطرهٔ چندآب ازچشم فروباری ، فرشتهٔ راگویند این‌آب نگه‌دار نفسی سرد از سر حسرت و درد برآری ، فرشتهٔ دیگر را گویند

این بردار تا فردا که آتش دورح تاختن آرد ، ار یکسو آب آید و ار یکسو باد ، و آن آتش هزیمت گیرد ، بنده گوید بارخدایا ! این چیست ؟ گویند او را این آب دیدهٔ تو و آن آهِ سینهٔ تو

« اَلصَّابِرِینَ » ای نقلوبهم ، « اَلصَّادِقِینَ » باروا‌حهم ، « اَلقَانتین » بنفوسهم ، « اَلمُنفِقِینَ » بمیسورهم ، « المُستَغفِرِینَ » بالسنتهم آن حوانمردانی که گفتارشان آست ، کردارشان اینست که بدل شکیبایانند برفرمانِ حق ، بروح راست روانندرد عهد حق ، بتن فرمان برداراند درحق حق ، بمال هزینه کنند گانند در راهِ حق ، بزبان آمرزش حواهانند و حویند گانند ار کرم حق

« اَلصَّابِرِینَ » ای صَبَرواعلــی البلوی ، و رفضوا الشکوی حتی وصلــوا الی المَولیٰ ولم نقطعهم شیٌ من الدنیا والعقبی بهر بلوی صبر کردند ، وشکوی نگذاشتند ، ار دنیا وعقبی روی برتافتند تا بمولی رسیدند «وَ الصَّادِقِینَ » ای صدقوا فی الطلب فقصدوا ، ثم صدقوا حتی شَهدوا ، ثم صدقوا علی وحدوا ، ثم وحدوا حتی قعدوا فی مقعدصدق عند ملیكٍ مُقتدِر راست گفتند تا درروس آمدند ، پس راست رفتند تامنزل بریدند ، راست اندیشیدند تا بمقصد رسیدند ، دس ساه صدق نگذاشتند وحود درافرا آب دادند تا ساحلِ امن ومقعَد صدق رسیدند ، عند ملیك مقتدر

اَلقَانتین » ای نُملازمة الباب ، وتحرّع الاکتئاب ، وترك المحاب ، ورفض الاصحاب ، الی ان تحققوا بالاقتراب ، حامهٔ فقر بپوشیدند ، وبر درِسرایِ کرم دست نیاز برداشتند ، که تا بگسائی بروىم ، وتا بسواری بر نگردىم ، ساحداً وقائماً یحذر الآخرة و یرحو رحمة ربه گه درسحود و گه در قیام ، گه با بیم و گه با امید ار حضرتِ عزّت این نواحت می آید که میدانِ راهِ دوستی افرادست ، آشامندهٔ شراب آن ار دیدار برمیعاد است برسد هر که صادق است روزی بآنچه مُرادست

بخت از در جان ما درآید روزی خورشید نشاطِ مـا بر آید روزی
واز تو سوی ما نظر آید روزی و این اندہ ماهم بسر آید روزی

«وَالمُنفِقِین» ای ـ جادوا بمیسورهم مِنَ الاموالِ، ثم‌بمقوسهم‌من‌حیث الاعمالِ، ثم بقلوبهم من‌صدقِ الاحوال که مال بازندو گه حال، گه تن بازند و گه‌جان مال درراه دوست، وحال در کارِ دوست، تن درجستن دوست، وجان در دیدارِ دوست

مـا را همه هـرچه هست ایثار تراست
گوش از قبل سمـاع گفتـار تـراست
دیـده نظـر جمـال سیار تـراست
جان و دل و دین نثار دیدار بر است

« وَ المُستغفِرینَ بِالاَسحارِ » ای ـ یستغفرون عن جمیع ذلك اِذا رجعوا الیٰ الصَحوِ عند ظهور الاسرار من فجرِ القلوب، لامن فجرٍ یظهَر فیالاقطارِ نادر روشِ باشد این بیان وصفت ایشان ونعت و سیرتِ ایشان ! بار که بکشش رسد وصبح یگانگی از افق تجلی اسفار دهد، ازآن شواهد خوف ورجا وصدق و صبر استغفار کنند مصطفیٰ‌ص ازین‌جا گفت انّه لیغان‌علی قلبی (۱) لانّی لاستغفرالله فیالیوم سبعین مرةً ـ از معرفت فراگذرند تابمعروف رسند، واز دوستی بر برشوند تا دوست بینند، دوستان رادوستی منزل‌است ودوست وطن، ناشناخته‌آرام گیر نه ناشناختن! این است که رب العزت گفت « وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّكَ المنتهیٰ »

شیخ‌الاسلام انصاری رحمه‌الله بجمله ایـن معانی اشاره کرده است و گفت نشانِ حوادث درازلیت گوم، سیل که بدریا رسید ازآن سیل‌چه معلوم؟ همه‌هستیها نیستند درآن اول قیوّم ! ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم، عارف نه بستی‌خود

(۱) لیغان علی قلبی ای یتغشی قلبی مایلبسه « مجمع‌البحرین »

ربده است ، ای ماحد قیوم ! حهاں ار رور پر وبابیبا محروم ! طاهرشدی سحں‌شدم سحں بماند ، پیدا شدی دیده شدم دیده بماند !

دیدیم بهاں گیتی و اصل حهاں ور علت وعار ر گدشتیم آساں

آں بور سیه ر لانقط برتر داں راں‌بیر گدشتیم‌نه‌این‌ماندونه‌آں

قوله « شهدالله انه لااله‌الاهو » ـ شهدالحقُّ لِلحقِّ بِانَّهُ الحقّ ، حود را حود ستود ! وحود را حود گواهی داد ، سرای حویش ، ارصفت حویش ، در کلام‌حویش حبرداد اروحودِ حویش ، وصمدیتِ حویش ، وقیّومیتِ حویش ، و دیمومیت حویش ، شهد سبحانه بحلال قدره و کمال عزّه حین لاَحد ولاحهلَ ولا عرفانَ لمحلوقٍ ، ولا عقلَ ولاوفاق ولانفاقَ ولاحدثانَ ولاسماء ولافصاءَ ولاطلامَ ولاصیاءَ نه عالم بود ونه آدم ، نه هوا ونه فصا ، نه بر ونه بحر ، نه بور ونه ظلمت ، نه فهم ونه فرهنگ ، نه وفاق ونه نفاق که رب‌العالمین بحلال قدر حویش و کمال عرحویش سحن گفت و گواهی داد بیکتائی و بی‌همتائی‌حویش ، وحبرداد ار صفات و دات حویش ! امرور همانست که بود ، وحاوید همان ! هرگرسود که سوده و هرگر نباشد که ىباشد ! اولست وآحر ، طاهر وباطن ! اول که همیشه هست ، وبود وسودها داست ! آحر که همیشه باشد ، ومیداند آنچه داست طاهر ىکردگاری ، وعالب هر کس بحداری ، و برتر ار هرچیر نه بررگواری ! باطن ار دریافت چون ، و ار قیاس وهمها بیرون ! و پاك ارگماں و پىدار وایدون

در دات لطیف تو حیراں شده فکرتها

در علم قدیم تو پیدا شده پنهانها

« وَ الْمَلائِکَةُ وَ اُولُواالعلمِ » بررگست شرف فرشتگاں و انبیا و علما ، و شگرف برآمد کار ایشاں ، که الله شهادتِ ایشاں باشهادت حود پیوند داد ، نه ارآں

که شهادت ویرا بوحدانیتِ خود پیوندی می‌دریابد از شهادت مخلوقان ! بی‌نی که عزت وی وی شناسد وعزت وی احدیت وی داند ؛ از سود پس بود پیوند بیابد ، و وحدانیتِ او را مُوحدّی می‌دریابد ، وهستیٔ ویـرا مقرّی می دریابد ، و دوام ملكِ ویرا آسمان وآسما بیان ورمین ورمیبیان می‌در بیابد ، وکمالِ الوهیتِ ویرا دنیا و آخرت ، بهشت ودوزخ می‌دربیابد ، کبریاء وی عزت وی شناسد وعزت وی‌احدیت وی داند !

فلوجهها من وجهها قمرٌ   و لعینهما من عینهما کحُلٌ

ترا که داند که ترا تودانی وتو ؛ ترا نه‌داند کس، ترا تودانی‌بس ! ، بلی‌سعادت فـرشتگان وانبیا وعلما بود وتشریف واکرام ایشان وتخصیص‌ایشان ازمیان خلقان که خود خواست و خود کـرد و خود نواخت ؛ و بمعرفت خـودشان راه داد واللّٰهُ یختّصُ برحمتهِ من یشاء

« اِنَّ الدِّینَ عِندَاللّٰهِ الاِسلَام» دین پسندیده ـ که‌خدای را بندگی‌بآن برزبند و برحکم‌آن ویرا پرستند ، و رضایٔ وی بآن جویند ، وبآن بوی بازگردند ـ دین اسلام است و اسلام راسه منزل است اول منزل اعتراف حقن دماء و اموال است ، شمشیر از گردن بردارد ، ومال وی بروی نگه‌دارد ، اگر موافق باشد یـا منافق ، مبتع یـا مبتدع منزل دیگر اعتراف است با اعتقاد درست ، و اتباع سنت ، و وفاء عمل سوم منزل اسلام استسلام است وایـن غایت کار است ، و پسندیـدهٔ اللّٰه‌است ، ومعرفت را پناه است خرد را بردرگاهِ عزت حق بیفکندن وویرا منقاد بودن ، و بحکم وی راضی شدن وبآن اعتراض نیاوردن ، وازآن اعراض نکردن و آنـرا تعظیم نهادن ، وشکوه داشتن ! وآنچه ابراهیم دعا کـرد خـود را و اسماعیل را مسلمان خواست غایت این منزل سوم بود و گفت « رَبَّنَا وَ اجعَلنَا مسلمینِ لكَ »

هماست که گفتند او را « اَسْلِم » فقال « اَسلمتُ لِرَبِ الْعَالَمِینَ » ـ وهو المشارالیه
بقوله‌تعالی‌حکایةً‌عن‌یوسف علیه‌الصلوة والسلام « تَوَفَّنی مسلِماً وَ اَلحِقنی بِالصَّالِحِینَ »

٦ ـ النوبة الاولی

ـ قَولُه ، تَعَالَیٰ « اِنَّ الَذِیْن یَکفُرُونَ » ـ ایشان که کافر می‌شوند و نمی ـ
گروند « بِآیَاتِ‌اللّٰهِ » سحمان حدای « وَ یَقتُلُونَ النَّبِیِّینَ بَغَیرِحَقٍّ » و پیغامبران را
میکشند بناحق « وَ یَقتلونَ الَدِینَ یَاْمُرُونَ بِالقسطِ » و میکشند ایشان را که بداد
وراستی فرمایند « مِنَ النّاسِ » از مردمان ، « فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ اَلیمٍ[٢١] » بشارت ده
ایشان را بعذابی دردنمای

« اولَئکَ الَدِینَ حَبِطَت اَعمالُهُم » ایشان‌اند که تباه گشت (ونیست شد) کردار
های ایشان ، « فی‌الدُنیا وَ الآخِرَة » هم درین جهان (بی نامی) وهم در آن جهان
(بی‌پاداشی) « وَ مالَهُم مِن نَاصِرِینَ[٢٢] » وبه ایشان راست هیچ یاری ده

« اَلَم تَرَ ؟ » نمی‌بینی و نگـری « اِلی الَذِینَ اُوتوا نَصیباً مِنَ الکتابِ »
بایشان که ایشان‌رابهره‌ای دادند از کتاب (آسمانی) « یَدعوُنَ اِلیٰ کتابِ اللّٰهِ » می‌باز
خوانند ایشان را با نامهٔ خدا « لِیَحکُمَ بینَهُم » تا حکم کند کتاب خدا میان ایشان
« ثُمّ یتولّیٰ » آنگه برمی گردد « فَرِیقٌ مِنهُم وَ هُم مُعرِضون[٢٣] » گروهی از ایشان
روی گردانیده (باك نداشته ، وفرو گذاشته)

« ذَلِكَ بِاَنَّهُم قالُوا » آن (دلیری ایشان) بآنست که ایشان گفتند ، « لَن تَمسَّنَا
النَار اِلاّ اَیاماً معدوداتٍ » فردا آتش بکسی از ما نرسد مگر روزی چند شمرده ،
« وَ غَرَّهُم فی دینِهِم » وایشان را فریفته کرد دردین ایشان « ما کانوا یَفتَرون[٢٤] »
آنچه خود می‌ساختند از دروغ

« فکیف اِذا جمعناهم » تا چون بود حال ایشان آنگه که فراهم آریم ایشان را ، « لِیَومٍ لَارَیبَ فِیهِ » روزی را که در بودن آن روز گمان نیست » وَوُفِّیَت کُلُّ نفسٍ ما کَسَبَت وَهم لا یُظلَمُونَ(۲۵) » وسپرده آید بهر تنی آنچ کرد ، وبر هیچ کس از ایشان بیداد نیاید

النوبة الثانیة

قوله تعالی « انَّ الَّذِینَ یَکفرون بآیاتِ اللّٰه » الآیة — آیات این جا قرآن و دین است بقول بعضی مفسران ، و بقول بعضی آیات الله حجتهای روشن است و برهان صادق بر وحدانیت و فردانیت خدای در کتابهای وی ، وبیرون از کتاب دلائلِ روشن در آفاق ودر انفس بر اثبات نبوّات و شرائع ، که خلق باعتبار آن محثوث اند و مامور ، والیه الاشارة بقوله وکأیّن من آیةٍ فی السموات والارض یمرّون علیها »

ربّ العزة گفت جهودان و ترسایان بآیات ما کافر شوند « ویقتلون النبیین بغیرحق » وپیغامبران را بجور و داوری و باطل میکشند **ابوعبیده جراح** گفت یارسول الله ! مَن اشدُّ عذاباً یوم القیامة ؟ » ازین مردمان کرا عذاب سخت تر وصعب تر باشد بروز رستخیز ؟ رسول خدا جواب داد « مَن قَتَلَ نبیا اورَجلا اَمرَ بمعروف اونهی عن منکرٍ » گفت عذاب صعب کسی را باشد که پیغامبری را کشت یا آن مرد که امر بالمعروف ونهی عن المنکر فرماید ، پس **مصطفی ص** این آیت برخواند و آنگه گفت یا **اباعبیده ! بنی اسرائیل** چهل وسه پیغامبر رابیك ساعت از اول روز بکشتند ، پس صدو دوازده مرد از نیك مردان و عابدین بنی اسرائیل برخواستند ، تا برایشان امرِ بمعروف رانند و نهی منکر کنند ، ایشان آن صدو دوازه مرد را در آخر روز بکشتند ، مفسران گفتند این ملوكِ بنی اسرائیل بودند از آن جهودان که بعداز **موسی** برخاستند ، واین آیت درشان ایشان فرود آمد

« وَيقاتِلونَ الَّذينَ » الايه -قرئت حمزه است و نصیر از کسائی ومقاتلت این جا بمعنی قتل باشد ، ومفاعله بر معنی فعل در لغت هست ، چنانکه گویند « عافاه‌الله » « قاتله‌الله ! » ودرخبرست «بئسَ القومِ قومٌ يقتلُون الذّين يأمرون بالقسط من الناسِ، بِئسَ القوم قومٌ لايأمرونَ بالمعروفِ ولاينهون عن المنكر ، بِئسَ القوم قـومٌ يمشي المؤمنَ بينهم بالتقية والكتمانِ آنگه گفت « فَبَشِّرْهُم بِعَذابٍ اَليم » در قرآن جایها - بشارت - گفت بمعنی نذارتِ ، این از آن است و عذاب اسم است و تعذیب مصدر - واصله من قولهم «ماءٌ عَذبٌ » فالتعذيب ازالة ذلك العذب ، كقولهم مَرَّضتُه ، وَ قَذَّيته ، في ازالةِ المَرضِ وَ القَذَى و فرق میانِ عذاب و عقاب این است که عقاب بر سبیل مجازاة باشد ، یعنی که بر عقب جرم متقدّم میرود ، وعذاب همه جای کار فرماید در مجازاة وغیر آن هرچند که جهودان در روزگار رسول‌الله قتل نکردند بلکه اسلاف ایشان کردند ، اما بحکم آنکه متبعِ اسلافِ خویش بودند ، و بر فعلِ ایشان و قتل ایشان رضا دادند ، و آن می‌پسندیدند ، مستوجب عذاب گشتند هم ایشان وهم اسلاف ایشان میگوید ایشان را خبرده که هم ایشان را عذاب است و هـم اسلافِ ایشان را ، هرچند که این متاخران جهودان اگر ایشان را بر مصطفی و بر مؤمنان دست رس بودی هم قتل کردندی چرا که ایشان هم بر اعتقاد اسلافِ خود بودند ، سببی که در بعضی جنگها وحربها که ایشان را بارسول ص بود همت قتل کردند ، اما رب‌العالمین ویرا از ایشان نگه‌داشت ، و ایشان را از وی بازداشت ، وهو المشاراليه بقوله « والله يعصِمكَ من‌الناس » در بعضی‌اخبار بیارند که هیچ مسلمان باجهود همراه نشود که جهود همت قتل مسلمان کند اگر تواند تا از بهشت شود ، پس ایشان را بحکم این اعتقاد گفت « فبشرهم بعذابٍ اليم »

قوله « اَولئكَ الذّينَ حبطَتْ اعمالهم في الدنيا و الآخرةِ » الايه اما في الدنيا

فَلانهم لَم یحقن دماء هم و اموالهم ، ولم یحصلوا مِنها مَحمَدةً ، واما فی الآخرةِ فلأنهم لم یَستحقوا بها ثواباً واعمال جهودان آنست که بدعوی می گفتند که ما پذیرندهٔ تورات ایم و بر شریعت موسیٰ ایستاده ، رب العالمین گفت این اعمال که دعوی میکنند باطل است و تباه ، که نه درین جهان ایشان را نیک نامی داد ، نه در آن جهان پاداش

« قولُهُ اَلَم تَرَ الیٰ الَّذِینَ اُوتُوا نصیباً من الکتابِ » الآیة ـ این رؤیت حقیقی است ، میگوید نمی بینی و ننگری باین جهودان که ایشان را نصیب دادند از آسمان یعنی کتاب **توریت** « یُدعونَ الیٰ کتاب اللهِ ـ » این کتاب دوم **قرآن** است و احکام آن ، بقول **قتاده** میگوید آن جهودان را با کتاب قرآن وحکم آن واتباع محمد ص خواندند ، نپذیرفتند ، و از آن برگشتند و روی برگردانیدند ، با آنکه ویرا می شناختند بنام و صفت و نعت فانهم یَجدونه مکتوباً عِندهم فی **التوریة** و **الانجیل** ، و بیک روایت از **ابن عباس** « یُدعَونَ اِلی کتابِ اللهِ » مراد از این کتاب هم تورات است ـ و آن را قصهٔ است ، میگویند مردی و زنی از اهل **خیبر** از اشرافِ ایشان زنا کردند ، وبحکم کتاب تورات مستوجب رَجم شدند ، امّا کراهیت می داشتند رجم ایشان را ، که از اشراف ومهتران بودند ، بر مصطفی ص آمدند تا از وی رخصتی یابند در کار ایشان ، رسول خدا ایشان را حکم رجم کرد **نعمان بن ابی اوفی و یحیی ابن عمرو** از سرانِ جهودان بودند ، گفتند یا محمد ! بیداد میکنی بر ایشان ، که بر ایشان رجم نیست » ـ مصطفی گفت « بینی وبینکم التوراه » میان من وشما توراة است یعنی بحکم تورات فرود آئیم ، ایشان باین رضا دادند ، پس رسول خدا گفت از شما که داناتر است بتوریت ؟ گفتند مردی است اعور از دانشمندانِ **فدك** او را **ابن صوریا** گویند ، و او را بخواندند ، رسول گفت توئی **ابن صوریا** ؟ گفت آری ! گفت تو عالم جهودانی ؟ گفت چنین میگویند آنکه

رسول خدا توریت بعضی بخواست که در آن ذکر رجم بود، **ابن صوریا** در گرفت و میخواند تا بآیت رجم درگذشت آنگه دست بر آن نهاده و پوشیده داشت پس **عبدالله ابن سلمان** دست وی بگرفت و آن آیت رجم بهر رسول الله و بهر جهودان خواند، نبشته بود «المحصن و المحصنة اذا زَنیا، وقامت علیهما البیّنةُ، رَجِماٰ و اِن کانت المراةُ حُبلی، تربصَّ بها حتی تضع مافی بطنها» پس رسول خدا فرمود تا آن هر دو جهودان را که زنا کرده بودند رجم کنند ـ جهودان از آن درخشم شدند وبیرون رفتند، رب العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد «ثُمَّ یَتَوَلّیٰ فَرِیقٌ مِنهم وَهُم مُعرِضُونَ» میگوید گروهی از ایشان بر گشتند و روی گردانیدند از حق، یعنی علما ورؤساء ایشان بعد از آنکه دانستند کـه رجم حق است وحکم تورات است و بهر آن گروهی باعراض مخصوص کرد، نه همه که لختی از علمای ایشان چون **عبدالله بن سلام** و اصحاب او مسلمان شده بودند و ایمان آورده

و گفته‌اند که فرق میان تولیٰ و اعراض آنست که تولی آنست که حاجتی را برگردد بر عقدونیّتِ آن که باز آید، و اعراض آنست که بدل وهمت برگردد و روی برگرداند یعنی یترك المنهج ویاخذ فی عرض الطریقِ متخبطاً گفته‌اند تولی آنست که دوستی و هوا خواهی بگذارد، اما تن برنگردد واعراض آنست که دوستی بگذارد و تن نیز برگردد

«ذلكَ بانهم قالوا» ـ ای ذلك الاعراض عن حکمكِ بسببِ اعترارهم، حیث قالوا «لن تَمَسنا النارالّا ایاماً معدودات» این ایام معدودات آن چهل روز خواهند که در آن گوساله‌می‌پرستیدند، یعنی بعدد آن روزها که گوساله پرستیدیم مارا عذاب خواهد بود رب العالمین گفت این دروغ ایشان را و رهیفته(١) کرد، خود دروغ

(١) فرهیفته در نسخه «الف»

فرا می‌سازند وجود بدان فرهیفته می گردند ودروغ آنست که گفتند « لن تمسّنا النارُ اِلّاٰ ایاماً مَعدُوداتٍ » و گفته‌اند آن دروغ که ایشان را فرهیفته کرد آنست که گفتند « نحن أبناءالله و احبائهُ »

قوله « فکیفَ اِذا جمعناهُم لیومٍ لارَیبَ فیهِ » ـ گفته‌اند که معنی ـ یوم ـ وقت است ـ و آنچه گفت « فی ستة ایامٍ ، فی اربعة ایام ، فی یومین » معنی همه ـ وقت ـ است ، که این روز وشب نراختلاف نردیكِ ما است ، والله تعالی لیس عنده لیلٌ و نهارٌ عبدالله بن مسعود گفت « اِنَّ ربَّکم لیس عندهُ لیل ولاٰ نهار ، نوّر السمواتَ من نور وجهِهِ » ـ

« و کیف اذا جمعناهم» الایة میگوید که با چون بود حال وقصهٔ ایشان که ماایشان را باهم آریم « لیومٍ لاریبَ فیه » روزی را که در بودنِ آن روز گمانی نیست و نه شور دل را جائی اگر کسی گوید چگونه شك از آن نفی کرد ، و بسیار کس هست از مردمان یعنی کافران که در آن شك آمد ، چنانکه ربّالعزت حکایت کرد از قومی « اِن نظنّ اِلّا ظنا وما نحن بمستیقنین » ـ جواب آنست که این آیة ـ لاریب بمعنی ـ نهی ـ است چنانکه گفت « فَلَاٰ رَفَثَ وَلاٰ فُسُوقَ » ای لاترفثوا ولا تفسقوا دلیل برین آنست که جای دیگر نهی صریح کرد « فَلا تکونَنّ من المُمترینَ ، « فلاتکن فی صدرك حَرَجٌ منهُ » اگر گوید این شك در قصد و اختیار مردم نیاید ، چگونه نهی میکند چیزی که در آن اختیار نیاید ؟ جواب آنست که هرچند چنین گفت اما معنی آن حثّ است بر تدبر و تفکر ، یعنی که تفکر کنید و نیك بیندیشید و باز دانید واین تدبّر وتفکّر درقصد واختیار آید ، و گمان و شور دل باز برد و روی ابوهریرة قال قال النبی ص یجمع الله الخلق یوم القیامة فی صعیدٍ و احدٍ ثُمّ یطلّع علیهم ربّ العالمین ، فیقول یتبع کل انسانٍ ماکان یعبد ، ویبقی المسلمون فیطلع علیهم و یُعرّفهم نفسهِ ، ثم یقول انا ربُّکم

فاتبعونی ، وقال السدی ـ ثم تنشق الارض عنکم فتخرجون منها شاباً کلکم علی سِن ثلاثین ، ولسانٌ یومئذٍ سریانی ، فتخرجون عُراةً حُفاةً غلفاً غُرلاً الی ربکم تنسلون ، و انا اول من تنشق عنه الارض »

« وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ » ای ـ جزاء ما کسبت « وهم لا یظلمون » بنقصان حسناتهم و زیادة سیئاتهم قال الضحاک عن ابن عباس فاول رآیةٍ ترفع لاهلِ الموقف ذلك الیوم من رایات الکفار رآیةُ الیهودِ ، فیفضحهم الله علی رؤس الاشهادِ ثمّ یأمرُهم الی النار

النوبة الثالثه

قوله تعالی «اِنَّ الَّذِینَ یکفُرونَ بآیاتِ اللهِ» الایه ای ـ الَّذینَ ربطناهم بالخذلانِ و وسمناهم بوصف الحرمان ، اُخبِرُهم انّا سوفَ ننقلهم عن دار الهوانِ ومن الخذلانِ و الحرمانِ الی العقوبة والنیرانِ ، کسی که در ازل خستهٔ تیغ شقاوت شد ، در ابد کمند سعادت اورا نگیرد ، و آن را داغِ خذلان بر جان نهادند ، نی ! روزبه و دولت یار او باشد ، آن را که نواختند آن روز نواختند ، و آن را که راندند آن روز راندند عباس را که کمند سعادت از مکنون غیب بینداخته بودند ، در کعبه شد و سر پیش بر سجود نهاد و می گفت یا لات ! یا هبل ! بار خدای عالم میگفت لبیك عبدی لبیك ! » غلغل در فرشتگان افتاد که بار خدایا ! او لات و هبل میخواند و تو بعزتِ خویش جواب میدهی ! گفت ای فرشتگان ! آرام گیرید ، که شما را بر مکنونات غیبِ ما اطلاع نیست ، اگر او را در بند گبی سهو و غلط افتاد ، ما را در خداوندی سهو و غلط نیفتاد ، و شما نظارگیان آئید نظاره کنید ، تا تقدیر ما در حق وی و فرزندان وی تا بقیامت چه اعجوبه بیرون دهد !

و آنکه آن مهتر پیغامبران نوح پیشانی خویش بدان درگاه در خاك مالید و گفت بارخدایا ! دردلِ پدران درحق فرزندان‌تو بهدانی ، تواند بود که‌بر ین ضعف و پیریٔ ما رحمت کنی ، واین پسررا دین‌اسلام کرامت کنی از جبارِ عالم خطاب آمد که « إِنَّهُ لَيسَ مِن أهلِكَ » ـ یانوح ! حکم‌ما چنان رفت در ازل که سَرِ فرزندِ تو کلاهِ توحید را نشاید ، وحکم مارا مَرَد نه ، وبر آن مزید نه ! با بدانی که این کاریست رفته و بوده ! آن راکه خواندند آن روز خواندند ، و وسیلت نه ، وآن‌را که راندند آن روز راندند ، و علت درمیان نه ! آن کشتهٔ قضا چندین سال ساطِ عبادت پیمود برامید وصل ، چون نداشت که دیدهٔ املش گشاده شود ، یا نفحهٔ وصال در دلش ورد ، ازسماءِ سُمُو برخاكِ مذلت افتاد ـ اخلد الی‌الارض ـ سیاه افتاد است

بیش تو رهی چنان تباه افتادست
کز وی همه طاعتی گناه افتادست
این قصه کز آن روی چو ماه افتادست
این رنگ گلیم ما سیاه افتادست

قوله « فکیف إذا جمعناهُم لیومٍ لارَیبَ فیه » آیا تا چون بود حالِ ما روزِ رستخیز ؟ که جهانیان را از اول موجودات تاآخردورِ مخلوقات بیك نفحهٔ اسرافیلی از خاك جهان برانگیزند ، وبیك لمحه درعرصات قیامت حاضر کنند ، « وَحشرناهم فلم نُغادر منهُم أحداً »

باش تا از صدمهٔ صور سرافیلی شود
صورتِ خوبت نهان وسیرتِ زشت آشکار

باش تا اظهارِ عزت وریاست کوهها فرارفتن آید ، دست وپای ودشت و پهلو فراگرفتن آید ، وآن عیبها پوشیده وسرها آلوده فرا دیدن آید ، و باتو گویند

« فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد » پرده از روی کارت بر گرفتیم ، یعنی که خود را چه توختهٔ وچه ساختهٔ ؟ همان بینی که خود فرستادهٔ ! همان خوری که خودپختهٔ ، همان دِروی که خود کِشتهٔ ؟ ـ اینست که رب العالمین گفت « هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت » ، هرچه تو امروز نه بپناهِ اوشوی فردا ازتو بر گردد ، و تـرا بگذارد ، مگر تقوی که درین سرای ودر آن سرای تراضایع نگذارد همه حَسنَهَا را آن روزوداع کند ، وهمه نسبها راپی کند ، تقوی را گویند بیا که امروز روز بازار تست ، هر کرا ازتو نصیبی بود در آن سرای امروز درسرایِ جزا او را برقدر نصیبِ او بمنزلی فرود آر ، آشنایان خویش را در« مساکنُ طیبةً فی جناتِ عدنٍ» فرود آر عاشقان خویش را در حضرتِ رضا و «رضوانٌ من اللهِ اکبر» فرود آر ، آشنایان تقوی دیگرند وعاشقان تقوی دیگر ، آشنایان او کسانی‌اند که ازحرام و شبهات بپرهیزند ، و حرکات و سکنات واقوال و افعالِ ایشان بدستوری تقوی باشد ، و عاشقان تقویٰ کسانی‌اند که ازطاعات وحسنات خویش ازروی نادیدن‌چنان بپرهیزند که دیگران از معاصی وسیئات بپرهیزند **ابوالقاسم نصیرآبادی** رحمه‌الله از خواص متقیان بود ، اورا گفتند تقوی چیست ؟ ازحالت خویش‌ازتقوی خبرداد و گفت « ان تتقی العبدُماسوی‌اللهِ » ـ تقویٰ آنست که از هرچه جزالله است بپرهیزی هرآینه این کس برابر نبود باآنکس که ازحرام تنها بپرهیزد اشارتِ قـرآن چنان است که « إنَّ اکرمکم عندَالله اتقاکُم » فردا که روزِ رستخیز باشد ، و روزِ نواخت وبناخت‌هر کس که بمراتبِ تقویٰ برتر ، او بحضرتِ الٓهیت نزدیکتر و گرامی‌تر ! همانست که رب‌العالمین گفت « وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظلَمُونَ »

٧ـ النوبة الاولى

قوله تعالى « قُلِ اللّهُم » گوی بارخدایا ، « مَالِكَ المُلكِ » دارنده وخداونده

بادشاهی ، « تُوتِی المُلکَ مَن تَشَاءُ » دهی‌پادشاهی او را که حود حواهی ، « وَتَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ » و میکشی بادشاهی اردست هر که حواهی ، « وَتُعِزُّ مَن تَشاءُ » و عریر میکنی اورا که می‌حواهی ، « وَتُذِلُّ من تَشاءُ » و حوار میکنی او را که می‌حواهی، « بِیَدِکَ الخَیرُ » بدست تست همه نیکی « اِنَّکَ علیٰ کُلِ شَیئٍ قدیر (۲۶) » تو برهمه‌چیر توانائی

« تُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ » می‌درآری شب در روز « وَتُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ » و می‌درآری روز درشب « وَتُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیّتِ » و ریده ار مرده می‌بیرون آری « وَتُخرِجُ المَیّت مِنَ الحَیِّ » ومرده ار ریده می‌بیرون آری « و تَرزُقُ مَن تَشاءُ بِغَیرِ حِسَابٍ (۲۷) » و روری دهی اورا که حواهی بیراح بحشی (بی‌تقتیر)

« لَا یَتَّخِذُ المُؤمِنُونَ الکَافِرِینَ اَولِیَاءَ » مبادا که گیرند گرویدگان نا گرویدگان را بدوستی ، « مِن دُونِ المُؤمِنِینَ » بیرون ار گرویدگان « وَمَن یَفعَل ذٰلِکَ » وهر که آن کند (که موالات گیرد ار مومنان با کافران) « فَلَیسَ مِنَ اللهِ فِی شَیئٍ » او ارحدا درهیچ چیز بیست « اِلَّا اَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقٰة » مگر آنکه بپرهیزید ارایشان ، « وَیُحَذِّرُکُم اللهُ نَفسَهُ » وحذر می‌بماید حدای شما را ارحویشتن « وَاِلَی اللهِ المَصِیرُ (۲۸) » وباحداست بارگشت

« قُل اِن تُخفُوا مَا فِی صُدُورِکُم » گوی اگر بیهان دارید آنچه در دلها دارید « اَو تُبدُوهُ » یا (بگفت و کرد) آنرا پیدا کنید ، « یعلَمهُ اللهُ » در هردوحال حدای آن را می‌داند « وَیَعلم مافی‌السمواتِ وما فی‌الارضِ » و می‌داند هرچه در آسمانهاست‌وهرچه‌درزمین‌است « وَاللهُ عَلیٰ کلِ شیئٍ قدیرٌ (۲۹) »وحدای برهمه‌چیر تواناست

« یَومَ تَجِدُ کُلُ نَفسٍ » آن روز که بیابد هرنفسی « مَا عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً

آنچه کرد از نیکی حاضر کرده پیش‌وی ، « وَ مَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ » وهرچه کردار بدی « تَوَدُّ لَو اَنَّ بَينَهَا وَ بَينَهُ ، » دوست دارد وخواهد که میانِ او و میانِ آن بدی ، « اَمَداً بَعِيداً » اندازهٔ بودی دور (که نه او بآن رسید ونه آن باو رسد) «وَ يُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ » و حذر می‌نماید خدای شما را ازخویشتن ، « وَ اللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ(۳۰) » والله سخت مهربانست به‌بندگان

النوبة الثانیه

قوله تعالیٰ « قُلِ اللّهُمَّ ، مَالِكَ المُلْكِ » **ابن‌عباس** گفت **معاذ بن جبل** از مسجد رسول بازماند ونمی‌شد ، رسول او را دید ، گفت یا معاذ ! چرا ازمسجد باز ماندی و نمی آئی ؟ گفت یارسول‌الله **یوحنای** جهود را برمن دینی‌است ، وبرراهم مترصد نشسته و چیزی ندارم که این دین بگذارم ، ترسم که اگر بیرون آیم مرا بمسجدنگذارد ، واز حضرتِ توباز دارد رسول گفت یامعاذ ! خواهی که الله گردن تو ازین دین آزاد کند ، وکارِ فروبسته بگشاید ، برخوان « قُلِ اللّهُمَّ » تاآخر هردوآیت معاذ گفت ، خواندم والله تعالی آن کار برمن آسان کرد ، و دین گذارده شد و بروایتی دیگراین قصهٔ دین با **علی ع** رفت رسول‌الله‌ص علی را گفت « قُلِ اللّهُمَّ مَالِكَ المُلْكِ » برخوان آنگه بآخر گوی : « يارَحْمٰنَ الدنيا و الآخرة و رحيمَهما تُعطي منهما ماتشاءُ و تُمسِكُ مِنهَا مَا تَشاءُ اِقضِ عَنّي الدَّيْنَ و اَغنِنِي عَنِ العَيلَةِ » ،

ابن‌عباس گفت که از **مصطفی ص** شنیدم که نام اعظم خدای درسورهٔ آل‌عمران است درآیت « قُلِ اللّهُمَّ مالكَ الملكِ »

اما سببِ نزول این آیت مفسران گفتند که مصطفی ص را فتح مکه برآمد ،

و امت حود را وعده داد بملكِ **پارس و روم** منافقان وجهودان را این سحن سں دور آمد ومستبعد داشتند و گفتند ، کحا صورت نندد که ملكِ فارس و روم بایں اُمت قرار گیرد ؟ **محمد** را **مکه ومدینه** نه بس است ؟ تا نیز به فارس و روم طمع دارد ! ربّ‌العالمین آیت فرستاد « قُلِ اللَّهُمَّ مالكَ الملكِ » و گفته‌اند که وعده دادن **مصطفی** اُمّتِ حود را بملكِ پارس‌وروم آںست که روزِ حندق بریاران قسمت کرد که هرده کس‌را چهل گز حندق می‌باید کَند ، و **سلمان** مردی‌باقوت‌بود ، مهاجران گفتند ازماست ، انصار گفتند از ماست ، مصطفی‌ص گفت ونواختِ سلمان را « سلمانُ منا اهلُ البیتِ » **عمرو بن‌عوف** گفت من بودم و **سلمان و حذیفه نعمان** و شش کس دیگر ازانصار وچهل گز نصیب ما ، چنانکه رسول‌حدا درآں‌حط کشیده بود ، گفت مارا سنگی سحت پیش آمد که آلات ما همه درآں شکسته شد ، و ازآں درماندیم ـ وازآں‌جا بر گشتن‌وحط بگذاشتن‌روی نبود سلمان‌را بحضرت مصطفی‌ص‌فرستادیم تا ویرا ازین‌حال حبر دهد مصطفی بیامد ، و بیر ازدستِ سلمان فرا گرفت ، ویکی برآں‌سنگ زد ، پارهٔ شگافته شد وازآں زحمِ تیرِوی‌نوری بتافت ، که چهار گوشهٔ مدینه ازآں روشن گشت ، مانندهٔ چراغِ روشن درشبِ تاریك مصطفی‌ص تکبیری گفت ، مسلمانان همچنین تکبیر گفتند یکی‌دیگر بزد ، هم برین‌صفت ، وهم بران سان روشنائی بتافت سوم بار همچنان برآں سنگ ، و آں سنگ شکسته گشت و پاره‌پاره شد سلمان گفت یارسول‌الله ! عجب‌چیزی‌دیدم که هر گز مانندِ آں ندیده بودم ! رسول‌حدا باقوم بنگریست و گفت شما همان دیدید که سلمان دید ؟ گفتند آری ، دیدیم ! ـ رسول گفت باول ضرب که آں نور پیدا شد کوشکهای **حیره** و **مدائن کسری** جمله بدیدم ، و **جبرئیل** آمد ومرا حبر کرد که امتِ تو برآنچه دیدی غلبه کنند ، و پادشاهیِ آں دیار و اقطار ایشان را باشد ، و ضربت دوم که نور

پیدا شد کوشکهای **حمیر** از زمینِ **روم** بمن آشکاراشد ، وجبرئیل آمد وهمان گفت وبضربتِ سوم کوشکهای **صنعاء** آشکارادیدم، جبرئیل‌همان گفت آنگه **مصطفی ص** ایشان را بشارت داد ، مومنان همه شاد شدند ، گفتند الحمدلله که مارا وعدهٔ نصرت وقوت‌داد منافقان گفتند عجب نیست این‌سخن که **محمد** میگوید ، ووعدهٔ باطل که می‌دهد ؟ از مدینه او قصورِ حیره ومدائن کسری چون بیند ؟ وایشانرا امروز چندان ترس‌است‌ازدشمنان که‌حاجت‌آن‌است که خندق پیْ امن‌مدینه‌فروبرند ، کی توانند که بیرون‌آیند و بملكِ صنعاء و روم و حمیر رسند ؟ رب‌العالمین در شان آن منافقان گفت « واذ یقول المنافقون وَ الذّینَ فِی قلُوبهم مرضٌ ماوَعدَنا اللهُ و رسولُهُ اِلّاغُروراً » و تسکینِ دلِ مومنان را وتصدیقِ وعدهٔ مصطفی‌را این آیت فرستاد « قل اللّهُمَّ مَالِكَ المُلكِ الایه

و معنی آنست که یامحمد ! بگوی ، ای خداوندِ پادشاهان ! پادشاهی آنرا دهی که خود خواهی اورا که خواهی بپادشاهی عز بزرگی وسواری و گرامی‌داری ، چون محمد مصطفی مهترِ عالمیان ، و گزیدهٔ جهانیان ، وامّت وی بهینه امتان ، و نزدیكِ خدا پسندیدگان ، اورا که خواهی خوار داری وبیوکی چون دشمنانِ وی منافقان وجهودان ومشرکان بدانکه این ملك کاری عظیم است و صفتی بزرگ رب‌العالمین‌درقرآن‌با کتاب ونبوّت قرین کرد و گفت « فقدآتینا آل‌ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکاً عظیماً ـ » و قال تعالیٰ « اذ جَعَل فیکم انبیاءَ وجعلَکُمْ ملوکاً » و گفته‌اند « الدّین بالمُلك یقوی ، والملكُ بالدین یبقیٰ » جایْ دیگر اضافتِ ملك باخود کرد تخصیص وتعظیم ملك را « وَ اللهُ یُؤتی ملکه من‌یشاءُ » ـ این‌اشارت بملك مطلق‌است ، آن ملكِ حقیقی که درآن جوروغصب وبی‌دیانتی‌باشد،

وچهارمعنی قرین آن بود علم، وقدرت، وسیاست، و عدد، بالعلم یدّبر، وبالقدرة یبعد، وبالسیاسة یبطِم، وبالجمع یحفظ، ملكِ حقیقیاین است، نه آن تسلط وغصب که برسبیل‌مجاز ـ ملك ـ گویند وعلی ذلك قوله، «و كان وراءهم مَلِكٌ یاخذ كل سفینةٍ غَصباً» سَمّاه مِلكاً مع كونهِ عاصیاً وهم از این باب است آنچه مصطفی گفت «اغیَظُ رجل عبدالله عزوجل یومَ‌القیامة و اخبثه رجلٌ یَسَمّیٰ مَلِكُ الاَملَاكِ، لاٰ مُلكَ اِلّاٰ لِلّٰهُ»

«قُلِ اللّٰهُمَّ» این میم مشدد در افزود بجایٔ یاء ندا که ازسربیفکنده بود. اصل آنست که «یاالله» وضمۀهاء برجای گذاشت که‌نداء مفرد بود **بورجاء عطاردی** گفت هفتاد نام از نامهاء خداوندِ عزوجل دربن میم اَللّٰهُمَّ تعبیه است، ـ **نضر ابن شمیل** گفت هرآنکس که‌بگفت «اللّٰهُمَّ» خدایرا بهمه نامهای وی خواند، پس ثوابِ وی چندان است که خدایرا بهمه نامهای وی‌یاد کند وبرخواند ـ **ابوالدرداء** روایت کرد ازمصطفی قال «اِنَّ الله عزوجل یقول اناالله لا اِله اِلّاانا، مالك‌الملوك و مَلِكَ الملوكِ، قلوبُ الملوكِ بیدی، و اِنَّ‌العباد اذا اَطاعونی حوّلت قلوب ملوكهم علیهم بالرأفة والرحمةِ، و اِن عصونی حَوَّلتُ قلوبَ ملوكهم علیهم بالسخُطَهِ وَالنّقمةِ، فَسَاٰمُوهُم‌سُوءَ العذابِ، فلاتشغلوا انفسكم بالدّلِ علی‌الملوكِ، ولكن اشغلوا انفسكم بالذكر والتضرع اِلَی اٰكفیكُم ملوككم»

قوله «تُؤتِی المُلكَ مَن تَشاءُ» ـ میگوید پادشاهی‌اورا دهی که‌خود خواهی، یعنی مصطفی‌ص‌واصحاب وی که‌ایشان را فتح **مكه** داد ونصرت بر كافران، باده‌هزار مرد مسلمان در مكه شد، وكافران را مقهور و مخذول كرد، و شرك را باطل ادبار خوش برد «وتُذِلُّ مَن تَشاءُ» و اورا که خواهی‌خوارداری ومقهور داری، یعنی **ابوجهل** واصحابِ وی که سرهای ایشان بریدند ودر**قلیب بدر** افکندند و گفته‌اند

« تُؤتی الملكَ من‌تشاءُ » یعنی آدم و فرزندانِ وی ، « و تُنزعُ الملكَ مِمَّن تَشاء »
یعنی ابلیس ویس رُو آنِ وی «توتی الملكَ من تشاءُ» گویند ملك **داود** است چنانکه
گفت « و آتاه الملك والحكمة » و « تنزع الملكَ » ملكِ **طالوت** است کـه ازوی
با داود شده ، و گفته‌اند که مراد بابن ملكِ عافیت وقناعت است چنانکه مصطفی ص
گفت «مَن اَصبَحَ آمِنًا فی سِربه ، معافیً فی بدنهِ ، وعنده قُوتَ یومه فکانما حیزّت له
الدنیا بحذافیرها » و گفته‌اند کـه ملكِ بهشت است که رب‌العالمین از آن خبر داد
بقوله « ثُمّ رایتَ نعیماً و ملکاً کبیراً » ـ **عبدالعزیز بن یحیی** گفت « تُؤتی
الْمُلكَ مَنْ تَشاءُ » یعنی الملك علی ابلیس وقهرالشیطانِ ، کما قال رسول‌الله فی حق
عمر بن الخطّاب « اِنّ الشیطان لیفرق من حِسّ عمر ، وما سَلك عمرُ فجّاً الّا سلكَ
الشیطانُ فجّاً آخر » « و تَنزعُ الملكَ مِمَّن تَشاءُ » حتی یغلبهُ الشیطان ، کما
قال علیه‌السلام « اِنّ الشیطانّ یجری من ابن‌آدم مجریَ الدم » ـ

ابن‌المبارك سفیان‌ثوری را گفت « اَخبِرنی ما النّاسُ ؟ » مرا خبر کن که
مردمان کیانند ؟ یعنی ایشان که اوصافِ مردمی و خصالِ ستوده درایشان است وبآن
مستحقِ ثنا و مدح گشته‌اند ؟ ـ جواب داد ، که دانشمندان وزیرکان گفت ملوك
کیانند ؟ گفت زاهدان گفت اشراف کیانند ؟ گفت پرهیزکاران گفت سَفَلِه کیانند
گفت ظالمان گفت اغویا کیانند ؟ گفت « اَلّذین یکتمون الاحادیث لِیَستَاکُلُوا بِهِ
اموال‌الناسِ »

« و تُعِزُ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ » گفته‌اند کـه این اشارتست به کمال
قدرتِ خدای کـه قادر بر کمال آن باشد که جمع کند میان هرچیزی باضدِ وی ،
چنانکه هردو داند و هردو تواند ـ اگر خواهد عزیز کند و بران قادر ، وَ اگـر

حواهد حوار کمد وبران قادر وبرین صفت جز حداوند ذوالحلال و قادر بر کمال بیست

« بِیَدِكَ الْخَیرُ » ای ـ النصر، والغنیمة ، وعزّالدنیا والآخرة میگوید بدست تست حدایا ! عز دنیا و آخرت ، ونصرت بر دشمنان ، ونیکی کردن بادوستان « اِنَّكَ عَلیٰ کُلِّ شیئی ٍ» ـ مِنَ العزِّ والذُّل «قَدیرٌ »همه تودادی وبرهمه توانائی، حواهی عزیز کنی ، حواهی حوار داری ، حواهی بحوانی و بواری ، حواهی برانی و بیداری ، همه توئی ،کار توداری کریم و مهربانی ، رحیم ورحمانی ، عزیز وسلطانی ، اگر کسی گوید چون خیر وشر همه دریَدِ اوست و بحواست او ، پس چرا خیر مفرد گفت وایں تخصیص خیر بذکر از کحاست ؟ حواب آنست که این تخصیص از آن است که حلق که ازو همه چیز می‌حواهند وخیر میحویند و رغبت بخیر دارند پس آنچه رغبت بآنست وحواست وهمتِ حلق بآنست برزبان دردعا وذکر ، همان گفتند اگرچه باعتقاد داشتند که خیروشر همه ازوست ، وآفریدهٔ اوست ، وبارادت ومشیت اوست

« تُولِجُ اللَّیلَ فِی النَهارِ وَ تُولِجُ النَهارَ فِی اللَّیل» ـ ینقصُ من احدهما ویزید فی الآخر و معنی این درآوردِ آنست کـه روز پانزده ساعت است در اطول الایام ، وشب نه ساعت ، از روز می کاهد ودرشب می‌افزاید ، تا شب نه پانزده ساعت شود ، و روزها نه ساعت آید در اقصر الایام هرچه ازین کاهد درآن افزاید ، و هرچه از آن بکاهد درین بیفزاید قال بعض العلماء انّ اللّٰه تعالیٰ احَبَّ ان یُرِیکم عزّته ، فأراکم اللیلَ و احبَّ ان یریکم مِن رحمته ، فأراکم النهارَ ، فاللیل یُذَکِّرُ النّارَ ومافیها ، و النهار یُذکر الجنّة ومافیها

« وَ تُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ تُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ » ـ مَیت و مَیِّت

بتشدید وتخفیف درلغت است ازدو گروهِ عرب ـ معنی هردو یکسانست ، اما بتشدید قرآئت **نافع** است و**حمزه و کسائی وحفص** باقی بتخفیف خوانند، میگوید زنده از مرده بیرون می‌آری ومرده از زنده این مرده نطفه است ، وخایهٔ مرغ ، و تخم نبات ، و شب تاریک وابن زنده جانور است ، و نبات ، وروزِ روشن این ازآن بیرون می‌آرد وآن ازین.

« وَ تُرزُقُ مَن تَشاءُ بِغَیرِ حِسَابٍ » ـ بغیر تضییق وتقتیر وشرح این درسورهٔ البقره رفت

قوله « لاٰ یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الکَاٰفِرِینَ اَولیاٰءَ » ـ ایـن درشأنِ قـومی آمد از مومنان که پنهان دوستی‌داشتند باجهودان رب‌العالمین ایشان را ازآن بازورد ونهی کرد و گفت مبادا که مؤمن کافر را بدوستی گیرد همانست که گفت «لاٰ تتخذوا عدوّی و عَدوّکمْ اولیاءَ » و جای دیگر گفت « و من یتولهم منکُم فاولٓئکَ هُم الظالمون »

« مِن دُونِ المُؤمِنِینَ » ای مِن غَیرِ المُؤمِنِینَ و سِوَاٰهُم میگویند بیرون از مؤمنان کسی رابدوست مگیرید ، این استحثاثِ مؤمنان است ازربّ‌العالمین بدوستی گرفتن یکدیگر را ، وپسندِ آن نزدیک خدای والیه الاشارة بقوله « والمؤمنون والمؤمنات بعضهُم اولیاءَ بعضٍ» وَلیّ دوست بود ازدل ، مدار او مداجاة ، و آمیختن بظاهر نه اولیاء باشند

« و مَن یَفعَلَ ذَلِکَ » الاتخاد « فَلَیسَ مِنَ‌اللهِ فِی شَیئیٍ » ای فـارق دینه و بَرِیَ اللهُ منهُ و میگویند هرمومن که موالات گیرد بـا کافران الله ازو بیزارست یعنی ازـولاّی وی بیزارست ، بپذیـرد خـدای طاعتِ وی ، و بپسندد « اِلَّاٰ اَن تَتَّقُوا مِنهُمْ تُقَاٰةً » وتُقاةً وتقیّةً واتقاءً وتوقیً یکی‌است ، وجمع تقاة تُقی‌است

و **یعقوب** تنها تَقِیَّةً خواند ومعنی‌همه ـ پرهیزیدن ـ است ، میگوید مگر که ازایشان ترسید و ازیشان پرهیزید ، که پس رخصت است شما را که مومنانید موالات ایشان بزبان نه بدل ، چنانکه جای دیگر گفت « اِلَّا مَنْ اُکْرِهَ و قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالاِیمَانِ »

مفسران گفتند معنی آیت آنست که مؤمنان را روا نیست مداهنت کافران و موالات با ایشان ، مگر که کافران برمسلمانان غلبه کنند ، یا مردی مسلمان تنها در میانِ کافران افتد ، وزیشان ترسد ، آنگه اورا رخصت باشد که خویشتن را باظهار کلمهٔ حق در دستِ ایشان ننهد وجود را هلاك نکند ، بلکه مداهنت کند و بزبان موالات کند ، چندانکه درآن استحلالِ خونِ مسلمانان واضاعتِ مالِ ایشان نباشد آنگه این را تقیّة گویند تقیه دراسلام رواست بدوشرط بیم سَر ، وسلامتِ دل در خبراست که **مسیلمه کذاب** دو مرد را ازیارانِ رسول خدا بگرفت ، بایکی گفت که گواهی میدهی که من رسولِ خدا ام ؟ گفت آری گواهی میدهم ، دست از وی باز گرفت و رهائی یافت آن دیگر سرباززد وبگفت آنچه مراد مسیلمه بود ، و اورا بکشت این قصه با مصطفی بگفتند مصطفی علیه‌السلام گفت « امّا المقتول فمضي عَلی صدقهِ ویقینهِ و اُخذ بالفضل ، وامّا الآخر واخذ برخصة اللّٰهِ وَاللّٰهُ بمعزلةٌ » وقال **صعصعة بن صوحان لاسامة بن زيد** · خالصِ المؤمن وخالقِ الکافر ، فان‌الکافر یرضی منك بِالْخُلقِ الحَسَنِ ، ویحق علیك ان تخالص المومنَ » این درحال تقیه است و مذهب جماعت‌مفسران است اما مذهب **معاذبن‌جبل و مجاهد** و جماعتی‌ازعلما آنست که این تقیه در ابتداء اسلام بود و پیش از آنکه دین اسلام مستحکم شود و قوت گیرد ، اما امروزتقیه در دارالحرب است نه در دارالاسلام که بحمداللّٰه رکن

اسلام قوی است، و رایت اسلام ظاهر «ولن یجعلَ اللهُ الکافرینَ علي المؤمنین سبیلاً»

آنگه مسلمانان را بترسانید، و حذر نمود ازخشم خویش اگر با کافران دوستی گیرند گفت «وَ یُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفسَهُ» ـ ای‌عذاب نفسه «وَاِلیَ اللهِ الْمَصِیرُ» میگوید بازگشت همه‌باالله است ـ یعنی آنچه دردنیا بندگان را داده بود ازمِلك و مُلك وتصرفات آن همه ازیشان درقیامت وآستانند، و با الله شود، و هماست که جایها در قرآن گفت ـ «الی الله تُرجَعُ الامور» «والیه یُرجَعُ الامر کله» «وَالْاَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ»

آنکه‌تمامی‌تحذیررا گفت «قُلْ اِن تُخفُوا مَا فِی صُدُورِکُم» ـ گوی اگر پنهان کنید آنچه در دل دارید از موالات کفّار، یا از بااستوار گرفتن رسول و بگذاشتن حقِ او «اَو تُبدُوهَ» ـ یا آنچه در دل دارید بکردار پیدا کنید که بارسول بحرب و قتال بیرون‌آئید، «یَعْلَمْه اللهُ» فیجازیکم علیه، خدای میداند هردو حالِ از شما، و شما را بآن باداش دهد، چنانکه سزای شما و کردار شما بود

آنگه گفت «یَعلَمُ مَا فِی السَّموٰاتِ وَ مَا فِی الاَرضِ، وَ اللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیئیٍ قَدِیرٌ» ـ اوخداوندیست که هرچه‌درآسمانها وهرچه درزمین است مي‌داند، وجزاءِ هر کس‌ازمغفرت وعذاب بواند، پس بدانید که ضمائر دلِ شما هم داند وآنکس که همه داند و جزاءِ همه تواند سزاست که از وی بترسند، و از عذاب و خشم وی برحذر باشند

اهل معانی گفته‌اند «تُخفُوا» فرا پیش «تُبدُوا» داشت تا تنبیهی باشد که‌الله عمل‌و نیتِ ما می‌داند پیش از اظهارآن و علی هذا قوله، «و سواءٌ منکم مَن اَسَرَّ القَولَ وَ مَن جَهَربه» و قال تعالی «یعلم سِرَّکم وجهرکم» ـ در هـردو آیت سَرَّ

فرا پیش حهر داشت آن معنی را که بیان کردیم جای دیگر برعکس این گفت « إن تُبدُو ما فی انفسکم او تُخفوه » ـ تُبدوا فرا پیش داشت تا تسمهی باشد که علم هردو اورا یکسانست، اورا آشکارا چه نهان است، نه از آن نهان او را درعلم نقصان است نه ازین آشکارا زیادتی که در هردوحال دانای کماست.

« يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً » ـ تقدیره « ویحذركم الله نفسه ، یومَ تجدُ » اگر خواهی ابتداءِ این آیت با « یحذّركم الله نفسه » پیوند، و معنی آن باشد که الله شما را حذر می‌نماید از عذاب خود در آن روزِ قیامت که هر کس بجزاءِ کردارِ خود رسد، نیکان بثواب، وبدان بعذاب واگر خواهی به « وَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ » بپیوند، ومعنی آن باشد که خدای روز رستخیز بر همهٔ چیز قادر است از عذاب و ثواب نواخت و سیاست و رحمت و نقمت « یوم تجد كل نفس ما عَمِلت من خیرٍ محضراً » همانست که جای دیگر گفت « یوم یبعثهم الله جمیعاً فینبئهم بما عملوا » احصاه الله ونسوه

« وَ ماعَمِلَت من سوءٍ » یعنی القبیح من العملِ، یقرءُ من کتابه « تَوَدُّ » ای تمنّی النفس عند ذلك « لَو اَنَّ بَينَهَا وَ بَينَهٗ اَمَداً بَعِيداً » من المشرقِ الی المغرب آنگه تا کیدرا واستظهار برایشان کلمهٔ تحذیر اعادت کرد و گفت « وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفسَهُ » ونیز رأفت و رحمت ومهربانی در تحذیر بست گفت « وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالعِبَادِ » ومعنی آنست که من برشما سخت مهربانم وبخشاینده، که بتعجیل عقوبت نکردم، و شما را باید کرداری فرانگذاشتم، بلکه از عاقبتِ کار وسرانجام کردار خبر دادم و حذر نمودم، تابیدار وهشیار باشید، و بعاقبت رستگار شوید

النوبة الثالثة

قوله تعالی « قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ المُلكِ » بزرگست وبزرگوار، خداوندِ کردگار،

مهربان وفادار، بارخدای همه بارخدایان، و پادشاه همه پادشاهان، نوازندهٔ رهیگان، راه‌نمای ایشان دانست که ایشان سزاء ثنای او نرسند وحق او نشناسند، وقدرِ عظمت او ندانند، بمهربانی و کرمِ خود ایشان را گرامی کرد و نواخت، وآن ثناء خود خود کرد آنگه بنام ایشان کرد، وایشانرا درآن بستود ونیك‌مردان کرد، و گفت ای بندگان و رهیگان! مرا همان گوئید که من خودرا گفتم، گوئید «یَا مَالِكَ الْمُلْكِ!» ای پادشاه برپادشاهی وپادشاهان! ای آفرینندهٔ جهان!، ای یگانهٔ یکتا از ازل تا جاودان! ای یگانه یکتا درنام ونشان! ای سازندهٔ کار کارسازندگان! ای سربرندهٔ کار بندگان بی‌بندگان! خداوندا، ستودهٔ خودی بی‌ستاینده! خداوندا تمام‌قدری نه کاهنده نه افزاینده! خداوندا، بزرگ عِزتی بی‌پرستش بنده! پادشاهی ترا انباز نیست، و کس باتو در پادشاهی انباز نیست! که خود بکست نیاز نیست

«تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» یکی‌را بر کشتی‌وسواری، و یکی را بکشتی و بیداری، یکی را بانس خود آرام دهی و او را غمِ عشقِ خود سرمایه دهی، تا بی‌غمِ عشقِ توآسایش دل و آرام جانش نبود،

تاجان دارم غمِ ترا غمخوارم بی‌جان غم عشق تو بکس نسپارم

یکی با رضوان در ناز ونعمِ جنت، یکی با مالك در زندانِ وحشت و نقمت، یکی بربساط بسط برتختِ ولایت منتظرِ رؤیت، یکی درچاهِ بشریّت باخواری و با مذلت آن صاحبِ ولایت بربان شادی از دولت وصال خود خبرمیدهد

کنون که باتو بهم صحبت اوفتاد مرا

دعا کنم که وصالت خجسته باد مرا

وآن‌بیچاره کشته مذلت‌بربان مهجوری ازسرحرمانِ خویش این‌بربم میکند

بِاَیِّ نَوَاحِی الاَرض اَبغِی وِصَالَکُم
وَ اَنتُم مُلُوكٌ مَـا لِمَقصَدِکُم نَحوٌ

حـالِ دلِ حـود تـرا ىمودیم و شدیم
ىـر دردِ دل اىـدوه فـرودیم و شدىم

ابو ىکر وراق گفت « تؤتی الملك من‌تشاء » اىں ملك قهرِ ىمس است ، و هواءِ حود ر ىردستِ حود داشتں ، هماں ملك است که **سلیماں** پیعمىر حواست ىقول ىعصی ار علماء ، گویىد که هررور چىدیں گاو و گوسفىد قرىاں میکرد وچىدیں گوىه‌الواں‌اطعمه درمهماں‌حانهٔ او ىودی ، وحود ىاں حوىں حوردی ومرقّع ىوشیدی، وحشو ع وی‌ىآں اىداره ىود که چهل سال‌ىر آسماں ىىگرست هیىت واحلال‌حدایرا راه در مسحد شدی درویشی را دیدی در حىبِ او ىشستی و گفتی « مسکینٌ حَالَسَ مسکیناً »

« و تَىزِعُ المُلكَ مِمَّن تَشاءُ » آىکس کـه اىں سیاست و ىـادشاهی ىرىمىسِ امّاره ار وی دریع دارىد ، سلطاںِ هوا ىر وی مستولی شود ، راست حالِ وی چىـاں ىاسد که رب العالمیں گفت « أَفَرَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ ، هواهُ » آىرا که ىادشاهی طاهر ىوی دهىد و آىگه اسیر هویٰ وشهوتِ حویش شود ، او را ار ىادشاهی ىحقیقت چه ىصیب ىود ؟ ـ امیرالمؤمىیں علی علیه‌السلام ىحماعتی درویشاں گدر کرد آں هىت دیدار اىشاں ىروی تاىت ، گفت « ملوكٌ تحتَ الحِمار » اگـر هیچکس ىحقیقت در ىں دىیا ىادشاه اىسـ ، حر اىں درویشاں ىاشىد که هواءِ ىفس‌حود ریرقدم آوردىد ، تا ارهمه ىتسهاىر آسودىد آں ىادشاهاں طاهر که اسیرهواءِ حودىد هر کحا ىَی‌رسىد ار آں‌حا گرد ىرآرىد « اِنَّ المُلوكَ اذا دَخلوا قريةً افسدوها وجَعلوا اعزّةَ اهلها اذلّةً » و اىں ىادشاهاںِ طریقت هر کحا گدر کىىد سىگ ر ىرِ آں مروارید

شود وخاك آن مشك وعبیر گردد

خاکی که بران پای نهی مشك و عبیرست

تختی که برو تکیه کنی عود مطرّا ست

آنرا که در لباس خلقان مقامش دارالملك عزّت بود، و اعلی علیّین، اورا از خلقان چه زیان؟ وآنرا که از تخت ملك بربایند و بسجین رانند «اُغرِقوا فَاُدخِلوا ناراً». اورا از آن مملکت چه‌سود؟ سفیان ثوری امام عصر بود، روزی جامه‌ای که برتن او بود قیمت کردند، درمی و چهار دانگ برآمد او را گفتند این چیست؟ گفت

مَا ضرَّ مَن کانَ الفِردوسُ منزلَه

ماذا تجرَّعَ مِن بؤسٍ و اقتادِ

«تُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ وتُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ» - ای خداوندی که شبِ محنت بروزِ شادی درآری، تا أمنِ بنده برداری که ایمنی نیست در راه تو! و روزِ شادی برشبِ محنت درآری، تانومیدیْ بنده باز بری، که ناامیدی نیست دردین تو! «لا تَقنَطوا مِن رحمةِاللّٰه»، «لا تَیأَسُوا مِن رَوحِ اللّٰه»

«وَتُخرِجُ الحیَّ مِنَ المَیِّتِ وتُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحیِّ» ای خداوندی که از بیگانه آشنا بیرون آری! چنانکه محمدص از آمنه و ابراهیمع از آذر، و از آشنا بیگانه‌بیرون آری! چون قابیل از آدمع و کنعان از نوحع و مصطفیص روزی‌در حجرهٔ عایشه شد، وزنی‌ بر دیك عایشه‌بود، که‌هیئتی‌نیکوداشت‌وصالحه‌بود رسولص پرسید که این کیست؟ عایشه گفت که این خالده دخترِ اسود بن عبدیغوث - مصطفیص گفت «سبحان الذی یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی» واین بهر آن گفت که او مؤمنه بود وصالحه وپدرش کافر بود

« لایَتَّخِذِ المؤمنونَ الکافرینَ اولیاءَ من دونِ المؤمنین » حقیقتِ ایمان سده و عایت روشِ وی در راهِ توحید سربدوستیِ‌حدای بارنهد وحقیقت دوستی موافقت است، یعنی که با دوستِ وی دوست باش، و با دشمن وی دشمن اشارت صاحب شرع این است « اَوثَقُ عُرَی الایمَانِ اَلحُبُّ فِی اللهِ والبُغضُ فِی اللهِ » - درآثار بیارند که رب‌العالمین به پیغامبری ازپیغامبران پیشینه وحی‌فرستاد که بندگانم را بگوی که درین دنیا زهد پیش گرفتید، تا راحتِ خویش تعجیل کنید و از رنج دنیا برآسائید وبیرون اززهد طاعتی وعبادتی که کردند، بآن عِزِّ خود ونیکنامی خویش‌جستید، اکنون بنگرید که برایٔ من‌چه کردید؟ هرگز دوستانِ مرا دوست داشتید؟ یابادشمنان من‌دشمنی گرفتید؟- همانست که باعیسی ع گفت باعیسیٰ اگر عبادت آسمانیان ورمینیان در راه دین باتوهمراه باشد وآنکه درآن دوستیٔ دوستانِ من، ودشمنیٔ با دشمنانِ من نبود، آن عبادت ترا بکارنیاید، وهیچ سود ندارد

درخبر است که بوادریس خولانی مرا معاذ گفت که من‌ترا در راهِ‌خدا دوست‌دارم معاذ رض گفت بشارت‌باد که ازرسولِ‌خدا شنیدم که روزِقیامت کرسیها نهند پیرامنِ عرش‌مجید، گروهی را که رویهاء ایشان چون‌ماهِ شبِ چهاردهم‌باشد، همه از هیبتِ رستاخیز در هراس باشند و ایشان ایمن همه با بیم باشند و ایشان ساکن - گفتند یا رسول‌الله این قوم که باشند؟ گفت « المُتحابُّونَ فی‌اللهِ » و رُوِیَ اَن‌الله عزوجلّ یقول «وَجَبت محبتی للمتحابّین فیَّ، والمتجالسین فِیَّ، و المتزاورین فیَّ، و المتباذلین فِیَّ » مجاهد گفت دوستانِ خدا چون در رویٔ یکدگر خندند، گناهان ازایشان فروریزد، همچنان که برگ ازدرختان، تاآنکه پاك بخدای رسند، و برستاخیز ایشان را با پناهِ خود گیرد و ایمن کند بزرگانِ دین گفتند هر که امروز برحذر نباشد، فردا باین امن نرسد که امن بعد ازحذر

باشد لامَحالة، وحذرِ بنده ثمرهٔ تحذیر حقّ است عزّ وَ عَلا که دردو جایگه گفت «ویُحَذِّرُکُم اللهُ نَفسَه» واین خطاب نه باعامهٔ مؤمنانست، بلکه باخواص اهل معرفت است ایشانرا بخود ترسانید بی واسطه‌ای که در میان آورد باز که خطاب با عامهٔ مؤمنان کرد، ایشان رابروز قیامت و آتش دوزخ ترسانید ـ گفت «واتَّقوُا النارالّتی»، و «اتَّقوا یوماً تُرجعون فیه الی‌الله» هر که صاحب بصیرت است، داند که در میان هردو خطاب چه فرقست!

آنگه گفت «وَاللهُ رَؤُفٌ بِالعِبَادِ» ـ تابنده در گردشِ احوال افتد، گه در خوف، گه دررجا، گه درقبض، گه دربسط، گه درسیاست، گه در کرامت قهر و سیاست «ویحذّرکم‌الله نفسه» بنده را در دهشت وحیرت افکند، تا از خود بی‌خود شود، آنگه بنواخت «وَ اللهُ رؤُفٌ بالعباد» اورا بر کشتیِ لطف نشاند، واز غرقاب دهشت بساحل انس رساند پیری‌ازبزرگانِ دین گفت گوئی! هرگز باداکه‌ما از غرقاب خود با کشتی خلاص افتیم! هرگز بادا که دستِ عطف ما را از موج امانی دست گیرد! هرگز بادا که‌برهان وحدانیت حجاب تفرقت ازپیشِ ما بردارد! هرگز بادا که این دل از بار این بن برآساید!

صد هزاران کیسهٔ سودائیان درراه حرص
از پیِ این کیمیا خالی شد از زرّ عیار

۸ ـ النوبة الاولی

قَولُهُ تعالی «قُل اِن کُنتم تُحِبُّونَ اللهَ» یا محمد، فرا جهودان وترسایان گوی اگردوست میدارید الله را، «فَاتَّبِعُونی» بر پی من ایستید، «یُحبِبکُمُ اللهُ» تادوست دارد خدای‌شما را، «وَ یغفر لَکُم ذنوبَکُم» وبیامرزد شمارا گناهان‌شما،

« و اللّهُ غفورٌ رحیمٌ (۳۱) » وخدا آمرزگارست و عیب پوش و بخشاینده

« قُل » گوی « اَطِیعُوا اللّهَ » فرمان برید خدایرا بتوحید ، « وَ الرَّسُولَ » و پیغامبر را بتصدیق « فَاِنْ تَوَلَّوا » پس اگر برگردید ، « فَاِنَّ اللّهَ لَا یُحِبُّ الکَافِرِینَ (۳۲) » خدای دوست ندارد کافران را اِنَّ اللّهَ اَصطَفیٰ آدَمَ » خدای برگزید آدم ع را « ونوحاً وآل ابراهیمَ » و نوح را برگزید و ابراهیم وکسان ویرا برگزید « وَ آلَ عِمرانَ » و برگزید مریم دختر عمران وپسر وی عیسی ، « عَلَی العَالَمِینَ (۳۳) » برجهانیان روزگارایشان « ذُرِّیَّةً بعضُها من بعضٍ » ایشانرا فرزندان وبنژاد ساخت ازیکدیگر نیکان ازنیکان ، - « وَاللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۳۴) » و اللّه شنوائیست دانا

النوبة الثانیة

قَولُه تعالی « اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّه » الایة سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ص ، کعب اشرف و اصحاب اورا ازجهودان بادین اسلام دعوت کرد ، و سید و عاقب را ازترسائی بااسلام خواند ایشان گفتند « نحنُ ابناءُ اللّهِ واحِبّاؤُه » - « نحن ابناءاللّه سخن ترسایانست ، و « اَحِبّاؤُه » سخن جهودان - گفتند ما خود پسران ودوستان اللّهایم ، بوی نزدیکتراز آنیم که تو ما را بآن میخوانی ! - رسول خدا ومؤمنان گفتند اگر آنك شما پسران ودوستانید ، چرا برشما غضب و لعنت است ازو ؟ گفتند این چنان است که پدر بر پسرخشم گیرد ، یکبارگی ازو نبرد ودوستی برنگیرد پس ربّ العالمین آیت فرستاد « قل اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّه فاتبعونِ » معنی آنست که یامحمد ص ! ایشانرا گوی که اگراللّهرا دوست میدارید ، چنانکه می گوئید پس مرا دوست دارید که پسنت وی دارم از روی نبوت و رسالت و محبت ، و بر پی من باشید که من برطاعت و عبادت وی میخوانم ، ودوستیٔ شما مراو را لامحاله

ار آنست که او نیر شما را دوست میدارد ، و آنگه شما را دوست دارد که ویرا طاعت دار و فرمان بردار باشید پس واجب است بر شما که اتباع می کنید در طاعت او ، تا شما را دوست دارد ـ درین آیت نشان دوستی ومحبت اتباع رسول ساخت ، جای دیگر آرزوی مرگ نشان دوستی کرد «ان زعمتم انکم اولیاءُ لِلّهِ من دون الناس فتمنّوا الموتَ ان کنتم صادقین» میگوید اگر راست می گوئید که الله را دوست میدارید آرزوی مرگ کنید ، که دوستی داعیهٔ شوق است ، و شوق زده را همان مراد وی دیدار دوست بود و آنکس که همه مراد وی دیداردوست بود ، همیشه آرزوی آن باشد که بردوست رسد ، وراه رسیدن بردوست جزمرگ نیست پس چرا کراهیّت میدارید مرگ را ؟ ومرگ سبب وصال دوست است ! اما گفتند که این مرگ قومی را راحت است ، وقومی را آفت آنرا که راحت است ، از آن است که «مَن اَحبّ لِقَاءَ اللهِ اَحبّ اللهُ لِقائَهٗ» وآن را که آفت است ، ازآن است که «من کرِهَ لِقاءَاللهِ کَرِهَ اللّهُ لقائَه» زاهدی را گفتند که مرگ را دوست داری؟ توقف کرد پس پرسنده گفت اگر زهد تو با صدق بودی از مرگ کراهیت نبودی ! ـ سدیگر نشان درصدق محبت آنست که همواره ذکر محبوب بردل وبرزبان محبّ تازه بود چنانکه غفلت ونسیان بوی راه نبرد وعلی هذا قال النبی ص «من اَحبَّ شیئاً اکثرَ ذکرَه» ـ چهارم نشان در وفاء دوستی آنست که هرچه با محبوب نسبتی دارد ، آن را دوست دارد چنانکه قرآن کلام وی ، کعبه خانهٔ وی ، مصطفی ص رسول وی ، مؤمنان دوستان وی مصطفی ص گفت «اَحِبُّوا اللّهَ لِمَا یَغذُوکم بِهِ مِن نعمةٍ ، وَ اَحِبُّونِی لِحُبِّ اللّهِ اِیَایَ ، واَحِبُّوا اَهلَ بیتِی لِحُبِّی»

آنگه گفت «وَ یَغفِر لَکُم ذُنُوبَکُم» درین تنبیه است که محبّت نه معلول است ، نه باکتساب بنده ، تا بتحصیل طاعت یا از اجتناب معصیت فرا دست آید

« یَغفِر لَکُم ذُنوبَکم » پس آنچه گفت «یُحبِبکُمُ الله» که بنده باشد که گناهان دارد، آنکه خدا را دوست دارد ـ والله ویرا دوست دارد هم ازین باست خبر نعمان که ویرا بخمر خوردن چند بارحدّ زدند پس یکی ویرالعنت کرد، رسول خدا گفت لعنت مکن که وی خدا ورسولِ اورا دوست میدارد ـ مفسران گفتند چون این آیت فروآمد، عبدالله بن ابی سر منافقان با اصحابِ خویش گفت محمد طاعتِ خود درطاعتِ خدانست، میخواهد تا چنانکه خدایرا طاعت داریم، ویرا نیز طاعت داریم، ومیفرماید تاویرا دوست داریم، چنانك ترسایان عیسیع را دوست داشتند ربّ العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد، یعنی من که خدایم بطاعت داری میفرمایم

« قُل اَطِیعواللهَ والرَّسولَ » ـ بگوی ایشان راکه، فرمان بردار باشید، واورا یگانه ویکتادانید، وبخداوندی ومعبودی وی اقراربدهید، ورسول ویرا فرمان بردار باشید، واو را نبوت ورسالت استوار دارید ودرآیتِ اوّل اِتّباعِ وی فرمود، ودرین آیت طاعت وی فرمود، ازبهر آنکه اقتدطاعت داری که اتباع سیرت وافعال واخلاق باآن بود و این جا هم طاعت داری باید وهم اِتباع، تابنده بر راهِ حق افتد وبرنشن صواب آن راه که بنده درآن بکمال سعادت خویش رسد و قرآن مجید بآن اشارت میکند « قل هذه سبیلی اَدعوا اِلَی اللهِ، علی بصیرة أنا ومَن اتّبعَنی» ـ بزرگانِ دین گفتند این راه برسه منزل نهادند منزلِ اول شناخت احکامِ ظاهرِشرع است و بآن کار کردن و شرطِ آن بجا آوردن منزل دوم شناختِ علم وزهد وورع است که حاصل آن شناختنِ عیبِ خویش است، وقمعِ شهوات، ومجاهدتِ نفس ومنزل سوم شناختِ خواطر است که آن توقیعاتِ سلطانِ ربوبیت است وخاطری که توقیع ربوبیّت باشد، خطا درآن راه نبرد، وملکه همه شکستگیها بوی درست شود

مصطفی ص گفت « اِتّقوا فِراسةَ المُؤمِنِ فانّهُ ینظر بنورِاللهِ » این سه منزل که گفتیم، رسول بسه کلمه باز آورده و راهِ تحصیل آن باز نموده گفت « سائلِ العلماءَ و خالطالحکماءَ و جالِسِ الکُبَراءَ »

آنگه گفت « فَاِن تولّوا فانَّ اللهَ لایُحِبُّ الکافِرینَ » اگر بر گردند ازطاعتِ خدا ورسولِ وی، خدای ایشان را دوست ندارد، هرچند که ایشان‌می گویند، ویرا دوست داریم، آن گفتِ ایشان بی‌حاصل است، وآن دعوی ایشان باطل

قَولُه « اِنَّاللهَ اصطَفَی آدمَ » الایة صفوت ازهرچیز نهیبۀ آنست میگوید الله بر گزیدآدم ع را بمحبّت و ولایت و نبوّت، او را رسول کرد بفرزندانِ خویش و بفرشتگان ولهذا قال تعالیٰ « اَنبِئهُم بأسمائِهم » ـ درخبراست که مردی گفت « یارسولَالله ! أَنَبیّاً کَانَ آدمُ ؟ قال نعم، مکلَّمٌ » ـ وبر گزیدنوح ع راو **ابراهیم**ع را، وآلِ وی **اسماعیل و اسحاق و لوط و یعقوب** و انبیاء فرزندان او **ابراهیم** را خلّت داد و امام ملّت کرد، و ایشان راکه برشمردیم از خاندان وی اهلِ رسالت کرد، وبریشان درود پیوست با جاوید آلِ مرد کسانِ وی باشند از نزدیکان و خاصگانِ قبیله و عشیره و موافقان در دین پس‌هر که در دین موافق باشد و در اِتّباع دُرست نیاید، اوراآل‌نگویند، اگرچه نسب دارد وبا موافقت واِتباع دردین آل گویند، اگرچه نسب ندارد والیه الاشارة بقوله « فمن تَبِعَنی فانهُ مِنّی » و قال‌تعالی « وَ مَن یتولهم‌منکم‌فانّهُ مِنهُم » وپسرِ**نوح** که نه موافق‌نوح‌ع‌بود دردین، ازآل وی نشمرد و گفت « انّه لیسَ مِن اهلِکَ » **وآل فرعون** راگفت « ادخلوا آلَ فرعونَ اشَدَّالعَذاب » که در ملتِ کفرهمه یکسان بودند وبر پیِ یکدگر رفتند **مصطفی** (ص) خویشان کافر راگفت « اِنّ آلَ ابی لیسُوا لِی‌باولیاءَ، اِنّما وَلِیَّ الله وصالحُ المؤمنین، ولکن لَهُم رَحِمٌ ابلّها ببلالها » رُوِیَ أَنَّ **النبی** (ص) مَرِضَ فاتیٰ

اهل قُما یَعُودُونَهُ و قالوا یا رسول‌الله لم نعلم بمرضِك اِلّا الآن ، فجئنا فادعوا الله لنا فقال سوف آدعولکم و لا آل محمد قالوا یارسولَ الله ومَن آلُ محمد ؟ قالَ سألتمونی عن شیءٍ ما سألنی عنه احدٌ غیرکم ، المسلمون ، آل‌محمد‌ص کلّ مؤمنٍ نقیٍّ

و گفته‌اند که اهلِ دین که نسبت ایشان‌با رسول‌خداست بردوقسم‌اند گروهی خاصگیانِ وی‌اند ومتبعان وی ، بعلم متقن وعلمِ محکم» شرائطِ شرع او بجاآورند و براهِ دین وی راست روند ایشان را «آل» گویند قسم دیگر گروهی‌اند که با وی نسبت دارند و عملِ ایشان برسبیل تقلید باشد و باتقصیر وتفریط بود ، نه ایشان‌را علمِ متقن است نه عملِ محکم ، ایشان را امّت گویند نه آل پس آلِ پیغامبرهمه امّتِ اواند ، نه همه امّتِ اوآلِ او اند اینجاست که **جعفر بن محمد** (ع) را گفتند چه گوئی بدین مردمان که می گویند مسلمانان همه آلِ محمداند ؟ جواب داد که کذبوا وصدقوا گفتند این چه معنی دارد ، دروغ و راست هردو جمع کردن ؟ - گفت دروغ است آنچه میگویند که مردمان با این‌همه تقصیردردین آل محمداند ، و راست است چون شرائطِ شریعت او بجای‌آرند وبراه اِتّباعِ اوتمام روند ، و راست روند

« وَآلَ‌عمران» - وبرگزیدآل‌عمران یعنی**موسی** ع و **هارون** ع **مقاتل** گفت این**عمران** پدرموسی وهارون‌است هوعمران بن یصهر بن قاهث‌بن‌لاوی بن‌یعقوب‌ع و گفته‌اند آلِ عمران **مریم** است و پسرِ وی **عیسی** ع - وآن **عمران‌بن‌ماثان** است النّجار ، نیك‌مردی بود از نیك مردانِ زمین مقدس

« عَلَی العالَمین » - ای عالمی زمانهم گفته‌اند که « عَالَم » نامی است از هرچه درموجودات است ، اززمین وآسمان ، وهوا و فضا ، وبرّ و بحر ، و حیوانات‌و جمادات وچون عقلاء ازآدمیان وفریشتگان درجملهٔ آن بودند ، جمع سامِ ایشان

بار کرد که در آفرینش ایشان اصل‌اند، و دیگر چیزها تبع ایشانست و گفته‌اند که هر جنسی از موجودات که هست، آنرا ـ عالمی ـ گویند چنانکه جنس آدمیان، و جنس فریشتگان، و جنس پریان، و جنس مرغان، و غیر ایشان و گفته‌اند که اهل هر عصری را عالمی گویند اهل تحقیق گفتند عَالَم ـ دو است عالم کبیر و عالم صغیر کبیر آنست که گفتیم، و صغیر هر آدمی نفس خویش عالمیست ـ و هرچه در عالم کبیر است نمودِ کارِ آن درعالم صغیراست، از زمین و کوه و نبات و جوی روان و باد و آب و آتش و سرما و گرما و پیشه‌وران و فریشتگان و چهارپایان و غیرِ آن از بن جاست که ربّ العالمین در نفس آدمیان همان نظر فرمود که درعالم کبیر فرمود و گفت «وَفِي أَنفُسِكُم أَفَلا تُبصِرُون؟» ودر آیت دیگر هردو درهم بست، گفت «سَنُرِيهِم آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِم» ـ **مصطفی** (ص) گفت «أَعلَمُكُم بِنَفسِهِ، أَعلَمُكُم بِرَبِّهِ» ـ و جای دیگر گفت «وَلا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللهَ فَأَنسَاهُم أَنفُسَهُم» نبّهاً، على انهم لو تفكروا في انفسهم لَمَا خفى معرفته عليهم

«ذُرِّيَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ واللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» ـ ذرّيةً نصب است بر حال، و گفته‌اند بر بدل و گفته‌اند بر تکریر ای اِصطَفَىٰ ذُرِّيَّةً ـ واشتقاق ذرّیت از «أذرأ اللهُ الخلق» است، فترکت همزته، کَبَرِيَّةٍ و نبیّ ـ و گفته‌اند هی ـ فُعلِيَّةٌ من الذَرّ ـ وچنانکه نسل را ذُرّیّت گویند، اصل را نیز گویند، وذلك في قوله «وآيةٌ لهم انا حَمَلنا ذرّيّتهم» ای آباءهم و زنان را دراری گویند **مصطفی** (ص) گفت «حُجُّوا بِالذَّرَارِيَ ولا تأكلوا أمَالَها وتذرُوا ارباقها في اعناقها» یاس دراری زنان خواهد نودنه کودکان، که کودکان‌را در شرع حج کردن درست نیاید

«بَعضُهَا مِن بَعضٍ» ـ ای من وُلدِ بعض، فكلهم من ذرية **آدم** ع ثم ذرية **نوح** ع ثم ذرية **ابراهيم** ع ـ و قيل بعضهم من بعض يعنى في الموالات الدينيه لقوله تعالى

« والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاءُ بعض » وقوله تعالی « والمنافقون والمنافقاتُ بعضهم من بعض » ـ اهل معانی گفتند تعلق این آیت که « اِنّ الله اصطفی آدم الخ » با آیتِ پیش ازدو وجه است یکی آنکه ایشان همه مُقِر بودند که اِتباعِ این پیغامبران که بر شمردیم واجب است، میگوید چرا اِتّباعِ محمد ص نمیکنید و ایشان همه یکسانند؟ آنچه اِتباع این پیغامبران واجب کرد، نبوت و رسالت است ، و آن در محمد ص موجود است ، پس او را متبع باشید وجه دیگر آنست کـه اصطفائیّتِ ایـن پیغامبران از آنست که خدایرا فرمان بردارشدند تا مستحق محبتِ او گشتند ، یعنی شما نیز این طاعت بجای آرید تا بآن محبت رسید

النوبة الثالثة

قوله تعالی « قُل اِن کُنتُم تحبّونَ الله فاتّبعونی » ـ این آیت از روی حقیقت رمزی دیگر دارد وذوقی دیگر میگوید هـر کرا ازین حدیث سودائی در سینه می‌بود ، بگوی بر پی ما بیرون آی که کارها همه درقدم ما تعبیه کردند دل خود را بعقل در مبند که عقل پاسبانیست ، راهبر نیست ، با عیان باو دهی ، وراه نیست ، تا روی در وی آری آنچه طلب کنی ازعقل طلب مکن از نبوّت طلب کن عقل غاشیه کش احکام دین است ، عزت و کبریاءِ دین درمیزانِ عقل نگنجد ، ودر حیّـز جوهر وعَرَض نیاید دینِ ماهمان دین است کـه صدهزار وبیست وچهار هـزار انبیاء و رُسُل را بوده است ، وشهادتِ عزّتِ قرآن برین سخن شامل است که میگوید « شرع لکم من الدین ماوصّی به نوحاً » الایة ـ مرتبت دارِ دین ما دو چیز است « قال الله » و « قال رسول الله » و گر آنچه مایهٔ دین اهل بدعت است از جـواهر واعراض و فصول متکلمان و تصرفات عقولِ ایشان در آفرینش یکبار نیست گـردد و متلاشی شود ،

وبا کتم عدم رود یك درّه نقصان درآستانهٔ عزّتِ دین وسدّهٔ عظمتِ سنّت نیاید تا اورن العزّت بحکم اقبال بأهلِ سنت این خطاب می آید که « اَلیوما کملتُ لکم دینکم واتممتُ علیکم نِعمتی وَرضیتُ لَکُم الاِسلامَ دیناً» اینجا نه کلام متکلمان در گنجد، نه فضُول متفلسفان ، نه بیان عرض وجوهر ایشان

طریق الکلام طریق الظلام و شرّالظلام ظـلام الکلام
علیك بمنهاج اهل الحدیث و ناهیكَ بالمصطفی من امام
دعِ الخبط ، فالدینُ دین العجور علیکم بذاك و دیـن العلام

قوله « قل ان کنتم تحبون الله فاتّبعونی » پیش از وجود عالم وخاكِ آدم ع بهزاران سال ، ارواحِ خلائق جمع کردیم ، وعهدی بر ارواح انبیاء ورُسُل گرفتیم که « قل ان کنتم تحبونَ الله فاتبعونی » هر که خدمتِ درگاهِ آن صدر مملکت و نقطهٔ دولت میخواهد ، ازامروز ببندد بخدمتِ او کمر بندد و بچاکری وی اقرار دهد اینست که ربّ العالمین ازیشان حکایت کـرد « قالـوا اقررنا قال فاشهدُوا » ـ پس همه را بیکبار بکتم عدم بردیم ، تا درمیدانِ قدرت وقضاء ربوبیت یکچند بعضی برزدند ، بس یك یك را ازیشان سرباین عالم دردادیم ـ **آدم** ع آمدورفت ، **ابراهیم** ع آمد ورفت ، **موسی** ع آمدورفت ، **عیسی** ع آمد ورفت وعلی هذا چندین هزاران پیغامبران بخاك فرو ـ شدند پس ندا کردیم که یا **محمد** ص اکنون میدان خالی است و وقت وقتِ تست سید قدم در مملکت بنهاد ، چهارده کنگره از قصر **کسری** بیفتاد ، ودر کعبه سیصد وشصت بت بود ، همه درروی درافتادند وازچهار گوشهٔ عالم بانگ برآمد که «جاءَ الحقُّ وزهق الباطلُ » گوهر نبوت بربساط عزّت قرار گرفت ، وسرا پـردهٔ رسالت برعرصهٔ زمین زدند ، واطنابِ آن از شرق عالم تا غرب عالم برسید نقاب ازچهرهٔ جمال برگرفته شد ، جهان ازنثارِ لفظِ شیرین پر دُرّ وجوهر گشت ، واز مکارم اخلاق

کریم آراسته وپیراسته گشت وعلی‌هذا قوله ، (ص) «بُعِثتُ بِجَوامعِ الکَلِمِ ولاتمّمَ مکارِمَ الاخلاقِ »

با نقـاب از چهرهٔ جانِ مقدّس برگرفت
هر که صاحب دیده بود آنجا دل ازجان درگرفت
مهرهٔ کس را ندید اندر همه دریایْ مهر
یك صدف نگشاد و درياها همه گوهر گرفت

قوله « قل ان کنتم تحبونَ اللّهَ » - ابتداء این آیت بربانِ اهل طریقت بجمع و تفرقت بازمی گردد - «تحبّون‌الله »تفرقت است، «یحببکم‌الله» جمع است «یحبّون‌الله» خدمت‌شریعتست ، « یحببکم‌الله» کرامت حقیقت‌است ، خدمت ازبنده‌بخدای برشود ، والیه الاشارة بقوله « اِلَیه یصعَد الـکَلِمُ الطیّـب » کرامت ازخدای به بنده فرو- آید ، وهو المشاراليه بقوله « و رَبَطنا على قلوبِهم » هـرچه از بنده شود تفرقت است بعرض معلول ، بیرا کندگی موصول هرچه از خدای آید جمع است ، پاك باشد بی عرض ، آزاد باشد از هرعلت نظیراین آیت و معنای جمع وتفرقت آنست که رب‌العالمین گفت «ولمّا جاءَموسى لميقاتِناو كلَّمَه ربُهُ » - « جاء موسى » عین‌تفرقت است و «کلمه ربه » حقیقت‌جمع تفرقت صفت اهل تـکوین‌است ، وجمع صفتِ اهل تمـکین موسیع درمقام تـکوین بود نه‌بینی که‌چون‌خدای‌باوی سخن گفت ازحال بحال گشت ، وتغیّـر وتلوّن در وی‌آمد ؟! تا کس در روی وی نتوانست نگرستن ! و مصطفی(ص) اهلِ تمـکین بود ، ودرعین‌جمع ، لاجرم بوقت رؤیت و مکالمت درحالِ استقامت وتمـکن بماند، ویك موی براندام وی متغیر نگشت ثمرهٔ روش‌موسیع با تفرقت‌این بود که «وَ قَرّبناهُ نَجیّاً » ثمرهٔ کشش مصطفی‌ص‌درعین‌جمع‌این‌بود که « دَنیٰ فَتدَلّیٰ » ای دنامنه الجبار ربُّ العِزة فتدلّی- هـکذا فَسَّره رسول‌الله

قوله تعالی «فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ» ـ بساور قامیان این کلمه که حبیب ص گفت، ومیان آن کلمه که خلیل ع گفت «فَمَن تَبِعَنی فَاِنَّهُ مِنّی» چندانکه میان محبت و خلّت است، همچندان میان کلمتین است خلیل ع گفت هر که برپی ماست، او ازماست حبیب ع گفت هر که برپی ماست، دوست خداست ودربر از حال دوستی حالی نیست، خوشتر ازایام دوستی روزگاری نیست

دوستی سه منزل است هوی ـ صفت تن، محبت ـ صفت دل، عشق ـ صفت جان هوی بنفس قائم، محبت بدل قائم، عشق بجان قائم نفس از هوی خالی نه، و دل از محبت خالی نه، وجان ازعشق خالی نه، عشق مأوای عاشق است، وعاشق مأوای بلاست عشق عذاب عاشق است و عاشق عذاب بلا

در عشق تو، گر بیان من دائم بود!

دل سوخته، جان کباب، من دائم بود!

در آتش تیز و آب من دائم بود!

روز و شب در عذاب من دائم بود!

این عشق که صفت جان آمد، نیز بر سه قسم است اول ـ راستی، میانه ـ مستی، آخر ـ نیستی راستی عارفان راست، مستی والهان راست، نیستی بی‌خودان راست

راستی آنست که آنچه گوئی کنی و آنچه نمائی داری و آنجا که آواز دهی باشی

مستی بی‌قراری و ولهٔ ردگی است که نظر مولی دائم گردد، دل هائم گردد، که عطا بزرگ گردد، ازطاقت یافت بر گذرد

مستی هم نفس راست، هم دل را، هم جان را چون شراب برعقل زور کند، نفس مست گردد چون آشنائی بر آگاهی زور کند، دل مست شود چون کشف بر انس زور گیرد، جان مست شود چون ساقی خود متجلی گردد، هستی آغاز کند ومستی صحو شود

من نیستم ای نگار، تو هستم کن

یك جرعه شراب وصل بر دستم کن

با من منشین بخلوت و مستم کن

گر سیر شوی نکته‌ای پستم کن

اما نیستی آنست که در سردوستی شوی، نه بدین جهان بادیدآئی، نه در آن جهان دو گیتی درسر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی یارم گفت که منم، نمی‌یارم گفت که اوست!

از دیده ودوست، فرق کردن نه نکوست

یا اوست بجای دیده، یا دیده خود اوست

آن **پیر طریقت** گفت خداوندا! یافته‌میجویم، با دیده‌ور میگویم که دارم چه‌جویم؟ که بینم‌چه گویم؟ شیفتهٔ این جست‌وجویم، گرفتاراین گفتگویم خداوندا! خود کردم وخود خریدم، آتش‌برخود خود افروزانیدم! از دوستی آواز دادم، دل وجان فرا باز دادم مهربانا! اکنون که درغرقابم، دستم گیر که گرم افتادم

زین بیش مرنج تو ای **سنائی** غم عشق

کآواره چـو تو بسد، در عـالـم عشق

بپذیر تو پند و گیر یك ره کم عشق

کز آب روان گرد برآرد غم عشق

آری! مشتاق کشتهٔ دوستی‌است، هرچند که سر بنالین است نکوتر آنست که کشتهٔ دوستی به‌از کشتهٔ شمشیراست، نه از کشتهٔ دوستی‌خون آید ونه از سوختهٔ آن دود! کشته بکشتن راضی، وسوخته بسوختن خشنود!

کَم تقتلونا و کَم نُحیِیکُمُ ... یا عجباً لِمَ نحبّ من قتلا

هرچند بر آتشم نشاند غم تو عمناك شوم، گرم نماندغم تو

۹ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى «وَ اِذ قالَتِ امرَأَةُ عِمرانَ» گفت زن عمران در دعاء خويش «رَبِّ» خداوند من! «اِنّی نَذَرْتُ لَكَ» من نذر كردم ترا «ما فِی بَطنی مُحَرَّراً» اين كه درشكم من است، آزاد داشته بود، ازهمه كار اين جهانی «فَتَقَبَّلْ مِنّی» فرا پذير ازمن «اِنَّكَ اَنتَ السَّميعُ العَليمُ(۳۵)» كه توئی شنوا ودانا

«فَلَمّا وَضَعَتها» چون آن فرزند را بنهاد «قالَت رَبِّ!» گفت خداوند من! «اِنّی وَضَعتُها اُنثیٰ» من اين فرزند كه بنهادم، دختر زادم «وَاللّٰهُ اَعلَمُ بِما وَضَعَت» وخدا خود داناتر بآنچه زاد وبنهاد «وَ لَيسَ الذَّكَرُ كَالأُنثیٰ» وپسر نه‌چون دختراست «وَ اِنّی سَمَّيتُها مَريَمَ» ومن او را نام مريم نهادم «وَ اِنّی اُعيذُها بِكَ وَ ذُرِيَّتَها» ومن وی را واو كه از وی زايد، در زنهار تتو ميسپارم، «مِن الشيطان الرجيم(۳۶)» از ديو رانده

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّها» بپذيرفت آن را خداوند آن «بِقَبُولٍ حَسَنٍ» بپذيرفتنی نيكو «وَ اَنبَتَهَا نَباتاً حَسَناً» وبرو يانيد وبر آورد اورا نه نبات نيكو «وَ كَفَّلَها زَكَريّا» والله او را بداشتن فرا زكرياء سپرد «كُلَّما دَخَلَ عَلَيها زَكَرِيّا المِحرابَ» هر گه كه درشدی زكريا برمريم در محراب «وَجَدَ عِندَها رِزقاً» بنزديك وی روزی يافتی «قالَ يا مَريَمُ» گفت ای مريم! «اَنّیٰ لَكِ هذا» اين ترا از كجاست؟ ــ «قالَت هُوَ مِن عِندِاللّٰهِ» گفتی آن از نزديك خداست ــ «اِنَّ اللّٰهَ يَرزُقُ مَن يَشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ(۳۷)» خدای روزی ميدهد او را كه خواهد، بی‌قياس وبی‌حساب

«هُنَا لِكَ دَعا زَكَرِيّا رَبَّهُ» آنگه در آنجا زكرياء خواند خداوند خويش را،

« قالَ ربِّ » گفت خداوند من ! « هَب لی مِن لَدُنكَ » بخش مرا ازنزدیک خود ـ « ذُرِّیةً طیبةً » فرزندی پاك و نیك بخت ، « اِنّكَ سَمیعُ الدُّعاءِ (۳۸) » که تو شنوندهٔ دعائی

« فنادَتهُ ، الملائكةُ » فریشتگان آوازدادند زکریا را ـ « وَ هُوَ قائمٌ »و وی برپای بود « یُصَلّی فِی المِحرابِ » نماز میکرد در محراب ، « اِنَّ اللهَ یُبَشِّرُكَ » که خدای ترا بشارت میدهد « بیحییٰ » بپسری نام او یحیی ـ « مُصَدِّقاً » استوار گیر و گواه « بِكَلِمَةٍ مِنَ اللهِ » بسخنی از خدای ـ « وَ سَیِّداً » ومهتری زیرك و بردبار « وَ حَصُوراً » ونه‌خواهندهٔ زنان ، پاك ازبایست جماع ـ «و نَبیّاًمِن الصالحین (۳۹) » و پیغامبری از شایستگان

« قالَ رَبِّ ! » گفت خداوند من ! « اَنّیٰ یکونُ لی غُلامٌ »مرا پسری چون بود ؟ـ « وَقَد بَلَغَنی الکِبَرُ » وپیری‌بمن رسید ـ « وَ امرَاَتی عاقرٌ » وزن من‌نازاینده « قالَ » گفت فریشته‌ای‌ازپیغام خدا « کَذلِكَ اللهُ یفعَلُ مایَشاءُ (۴۰) »چنین‌است خدا، آن کند که خود خواهد

« قالَرَبِّ ! » زکریا(ع) گفت خداوندمن ! « اِجعَل‌لی‌آیةً » نشانی بخش‌مرا « قالَ آیتُكَ » جواب داد ویرا که نشانی تو آنست ـ « اَلّاتُکَلِّمَ الناسَ ثَلاثَةَ اَیّامٍ » که سخن نگوئی با مردمان سه روز، « اِلاّ رَمزاً » مگرنمونی و اشارتی « وَاذکُر رَبَّكَ کَثیراً » و یاد کن خداوند خویش‌را فراوان، « وَسَبِّح بِالعَشِیِّ وَ الاَبکارِ (۴۱) » و ویرا بپاکی بستای بشبانگاه و بامداد

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ « اِذ قالَتِ امرَاَةُ عِمرانَ » الایة اِذ در اول این آیت تعلق

تاآخر آیتِ گذشته دارد، یعنی «سمیعٌ علیمٌ ــ اذ قالت» ــ میگوید الله شنوا و دانا است بحال و گفتار آن زنِ **عمران** که گفت «رَبِّ اِنّی نَذَرتُ لَكَ» و گفته‌اند که تعلق باصطفائیت دارد، یعنی ــ «واصطفی امرأة عمران اذ قالت» و گفته‌اند تقدیر آنست که اُذکُرْ **یامحمد** سپس تا گویمار آنچه زنِ عمران گفت **بو عبیده** گوید این اذ را حکمی نیست و بهیچ چیز تعلق ندارد وازین جنس فراوان آیددر قرآن در ابتداءِ آیات و قصص «اذ قالت امرأةُ عمرانَ» ــ معنی آنست کـه زن **عمران بن ماثان** گفت، نامِ وی **حنه**، و به **مریم** باردار بود «لَان نَجّانِی‌الله و وضعتُ ما فِی بَطنی لَاَجعَلَنَّه مُحَرَّراً» ــ اگر خداوند عزّوجلّ مرا ازین عقبه برهاند، و این فرزند که درشکم دارم بسلامت ازمن جدا شود، برخود واجب کردم که ویرا آزاد دارم از کارهاءِ این جهانی، تاخدای‌را پرستد، وخدمتِ **بیت المقدس** کند وایشان بزرگ می‌داشتندخدمت‌مسجدقُدس، وفرزندان بآن‌میدادند بقرّب رابخدای عزوجل و در شرعِ ایشان برفرزندان فریضه بود طاعت داشتن، و گردن نهادن، وجـود را سپردن درچنین نذر که بایشان‌رفتی وایں درحال کودکی بودی تا بلوغ، وبعد از بلوغ اختیار ایشان رابودی از خدمتِ مسجد کردن وبیمار داشتن همچنان برعادت تاآخرِ عمر یا بگذاشتن آن وبیرون شدن امامعنی «مُحَرَّر» خالص است، چنانکه بهیچ چیز تعلق ندارد وهیچ چیز دروی نگیرد، ویقال «رجلٌ حُرٌّ» ای خالصٌ من العیوب «و طینٌ حُرٌّ» ای خالصٌ من الرَّملِ وَ الحصاةِ، وَ الحُرُّ هوالذی صار لِلّه تعالی فی الحقیقة عبداً

آنگه دعا کرد مادرِ مریم‌تاآن نذر ازوی بذیرفته شود گفت «فَتَقَبَّل مِنّی اِنکَ اَنتَ السَّمیعُ العلیم» از آنکه‌آن فرزندرا هدیه‌ای ساخته بود درراهِ حق‌ودر کارخیر، وبه‌هر هدیه بمحل‌قبول افتدولهذاقال‌الله تعالی «انما یتقبل‌الله من‌المتقین»

قوله « فلّما وَضَعَتها » الایة ای وَضَعَت حملَها ـ اشارت بمعنی کرد ازآن جهت بلفظِ تأنیث گفت «قالَت رَبِّ انی وضعتُها اُنثیٰ» ـ عادتِ انبیاء وعلماءِ ایشان چنان بود که هر کسی از ایشان فرزندی بخدمتِ مسجد قدس دادی تقرب را بخدای عزّوجلّ وپسر دادی نه دختر ، که دختر عورت باشد وناقص عقل و دین و بیرزنان را عذر باشد گاه گاه ، پس دختر شایستگیِ تحریر ندارد مادر مریم گمان برد که پسر زاید ، نذر ازآن جهت کرد ، پس که دختر بود ، این سخن برسبیل اعتذار برون داد و گفت « ربِّ اِنّي وَضَعتُها اُنثیٰ » خداوندا ، من دختر زادم ، ودختر چون پسر نبود وشایستگیِ تحریر ندارد وآنگه گفت «وَاللهُ اَعلَمُ بِمَا وَضَعَت » ـ ای اعلم بمآلِها وحقیقة احوالها گفت خداوند داناتر است که عاقبتِ کار وی بچه باز آید وحقیقت حالِ وی چه بود

قِرَآءة شامی و عاصم بروایة بوبکرعیاش و یعقوب « بِمَا وَضَعتُ » بضم تا است واین از قولِ مادرِ مریم است ـ و روا بود برین قراءة که «ولیس الذکر کالانثی» عارض بود نه از قولِ مادر مریم وبرقرآءة دیگران که «وَضَعَت » باسکانِ تا خوانند ، لابد «وَاللهُ اَعلَمُ بِمَا وَضَعَت » عارض بود ، نه ازقولِ مادرِ مریم ـ «وَلَیسَ الذَّکَرُ کَالاُنثیٰ » برین قرآءة هردو وجه بپذیرد « وَ اِنِّی سَمَّیتُها مَریمَ » بزبان رومی « مریم » ـ امةُ اللهِ ـ است حنة گفت من این دختر را مریم نام نهادم ، و کذلك اسمها عبدالله عزَّوجلَّ مصطفی(ص) گفت « حَسبُكَ مِن نِساءِ العالمین اربعٌ مریم بنت عمران و آسیة امرأة فرعون و خدیجة بنت خویلد ، و فاطمة بنت محمد » «واِنِّی اعیذُها بكَ» ـ ای امنعها و اجیرها بكَ وذرّیتها ـ« من الشیطان الرجیم » الملعون المطرود عن النبی(ص) انه قال « مامن مولودٍ اِلّا والشیطان ینال منه طعنةً ولها یستهل الصبی اِلّا ماکان من مریم و ابنها فانها لما وضعَتها قالت انی اعیذها بك و ذرّیتها من الشیطان الرجیم ، فضرب من دونها ، حجاب » ـ ذرّیة ـ

رایند گاسد که دزیت ار ایشان بود وبیر فرزندان باشند که راد گانند ، ار « درو »
گرفته‌اند یعنی ارحلق حدا که‌برزمین پرا کنده‌اند درا یدرو و « تدروه الریاح »
ارینست ـ و روایست که ار « دَرَاَ » بود ، وقد تقدم دکره ـ **شیطان** نامیست ار حن
و اس هر ناپاك را و در حبراست که ار حلفاء راشدین یکی مردی را دید درپیٔ
کبوتر ، گفت شیطان یتبع شیطانة ـ ، تأنیث روا داشت درشیطان و الله در قرآن ار
حن و اس شیاطین گفت وعرب کسی‌را که داهی بود ، **شیطان** گویند و نآن‌دم
نحواهند ـ وشیطان را دو وحه است ارروی معنی یکی آنکه ار « شَاطَ بِدَمِهِ »
است، یعنی که او درحون ولد آدم شده است ـ بربن تأویل نون نه اصلی است و
برورن فعلان است چون عطشان ـ دیگر وحه اشتقاق آن‌ار « شَطون » است عرب
گویند « نوی شطونٌ » ای بعیدةٌ ـ وبرین تأویل نون اصلی‌است وبرورن « فَیعال »
و « رَحیم » درقرآن‌برحوه است ، یکی کشتن ، یکی دور کردن ، یکی بیرون
کردن ، یکی بگمان گفتن ، یـکی نکوهیدن ، و رحیم این‌جا ار دو وحه است
یکی ار بیرون کردن است که گفتند او را « فاخرُج مِنها فانّك رجیم » ودیگر
ار نکوهیدن است ولعنت شنوانیدن وبدنام کردن که گفت ویرا « مذموماً » والذّم
العیبُ ـ این رحم که عیب است ، زبان زدن است چنان که در احکام اسلام «رَحم»
سنگ زدن است و کشتن

« فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبولٍ حَسَنٍ » الایة این احابتِ دعاءِ مادرِ مریم است ، تا
آنجا که گفت « حَسَناً » میگوید بپذیرفت آن را حداوند آن پذیرفتنی نیکو ، و
برویانید او را نه نبات نیکو یعنی در صلاح وسداد و معرفت و طاعتِ حدای ـ
قبول مصدر است برورنِ فَعُول چنانکه وَضوء وطَهور و وَلوع و وَقود و ـ اِنبات ـ
سحنی روایست در میانِ عرب درکار بروردنِ فرزند « وَ كَفَلها زكرّیا » ـ قرآءة

کوفی مشدّداست و **زکریا** مقصور، ای ـ « و کفّلها الله زکریا » میگوید ویرا نداشتن ورا **زکریا**(ع) سپرد، وباقی بتخفیف خوانند و **زکریاء** ممدود، ومعنی آنست که **زکریا** مریم را بداشتن بپذیرفت ـ و صحّ فی الخبر « انا و کافل الیتیم فی الجنة کهاتین واشار باصبعیه » و **زکریا** پیغامبری بود ازخداوند عزّوجلّ باهل **شام** در آن زمان ، و از فرزندان **سلیمان بن داود** (ع) بود **کلبی** گفت چون **مریم** ازمادر جدا شد ، مادر اورادرخرقه‌ای پیچید و بمسجد **بیت المقدس** فرستاد، پیش احبارودانشمندان ایشان ، و رئیس ومهترِ احبار **زکریا** بود گفت من اورا برگیرم ، ومن بداشتِ او اولی‌ترم که خواهر او نزدیك من است زنی احبار گفتند اگر اورا بخویشان و قرابت بازمی ـ گذاشتندی ، هیچکس بوی نزدیکتر ازمادر وی نبود ، بوی نگذاشتندی پس باتفاق قرعه زدند وسهم **زکریا** بقرعه بیرون آمد ، بوی تسلیم کردند **زکریا** رفت و از بهروی غرفه‌ای ساخت چنان که بنردبان پایه‌بر آن غرفه میشدند ، واو رادرآن غرفه بنشاند ـ این است که رب العالمین گفت « کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زکریا المحرابَ » ـ محراب ـ بامیست شریف‌ترجای‌را و گرامی‌تر، چون غرفها، و کوشکها « إذ تَسَوَّرُوا المِحرابَ » این محراب کوشك **داود** است ـ و محاریب مقاصر است و گفته‌اند که محراب مسجد است و مسجد ونماز گاه از بهر آن محراب گویند ، لکونه موضع محاربة النفس والشیطان

« کُلَّمَا دَخَلَ » میگوید هر گه که **زکریا** بر**مریم** درشدی ، درآن محراب ـ « وَجَدَ عندَها رِزقاً » نزدیك وی روزئی یافتی در تفسیر آورده‌اند که درتابستان میوهٔ زمستانی تازه یافتی ، و در زمستان میوهٔ تابستانی تازه « قالَ یا مَریَمُ ! » گفت ای مریم ! « أنَّی لَكِ هذا » ـ این ترا از کجاست ؟ ـ أنَّی ـ درلغت عرب دو چیز بود بمعنی ـ کَیفَ ـ بود، چنانکه گفت « أنَّی یحیی » وبمعنی ـ من أینَ ـ چنانکه

این جا گفت «أَنّیٰ لَكِ هذا» - «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ» مریم گفت این از نزدیک خداست گفته‌اند که جبرئیل می‌آورد از آسمان - آنگه گفت «إِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ» محتمل است که این هم از قول مریم بود معنی آنست که درین هیچ شگفتی نیست که ما را از غیب روزی میرسد که خدای دارنده و روزی گمارست، آنرا که خواهد روزی میدهد از خزانهٔ فراخ بکرم فراخ، بی مؤنت و بی قیاس

رُوِیَ عن جابر بن عبدالله «ان رسول الله (ص) اَقامَ اَیاماً لم یطعم طعاماً، حتی شَقَّ ذلك علیه، فطاف فی منازل ازواجهِ فلم یجد عند واحدة منهنّ شیئاً، فاتی فاطمة فقال یا بُنیّةُ! هل عندكِ شیئاً آکله فانی جائعٌ فقالت لاواللهِ بابی انتَ وامّی، فلما خرج من عندها رسول الله ص بعَثَت الیها جارةٌ رغیفین وبضعة لحم، فاخذتهُ منها فوضعته فی جَفنه[1] لها وغطت عندها وقالت واللهِ لاؤثرنَّ بها رسول الله (ص) علی نفسی و من عندی، و کانوا جمیعاً محتاجین الی شبعة طَعام، فبعثت حسناً اوحسیناً الی رسول اللهِ فرجع الیها، فقالت بابی انت وامی، قد اَتانا الله بشیءٍ فخبأتهُ لكَ، فکشفت عن الجفنةِ فاذا هی مملوءةٌ خُبزاً ولَحماً، فلما نظرت الیها عرفَت انّها برکة من الله عزوجل فحمدت الله وصلت علی نبیهِ ص فقال علیه السلام من این لكِ یا بنیةُ! فقالت هو من عند اللهِ «ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب» فحمدالله وقال الحمدلله الذی جعلك شبیهَة سیدهِ نساء بنی اسرائیل، فانها کانت اذا رَزَقها الله شیئاً فسئلت عنها قالت هو من عندالله ان الله یرزق» و بعث رسول الله الی علی (ع) ثم اکل رسول الله (ص) وفاطمةُ و علیٌّ و الحسنُ و الحسینُ و جمیعُ ازواج النبی (ص) و اهل بیته جمیعاً حتی شبعوا - قالت فاطمة وبقیت الجفنه کما هیَ و او سعُ منها علی جمیع جیرانی، و جعل الله

(۲) جفنة = کاسهٔ چوبی یا کاسهٔ بزرگ

عزّوجلّ فیها برکةً و خیراً

قوله «هُنَا لِكَ دَعا زَكَرِّيا رَبَّهُ» ـ هنا لك ـ بلام و بكاف، هناك بكاف و بی‌لام، و هُنَا بی‌لام و بی‌کاف هرسه بمعنی ـ ثَمَّ ـ است عرب آنرا بیشتر درموضع چنین بنهند میگویند هم بر آن جای وهم‌دران هنگام که زکریاع میوهٔ تازه دید نه در هنگام خویش و دانست که آن از قدرتِ فراخ خداوندست و نه از هنگام طبع، طمع افتاد او را بفرزند، وزنِ او عاقر بود که نه زائید باخود گفت که او که میوه تواندآوریدبی‌هنگام، فرزند تواندآوردازعاقر درآن‌هنگام زکریاع خداوندِ خویش‌راخواند ـ گفت «ربِّ هَب لِی مِن لَدُنك» لَدّ، والدیٰ ولَدُن هرسه‌بمعنی‌ـ عند است

«ذُرِّيَّة طيبةً» ـ ای نسلاًمبارکاً، نقیاً، رضیاً، همانست که جای‌دیگر گفت «و اجعله ربِ رَضیاً» «اِنكَ سمیعُ الدُّعاءِ» ای مجیب‌الدعاء کقوله تعالی «انی آمنت بربکم‌فاسمعونِ» ای فاجیبونی و کقولِهم «سَمِعَ‌اللهُ لِمَن حَمِدَه» ای ـ اجابَ رُوی‌ان‌النبی(ص) قال ایما رجل‌مات وترك ذُرّیةً طیبةً اجری‌الله علیه‌مثل اجرعملهم لاینقص من اجورهم شیئاً

«وَنَادَتهِ الْمَلَائِكَةُ» **حمزه** و **کسائی** ـ فناداه ـ بیاء خوانند بر تقدیم‌فعل ـ و ملائکة هرچند که جمع است، ایدرجا جبرئیل خواهد عرب روا دارند کسی را که رئیس ومهتر قوم باشد که از وی‌خبر بلفظِ جمع بازدهند چنانك رب‌العالمین گفت «الذّین قال لهم الناس» ـ در تفسیر است که ناس اینجا **ابوسفیان بن حرب** خواهد بود «فناداه الملائکه وهوَ قائمٌ یُصَلی فی‌المحرابِ» میگوید **جبرئیل** آوازداد **زکریا**(ع) را، و او بر پای‌بود، نمازمیکرد درمحراب این‌محراب مسجد **بیت‌المقدس** است

« اِنَّ‌اللّٰه » بکسر الف قرآءة **شامی** و **حمزه** « یُبَشِّرُكَ » بتخفیف قرآءة **حمزه** و **کسائی** ـ میگوید خداترا شاد میکند به پسری نام وی **یحیی**(ع) ودرسورهٔ مریم است که هرگز پیش ازوی یحیی نیافریدیم مفسران گفتند « سُمِّیَ یحیی لاَنَّ‌اللّٰه اَحیا قلبَه بالایمانِ والنبوةِ » یحیی از حیوة است ، وحیوة حقیقی حیوة دل است ، وحیوة دل نبوت وایمان است و **یحیی** راهم نبوت بودوهم ایمان وگفته‌اند که **یحیی** نام کردند او را که‌اللّٰه بعلم قدیم خود دانست که ازدنیا شهید بیرون شود ، و ربّ‌العالمین شهیدان را زندگان خواند « بَل احیاءٌ عند ربهم یُرزقونَ » رُوِیَ ان‌النبی (ص) قال من هوان الدنیا علی‌اللّٰه ان **یحیی بن زکریا** قتلته امـرأةٌ وقیل سُمِّیَ یحیی لِانّ اللّٰه تعالی احیابه عَقرَ اُمّهِ و قیل لِاَنّه ، احیاه بالطاعة حتی لم یعص قطْ ولم یهمّ بمعصیةٍ قال رسول‌اللّٰه(ص) مَا مِن احدٍالایلقی اللّٰه عَزَّوجلَّ قدهَمَّ بخطیئةٍ او عَمِلها اِلّا یحیی بن زکریا فانه لم یهمَّ ولم یَعملها

« مُصَدِّقاً » نصبٌ علی‌الوصفِ ، اوالحال « بِکلمةٍ من‌اللّٰهِ » ـ و این بکلمه را سه معنی است ـ یکی آنست که « یُبَشِّرُكَ بیحییٰ بکلمةٍ من‌اللّٰه » یعنی که این بشارت بسخنی‌است‌از خداوند عزوجلّ دیگروجه آنست که خدای‌براشارت میدهد به پسری از زنِ عاقر بکلمهٔ ـ کُن ـ سدیگرمعنی آنست که مصدقاً بعیسی‌بن‌مریم‌انّه ابن مریم‌من غیرأبٍ وانه عبدُاللّٰه ورسولُهُ گوید اول کسیکه **بعیسی‌بن‌مریم** ایمان آورد و نبوت و رسالت وی‌اقرار داد ، **یحیی** بود ـ یحیی‌سه‌سال مه از عیسی‌بود ، و هردو پسرِ خالهٔ یکدیگر بودند **عیسی** از **مریم** بنت **عمران** زاد و **یحیی** از **حنة بنت‌عمران** وگفته‌اند « مصدقاً بکلمةٍمن‌اللّٰه» معنی آنست که **یحیی** ازعاقر زاده قدرت‌خدایرا گواهست **عیسی** ع راازمادر بی‌پدرزاده رُوِیَ انّ امرأةَ زکریا اَتت مریمَ لیلة تزورها ، فاما فتحت‌الباب التزمتها فقالت امرأة زکریا یا مریم اشعرت انی حُبلیٰ قالت مریم اَشعرتُ انی ایضاً حامل ـ قالت امرأة زکریا فانی

وحدتُ ما فی بطنی سَجدَ لما فی بطنك ـ وذلك قوله «مصدقاً بکلمةٍ من الله وسیّداً» در نعت یحیی(ع) میگوید بار خدای مهتری است کریم‌تر خدای عزّوجلّ ـ گفته‌اند که سه چیز شرط سیادت است علم و حلم و تقویٰ تا این سه خصلت بهم بیابند در یك شخص، استحقاقِ سیادت مر ورا ثابت نشود ـ وقیل ـ اَلسَّیِّدُ ـ السّائِسُ لِسَواد النّاسِ ای مُعظمهم ولهذا یقال سیدالعبد ولا یقال سیدالثوب «وحَصوراً» حصور آنست که بزنان نرسد و گردِ ایشان نگردد، وفعول است بمعنی فاعل، یعنی حصر نفسه عن الشهواتِ، و گفته‌اند فعول است بمعنی مفعول ـ «کَاَنَّهُ، محصورٌ عَنهُنَّ» ای ممنوعٌ محبوسٌ عنهُنَّ من قِبَلِ الله عزّوَجلّ

«ونبیّاً من الصالحین» ـ این صالح در قرآن بیفامبران را جایهاست پارسی آن «شایسته» است چنانك گوئی فلان یصلح لهذا الامر ـ رَویٰ ابوهریرة قال سمعت رسول‌الله(ص) کل بنی آدم یلقی الله بذنبٍ قد اذنبه یعذّبه‌الله ان شاء او یرحَمه، الّا یحیی بن زکریا فانه کان سیداً وحصورا ونبیّاً من الصالحین»

«قَالَ رَبِّ» الایة مفسران گفتند زکریا(ع) این خطاب با جبرئیل کرد و گفت «یاسیّدی ! أنیٰ یکونُ لی غلامٌ وقد بَلغنی الکبر» ـ مرا فرزند چون بود؟ وپیری بمن رسید وپوستم بر استخوان خشك شده از پیری گویند صد و بیست سالش از عمر گذشته بود، و زن او را بود وهشت سال وایں سخن نه برسبیل انکار گفت، بل چون رب‌العالمین در آفرینش خلق حکم چنان کرده است برعموم، وعادت چنان رانده که از مرد پیر و زنِ عاقر فرزند نیاید، زکریا(ع) خواست بداند که این فرزند ایشان را چون در وجود خواهد آمد هم در حال پیری وضعف؟ تا ایشان را جوانی و قوت شان باز برد وفرزند آرد، یا از زنی دیگر خواهد بود؟ یا بر طریقی دیگر بیرون از عادتِ آفرینش عموم خواهد بود؟! پس این سؤال از کیفیتِ وجوبِ فرزند رفت، نه

از اصلِ وجود بعضی علماء گفتند این سخن که از وی رفت، نه سؤال بود، بلکه استعظام نعمت خدای عزّوجلّ بود، چنانکه عرب گویند، چون شغلی عظیم ونعمتی بزرگ پدید آید «مَن لِی بِکَذا، ومِنْ أینَ لِی کذا؟» یعنی من ازین که باشم؟ وچه باشم؟ واز کجا اهل این نعمت شوم؟ پس جبرئیل از پیغام خدای ویرا جواب داد «کذلکَ یفعلُ اللهُ ما یشاء» معنی آنست که این فرزندترا هم درحالِ ضعف و پیری دهد، واز کمال قدرت وی دور نیست که آفرینشِ خدای این فرزند را همچون آفرینش الله است آن را که خواهد وهرچه خواهد یعنی که اگر تعجب میکنی درین کار پس تعجب کن در همه اختراعات و ابداعاتِ الله که آن همه بر یك نسق است از روی قدرت

قوله «قَالَ رَبِّ اجعَل لِی آیهً» - زکریا(ع) از آن پس نشان خواست که وقت حمل این فرزند کی بود؟ و چه نشان دارد؟ تا در شکر وسپاس داری وعبادت بیفزایم - «قال آیتكَ ألّا تکلِمَ الناسَ ثلاثة ایام اِلّا رَمزاً» این رمز همان وحی است که جای دیگر گفت «فاوحیٰ الیهم» ومعنی هردو درین قصه اشارتست اورا گفتند شرط آنست که با اهل خود مباشرت کنی در حال طُهر ونشانِ حمل آنست که سه روز سخن بامردم نتوانی گفتن، مگر اشارتی بدست یا بِسَر وزبان، همچنان بجای بی‌خَرَس و بی‌مرض - بعضی علماء گفتند آن زبان بستن وی از سخن با مردمان عقوبتی بود که رب العالمین بوی خواست که بعدازآنکه بمشافهه بافرشته سخن گفته بود آیت وعلامت میخواست قومی دیگر بعکسِ این گفته‌اند وآن آنست که **زکریا(ع)** از رب العزت قربتی وعبادتی خواست تا آن بجای آرد شکرِ نعمتِ اجابتِ دعا را، رب العزّت ویرا فرمود که جملگی خویش سه روز در کار عبادت وتسبیح وذکر ما کن، وبا مردم سخن مگوی، آن ترا شکرِ نعمت است وپذیرفتهٔ ما

« وَ اذکر ربَّك کثیراً » ـ این دلیل است که زبان وی از تسبیح بماز وذکر خدا بسته بود ـ « وَ سَبِح بالعَشِیِّ وَ الْاِبکارِ » ـ تسبیح نامی است همه سحنان را که بآن خدای ستایند، هرچندکـه استعمال آن بیشتر در « سبحان‌الله » رود و سُبُّوحٌ ـ پاك بی‌عیب است ـ **مصطفی(ص)** گفت هیچ روز نبود که نه منادی ندا کند «ایها الخلائق سَبّحوا الملكَ القدوسَ» **عایشه** گفت **مصطفی(ص)** درسجود گفتی «سبوحٌ، قدوسٌ، ربّ الملائکةِ والروح» روایت است از **عبدالعزیز بن ابی دواد**، گفت روزی **مصطفی(ص)** در **مدینه** با یاران نشسته بود، یاران بکوهی بنگریستند و گفتند یارسولَ‌الله «ماعظم هذا الجبل!» چه عظیم است این کوه! رسول(ص) گفت هیچکس از شما در بهشت نشود، تا چندانکه این کوه است ویرا عمل نبود یاران همه دلتنگ شدند وسر درپیش افکندند، واز آن گفتِ خویش پشیمان شدند که ما چرا آن گفتیم تا این شنیدیم؟ رسولِ خدا گفت « مالی أراکم محزونین »؟ چه بودست مرا که شما را دلتنگ می‌بینم؟ ایشان گفتند کاشکی ما را این نظر واین گفت نبودی! یعنی که این دشخوار کاریست، عمل فراوان باید تا چندانك این کوه برآید، رسول(ص) گفت دلتنگی مکنید، این آسان‌تر از آنست که شما پندارید نه‌شما می گوئید « سبحان‌الله »! این گفتِ شما از آن عظیم‌تر است وتمام‌تر!

در روزگار **عمر** (رض) مردی را حَدِّ مَی خوردن می‌زدند آن مرد درمیانهٔ ضرب گفت «سبحان‌الله» عمر(رض) فراخلاد گفت « دعه، فان التسبیحَ لایستقرُّ الّافی قلبِ مؤمن» ورُوِیَ ان **علیاً** (ع) قال «سبحان‌الله کلمةٌ اَحبّهَاالله ورضیهاوَ قالها لنفسه وَ اَحبَّ ان یقال له، ولم یقل الا لرسنا والیها یفزع الخلائق،

« بالعَشِیِّ وَ الابکارِ » ـ ابکار ـ در بامداد شدن است واین‌جا بمعنی بُکرة است، مصدرنجای اسم‌نهاد، چنانك گفت «فالِقُ الاِصباحِ» اِصباح بمعنی صبح‌است،

مصدر نحای اسم گفت ، اینجا همچنانست عرب از وقتِ آفتاب بر آمدن تا چاشتگاه ـ بُکرَة ـ گویند ، واز وقت آفتاب فرو شدن تا پارهای از شب بگذرد ،عشی گویند ـ ومراد باین دو کلمه نه آنست که تا زکریا(ع) در تسبیح ونماز بهر دو طرف روز اختصار کند ، بلکه دوام ذکر وعبادت خواهد ، در همهٔ اوقـات شبانروز ، باین سه روز مخصوص

رُوِیَ عن ابی الدرداء(رض) قال «یاایهاالناس ! اذکروالله یذکرکم ، ما من عبدٍ یقولُ ـ لااله الاالله ـ الّا قال الله تعالی ـ صدق عبدی لا اِلٰهَ إلّا اَنا وَحدی وما مِن عبدٍ یقــولُ الحمدُ لله ، الّا قال الله تعالی صَدَقَ عبدی ، منّی بدأ الحمدُ و اِلَیَّ یعود و انا احقُّ به وما من عبدٍ یقولُ الله اکبر ـ اِلّا قال الله تعالی صدَقَ عبدی انا اکبرُ کل شیءٍ ، ولا شیءَ اکبر منی و مامن عبد یقولُ ـ سبحانَالله و بحمده ـ الّا قال الله تعالیٰ صدَقَ عبدی سبحانی و بحمدی ، منی بدأَ التسبیحُ و اِلیَّ یَعود وهی لی خالصاً ومامن عبدیقول لاحول ولا قوّةَ الاّ بالله، الا قال الله ـ صدق عبدی ،لاحول ولا قوة اِلّابی سل عبدی تُؤتَ »

رُوِیَ انّ یحیی بن زکریا (ع) مَرَّعلی قبر دانیال النبی(ع) فسمعه، وهوفی القبر ، یقول «سبحان الّذی تعزّز بالقدرةِ والبقاء ، قَهَرالعبادَ بالموتِ والفناء ، قال فسَمَع ثم مضَی فنادی به منادٍ من السماء یا یحیی ! انا الّذی تعززت بالقدرة وقهرتُ العبادَ بالموتِ ، استغفرتْ له السموات و الارض ومن فیهنَّ ورُوِیَ ان النبی(ص) قال «أَلا اَدلّکم علی کلماتٍ هُنَّ اصلُ الکلام اِلّا القرآنَ ؟ وَهُنَّ من القرآن خِفافٌ علی اللسانِ ، ثقالٌ فی المیزان ، یرضینَ الرحمن ویطردن الشیطان ، سبحان الله و الحمدُلله ولااله الّا الله واللهُ اکبر

وعن ابی ذر قال قال رسول الله (ص) «علی کل نفسٍ کلّ یومٍ طلعت فیه الشمس صدقةٌ منه علی نفسهِ» قلت یارسول الله! من این نتصدق ولیس لنا اموالٌ ؟ قال «وان من ابواب

الصدقةالصلوةَ والتکبیرَوالتحمیدَلله، وسبحان‌الله ، ولاالهالّاالله ، والله‌اُکبرواستغفرُالله»

قال «وقبض عَلَیهِنَّ ملکٌ فجعلهنَّ تحت جناحِهِ و صَعَدَ بِهِنَّ فلاتمرّ علی جمعٍ من

الملائکةِ الّا استغفروا لِقائلِهِنَّ حتّی تجیئَ بها وجهَ الرحمن عزّوجل

النوبة الثالثة

قوله عَزَّ وَجَلَّ « اِذ قالَتِ امْرَأةُ عمرانَ ربِّ اِنّی نَذَرْتُ لَکَ مافی بَطنی مُحَرَّراً » ـ در ذوق ارباب معرفت محرَّر آنست که درازل آزال آزاد آمدشد نه دنیا دامن او گرفت ، نه عقبی او را فریفت ، نه بـا شواهد و رسوم بماند ، نه بـا پاداش درآویخت

پیر طریقت گفت «پاداش برروی مهرباش‌است ! بارخواستن‌خود را ازدوست، پرخاش است ! همهٔ یافتها دریافت آزادی لاش است !

آزاد شوار هرچه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر !

نشان‌آزادی آنست که از آن‌فریدعصرخویش **بوبکر قحطبی**حکایت کنند که اورا پسری بود سربه بی‌رسمیها برآورده ، و از شوخی و ناپاکی با جوانان فساق درآمیخته یکی ازپیران طریقت بایں‌پسربر گذشت و وی بااقران خویش‌درمجلس ملاهی‌نشسته، وآن بی‌رسمیهابردست گرفته ، ومردم ازغیبت وی دردندنه‌ای افتاده ، آن پیر را رحمت‌آمد بر **بوبکر قحطبی** که با این مقاسات چون میکشد ؟ وبااین گفتگوی مردم درحق پسروی ، چون روز گارنسرمی‌برد ؟! همچنان میرفت تابردر قحطبی شد اورا نصفتی‌دید ، از خود بیخود شده ، وازآن قصه وآن احوال بی‌خبر! لا بل که از خویش و بیگانه بی‌خبر ! ـ لا بل که از دنیا و دنیاویان بی‌خبر ! این شیخ ازحال وی در تعجب شد، گفت « فَدَیتُ مَن لا یُؤَثِّرُ فیهِ الجِبالُ الرَّواسِیُ » !

قحطبی بمراست بداست که او بعجب میکند گفت « إِنَّا قَد حُرِّزْنا عَنْ رِقِّ الْأَشياءِ فِی الأَزَلِ »

« إِذ قالَتِ امرَأةُ عِمرانَ » گفته‌اند که چون آن محدّره **مریم بنت عمران** درو حود آمد، مادروی دلتنگ شد وحجل گشت گفت من بداشتم که این فرزند پسر حواهد بود و در راهِ حدا آرادش کردم، اکنون دحتر آمد ودحتر این معنی را چون شاید؟ ارسر دلتنگی گفت « رَبِّ إِنّی وَضَعتُها اُنثیٰ »، گفتند این چه حطاب است که میکنی؟ حدای حود میداند ومی بیند؟ گفت آری دانم که می‌داند، لکن با مرهمی بر نهد! پس مرهم دل وی این بود که « واللهُ أعلَمُ بما وَضَعَت » - بطیر این آیست که **مصطفی**(ص) را ار کفار قریش واعداء دین رنجها رسید وار کرد و گفتِ ایشان محنتها کشید، با تسکین دل ویرا این فرمان آمد که «واَصبِر لِحُکمِ ربِّکَ» سیّد(ص) بحکم فرمان صبرمی کرد و در دل آن اندوه می‌داشت، چون تقاضائی ار درونِ دل وی پدید آمدی که اگر نواحتی بودی این رنج کشیدن بر شاهد آن نواحت آسان بودی رب‌العزّت سکین وتسلیت ویرا آیت فرستاد « وَ لَقَد نَعلَمُ أنَّكَ یضیقُ صَدرُكَ بِمَا یَقُولُونَ» ترا آن نواحت نه بس که مادر دلِ تو بطر میکنیم؟ وهرچه بر تو می‌رود می‌بینیم و می‌دانیم؟ مادر **مریم** را همچنین نواحت آمد که « وَاللهُ أعلَمُ بِمَا وَضَعَتْ » ترا آن نه بس که ما میدانیم فرزند که بهادی و بآن که دحتر بود حجل گشتی؟ آری بمقصود آن رن تحریر دوچیر بود یکی نواحتی که ارحق بوی رسید، دیگری قبول آن فرزند وهردو مقصود در کنارش بهادند، پس او را چه ریان که دحتر آمد! نواحت اینست که « والله اعلم بما وضعت » وقبول اینست که « فتقبلها ربُّها بقبول » آنگه بقبول محدد اقتصار بکرد که حسن ورا آن پیوست و گفت « بقبولٍ حسنٍ » نیکوش قبول کرد که ویرا بنعت عصمت بپرورد،

و نه سات نیکو در آورد، و بلباس طاعت نداشت، و بشریفترین نقعتها فرو آورد، و پیغامبری چون زکریا(ع) بروی قیّم گماشت. این همچناست که به داود(ع) وحی فرستاد «اِذا رَأَیتَ لی طالباً فکن له خادماً»

و آنکه ویرا به زکریا(ع) باز نگذاشت که از عیب روزی او روان کرد، که رب العالمین گفت «کُلَّما دَخَلَ علَیها زکرّیا المحرابَ وَجَدَ عِندها رِزقاً» - تا عالمیان بدانند که خدای تعالی دوستان خودرا خود دارد، وایشان را بکس باز نگذارد. این جا لطیفه‌ایست یعنی که تا خادمان که فقرا را خدمت میکنند، وتوانگران که اولیاء را تعهد میکنند، بدانند که ایشان در رفق اولیاء وفقرا اند، و اولیا و فقرا در رفق و نواخت حق‌اند. و آنچه زکریا(ع) ازمریم بپرسید «اَنّیٰ لَكِ هذا»، از آن بود که ترسید اگر دیگری بر زکریا(ع) سبق برد بتعهدوی، خود ندانسته بود وبشناخته، آن قربت ومنزلتِ مریم بنزدیك خداوند عزّوجلّ از آنکه کودك بود نه سابقهٔ طاعتی، نه وسیلهٔ عبادتی ازوی دیده، و نه وقتِ آن دریافته. مریم بتأیید الهی وعنایت ازلی ازعین توحید اورا جواب داد و گفت «هُوَ من عِندِاللّٰهِ»، یعنی الله روزی که دهد و نواخت که فرستد، نه بسابقهٔ طاعت دهد، نه بوسیلهٔ عبادت، بلکه از نزدیك خود فرستد و بمشیت خویش دهد. نه بینی که در این آیت روزی دادن در مشیّتِ خویش بست، نه در طاعت وعبادتِ بندگان، فقال تعالی «اِنَّ اللّٰه یرزق مَن یشاء بغیر حساب»

زکریا(ع) از آن پس چنان ادب گرفت که در محل طاعت وعبادت لا بلکه درمقام نبوت و رسالت استحقاق یك اجابتِ دعوتِ خود ندید. اِلّا از فضل محض ومشیتِ حق. و آن در قصهٔ فرزند خواستن است. چون اورا بشارت داد بفرزند، گفت «أَنّیٰ یکونُ لی غلام» یك قول آنست که «بایِّ استحقاقٍ مِنی تکون لی هذه الاجابة؟ لولا مشیتك وفضلك؟» یك قول دیگر آنست که زکریا(ع) گفت خداوندا این فرزند هم از من زن

باشد، که روزگاری به پیری بامن بسر آورد؟ یا اززن دیگر؟ جواب دادند اورا که هم ازین زن باشد، از بهر آنکه چون باوحشت انفراد هردو بهم بودندی، امروز که روز شادی وبشارت فرزند است، بادیگری شرط نباشد ودرین اشارتی است، ودر آن اشارت بشارتی فردای قیامت که رب العالمین تجلی کند و بندگان را بکرامتِ دیدار بار رساند، همین دیده باز دهد که امروز است، این دیده که امروز در راهِ خدای گریست ووحشتِ فراق کشید، هر آینه همان بعزّ وصال رسد وبتجلی ذوالجلال برآساید

«قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَةً» **زکریا**(ع) نشان وجود فرزند خواست، اورا گفتند نشان آنست که سه روز زبانِ تو از سخن بامردم باز بندم، تا همه رازت باما بود، وبر زبانت همه حدیث ما رود ـ از روی اشارت میگوید ترا فرزندی دهم که ویرا از دنیا و خلائق باز بُرم، و روی دلِ وی فراخود گردانم، تا قبلهٔ خود جز حضرتِ ما نداند وجز با خدمت ما نیارامد

جز نام و خیال و عشقت ای جان جهان
بر لفظ و دل و دیده مرا نیست عیان

زکریا(ع) را برخصوص همین فرمود «وَاذْکُرْ رَبَّكَ کَثِیراً وَسَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَالْإِبْکارِ» و مؤمنان را بر عموم همین فرمود «وَاذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیراً» میگوید خدا را یاد کنید، ودر طاعت وخدمت وی روزگار بسر آرید، همه اورا باشید و در همه حال وهمه کار اورا خواهید، و اورا دانید اگر آسائید، بذکر وبنعامِ او آسائید، وگر نازید، بنام ونشانِ وی نازید

در سرای مرا که گهی تو حلقه زنی
صواب نیست که بیگانه‌وار برگذری
وگر خدمت کنی، جز خدمت ما نکنی!
وگر شراب خوری، جز بیاد ما نخوری!

« واذ کر ربك كثيراً » ـ گفته‌اند ٠ که ذ کـر خدا را سه درجه است اول ذکر ظاهر برمان ارثناو دعا ، وهو قوله تعالى « وَ اذْكُر رَبَّكَ كَثيراً » دیگر ذکر خفی بدل و ذلك فی قوله تعالى « اَوْ اَشَدَّ ذِكراً » وقول النبی (ص) « خیرُ الذكر الخفی وخیرالرزق مایکفی » سدیگر ذکرحقیقی است ، وآن شهود ذکر حق است ترا وذلك قوله « وَ اذكُر رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ » ـ ای نسیت نفسك فی ذکرك ، ثم نسیتَ ذكرَكَ فی ذكرِكَ ، ثم نسیتَ فِی ذِكرِ الحَقِّ اِیاكَ كل ذكر

پیر طریقت گفت « الهی ! چه یادکنم که خودهمه یادم ، من خرمن نشانِ خود فرا باد دادم ؛ یاد کردن کسب است وفراموش نکردن زندگانی ، زندگانی وراء دو گیتی است ، و کسب چنانك دانی ـ الهی ! یك چندی بکسب یادتو ورزیدم ، باز یک‌چندی بیاد خود ترا نازیدم ، دیده برتوآمد ، بانظاره برداریدم ! اکنون که یاد بشناختم خاموشی گزیدم ، چون من کیست که این فرست را سزیدم ؟ فریاد از یاد نااندازه ، وددار بهنگام ، وزآشنائی نشان ، و دوستی نه‌بیغام »

۱۰ - النوبة الاولی

قوله تعالى « وَ اِذ قالَتِ المَلائِكَةُ یا مَريَمُ » فریشتگان گفتند ای مریم ! « اِنَّ اللهَ اصطَفيٰكِ » خدای ترا بگزید ـ « وَ طَهَّرَكِ » وپاك کرید ـ « واصطفيٰكِ عَلىٰ نِساءِ العالَمينَ (۴۲) » و بر گزید ترا بر زنان جهانیان

« يا مَريَمُ اقنُتی لِرَبِّكِ » ای مریم فرمان بردار بِی ، و پاس خداوند خویش را « وَ اسجُدی وَ ار کَعی » و سجود کن و رکوع کن « مَعَ الرّاكِعينَ (۴۳) » با نمازکنندگان

« ذٰلِكَ مِن اَنباءِ الغَيبِ » این ازخبرهای غیب است ، « نُوحيهِ اِلَيكَ » پیغام

می‌دهیم آن را بتو، « وَ مَا كُنتَ لَدَيْهِم » و تو نبودی نزدیك ایشان، « إِذْ يُلْقُونَ أَقلامَهم » که قرعها زدند « أَيُّهم يَكفُلُ مريمَ » و بقرعه می‌جستند که کیست آنکه مریم را بردارد و بپرورد، « وَمَا كُنتَ لَدَيْهِم » و نبودی نزدیك ایشان، « إِذْ يَختَصِمونَ (۴۴) » که ایشان از بهر مریم بایکدگر خصومت میکردند

« إِذْ قالَتِ المَلائِكةُ يامريمُ » فریشتگان گفتند ای مریم! « إِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنهُ » خدای بشارت می‌دهد ترا بکلمتی ازو « إِسمه، المَسيحُ » نام او مسیح « عيسَى بنُ مريمَ » عیسی پسر مریم « وَجِيهاً » روی شناس باآب روی، « فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ » هم درین جهان هم درآن جهان، « وَ مِنَ المُقَرَّبِينَ (۴۵) » و ازاو نزدیك کردگانست

« وَيُكَلِّمُ النّاسَ » وسخن گوید بامردمان، « فِي المَهدِ » درگهواره « وَ كَهلاً » و بهنگام کهلی « وَ مِنَ الصّالِحِينَ (۴۶) » و مردیست از شایستگان

« قالَتْ رَبِّ » مریم گفت خداوند من! « أَنّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ » چون بود مرا فرزندی؟ « وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ » ونباسیدست مرا هیچ بشر! « قالَ » جبرئیل ویرا جواب داد و گفت « كَذَلِكِ » اکنون چنین است « اللهُ يَخلُقُ مَا يَشاءُ » خدا می‌آفریند آنچه میخواهد، « إِذا قَضَى أَمراً » که کاری را بدو فرمانی گزارد، « فَإِنَّما يَقُولُ لَه » آنست که گوید آنرا « كُن فَيَكُونُ (۴۷) » باش با می بُوَد

« وَيُعَلِّمُهُ الكِتابَ والحِكمةَ والتوراةَ والانجيلَ (۴۸) » و دروی آموزد خدای نامه ودین وحکمت وتورات وانجیل

« وَ رَسولاً الى بنی‌اسرائيل » وپیغامبری به بنی اسرائیل « أَنِّي قَدْجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِن رَبِّكُم » که من بشما آمدم ونشانی‌آوردم از خدای شما - « أَنِّي أَخلُقُ

لَكُمْ مِنَ الطِّينِ » كه شما را آفريسم ار گل « كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ » چون سان مرغ « فَأَنفُخُ فِيهِ » آنگه دمم در آن ، « فَيَكُونُ طَيْراً » سا مرغی ىود « بِإِذْنِ اللهِ » محواست حدا و فرمان وی ىمرغ و دستوری او مرا « وَأُبْرِئُ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ » وىی‌عیب کنم اکمه و پیس‌را « وَأُحْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللهِ » و زنده کنم مرد گانرا ىدستوری حدا « وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ » وشمارا حىر کنم که ىحانه‌چه حورده‌اىد « وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ » ودر حانۀ حویش چه ىار ىهاده‌اید « إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ » دریں‌نشانیست شما را ىر راستی واستواری من « إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (۴۹) » اگر گروید گانید .

« وَمُصَدِّقاً » واستوار دارىده‌ای‌ام و گواهی « لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ » آن ىوریت که پیش ارمن فرا آمد « وَلِأُحِلَّ لَكُم » وفرستادند مرا ىىرتا شما را حلال کنم و گشاده « بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ » لختی ار آنچه حرام کرده‌اند و ىسته‌اند ىرشما « وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ » وىسما آوردم نشانی ار حداوند شما ، « فَاتَّقُوا اللهَ » و ىپرهیزید ار اىىار گفتن وفرزند گفتن حدایرا ، « وَأَطِيعُونِ (۵۰) » و فرمان ىرید مرا

« إِنَّ اللهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ » الله حداوند مىست وحداوند شما « فَاعْبُدُوهُ » وىرا ىىده ىاشید وىرستید « هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ (۵۱) » ایىست راهِ راست درست

النوبة الثانية

قوله تعالی « إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ » الآية — ملائکه ایں‌حا حىرئیل است ىىها ، ودر قرآن اریں فراوانست ودر عربیّت روا وروان هم اریں ىاىست که الله درقرآن حود را — أنا — گفت ، و — نحن — گفت ، و خلقنا — و جعلنا — نحيي

ومميت ، محييون ، ماهدون ، ازين احوات فراوان است

« و اذقالت الملائكة يامريم » ـ مريم درمحراب بود ، جبرئيل آمد و باوی این خطاب کرد و گفت «اِنَّ اللهَ اصطَفيكِ وطَهَّرَكِ » الله ترا بر گزيد وازهمه فاحشه واثم پاك كرد ـ سدی گويد تطهيروی آن بودکه هر گز هيچ مـرد بوی نرسيد و حيض زنان نديد « وَ اصطَفيكِ عَلىٰ نِسَاء العالَمِين » گزين اول عام است كه ويرا بگزيد ، چنانك همهٔ زنان پاكان نيك زنان را گزيد ، پسين گزين خاص است كه ويرا بگزيد تافريشته ديد وروح پاك يافت ازنفخهٔ پاك جبرئيل وبی شوی پسرزاد نِساء ونِسوَة ـ نامی است جمع زنان راكه ازآن لفظ وُحدان نيست يكی راگويند « امرأةٌ » ، وجماعت « نِسوَة ، و نسوان » وتصغير « نُسَيّان »

« يامريم اقنتی لربكِ » معنی قنوت طاعت داشتن است وعبادت كردن بردوام ، اگـردر نماز باشد وگـر بيرون از نماز « وَ اسجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِين » ـ مفسران درمعنی این سجود ور كوع دوقول گفته‌اند يكی آنكه آن دور كن معروف خواهد از اركان نماز وآنكه فرا پيش داشتن سجود را از ركوع دو وجه است يكی آنكه درشريعت ايشان چنان بود ، سجود فراپيش ركوع می‌داشتند ديگر وجه آنكه اين نسيه بر آنك ـ و او ـ ترتيب واجب نكند ، هرچند كه ازروی لفظ سجود فرا پيش داشت ، اما ازروی معنی وشرط نماز ركوع درپيش است قول ديگر در معنی « واسجدی و اركعی » آنست كه سجود اصل نمازست ، چنانك گفت « وَ اِدبارَ السُّجُودِ » و ركوع حقيقت شكر است چنانك گفت « وَ خَرَّ راكِعاً » ای ـ شاكراً ـ رب العالمين باين دو كلمه مريم را نماز فرمود وشكرفرمود آنچه گفت «مَعَ الرَّاكِعِينَ » معنی آنست كه مَعَ الراكعين الساجدين لكن دانست كه در« وَ اسجُدِي » ساجدين خود معلوم شود و « مَعَ الراكعين » اشارتست فرا آن كه

زن را با مردان نماز کردن بجماعت رواست، و دلیل است بر آن که نماز بجماعت مؤکد است و بآن فرمانِ شرع است، و بمذهب **بوثور**(۱) و جماعتی از اهل ظاهر خود فریضه است

اگر کسی گوید چونست که در ابتداءِ این آیاتْ قصهٔ **مریم** درگرفت آنگه قصهٔ **زکریا** در میان آورد، باز بقصهٔ **مریم** باز رفت؟ اگر هم ز اول قصهٔ **مریم** تمام بگفتی و آنگه قصهٔ **زکریا** در آن پیوستی سخن بانظام تر بودی؟ جواب وی آنست که قصهٔ ایشان هردو، بردو وجه مشتمل است یکی بیان آیتِ ولایت و نبوت، دیگر بیانِ طاعت وعبادت اول در ابتداءِ قصهٔ **مریم** بیان آیتِ ولایتِ او درگرفت و تمامیِ آن بپایان برد سپس بیانِ آیتِ نبوتِ **زکریا** در آن پیوست که آیت برپی آیت لائق‌تر بوده پس عبادت **زکریا** درگرفت تا قصهٔ وی تمام شد، آنگه عبادتِ **مریم** در آن پیوست که ذکر عبادت برپی ذکرِ عبادت لائق‌تر بود پس معلوم شد که این سخن برنظام خویش است و برترتیب خویش

«ذلِكَ مِنْ انباءِ الغَیب» ـ ای ذلك الذی ذکرفی‌هذه الآیات من حدیث‌الغیب نوحیه‌الیك که ماوحی کردیم آنرا بتو، لم‌تشهده یا**محمد**! میگوید آنچه گفتیم‌درین قِصّها آنست که ازتو غیب بود یا **محمد**! «وَ مَا کُنتَ لَدَیهِم» ـ وتو نبودی‌نزدیك ایشان که اهل **مسجد مقدس** بودند، و نیکانِ آن شهر در آن زمان، که هر کس می گفت مریم‌مرا باید داد تا من بدارم وپرورم

«اِذ یُلقُونَ اَقلامَهُم اَیُّهُمْ یَکفُلُ مَریَمَ» ـ انبیاء اقلام داشتند، و اهل جاهلیت ازلام ـ و درین آیت رد ایشانست که قرعه از قِمارِ محرَّم شمرند ـ و دلیل بر ـ اباحت قرعه ـ آنست که الله‌تعالی گفت «فَسَاهَمَ فکانَ مِنَ‌المُدحَضینَ» ـ و

(۱) نسخه سفیان ثوری

مصطفی (ص) چون سفر کردی میان زنان قرعه زدی ، آنکس که قرعه بروی برآمدی باخود بسفر بردی این دلیلها روشن است که قرعه مباح است ، و نه از شمار قمار است

« وَما كُنتَ لَدَيهِم إِذ يَختَصِمُونَ » تخاصم واختصام ومخاصمة جنگ کردن است با یکدیگر ، وآن از خصم گرفته وخصم خاب است یعنی که این از یکسو سخن میگوید ، وآن از یك سوی دیگر می گوید

« إِذ قالَت المَلائِكَةُ يامَريم إِنَّ اللهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمةٍ مِنه ، » الآية . کلمه این نام **عیسی** (ع) است ، ازبهر آن اورا کلمه خوانده « و **مصطفی** (ص) هم اورا کلمه خواند ، که او حاصل گشت وموجود بی پدر بکلمة الله که گفت « كُن » ـ « اِسمُهُ المَسِيحُ » اختلاف است میان علماء که چرا **مسیح** نام کردند ویرا قیل لانه مُسِحَ بالبركةِ وحُمِلَ مبارکاً اینما کان ـ ویرا بر کت بپاسیده بود ند که بهر ساعت که رسید بسلامت گشت وقيل لأنه كان ممسوحاً بِالدُّهن لمّا وُلِدَ وقيل لانه كان ممسوح القدمين لااخمص(۱) لهما و قيل لانه كان ممسوحاً بالجمال ، يعنى الجمالَ الحسيَّ و الدينيَّ مِنَ الاخلاقِ الجميلةِ والفضائلِ الكثيرة ، نحو قول النبى(ص) فى **جرير** « عليه مسحة ملكٍ » ـ وقيل مَسحه **جبرئيل** بجناحِهِ من الشيطان الرجيم حتى لم يكن للشيطان عليه سبيلٌ فى وقتِ ولادتِهِ ، وفى ذلك ماروِىَ عن **وهب بن منبه** قال ـ لما ولد عيسى اتتِ الشياطين **ابليس** فقالوا أَنْ اصبحتِ الاصنامُ مُنَكَّسَةً ، فقال هذا الحادث حدَث ، وقال مكانكم ، فطار حتى جاء خافِقَى الارضِ فلم يجد شيئاً ، ثم جاءَ البحار فلم يجد شيئاً ثم طار ايضاً فوجد عيسىٰ وُلِدَ ، و اِذا الملائكة قدحَفت حولَه فلم يصل اليه ابليس ، فرجعَ اليهم فقال ان نبياً ولد البارحةَ ماحملت انثىٰ قطُّ ولا وضعت الّا انا بحضرتها

(۱) اخمص القدم باطنها الذى لايصيب الارض (مجمع)

اِلّاهنيء » فايأسوا ان تعبد الاصنام بعد هذه الليلة ، ولكن ائتوا نبی آدم من قبل الحمة والعجلة » ـ باین قولها كه گفته شد ، مسيح فعيل است بمعنی مفعول وروا باشد که برمعنی فاعل بهند ، چنانك **كلبی** گفت « سُمّیَ مَسِیحاً لانه كان یَمسَحُ الاكمه والابرصَ فيبرءُ ويمسحُ عينَ الاعمى فيبصر ، وقيل لانّهُ كان ماسِحاً للارض بسياحتِهِ فيها » باین هردوقول مسيح بمعنى ماسح است ـ و **دجّال** را مسيح گويند هم برمعنی مفعول ، هم برمعنی فاعل ـ امابرمعنی مفعول آنست که « كان ممسوح احدى العينين كأنها عنبة طافية يعنی ناتئة وفی ذالك ما رُوِیَ ان النبی (ص) قال انذرتکم المسيح هورجلٌ ممسوح فاعلموا ان الله ليس باعوَر ، ليس الله باعور ليس الله باعور ا وروى **ابن عمر** قال قام رسول الله (ص) فذكر المسيح الدجال ، فقال اِنَّ الله تعالی ليس باعور الا ان المسيح الدجال اعورعينِ اليمنی كأن عينه ، عنبة طافية وقيل كان مَمْسوحاً باللعنةِ امابرمعنی فاعل آنست که یمسح الارض كلها الامكة و **مدينة** و **بیت المقدس** ، وعلى هذا سُمِّیَ دجّالاً لطوفهِ البلاد وقطعِهِ الارضين ، يقال دَجلَ فی الارض ای ضرب فیهاوطافها وقيل من التلبيس والتمويه ، يقال دَجَلَ اذا لَبسَ ومَوَّهَ » وقيل المسيح الذی يطبق الموضع فعيسى عليه السلام طبق الارض بالعدل والدجال طبق الارض بالجور ـ ازين قولها که گفتيم اختيار آنست که **بوعبيده** گفت دجال را مسيح نام کردند که ممسوح العين است ، ودرحق عیسی عليه السلام مسیح « مَشيحا » است بزبان عبری ولغت روميان ، پس عرب آن را معرب کردند وشین منقوطه بسين بدل كردند چنانكه موسى بزبان ایشان « موشا » است ، چون عرب بازبان خود گردانیدند ، شین را باسین کردند ـ « اسمه المسيح عيسى بن مريم » گفته اند که مسیح لقب است وعیسی نام ـ وعیسی بزبان روميان « ايشوع » است

آنگه صفت **عيسى** (ع) بیان کرد «وَجيهاًفِی الدّنيا وَ الآخِرة » وجيهاً نصب

علی‌الوصف والحال‌است ، ای مکیناً ، شریفاً ، ذاقدرٍ وجاهٍ ، میگوید روشناس‌است ، وتمام قدر، باجاه ومنزلت و کرامت ، باپایگاه وجایگاه ، نزدیك خدای عزّوجل ، هم در دنیا وهم درآخرت

« و مِنَ المقرّبین » - تقرب وی آنست که ویرا به‌آسمان بردند ، وهمانست که گفت « وَرافِعُكَ اِلَیَّ » - این اِلَیَّ بمعنی تقریب است چون رفعه‌الله الیه

« وَ یُکَلِّم النّاسَ فِی المَهدِ و کَهلاً » - این مهد اشارة است فرا هنگام که به همه در گهواره سخن میگفت - اما درآن هنگام که اهل گهواره بودی سخن می گفت سخنانِ بزرگان - واین سخنان که درمهد گفت آن است که « اِنّی‌عبدالله آتانی‌الکتابَ‌وَجَعَلنی‌نَبیّاً » الایة - قال **مجاهد** قالت‌مریَمُ کنتُ اذا خَلوتُ أنَا و **عیسی** حَدَّثنی‌وحدّثتُه ، فاذا شغلنی‌عنه‌انسان سَبَّح‌فی‌بطنی وانا اسمع » « وَ کَهلاً » ای وَیُکَلِّمهم کَهلاً - نصب است برحال‌وفائدهٔ ذکر کهل آنست که ویراخواهان‌بآسمان برده‌اند ، وبازخواهدآمدبازمین ، وبهنگام کهلی‌مردمان را سخن گوید واورابیند

و کهل ، نزدیک عرب اوست که جوانیِ‌وی تمام شد وبجای آن رسید که خِرد وی مکثر گردد و جوانی وی آرمیده و محکم ، اگردر موی سفیدی بود یانی - و گفته‌اند که ازسی ودوسال تا به پنجاه ودو سال کهل است ، واز پنجاه ودوسال تا بآخر عمر - شیخ - وقیل « یکلّمُ‌الناس فی‌المهد صبیاً ، و کَهلاً نبیاً » این بشارت **مریم** است ببوت **عیسی**(ع) وبزندگانی وی تا بایام کهولت

« وَ مِنَ الصّالِحینَ » یعنی المذکورین فی‌قوله « و الشهداء و الصالحین » مثل **موسی** و **اسرائیل** و **اسحاق** و **ابراهیم** علیهم‌السلام

« قالت رَبِّ اَنّیٰ یکون لی وَلَدٌ » - این‌خطابِ **مریم** با **جبرئیل** است ، گفت

یاسیدی ! چون بود مرا فرزند ؟ « ولم تمسسنی بشرٌ » ، وبپاسیدست مراهیچ بشر - مسیس این جاجماع است ، وبشر مردم است - بشر - نام کردند از مباشرت که بدیدار و چِس باو توان رسید نه چون فرشته و پَری ، و لذلك یقول الله «ماهذابشراً اِن هذا الّاملكٌ کریم »

« قال کذلك الله یخلق مایشاءُ » - این جا «یخلق مایشاء» گفت ودر قصهٔ **زکریا** « یفعل مایشاءُ » فرق آنست که **زکریا** را فرزند داد برنسق عادت که میان خلق رواست در آفرینش ، پس لفظ فَعَل لائق تر بود در آن که عام است ، و مریم را فرزند داد نه برعادت توالد وتناسل بلکه برابداع محض ، وخلق مخصوص ، پس لفظ - خلق در آن لائق تر بود که خاص تر است از لفظ فعل

« اِذا قضیٰ امراً » - معنی قضا بر گزاردن کاری بود وتمام کردن آن از روی گفتار یا از روی کردار ، اما از روی گفتار آنست که ربّ العالمین گفت « وقَضی ربُّكَ الا تعبدوا اِلّا اِیّاه » و « قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب » و از روی کردار آنست که گفت « فقضاهنَّ سَبع سمٰواتٍ » و هم ازین باب فعل است - « قضی فلانٌ دینَه ، وقضی نحبَهُ » واین جا هردو وجه احتمال کند

« فانّما یَقولُ له کُن فَیَکونُ » - گفته اند که این خطاب تکوین مخاطب را درحال تکوّن صورت بندد ، لاقبلَه ولا بَعده وگرنه این خطاب درست نیاید ودرست آنست که این خطاب نه آنست که درعلم حق موجودست اگرچه معدوم الذات است ، و هرچه معلوم حق بود ، درحکم موجود بود ، پس خطاب آن درست آید

شامی خواند یگانه « فیکونَ » بنصب نون برجواب امر ، و جواب امر بفا عرب نصب گویند و برفع گویند ، اما برفع بیشتر گویند - « وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ » بیا قرآءة **نافع** و**عاصم** و **یعقوب** است اختیار **ابوحاتم** ، ومعطوف بربنای «یخلق».

وایشان که نبون خوانند گویند معطوفست بر «نوحیه الیك» و «یعلمه الکتاب» — ای الکتابة والخطّ بیده بعد ما بلغ أشده ، وقیل فی طفولیته و در وی آموزد الله نبشتن ودبیری. «والحکمة» یعنی علم حلال و حرام وسنت، وگفته اند که کتاب اینجا جملهٔ کتب مُنزَل است و توریت وانجیل درعموم آن شود ، اما تخصیص آن هردو بذکر ، تفضیل وشرف آنراست ، چنانك جبرئیل و میکائیل تخصیص کرد بعد از ذکر عموم تفضیل وشرف ایشان را

« وَرَسُولاً » — عطف است بر وَجیهاً — وقیل تقدیره « وَ یَجعَلهُ رسولاً » و قیل منصوبٌ علی الحال، یعنی ویعلمه الکتابَ وهورسولٌ الی بنی اسرائیل — گفته اند آخر پیغامبران بنی اسرائیل عیسی(ع) بودواول ایشان یوسف(ع) رُوِیَ انّ النبی(ص) قال — بعثتُ علی اثر ثمانیة آلاف نبیٍّ ، اربعة آلاف من بنی اسرائیل

قوله « انّی قَدجئتُکُمْ بِآیةٍ مِن رَبِّکُم » — یعنی که ویرا برسولی بنی اسرائیل فرستاد تا گفت که من آمدم بشما و علامتی آوردم از خدای شما که گواهی میدهد بر نبوت ورسالت من ، گفتند آن چه علامت است ؟ جواب داد ، « اِنّی اَخلقُ لَکُم مِنَ الطینِ » بکسر الف قرآءة نافع بر اضمارِ قول — وایشان که انّی بنصبِ الف خوانند معنی آنست که الآیة اَنِّی اخلق لکم من الطین — معنی خَلق بحقیقت ابداع است واختراع اعیان ولاخالقَ الاالله عزّوجل، اما عیسی بر سبیل توسع گفت «اَخلقُ لکُم مِنَ الطینِ کهیئة الطیر ای اجعل لکم من الطین» میگوید کنم وسازم شمارا از گل چون سان مرغ، «فانفخ فیه» — اَلنَّفخُ جعل الریح فی الشیءِ ومنه النفخة «فیکونَ طَیراً» قرآءة عامه است بیاء ، میگوید باد در آن دمم تامرغی بود — « فیکون طائراً » قرآءة مدنی و یعقوب است یعنی که تاپرندهٔ بود. گفته اند که خفاش بود ، طرفه ترین مرغها ، بگوشت می پردوبی خایه زه کند وشیر دهد که پستان دارد و دندان دارد

وحیص بیند

آنکه گفت « بِاذنِ اللهِ » ـ اهل معانی گفتند این «باذن‌الله» فصل است میان فعل خدا و فعل عیسی در خلق، و در نفخ نگفت باذن الله و همچنین در « اُبرِیُٔ الاَکمَهَ وَ الاَبرَصَ »، ودر « اُنبِئُکُم بما تأکلونَ وما تدَّخرون» نگفت ـ باذن‌اللهِ ـ که این همه از افعال عیسی است ـ اما بودن مرغ و زنده کردن وی و احیاء مردگان باذنِ الله ـ درآن پیوست که آن جز فعل خدائی است ومخلوق را در آن هیچ راه نیست

قوله « وَ اُبرِیُٔ الاَکمَهَ وَ الاَبرَصَ » ـ گفته‌اند که اکمه شب کورست، و گفته‌اند نابینای مادرزاد است، و ابرص پیس است وابن دوعیب از میان عیبها و علتها مخصوص کرد که مردم را بمداواة آن هیچ راه نیست، تا عیسی را معجزه باشد وروزگارِ ایشان روزگارِ طبّ بود زیرکان وحکیمان بودند درمیان ایشان، و آنچه در وسع آدمی آید ازنوع مداومت وفنون معالجات ایشان بجای می‌آوردند و درآن ماهر بودند پس رب‌العالمین معجزهٔ عیسی هم ازآن جنس ساخت که ایشان درآن ماهر بودند تا در ایشان اثر بیشتر کند وهب‌بن‌منبه گفت که روز بودی که پنجاه هزار کس مداوات کردی، ازین بیماران واسیران ونابینایان و دیوانگان، هر کس که طاقت داشتی برِ عیسی رفتی، و آنکه نتوانستی رفتن عیسی برو خود رفتی و آنکه‌مداوات وی آن بودی که آن‌بیمار را دعا گفتی ودست بوی فرو آوردی برشرط ایمان گفته‌اند که این‌دعا گفتی « اَللّٰهُمَّ انت اِلٰهُ من فی‌السماءِ و اِلٰهُ من فی‌الارضِ، لااله فیهما غیرکَ، وانت جبّارُ من فی‌السماء وجبارُ من‌فی‌الارضِ لاجبار فیهما غیرکَ، و انت حَکَمُ من‌فی‌السماءِ وحکم من‌فی‌الارض، لاَحَکَمَ فیهما غیرکَ، قدرتك‌فی‌الارض کقدرتك‌فی‌السماء، وسلطانك فی‌الارضِ کسلطانك فی‌السَّماءِ، اسألك

باسمكَ الكبير بوجهك المنير و مُلكِكَ القديم ، انك على كل شیءٍ قدير

« وَ اُحيِي الموتی بِاِذنِ‌اللّٰه » - گفته‌اند که مسیح مرده زنده نکرد مگر که جبرئيل درآن حال حاضر بود وچهار کس معروفند که زنده کرد ایشان را یکی عاذر دوستی بود ازدوستان عیسی (ع) ، بیمارشدخواهرخویش نزدیك عیسی فرستاد تاویرا خبردهد ومیانِ ایشان سه روزه‌راه بود ، چون عیسی واصحاب او آمدند، عاذر از دنیا رفته بود ، سر خاك وی شد ، عیسی ، وایں دعا بگفت « اَللّٰهُمَّ رَبَّ السمواتِ السبع ، والارضین السبعِ انّك ارسلتَنی الی بنی‌اسرائیل ، ادعوهُم الیٰ دینِكَ واخبرهُم انی احیی الموتی بِاِذْنِكَ ، فَاَحْیِ العاذرَ » - این دعابگفت ، و عاذر سرازخاك برزد زنده ، وبا عیسی بیامد ، وروز گاری دیگر بزیست ، و وی‌را بعدازآن فرزند آمد دیگر ابن العجوز ، مرده‌بودوبرجنازه نهاده می‌بردند ، عیسی‌دعا کرد ودرآن حال زنده شد ، از جنازه فرودآمد و جامه درپوشید ، وبا اهل خویش شد ، و بعد از آن فرزند زاد سدیگر ابنة‌العاشر ، عیسی(ع)را گفتند که این‌زن دیرورفرمان‌یافت - عیسی‌دعا کرد زنده‌شد ،وبعدازآن روز گاری‌بماندوفرزندزاد، چهارم سام بن نوح(ع) عیسی بسرخاك وی‌شد دعا کرد زنده شد ، واز گور برآمد ، موی یك نیمه سرِ وی سپیدشده بود ودرآن روز گارسپیدی درموی نبودی گفته‌اند که سام‌بن نوح پانصد سال از عمرش گذشته بود همه در جوانی و سیاه موئی ، پس‌آن روز که زنده شداز هیبت وترسِ قیامت‌نیمهٔ سرِوی سپید شد پس‌آنکه که ازخاك برآمد گفت قیامت برخاست ؟ عیسی گفت قیامت برنخاست ، اما من ترا برخواندم بنام اعظم بازنده شدی آنکه عیسی گفت هم برجای بمیر ! سام گفت بشرط آنکه دعا کنی با اللّٰه تعالی مرگ برمن آسان کند واز سکراتِ موت زینهار دهد و ایمن کند ! عیسی‌دعا کرد چنانکه وی خواست‌وبخاك فروشد کلبی گفت دعاء عیسی که بآن‌مرده زنده

کردی این بود که « یاحَیُّ یاقیوم ! » .

قوله «واُنبِئُکم بما تأکُلُونَ » ـ مفسران گفتند چون عیسی(ع) مرده زنده کرد، واکمه وابرص را بی‌عیب کرد، قوم وی گفتند این سحراست، جادوئی و استادی کردی !ـ ومابگرویم تاآنکه مارا خبر دهی از آنچه درخانهای خویش میخوریم ومی‌نهیم ! پس عیسی ایشان را خبر داد که بامداد بخانهاء خویش چه خوردند وباقی روز راچه نهادند سدی گفت عیسی در کُتّاب بود، وبا کودکان گفتی که پدران ومادرانِ شما فلان‌طعام خوردند وازبهر شما که کودکانید چندین بر گرفتندونهادند. کودکان بخانها شدندی و گریستن در گرفتندی که شمااین خوردید وآن‌خوردید وچندین نهادید ایشان گفتندی شما را که خبرداد ازحال وقصه ما ؟ کودکان میگفتند که عیسی مارا ازآن‌خبر داد پس کودکان را همه از کُتّاب باز گرفتندو درخانه‌ای جمع کردند و گفتند «لاتَلعبوا مَعَ هذاالسّاحِر» ! بااین‌جادوگر بازی‌مکنید وباوی‌میامیزید !ـ عیسی بطلب ایشان‌رفت، پدران گفتند ایشان این‌جاحاضر نه‌اند عیسی دانست که ایشان در کدام خانه‌اند گفت پس درین خانه که اند ؟ پدران گفتند « خنازیر » ـ عیسی گفت « کذلك یکونون » همچنین باشند ! پس پدران چون ایشان بازدیدند، همه خنازیر بودند، چنانکه خود گفته بودند پس این‌قصه در بنی‌اسرائیل آشکارا شد، همه قصد عیسی کردند، مادر عیسی ویرا بر گرفت و بر خری نشاند وازآن دشمنان بگریختند وبمصر شدند

« اِنَّ فی ذٰلِكَ » ای فیماذکرتُ « لَآیَةً لَکُم اِن کُنتُم مُؤمِنِینَ وَ مُصَدِّقاً» نُصِبَ عَلَی الحالِ وَالوصف « لِما بَینَ یَدَیَّ » من‌التوراه ای الکتاب الذی انزل قبلی، وقیل‌معناه احقق‌ماأتی بِهِ ـ« مِنَ التَورٰاةِ »ای بالتوراة فیکون ذلك‌معدوداً من جملة معجزاتهِ

«وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيكُم» ـ مفسران گفتند درشریعت **موسی**(ع) گوشت شتر و بعضی مرغان وماهیان حرام بود بر بنی‌اسرائیل چنانك آنجا گفت «فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمنا عَلَيهِم طَيِّباتٍ اُحِلَّت لَهُم» ربّ‌العالمین آن بریشان حلال کرد برزبان **عیسی** ـ «وَجِئتُكُم بِآيَةٍ مِن رَبِّكُم» ـ میگوید آوردم بشما نشانی ازخداوند شما ، این نشان‌جملهٔ معجزاتست وعجائب کار وی که دلالت کرد بر درستی رسالت ونبوت وي اما بر لفظ وحدان گفت که از روی دلالت همه یک جنس است

«فَاتَّقُوا اللهَ وَ اَطِيعُونِ» ـ ای وَحِّدُوا اللهَ واطيعوني فيما اَمَرتُكم بِهِ مِنَ‌النصيحة «اِنَّ اللهَ رَبِّي وَ رَبُّكُم فَاعبُدُوهُ هٰذا صِراطٌ مُستَقيمٌ» این سخن اینجا و در سورهٔ مریم بیزاری است ازآنچه ترسایان دعوی کردند در وی یعنی اگر من از افعال الٰهی چون مرده زنده کردن ومرغ زنده ساختن و غیرآن چیزی نمودم بر طریق معجزات وبیان دلالت برصحت رسالت ، خدای را عزّوجلّ بنده‌ام و آفریدهٔ او ، والله است که خدای منست وخدای شما ، اورا پرستید واورا بنده باشید ، و بیگانگی و یکتائی وی اقرار دهید ، راه راست اینست هر که ازین برگشت برراه راست نیست و دین وی بصفت استقامت نیست

النوبة الثالثة

قوله تعالی «وَاِذ قالَتِ المَلائِكَةُ يامَريَمُ» الاية ـ خدای عالمیان کردگار جهانیان ، روزی گمار بندگان ، بخشاینده ومهربان ، نوازندهٔ دوستان درین آیت مریم را بنواخت ، وباوی کرامتها کرد وآن کرامتها برزنان جهانیان تفضیل داد واز همه جدا کرد اوّل آنست که اورا بنداء کرامت برخواند که ـ «یامریم» ـ

عزیز است این خطاب ، عزیز است این ندا ! که هزاران هزار انبیاء و اولیاء رفتند یا در بوی یافت آن رفتند ، یا درحسرت و آرزوی آن رفتند ! ای جان جهان اگر هزاربار تو اورا برخوانی گوئی « رَبی رَبی ! » چنان بود که او یکبارترا برخواند که «عبدی عبدی ! » اگرچند اورا بخداوندی پذیری ، سودت ندارد، که خداوندی او خودترا لازم است ؛ کار آن دارد که او یك بار ترا بندگی بپذیرد

بویزید بسطامی قَدّسَ سرّه گفت اوقفنیالحق سبحانه بین یدیهِ الفَ موقف یعرض علیّ المملکةَ فاقول لااریدها فقال لی فی آخر الموقف یا بایزید ! ماتُرید؟ قلت ارید ان لاارید ای ارید ماترید فقال تعالی عز اسمه انت عبدی حقاً هرچند ترا زهرهٔ آن نیست که باحق بویزید وار سخن گوئی آخر کم از آن باشد که بیاری عرصه کنی، وسوزی و آرزوئی بنمائی گوئی خداوندا ! نامی ونشانی بسنده کرده‌ام آمدی که از درگاه خود مرا نامی نهی هرنام که خواهی ، نابود مردی به بازار رفته بود تا غلامی خرد ، غلامان عرضه کردند ، یکی اختیار کرد تا بخرد ، گفت ای غلام چه نامی ؟ گفت اول بخرتا ترانامم پس بهرنام که خواهی می‌خوان ! چون بندهٔ او باشی بهرنام که خواهد ترا خواند و بهرصفت که خواهد ترا دارد

استاد بوعلی گفت پیری را دیدم ازین دیوار تا آن دیوار می شتافت درمانده و سراسیمه گشته گفت از سرخوانی خود از وی سؤال کردم که یا شیخ اندرین وقت چه شربت خورده‌ای ؟ گفت ما را خود آن نه بس که بارخدای عالم مارا بیاگاهاند که شما را من آفریدم ، و من خداوند شمایم و دیگر چیزی درمی‌باید ؟

از عشق تو این بس بود حاصل من ؟
کآراستهٔ وصل تو باشد دل من ؟

نواخت دیگر مریم را آنست که رب‌العالمین اورا رقم اصطفائیت کشید دو جایگه دراول آیت و آخر آیت گفت «اِصطَفیٰكِ وَطَهَّرَكِ، وَاصطَفیٰكِ عَلیٰ نِساءِ العالَمینَ» کرا بود از زنان جهانیان این کرامت که ویرا بود؟ ـ از دنیا و جهانیان آزاد بود، چنانك گفت «مافی بطنی مُحرَّراً» ـ و آنکه در آن آزادی پذیرفته و پسندیدهٔ خدای بود «فتقبّلها ربّها بقبولٍ حسنٍ» جای و نشستگاه وی مسجد ومحراب بود، و در آن جایگه روزی وی روان از درگاه خدای بود «وَجَدَ عِندَها رِزقاً» وآنکه پرهیزگار و خدا را فرمان‌بردار بود «وکانت من‌القانتین» و دربزرگی و صدیقی خدای ویرا گواه بود «وَ اُمهُ صِدیقَةٌ» و ازین عجبتر که فرزندش بی‌پدر آمد و «روح‌الله» بود و ذلك فی‌قوله «انما المسیح عیسی بن مریم رسول‌الله و کلمته‌القاها الی‌مریم‌وروح منه» رب‌العالمین درین آیت عیسی(ع) راچهارنام گفت مسیح، عیسی کلمة و روح یعنی که عیسی رسول خداست، و موجود آوردهٔ سخن وی کان‌سخن را بمریم او کند، و جانی است ازو بعطاء بخشیده

و درین آیت گفت «بکلمة منه اسمه المسیح عیسی‌بن مریم وَجیهاً فی‌الدنیا والآخِرة» روشناس و نیك‌نام‌دردنیا ودرآخرت، و کریم‌بود برخدای‌عزّوجلّ، ویرا کرامتها و معجزتها بود، یکی آن که از مادر بی‌پدر در وجود آمد ـ دیگر آنکه ازنفخ جبرئیل‌حاصل گشت سدیگر آنکه‌بکلمة، باآفریده پیدا شد، چهارم آنکه ویرا در کودکی حکمت و دانش داد و ذلك فی‌قوله تعالی «وَ یُعَلِّمُه الکتابَ و الحکمةَ والتوریة والانجیلَ» تا آخر آیت همه معجزات وی است و بحکم آنکه درعلم‌خدا بودکه ترسایان درحق او غلو کنند، رب‌العالمین ردآن ترسایان راویرا در گهواره بحال طفولیت درسخن آورد تا گفت «انّی عبدالله» یعنی‌نه چنانست که

ترسایان گویند، بلکه من بندهٔ خدایم آفریدهٔ اویم و وی خداوند من وبیز رد ایشاست که در مادرِ وی طعن زدند که «یَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَءَ سَوءٍ»! ربّ‌العالمین براءة ساحت مریم را، و روشنائی چشم‌ویرا آن سخن درحالِ طفولیت برزبان وی براند

این‌جا نکته‌ای عزیز است چون‌درعلم خدابود که مریم‌ازعیسی روشنائی‌چشم وسرورِ دل خواهد بود در دنیا ودر عقبی، ربّ‌العالمین باروربج عیسی در وقت‌ولادت بروی نهاد، وذلك فی‌قوله تعالیٰ «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ» - تا حق وی واجب شد آنگه در مقابلهٔ آن رنج وشدت نعمت وراحت بوی رسید - وحالِ مصطفی (ص) با مادرِ وی بعکس این بود، چون درعلم خدا بود که مادر را ازوی نصیب‌نخواهد بود، نه دردنیا نه درآخرت، بار مصطفی(ص) بروی ننهاد، ودروقتِ ولادت‌هیچ رنج‌بوی نرسید، تاحقی واجب‌نگشت نظیراین‌قصهٔ نوح(ع) است باامت خویش،وقصهٔ مصطفی (ص) است‌باامتِ‌خویش نوح‌را گفتند رنج‌امّت برخویشتن منه وبارِبلاء ایشان مکش، که هرگز ترا ازایشان روشنائی‌چشم وسرور دل نخواهد بود، «لن یؤمن من‌قومك الّا من قد آمن» نس برمقتضی این خطاب دعا کرد «رَبِّ لَاتَذَرْ عَلَى الارضِ مِنَ‌الكافرين دَيَّاراً»، ففعل‌اللّٰه ذلك، و مصطفی(ص) را گفتند باسید! رنج امتِ‌خویش احتمال کن، وبرایشان صابر باش «فَاصبر كما صَبَرَ أُولُوا الْعَزمِ مِنَ‌الرسلِ» و اگر ازیشان رشتی بینی ازآن درگذر و عفو کن «خذالعفو وأمُر بالعرف» که ترا از ایمان ایشان روشنائی چشم و سرور دل خواهد بود

اینجاطیفه‌ای گفته‌اند چیاستی که ربّ‌العالمین گفتی بندهٔ من‌هرچه بلا و محنت وشدت است ازبیماری و گرسنگی وتشنگی‌وغمِ روزی وبیمِ عاقبت، این‌همه

از فریشتگان برداشتیم و بر یشان نهادیم که نعیم باقی و بهشت جاودانی و وعدهٔ دیدار و رضاء ذوالجلال همه به ایشان را ساخته‌ایم به ایشان را بآن وعده‌ای داده‌ایم، بندهٔ من ترا که این همه بلا دادم و محنت و مصیبت بر تو ریختم از آنست که نعیم خلد و بهشت باقی هم ترا ساختم و بتو دادم، قسمت ما چنین است، آنجا که گنج است ره گذر آن بر رنج است، و آنجا که بلاست ثمرهٔ آن شفا وعطا است

۱۱ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی «فَلَمَّا اَحسَّ عیسیٰ منهُم الکفر» ـ آنگه که دریافت و بدانست عیسی (ع) از کافری آن قوم، «قالَ» گفت «مَن اَنصَارِی اِلَی‌اللّٰهِ؟» یاران من از شما کیست با آنك خدای خود باز است مرا؟ «قالَ الحَوارِیُّونَ» **حواریون** گفتند «نَحنُ اَنصارُاللّٰهِ» ما یارانیم خدای را، «آمَنَّا بِاللّٰهِ» بگرویدیم بخدای که یگانه است «وَ اشهَد بِاَنّا مُسلِمُونَ (۵۲)» پس گواه باش تو که رسول خدائی که ما گردن نهادگانیم

«رَبَّنا آمَنّا بِما اَنزَلتَ» خداوندا، ما بگرویدیم بآنچه فرو فرستادی، «وَ اتَّبَعنَا الرَّسُولَ» و بر پی فرستادهٔ تو ایستادیم، «فَاکتُبنا مَعَ الشَّاهِدینَ (۵۳)» ما را نام‌نویس با گواهان خویش که گواهی میدهند بتوحید و تصدیق

«وَ مَکَرُوا» و مکر ساختند آن جهودان، «وَ مَکَرَاللّٰهُ» و مکر ساخت خدای «و اللّٰهُ خَیرُ المَاکِرینَ (۵۴)» والله بهتر همه ماکران است ـ مکر او نه و ساز او نه

«اذ قالَ‌اللّٰه» ـ الله گفت «یا عِیسیٰ اِنّی مُتَوَفِّیكَ» ـ من روزی ترا اکنون از زمین سپری خواهم کرد، «وَ رافِعُكَ اِلَیَّ» وترا سوی خود برخواهم آورد،

« وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا » وترا از کافران باز خواهم رهانید « وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ » و خواهم کرد ایشان را که پی‌برند بتو در توحید، « فَوقَ الَّذِينَ كَفَرُوا » زبر دشمنان توکه بتو کافر اند، « اِلىٰ يَومِ القِيامَةِ » تا روزِ رستاخیز، « ثُمَّ اِلَيَّ مَرجِعُكُم » آنگه بازگشت شما همه با من است « فَاَحكُمُ بَينَكُم » داوری برم میانِ شما « فيما كُنتُم فيهِ تَختَلِفُونَ (۵۵) » در آنچه شما در آن مختلف گشتید

« فَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا » ـ امّا ایشان که کافر شدند « فَاُعَذِّبُهُم عَذاباً شَدِيداً » عذاب کنم ایشان را عذابی سخت « فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ » هم درین جهان وهم در آن جهان، « وَمالَهُم مِن ناصِرِينَ (۵۶) » وایشانرا یاری ده نیست

« وَ اَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ » ـ واما ایشان که بگرویدند و کارهای نیك کردند « فَيُوَفِّيهِم اُجُورَهُم » با ایشان گزاریم مزدهای ایشان تمام، « وَ اللهُ لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ (۵۷) » و خدای دوست ندارد آن کافران که برخویشتن بکفر ستمکاراند

«ذٰلِكَ نَتلُوهُ عَلَيكَ» این که میخوانیم برتو از قصهٔ مریم وعیسی(ع) «مِنَ الآياتِ» از سخنان خداست « وَ الذِّكرِ الحَكِيمِ (۵۸) » و قرآنِ پاك محکم و راست

النوبة الثانية

قوله تعالى «فلما اَحسَّ عيسىٰ منهم الكفرَ » الاية ـ معنى احساس دانستن است و یافتن بجَزم، و دیدن بحاسهٔ بصر، میگوید که چون عیسی(ع) بدانست و دریافت که جهودان بر کفر محکم ایستاده‌اند، و اصرارِ ایشان بر کفر دید و قصدِ قتلِ عیسی(ع) میکردند وسازند که پنهان می‌ساختند، عیسی(ع) در آن حال از ایشان

بر گشت و راهِ گریز گرفت ، تا بقومی **حواریان** درافتاد یعنی گازران کـه جامها می‌شستند و سپید میکردند از ایشان نصرت خواست برجهودان و گفت «مَنْ اَنصارِی الی‌اللهِ ؟» انصار جمع نصیراست چنانکـه اَشهاد جمع‌شهید ، و اِلیٰ بمعنی مَعَ است؛ چنانکه گفت آنجا «ولا تأکلوا اموالهم الی‌اموالِکم» یعنی مع‌اموالِکم وعرب گویند «الذَّود الی‌الذودِ ابل» یعنی مَعَ الذودِ ومعناه«من یضیف‌نصرته ایای الی نصرة‌اللهِ ؟» آن کیست ازشما که مرا نصرت کند تا آنکه الله مرانصرت میدهد گفته‌اند این نصرت زبان است واثبات حجت که میطلبید ، نه نصرتِ شمشیر

«قَالَ الحَوَارِیُونَ نَحنُ اَنصارُاللهِ» ـ **حواریون** گفتند که مایارانیم خدای‌را واین برفراخیْمجالِعرب است درسخنِ ایشان ، مراد بآن نصرتِ دین‌است ، چنانکه گفت «اِن تنصُرُوا‌الله یَنصُرکم» یعنی ان تنصروا دینَ‌اللهِ جای دیگر گفت «وَ یَنصرون‌اللهَ ورسوله» ای و ینصرونَ دینَ‌الله ورسوله

امّا **حواریون** ، خلافست میان‌علما که این‌نام‌ایشانرا ازبهرچه‌نهادند؟ قومی گفتند ازبهرِ آنکه‌جامهاء سپیدداشتند ، **عیسی(ع)** بایشان‌دررسیدوایشان همه‌سپید جامه بودند ، صیدِ ماهی میکردند و درست آنست که گازران بودند «کانُوا یُحَوِّرُونَ الثِیابَ اَی یُبَیِّضُونَها» ـ وزن واحورا. گویند نه آن معنی که سیاههٔ چشم وی سیاه باشد وسپیده سخت سپید وخالص رسول خدا(ص) گفت «هر پیغامبری را حواری است ، حواری ما **زبیر بن‌العوام** است این خبر دلیل است کـه حواری نامیست خاصگیان هرپیغامبری را ازین‌جاست کـه **قتاده** گفت اِنَّ الحواریین کلهم من قـریش **ابوبکر** ، **و عمر، و علی ، وحمزة ، وجعفر ، و ابوعبیدة بن الجراح ، و عثمان بن مظعون** ، و عبدالرحمن‌ابن عـوف ، و سعدبن ابی‌وقاص ، و عثمان‌ابن عفان ، وطلحه‌ابن عبیدالله و الزبیرابن‌العوام ودر قصهٔ این آیت گفته‌اند کـه

مریم **عیسی** (ع) را باحرفت صبّاغی داد پیش مهترِ صبّاغان، چون آن حرفت بدانسته بود ودریافته، آن مهترِصباغان جامهای بسیار بوی داد، وبرهر جامه نشان کردبر آن رنگ که میخواست آنگه به**عیسی** گفت این جامها رنگارنگ می‌باید هریکی چنانکه‌نشان کرده‌ام به‌رنگ میکن، این بگفت وبه‌سفری بیرون شد وجامها بعیسی سپرد **عیسی** رفت وآن جامها همه دریك خُب نهاد بریك رنگ راست، و گفت «کُونی باذنِاللهِ علی ما ارید منك» پس آنگه مهترِ صباغان زود ازسفر باز آمد و آن‌جامهادید، دریك‌خب‌نهاده، وبیك رنگ‌داده، دل‌تنگ شد، گفت این‌جامها تباه کردی! عیسی گفت جامها چون خواهی؟ وبرچه رنگ خواهی؟ تاچنانک توخواهی از خُب بیرون آرم، چنان کرد یکی سبز آمد، یکی زرد، یکی‌سرخ، چنانك مراد بود آن مـرد ازکارِ وی عجب درماند و دانست که نحو صنعِ الٰهی نیست، بوی‌ایمان‌آورد، واصحابِ وی همه‌ایمان‌آوردند ونصرت دین وی کردند این است که رب‌العالمین گـفت «قال الحواریون نحن انصاراللهِ» ـ **کلبی** گفت حواریون دوازده‌مرد بودند واز خاصگیانِ **عیسی** که برراه اِتّباع وی راست رفتند و درست‌آمدند، همیشه باوی بودند، وهرگز ازوی جدا نگشتند، هرگه که گرسنه شدندی گفتندی «یا رُوحَ اللهِ جُعنا» ـ عیسی دست بر زمین زدی و هـریکی را دو رغیف بیرون آوردی ودر حال تشنگی‌میگفتند «عَطِشنا یَا رُوحَاللهِ!» **عیسی** دست در زمین زدی، آب برآمدی، تا ایشان بیاشامیدندی پس ایشان گفتند یا روحَالله! کیست ازما فاضلتر که بتو ایمان آوردیم، و بربی تو ایستادیم، چون گرسنه شویم ما را طعام دهی، ودر تشنگی‌آب دهی؟ عیسی گفت از شما فاضلتر آنست که بدستِ خویش کار کند، واز کسب خویش خورد! ایشان چون این‌سخن بشنیدند حرفتِ گازری بیاموختند، و از کسبِ خویش خوردند، ایشانندکه

رب العالمین نام ایشان **حواریان** نهاد، و از ایشان حکایت کرد که گفتند

«آمَنّا بِاللّهِ وَ اشهَد بِاَنّا مُسلِمُونَ» «رَبَّنا آمَنّا» هم از قول **حواریان** است، میگوید خداوند ما! ما ایمان داریم و بگرویدیم «بِما اَنزَلتَ» بآنچه فرو فرستادی از آسمان یعنی کتاب **انجیل** «وَ اتَّبَعنا الرَّسُولَ» و بر پی رسول ایستادیم یعنی **عیسی**(ع) -«فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدِینَ» ای مع محمد(ص) و امته، و هم الذین ذکرهم الله فی قوله «لتکونوا شهداءَ علی النّاس ویکونَ الرسولُ علیکم شهیداً»

«وَ مَکَرُوا» یعنی الذین اَحسَّ عیسیٰ منهم الکفرَ ایشان که **عیسی** از ایشان کفر معلوم کرده بود، مکر ساختند ومکرِ ایشان آن بود که چون **عیسی** ومادر از میان ایشان بیرون شدند وپس با حواریان بایشان باز آمد ودعوت کرد، ایشان قصد **عیسی** کردند، و دار زدند، تا ویرا بردار کنند، رب العالمین گفت «وَ مَکَرَ اللّهُ» ایشان سازهایی ساختند، وَالله سازهایی ساخت، گفتند که مکر، سازی بُود پوشیده وباشد که مفسدت را کنند، وباشد که مصلحت را ومکر الله جز مصلحت را ناشد، وغدر با آن نبود، که الله تعالی پاك است ومنزه ازغدر کردن این همچنان است که خود را جل جلاله کید گفت وآنگه در آن کید ازغـرور پاك و منزه است بخلاف مخلوق که کیدِ او باغرور است ومکرِ او باغدر پس مکر خالق بمکر مخلوق بماند، همنامی هست، لکن هم سانی نیست، ودرین آیت رد **جهمیان** ظاهر است **واهل سنت** را بحمدالله در آن حجتِ قاهر

«وَ مَکَرَاللّهُ» - گفته‌اند که مکر الله اینجا آنست که بنعام داد به**عیسی** تا فرا **حواریان** گفت که آن کیست از شما که رضا دهد تا شبهِ من بروی افکنند، وویرا بدلِ من بردار کنند و بهشت اورا بُود؟ یکی از ایشان اجابت کرد، آنست که الله تعالی گفت «شُبِّهَ لَهُم» **وهب ابن منبه** گفت دربیان این قصه که **عیسی** سی نشسته

بود با **حواریان**، وایشانرا وصیتها میکرد، ونصیحتها میگفت، آنگه گفت یکی از شما امشب بمن کافر شود، ومرا بچند درم بفروشد پیش از آنکه خروه(۱) بانگ کند و روشنائی روز پدید آید، تا درین سخن بودند، جهودان بیامدند و**عیسی**(ع) را در آن میانهٔ شب بستدند، ودار زده بودند تا ویرا بردار کنند اللّٰه تعالیٰ آن شب فرمان داد تا جهان تاریک گشت، تاریکیٔ عظیم که ایشان یکدگر را نمی‌دیدند فریشتگان آمدند در آن ساعت و **عیسی**(ع) را رهانیدند از دستِ ایشان آن مرد که **عیسی**(ع) او را نامزد کرده بود بکفر و بیگانگی، نام وی **یهودا** بود بجهودان گفت مرا چه دهید اگر من شمارا بعیسی دلالت کنم؟ سی درم بوی دادند وی بیامد و**عیسی** در خانه بود که روزن به بیرون داشت چون در خانه شد اللّٰه تعالی شبه عیسی بروی افکند و **جبرئیل** آمد **عیسی** را از آن روزن به آسمان برد جهودان از پس آن مرد در رفتند وآن مرد را بر صورت **عیسی** دیدند، ویرا بگرفتند وبردار کردند وبعد از آن مادرِ **عیسی** وزنی دیگر آمدند بپای دار ومیگریستند ربّ العالمین فرمان داد تا **عیسی** بیامد وایشان را گفت چرا می گریید؟ ایشان گفتند بتو میگرییم **عیسی** گفت شما دلتنگ مباشید که اللّٰه تعالی مرا بآسمان بُرد و بامن نیکوئیها کرد وجز خیر وراحت پیشم نیامد، واین مرد را که بردار کردند اللّٰه تعالی شِبه من بروی افکند، تا جهودان پنداشتند که آن من بودم این است که ربّ العالمین گفت « وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَاللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمٰاكِرِينَ » ـ جهودان پنداشتند که ایشان دست بردند بآن مکر که ساختند و مکرِاللّٰه به است وسازِ او به

تواریخیان گفتند که **عیسی** سی وسه ساله بود که اورا بآسمان بردند از **بیت المقدس** شبِ قدر از ماه رمضان ـ وسی ساله بود که از آسمان بوی وحی آمد

(۱) خروه = خروس

چنانکه مدت نبوت و ابلاغ وی سه سال بر آمد ، آنگه اورا بآسمان بردند و **مریم** آنگه که بوی بار گرفت سیزده ساله بود ، و بعد از رفع **عیسی**(ع) شش سال بزیست و ولادت **عیسی** بعد از ملك **اشکانیان** بود به پنجاه و یك سال و بعد از غلبهٔ **اسکندر** بر زمین بابل شصت و پنج سال و **عیسی** به **بیت لحم** زاد که منزلی است از منازل مسجد **اقصی** **مصطفی** (ص) شب معراج آنجا فرود آمد و نماز کرد

قوله « اِذقالَ اللّهُ یاعیسیٰ اِنّی مُتَوَفیكَ » ـ درمعنی « متوفیك » دو قول گفته‌اند یکی آنست که الله گفت یا **عیسی** من ترا ستاننده‌ام و گیرنده و از دنیا سوی خود بر آورنده بی مرگ همانست که جای دیگر گفت « فلما توفیتنی » ای قبضتنی الی السّماءِ وأنا حَیٌّ این قول **کعب** است و **حسن** و **کلبی** و **مطر وراق** ، و **ابن جریج** و **ابن زید**، و برین قول توفی را دو تأویل است یکی آنکه «رافعك الی وافیاً ای تاماً لم ینالوا منك شیئاً» چیزی که بتمامی از کسی بستانی گوئی « توفیت کذا واستوفیته » یعنی که من ترا به آسمان بر آرم باشخص تمام که این دشمنان از تو هیچ چیز نکاهند و نگیرند دیگر آنست که « انی متوفیك ، ای مُتَسَلِمُكَ » یقال « توفیته ، ای تسلّمته » یعنی که من ترا باخود بدبرم و سوی خویش بر آرم قول دیگر آنست که از ابن عباس روایت کرده‌اند « انی متوفیك ای مُمیتكَ » توفی بر ین قول مرگ است و آن را دو تأویل است یکی آنکه **وهب** گفت « تَوَفَّی اللّهُ عیسیٰ ثَلاثَ ساعاتٍ مِنَ النَّهارِ ثُمَّ رَفَعَهُ اِلَیهِ » تأویل دیگر آنست که **ضحاك** گفت بر تقدیم و تأخیر «اِنی رافِعُكَ اِلَیَّ و مُطَهِرُكَ مِنَ الَّذینَ کفروا ومتوفیك بعد انزالك من السَّماءِ » میگوید ترا سوی خویش بر آرم و از کافران برهانم و آنگه بعاقبت بازاندنیا فرستم و بمیرانم

رُوِیَ ان النّبی(ص) قالَ انا اولیٰ بعیسی بن مریم لانه لم یکن بینی و بینه نبیّ، و انّه نازل علی امّتی وخلیفتی علیهم، فاذا رأیتموه فاعرفوه، فانهٔ رجل مربوع الخلقِ، الی الحمرةِ والبیاضِ، سبط الشعر، یُهلکُ الله فی زمانه مسیح الضّلالة الکذّاب الدّجّال، و یلبث فی الارض اربعین سنةً وفی روایة **کعب** اربعاً و عشرین سنةً، ثم یتزوّجُ ویُولد له، یتوفّی ویصلّی المسلمونَ علیه ویدفنونه فی حجرة النبی(ص) و رُوِیَ ان النبی(ص) قال کیف یُهلَکُ اُمّةٌ أنا فی اولها وعیسیٰ فی آخرها والمهدی من اهل بیتی فی وسطها قال **ابن عباس** مالبس موسی اِلّا الصُّوف حتی قُبِضَ، وما لَبِسَ عیسیٰ اِلّا الشعر حتی رُفِعَ. وقال **ابن عمر** رأینا النبی(ص) یَتَبَسَّمُ وهو فی الطواف فقیل لهُ فی ذلك، فقال استقبلنی عیسیٰ فی الطواف و مَعهٔ مَلَکان

« وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا » ـ تطهیره من الکافرین اخراجه من بینهم وقیل تخلیصه من قتلهم لِاَنَّ ذلك نجس طَهَّره منه

« وجاعل الّذینَ اتبعوكَ فوقَ الّذین کَفَروا اِلی یَومِ القیامةِ ». **ابن زید** گفت این ترسایان‌اند که در هرشهری که باشند مه ازجهودان باشند، یعنی که ترسایان را دردنیا مملکت وعزّت ومنعت است، وجهودان را جز خواری ومهانت وفرومایگی نیست وبرین قول معنی اتباع دعوی محبت است نه اتباعِ دین وملت وقول درست آنست که اِتّباع جز اِتّباعِ دین وملّت نیست، واین کاف «اتّبعوكَ» با **مصطفی**(ص) میشود ومعنی آنست که ایشان که بر پی تو رفتند یا **محمد** درتوحید وتصدیق هم ایشانند که اتّباع دین **عیسی**(ع) وملت وی کردند براستی ودرستی، واو راستند گی الله و رسالتِ وی اقرار دادند یا**محمد**! ایشان برتر جهودان و ترسایانند، امروز دربرهان وحجت تاقیامت، وفردا در درجاتِ بهشت بانعمت و کرامت آن جهودان وترسایان دراسفل السافلین، واین مؤمنان در اعلی علیین

«ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاَحْکُمُ بَیْنَکُم فِیمَا کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ» ـ این مختلفان درین آیت پنج قوم‌اند، یکی **مسلمانان** اند که می گویند که الله یکی و **موسی**(ع) و **عیسی** (ع) و **محمد**(ص) رسولان او، و دیگر **جهودان**اند که میگویند **موسی** رسول او و **عیسی** و **محمد**(ص) نه وسدیگر گروهِ ترسایان‌اند یک گروه می گویند که **عیسی** (ع) خداست! ویک گروه می گویند که فرزند است ومادر وی زن، و **محمد** (ص) پیغامبر نه آنگه خبرداد از سرانجام این چهار گروه که کافرند وآن یک گروه که مسلمان‌اند «فامّاالذین کفروا»الآیة اما این چهار گروه که کافران‌اند «فاعذبهم‌عذاباً شدیداً فی‌الدنیا و الآخِرةِ» ـ ایشان را عذاب کنم عذابی سخت درد نیا بشمشیر و گزیت ودرآخرت آتشِ جاوید

«فاماالذین آمنوا وعملواالصالحات» اما آن یک گروه که مسلمان‌اند که ایشانرا ایمان است و عمل صالح ایمان فعلی باشد ازبنده کـه مقتضی آن امن بود از عذاب خدا، و عمل صالح فعلی بود کـه مقتضی آن صلح باشد میان بنده و میان خدا

«فیوفیهم اُجورَهُم» میگوید جزاء کردار ایشان وثوابِ طاعاتِ ایشان بتمامی بایشان رسانیم، واز مزدِ کارِ ایشان هیچ‌چیز ضائع‌نکنیم ونکاهیم همانست که جای دیگر گفت «اِنا لانضیع اَجرَ مَن اَحسَنَ عَمَلاً»

آنگه گفت «وَ اللهُ لاَ یحِبّ الظّالِمِینَ» ـ الله ظلم‌نه‌پسندد وظالمان را دوست ندارد یعنی که چون ظلم دوست ندارم ندانید که خود نکنم و با خلق خـود پیش نگیرم، که آنکس که چیزی دشمن‌دارد، خود نکند، خاصه که از آن مستغنی و بی‌نیاز باشد

«ذالك نتلوه علیك» ـ حقیقت تلاوت اِتباع‌است، یعنی کـه خوانده لفظ

برپی لفظ می‌دارد ؛ و « حق تلاوت» چنانکه آنجا گفت « یتلونه حق تلاوته » آنست که تدبر وتتبع معنی برپی لفظ دارد ، وبمقتضی آن کار کند ، وخدای عزّوجل در قرآن جایها اضافت تلاوت وقرآءة باخود کرد ، وآن درقرآن فراوان است و ظاهرِ آن همه رد **جهمیان** است ، و گفتِ **مصطفی** (ص) شاهد آنست « کأنَّ الناسَ لم یسمعوا القرآنَ حین سمِعوه من الرحمن یتلوُه علیهم »

«ذلِكَ نتلوه عَلَيْكَ مِنَ الآيَاتِ» ـ معنی آنست که این قصهٔ **عیسی** و **مریم** که ما برتو خواندیم از علاماتِ رسالت و برهانِ نبوتِ تواست **یامحمد** ، که آن خبرها غیب‌است که به‌مشاهدت دیدهٔ وبه‌از کتابی‌برخوانده‌ای ، بلکه ماترا از آن‌خبردادیم واز ذکرحکیم « یعنی‌لوحِ محفوظ» بابو بگفتیم «وَالَّلوحُ المَحفُوطُ مُعَلّقٌ بِالعَرشِ مِن دُرَّةٍ بَيضَاءَ » ـ و گفته‌اند که « ذِکر حکیم » **قرآن** است ، فانه المحکم من الباطلِ وهوالمشارالیه بقوله تعالی « کِتَابٌ اُحــکمت آیاتُه »

النوبة الثالثه

قوله تعالی «فلما اَحسَّ عیسیٰ مِنهُم الـکُفرَ قال من انصاری الی‌الله ؟» بزرگ است و بزرگوار ، جلیل است وجبّـار ، خداوند جهانیان و دارندهٔ آفـریدگان ، و دادستان ازگردنکشان ، و کین خواه ازبرگشتگان ، بازدارندهٔ عدلِ خود ازدوستان باز دارندهٔ شر بدان ازنیکان ، نگه‌دارندهٔ آبروی دوستانِ خویش درآفرینـدگان بنگر که چه فضل کرد وچه کرم نمود با **عیسی** بنده ورهی خویش ! وچه ساخت از سازبهایی بر آن‌دشمنان ! آری ، دوستان‌خویس بدشمنان‌نماید، امابانشان‌ندهدونسپارد اگر **عیسی** را بدشمنی می‌بگذاشتی دربدایت وجود درحال طفولیت شیطان‌را فرا ـ پیس‌وی گذاشتی، چنانستی که**عیسی**(ع) گوید من‌آن‌روزداستم که دربردهٔعنایت

احدیت ودر پناه عصمت ربوبیت‌ام که درحال طفولیت و ضعف کودکی مهتر شیاطین ازمن بازداشت، ومرا درحفظ وعصمت خود نگه‌داشت گویند که آن روز ابلیس فریاد برآورد و گفت بارخدایا اگر گردِ عیسی نتوانم گشت که گفته‌ای « اِنَّ عبادی لیسَ لَكَ علَیْهِم سُلْطانٌ » بعزّتِ توحداوندا که بازنگردم تاهر که بدونگرست زنّاری بر نه بندد ، وشُنب جزی بپرستد ، رشك وغیرتِ آنکه عیسی را بنواختی وروشناس ومقرّب کردی ! ورحضرتِ عزّت فرمان می‌آید که « اَجلب علیهم بخیلك ورجلك» اگردرایشان خیری بودیاسعادتی درراهِ ایشان بودی ، ازتوهم‌چون عیسی(ع) معصوم بودندی لکن حکم ما ایشان‌را در ازل به بیگانگی رفت ، وصولتِ قهرِ ما ایشان‌را از درگاهِ ما براند ، و داغِ نومیدی برجانِ ایشان بنهاد ایشان را برفتراكِ خویش بند که ایشان سزای تواند وتو سزای ایشان

پیش تو رهی چنان تباه افتادست

کز وی همه طاعتی گناه افتادست

این قصه نه زان روی چون ماه افتادست

کین رنگ گلیم ما سیاه افتادست

« ومکروا ومکرالله » ـ ابن‌عباس گفت مکرالله آن بود که چون ایشان بکفر و گناه بیفزودند ، درنعمت بیفزود ، باایشان رابیکبارگی درنعمت نظر گرفت کفر بهمارآوردند ، و درطغیان وضلالت سردرنهادند ، آنگه ایشان را فرا گرفت پاره پاره ازآنجا که ندانستند

درآثاربیارند که یکی ابو الدرداء را رنجانید ابوالدرداء گفت بارخدایا تنِ درست وعمرِ دراز ومال بسیار ویرا ارزانی بدار ! عاقل که دربن سخن تامل کند داند که بدترین‌دعاهاست ، که‌هر که‌را این‌دادند نظر وعملت ویرا ازکارِ آخرت‌غافل

گرداند تا هلاك شود

« ادقال‌الله یاعیسی ای‌متوفیك» الآیة ـ **بونکرواسطی** گفت « متوفّیك عن شَهَواتك وحظوط بفسك» ـ الله گفت یا **عیسی** من‌ترا ازشهوات ولدات وحظوط نفس خویش فرا خواهم گرفت ، تا بیر حظوط خود نطلبی ، ومراد نفس‌را نکوشی رب‌العالمین این بگفت و چنان کرد ، اورا به آسمان برد وبمنزل فریشتگان فرود آورد ، واورا بصفت ایشان برآوردا کنون **عیسی**(ع) بآسمان است و**مصطفی** (ص) گفت شب‌معراج **عیسی**‌رابآسمان دوم‌دیدم وبآخرعهداین‌امّت‌بمحراب بیت‌المقدس فرود آید ، و **دجال** را هلاک کند و صلیب بشکند و خنزیر بکشد ، ونصرت دین **محمد** کند ، وبیان این قصه درآن خبر است که

ابوامامة باهلی روایت کرد از**مصطفی** (ص) «قال‌انه لم‌تکن‌فتنةٌ فی‌الارض منذ ذرأ الله ذریةَ آدم اعظم من فتنة الدّجال ، وان‌الله لم یبعث نبیاً الاقد حَذّر امته الدجال ، وانا آخرالانبیاء و انتم آخرالامم وهو خارج فیکم لامحالة » گفت. از روز گار آدم تا بقیامت هیچ فتنه‌ای صعب‌تر وعظیم‌ترازفتنهٔ دجال نیست و پیغامبران که بودند همه آن بودند که امتِ خود را از فتنه دجال بیم دادند ، و بترسانیدند و من پیغامبر آخرالزمان‌ام وشما امت آخرالزمان ، ودر روزگارِ این امت لامحالة بیرون آید آنگه **مصطفی** (ص) گفت اگر من زنده باشم شغل او کفایت کنم شما را ، واگر بعد ازمن بیرون آید ، فالله خلیفتی علی کل مسلمٍ آنگه بیان کرد که‌از کجا بیرون آید ؟ گفت ازمیانِ **شام** و **عراق** بدیدآید ، وچنانکه می‌رود در سوی راست و سوی چپ ، تباه کاری میکند در زمین و اوّل سخن که گویدآنست که « اَنَا نَبِیٌّ » دعوی پیغامبری کند ! **مصطفی** (ص) گفت « ولا نبیّ بعدی » یعنی بدانید که بس‌ازمن هیچ پیغامبری نباشد مگرتا بدروغ وی فریفته‌نشوید !

آنگه پای برتر نهد وسخن برتر گوید، ودعوی خدائی کند « أَنا رَبُّکم » گوید!
مصطفی (ص) گفت « وَلَن تَرَوا ربکم حَتّی تموتوا » وشما تا نمیرید خدا را نه‌بینید!
« وَ إِنَّهُ أَعوَرُ وَ اللّهُ رَبُّکُم لَیسَ بِأَعوَرَ » گفت و نشانِ وی آنست که اعور بود، و
خدای شما اعور نیست، و میانِ دوچشم دجال نام کافر نوشته چنانک دبیر و نادبیر
میخوانند و ناوی بهشتی است و دوزخی **مصطفی** (ص) گفت آن دوزخ وی
بهشت است وآن بهشت دوزخ کسی که با آن دوزخ وآتش وی گرفتارشود، باید
ابتداء سورة الکهف در گیرد ومیخواند، تا خدای تعالیٰ آن آتش بروی سرد کند
چنانکه بر **ابراهیم** (ع)سرد کرد آنگه اعرابی را گوید چه بینی، اگرمن پدر و
مادرت زنده کنم، گواهی دهی که من خدای توام؟ اعرابی گوید چنین کنم! پس‌دو
شیطان برصورتِ مادر وپدر وی بیایند وگویند « یَا بُنَیَّ اتَّبِعه فَإِنَّهُ رَبُّکَ »
گفتا و از فتنهٔ دجال یکی آنست که او را مسلط کنند برشخصی‌تا ویرا بکشد و
پاره پاره بکند آنگه گوید « انظروا الی‌عبدی هذا فانی ابعثه الآن ، ثم یزعم
ان‌له ربا غیری » گوید بنگرید باین بندهٔ من که هم اکنون او را زنده کنم، و
گوید که مرا خدای دیگراست نه تو، پس ربّ‌العالمین آن بنده را زنده کند تا
دجال ویرابپرسد که « من رَبُّك ؟ » بنده گوید «ربّی اللّه وانت عَدوّاللّه انتَ الدجال،
واللّهِ ما کنت قطُّ اشد بصیره فیك مِنّی الآن » و از فتنهٔ وی آنست که آسمان
را فرماید تا باران بارد، و زمین را فرماید تا نبات برآرد، و چرندگان و مواشی
در احیاءِ عرب همه فربه شوند و برشیر. آنگه بهمهٔ زمین فرا رسد مگر **بمکه** و
مدینه که‌ربّ‌العالمین‌فرشتگان را فرستد باشمشیرهای کشیده باویرا از **مکه ومدینه**
باز دارند آنگه بنزدیکی مدینه فرود آید وبفرمان خدای عزّوجلّ سه‌بار مدینه
بلرزد و بجنبد تا هرچه منافقان باشند از مردان و زنان از **مدینه** به**دجال** اوفتند

و **مدینه** ار کافران و منافقان و بدان پاك شود **مصطفی** (ص) گفت آن روز را روزِ احلاص گویند که ناگاه **مدینه** ار بدان پاك شوند وحالص گردند

ام شریك بنت ابی‌العسکر گفت یا رسول‌الله عرب آن روز کجا باشند ؟ رسول(ص) گفت عرب آن‌روز اندك باشند به **بیت‌المقدس** فرود آمده وامام ایشان مردی صالح ، نمازبامداد رامؤذن اقامت گوید درمسجد **بیت‌المقدس** و امام فراپیش شود وتکبیراحرام‌بندد، ناگاه **عیسی**(ع) فروآید، وآن‌امام قدم‌بازپس‌می‌نهد؛ یعنی که تا **عیسی** فرا پیش شود **عیسی** دست میانِ کتفِ وی‌فرانهد «تقدم فَصَلِّ فانها لك اقیمت» گوید پس چون نماز گزارده باشند ، **عیسی** گوید درنگشائید ، در بگشایند **دجال** را بینند با هفتاد هزارجهود هریکی‌طیلسانی برافکنده وشمشیری حمائل کرده ، **دجال** چون درعیسی بنگرد بگدازد ، چنانکه‌نمك درآب بگدازد ، وبر گردد تا بگریزد ، و **عیسی** گوید « اِنَّ لِی فیكَ ضَربَةً لن تَسبِقَنی بها » مرا ضربتی برتو زدنی است که ار آن فرایش نتوانی شدن ، آنگه بوی دررسد و او را بکشد ، جهودان همه بهزیمت شوند هر درختی وحاری و سنگی که جهودی درپس‌وی گریزد ، رب‌العزت آن را بسخن آرد تاجهود را بسپارد ، مگردرخت غرقد که ار درحت ایشان است آنگه **مصطفی** (ص) گفت روزگار **دجال** چهل‌سالست هر یك سال چون یك‌ماه ، و یك ماه چون یك‌هفته ار آدینه تا آدینه وآخرترین روز وی چون شرارهای بود ! گفتند یا رسول‌الله درآن روزهای کوتاه نماز چون کنند ؟ رسول گفت نمازها بوقت خویش تواند کرد چنانکه درین روزها آنگه **مصطفی** (ص) گفت **عیسی‌بن‌مریم** در امّتِ من حَکَمی دادگر باشد ، وبیش روی استوار است ، او صلیب را بشکند ، وخوك بکشد ، و کفر بردارد ، و کین و عداوت و بغض وحِقد در هیچ دل نماند ، گزندگان بی‌زهر شوند ، و ددان با مردم نرم

ورام شوند ، کودکان دست در دهن مار کنند وایشان را گزندی نرسد ، ودست در گردن شیر افکنند ونترسند ، وگرگ درمیان گوسفندان شوند(۱) چنانکه سگان ، وهیچ نرسد ، ونبات زمین چنان شود که درعهد آدم(ع) بود، جماعتی ازخوشه‌ای انگور سیر شوند ویك انار نفری را بتمامی برسد ، وگاوان کشت زاری گران بها شوند ، از آنکه همه جهان کشت زار وجای نبات بود ، واسبان عاریان ارزان باشند . از آنکه حرب وقتال نباشد که کافران وبند دیشان هیچ نمانند ، وجهانیان همه بر کلمهٔ حق و عبادتِ اللّٰه گرد آیند ، وجز خدای عزّوجلّ نپرستند

۱۲- النوبة الاولی

قوله تعالی « اِنَّ مَثَلَ عیسیٰ عِندَاللّٰهِ » مثل **عیسی** نزدیك خدا « کَمَثَلِ آدَمَ » هم چـون مثل **آدم** است « خَلَقَه ، مِن تُرَابٍ » بیافرید آدم را از خاك ، « ثُمَّ قالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ (۵۹) » آنگه ویرا گفت که باش ومی‌بود

« اَلحَقُّ مِن رَّبِّكَ » این سخن راست است وپاك نبرا از خداوندِ تو

« فَلاٰ تَکُن مِنَ المُمتَرِینَ (۶۰) » تو که رسولِ منی از گمان افتادگان مباش

« فَمَن حَاجَّكَ فِیهِ » هر که باتو حجت آرد درکار **عیسی** « مِن بَعدِ مَاجَاءَكَ مِنَ العِلمِ » پس ازین که بتو آمد از پیغام ودانش « فقل تعالوا » گـوی بیایید ، « نَدعُ اَبناءَنا وَ اَبنَاءَکُم » تا بخوانیم پسران خویش ، و شما پسران خویش « وَ نِسَاءَنا وَنِسَاءَکُم » وزنانِ خویش وشما زنانِ خویش « وَ اَنفُسَنَا وَ اَنفُسَکُم » وما خود بخویشتن وشما خود بخویشتن « ثُمَّ نَبتَهِل » پس مباهلت کنیم ، « فَنَجعَل لَعنَةَ اللّٰهِ عَلَی الکاذِبِینَ (۶۱) » لعنت خدا کنیم بردروغ زنان

(۱) چنین است در هردو نسخه

« إِنَّ هٰذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ » این نامه قصهائی است راست چنان که بود ، « وَ مَا مِنْ إِلٰهٍ إِلَّا اللّٰهُ » ونیست هیچ خدا جز الله « إِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲) » و خدایست که براستی اوست که توانا و دانا است

« فَإِنْ تَوَلَّوْا » اگر بر گردند از مباهلت ، و بازایستند از تصدیق « فَإِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳) » خدای داناست با آن مفسدان و تباهکاران

« قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ » بگوای اهل کتاب ! « تَعَالَوْا إِلىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ » باز آیید بسخنی که آن سخن یکسان است « بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ » میانِ ما و میانِ شما ، « أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللّٰهَ » که نپرستیم جز این خدای «وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً » و با وی هیچ انباز نگیریم ، « وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً » و کسی از ما ، کسی را بخدائی نگیرد وخدا نخواند ، « مِنْ دُونِ اللّٰهِ » فرود از خدای ، « فَإِنْ تَوَلَّوْا » پس اگر از بپذیرفتنِ این باز گردند ، « فَقُولُوا » پس شما بگوئید «اشهدوا» گواه باشید ، گواهی‌دهید ، « بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴) » بآنکه ما باری گردن نهاد گانیم

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ « إِنَّ مَثَلَ عِيسىٰ عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ آدَمَ » سبب نزول این آیت آنست که ترسایان **نجران** ، **سید وعاقب واسقف** واصحابِ ایشان آمدند بر **مصطفی** (ص) و گفتند « مَالَكَ تَشْتُمُ صاحبنا » چه‌بودست ترا که صاحبِ ما را ناسزا می گوئی ، یعنی **عیسی**(ع) رسول گفت آن‌چه‌ناسزاست که من ویرا گفتم؟ گفتند می گوئی که وی‌بنده است گفت « أَجَل هوعبدالله ورسولهُ و کلمته القاها الی **مریم العذراء** البتولِ » ایشان چون این‌سخن شنیدند همه درخشم شدند و کراهیت نمودند ، گفتند «هل رأَيت انساناً قط من‌غیرأبٍ ؟» هرگز هیچ مردم دیدی که بی‌پدر باشد ؟ اگر چنین است که تو می گوئی مثالِ این ما را بنمای ! ربّ‌العالمین بجوابِ ایشان

وحجت ایشان این آیت فرستاد ، گفت قیاس خلق عیسی (ع) بی‌پدر همچون قیاس خلق **آدم** بی‌پدر و بی‌مادر است

« اِنَّ مَثَلَ عیسی عِندَاللّٰهِ » ـ میگوید سان و صفت **عیسی** نزدیك خدا و در حکم وی همچون سان و صفت آدم است آدم را ازخاك بیافرید وقالب وی ساخت ، وروزگاری آن جسد بی‌روح میان **مکه** و **طائف** چنانکه درخبراست بگذاشت ، آنگه آن جسد را گفت که ای آدم باش بشری زندهٔ گویا ، نه پدر بود نه مادر ، همچنین بادرا گفت **عیسی** باش ، پدر نه بود ومادر بود ، یعنی درتخلیق نزدیک الله درقدرت اوهردویکی‌اند چنانکه آفرینش آدم بی‌پدرومادر بروی دشخوارنبود، آفرینش **عیسی** (ع) بی‌پدر دشخوارنبود

«اَلْحَقُّ مِن رَبِّکَ » ـ میگوید آنچه باتو گفتیم ازقصه وخبر **عیسی** درست است و راست ، وپیغام از خداوند تو ، وحق اینست وراست که خدا گفت ، نه آن که ترسایان گفتند درکار **عیسی** و رواباشد کـه « اَلحَقُّ » ابتدا نهند « وَ مِنْ رَبِّك » خبر ابتدا ، ومعنی آن باشد که « اَلحَقّ فی ذلِكَ بل فی‌الامورِ کلها مایکون مصدره من‌اللهِ عزّوجلّ »

« فَلَا تَکُن مِنَ المُمتَرِینَ » ـ هرچند که ظاهر این خطاب با **مصطفی** (ص) است ، اما مقصدِ این خطاب عموم امّت است ، یعنی شما که امّت **محمد** اید بشك مباشید که مَثلِ عیسی همچون مثل آدم است و در گمان میفتید ، چنانکه ترسایان در گمان افتادند واین مثل نپذیرفتند

« فَمَن حَاجَّكَ فِیهِ » معنی محاجّه ومُحاقّه حجت آوردن است وخویشتن راحق نمودن میگوید هر که باتوحجت آرد درکارِ **عیسی** ، وآنچه الله گفت و بیان کرد نپذیرد ، « مِن بَعدِ مَاجَاءَكَ مِنَ‌العِلمِ » پس از آنکه ازخدا بتو پیغام آمد ، وبدانستی که **عیسی** بندهٔ خدا بود ورسولِ وی .

« فَقُل تَعَالَوْا » ایشان را گوی ، یعنی ترسایان نجران و مهتران ایشان سیّد و عاقب که باتو خصومت میکردند ، « تَعَالَوْا نَدْعُ أَبنَاءَنَا وَ أَبنَاءَكُم » بیائید تا خوانیم ما پسرانِ خویش وشما پسرانِ خویش ، وما زنانِ خویش وشما زنانِ خویش ، و ما خود بخویشتن وشما خود بخویشتن ، آنگه مباهلت کنیم مباهلت آن بود که دوتن یا دوقوم بکوشش مستقصیٰ یکدیگررا نفرین کنند ، و از خدای عزّوجلّ لعنت خواهند از دوقوم بر آنکه دروغزنان‌اند و بَهلَة نامیست لعنت را ، مباهلت و تباهل و ابتهال درلعنت یکی‌اند وتفسیرابتهال خود درعقب لفظ بگفت « فَنَجعَل لَعنَةَ اللهِ عَلَى الكَاذِبِينَ » گفته‌اند که روزِ مباهلت روز بیست ویکم ازماه ذی‌الحجّه بود مصطفی (ص) بصحرا شد آن روز دست حسن (ع) گرفته و حسین (ع) را در بر نشانده ، وفاطمه(ع) ازپس میرفت ، وعلی(ع) ازپس ایشان ومصطفی (ص) ایشان را گفت چون من دعا کنم شما آمین گوئید دانشمندان ومهترانِ ترسایان چون ایشانرا بصحرا دیدند بر آن صفت ، بترسیدند ، وعام را نصیحت کردند و گفتند «یاقوم! اِنّا نَرىٰ وجوهاً لوسألوا اللهَ عزّوجلّ ان یُزیل جبلاً من‌مکانه لَازَالَه ، فلاتبتهلوا فتهلکوا ولا یبقیٰ علی وجه‌الارض نصرانیٌّ الی‌یوم‌القیامة » ترسایان آن سخنان از مهترانِ خویش بشنیدند همه بترسیدند ، وازمباهلت باز ایستادند وطلبِ صلح کردند و جزیت بپذیرفتند ، بآنکه هرسال دو هزار حلّه بدهند ، هزار درماهِ صفر وهزار درماه رجب مصطفی (ص) با ایشان درآن صلح بست آنگه رسولِ خدا گفت « والّذی نفسی بیده لوتلاعنوا لَمُسِخُوا قِرَدَةً وخنازیرَ ، ولَاضطَرَمَ علیهم الوادی ناراً ، ولَاستَأصلَ اللهُ نجران واهلَه‌حتّی‌الطیرعلی الشجر،ولَما حَالَ الحولُ عَلَى النَّصارى كُلِّهم حتّى هلکوا »

قوله « اِنَّ هَذَا لَهُوَالقَصَصُ الحَقّ ، وَمَامِن اِلٰهٍ اِلَّا اللهُ » ـ ای ان الّذی اوحینا الیكَ لَهُوَالخبر الحقّ ، وانّ المستحقَّ للعبادة هواللهُ‌عزّوجلّ‌لاغیر، ولاعِزَّولا حُکمَ اِلّالَهُ»

میگوید این پیغام که بتو فرستادیم ازقصهٔ **عیسی**(ع) و **آدم**(ع) راست است و درست ، و گفتِ ترسایان درعیسی باطل، که معبود جز خدائی عزّوجلّ نیست ، وعزّت جز عزّتِ او نیست ، وحکم جز حکم او نیست ، آنگه تعظیم را نام الله اعادت کرد و گفت «وَ اِنَّ اللهَ لَهُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ» خدای است که کس باوی نتاود ، وخدائی را اوشاید، و فرزند و انبار ندارد حکیم است که کارها بحکمت کند و عدل و راستی در آن نگه دارد

«فَاِن تَوَلَّوا» ـ اگر بر گردند از مباهلت ونپذیرندکلمهٔ حق وبیانِ راست ؛ «فَاِنَّ اللهَ عَلِیمٌ بِالمُفسِدِینَ» آن بر گشتنِ ایشان برخدای پوشیده نیست ، میداند از خلق خویش که بزه کار و بد کردار کیست ، و فردا جزاء وی دهد بسزاءِ وی

«قُل یَا اَهلَ الکِتابِ» این خطاب هم بترسایان **نجران** است **قتاده** و **ربیع** گفتند که اهلِ کتاب اینجا جهودانِ **مدینه** وترسایانِ **نجران** بهم‌اند که جائی دیگرایشان را در دمّ فراهم گرفت ، گفت «اِتَّخَذُوا اَحبَارَهُم وَ رُهبَانَهُم اَربَاباً مِن دُونِ اللهِ الآیة»

قوله «تَعَالَوا اِلیٰ کَلِمَةٍ سَوَاءٍ» این کلمه سواء ، کلمهٔ «لااله الاالله» است ، یعنی که مردم باید که درآن یکسان باشند درعابدی مفسران گفتند این آیت بجواب آن جهودان آمد که گفتند یا **محمد**(ص) تو ازما آن میخواهی که ما ترا بخدائی گیریم چنانکه ترسایان **عیسی**(ع) را گرفتند و بجوابِ آن ترسایان گفتند یا **محمد** (ص) از ما آن میخواهی که درتو آن گوئیم که جهودان در **عزیر** گفتند رب‌العالمین گفت ایشانرا گوی «تَعَالَوا اِلیٰ کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَینَنَا وَ بَینَکُم اَلَّا نَعبُدَ اِلَّا اللهَ» بیائید که جز خدا را نپرستیم ، و جزاو را عبادت نکنیم رُوِیَ اَنَّ النبی(ص) قال «لاتُطرُونی کما اَطرَتِ (۱) النَّصَارَی ابنَ مریمَ فانّما اَنا عبد ،

(۱) الاطراء = مجاوزة الحد فی المدح (مجمع البحرین)

فقولوا عبدُاللهِ ورسوله » وانطلقت وفدُ بني‌عامر الی‌النبی(ص) فقالوا انت سیدنا، فقال « السیّدُ اللهُ » فقالوا « افضلُنا واعظمُنا طَولاً » فقال « قولوا قولکم او بعض قولکم ولا یَستحرِینّکُمُ الشیطان »

« وَ لَا نُشرِكَ بِه شیئاً » - این کلمه همان فائده داد که « اَلَّا نَعبُدَ اِلَّا اللهَ » داد، و زیادة فائده درین کلمه آنست که عبادتِ خدا صورت نبندد با بعضی شرك چنانکه ربّ‌العالمین جای دیگر گفت « وَ مَا یُؤمِنُ اَکثَرُهم بالله اِلّا وَهُم مُشرِکُونَ » و **مصطفی** (ص) گفت « اَلشِّرکُ اَخفیٰ فیکم مِن دَبیبِ النَمل علی الصَّخرَةِ الصَّمّاءِ فی‌اللَّیلَةِ الظَّلماءِ » ، پس « اَلَّا نعبد اِلَّا الله » اشارت بتوحید دارد ، « وَلَا نُشرِكَ بِه شَیئاً » اشارت باخلاص

« وَلَا یَتَّخِذَ بَعضُنَا بَعضاً اَربَاباً مِن دُونِ‌اللهِ » - این هم تفسیر کلمهٔ « سَوَاء » است ، یعنی که هیچ کس ازما کسی را بخدائی نگیرد ، و خدای نخواند ، نه اهلِ **تورات عزیز** را ، ونه اهل **انجیل** ، **عیسی** را ونه کس باطل از مبطل بپذیرد و گفته‌اند در معنی « لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من‌دون الله » ای‌لانطیع فی‌معصیةالله احداً ، یعنی درمعصیت خدا هیچ کس را فرمان نبریم که هر که در معصیتِ خدا مخلوقی را فرمان برد همچنانست که جزخدایرا کسی را سجده بُرد و اورا بخدائی گرفت **مصطفی** (ص) گفت مَن اَطَاعَ مخلوقاً فَکَاَنَّمَا سَجَدَ سَجدَةً لِغیرِاللهِ »

« فَاِن تَوَلَّوا فَقُولُوا اشهَدُوا الآیة » - این خطاب با **مصطفی** (ص) است وبا امت وی میگوید « اگر ایشان از اجابت بر گردند شما گوئید که ما مسلمانانیم وخدایرا یکتا وبی‌همتا گوئیم اگر کسی گوید این آیت برسبیل حجت آورد برایشان ، ودرین چه‌حجت است که گفت فاِن تَوَلَّوا فَقُولُوا اشهَدُوا » ؟ جواب آنست که ربّ‌العالمین مارا درین آیت ادب مجاحت درآموخت ، وبیان کرد که‌معاند را بعد از آنکه حجت بروی لازم گشت وحق بروی ظاهرشد ، و همچنان عناد

میسماید، راه آنست که اروی بر گردید وملاحت درمحاجت وی بگدارید

وفی الحبر انّ النبی(ص) کتب کتاباً الی قیصر ودعاه الی الاسلام، فقال « مِن محمد رسول‌الله الی **هرقل عظیم الروم** سَلامٌ عَلیٰ مَن اتَّبَعَ الهُدیٰ . امّـا بعد، فَاَنا ادعوكَ اِلَی الاِسلامِ اَسلِم تَسلَم ، اَسلِم یُؤتِكَ اللهُ اجرَكَ مَرَّتین، فَاِن تولّیتَ فاِنّ علیك اثم‌الاَریسیّین یَا اَهلَ الکتابِ تَعَالَوا اِلیٰ کلمةٍ سَوَاءٍ بَینَنَا وَ بَینَکُم الی آخر الآیة » .

ـ النوبة الثالثة

قوله تعالی « اِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِندَاللهِ کَمَثَلِ آدَمَ » ـ این آیت ار یك روی اشارت بقدرتِ خدای دارد، و ار یک روی اشارت بتخصیص وتشریف **عیسی**(ع) و **آدم**(ع) اما تخصیص ایشان ظاهراست وبیان قدرت آنست که درآفرینش **عیسی** و **آدم** بازنمود که خدای قادر بهر کمالست، وقدرتِ او بی کسب وبی احتیال است بوانائی او بی‌عجز وبی زوال‌است، وبایندگی اودرعزّت وقدرت بی گشتن‌حال است بخود در وصفِ قدرت بلکه درهمه اوصاف قیّوم ومتعال‌است هرچه خواهد کند، وتوانِ آن دارد که ار نطفهٔ مرده گاه آدمی زنده کند، ور بیگانهٔ مرده که آشنا زنده کند ازین عجب‌تر که ار خاكِ مرده آدم صفی آرد، و ارمریم بی‌پدر**عیسی**(ع) پیدا کند، میان این وآن خدائی خود پیدا می کند و قدرتِ خود بخلق میسماید آن چیست که در عقل محالست که نه در تحت قدرتِ دوالجلال است ؟ آن چیست ار معدوم که نه‌الله بر آن قادر بر کمالست ؟ مخلوق را قادر گویند لکن بر سبیل مجاز، قدرتِ او کسبی، بعضی‌تواند وبعضی نه، و خدای بهرچیز قادراست درمعدوم چنانکه در موجود ، درمستحیل چنانکه در معقول ، در خیرو درشر ، درطاعت ودرعصیان قال‌الله تبارك وتعالی « وَخَلَقَ کُلَّ شَیءٍ فَقَدَّرَهُ تَقدیراً »

یکی ازبزرگانِ دین خدای را عزّوجلّ ثنا کرد و گفت « یامَن یُقدِر ولکنه یعفو، یامن یعلم ولکنه یَحلُمُ، یامن یُبصرُ وَ لکنّه یَصبِرُ » این ثنا از آن خبر گرفت که « انّ حَمَلَةَ العرش ثمانیةٌ اربعةٌ تسبیحهم سبحان‌الله عددَ حلمه بعد علمه، و اربعةٌ تسبیحهم سبحان‌الله عَدَدَ عفوه بعد قدرته

قوله « اَلحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمترِیْنَ » - یا محمد (ص) مگرتا در گمان نیفتی که ما را درقدرتِ ایجاد شریک وانباز نیست، وما رادرآن‌بکس‌حاجت وبدار نیست، وجزما کس را قدرتِ ایجاد واختراع سزا نیست

یکی ازپیران طریقت درمناجات گفت خداوندا ! کارآنکس کند که تواند و عطاآنکس بخشد که دارد، پس رهی چه دارد وچه تواند ؟ چون توانائی تو کرا تواست ؟ ودر ثناء تو کرا رواست ؟ وبی مهرِتو کرا سرورِ جان است ؟

بی نسیم مهرِ دلبر راحتِ گلزار نیست

بی‌فروغ آن رخ گلرنگ نور ونار نیست

قوله « فَمَن حَاجَّكَ فِیهِ مِن بَعدِ مَاجَاءَكَ مِنَ العِلمِ » - ای‌مهتر ! این بیگانگان بانهادِ خراب، وجهلِ بی‌اندازه، و عقل مدخول، ایشان را چه سری کند این آیتِ اعتبار و قیاس که برایشان خواندی از راه اعجاز ؟ این آیت مباهله بر ایشان خوان، وپس برایشان قهرو سیاست ما گوش دار مصطفی (ص) گفت آتش آمده برهوا ایستاده اگر ایشان مباهلت کردندی درهمه روی زمین از ایشان یکی نماندی و اصحاب‌مباهله‌پنج کس‌بودند مصطفی (ص) وزهرا (ع) و مرتضی (ع) وحسن (ع) و حسین (ع) آن ساعت که بصحرا شدند رسول ایشان را با پناهِ خود گرفت، و گلیم برایشان بپوشانید، و گفت « اَللّهُمَّ ! اِنَّ هَؤُلَاءِ اَهلی جبرئیل آمد و گفت « یامحمد ! وَ اَنَا مِن اَهلِكُم » ، چه باشد یا محمد اگرمرا بپذیری ودر شماراهل بیت‌خویش‌آری ؟ ، رسول(ص) گفت « یاجبرئیل وَ اَنتَ مِنَّا » ، آنگه جبرئیل بازگشت

و در آسمانها میبارید و فخر میکرد ومیگفت «مَن مثلی؟ و انا فی السّماء طاؤسُ الملائکة وفی الارض مِن اهل بیت محمد (ص)» یعنی چون من کیست؟ که در آسمان رئیس فریشتگانم، و در زمین از اهلِ بیت محمد(ص) خاتم پیغامبرانم

این آب نه بس مرا که خوانندم خاک سر کوی آشنای تو؟!

قوله تعالی «اِنَّ هٰذَا لَهُوَ القَصَصُ الحَقُّ» ـ این قرآن سخنی پاك است، کلامی راست و درست، کلام بارخدای عزیز، سخن آفریدگار حکیم عزیز و کلامش عزیز، و رسولش عزیز عزّتِ خود را گفت «واِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ العَزیزُ الحَکیمُ» عزّتِ کلام را گفت «وَ اِنَّهُ لَکِتَابٌ عَزِیزٌ» عزّتِ رسول را گفت «لَقَدجَاءَکُم رَسُولٌ مِن اَنفُسِکُم عَزِیزٌ»(۱) می گوید بندهٔ من از کتابم عزیز است امامِ تواست، ورسولم عزیز است شفیع تواست، ور خود عزیزم خدای توام چندین هزار سال است تا بندگان رامیآفرینم، ایشان درمن عاصی و کافرمی‌شوند، مرا زن وفرزند میگویند، واز گفتِ ناسزاءِ ایشان درعزّتِ وحدانیّت مانقصانی نیامد یا محمد(ص) تا ترا برسالت بخلق فرستادم، چندین هزار کافران بر حسدِ تو بیرون آمدند، وترا ساحر وشاعر خواندند، ومجنون و کاهن خواندند، ودر عزّتِ رسالتِ تو هیچ نقصان نیامد وتا این قرآن بتو فرستادم چندان ملحدان وزنادقه قصد کردند که در آن طعنی کنندوعیبی آرند، هم ایشان مطعون گشتند، ودر عزّتِ کلامِ ماعیب نیامد مؤمنان عزیز کردگان من‌اند که گفته‌ام «وَلِلّٰهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلمُؤمِنِینَ» شیاطین قصدِ ایمان ایشان کردند تا دربایندنتوانستند، هرچند کهوسوسه کردندلکن بتعبیهٔ ایمان‌راه نبردند، این همه بدان کردم که‌خود عزیزم وایشان‌راعزیز کردم «عزّتی فی الولایة، وعزة رسولی فی الکفایة، و عزّه کلامی فی الاعجازِ والحجّة، و عزّة المؤمنین فی الرّعایة و النصرة»

(۱) درایتجامصنف کلمهٔ«عزیز» رابرای«رسول»(ص) صفت دانسته، درصورتیکه بقیت آیت چنین است «عزیز علیه ماعنتم» یعنی ای مؤمنان بر پیغامبر سخت وناگوار است که شما بر نج افتید. ماوراء ابن علی الطاهر«عزیز» بمعنای سخت آمده وصفت «رسول» نیست ومیبدی خود درتفسیر آیهٔ شریفهٔ (۱۲۸/۹) همچنان رفته‌است که شرح دادیم

« قُل يَا اَهلَ الكِتَابِ تَعَالَوا اِلیٰ کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَینَنَا وَ بَینَکُم » ـ از روی تحقیق این خطاب با اهل توحید است و مریدان راه حقیقت میگوید شما که مرور سالکان منهج صدق‌اید اگر خواهید که فردا ساکنان مقعد صدق باشید، مگر تامدهب ارادت خویش ازحاشاك رسوم‌صیانت کنید، وبساط وقت خویش از کدورات بشریت‌فشانده دارید، ومشرب همّت ازغبار اغیار پاك گردانید یك‌دل، یک‌ارادت ویک همّت باشید « مَن اَصبَحَ وَ لَهُ هَمٌّ وَاحِدٌ کَفَاهُ اللهُ هُمُومَ الدُّنیَا وَ الآخِرَةِ »

اینست که گفت « وَلا یتّخذ بعضُنا بعضاً ارباباً من‌دون‌الله » باهر پراکنده (۱) دلی‌بهر کوئی فرو مشوید نفس امّاره را فرمان مبرید، هواءِ مذمومه را مپرستید « وَلا تَتَّخِذُوا الٰهَینِ اثنَینِ، اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ »

تـا ترا دامن گیرد گفتار هر تر دامنی

بندهٔ پندار خویشی بندهٔ الله نئی

۱۳ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی « یَا اَهلَ الکِتَابِ » ـ ای اهل **تورات و انجیل** « لِمَ تُحَاجُّونَ فِی اِبرَاهِیمَ » چـرا حجت میسازید خود را در **ابراهیم(ع)** « وَمَا اُنزِلَتِ التَّورَاةُ وَ الاِنجِیلُ اِلّا مِن بَعدِهِ » وخود نفرستادند نه تورات ونه انجیل، مگرپس ابراهیم، « اَفَلَا تَعقِلُونَ (۶۵) » هیچ می درنیاوید؟

« هَا » بیدار بید (۲) وگوش دارید « اَنتم هٰؤُلاءِ » شما که ایمان اید « حَاجَجتُم » حجّت می‌آرید « فِیمَا لَکُم بِهِ عِلمٌ » در آنچه شما را بآن علم است « فَلِمَ تُحَاجُّونَ » چرا حجّت‌می‌آرید؟ « فِیمَا لَیسَ لَکُم بِهِ عِلمٌ » درآن چیز که شما را درآن علم نیست ونه ازآن آگاهی؟ « وَاللهُ یَعلَمُ وَ اَنتم لا تعلَمُونَ (۶۶) »

(۱) نسخه پرکنده (۲) مجعف نوید

و حدا داند وشما ندانید

« ما کانَ اِبرَاهِیمُ یَهُودِیّاً » ابراهیم هرگز جهود نبود « وَلَا نَصرَانِیّاً » و نه ترسا بود « ولٰکِن کَانَ حَنِیفاً مُسلِماً » لکن حنیفی بود، مسلمان « وَمَا کَانَ مِن المُشرِکِینَ (۶۷) » وهرگز از انبازگیران وانبازخواهان باخدای نبود

« اِنَّ اَولَی النَّاسِ بِاِبرَاهِیمَ » اَولیٰتر مردمان به ابراهیم « لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ » ایشان اند که بر پی اواند « وَهٰذَا النَّبِیُّ » واین پیغامبر « وَالَّذِینَ آمَنُوا » و ایشان که بگرویدند « وَاللهُ وَلِیُّ المُؤمِنِینَ (۶۸) » وخدای یار مؤمنان است ودر نصرت ومعونت نزدیك بایشان است

« وَدَّت طَائِفَةٌ مِن اَهلِ الکِتَابِ » دوست میدارند گروهی از جهودان، « لَو یُضِلُّونَکُم » اگر شما را بیراه توانند کرد و ازحق شما را بتوانند فریفت، « وَمَا یُضِلُّونَ اِلَّا اَنفُسَهُم » وبیراه نمیکنند مگر خویشتن را، « وَمَا یَشعُرُونَ (۶۹) » و نمیدانند

« یَا اَهلَ الکِتَابِ لِمَ تَکفُرُونَ بِآیَاتِ اللهِ » ای اهل کتاب چرا کافرمیشوید بسخنان خدای « وَاَنتُم تَشهَدُونَ (۷۰) » و شما گواهی میدهید که توارت حقّ است

« یَا اَهلَ الکِتَابِ » ای اهل کتاب « لِمَ تَلبِسُونَ الحَقَّ بِالبَاطِلِ » چرا می‌آمیزید راستی را بکژی « وَتَکتُمُونَ الحَقَّ » و پنهان میدارید چیزی که راست است و درست، « وَاَنتُم تَعلَمُونَ (۷۱) » وشما میدانید راستی آن

« وَقَالَت طَائِفَةٌ مِن اَهلِ الکِتَابِ »، و گروهی گفت ازدانشمندان اهل کتاب قوم خویش را « آمِنُوا » بگروید « بِالَّذِی اُنزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا » بآنچه فرو فرستادند برمؤمنان، « وَجهَ النَّهَارِ » باوّل روز بگروید « وَاکفُرُوا آخِرَهُ » وبآخر روز از آن اقرار و ایمان باز آئید « لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ (۷۲) » تا مگر ایشان که

به‌محمد (ص) گرویده‌اند ار تصدیق او بازپس آیند

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ الآية» ـ مفسّران گفته‌اند این آیت بآن فرود آمد که دانشمندان جهودان و ترسایان **نجران** خصومت کردند در کار **ابراهیم** (ع) جهودان میگفتند **ابراهیم** ازما بود و بر دین ما ، و بما سزاوارتر ، و ترسایان دعویٰ میکردند که ازما بود و بر دین ما رب‌العالمین دعوای هردو باطل کرد گفت «لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ» ای لِمَ تَدَّعُونَ ؟ دعوی درین آیت حجّت خواند ، ازبهر آنکه هر که دعویٰ کند حجّت آرد آنگه بیان کرد که این سست جهودان و ترسایان درحقّ وی محال است ، که ابراهیم متقدّم بود و این هردو ملّت متأخر یعنی که این ملّت جهودان و ترسایان بعدار نزول تورات و انجیل فرا دیده آمد ، و تورات وانجیل بعدار وفات ابراهیم فرود آمدند بعمرهاء دراز گفته‌اند که میان **ابراهیم** و **موسی** هزار سال بود و میان **موسی** و **عیسی** دو هزار سال «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» می‌در نیابید که این دعوای شما باطل است وحجّت شما تباه ؟

«هَا أَنتُم» قرّاء **مدینة** بی‌همزه وبی مدّ خوانند ، و قراء **مکه** مهموز ومقصور خوانند بروزن «هَعَتُمْ» واهل کوفه بمدّ وهمزه ، و باقی بمد بی‌همزه واصل کلمه **انتم** است و**ها** تنبیه وهمچنین **هؤلاء** اصل کلمهٔ **اولاء** است ، و**ها** تنبیه ، ای‌التنبیه عما يَصِلّ عَنه الانسان او يغفل ونهاد این کلمه تقریب راست چنانکه کسی ترا گوید « این انت » تو اورا جواب دهی « ها أَنا ذا » یعنی « انا قریب منك » «هَا أَنتُم» میگوید بیدار باشید و گوش دارید که شما جهودان و ترسایان‌اید ، «هؤُلَاءِ» یعنی یا هَؤُلَاءِ ای شما هر که اینانید ، گرفتم که خصومت گیرید وحجّت آرید در کار **محمد**(ص) که نعت وصفت وی در کتاب **تورات** و **انجیل** خوانده‌اید هرچند که درآن محاجّت برباطل آید

«فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ» باری در **ابراهیم** (ع) چرا حجّت گیرید و دعوی کنید، و شما را در کارِ وی علم ودانش نه، که در کتاب شما نیست که **ابراهیم** یهودی بود یا ترسا بود «وَاللهُ يَعْلَمُ وَ اَنتُم لاتعلمونَ» و خدای داند شأن و قصهٔ **ابراهیم**، و شما ندانید آنگه تفسیر کرد و گفت

«مَا كَانَ اِبْرَاهِيمُ يَهُودِيّاً وَلَانَصرَانِيّاً» **ابراهیم** هرگز جهود نبود و نه ترسا، نه گفته نه خدای هیچ انباز، لکن مسلمانی بود یکتا گوی مخلص اهل تفسیر گفته‌اند که **حنیف** موحّد است ومخلص وگفته‌اند که ابراهیم را بآن حنیف خواندند که حاجّ بود وگفته‌اند از بهر آن که مختتن بود

آنگه گفت «وما كانَ مِنَ الْمُشرِكين» ـ با تشبیهی باشد که آن جهودان و ترسایان در آن دعوی که میکردند مشرك بودند، و ربّ‌العالمین **ابراهیم** را از آن شرك مبرّا کرد و بدین اسلام منسوب کرد، آن دین که الله از آن خبرداد که «ان‌الدین عندالله الاسلام»، و **حسن بصری** گفت «واجعل دیننا الاسلام القدیم» وازعهد **آدم**(ع) تا بمنتهای عالم هرپاك دینی وصاحب حقّی بآن دین‌مخصوص‌است و بآن منسوب و الیه اشار النبی(ص) «بُعِثتُ بِالْحَنِيفِيّه السهلة السمحة»

«اِنَّ اَولَى النّاسِ بِابراهِيمَ اَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» ـ قصّهٔ نزول این آیت آنست که روایت کرده‌اند ازجماعتی یارانِ رسول (ص) که گفتند چون **مصطفی**(ص) **بمدینة** هجرت کرد و **جعفر بن ابی‌طالب** به**حبشه**، و وقعهٔ **بدر** افتاده بود و بر کافران و مشرکانِ **قریش** آن قهروقتل رفته جمعِ قریش‌در **دارالندوة** حاضر شدند واتفاق کردند که مالی فراوان جمع کنند و **بنجاشی** فرستند، تا جعفر واصحابِ وی که نزدیك وی بودند بدستِ ایشان باز دهد، تا بجای کشتگان بدر از ایشان کین خواهند، این اتّفاق کردند و **عمرو بن عاص** و **عمارة بن ابی‌معیط** بآن کار نامزد کردند وفرستادند ایشان رفتندبزمین‌حبشه ودرپیش **نجاشی** شدند، و ویرا سجود کردند چنانکه عادتِ ایشان بود وگفتند ما که آمدیم بآن آمدیم تاترا شکر

گوئیم و نصیحت کنیم ، وترا خبر دهیم از قصّه وحال این‌قوم که نزدیك تو آمدند، و دشمنی ایشان و بدخواهی ایشان مرترا ، که ایشان از نزدیك مردی بیامدند دروغزن ، جادوگر میگوید بدعویٰ که من رسول خدا ام و فرستادهٔ او بخلق ! وآنکه ویرا درآن دعویٰ کس متابع نیست ، مگر از بن سفهاء و نابزرگان وبا پس افتادگان چند کس که باوی برخاسته‌اند و او را نصرت میکنند ، وما که قریش‌ایم وسران وسروران عرب ایم ایشان را دربپیچانیدیم وبا شِعبی راندیم از زمین خویش، که کس درایشان نشود وبیرون نیایند مگر گرسنگان وبرهنگان وبا گوشه‌ای‌افتادگان واکنون که کار برایشان دشخوار ، وجای برایشان ناخوش گشت ، این عمّ خویش بنزدیك توفرستاد تا دین تو برتو بزیان آرد ، وملك تو بتو تباه برد ، و رعیّت تو بشوراند ، ونظام کار تو بهم بر کند اکنون ماآمدیم تا ایشان را بدست ما باز دهی، تا شرایشان ازتو باز داریم و کفایت کنیم و نشان درستی این حال‌آنست که ایشان چون بنزدیك تو آیند سجود نکنند وخدمت و تحیّت تو چنانکه مردمان کنند ایشان‌نکنند پس نجاشی کس‌فرستاد وجعفرواصحابِ‌اورا بخواند چون‌بدرسرای نجاشی رسیدند جعفرهم از برون آواز داد که « یَستأذنُ علیكَ حزبُ‌اللّٰه » نجاشی گفت « فَلیدخُلوا بِأَمانِ‌اللّٰه و ذمّته » پس درآمدند وسجود نکردند و تحیّتی که ایشان را عادت بود نکردند ، چنانکه عمروبن‌عاص گفته بود نجاشی گفت چون است که سجود نکردید ؟ ومرا تحیّت نگفتید چنانکه دیگران کنند که نزدیک من درآیند ؟ مؤمنان جواب دادند « سجدالله الذی خلقك وملّکک » سجود آن کسی را کنیم که ترا بیافرید وملك بتوداد وآن تحیّت که تومیخواهی آن هنگام کردیم که بت‌پرست بودیم اکنون خدای عزوجلّ پیغامبری راست گوی بما فرستاد ، و مارا سلام وتحیّت اهل بهشت فرمود ، ونهی کرد ازآن تحیّت که در جاهلیّت‌درآن بودیم نجاشی از کتاب‌خدا تورات وانجیل شناخته بود که آنچه

ایشان گفتند حق است، هیچ چیز(۱) نگفت، و از آن در گذشت آنگه گفت «اَیُّکُمُ الهاتفُ یستأذنُ علیك حزبُ‌الله؟» آن که بود از شما که آواز داد و دستوری درآمدن خواست؟ جعفر گفت «آن من بودم» نجاشی گفت اکنون تو سخن گوی جعفر گفت تو پادشاهی از پادشاهان زمینی، و از اهل کتاب خدائی، در حضرت تو سخن فراوان نگویم که ترك ادب باشد، مختصر گویم این دو مرد را بپرس یعنی عمرو بن عاص و عمارة بن ابی معیط که ما آزادگان یا بندگانیم؟ اگر بندگانیم که از خداوندان خویش گریخته‌ایم ما را با ایشان فرست، و به ایشان باز ده نجاشی گفت یاعمرو! چه کسانید ایشان؟ آزادان‌اند یا بندگان؟ عمرو گفت «بل احرار کرام» آزاداند و کریمانند، جعفر گفت بپرس از ایشان که ما هرگز خونِ ناحق ریختیم تا از ما قصاص خواهند؟ عمرو گفت «لاولا قطرةً» جعفر گفت بپرس تا هرگز مال مردم بغصب و بی‌حق گرفتیم؟ تا باز دهیم نجاشی گفت ای عمرو! اگر قنطاری برده‌اند مال‌مردم بغصب، من باز دهم عمرو گفت «لاوَلا قیراطاً منه» نه قنطار برده‌اند و نه یك قیراط نجاشی گفت پس چه خواهید از ایشان؟ عمرو گفت ما همه بر یك دین بودیم، آن دین که آباء واجداد ما بر آن بودند و بر آن رفتند، اکنون ایشان آن دین بگذاشتند، و دیگری بر دست گرفتند، وما همه بر آن دین خویش مانده‌ایم نجاشی گفت یا جعفر آن چه دین بود که داشتید و بگذاشتید؟ و اکنون چیست که دارید؟ جعفر گفت ما اوّل بر دین شیطان بودیم، بت پرستی و کافری بخدای عزّوجلّ و فرمان برداری شیطان، و اکنون خدای ما را دین اسلام کرامت کرد، رسول(ص) آمد بما از خدا و کتاب آورد چون کتاب عیسی(ع)، موافق کتاب ودین او بود نجاشی آن ساعت بفرمود تا ناقوس بزدند و هر قسّیسی و راهبی که بودند حاضر شدند، و نجاشی بر ایشان سوگند نهاد که بآن خدای که انجیل بعیسی فرو فرستاد، هیچ یافتند در کتاب خویش که میان

(۱) نسخه هیچیز

عیسی و قیامت پیغامبری مُرسل خواهد بود؟ ایشان گفتند خواهد بود، که **عیسی** ما را بآن بشارت داده و گفته «من آمن به فقد آمن بی ومن کفر به فقد کفر بی» آنگه **نجاشی** گفت یا **جعفر** چه فرمایدتان این مرد از کار دین؟ جواب داد که کتاب خدا خواند برما، وامر معروف کند، ونهی منکر کند، نیکوئی با همسایگان و خویشاوندان، و نواختن یتیمان، وما را بعبادت یك خدای خواند، آن خدای که یگانه و یکتاست، بی‌شریك و بی‌نظیر و بی‌همتاست **نجاشی** گفت از آن کتاب که بر شما میخواند چیزی بخوان **جعفر** سورة العنکبوت وسورة الروم برخواند **نجاشی** و اصحاب او بسیار بگریستند چون آن شنیدند و گفتند یا **جعفر** «زِدنا مِن هٰذَا الحدیث الطَّیب» **جعفر** برایشان سورة الکهف خواند **عمرو بن عاص** چون آن حال و آن کار بر آن نسق دید خواست تا **نجاشی** را بخشم آرد گفت «انّهم یشتمون عیسیٰ وامّه» ایشان در **عیسی** و مادر او ناسزا گویند **نجاشی** گفت در عیسی و مادر چه گوئید؟ **جعفر** سورة مریم برخواند نجاشی مانند سرخلالی(۱) برداشت و گفت والله که **عیسی** بر آنچه ایشان گفتند باین قدر افزونی نگفت آنگه **جعفر** و اصحاب وی را گفت بزمین من ایمن روید که کس را نیست وبرسد که شما را ناسزا گوید ورنجاند، که شما حزب **ابراهیم** اید **عمرو** گفت یا **نجاشی** «وَ مَن حزبُ اِبراهیم؟ فقال هولاء الرّهطُ وَصاحبُکُم الّذی جاؤا مِن عنده وَ مَنِ اتّبعهُم» گفت حزب **ابراهیم** این گروه‌اند، وآنکس که ایشان از نزدیكِ وی بیامدند، وآنکس که پس‌روِ ایشان باشد مشرکان را این سخن راست نیامد و بآن منکر شدند، و در **ابراهیم** دعویٰ کردند که وی از ما بود، وما اولیتریم بابراهیم وبدین وی پس رب‌العالمین درشأن ایشان وآن خصومت که در ابراهیم میگرفتند ودعویٰ که میکردند این آیت **بمدینة** فرو فرستاد بروفقِ قولِ **نجاشی**

(۱) کذا فی ثلاث نسخ، یعنی سرچوب نازك که بدان خلال دندان کنند برداشت

« اِنَّ اَوْلَی النّاسِ بِابراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ » الآیة ، رُوی انّ النّبی(ص) قالَ « لِکُلِّ نَبیٍّ وُلاةٌ مِنَ المُؤمِنین وَ اِنَّ وَلِیّی مِنهم ابی وخلیلُ ربی » ثمَّ قرأ اِنَّ اَولَی النّاس بِابراهیم الآیة اولیٰ از « وَلی » است و وَلی قرب است نزدیك عرب ، و ولیٌّ ، قریب یُقال هو وَلِیٌّ مِنه ای قریبٌ منه ومعنی آیت آنست که نزدیکتر مردمان به ابراهیم آنانند که بر پی او بودند ، یعنی در روزگار او واین پیغامبر یعنی محمد(ص) « وَالّذین آمنوا » و ایشان که به محمد (ص) ایمان آوردند ، یعنی ایشان را سزاست ورسد که گویند ما بردین ابراهیم ایم

این یك معنی است که درین آیت گفتند، ومعنی دیگر گفته‌اند هُوَاَنَّ اصدقَ النّاس ، موالاةً لابراهِیمَ مَن تَبِعَهُ فی اعتقاده و افعاله وَهٰذَا النّبیّ وَالّذین آمنوا هُمالمتّبعون لَه فَاذاًهُم احقُّ به برین معنی « هذاالنّبی » ابتدا است نه عطف ، وخبر آن محذوف است

آنگه گفت « وَاللّهُ وَلی المُؤمنین » موالات خدای در ایمان بسته ست تا بحکم این خطاب هر که باایمان بود بهر وقت که بودموالاتِ اللّه رسد ، و کافران که از ایمان بی‌نصیب‌اند ازین نواخت محروم‌اند ، وموالات ایشان‌باشیطان‌باشدچنانکه گفت « وَالّذین کفروا اَولیاءهم الطاغوت »

قوله « وَدَّت طائفة مِن‌اهل‌الکتاب » ـ مودت در دوجای استعمال کنند در محبّت و در تمنّی وفرق آنست که چون در تمنّی استعمال کنند « لو » درآن آید و با معنی محبت « لو » استعمال نکنند وَ طائفة جمع طائف است و هوالذی یطوف بالبیت او فی‌الاسفار ، پس بر سبیل توسّع هرجمعی را طائفه گویند ، اگر طواف کنند واگرنه همچنانکه رُفقه گویند تَرافقوا اَولَم یترافقوا معنی آیت آنست که جهودان آرزوی‌میکنند که شمارا بی‌راه کردندی‌بافریفتندی وخرآن

نیست که‌خود رانی‌راه میکنند ومی‌فریبند ، که مؤمنان آن گفتار ایشان‌می‌پذیرند پس وبال وزره آن از روی اضلال ایشان بار گردد ، وخود نمیدانند که آن زیان بخودمیکنند ، نه بمؤمنان ، وخود را گمراه می کنند ،نه مؤمنان‌را ومعنی دیگر « وما یَشعرون » اَنَّ اللهَ عزّوجلّ یطلعکم علیٰ سَرائرهم مفسّران گفتند که این قوم جهودان بودند که **عماربن‌یاسر** را و **حذیفة‌بن‌یمان** را با دین جهودی میخواندند ، واین قصّه درسوره البقره رفت

« یا اهل‌الکتاب لِمَ تکفُرونَ بِآیات‌الله » ـ اهل کتاب اینجا جهودان و ترسایان‌اند و « آیات‌الله » قرآن است وبیان نعت **محمد**(ص) میگوید شما که جهودان وترسایان‌اید چرا بر **قرآن** که منزل است بر **محمد** (ص) می کافرید ؟ وشما گواهی میدهید و میدانید که **تورات** حقّ‌است واثبات نبوّت **محمد**(ص) در **تورات** است

قوله تعالی « یا اهل‌الکتاب لِمَ تلبسون‌الحقّ بالباطل » ـ حقّ دین اسلام‌است و باطل جهودی و ترسائی **ابن‌زید** گوید حق **تورات** است که **بموسی** (ع)فرو فرستادند، وباطل‌تحریف وتبدیل‌ایشان که‌در **تورات** آوردند و گفته‌اند حق‌تصدیق ایشان است بعضی **تورات** ، وباطل تکذیب ایشان بعضی ، یعنی که بعضی نعتِ **محمد**(ص) که در **تورات** است اقرارمیدهند وبعضی‌بدروغ میدارند « وَ تَکتمونَ الحَقَّ» نعت وصفت **محمد**(ص) است که بپوشیدند بعد ازآن که اشارت **تورات** و **انجیل** برآن دلالت کرد و **مصطفی** (ص) نهی کرد ازآنکه کسی علمی دارد واز خلق بپوشدوباز گیرد بعدازآنکه اظهارآن‌واجب‌بود ، وذٰلك فی‌قوله(ص) « من سُئلَ عن‌علمٍ فکَتَمه اُلجِمَ یوم‌القیامة بلجامٍ من‌النّار »

ثمَّ قال « وَ اَنتم تَعلمون » ـ ای تَعرفون الحقَّ الّذی تکتمون والتّلبیس الّذی تَأتونَ اگر کسی گوید چونست که‌ایشان‌را درین آیت‌علم‌اثبات کرد ودرآن آیت

پیش علم از ایشان نفی کرد و گفت «وَاللهُ یعلم وانتم لاتعلمون»؟ جواب آنست که آنچه از ایشان نفی کرد آنست که در **ابراهیم**(ع) دعوی کردند که جهود بود یا ترسا، و آن نه در کتاب ایشان بود، نه ایشان را در آن هیچ علم بود، و آنچه ایشان را در بن آیت اثبات کرد از علم بیان صفت نعت **محمد**(ص) که در **تورات** و **انجیل** خوانده بودند و دانسته، و آنگه بپوشیده بودند و انکار کرده، و این غایت ذم است که آنچه دانند انکار کنند، و آنچه ندانند بآن دعوی کنند

قوله تعالی «وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ الآیة» - قول **سدی** و **حسن** آنست که این جهودان **خیبر** بودند، دوازده مرد از احبار ایشان که با یکدیگر گفتند راه اینست که در اوّل روز در دین **محمد**(ص) شوید و آشکارا باو گروید و اقرار دهید بزبان بیرون از اعتقاد و دل، و آنگه شبانگاه باز شوید و گوئید ما با **تورات** باز رسیدیم و از نشانهای پیغامبر آخر الزّمان در تو چیزی نمی‌بینیم، و آن پیغامبر تو نه‌ای، ما از اقرار خود باز آمدیم

«لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» - این «ها و میم» با مؤمنان شود، یعنی که ایشان با همدگر گفتند که چنین کنید مگر اصحاب **محمد**(ص) و ایشان که بوی گرویده‌اند چون شما را که اهل کتاب اید و دانایان در کار **محمد**(ص)، چنین بینند ایشان در شكّ افتند، و از تصدیق او باز گردند، و بدین ما در آیند **مجاهد** و **مقاتل** و **کلبی** گفته‌اند این آیت در شأن قبله آمد که چون با **کعبه** گردانیدند بر جهودان دشخوار آمد، **کعب بن الاشرف** و **مالك بن الصیف** با اصحاب خود گفتند که بامداد با **محمد**(ص) نماز بکعبه کنید و تصدیق وی کنید، و در آخر روز بوی کافر شوید و با صخره گروید که قبلهٔ شما است ربّ العزّت **مصطفی** را و مؤمنان را از مکر ایشان خبر کرد و سرّ ایشان آشکارا کرد، و این آیت فرو فرستاد «وقالت طائفةٌ من اهل الکتاب آمِنُوا بالّذی اُنزِلَ علی الّذین آمنوا» این که گفتند «بالذی اُنزِلَ علی الذین آمنوا»،

برحسب گفت واعتقادِ مسلمانان گفتند، نه برحسب اقرار واعتقاد خویش «وجهَ النَّهار» اوّل روزلست بحکم آنکه اوّل چیزی ازمردم که استقبال تو کند درمواجهت، روی وی باشد اوّل روز را بآن باز خوانند، و سبب آنکه شریف ترین جوارح روی است، درچیزهاء شریف نیکو استعمال کنند، گویند «هذا وجه الثوب وغیره»

درمعنی این آیت وجهی دیگر گفته‌اند وآن آنست که جهودان پیش از بعثت **مصطفی** (ص) ازوی خبر دادند ونعت وصفت وی گفتند، پس چون دیدند که ریاست ایشان بوی باطل خواهد شد، پشیمان گشتند بایکدیگر گفتند که ما از عوام و سَفلهٔ خویش از **محمد** (ص) خبر دادیم و گفتیم آنچه گفتیم، واکنون اگر بیك دفعه اورا دروغ زن داریم متّهم شویم راه آنست که بعضی ایمان آریم وبعضی نه یعنی اوّل چنان نمائیم که ما او را راست گوی می‌پنداریم، پس او را دروغ زن گیریم وآنکه ایشان یك بار اظهار ایمان کردند ویك بار اظهار کفر ربّ العالمین گفت «إِنَّ الَّذِینَ آمنوا ثمّ کفروا ثمّ آمنوا ثمّ کفروا ثمّ ازدادوا کُفراً» الآیة

النوبة الثالثة

قوله تعالی «یا اهل الکتاب لِمَ تحاجّون فی ابراهیمَ» الآیة از روی حقیقت این آیت اشارتست بلطف خدای با بندگان، وپسندیدنِ طاعتِ ایشان، وجزاء آن دادن به اضعاف کردار ایشان **خلیل الله** (ع) که درراه توحید منزل داشت ودرحقیقت تفرید هرچیز جز الله بگذاشت، وهمه درباخت، مال بمهمان داد، وفرزند بقربان داد، وجود را بنیران ربّ العالمین آن ازوی بپسندید، وحکایت کرد از وی، و گفت «فإِنّهم عدُوٌّ لی إِلّا ربّ العالمین» **ابراهیم** (ع) آنست که هرچه دون ماست همه را بدشمن گرفت، و دوستی ما برهمه اختیار کرد، بزبان حال گوید

امرور که ماه من مرا مهمان است

بخشیدن حان و دل مرا پیماست

دل را حطری بیست، سحن در حانست

حان افشانم که رور حان افشانست

لاحرم ربّ العزّة نقاب صنّت بر روی خلّت وی فرو گذاشت و حجاب غیرت درمیان وی وحلق نگه‌داشت همه دردعوی کردند که وی‌ماراست، ربّ العزّت گفت بی، که او حدا راست، «وَ اتَّحذَ اللّهُ ابراهیمَ خلیلاً» جهودان وترسایان ومشرکان هر کسی دروی دعویٰ کردند، ربّ العزّت او را ارهمه بری کرد وبخود قریب کرد «وَ ما کانَ ابراهیمُ یهودیاً ولا نصرانیّا ولکن کان حنیفاً مسلماً». نظیر این، قصهٔ **سلمان** است برور **خندق**، هر کس دروی دعوی کردند **مهاجران** گفتند ارماست، **انصار** گفتند ارماست، **مصطفی** (ص) گفت «نه آن ونه این، بلکه ار ماست، سلمانُ منّا اهلَ البیت» **سلمان** درجستن دین حق وراه **مصطفی** (ص) چندان ریاصت برخود نهاد تا خود را تسلیم کرد تا او را به بندگی بفروختند چنانکه درقصّهٔ وی بیاید، که بدایت کار که طالب حق بود ودرجستجوی **مصطفی**(ص)ودینِ وی بود، در دیار **حجار** ربی ار جهینه او را بخرید و اورا شبانی فرمود وربان حالش میگوید

گردان گردان به بندگیت افتادم

آن دولت شد که گفتمی آزادم

لاحرم چون آزادی خویش درآرروی مشاهدهٔ **مصطفی** (ص) خرج کرد، **مصطفی** (ص) باوی این کرامت کرد که ار همه بیزار برید وبا پناه عصمتِ خویش گرفت من رفع خُطوةً الینا وجد نعمة لدینا و من وقع علیه غبار موکبنا ظهرتْ علیه آثارُ نِعَمِنا وفی الخبر مَن تقرّب الیَّ شِبراً تقرّبتُ الیهِ ذراعاً، ومن تقرّب اِلیَّ ذراعاً تقرّبتُ الیه باعاً ومن آتانی مشیاً اَتیتُه هرولةً؛ بعزّت عزیز که اگر یك قدم در

راه حدمت حق برداری هراران نوالهٔ نعمت ار مائدهٔ لطفش برداری ! منك یسیرُ حدمةٍ ومنه کثیر نعمةٍ ، منك قلیلُ طاعةٍ ومنه حلیلُ رحمةٍ ، منك قدمٌ واحدٌ ومنه کرمٌ وافرٌ

حلیل (ع)قدمی چند برداشت درراه حق چنانکه گفت «انّی داهبٌ الی ربّی» ربّ العزّت آن قدم اروی بپسندید ، وجهانیان را براتباع او حواند «فاتّبعوا ملّةَ ابراهیمَ حنیفاً» **ابراهیم** روی بما نهاد و هر که ما را میحواهد تا برپی وی روان باشد فرمان آمد که یا**محمد**(ص) ! یامهترعالم ، یاسیّد وُلدآدم ! **ابراهیم** را فرزند حبیب توئی ، وقرّة العین مملکت توئی ، تو سراوار تری که اتّباع وی کنی که قدرِ امدران امدران داند ، وآنکه امّت تو که بهتر برامم ایشانند این است که ربّ العالمین گفت «اِنّ اولَی الناس بابراهیمَ لَلّدین اتّبعوه وهذاالنّبیُّ والّدین آمنوا» آنکه تابع ومتبوع همه فراهم گرفت ، وتاج ولایت ومحبت برفرق ایمان ایشان نهاد و گفت «وَاللهُ ولیُّ الّدین آمنوا» حدای یار ودوست مؤمنان است وبایشان نردیك ، ولطیف ومهربان است ، ومهربانی وی نه امروز نه که ار ازل تا جاودان است

۱۴ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «وَلا تُؤ منُوا» استوار مگیرید «اِلّالِمَن تَبِعَ دینَکُمْ» مگر هم‌دینان خویش را ، «قُل اِنَّ الهُدیٰ هُدَی اللهِ» گوی یا **محمد**(ص) که دین دین حداست ، و راه نمونی راه نمونی وی ، «اَن یُؤ تیٰ اَحَدٌ مِثلَ مٰا اُوتیتُم» استوار مگیرید که هیچکس را آن دهند که شما را دادند «اَویُحاجّوکُم عِندَ رَبِّکُم» و استوار مگیرید که ایشان فردا نزدیك حداوند شما حجّت آرند برشما «قل اِنَّ الفَضلَ بِیَدِاللهِ» گوی یا**محمد**(ص) که این افزونی و برتری حلق را بریکدیگر بدست حداست ، «یُؤتیهِ مَن یَشاءُ» میدهد اورا که خود حواهد ، «وَاللهُ وَاسِعٌ عَلیمٌ(۷۳)» وحدای فراخ دار ، فراخ بخش ، فراخ توان است ، سرایها دانا

« يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ » میگزیند وشایسته میسازد اورا که خود خواهد ، « وَاللّٰهُ ذُوالفضلِ العَظيم (۷۴) » والله بافضل بزرگوارست

« وَ مِن اَهلِ الكِتَابِ مَن اِنْ تَأمَنهُ بِقِنطارٍ » واز اهل کتاب کسی است که اگر ویرا استوار گیری بقنطاری ازمال ، « يُؤَدِّهِ اِلَيكَ » باتو دهدآن را ، « وَ مِنهُم مَن اِن تَأمَنهُ بِدِينارٍ » و ازیشان کس است که اگر اورا استوار بگیری بیکدینار ، « لَا يُؤَدِّهِ اِلَيكَ » باتو ندهدآن را ، « اِلَّا مَا دُمتَ عَلَيهِ قَائِماً » مگربپای برایستادن بروی ، « ذٰلِكَ بِاَنَّهُم قَالُوا » آن بآنست که ایشان گفتند « لَيسَ عَلَينَا فِي الْاُمِّيِّينَ سَبِيلٌ » درعرب و درکار عرب برما ملامت نیست و بزه و عتاب نیست ، « وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الكَذِبَ » و برخدای می دروغ گویند « وَهُم يَعلَمُونَ (۷۵) » ومیدانند که دروغ میگویند

« بَلىٰ » چنین است که من میگویم ، و چنان است که مسلمانان میگویند ، « مَن اَوفىٰ بِعَهدِهِ » هر که باز سازد پیمان خود را وراست بازآید آنرا ، « وَاتَّقىٰ » و بپرهیزد از کژی در آن وشکستن آن ، « فَاِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ المُتَّقِينَ (۷۶) » خدای دوست دارد پرهیز کاران را

« اِنَّ الَّذِينَ يَشتَرُونَ » ایشان که میخرند ، « بِعَهدِ اللّٰهِ وَ اَيمَانِهِم » بفروختن پیمان خدای و سوگندان خویش ، « ثَمَناً قَلِيلاً » بهای اندك « اُولٰئِكَ » ایشانند ، « لَا خَلَاقَ لَهُم فِي الآخِرَةِ » که ایشان‌را هیچ‌بهرهٔ نیك‌نیست در آن‌جهان « وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ » و سخن نگوید خدای فردا با ایشان ، « وَلَا يَنظُرُ اِلَيهِم يَومَ القِيَامَةِ » وباایشان ننگرد روز رستاخیز « وَلَا يُزَكِّيهِم » و ایشان را از یك گناه بی گناه نکند ، « وَ لَهُم عَذابٌ اَلِيمٌ (۷۷) » وایشان راست عذابی دردنمای

« وَاِنَّ مِنهُم لَفَرِيقاً » وازایشان گروهی‌اند « يَلْوُونَ اَلسِنَتَهُم بِالكِتَابِ » که زبان خویش می‌بر گردانند سخن گفتن بزبان **توراة** ، « لِتَحسَبُوهُ مِنَ الكِتَابِ » تاشما

بپندارید که آن از توراتست که ایشان میگویند، «وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ» و آن نه از تورات است، در زبان تورات دروغ میسازند «وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ» و میگویند که این از نزدیک خدا است، «وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ» و آن نه از نزدیک خداست، «وَ يَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ» و بر خدای می دروغ گویند، «وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)» و میدانند که می دروغ گویند

النوبة الثانية

قوله تعالى «وَلَا تُؤْمِنُوا اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ» الآية این آیت هم در شأن جهودان است، و حکایت از قول ایشان که یکدیگر را وصیّت کردند و گفتند «ولا تُؤْمِنُوا» ای، لاتصدّقوا ولا تقرّوا «بِاَنْ يُؤْتىٰ اَحَدٌ مِثْلَ ما اُوتيتُم» من العلمِ والکتابِ والحکمةِ والحجّةِ وَالمَنِّ وَالسَّلوىٰ والفضائل والکرامات، «اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ» اليهوديّةَ، وقام بشرائعه، وَصَلّى اِلىٰ قبلتكم میگوید اقرار مدهید و استوار مدارید که کسی را آن فضائل و کرامات وعلم وحکمت دهند که شما را دادند، مگر کسی که هم دین وهم کیش شما باشد ابن کثیر «آن يؤتىٰ احدٌ» ممدود خواند بر معنی استفهام یعنی که هرگز بود که او را آن دهند که شما را دادند؟ - و از شواذّ قرآءة است «اِن يُؤتَىٰ احدٌ» بکسر الف، و معنی آنست که هیچ کس را جز از هم دینان خویش استوار مگیرید، اگر کسی را چنان دهند که شمارا دادند ودرین همه وجوه این «احد» محمد(ص) است، واین «ما» تورات است و آن «مثل» قرآن، و آنچه گفت «قُلْ اِنَّ الْهُدىٰ هُدَى اللهِ» عارض است درمیان گفتِ جهودان، و معنی آن ردّ جهودانست، وتکذیب گفتِ ایشان یعنی که آن علم وحکمت ودین وهدایت که دعوی میکنند، نه آنِ شما است که آنِ خدا است وعطاء وی است، آن را دهد که خود خواهد

«اَو يُحَاجُّوكُمْ عِندَ رَبِّكُم» ـ این هم ارسخن جهودان است، یعنی ولاتؤمنوا ان یحاجوکم عند ربکم، لانکم اصحّ دیناً منهم، فلایکون لهم الحجّةُ علیکم میگوید استوار مدارید که ایشان فردا بنزدیك خدا باشما حجّت گیرند، از بهر آنکه دین شما راست ترست، و حجّت شما قوی‌تر، و ایشان را برشما حجّت نه **ابن جریج** گفت معنی آیت آنست که جهودان سَفَلهٔ خویش را میگفتند که جز هم دینان خویش را تصدیق مکنید و استوار مگیرید نباید که کسی دیگر را آن دهند که شما را دادند، پس چه فضل بود شما را برایشان، چون ایشان آن دانند که شما دانید؟ و آنگه فردا بنزدیك خدا باشما حجّت گیرند و گویند دین ماشما حقید و بدرستی آن اقرار دادید، مکنید ایشان را تصدیق تا امروز بعلم چون شما نباشند، و فردا بنزدیك خدا بر شما حجّت نیارند پس ربّ العالمین بجواب ایشان گفت رَدّاً علیهم و تکذیباً لهم «قُل اِنَّ الفضلَ بِیَدِاللهِ یُؤتِیهِ مَن یَشاءُ» ای **محمد**(ص)، گوی ایشان را که افزونی در علم و حکمت، و این فضل و کرامت در ید خدا است، آنکس را دهد که خود خواهد

«یَختَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن یَشاءُ» ـ رحمت اینجا قرآن و اسلام است بـرقول **ابن عباس**، و نبوّت است برقول **ربیع و حسن و مجاهد** و گفته‌اند که «حسنی» است در آن آیت که گفت «اِنَّ الَّذینَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الحُسنیٰ» و گفته‌اند که این رحمت که قومی را مخصوص است آنست که خواصّ بندگان خودرا بحقائق ولطائف سخن خود راه نمود، تا بتوقیر و تعظیم فرا سر آن شدند، و همگی خویش فـرا آن دادند، و بسمع حقیقت بنوشیدند ربّ العزّت ایشان را در آن بستود و بپسندید، گفت «وَتَعِیَهَا اُذُنٌ واعِیَةٌ»، والیٰ هذا المعنی اشار النبی(ص) اِنَّ مِنَ العلم کهیئةِ المکنون لایعرفه اِلّا العلماءُ باللهِ عزّوجلّ فاذا نطقوا به لم ینکره اِلا اهلُ الغرّهِ باللهِ عزّوجلّ

«وَاللهُ ذُوالفضلِ العَظیم» ـ یعنی عَلَی المؤمنین این فضل همان احسان است

که درآن آیت گفت « اِنَّ اللّٰهَ یأمُرُ بالعدلِ وَالاِحسانِ » عدل آنست که عطا بقدر استحقاق بنده دهد ، و فضل آنست که بقدر استحقاق برافزاید ، و بکرم خود فراخ بنوازد

« وِمِن أهل الکتابِ » الآیة این آیت در ذمّ قومی آمده از اهل کتاب که ایشان با مسلمانان درمعاملت بدساری میکردند ، وفام(۱) دیر بازمیدادند ، و امانت دیر بازمیگزاردند ، وبا ایشان خیانت ومعاملت بد روا میداشتند ، ومیگفتند ماد رکار عرب نه مخاطب ایم نه معاتب ودربمودن اذی ایشان بر مای نمیدیدند ربّ العالمین این آیت فرو فرستاد بجواب ایشان

«وَمِن اهل الکتاب مَن اِن تَأمنهُ بقنطارٍ یُؤَدِّهِ الیك» میگوید ازاهل **تورات** کس است که اگر قنطاری مال بامانت نزدیك وی نهی آن مال باتو دهد ، و این **عبدالله بن سلام** است که هزار ودویست اوقیه زر بامانت بوی دادند آن امانت بشرط خویش و ذمّت خویش باز گزارد

« وَ مِنهُم مَن اِن تَأمنه بدینارٍ لا یُؤَدِّه الیك» ـ این یکی **فنحاص بن عازورا** است ، یك دینار بودیعت باو دادند در آن خیانت کرد « یُؤَدِّهِ ولا یُؤَدِّهِ » بجزم هاء قرآءة **ابوعمرو** و **حمزه** و **ابوبکر** است **فراء** گفت این مذهب بعضی عرب است که جزم در « ها » روا دارند چون ماقبل آن متحرّك باشد

« الّا مادُمتَ علیه قائماً » ـ یعنی بالتقاضی والمطالبة و بالاجتماع معه ، فان انظره واخره انکره « ذٰلِكَ بِاَنَّهم » ای ذلك الاستحلال والخیانة بانّهم یقولون « لیس علینا فی الامّیّن سبیل » ـ اُمیّان درقرآن **عرب** اند که ایشان قومی بودند بی کتاب میگویند آن استحلال وخیانت ایشان آنست که میگویند درکار عرب برما ملامت وعتاب نیست ،واموال ایشان مارامباح است ، که نه هم دین مااند و نه کتابِ ما

(۱) فام بروزن وضعی وام است که بعربی قرض ودین خوانند (برهان قاطع)

ایشان را حرمتی اثبات کرده، ربّ العالمین ایشان را دروغ زن کرد با آنچه دعوی کردند که در کتاب ما مال عرب مارا مباح است و بار گرفتن امانت ایشان ما را رواست گفت « و یقولون علی الله الکذب وهم یعلمون » بر خدای می دروغ گویند این جهودان، که امانت در همهٔ ملتها و شریعتها باردادنی و گزاردنی است آن روز که این آیت فرو آمد **مصطفی** (ص) گفت « کذبَ اعداءُ الله، مامن شیءٍ فی الجاهلیة الّا وهو تحت قدمیّ الّا الامانة فانّها مؤدّاة الی البرّ والفاجر» وقال **علی بن ابیطالب**(ع) « اَدّوا الامانةَ ولو الیٰ قاتل اولاد الانبیاء » ومردی از **ابن عباس** پرسید که ما را در غزاها که پیش آید با اهل کتاب واهل ذمّت بگذریم، و باشد که از ایشان طعام ستانیم و مرغ خانه گیریم، فتویٰ چه دهی؟ **ابن عباس گفت** روا باشد بعدار اداء جزیه اِلّا بطیبِ نفسٍ منهم، مگر که برضاء وخوش دلی ایشان باشد آنگه این آیت برخواند « ذلک بانّهم قالوا لیس علینا فی الامّیّین سبیل، ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون »

پس ربّ العالمین آنچه گفتند « لیس علینا فی الامیّین سبیل » برایشان رد کرد و گفت « بَلیٰ» یعنی « بلیٰ علیهم سبیل فی ذلك » بلیٰ وقف است وقفی تمام آنگه برسبیل ابتدا گفت « مَن اَوفیٰ بعهده »، اَوفیٰ لغت **حجاز** است و وَفیٰ لغت **نجد**، ومعنی هردو یکی است میگوید هر که بوفاء عهد باز آید آن عهد که براو گرفتند در **تورات** از ایمان آوردن به **محمد**(ص) واستوار گرفتن **قرآن**، و گزاردن امانت، و « اتقی » آنگه از کفر وخیانت و شکستن عهد بپرهیزد، هر که این کند از متقیان باشد « والله یحبّ المتقین » خدای متقیان را دوست دارد، درین آیت اشارست که ربّ العزّت جهودان را بهیچ وجه دوست ندارد، که ایشان بوفاءِ عهد باز نیامدند، و ز محارم پرهیز نکردند، پس ایشان را از تقویٰ نصیب نیست، و آنکس که متقی نیست بحکم این آیت، الله دوست وی نیست

قوله . «انّ الّذين يشترون بعهدالله وايمانهم ثمناً قليلاً » كلبى وعكرمه گفتند اين آيت هم درشأن جهودان آمد ، علماء واحبارِ ايشان كه از رؤساء ومهتران خويش چون كعب اشرف و حيى اخطب رشوت ميستدند ، ماكار رسول خدا(ص) مى‌پوشيده داشتند برعلم خويش ، وتبديل و تحريف درنعت وصفت وى آوردند ، و سوگندان بدروغ درآن ياد ميكردند ، كه اين تورات است وازنزديك خدا است رب‌العالمين گفت « اولئك لاخلاق لهم فى‌الآخرة » الآية ابن‌جريج گفت سبب نزول اين آيت آن بود كه اشعث‌بن‌قيس ضيعتى داشت و ديگرى بروى دعوى كرد بآن ضيعت مصطفى(ص) ازوى بيّنت خواست، گواهان نداشت براشعث سوگندان عرض كرد اشعث همّت كرد كه سوگند خورد رب‌العالمين اين آيت فروفرستاد مصطفى(ص) بروى خواند اشعث نكول كرد ازسوگند و گفت «اُشهدُالله واُشهدُكم انّ خصمى صادق » آن ضيعت بخصم خويش تسليم كرد ، ونيز اززمين خويش درآن افزود آنگه مصطفى (ص) گفت « من اقتطع حقّ امرئٍ مسلمٍ بيمينه فقد اوجب‌الله له النّار وحرّم عليه الجنّة» فقال له رجل وان كان شيئاً يسيراً ، فقال « وان كان قضيباً من اراكٍ (۱) » وعن ابى هريرة قال قال رسول‌الله(ص) « ثلاثة لايكلمهم‌الله يوم‌القيامة ولايزكيهم ولهم عذاب‌اليم رجل بايع اماماً لايبايعه الّا للدنيا ، ان‌اعطاه منها مايريد وفى‌له والّالم يفِ‌له ، و رجل بايع رجلا سلعة بعدالعصر فحلف بالله لقد اُعطى بها كذا و كذا فصدّقه ، فاخذها ولم يُعطَ بها ، قال ورجل على فضل‌ماء بالطريق يمنعه ابن‌السبيل » وروِىَ ثلاثة لايكلمهم‌الله يوم‌القيامة ولاينظراليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب‌اليم ، قيل يارسول‌الله مَن‌هم خابوا و خسروا ؟ فقال المُسبل و المنّان و المنفِق سلعته بالحلف كاذباً وروِىَ ثلاثة لايكلمهم‌الله يوم‌القيامة ولايزكّيهم ولهم عذاب‌اليم شيخ زان ، و مَلِك كذّاب ، وعامل مستكبر

(۱) نوعى درخت است

مفسران گفتند، در معنی ولایکلمهم‌الله یعنی بکلام یسرّهم، ولاینظر الیهم نظرالرّحمة میگوید الله باایشان سخن نگوید، سخنی که بآن شادشوند، وبایشان ننگرد نظر رحمت، امانظر سخط نگرد، وباایشان سخنی که غمناك شوند وبندی افتند گوید، که جای دیگر گفته است «فَوَ رَبّكَ لنسئلنّهم اجمعین عمّا کانوا یعملون» ودر خبر است که بایکی گوید «الیوم أنساكَ کما نسیتَنی»

«ولایُزکّیهم» ـ وایشان را تزکیه نکند نه در دنیا نه درعقبیٰ تزکیة دنیا آن باشد که بنده را توفیق طاعت دهد، ودرآنچه صلاح وی درآنست وبصیرت وی بآن افزاید، ارشادکند وتزکیة عقبیٰ آنست که ویرا ثواب دهد، وبسعادت ابد رساند واین همه ازکافران ممنوع است

آنگه گفت «ولهم عذابٌ أَلیمٌ» یعنی که عقوبت ایشان نه خود اینست که این کرامتها از ایشان ممنوع است که باآن عذاب دردناك است

«وَ اِنَّ مِنهُم لَفَرِیقاً یَلوُونَ أَلسِنَتَهُم بِالکِتابِ» ـ این هم درشأن جهودان‌است و ذمّ ایشان درآیت اوّل ذمّ ایشان کرد بی‌وفائی وشکستن پیمان‌الله، ودرین آیت ذمّ کردایشان را بدروغ گفتن برالله میگویند ازایشان گروهی‌اند که زبان‌خویش ازراه صواب برمیگردانند، وازبرخویش چیزی می‌نهند، ونبشته‌ای‌میسازند، تا شما پندارند که‌آن از **تورات** است

یَلوُونَ أَلسِنَتَهُم بالکِتابِ» ـ کتاب اینجا فرا ساخته و نبشتهٔ ایشان است نه **تورات**، همان که جای‌دیگر گفت «فَویلٌ للذّین یکتبونَ الکتابَ بأیدیهم امّاآن دیگر کتاب که گفت «لِتحسَبُوهُ مِنَ الکِتابِ» این یکی **تورات** است ربّ‌العالمین گفت «وماهُو مِنَ الکتاب» آن کتاب اول نه این کتاب ثانی است یعنی که‌آن دروغ برساختهٔ ایشان، نه **تورات** مُنزَلست

تا اینجا بتعریض گفتند و بتعریض جواب شنیدند، آنگه بآشکارا و تصریح

گفتند « هُوَ من عِندالله » ربّ‌العالمین تصریح جواب ایشان داد « وما هُوَمن عندالله » ، تا معلوم گردد که ایشان‌هم‌تعریض وهم تصریح برخدای دروغ‌میگفتند ودرین سخن‌دلالت است که دروغ گفتن تعریض هم‌چون دروغ گفتن تصریح است، هردو ناپسندیده ونکوهیده

آنگه گفت « وَ یَقولونَ علی‌الله الکَذِبَ وَهُم یَعلمونَ » ـ یعنی که نه خود این دروغ گفتند که درین آیت است که ایشان درعموم احوال واوقات برخدای‌دروغ میگویند ، وخود میدانند که دروغ زبان‌اند پس در آن دروغ نه معذوراند که نه از گمان است‌بلکه بقصد وتعمّدِ ایشانست وقدقال‌الله‌تعالی« فَمن اَظلمُ ممّن کذب‌علی‌الله وَ کذّب بِالصّدقِ اِذجاءَهُ » و قال النبیُّ(ص) مَن کذّب علیَّ متعمداً فَلیَتَبَوَّأ مقعَدَه مِنَ النّار

النوبة الثالثة

قوله تعالی «ولاتؤمنوا اِلّا لمن تبعَ دینکم » ـ بعضی مفسّران گفتند این خطاب خدای بامسلمانان است ، وبواجبِ اهل‌معرفت وایمانست ، ومنّت نهادن‌خدای در دین اسلام برایشان است و آنگه این خطاب را دو طریق است ازیک روی خطابست‌با عامّهٔ مؤمنان این امت ، و از یک روی خطاب عارفانست وخواصّ اهل طریقت وجه اوّل آنست که یا معشر المسلمین گمان مبرید واستوار مدارید که کسی‌را آن دهند که‌شمارادادند ، چون‌دین‌اسلام‌دینی نه ، وشمارا دادند چون‌قرآن کتابی‌نه ،وشما رادادند چون محمد(ص)پیغامبری‌نه، وشماراست چون کعبه‌قبله‌ای نه ، و شماراست چون ماه رمضان ماهی نه ، وشماراست چون‌روز آدینه روزی نه ، وشماراست همهٔ شرعها منسوخ‌ِشرع شما وهمهٔ عقدها منسوخ عقد شما ، همهٔ کمال دین وشریعت وجمال حقیقت وطریقت در عهد شما و ذلك فی‌قوله تعالی « الیومَ

اکملتُ لکم دیںکم واتممْتُ عَلیکم نعمتی ورضیتُ لکُم الاسلامَ دیناً» اکنون شکراین نعمت بجا آرید، ومعبود خود را سپاس داری کنید وفرمان برید فرمان اینست که «ولاتؤمنوا اِلّا لِمَنْ تَبِعَ دینکم» جزباهم‌دینانِ خویش موالات مگیرید، وجز با مؤمنان برادری مکنید، و از بیدینان و بیگانگان کرانه گیرید همانست که گفت «ولا ترکنوا الی الّذین ظلموا فتمسّکُمُ النار» و قال تعالیٰ «وَلا تَجِدُ قوماً یُؤمنونَ باللّٰه والیوم الاخرِ یُوادّونَ مَن حادَّاللّٰه و رسوله» وآنگه این نعمت و کرامت همه ازمعبود خود بینید، و اورا منّت دارید، و بااو نسبی در میان میارید، و شرك مگوئید که این هدایت وعنایت و این برتری و فروتری همه از فضل وعدل اوست، همه بارادت و حکمِ اوست «قُل اِنَّ الهُدیٰ هُدَیاللّٰه» «قل انَّ الفضلَ بِیَدِاللّٰه»

وجه دیگر آنست که این خطاب عارفانست، وبواجبِ محبّان است، میگوید «لا تُفشوا اسرارَالحقِّ اِلیٰ غیر اهله» راز دوستی با کس مگوئید، و سرّ درویشی برنااهلان اظهار مکنید، وچهرهٔ جمال حقیقت را بُرقَعِ تعزّزفرو گذارید، تاهر دیدهٔ نامحرم بدو ننگرد

چون حوری می، با حریفِ محرم‌پردرد خور

چون زنی کم، باندیم زیركِ هشیار زن

شبلی راباحق رازی بود درمیان، گفت بارخدایا! چون بود که **حسین منصور** را ازمیان ماتر گرفتی؟ گفت رازی بوی دادم وسرّی باوی نمودم بنااهلان بیرون داد، توی آن فرود آوردم که دیدی

فرمان درآمد که یا **محمد**(ص) «وتراهُم یَنظرونَ الیكَ وَهُم لایُبصِرون» تو پنداری که **عتبه** و **شیبه** و **ولیدبن مغیرة** و **بوجهل** ترا می‌بینند؟ کلّا ولما! ایشان دیدهٔ نامحرم دارند شایستهٔ شواهد جمال تونیند! بگذار تا شوند گوشهٔ دلِ

خویش مایشان مشغول مدار، یکی را بلال وسلمان وصهیب پردار که مقبول شواهد مملکت ومرفوع درگاه احدیت ایشان‌اند یامحمد(ص) توتصرّف ازمیان بردار، حکم مارا قابل باش، ونعمت ماراشاکر این تخصیص‌هدایت وموهبتِ معرفت ،کارالٰهیّت ما است، وخاصیّت ربوبیّت ما این است که ربّ‌العالمین گفت « یَختصُّ برحمته مَن یَشاء »، ای بنعمته یختصّ‌من یشاء، فقوم اختصَّهُمُ الارزاق، وقومٌ اختصهم بنعمة الاخلاق، وقوم‌اختَصَّهم‌بنعمه العبادة، وآخرین بنعمةالارادة وآخرین‌بتوفیق الطّاهر، و آخرین بتحقیق السّرائر، وآخرین بعطاء الابشار، وآخرین بلقاءالاسرار یقول‌الله تعالی و قوله الحقّ « و اِن تَعُدّوا نعمةَالله لاتُحصوها »، « و یختصّ برحمته من‌یشاء »

مبهم فراهم گرفت و کس را معیّن نکرد، تا امید داران درامید بیفزایند، و ترسندگان درترس بمانند که بنده را درمقام عبادت وطاعت به از اومید وترس حالی نه‌بینی، که ربّ‌العالمین بندگان را در ین دوحال بستود گفت « یرجون رحمته و یخافون عقابَه »

ونیز بنیه میکند که بنده اگرچه درطاعت بغایت کوشش‌رسد، وشرط بندگی بتمامی بجای آرد، آخرالامر آن بود که رحمةالله او را رهاند وفی‌ذلك مارُوِیَ عن‌النبی(ص) « لایدخل‌الجنه احد بعمله، قیل‌ولاانت یارسول‌اللهِ ؟ قال ولا أنا الّا ان یتغمدنی‌الله برحمته »

۱۵- النوبة الاولی

قوله تعالی « مَا کانَ لِبَشرٍ » هرگـز روا نباشد مردمی را، « اَن یُؤتِیَهُ اللهُ الـکِتابَ » که خدای اورا نامه دهد، « وَ الحُـکمَ وَ النُّبوَّةَ » وعلم راست وپیغامبری دهد، « ثُمَّ یَقولَ لِلنّاس » پس آنگه فرامردمان گوید « کُونُوا عِباداً لِی مِن‌دُونِ‌اللهِ »

مرا بندگان باشید و مرا بخدائی گیرید فرود ازالله، «وَلٰکِن کُونُوا رَبّانِیّینَ» لکن چنین گفتند پیغامبران امّتِ خویش را که بندگان خدا یید (۱)، «بِمَا کُنتُم تُعَلِّمُونَ الْکِتَابَ» بآنچه کتاب می‌میدانید (۲)، «وَبِما کُنتُم تَدرُسُونَ(۷۹)» و بآنچه میخوانید از آن

«وَلَا یَأْمُرَکُم» و نفرماید شمارا خدای و به هیچ بشری از پیغمبران، «أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِکَةَ وَالنَّبِیِّینَ أَرْبَاباً» که فرشتگان و پیغامبران را بخدائی گیرید، «أَیَأْمُرُکُم بِالْکُفرِ» بکفر میفرمایند شما را؟ «بَعدَ إِذ أَنتُم مُسلِمُونَ(۸۰)» پس آنکه شما مسلمانان باشید و گردن نهادگان

«وَإِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ» پیمان گرفت‌الله از پیغامبران، «لَما آتَیتُکُم مِن کِتَابٍ وَحِکمَةٍ» که هرچه دهم، هر گه که دهم شما را از نامه ودانش راست و پیغام محکم، «ثُمَّ جَاءَکُم رَسُولٌ» پس آنگه‌بشما آید رسولی، «مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُم» استوار دار و گواه آن را که باشما است، «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ» بگروید باو و یاری دهید او را، «قَالَ ءَأَقرَرتُم» خدای گفت اقرار دادید بپذیرفتن این پیمان از من؟ «وَأَخَذتُم عَلیٰ ذَلِکُم إِصرِی» و این پیمان بزرگ گران از من بستدید «قَالُوا أَقرَرنَا» پیغامبران یک یک جواب دادند که اقرار دادیم، «قَالَ فَاشهَدُوا» خدای گفت بریکدیگر گواه بید، «وَأَنَا مَعَکُم مِنَ الشَّاهِدِینَ(۸۱)» ومن با شما‌ام از گواهان یکی

«فَمَن تَوَلّیٰ بَعدَ ذَلِکَ» هر که بر گردد پس از آن، «فَأُولٰئِکَ هُمُ الفَاسِقُونَ(۸۲)» او از فاسقانست واز بیرون شدگان از پیمان

«أَفَغَیرَ دِینِ اللّهِ یَبغُونَ» بجز دین خدای وتصدیق **محمد**(ص) دینی میخواهند جست؟

---

(۱) مصحف بوید یعنی باشید (۲) درمتن قرآن کریم تعلمون بشدید است و مؤلف بنا باختلاف قرآءت مصحف آنرا ترجمه کرده است

« وَلَهُ اَسلَمَ » وخدای را گردن نهاد ، « مَن فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الاَرضِ » هر که در آسمانها وزمین کس است ، « طَوعاً وَ کَرهاً » بعضی ازمیان جان وبعضی ازبن دندان ، « وَ اِلَیهِ یُرجَعُونَ (۸۳) » وهمه را باوی خواهند برد

« قُل آمَنَّا بِاللهِ » بگوی ایمان آوردیم بخدای ، « وَمَا اُنزِلَ عَلَینا » وهرچه فرو فرستاده آمد برما ، « وَمَا اُنزِلَ عَلیٰ اِبرَاهِیمَ » و هرچه فرو فرستاده آمد بر **ابراهیم** « وَ اِسمَاعِیلَ وَ اِسحَاقَ وَ یَعقُوبَ وَالاسبَاطِ » وپیغامبران که از فرزندان **یعقوب** بودند ، « وَمَا اُوتِیَ مُوسیٰ وَ عِیسیٰ » وهرچه **موسی** را دادند و **عیسی** را ، « وَالنَّبِیُّونَ مِن رَبِّهِم » و هرچه دیگر پیغامبران را دادند ، از خداوند ایشان ، « لاٰ نُفَرِّقُ بَینَ اَحَدٍ مِنهُم » یکی را از پیغامبران جدا نکنیم در تصدیق بتکذیب ، « وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ (۸۴) » و ما ویرا گردن نهادگانیم وخویشتن ورا دادگان

النوبة الثانية

قوله تعالی « ماکان لِبَشرٍ » الآیة **مقاتل** گفت « بشر » اینجا **عیسی**(ع) است و« کتاب» **انجیل** ، وآیت درشأن ترسایان **نجران** آمد ، که در **عیسی** دعویٰ باطل کردند وعلوّ نمودند میگوید روا نبود ونسزا باشد وهرگز خود نبود **عیسی** را که خدای اورا بپیغامبری و کتاب انجیل دهد پس آنگه بمردم گوید مرابندگان باشید ! ومرا بخدائی گیرید فرود از خدای **ابن عباس و عطا** گفتند بشر اینجا **محمد**(ص) و کتاب **قرآن** وسبب نزول آن بود که **ابورافع** جهود ورئیس ترسایان **نجران** گفتند یا **محمد**(ص) تومیخواهی که ما ترا بنده باشیم وترا بخدائی گیریم ! سول الله گفت معاذالله که من این گویم بافرمایم « ماَبذلك بعثنی وبذلك امرنی » خدای که مرا به پیغامبری فرستاد نه باین فرستاد که شمامیگوئید ونه باین فرمود رب العالمین روفق قول او این آیت فرستاد **حسن** گفت مردی از **مصطفی**(ص) درخواست که

تا ترا سجود کنم ؛ فضل‌ارایں سلام که ـ بریکدیگومیکنیم رسول اورا ارآں نهی کرد ، وآیت درشأن وی آمد

« ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ » ـ اگربرفع خوانی براستیناف است ، واگر بنصب‌خوانی برعطف ، ای‌لایجتمع له‌الأمران ایتاء النبوة وقوله « کونوا عباداً لی مِن دونِ‌الله » میگوید هرگز سود بشری را که پیغامبری وعلم وحکمت دهند آنگه ایں سخن گوید « کونوا عباداً لی من دون‌الله » آنگه بیاں کرد که پیغامبر چه میگوید « وَ لٰکِن کونوا رَبانِیّینَ » اِی ولکن یَقُولُ کونوارَبانیّین پیغامبر بامّتِ خویش‌ایں گوید که‌راستاں‌واستواراں‌ونیک‌خواهاں‌باشید ونمهربانی‌درآموزندگان‌بید اصل ربّانیّ درمعنی‌آنست که کسی بعلم‌خلقِ خدای را می‌پرورانَد ، ابتدا بکمینه علم‌آں درآمورد ، پس آنگه‌مهینه‌علم ، وطاقتِ‌هر متعلّم‌می‌نگرد ، وفهم‌هر طالب‌میکوشد ، وترتیب هرچه می‌درآمورد نگاه میدارد قال الزّجاج هومنسوب الی الرّبّ ، فزید فیه الالف والنون للمبالغة فی‌النسبة وقیل‌هومنسوب‌الی الرّبّان وهوفعلان مِن رَبَّ یَرُبُّ ومعناه المتخصص‌بالعلم الّذی‌یربّه باستفادته وافادته آں روز که **ابن‌عباس** را در**طائف** بخاك کردند ، **ابن‌الحنفیه‌محمد بن‌علی بن ابی طالب** گفت «ماتَ الیومَ ربّانیّ‌هذه الأمّة» قومی گفتند ربّانیّ عالمی بُوَد خدائی و گفته‌اند « ربّانیّ » کسی بود که دروی هم فقه بود هم حکمت وهم ولایت ، وآنگه خلق را دین خدای درمی‌آمورد وایشان را برآن میدارد

« بِما کُنتم تُعَلِّمونَ الکتابَ » ـ حجازی وبصری‌بتخفیف خوانند ، وایں‌اختیار **بوعبیده** است وباقی قرّاء بتثقیل خوانند ، وایں اختیار **بوحاتم** است اگربتخفیف خوانی اشارت بفضیلت متعلمانست ، واگر بتثقیل‌خوانی‌تفضیل و نواخت معلمانست

«وبِما کُنتم تَدرُسونَ» ـ ای تَقرؤُن ، کما قال‌الله «وَدَرَسوا مافیهِ » رُوِیَ عن **ابن‌عباس** قال قال رسول‌الله (ص) « مامِن مُؤمنٍ ذَکَرٍ اَواُنثی ، حرّ أو مملوكٍ

الّا وَلِلّه علیه حقٌّ واجبٌ اَن یتعلّم من القرآن ویتفقّه فیه » ثم قرأهذه الآیة « ولکن کونوا ربانیّین بما کنتم تعلّمون الکتاب وبما کنتم تدرسون » درین آیت هم تنبیه متعلّمانست وهم تنبیه معلّمان ، متعلّمان رامیگوید « کونوا حکمآء عاملین بماعلمتم، فانّ الحکیم فی الحقیقة من عمل بما علم ، و کانَ مُحکِماً لِعملهِ اِحکامَهُ لِعلمه» حکیم نه آنست که درعلم بکوشد وروایت ودرایت آن بجای آرد وبس حکیم اوست که علم را بعمل زیور بر کند ، و کردار فرا گفتار پیوندد جماعتی ازیاران رسول خدا(ص) درمسجدقبا فراهم شدند ومذاکره‌ای میکردند **مصطفی**(ص) برایشان درشد گفت « تَعلّموا ما شِئتُم اَن تَعلّموا ، فَلن یأجرَ کم الله حتّی تعمَلوا » چندانکه خواهید علم بیاموزید وبرخوانید ، امّا تاعمل فرا علم نه‌پیوندند وبرآنچه دانید کار نکنید هر گز ثواب آن جهانی و نواخت الهی نرسید وعن **ابی الدرداء** (رض) وَیل لمن لایعلم مرّةً ، وویل لمن یعلم ولا یعمل سبع مرّاتٍ وکان **یحیی بن معاذ** یقول یااصحاب العلم قصور کم قیصریّةٌ وبیوتکم کسرَوِیّةٌ وابوابُکم طاهریّةٌ ومراکبُکم قارونیّةٌ ومذاهبکم شیطانیّة فاین المحمدیّة ؟ »

امّا تنبیه معلمان از روی اشارت آنست که چون دیگران را راه سعادت مینمائید ، و برعلم وعمل میخوانید ، نگرید تا خود را فراموش نکنید « اتأمرون النّاسَ بِالبرّ و تَنسَونَ انفسَکُم » **حاتم اصم** میگوید لیس فی القیامة اشدّ حسرةً من رجل علّم النّاسَ علماً ، فعَمِلوا به . ولم یعمل هوبه ، ففازوا بسببه وهَلَكَ وفی معناه انشد

یا واعظ الناس قد اصبحت متّهماً اِذ عِبتَ منهم اموراً انت تأتیها

وقال تعالی **لعیسی** علیه السّلام « یاابن مریم عِظ نفسك فان اتّعظتَ فعِظِ النّاسَ والّافاستحیِ منّی »

قوله « ولا یأمُر کم الآیة » **شامی** و حمزه و **عاصم** و **یعقوب** نصب خوانند معطوف بر « اَن یؤتیه الله » ومعنی آنست که وَلا اَن یأمرَ کم ان تتخذوا

الملائکة وایشان که برفع خوانند میگویند این از آیت اوّل منقطع است بر سبیل استیناف و ابتدا گفت «ولا یأمُرُکم» یعنی وَلا یأمرکم‌الله و قیل لایأمرکم محمد(ص) میگوید خدای عزّوجلّ شمارا نفرماید که فریشتگان را و پیغامبران را خدائی گیرید فریشتگان را درمیان آورد در قصّه، ازبهر آنکه جهودان عزیر را پسر گفتند، ترسایان عیسی(ع) را پسر گفتند، وعرب فریشتگان‌را دختران گفتند.

«اَیأمرکم بِالکفر؟» - استفهام‌است‌بمعنی‌انکار، ای‌لایفعل‌ذلك بعداسلامکم، ای‌لایأمر بعباده الملائکة والنبیّین بعد أن کنتم‌علی‌دین ابراهیم‌وتبعتم‌محمداً فیما(ص) عاکم الیه

قوله «وإذ أخذالله‌ُ میثاقَ النبیّین» الایة - این‌میثاق‌وعهد نه بر پیغامبران تنها گرفتند، که هم در پیغامبران وهم در امّت ایشان گرفتند امّا پیغامبران‌سران بودند ومهتران، وامّت تبع‌ایشان بودند پس پیغامبران بذکرمخصوص‌اند که اصل ایشانند، وخطاب‌بااصل کنند، ومرادهم‌اصل‌باشدوهم‌تبع چنانکه ربّ‌العالمین گفت «یا أیُّهَاالنبیّ اذا طلقتمُ النساء» وکیفیّت این عهد گرفتن وپیمان ستدن آنست که الله تعالی با پیغامبران گفت وایشان را فرمود که یکدگر را تصدیق کنید و نصرت دهید پیشینه را گفت که پسینه را مبشّر باش وپسینه را گفت که پیشینه را مصدّق باش، وآنگه همه را گفت وازهمه پیمان ستد که شماوامّتان‌شمابه‌محمد(ص) ایمان آرید که خاتم‌النبیّین ورسول ربّ‌العالمین است، وگزیدهٔ جهانیان‌است قال علیّ‌بن ابی‌طالب (ع) «لم یبعثِ‌الله نبیّاً آدمَ ومن‌بعده الّا اخذ علیه العهد فی‌محمّدٍ و امره، أخذالعهد علی قومه لَیؤمِنُنَّ، ولئن بُعِث وهم احیاءٌ لینصُرُنّه»

«لما آتَیتُکم» این‌لام در «لما» لام تاکید است، و جواب آن بلام قسم بسار هند، چنانکه گفت «ولئن شِئْنا لَنَذهَبنَّ» این‌هم چنانست «لَما اتیتکم‌لتؤمنُنَّ» معنی «ما» ای شیءٍ است، یعنی‌ایَّ شیء آتیتکم لتومننّ میگویند هرچه شمارا

دهند از کتاب وحکمت ، بآن بگروید و تصدیق کنید حمزه خواند بکسر لام لِما اتیتکم ، یعنی لِاَجلما اُتیتکم وتشدید میم قرآءة شاذّاست ، یعنی مهما اُتیتکم ، وحین آتیتکم قرآءة نافع « لما اُتیناکم » است بر سبیل تعظیم ، گفت دهیم شمارا از کتاب وحکمت

« ثمَّ جاءکم رسولٌ » ـ **محمد**(ص) را میگوید « مصدّقٌ لِما معکم لتؤمِنُنَّ به ولتنصرُنَّه » این لام جزاست ، جالبِ این‌لام آن لام که در « لما اُتیتکم »

« قال ءَ اَقررتم و اَخذتم علیٰ ذٰلکم اِصری » ـ ای قبلتم عهدی خدای گفت یک‌یک پیغامبران را اقرار دادید وعهد من‌بپذیرفتید چنانکه بوفاءآن باز آئید ؟ پیغمبران همه جواب دادند که اقرار دادیم خدای گفت

« فَاشْهَدُوا » ـ گفته‌اند که شهادت را دو طرف است یکی تحمل و یکی اقامت در وقت تحمّل علم است ، ودر وقت اقامت اخبار پس‌اینجا تحمّل‌است یعنی فَاعلموا ، وهو تفسیر **ابن‌عباس سعیدبن مسیب** گفت خدای با فریشتگان گفت « اِشهدوا علیهم » گواه باشید شما که فرشتگانید بر پیغامبران واتباع ایشان ، باین اقرار که دادند

آنگه گفت « و اَنَا معکم مِنَ الشّاهدین » خود را جلّ‌جلاله شاهد گفت ، و معنی شاهد حاضراست ، یعنی که بعلم حاضر است باهمه کس ، و رؤیت وی و قدرت وی برهمه روان «لایَخفیٰ علیه‌خافیةٌ » و گفته‌اند که شاهد دروصف اوجلّ‌جلاله آنست که‌دلائل پیدا کند وحجّتها روشن بنماید ، وجوابِ خلق کار بر گزارد ، و گواه را بآن شاهد گویند که بشهادت وی حکم مشهود علیه روشن شود

قوله تعالی « فَمن تَوَلّیٰ بعدَ ذٰلك الآیه » ای‌بعد اخذالمیثاق وظهورآیات النبی(ص) « فاُولـٰئكَ همُ الفاسقون » اصل « فسق » ازطاعت وفرمان‌الله بیرون‌آمدن است وفسق را کمینه ومهینه است کمینه‌آنست که درراه دین گناهی صغیره کند

چنانك گفت «وإن تفعلوا فانّه فسوقٌ بکم» ومهینه آنست که کفر وشرك آرد چنانکه گفت «افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً» جای دیگر گفت «وأمّاالّذین فسقوا فمأواهمُ النّار»، وایدر گفت «فاُولئك‌هم‌الفاسقون» کافرانند، که هر که از عهد وپیمان خدا بیرون آید، و به **محمد**(ص) ایمان نیارد کافر بود لامَحالة

قوله تعالی «افَغیرَ دین‌الله یبغون الآیة» بیا قرآءة **بصری و حفص** است، باقی بتا خوانند اگر بتا خوانی خطاب با انبیاء است و باجهودان، و اگر بیا خوانی خطاب با جهودان است میگوید این جهودان بجز دین خدای دینی میجویند، و دین خدا آن دین اسلام است که الله بپسندید و بندگان را بآن خواند «و رَضیتُ لکمُ الاسلام دیناً» و «انّ الدّین عندالله الاسلام» هردو اشارت بآنست، و دین پاك و کیش درست پسندیده نزدیك‌الله آنست

«ولَه اَسلمَ مَن فی‌السّمٰوات والارض طوعاً و کرهاً» ـ اسلام اینجا گفته‌اند که استسلام است واعتقاد دل، واقرار زبان، والتزام احکام واقوال مفسّران درین آیت مختلف است اوّل آنست که روایت کرده‌اند از **مصطفی** (ص) قال الملائکةُ اطاعوه فی‌السّماء، والانصارُوعبدالقیس فی‌الارض ورُوِیَ انّه قال لاتَسُبّوا اصحابی فانّ اصحابی اسلموا من‌خوف‌الله، واسلم النّاس من‌خوف السّیوف وگفته‌اند اهل آسمان فرمان ـ برداران ومنقادانند بطوع، واهل زمین بکره، یعنی که علم آسمانیان بوحدانیّت‌الله ضروری است نه استدلالی، و علم اهل زمین استدلالی است نه ضروری، فَانَّ الحجّة اکرَهَتهم و اَلجأتهم علی‌ذلك واین کُرْه نه کره مذموم است بلکه پسندیده است، وبنده را درآن ثواب وگفته‌اند اَسلمَ المؤمنون له طوعاً، والکافرون کرهاً اذ لم یقدروا علی‌ان یمتنعوا علیه ممّا یریده بهم، و نقضیه علیهم، مؤمنان تن‌دردادند بطوع و کافران بکره یعنی که ارادت وقضاءالله بر کافران روان است، نتوانند که ازآن بگریزند، نه قدرتِ آن که دفع کنند **قتاده** گفت اسلم‌المؤمنون له طوعاً فی‌حال

الصّحة والامن ، والكافرون له کرهاً عندالحوف والموت « فلم يكُ ينفعهم ايمانُهم » گفت مؤمنان فرمانبردارند درحال صحّت ودر امن ، لاجرم اسلام وایمان ایشان را سود داشت وبکار آمد ، وکافران بوقت ترس وبیم مرگ ، آنگه که معاینةً عذاب دیدند لاجرم اسلام وایمان ایشان بکار نیامد «فلم یكُ ینفعهم ایمانهم لمّا رأوا بأسنا» وعلى ذلك قوله تعالى فی قصّة فرعون آلأنَ وقد عصيتَ قبلُ ، ضحاك گفت که این عهدوپیمان روزمیثاق است که ربّ العالمین بافرزندان آدم گفت « ألستُ بربّکم قالوابلیٰ »۔ بعضی « بلیٰ » بطوع گفتند ازمیان جان ، وقومی بکره گفتند ازبن دندان مجاهد گفت اسلام درین آیت همان سجود است که درآن آیت دیگر گفت « ولله یسجد مَن فی السّمٰوات والأرض طوعاً وکرهاً » میگوید مؤمن خدایرا بطوع خویش سجود میکند ، وکافر شخص وی نمیکند لکن سایهٔ شخص وی میکند بکره ، چنانکه گفت « وظلالُهم بالغدوّ والآصال » وقال تعالى « يَتَفَيَّؤُ ظلاله عن اليمين والشّمائل سُجّداً لله »

آنگه گفت عزّوعلا « والیه یُرجَعون » قرآءة حفص و یعقوب بیاست یعقوب بفتح یا وحفص بضمّ یا ، وباقی همه بتاء مضمومه خوانند ومخرج این کلمه مخرج وعیداست ، یعنی أیبغون غیر دین الله مع انّ مرجعهم الى الله رُوی عن ابن عباس اذا استصعب دابّة احدکم ، او کانت شَموساً فلیقرأ فی آذانها « افغیردین الله یبغون » الى آخر الآیه

قـوله « قُل آمَنّا بالله » الآیه نظیر این آیت درسوره البقره شرح آن رفت اما اهل معانی اینجا سؤالها کرده اند ، گفتند چه حکمت است که اینجایگه « قل آمنّا » گفت ودر سوره البقرة « قولوا آمنّا » ، جواب آنست که این آیت خطاب بامصطفی (ص) است برخصوص ، وفرمان است که باخود اعتقاد کند آنگه تبلیغ کند بامّت خویش ، وایشان را بر آن خواند وبر آن دارد وآنجا که گفت « قولوا آمنا » خطاب باعموم امّت است که تا آنرا اعتقاد گیرند ، ونه فرمان است ایشانرا بتبلیغ رسالت

ازین جهت در آن سورة « اُنزِل الینا » گفت و درین سورة « اُنزل علینا » و معنی «انزل علیه » آنست که بر منزّل علیه بود که با دیگری رساند و «انزل الیه » بر منزّل علیه مخصوص و اِلیه نهایةُ الاِنزال وعلی ذلك قال تعالی « اَفَلَا یَکفِهِم اَنّا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم ؟ » ، وقال « و انزلنا الیك الذِّکر لِتبیّن للنّاس ما نُزِّلَ الیهم » ، فخصّ هٰهنا « بالی » لماکان مخصوصاً بالذّکر الذّی هو بیان المنزّل وقالوا هذا کلام فی الاَولیٰ لافی الوجوب دیگر سؤال کرده‌اند که **اسماعیل و اسحاق ویعقوب** را کتاب نبود ، چه معنی را گفت «وما اُنزل علی **ابراهیم** واسماعیل واسحق ویعقوب» ؟ جواب آنست که کتاب ایشان کتاب **ابراهیم** (ع)است ومنزّل بایشان صحف ابراهیم است ، که ایشان درتحت شریعت **ابراهیم** (ع) بودند پس بر سبیل توسّع اطلاق انزال برایشان روا بود چنانك گویند وما اُنزل علی **محمد**(ص) والمسلمین دیگر سؤال کردند که در آن آیت « وما اوتیَ النّبیّون » گفت ، ودرین آیت « والنّبیّون من ربّهم ؟ جواب آنست که درآن آیت خطاب بر نمطِ عموم است ، وحکم خطابِ عموم بسط لفظ است نه ایجاز ودرین آیت خطاب خاصّ است وحکم خطاب خاص ایجاز لفظ است پس درین آیت ایجاز لفظ واختصار سخن اولی‌تر بود دیگر سؤال کردند که چون این خطاب **مصطفی**(ص) را خاصّ است پس چون بآخر آیت گفت « ونحن له مسلمون» واین اخبارست از عموم ؟ وجواب آنست که این بآن گفت تا تنبیهی باشد که امّتِ **مصطفی**(ص) از وی جدا نه‌اند درین اعتقاد ، و مکروه نیست ایشان را که بادیگری رسانند وبردیگری خوانند ، چنانکه رسول رسانید و پیغام گزارد دیگر سؤال کنند که« ونحن له‌مسلمون » مؤمنان‌را چون تبجّح(۱) است درستایش خویشتن، واین نعرف وعادت مذموم است ؟ جواب آنست که تبجح مذموم آن بود که مردم از خویشتن آن نماید که بآن رفعت طلب کند وتطاول بر مردمان ، امّا چون بر سبیل

(۱) التبجح الفرح ، وبجحته فتبجح ای فرحته ففرح (مجمع)

شکر وسپاس داری بود رواست، که ربّ العالمین گفت «و اَمّا بِنعمة ربّك فَحَدِّث»، ونیز مؤمنان خواستند که باین اعتراف از کافران جدا مانند وحق از باطل جدا کنند، بقول تعالی «حتّی یُمَیِّز الخبیث مِنَ الطَّیِّب» وگفته‌اند که مؤمنان باین استسلام قصد اخلاص کرده‌اند که از جهت شرع بآن مأمورا ند قال الله تعالی «وما اُمِروا اِلّا لِیَعبدوا الله مخلصین له الدّین» یعنی که ماخدایرا مسلمان شدیم و گردن نهادیم نه دیگری را، وعلی هذا قال عزّوجلّ «قُل اِنّما اَدعوا رَبّی ولا اُشرك به احداً»

النوبة الثالثة

قوله تعالی «ما کان لِبَشر اَن یُؤتیه اللهُ الکتابَ» الآیة جلیل و جبّار، خداوند بزرگوار، کردگار نامدار، جلّ جلاله، و عظُمَ شأنه پیش از ایجاد عالم، و پیش از خلق آدم، بعلم قدیم خود دانست که از فرزندان آدم سزاوار نبوت و ولایت کیست؟ واهل محبت وشایستهٔ رسالت کیست؟ «الله اعلم حیث یجعل رسالته» آن را که درازل داغ مهجوری نهاد، و رقم بی‌خبری کشید امروز معصوم وراست راه چون شود؟ وآن را که رایگانی دولت داد وراه صدق وعصمت فراپیش نهاد امروز بی‌راه وبدحال چون بود؟ پس چه صورت بندد وچون بوهم درآید؟ وهرگز نبود که **مصطفی** (ص) گزیده و **عیسی**(ع) بواخته بعدار کرامت نبوت، و بتأیید عصمت، وقوّت رسالت پای از رقم بر گیرند وخلق را گویند «کونوا عباداً لی من دون الله» ربّ العالمین بحکم اختیارِ ازلی و عنایتِ سرمدی از بهرایشان جواب داد، و بیانت داشت که ایشان این نگویند، ولکن گویند «کونوا ربّانیّین» ای کونوا مِنَ المختصّین بالله الذین وُصِفوا بقوله «و اِذا اَحبَبتُهُ کنتُ سمْعَه الّذی یسمع به و بصرَه الّذی یُبصِربه» ربانیان برمذاق اهل معرفت ایشانند که خدایرا یگانه شوند در تجرید قصد، هم درصحّت توکل، هم درتسیم انس قدم از دو گیتی بر گرفته، ودستِ

ملطف مهر مولی‌رده ، وچهار تکبیر درصفات حویش کرده

هر که درمیدان عشق میکوان گامی نهاد

چـار تکبیری کند بردات او لیل و نهار

نفسی دارند فانی ، دلی دارند تشنه ، نفسی سوحته ، سرّی نعشق افـروحته ، حانی مآررو آویحته ،

دل ران حواهم کـه برتو نگریند کس

حـان رانکه برد بی غم عشق تو نفس

تن ران که نحر مهرتواش نیست هوس

چشم ار بی آنکه حود ترا بیند و بس ،

همّتشان اردنیامه ، مرادشان اربهشت مه ، آرامشان ارهفت آسمان وارزمین‌مه ، گوش داشته تاآفتاب مهر کی برآید ، وماه روی دولت کی درآید ، و نسیم سعادت کی دمد ، ویادگار ارلی کی بردهد ،

کـی بـاشد کین قفس بپـردارم

در بـاغ الـهی آشیـان سارم

و گفته‌اند که ربّانیان ایشانند که‌احتصاص دارند بالله که بآن احتصاص‌ست باوی برند وباوصاف او موصوف شوند ، وباحلاق اوبرآیند ، چندانکه بندگی‌ایشان برتابد ، وبهاد ایشان حای دارد وایں قول ارآن حبر بر گرفتند که **مصطفی** (ص) گفت « تَحلَّقوا باَحلاق‌الله » ، وقال علیه‌السّلام « انَّ لِلّه تعالیٰ کذا حلْقاً ، مَن تحلَّق بواحد منهادحل‌الحنّة » اهل‌علم گفتند تفسیرایں احلاق معانی بود وبه بام‌حداست که بنده را درروش حویش بآن معانی گدربایدکرد تا بوصال‌الله رسد ، **پیر خراسان ابوالقاسم گرگان** رحمه‌الله گفت بنده بـا در تحصیل این معانی و حمیع ایں اوصـاف است هنور در راه است ، بمقصد نارسیده ، ودر روش حود است کشش حـق

نایافته ، تـادر معرفت است از معروف باز مانده ، و تا درطلب محبّت است از محبوب می‌خبر شده

مشتـاب بعشق و بیـر مشیں در بـنـد

بگذر تو زعشق و عـاشقی گامی چند

بزرگی را پرسیدند که بنده بمولیٰ کی رسد ؟ گفت آنگه که درخود برسد پرسیدند که درخود چون برسد ؟ گـفت طلب درسر مطلوب شود ومعرفت در سر معروف گفت شرحی بیفزای ، گفت ازتن زبان ماند وبس ! وازدل نشان ماند وبس ! وز جان عیان ماند وبس ! سمع بزود شنوده ماند وبس ، دل بزود نموده ماند و بس ، جان بزود بوده ماند وبس

محبت همه در بهـاد آب و گل مـاست

پیش از دل و گل چه بود ؟ آن حاصل‌ماست !

وقیل‌معنی قوله « کونوا ربانیّین » ـ ای متخصّصین‌بالله غیرملتفتین الی‌الوسائط، کأبی‌بکر لمّا قال حین مات النبی(ص) واضطربت اسرار عامةالناس « من کان یعبد محمّداً (ص) فانّ محمّداً قدمات ، ومن کان یعبدالله فانّ‌الله تعالیٰ حیّ لایموت »

« واذ اَخذالله میثاقَ النّبیّین » الآیة درهمه قرآن هیچ‌آیت نیست دربیان فضیلت **مصطفی** (ص) تمامترازین‌آیت که ویرا خاص است ، کس را درآن شرکت نه رب‌العالمین‌دوعهد گرفت ازخلق خویش ، ودوپیمان ستد از ایشان یکی آنکه پیمان ستد از همه خلق برخدائی و کردگاری خویش چنانکه گفت « واذ اَخذ ربّک من‌بنی‌آدم » الآیة

دیگرآنکه پیمان‌ستدازفریشتگان وپیغامبران برنبوت **محمد** (ص) ونصرت دادن وی ، چنانکه گفت « وَاذ أخذالله میثاق النّبیّین » واین غایت تشریف است و کمال تفضیل که نامش بانام خویش بزرگ کرد ، وقدرش با قدر خـود برداشت

پیش ازوجود **محمد** (ص) بچندین هزارسال فرمان آمد که یا **جبرئیل** ! من دوستی خواهم آفرید ، نام وی **محمد**(ص) ، ستوده و نواختهٔ من ، نام اوقرین نام من ، قدر او برداشتهٔ لطف من ، طاعت داشتِ اوطاعت من ، قول او وحیِ من ، اِتباعِ اودوستیِ من یا **جبرئیل** ! بامن عهد کردی که بوی ایمان آری واو را نصرت کنی ، اینست که گفت « لَتُؤمِنُنَّ بهولَتنصرُنّه » **جبرئیل** گفت خداوندا ! عهد کردم که با اودست یکی دارم ونصرت کنم وبوی ایمان آورم خدای گفت یا **جبرئیل** ! هم برین عهدباشی وخلاف نکنی گفت خداوندا ! و کِرا زَهرهٔ آن باشد که ترا خلاف کند؟ آنگه گفت یامیکائیل ! توبرعهد **جبرئیل** گواه باش، وآنگه همچنان عهد گرفت بر **میکائیل** ، و **جبرئیل** را گفت توبرعهد **میکائیل** گواه باش، وبا **اسرافیل** و **عزرائیل** همین عهد گرفت پس که **آدم**(ع) رابیافرید همین عهد گرفت بر **آدم**، و **آدم** دربپذیرفت وزان پس **آدم** با **شیث** بگفت وشیث دربپذیرفت ، وَهَلُمَّ جراً قرناً بعد قرنٍ .اینت کرامت و فضیلت ! واینت مرتبت و منزلت ! کرا باشد فضل بدین تمامی ؟ وکار بدین نظامی کرا بود ؟ این عزّ سماوی وفرّ خدائی

کفر و ایمان را هم اندر تیر گی وهم صفا

نیست دارالملک جز رخساروزلف مصطفی

۱٦ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیرَ الاِسلَامِ دِیناً» وهر که جزاز اسلام دینی جوید، « فَلَنْ یُقبَلَ مِنهُ » نه بپذیرند ازوی ، «وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الخَاسِرِیْنَ (۸۵) » ووی در آن جهان از زیان کاراست

« کَیفَ یَهدِی اللهُ قَوماً» چون راه نماید وبه راه آرد خدای قومی را ، « کَفَرُوا بَعدَ اِیمَانِهِمْ » که کافر شدند پس از ایمان خویش ، « وَ شَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ »

وپس از آن که گواهی داده بودند که رسول حق است « وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ » وبا ایشان آمد پیغامها ونشانهای روشن ، « وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) » والله راه‌نمای قوم بیدادگران نیست

« أُولٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ » ایشان آمد که پاداش ایشان آنست ، « أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ » که لعنت خدای و راندن او بر ایشان است ، « وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) » ولعنت فریشتگان ومردمان همه

« خَالِدِينَ فِيهَا » جاودان در آن آتش اند ، « لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ » عذاب از ایشان هیچ سبک نکنند ، « وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۸۸) » ونه بخشائش در ایشان نگرند

« إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا » مگر ایشان که باز آمدند وتوبه کردند ، « مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ » پس آنکه از دین برگشته بودند ، « وَ أَصْلَحُوا » وباصلاح آرند تباه خویش و نیك کنند کردار خویش ، « فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹) » که الله آمرزگارست و مهربان

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ » ایشان که کافر شدند پس از ایمان خویش ، « ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا » وآنگه بر کفر بپائیدند و بیفرودند ، « لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ » توبهٔ ایشان نپذیرند ، « وَ أُولٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) » وایشان بیراهانند و گم‌شدگان از راه

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » ایشان که کافر شدند ، « وَ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ » وبمردند بر کفر خویش ، « فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ » نپذیرند فردا از یکی از ایشان ، « مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا » پری همه روی زمین زر ، « وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ » که خویشتن بآن از عذاب باز خرد ، « أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » ایشان آمد که ایشان راست عذابی دردنمای ، « وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱) » و ایشان را هیچ یاری ده وشفاعت کننده نه

النوبة الثانية

قوله تعالی «وَمَن یَبتَغِ غیر الاِسلامِ دیناً» - مفسّران گفتند سبب نزول این آیت آن بود که دوازده مرد از دین اسلام برگشتند ومرتدّ شدند، در جملهٔ ایشان **حارث بن سوید انصاری** بود و **طعمة بن ابیرق** و **عبدالله بن انس بن خطل** وغیرهم از **مدینه** بیرون شدند وبکفّار **مکه** پیوستند ربّ العالمین در شأنِ ایشان این آیت فرستاد «ومن یبتغ غیرالاسلام دیناً » اسلام اینجا شریعت **مصطفی** (ص) است ودین اینجا دین حنیفی که **مصطفی** (ص) بآن اشاره کرده و گفته «بُعثتُ بِالحنیفیّة السّهلة السّمحة» معنی آیت آنست که هر که بعد از بعثت **محمد**(ص) بجز شریعت وی شریعت جوید، وجز دین وسنّت وی دینی دیگر گیرد، و راهی دیگر رود آن از وی نپذیرند، واز راه حق بیراه است، واز جملهٔ هالکان ودورخیان است، که **مصطفی** (ص) گفت «والّذی نفسی بیده لایسمع بی رجلٌ مِن هذه الأمّة ولا یهودیٌ ولا نصرانی ثمّ لم یُؤمن بی الّا کان من اهل النّار» و روی «ما یسمع بی من هذه الامّة من یهودی اونصرانی یموت ولم یؤمن بالذی اُرسلتُ به الّا کان من اهل النّار» وقصّهٔ **زید بن عمرو بن نفیل** معروف است کــه بر **مصطفی**(ص) رسید پیش از بعثت وی، **مصطفی** (ص) وی را گفت «مالی اَری قومك قدشنفوك؟» چه بودست که این قوم تو بنظر کراهیت بتو می نگرند؟ گــفت ازآنکه ایشان بضلالت اند، ومن نه بردینِ ایشانم آنگه قصهٔ خویش بگفت که بیرون شدم راه راست ودین حق طلب کردم، از دانشمندان واحبار **یثرب** بررسیدم، ایشان را برعبادت الله یافتم لکن بآن عبادت شرک داشتند دانستم که نه دین حقّ است، برگشتم وازاحبار **خیبر** بررسیدم ایشان را همچنان برعبادت الله مشرك یافتم گفتم این نه آن دین است که من میجویم باحبار **فدك** رفتم ایشان را هم برشرك دیدم از احبار **ایله** بررسیدم همــان دیدم

پس حبری از احبار **شام** گفت این دین که تو میجوئی کس را ندانیم که بر آنست مگر شیخی **بحیره** رفتم وازوی برسیدم، وقصهٔ خودباوی بگفتم، ومقصودخویش عرضه کردم شیخ گفت آنها که تودیدی همه برضلالت و بی‌راهی‌اند، و آنچه تو میجوئی دین خدای عزّوجلّ و راه راست آنست، و دینِ فریشتگان است، که الله را بآن میپرستند، وهم‌در زمین خویش آن دین‌یابی باز گرد وطلب کن که پیغامبری بیرون‌آمد یا خواهدآمد، که خلق را بآن دین خواند اگروی را دریابی درپی او باش، وبوی ایمان‌آر **مصطفی** (ص) آنگه که این قصه از **زید** میشنید بر راحله بود پس آن راحله فروخوابانید وقصد طواف خانه کرد **زید** گفت من هنوز ندانسته بودم که پیغامبرست، من نیز باوی طواف کردم دوبت نهاده بودند که مشرکان در طواف خویش ایشان را می‌پاسیدند، **زید** ایشان را بپاسید، **مصطفی** (ص) از آن نهی کرد، گفت « لا تَمَسَّهُ » زید باخود اندیشه کرد که یک باردیگر بپاسم‌تا چه گوید! رسول(ص) باوی بنگریست گفت « اَلم تُنهَ » نه ترا نهی کردند و از آن بازداشتند آنگه **زید** گفت « فوالذی هو اَکرمَه وانزل علیه الکتاب ما استلم صنماً، حتّی اکرمه الله عزّوجلّ بالّذی‌اکرمه، وانزل علیه‌الکتاب » **زیدبن‌عمروبن نفیل** ازدنیا بیرون شد وهنوزپیغام‌و وحی‌ازآسمان بررسول(ص) نیامده‌بود ودعوت نکرده **مصطفی** (ص) زید را گفت « یأتی یوم‌القیامة امّةٌ وحده »

کیف یَهدِی‌اللهُ قوماً کفروا بعدَایمانهم»ـ **مجاهد** گفت این‌درشأنِ مردی آمد از **بنی‌عمروبن عوف** که از دین بر گشت و با **روم** شد، کیش ترسائی گرفت

وحکم مرتدّ آنست که **مصطفی** (ص) گفت « لایَحلُّ دمُ امریءٍ مسلم الّا باحدیٰ ثلاثٍ رجلٌ کفربعد اسلامه، اَوزنیٰ‌بعد احصانه، اوقتل نفساً بغیر نفسٍ » این خبردلیل‌است که هرمرد که از دین اسلام بر گردد کشتنی است، وزن را همین

حکم است امّا کودك و دیوانه را ردّتِ ایشان درست نباشد، لقوله علیه‌السّلام. رُفِعَ القلم عن ثلاثة، عن‌الصّبی‌حتّی‌یبلغ، وعن النّائم حتّی‌یستیقظ، وعن‌المجنون‌حتّی یُفیقَ» ومُکرَه راهم چنین لقوله تعالی «اِلّا مَن اُکرِهَ وقلبه مطمئنٌّ بالایمان». ومست را دوطریق است چنانکه درطلاق است وقتل‌مرتدّ حق‌خدا است، وسیاستِ شرعی جزامام اعظم را نرسد که این سیاست کند، اگر آزاد باشدآن مرتّد یابنده و **شافعی** را دوقول است که پیش ازقتل از مرتدّ توبت خواهند یانه؟ ودرست آنست که‌ازوی توبت‌خواهند اگردرآن‌ساعت‌توبت کند، والّا بکشند ومال‌وی‌بعدازقضاء دیون‌وحقوق مسلمانان‌فیء باشدبدرست‌ترین اقوال، وفرزندان‌وی را حکم بردگان وحریت داران نیست امّا چون‌بالغ شوند احکام وشرائط اسلام از ایشان درخواهند، اگربآن‌درست آیند، والّا ایشان‌را بکشند واگردومردمسلمان برردّت کسی گواهی دهند ووی انکار کند، مجرّد انکاروی‌درحق‌وی‌اسلام‌نیست تاویرا تلقین‌شهادت بکنند وبگوید «لااله‌الّا الله ومحمّد رسول‌الله» واگرطائفه‌ای که ایشان راشوکت ومنعت باشدمرتدّشوندبرامام‌اعظم‌واجب است که‌بجنگ‌ایشان شود، یاایشان‌رااباسلام بازآرد یــا اززمین بردارد

قوله «کیف یَهدِی اللهُ قوماً کفَروا بعد ایمانهم» ــ بعضی مفسّران گفتند این درشأن جهودان‌آمد که پیش از مبعث **مصطفی** (ص) بوی ایمان آورده بودند، و بعدِ مبعث بوی کافرشدند «وشَهِدوا» ای وبعد اَن شَهدوا انّ محمداً حقّ

«وجاءَهمُ البَیِّناتُ» ــ مابیّن فی التّوراة من‌نعته وصفته

«وَاللهُ لایَهدی القومَ الظّالمین» ــ همان است که جای دیگر گفت «اِنّ الّذینَ کفروا وظلموا لم یَکُنِ اللهُ لِیَغفرَلَهم ولا لِیَهدیَهم سبیلاً» اگر کسی گوید چونست که ربّ‌العالمین اینجا هدایت ازکافر نفی‌کرد، و جای دیگر گفت «وأمّا ثمودُ فهدیناهم»؟ جواب آنست که هدایت برسه ضرب است یکی عقل

ممیّز است میان خیر وشرّ، وراست ودروغ ، وراه بردن به بعضی مصالح کار خویش .
وعامّهٔ اهل تکلیف ازمؤمن و کافر و آشنا وبیگانه درین هدایت یکسانند وهوالمعنی
بقوله تعالی «امّاثمود فهدیناهم» ومثله قوله «إنّاهدیناهالسّبیل» «وهدیناهالنّجدین»،
«أعطیٰ کلّ شیءٍ خلقه ثمّ هدیٰ» - این همه ازین هدایت است که گفتیم وهم
ازین باست آنچه بعضی جانوران را داد بر سبیل تسخیر، وذلك فی قوله تعالی «و أوحیٰ
ربُّك إلی النّحلِ» امّا ضربِ دوّم از هدایت، ترکیت اعمال واحوال بندگان است ،
وتوفیق خیرات دراکتساب طاعات ، وَذلك فی قوله تعالیٰ « إنّ الّذین آمنوا و عَمِلوا
الصّالحات یَهدیهم ربُّهم بایمانهم» ، و قال تعالی «وَهُدوا إلی الطّیّب من القول» ،
وقوله «اولئك الّذین هَدَی اللهُ» ، وقوله «وَالّذین جاهَدوا فینا لَنَهدیَنَّهم سُبُلَنا»
هدایت سوّم راه نمودن است بدارالخلدومجاورت حق عزّوجلّ ، وذلك فی قوله عزّوجلّ
«سیَهدیهِم ویُصلِحُ بالَهم ویُدخِلُهمُ الجنّةَ عَرَّفهالهم» وقوله تعالی «الحمدلله الّذی هَدانا
لِهٰذا» ربّ العالمین جلّ جلاله این سه قسم هدایت خود را اثبات کرد وبست آن
باخویشتن برد ، وازمخلوق نفی کرد، چنانکه گفت عزّجلاله «إنّك لاتهدی مَن احببتَ»،
«ولیسَ علیك هُداهم» ، «وما أنت بِهادِی العُمی» قسمی دیگراست ازاقسام هدایت
که آن را دعا گویند این یك قسم مصطفی(ص) را وجملهٔ پیغامبران را اثبات کرد
گفت «وإنك لَتهدی الیٰ صِراطٍ مستقیم» انبیاء را گفت «وجعلناهم ائمّةً یَهدونَ
بِأمرنا» قرآن را گفت «إنّ هٰذا القرآنَ یَهدی لِلّتی هیَ اقوَمُ» بیرون ازین سه قسم
آنست که الله بآن مستأثر است ، کس را باوی درآن مشارکت نه ، و اورا درآن
با کس مشاورت نه

« أُولئكَ جزاءهم أنَّ علیهم لعنةُالله » مثل این آیت در سورة البقرة شرح آن
رفت ، وفرق آنست که آنجا قطعی بلعنت حکم کرد ، گفت «أولئكَ علیهم لعنةُالله»،
از بهر آنکه قومی را گفت که بر کافری مردند وامید اسلام و صلاح دریشان نماند،

وایدر گفت «اولئكَ جزاؤُهم» قطعی لعنت نکرد گفت جزاء ایشان لعنت است، یعنی که زندگان‌اند، وتا زندگی می‌بود امیدِ اسلام وصلاح درایشان جای است

و گفته‌اند که این هرسه آیت از «کَیفَ یَهدیِ اللهُ» تا «وَلاهُم یُنظَرون» منسوخ‌اند، وناسخ این آنست که برعقب گفت «اِلَّا الّذینَ تابوا» این آیت در شأن **حارث بن سوید بن الصامت الانصاری** آمد برخصوص امّا حکم آن برعموم است تا قیامت این حارث بعد از آن که مرتدّ گشته بود پشیمان شد، بازآمد تا نزدیکی **مدینه** رسید نامه‌ای نبشت برادر خویش **خلاس بن سوید** که من پشیمان شدم و باز آمدم، از رسول خدا (ص) بپرس کــه مرا توبه هست یانــه؟ **خلاس** رفت و قصّهٔ **حارث** با رسول(ص) بگفت درحــال **جبرئیل** آمد وآیت آورد «اِلَّا الّذین تابوا الخ» حارث را ازین خبر کردند، بیامد ومسلمان شد، وَحَسُن اسلامُه

قوله «اِلَّا الّذین تابوا مِن بعدِ ذٰلك وَ اَصلحوا» ـ درقرآن هرجای که ذکر توبت کرد بیشتر آنست که ذکراصلاح قرین آن ساخت، ازبهر آنکه حقیقت «توبت» دوچیز است تصفیت اعتقاد واصلاح اعمال پس هردو مجتمع باید، تا توبت درست آید اگر کسی گوید چون است که درسورة‌البقرة «اَلَّا الّذین تابوا واصلحواوبیّنوا» گفت وایدر بگفت «وبیّنوا» ؟ جواب آنست که درسورة‌البقرة آیت درشأن احبار جهودان آمد که نعت وصفت **محمد**(ص) در **توراة** ازعوام خویش پنهان کرده بودند وپوشیده داشته، ومعظمِ گناه ایشان آن بود، پس تا اظهار آن نکردند وبا مردم بیان آن روشن نگفتند توبت ایشان درست نبود وآن معنی درین قوم که این آیت در شأن ایشان آمد نبود، وگناه ایشان جز ردّت نبود ازین جهت «وبیّنوا» نگفت

و گفته‌اند چون هردو آیت بیان توبت است، چه فرق را درآخراین آیت گفت «فَاِنّ اللهَ غفورٌ رحیمٌ» ودرسورة‌البقرة گفت «واَنا التّواب الرّحیم» ؟ جواب آنست

که توّاب وعفور بمعنی، هردومتقارب‌اند، امّا «توّاب» خاصّ تراست و عفورعامّ‌تر وتمامتر، و گناه آن جهودان صعب‌تر بود وعظیم‌تر که هم ضلال خودشان بود وهم اضلال دیگران پس اسم اخصّ بآن اولی‌تر بود و گناه این مرتد کمتر بود که اضلال باوی نبود پس نام عفور اینجا لائق‌تر وموافق‌تر ودرخبراست که مصطفی(ص) چون آمرزش خواستی این هردونام هم «توّاب» وهم «عفور» فراهم گرفتی ابن‌عمر گفت میشمردم که اندر یک مجلس سیّد (ص) صد بار بگفتی «رَبِّ اغفِرلی وتُبْ علیَّ اِنّكَ انت التوّابُ العفورُ».

قوله تعالی «اِنَّ الذینَ کفروا بعدَ ایمانهم» ـ این آیت در شأن اصحاب حارث‌بن سوید آمد که باحارث‌مرتدّ گشته بودند پس که حارث باسلام‌باز آمد و توبت کرد، خبراسلام‌حارث بایشان‌رسید، گفتند ما بیردرمکه می‌باشیم‌وچشم‌بررور محمد(ص)نهیم، وبدافتادِ جهان درحق‌وی ودلك فی‌قوله عزّوجلّ «نتربّصُ بهِ‌رَیْبَ المَنون»، وهرگه که خواهیم‌باز گردیم که توبت ماپذیرند، چنانکه توبت حارث پذیرفتند فأنزلَ‌اللّهُ تعالی هذه الآیة

بعضی مفسّران گفتند این آیت منسوخ است که ربّ‌العالمین وعده داده است که توبهٔ هرتائبی بپذیرند، تا آنگه که آفتاب ازمغرب آید، ودلك فی‌قول‌النبی(ص) «انَّ بالمغرب باباً فتحهُ‌اللّهُعزّوجلّ‌للتَّوبةِ یومَ‌خلَقَ‌السّمٰواتِ والارضَ، فلایُغلَقُ‌حتّی تطلعَ الشّمسُ من‌مغربها» وقومی گفتند آیت منسوخ نیست، ومعنی آیت آنست که لن تُقبَلَ توبتُهم فی‌حالِ‌ضلالتهم» برین قول واوِ «وَاُولئك» واو حال‌است میگوید توبت‌ایشان‌در آن حال که گمراه باشند نپذیرند، که توبت وضلالت ضدّ یکدیگرند، بهم جمع نیایند وگفته‌اند «لن تُقبَلَ توبتهم» یعنی عندالموت و المعاینة، نحو قوله تعالیٰ «ولَیستِ التوبة للّذین یعملون السّیّئات» الآیة

قوله‌تعالی «انَّ الّذینَ کفروا وماتوا وهُم کُفّارٌ فلَن یُقبَلَ من‌احدِهم مِلأُالارض

معناً ولو افتدیٰ به » این « واو » معنی عموم را درآورد. میگوید اگر کسی چندانکه یک روی زمین زر از آن او باشد و بقربت وطاعت خرج کرده باشد در دنیا، چون بر کفر میرد آن ویرا هیچ بکار نیاید، ونپذیرند، که آن انفاق از متقیان پذیرند نه از کافران، وذلك فی قوله تعالی « انّما یتقبّل اللّٰه من المتّقین » و روا باشد که این بر آخرت حمل کنند، یعنی در قیامت آن کافر که بر کفر مرده باشد اگر پری روی زمین زر دارد وخواهد که تا خود را ازعذاب اللّٰه بآن بازخرد، ویرا سود ندارد، و از وی نپذیرند وفی ذٰلك ماروِیَ انّ النبی(ص) قال « یُجاءُ بالکافر یومَ القیامة فیُقالُ له اَرَأیتَ لو کان لك ملأ الارض ذهباً لَکُنتَ مُفتدیاً به؟ فیقول نعم! فیُقالُ لقد سُئلت ماهو اَیسَرُ من ذلكَ

النوبة الثالثة

قوله تعالی « ومن یبتغِ غیرالاِسلامِ دیناً فلن یُقبَلَ منه » الآیة هردین که نه اسلام، باطل است هرعمل که نه اتّباع سنت، تخم حسرت است اسلام درخت است، سنّت آبشخور آن، و ایمان ثمرهٔ آن، وحق جلّ شأنه نشانندهٔ آن وپرورانندهٔ آن وآن چشمهٔ سنّت مدد که میگیرد از عنایت الٰهی میگیرد اگر العیاذباللّٰه آن عنایت باز گیرد چشمه خشك شود، وشجره معطّل وعقیم گردد، ونیز ثمرهٔ ایمان ندهد، وبرشرف زوال وهلاك بود این مثل آن گروه است که مرتدّ شدند وازاسلام برگشتند، بازچون عنایت ربّانی سابق بُوَد وچشمهٔ سنّت مدد دهد، ازکلمهٔ طیّبه آن شجره رافرع سازند، وازعقیدهٔ پاکیزه ثمره‌ای سازند، وآن فرع را ازآسمان هدایت مصعَد سازند، وثمرهٔ آن درحال حیوة و ممات مستدام گردانند تا هرگز منقطع نگردد این است که ربّ العالمین برطریق مثل گفت « ضربَ اللّٰهُ مثلاً کلمةً طیّبةً کشجرةٍ طیّبةٍ، اصلها ثابتٌ وفرعها فی السّماء تُؤتی اُکُلَها فی کلّ حین باذن ربّها »

و گفته‌اند اسلام بصرب مثل، چراعی است ار بوراعظم برافروحته، و ار بورِ سنت مادّت وپرورش آن پدید کرده، وإليه الاشارة بقوله عزّوحلّ «افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربّه» میگوید هرسینه‌ای که ربّ العزّت چراع اسلام اندر آن سینه برافروحت، مدد گاهی ارنور سنت آنرا بدیدآورد، تاهمواره آن سینه آراسته و افروحته بُوَد پس هرکه را ار سنّت شمّه‌ای بیست، ویرا دراسلام بهره‌ای بیست

روایت کنند ار **شافعی** (ره) که گفت حدایرا عزّوحلّ درحواب دیدم که با من گفت «تَمَنَّ عَلَيَّ» ارمن آرزوئی حواه گفتم «اَمِتنی علی الاسلامِ»، یعنی مرا که میرانی، براسلام میران حداوندا فقال عزّوحلّ «قل وعلی السُّنّة»، یعنی که چون اسلام حواهی، باآن سنت حواه چنین گوی که مرا براسلام و برسنّت میران، که اسلام بی‌سنّت بیست، وهراعتقاد که نه با سنّت است آن پدیرفته بیست، وهردین که مرتبت دار آن سنّت بیست، آن دین حق نیست

اهل معرفت را دراسلام رمزی دیگراست، گفتند اسلام حق است واستسلام حقیقت، وَلِكُلِّ حقٍّ حقیقةٌ اسلام شریعت است واستسلام طریقت منرل گاهِ اسلام صدر است، ومنرل گاهِ استسلام دل اسلام چون تن است و استسلام چون روح تن بی‌روح مردار است، و روح بی‌تن نه بکاراست اسلام دین را درجهٔ کمینه است ار شرک برستن وبایمان پیوستن، واستسلام درجهٔ مهینه‌است ارحود برستن ودرحق پیوستن این است که الله تبارك وتعالی گفت

«اِلّا الَّذین تابوا مِن بعد ذلك وَ اَصلحوا» ـ هر که ارشرک برست ودراسلام پیوست ارحملهٔ تائبان‌است هر که ارحود برست وبحق بپیوست ارحملهٔ صالحانست این هردو آنند که الله برایشان مهربانست، وآمرزگار ایشان است

قوله «فَاِنَّ الله غفور رحیم» ـ همانست که جای دیگر گفت «اِن تکونوا صالحین فَاِنَّه کان لِلاَوّابینَ غفوراً»

« إِنّ الّذین کفروا بعدَ ایمانهم » الآیة علماءِ شریعت را اجماع است که کفر مرتدّ غلیظ‌تر است از کفر اصلی، و عقوبت وی سخت‌تر وصعب‌تر. نه‌بینی که‌از کافر اصلی جزیت پذیرند و بر کفرخویش بگذارند، ومرتدّ را نگذارند بر کفر، و نه از وی جزیت پذیرند، إِمّا العَودُ الی الاسلام و إِمّا القتل همچنین سالکان طریقت‌را اتّفاق است که فترت اهل ارادت صعب‌تراست ازمعصیت اهل‌عادت، وعقوبتِ باز گشته رونده از راه حق درنهایت تمام‌تراست ازعقوبتِ بازماندن وی دربدایت این‌است که ربّ‌العالمین گفت « فمَن یکفر بعدُ منکم فإِنّی اُعذِبُه عذاباً لا اُعذِّبه احداً من العالَمین » و فی‌معناه ما یُحکیٰ عن‌الشیخ **ابی‌عبدالله‌محمدبن‌خفیف** رحمه‌الله قال « رأیتُ فی‌النوم کأنّی کنتُ‌نائماً، فجاء رسول‌الله(ص) فحرّکنی، فنظرتُ‌الیه، فقال یااباعبدالله! مَن‌عرف طریقاً فسلکه، ثمّ رجع عن‌ذلك الطّریق عذّبه اللهُ بعذاب لم یُعذب به احداً من‌العالمین» قال فانتبهتُ و أنا اقرأ « فمن‌یکفُر بعدُ منکم فإِنّی‌اعذّبه عذاباً» الآیة

الجزء الرابع

۱۷ - النوبة الاولی

قوله‌تعالیٰ « لَن تَنالُوا البِرَّ » آن نواخت ونیکی که می‌پیوسید(۱) بآن‌نرسید، « حَتّیٰ تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ » تا آنگه که نفقت کنید وصدقه‌دهید از آنچه می‌دوست‌دارید « وَمَا تُنفِقُوا مِن شَیءٍ » وهرچه نفقت کنید از هرچه کنید، « فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِیمٌ (۹۲) » خدای بآن دانا است

« کُلُّ الطَّعَامِ » همه خوردنیها، « کَانَ حِلًّا لِبَنِی إِسرائِیلَ » حلال و گشاده بود بنی‌اسرائیل را، « إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسرائِیلُ عَلَیٰ نَفسِهِ » مگر آنچه **یعقوب** حرام کرد و بسته برخویشتن « مِن قَبلِ أَن تُنَزَّلَ التَّورٰیةُ » پیش از آنکه **تورات** فرو فرستاده آمد « قُل فَأتُوا بِالتَّورٰیةِ » جهودان را گوی **تورات** بیارید، « فَاتلُوهَا إِن کُنتُم

(۱) پیوس امید وطمع، پیوسیدن امید داشتن (فرهنگ رشیدی)

صَادِقِينَ (۹۴) » برخوانید اگر می‌راست گوئید

« فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى‌اللهِ الْكَذِبَ مِن بَعدِ ذٰلِكَ » هر که دروغ سازد برخدای پس ازین ، « فَاُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۵) » ایشان از ستمکارانند برخویشتن

« قُل صَدَقَ‌اللهُ » گوی که راست گفت خدای هرچه گفت ، « فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ اِبراهِيمَ » پس بر پی ابراهیم ایستید ، « حَنِيفاً » آن پاك یکتا گوی یکتاشناس یکتاپرست ، « وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشرِكِينَ (۹۶) » واز انبازگیران با خدای خویش هرگز نبود

النوبة الثانية

قوله تعالى « لَن تَنالوا البِرَّ حتّى تُنفقوا ممّا تُحبون » ـ مفسّران گفتند « برّ » اینجا بهشت است وانفاق بیرون کردن زکوة ازمال میگوید تا زکوة ازمال بیرون نکنید ، و بدرویشان ندهید ، بهشت نرسید این قول خطاب باتوانگران است على‌الخصوص ، و گفته‌اند که این خطاب باعامّهٔ مؤمنانست ، توانگران و درویشان هر کسی براندازه وتوان خویش باین انفاق مخاطب است ، و آن از ایشان بسندیده چنانکه جای دیگر ایشان‌را درهر بسه کردن وایثار نمودن‌بافقر وفاقه بستود وبپسندید ، و گفت « ويُؤثِرون على انفُسهم ولو كانَ بهم خَصاصةٌ »

آن روز که این آیت آمد « لَن تنالُوا البِرَّ حتّى تُنفقوا ممّا تحبون » زید بن حارثه آمد واسپی آورد و گفت « يا رسول‌الله هٰذا مِمّا اُحِبه » این اسپ دوست دارم ، خواهم که در راه خدای خرج کنم ، از من بپذیر مصطفى (ص) اسامة بن زید را بخواند واسپ بوی‌داد زید دلتنگ گشت ، گفت « من این ازبهر صدقه آوردم مصطفى (ص) گفت « اَما انّ‌اللهَ قدقبلها منك ! » دل‌تنگ‌مکن‌یارید ! که الله آن صدقه ازتو بذیرفت و بوطلحهٔ انصاری را بستانی بود برابر مسجد ،

در آن نخل فراوان و آب روان چون این آیت آمد گفت یارسول‌الله ! از مال خویش هیچ چیز دوست‌تر ازین بستان ندارم ، و خدای میگوید آنچه دوستر دارید خرج کنید تا آن‌ثواب رسید که ازمن می‌پیوسید اکنون این بستان در راه خدا بصدقه دادم و امید دارم که مرا ذخیره‌ای باشد آن جهانی نزدیک خداوند عزّوجلّ **مصطفی** (ص) گفت « بَخٍ بَخٍ ، ذٰلك مالٌ رابحٌ لك » نیک آمد نیک آمد ، سودمند است این مال ترا آنگه گفت یا **اباطلحه** من چنان بینم که در خویشان خود نفقت کنی وصِلة رحم در آن بجای آری **بوطلحه** همان کرد ، با بناء اعمام‌ونزدیکان خویش قسمت کرد و بایشان داد **ابوذرغفاری** را مهمانی رسید ، با آن مهمان گفت که این ساعت مرا عذری است که بیرون نتوانم شد تو فلان جایگه شو که شتران من ایستاده‌اند ، یکی نیکوتر وفربه‌تر بیار، تا خرج کنیم آن مهمان رفت و یکی ضعیف‌ترِ نزارتر بیاورد **ابوذر** گفت این‌چه بود که کردی ؟ که آن نزارتر آوردی ، وفرمان‌من نبردی ؟ گفت آن فربه‌ترِ نیکوتر از آن بیاوردم باروزحاجت بود که حاجت ازین مهم‌تر افتد **ابوذر** گفت « حاجت من این است که با من در خاکست ، ومهم من این است که در گورنامن قرین است » این‌چنین است ! وبرسر این آنست که ربّ‌العالمین گفت « لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون »

در آثاربیارند که‌سائلی بردر **ربیع خثیم** بایستاد **ربیع** گفت اَطعموه سُکَّراً ، او را شکر دهید گفتند یا **ربیع** اورا شکر چه بکار آید ؟ او را طعام و خوردنی باید **ربیع** گفت « وَ یحَکُم ! اِطعموه سکراً فانَّ‌الرَّبیعَ یُحبُّ السُّکَّرَ وربّ‌العالمین یقول « لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون »

و یُقال اَحضرَ ذات یومٍ دارَهُ محبوباً و اَمر اَن یُتَّخذ له فالوذجاً من‌السکّر الأبیض فقیل‌له و کیف‌یدری هذا المحبوس‌انه اتّخذمن‌السُّکّرِ الأبیض ؟ فقال هوَ

لا یدری ولکن ربّه یدری و رُوِیَ انّ ابن عمر کان یهوی جاریةً فاشتراها و اَعتقها، فقیل له ، هوَیتها فاشتریتَها ثمّ اعتقتَها قبل ان تُصیب منها؟ فقرأَ هٰذه الآیة «لن تنالوا البرَّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون »

آورده‌اند که زبیده مادر جعفر(۱) مصحفی ساخته بود ، بود پاره ، همه زر بشته ، آنگه مجلّدها زرکرده مرصّع بجواهر ، روزی از آن مصحف میخواند بدان آیت رسید « لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون » آن دروی اثر کرد گفت من ازمال وملک خویش هیچیز دوست‌تر ازین مصحف ندارم ، آنگه زرگران وجوهریان رابخواند تاآن بر گرفتند وبفروختند ودروجه‌آن‌عمارتها نهاد ازحوضها ومصنعها که در بادیه فرمود

« لن تنالوا البرَّ »ـ اشتقاق « بِرّ » از« بَرّ » است ، وبَر جای فراخ است وزمین گشاده ، ومؤمنان راباآن ابرار خوانند که دلها شان فراخ‌است وسینها گشاده ، بحکم این آیت که گفت « فمَن یُرِدِاللّٰهُ اَن یَهدیه یَشرح صدرَه للاسلام » ، وکافران را ضدّ این گفت «ومَن یُرد اَن یضلّه یجعل صدرَه ضَیقاً حرجاً » وازین‌جا بود که ابوذر غفاری (رض) از مصطفی (ص) پرسید که « بِرّ » چیست ؟ جواب داد «لیس البرّ اَن تولّوا وجوهکم » الآیة ازبهر آنکه درین آیت افعال خیر و مکارم اخلاق فراخ بگفت وفراوان برداد ، پس معنی برّ توسّع است درافعال خیر ، وخدای عزّوجلّ خود را « برّ» خواند وبنده را «برّ» نام نهاد اکنون « بر» بنده باخدا آنست که وبرا مطیع وفرمان بردارست ، وبرّ خدا با بنده آنست که بروی نیکو کاراست ونوازنده و روزی گمارست

گفته‌اند که برّ برسه معاملت است یکی باخدا درمعنی عبادت کردن و ورا

---

(۱) منظور « امجعفر» است که کنیهٔ زبیده زوجهٔ هارون‌الرشید میباشد

پرستیدن ، و الیه‌الاشارة بقوله(ص) «لایزید فی‌العمرالّا البرُّ ، وانّ الرّجل لیحرم‌الرّزقَ بالذّنب یُصیبه » دیگر باقرابات ونزدیکان خویش درمعنی‌پیوستن‌باایشان ، وشناختن حق‌ایشان و الیه‌الاشارة بقوله(ص) « دخلتُ الجنّة فسمعتُ فیهاقراءةً فقلت من‌هذا ؟ قالوا حارثة بن نعمان ، کذلکم البرّ ، کذلکم البرّ ، وکان ابرّالنّاس بأُمّه » قال «وانّ‌من ابرّالبرّ صلةُ الرّجل اهل وُدّ ابیه بعد ان یُوَلّیٰ » سدیگر با اجنبیان در معنی‌انصاف دادن ایشان ، وشفقتِ اسلام نمودن برایشان ، وخوش داشتن خلق در صحبت ایشان ، و الیه الاشارة بقوله(ص) « البرّ شیء هیّن ، وجه طلق ولسان لیّنٌ »

« وما تُنفقوا مِن شیءٍ » – یعنی من‌صدقةٍ « فانّ اللّه به علیمٌ » عالمٌ بنیّا تکم فیُجاریکم(۱) علیه

قوله تعالی « کلّ الطّعام کان حِلاً لِبنی‌اسرائیل» – جهودان بر **مصطفی** (ص) منکر بودند که گوشت‌اشتر بحلال‌داشت ومیخورد گفتند این‌بر **ابراهیم** (ع) حرام بود، دین **ابراهیم** این بود ، ودر **تورات** چنین‌خواندیم چونست که **محمد** (ص) در تحلیل گوشت شتر مخالفت دین **ابراهیم** میکند ؟ ربّ‌العالمین‌آن جهودان را درین آیت دروغ‌زن کرد ، وبیان کرد که گوشت شتر بر **ابراهیم** وبرفرزندان اوحلال‌بود، تاآنکه **یعقوب** (ع)برخودحرام کرد پس‌علماء را اختلاف‌است که **یعقوب** چرابرخود حرام کرد ؟ گفته‌اند که وبرا بیماری رسید که درآن بیماری گوشت شتروشیرشتر ویرا ناساز گار بود پس دفع مضرّت را نگداشت خوردنِ آن ، وبرخود حرام کرد نه تحریم‌شرعی را **ابن‌عباس وحسن** گفتند **یعقوب** راعاب عِرق النّساء پدیدآمد، نذر کرد که اگرخدای تعالیٰ ویرا ازآن علّت شفا دهد آن طعامی که دوست‌تردارد ، خوردنِ آن‌نگدارد وبرخودحرام کند تقرّباً الی‌اللّه عزّوجلّ پس گوشت و شیر شتر بر خودحرام کرد ووفاء نذرخویش‌را **ضحاک** گفت سبب این‌عارض که یعقوب را رسید آن بود که قصد **بیت‌المقدس** داشت نذر کرد که اگر تندرست ، بی‌عیبی و رنجی به

(۱) نسخه ثم یجاریکم

بیت‌المقدس فرود آید آخرترین فرزندان قربان کند خدایرا عزّوجلّ پس فریشته‌ای براه وی آمد وازوی مصارعت خواست یعقوب (ع) اجابت کرد، ساعتی درهم آویختند آنگه فریشته دست بر گوشتِ ران **یعقوب** زد از آن علت عرق‌النّساء پیدا شد آنگه گفت با **یعقوب** این بآن کردم تا تو تندرست در **بیت‌المقدس** بروی، تافرزندت قربان باید کرد بحکمِ نذرخویش پس رفت ودربیت‌المقدس شدوفراموش کرد آنچه فریشته ویرا گفته بود قصد ذَبح فرزند کرد فریشته‌ای آمد و گفت یا **یعقوب** تو ازنذرخویش بیرون آمدی ومخرج پیدا شد، لاسبیلَ لك الیٰ ولدک آنگه گفت « لئن شفانیَ‌اللّهُ لَحَرِّمتُ علی نفسی لحومَ الاِبِلِ و اَلبانَها» و رُوی « انّه‌قال لئن‌شفاه‌اللّه لحرَّم علی‌نفسه العروقَ اوطعاماً فیه عِرقٌ فجعل بنوه بعدذلك یتتبّعون(۱) العروق ویُخرجونها من‌اللّحم » پس جهودان بوی اقتدا کردند، و آنچه **یعقوب** برخود حرام کرد ایشان‌برخود محرّم داشتند آنگه دعویٰ کردند که این تحریم در **تورات** است ربّ‌العالمین‌ایشان‌را دروغ‌زن کرد، گفت « قُل‌فَأتوا بِالتّوریٰة فَاتلوها اِن کنتم صادقین »

اگر کسی گوید چونست که در آن آیت پیش « انّ الذین کفروابعد ایمانهم » گفت، و در اینجای «ان الّذین کفروا وماتوا» صفتِ جهودان وذمّ ایشان کرد؟ پس آیت « لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون » که حدیث مؤمنان و ذکر انفاق ایشان است در آن بپیوست؟ آنگه دیگرباره بذمّ جهودان بازگشت، برعقب گفت « کلُّ الطّعام کان حِلاًّ لِبنی‌اسرائیل » یعنی که « لن تنالوا البرّ » درمیان این دوقصّه چه لائق‌است؟ جواب آنست که ربّ‌العالمین درآن دوآیت ذمّ جهودان کرد، وفدیهٔ ایشان باطل کرد یعنی که آن فدیهٔ ایشان با کفر است وطاعت با کفر مقبول نبود پس‌خطاب بامؤمنان گردانید که انفاق شما نه چون انفاق ایشان است، ازشما بپذیریم وقبول کنیم، چون بآن‌شرط باشد که فرمودیم وآنچه بشرط

(۱) نسخه یتتبعون

خویش باشد من که خداوندم خود دانم وجزا دهم این است که گفت « فَاِنَّ اللّٰه به علیم » آنگه باز بترتیب آیت پیش بازشد وتمامی ذمّ جهودان گفت

« فَمنِ افتریٰ علی‌اللّٰه الکَذِبَ » ـ این همچنانست که جای دیگر گفت « وَمَن اظلم ممّن افتری علی‌اللّٰه کذباً » و « انّما یفتری الکذب الّذین لایؤمنون بآیات‌اللّٰه » و « اَفتریٰ علی‌اللّٰه کذباً ام به جِنَّةٌ » و « وَیومَ‌القیامة تری الذین کذبوا علی‌اللّٰه وجوههم مُسوَدَّةٌ » گفته‌اند که دروغ بردوقسم‌است یکی آنکه ازبرخویش سخنی اختراع کند که آن راهیچ اصل نبود دیگرقسم‌آنست که درسخنی زیادت آرد یا ازرُمت وقاعدهٔ خویش بگرداند ، وآنرا اصلی‌باشد این هردوقسم ناپسندیده و نشان نفاق است **مصطفی** (ص) گفت « دروغ بابی است از ابواب نفاق » و فرمود چنان دیدم که مردی مرا گفتی « برخیز » ، برخاستم دو مرد را دیدم ، یکی برپای ویکی نشسته اوکه برپای بود آهنی کژ در دهنِ این نشسته افگنده ویک گوشهٔ دهن‌وی میکشید تا سردوش ودیگرجانب هم چنین ، پس هردوطرف باهم‌می‌شد ، ودیگرباره قلاب درمی‌افگند گفتم‌این چیست ؟ گفتند این دروغ‌زنی است ، هم این عذاب میکنند ویرا در گور تاقیامت **میمون‌بن‌ابی‌شبیب** می گفت نامه‌ای می‌نبشتم کلمه‌ای فراز آمد که اگر بنویسم آراسته شود لیکن دروغ بود ، عزم کردم که ننویسم هاتفی آواز داد که « یُثَبِّتُ‌اللّٰه الّذین آمنوا بالقول الثّابت فی‌الحیوة الدّنیا وفی‌الآخرة » وَصحّ عن‌النّبی(ص) انّه قال « ویل لمن یحدّث فیکذب لِیَضحکَ‌به القومَ ، ویل له ! ویل‌له !» وقال « کَبُرَت خیانةً ان تُحدّث اخاك حدیثاً، هو لك مصدق ، وانت به کاذب »

اهل معانی گفتند که دروغ‌از آن حرام است که دل‌از آن می‌تباه شود وتاریك می گردد ، امّا اگربدروغ حاجت افتد وبرقصد مصلحت گوید ، وآن را بیر کاره بود پس حرام نباشد واز آن دردل هیچ تاریکی و کژی نیاید ، نه‌بینی که اگرمسلمانی

ار طالمی نگریرد به رواست که نوی راه نمونی کند، بل که دروع اینجا واجب است اگر حلاص مسلمانی در آنست ، ورسول(ص) حدا رحصت دادست بدروع گفتن درسه جایگه یکی درحرب که عرم حویش باحصم راست نتوان گفتن ، دیگر درصلح دادن میان دو کس ، سدیگر کسی که دو رن دارد ، با هریکی گوید که ترا دوستر دارم وبرر گان دین چون حاجت افتادی بدروع گفتن مصلحتی را ، تاتوانستندی ار دروع پرهیر کردندی وسحن بامعاریض گردانیدندی چنانکه **مطرف** درنردیک امیری شد، امیر گفت چرا کمتر آئی نردیک ما ؟ جواب داد که تا ارنردیک امیر برفتم پهلو ار رمین برنگرفته‌ام الا آنچه حدای نیرو داده است امیر پنداشت که اوبیمار بوده است، وآن سحن درنهاد حویش راست بود **وشعبی** کنیرک حویش را گفت اگر کسی مرا طلب کند تو دائره‌ای می‌بر کش ، و دست حویش دران نه و گوی که درین جا نیست و **معادجبل**(رص) عامل **عمر** بود چون ار عمل بار آمد عیال او گفت ما را چه آوردی ؟ **معاد** گفت نگهبانی بامن بود چیری نتوانستم آورد ، یعنی که حداوند عزوجل بامن بود رن او پنداشت که **عمر** بروی مُشرفی گماشته بود ، پس نجانهٔ **عمر** شد آن رن وعتاب کرد ، وگفت **معاد** امین **رسول‌حدا** (ص) بود وامین **بو نکر** چوبست که تو باوی مشرفی فرستادی ؟ **عمر معاد** (رص) را نجواند و ار وی پرسید که این رن چیست که میگوید **معاد** معلوم وی کرد آنچه که گفته بود آنگه **عمر** نجندید و باوی نیکوئی کرد

« فمن افتریٰ علی‌الله الکدب » ـ یعنی باضافة هداالتحریم الی‌الله تعالی‌علی **ابراهیم** فی‌التوریٰة ، « من بعد دلك » ـ ای من‌بعد طهورالحجة بانَّ التحریم انما کان من جهة **یعقوب** ، « فاُولئك هم الطّالمون »

قوله « قل صدق‌الله » ـ ای اعتَقِد وَ اَحبر اَن دلك من قول‌الله وهو صادق میگوید یا **محمد** ! اعتقاد کن وقوم را حبرده که این بیان که رفت ار قول حداست ،

وحدا بهرچه گفت وحبر داد راست گویست ، راست داں ، پاك داں ، همه‌داں حـای دیگر گفت « ومَں اصدقُ مں‌الله حدیثاً » و « مں‌اصدق مں‌الله قیلاً » آں کیست که راست‌سحں‌تر ، راست گوی‌تر ار حدای است ؟

« فَاتّبعوا ملّةَ ابراهیمَ حنیفاً » ــ اشتقاق ملّت ار أمللتُ الـکتابَ است وملّت ودیں دو نام‌اند آں شرع را که حدای عزّوجلّ نهاد میاں سدگاں برزباں أنبیاء ، تـا ىآں شرع نثواب آں حهانی رسند اهل معانی گفتند ایں شرع را دو طرف است یک طرف باحق دارد حَلَّ حلاله ، ویک طرف باسده امّا آنچه باحق دارد راه‌نمونی وی است بفرستادں سعامبراں ، ودعوت ایشاں ، و فروفرستادں کتاب است ، وبیـاں امرونهی واثبات حجّت‌درآں وآنچه به سده تعلّق دارد احابت‌دعوت پیعامبراں است و امتثال اوامر ونواهی پس آں طرف که باحق دارد «ملت» گویىد ، وآں طرف که با سده دارد « دیں » گویىد

« فَاتّبعوا ملّةَ ابراهیم حنیفاً وماکانَ مں‌المسرکیں » ـ ایں حواب ایشاں است که ىدعویٰ گفتند که دیں ما دیں **ابراهیم** است ربّ‌العالمیں گفت که دیں‌شما دیں **ابراهیم** نیست ، که سما مشرکانید و **ابراهیم** هرگز مشرک نبود

النوبة الثالثه

قـوله تعالیٰ « لں تىالوا البر حتّی تىفقوا مما تحبوں » ــ مَں انفق محبوبه مں‌الدنیا وحد مطلوبه مں‌المولیٰ ومں انفق الدّنیا والعقبیٰ وحدالحقّ تعالیٰ ، وشتاں مابینهما یکی‌مال‌باحت‌دردنیا‌برالله رسید ، یکی ثواب باحت ودرعقبی‌بوصل‌الله‌رسید هر که امرور بمال وحاه بماند فردا ار ىارو ىعمت درماند ، وهر که فردا باىار و ىعمت بماند ، ار رار ولی‌نعمت بازماند

بهرچ ازراه بار افتی، چه کفر آن حرف وچه ایمان

بهرچ اردوست وامانی، چه رشت آن نقش وچه ریبا

«حتی تنفقوا ممّا تحبّون» ـ «مِن» تبعیض درسخن آورد میگوید اگر بعضی هریسه کنی از آنچه دوست داری سرّ مولی رسی ، دلیل کند که اگر همه هریسه کنی نقرب مولیٰ رسی ای بیچاره چون میدانی که سرّ او می‌نرسی نا آنچه دوست داری ندهی ، پس چه طمع داری که سارّ رسی باایں همه غوغا و سودا که دره سر داری ؟!

تا تو را دامن گیرَد گفتار هر نردامنی

سعهٔ سودای خو شی حرححاں ره نه‌ای

گفته‌اند انفاق برسه رتست است اوّل سخا ، دیگر جود ، سدیگر ایثار صاحب سخا بعضی دهد و بعضی ندهد ، صاحب جود بیشتر دهد وقدری ضرورت خود را نگذارد ، وصاحب ایثار همه بدهد و خود را وعیال را بخدا ورسول سپارد و این رتبت **صدیق اکبر** ست که هرچه داشت بدادودر راه حق هریسه کرد ، وفی ذلك مارُوی « انّ **عمر بن الخطاب** قال امرَنا **رسول‌الله** (ص) ان نتصدق ، ووافَق ذلك مالاً کان عندی ، فقلتُ الیوم اسبِق **ابابکر** اِن سبقته ، فجئت بنصف مالی فقال **رسول‌الله** (ص) ماذا ابقیت لاهلك؟ فقلتُ مثله و اَتیٰ **ابو بکر** بکل ماعنده فقال یا **ابابکر** ماذا ابقیت لاهلک ، فقال « اللهَ ورسولَه » فقلت لااُسابقک الی شیء ابداً » آن روز که **مصطفی** (ص) یاران رابر صدقه داشت واز ایشان درراه حق انفاق خواست ، **عمر** گفت آن روز مرا مالی جمع شده بود ، باخود گفتم اگرمن روزی بر **ابوبکر** بیشی خواهم برد امروز آن روزست که من بروی بیشی برم ، یک نیمه از آن مال برداشتم و بحضرت سوی بردم **مصطفی**(ص) گفت عیال ور بردستان را چه گذاشتی یا **عمر** ؟ **عمر** گفت چندان که آوردم ایشان را بگذاشتم گفت از آن پس **بوبکر** را دیدم

که هرچه داشت همه آورده بود، وخود را وعیال را هیچیزی ننگذاشته بود، و مصطفی (ص) ویرا میگوید اهل وعیال راچه بگذاشتی؟ و بوبکر مي گويد: خدا و رسول او. پس عمر گفت یا ابابکر! هرگز باتو نرسم

آورده‌اند که روزی عمر درخانهٔ بوبکر شد اهل‌بیتِ ویرا گفت که بوبکر شب چه کند؟ مگر نماز فراوان کند، وتسبیح وتهلیل بسیار گوید؟ ایشان گفتند نه که وی نماز بسیار نکند و آواری ندهد لکن همه شب درنس رانو نشسته، چون وقت سحر باشد نفسی بر آرد که از آن نفس وی همه خانه بوی جگر سوخته بگیرد

گفتم چه نهم بیش دو زلف تو نثار
گر هیچ نبرد چاکر آئی یک بار
بیشت بنهم این جگر سوخته زار
کاید جگر سوخته با مشک بکار

عمر آهی سرد بر کشید، گفت اگر نماز بودی کار وی با تسبیح و تهلیل فراوان بودی من نیز کردمی، امّا سوختن جگر رادرمان ندانم

«وما تنفقوا من شيء فاِنّ‌الله به عليم» - یکی هرچه کند چشم بر باداش و عوض نهاده، یکی دل در دفعِ مضرت و بگردانیدن آفت بسته، یکی بآن کند که الله می‌داند ومی‌بیند، که خود می گوید «فانّ‌الله به عليم» و انشدوا في‌معناه

يَهتزّ لِلمَعرُوفِ فِي طلبِ العُلىٰ لِيذكَرَ يَوماً عِندَ سَلمى شمائِله

«كلّ الطّعام كانَ حِلّاً لبني‌اسرائيل» الآية گفته‌اند که درین آیت بیان شرف وفضیلت پیغامبر ماست محمد(ص) بر یعقوب (ع)، که یعقوب طعامی حلال برخود حرام کرد، وآن حرام بروی مقرّر کردند و ویرا درآن تحریم بگذاشتند ومحمد(ص) ماریهٔ قبطیه را که برخود حرام کرد، او را درآن تحریم بنگذاشتند،

و آن گشاده بروی بسته نکردند، وتحلّة ایمان ویرا پدید کردند، چنانکه گفت عزّ اسمه « قد فرض الله لکم تحلّة ایمانکم »

وجهی دیگر گفته‌اند که بنی اسرائیل کاری درخود گرفتند، والتزام نمودند آنرا که دراصل شریعت نه‌طاعت بود، پس وفاءآن ایشان را لازم آمد، وبا ایشان تشدید رفت، تاکار برایشان دشخوار شد واین درخبر است که مصطفی(ص) گفت « انّ بنی‌اسرائیل شدّدوا علی انفسهم فشدّدالله علیهم » پس نوبت که باین امّت‌رسید آن تشدید بایشان برفت، و فضیلت وشرف مصطفی (ص) را کار برایشان آسان برگرفتند وآن چنان نذر که در مباحات رود آن را خود حکمی ننهادند، و وفاء آن الزام نکردند آن وجه اوّل تفضیل مصطفی (ص) بر یعقوب (ع)است واین‌وجه دوم تفضیلِ امّت محمد(ص) بر بنی‌اسرائیل

۱۸- النوبة الاولی

قوله تعالی « اِنَّ اَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ » ، اول خانه‌ای کــه برزمین نهادند مردمان را ، « لَلَّذی بِبَکَّةَ » این‌است که به مکة ، « مُبارَکاً » برکت کرده درآن، « وَ هُدیً لِلعَالَمِینَ (۹۶) » ونشانی ساخته جهانیان را

« فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ » درآن خانه نشانهائی است پیدا روشن ، « مَقَامُ اِبرَاهِیمَ » فرودآمدن گاه ونشستنگاه ابراهیم ، « وَ مَن دَخَلَهُ کَانَ آمِناً » وهر که درآن‌خانه شد، ایمن گشت « وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ » وخدایراست برمردمان ، « حِجُّ البَیتِ » قصد و زیارت خانه ، « مَنِ استَطَاعَ اِلَیهِ سَبِیلاً » هر که تواند که بآن راهی برد ، « وَ مَن کَفَرَ » وهر که کافر شد(۱) ، « فَاِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ العَالَمِینَ (۹۷) » خدای بی‌نیاز است از همهٔ جهانیــان

« قُل یا اَهلَ الکِتابِ » بگوی ای خوانندگان تورات ، « لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ »

(۱) نسخه شود

چرا می کافر شوید بسخنان خدای (که در **تورات** می‌خوانید) ؟ « وَاللّٰهُ شَهِيدٌ بِمَا تَعمَلُونَ (۹۸) » خدا گواه است ودانا بآنچه میکنید

« قُل يَا أَهلَ الكِتَابِ » بگو ای خوانندگان **تورات** ، « لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّٰهِ » چرا می‌باز گردانید از راه خدای ؟ « مَن آمَنَ » آنکس که بگروید ، « تَبغُونَها عِوَجاً » عیب و کژی می‌جوئید راهی را که خدای راست نهاد ؟ « وَ أَنتُم شُهَدَاءُ » وشما خود گواهان که چنین است ، « وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعمَلُونَ (۹۹) » وخدای نا آگاه نیست از آنچه میکنید !

« يَا أَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « إِن تُطِيعُوا فَرِيقاً » اگر فرمان برید گروهی را ، « مِنَ‌الَّذِينَ أُوتُوا الكِتَابَ » ازخوانندگان اهل **تورات** ، « يَرُدُّوكُم » باپس آرند شمارا ، « بَعدَ إِيمَانِكُمْ » پس گرویدن شما ، « كَافِرِينَ (۱۰۰) » تا کافران باشید (۱)

« وَ كَيفَ تَكفُرُونَ » و چون کافر شوید پس ایمان ، « وَ أَنتُم تُتلىٰ عَلَيكُم آيَاتُ اللّٰهِ » وشما آنید که برشما میخوانند سخنان خدای ، « وَفِيكُم رَسُولُهُ » و درمیان شما رسول وی ، « وَ مَن يَعتَصِم بِاللّٰهِ » وهر که دست درخدای زند ، « فَقَد هُدِيَ إِلىٰ صِرَاطٍ مُستَقِيمٍ (۱۰۱) » اوست که راه نمودند ویرا براه درست راست

النوبة الثانية

قوله تعالى « إِن أَولَ بيت وُضِعَ لِلنَّاسِ » ـ **مجاهد** گفت مسلمانان وجهودان درکارقبله سخن گفتند ، وتفاخر کردند هر کس از ایشان بقبلهٔ خویش جهودان گفتند **بيت‌المقدس** فاضلتر وشریفتر ، وقبله آن است که مهاجَر انبیاست درزمین مقدّسه مسلمانان گفتند قبله **کعبه** است و **کعبه** شریفتر وعظیمتر ونزدیك خدا بزرگوارتر

(۱) نسخه تا کافر بید

و دوستر ارهمهٔ روی رمین ، فـأنزل‌الله عزّوجلّ «انّ اوّل بیتٍ وُضع للناس» ایشان دریں منازعت بودند که ربّ‌العالمین تفضیل کعبه را این آیت فرستاد

فصل فی فضائل مکة

اکنون پیش از آنکه درتفسیر ومعانی خوض کنیم ، ازفضائل مکه و خصائص کعبه طـرفی بر گوئیم ، هم از کتاب خدا عزّاسمه ، وهم از سنّت مصطفی (ص) قال‌الله «جَعَلَ‌اللهُ الکعبةَ البیتَ الحرام قیاماً للنّاس» و «و اذجعلنا البیت مثابةً للناس وَاَمناً» و «و اِذیرفع‌ابراهیمُ القواعدَ من‌البیت واسماعیل» و«طَهِّر بیتیَ للطّائفین» و «انّما اُمِرت اَن اعبُد ربَّ هٰذه البلدة الّتی حرّمها» و «ربِّ اجعل هـذاَ البلد اٰمناً» و «واِذبوّ أنا لِابراهیم‌مکانَ البیت» «وَلیَطّوَّفوا بالبیت العتیق» و«فاذکرواالله عندالمسجد الحرام» و «اَجعلتم سقایة الحاجّ وعِمارةَ المسجدالحرام» و«انّ الصّفا و المروةَ من شعائرالله» و «واَذن فی‌الناس بالحجّ یأتوک رجالاً» الی غیرذٰلک من‌الآیات الدّالة علی شرفها وفضلها این آیات هریکی بروجهی دلالت کند برشرف کعبه و فضیلت آن ، وبزر گواری و کرامت آن بردیک خداوند عزّوجلّ آن را عتیق‌خواند ، وعتیق کریم‌است‌وازدعوی‌جباران‌آزاد ، یعنی که بزر گوارست‌آن‌خانه بنزدیک خداوند عزّوجلّ ، وآزاد است ،که هر گز هیچ جبار سر کش دعوی درآن نکرد و قصدآن نکرد مسجد حرام‌خواند وشهرحرام وبیت‌حرام ، یعنی که باآزرم است ، وباشکوه ، وبا وَقار بار گشتن گاه جهانیـان و جای امن ایشان ، ونزول گاه انبیاء ومستقرّ دوستان ، منبع نبوّت ورسالت ومهبط وحی وقرآن

واز دلائل سنّت برشرف آن نُقعت آنست که مصطفی (ص) گفت آنگه که بـر حزوره(۱) بیستاد «والله انی لَاَعلم انّکِ أحبّ البلادالی‌الله و احبّ الارض الی‌الله، ولولاانّ المشر کین اخرجونی‌منکِ ماخرجت» وقال(ص) «ان الارض دُحیت

(۱) حزورة ، موضع کان به سوق‌مکة بین‌الصفا والمروة (مجمع)

من **مكة**، وأوّل من طاف بالبيت الملائكة» و «ما من نبيّ هرب من قومه الى الله الّا هرب الى **الكعبة**، يعبدالله فيها حتّى يموت» و «انّ قبر نوح وهود وشعيب وصالح فيما بين زمزم والمقام» و «انّ حول الكعبة لقبور ثلاثمائة نبيّ» و «انّ بين الرّكن اليمانى الى الأسود لقبر سبعين نبيّاً، وانّ بين الصّفا و المروة لقبر سبعين الف نبيّ» و رُوى «ان **اسماعيل بن ابراهيم** (ع) شكا الى ربّه حرّ **مكة**، فأوحى الله اليه انّى افتح عليك باباً من الجنّة فى الحجر، يجرى عليك الرّيحُ والرَّوح الى يوم القيامة»، وقال (ص) «انّ مابين الرّكن اليمانى والرّكن الأسود روضةً من رياض الجنّة، ومامن احد يدعوالله عندالرّكن الأسود و عندالرّكن اليمانى وعند الميزاب الّا استجاب الله له الدّعاء» و قال «مَن نظر الى البيت ايماناً و احتساباً غفرالله له ماتقدّم من ذنبه وما تأخّر» و «من صلّىٰ خلف المقام ركعتين غُفرله، ويُحشر فى الآمنين يوم القيامة» و «من صبر على حرّ **مكة** ساعة من النهار تباعدت منه النّار مسيرة خمسمائة عام» وقال (ص) «**الحجون والبقيع** يُؤخذ باطرافهما ويُنثران فى الجنّة وهما مقبرتا **مكة والمدينة**» و قال عليه السلام «انّ **الركن و المقام** يأتيان يوم القيامة كلّ واحد منهما مثل **ابى قبيس** لهما عينان وشفتان يشهدان لمن وافا هما»

وقال **وهب بن منبه** مكتوبٌ فى التّورات انّ الله عزّوجلّ يبعث يوم القيامة سبعمائة الف ملك من الملائكة المقرّبين بِيَد كلّ واحد منهم سلسلة من ذهب الى البيت الحرام، فيقال لهم اذهبوا الى البيت الحرام فزُمّوه بهذه السلاسل ثم قوّدوه الى المحشر، فيأتونه، فيَزُمّونه بسبعمائة الف سلسلة من ذهب ثم يمدّونه، وملكٌ ينادى يا كعبة الله سيرى! فتقول لستُ بسائرة حتى اُعطى سُؤلى، فينادى ملك من جوّ السّماء «سلى» فتقول الكعبه «يا ربّ! شَفِّعنى فى جيرتى الّذين دُفنوا حولى من المؤمنين» فيقول الله سبحانه «قد اعطيتك سُؤلك» قال فيُحشر موتى **مكة** من قبورهم بيض الوجوه كلّهم مُحرمين، مجتمعين، يُلبّون ثم تقول الملائكة سيرى يا كعبة الله فتقول «لست بسائرة حتى اُعطىٰ سُؤلى» فينادى

ملكٌ من حوّ السّماء «سلی، تُعطی» فتقول الکعبة «یارب! عبادك المدسون الدس وفدوا الیّ من کلّ فجّ عمیق شُعثاً غبراً قد ترکوا الأهلین والاولاد، وخرجوا شوقاً الیّ زائرین، طائفین، حتی قضوا مناسکهم کما امرتهم، فأسألك ان تُؤمنهم من الفزع الاکبر، فتشفّعنی فیهم و تجمعهم حولی» فینادی الملك «انّ منهم من ارتکب الذنوب و اَصرّ علی الکبائر حتّی وجبت له النارُ» فتقول الکعبة «انّما اسألك الشفاعة لأهل الذنوب العظام!» فیقول الله تعالیٰ «قد شفّعتُك فیهم و أعطیتك سُؤلك» فینادی منادٍ من جوّ السّماء اَلا من زار الکعبة فلیعتزل من بین الناس، فیعتزلون، فیجمعهم الله حول البیت الحرام بیض الوجوه، آمنین من النّار، یطوفون و یلبّون ثمّ ینادی ملك من جوّ السّماء «اَلا یا کعبة الله سیری!» فتقول الکعبة «لبیك، لبیك! والخیر فی یدیك، لبیك لاشریك لك، لبّیك! انّ الحمد والنعمة لك، و الملك لك، لاشریك لك!» ثمّ یمدّونها الی المحشر.

«انّ اوّل بیتٍ وُضع للنّاس» ـ علماء را اختلاف است درمعنی این آیت روایت کنند از علی علیه السلام که گفت «هو اوّل بیت وُضع للنّاس مبارکاً وهدی للعالمین» میگوید اوّل خانه که در آن برکت کردند ونشانی ساختند جهانیان را، تا آن را زیارت کنند وقبلهٔ خود سازند، وخدایرا در آن عبادت کنند آنست که به «**بکة**» **ابن عباس**، **کلبی**، **وحسن** همین تفسیر کردند، قالوا «هواوّل بیت وُضع للنّاس یحجّون الیه ویُعبَدالله فیه» برین قول «بیت» بمعنی مسجد است کقوله «اَن تَبوّءا لِقومِکما بمصرَبیوتاً» ای مساجدَ وکقوله تعالی «فی بیوت اذن الله ان تُرفَع ویُذکر فیهَا اسمُه» یعنی المساجدَ.

و **ابوذر** از **مصطفی** (ص) پرسید که اوّل مسجد که مردمان را نهادند در روی زمین کدام است؟ **مصطفی** (ص) گفت «**مسجد حرام**» **ابوذر** گفت «و بعد از آن کدام؟» **مصطفی** (ص) گفت «بعداز آن **مسجداقصی**» گفت میان آن هردو چند زمان بود؟ **مصطفی** (ص) گفت چهل سال آنگه گفت.

« حیثما ادرکتكَ الصلوةُ فصَلِّ فانّه مسجد » قومی گفتند اعتبار این اوّلیّت بزمان است، نه بشرف و منزلت، یعنی هو اوّل بیت ظهر علی وجه الماء عند خلق السّماء و الارض، خلقه الله قبل الأرض بألفَی عام، و کان زَبدةً بیضاء علی الماء، فدُحِیتِ الارضُ من تحته » وقیل « هو اوّل بیت بعد الطّوفان » و هُوالّذی قال تعالیٰ «وَ اِذ یرفع ابراهیمُ القواعدَ منَ البیت » وقیل « هو اوّلُ بیت بناهُ آدمُ و اتّخذه قبلةً وفی ذٰلك مارُوی انّ الله عزّوجلّ انزل من السّماء یاقوتةً من یواقیت الجنّة، لها بابان من زمرّد اخضَر بابٌ شرقیٌّ و بابٌ غربیٌّ، وفیها قنادیل من الجنّة فوضعها علی موضعِ البیت، ثمّ قال یا آدم انّی اَهبطْتُ لك بیتاً تطوفُ به کما یطافُ حول عرشی، وتُصلّی عنده کما یصلّیٰ عند عرشی »

قوله « للّذی بِبَکّة » ـ گفته‌اند **بکه** نام مسجدست و **مکه** نام حرم و گفته‌اند **بکه** خانهٔ کعبه است و **مکه** همهٔ شهر **قریش** آنگه که خانه باز کردند نو کردن را اساس آن بجنبانیدند، سنگی دیدند سیاه وعظیم از آن اساس که خانه بر آن بود، بر آن نبشته سپیدی هموار « **بکّة** ـ **بکّة** » از آنست که **بکه** نام نهادند و گفته‌اند که **مکه** و **بکه** هردو یکیست، همچون لازم و لازبٌ واصل **مکه** از امتکاک است، یُقال مَكَّ الفصیلُ ضرعَ اِمه وامتکّه، اذا امتصّه، فکأنّه یجمع اهل الآفاق و یُؤلّفهم وسُمّیت بکّة لانّها تبكّ اعناق الجبابرةِ ـ ای تقطعها اذا هَمّوا بها وقیل لانّ النّاس تباکون علیه ای تزاحمون علیه فی الطّواف

« مبارکاً » ـ من البرکة، وهی ثبوت الخیر فی الشّیء ثبوتَ الماء فی البرکة وسمّیت البرکه لثبوت الماء فیها

« وهدیً للعالمینَ » ـ آن خانه از خداوند عزّوجلّ راه نمونیست بندگان را سوی حق، وشناخت قبلهٔ حق گفته‌اند که **کعبه** قبلهٔ اهل مسجداست ومسجد قبلهٔ اهل حرم، وحرم قبلهٔ اهل زمین

رُوِیَ أنّ النبی (ص) قال من صلّیٰ فی المسجد الحرام رکعتین فکأنّما صلّیٰ فی مسجدی الفَ رکعةٍ، ومن صلّی فی مسجدی صلوةً کانت افضل من الف صلوة فیما سواه من البلدان ثم ما أعلم الیومَ علی وجه الارض بلدةً یُرفع فیها من الحسنات بکلّ واحدة منها مائةُ الفِ ما یُرفع من مکّةَ، ثم ما اعلم من بلدةٍ علی وجه الارض انه یکتب لِمَن صلّیٰ فیها رکعتین واحدةً بمائة الف صلوة ما یُکتبُ بمکّةَ، وما اعلم من بلدة علی وجه الارض یُتصدَّق فیها بدرهم واحد یُکتبُ له الفُ درهم ما یُکتب بمکّةَ، وما اعلم علی وجه الأرض بلدةً فیها شراب الابرار الّا زمزم وهی بمکّة، وما اعلم علی وجه الارض مصلّی الاخیار الا بمکّة وما اعلم علی وجه الارض بلدةً اِن احدٌ یمشی فیها مشیاً یکون مشیته تلك تکفیراً لخطایاه وانحطاطاً لذنوبه، کما یُحطّ الورقُ من الشجرة الا بمکة

قوله «فیه آیاتٌ بیّناتٌ» ـ درآن خانه نشانهای روشن است آنگه در عقب آن نشانها را تفسیر کرد

«مقامُ ابراهیمَ» ـ گفته‌اند که همهٔ مسجد هم **کعبه** وهم حرار آن مقام **ابراهیم** (ع) است ودرسیاق این آیت این وجه مستقیم تر است وگفته‌اند مقام **ابراهیم** که درین آیت نامبرد است، آن سنگ است که اکنون هنوز بجای است، دو قدم درو نشسته، یکی چپ ویکی راست، که فرا پیش خانه نهاده‌اند برابر مشرق، وپوسیده می‌دارند درحقّه وعلاف وطیب واربن وجه است قراءت آنکس که خواند «فیه آیةٌ بیّنة» علی التوحید

وقصهٔ مقام **ابراهیم** وبدو کارِ او آن است که از **ابن عباس** روایت کردند گفت **ابراهیم**، **اسمعیل** و **هاجر** را به **مکه** برد وآنجا بنشاند روزگاری برآمد، تا **جرهمیان** بآسان فروآمدند و **اسمعیل** زن خواست ازجرهم، ومادروی **هاجر** از دنیا رفته، **ابراهیم** آنجا که بودازساره دستوری خواست بانه **مکه** شود بزیارت ایشان

ساره شرط کرد وباوی پیمان بست که زیارت کند و از مرکوب فرو نیاید تا باز گردد **ابراهیم**(ع) آمد و **اسماعیل**(ع) بیرون ازحرم بصید بود **ابراهیم** گفت زن **اسماعیل** را «أین صاحبُك؟» شوهرت کجااست؟ جواب داد «لیس هاهنا، ذهب یتصیّد» این‌جا نیست، بصید رفته است گفت هیچ طعامی وشرابی هست که مهمان داری کنی؟ گفت نه، نزدیك من نه کس‌است، نه‌طعام **ابراهیم** گفت چون شوهرت بازآید سلام بدو رسان وبگوی عتبهٔ در سرای بگردان این سخن بگفت وباز گشت پس **اسماعیل** بازآمد وبوی بدرشنید وآن زن قصّه باوی بگفت وپیغام بگزارد **اسماعیل** وی‌را طلاق داد و زنی دیگرخواست، بعد از روز گاری **ابراهیم** بازآمدهم‌بران‌عهد وپیمان که با**ساره** بسته‌بود **اسماعیل**بصید بود گفت «أین صاحبك؟» جواب داد که **اسماعیل** بصید است هم‌اکنون دررسد ان‌شاءالله، فرودآی‌وبیاسای که‌رحمت خدای‌بر‌توباد گفت هیچ نوایی که مهمان داری کنی؟ گفت آری توانم گوشت‌آورد، وشیرآورد، **ابراهیم** ایشان را دعا گفت و برکت خواست آنگه گفت فرودآی تا ترا موی سربشویم وراست کنم **ابراهیم** فرو نیامد که با **ساره** عهد کرده بود که فرو نیاید زن **اسماعیل** رفت و آن سنگ بیاورد وسوی راست **ابراهیم** فرونهاد، **ابراهیم** قدم برآن نهاد واثرقدم **ابراهیم** درآن نشست ونیك نیمهٔ سرِوی‌بشست آنگه سنگ، باسوی چپ برد، و **ابراهیم** قدم دیگر برآن نهاد واثر قدم درآن نشست ونیمهٔ چپ وی بشست آنگه گفت چون‌شوهرت بازآید سلام من برسان، وگوی عتبهٔ درِسرایت راست بیستاد نگه‌دار پس چون **اسماعیل** بازآمد، قصّه باوی بگفت واثر هردوقدم وی باونمود **اسماعیل** گفت ذاك **ابراهیم** علیه‌السّلام

رَوی **عبدالله‌بن‌عمر** قال سمعتُ رسولَ‌الله یقول الرّکن و المقام یاقوتتانِ من یاقوت‌الجنّة، طُمس‌نورُهما، ولولا ان طُمس‌نورُهما، لَأَضاء بینَ‌المشرق والمغرب

قوله «وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ آمناً» این أمن ازدعوت ابراهیم(ع) است که گفت «ربِّ اجعَل هذا بلداً آمناً» ابراهیم دعا کرد تا مکه حرمی بود ایمن، چنانکه هرجائی که گریزد، ایمن بود که اورا برنجانند، وهرصید و وحش که درآن شود ایمن رود، که او را نگیرند، وآهو وسگ هردو بهم سازند ربّ‌العالمین آن دعاء وی اجابت کرد ودرآن منّت بر ابراهیم وبرجهانیان نهاد و گفت «اَوَلَم یَروا اَنّا جعلنا حرماً آمناً ویُتخطَّفُ النّاسُ مِن حولهم» جای دیگر گفت «مثابةً للنّاس وَ اَمناً»، و «وآمنهم مِن خوف» در روزگاری که مشرکان حرم می‌داشتند، آن را چندان حرمت داشتند که اگر کسی خونی‌عظیم کردی ودرآن خانه گریختی‌از ثارِ آن ایمن گشتی، واکنون هر که ازحاجّ واز معتمران وزایران با خلاص ونابونه آنجا درشد، ازآتش ایمن است

ابوالنجم الصوفی مردی‌قرشی‌بود گفتا شبی‌طواف‌می کردم، گفتم‌یاسیّدی! تو گفته‌ای«وَمن دخله کان آمناً» هر که درخانهٔ کعبه شود ایمن است! ازچه‌چیزایمن است؟ گفتا هاتفی‌آواز دادکه «آمناً من‌النّار» یعنی ازآتش دوزخ ایمن است

عن **انس بن مالك** قال قال رسول‌الله (ص) من مات فی احدالحرمین بعثه‌الله من‌الآمنین

قوله «وَ لِلّهِ عَلیَ‌النّاس حِجُّ البیت» ـ **حمزه** و **علی** و **حفص** حِجّ‌البیت‌بکسر «حا» خوانند باقی بفتح خوانند، وبکسرلغت **تمیم** است وبفتح لغت اهل **حجاز**، وفرق آن است که چون‌بفتح گوئی مصدراست وبکسراسم عمل، ومعنی«حجّ» قصد است «ولِلّهِ علی‌الناس» ـ این لام رالام ایجاب والزام گویند، یعنی که فرض است و واجب حجّ کردن برمردمان، یعنی برآن کس که مسلمان باشد وعاقل و بالغ و آزاد ومستطیع، این پنج شرط است هر که دروی متجمع گردد حجّ بروی لازم گردد واولیٰ‌برآنکه باوجود شرائط، تقدیم کند وتأخیر نیفکند. لقوله تعالیٰ

« فاستبقوا الخیرات » پس اگر تأخیر کند روا باشد ، کـه فریضهٔ حجّ در سنهٔ خمس فرود آمد ، و **مصطفی** (ص) تاسنهٔ عشر درتأخیر نهاد ، کـه درسنهٔ سِتّ بیرون آمد بقصد **مکه** ، تاعمره کند ، کافران اورا باز گردانیدند به **حدیبیه** و درسنهٔ سبع بازآمد وعُمره قضا کرد وحج نکرد ، ودر سنهٔ ثمان فتح **مکه** بود و بی‌عذری کـه بود حج نکرد وبه **مدینه** بازشد ، ودر سنهٔ تسع **بوبکر** را امیر کرد برحاجّ و خود نرفت ، ودرسنهٔ عشر رفت وحجةالوداع کرد پس‌معلوم‌شد که تأخیر درآن رواست امّا چون تأخیر کند بی‌عذری ، برخطر آن بود که بمیرد پیش از اداء حجّ وآنگه عاصی‌بر الله‌رسد وحجّ‌درتر که‌اوواجب شود، اگرچه‌وصیت‌نکند ، همچون دَینهاوحقّها که از آدمیان بروی‌بود **بریده** روایت کرد، گفت زنی‌پیش **مصطفی**(ص) درآمد گفت یارسول‌الله اِنّ امی‌ماتت ولم تحُجَّ ، أفاَ حجّ عنها ؟ قال نعم حجّی عن امّك » و رَوی **ابن‌عباس** انّ امرأةً من **خثعم** أتت النبی(ص) فقالت یارسول‌الله انَّ فریضةالله فی‌الحج علی‌عباده ادرکت ابی‌شیخاً کبیراً لایستطیع ان یستمسكَ علـی الرّاحلة ، أفاَ حُجُّعنه ؟ قال نعم قالت أینفعه ذٰلك ؟ قال نعم کمالو کانَ علی ابیكِ دینٌ فقضیته نفعَهُ این‌دوخبر دلیل‌اند که نیابت درفرض‌حجّ رواست درحال‌حیات ودرحال‌ممات امّا درحال حیات شرط آنست که‌آنکس که ازبهر وی حجّ کند زمن(۱) باشد ، یا پیری سخت‌پیر ، چنانکه برراحله وزاملهٔ آرام نتواند گرفت ، چنانکه درخبر گفت « لایستطیع ان یستمسك علی‌الراحلة » .

استطاعت‌وقدرت‌وطاقت‌وجهد و وُسع‌بمعنی‌متقارب‌اند واصل‌الاستطاعةاستدعاء الطّاعة ، کأنّ النفس بالقدرة تستدعی طاعةَ الشّیء لها وآنچه گویند فلان کس را استطاعت نیست ، بردو معنی باشد یکی نفی قدرت را که خود توانائی ندارد و راه

(۱) الزمانه العاهة ، یقال زمن‌الشخص زمنا فهو زمن ، وهو مرض یدوم زمانا طویلا (مجمع)

بآن سرد دیگرىعی حقّ را که بروی گران شود وآسان نبود ، و هوالمعنی بقوله «لایستطیعون سمعاً» ای لایستقلونه ، لأنهم لایقدرون علیه واستطاعت عادت برقول محمل سه‌صرب است یکی استطاعت نفسی یعنی که معرفت دارد بعمل ، یا ویرا تمکّن معرفت بود دیگر استطاعت بدنی یعنی که تندرست بود ، وقوّت وقدرت دارد براداء عمل سدیگر استطاعت بیرون ازس است ، وآن وحودآلت است ، یعنی راد وراحله ومانند آن ، که تحصیل عمل بی‌وحود آلت ممکن نشود وچون این هرسه مجتمع شد ، استطاعتِ تمام حاصل گشت وآنچه **مصطفی** (ص) گفت «الاستطاعةُ الزّادُ والرّاحلةُ» اشارت بآن رست سوم کرد که بیرون ازتن است از بهرآنکه قومی پرسیدند که ایشان را مسافت دور بود وراد و راحله نبود ، وشك بودند که فریضهٔ حج برایشان لازم است یانه ؟ و**مصطفی** (ص) گفت استطاعت رادوراحله‌است ، چون راد وراحله نبود فریضهٔ حج لازم نیاید وراد وراحلة آنست که نفقهٔ خویش بتمامی دارد اررفتن تا بازآمدن ، باسرِعیال ونُفقت خویش ، بیرون ار نفقت ایشان که نفقتِ شان بروی لازم باشد ، وبیرون ازمسکن وخادم وقضاء دیون

وار استطاعت آنست که راه آسان وایمن بود بی‌دریای محطر ، وبی‌راهزن ، و قصددشمن ، وبی‌مَکس(۱) وخَفاره(۲) ورصد(۳) رَوی **ابوامامة** قال قال رسول‌الله(ص) مَن لم یمنعه فی‌الحجّ حاجةٌ او مرضٌ حابسٌ اوسلطانٌ جائرٌ فمات ، فَلیَمُت اِن‌شا یهودیّاً او نصرانیاً

قوله تعالی «ومَن کفر فَاِنّ‌الله غنیٌّ عن‌العالَمینَ» ـ کفر این‌جا «جحود» است بقول **ابن‌عباس** وجماعتی ازمفسّران ، ومعنی آنست که هر که دردین حجّ فریضه نبیند برتوانا وترکِ حج معصیت نبیند ارتوانا ، الله غنی است ارجهانیان ، یعنی که با نداند این جاحد که برجحود زیان کرد که جحودآورد نه برالله ، که الله بی‌نیاز است ؛

(۱) مکس خراج وخراج گرفتن و المکس الظلم (قا)
(۲) خفارة مثلثة ، عهد وپیمان وپناه ومزد ، بدرقگی ونگاهبانی (منتهی الارب)
(۳) الرصد السبع برصدالوثوب کمین‌گاه (قا)

ویرا حاجت نیست بطاعت مطیعان وعمل عاملان بنده اگر عمل کند خود را سود کند که بثواب ونفع آن رسد ، و اگر معصیت کند ، برخود زیان کند که از ثواب درماند

قوله « قُل یااهلَ الکتابِ » الآیة - اگر کسی سؤال کند که چون است که جهودان و ترسایان اگر بمقتضی کتاب عمل کنند یا نکنند ایشان را **اهل کتاب** گویند ، گاه برسبیل مدح و گاه برسبیل ذمّ ، و مسلمانان را جز بر طریق مدح **اهل قرآن** نگویند ؟ تا ایمان و عمل نبود این نام برایشان نیوفتد ؟ جواب آنست که کتاب لفظی مشترك است میان **تورات** که از آسمان فرو آمد ومیان آنچه جهودان درافزودند ونبشتند ، چنانکه ربّ‌العالمین گفت « یکتبونَ الکتابَ بأیدیهم ثُمَّ یقولون هذا مِن عندالله » پس ایشان را برسبیل ذمّ بآن دست نبشتهٔ خویش باز خواند ، یعنی که یا اهل کتاب مبدّل مُحرّف ! و این تحریف وتبدیل بحمدالله‌در**قرآن** نیست و **قرآن** جز بنام خاص آیاتِ منزّل نیست ، از این جهت جز برسبیل مدح وبرمقتضی ایمان کسی را ازاهل **قرآن** نگویند

قوله « قُل یااهلَ الکتاب لِمَ تکفرونَ بآیاتِ‌الله » این درشأن جهودان آمد که نبوت **محمد**(ص) را منکر بودند ، وحج کردن را واجب نمی‌دیدند ، وآیات که دروجوب آن فروآمد در کتبِ منزّل نمی‌پذیرفتند آنگه گفت

« واللهُ شهیدٌ علی ماتعملون » بوشیده میدارید برخدای آنچه بروی پوشیده نشود ؟ ندانید که وی عزّوجلّ حاضراست بعلم هرجای و دانا بهرجزای و گواه بهر نهان وپیدای

« قُل یااهلَ‌الکتاب لِمَ‌تصدّون عن‌سبیلِ‌الله مَن آمَن‌تبغونَها عِوَجاً وانتم‌شهداء » الآیة البُغیة ، الطلبةُ یقال‌بَغیتُه کذا ، وبَغیت له ، وابغِنی‌شیئاً ای ابغ لی ، « تبغونها عوجاً » ای تبغون لها عوجاً بالشبه التی تلبسون بها علیٰ سَفِلَتِکم هر کژی که درك آن بفکرت بود ، عِوَج گویند ، بکسرِ عین و هرچه درك آن بچشم بود ، عَوَج

گویند بفتح عین اینجا کژی راه دین میخواهد که درك آن بفکرت بود میگوید که شما عیب و کژی میجوئید راهی را که اَللّٰه راست نهاد، وجود میدانید و گواهاید براستی آن راه و آن آنست که در **تورات** خواندهاید که « انّ الدّینَ عندالله الاسلام وانّ محمداً رسول الله »

ولفظ شهادت دو معنی را استعمال کند یکی معرفت عقل، و دیگر عقد زبان اما معرفت عقل آنست که گفت «اَو اَلقَی السّمعَ وهوشهید» ـ ای عارف بعقله اماعقد زبان آنست که گفت «فَاشهدوا وَاَنَا معکم مِنَ الشّاهدینَ» وبر هردومعنی «و اَنتم شُهداءُ» تفسیر کردهاند یعنی وانتم عقلاء تعرفون ذلك بعقولکم و قیل «اَنتم شهداء» ای انتم قداُخذ علیکم العهدُ بقوله «و اِذ اَخَذَ اللهُ میثاقَ الّذینَ اوتوا الکتاب،» الآیة وقیل وأنتم شهدتم نبوّته قبل بعثته

قوله «یاایّهاالّذینَ آمنوا اِن تُطیعوا فَریقاً مِنَ الذینَ اوتوالکتاب »الایة این درشأن **اوس وخزرج** فرو آمد که قومی جهودان میان ایشان اغرا کردند وقصد آن کردند که ایشان را درفتنه افکنند، واز دین برگردانند ربّ العالمین گفت اگر شما فرمان برید گروهی را از اهل **تورات** ، وآن گروه عالمان ایشان بودند، و ازبهر آن گروه مخصوص کرد که نه همچنان بودند نه بینی که گفت «مِن اهل الکتاب اُمّةٌ قائمةٌ یتلون آیاتِ الله»، تخصیص از آنست که تا این گروه پسندیده درتحتِ آن خطاب نشوند میگوید اگر شما ایشان را فرمان برید، شما را از ایمان باز پس آرند و ایمان را دوطرف است یکی ابتدا که بنده در روش آید وآهنگ ایمان دارد دیگر کمال ایمان، چنانکه دروصف ایشان گفت «انّما المؤمنون الّذین اذا ذُکرالله وجلت قلوبُهم»الآیة و درین آیت که گفت «یَردّوکم بعدَ ایمانِکم کافرینَ» ابتداء ایمان خواهد نه کمال ایمان، که آنکس که بکمال ایمان رسد محال باشد که وی را بازپس آرند بزرگان دین ازینجا گفتهاند «مارجع مَن رجع اِلّا مِنَ الطریق »

قوله تعالی «وکیفَ تکفرونَ وأنتم تُتلیٰ علیکم آیاتُالله وفیکم رسولُه»ـ این آیت از بزرگترین آیتهای **قرآن** است درشأن دین، که دین بکتاب وسنتِ رسول وی است، ومرد مخاطب بآنست ومحجوج بآن وایمان سمعی است جای دیگر میگوید «وَمالکم لاتؤمنون بالله والرّسولُ یدعوکم لتؤمنوا بربّکم»

ثمّ قال «ومَن یعتصم بالله فقدهدی الی صراطٍ مستقیم» اعتصام و تفویض وتوکّل واستسلام برترتیب مقامات روندگان نهادند، اول اعتصام است وآخر استسلام اعتصام درمنازل اهل بدایت است، واستسلام درمقامات اهل نهایت ــ اولیاء را اعتصام فرمودند، چنانکه گفت «وَاعتصموابحبل الله جمیعاً» انبیاء رااستسلام فرمودند، چنانکه گفت «أسلِم قال اسلمتُ لِربِّ العالمین» ازین جاست که اهل تحقیق گفتند «الاعتصام للمحجوبین، فامّا اهل الحقائق فهُم فی القبضة» و «صراطٍ مستقیم» درین آیت همانست که مؤمنین بدعاخواستند که «اهدنَاالصّراط المستقیم» و **مصطفی** (ص) را فرمان آمد که بندگان را بدان خوان، وذلك فی قوله «اُدعُ الیٰ سبیل ربّك بالحکمة والموعظةالحسنة» و **مصطفی** (ص) بحکم فرمان، خلق خدایرا بدان خواند، وذلك فی قوله «وإنّ هذا صراطی مستقیماً فاتّبعوه»

النوبة الثالثة

قوله تعالی «إنّ اوّلَ بیتٍ وُضِع لِلنّاس »ـ کردگار قدیم، جبار نامدار، عظیم، خداوندداناء کریم عزّجلاله وعظُم شأنه درین **آیت** فضیلت **کعبه** و شرف اوبشر کرد، وبزرگواری آن فراجهانیان نمود، گفت جلّ جلاله نخستین خانه‌ای که نهاده شد مردمان را آنست که به **مکه** خانه‌ای که مردمان همه زحام درآن آرند، وجهانیان روی بدان نهند، و مؤمنان گردآن گردند، مجاورت را، ونمازرا ودعا را، وصلوات وزیارت را خانه‌ای باخیر وبافرکت، باشکوه وباکرامت کس درآن نشد مگر باشارِ

رحمت ، و کس باز نگشت مگر با تحفهٔ مغفرت قال النبی(ص) «من حجّ حجّةَ الاسلام یرجعُ مغفوراً له» خانه‌ای که نماز اندان تمام ، وحج بدان تمام ، وقصد بدان نجاة ، و دعا آنجا مستجاب ، وزیند گانی آنجا قربت ، ومرگ آنجا شهادت قال علیه الصّلوة والسّلام «من مات بمکّةَ فکأنما مات فی السّماء الدّنیا ، ومن مات فی حجّ او عمرة لم یُحاسَب وقیل اُدخلِ الجنّة» خانه‌ای که هر که در آن رفت بایمان وجست وتعظیم وطلبِ قربت وتصدیقِ وعد ومراعاتِ حرمت ، ایمن است از آتش عقوبت قال اللّهعزّوجلّ فی بعض ما انزله من الکتب «انّی اَنااللّه لااله الّا انا وَحدی ، الکعبة لی ، والبیت بیتی ، والحرم حرمی ، مَن دخل بیتی اَمِن عذابی خانه‌ای که هر گز هیچ خارمخلوق را چشم در آن نیاید ، مگر که باز شکوهد ورعب زند و فروشکند ، وهیچ پرنده‌ای زبراو نتواند که گذرد ، و وحش کوه بآن رسد أمن شناسد ، آرام گیرد واگر همه خلق جهان در آن خانه روند ، جای یابند

«فیهِ آیاتٌ بیّناتٌ» - در آن خانه نشانهای روشن است که آن حقّ است و حقیقت ، یکی از آن نشانها مقام **ابراهیم** است ، از روی ظاهر اثر قدم **ابراهیم**(ع) است بر سنگ خاره که روزی بوفاء مخلوقی ، آن قدم برداشت ، لاجرم ربّ العالمین اثر آن قدم قبلهٔ جهانیان ساخت اشارتی عظیم است کسی را که یک قدم بوفاء حق از بهر حق بردارد وچه عجب اگر باطن وی قبلهٔ نظر حق شود ! امّا از روی باطن ، گفته‌اند **مقام ابراهیم** ایستادن گاه اوست در خِلّت ، وآنکه قدم وی در راه خلّت چنان درست آمد که هرچه داشت همه درباخت ، هم کلّ وهم جزء وهم عیر کلّ نفسِ اوست ، جزء فرزند او ، عیر مال او ، نفس بنیران داد ، وفرزند بقربان داد ، ومال بمهمان داد

امروز که ماه من مرا مهمان است

بخشیدن جان و دل مرا پیمان است

دل را خطری نیست، سخن درجانست
جان افشانم که روز جان افشانست

گفتند یا ابراهیم! دل ازهمه بر گرفتی، چیست این که همه درباختی؟ گفت آری! سلطان خلّت سلطانی قاهر است، جای خالی خواهد تا کس نسپارد « اِنّ الملوكَ اذا دخلوا قریةً افسدوها

زحمت غوغا شهر نیز نبینی
چون عَلَم پادشا بشهر درآید

چون از نهاد وغیر خویش پاك بیرون شد، بر منشور خلّت وی این توقیع زدند که «وَ اتَّخذاللهُ ابراهیمَ خلیلاً» با این همه منقبت ومرتبت نفیرمیکرد ومیگفت « وَ اجنُبنی وَبَنِیَّ اَن نعبدَالاَصنامَ »! عزّت قرآن درنواختش بیفزود که « وآتیناه فی الدّنیاحسنةً وانّه فی الآخرة من الصّالحین» و اومی گفت «ولا تُخزِنی یومَ یُبعثون» اعتقادش درحق خویش نقهربود باخود جنگی برآورده بود که هیچ صلح نمیکرد!

با خود ز پی تو جنگها دارم من
صد گونه ز عشق رنگها دارم من

مقام ابراهیم «ومن دخله کان آمناً» ـ شرف آن مقام نه آن سنگ راست که اثر قدم **ابراهیم**(ع) راست ولآثار الخلیل عندالخلیل اثر وخطرعظیم

انّ الدیارَ واِن عَفَت، فاِنّ لها
عهداً باحبابنا، اذ عندها نزلوا

آن **کوه طور** که **قرآن** مجید جلوه گاه آنست، و محل سو گند خدای جهانست، نه ازخود یافت آن زینت که از مجاورت قدم **موسی**(ع) یافت، که باحق راز گفت، و درد دل خویش آنجا باز گفت

وَ لِلأرضِ مِن کأسِ الکرام نصیبٌ

همین‌است حدیثِ غار تعزَّزَ وتقدَّس وشکوه‌آن بردلها وبردیدها نه ازآنست که غارست ، که درجهان غار فراوان است ، امّا نه چنان غار که نزول گاهِ سیّدانبیاء است ، و مأوای مهتراولیاء است ، یقول‌الله تبارك و تعالی وتقدّس «ثانِیَ اثنَینِ اِذهُما فی‌الغار »

کارِ صدق و معنی بوبکر دارد در جهان

ورنه درهرخانه‌بوبکریست ، درهرکوه غار

قوله « وَلِلهِ علَی‌النّاسِ حِجّ البیتِ مَنِ استطاع الیه سبیلاً » ـ بدانکه این‌سفرِ حج برمثالِ سفرآخرت نهادند و هرچه درسفرآخرت پیش‌آید از احوال و اهوال مرگ و رستاخیز نمودگارآن درین سفر بدید کردند ، تا دانایان و زیرکان چون این سفرپیش گیرند بهرچه رسند وهرچه کنند منازل ومقامات‌آن راه آخرت یاد کنند ، و عبرت گیرند ، وزاد وساز آن بدست‌آرند ، که صعب‌تراست وعظیم‌تر اوّل آنست که‌چون اهل‌وعیال‌ودوستان را وداع کند بداند که این‌مثال‌سکرات‌مرگست ، آن ساعت که بنده درنزع باشد وخویش وپیوند و دوستان گرد وی درآیند ، واو را وداع کنند

سارَ الفؤادُ مع‌الاحبابِ اذ ساروا یومَ الوداع فدَمعُ العینِ مدرارُ

وآنگه زاد سفر ازهمه‌وجهها ساختن گیرد ، واحتیاط درآن بجای آرد ، تا هرچه‌بروِدی تباه شودبرنگیرد ، داند که‌آن باوی نماند ، وزاد بادیه نشاید دربابد وبجای‌آرد که طاعت با ریا وبانقصیر زادآخرت را نشاید وبه قال‌النبی «لا یقبل‌اللهُ تعالی عملاً فیه مقدار ذرّة من‌الرّیا » وآنگه که بر راحله نشیند مرکب چوبین در سفرآخرت که آنرا نعش گویند یادآرد

و بعدَ رکوبه الافراسَ تیهاً یُهادیٰ بین اعناق الرجال

وچون عقبه‌ها وخطرهای بادیه بینند ازمنکر ونکیر وحیّات وعقارب در گور که شرع از آن نشان داده یاد کند، وبتحقیق داند که ازلحد تاحشر بادیه‌ای عظیم درپیش است که بی‌بدرقهٔ طاعت بریدن آن دشخوار است اگر درین بادیه بدین آسانی بدرقه‌ای بکارست، پس در بادیهٔ قیامت، بی بدرقهٔ طاعت چون رستگارست؟!

راستکاری پیشه کن کاندر مصاف رستخیز

نیستند ازخشم حق جز راستکاران رستگار

وآنگه که لبّیك گوید بجواب نداء حق تا از نداء قیامت براندیشد که فردا بگوش وی خواهد رسید ونداند که آن نداء سعادت خواهد بود یا نداء شقاوت

علی بن حسین علیهماالسلام در وقت احرام اورا دیدند، زرد روی و مضطرب! وهیچ سخن نمی گفت گفتند چه رسید مهتر دین را که بوقت احرام لبیك نمی گوید؟ گفت ترسم که اگر گویم لبیك جواب دهند «لالبیك ولا سَعدیك» وآنگه گفت شنیده‌ام که هر که حج ازمال‌شبهت کند، اورا گویند «لالبیك، ولاسعدیك، حتی تردّما فی یدیك»

و چون طواف وسعی کند قصهٔ وی بقومی بیچارگان ماند که بدرگاهِ ملوك شوند بیاری را وحاجتی را که دارند، وگردِ سرای ملك می گردند، واندر میدان درِ سرای تردد می کنند، وکسی را می‌جویند که ازبهرایشان شفاعت کند، وامید میدارند که مگر ناگاه خود چشم ملك برایشان افتد و ببخشاید، وکارِ ایشان بسره شود

امـا وقوف عرفه وآن اجتماع اصناف خلق درآن صحرا عرفات، وآن خروش وتضرّع وآن زاری وگریهٔ انسان، وآن دعا وذکرایشان بزبانهای مختلف، بعرصات قیامت ماند، که خلائق همه جمع شوند، وهرکس بخود مشغول، درانتظار

ردّ وقبول ودر جملهٔ این مقامات که برشمردیم، هیچ مقام نیست امیدوارتر ورحمت خدا بآن نزدیکتر از آن ساعت که حجّاج بعرفات بایستند. در آثار بیارند که درهای هفت طارَم پیروزه برگشایند آن ساعت، وایوان فرادیس اعلیٰ را درها باز نهند، و جانهای پیغامبران وشهیدان اندر علیین درطرب آرند عز برست آن ساعت! بزرگوارست آن وقت! که ازشعاع انفاس حجّاج و عمّار زور مدد میخواهد، و از دوست خطاب می‌آید که «هل مِن داع؟ هل مِن سائل؟»

روی **انس بن مالک** قال قال رسول‌الله(ص) «امّا عشیّة عرفة، فانّ‌الله یهبط الی‌السّماءِ الدّنیا ثم یباهی بهم الملائکة، فیقول انظروا الیٰ عبادی شعثاً غبراً جاؤونی من کلّ فجّ عمیق یرجون رحمتی ومغفرتی، فلو کانت کعدد الرّمل او کزبدالبحر لغفرتها لکم، افیضوا عبادی مغفوراً لکم ولِمَن شفعتم فیه»

۱۹ - النوبة الاولی

قوله تعالی «یَا اَیها الَّذِینَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «اِتّقُوالله» بپرهیزید از خشم و عذاب خدای، «حَقَّ تُقاتِهِ» سزا پرهیزیدن از وی، «وَلَا تَمُوتُنَّ» ومیرید شما، «اِلّا وَ اَنتم مُسلِمُونَ [۱۰۲]» مگر شما گردن نهادگان ومسلمانان

«وَاعتصِمُوا بِحَبلِ‌اللهِ جَمِیعاً» دست دزنید در حبل خدای همگان، «وَلَا تَفرّقُوا» و بپرا کنید، «وَاذکُرُوا نِعمَةَاللهِ عَلَیکُم» ویاد کنید ویاد دارید نعمت خدای برخود، «اِذ کُنتُم اَعداءً» آن وقت که یکدیگر را دشمنان بودید، «فَاَلَّفَ بَینَ قُلُوبِکُم» میان دلهای شما الفت نهاد وفراهم آورد، «فَاَصبَحتم بِنِعمَتِهِ اِخوَاناً» تا بکردِ نیك وی یکدیگررا برادران گشتید، «وَ کنتم عَلیٰ شَفا حُفرَةٍ مِنَ النّارِ» وشما برتیغ کنارهٔ آتش بودید، «فَاَنقَذَکم مِنها» شما را از آتش باز-

رهانید « کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ‌اللّهُ لَکُم آیاتِهِ » چنین که هست شما را پیدا میکند خدای، سخنان خویش‌ونشانهای نیک‌خدائی‌خویش، « لَعَلَّکُمْ تَهتَدُونَ(۱۰۳) » تامگر راه یابید فرا شناخت مست وی وپیروری خود

« وَ لتَکُن مِنکُم اُمَّةٌ » وار شما گروهی باد ا ، « یَدعُونَ اِلَی الخَیرِ » که می‌خوانند بانیکی ، « وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ » ومیفرمایند به نیکوکاری ، « وَیَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ » وباز میزنند ازناپسند ، « وَ اُولٰئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ(۱۰۴) » و ایشانند که برپیروری پایندگانند ونیک آمده جاودانند

« وَلا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا » وچون ایشان مباشید(۱) که پراکندند ، « وَاختَلَفُوا » و دو گروه شدند در کار **محمد**(ص) ، « مِن بَعدِ مَاجَاءَهُمُ البَیِّنَاتُ » ازپس آنکه **تورات** آمده بود بایشان تا آگاه کردن ، « وَ اُولٰئِکَ لَهُم عَذَابٌ عَظِیمٌ(۱۰۵) » و ایشان را عذابی بزرگ است

« یَومَ تَبیَضُّ وُجُوهٌ » درآن روز که سپید گردد رویهائی ، « وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ » وسیاه گردد رویهائی ، « فَاَمَّا الَّذِینَ اسوَدَّت وُجُوهُهُم » اما ایشان که سیاه گشت روهای ایشان ، « اَکَفَرتُم بَعدَ اِیمَانِکُم » ایشان‌را گویند که کافر گشتید پس آنکه گرویده بودید؟ « فَذُوقُوا العَذَابَ » پس بچشید عذاب ، « بِمَا کُنتُم تَکفُرُونَ(۱۰۶) » بآنچه کافر شدید

« وَ اَمَّا الَّذِینَ ابیَضَّت وُجُوهُهُم » اما ایشان که رویهای ایشان سپید بود(۲) ، « فَفِی رَحمَةِاللّهِ » ایشانند که در بخشایش خدای‌اند (و در بهشت وی) ، « هُم فِیهَا خَالِدُونَ(۱۰۷) » ایشان درآن جاویدان

« تِلکَ آیَاتُ‌اللّهِ » این سخنان الله است ، « نَتلُوهَا عَلَیکَ بِالحَقِّ » میخوانیم برشما براستی ودرستی ، « وَ مَااللّهُ یُرِیدُ ظُلماً لِلعَالَمِینَ(۱۰۸) » والله آنکس نیست که خواهد که بیداد کند برجهانیان

« وَلِلّهِ مَافِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی‌الاَرضِ » وخدایراست هرچه درآسمان وهرچه

---

۱ - نسخه مباشید ۲ - نسخه شد

در زمین است، « وَ اِلَی‌اللهِ تُرجَعُ الاُمورُ (۱۰۹) » و باوی گردد کارها همه

النوبة الثانية

قوله تعالی «یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» ـ **مقاتل حیان** گفت قصهٔ نزول این آیت آنست که میان **اوس وخزرج** درزمانهٔ جاهلیت عداوتی وقتالی رفته بود، چون **مصطفی** (ص) به **مدینه** آمد، ایشان‌را صلح داد، وارسر آن عداوت و کینه برخاسته بودند روزی **ثعلبة بن غنم** از **اوس** و **اسعدبن زراره** از **خزرج** بریکدیگر رسیدند وتفاخر کردند **ثعلبه** گفت مائیم که **خزیمة بن ثابت** ذوالشهادتین از ماست، و**حنظله** غسیل ملائکه ازماست، **سعدبن معاذ**، الذی‌اهتزّله عرش الرحمن و رضی‌الله بحکمه فی **بنی قریظه** ازماست، **عاصم بن ثابت بن افلح** سالار لشکر اسلام از ماست **اسعدبن زراره** جواب داد که چهار کس ازبزرگان صحابه که حَمَله و حَفَظه قرآن‌اند ازمااند **ابی بن کعب**، **معاذبن جبل**، **زیدبن ثابت**، و **ابوزید** و **سعدبن عباده** که خطیب ورئیس انصار است، ازما است آنگه سخن میان ایشان درشت شد خزرجی گفت والله‌اگر آن نیستی که اسلام درپیوست و **مصطفی** (ص) آن عداوت و خصومتِ ما برداشت و صلح داد، ما سران و سالاران شما بکشتیمی، و فرزندان را برد گی بردیمی، وزنان را بقهر وبی‌کاوین بزنی کردیمی! اوسی گفت دیدیم روز گاری دراز که این اسلام واین صلح نبود و شما این نتوانستید، و آنگه شما را زدیم و کشتیم و کوفتیم!! ازین جنس سخن میان ایشان بسیاربرفت، وآوازه بهر دوقبیله‌افتاد سلاح برداشتند وقصدجنگ کردند خبربه **مصطفی**(ص) رسید، برخاست، وبرمر کوبی نشست، وبانجمن ایشان شد، واین آیات که درصلح وجنگ ایشان‌فرودآمده بود، برایشان خواند، گفت « یاایهاالّذین آمنوا »ای‌شما که انصارید از **اوس** و **خزرج**، وگرویده‌اید « اِتقواللهَ حقَ تُقاته » این عظیم

آیتی است ار عطیمهای **قرآن** که رب‌العالمین سدگان حود راىحقّ حود مطالبت کرد، وسراء حق حویش ارایشان طلب کرد چنانکه‌جای دیگر گفت «وحاهِدوا فِی‌اللّهِ حقَّ جِهاده» وارین معنی‌هم طَرفیست درآنچه گفت «وادکُروه کماهداکم»، «و اَحسِن کما احسَن‌اللّهُ الیك» برمسلمانان این‌حطاب صعب‌آمد، گفتند سراء حق‌الله کی تواند؟ و کی‌بآن رسد؟ پس رب‌العالمین مسوح کرد وناسح‌آن فرستاد «فَاتَّقوا اللّهَ مَا استطعتم» قومی گفتند دریں آیت نسح نیست، و حق تقوی برحسَب استطاعت است، بدلیل حبر **معاد** (رص) قال اَردَفنی رسولُ‌اللّه(ص) وقال یا **معاد** ! اَتَدری ماحق‌الله علی‌العباد؟ قلتُ اللّهُ و رسوله اعلم فقال ان‌یعبدوه، ولا یشرکوا به شیئاً ثم قرأ «فاتَّقوا اللّهَ حقَّ تقاته»

و در تفسیر گفته‌اند «حقَّ تُقاته» اَن یُطاعَ فلا یُعصیٰ، ویُدکَرَ فلا یُنسیٰ، وَ یُشکر فلایُکفر ومعلوم است که فرمان برداری حدای عزّوحلّ ویاد کرد و سپاسداری وی مسوح نشود وقال **الرجاج** «اتّقوا اللّهَ حقَّ تقاته» ای اتّقوه فیما یَحقُّ علیکم ان‌تتّقوه فیه وعن **انس‌بن‌مالك** (رص) قال لایتقی‌اللّهَ عبدٌ حقَّ تقاته حتّی یحزُن من‌لسانه

ثم قال «وَلا تَموتُنَّ اِلّا و اَنتم مُسلِمون» ای کونوا علی‌الاسلام حتّی اذا اتاکمُ الموتُ صادفکم علیه میگوید برمسلمانی پاینده باشید تاچون مرگ دررسدشما برمسلمانی نید(۱) پس‌حقیقتِ نهی‌اردرك اسلام‌است‌نه ارمرگ اگر کسی گوید چه‌فائدت را گفت «اِلّا وانتم مسلمون» ونگفت «اِلّا مسلمینَ»؟ حواب آنست که «اِلّا مسلمین» اقتضاءآن کند که اسلام درحالت مرگ بود «لامتقدّماً علیه ولا متأخراً عنه» نه پیش‌ارآن بود نه پس‌ارآن، وچون گوئی «اِلّا و أنتم مسلمون» ظاهر آنست که اسلام پیش ارمرگ بوده باشد، ودروقت پاینده براستصحابِ حال

«وَ اعتَصِموا بِحَبل‌اللّه جمیعاً ولاتفرّقوا وادکروا» الآیة - این‌هم حطاب

---

۱ - نسحه باشید

به **اوس و خزرج** است میگوید دست در دین خدا و کتاب وعهد وی زنید ، و سنت وجماعت بپای دارید ، وچنانکه در جاهلیت پراکنده دل وپراکنده روزگار بودید ، اکنون پس از آنکه دراسلام آمدید بمپراکنید وجوق جوق(۱) بمگسلید « اعتصام »دست درچیزی زدن بود ، وابنجا کنایت از اتباع واستقامت و «حبل‌الله» اینجا **قرآن** است ، که پیوند رهی به‌الله بآنست ، وپیمان‌الله باسنده در آن است رُوی عن‌النّبی(ص) اَنّه قال « انّی تارکٌ فیکم کتاب‌الله هوحبل‌الله مَن اتّبعه کان علی‌الهدیٰ ومَن ترکه کان علی‌الضّلالة وگفته‌اند که «حبل‌الله» اینجا سنّت و جماعت است وفی ذٰلك مارُوی عن **ابن‌مسعود** قال «ایّهاالناس ! علیکم بالطّاعة والجماعة ، فانّها حبلُ‌الله الّذی‌امر به ، و انّ ماتکرهون فی‌الجماعة والطاعة خیرٌ ممّا تحبّون فی‌الفرقة» وعن‌النّبی‌قال انّ‌الله عزّوجلّ رضِیَ لکمُ ثلاثاً وکرِهَ لکم‌ثلاثاً رضی‌لکم ان‌تعبدوالله ولاتشرکوا به شیئاً ، وأن تعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولا تفرّقوا ، واسمعوا و اَطیعوا لِمَن ولّاه الله امرکم ، وکرِهَ لکم قیل‌وقال ، وکثرة السّؤال واضاعة المال

قوله « ولاتفرّقوا » ـ ای‌لاتتفرقوا کما کنتم فی‌الجاهلیة مُقتتِلینَ علی‌غیر دین‌الله ، بل‌تناصروا واصطلحوا واجتمعوا علی‌الاسلام اِخواناً قال‌النبی «لاتقاطعوا ولا تَدابَروا ولاتحاسَدوا ولاتَباغضوا وکونوا عبادَالله‌اِخواناً» وقال(ص) لاتجتمع‌هذه‌الأمّة علی‌الضّلالة‌ابداً ویَدُالله‌علی‌الجماعة ، فاتّبعوا السّوادَ الاعظم فانّ مَن شَذَّ شَذَّ فی‌النّار » وقال مَن سرّه اَن یسکُنَ‌بحبوحةَ الجنّةَفلیَلزم الجماعةَ ، فاِنّ الشّیطان مع‌الفذّ (۲)وهو مِنَ‌الاثنین ابعد ورُوی عن‌النّبی(ص) انّه قال تفترق هٰذه الامّة علیٰ ثلاث وسبعین فرقةً کلّها فی‌النار الّا واحدة قیل وما تلك الواحده ؟ قال ما نحن علیه‌الیوم اَنا و اصحابی » ابن‌جریرجند روایت مختلف آورده‌اند احدیٰ وسبعین ، واثنتین وسبعین، وثلاث و سبعین روایت **سعد** هفتادویك فرقت است ، وما رُوی عن النّبی قال انّ

(۱) نسخه جوك جوك (۲) الفذ الفرد (مجمع)

بنی اسرائیل افترقـوا احدیٰ و سبعین ملّةً ، ولیس یذهب اللّیالی والأیام حتی تفترق امّتی علی مثل ذلك و روایت **ابو امامة** و **انس بن مالك** هفتاد ودو فرقت است ، و ذلك فی قوله (ص) انّ امتی ستفترق علی اثنتین وسبعین فرقةً ، کلّها فی النّار الّا واحدة وهی **الجماعة** و روایت **ابوهریره** هفتاد و سه فرقت است ، و هو قوله علیه‌السلام تفرّقت الیهود علی احدی او اثنتین وسبعین فرقةً ، و تفرّقت النّصاری علـی احدیٰ او اثنتین وسبعین فـرقةً ، وتفترق امّتی علی ثلاث وسبعین فرقةً و رُوی انّه علیه‌السلام قال انّ اهل الکتابین افترقوا فی دینهم علی اثنتین وسبعین ملةً ، وانّ هذه الامّة ستفترق علیٰ ثلاث وسبعین ملةً و بر **علی** علیه‌السّلام موقوف است که گفت لتفترقَنَّ هـذه الامّة علی ثلاث وسبعین فرقة ، کلّها فی النار الّا واحدة یقول‌الله تعالیٰ «وَ مِمَّن خلقنا امّة یهدون بالحقّ وبه یَعدِلون» واز بین اختلاف روایات ، هفتادوسه فرقت معروف‌تر است وبصحّت وقامت اصول نزدیکتر ، که بزرگان دین و ائمهٔ سلف تفسیر این هفتاد وسه کرده‌اند ، وبچهاراصل ازاصول بدعت باز آورده‌اند ، وهریکی بهشتده‌تقسیم کرده ، فرقه‌ای ناجیه ازآن‌بیرون کرده ، فقالوا اصول‌البدع الخوارج ، والرّوافض ، والقدریّة ، والمُرجئة ، کلّ واحدٍافترقت علی ثمانیة عشرفرقةَ ، وذٰلك اثنتان وسبعون فرقةً واهل‌الجماعة الفرقة النّاجیه

قوله تعالیٰ «واذکروانعمةَالله‌علیکم اِذ کنتم‌اعداءً فأَلَّف بین‌َقلوبکم فأَصبحتم بنعمته‌اِخواناً» ـ **اوس** و **خزرج** را میگوید یاد کنید آن‌وقت که یکدیگر رادشمن بودید یعنی در زمان کفر آنچه مهاجران بودند بایکدیگرمتکالب بودند ، وآنچه انصاربودند ، دو گروه بودند وبا یکدیگرمتعصب و یکدیگررا متقاطع ربّ‌العالمین میان‌دلهای‌ایشان الفت نهاد ، وفراهم‌آورد ، ونعمت‌دین‌اسلام‌برایشان روان داشت ، و بران منّت‌نهاد ، گفت «فأَصبحتم بِنعمته اِخواناً» شما پس‌ازآن که در کفردشمنانِ

یکدیگر بودید باسلام دوستان و برادران یکدیگر گشتید قال رسول‌الله(ص) انّ حول العرش منابرُ من نور علیها قوم لباسهم نورٌ ووجوههم نور لیسوا بأنبیاءَ ولاشهداءَ، یغبطهم الأنبیاء والشّهداء فقالوا یارسول‌الله صِفهُم لنا فقال اَلمُتحابّون فی‌الله، والمتزاورون فی‌الله

قوله « وکنتم علیٰ شفاحفرةٍ مِنَ النّار » ـ میگوید شما بر کنارهٔ دوزخ بودید، ومیان شماومیان آتش بقیهٔ عمر مانده بود، ربّ‌العالمین شما را دین اسلام کرامت کرد واز آتش باز رهانید

« کذٰلك یُبَیّن‌الله » ای مثل البیان الّذی یُتلیٰ علیکم، یُبیّن‌الله لکم آیاتِه لعلّکم تهتدون

« وَلْتکن منکم » الآیة ـ این لام لام امراست، میگوید ایدون باداکه ازشما گروهی بانیکی میخوانند وامرِ معروف ونهی منکر بپای میدارند معروف ومنکر همانست که باختلاف عبارات گویند حق وباطل، صلاح و فساد، نیك وبد هرچند که الفاظ مختلف است امّا بمعنی یکسان‌اند پارسیِ « معروف » و« عُرف » نیکو کاریست و « عارفه » صنیعت بِرّ است یقال فلان کثیر العوارف و معروف بآن معروف خوانند که هر نفس‌او را شناسدوپذیرد وستاید ومنکر نامیست هرمستنکر را، ومنکر ضد معروف است، ونُکر ضد عُرف است واین امرمعروف ونهی‌منکر قطبی است از اقطاب دین که انبیاء را بان فرستادند، و باین دعوت کردند، اگر مندرس شود شعاع دین باطل گردد پس برهر مسلمان واجب است و فریضه بجای آوردن آن وبپای‌داشتن آن اما فرضِ کفایت‌است، که اگر گروهی بآن قیام کنند کفایت بود، وازدیگران بیفتد اما اگر نکنند همه خلق بزه کار شوند جای‌دیگر امرمعروف ونهی منکر درنماز ودر زکوة بست، ودینداران را بآن موصوف کرد وبستود و گفت « الّذین اِن مکّنّاهم فی‌الأرض اقاموا الصّلوة وآتوُا الزّکوة و اَمروا

بالمعروف و نهوا عن المنکر» الآیة . وقال تعالیٰ «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاءُ بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر» الآیة وقال النبی(ص) انّ الناسَ اذا رأوا منکراً فلم یُغیّروه یوشك اَن یَعُمّهم الله بعقابه » وقال « اذا اُعمِلت الخطیئةُ فی الأرض ، مَن شَهِدَها فکَرِهها کان کمن غاب عنها ، ومن غاب عنها فرَضِیَها کان کمن شهدها » وقال « مَنْ أمر بالمعروف ونهیٰ عن المنکر فهو خلیفة الله فی ارضه و خلیفة رسوله وخلیفة کتابه » وقال علی بن ابی طالب(ع) افضل الجهاد الأمرُ بالمعروف والنهی عن المنکر و شَنَآنُ الفاسقین ، فمَن أمر بالمعروف شدَّ ظهرَ المؤمن ، ومن نهیٰ عن المنکر اَرغم انفَ المنافق ، ومن غضِبَ لله غضب الله له

و گفته‌اند که نهی منکر از امر معروف عظیم‌تر است ووجوب مؤکدتر ، وترکِ آن بعقوبت نزدیکتر ازین جا است که ربّ العالمین ترك نهی منکر بذکر مخصوص کرد آنجا که گفت « کانوا لایَتناهَونَ عن منکرٍ فعلوه » وآنکه فعل معروف نه بر هر کس واجب است ، وترك منکر واجب برهمه کس درهمه حال گفته‌اند که انکار منکر برسه ضرب است اول آنست که بدست تغییر کند ، دوم آنست که بزبان تغییر کند ، سوم آنست که بدل انکار کند مصطفی (ص) گفت مَن رأیٰ منکم منکَراً فَلیُغیّره بیَده ، فان لم یستطع فبلسانه ، فان لم یستطع فبقلبه ، و ذٰلك اضعفُ الایمان رتبهٔ اول سلاطین راست ، دوم علما راست ، وسوم عوام را اگر کسی گوید چونست که مسلمان را درین آیت حَثّ کرد برامر معروف ، وجای دیگر گفت « علیکم انفسَکم لایضرّکم مَن ضلَّ اذا اهتَدیتم » ؟ جواب وی ازدو وجه است یکی آنکه «علیکم انفسکم» حثّ است بر تغییر منکر نخست برخویشتن آنکه بر دیگران ازین جاست که ربّ العالمین به عیسی(ع) وحی فرستاد که یا عیسی عِظ نفسَك فان اتّعظَت فعِظِ النّاس والّا فاستحیِ منّی» ووجه دیگر آنست که ابو ثعلبه خشنی روایت کرد ، قال لقد سألتُ رسولَ الله ، فقال أْتَمِروا بالمعروف وتناهَوا عن المنکر ، فاذا

رأيتَ شُحّاً مُطاعاً ، وَهوىً مُتّبَعاً ، وإعجابَ كلّ ذى رأى برأيه ، فعليك بنفسك ، ودَع امرالعوام

«وَلْتكن منكم امّةٌ يدعون الى الخير» ـ مفسّران گفتند كه داعيان الى الخير علماء اند و مؤذّنان «يَأمرون بِالمعروف» علماء اند ونصيحت كنندگان «يَنهَون عن المنكر» غازيان اند وعلماء وسلطان عادل و گفته‌اند «خير» درين آيت اسلام است ، و«معروف» اتّباع **محمد**(ص) و«منكر» كافرشدن بوى ، اى ولتكن كلّكم كذلك ، ودخلت مِن لتخصيص المخاطبين من غيرهم

«وأُولئك همُ المُفلحون» ـ «مُفلِح» نامى است كسى را كه بنيكى پاينده رسد ، وپيروزى هميشه

قوله «ولا تكونوا كَالّذين تفرّقوا وَ اختلفوا» ـ تفرق برسه ضرب است يكى بتن ، يكى بفعل ، ديگر باعتقاد و «اختلاف» را همين تقسيم است ، امّا اختلاف درقول وفعل واعتقاد بيشتر گويند ، و تفرّق بتن بيشتر گويند ربّ العالمين درين آيت هردو جمع كرد هم تفرق وهم اختلاف ، كه صفت جهودان و ترسايان است وايشان هم بتن متفرق بودند ، هم بقول وفعل واعتقاد مختلف ربّ العالمين مؤمنان را ميگويد كه شما چون جهودان وترسايان مباشيد كه جهودان پس از **موسى**(ع) دردين گروه گروه گشتند ، وترسايان بعدازعيسى(ع) همچنين **ابوامامة** اين آيت برخواند آنگه گفت «هم **الحرورية** كانوا مؤمنين فكفروا بعد ايمانهم» آنگه سرانجام اهلِ تفرق وتعذيبِ ايشان بگفت ، ودر منزلت وشرف مؤمنان بست گفت ايشان را عذابى بزرگ است در آن روز كه مؤمنان سپيدروى باشند

«يومَ» نصب على الظرف است ، قيل يومَ تبيَضُّ وجوهُ **المهاجرين و الانصار** وتسوَدُّ وجوهُ **بنى قريظة و النضير** وقيل تبيضّ وجوه المخلصين وتسودّ وجوه المنافقين و قيل تبيضّ وجوه اهل السّنة وتسودّ وجوه اهل البدعة وقيل تبيض وجوه المؤمنين

وتسودّ وجوه الکافرین آنگه حالِ ایشان بیان کرد و مآل و مرجع ایشان بگفت

«فأمّا الّذینَ اسوَدّتْ وجوهُهم أکفرتم بعدَ ایمانکم» ـ ای یُقال لهم أکفرتم بعدَ ایمانِکم ؟» ایشان را گویند از پس ایمان کافر گشتید ؟ اگر جهودانند وصفت **محمد**(ص) در **تورات** یافته بودند وایمان‌داشتند که **تورات** راست است، و منتظرِ وی بودند، پس‌از بعثتِ وی کافر گشتند بوی و اگرمنافقان‌اند بزبان اظهار ایمان کردند آنگه نفاق که دردل داشتند کافر شدند، واگر مبتدعان‌اند برجمله ایمان آوردند وبر تفصیل کافر گشتند واگر کافران‌اند برعموم روز میثاق که ایشانرا گفتند «الَستُ بِربّکم؟ قالوا بلیٰ» اقرارآوردند بربوبیّت و وحدانیّت‌الله و گفتند «بلیٰ» ،آنگه پس از آن کافر گشتند ایشانرا روز قیامت گویند «فَذوقُوا العذابَ بما کنتم تکفُرون»،

«و أمّا الّذین ابیضّت وجوهُهم ففی‌رحمةالله» ـ ای‌فی‌جنّته «هم‌فیها خالدون» ـ لایموتون درین آیت گفت تبیَضُّ، وابیَضّت، تَسوَدُّ و اسوَدَّت، جای دیگر گفت «وترَی الذین کذبوا علی‌الله وجوهُهم مُسوَدّة» و بگفت «وجوههم سودٌ» ، گفت مسودّة یعنی سیاه گشته ازبهرآنکه ازگور سپید روی برخاستند، چنانکه از مادر زادند، پس آن رویهاشان سیاه کردند همانست که جای‌دیگر گفت «سیـئت وجوهُ الّذین کفروا»، «کأنّما اُغشِیَت‌وجوهُهم»، «علیها غَبَرةٌ ترهَقهاقَترةٌ»، «مِنَ‌المقبوحین»، «تَغشیٰ وجوهَهُمُ النارُ» ، «تلفحُ وجوهَهُمُ النارُ» ، «لایکُفّون عن وجوههم النارَ»، «نزّاعةً لِلشّویٰ» این همه ازیك بابست

قوله تعالی« تِلكَ آیاتُ‌الله نتلوها علیك بِالحقّ» ـ ای القرآن، نتلوه علیك بالصّدق این دلیل که خدایرا عزّوجلّ خواندن است، وازین باب در قرآن فراوان است «نتلو» ، «نقُصّ» ، «فإذاقرأ ناه» وامثاله

قوله «وَمَااللهُ یرید ظلماًلِلعالَمین» ـ عالمین ایدر جا جن وانس است میگوید الله نه آنست که بر بندگان ظلم کند وایشان را بی جرم عقوبت کند جای دیگر گفت «وما ظَلَمناهم» ما برایشان ظلم نکردیم، یعنی که ما بی نیازتر از آنیم که ظلم کنیم جای دیگر گفت «وما ظَلَمونا» ونه ایشان برما ظلم کردند، یعنی که ما عزیزتر از آنیم که برما ظلم کنند

قوله «وِلِلّهِ مافِی السَّمٰوات وما فِی الارض وَ اِلَی اللهِ تُرجَعُ الأمورُ» ـ ای تصیر امور الخلائق الیه فی الآخرة، اشارت میکند بدو کار عظیم یکی بفناء عناصر برخلاف قول طبایعیان که گویند عناصر فانی نشود دیگر اشارتست که باقی ببقاء خویش واولیّت خویش وآخریّت خویش حق است جلّ جلاله، ودیگر اعیان وافعال همه فانی اند، ونابودن آن درنهایت عجب نیست و از قدرت الله بدیع نیست، چنانکه در بدایت نبود اهل معانی گفتند وجه این آیت درین موضع آنست که در آیت پیش نفی ظلم ازخود کرد وعدل خویش تحقیق نمود، آنگه درین آیت بیان کرد که ماخودنی نیازیم از ظلم، که ظلم آنکس کند که حق دیگری طلب کند، وآنچه ویرا نیست جوید، وهرچه هست درهفت آسمان وهفت زمین همه مُلك ومِلك اوست، ازقدرت وی برآمد وبحکم وی بازشود خداوند وپادشاه بحقیقت اوست، وهمه صنع اوست، و در صنع خویش تصرف کردن بپنداشتن ظلم در آن خطاست، و این اعتقاد کردن در دین نه رواست والله اعلم

النوبة الثالثة

قوله تعالی «یاایُّهاالَّذین آمنوا اتَّقوا اللهَ حقَّ تُقاته» ـ هرجای که «یاایُّهاالنّاس» گفت «اِتَّقوا ربَّکم» درآن بپیوست، وهرجای که «یاایُّهاالّذین آمنوا» گفت «اِتّقوااللهَ» درآن بپیوست «اِتَّقوا ربَّکم» خطابِ عموم است که

تقوی ایشان بر دیدار نعمت است ، وهمت ایشان پرورش تن برای خدمت حق جلّ شأنه « وَ اتَّقوا اللّه » خطاب اهل ثواب و کرامت است ، که تقوی ایشان درمراقبت منعم است وقصد ایشان رَوح رُوح درمشاهدت حق ، وشَتّانَ ما بینَهما « اِتّقوا ربّکم » ـ خطاب مزدوران است و « اِتّقوا اللّه » خطاب عارفان مزدوران درطلب نار و نعمت‌اند، و عارفان درطلب راز ولی نعمت مزدوران ازاللّه غیراو خواهند ، وعارفان خود اللّه خواهند احمد بن خضرویه حق تعالی را بخواب دید گفتا « یا احمد ! کلّ النّاس یطلُبون منّی الّا ابایزید فانّه یطلبنی »

اذا ما تَمَنّی النّاسُ رَوْحاً و راحةً
تمنّیتُ اَن القاكِ یا عَزُّ خالیاً
روزی که مرا وصل تو درچنگ آید
از حال بهشتیان مرا ننگ آید

گفته‌اند که تقویٰ برسه قسم است یکی تقوی عقوبت اندرحذر کردن از معاصی ، چنانکه گفت «وَاتَّقوا النّارَ الّتی اُعِدَّت لِلکافرین» دیگر تقویٰ اندرشکر نعمت ،چنانکه گفت « وَاتّقوا ربّکم » سدیگر تقوی برؤیت وحدانیّت بی اعتبار ثواب وعقاب چنانکه گفت « اِتَّقوا اللّه حقَّ تُقاته » اوّل تقوای ظالمانست ، دیگر تقوای مقتصدانست ، سدیگر تقوای سابقان

قوله تعالی « وَ اعتصِموا بِحَبلِ اللّه جمیعاً ولا تفرَّقوا » ـ اوّل گفت « ومَن یَعتصم بِاللّه فقد هُدِیَ الیٰ صراط مستقیم » ، ودرآخر گفت « وَ اعتصموا بحبل‌اللّه جمیعاً » ، و درمیان گفت « اِتّقوا اللّه » سِرّ ترتیب این کلمات آنست که بنده قصد اعتصام داشت بهاللّه ، وراه آن جزتقویٰ نیست ، و حقیقتِ تقویٰ تحصیل طاعاتست ، و تحصیل طاعات جزبکتاب و رسول نیست که « حبل‌اللّه » عبارت از آنست میگوید دست در « حبل‌اللّه » زنید ، تابتقویٰ رسید ، واز تقویٰ باعتصام او رسید ، واز اعتصام

بتوکل رسید ، وازتوکل باستسلام رسید ، وبنده چون باستسلام رسید ازوسائط مستغنی شد و بحق قائم گشت ، فهوالّذی قال‌الله عزّوجلّ فیه « فاذا أحببتُه کنتُ سمعَه الّذی یسمع به ، وبصرَه الّذی یُبصر »الحدیث

وگفته‌اند اعتصام سه‌ضرب است ضرب اول دست بتوحید زدن ، چنانکه گفت « فقدِ استمسك بِالْعُروة الوُثقیٰ » دیگر دست بقرآن زدن وبآن کار کردن ، وهوقوله تعالی « واعتصموا بحبل‌الله » سدیگر دست بحق زدن ، و ذٰلك فی قوله تعالیٰ « ومَن یَعتصم بِالله » این حقِّ اعتصام است ، و هرحقی را حقیقتی است حقیقت این دستِ اعتماد بضمان‌الله زدن است ، و دست مهر بلطف مولیٰ زدن

قوله « ولا تفرَّقوا » ـ حَثّ مسلمانان است برأُلفت و اجتماع که نظام ایمان بدآنست واستقامت کار عالم بسته درآن است ، والفت واجتماع مسلمانان ادبِ دینست و زَینِ شریعت ، ونظام اسلام ، ومایهٔ خیر ، ورکن هدایت و اصل طاعت ، و موجب ثواب ، ولهذا قال عزّوجلّ « لو انفقتَ مافی‌الأرض جمیعاً ما اَلّفتَ بین قلوبهم ولکنَّ اللهَ الّفَ بینهم» وقال تعالی «محمّدٌ رسولُالله وَالّذین معه اَشِدّاءُ علی‌الکفّار رُحماءُ بینهم » و سُئل النبی(ص) « أیتزاورون اهلُ الجنة ؟ قـال یزُور الأعلَی الأسفلَ ، ولایزور الاسفلُ الاعلیٰ، اَلّاالّذین یَتحابّونَ فی‌الدّنیا فاِنّهم یَأتون فیهاحیثُ شآؤا»

و دربن معنی خبر **بوهریره** است روایت از **مصطفی (ص)** ، گفت « دربهشت مردی مشتاق دیدار برادر خود شود ؛آن برادر که دردنیا او را دوست داشتی ازبهر خدای ، درراه خدای بی‌نبی وسببی ، گوید «یالیتَ شِعری مافعل اخی ؟» یعنی کاشکی دانستمی که آن برادرم چه کرد ؟ وکارش بچه رسید ؟ از نواختگانست یا راندگان ؟ سوختنی است یا افروختنی ؟ دربوستان دوستانست یا در زندان رندان ؟ ربّ‌العالمین آن درد دل ویرا درحق برادر خویش مرهمی برنهد ، فریشتگان را

گوید «سیروا بعهدی هذا الیٰ اخیه» این بندهٔ مرا برد برادر او برید فریشتگان بفرمان خدای آیند، وبایشان نجیب بهشتی بارَحْلِ نور گویند «قُم فارکب وَ انطلقْ الیٰ اخیك» ای بندهٔ خدا گرت دیدار برادرت آرزوست، خیز تا رویم بران نجیب نشیند هزارساله راه بیك ساعت باز برد **مصطفی (ص)** گفت چندانکه شما بر نجیب نشینید ویك فرسنگ برانید ایشان هزار ساله راه برانند، تا بمنزل آن برادر فرو آید، سلام کند آن برادر سلام را علیك گوید، و مرحبا کند، دست بگردن یکدیگر در آرند، وشادی خویش بایکدیگر گویند

بس که من در حسرت تو گردِ سر بر گشته‌ام

بی‌تو ای چشم وچراغم چون چراغی کُشته‌ام

پس گوید «الحمد لله الّذی جمع بیننا فی هذه الدّرجة، ویجعلُ اللّهُ تلك الدرجةَ مجلسَهما فی خیمة مجوَّفة بالدُّرّ والیاقوت»

قوله، «ولْتکن مِنکم امّةٌ یَدعونَ الی الخیر» ـ هذه اشارة الی اقوامٍ قاموا بالله لله، لا تاخذُهم لَومَة لائم، ولم یقطعهم عن اللهِ اسْتِقامةٌ الیٰ علّة، قصَروا انفاسَهم و استغرقوا عمرَهم علی تحصیل رضاء الله، عملوا لله، و نصحوا لِدین الله، وَ دَعَوا خلقَ الله الی الله فربحت تجارتهم وما خسرت صفقتُهم صفت قومی است که باقامتِ حق قائم‌اند واز حول وقوّت خویش مجرّد، وزارادت وقصد خویش مجرّد، ازدائرهٔ اعمال واحوال بیرون، واز اسرِ اختیار وتصرّف آزاد، خدا را دانند، خدا را خوانند، ودین خدا را کوشند، وز خلق و ملامت خلق نیندیشند، دردل دوستی مولیٰ دارند، ودر دیده کحل تجلّی دارند، هرچیزی چنان که هست بینند دیگران ازصنع بصانع نگرند ایشان از صانع در صنع نگرند خاصگیان حضرت‌اند، نداغ گرفتگان مملکت اند

بندهٔ خاص ملك باش كه با داغ مالك

روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس

سوختهٔ وصلت‌اند و کشتهٔ محبت، خونشان هدر، ومالشان تلف، امّا دلشان در قبضه، وجانشان در کنف این چنانست که گویند

دلبری داری به ازجان، غم محذور گو جان مباش

مَن کان فی‌الله تلَفُه، کان الله خلفَه

قوله «ولا تکونوا کالّذین تفرّقوا وَ اختلفوا» ـ تفرّق دیگرست واختلاف دیگر تفرّق ضدّ اجتماع است، و اختلاف ضدّ اصطلاح تفرّق پراکندگی اصحاب طریقت‌است، واختلاف پراکندگی‌ارباب شریعت تفرق آنست که مراد بنده دیگر بود و مراد حق دیگر، واجتماع آنست که مراد بنده و مراد حق یکی شود وفی‌الخبر «مَن جعلَ الهمومَ همّاً واحداً کفاهُ اللهُ همومَ الدّنیا والآخرة» و گفته‌اند تفرّق آنست که نظارهٔ خلق کند واسباب بیند لاجرم هرگز از رنج وخصومات خلق برنیاساید، واجتماع آنست که نظارهٔ حق کند، داند که حق یکتا و کارازیک جا، وحکم ازین یک‌در امّا اختلاف‌ارباب‌شریعت‌بردوضربست یکی‌دراصول‌دین‌دیگردرفروع اما اختلاف در اصول عظیم‌است وخطرناك، لابد یکی‌ازدوبرحق‌است ویکی برباطل، کسی‌راکه‌مقصدش مغرب‌است‌وآنگه‌راه مشرق گیرد هرگز‌ بمقصد‌رسد، هرچند که رود از مقصد هرروز دورتر شود، و باز مانده‌تر، وهوالمشار الیه بقوله تعالی «و انّ هذا صراطی مستقیماً فاتّبعوه ولا تتّبِعوا السُّبُلَ فتفرّق بکم عن سبیله» اما اختلاف امّت در فروع چنانست که قومی روی نهند بیك مقصد اندر راههای مختلف، بعضی‌دور و بعضی نزدیك، هرچند که در روش مختلف باشند اما درمقصد یك جای فرود آیند، و مجتمع شوند این اختلاف عین رحمت است و الیه اشار النبی (ص) «الاختلاف فی امّتی رحمةٌ»، یعنی رحمتی بود از خداوند بر خلق

این اختلاف درفروع ، تا کار دین برایشان تنگ نشود و راه آن دشخوار نگردد و ذٰلك فی قوله تعالیٰ «وما جعلَ علیکم فی الدّینِ مِن حرَج» وقال تعالی «یریدالله بکمُ الیُسرَ ولا یرید بکمُ العُسر»

۲۰ـ النوبة الاولی

«کُنتُمْ خَیرَ اُمَّةٍ» بهتر گروهی شمائید، «اُخرِجَت لِلنّاس» که بیرون آوردند مردمان را ، «تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ» بنیکوئی می فرمائید ، «وَ تَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ» و از ناپسند می باز زنید ، «وَ تُؤمِنُونَ بِاللّٰهِ» و بخدای میگروید «وَلَو آمَنَ اَهلُ الکِتَابِ» اگرخوانندگان کتاب پیشین ایمان آوردندی (وچنان کردندی) ، «لَکَانَ خَیراً لَهُم» ایشان را به بودی ، «مِنهُمُ المُؤمِنُونَ» از ایشان هست که گروندگان اند «وَ اَکثَرُهُمُ الفَاسِقُونَ (۱۱۰)» وبیشتر ایشان آنند که از طاعت بیرون شدگان اند

«لَن یَضُرُّوکُم اِلّا اَذیً» نگزایند شما را مگر بسخنی ناخوش ، «وَ اِن یُقَاتِلُوکُمْ» اگر باشما جنگ کنند ، «یُوَلُّوکُمُ الاَدبَارَ» پشتها برشما گردانند ، «ثُمَّ لَا یُنصَرُونَ (۱۱۱)» وانگه از من خود یاری نیابند ، نه از جهانیان از هیچ کس

«ضُرِبَت عَلَیهِمُ الذِلّةُ» برایشان خواری وفرومایگی زده آمد ، «اَینَمَا ثُقِفُوا» هرجا که یابند ایشان را ، «اِلّا بِحَبلٍ مِنَ اللّٰهِ» مگر بآن زینهار که خدای نهاد ، و ذمّت که ساخت ، «وَحَبلٍ مِنَ النَّاسِ» وبآن زینهار که سلطان مسلمانان ایشان را دهد (که گزیت ستاند ازایشان) «وَ بَاؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ» ، وبآنکه خدای برایشان خشم گرفت «وَضُرِبَت عَلَیهِمُ المَسکَنَةُ» و برایشان زدند چون مهر درویشی و فروماندگی و بیچارگی ، «ذٰلِكَ بِاَنَّهُم کَانُوا یَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّٰهِ» آن بآنست

که ایشان می کافر شدند بسخنان خدای ، « وَ یَقْتُلُونَ الْأَنبِیَاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ » و پیغامبران را کشتند بناحق ، « ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا » آن بآن بود که از حق سر کشیدند « وَ کَانُوا یَعْتَدُونَ (۱۱۲) » و پای از اندازه در گذاشتند

« لَیْسُوا سَوَاءً » چون هم و یکسان نه‌اند « مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ » ازخوانندگان **تورات** « أُمَّةٌ قَائِمَةٌ » گروهی است (بحق گفتن) بپای ایستاده ، « یَتْلُونَ آیَاتِ اللّٰهِ » میخوانند سخنان خدای ، « آنَاءَ اللَّیْلِ » پاس پاس از شب ، « وَهُمْ یَسْجُدُونَ (۱۱۳) » و نماز میکنند

« یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ » استوارمیگیرند خدای را درسخنان وی ، « وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ » و روز رستاخیز ، « وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ » و به نیکوئی میفرمایند ، « وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ » و از ناپسند می باز زنند ، « وَ یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ » ودر نیکیها میشتابند « وَ أُولٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِینَ (۱۱۴) » و ایشانند که از نیکان و شایستگان اند

« وَ مَا یَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ » و هرچه کنند از نیکی ، « فَلَنْ یُکْفَرُوهُ » درپاداش آن ایشان را ناسپاس نیابند « وَاللّٰهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ (۱۱۵) » و الله دانا است به پرهیزگاران

« إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا » ایشان که کافر شدند ، « لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ » ایشان را سود ندارد فردا مالهای ایشان ، « وَ لَا أَوْلَادُهُمْ » و نه فرزندان ایشان (که نآن میبازند) ، « مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً » بنزدیك خدا هیچیز ، « وَ أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ » و ایشانند که دوزخیان‌اند ، « وَهُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) » واندر آتش جاویدان‌اند

النوبة الثانية

قوله تعالی « کنتم خیرَ أمّةٍ » الآیة ـ بعضی مفسران گفتند امّت اینجا

صدر اول اند، صحابهٔ رسول، مهاجرین وانصار، چراغهای هدیٰ، وستارگان رُشد، وداوری داران حق، وترجمانان **مصطفی** (ص) **عمر بن الخطاب** این آیت راخواند وگفت «هٰذا لِاَوَّلنا ولوشاءالله لجعل لِآخرنا ایضاً، فقال «کنتم» فکنّا کلّنا اخیاراً» ویدلّ علیه ماروی **عبدالله بن مسعود** قال جمعنا رسولُ الله(ص) ونحن اربعونَ رجلاً، فقال انّکم منصورون، ومفتوح لکم، فمَن ادرک ذلک منکم فلیأمُرْ بالمعروف ولْینْهَ عن المنکر قومی از علماء گفتند این عامهٔ امت **محمد**(ص) راست، پیشینیان وپسینیان، وکذلک قال النبی(ص) «مثلُ امتی مثلُ المطر لایُدریٰ اوّله خیر ام آخره» وقال(ص) «اُعطیتُ مالم یُعطَ احدٌ من انبیاء الله» قلنا یارسول الله ماهو؟ قال «نُصِرْتُ بالرّعب، و اُعطیتُ مفاتیحَ الارض وسُمّیتُ **احمد**، وجُعل لی ترابُ الارض طهوراً، وجُعلت امّتی خیرَ الامم» وقال «اهل الجنة مائة وعشرون صفّاً، منها ثمانون من هٰذه الامّة» وعن **انس**(رض) قال اتیٰ رسولَ الله اسقفٌ فذکر انه رأیٰ فی منامه الامم کانوا یَمضون علی الصّراط یتهافتون حتّی اتت امّةُ **محمد**(ص) غُرّاً مُحجَّلینَ فقلت مَن هؤلاءِ؟ انبیاءُ؟ فقالوا لا فقلت مرسلون؟ فقالوا لا فقلت ملائکةٌ؟ فقالوا لا فقلت مَن هؤلاء؟ فقالوا امّة **محمد**(ص) غرٌّ محجّلون، علیهم اثر الطهور فلمّا اصبح الاسقف اسلم وقال(ص) «ما مِن امّة الّا بعضُها فی النّار وبعضها فی الجنة، واُمّتی کلّها فی الجنة، انّ الجنّة حُرّمت علی الانبیاء کلّهم حتّی اَدخُلَها انا، وحُرّمت علی الأمم حتّی تدخلها امّتی» وقیل **لعیسی بن مریم** یا روحَ الله هل من بعد هذه الأمّة امّةٌ؟ قال نعم قیل وَ اَیَّةُ امّةٍ؟ قال امّةُ **محمد** قیل یاروح الله وما امّة **احمد**؟ قال علماءُ، حکماءُ، حلماءُ، ابرارٌ، اتقیاءُ کأنّهم من الفقه انبیا، یرضون من الله بالیسیر من الرزق، ویرضی الله منهم بالقلیل من العمل، یُدخلهم الله الجنّةَ بشهادة أن لااله الّا الله

قوله «کنتم خیرَ امّة» ـ ای انتم خیر اُمّة العرب «کانَ» بمعنی «صار» گویند قال **عدی بن زید** «کأنتم نحن، کنّا، وکما کنّا تکونون»

وفی القرآن «فکانوا کهشیم المحتظر» ای فصاروا معنی آنست . کنتم خیر امّة اخرجت للناس ، من الأمّهات بهتر گروهی مردمان را شمائید که بیرون آوردند از مادران درین جهان این سخن از آنست که جهودان و ترسایان خلق را با کفر خواندند ، و از تصدیق **محمد**(ص) واپس خواندند ، و نه **موسی**(ع) و **عیسی**(ع) فرمودند ، و بر **ابراهیم**(ع) منکر دعوی کردند و این امّت همه کتابها بپذیرفتند ، و همه پیغامبران را استوار گرفتند وخلق را بدین فرمودند ، و گفته‌اند «کنتم خیر امّة » ای فی علم الله وفی اللوح المحفوظ ، شما بهتر گروهی بودید درعلم خدا ودر لوح محفوظ **یحیی معاذ** گفت « هذه الآیة مدحة لامّة **محمد** (ص) ، ولم یکن لیمدح قوماً ثمّ یعذّبهم » گفت رب العالمین امّت **محمد**(ص) را درین آیت بستود ونه بدان ستود تا پس ایشان را عذاب وعقوبت کند آنگه مناقب و سیرت ایشان را درگرفت و قال

« تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر و تؤمنون بالله » ـ گفته‌اند که معروف اینجا کلمهٔ شهادت است ، فهو اعظم المعروف و منکر تکذیب رسول است ، وهواعظم المنکر، وقیل «تأمرون بالمعروف» ای باسباغ الوضوء «وتنهون عن المنکر » ای عن الالتفات فی الصلوة وروا باشد که امر معروف ، ونهی منکر وایمان بالله ازشرط خیریّت نهد یعنی کنتم خیر امّة ان امرتم بالمعروف برین وجه بر « للناس » وقف نکنند بلکه وقف بر «تؤمنون بالله» بود

« ولو آمن اهل الکتاب» الآیة ـ ای لوصدّق الیهود بمحمد(ص) وبماجاء من الحق « لکان خیراً لهم » من الکفر

« منهم المؤمنون » یعنی **عبدالله بن سلام** و اصحابه

« و اکثرهم الفاسقون » الکافرون آنگه مؤمنان را آگاهی داد که ایشان را از خدا نصرت است وعلبه برجهودان ، و گفت

« لن یضرّوکم الّا اذیً » - ای الّا ضرراً یسیراً باللّسان مثل الوعید والبهت
« و إن یُقاتِلوکم یُوَلّوکمُ الأدبارَ » - منهزمین « ثمّ لایُنصَرون » ربّ العالمین
این وعدهٔ نصرت که مؤمنان را داد راست کرد تاهر گز جهودان **مدینه** با رسول خدا
و با مسلمانان جنگ نکردند که نه هزیمت وشکستگی برایشان بود و روا باشد
که این آیت برعموم براند ، یعنی هرچه از کافران بمؤمنان رسد از ناسزا گفتن
و جنگ کردن ، آن رنجی بود عارض ، نه پاینده ، که عاقبت بهرحال مؤمنان را
باشد چنانکه گفت « وَ العاقبةُ للمتّقین » و « والعاقبةُ للتّقوی »

قوله تعالی « ضُربت علیهمُ الذّلّةُ » - گفته‌اند که این مخصوص است در
جهودان **بنی قریظه** که خواری وبیچار گی‌وفروتنی‌برایشان زدند ، چنانکه مُهر بر
دینار و روا باشد که این خبر بمعنی امر بود ، یعنی که جهودان‌را همیشه خوار
دارید ، وبخواری از ایشان جزیت‌ستانید ، چنانکه جای دیگر گفت «حتّی یُعطُوا
الجزیةَ عن یدٍوهُم صاغرون » اگر کسی گوید که چونست که این مذلت ومسکنت
برایشان‌زدند، وبسیارافتد ازیشان که‌بامال وجاه‌باشند؟ جواب آنست که اعتبار نه‌آحاد
اشخاص نیست که اعتبار بعموم است ، واعتبار باعراض دنیوی ومال‌وجاه نیست که اعتبار
باحوال‌شرعی‌است،وبعزّودلّ‌دینی،آن‌عزّت که‌الله گفت «و للهِ العزّةُ ولرسوله‌ولِلمؤمنین »
اگر دربعضی جهودان و ترسایان عزّی دنیوی بود مآل ومرجع آن بادلّ است ، پس
حقیقت آن دلّ است نه عزّ همچنین مسکنت نه همانست که بی مال بود ، بلکه
حقیقت مسکنت‌حرص‌است وفقر نفس‌وفقردین قال‌النبی(ص) الغِنی غِنیَ النفس»
حکیمی را گفتند که فلان کس توانگراست آن حکیم جواب داد که وی
توانگر نیست کثیرالمال است ، توانگری دیگربود و فراوانی مال دیگر ، و
نه یقول الشاعر

قد یَکثرُ الحال والانسانُ مفتقرٌ

« اَینما ثُقفوا » ـ ای وُجدوا وصودفوا

« الّا بِحَبل مِنَ الله » ـ این استثناء منقطع است ، یعنی لکن یعتصمون بالعهد اذا اُعطَوه میگوید ایشان هروقت وبهرجای خوار باشند ، لکن درعهد و زینهار باشند اگر ایشان را بکریت زینهار دهند والمراد « بحبل من‌الله و حبلٍ من‌النّاس » العهد والذّمة والأمان الذی یأخذونه من‌المؤمنین باذن‌الله والنّاس ههنا خاصٌ بالمؤمنین آنکه درسیاق آیت گفت

و ضُربت علیهمُ المسکنةُ ذلك بانهم کانوا یکفُرون بِآیاتالله » ـ کفرعلت مسکنت وذلّت نهاد ، ومعصیت واعتدا سبب کفر ، از بهر آنکه صغائر معاصی اگر بآن اصرار بود بکبائر کشد و کبائر بکفر کشد ولذلك قال تعالی « ثمّ کان عاقبةُ الذین اَساؤُا السّوآ اَن کذَّبوا بِآیاتالله » وقال النبی (ص) « الذّنب علی‌الذّنب حتّی یَسوَدَّ القلبُ » حاصل آیت تنبیه مؤمنانست وتحذیر ایشان ازمعاصی ، هم ازصغائر وهم از کبائر که حدّ آن با کفر است ونتیجهٔ آن شرك

قوله « لَیسوا سَواءً » ـ استناد این‌سخن با « منهم‌المؤمنون واکثرهم‌الفاسقون » است میگوید هرگز یکسان وبرابر نباشند مؤمنان بافاسقان جای دیگر گفت « اَفَمَن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایَستَوُنَ » صفت فاسقان « لن یضرّوکم الّا اذیً » است ، وصفت مؤمنان « امّةٌ قائمةٌ » ، پس‌چون برابر ویکسان باشند ؟! **ابن‌مسعود** گفت لَیسُوا سَواءً ، هُمْ ، وَ اُمَةٌ قَائِمَةٌ ـ یعنی امت **محمد**(ص) میگوید اهل کتاب وامت **محمد**(ص) چون هم نه‌اند ، نه امروز ونه فردا در قیامت چون برابر بود کسی که درقیامت ایمن رود با کسی که ایمن نبود ؟! « اَفَمَن یُلقیٰ فی‌النّارِ خیرٌ اَمّن یَأتِی آمِناً یومَ‌القیامةِ ؟ »

« مِن اَهل الـکِتَابِ اُمَةٌ قَائِمَةٌ » ـ ای علی‌الحق میگوید از اهل کتاب

گروهی‌اند ایستاده بر حق، بر دین اسلام، با گفتِ راست، وعمل راست، و اعتقاد راست، و آن **عبدالله بن سلام** است و یارانِ او و **عطا** گفت چهل مرد از عرب اند، از اهلِ **نجران**، و سی‌ودو مرد از **حبشه**، وهشت مرد از **روم**، که بر دین **عیسی**(ع) بودند و به **محمد**(ص) ایمان آوردند، وجماعتی از انصار چون **اسعد بن زراره**، و **براء بن معرور**، و**محمد بن مسلمة**، و **محمود بن مسلمه** و **ابوقیس صرفة بن انس** پیش از قدوم **مصطفی** (ص) توحید میگفتند و شرایع حنیفی بپای میداشتند، تا **مصطفی** (ص) در رسید، او را تصدیق کردند و نصرت دادند و آنکه صفت و سیرت ایشان گفت

« يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ آنَاءَ اللَّيلِ وَهُم يَسجُدُونَ » ـ گفته‌اند که مراد باین نماز خفتن(۱) است که پیش از این امت کس را نبوده است یدلّ علیه ماروی اَنَّ النبی(ص) اَخر صلوة العشاء لیلةً ثم خرج الی المسجد، فاذا الناس ینتظرونه، فقال انه لیس احد من اهل الادیان یذکر اللهَ عَزَّوجلَّ فی هذا الوقتِ غیرکم فانزل اللهُ هذه الآیة و گفته‌اند مراد باین نماز است میان شام وخفتن، وفی ذلك ما قال النبی(ص) « من صلّی بعد المغرب ستّ رکعاتٍ ولم یتکلم فیما بینهنّ بسوءٍ عدلن له بعبادةِ ثنتی عشرة سنةً » وقال « من صلی بعد المغرب عشرین رکعةً بنی اللهُ له بیتاً فی الجنة »

قوله تعالی « يُؤمِنُونَ بِاللهِ » ـ یعنی بتوحید الله « وَالْيَوْمِ الآخِرِ » ـ یعنی بالبعث الذی فیه جزاء الاعمال « وَ يأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ » یعنی بالایمان بمحمد(ص) « وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ » یعنی عن تکذیبه « وَ يُسَارِعُونَ فِي الخَيرَاتِ » ـ یعنی فی شرائع الاسلام والاعمال الصالحة « واولئك من الصالحین »

« وما تفعلوا من خیرفلن تکفروه » الایة **حمزه وعلی وحفص** هر دو حرف بیا خوانند(۲)، سخن بِاُمَّةٌ قائمةٌ برند، واین صفت ایشان کنند وباقی بتاخوانند چون

۱ ـ نسخه خفتن ۲ ـ یعنی وما یفعلوا من خیرفلن یکفروه خوانده‌اند

بنا حوابی حطاب با همهٔ امّت بود « فلن تُکفروه » هم چناست کـه گفت « فَلَا کُفرَانَ لِسَعیِهِ » کـفران درلعت عرب پاداش نیکی باز گرفتن ، و سپاس بداشتن ، و بعمت باز نگفتن و باز بمودن میگوید عزّ اسمه بزدیك من بیکو کاران را ناسپاسی بیست یعنی پاداش باز گرفتن بیست جای دیگر ازین گشاده‌تر گفت «وَمَا تفعلوا من خیر یُوَفَّ الیکم وأنتم لاتظلمون » و « وما بفعلوا من خیر یعلمه‌الله » و «وَما تنفقوا من خیر فَاِنَّ الله به علیم » خبر می‌دهد که عمل بیکو کاران صایع بیست، واریشان ثواب باز گرفتن بیست ، نظیره قوله‌تعالیٰ «انّالا نضیع اجرَ مَن احسن عملاً » و « اِنَّ‌اللهَ لا یضِیعُ اَجرَ المحسنین » بخلاف اعمال کفار که همه حابط است ، و ثواب اریشان دریغ وهو المشارالیه بقوله تعالیٰ « قُل هَل نُنَبِّئُکُم بِالأخسَرینَ اَعمَالاً » الآیة ، و بقوله تعالیٰ « وقَدِمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً » الآیة

« وَاللهُ عَلِیمٌ بِالمُتَّقِینَ » ـ ای علیمٌ بما فی‌القلوب من‌التقویٰ ، فقد یُظهر التقویٰ من لیس له التقویٰ

قوله « اِنَّ الذینَ کَفَرُوا لَن تُغنِیَ عَنهُم اَموَالُهم » الآیة ـ مثل این آیت دراول سوره ، شرح آن رفت اما آوردن این آیت درین موضع حکمتی در آن‌است یعنی که در آیت پیش گفت هرچه کنید از نیکی وخیر به داداش آن به نیکی یابید ، پس درین آیت بیان کرد که این حکم نه هرجای بود ونه هر کسی راست ، که ایمان قرین انفاق باید تا ثواب یابد اما اگر کفر قرین آن بود اگرهرچه دارد بدهد از اموال وفرزندان ، هیچ بکار نیایدو ورا ازآتش برهاند وهوالمشارالیه بقوله‌تعالیٰ « وَمَا اَغنیٰ عَنهُ مَالُهُ وَمَا کَسَبَ » ، وبقوله « مَا اَغنیٰ عَنّی مَالِیَه »

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ « کُنتم خَیرَ اُمَّةٍ » ـ این آیت از یك روی بیان شرفِ صحابهٔ

مصطفی (ص) است که ارکان حلائق‌اند، وبرهان حقائق عنوان رضاء حق‌اند، و ملوك مقعد صدق ائمۀ اهل سعادت‌اند، و انصار نبوت و رسالت، و مستوجب ترحّم امّت، و اخیار حضرت **مصطفی** (ص)، وبعد ازانبیا ورسل بهترین ذریۀ آدم ایشانند، وبیمن اقبالِ ایشان دود شرك واطی ادبارخود شد، وانوار دین وشریعت ازمکنوناتِ غیب ظاهر گشت درآیتِ جمالِ « لااله الاالله»، وهیبت جلال « **محمد**رسول‌الله » تعبیرت ایشان در ملأ اعلی بیفروخت قال‌النبی(ص) «اَللّهَ فی اصحابی ! لا تَتَّخِذُوهم مِن بعدی غرضاً، فَمَن اَحبَهم فبحبی احبهم، ومن ابغضهم فببغضی اُبغضهم، و مَنْ اذاهم فقد آذانی، ومن آذانی فقدآذی‌الله، ومن آذی‌الله فیوشكُ اَن یاخذه، مَامِن اَحَدِ من اصحابی یموت بِاَرضِ اِلّا بُعثَ قائداً و نوراً لهم یوم‌القیامةِ

بعضی ازمفسران حکم این‌آیت برعموم رانده‌اند، گفتند حقیقتِ این شرفِ امت اتباع بازمیگردد ازعهد **مصطفی** (ص) باندامن‌قیامت و امّتِ اتباع دیگراند، وامّتِ اجابت‌دیگر، وامت دعوت دیگر وشرح آن‌درسورة البقرة رفت اما اُمّت‌اتباع که این‌آیت درشأنِ ایشان است، ومشتمل برصفت وسیرت ایشان سُعداءِ ملت‌اند، و امناء درگاه عزت، واشرافِ عالَین، واعزّهٔ ربّ‌العالمین، حَمَلَهٔ **قرآن** واخبار، وخَزَنَهٔ آثار، فرقة ناجیه وامت‌مرضیه اهل سنت وجماعت، که ظاهرایشان بمتابعت وقدوت مقتداست، وباطن‌ایشان‌بمعرفت‌ونوراست مؤیّد **عمربن‌الخطاب** گفت فردای‌قیامت که ربّ‌العزت ندا کند «این‌رجالنا؟» کس نیارد که‌سر برآرد مگراهل‌سنت‌وجماعت گویند «لبیك! لبیك! اَللهُمَّ لبیك» ربّ‌العزّت گوید «صدقتم عبادی ! انتم‌احبّائی اُکرمکم‌الیوم بما تشتهون لِتمَسّککم بکتابی ومتابعتکم‌رسولی» آن ساعت بود که اهل ضلالات گویند « یالیتنی اتّخذتُ مع‌الرسول سبیلا» قال‌النبی(ص) « لایزالُ طائفة مـن امتی امة قائمة بامرالله، لایضرهم من‌خذلهم ولا من‌خالفهم، حتی یأتی امرالله، وهم‌علی ذلك » وقال(ص) « من‌اشدِّ امتی لی حبّاً، ناس یکونون بعدی یودّ

احدهم لو آلی باهله وماله »

قوله « کنتم خیر أمةٍ » ـ روایت است از **ابن عباس و مجاهد** که خیریت این امت آنست که پیغامبر را بقتال فرمودند که ایشان را بکُره ایشان در دین اسلام و عِزّ شریعت آر، و آنچه صلاحِ کار و بهینهٔ حال ایشانست ایشانرا الزام کن، و آنگه رب العالمین برایشان منت نهاد، گفت « وَ اَلزَمَهُم کَلِمَةَ التَّقویٰ وَ کَانُوا اَحَقَّ بِهَا وَ اَهلَهَا» میگوید الله درایشان بست، وایشانرا الزام کرد آن کلمهٔ شهادت، که نشان دوستی است وشرف دوجهانست، وسبب سعادتِ جاودانی است و ایشان خود اردرآن بودند وسزاء آن بودند ازدور **آدم**(ع) تامنتهای عالم هیچ امت را این منزلت و رتبت ندادند که ایشان را سلسلهٔ قهر از دل کفر بعزّ اسلام آوردند، وطوق سعادت در گردنِ ایشان کردند، مگر این امت را چنانکه امروز سلسلهٔ قهر ایشان را در دین آوردند فردا هم ایشان را سلسلهٔ لطف ببهشت برند **مصطفی**(ص) گفت « عَجِبَ رَبُّكَ مِن قومٍ يُقادَونَ اِلی الجنة بِالسَّلَاسِل » وتا نگوئی که این خیریت که ایشان را برآمد بوسیلتِ اعمال ونصیحتِ احوال برآمد، لیکن عنایت ازلی برایشان اقبال کرد ونواخت، واختیار روز میثاق کار ایشان ساخت این کرامت و نواخت، و این منزلت ومرتبت ایشان از آنست که امت **محمد**(ص)اند که مهتر عالم است، و سید وُلد آدم، چون **مصطفی** (ص) خیر الانبیاء والرسل بود لاجرم امت وی خیرالامم بودند

« گر خانه بکدخدای ماند همه‌چیز »

قوله « تأمُرُونَ بِالمَعرُوف وَتَنهَونَ عنِ المُنکَر » ـ بزبان اهل اشارت معروف خدمت حق است، ومنکر صحبت نفس، معروف روشنائی جمع است وسبب وصلت، ومنکَر تاریکی وقت است و مایهٔ بدعت آن نواختگانِ فصل راست و این رحم خوردگان عدل راست، هر گز کی برابر باشند؟ وچون بهم بسازند؟ خوانندگان

فصل ورانندگان عدل ؟ این است که رب‌العالمین گفت «لیسوا سَوَاءً» چون هم نباشند و راست نیایند دانا و نادان، آشنا و بیگانه، خداپرست و هوا پرست متی استوی الضیاء والظلمة ؟ متی استوی الیقین والتهمة ؟ متی استوی الوصلة والفرقة ؟ هذا متصفٌ بالولاء، وذاك منحرف عن الوفاء هیهات لا یلتقیان ولا یستویان

ایّها المنکح الثریا سهیلا عمرك‌الله کیف یلتقیان !
هی شامیة اذا ما استقلّت و سهیلٌ اذا استقلّ یمان

کسی کاندر صف مردان، نمی‌خواری کمر بندد
برابر کی بود، با آن که دل درخیز وشر بندد ؟

۲۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى «مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ» مثل آنچه نفقت میکنند، «فِي هٰذِهِ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا» درین زندگانی این جهان، «كَمَثَلِ رِيحٍ» چون مثل بادی است، «فِيهَا صِرٌّ» در آن باد سرمای سخت بود، «اَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ» که رسد ناگاه بکشته زار گروهی، «ظَلَمُوا اَنفُسَهُم» که ستم کردند برخویشتن (ومستحق عقوبت گشتند)، «فَاَهْلَكَتْهُ» تا آن برایشان تباه کرد، «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ» و ستم نکرد الله برایشان «وَلٰكِن اَنفُسَهُم يظلِمُونَ (۱۱۷)» ولکن ایشان برخویشتن ستم میکنند

«يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً» مگیرید دوست اردل، «مِن دُونِكُم» از بیرون خویشتن «لَا يَأْلُونَكُم خَبَالاً» که هیچ درکار شما سستی نکنند تباهی «وَدُّوا» دوست دارید و شاد بید و خواهید، «مَا عَنِتُّم» آنچه شما درآن بید از عنت، «قَد بَدَتِ الْبَغضاءُ مِن اَفوَاهِهِم» پیداست زشتی و نانکاری از دهنهاء ایشان، «وَمَا تُخفِي صُدُورُهُم اَكبَرُ» وآنچه که نهان میدارد دلهاءِ ایشان مه است از آنچه از زبانها پیداست «قَد بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ»

پیدا کردیم شما را سخنان، « اِن کُنتُم تَعقِلُونَ (۱۱۸) » اگر خرد دارید

«هَا اَنتُم اُولَاءِ » آگاهید شماها که اینانید، « تُحِبُّونَهُم » دوست میدارید ایشان را، « وَلَا یُحِبُّونَکُم » وایشان دوست نمیدارند شما را، «وَ تُؤمِنُونَ بِالکِتَابِ کُلِّهِ » وشما گرویده‌اید بقرآن ودین همه « وَاِذَا لَقُوکُم » وچون ایشان شما را بینند «قَالُوا آمَنَّا » گویند ما گرویده‌ایم « وَ اِذَا خَلَوا» وچون بی‌شما بریکدیگر رسند، « عَضُّوا عَلَیکُمُ الاَنَامِلَ مِنَ الغَیظِ » برشما انگشتان خایند از خشم و کین « قُل » بگوی « مُوتُوا بِغَیظِکُم » میرید بدردِ خشم خویش، « اِنَّ اللهَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) » خدای دانا است بهرچه دردلها. است

« اِن تَمسَسکُم حَسَنَةٌ » اگر بشما رسد نیکوئی، «تَسُؤهُم » ایشان راناسائین(۱) کنند آن نیکوئی، « وَ اِن تُصِبکُم سَیِّئَةٌ » و اگر بشما رسد بدی، « یَفرَحُوا بِهَا » شاد شوند بآن، « وَاِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا » و اگر شکیبائی کنید و پرهیز نگه‌دارید، « لَا یَضُرُّکُم» نگزایدشما را، « کَیدُهُم شَیئاً » سازند ایشان هیچ‌چیز، « اِنَّ اللهَ بِمَا یَعمَلُونَ مُحِیطٌ (۱۲۰)» خدای بآنچه ایشان میکنند دانا است

« وَ اِذ غَدَوتَ مِن اَهلِکَ » یاد دار که بیرون شدی ازخانه و کسان خویش، « تُبَوِّئُ المُؤمِنِینَ » می‌ساختی مؤمنان را « مَقَاعِدَ لِلقِتَالِ » نشستگاههای جنگ را، « وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۱۲۱)» والله شنوا است ودانا

« اِذ هَمَّت طَائِفَتَانِ » آنگه که آهنگ کرد وخواست دو گروه « مِنکُم » از شما « اَن تَفشَلَا » که بددل شوند، « وَاللهُ وَلِیُّهُمَا » والله خود یار ایشان است «وَ عَلَی اللهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۲۲) » وبرخدای است پشتی‌داشتن مؤمنان وباوست سپردن کار ایشان

(۱) سائین = سایش

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ « مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ » ـ گفته‌اند این نفقات مشرکین مکه است در معاداة مصطفی (ص). چنانکه جای دیگر گفت « انّ‌الّذين كفروا ينفقون اموالهم لِيَصُدّوا عن‌سبيل‌الله » الآية ربّ‌العالمین در آیت پیش بازنمود که کافران را مال و فرزند هیچ بکار نیاید ، و سودمند نبود وذلك فی‌قوله « لن تغنی عنهم اموالهم » و درین آیت‌بیان کرد که سودمندنیست‌ایشان را ، وزیان کاری‌نیز هست، همچنانکه باد سرد کِشت‌زار را بزیان‌آرد ، وهلاك کند ،آن انفاقِ مال‌ایشان راهلاك کند وعقوبت رساند مجاهد گفت این نفقات بعضی کفّار و در بعضی احوال مخصوص نیست ، بلکه نفقات وصدقاتِ همهٔ کفار است در همهٔ احوال یعنی هر نفقه کـه کافر کند ، بهرچه کند وی بآن معاقب است ، چنانکه مؤمن بهرچه نفقه کند مادام که محظور و محرّم نبود وی بآن مُثابست و لهذا قال‌النبی(ص) « اِنَّ المؤمنَ لَيُؤجَرُ فی كلّ شیءٍ حتّی اللّقمة يضعها فی فیّ‌امرأته » وقال لِسَعد انّك لَتُؤجر فی نفقتك كلّها حتّی اللّقمة تضعها فی فیِّ امرأتك » و وجه این قول آنست که مؤمن هرچه کند و دهـد برجای خویش بود ، وموافق شرع و دین ، و کافر بخلاف این کند لاجرم حال وی خلاف حال مؤمن بود و گفته‌اند انفاق مال این‌جایگه مثال‌اعمال کافراست درحال کـفر وشرك میگوید اعمال ایشان روز حاجت ایشان نه بی‌منفعتی و بی‌حاصلی همچون‌آن کشت زارست سرمازده ، کشته سوخته ، که ایشان را بکار نیاید ، ومنفعت نکند، همانست کـه جای دیگر گفت « مثلُ الذين كـفروا بِرَبّهم اعمالُهُم كرَمادٍ اشتدَّت به الرّيحُ فی‌يومٍ‌عاصف ، الآية » وقال‌تعالیٰ « والّذين كفروا اَعمالهم كسَراب بقيعة » الآية

و آنچه گفت « ظلموا انفسَهم » ـ یعنی زرعوا الحرثَ فی‌غیروقته میگوید

کشت‌زار نه بوقت خویش کردن لاجرم آنرا آفت رسد، همچنین عمل کافر نه بشرط خویش و جای خویش بود، لاجرم ویرا هلاك کند «وما ظلمهمُ اللهُ» لِانَّ ما فعله بخلقه فهو منه عدلٌ «ولکن انفسهم یظلمون» بالکفر والعصیان

قوله تعالیٰ «یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا بطانةً من دونکم» الآیة —
معنی «بطانة» خاصه است، بطانی هر کس آنکس است که باوی آرام دل دارد و آمیختن بهانی آن ار بطانة گرفته‌اند آستر جامه که هم(۱)پوست بود بامردم «لایألونکم خبالاً» — یُقال ألوت فی‌الحاجة ای‌قصرتُ، وألوتُ فلاناً ای‌اولیتهُ تقصیراً نحو کسته، ای اولیتهُ کسراً، فقوله «لایألونکم خبالاً»، ای لا یُقصِّرُون فی‌بذلِ الخَبال لکم و «خَبال» فسادی بود نهانی، و خَبَل فساد عقل است و عَنَت تباهی است ورنجوری وخطر هلاك، یُقال اکمَةٌ عنوتٌ و عنودٌ ای صعبةُ المسلك، والمعانتة والمعاندة یتقاربان

«یا ایّهاالّذین آمنوا» — ار اینجا صفت منافقانست، وپرهیز دادن مؤمنان ار صحبت ایشان میگوید ایشان رادوست مگیرید بیرون ار مؤمنان، ودر هیچ کار استعانت باشان مکنید **عمر بن الخطاب** نهی کرد ار استعانت بکفّار آنگه این آیت بدلیل آورد وحجّت خویش ساخت درخبر می‌آید که «ما بعثَ اللهُ مِن نبیّ ولااستخلفَ مِن خلیفه الّا کانت له بطانتان بطانةٌ تأمره بالخیر وتحضّه علیه، وبطانة تأمره بالشّرّ وتحضّه علیه» آنگه رب‌العالمین عاقبت نهی ار مخالطت ایشان بگفت، وار ضمیر دل ایشان خبرداد، گفت «لایَألونَکم خَبالا» هیچ درفساد دین شما و ابطال کارشما سستی‌نکنند ورنجوری و گمراهی وتباهی شما دوست‌دارند وخواهند، وآنگه وقیعت وعیب مسلمانان برزبان میرانند، وآنچه‌دردل دارند ارعداوت وحسادت ار آنچه برزبان میرانند صعبتر وبزرگتر

«قدبَیّنّالکم‌الآیاتِ اِن کنتم تعقلون» — رویٰ **انس بن مالك** قال قال‌النبی(ص)

(۱) نسخه هام

«لاتستضیئوا بنار اهل الشرك، ولاتنقشوا فی‌خواتیمکم عربیاً» فسُئل **الحسن** عن تفسیر هذا الحدیث، فقال معناه لاتشاوروهم فی‌أمورکم فإنّ‌اللّه تعالی یقول «یاأیها‌الّذین آمنوا‌لاتتّخذوا بطانةً‌من‌دونکم» الآیة، وقوله «لاتنقشوا علی‌خواتیمکم عربیاً» یعنی لاتنقشوا «محمدٌ رسول‌اللّه» و **ابوموسی اشعری** گفت به **عمربن‌الخطاب** که نزدیك ما مردی نصرانی‌است، سخت دبیر وحافظ و با کفایت **عمر** گفت قاتلك‌اللّه اما سمعتَ قولَ‌اللّه تعالیٰ «یا ایها الذین آمنوا لاتَتّخذوا بطانةً مِن دونکم» و قال تعالیٰ «یا ایهاالّذین آمنوا لاتَتّخذوا الیهود والنصاریٰ اولیاء» هلّا اتّخذتَ حنیفاً؟ **ابوموسی** گفت مرا بادین او چه کار؟ ویرا دبیری‌ومرا دینی **عمر** گفت لاأکرمُهم اذ أهانهمُ اللّهُ، ولا أعزّهم اذ أذلّهمُ اللّه ولا ادنیهم اذ أقصاهم‌اللّه.

قوله «هاانتم أولاءِ تحبّونهم» ـ ها تنبیه‌است أولاءِ بمعنی‌الّذین میگوید آگاه باشید شما اینانید که ایشان را دوست میدارید تاآنچه اظهار ایمان کردند، و احکام اسلام بظاهر درپذیرفتند، هرچند که نفاق در دل‌خلاف آن داشتند

«ولا یُحبّونکم» وایشان شمارا دوست نمیدارند یعنی‌آنچه ثمرهٔ محبت‌است از ارادتِ خیرومحض اسلام بشما نمی‌خواهند وشما بایشان می‌خواهید

«وتؤمنون بِالکتاب کُلّه» ـ «کتاب» اسم جنس است، همه کتب خدا در آن مُندرج میگوید شما بکتابهای خدا همه ایمان دارید، نه چون ایشانید که «نؤمنون ببعض‌الکتاب ونکفرون ببعض»

«وَ اِذا لَقوکم قالوا آمنا» ـ این همچنانست که گفت «یَقولون بأفواههم مالیس فی‌قلوبهم»، «آمِنوا بِالذی اُنزل علی‌الّذین آمَنوا وجهَ النهار وَ اکفروا آخرَه»

« و اِذا خلَوا عَضُّوا علیکم الأنامِلَ مِنَ الغیظ » ـ عرب گویند « فلانٌ یعضّ عَلَیَّ الانامِلَ » فلان کس برمن می انگشت خاید ، در کین وخشم و گویند « عضّ علیٰ هٰذا الامر بالنواجذ » ای لزمه وغیظ خشمی است میان عصب وغم عصب آن خشم است که باآن قدرت انتقام بود ، وغم آن خشم است که باوی قدرت انتقام نبود ، وغیظ میان هردو است ، قدرت برانتقام دارد لکن نه تمام بود ازین جاست که غیظ درصفت باری تعالیٰ نیامده است

قوله « قُل موتوا بغَیظکم » ـ میگوید یا محمد ایشان را این دعا گوی که بخشم ودرد خویش میباشید تاوقت مرگ ، که این مراد شما از بدخواست مسلمانان برنخواهد آمد

« اِنّ اللّٰه علیمٌ بذات الصّدور » ـ نظیر این در قرآن فراوان است « یعلم مافی انفسکم فاحذَروه » و « یعلم خائنةَ الأعیُن وما تخفی الصّدور » و « یعلم السّرَّ و أخفیٰ » رُوی عن ابی الجوزاء قال لأن یُجاوِرنی القِرَدَةُ والخنازیرُ معی فی داری احبُّ الَیَّ مِن ان یُجاورنی صاحبُ بدعةٍ ، ولقد دخلوا فی هٰذه الآیة « تُحبّونهم ولا یُحِبّونکم وتؤمنون بالکتاب کلّه » الآیة

قوله تعالی « اِن تَمسَسکم حسنةٌ تَسُؤهُم » اصابت و مسّ دولت اند که استعمال کنند هم بخیر وهم بشرّ امّا اصابت بشرّ مخصوص است ، اگرچه بخیر نیز استعمال میکنند و حسنة ایدر غنیمت ونصرت است ، وسیّئة شکستگی و هزیمت میگوید منافقان ، چون شما را نصرت وغنیمت پیش آید ، دلتنگ شوند ، و چون کسر وهزیمت بود ، شاد شوند ربّ العالمین گفت « و ان تصبروا » علیٰ ماتسمَعون من أذاهم « و تتّقوا » مخالطتَهم ومقارنتَهم ، « لایضُرُّکم کیدُهم شیئاً » اگر شما که مؤمنان اید ، بر اَذای ایشان صبر کنید ، واز مخالطت ایشان بپرهیزید ، هرگز کید ایشان برشما زیان نکند ، که این صبر وتقویٰ مایهٔ احسانست ، وخدای مردمحسنان

صابر نکند، وایشان را بدشمن ندهد وهوالمشاراليه بقوله «انّه مَن يَتّقِ ويصبر فانّ الله لايُضيعُ اجرالمحسنين»

«لايضرّكم» بكسر ضاد وتخفيف راء قراءت حجازى است و بصرى، واختيار بوحاتم من ضار، يضير، ضَيْراً، ومنه قوله تعالى «لاضَيْرَ» وباقى بضمّ ضاد وتشديد راء خوانند، اختيار بوعبيده، من ضرّ، يضرّ، ضرّاً ولا بمعنى ليس قادرٌ ومقدرٌ، يعنى ان تصبروا وتتقوا فليس يضرّكم كيدُهم شيئاً

«إنّ الله بما يعملون مُحيطٌ» معنى «احاطت» رسيدن است بهمگى هر چيز ونهايت هرچيز، واحاطت ازدووجه است ازروى علم وازروى قدرت، والله بهر دومعنى محيط است. هٰذا كقوله «لايَعزُبُ عن ربّك من مثقال ذرّةٍ فى الأرض ولافى السّماء» وكقوله «لايَخفىٰ عليه شئٌ لافى الأرض ولافى السّماء» وكقوله احاطَ بكلّ شيءٍ علماً

قوله تعالى «وإذ غدوتَ مِن اهلِكَ» الآية اين افتتاح قصهٔ وقيعت احد است، مصطفى (ص) ازاهل خويش بامداد كرد، وبيرون شد، يعنى روز احد از منزل عائشه بيرون شد، پياده به احد رفت واصحاب خويش را فرمود تا جنگ را صفها بر كشيدند، وراست بايستادند اين است كه الله گفت «تُبَوّئُ المؤمنينَ مَقاعدَ للقتال» و اول قصه آنست كه روزچهارشنبه ابوسفيان باسه هزار مردپياده و دويست مرد سوار ازمشركان مكه بصحراء احد فرو آمدند رسول خدا(ص) با ياران خويش مشورت كرد عبدالله بن ابى سلول و جماعتى ازانصار گفتند يا رسول الله ! هيچ روى ندارد از مدينه بيرون شدن، واستقبال دشمن كردن، بگذاريم تا اگر به مدينه درآيند در كوبهاى مدينه باايشان جنگ كنيم وزنان و كودكان از بالاهاء خانها برايشان سنگ اندازند رسول خدا(ص) اين رأى بپسنديد مگر جماعتى از ياران گفتند، كه روز بدر از ايشان فائت شده بود بعدرها كه در پيش آمده بود، و ميخواستند كه تدارك كنند يا رسول الله درمدينة نشستن روى ندارد، بعد از آنكه

دشمن ساحت ما فرو آمدند، اگر برویم میگویند که «بددلان و ضعیفان‌ایم» و در حملهٔ ایشان **نعمان بن مالك الانصاری** بود، گفت یارسول‌الله مرا از بهشت محروم مکن، بآن خدای که ترا براستی بخلق فرستاد که من در بهشت شوم رسول خدا گفت بچه در بهشت شوی؟ گفت بآنکه گواهی میدهم بوحدانیت و فردانیّت الله آنکه در جنگ دشمن دین برنگردم وپشت ندهم، **مصطفی** (ص) گفت صدقتَ پس نعمان آن روز کشته‌وشهید گشت آنگه **مصطفی** (ص) گفت مرا گاوی بخواب نمودند، من آن‌تأویل خیر نهادم، ونمودند که‌در دنانهٔ شمشیر من شکستگی بودی، تأویل آن هزیمت نهادم، ونمودند که دست در دِرعی محکم استوار بردم، تاویل آن‌نهادم که **بامدینه** شوم ورسول خدا را چنان خوش میآمد که بمدینة بایستادی، تا اگر دشمنی آمدی هم در **مدینه** جنگ کردی اما چون همت وعزم جماعت دید، وجدّ ایشان در بیرون شدن، دررفت وسلاح دربوشید، وعزم رفتن کرد، یاران آن ساعت ازان گفتِ خویش پشیمان شدند، که چرا با رسول‌الله این سخن گفتیم، ووی خود بکارها داناتر، ورأی وی‌قوی‌تر ومراد وی آن بود که‌در**مدینه** توقف کند پس بیامدند وهمه عذر خواستند و گفتند تا توقف کنیم رسول گفت هیچ پیغامبری را نیست‌و سزا نبود که امتِ خویش‌را سلاح دربوشد، تا با اعداء دین جنگ کند، آنگه پیش ازجنگ سلاح بنهد این روا باشد، وبکنم پس **مصطفی** (ص) روز آدینه بعد از نماز جمعه نیمهٔ شوال سنة ثلاث از هجرت، بیرون شد بحدود **احد**، سه‌هزارمرد باوی، و گفته‌اند هزار، و گفته‌اند نهصدوپنجاه فذلك قوله تعالی «وإذ غدوتَ من‌اهلك» الآیة ـ «والله سمیعٌ علیمٌ»

قوله تعالی « إذ همّت طائفتان منکم أن تفشلا » ـ این آیت تعلق بآخر آیت دارد، میگوید الله شنوا بود و دانا، آنگه که همت کرد این دو گروه ازشما وبددل شدند وآن دوطائفه از انصار بودند، یکی **بنوحارثه**، و یکی **بنوسلمة**

وسبب آن بود که عبدالله بن ابی روز احد باسیصد مرد برگشت و پشت بداد و گفت «علامَ نقتل انفسنا واولادنا ؟!» بوجابر سلمی ازپیش ایشان فرا رفت و گفت «زینهارعم باخویشتن محورید وباپیغامبرخویش، وباز گردید» عبدالله بن ابی گفت «لونعلمُ قِتالاً لاتَّبَعنا کم» وآن دوطائفه از انصار همت کردند که با عبدالله باز گردند ربّ العالمین عصمتِ خویش برایشان نگه‌داشت تا برنگشتند وبا رسول خدا به احد رفتند، این است که ربّ العالمین گفت

«واللهُ ولیُّهما» ای ناصرُهما وموال لهما از اول ذکرانصار در گرفت ماسدهٔ دمّ، پس آنرا بمدح بیرون برد و این ایشان را شرفی تمام است ومواحتی عظیم «وعلی اللهِ فَلیتوکَّلِ المؤمنون» ای فلیعتمدنی فی الکفایة المؤمنون

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ «مثل مایُنفقون فی هذهِ الحیوٰةِ الدّنیا کمثَل ریحٍ» هرچه هزینه کنند جهانیان درکار دنیا، وهرچه بدست آرند از عشق دنیا، مثل آن چون باد است گیرندهٔ باد در دست چه دارد؟ جویندهٔ دنیا همان دارد!

دردا و دریغا که ازآن جاست ونشست

خاکیست مرا برسرو بادیست بدست

سلیمان پیغامبر(ع) که باد ودیوومرغ همه مسخراوبودند، روزی برسریرملك نشسته بود با اولیاء مملکت وارکان دولت، وآن سریر بربشت باد اندر هوا ایستاده، مورچه‌ای براه وی آمد و گفت «یانبیَّ الله! مَاالّذی اعطاكَ اللهُ منَ الکرامة؟» خدای باتوچه کرامت کرده درین جهان؟ سلیمان(ع) جواب داد که «سخَّرلی الریحَ کما ترىٰ» باد مسخرمن کرد چنانکه می‌بینی گفت یا سلیمان خبرداری که این چه اشارتست؟ میگوید «لیس بیَدِك ممّا اُعطیتَ الّا الرّیح» آنچه ترادادند از بن مملکت

دیوی همچون بادست، از باد در دست چه حاصل بود؟ کارملکِ دنیا همچنان بود
وهم ازین باب است آنچه مصطفی(ص) گفت «مَاالدّنیا فی‌الآخرة الّا مثلَ مایجعلُ
احدُکم اِصبَعَهُ السّبابة فی‌الیَمّ ِ فلینظُرِ بِمَ یرجع!»

قوله «یا ایّهاالذّین آمنوا لاتتَّخِذوا بِطانةً مِن دونکم» ـ اقتضاء این آیت آنست که هرچه درراه‌بنده آید که سر بفسادی بیرون‌خواهد برد، از آن احتراز کند و دوری جوید وآن چهار چیزاست یکی‌دنیا، دیگرخلق، سدیگرنفس، چهارم شیطان دنیارادست وتومسافردر کشتی نشسته، اگرزیادت بر گیری کشتی‌غرق‌شود وتوهلاك شوی، خواهی که ازین فتنهٔ دنیا برهی «نَجا المُخِفّون وهلك المُثقلون» برخوان میگوید سبکباران رستند، و گرانباران خستند

دیگر خلق‌اند، وتابندهای بود از درگاه حق گرد خلق نگردد، هر که باخلق آرام گرفت ازحق بازماند دوستی حق ودوستی خلق در یك دل جمع‌نشوند، «ماجعلَ‌اللهُ لرجلٍ من‌قلبین فی‌جوفه»

مهر خود و یار مهربانت نرسد
این خواه گر آنکه این وآنت نرسد
اِستقبلَنی و سیفُه مسلولُ و قال لی واحدُنا معزولُ
آمد برمن کارد کشیده برمن
گفتا که درین شهر تو باشی یا من؟

سوم نفس است که مایهٔ هر سودائی است واصل هرغوغائی «انَ النَفس لَاَمّارةٌ بِالسّوء» اگر توفیق رفیق بود ودرجهاد نفس ترا دست بود، کارت چنان‌آید کــه ربّ‌العالمین گفت «ومَن یُوقَ شُحَّ نفسه فأولئك همُ‌المفلحون»

چهارم **شیطان** است، که‌باوی گفته‌اند روهمبازایشان‌باش‌درمال ودرفرزند «وشارِکهُم فی‌الأموال والأولاد»، امّا نه هردلی خانهٔ **شیطان** بود، دل باشدکه

حرم وحمن بود شیطان نیارد که گرد وی گردد که سوزد یکی از بزرگان بدر خانه‌ای برمیگذشت ، شیطان را دید که سر بدر فرا میگیرد ، و ازین خاست فآن جانب مینگرست ، این مرد او را گفت یالعین چه میکنی ؟ گفت اینجا مردی خفته است و نامردی نمازمیکند، خواهم که در روم واورا وسوسه کنم ، مگر(۱) از بیم عمرهٔ آن خفته نمییارم که درروم

قوله « ها اَنتم اولاء تُحبّونهم ولا یُحبّونکم » - مؤمنان که دلهاء صافی داشتند، وطبع کریم، شفقت ورحمت خویش از بیگانگان باز نگرفتند ایشانرا نیک خواستند و دل دراسلام ایشان بستند ، ونجات ایشان خواستند ، و رحمت خدا دریغ نداشتند، نه از آشنا ونه از بیگانه هر که بخاطر ایشان این گذرد که

بیـار حلوا کـه هست حبیب القلـوب

هـم خـاص را شایـد و هم عـام را

این همان شفقت است که محمد(ص) درحق بیگانگان نمود و گفت « اَللّهُمَّ اهدِ قومی فانّهم لایعلمون » امّا کافران که نه دردل صفا دارند ، و نه در طبع وفا ، هرگز مؤمنان را نیک نخواهند ، و دوست ندارند ، و بنیکی ایشان اندوهگین شوند و بدی شاد چنانکه گفت تعالیٰ وتقدّس « اِن تَمسَسکم حسنةٌ تَسُؤهم واِن تُصبکم سیّئة یفرحوا بها » - آری هر کس آن کند کـه سزای اوست ، « ور کوزه همان برون تراود که دروست » مؤمن کریم باشد و مهربان ، که سزاء ایمان کرم است و جوانمردی ، وکافر لئیم و بد خواه ، که سزاء کفر لؤم است و ناکسی مؤمن خلق خدای را بنجات خواند و رستگاری ، و کافر بر آتش خواند وگرفتاری وهو المشارالیه بقوله تعالی وتقدّس « ویا قوم ! مالی اَدعوکم الی النّجاة وتَدعوننی الی النّار »

---

۱ - نسخه لکن

۲۲- النوبة الاولی

قوله تعالی « وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ » بدرستی که خدای شما را نصرت کرد در غزو بدر، « وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ » وشما درچشم دشمن سست و خوار بودید از ناساختگی « فَاتَّقُوا اللّٰهَ » بپرهیزید از بداندیشی درخدای و گله کردن از وی، « لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) » تا از سپاسداران بید(۱)

« إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ »- یاد داری که میگفتی مؤمنان را « أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ » شما را بسنده بود « أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ » که مدد دهد شما را خداوند شما، « بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ » سه‌هزار از فریشتگان، « مُنزَلِينَ (۱۲۴) » فرو فرستاده از آسمان

« بَلَىٰ » آری چنین کنم، « إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا » اگر شکیبائی کنید و از بددلی و گریختن ازپیش‌دشمن بپرهیزید، « وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَٰذَا » ودشمن بشما آیند ازین آهنگ وخشم که دارند این هن(۲)، « يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ » مدد دهد شما را خداوند شما « بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ » پنج هزار از فریشتگان، « مُسَوِّمِينَ (۱۲۵) » خویشتن را نشان جنگ بر کرده

« وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ » ونکرد خدای آن را به ارسال، « إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ » مگر شادی شما را، « وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ » وتا آرام گیرد بآن دلهاء شما، « وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ » ونبود آن نصرت مگر ازنزدیک خدای، « الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) » آن توانای دانا

« لِيَقْطَعَ طَرَفًا »- تا گوشه‌ای ببرد وجوقی(۳) کم کند، « مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا » از ایشان که کافر شدند، « أَوْ يَكْبِتَهُمْ » یا ایشان را بهر نمت نمودن و کم آوردن

۱- نسخه باشید ۲- این هن، کذا فی نسختی الف و ح ۳- نسخه جوکی

بر روی افکند، « فَيَنْقَلِبُوا خائِبِينَ(١٢٧) » تا برگردند از آنچه پیوسیدند نومید

« لَيسَ لَكَ مِنَ الأمرِ شَيءٌ » ترا از کار چیزی نیست، « أَو يَتُوبَ عَلَيْهِم » یا توبه دهد ایشان را، « أَو يُعَذِّبَهُم » یا عذاب کند ایشان را، « فَإِنَّهُم ظَالِمُونَ(١٢٨) » اگر عذاب کند ایشان را ستمکاری آن دارند

« وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الأَرضِ » و خدای راست هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است، « يَغفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ » می آمرزد او را که خواهد، و عذاب میکند او را که خواهد « وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ(١٢٩) » و خدای آمرزگارست و مهربان

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند، « لَا تَأْكُلُوا الرِّبَوا » مخورید ربا، « أَضعَافاً مُضَاعَفَةً » افزوده توی بر توی، « وَاتَّقُوا اللّٰهَ » و بپرهیزید از خشم و عذاب خدای، « لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ(١٣٠) » تا جاوید بیرون آیید

« واتَّقوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلكافِرِينَ(١٣١) » و بپرهیزید از آتشی که ساخته‌اند ناگرویدگان را

« وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ » و فرمان برید خدای را و فرستادهٔ وی را « لَعَلَّكُم تُرحَمُونَ(١٣٢) » تا مگر بر شما ببخشایند

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ « ولقد نصرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدرٍ » الآية - درین آیت تسلیت و تعزیت مسلمانان است از آنچه روز **احد** بر ایشان رفت، میگوید من که خداوندم شما را روز **بدر** نصرت کردم با آنکه عدد شما اندك بود، و شما درچشم دشمن خوار و حقیر، یعنی گله مکنید که اگر امسال بر شما بود، پار شما را بود

تواریخیان گفتند واقعهٔ **احد** درشوّال سنهٔ ثلاث ازهجرت بود ، وجنگ **بدر** روز آدینه بود هفدهم ماه رمضان و دوش آن شب قدر بود و اوّل غزوی که **مصطفی** (ص) بتن خویش درآن بیرون رفت ، و جنگ کرد وصنادید **قریش** در آن کشته شدند بدر بود **شعبی** گفت **بدر** چاهی است ازآنِ مردی که نام وی **بدر** بود ،آن چاه بنام وی باز خواندند پس بنشست حرب که آنجا رفت با آن چاه بر دند

و درخبر است که **مصطفی** (ص) روز **بدر** برسرِ چاه بایستاد و گفت « ای **اباجهل بن هشام** و ای **عتبة بن ربیعة** و ای **ولید بن عتبة** و و ای فلان بن فلان بئسَ عشیرة النّبیّ کنتم ، بئسَ بوعمّ النبی کنتم ، هل وجدتم ما وعد ربّکم حقّاً ؟ قال **عمر** (رض) بأبی انت وأمّی یارسول‌الله ، هل یسمعون کلامَك السّاعةَ وقدصاروا جیفاً(۱) ؟ قال والّذی بعثنی بِالحق أنهم یسمعون کما یسمع ، ولکن لایقدرون ان یُجیبوا »
این دلیل است که مرده سخن زندگان شنود واحوال ایشان داند

« فاتّقوا الله لعلّکم تشکرونَ » ــ ای فاتّقون فانّه شکرُ نعمتی خبر داد ربّ‌العالمین درین آیت که روز **بدر** چون طاعت‌داربودید خدای ورسول را ، وصبر کردید ، شما را نصرت دادیم بردشمن ، هرچند که شما اندك‌بودید و دشمن اضعاف شما بودند وروز **احد** که مخالفت‌فرمان رسول کردید ، وازحدّ فرمان وی تجاوز نمودید ، لاجرم رسید بشما آنچ رسید ، یعنی که عقوبت مخالفت بود آنچ بشمارسید بگریدتابادیگربارهمخالفت‌نکنید ، ورری ازدشمن‌بنگردانید گفته‌اند که روز **بدر** لشکر مسلمانان سیصد و سیزده بودند ، و روز **احد** سه هزار ، و روز **حنین** دوازده هزار رُوی **عمربن‌الخطاب** قال لما نظررسول‌الله(ص) الی المشرکین یوم بدر ، وهم الف او نحو ذلك ثمّ نظرالی‌اصحابه وهم بثلمائه اویزیدون قلیلاً ، مدَّ یدیه ثمَ

(۱) نسخه وقد جیفوا

استقبل القبلةَ وجعل يقول اللّهمَّ آتِنی ماوعدتنی ، اللّهُمّ اِن تهلك هٰذه العصابة ، لن تُعبد فی‌الأرض ابداً ، فما زال یدعوا مادّاً یدَیه حتی سقط رداؤُه من‌منکبیه

قوله « اِذ تقولُ للمؤمنین » الآیة این‌منّتی دیگر است که خدای‌تعالی برایشان مینهد در نصرت روز بدر ، میگوید یاد داری و این نعمت برخود میشناسی که مؤمنان را گفتی « اَلن یکفیَکم »؟ میان علماء اختلاف است که این کدام روز بوده است روز بدر، یا روز احد ، یا روز احزاب ؟ و درست آنست که روز بدر بود که مؤمنان از خداوند عزّوجلّ مدد فریشتگان خواستند ابن‌عباس گفت فریشتگان‌آسمان هرگز جنگ نکرده‌اند مگر روز بدر ، بلی‌حاضر شده‌اند در معرکه و درمقام قتال تکثیر عدد و مدد را ، امّا جنگ خود روز بدر کردند و گفته‌اند اوّل که فرود آمدند از آسمان‌هزار بودند ، چنانکه آنجا گفت « فاستجابَ لکم اَنّی‌مُمدّکم بالفٍ من‌الملائکة » ، پس دوهزار دیگر تمامی سه‌هزار چنانکه گفت « بثلاثة آلافٍ من‌الملائکة منزَلین » ، پس دوهزار دیگر ، تمامی پنج‌هزار ، چنانکه گفت « بخمسة آلاف من‌الملائکة مسوّمین » شعبی گفت روز بدر جز هزار فریشته ازآسمان نیامد ، چنانکه گفت «فَاستجابَ لکم اَنی مُمدُّکم بالف» بیرون از هزار هیچ نیامدند ، ازبهر آنکه مصطفی(ص) را گفتند کرزبن‌جابر از مشرکان‌مدد میخواهد بجنگ مسلمانان ، رسول‌خدا(ص) ومسلمانان‌را این‌دشخوار وصعب آمد پس ربّ‌العالمین تسکین مؤمنانرا آیت فرستاد « اَلن یکفیَکم ان یُمِدَّکم‌ربّکم»الآیتین ، پس کرز هزیمت گرفت ، ومدد مشرکان‌نیاورد ، ربّ‌العالمین نیزمدد پنج‌هزار نفرستاد

« مُنزَّلین » بفتح نون وتشدید زا قراءت شامی است ، ازآنجا گرفته که « ولواَنّنا نزّلنا الیهمُ الملائکةَ » وتا مُنزَّلین مشاکل مُسَوَّمین باشد ودیگر قرّاء بتخفیف زا وفتح را خوانند ، ازآنجا گرفته که « واَنزلَ جنوداً لم تَرَوها » و

معنی اِنزال چیزی از بالا بزیر آوردن است یعنی که فریشتگان را از آسمان بزمین فرو فرستادند ، دلیل است این که فریشتگان را مقام در آسمان است هماست که جای دیگر گفت « انّ الّذین عند ربّك لایستکبرون عن عبادته »

آنگه ربّ العالمین تصدیق وعدِ خویش را گفت « بلیٰ اِن تَصبِروا و تَتَّقوا » یعنی من گفتم که خداوندم « بلیٰ » چنین کنم ، اگر شما صبر کنید درجنگ دشمن و ازمعصیت خدا ومخالفت فرمان رسول وی بپرهیزید « وَیأتو کم مِن فَورِهم هٰذا » اصل « فَور » از فارتِ القِدرُ والتّنور است از ابن‌عباس روایت کردند که معنی فور اینجا قصد است وشتاب مجاهد گفت خشم است میگویند وبشما آید دشمن بشتاب از سرِ خشم که دارند وجهی دیگر گفته‌اند « ویأتو کم من فورهم » وقف است ، آنگه گوئی « هٰذا یُمدِد کم ربُّکم » ، ومعنی آنست که هذا ربُّکم یمدد کم ، آنکه آن خدای شما است که مدد دهد شما را بپنج هزار فریشتگان

« مسوِّمین » بکسر واو قراءت مکّی و بصری و عاصم است ومعنی تسویم نشان بر کردن است ، وسُومة نشان بود ، یعنی آن فریشتگان خود را واسپان را نشان جنگیان نشان کرده بودند واین عادتِ مستمر است میان مبارزان در جنگها که نشان جنگ برخود کنند یا براسب گفته‌اند نشان ایشان آن بود که بر اسپهاء ابلق بودند با عمامهاءِ زرد ، و گفته‌اند با عمامهاء سپیدِ سرهاء آن میان دو کتف فرو گذاشته و موی در گردنها و دنبهاء اسپان افکنده بعضی علماء گفتند تسویم اینجا فـرو گذاشتن است ، یقال سوَّمتُ الاِبلَ و اَسَمته شتران را که فـرا علف گذارند سائمة گویند ، یعنی آن فریشتگان اسپان خود را فرا سر کفار گذاشتند تا ایشان را مقهور ومغلوب کردند

قوله « وما جعلَه‌اللّهُ الا بُشریٰ لکم» تا آنجا که گفت « فَاِنهم ظالمون » ـ معنی هرسه آیت درهم بسته است ، میگویند الله بکرد پارسال در جنگ بدر آن

نصرت دادن و آن مدد فرستادن مگر شادی شمارا ، و آرام دل مؤمنان را و در واخ(۱) گشتن دل بددلان را ، و ناجای آمدن دل بد ایشان را و سود آن نصرت مگر از نزدیك خدای تاخوفی(۲) از کافران مکه سرد و کم کند ، یا ایشانرا بشکستگی و هزیمت نمودن بر روی افکند ، تا نومید با مکه شوند ، بی ظفری که یابند ، و بی خیری که بینند ، وتخصیص قطع «طرف» از آنست که هر که را اطراف بریدند ویرا خوار و تباه کردند ، که از وی نیز قوّت وغلبه نیاید ، وهمین معنی را اطراف مخصوص کرد آنجا که گفت « نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها » و روا باشد که «اطراف» اعیان قوم باشند و صنادید ایشان

قوله « لَیْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ »- این مقدار درمیان این نظام عارض است ونصب تاء در « یَتُوبَ وَیُعَذِّبَ » بآن لام است که در « لِیَقْطَعَ » میگوید یا توبه دهد ایشان را یا عذاب کند ، اگر عذاب کند ایشانرا ستمگاری آن دارند ، وهرچه کند خدای و آنچه خواهد ازقطع طرف لِیَقْطَعَ او یَکْبِتَ او یَتُوبَ اویُعَذِّبَ » لیس لك من الأمر شیءٌ » ترا از کار چیزی نیست و گفته اند «لیس لك» تعلق بآن دارد که گفت « وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ » ای لیس لك ولا لغیرِكَ من هذا النصر شیء این همچنان است که جای دیگر گفت « فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَکِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ »

مفسّران را اختلاف اقوال است بنزول این آیت « لیس لك من الامر شیء » **ربیع** و **کلبی** و **جماعتی** گفتند روز **احد** فرو آمد که کافران **مصطفی** (ص) را برنجانیدند، ودندان مبارك وی بشکستند ، ورسول خدا(ص) همت کرد که بر ایشان لعنت کند ودعاء بد گوید رب العالمین این آیت فرو فرستاد که دانست عزّ جلاله که از آن قوم کفّار بسیار مؤمن خواهند شد وفی ذلك ما رُوِیَ عن **انس بن مالك** قال لمّا کان یومَ **احد** شُجَّ رسول الله(ص) فی فوق حاجبیه ، و کسرت رباعیته ، وجرح فی وجهه فجعل یمسح

۱ - واخ = یقین ، ضد گمان (فرهنگ رشیدی) ۲ - نسخه خوکی

الدّمَ عن وجهه و **سالم** مولی **ابی حدیفة** یغسل عن وجهه الدّمَ، ورسول اللّه (ص) یقول کیف یُفلح قومٌ حصبوا وجهَ نبیّهم بالدّم وهو یدعُوهم الی اللّه عزّوجل » فأنزل اللّه تعالی « لیس لك من الأمر شیءٌ » **شعبی** گفت رسول خدا (ص) روز **احد** مُثلتها دید که بر مسلمانان بعد از قتل کرده بودند **هند** با جماعتی از زنان بر سر کشتگان میگشت و گوشها و بینی‌هاء ایشان میبرید، و از آن قلاده ساخته و جگر **حمزه** (رض) بیرون کرده، و همچنین **عبداللّه بن جحش** را دید گوش و بینی بریده وشکم بر کرده امادرخبر است که **عبداللّه بن جحش** خود دعا کرده بود آنگه که به **احد** میرفت که بارخدایا اگر ما جنگ با کافران کنیم چنان تقدیر کن که **عبداللّه بن جحش** بردست ایشان کشته شود، و بوی مُثلة کنند تا تو گوئی درقیامت که این باتو به چه کردند؟ ومن گویم از بهر تودر دین تو **مصطفی** (ص) که آن مُثلتها دید دلتنگ گشت، گفت اگرمارا نصرتی بود بعد از ین بر کافران، با ایشان همین کنیم که ایشان با مسلمانان کردند، ربّ العالمین آیت فرستاد « لیس لك من الامر شیءٌ »

مقاتل گفت این آیت درشأن اهل بئر **معونه** آمد هفتاد مردبودند از درویشان صحابه امیر ایشان **منذر بن عمرو**، رسول خدا (ص) ایشان را به **بئر معونه** فرستاد تا مسلمانان را آداب دین و **قرآن** وعلم درآموزند، کافران قصد ایشان کردند وهمه را بکشتند رسول خدا (ص) عظیم دلتنگ شد **انس** گوید رسول خدای را هرگز چنان خشم درنگرفت که بقتل ایشان درگرفت، بعدازآن قنوت کرد یك ماه بعد از رکوع درهمه نمازها، ومیگفت « انّ عصیةَ عَصَتِ اللّهَ ورسولَه اللّهمَّ نجِّ **الولید بن الولید** و **هشام بن الولید** و **عیاش بن ابی ربیعة** والمستضعفین من المؤمنین اللّهمّ علیك **بأبی جهل بن هشام** و **الولید بن المغیرة** اللهمّ علیك بالملا مِن **قریش**، وَ اشدد وطأتك علی **مضر** واجعلها علیهم سنینَ کَسنی **یوسف** » - پس از یك ماه این آیت آمد « لیس لك من الامر شیءٌ » و **مصطفی** (ص) قنوت بگذاشت

قوله « وَلِلّٰهِ مافِی السَّمٰوات وما فِی الاَرْضِ » الآیة الله بارنمود درین آیت که پادشاه بحقیقت برهمه کس و برهمه چیز اوست ، ورحمت و عذاب همه در مشیّت اوست آنرا که خواهد آمرزد با گناه عظیم ، وآنرا که خواهد عذاب کند با گناه خرد

قوله « یا اَیُّهَاالّذینَ آمنوا لاتأکلوا الرِبوا اَضعافاً مضاعفةً » الآیة ـ قال رسول‌الله(ص) « سیأتی‌علی‌الناس زمانٌ لایبقیٰ فیه احد الّاأکل‌الرِّبوا ، فمن لم یأکله ، اصابه من‌غُباره »وقال **مجاهد** درهم‌ربا اعظمُ عندالله‌عزّوجلّ من‌ثلاثین زنیةً ـ وقال **عبدالله‌بن‌سلام** «الرِّبا اثنان و سبعون باباً اصغرها خطیئةً مثل‌الّذی یجامع اُمَّه فی‌الاسلام »

وبیان ابواب ربا وشرح آن در **سورة‌البقرة** رفت امّا آنچه گفت « اَضعافاً مضاعفةً » این دولفظ « ضِعف » تأکید را برهم داشت بعضی علما گفتند این هردو لفظ‌یکسان نیند ، ازبهر آنکه مضاعفه نه ازضِعف است ، بلکه از ضَعف است ، وضَعف نقص‌باشد ، یعنی آنچه شما زیادتی وافزونی میدانید آن نقص وقلّت است ودلیل برین آنست که جای دیگر گفت « وما آتیتم مِن رِبواً لیربُوَ فی‌اموال الناس فلا یَربُو عندالله » و قال تبارك وتعالیٰ « یمحَق اللهُ الرِّبوا ویُربی الصّدقات » وفی معناه انشد

زیادةُ شیبٍ ، وهی نقصُ زیادتی
و قوّةُ جسمٍ ، وهی من قوّتی ضعفٌ

قوله « وَ اتّقوا النارَ التی اُعِدَّت للکافرین » ـ این آیت ردّ **معتزله** است که میگویند دوزخ نیافریده‌اند ولفظ « اُعدّت » دلیل است که آفریده‌اند وساخته کافران‌را وغیر کافران را نه‌بینی که خورندهٔ مال یتیم را بظلم، وربا‌خوار را و کشندهٔ مسلمانان را ومانند ایشان ازین عاصیان وفاسقان که در **قرآن** و دراخبار ظاهراست

که ایشان بدوزخ شوند پس « اُعِدَّت للکافرین » اقتضاء آن نکند که غیر کافران راساخته‌اند، وروا باشد که گویند دوزخ را درکات است، آن درکه که کافران را ساخته‌اند، عاصیان وفاسقان را ساخته‌اند ودر خبراست که عاصیان این امّت را اندر طبقهٔ اوّل فروآرند، وچندانکه خدای خواهد ایشان را عذاب کند، آنگه عاقبت بیرون آرند، که بمجرّد فسق ومعصیت بنده کافر نشود و جاوید در دوزخ نماند

قوله « وأطیعوا اللهَ و الرّسولَ » ای فیمَا افترضَ علیکم، « لعلّکم تُرحَمون » ـ لِکَی تُرحموا فلا تُعَذّبوا ـ روی ابوهریرة قال قال رسول‌الله (ص) مَن اطاعنی فقد اطاع‌الله ومَن اطاع الاَمیرفقد اطاعنی، ومن عصانی فقد عصَی‌اللهَ ومن عصَی الاَمیرَ فقد عصانی

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ « ولقد نصرکمُ اللهُ ببدر و انتم اَذِلَّةٌ » الآیة ـ این رقم ذلت که درایشان کشید از روی قلّت عدد است و نظر عامّه امّا از آنجا که نظر خاصّ است و حقیقت کاراست، کسی که الله ویرا یار است او را چون توان گفت که حقیر و خوار است

پیر طریقت در مناجات گفت خداوندا ! بشناختِ و بندگانیم، بنصرت تو شادانیم، بکرامت تونازانیم، بعزّ تو عزیزانیم خداوندا ! که بتو زنده‌ایم، هرگز کی میریم؟! که بتوشادمانیم، هرگز کی اندوهگن شیم(۱)؟ که بتونازانیم، بی‌توچون سر آریم؟ که بتوعزیزیم، هرگز چون دلیل شویم؟! مردی بر **هارون‌رشید** امر بمعروف(۲) کرد، **هارون** خشم گرفت اورا بابشر دراندرون کرد، ودر اندرون استوارنگرفت شیر بتواضع آن مرد درآمد، و او را برنجانید بعد از آن وی را در میان بوستان

۱ ـ نسخه باشیم ۲ ـ نسخه معروف

دیدند، شادان وتماشا کنان، وآن درِاندرون همچنان استوار بر گرفته **هارون** را از حال وی خبر کردند او را بخواند، گفت «من اخرجك من البیت؟» ترا از آن اندرون که بیرون آورد؟ جواب داد آنکس که مرا ببستان فروآورد! گفت ترا که ببستان فروآورد؟ گفت آنکس که مرا ازخانه بدرآورد! **هارون** بفرمود تا او را بعزّ وناز برنشاندند، و گرد شهر بر آوردند، ومنادی درپیش داشته ومیگوید «ألا انّ **هارون الرشید** ارادَ أن یُذِلَّ عبداً اَعزَّهُ اللهُ فلم یقدِر»

«اِذ تقولُ للمؤمنین الن یکفیَکم» - این نصرت دادن بواسطهٔ ملك اکـرام مؤمنانست و زیادتی نعمت برایشان، وسکون دل ایشان، که نظر بعضی از ایشان ازحاشیهٔ ظاهر برنگذشته بود پنداشته بودند که نصرت همه باعدد است امّاآنانکه نور یقین در دل ایشان جای داشت، وسرّ ایشان با وعدهٔ الله آرام داشت، نظر خاصّ ایشان آنجا رسید که «وَمَا النَّصرُ اِلّا مِن عندالله» گفته‌اند آنجا که نصرتِ ملکی بود چه حاجت‌بعدد مَلَکی بود؟! همانست که جای دیگر گفت «کَم مِن فئةٍ قلیلةٍ غَلبت فئةً کثیرةً باذن‌الله»، چون باذن‌الله گفت چه باك اگرلشکر اندك بود وعدد کم، ویاران ضعیف؟ ضعیف‌تر ازلشکرمرغ نبود و قـوی‌تر از اصحاب فیل نبود؟! هین تـا چه رسید بایشان ازآن مرغان؟! و کهتر و کمتر ازپشه نیاید و جبار طبعی قوی‌تر از نمرود نبود، بین تا چون هلاك شد، وبدست پشه‌ای درماند! تا بدانی که نصرت وهزیمت همه از خداست، بواجت و سیاست همه ازوست، و کارهـا همه در ید اوست و بمشیّت اوست، همین است که با سیّد اوّلین و آخرین گفت «لیس لكَ مِنَ الاَمرِ شیءٌ» - ای سیّد! ترا ازکارچیزی نیست، آن همه منم که خداوندم، من بودم ومن باشم، کارها خود گزارم، راه خود نمایم، دل خود گشایم، نکس‌بار نگدارم وهم ازین باست آنچه گفت «وَلِلهِ مافیالسَّمٰوات ومافیالأرض» -

مُلكْ مُلك اوست ، امر امر اوست ، حکم حکم او ، احتیار احتیار او ، آنرا که حواهد حواند ، آنرا کـه حواهد راند فمن شاءَ عدّنه ، ومن شاء قرّبه ، من شاءَ هداه ومن شاءَ اعواه

قوله « یاایّهاالّدین آمنوا لاتأ کُلوا الرِبوٰا » ـ رنا برسدگاں حرام کرد ، یعنی که چوں یکی قرض دهید ، دو وا مستانید وآنکه حود حلّ حلاله ار توقرض حواست ، ویکی به ده حواست ، لاںل که بهفتصد حواست اشارت میکند که این مقتصی کرم است وحلق را این کرم برسد که این سراء ربوبیّت است و صفت الٰهیّت آنکه گفت «و اتّقوا اللّهَ » ، پس گفت «وَ اتّقوا النار» ـ اوّل حطاب باعارفاست ومحبّاں ، وآحر حطاب با مُدنباں وعاصیاں با عارفاں میگوید درمن نگرید وباهیبت وروهبت باشید وعاصیاں را میگوید ارآتش عقوبت مابراندیشید وارآن بترسید این منرلتِ عوام مسلماناں است وآن رتبتِ حواصّ مؤمناں ، وشتّانَ ما بینهما ورونده تا این منرلِ عوام بار نگدارد ، نآن مقام حواص نرسد نه بینی که « وَ اتقوا اللّه » فرا پیش داشت و ثواب آن فلاح نهاد ، که اعلی الدّرجات در فردوس اعلیٰ آنست ، وآنکه بیان کردوبارنمود که راه این مقصدمنرل «وَ اتّقوا النّار» است ، وثمرهٔ «وَاتّقوا النّار» رحمت حداست ، چنانکه گفت « لعلّکم ترحَمون » یعنی ار عقوبت من بترسید ، تا رحمت من نشما رسد ، وآنکه برحمت من نتقوی رسید ، وار تقوی نفلاح رسید ، وهو الرّضوان الأکبرو الفور الأعظم

۲۳ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « وَ سَارِعُوا » برنکدیگر نشتابید ، « اِلی مَغفِرَةٍ » نآمررشی ، « مِن رَبّکم » ارحداوند شما ، « وَ جَنّة » وبهشتی ، « عَرضُهَا السّمٰوَاتُ وَالاَرضُ » که فراحی آن چند هفت آسمان و (هفت) رمین است « اُعِدّت » ساحته گشت ،

« لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) » مر پرهیزکاران را

« اَلَّذِينَ يُنفِقُونَ » ایشان که نفقه میکنند ، « فِي السَّرَّاءِ » درشادیها و نوایها ، « وَ الضَّرَّاءِ » در گرندها وناکامیها ، « وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ » وفروبرندگان خشم (وباز گیرندگان کین) ، « وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاس » ودر گذرندگان از مردمان ، « وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) » و خدای دوست دارد نیکوکاران را

« وَ الَّذِينَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً » و ایشان که چون زشتی کنند ، « اَوْظَلَمُوا اَنفُسَهُم » یا برخویشتن ستم کنند ، « ذَكَرُوا اللّٰهَ » یاد کنند خدای را (ویاد آید ایشان را که خدا برایشان مطّلع بود) ، « فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِم » آمرزش خواهند گناهان خویش را ، « وَ مَن يَغفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اللّٰهُ » وآن خود کیست که گناهان آمرزد مگر خدای ؟ « وَلَم يُصِرُّوا عَلىٰ مَا فَعَلوا » وبر گناه نستیهند ، « وَهُم يَعلَمُونَ (۱۳۵) » ومیدانند (که خدای میداند)

« اُولٰئِكَ جَزاؤُهُم » ایشانند که پاداش ایشان ، « مَغفِرَةٌ مِن رَبِّهِم » آمرزش است ازخداوند ایشان ، « وَجَنَّاتٌ تَجرِي مِن تَحتِهَا الانهارُ » وبهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویها ، « خَالِدِينَ فِيها » جاویدان درآن « وَنِعمَ اَجرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶) » ونیکا مزدِ کارگران که آنست

النوبة الثانية

قوله‌تعالی «وسارِعوا» معطوف است بر «وَاتّقوا اللّٰه و اطیعوا» ودرمصاحف **شامیان** واو نیست‌وقراءت ایشانست «سارِعوا»ــ ومعنی‌مسارعت مبادرت است وبکاری شتافتن از بیم فوت ، و سرعة وعجلة هردو متقارب‌اند ، وفرق آنست که سرعت بکار شتافتن است بوقت خویش و شرط خویش ، چنانکه تأخیر آن ازآن وقت تقصیر گویند ناپسندیده . وعجلة سبك در کار جستن است نه بوقت خویش وشرط خویش ،

وتأخیردرین یکی پسندیده است که أناةباشدوسکوت ، ودر کارهاسکوت نیکوست

« وسارِعوا » میگوید بشتابید بمغفرت خداوند ، یعنی بآن کار که مغفرت واجب کند وسبب مغفرت بود ومفسّران‌را اختلاف‌اقوال است که این سبب‌چیست؟ قومی گفتند اسلام وسنّت است قومی گفتند جمع و جماعتست قومی گفتند جهاد وهجرتست قومی گفتند اخلاص در طاعت وصدق در معاملت است قومی گفتند تکبیر اوّل وصف اوّل در نماز بجماعت است قال النّبیّ (ص) من صلّیٰ لله اربعینَ یوماً فی جماعةٍ یُدرِكُ التّکبیرةَ الأولیٰ کُتب له برأتان براءةٌ من النّار و براءةٌ من النفاق وقال علیه‌السّلام انّ‌الله وملائکتهُ یُصلّون علی الصّف الأوّل ، وما مِن خُطوةٍ اَحبّ الی‌الله من خُطوةٍ یمشیها یصل بها صفّاً و قال **جابر بن سمرة** خرج علینا رسول‌الله(ص) فرآنا حلقاً ، فقال مالی اَراکم عزین ؟ ثمّ خرج علینا فقال الاتصفّون کما تصفّ الملائکةُ عند ربّها ؟ فقلنا یارسول‌الله و کیف تصفّ الملائکةُ عند ربّها؟ قال یُتمّون الصّفوفَ الأولی ، وَیتراصّون(۱) فی‌الصف

قوله « وجنّةٍ عرضُها السّمٰواتُ وَالأرضُ » ـ ای کعرضِ السّمٰوات والارض ، کقوله فی‌سورة الحدید « وجنّةِ عرضها کعرض السّماء والأرض » ، «عرض» اینجا دو وجه دارد یکی آنکه ضدطول است ، ومبالغت را ذکر عرض کرد ، ازبهر آنکه درعرف وعادت طول هرچیز بیش از عرض بود ، یعنی که چون عرض آن چندین است ، طول آن خودچندبود ؟ **زهری گفت** انّما وَصفَ عرضَها ، فأمّا طولهافلایعلمه الّاالله عزّوجل این همچنان است که‌لباس‌بهشتیان‌را ذکر بطانت کردنیکو برصفتی و تمامتر زینتی ، ودرغالب عادات ظهارة نیکوتر ونفیس‌تر ازبطانت بود ، یعنی که چون‌بطانت‌چنین‌است ظهارة خودچونست ؟ وجه‌دیگر آنست که معنی‌عرض‌فراخی است‌نه ضدّطول ، چنانکه گویند هذه دارٌ عریضةٌ ، ای‌واسعة میگویند بشتابید

(۱) تراص القوم تضاموا ، تلاصقوا (المنجد)

بهشتی که فراخی آن چندانست که فراخی هفت آسمان و هفت زمین مردی گفت یارسول‌الله اگر بهشت چندین است بدین فراخی پس دوزخ کجاست ؟! مصطفی (ص) گفت سبحان‌الله ، اذا جاء النهار فأین اللّیل ؟ انس بن مالك را پرسیدند که بهشت کجاست در زمین یا در آسمان ؟ جواب داد که کدام آسمانست و کدام زمین که بهشت در آن گنجد ؟ گفتند پس کجاست ؟ گفت بالاء آسمان هفتم زیر عرش عظیم قتاده گفت بما چنان رسید که بهشت بالاء هفت آسمانست و دوزخ زیر هفتم طبقهٔ زمین

« اُعِدَّت للمتّقینَ » ـ همانست که جای دیگر گفت « تلك‌الجنّةُ الّتی نُورِثُ من‌عبادنا مَن کان تقیّاً ، وَقال تعالیٰ « و اُزلِفَتِ الجنّةُ للمتّقین غیرَ بعیدٍ » آنگه صفت‌متّقیان در گرفت ، وابتداء بسخا کرد که بهینهٔ اخلاق‌مؤمنانست ، وزینت دین و کمال ایمانست قال النّبی (ص) حکایةً عن‌الله عزّوجلّ هٰذا دینٌ ارتضیته لنفسی ولن یُصلحه الّا السّخاء وحسن الخلق ، فأکرموا بهما ما صحبتموه

« الّذین یُنفقون فِی‌السَّرّاء وَ الضّراء » ـ میگوید متّقیان ایشانند که نفقه کنند وصدقه‌دهند درهرحال که باشند ازسرّا وضرّا وشدّت ورخا وعسرویسر

«وَ الکاظمینَ الغیظَ »ـ وایشان که خشم فروبرند وانتقام نکنند چون‌توانند، بلکه درآن خشم‌فروبردن صبر کنند ، و رضاء خدا درآن بجویند قال النّبیّ(ص) ماتجرَّعَ عبدٌ جرعةً افضلَاجراً من‌جرعة غَیظٍ کظَمَهَا ابتغاءَوجهِ‌الله‌عزّوجلّ، ومَن کظم غیظاًوهویقدرعلی اِنفاذه ملأهُ‌اللهُ امناً وایماناً وقال یحیی بن زکریا لعیسی بن‌مریم(ع) یـا روحَ‌الله اخبرنی بأشدِ شیء فی‌الدّارین جمیعاً قال غضب‌الله قـال یاروح‌الله ومایُنجینی من‌غضب‌الله ؟ قال ترك‌الغضب

روایت کنند که ابو بکرصدیق‌روزی‌با مصطفی(ص)نشسته‌بود ، مردی‌بیامد وزبان در ابو بکر کشید و ناسزا گفت ابو بکر از وی اعراض کـرد واز وی

در میگذاشت پس آن مرد درطعن بیفزود **ابوبکر** خشم گرفت ، در جواب دادن ایستاد **مصطفی** (ص) برخاست ، **ابوبکر** از پی **مصطفی** (ص) رفت ، گفت یارسول‌الله باآن مرد درما طعن همی کرد نشسته بودی ؟ چون من جواب دادم برخاستی ، این چه بود ؟ **مصطفی** (ص) گفت یا ابابکر تا تومیگفتی فریشته‌ای آمده بود واز بهرتو میگفت وجواب میداد ، چون توخشم گرفتی و درانتقام‌ایستادی فریشته برفت وشیطان درآمد ، چون شیطان درآمد من برخاستم

«وَالعافِینَ عنِ النّاس» ـ جای دیگر بعفو فرمود و گفت «وَلْیَعفوا وَلیصفحوا» و جای دیگر عفو وتقویٰ درهم بست واز بنده بپسندید و گفت «وأن تَعفوا أقربُ لِلتقویٰ» وقال النبیّ (ص) «یُنادی منادٍ یوم‌القیامه ألا من کان لهعلی‌الله اجرٌ فلیَقُم ، فیقومُ العافون عن‌النّاس ، ثمّ تلا «فمن عفا وأصلح فأجره علی‌الله» **کلبی** گفت اینجا عفو بردگان ودرم خریدگانست **زیدبن‌اسلم** گفت عفوآنکس است که برتو ظلم کند یا ترا بد گوید ، بر وفق آن خبر که **مصطفی** (ص) گفت ألا اَدُلُّکُم علی خیر اخلاق اهل‌الدّنیا والآخره ؟ مَن‌وصل من‌قطعَه وعفا عمّن ظلمه ، وأعطیٰ من‌حرمه» **ابراهیم تیمی** گفت که بخواب نمودند مرا که بر کنارجوئی داشتند مرا ، وگفتند یاابراهیم خود بیاشام ، وهر کرا خواهی آب ده ، که تو خشم فرو بردی ، وبرآن صبر کردی ، ومردمانرا بگناه عفو کردی ، و از ایشان در گذاشتی

«واللهُ یُحبُّ المحسنین» ـ یعنی آنچه درین آیت گفت از مکارم اخلاق ، صفت محسنان است ، والله‌تعالی محسنان را دوست میدارد رَوی **ثابت‌البنانی** عن **انس‌بن‌مالك** قال قال رسول‌الله(ص) «رأیتُ قُصوراً مُشرفةً علی‌الجنّه ، قلتُ یا جبرئیل لِمن‌هٰذه ؟ قال للکاظمینَ الغیظَ وَالعافین عن‌النّاس والله یحب المحسنین»

«وَالّذین اذا فعلوا فاحِشةً» ـ این والذین معطوف است بر «الذین ینفقون»

وسبب نزول این آیت آنست که مؤمنان گفتند یارسول‌الله بنی‌اسرائیل برخدای گرامی‌تر ازما بودند، چون گناهی ازیشان درو جود آمدی بامداد کفّارت آن گناه بر عتبهٔ ایشان نبشته بودی که « اجدَع انفَك، اجدع اذنك، افعل کذا » یعنی کفّارت ایشان آن بودی که بینی بر، گوش ببر و امثال آن تا ازآن گناه پاك شدندی مصطفی (ص) چون این سخن ازیشان شنید، ساعتی خاموش گشت منتظر وحی تا چه آید، ربّ‌العالمین این آیت فرستاد - آنگه مصطفی(ص) گفت بیائید تا شما را خبر کنم به از آن که بنی‌اسرائیل رادادند، یعنی که ایشان‌را گوش‌وبینی‌بریدن فرمودند، وشمارا ذکر و استغفاروترك اصرارفرمودند بسافرقا که میان‌دوقوم است! - یکی‌را توبه گوش وبینی بریدن‌است، ویکی‌را توبه‌پشیمانی در دل، و عذر برزبان و پشیمانی آنست که مصطفی (ص) گفت « النَّدَمُ توبةٌ » وعذر زبان آنست که « فاستغفَروا لِذنوبهم » مقاتل گفت مصطفی (ص) برادری افکند میان دومرد یکی انصاری و دیگر ثقفی ثقفی بغزائی بیرون شد انصاری را برسر عیال خویش بگماشت وخلیفه کرد انصاری ازبهر ایشان روزی گوشت خرید، چون بآن زن داد، ازپی وی درخانه رفت، ودست وی گرفت ودهن بردست وی نهاد، آنگه پشیمان‌شد وبار گشت زن گفت والله که عیبت برادر خویش نگه نداشتی وبمقصود خودنیز نرسیدی انصاری روی بصحرا نهاد وخاك بر سرمیکرد واستغفار میکرد، آن مرد ثقفی در رسید از سفر، وانصاری را طلب کرد وندید، اهل‌وی قصهٔ انصاری باوی بگفت ثقفی گفت « لاا کثرَاللّهُ فی‌الاِخوان مثلَه » آنگه روزی بطلب وی شد دربیابان وصحرا، ویرادید که‌زاری وتضرع میکرد، وازخدای عزّوجلّ آمرزش وعفو میخواست اورا پیش ابوبکر آورد تا ازآنجا فرجی و راحتی‌بیند بوبکر گفت ویحك! ندانستی که‌الله راغیرت بود، غازی‌را بچنان‌غیرت که مقیم را بود از آنجاپیش عمر شدند، همین گفت، پیش مصطفی(ص)شدند، همین‌فرمود آن مرد

درمانده و دلتنگ شد ربّ العالمین درشأن وی این آیت فرستاد «والذین اذا فعلوا فاحشةً او ظلموا انفسهم» **ابن عباس** گفت فاحشة اینجا زنا است وظلم نفس هرچه دون از آنست، چون نظر وقبلة، ولمس و گفته‌اند فاحشة گناهی‌است که آنرا تبعه بود، از جهت مخلوق، وظلم نفس گناه است میان بنده ومیان حق وگفته‌اند که فاحشة کبائر است، وظلم نفس صغائر، فاحشة کردار ناپسندیده است، وظلم نفس گفتار ناپسندیده

اهل معانی گفتند ظلم نفس را سه روی است یکی آنکه بر نفس و ذات خویش جنایت کند، چنانکه از وی در نگذرد دیگر آنکه برخویشان و نزدیکان خویش جنایت کند ایشان که بمنزلت نفس وی‌اند وبرین وجه اگر بر مسلمانی جنایت کند همین باشد، که مؤمنان همه چون یک تن راست‌اند «المؤمنون کلهم کنفس واحدة» وجه سوم آنست که ظلم بر دیگری کند و وبال آن ظلم بوی باز گردد پس آن ظلم خود برخود کرده است

قوله «ذَکَروا الله فَاستغفروا لِذنوبهم» - گفته‌اند که ذکر اینجا نماز است بحکم آن خبر که **علی**(ع) روایت کند گفت کنت رجلاً اذا سمعتُ من رسول الله(ص) شیئاً نفعنی اللهُ بماشاء أن ینفعنی فاذا حدّثنی احدٌ من اصحابه استحلفته، فاذا حلف لی صدّقتُه وحدّثنی **ابوبکر** أنه قال سمعتُ رسول الله(ص) یقول مامن عبدٍ یُذنِبُ ذنباً فیُحسن الطّهورَ، ثمّ یقوم فیصلی رکعتین، ثمّ یستغفرالله الاغفرالله له، ثم قرأ هذه الآیة «وَالّذین اذا فعلوا فاحشةً» الآیة وگفته‌اند «ذکروا الله» ذکر زبان است، آن ساعت که درمعصیت افتد توبه کند، وعذری باز خواهد، وازخدا آمرزش خواهد این است که گفت «فَاستغفَروا لِذنوبهم»

«ومن یغفِرالذنوبَ اِلّاالله» این مَن درموضع ما نفی نهاده است، یعنی «ومایغفر الذّنوبَ اِلّاالله» میگوید نیامرزد گناهان مگرالله این سخن عارض است درمیان

آیت، معنی آنست که «فاستغفروا لذنوبهم ولم یصرّوا» تا آمرزش باز گردند و بر گناه نشیبند. سدی گفت اصرار سکوت است و ترک استغفار. قال النبیّ(ص) «ما اصرّ من استغفر، وان عاد فی‌الیوم سبعین مرةً» و رُوِیَ أنّ رجلاً أتی النبیّ فقال «أحدُنا یُذنِب ذنباً قال یُکتَبُ علیه، قال ثمّ یَستغفرمنه و یتوب قال یُغفَر له ویُتاب علیه قال فیَعُود ویُذنِبُ، قال یُکتب علیه، قال ثمّ یستغفرمنه ویتوب قال یغفرله ویتاب علیه، ولا یملّ‌الله حتی تَمَلّوا» وَ رُوِیَ أنّ ابلیس قال «یاربّ! وعِزّتك وکبریائك وجلالك لا ازالُ اُغوِی بنی آدمَ مادامت ارواحهم فی‌اجسادهم فقال الرب تبارك وتعالیٰ وعزّتی وجلالی وارتفاع مکانی لاازال اغفِرلهم مَا استغفرونی»

«وهُم یعلمون»، یعنی یعلمون أنّ الّذی اتوه حرامٌ اومعصیةٌ «وهم یعلمون» در موضع حال است، ای لم‌یکن منهم اصرارٌ مع‌العلم میگوید چون بدانستند که حرام است یا معصیت، بر آن اصرار نکنند، یعنی اگر نداند معذور باشد هٰذا کالرَّجل یتزوّج باُختِه مِن الرّضاع اومن النسب، ولا سبیل له الی معرفة ذلك ولم یُبَنْ علیه، و کالرّجل یجتَهِدُ فَیُخطی، و کالمستفتی یُفتیه المفتی بالخطاء معنی دیگر گفته‌اند «وهم یعلمون أنّ لهم ربّاً یغفرالذّنوبَ» این از آن خبر گرفتند که مصطفی (ص) گفت «مَن اذنبَ ذنباً، وعلم أنّ‌له ربّاً یغفرالذّنوبَ غُفرله وإن لم‌یستغفر» و قال (ص) ما انعمَ الله علی عبدٍ مِن نعمة فعلِم أنها من‌الله الّا کتب‌الله له شکرها قبل‌أن یحمده علیها، وما من‌عبد أصاب ذنباً فعلم‌الله من‌قلبه الندامةَ الّا غُفرله قبل أن یستغفرَ»

قوله «أولٰئک جزاءُهم مغفرة» الی قوله «و نِعمَ اجر العاملینَ» ــ ای ثواب المطیعین رُوِیَ‌أنّ‌الله تعالیٰ اَوحیٰ الیٰ موسی(ع) یاموسی! مااقلَّ حیاءَ من یطمع فی جنتی بغیرعملٍ! یا موسی کیفَ اَجودُ برحمتی علی من یبخلُ بطاعتی»؟

وعن ثور بن يزيد قال قرأتُ في التّوراة أنّ الزُّناةَ وَالسُّرّاقَ اذا سمعوا بثواب اللّه عزّ وجلّ لِلأبرار طمِعــوا أن يكونوا معهم بلانصبٍ ولا تعبٍ ولا مشقّةٍ على ابدانهم ولا مخالفةٍ لأهوائهم، وهـٰذا ممّا لايكون

النوبة الثالثة

قوله تعـالىٰ « وسارِعوا » خداوند بزرگوار، جليل وجبّـار، كريم وغفّار، كرد گار نامدار، حكيم راست‌دان، عليم پاكدان، مهربان كاردان، جلّ جلالُه وتقدّست اسماءُه، وتَوالتْ آلاءُه، وتعالت صفاتُه ونعماءُه، وعظُمت كبرياءُه، بندگان را بخطاب كرامت نامزاران لطافت مينوازد، وكارشان ميسازد، و راهشان سوى خود مينمايد وميخواند كه «وسارعوا» بشتابيد بندگان من، وبكوشيد رهيگان من، پيشى جوئيد دوستان من، كه كار پيشوايان دارند، ودست سابقان بردند «والسّابقونَ السّابقونَ اولـٰئك المقرّبون، في جنّاتِ نعيم» بندهٔ من! هرچه بنداست از راه بردار، وبا كس پيوند مدار، و«نجاالمخفّون» بكاردار، تا بسابقان در رسى، باشد كــه روزى سر بالين أمن باز نهى، واز اندوه فرقت باز رهى آرى! جليل كارى است وعزيز حالى سابقان در رسيدن، و در سبكباران پيوستن! ولـكن بس طرفه كاريست گنجشك را با باز بريدن، و زَمِن را باسوار دويدن!

باطن تو كــى كند بامركب شاهان سفر

تا بگردد راى تــو برمركب همت سوار؟

اى مسكين! همراهى (۱) سابقان جوئى، وصحبت مردان خواهى، وچشمت بر نام وننگ و راهت براز فخر وعار

پاى بر ديبـ ـه وبردوز چشم ازنام وننگ

دست در عقبىٰ زن و بربند راه فخرو عــار

---

۱ ـ نسخه همراهى

گرچو بوذر دات باید تاجداری روز حشر

باش چون منصور حلاج انتظار تاجِ دار

« وسارِعوا » الآیة ـ روندگان وشناسندگان درراه دین مختلف‌اند یکی بقدم رفت، یکی به ندم، یکی به همم، عابد بقدم رفت، بمثوبت رسید، عاصی به ندم رفت، برحمت رسید، عارف به همم رفت، بقربت رسید

«وسارِعوا الیٰ مغفرة مِن ربّکم» الآیة ـ اوّل فرمود که «وَاتّقوا النّار» از آتش بپرهیزید، یعنی گناه مکنید تاشما را از آتش برهانم وبیامرزم آنگه بدین اقتصار مکنید که بطاعت طلبِ بهشت کنید، که نه هر که از آتش برست بهشت رسید، و نه هر که بهشت رسید، بفردوس اعلیٰ رسد مصطفی(ص) روز بدر یاران خویش را گفت « قوموا الی جنة عرضها السّمواتُ وَ الارضُ » عمیر بن الحمام گفت « بَخٍ بَخٍ » مصطفی (ص) گفت آن چیست که ترا برین سخن داشت؟ گفت یارسول‌الله! امید آنکه از اهل فردوس باشم رسول‌خدا (ص) گفت تو از اهل آنی وخرما بهاده بود ومیخوردند، گفت یارسول‌الله ما این‌خرماها بخوریم‌مرا زندگی خواهد بود، بس دراز کارست! پس برخاست و رفت و در راه حق شهید گشت

« الذین یُنفِقونَ فِی السرّاء وَ الضرّاء » ـ گفته‌اند مردمان اندرین مقام برسه گروه‌اند یکی آنست که هیچ نفقت نکند نه در سرّاء ونه در ضرّاء، نه در فراخی نعمت، و نه در روز قحط وشدّت این را علی‌الاطلاق لئیم گویند، دست در شاخ درخت بخل زده، آن درخت که اصل وبیخ آن در دوزخ است و شاخ آن در دنیا، بحکم آن خبر که انس بن مالك گفت قال قال رسول‌الله(ص) «السّخاء شجرةٌ فی‌الجنة، اغصانها فی‌الدنیا، من تعلّقَ بغصنٍ من اغصانها قادته‌الی‌الجنّة والبخل شجرةٌ فی‌النار، اغصانها فی‌الدنیا، من‌تعلق بغصنٍ من‌اغصانها قادته الی‌النار» دیگر آنست که درفراخی‌نعمت‌نفقه(۱) کند نه درتنگی وشدّت ومعظم‌خلق‌خدای

۱ ـ نسخه هزینه

ارین حهانیان و دنیا داران برین مقام‌اند که در کار دنیا وثیقت دست بار ندارند ، و همواره ارفقر بر بیم باشند والیه الاشارة بقوله تعالی « إن یَسألکموها فَیُحفِکُم تَبخلوا وَ یُخرِج أَضغانَکم » سدیگر آنست که در هر دوحال نفقت کند هم در یُسر وهم در عُسر أمّا ار دوحال بیرون نبود یا مردی متهوّر باشد باپاك ، بداند که ار کجا گیرد ، و بکجا دهد ، و ار عاقبت بیندیشد این در عِداد احوان الشیاطین بود و دلك فی قوله تعالیٰ « إنَّ المُبَذِّرِین کانوا إخوانَ الشّیاطین » یا بس مردی باشد که بکفایت الله وبروزی گماری وی واثق ، سرّ این خبر بشناخته که **مصطفی** (ص) گفت انّ روحَ القُدس نفثَ فی رَوعی أنه لن یموتَ عبدٌ حتیٰ یستکملَ رزقه ، فاتّقوا الله وأجمِلوا فی الطّلب ، ولا یَحملنّکم استبطاءُ الرّزقِ علیٰ أن تطلبوا شیئاً من فضل الله بمعصیته ، فإنّه لاینال ما عندالله الّا بطاعته الاوان لِکُلِّ امرئٍ رزقاً هو یأتیه لامحالةَ ، فمن رضِی به بورك له فیه فوسّعه ، ومن لم یرضَ به لم یبارَك له فیه ولم یَسَعهُ إنّ الرّزق لَیَطلب الرّجلَ کما یطلبه اَجَلُه این چنین کس اعتماد برخزینهٔ خدا دارد ، ودل باحق راست دارد ، هرچه دارد خرج کند وهیچ بار نگیرد ارجای خویش بشرط شریعت بدست آرد و برجای خویش بروفق شریعت خرج کند این است که ربّ‌العالمین انفاق وی میپسندد و وی را درآن میستاند ومیگوید «الّذینَ یُنفقون فی السّرّاء و الضّرّاء » الآیه

آنگه در صفت ایشان بیفزود « وَ الکاظمینَ الغیظَ » ـ خشم خویش بر کس نراند ، ار آنکه گناهها همه سوی خویش نهد ، و خلق را مسخر ومسلّط داند ، و نیز رنجها احتمال کند لابل که بصبر و حلم آنرا استقبال کند برشاهد آنکه الله میداند و می‌بیند

« وَ العافینَ عنِ الناس » ـ عفو را دومعنی‌است یکی محو ، کما قالت‌العرب « عَفَتِ الرّیاحُ الآثارَ » اذا ازالتها دیگر فضل ، کماقال‌الله تعالیٰ «خُذِ العفوَ» یعنی

مافضل من اموالهم اشارت میکند که « والعافین عن الناس» ایشانند که گناه از مردمان در گذارند و محو کنند، پس بر آن اقتصار نکنند بلکه ایشانرا بنوازند، و از فضلِ مال خویش ایشان را عطا دهند این صفت محسنان است، والله تعالی دوست ایشانست که میگوید « وَاللهُ یُحبّ المحسنین »

احسان درمعاملت حق آنست که « اَن تعبدَاللهَ کأنك تراه»، و درمعاملت خلق آنست که اگر کسی باتو بدبود تو باوی نیك باشی و آنکس که ترا نشاید، تو وی را نشائی، وبذلك امرَالله عزّوجلّ « خذ العفو» ای خذ الفضلَ و المحاسن من الأخلاق، فاعفُ عمّن ظلمَك، وصِل مَن قطعك و أحسن الی من یُسیءُ الیك

« وَ الّذین اذا فعلوا فاحشةً » الآیة — لطیفهٔ این آیت آنست که الله به موسی(ع) وحی فرستاد که ظالمان را گوی تا ذکر من نکنند که آنگه من ایشان را بلعنت یاد کنم، وظالمان این امت را گفت « اَو ظلَموا انفسَهم ذکروا اللهَ » ایشان را در ذکر بستود، آنگه گفت « و مَن یغفرالذنوبَ الّا اللهُ »؟ یعنی که شما ذکر من فرو مگذارید که گناهان شما من خود آمرزم فشتان ما بین امه و اُمّة

« ذکروا الله»- یك قول آنست که ذکروا العرضَ علی الله عزّوجلّ عندالمعصیة و انّ الله سائلهم عنه آنگه که ورا سر گناه شوند، یادآید ایشانرا دیوان قیامت وعرض اکبر، ومسائلت حق، وباچشم آوردن کردار، وباز نمودن گفتار آنگه ربّ العالمین بابنده گوید « اتعرف ذنبَ کذا؟ اتعرف ذنبَ کذا؟ » فیقول نَعم یارب! حتّی قرّرهُ بذنوبه و رَأیٰ فی نفسه انّه هلك قال سَترتُها علیك فی الدّنیا وأنا اَغفرُها لكَ الیومَ لائق حال بنده آن است که زبان حالش بنعمت شکر گوید

سر حمله بدانید که در عالم پاداش
آنها که درین راه ندادیم ندیدیم
ما را همه مقصود ببخشایش حق بود
المنة لله که بمقصود رسیدیم

۲۴ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی « قَد خَلَت » گذشت وبود ، « مِن قَبلِکُم » پیش از شما ، « سُنَن » نهادهای روزگار ، « فَسِیرُوا فِی الأَرضِ » بروید در زمین و بررسید ، « فَانظُرُوا » بنگرید و برسید ، « کَیفَ کَانَ عَاقِبَةُ المُکَذِّبِینَ (۱۳۷) » چون بود سرانجام ایشان که پیغامهای من دروغ شمردند ، و رسانندگان مرا استوار نگرفتند

« هٰذَا بَیَانٌ لِلنَّاسِ » این بیان کردن وپیدا آوردنی‌است مردمان را ، « وَهُدیً » و راه‌نمونی ، « وَ مَوعِظَةٌ » وپندی ، « لِلمُتَّقِینَ (۱۳۸) » پرهیزگاران را

« وَلَا تَهِنُوا » وسست مگردید ، « وَلَا تَحزَنُوا » واندوهگن مبید(۱) ، « وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ » وشما آخر برترید وعالب آیید ، « إن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۱۳۹) » (چنین کنید وچنین دانید) اگر گرویدگانید

« إن یَمسَسکُم قَرحٌ » اگر بشما رسید امروز خستگی ، « فَقَد مَسَّ القَومَ » رسید بآن قوم ، « قَرحٌ مِثلُهُ » خستگی‌همچنانکه بشما رسید ، « وَ تِلكَ الأَیَّامُ » واین روزگار آنست ، « نُدَاوِلُهَا بَینَ النَّاس » که میگردانیم آنرا میان مردمان بردول « وَلِیَعلَمَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا » وتا خدای ببیند که مؤمنان براستی و درستی که‌اند ، « وَ یَتَّخِذَ مِنکُم شُهَدَاءَ » و تا از شما گروهی شهیدان کند ، « وَاللهُ لَا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ (۱۴۰) » وخدای دوست ندارد کافران وستمکاران را

« وَلِیُمَحِّصَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا » وتا پاك كند وبشوید مؤمنان‌را ازآنچه با ایشان(۲)

۱ ـ نسخه مباشید ۲ ـ نسخه با ایشان

رسید، «وَ یَمحَقَ الکافِرینَ (۱۴۱)» وناچیز وتباه کند کافران را

«اَمْ حَسِبتُمْ اَن تَدخُلوا الجنَّةَ» پنداشتید که در بهشت شوید، «وَلَمّا یَعلَمِ اللّٰهُ» ونیز ننديدالله، «اَلَّذینَ جَاهَدُوا مِنکُمْ» ایشان را که باز کوشند تن ومال با دشمنان وی ازشما که اند؟ «وَیَعلَمَ الصّابِرینَ (۱۴۲)» و ندید(۱) که شکیبایان از شما کهاند؟

«وَلَقَد کُنتُم تَمَنَّونَ المَوتَ» وشما بآرزو میخواستید مرگ بر شهادت، «مِن قَبلِ اَن تَلقَوهُ» پیش از آنچه دیدید در **احد**، «فَقَدْ رَاَیتُمُوهُ» آنگه آنچه میخواستید دیدید، «وَ اَنتُم تَنظُرُونَ (۱۴۳)» و بچشم خود فرا آرزوی خود میگرید

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ «قد خَلَت مِن قبلکم سنن» - این افتتاحی دیگراست ذکر قصهٔ وقعهٔ **احد** را، و تعزیت است دلهاء مؤمنان را میگوید پیش ازشما در جهان سنتها بود، یعنی سنن الایام فی‌تداولها، عادتها وخوبهای روزگار درحال گردی و روزگردی میان جهانیان، نیك وبد، گاه شادی وگاه اندوه، گاه راحت وگاه محنت، گاه آسانی وگاه شدّت واگرخواهی اضافتِ سنّت بهالله بری، یعنی سنن‌الله فی خَلقه میگوید پیش ازشما بود درجهان سنّتها و نهادهای‌الله درکار راندن میان جهانیان، گاه آزمودن اهل‌حق بدولتِ اهل‌باطل، ودولت باز گردانیدن از اهل‌باطل با اهل‌حق، وآخر بعاقبت پیروزی اهل‌حق براهل باطل

«فَسیروا فِی‌الارض» - بروید در زمین و در سرانجام کار بیگانگان بنگرید که ایشان را چون زمان دادیم و فرو گذاشتیم، و آنگه بعاقبت چون کشتیم و بیفگندیم، واهل‌حق را نصرت دادیم شکستگان روز **احد** را میگوید که باشما

۱- نسخه و نبدیدا نیز

هماں کنیم ٬ کافران را فرو گذاریم تاز مان ایشان نرسد آنگه عاقبت ایشان را هلاك کنیم و **مصطفی** (ص) ومؤمنان را نصرت دهیم

« هٰذا بیانٌ لِلنّاس » ـ میگوید این قصّه که رفت واین شرح که دادیم درین آیت عبرت نمودنی است مردمان را وتعریت کردن ٬ ودلها را آرام دادن ٬ وازعواقب شان دادن واگرخواهی « هٰذا » اشارت به **قرآن** نهی ومتقیان درآخر آیت متقیان امت **محمد**(ص) اند علی الخصوص یعنی کـه این **قرآن** ایشان را روشنائی است و راه‌نمـونی ، بیانٌ من العمایه ، وهدیً من الضّلالة ، و موعظةٌ من الجهالة لِامّة محمّد خاصّةً

« ولا تَهِنوا » ـ فرا مقاتلان روز **احد** میگوید بشت مدهید و از دست فرو میفتیدواز آنچه برشما رفت ازهزیمت ومصیبت اندوهگن مبید(۱) آن روزهفتادمرد از انصار کشته شدند و پنج مرد از مهاجرین یـکی **حمزة بن عبدالمطلب** ٬ دوم **مصعب بن عمیر**صاحب رایت رسول خدا(ص) ، سوم **عبدالله بن جحش** ابن عمّة رسول‌الله٬ چهـارم **عثمان بن شماس** ٬ پنجم **سعدمولی عتبه** و هفتاد مرد دیـگر را مجروح کردند ٬ ازیشان یـکی **علی بن ابیطالب**(ع) بود بروی شصت واند جراحت بود فجعلَ رسولُالله یمسحها وهی تلتئم باذن‌الله کأن لم تکن » و **قتادة بن نعمان** را ضربتی برچشم آمد ٬ چشمش از چشمخانه بیرون افتاد ٬ رسول خدا (ص) آن دیـده برجای خویش نهاد ٬ فعادت کَاحسنِ ما کانت

ربّ العالمین برسبیل تسلیت وتعزیت میگوید اندوهگن مبید بدین قتل وجرح که برشما رفت ٬ « وَاَنتُمُ الأعلَون » که آخر سرانجام شما دارید ، وشما برتر آئید ، و پیروزی شمائید **ابن عباس** گفت چون هزیمت برمسلمانان افتاد٬ اصحاب رسول(ص) بشعبی گریختند ٬ **خالد بن ولید** بالشکر مشرکان خواست که برپالای ایشان افتد تا بر ایشان علت کند ، **مصطفی** (ص) دعا کرد بارخدایا ایشان برمامسلط مکن وبرما

۱ ـ نسخه مباشید

یاریِ ایشان مده ، مارا جز توپناه نیست ، و بی‌تومارا قوّت و داشت نیست بارخدایا ! درین شهرهمین گروه‌اند که ترا به یگانگی گواهی میدهند وترا میپرستند ، ایشان را بدست دشمن مده پس رب‌العالمین دعاء وی اجابت کرد واین آیت فرو فرستاد « ولا تهنوا ولاتحزنوا وأنتم الأعلون » ضعیف وبددل مشوید وازجنگ دشمن بازپس منشینید ، و حسود را عاجز وار میفکنید پس نفری مسلمانان تیراندازان پیش از مشرکان‌ما کوه افتادند بربالاء کافران تابریشان غلبه کردند این است که‌ربّ‌العالمین گفت « وأنتم الاعلون إن کنتم مؤمنین » یعنی اذ کنتم مؤمنین

قوله « إن یَمسَسکم قرحٌ » قراءت حمزه و علي و بوبکر بضمّ قاف است و قَرح و قُرح دولغت است چون ضَعف وضُعف ، شَهد و شُهد ـ فراء گفت چون بفتح گوئی عین جراحت است و چون بضمّ گوئی ألم جراحت است و گفته‌اند بضمّ اسم‌است ، وبفتح مصدر ومعنی قرح دراصل‌خلوص است ، ومنهُ القریحةُ خالصُ الطّبیعة وماءٌ قَراح خالص من‌الکدر ، والقَراح من الأرض خالص الطّین ، و رجلٌ قُرحان اذا لم یُصبه جُدَریّ ولاحصبة پس‌جراحت رابدان قرح گویند، لخلوص‌الألم الی نفس صاحبها

« إن یمسسکم قرحٌ »ـ این بار تعزیتی دیگراست مؤمنان‌را در وقعهٔ احد میگویند اگر بشما جراحتها رسید روز احد ، کفار قریش را روز بدر مثل آن رسید اگرامسال‌در احد ازشما قومی کشته شدند، پارسال ازیشان هم در بدر قومی کشته شدند همانست که جای دیگر گفت « إن تکونوا تَألمون فإنّهم یألمون کما تألمون » وجای دیگر گفت أوَلَمّا أصابتکم مصیبةٌ قد أصبتم مثلَیها » این آنست که ربّ‌العالمین روزگار میگرداند میان مردم بردُوَل یك‌روز دولت آن را ویك روز این را

فیومٌ علینا و یومٌ لنـا فیوماً نُساءُ ویوماً نُسَرّ

« فذلك قوله عزّوجلّ « وتِلكَ الایّامُ نُداوِلُها بینَ النّاسِ » ابن عباس گفت روز **احد**، **ابوسفیان** برسر کوه شد، ساعتی بایستاد وآنگه گفت اِبنَ **ابی کبشة**، اِبنَ **ابن ابی قحافه**، اِبنَ **ابن الخطاب**، **عمر** جواب داد و گفت هٰذا **رسول‌الله**، هٰذا **ابوبکر**، وها أنا ذا عمر **ابوسفیان** گفت « یومٌ بیوم واِنّ الایّام دولٌ و الحرب سِجال(۱) » **عمر** گفت لاسواءٌ، قتلانا فی‌الجنّة وقتلاکم فی‌النار

« ولِیعلمَ‌اللّهُ الّذین آمنوا » ـ علم اینجا بمعنی دیدار است، لِیعلمَ ای لِیَریٰ **قتیبی** گفت خدای را دوعلم‌است یکی پیش ازکار، ودیگری پس‌ازکار داند که چه‌خواهد بودپیش‌از بودِ آن‌خبر(۲)، و داند که چه بودپسِ بودآن خبر(۳) و گفت که این علم‌دوم معنی‌آن دیدار است، وآن در**قرآن** جایها است و عرب ازرؤیت بعلم و ازعلم برؤیت کنایت کنند، چنانکه گفت عزّ وعَلا « الم‌تر الَی الملأ » و « الم‌تر اِلی الّذین خرجوا » وامثال این فراوانست

« و یَتّخِذَ منکم شهداءَ » ـ میگوید تا ازشما گواهان گیرد خویشتن را، وشما یکدیگررا، تا گواه شوید بر آنکس که جان بذل کرد ازبهرخدای، وآنکس که جان خود بذل کرد درخلاف خدای و گفته‌اند شهداء اینجا شهیدانند، سُمّوا بذلك لأنّهم‌عایَنوا ثوابهم وشهدوا فی‌مکانهم، واین‌بآن گفت که مسلمانان میگفتند اگرما را روزی بود چون روز **بدر** درآن روزباکافران قتال کنیم، وازخدا شهادت خواهیم ربّ‌العالمین گفت روز**احد** که کافران را دولت دادیم‌نه ازدوستی‌ایشان‌بود « فاِنَّ‌اللّه لایُحبُّ الظّالمین » ای الکافرین، لکن از بهر آن بود که مسلمانان شهادت میخواستند، ونیز خدای خواست که مؤمنان را بآن رنجها و مصیبتها که آن روز بایشان رسید، وصبر کردند، ایشانرا از گناهان پاك گرداند و صافی و هنری

۱ـ یقال الحرب بینهم‌سجال، ای تارة لهم‌وتارةعلیهم . (المنجد) ۲و۳ ـ نسخه خبر

و قوّت و شوکت کافران را ناچیز و ناپیدا کند و تباه ؛ این است که ربّ العالمین گفت

«ولیُمَحِّصَ اللهُ الذین آمنوا ویَمحَق الکافرین» - اَلتمحیص اَلتنقیة والتخلیص، والمحقُ النقص والهلاك

«اَم حسِبتم اَن تَدخُلوا الجنّةَ» - این «اَم» درقرآن جایها است ، ودر موضع استفهام است یعنی اَحَسِبتم ؟ وگفته‌اند که درموضع «بل» است و «لَمّا یعلم» بمعنی لَم یعلم است ولَمّا بمعنی لم درقرآن فراوان است وعلم دریـن آیت بهردو جایگه بمعنی رؤیت است واین نصب که در «و یعلمَ» است ، نصب علـی الصّرف است رب‌العالمین دریں آیت بیان کرد که مؤمنان در راه خدا مقاسات بلا کشند ، ورنجها احتمال کنند واین بجواب آن منافقان آمد که روز احد فرامؤمنان گفتند «لِمَ تقتلونَ انفسَکم وتهلکون اموالکم فانّ محمّداً لوکان نبیّاً لم یسلّط علیه القتل ، فقال المؤمنون بلیٰ ! من قُتل منا دخل الجنّة فقـال المنافقون لِمَ تَمنّون انفسکم الباطل ، فأنزل الله عزّوجلّ «امحسِبتم أن تدخلوا الجنّة» الآیة

«ولقد کـنتم تَمَنّونَ الموتَ مِن قبل اَن تَلقوه» - سیاق این آیت عتاب مؤمنانست میگوید از پارسال و از گه که شرف شهیدان بدر شنیدید همه روز شهادت آرزومیخواستید ومیگفتید بایپغمبر که اگرما را وقعه‌ای چون وقعهٔ بدر بود، بینی که ماچون جنگ کنیم تا در راه حق شهید شویم ؟! «فقد رأیتموه» اینک روز احد بدیدید ، آنچه میخواستید

«وأنتم تنظرون» - وبچشم سر در محمد(ص) نگریستید ، ودر آن قتل وقتال که آنجا رفت ، و با این همه بهزیمت شدند ، وروی از دشمن برگردانیدید اکنون حکم مسلمانان در قتال کفّار آنست کـه چون درصف قتال بایستند روی از دشمن بنگردانند وبهزیمت نشوند وشکستگی در مسلمانان نیارند که این حرام است و از

حملهٔ کنائر ، مادام که لشکر کفّار دوبار چندانکه لشکر مسلمانان ، بیش نباشند ابن عباس ازین جا گفت « مَن فرَّ من اثنین فقدفرّ ، ومَن فرّ من ثلاثة لم یَفِرَّ » وهو المشارالیه بقوله تعالیٰ « اذا لَقیتم فِئَةً فاثبُتوا » پس اگر عدد دشمن دوبار چندانکه عدد مسلمانان ، بیش بود ، گریختن وقتال بگذاشتن رواست ، وایشان در آن معذور ، لقوله تعالیٰ « ولا تُلقوا بِأیدیکم الی التَّهلُکةِ »

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ قد خلت مِن قبلکم سنن فسیروا » ـ ای اعتبروا و انظروا کیف فعلنا بمن والیٰ ، و کیف انتقمنا ممّن عادیٰ میگوید درنگرید بندگان من ! عبرت گیرید رهیگان من ! پند پذیرید دوستان من ! دیدهٔ بصائر برگمارید ، نظر عبرت و فکرت بکار دارید ، تا ببینید لطف من با دوستان من وقهرمن بردشمنان من آن لطف اثرفضل ماست ، واین قهر نشان عدل ماست ، ازفضل کریم سزاست ، وزعدل کریم رواست ، که خداوندی و پادشاهی بحقیقت ماراست اثرفضل ما بود که آدم صفی را بر کشیدیم ونواختیم ، وبی‌سابقهٔ طاعت باوی کرامتها کردیم وعلم دادیم و مسجود فرشتگان کردیم ، و بجوار خود بحظیرهٔ قدس(۱) رسانیدیم ، آنگه آن زلت که از وی برفت ازو درگذاشتیم ، وعذر بنهادیم ، و رقم اصطفائیّت واجتبائیت کشیدیم ، که « ثمّ اجتباه ربُّه ، فتابَ علیه وهَدیٰ » نشان عدل ما بود که ابلیس نومید را براندیم ، و مهجور مملکت کردیم ، و بآن سرفرازی که کرد و کبر که آورد عبادت چندین هزار ساله بباد بردادیم ، و این رقم کفر بروی کشیدیم که « وکانَ من الکافرین » اثر فضل ما بود کـه نوح را از دست دشمن و رجم ایشان برهانیدیم ، واز بهروی کشتی ساختیم ، تا از عذاب طوفان ایمن کردیم نشان عدلما بود که قوم نوح را یکبارگی بآب بکشتیم ، وبسیط زمین‌را از نجاست کفر ایشان بشستیم اثر فضل ما بود که ابراهیم را بدوست خود گرفتیم و بـدر

۱ ـ حظیرة القدس الجنة (المسجد)

پیغامبران و پیشواءِ ملت خود کردیم، وآتش بروی بوستانِ چون گلستان کردیم نشان عدل ما بود که نمرود طاغی را از درگاه خود براندیم، وچون خواست که قربان کند از بهرما دست ردّ بسینهٔ وی باز نهادیم و نپذیرفتیم، وآن سرکشی و جباری که نمود بدست پشه‌ای هلاك کردیم. اثر فضل ما بود که **موسی** کلیم را با پشمینه‌ای وعصائی بخود نزدیك کردیم، بکوه **طور** برآوردیم و همرازِ(۱) خود کردیم. نشان عدل‌ما بود که **فرعون** بی‌عون را از تخت وتاج در ربودیم و او را و جملهٔ **قبطیان** را بآب بکشتیم، وخانها وربوزهای ایشان رایگان به **بنی اسرائیل** سپردیم. اثر فضل‌ما بود که صدر دولت یتیم **بوطالب** ازهفت‌آسمان برگذاشتیم، و مقام محمود وعرش‌عظیم‌منزلگاه وی کردیم، ولقاء ورضاء خود وشفاعت امّت‌تحفهٔ وی ساختیم. نشان عدل ما بود که **عقبة وعتبة وامیة وشیبة و ولیدمغیرة و ابوجهل** پرجهل‌را وجملهٔ صنادید **قریش** را به اسفل السّافلین فروبردیم، وظلمت کفرایشان باطلٌ ادبار خود بردیم، ونقاب تعزّز از چهرهٔ جمال‌اسلام فروگشادیم، وبسیطزمین بجمال‌شرع نبوی و رسالت **محمد**(ص) عربی بیاراستیم وبپرداختیم، واین‌ندا درعالم دردادیم «وقُل‌جاء الحقّ و زهق الباطل»

سائق و قائد صراط الدّین
به ز قرآن مدان و به ز اخبار
جز بدست و دل **محمد**(ص) نیست
حلّ و عقد خزینهٔ اسرار
در طریق رسول دست آویز
بر بساط خدای پای افشار

«هٰذا بیانٌ لِلنّاس»ـ میگوید آنچه کردیم از کرامت واهانت(۲)، و آنچه نمودیم از نواخت و سیاست، بآن کردیم تا بدان مردمان عبرت گیرند، و دانایان پند پذیرند، وزیرکان دریابند، وهوشیاران در هوشیاری بیفزایند، عاقلان‌ازغفلت

---

۱ ـ نسخه همراز ۲ ـ نسخه اهانت

باز گردند، گهی در قهر و عدل الله نگرند، از هلاك متمرّدان و خسران اهل طغیان براندیشند، واز بیم چون نمك درآب بگدازند که در فضل ولطف‌الله نگرند، نواخت پیغامبران و کرامت دوستان یاد کنند، چون گل بربارشگفند خدا را که چنان پرستند و که چنین رب‌العالمین از مؤمنان این تردّد و اختلاف حال در پرستگاری و طاعت داری بپسندید و ایشان را درآن بستود، گفت «یَدعونَ ربَّهم خوفاً وطمعاً»، جای دیگر گفت «یدعوننا رَغباً و رَهَباً»

«ولا تهنوا ولا تحزنوا وأنتمُ الأعلَون» ـ میگوید، هیچ اندوه مدارید، و هیچ غم مخورید، وخود را خوار وحقیر مشمرید که برتری ومهتری خود شما را سزد، که عهد من دارید، و بیاد من نازید، و بضمان من تکیه دارید، و برحمت من آسایش و زبان حال بنده ازسر ناز ودلال این ترنّم میکند

خز خداوند مفرمای که خوانند مرا

سزد این نام کسی را که غلام تو بود!

پیر طریقت در مناجات گفت الٰهی چه غم دارد او که ترا دارد؟ کرا شاید او که ترا نشاید؟ آزاد آن نفس که بیاد توبازان، وآباد آن دل که بمهرتوباران، و شاد آنکس که باتو درپیمان

از غیر خدا شدن سر میداست

کار آن دارد که باتو در پیماست

۲۵ـ النوبة الاولی

قوله تعالیٰ «وَمَا مُحَمَّدٌ اِلّا رَسُولٌ» الآیة و نیست **محمد** (ص) مگر فرستاده‌ای از مردمان، «قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ» پیش ازو فرستادگان فراوان گذشتند، «اَفَاِن مَاتَ اَوقُتِلَ» اگراو بمُرد یا بکشتند، «اِنقَلَبتُم عَلىٰ اَعقَابِکُم»

شما باز میگردید به پس باز ، « وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلیٰ عَقِبَیْهِ » وهر که باز گردد بردوعقب خویش ، « فَلَنْ یَضُرَّ اللّٰهَ شَیْئاً » نگزاید خدای را هیچ چیز ، « وَ سَیَجْزِی اللّٰهُ الشّاکِرِینَ (۱۴۴) » وآری پاداش دهد خدای سپاسداران را

« وَ مٰا کٰانَ لِنَفْسٍ » و نبود ونیست هیچ تن را وهیچ کس را ، « اَنْ تَمُوتَ اِلّا بِاِذْنِ اللّٰهِ » که نمیرد مگر بخواستِ خدا و دانش او ، « کِتٰاباً مُؤَجَّلاً » نبشته‌ایست و انداخته‌ای نامزد کرده که کی ،« وَ مَنْ یُرِدْ ثَوٰابَ الدُّنْیٰا »وهر که ثواب این جهانی خواهد ، « نُؤْتِهِ مِنْهٰا » بدهیم او را ازآن ، « وَمَنْ یُرِدْ ثَوٰابَ الْآخِرَةِ » و هرکه ثواب آن جهانی خواهد ، « نُؤْتِهِ مِنْهٰا » بدهیم او را ازآن « وَ سَنَجْزِی الشّاکِرِینَ (۱۴۵) » و آری ثواب دهیم سپاسداران را

« وَ کَاَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ » ای بسا پیغامبرا ، « قٰاتَلَ مَعَهُ » که با وی جنگ کردند ، « رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ » سپاههای فراوان ، « فَمٰا وَهَنُوا » سست نگشتند و تن بندادند ، « لِمٰا اَصٰابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ » آنرا که بایشان رسید در راه خدا ، « وَ مٰا ضَعُفُوا وَمٰا اسْتَکٰانُوا » سست و بددل نشدند و از دست فرو نیفتادند ، « وَاللّٰهُ یُحِبُّ الصّٰابِرِینَ (۱۴۶) » والله دوست دارد شکیبایان را

« وَ مٰا کٰانَ قَوْلَهُمْ اِلّا اَنْ قٰالُوا » و نبود سخن ایشان مگر آنکه گفتند « رَبَّنَا اغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا » خداوندما ! بیامرز مارا گناهان‌ما ، « وَ اِسْرٰافَنٰا فِی اَمْرِنٰا » و گزاف کاری ما در کارما ، « وَ ثَبِّتْ اَقْدٰامَنٰا » و برجای دار ومحکم برایستادن گاه ما دربسل خویش، « وَ انْصُرْنٰا عَلَی الْقَوْمِ الْکٰافِرِینَ (۱۴۷) » ویاری ده مارا بر گروه ناگرویدگان

« فَآتٰاهُمُ اللّٰهُ ثَوٰابَ الدُّنْیٰا » بداد خدای ایشانرا ثواب این جهانی ، « وَحُسْنَ ثَوٰابِ الْآخِرَةِ » و نیکوئی ثواب آن جهانی « وَ اللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ (۱۴۸) » والله دوست دارد نیکوکاران را

« یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا » ای ایشان که بگرویدند ، « اِن تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوْا » اگر فرمان برید ایشان را که بمن کافر شدند ، « یَرُدُّوکُم عَلیٰ اَعْقَابِکُم » بر گردانند شما را بپس باز ، « فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِیْنَ (۱۴۹) » تا بر گردید و زیانکار باشید

« بَلِ اللهُ مَولیٰکُم » بلکه الله خدای شما و یار شما ، « وَهُوَ خَیْرُ النَّاصِرِیْنَ (۱۵۰) » و او بهتر یاری دهندگان است

النوبة الثانیة

قوله تعالی « وما محمّدٌ الا رسولٌ » الآیة مفسّران گفتند سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی(ص) آنروز که بغزاء احد بیرون شدچون بمقام رسید ، بشعبی از شعبهای احد فرو آمد ، و پنجاه مـرد تیرانداز ازلشکرخود بر گزید ، و عبدالله بن جبیر انصاری برادر خوات جبیر برسرایشان امیر کرد ، وایشان‌را بپایان کوه بر گذرگاه دشمن بداشت ، و گفت اگر بینید که مارا نصرت است یاهزیمت ، هرچون که باشد، شما ازاینجا مروید و برمگردید ، مبادا که بر گردید و آنگه‌دشمن از پس درآید و مارا دریابد پس لشکر قریش در رسید خالدبن ولید بر میمنهٔ ایشان، وعکرمة بن ابی جهل برمیسرهٔ ایشان و زنان قریش نیز با ایشان‌بیرون‌آمده، دف میزدند و شعرمیگفتند ، چنانکه عادت ایشان بود مصطفی (ص) ویاران‌حمله بردند ، و کافران را هزیمت کردند ، و قومی را بکشتند از ایشان یکی ابی بن خلف جمحی‌بود ، وقتی‌رسول‌خدا(ص) را گفته بود مرا مادیانی‌است ویرا علف میدهم ونیکو میدارم تا برپشت آن ترا کشم رسولِ خدا جواب داد که من ترا کشم انشاءالله پس روز احد ، ابی بن خلف نزدیك رسول(ص) درآمد وقصد وی میکرد ، رسول‌خدا(ص) بگذاشت‌تا نزدیك‌درآمد ، حربه‌ای‌ستد از حارث بن الصمة و بر گردن

وی رد ار اسب بیفتاد چنانکه گاو بانگ میکرد و میگفت « **قتلنی محمد** » قوم وی ویرا بر گرفتند ، گفتند مترس ، باکی نیست ، وصورت کُشنده نیست جواب داد که چه جای ایست ، اگر **محمد** خیو برمن افگندی مرا بکشتی ، که ار وی شنیدم که من ترا بکشم دیگرروز آن بدبخت ار آن زخم بمرد و **حسان بن ثابت** در وی میگوید

لقد وَرِثَ الضّلالةَ عن أبيه **ابی** حین بارزه الرّسولُ

پس چون کافران بهزیمت شدند ومسلمانان در غنیمت درافتادند آن قوم که رسول (ص) ایشان را برمرکز بداشته بود چون هزیمت کفّار دیدند ، و مسلمانان بغنیمت درافتاده ، ایشان بخلاف افتادند قومی گفتند فرمان رسول (ص) راخلاف نکنیم، و وصیت وی دست بنداریم ، وارجای نرویم قومی گفتند چه جای‌درنگ است ! کافران همه بهزیمت رفتند ، ومسلمانان آنک غارت میکنند و غنیمت میگیرند پس بیشترین ایشان فرمان رسول‌خدا (ص) را خلاف کردند ، و مرکز بگذاشتند ، و بغنیمت گرفتن مشغول شدند **خالدبن‌ولید و عکرمة بن ابی جهل** کهسالارلشکر **قریش**بودند ، دیدند که مسلمانان بغنیمت‌مشغول‌شدند ازآن جایگه که قوم برخاسته بودند تاختن کردند برمسلمانان، و ایشان را بشکستند ، وبهزیمت کردند درمیانه **عبدالله بن قیمیة حارثی**زخمی‌برچهرهٔ عزیزرسول‌خدا(ص) کرد چنانکه مجروح‌شد ، و یاران را ازوی پراکنده کرد بن‌دیگر باره قصدرسول(ص) کرد **مصعب بن‌عمیر** فراز آمد تادفع کند ، بدست **حارثی** کشته شد **حارثی** بازگشت ومیگفت «انی قتلتُ **محمداً** » وآوازدهنده‌ای ازمیان لشکرآوازداد الا انَّ **محمداً** قدقُتل» گویند آن‌آواز دهنده‌ابلیس‌بودلعنةالله پس **مصطفی**(ص) باگوشه‌ای شد ومیگفت « اِلَیَّ عبادَ الله ! اِلَیَّ عبادَالله !» باسی‌مرد باوی افتادند ، و

او را پاس میداشتند، ودشمنان را دفع میکردند قومی از مسلمانان را ظن افتاد که رسول(ص) را کشتند، میگفتند «لیت لنا رسولاً الیٰ **عبدالله بن ابی** فیأخذ لنا أماناً من **ابی‌سفیان**» بعضی منافقان گفتند اگر **محمد**(ص) کشته شد بدین اوّل که داشتید باز شوید **انس بن نضر** عمّ **انس بن مالک** گفت یاقوم اگر **محمد** (ص) کشته شد خدای **محمد** (ص) زندهٔ پاینده است شما را چه زندگی بود وچه راحت بعد از رسول خدا؟ اکنون بیائید تا شمشیر زنیم و جنگ کنیم هم بر آن دین که رسول(ص) جنگ کرد، وبمیریم هم بر آنکه وی بمرد آنگه گفت «اللّهمّ انّی أعتذرُ الیك مما یقول هؤلاء المسلمون وَ أبرأ الیك مما جاء به هؤلاء المنافقون» پس روی بدشمن نهاد وجنگ کرد تا کشته شد پس رسول‌خدا(ص) سوی صخره شد، و مردم را برخود خواند اول کسی که رسول(ص) را واشناخت **کعب بن مالك** بود گفتا دوچشم بر کسین ویرا بشناختم که زیر مغفرمی‌افروختند بآواز بلند گفت «یامعشرَ المسلمین أبشِروا هٰذا رسولُ‌اللّٰه(ص)» رسول(ص) با وی گفت خاموش باش پس طائفه‌ای یاران باوی پیوستند و رسول(ص) ایشان را ملامت کرد که چرا بگریختید وپشت بدادید؟ ایشان گفتند یارسول‌اللّٰه پدر ومادر مارا فدای توبادا، آن بیگانگان آوازهٔ قتل تو در میان لشکر افکندند، دلهاء ما شوریده و کسته گشت، بترسیدیم، و از آن بیم وترس برمیدیم و بگریختیم پس ربّ‌العالمین بشأن ایشان و بیان این قصه که گفتیم، این آیت فرستاد

«وما محمدٌ الّا رسولٌ» ـ **محمد** و **احمد** دونام‌اند مصطفی‌را صلوات‌اللّٰه‌علیه، معنی آن ستوده و ستودنی و**محمد** درستایش بلیغ‌تر است که از تحمید است بناء مبالغت ازحمد بنامتر وجامع‌تر یعنی‌هوالمستغرق‌لجمیع‌المحامد وهرچه‌اسباب‌ستایش است وخصال آرایش در وی موجود، و او بآن موصوف رب‌العالمین گرامی کرد

مصطفی (ص) را این دو نام کـه هردو از نام خویش شکافته، وفی معناه أنشدَ الشاعرُ حسان بن ثابت (رض)

و شَقَّ له مِن اِسمه کی یُجلّهُ فذُو العرش محمود وهذا محمّدٌ

فهُو صلّی الله علیه وسلّم محمّدٌ و اُمّتُهُ الحمّادون، و لِواءُهُ الحمد، ومقامُه المحمود

قال ابن عباس اسمه (ص) فی التوراة احمد الضّحوك القتّال یرکب البعیر، و یلبس الشملة، ویَجتزی بالکسرةِ، سیفه علی عاتقه و قال (ص) «انّ لی اسماءً، اَنا محمد و احمد، و اَنا الماحی الّذی یُمحیٰ بی الکفر، و أنا الحاشر الّذی یُحشر الناس علیٰ قدمیَّ، وأنا العاقب الّذی لانبیَّ بعدی» وقوله «ویُحشر النّاس علیٰ قدمیَّ» معناه انه یقدّمهم وهم خلفه فانّه اوّلُ مَن ینشقّ عنه القبر، ثمّ الناس یتبعونه روىٰ ابوهریرة قال قال رسول‌الله (ص) «الم تروا کیف صرفَ اللهُ عنی لعنَ قریش و شَتمَهم، یشتمون مذَمّماً و اَنا محمد» و عن علی (ع) قال قال رسول‌الله (ص) اذا سَمَّیتُم الولدَ محمّداً فأکرِموه، و اَوسِعوا له فی المجلس، ولا تُقبّحوا له وجهه، وما مِن قوم کانت لهم مشورة فحضر معهم مَن اسمه احمد اومحمّد، فاَدخلوه فی مشورتهم، الا خیرٌ لهم، وما مِن مائدةٍ وُضِعت فحضرها مَن اِسمُه احمد او محمّد الا قُدّس فی کلّ یوم ذلك المنزل مرّتین وقال(ص) تُسمّون اولادَکم محمّداً ثمّ تلعنونهم؟! و مصطفی (ص) را در قرآن ده نام است از آن نامها دو نبوّت وتقریب راست، ودو مِدحت وتعظیم را، و دو هیبت وترهیب را، ودو کنایت‌اند ودو تصریح اما آن دو که نبوت وتقریب راست نبی است ورسول ومدحت وتعظیم را رؤف است و رحیم، و هیبت وترهیب را مبشر است و نذیر، و کنایت طه و یس، وصریح محمد و احمد

«قد خَلت مِن قبله الرسلُ» ـ ای یموت هو کما ماتتِ الرّسل

«افاِن ماتَ» ـ ای علی فِراشه «او قُتل انقلبتم علیٰ اعقابکم» ـ ای ارتددتم

کفّاراً بعد ایمانکم ودرنظم این آیت تقدیم وتأخیر است که معنی استفهام برانقلاب می‌افتد نه برموت و قتل، که انقلاب ایشان منکَر است نه موت یعنی أتنقلبون علیٰ اعقابکم إن مات محمد أو قُتِل؟ نظیره قوله «أفإن مِتَّ فهُم الخالدون» ـ یعنی «افهُم الخالدون إن مِتَّ» و گفته‌اند أوْ قُتل ازبهر آن گفت که مصطفی(ص) را هم موت برفراش بودهم قتل بود، بحکم آن خبر که گفت «مازالت اکلة خیبر تعادُّنی فهٰذا اوان قطعت أبهَری (۱)»

«و مَن یَنقلب علیٰ عَقبَیه» ـ عقب پی پاشنه است، کنایت است از رفتن به پس، و ازو اینجا ردّت خواهد از مسلمانی میگوید هر که ازاسلام باشرك گردد و مرتدّ شود «فلن یضرَّ اللهَ شیئاً» ـ آن برالله هیچ زیان نکند، بلکه زیان هم بنفس مرتد باز گردد که از ایمان و سعادت آخرت درماند وصحَّ فی‌الخبر أنه صلی‌الله علیه وآله وسلّم قال بینما أنا علی‌الحوض ادمرَّبکم زُمَراً فتفرّقَت بکمُ الطُّرقُ فنادیتُکم ألاهَلمّوا الی الطّریق، فنادی مُنادٍ من وراءی انهم بدّلوا بعدَك فأقول سُحقاً لِمَن بدّل بعدی و رُوِیَ انّه قال انی علی‌الحوض حتیٰ انّی انظر الیٰ مَن یرِدُ علیَّ منکم وَسیُؤخَذُ ناسٌ دونی فأقول یا رب منّی ومن امتی فیُقال هل شعرتَ ما عملوا بعدَك؟ والله مابَرَحوا یرجعون علیٰ اعقابهم

ثم قال‌الله تعالیٰ «وسیَجزی اللهُ الشّاکرین» یعنی المؤمنین الموحّدین‌لله، العارفین بنعم‌الله عزّوجل‌ومِنّه علیهم وروایت است ازنقلهٔ اخباروحَملهٔ آثار که چون مصطفی(ص) از دنیا بیرون شد، عمر بن الخطاب برخاست و گفت که منافقان میگویند که رسول‌خدا(ص)بمرد، و رسول(ص)نمرد، که وی بحضرت عزّت رفت چنانکه موسی (ع) چهل شب ازمیان قوم برفت‌بمناجات، پس باز آمد، مصطفی(ص)

---

۱ ـ الابهر ورید العنق، ومنه مازال یراجعه الالم حتی‌قطع ابهره ای‌اهلکه (المنجد)

همچنین بازآید وپس ما این منافقان که این سخن میگویند دست و پای بریم، و گردنهاشان بزنیم، و بردار کنیم این قصّه به بوبکر صدیق رسید، بوبکر بیامد به‌عمر بر گذشت، و عمر همان سخن میگفت بوبکر در خانهٔ عایشه شد مصطفی (ص) رادید جامه سر کشیده، جامه از روی وی باز کرد، ویرا دید کالبد مبارك خالی کرده، بروی وی درافتاد و میگریست و میگفت «فداك أبی وأمّی، ما اطیَبَك حیّاً و میّتاً، مات محمد وربِّ الکعبة» پس بیرون آمد و آواز داد «علیٰ رِسْلِك یا عمر! انصِت»، باش یاعمر، خاموش یاعمر! وعمر سر وا زد و همان سخن میگفت، پس ابوبکر روی بمردم نهاد و سخن در گرفت مردم همه روی سوی درنهادند و عمر را بگذاشتند بوبکر این آیت برخواند که «وما محمّد الّا رسولٌ قدخَلَت مِن قبله الرّسلُ» الآیة پس گفت فمَن کان منکم یَعبدُ محمّداً، فقدمات الٰهُه الّذی کان یعبدُه، ومَن کان یعبدُالله وحده لاشریك لـه، فإنّ الله حیٌّ لم یَمُت بعضی صحابه که حاضر بودند سوگند یاد کردند که گوئی هرگز این آیت نشنیده بودیم، واز آسمان به مصطفی (ص) فرو نیامده بود تا آن روزکه از بوبکر شنیدیم، ودانستیم که حق است و راست آنچه بوبکر گفت!

قوله «وما کانَ لِنفسٍ اَن تَموتَ» ـ تقدیره وما کانت نفسٌ لِتموت «الّا باذن الله» ای بقضاء الله و قَدره «کتاباً» ای کتب اللهُ فی ذٰلك کتاباً «مؤَجّلاً» ـ الیٰ اَجله الّذی قدَّرلَه، فرا هزیمتیان روز احد میگوید که این مرگ بقضاء وقدر ونبشتهٔ ما است آنچه بستیم وتقدیر کردیم، نگردد، ونه هر که بهزیمت‌شود واز جنگ بگریزد در زندگی وی بخواهد افزود پس چرا هزیمت برخود افکندید، و پشت بدادید؟ همانست که گفت «ولَن ینفعَکم الفِرارُ اِن فررتم من الموت اَوِ القتل» وقال النبیّ «فرغ الله الیٰ کلّ عبدٍ من خمس من اجله وعمله و اثره ومضجعه و رزقه، لا یَتعدا هنّ عبدٌ»

قوله «ومن يرد ثواب الدّنيا» ـ اى ومن يرد بطاعته وعمله زينة الدّنيا و زخرفها، «نؤته منها» ثواب نامى است پاداش كردار را در نيك و در بد، از بهر آنكه آن از سراى كردار كار كننده باوى گشت يقال «ثاب الى المريض جسمُهُ» اى رجع ومعنى آيت آنست كه هر كه بطاعت و عمل خويش ثواب دنيوى طلبد، ويرا بدهيم، و دريغ نداريم لكن چنان باشد كه در آن آيت ديگر گفت «ومن كان يريد حرث الدّنيا، نؤته منها وماله فى الآخرة من نصيب»

«ومن يرد ثواب الآخرة نؤته منها» ـ وهر كه بطاعت وعمل ثواب اخروى خواهد، ويراست آنچه خواست اين ثواب عمل براندازهٔ نيّت و برورق همّت بود هر كه را درعمل نيّت دنيا بود، ويرا دنياست، و هر كه را نيّت عقبىٰ بود، ويرا عقبى است، و اليه اشارالنّبى(ص) «انّما الأعمالُ بالنّيّات و انّما لامرئٍ مانوىٰ من كانت هجرتُه الى الله و رسوله فهجرتُه الى الله و رسوله، ومن كانت هجرته الى دنيا يُصيبها، او امرأةٍ يتزوّجها فهجرتُه الىٰ ما هاجرَ اليه»

قوله «وكأيّن من نبىّ» الآية ـ قراءت مكّى بمدّ وهمزاست، برمثال «كاعِن»، باقى بتشديديا وبى مدّ خوانند برمثال «كعيّن»، ومعنى هردو لغت يكسان است اى وكم من نبىّ، و تقول العرب «بكأيّن هذا الثّوب»، اى بكم هٰذا الثّوب «قُتِلَ» بروزن فُعِلَ برمجهول قراءت حرمى و بصرى است ديگران قاتَلَ خوانند، و اين كلمات را چهار وجه است يكى «وكأيّن من نبىّ قُتل» اينجا وقف كنى معنى آنست كه بسا پيغامبران كه كشتند، ودرقرآن ازين كشتن انبياء فراوان است، و برجهودان بآن گواهيها فراوان ازجدا و از آن كشتگان زكريا(ع) و يحيى(ع) شناسند وجه ديگر «وكأيّن من نبىّ قاتَل» وقف است ميگويند بسا پيغامبرا كه كشتن كرد وجنگ بادشمنان خدا وازمقاتلان پيغامبران داود (ع)و سليمان (ع)و

یوشع(ع) شناسند آن دو وجه دیگر «قُتِلَ معه» و «قاتَلَ معه» قتل ومقاتلة باسپاه پیغامبران افتد میگوید بسا پیغامبرا که باوی فراوان ازسپاهها ایشان کشتن کردند، وبسا که کشته شدند از بهر خدا و درپیدا کردن دین وی

«الرِّبِّی» نامی است سپاه را که از هزار کم باشد **ابن مسعود** گفت «رِبِّیّون» هزارها باشند از ربا گرفته‌اند یُقال «رَبَا الشّیء اذا زاد و کثر» مفسّران گفتند این علماءاند، سُمّوا بِذٰلك لزیادة علمهم و الرَّبّانیّ منسوب الی العلم بدین الرّبّ

قوله «فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل‌الله» ـ ای ماضعفوا عن‌الجهاد لما نالهم من‌ألم الجِراح

«ومَا استکانوا» ای ماخضَعوا وماخشعوا لِعَدُوِّهم این بازعتابی دیگراست مهزمان **احد** را، میگوید بسا پیغامبران و اصحاب ایشان کـه جنگ کردند با دشمنان، وبسا پیغمبران که کشته شدند، وآن قوم‌ویاران ایشان بعد ازقتل‌پیغامبران ازدین خویش برنگشتند، ودین از دست بندادند، و ازجهاد سست و بددل نگشتند، وآنگه‌درآن رنج‌وقتل، انبیاء جز این سخن نگفتند که «رَبَّنا اغفِرلنا ذنوبَنا واسرافَنا فی‌امرنا وثبّت اقدامَنا» ای‌عند الِالتقاء فلا تــزول

«وَ انصرنا علی‌القوم الکافرین» ـ یعنی یا اصحاب **محمد** ! چرا نه‌آن گفتید شما که‌ایشان گفتند، ونه که‌آن کردید که‌ایشان کردند؟ باثواب رسیدید، چنانکه ایشان رسیدند؟ ثواب ایشان آنست که گفت

«فآتیهمُ اللهُ ثوابَ الدّنیا» یعنی النصر علیٰ عدوّهم

«وحُسنَ ثواب الآخره» ـ جنةُ الله و رضوانُه، فمن فعل ذٰلك فقد اَحسن «والله یحب المحسنین» ـ مفسّران گفتند ثواب دنیا درحق این امّت هم نصرت‌است بردشمن وهم‌غنیمت، و درحق امتهاء پیشینه، نصرت مجردبود بی‌غنیمت، که ایشان

را غنیمت گرفتن و خوردن حلال نبودی، بهم آوردندی تا آتشی از آسمان فرود آمدی و آنرا بسوختی وتخصیص وتشریف مصطفی (ص) بروی و بر امّت وی حلال کردند وبه قال النبیّ (ص) «اُحِلَّت لی المَغانمُ ولم تُحَلَّ لِاحدٍ قبلی»

قوله «یا ایّها الذین آمنوا» الآیة این آیت بآن فرود آمد که درو قعهٔ احد چون هزیمت بر مسلمانان افتاد، منافقان فرا ایشان گفتند که بدین اوّل باز گردید واز ابوسفیان امان طلب کنید ربّ العالمین گفت

«اِن تُطیعوا الّذین کفروا» اگر شما فرمان ایشان برید وبمشاورت ایشان کار کنید شمارا ازدین اسلام بر گردانند، و بملّت کفر برند مکنید چنین، واگر گویند فرمان مبرید

«بل اللهُ مولیٰکم وهو خیر الناصرین» ـ نه، نه، با کافران موالات مگیرید و از ایشان یاری مجوئید که یاری دهندهٔ شما و مولای شما الله است ا بهتر یاری دهندگان، وبه آرندهٔ دوستان، و کم آرندهٔ دشمنان

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ «وما محمدٌ الا رسولٌ» ـ محمد (ص) هر چند ستوده و گزیده ازمیان همه مردمان است، و نواختهٔ خدای جهانیانست، قطب جهان وچراغ زمین و آسمان است صدر و بدر عالم، مقتدای خلق، مهتر کائنات، و خاتم پیغامبرانست، با این همه بشراست، مرگ بروی روا، و فنا در وی روان، چندی که بودند در جهان، ازین پیغامبران همه رفتند به حق بازشدند به الله را زیان حق از همه باز مانده والله بکمال عزّ خویش نگه دارنده

از روی اشارت خطاب با اهل تحقیق میرود که کمال عزّت ما مستغنی است از «لم یکُن ثمّ کان» خداوندی ما را از نبود نیست بود بیوندی در نیابد وحدانیت

ما را موحدی درمی‌باید(۱) هستی‌ما را مقوّی‌درباید کبریاء ما راعزّت ماشناسد، عزّت ما را احدیّت ما داند

و لِوَجهها مِن وجهها قمرٌ ولِعَینها مِن عینها کُحلٌ

وصحّ فی‌الخبر أنّه عزّ جلاله یقول «یاعبادی لوأنّ اوّلکم وآخرکم وانسکم وجنّکم کانوا علی اتقیٰ قلب رجلٍ منکم لم یزِد ذٰلك فی‌ملکی شیئاً؛ یا عبادی لوأنّ اوّلکم و آخرکم و انسکم وجنّکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذٰلك من ملکی شیئاً»

قوله «أفاِن مات اَو قُتل انقلبتم علیٰ اعقابکم» الآیة این آیت دلالت کند برشرف صدیق اکبر که چون مصطفی (ص) را ازین سرای حکم بیرون بردند، و طلعت نبوت او را مرکب مرگ فرستادند وحضرت الٰهیّت بعتِ عزّت آن طلعت را از مرکب مرگ در ربود، و درکنف احدیّت گرفت، اهل تفرقت در اضطراب افتادند، و دیدهاء شان در حجاب شد مگر بصیرت صدیق اکبر که مصطفی (ص) نقطهٔ جمع را درصدق وی مستحکم کرده بود، بدین خبر که «خُلقتُ و أخی ابوبکر من طینةٍ واحدةٍ فسَبَقته بِالنبوّة فلم یضُرّه، ولو سبقَنی بها ماکان یضُرّنی» لاجرم چون عمر تیغ بر کشید و گفت هر که گوید که مصطفی (ص) بمرد سرش بر گیرم، ابوبکر که قدم‌صدق اودر دائرهٔ جمع‌مستحکم بود، بمنبر بر آمد وبانگ بر عمر زد و بر دیگران، که «مَن کان‌یعبُد محمداً فاِنّ محمداً قدمات، ومن کان یعبُدالله محمد فاِنه حیٌّ لایموت» عظیما! خدایا! جبارا! کردگارا! که همه اوست! بودِ خلقان بداشت او! نابودِ ایشان بحکم او! بقاء عالمیان‌بارادتِ او! فناء آدمیان بمشیّتِ او! باقی همیشه و زندهٔ پاینده او! کلُّ شیءٍ هالكٌ الّا وجهه»

۱ - نسخه: می دربایند.

قوله « وماکانَ لنفسٍ ان تموتَ الّا باِذن‌الله » الآیه نعمتها آنست که الله شمرد ، رنجها آنست که وی ساخت اجلها آنست که وی نهاد روزیها آنست که وی داد نه افزود و نه کاست ؛ این است سخن راست ! یکی را با دنیا داد ، یکی با عقبی ، یکی با مولیٰ وهر یک(۱) را مراد خود بداد دنیادار را گفت « و مَن یُرِد ثوابَ الدّنیا نُؤْته منها » عقبی‌جوی را گفت « و مَن یُرِد ثوابَ الآخرة نؤته منها » ، باز مولیٰ جویان را از هردو جدا کرد و ایشان‌را شاکران خواند و گفت « و سَنجزِی الشّاکرینَ » ـ جزاء ایشان در ارادت ایشان نیست که ایشان را خود ارادت نیست ارادت ایشان فداء ارادت حق بود

به **موسی**(ع) وحی‌فرستاد(۲) که یا **موسی** ! خواهی که بجائی‌رسی ، مراد خود فداء مراد ازلی‌ما کن ، و ارادت خود در باقی کن **پیرطریقت جنید** وقتی در اثناء مناجات از حق درخواستی کرد ، بسِرّش ندا آمد که « یا **جنید** خَلِّ بینی وبینَك »میان من وتو می‌درآئی ؟ من خود دانم که ترا چه سازد و چه بکار آید ؟ آنچه‌فرستم‌بپذیر ، وآنچه فرمایم بکن پس‌چون‌بنده را خواستی‌بود ، ربّ‌العالمین ویرا به از آن دهد که بنده خواهد ، چنانکه در خبر است « مَن شغلَه ذِکری عن مسألتی اَعطیتُه افضلَ ما اُعطیَ السّائلین »

« فَآتاهمُ‌اللهُ ثوابَ‌الدّنیا وحُسنَ ثوابِ الآخرة » درثواب‌آخرت«حسن» گفت یعنی نیکو است آن ثواب ، و در ثواب دنیا آن نگفت از بهر آنکه ثواب آخرت پاینده است و ثواب دنیا گذرنده ، آن بودنی است بر دوام بی آفت ، وبی قسمت واین بریدنی است عن‌قریب ، هم باآفت وهم با محنت

« واللهُ یُحِبُّ المحسنین » ـ این مُحسنان آن شاکرانند که دربن آیت گفت وجزا که آنجا اشارت کرد محبت است که این‌جا بیان کرد واحسان آنست که **مصطفی** (ص) گفت بجواب **جبرئیل** « اَن تعبُدَاللهَ کأنك تراه » احسان صفت

۱ ـ نسخه یکی ۲ ـ نسخه آمد

مراقباست ، وحال واجداست ، ومقام راضیان است ، و نشان دوستان است محبّت خدای ایشان را شعار ، ویاد الله ایشان را دثار ، ومهر الله ایشان را نثار ، نثاری که بر روی جان گوئی نگار است ، و درخت شادی از وی بارست ، وجان را خوش‌بهار است !

الا ای خوش نسیم نوبهاری — تو بوی زلف آن دلبر داری

۲۶ - النوبة الاولی

قوله تعالی « سَنُلْقِی » آری می درافکنیم ، « فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا » در دلهاء ناگرویدگان ، « الرُّعْبَ » بیم وترس ، « بِمَا أَشْرَکُوا بِاللَّهِ » بآنچه انباز گرفتند باخدای ، « مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً » چیزی که الله آن را از آسمان حجّتی نفرستاد ، « وَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ » و بازگشتگاه ایشان فردا آتش است ، « وَ بِئْسَ مَثْوَی الظَّالِمِینَ (۱۵۱) » وآن بد بودن گاهی است کافران را

« وَ لَقَدْ صَدَقَکُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ » راست گفت خدای باشما ، و راست کرد وعدهٔ خویش که داده بود ، « إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ » آنگه که شما ایشان را میکشتید بخواست وی ، « حَتَّی إِذَا فَشِلْتُمْ » تاآنگه که بددل شدید ، « وَ تَنَازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ » و با یکدیگر مخالف شدید و بر آو یختید ، « وَ عَصَیْتُمْ » و در رسولِ من نافرمان شدید و سر کشیدید ، « مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاکُمْ مَا تُحِبُّونَ » پس آنکه بـا شما نمود الله آنچه دوست میداشتید ، « مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الدُّنْیَا » کس هست ازشما که این جهان می‌خواهد ، « وَمِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الْآخِرَةَ » و کس هست از شما که آن جهان می‌خواهد ، « ثُمَّ صَرَفَکُمْ عَنْهُمْ » پس شما را ازکافران برگردانید ، « لِیَبْتَلِیَکُمْ » تا شما را بیازماید (بآن محنت که افتاد) ، « وَ لَقَدْ عَفَا عَنْکُمْ » و درگذاشت از شما آنچه کردید « وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ (۱۵۲) » والله بافضل است برمؤمنان

« اِذ تُصعِدُونَ » که بالامیگرفتید، «وَلَا تَلوُونَ عَلَىٰ اَحَدٍ » وبار نمیگرستید با کس ، « وَالرَّسُولُ یَدعُوکُم » و پیغامبر شمارا میخواند ، «فی اُخرٰیکُمْ » از پس شما ، « فَاَثَابَکُمْ » شما را الله پاداش داد (بآن نافرمانی که کرده بودید و دنیا که جسته بودید) « غَمّاً بِغَمٍّ » غمی در غمی پیوسته ، « لِکَیلَا تَحزَنُوا » تـا مگر با ز اندوهگن نبید(۱) ، « عَلَىٰ مَا فَاتَکُم » بر آنچه از شما در گذرد از دنیا ، « وَلَا مَا اَصَابَکُم » ونه بر آنچه بشما رسد از رنج ، « وَاللهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعمَلُونَ (۱۵۳) » و الله آگاه است بآنچه میکنید

« ثُمَّ اَنزَلَ عَلَیکُم » پس فرو فرستاد بشما ، « مِنْ بَعدِ الغَمِّ » ازپس آن غم ، « اَمَنَةً » ایمنیی از دشمن ، « نُعَاساً » خـوابی وآرامی ، « یَغشَیٰ طَائِفَةً مِنکُم » کـه در گروهی از شما می‌پیچید آن خـواب ، « وَ طَائِفَةٌ قَد اَهَمَّتهُم اَنفُسُهُم » و گروهی‌تیمار آورد ایشانرا جستکیها درتنهای‌ایشان ، « یَظُنُّونَ بِاللهِ » ظنهامیبردند بخدای «غَیرَالحَقِّ » ظنهای‌ناسزا ، «ظَنَّ الجَاهِلِیَّةِ» ظنهای کافروار « یَقُولُونَ » (در خویشتن‌می‌اندیشیدند) وباخودمیگفتند «هَل لَنَا مِنَ الاَمرِ مِن شَیءٍ» از کارىما هیچ چیزهست ؟ «قُل» جواب دِه‌رسول من « اِنَّ الاَمرَ کُلَّهُ لِلّٰهِ » کارهمی خدای راست ، « یُخفُونَ فِی اَنفُسِهِم »در دلهای‌خویش‌چیزی‌نهان می‌دارند ،«مَا لَا یُبدُونَ لَکَ »چیزی که‌آن‌پیدا نمی کنند ترا بزبان ،«یَقُولُونَ»میگویند «لَو کَانَ لَنَا مِنَ الاَمرِ شَیءٌ » اگرمارا از کارچیزی بودی ،«مَا قُتِلنَا هٰهُنَا » ما را اینجا نکشتندی ،«قُل »پیغامبرِ من بگوی ،«لَو کُنتُم فِی بُیُوتِکُم »اگرشما درخانهای خویش‌بودید، « لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ» بیرون‌آمدندی آنانکه‌برایشان‌مرگ‌نبشته‌اند، وهنگام‌آمده « اِلَىٰ مَضَاجِعِهِم » برافتادن گاههای ایشان ، « وَ لِیَبتَلِیَ اللهُ » و تا بیازماید و بررسد الله ، « مَا فِی صُدُورِکُم » بآنچه در دلهاء شماست ، « وَ لِیُمَحِّصَ مَافِی قُلُوبِکُم » و تا پاك

۱ ـ نسخه نباشید

کنند وشبهت سرد از آنچه در دلهای شما است ، « وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴) » و الله دانا است بآنچه در دلهاء شما است

« إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ » ایشان که بر گشتند (بهزیمت) از میان شما ، « يَومَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ » آن روز **احد** که هردو گروه همدیدار گشتند « إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ » شیطان ایشان‌را ازجای برد ، « بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا » ملجئی(۱) از آنچه کرده بودند ازپیش(۲) ، « وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ » وبدرستی که خدای‌عفو کرد آن گریختن ایشان ازیشان « إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) » که خدای آمرزگارست وبردبار

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ « سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ » الآية ـ مفسران گفتند که سبب نزول‌این آیت آن بود که روز **احد** بعد از آن وقعه که افتاد ، کافران **قریش** سوی **مکه** باز گشتند ، براه در با یکدیگر گفتند بد کردیم که لختی از ایشان زنده بگذاشتیم و همه را بکشتیم ! اکنون باز گردید تا رویم وبیخ ایشان‌بر آریم ! ویکی‌را ازایشان برسیطرمین بگذاریم تادرین بودند ، رب‌العالمین ترسی‌وبیمی‌دردل ایشان‌افکند ، تا از آن همت(۳) بگشتند ، وآن عزم‌فسخ کردند الله برمسلمانان منت نهاد ، بآن ترس که در دلِ ایشان افکند و گفت « وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ »

قراءت **شامی** و **علی** و **یعقوب** « الرُعُب » بضمِّ عین است ، باقی بسکون عین خوانند ، دولغت‌اند هردو بمعنی خوف

« بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً » ـ معنی‌سلطان « حجّت » است ، ودر **قرآن** سلطان‌باین معنی‌فراوان است یعنی کافران را بآن بت پرستیدن هیچ‌حجّت نیست ، وخدای ایشان را از آسمان بآن شرك هیچ کتابی‌نفرستاد ، تا ایشان را در آن

۱ـ نسخه باحلق ۲ ـ نسخه بودند پیش‌ها ۳ ـ نسخه نیت

حقّتی بودی(۱) وعدری ، لاحرم مآل ومرحع ایشان آتش دورح است

« وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ » وبد حایگاهی که دورح است ، حای مشرکان و ستمکاران

قوله «وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ » الآیة . **محمد بن کعب القرطی** گفت رسولِ حدا (ص) چون به**مدینه** باز رفت ، حماعتی او یـاران وی گفتند او کحا بما رسیداین محنت ؟ ، وچون افتاد این وقعت ؟ والله تعالی مارا وعدهٔ نصرت وظفر داده بود ؟ و دلك فی قوله تعالی « بَلَىٰ إن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا » الآیة رب العالمین نحواب ایشان این آیت بفرستاد « وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ » گفته‌اند این وعدآن بود که رسولِ حدا بحواب دید که بردشمنان ظفر یافتی ، وحواب پیغامبران وحی باشد ازآن آنرا «وعد» حواند وصدق این وعدآن بود که باوّل وقعهٔ **احد** مسلمانان غلبه کردند بر کافران ، پس بآحر کافران علبه کردند میگوید الله باشما راست گفت و راست کرد وعدهٔ حویش

« إِذْ تَحُسُّونَهُم » ای تقتلونهم قتلاً ، ذریعاً ، سریعاً ، شدیداً ، که باوّل روز ظفر شما را بود و شما ایشان را بکشتید نحواست حدای

«حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُم »- حَتَّىٰ غایت‌راست ، بمعنی « إِلَى » یعنی تا آنکه بددل شدید و با یکدیگر محالف شدید این محالفت و منازعت آن بود که تیراندازان بطلب غنیمت دَرَن (۲) بگذاشتند و درلشکرگاه افتادند ، و سالارِ ایشان **عبدالله بن حبیر** میگفت نمکنید ، و دَرَن نمگذارید ! ایشان با وی منازع شدند و فرمان نبردند ، و درهم افتادند و سالار باسی چند کم از ده کس از حای برنحاستند دشمن دَرَن نگذاشته دیدند ، درافتادند ، وسالارو آن چند کس‌را بکشتند ، و در**مصطفی** (ص) و مسلمانان درافتادند

---

۱ ـ نسخه نشنودی ۲ ـ درن = ممر ، گذرگاه

قوله «وَعَصَيْتُمْ مِن بَعدِ ما أَرٰيكُم» - این «أَرٰيكُمْ» درموضع «أَعطَاكُمْ» است چنانکه آنجا گفت «سَأُرِيكُم دَارَ الفَاسِقِينَ» ای «سَأُعطِيكُمْ أَرضَ مِصرَ» منّت برایشان نهاد تا آنچه زمین مصر ایشان راداد مالک بن انس گفت «مصرخزانة الارض» عمرو بن عاص گفت «مصرُ فردوس الدنیا» و رُوِيَ عن النبی أنّه قال «اِتّخِذُوا خیر مصرَ ولاتتخذوها داراً فانه یساق الیها اقلُّ النّاسِ اعماراً»

«أَرٰيكُم مَا تُحِبُّونَ» - ظفر و نصرت مسلمانان بود، در ابتداء روز بادصبا برخاست، مسلمانان شاد گشتند و بر کافران نصرت دیده وعلمداران مشرکان کشته و آنگه تا آخر روز حال دگرگون شد، و آن باد صبا با باد دبور گشت، و آن شادی باندوه بدل شد

قوله «مِنكُم مَن يُرِيدُ الدُّنيَا» - وَهُمُ الَّذِينَ تَرَكُوا المَرْكَزَ، وَ اَقبَلُوا إِلَى النَّهبِ «و منكم مَن يُرِيدُ الآخِرَةَ» وهم الَّذِينَ ثَبَتُوا فی المَرکَزِ حتی قُتِلُوا قال ابن مسعود ماشَعَرتُ أنّ احداً من اصحاب رسول‌الله (ص) یرید الدنیا وعَرَضَها حتی کان یومَ احدٍ ونزلت هذه الآیة

«ثُمَّ صَرَفَكُم عَنهُم» - ای بذنوبکم هذه، صرفکم عن قتلهم مِن بَعدِ أن أظفَرَكُم عَلَيهِم «لِيَبتَلِيَكُم» بِمَا حَلَّ عَلَيكُم مِنَ الدَّبرَةِ فیتبیّنَ الصابرُ من الجازع والمخلص من المنافق

«وَلَقَد عَفَا عَنكُم» - حیثُ لم تُقتلوا جمیعاً عقوبةً بمعصیتکم النبیَّ (ص) والهزیمة والله ذوفضلٍ علی المؤمنین»

قوله «اذ تصعدون وَلَا تَلْوُونَ» - ای لاتعرّجون ولاتُقیمون «عَلَىٰ أَحدٍ» - «آحد» اینجا مصطفی (ص) است که وی میگفت «أنا النبیّ لا کذب، انا ابن عبدالمطلب»

«وَالرَّسُولُ يَدعُوكُم فِي أُخرَٰيكُم» - ای ومن ورائکم یقول «اِلَیَّ عبادَالله ،

فَاِنّی رَسُولُاللهُ مَن یَکُرُّ فَلَه الجنّةُ » میگوید رسول شما را میخواند و این خبر میگفت وشما اجابت نکردید ، و باوی سگرستید یقال جاء فلانٌ فی آخر الناس ، وآخرةِ الناس ، واُخری الناس و اُخراتِ الناس ، و اُخرَیاتِ الناس

« فَأَثَابَكُمْ »ای جازاکم والثوابُ یکونُخیراً ویکونُ شراً ، کالبشارةِ تکونُ بخیر وشرٍ

« غَمّاً بِغَمٍّ » ـ ای مع «غمٍّ » و قیل متصلاً بغمٍ ، غمی درغمی پیوسته ، و دوغم برسر هم نشسته یکی غم هزیمت ، دیگرغم آنکه از ابلیس شنیده بودند که **محمد** (ص) را بکشتند

« لِکَیلاَ تَحزَنُوا عَلَیٰ مَافَاتَکُم » ـ یعنی الفتح والغنیمة ، «وَلَا مَا اَصَابَکُم » من القتل والهزیمة

« وَاللهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعمَلُونَ ، ثُمَّ اَنزَلَ عَلَیکُم مِن بَعدِ الغَمِّ » ـ این درشأنهفت کس فرود آمد از یاران **مصطفی** (ص) **ابوبکر صدیق** ، **عمر فاروق** ، **علی المرتضی** و **الحارث بن الصمة** ، و **سهیل بن حنیف** و دومرد انصاری میگوید شما را پس از غمّ قتل وهزیمت اَمن دادم ، خواب برشما افکندم وخواب نشان اَمن است و سکونِ دل وزوال غم وترس « اَمَنَة » و « اَمن » یکی است و از بهرآن بر « نُعَاساً » واو نیست که آن تفسیر اَمَنَة است

« تَغشی طَائِفَةً » ـ که بتا خوانی برقراءت **کسائی** و **حمزه** فعل « اَمَنَة » راست ، و کهبیاخوانیبرقراءت باقی فعل« نُعَاس» راست میگوید خوابدرمیپیچید در گروهی از شما

«وَطَائِفَةٌ قَد اَهَمَّتهُم اَنفُسُهُم »ـ و گروهی بودند، یعنیمنافقان **معتب بن قشیر** واصحاب او که نه اَمن بود ایشان را ونه خواب ایشانرا همه تیمار و غم خویش گرفته بود و همت ایشان همه درکار خویش ودر خلاصِ نفسِ خویش

قوله «يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ» - این طائفهٔ منافقان را میگوید که ظنّ ناسزا می‌بردند باللّه، که محمد(ص) را نصرت نخواهد داد، و کار وی مضمحل است! و دین وی تباه! ربّ العالمین گفت این ظنّ ایشان بس کافروار است و بیگانه‌وار، یعنی ظن ایشان بخدای در کار محمد(ص) هم چون ظن کافران است و اهل جاهلیت

«يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ» - این استفهام بمعنی «جَحْد» است و امر اینجا بمعنی نصرت وظفر، یعنی که ایشان میگویند مارا ظفر و نصرت چنانکه وعده داده بودند نیامد، و منافقان این سخن بر جهت تکذیب گفتند ربُّ العالمین جواب ایشان گفت «إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» چون لام نصب خوانی بر قراءت بصری، آن نصب از بهر إنّ است، وچون برفع خوانی مستأنف بود میگوید نصرت وظفر وقضا وقدر وشهادت همی‌خدای راست یعنی چون همه اوراست، آن‌را دهد که‌خود خواهد از ابن‌عباس روایت کردند که این ظَنّ ناسزا که‌باللّه می‌بُردند تکذیب‌قدر است، که ایشان در قدر سخن میگفتند، وحوالتِ کارها باخود میکردند، ومشیّت خود برابر مشیّت خدا میداشتند ربّ‌العالمین گفت «قُل إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» یا **محمد** ایشانرا بگوی که القَدَرُ خیرُه و شرُّه مِنَ‌اللّه **مصطفی** (ص) گفت «یکون فی اُمّتی خَسفٌ و مَسخٌ وَ ذٰلِكَ فی‌المُکَذِّبینَ فی‌القَدَر» و قال «صِنفانِ من اُمَّتِي لَيسَ لَهُمَا فی‌الاسلام نصیبٌ المرجئةُ والقدريةُ» و رُوِیَ ان **ابابکر** و **عمر** تکلّما فی‌القدر، فتابع بعض‌القوم ابابکر وتابع بعض‌القوم **عمر** فتحا کما الی‌رسول‌اللّه(ص) فاقبل النبی (ص) علی **ابی‌بکر** فقال کیف قلتَ یا **ابابکر**؟ فقال الحسنات من‌اللّهِ وَ السَّيِّئاتُ مِن‌انفُسِنا فانقبض رسول‌اللّه(ص) بعض‌الانقباض حتی رؤی ذلك فیه ثم قال یا**عمر** کیف قلت؟ قال الحسنات وَ السَّيِّئاتُ کلها من‌اللّه قال فانبسط رسول‌اللّه (ص)

حتی روّی ذلك فیه ثم قال إنّ اوّل من تکلم فی القدر لجبرئیل ومیکائیل ، قال **میکائیل** مثلَ مقالتك یا **ابابکر**، وقال **جبرئیل** مثل مقالتك یا عمر، فقالا إن یختلف اهل السّماء یختلفْ اهل الأرضِ ، تعال حتی نتحاکمَ الی **اسرافیل** ، فماقضیٰ بیننا رضینا قال فتحاکَمَا إلیٰ اسرافیل فقَضیٰ بَینهُمَا اَنَّ الخَیْرَ وَالشَّرَّ کُلَّهُ مِنَ اللهِ، قال رسول الله (ص) فَهٰذا قَضائی بَینَکُمَا قال ثُمَّ اَقبَلَ عَلیٰ **ابی بکر** فقَالَ یَا **ابابکر** انّ الله تعالی لو اَرَادَ اَن لَا یُعصیٰ مَا خَلَقَ اِبْلیسَ

« یُخفُونَ فِی اَنفُسِهِم » ـ یعنی فی قلوبهم ، « مَالَایُبدُونَ لَكَ » ـ در دلهاء خویش چیزی پنهان میدارند که پیدا نمی کنند فرمان آنکه تفسیر برعقب گفت « یَقُولُونَ لَوْ کَانَ لَنَامِنَ الاَمرِ شَیءٌ مَاقُتِلنَا هٰهُنَا »، این « یقولون » همان « یخفون » است ، یعنی یخفون قولهم ، در دل خویش بانفس خویش میگویند پنهان ، که اگر ما را خِرَد بودی با **محمد** (ص) بیرون نیامدیمی تاسران مارا بکشتندی ربّ العالمین گفت بجواب ایشان « قُل لَو کُنتُم فِی بُیُوتِکُم لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ اِلیٰ مضاجِعِهِمْ » ای « مَصَارِعِهِم » دراین آیت ردّ **قدریه** و **معتزله** است که میگویند قتل هر کس نه نوشته‌اند، و آنکس را که کشتند نه باجل مرد(۱) و این مخالفت نصّ قرآنست که گفت عزّوعلا « لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ » وازین جاست که مفسّران گفتند درین آیت مضمر است که « وَجَاءَت آجَالُهُم اِلیٰ مَضَاجِعِهِم »

« وَلِیَبتَلِیَ اللهُ مَافِی صُدُورِکُم » ـ هر لام که درعربیت آید که نه « لام ملك » بود نه « لام امر » ، آن را « لام ابتدا » گویند چنانکه تو کسی را گوئی فرافلان ایذون و ایذون گوی او جواب دهد « تابینم او را » این لام درسخن لام ابتداست معلق برضمیر یا برخطاب مخاطب و « لِیَبتَلِی » و « لِیُمَحِّصَ » در هردو کلمه لام ابتداست

والمحص « التنقیة » یقال « فَرسٌ مَمحُوصٌ » ، اذا لم یکن فی حوافرها رَهَل

---

۱ ـ نسخه مرد بند

و معنی الآیـة لِیَبْتَلِیَ اللّٰهُ مَافِی صُدُورِکُم ایها المنافقون فعل مافعل یـوم **احد**، وَ لِیُمَحِّصَ ای لیطهر ویکشف مافی قلوبکم ایها المؤمنون من الرّضا بقضاءالله

«وَاللهُ علیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» ـ ای بما یدور فی الافکار، ویعترض فی النفوس، وبما فی القلوب من النفاق والایمان

قوله تعالی «اِنَّ الَّذِینَ تولَوا مِنکُم» الآیة ـ این خطاب بامؤمنانست، میگوید ایشان که پشت بدادند بهزیمت، واز قتال دشمن بر گشتندازمیان شما که مؤمنانید «یومَ التقی الجمعانِ» آنروز که جمع مؤمنان وجمع کافران همدیدار گشتند، وبرهم رسیدند، آن **شیطان** بود که در راه ایشان آمد، وایشان را بر آن دلّت داشت، وآن کار ایشان را بر آراست واین در راه آمدنِ شیطان و ایشانرا از ثبات بیفکندن، شومیِ آن بود که فرمانِ رسول(ص) را خلاف کرده بودند، ومرکز بگذاشته پس ربّ‌العالمین ایشان را عُذر بنهـاد وعفو کرد، گفت «وَ لَقَدْ عَفَااللهُ عَنهُم» و گفته‌اند که معصیت ایشان آن بود که پارسال به **بدر** رغبت کرده‌بودند درفداءِ مشرکان، وبازفروختن ایشان، که بدربدست آورده بودند، وبکشتن ایشان، پس ربّ‌العالمین عذرایشان بنهاد وآن معصیت از ایشان درگذاشت وعفو کرد و گفت «لَقَدْ عَفَااللّٰهُ عنهم» مفسّران گفتند **عثمان بن عفان** ازایشان‌بود، و**رافع بن المعلی**، و**خارجة بن زید**، و**حذیفة بن عتبة بن ربیعه**، **عثمان بن عقبه**، و**عمرو بن عقبه** مردی از **ابن‌عمر** پرسید که **عثمان** به **بدر**حاضر بود؟ گفت نه، گفت بیعةالرضوان‌حاضر بود؟ گفت نه، گفت ازجملهٔ ایشان‌بود که «یوم‌التقی‌الجمعان»؟ گفت بود **ابن‌عمر** را گفتند که این در **عثمان** عیب میجوید باین که می گویند **ابن‌عمر** گفت اما **بدر**فانَ رسولَ‌الله(ص) قدضرب له بسهمه اما بیعةالرضوان فقد بایع‌له رسولُ‌الله(ص) وَیَدُ رسولِ‌الله خیرٌ من یدِ **عثمان**، «وَ اَمَّا الَّذِین تَوَلَّوا مِنکم یومَ‌التَقَی الجَمعَانِ فقد عَفَااللهُ عنهُم اِنَّ‌الله غفورٌ حَلِیمٌ»

النوبة الثالثة

قوله تعالی « سنلقی فی قلوب الّذین کفروا الرّعب » جلیل است وجبّار خدای کردگار نامدار، رهی‌دار، که از کارِ رهی آگاه است، و رهی را پشت و پناه است خود دارنده، وخود سازنده، که خود کردگاروخود پادشاه است، وهمه‌عالم او را سپاه است سپاهش نه چون سپاه خلقان، که ملکش نه چون ملکِ ایشان چون ملکِ او مُلك نه، چون سپاه او کس‌را سپاه نه سپاه مخلوق را اسپ وسلاح باید، آلت و زینت ساید، فرهیب(۱) وحیلت باید سپاه حق بی‌نیاز از فرهیب و حیلت، کمر بسته بردرگاه عزت، تاخود چه‌آید از فرمان وحکمت سپاه او یکی پشهٔ عاجز گماشته بر نمرود کژبر، ایست گردن کش کژو قوی‌تر نه! وآن پشه کژو ضعیف‌تر نه! بنگر که باوی چه کرد وچون گشت؟! سپاه دیگر لشکر ابابیل فرستاده باصحاب‌فیل، لشکری چنان ضعیف بقومی چنان عظیم! بنگر تا چون دمار از ایشان بر آورد، و روز ایشان بسر آورد؟! سپاه دیگرباد عقیم فرو گشاده بر عادیان عمالقه و جبابرهٔ آن زمان، ایشان را چنان کرد که « کأنّهم اعجازُ نخلٍ خاوية، فهل‌تری لهُم من باقية » ؟ سپاه دیگر رعب است بردل کافران از هیبت محمد(ص) خاتم پیغامبران، هنوز بدو نارسیده، یك‌ماهه راه میان‌شان مانده، و از ترس وبیم جان شان بر لب رسیده! ازین‌جا گفت مصطفی (ص) « نُصِرتُ بِالرُّعبِ مسیرةَ شهرٍ » و رب‌العالمین این منشور درگاه رسالت را از قرآن مجید توقیع برزده که « سنلقی فی قلوب الّذین کفروا الرّعب »

و از آثارِ هیبتِ محمد(ص) بردل کافران و أمارات فزَعَ در دل بیگانگان، یکی قصهٔ بوجهل است با آن مرد ثقفی که شتران داشت و بوی فروخت، و قصه

۱ ـ فرهیب = فریب، چنین است درنسخهٔ الف

آنست که **علی**(ع) و **ابن عباس**(رض) گفتند شبی **جبرئیل** امین(ع) ندا درعالم داد که «معاشرَالناسِ ماقعودُکم وقد بعثَاللّهُعزّوجلّ الیکم نبیّاً من وُلد **لوی بن غالب**، یقال له **محمدبن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف**» گویند(۱) جوانی ازقبیلهٔ **ثقیف** آواز **جبرئیل** بشنید، برخاست و ده تا شتردرپیش گرفت وروی به **مکه** نهاد چون در **مکه** شد، جماعتی را دید ازصنادید و سادات **قریش** جوان گفت «اَیکُمْ محمدٌ؟» **ابوجهل** فرا وی جَست و گفت که ای جوان این چه سحراست که میگوئی؟ و **محمد** که باشد؟ گفت آن پیغامبر که شما فرستادند گفت هیچ پیغامبر بما نفرستادند جوان گفت من شبی نشسته بودم واز هوا ندائی شنیدم بدین صفت **ابوجهل** گفت آن آواز **شیطان** بود که شما افسوس میداشت ثقفی گفت خواهم که تو روی وی بمن نمائی، تا ببینم گفت ترا روی وی دیدن بکار نیست، که وی مردی جادوست، ترا فریب دهد ثقفی گفت تو درحق وی سخن بس درشت میگوئی، مگرمیان شما خشونتی است؟ کسی دیگر بود که همین گوید که تو میگوئی؟ گفت آری عمّ من **ولیدبن مغیرة** گفت عمّ توبرموافقت تووهوای توسخن گوید؛ دیگری باید گفت عَمِّ **محمد، بولهب عبدالعزی بن عبدالمطلب** پس بر **بولهب** شدند **بولهب** همان گفت که **بوجهل** گفت پس ثقفی گفت «اَوَّه! ضَلَّ سَعیِی! وَ ذَهَبَت اَیّامِی!» اکنون کیست که شتران من بخرد؟ **بوجهل** گفت من بخرم بچند فروشی؟ گفت بدویست دینار گفت خریدم و بده دیگر گفت این ده چرا افزودی؟ گفت بشرط آنکه بر **محمد**(ص) نروی، وسخن وی نشنوی ثقفی راتهمتی در دل افتاد، شتران را بگذاشت و رفت سوی کعبه، **مصطفی** (ص) را دید در نماز بر کوع، ونورِ روی وی بر شراك نعلین افتاده باخود گفت مَاهَذَا بِوَجهِ سَاحِرٍ ولا کَذّابٍ! وَاللّهِ مَا اَنتَ اِلّاصَادِقٌ» و **مصطفی**(ص) همچنان در نماز می بود،

۱- نسخه گفتند

و ثقفی باز گشت بطلبِ شتران خود آمد ، تا بعرفهٔ ابوجهل **ابوجهل** برعرفه بود ، گفت یا **اباالحکم** یا شتران رد کن یا بها بده **ابوجهل** گفت « هیهات مَالَكَ عندی مالٌ ولا نوقٌ ، لانّك نقضتَ الشرطَ » ثقفی گفت « کذبتَ واللهِ فی امر محمدٍ ماهو ساحِرٍ ولا کذّاب ، بل هو نبیٌّ صادق » **ابوجهل** گفت « وَ اللّاتِ وَ العُزّیٰ لَا اُعطِیَنَّكَ شیئاً ابداً » ، ثقفی گریان و دلتنگ باز گشت **عبدالله زبعری** برطریق استهزاء فراز آمد ، وبرم برم گفت یاثقفی ! خواهی که بحقِ خود رسی ، رَو **محمد**(ص) را با خود بیاور ، که او راهیبتی است بردلها تاحق تو ستاند ثقفی آمد بحضرت **مصطفی**(ص) و ازهیبت که براو تافته بود سخن نمی‌یارست گفت ، و لرزه براندام وی افتاده **مصطفی** (ص) گفت ای جوانمرد مترس که من پیغامبر رحمتم ، آنگه گفت یاعلام آن آواز شنیدی از آسمان که گفتند « ماقعود کم وقد بُعث فیکم نبیٌّ من **لوی بن غالب** » ؟ گفت شنیدم ، حبیبی ! صوتَ مَن کانَ ذاكَ ؟ » گفت صوت **جبرئیل مصطفی**(ص) گفت دیدی که **عبدالله زبعری** باتو برم برم گفت که بیار **محمد** را تا بحق خود رسی؟ ثقفی گفت اشهد بشعری وجلدی وبشری ودمی مخلِصاً ان لااله الاالله ، وحده ، لاشریك له ، وانّكَ محمداً عبده ورسوله گفت اکنون که ایمان آوردی من نابوام تا ترا بحق خود رسانم آنگه گفت ثقفی را که تو ازپیش برو بدر سرای **بوجهل** که بو درمن برسی ثقفی ازپیش برفت و **مصطفی**(ص) بر دیدار **ابوجهل** که ازعرفه میگریست یك گام ازمسجد برداشت و دیگر بدرسرای بوجهل درزمین نهاد ثقفی خواست تا گوید یا **اباالحکم** ، **مصطفی**(ص) گفت چنین مخوان او را ، بآن کنیت خوان که الله او را داد که « یا اباجهل » آنگه **مصطفی** (ص) اورا سه بار خواند یا **اباجهل** ! وجواب می‌نداد پس از سه بار جواب داد لبیك لبیك یا **محمد**(ص) وسعدیك و کرامةً لك وفرودآمد ازعرفه ، گونهٔ روی وی بگسسته وعقل زائل شده وزبان سست گشته ، وبهمه اندام لرزه درافتاده ،

گفت چه‌حاجت داری یا **محمد**؟ گفت حق این مرد بگزار بتمامی گفت نعم یا **محمد**! علی‌الراس والعین آنگه کنیزك را بخواند و کیسهٔ زر وترازو بخواست، و دویست دینار برکشید و بوی داد **مصطفی(ص)** گفت ده دینار دیگر چنانکه گفته‌ای **بوجهل** ده دینار دیگر بر کشید وبوی داد و گفت «هی لِمَ‌مشالكَ یا **محمد**! فانه لم‌یکن فی‌حسابی» آنگه **ابوجهل** گفت یا **محمد**! هیچ حاجت دیگر داری؟ گفت «نعم، الرّوضة الخضرة والعیش‌المقیم، ان‌تقولَ لااله الاالله و تُقِرَّ بأنی رسول‌اللهِ حقاً» **ابوجهل** گفت یا **محمد** هرچه فرمائی ازاهل ومال وفرزند فرمان‌بردارم اما این کلمه را طاقت ندارم که بگویم رسول(ص) بازگشت و گفت یاعلام رو وآن قوم را گوی که قدر مابر د صاحب ایشان چنداست، وقدر او بر دیك ما چونست؟ ثقفی رفت، وقصه بگفت **ابن الزبعری** باجماعتی برخاستند و گفتند چونست که صاحب ما **بوالحکم** ما را بتکذیب **محمد** می‌فرماید، و بآشکارا ویرا ناسزا میگوید، و پنهان او را تواضع میکند، وکار وی راست میدارد؟ خیزید تا همه در دین **محمد(ص)** شویم بر این عزم بیرون آمدند، **ولیدبن‌مغیره** را دیدند، قصه باوی بگفتند **ولید** گفت چندان توقف کنید تا ازوی بپرسیم که آنچه کرد ازبهر چه کرد؟ اگر معذور است اورا معذور داریم آمدند بدرِ سرای **بوجهل**، او را خواندند هم بر آن صفت برسنده ولرزنده بیرون آمد **ولید** گفت این چه حال است، وچه هیبت که در دل تو افتاده از**محمد**؟ گفت یاعمّ! شتاب مکن و سخن من بشنو، اگرعذرم هست مرا معذور دارید، **محمد** را دیدم که از مسجدبیرون آمد، و اوّل گام که بر گرفت بدرِ سرایِ من برزمین نهاد، آنگه مرا به **بوجهل** برخواند، من خشم گرفتم، سنگی‌عظیم نهاده بود برداشتم تا برسرِ وی فرو گذارم، و خلق را از وی باز رهانم چون این همت کردم دست من باسنگ در گردن

نماند و خشك شد گفتم اگر آنچه محمد می گوید راست میگوید دستم گشاده شود دستم گشاده گشت، وسنگ ازدستم بیفتاد، همچون خمیر پاره‌ای دیگر باره مرا به بوجهل برخواند همان همت کردم همان حال دیدم سوم بار که مرا برخواند سنگ بر گرفتم خشخشه‌ای شنیدم ازپس خویش باز نگرستم، شیری را دیدم سهمناك عظیم، که آتش از هردوچشم وی می‌افروخت، ونیشها داشت چنانکه نیش فیل، و بریکدیگر می‌زد، ومرا گفت «الویلُ لك! اجب محمداً واقض حاجتَه و اِلّا واِلّهِ محمدٍ فرصتك بانیابی هذه» فَاَخرَجتُ رأسی الیٰ محمد، واُجبته عند ذلكَ یاعمّ! ان کنتُ معذوراً فاعذرْنی، وان کنت معذولا فاعذلنی فلماسمعوا ذلك، قالوا باُجمعهم انت معذورٌ اذ کان الأمر کذلك

قوله «مِنکُم مَن یُریدُ الدُّنیَا وَ مِنکُم مَن یُرِیدُ الآخِرَةَ»ـ قیمتِ هر کسی ارادت اوست، وخواست هر کسی رهبر اوست یکی دنیا خواست، یکی عقبی، ویکی مولیٰ خواستِ دنیا همه فریب و غرور، خواست عقبی همه شغل است و کار مزدور، وخواست مولیٰ همه سوراست و سرور! ازطالبِ دنیا حسنة پنداروغرور است، وز طالب عقبیٰ در بندِ حور و قصور است، طالبِ مولیٰ در بحر فردانیت غرقهٔ نور است

ذوالنون مصری گفت الٰهی اگر از دنیا مرا نصیبی است به بیگانگان دادم واگر از عقبی مرا ذخیره‌ای‌است بمؤمنان دادم در دنیا مرا یاد تو بس، و در عقبیٰ مرا دیدارِ توبس! دنیا وعقبی دومتاع اند بهائی! و دیدار نقدی است عطائی! دلّال‌دنیا **ابلیس** است، سلعت خود در بازار خذلان بر مَن یُرید داشته و آنرا بر خلق‌می‌آراید یقول‌الله تبارك وتعالی‌اِخباراً عنه «لَأُزَیِّنَنَّ لَهُم فِی‌الأَرض» بایع **ابلیس** ومشتری کافر، و بهاءرکِ دین ومحض شرك باز **مصطفی** (ص) دلّال بهشت در بازار عقبیٰ برمَن یرید عنایت داشته الله بایع و مؤمن مشتری، وبها کلمهٔ

لااله الا الله قال النبی(ص) «ثمن الجنة لااله الا الله»

پیر طریقت گفت قومی بیم بایں جهان ازو مشغول، قومی بآن جهان ازو مشغول، قومی از هردوجهان بوی مشغول گوش فرا داشته که تا نسیم سعادت از جانب قربت کی‌دمد؟ وآفتاب وصلت ازبرج عنایت که تابد؟ برزبان بیخودی وبحکم آرزومندی می‌زارند ومی گویند «کریما! مشتاقِ تو بی تو زندگانی چون گذارد؟ آرزومند بتو از دستِ دوستی تو یك کنار خون دارد!

بی توای آرام جانم زندگانی چون کنم
چون نباشی‌در کنارم شادمانی چون کنم

۲۷ - النوبة الاولی

قوله تعالی «یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوْا» ای ایشان که بگرویدند، «لَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوْا» چون ایشان مبید(۱) که کافر شدند، «وَ قَالُوْا لِاِخوَانِهِم» وقومی را گفتند از برادران و دوستان خویش، «اِذَا ضَرَبُوا فِی الاَرضِ» آنکه که سفر شدند (ازبهر تجارت و درآن سفر بمردند) «اَو کَانُوا غُزّیً» یا بغزا شدند (و درآن غزا کشته شدند) «لَو کَانُوا عِندَنَا» اگر برِ دیك مابودندی (ونشدندی) «مَامَاتُوا» در سفر نمردندی، «وَ مَا قُتِلُوا» و در غــزا کشته نشدندی «لِیَجعَلَ اللهُ» تا کند خدای، «ذَلِكَ» آن سفر وغزای ایشان (سخن ایشان)، «حَسرَةً فِی قُلُوبِهِم» در بعی وحسرتی‌دردلهای کسان‌آن‌مردگان و کشتگان، «واللهُ یُحیِی ویُمِیتُ» والله‌است که می‌زنده کند و می‌میراند، «وَاللهُ بِمَا تَعمَلُونَ بَصِیر(۱۵۶)» وخدای بآنچه شما می کنید بیناست و دانا

«وَ لَئِن قُتِلتُم فِی سَبِیلِ اللهِ» واگــر کشتند شما را در راه خدا، «اَو مُتُّم» یا بمیرید، «لَمَغفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَ رَحمَةٌ» آمرزشی ازخدا و رحمتی که بشما رسد وشما

---

۱ - نسخه مباشید

مآب رسید، « خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) » به است از آنچه شما می گرد کنید(۱) درین جهان

«وَ لَئِن مُتُّم أَوقُتِلْتُم »واگر بمیریدیا بکشند شمارا ، «لَإِلَى اللهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸)» باخدای میانگیزانند شما را

« فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ » بهمار(۲) بخشایشی ازخدای « لِنتَ لَهُمْ » چنین نرم بودی وخوشخوی امّت را ، «وَلَو كُنتَ فَظّاً » واگر تو درشت بودی « غَلِيظَ القَلبِ » ستبردل بیرحمت ، « لَانفَضُّوا مِن حَوْلِكَ » باز پراکنده بدی از گرد بر گرد تو، (و حلقهٔ صحبت تو شکسته گشتی) ، « فَاعفُ عَنهُم » فرا گذار ازیشان ، «وَ اسْتَغفِر لَهُم » وآمرزش خواه ایشان را ، « وَشَاوِرهُم فِي الأَمرِ » وبا ایشان باز گوی در کاری که پیش آید ، « فَإِذَا عَزَمتَ » آنگه که عزم کردی و در آهنگ کار خاستی ، « فَتَوَكَّل عَلَى اللهِ » پشت بخدای باز کن ، « انَّ اللهَ يُحِبُّ المُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹)» که خدای دوست دارد کار بوی سپارندگان وپشت باو باز کنندگان

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ « يا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا » الآية ـ این پندیست که خدای تعالی مؤمنان را میدهد که شما چون منافقان مباشید، وشك ونفاق بدل خود راه مدهید، وآنچه ایشان گویند مگوئید و گفت ایشان آن بود که **عبدالله بن ابی سلول** وجماعتی ازمنافقان که روز **احد** بوقعت حاضر نبودند فرا **عبدالله بن رباب** واصحاب او گفتند که این برادران وپیوستگان ما کـه سفر تجارت شدند و در آن سفر بمردند یا بغزاءِ **احد** شدند ودر آن غزا کشته شدند ،

« إِذَا ضَرَبُوا فِي الأَرضِ » فمابوا « أَو كَانُوا غُزًّى » فَقُتِلُوا ـ هردو کلمه در

---

۱ ـ بنجه گرد میکنید ۲ـ بهمار = سیار (فرهنگ رشیدی)

آیت مضمر است « غُزَّیً » جمع غازی است ، فُعَّلٌ من الغزو گفتند اگر ایشان بیرون نشدندی بسفر ، نمردندی ، و ایشان را درغزو نکشتندی ، واین سخن از ایشان تکذیب قدر است رب العالمین گفت

« لِیَجْعَلَ اللهُ ذٰلِكَ حَسرَةً فِی قُلُوبِهم » ـ اَیْ لِیَجْعَلَ ظنّهم انّهم لولم یَحضُرُوا الحَربَ لَاندَفَعَ القَتلُ عَنهُم ، حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ این نآن کرد تا ایشان ظن برند که اگر بقتال وحرب نشدندی ایشان را نکشتندی ، و این ظن در دل ایشان حسرت و دریغ فرو آورد ، ورنجوری بیفزود(۱) الله تعالی مؤمنان را ازین گفت نهی فرمود ، تا آن حسرت دردل ایشان نبود چنانکه در دل منافقان آنگه خبر داد که موت و حیات در قدرت الله است وبمشیّتِ اوست ، آن را وقتی است معین و هنگامی نامرد کرده گفت

« وَاللهُ یُحیِی وَیُمِیتُ » ـ خدای است که زنده میدارد نه مقام ورنر کی ، واوست که می‌میراند نه سفر ودلیری چون فراز آید درسفر ودرحضر بنگردد و آن را مردی نبود قال النبی(ص) « مُثِّلَ لِلاِنسَانِ الأجلُ والأملُ فمثّل الاجل خلفه والامل امامه ، فبینما هو یؤمل امامه ، اذ أتاه اجلُه فاختجله »

قوله «وَاللهُ بِمَا تعمَلُونَ بَصِیرٌ » ـ اگر بیا خوانی قراءت **مکی** و **حمزه** و **کسائی** است با « الذین کفروا » شود واگر بتا مخاطبه خوانی قراءت باقی است با «یاایها الذین آمنوا » شود

قوله تعالی « وَ لَئِن قُتِلتُم فِی سَبِیلِ اللهِ اَومُتُّم » الی آخر الآیتین ـ **نافع** و اکثر اهل **کوفه** «متنا ومتم» وهرچه ازین باب آید بکسر میم خوانند و باقی بضم میم خوانند ایشان که بکسر خوانند فعل «مات ، یمات ، متّ» نهند چنانکه «خاف ، یخاف ، خفتَ » و « هاب ، یهاب ، هبتَ » وایشان که بضم خوانند فعل آن «مات ، یموت» نهند چنانکه کان یکون ، قال یقول

---

۱ ــ نسخه بفزاید .

قوله « مِمّا يَجمَعُونَ » ـ **حفص** تنها بيا خواند برفعل غائب وديگران بتاء مخاطبه خوانند رب العالمين درين دو آيت مؤمنان را بمرگ تهنيت كرد ، و مرگ ايشان مرگ كرامت كرد وعلى الجمله مرگ بر دو قسم است يكى در راه خدا ، ديگر در راه **شيطان** اما آنچه در راه خدا بود يكى مرگ شهيد است كه در سبيل خدا كشته شوند ، چنانكه اينجا گفت «وَلَئِن قُتِلتُم فِى سبيلِ اللّٰه» ديگر مرگ عارفانست كه در رضاء خدا و خوشنودى او روى بميرند ، چنانكه گفت « اَو مُتُّم » يعنى فى سبيل اللّٰه و رضاه من غير قتل وهم الّذين قال فيهم النبى «اِنّ لِلّٰه عباداً يضنّ بهم عن القتل والزلازل والاسقام ، يُطيل اعمارَهم فى حسن العمل ، ويحسن ارزاقهم ، ويُحييهم فى عافية ، ويقبض ارواحهم فى عافية على الفرش ، ويعطيهم منازل الشهداء » اين دو گروه ايشانند كه مرگ ايشان را تحفه است ، چنانكه **مصطفى**(ص) گفت « تحفة المؤمن الموت » و سرانجام ايشان آنست كه اللّٰه گفت « الّذين تتوفّيٰهم الملائكة طيّبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون »

اما آن مرگ كه در راه **شيطان** بود نيز بر دو قسم است يكى آنكه بيگانه زادند او را و بيگانه مرد رب العالمين در وصف ايشان گفت « وَلَو تَرَىٰ اِذِ الظّالِمُونَ فِى غَمَرَاتِ المَوتِ» ديگر آنست كه مسلمان زادند او را و كافر مرد آن مسكين چون در سكرات مرگ افتد روى معرفتش بگرد سياه شود ، جان از تن بر آيد ، و ايمان از دل بر آيد ، تن ماند بى جان ، و دل ماند بى ايمان ضربت ملك الموت بر تن آيد و قطيعت مَلِك بر دل افتد ، بيچاره سالها در مسلمانى رفته و بر كفر مرده ! مسلمانان بروى نماز كرده ، و وى خود رانده ! سرانجام اين دو فرقت آنست كه رب العالمين گفت « لَا بُشرَىٰ يَومَئِذٍ لِلمُجرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجراً مَحجُوراً » و به قال النبى(ص) « الا انّ بنى آدم خُلقوا على طبقاتٍ شتّىٰ ، فمنهم من يولد مؤمناً ويحيىٰ مؤمناً ، ويموت مؤمناً

ومنهم من یولد کافراً ویحیی کافراً، ویموت کافراً ومنهم من یولد مؤمناً، ویحیی مؤمناً ویموت کافراً ومنهم من یولد کافراً ویحیی کافراً ویموت مؤمناً

قوله تعالی «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ» - «ما» صله است یعنی فبرحمة من الله لنت لهم یا محمد فی القول، وسهلت اخلاقک لهم، وکثر احتمالک فلم تسرع الیهم بما کان منهم یوم احد

«ولو کنت فظاً» فی القول «غلیظ القلب» فی الفعل

«لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» - ای لتفرّقوا عنک روت عائشة قالت قال رسول الله (ص) «انّ الله امرنی بمداراة الناس کما امرنی باقامة الفرائض» و قال (ص) «من سرّه ان یقیه الله من فور جهنم یوم القیامة و یجعله فی ظله فلایکون غلیظاً علی المؤمنین ولیکن بهم رحیماً»

قوله «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» - مشاورت وتشاور و شوری آنست که هر کس رای و دانش دیگر کس جوید، واستصواب وی از دل وی بیرون آرد از «شور» گرفته‌اند وآن استخراج است ورب العالمین مؤمنان را درمشاورت بستود آنجا که گفت «وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» و قال النبی (ص) «اِذَا كَانَ اُمَرَاءُكُمْ خِيَارَكُمْ، وَ اَغْنِيَاءُكُمْ سُمَحَائَكُمْ، وَاَمْرُكُمْ شُورَىٰ بَيْنَكُمْ، فَظَهْرُ الاَرْضِ خَيْرٌ مِنْ بَطْنِهَا وَ اِذَا كَانَ اُمَرَاءُكُمْ شِرَارَكُمْ وَ اَغْنِيَاءُكُمْ بُخَلَاءَكُمْ وَلَمْ يَكُنْ اَمْرُكُمْ شُورَىٰ بَيْنَكُمْ، فَبَطْنُ الاَرْضِ خَيْرٌ مِنْ ظَهْرِهَا» وقال (ص) «مَا سَعِدَ اَحَدٌ بِرَأْيِهِ ولا شقی عن مشورة»

عبدالرحمن بن عوف گفت روز بدر مشاورت کردیم لاجرم نصرت دیدیم، وبر کافران شکستگی وهزیمت آمد وروز احد مشاورت بگذاشتیم تا عتاب آمد، چنانکه دیدیم، ورسیدیم بآنچه رسیدیم اوزاعی گفت بیشتر بن که هلاک شدند ازین امت بعجب وترک مشاورت هلاک شدند وآنچه مصطفی (ص) گفت

« لَا تَستَضیئُوا بِنَارِ المُشرِکِینَ » گفته‌اند که معنی آنست که لاتستشیروا المشرکین فی شیء من امرکم پس معنی « وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمرِ » والله اعلم آنست که بامؤمنان مشاورت کن در کاری که پیش آید از ابن عباس روایت کردند که گفت « وَشَاوِرْهُمْ فِی الأمر » قال ابوبکر وعمر اگر کسی گوید چونست که مصطفی (ص) رابه مشاورت فرمودند، و او داناترین خلق و زیرکترین جهانیان بود، وحی بوی پیوسته از آسمان، وفرمان وی برخلق بهرچه فرماید اگر خواهند و گرنه روان، پس ویرا چه حاجت بااین مشاورت؟ جواب آنست که ایشان قومی از سادات عرب بودند، و از مصطفی (ص) اکرام و استمالت توقع می کردند رب العالمین بمشاورت فرمود اکرام ایشانرا، وبرداشت قدر ایشانرا هرچند که رأی ایشان هم رأی وی بودی، و اعتماد و وثوق همه برصواب‌دید وی بودی، اما اکرام ایشان در آن حاصل شدی و دل ایشان خوش گشتی وبیز گفته‌اند مشاورت بدان کرد تا سنتی باشد بعد ازوی تا بقیامت و هر کسی که کاری کند، بمشاورت کند تا بصلاح رسد، و بسَداد نزدیکتر بود

آنگه گفت « فَإذَا عَزَمتَ فَتَوَکَّل عَلَی اللهِ » ـ حقیقة التوکل شهود التقدیر واستراحةُ القلوب عن کل التدبیر یا محمد (ص)! چون از شوریٰ عزم کردی، وقصد را جمع کردی، وکار پیش گرفتی، پشت بالله باز کن نه بمشاورت با ایشان یعنی مپندار که جز بالله ترا کاری ازپیش شود، یا مرادی برآید و الیه الاشارة بقوله تعالیٰ « ألَیسَ اللهُ بِکَافٍ عَبدَه » و « وَمَن یتوکل علی الله فهو حسبه » ومتوکلی چون خلیل بجاست که گفت « حَسبِیَ اللهُ وَ نِعمَ الوَکِیلُ » آنگه حقیقت و معنی آن بجای آورد که چون جبرئیل در هوا بروی رسید و گفت « ألَكَ حَاجَةٌ ؟ » جواب داد که « أمَّا إلَیكَ فَلا » این برای آن گفت تا بگفتِ « حسبی الله » وفا کند

لاحرم رب‌العالمین ویرا درآن وفا بستود واروی بپسندید و گفت «وَ اِبراهِیمَ الَّذِی وَفّیٰ» وبه **داود** وحی آمد که یا **داود**! هیچ بنده نیست که برمن توکل کند، ور همه‌جهانیان‌دست درمارند واگرچه‌همه‌آسمان وزمین‌بمکرو کید وی‌برخیزند که نه ویرا ازآن‌خلاص‌دهم، وازهمه‌اندوه برهانم **سعید بن جبیر** گفت مرا کژدمی درگزید، مادرم سوگند برنهاد که دست‌فراده تاافسون کنند، گفتا برای سوگندان مادر، آن دیگر دست که‌سلامت بود فرا افسونگردادم، وآنکه‌برآن رنج ودرد بود ندادم، برای‌آن خبر که **مصطفی** (ص) گفته است متوکل‌باشد کسی که افسون و داغ کند واین‌درآن خبراست که **مصطفی**(ص) گفت «أریت‌الامم‌بالموسم‌فرأیت امّتی قد ملأوا السهل‌والجبل، فاعجبنی کثرتهم وهیئتهم، فقیل‌لی‌ارضیتَ؟ قلت نعم! قـال ومع هولاء سبعون الفاً یدخلون الجنة بغیرحساب لایکتوون ولا یتطیّرون ولا یسترقون وعلی‌ربهم یتوکلون فقام **عکاشة بن محصن** فقال یارسول‌الله ادع الله ان یجعلنی منهم، فقال(ص) اللهمّ اجعله منهم فقام‌آخرفقال ادع‌الله ان یجعلنی منهم فقال سبقك بها **عکاشة**»

سهل بن عبدالله التستری گفت توکل حال رسول‌خداست و کسب سنت وی است، هر که بر کسب طعن کرد برسنت وی طعن کرد، وهر که برتوکل طعن کرد برایمان‌طعن کرد آنگه گفت اگر ازحال رسول(ص) درمانی، نگر تاسنت اودست نداری! گفتند یاشیخ! آن توکل که حال وی‌بود عبارت ازآن چه نهیم؟ گفت «قلبٌ عاشَ مَعَ اللهِ بلاعلاقةٍ» وهوالمشارالیه بقوله تعالیٰ «مازاغَ البَصَرُ وَماطَغیٰ» و قال (ص) «مَن سَرَّه اَن یکونَ اَقوی النّاسِ فلیتوکل‌عَلَی‌الله، وَمَن سرّه اَن‌یکونَ اسعَدَ (۱) النّاسِ فَلیَتَّقِ الله، ومن سرّه اَن یکونَ اَغنَی النّاس فَلیَکُن بِما فِی یَدِاللهِ اَوثقُ مِنهُ بِما فِی یَدِه»

---

۱ ـ نسخه اکرم .

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ « یاأیُّهَاالّذین آمنوا لاتکونوا کالّذین کفروا » الآیة ـ هم نواخت است وهم سیاست ! هم کرامت وهم اهانت مؤمنان را کرامت است و کافران را اهانت دوستان را نواخت است ودشمنان را سیاست میگوید ای شما که مؤمنان اید فرمان مارا گردن نهادگان ، ودوستی ما رانجان ودل خواهان ، چون کافران مباشید ، وخوی ایشان مگیرید ، و راه ایشان مروید ! ایشان بیگانگان اند وشما آشنایان ، ایشان راندگان اند وشما خواندگان ایشان حزب **شیطان** اند و شیطان را مهمان «اولئك حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون» **شیطان** ایشان را میخواند تا بدوزخ کشد وبکام خود کند ، « انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر » وشما که مؤمنان اید حزب خدا اید ، وخدا را مهمان ! امروز از آنجا که عرفان و فردا در فردوس جاودان ! « اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون » الله شما را میخواند بدعوت تا نوازد بمغفرت ورحمت ، « یَدعُوکُم لِیَغفِرَ لَکُم من ذُنُوبِکُم » وشما را رحمت ومغفرت به ازجهان وهرچه درجهان ایست که رب العالمین گفت «لمغفرة من الله ورحمة خیر مما یجمعون» و این ، بس عجب نیست که مؤمنان رابفضل خود بمغفرت خود رساند ازین عجب تر آنست که دوستان(۱) رابلطف خود بحضرت احدیت خود برد این است که گفت تعالی و تقدس « ولَئن مُتُّم اَو قُتِلتُمْ لَاِلَی اللهِ تُحشَرُونَ » اذا کان المسیر الی الله طاب المسیر الی الله ، طوبیٰ لمن کان مسیره الی الله ، وحدیثه فی الله ، وجلیسه هوالله ، والله لااله الا الله !

وَ اِنَّ صَبَاحاً نَلتَقِی فِی مَسَائِه
یَکونُ عَلَیٰ قَلبِ الغَرِیبِ حَبِیباً

کنون که باتو بهم صحبت اوفتاد مرا
دعا کنم که وصالت خجسته باد مرا

---

۱ ـ نسخه بدل

« فَبِمَا رَحمةٍ مِنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ » ـ ای سیّد سادات ! ای مهتر کائنات ! کریم و مهربانی ، لطیف و رحیم بر همگنانی ، همه را بر سنن صواب می‌رانی ، همه را بر مائدهٔ عزّت می‌خوانی ، و بسعادت جاودانه میرسانی یتیمان را چون پدری ، بیوه‌زنان را چون شوهری آشنا را نوازنده‌ای ، و بیگانه را راه‌نماینده جهانیان را عین رحمتی ، رهیگان را سبب کرامتی ای سید ! این همه هست ، و نگر تا خود را نه‌بینی ! ور مکتسبات خود ندانی ، کان همه مائیم ، و ما بودیم ، و ما نواختیم ، و ما ساختیم ، و ترا بران داشتیم ، و بخوش خوئی بداشتیم ای مهتر ! با مؤمنان ودوستان همچنین میباش ، هم باین مهربانی وهم باین خوشخوئی ، « و اخفِض جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ المؤمنين » اما با کافران ومنافقان لختی درشت‌ترشو ، و با ایشان جهاد کن « یا ایها النبی جاهد الکفّارَ والمنافقين واغلظ عليهم » بنا فرقا که میان حبیب ومیان کلیم است ! **حبیب** را بدرشتی فرمود در کافران ، وباز خواند از مداهنت ، که درخوی وی همه رفق ولین بود و **کلیم** را بصداین گفت « فَقُولَا لَه قولاً لَيِّناً » نرمی ورفق فرمود ، وبازخواند او را از حدّت وغلظت که در وی بود

ثم قال « وَلَو كُنتَ فَظّاً غَليظَ القلب لَانفضوا مِن حَولِكَ » ـ یاسیّد ! اگر تو یاران خود را شراب توحید صرف ، بی آمیغ حظوظ دهی ، نگریزند ، وبیر گرد تو نگردند یاسید ! حوصلهٔ ایشان برنتابد آنچه حوصلهٔ تو برتابد کسی که شام وچاشتش بحضرت احدیت بود دیگران را باوی چه برابری بود وچه مناسبت ؟! سیّد صلوات الله علیه از خود این خبرداد که « لَستُ كَأَحَدِكُم ، أَظَلُ عِندَ رَبّي يُطعِمُني وَيَسقيني » وقتی دیگرمیگفت « لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل » **مصطفی**(ص) خلق را این ادب درآموخت وگفت « كلِّموا الناس على قدر عقولهم » باهر کسی سخن بقدر عقل وی گوئید ، وآنچه برتابد بروی منهید

هر کسی را جام اوبر جان اوهمسان کنید

هر کسی را نقل اوباعقل اوهم بر نهید(۱)

« فَاعْفُ عَنهُم » ـ ای سید ! تقصیری که کرده‌اند درحق تو ودر کارتو، عفو کن از ایشان(۲)، وفرا گذار وآنچه تقصیر کردند در اداء حقوق‌ما، تو ایشان را شفیع باش، واز ما آمرزش خواه

« فَاعْفُ عَنهُمْ » اشارت بجمع است ازبهر آنکه حکم است و حاکم خداست بحقیقت، ورسول بر تبعیت

« وَ استَغفِر لَهُمْ » اشارت بتفرقت است که مقام تذلّل وعبودیت است، این‌است سنت خداوند عزّ کبر یاءه باانبیاء واولیاء، کهایشانرا درجمع دارد که درتفرقت جمع بی تفرقت کفر است، و تفرقت بی‌جمع شرك جمع عین حقیقت است و تفرقت راه عبودیت آنکس که این دوخصلت در وی مجتمع شد برجادهٔ سنت وجماعت افتاد، و برطریقت وشریعت مستقیم گشت

« وَشَاوِرْهُم فِی‌الأَمرِ » ـ یاسید ! احوال روندگان درین راه مختلف است یکی مقصر است ازو عفو کن یکی‌تائب است ازبهروی‌آمرزش خواه یکی‌مطیع است باوی مشاورت کن

« فَاِذَا عَزَمتَ فتَوَکَّل عَلَی‌اللهِ » ـ عزم را حقیقتی است، و مایهٔ حقیقت‌آن درستی‌مراد است وجمع دل، مایهٔ‌آن صلابت‌است دردین، وعبرت‌برأمر، واستقامت وقت و عزم را سه قسم است یکی عزم توبه، دیگر عزم خدمت، سدیگر عزم حقیقت وبناء همه بر توکل است وتوکل را اصلی است و شرطی وثمرتی اصل‌آن یقین است وشرط‌آن ایمان، وهوالمشارالیه بقوله تعالیٰ « وَعَلَی اللهِ‌فتوکَّلُوا اِن کُنتُم مؤمنین » و ثمرهٔ آن محبت حق عزوجل، وذلك فی‌قوله تعالـی « اِنَّ‌الله یُحِبُّ المُتَوَکِّلینَ »

---

۱ ـ نسخه کنید ۲ ـ نسخه ازشان

استاد ابوعلی دقاق گفت توکل را سه رتبت است اول توکل، پس تسلیم، سوم تفویض توکل بدایت است، تسلیم وساطت، و تفویض نهایت توکل صفت عوام است، تسلیم صفت خواص، تفویض صفت خاص الخاص توکل صفت انبیاء است علی العموم، تسلیم صفت ابراهیم (ع) علی الخصوص، و تفویض صفت خاتم النبیین مصطفی (ص) علی اخص الخصوص صاحب توکل گوش بر وعدهٔ حق دارد صاحب تسلیم باعلم حق آرام دارد صاحب تفویض بحکم الله رضا دهد او که با توکل است طالب عطا است، او که باتسلیم است منتظر لقاء است، و او که با تفویض است درمجمع روح وریحان آسودهٔ رضاء است این است که رب العالمین گفت « وَ رِضوَانٌ مِنَ اللهِ أَکبَرُ ذلِكَ هُوَ الفوزُ العَظِیمُ »

۲۸ - النوبة الاولی

قوله تعالی « إِن یَنصُرکُمُ اللهُ » اگر یاری دهد الله شما را، « فَلَا غَالِبَ لَکُم » بازشکستهای نیست شما را، « وَإِن یَخذُلکُم » واگر خوار کند شما را وفرو گذارد، « فَمَن ذَا الَّذِی یَنصُرُکُم » کیست آنکه یاری دهد شما را؟ « مِن بَعدِهِ » از پس فرو گذاشتن او، « وَ عَلَی اللهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۶۰) » وایدون باد که بخدای سپارند گرویدگان کار خویش را

« وَ مَا کَانَ لِنَبِیٍّ أَن یَغُلَّ » وسزد هرگز هیچ پیغامبری را که خیانت کند در غنیمت بخشیدن میان یاران، « وَمَن یَغلُل » وهر که خیانت کند بچیزی، « یَأتِ بِمَا غَلَّ یَومَ القِیَامَةِ » آن چیز آرد فردا برستاخیز، « ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفسٍ مَا کَسَبَت » پس آنگه بهر تنی گزارند پاداش آنچه کرد، « وَهُم لَا یُظلَمُونَ (۱۶۱) » وهیچ کس را ازیشان[1] از پاداش نیکی چیزی نکاهند

« أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضوَانَ اللهِ » باش کسی که دربی رضوان خدا رود وخشنو

۱ - ح از شان

حوشنودی وی ، « كَمَن بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللّٰهِ » همچون کسی بود که بارآید و ساز گردد بخشم ار حدای(۱) ، « وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ » وبازگشتن گاه او دوزح ، « وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶۲) » وبدشدن گاهی که آست

« هُم دَرَجَاتٌ » میان ایں دو گروه برتریها وفروتریها است ، « عِندَاللّٰهِ » نردیک حدای ، « وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعمَلُونَ (۱۶۳) » و الله بینا و دانا است بآنچه میکنند

« لَقَد مَنَّ اللّٰهُ » بدرستی که حدای سپاس‌نهاد ، « عَلَى الْمُؤمِنِينَ » بر گرویدگان « اِذ بَعَثَ فِيهِم » که فرستاد درمیان‌ایشان بایشان ، « رَسُولاً مِن اَنفُسِهِم » فرستاده‌ای همارایشان ، « يَتلُوا عَلَيهِم آيَاتِهِ » تا میحواند برایشان سخنان وی ، « وَيُزَكِّيهِم » و ایشان‌را پاك (وهنر افرای) میکند ، « وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ » و درایشان می‌آمورد نامهٔ وی ، « وَ الْحِكمَةَ » ودانش راست حود ، « وَاِن كَانُوا مِن قَبلُ » و سودند ار پیش ما (۲) « لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴) » مگر در گمراهی آشکارا

« اَوَلَمَّا اَصَابَتكُم مُصِيبَةٌ » باش هر گه که بشمارسد چیری که رسد ، « قَد اَصَبتُم مِثلَيهَا » اربا بایسته‌ای که شما اردشمن بدوچنداں رسیده‌اید ارپیش ما ، وبهره یافته‌اید ار ایشان ، « قُلتُم اَنّىٰ هٰذَا » گفتید که ایں چونست ؟ « قُل هُوَ مِن عِندِ اَنفُسِكُم » بگوی آں ار نردیك شما است (وشومی کردِ شما) ، « اِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) » حدای برهمه چیر توانا است

« وَمَا اَصَابَكُم » وآنچه بشما رسید ، « يَومَ التَقَى الجَمعَانِ » آں رورکه هامدیدار(۳) شد هردو گروه نه **احد** ، « فَبِاِذنِ اللّٰهِ » آں بحواست‌حدای بود ، « وَلِيَعلَمَ الْمُؤمِنِينَ (۱۶۶) » وآدِا ببیند(٤) که گرویدگان براستی ودرستی که‌اند ؟

« وَلِيَعلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا » وبا بیبند(٥) ایشان که منافق‌شده‌اند ، « وَقِيلَ لَهُم »

۱ ــ ح بازگردد ار حشم حدای ۲ ــ پیس ما درنسخه الف و ح
۳ ــ ح همدیدار ٤و٥ ــ ح ببیاد

ومنافقان را گفتند « تَعَالَوا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ » بیائید کشتن کنید ازبهر خدای ، « اَوِ ادْفَعُوا » یا ازمؤمنان دفع کنید برجای ، « قَالُوا لَو نَعْلَمُ قِتَالاً » ایشان گفتند اگر مادانیم که جنگ خواهد بود « لَا تَّبَعْنَاكُمْ » ما با شما بیائیم « هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيمَانِ » ایشان آن روز که آن سخن گفتند بکفر نزدیکتر بودند که بایمان ، « يَقُولُونَ بِاَفْوَاهِهِمْ » میگویند بزبانهاء خود « مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ » چیزی که دردلهاءِ شان نیست ، « وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) » و خدای دانا‌تر (همهٔ دانایان) است بآنچه نهان میدارند (در دلها از اندیشها ونیتها)

« اَلَّذِينَ قَالُوا » ایشان که گفتند ، « لِاِخْوَانِهِمْ » برادران خود را که شهید شدند ، « وَ قَعَدُوا » وخود بنشستند درجایها ، « لَو اَطَاعُونَا » اگر فرمان ما بردندی و بنشستندی ، « مَا قُتِلُوا » ایشان را بنکشتندی ، « قُلْ » پیغامبرمن گوی ، « فَادْرَؤُا عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ » باز دارید از خویشتن خویش مرگی را ، « اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸) » اگر می‌راست گوئید

النوبة الثانية

قوله تعالىٰ « اِن ینصُرکمُ اللّٰهُ فلاغالبَ لکم » الآیة روىٰ **جابر بن عبدالله** أنّ النبی(ص) قال مامِن امرئٍ مسلم یَخذل امرأً مسلماً فی موضعٍ ، ینتهكُ فیه حرمتُه وینتقص فیه من عِرضه الّا خَذَلَهُ اللّٰه تعالىٰ فی موضع یُحبّ فیه نصرتَه وما مِن امرئٍ ینصر مسلماً فی موضع ینتقص من عرضه وینتهكُ فیه من حرمته ، الّا نصره اللّٰه فی موضع یحبّ نصرته » اهل سنّت را درین خبر ودرین آیت حجّت تمام است ، ودلیل روشن بر **قدریه ومعتزله** ، که ایشان منکرند که خدای عزّوجلّ اگرخواهد بنده را خوار کند ، وخذلانِ خود بروی آرد وایں مخالفتِ کتاب وسنت است وخرق اجماع مسلمانان ، که برزبان خلق بسیار رود که کسی را که رنج رساند « خذَلهُ اللّٰهُ » چنانکه گویند

« قاتَلَهُ اللّٰه » ،« لعنهُ اللّٰه » و اگر جائز بودی بر زبان عامهٔ خلق این کلمه روان بودی

و معنی آیت آنست که اگر خدای شما را عزیز کند ، و نصرت دهد ، کس را نرسد و نبود از مردمان که شما را بازشکند وخوار کند واگر بعکس این باشد که اللّٰه شما را خوار کند ، و سستی در کار وهزیمت از دشمن پیش آرد ، « فمَن ذَاالّذی ینصر کم » ای لاینصرُکم احدٌ « من بعده » یعنی بعد از خدلان خدا ، کس شما را نصرت ندهد وعزیز نکند وقیل معناه لاتترُکوا اَمری للنّاس ، وارفضو النّاسَ لأمری ویقرُب منه قوله(ص) مَنِ التمسَ رِضَا اللّٰه بسخط النّاس کفاه اللّٰهُ مؤنةَ الناس ، و من التمس رِضا النّاس بسخطاللّٰه ، وَکَّلهاللّٰه الی النّاس

« وماکانَ لِنَبیٍّ اَن یغُلَّ » ـ قراءت **مکی** و **عاصم** و **ابوعمرو** بفتح « یا » وضم غین است ومعنی آنست که هیچ پیغامبری را سزا نیست که خیانت کند درمال غنیمت قسمت کردن وباقی بضمّ یا وفتح غین خوانند ، بر معنی آنکه هرگز روا نبود پیغامبری را که باوی خیانت کردندی در غنیمت بخشیدن سبب نزول این آیت آن بود که روز **بدر** درمال غنیمت ، قطیفه‌ای بود سرخ رنگ و بازنیافتند قومی گفتند مگر رسول خدا(ص) ازمیان برگرفته است ربّ العالمین آیت فرستاد ورسول خود باالخصوص وجملهٔ انبیاء راباالعموم ازخیانت مبرّا کرد وگفته‌اند که جماعتی از اقویا الحاح کردند بر **مصطفی**(ص) تامال غنیمت ازدیگران باز گیرد و بایشان دهد ، ربّ العالمین آیت فرستاد یعنی که اگرچنان کند خیانت باشد با اصحاب او ، وهیچ پیغامبر راسزا نبود که با اصحاب خویش خیانت کند بلکه سَوِیّت نگه دارد ، وآنچه دهد بانصاف دهد ، وعدل کند

محمدبن اسحاق بن یسار گفت قومی عرب کراهت میداشتند آنچه در

قرآن بود از عیب دین ایشان و سَبِّ ایشان، می در خواستند از رسول (ص) تا آن را پنهان کند رب العالمین گفت اگر پنهان کند خیانت باشد و پیغامبر را سزا نبود که در باب وحی خیانت کند، و چیزی از حق باز گیرد و مداهنت کند یقال غَلَّ، یَغُلُّ، غُلولاً، و اَغلَّ یُغِلُّ اِغلالاً، اذا خانَ وأصله مِن الغَلَل، وهو دخول الماء فی خلل الشجر و منه الغِلُّ، الحقدُ لأنّه عداوةٌ فی النفس، ومنه الغلیل، حرارة العطش فی النفس، ومنه الغِلالة، شِعار تحت الدثار خاصّةً

قوله «ومَن یَغلُل یَأتِ بما غلَّ» ای حاملا له علی ظهره، «یوم القیامة» تفسیر این آیت در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت «لاأُلفینَّ احدَکم یجیءُ یوم القیامة وعلیٰ رَقَبتهِ بعیرٌ لَهُ رُغاءٌ (۱)، فیقول یـا رسول‌اللّٰه اَغِثنی فأقول لااملك لك شیئاً قد أبلغتك لاأُلفینَّ احدَکم یجیء یوم القیامة وعلیٰ رقبته فرسٌ له حمحمةٌ فیقول اغثنی، فأقول لااملك لك شیئاً قد ابلغتك لاالفین احدکم یَجیءُ یوم القیمة وعلیٰ رقبته شاة لها ثُغاء یقول یارسول‌اللّٰه اغثنی فأقول لااملك لك شیئاً قد أبلغتك لاالفینَّ احدَکم یجیء یوم القیامة وعلی رَقَبَته صامت فیقول اغثنی یارسول‌اللّٰه، فأقول لااملك لك شیئاً قد أبلغتك» هر که امروز بچیزی خیانت کند، فردا برستاخیز آن چیز آرد و علی رؤس الاشهاد وبرا بآن فضیحت رسد رسول خدا (ص) گفت واگر همه سوزنی بود یارشته‌ای ودر خبر است که مردی برسول خدا (ص) حَبلی آورد خاَق، که پیش از قسمت بر گرفته و آنرا پس از قسمت باز آورده بود، رسول از وی بپذیرفت و ویرا گفت نگه‌دار تا برستاخیز آنـرا بیاری ! زید بن خالد الجهنی گفت روز خیبر مردی از یاران رسول خدا فرمان یافت، رسول خدا(ص) برو نماز نکرد یاران همه متغیّر ومضطرب شدند که تا چه بودست رسول(ص) گفت «انَّ صاحبکم غَلَّ

۱ ـ الرغاء کغراب = صوت ذوات الخف، ومنرعی البعیر اذا ضج (منج)

فی‌سبیل‌الله » خیانت کرده است این مرد در راه خدا، تفحص کردند مهره‌ای بود که برداشته بود، قیمتِ آن کم از دو درم و درخبر است که یکی کشته شد، مردمان گفتند خوشش باد بهشت جاودان! رسول(ص) گفت « کلّا » یعنی چنین مگوئید که وی روز خیبر شمله‌ای از مال غنیمت بخیانت برداشت، فردا آتش در آن گیرد و باوی بهم بسوزد مردی دیگر یك شراك نعلین بر گرفته بود چون این سخن از رسول(ص) بشنید آن شراك بیاورد رسول(ص) گفت شِراكٌ مِن نار

کلبی گفت درتفسیر « ومَن یغلل یأتِ بما غَلَّ یومَ القیامة » آن چیز که در آن خیانت کرده باشد درقعر جهنم برابر وی بدارند، آنگه گویند فرو رو باین درکات دوزخ و آن را بر گیر، وی فرو رود و بردارد، راست که بجای خویش باز آید، ودیگر باره ازدست وی بیفتد، وهفتادساله راه باقعر جهنم افتد وویرا همچنان تکلیف میکنند تا میرود وبرمیدارد **مصطفی** (ص) از اینجا گفت « مامِن عبد یغلُّ غلولاً الا کُلِّف یومَ القیامة أن یستخرجَه مِن اسفل درك جهنّم » وهرکه خیانت کاری را بپوشدویرا هم چندان گناه بود وهمان‌عقوبت **مصطفی** (ص) گفت « مَن یکتم غالّاً فانّه مثله »

قـوله « ثمّ تُوَفّی کلُّ نفس ما کسبت وهُم لا یظلَمون » ـ « ظلم » در قرآن برچهار معنی‌است یکی معنی نقص‌است، کاستن چیزی، چنانکه در آن آیت گفت؛ یعنی ازثواب نیکوکاران هیچ‌چیز نکاهند همانست که درسورة الکهف گفت « ولم تَظلِم منه شیئاً »، ودر سورة الانبیاء گفت « ونضعُ الموازینَ القسط لِیوم‌القیامة فلا تُظلَمُ نفسٌ شیئاً »، و درسورة مریم « ولا یُظلَمونَ شیئاً » وجه دوم‌ظلم مردمان است بریکدیگر درتفویت حقوق انسان، چنانکه در سورة بنی‌اسرائیل گفت « ومَن قُتل‌مظلوماً »، ودر سوره النساء گفت «ومَن یفعل ذلك » یعنی‌قتل‌النفس

وأحدالأموال، «عدواناً وظلماً»، وقال تعالی «إنَّ الّذین یأکلون اموال الیتامیٰ ظلماً»

وجه سوم ظلم بنده است بر نفس خویش، در معصیت، بیرون از شرك، چنانکه در سورة البقرة گفت «ومَن یتعدَّ حدودَالله فأولٰئك همُ الظّالمون» ودر سورة الطلاق «ومَن یتعدَّ حدودَالله فقدْ ظلمَ نفسَه» ودرسورة الملائکة «فمِنهم ظالمٌ لِنفسه»

وجه چهارم ظلم است بمعنی شرك، چنانکه درسورة الأنعام گفت «الّذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بِظُلم» ودر سورة لقمان «إنَّ الشّرك لظُلم عظیم»

قوله تعالی «أفمن ِاتّبع رضوانَالله» ـ یعنی بترك الغلول، «کمَن باءَ بِسَخَطٍ مِنَالله» فعَلَّ ؟! سیاقِاین آیت تعظیم اثم غلولاست یعنی که سَخَطِ خدای باغلولاست ورضوان خدای باترك غلول او کهخیانت نکند خوشنودی و رضاءِ حقبا اوست، وآنکس کهخیانت کند خشموسَخَطِ خدابروست، وآنکس کهامروزسخطِ خدابرو، فردا دوزخ جای او چنانکه اللهتعالیٰ گفت «ومأواه جهنّمُ و بِئسَالمصیر» و از بهر آنکه از اهل توحید است هرچند کـه گنهکار است و خیانتکار، جای وی جهنم گفت، اولدرکهٔ دوزخ که درآنآتش نیست، اماحرارتِ آتشبآن میرسد، وجای عاصیان این امت است وسُمِّیَت جهنّمُ، لِأنّها تتجهّم فیوجوه الخلق پسچون از جهنّم در گذشت درکهٔ دوم «لظیٰ» است سوم سقر چهارم حُطَمَة پنجم جحیم ششم سَعیر(۱) هفتم هاویه اینشش درَکه جای کفار است ومشرکان درآنجاودان

آنگه سرانجام اهل رضا وخوشنودی حق بیان کـرد، گفت «هُم درجاتٌ عندالله» ـ ایاهل درجات عـندالله اشارتست که اهلبهشت همهیکسان نیند، بلکه درجاتِ ایشان متفاوتاست، ومنازل ایشان مختلف بقدر اعمال ومعارف علیالجملة بهشت صد درجه است بحکم آن خبر که **معاذبن جبل** روایت کرد از **مصطفی** (ص) قال الجنّةمأةُدرجة، بین کلّدرجةالیٰ درجةمابین السّماء والارض، و إناعلاها الفردوس،

۱ ـ ح مصیر

و أوسطها الفردوس ، و إنّ العرش على الفردوس ، و منهـا تفجر انهارُ الجنّة و روىٰ **انس بن مالك** قال خرج **حارثة بن سراقة** يومَ **بدر** نظّاراً ، لم يخرُج لِقتالٍ، و كان غلاماً فأصابه سهمٌ فقتله ، فجاءت امّه وهى **الربيع بنت النضر** الى النبىّ (ص) فقالت يـا رسول‌اللّٰه اين ابنى **حارثة** ؟ فإن كان فى‌الجنّة فأصبر و إلّا فترىٰ مـا اصنعُ ؟ فقال(ص) يا امَّ‌حارثة انّهاليست بجنّةٍ واحدةٍ ، ولكنّهاجنان كثيرة، و إنّه فى‌الفردوس الأعلىٰ

آنگه درآخر آيت گفت « وَاللّٰهُ بصير بما يعملون » ـ تا مطيع در طـاعت بيفزايد ، وعاصى ازمعصيت حذر گيرد

قوله « لقد مَنَّ اللّٰه » ـ معنى « منّت » تفضّل است ، و منّان متفضّل است و منت كه از خدا بود مدح است ، لِأنّه تفضّل و چون ازمخلوق بـود ذمّ است لأنّه تقريع

«علَى المؤمنين »ـ گفته‌اند كه مؤمنان اين‌جا عرب اند ، كه هيچ‌قبيله نيست ازقبائل عرب كه نه رسول(ص) را درآن نسبى است مگر **بنى تغلب** ، قومى ترسايان بد كيشان ربّ‌العزة رسولِ خود را از نسب ايشان پاك كرد ، وبر **عرب** منت نهاد كه رسول(ص) هم ازنسب شما بشما فرستادم و كتابى‌هم از لغتِ شما بشمافرو فرستادم همانست كه‌جاى ديگر گفت « هوالّذى بعثَ فى‌الأُميّين رسولاً منهم» ، و گفته‌اند كه مؤمنان اينجا عامّهٔ مـؤمنان‌اند از**عرب وعجم** ميگويد بمؤمنان رسولـى فرستادم يكى از ايشان كه كارِ او شناخته‌اند ، وصدق وامانتِ او آزموده وداسته ، نه فريشته ونه بيرون از فرزند **آدم** دليل اين تأويل آنست كه جاى ديگر گفت « لقدجاءكم رسولٌ مِن انفسكم » الآية

آنگه ستايش‌رسول را ، صفتِ وى كرد، و كارِوى گفت كه‌چيست « يتلواعليهم

آیاته»، یعنی القرآن، «ویُزَکّیهم» یعنی یُصلحهم، «ویُعلّمهمُ الکتاب» ای القرآن والحکمة یعنی المواعظ الّتی فی القرآن من الحلال والحرام والسّنّة

«و إن کانوا مِن قبلُ» ای وقد کانوا قبلَ بعثته «لَفی ضلال مبین»

قوله تعالی «اوَلمّا» این الف و واو، استفهام راست، و عرب استفهام کنند بالف مجرّد، والف و واو، والف و فا، وبألف ممدود وبهمزهٔ مقصور

«اَصابتکم مصیبةٌ قد اَصَبتم مثلَیها» - «اصابتکم» به احد است، و «اصبتم» به بدر و این چنان بود که روز احد از مسلمانان هفتاد مرد کشته شدند، و روز بدر از کافران هفتاد کشته شده بودند وهفتاد بأسیری برده

«قلتم انّی هٰذا» - ای مِن أین اَصابنا هٰذَا القتلُ وَ الهزیمة ونحن مسلمون ورسول‌الله فینا؟ میگفتند این قتل وهزیمت بروز احد چون است که بما رسید؟ و ما مسلمانانیم! ورسول خدا درمیانِ ما! ربّ‌العالمین ایشانرا جواب داد «قُل هو مِن عند انفُسکم» - این کلمت را دو تفسیر گفته‌اند یکی آنست که تــرکتمُ المرکزَ و طلبتمُ الغنیمةَ فمِن قِبَلکم جاءکمُ الشرّ میگوید اینکه بشما رسید از شومی مخالفت شما بود روز احد، آنگه که مرکز بگذاشتید وطلب غنیمت کردید تفسیر دیگر آنست که روز بدر مسلمانان اسیرانِ کفار را باز فروختند وفدا ستدند ربّ‌العالمین جبرئیل را فرستاد که یا محمد خدای نپسندید از شما این فروختن اسیران وفــدا ستدن اکنون قوم خود را مخیّر کن میان دوچیز، اِمّا که اسیران را بکشند وروی زمین را از کفر ایشان پاك کنند، و اِمّا که ایشان را باز فروشند وفدا ستانند، امّا بعدد ایشان مسلمانان لامحاله کشته شوند رسول خدا (ص) این پیغام کــه جبرئیل بیاورد باقوم بگفت ایشان گفتند این اسیران همه خویش وپیوند وبرادرانِ مااند، از ایشان فدا ستانیم ودر وجه وساز قتال دشمن نهیم، واگــر از ما قومی کشته شوند لامحاله شهیدان باشند بدان خرسندیم و خوشنود پس دیگرسال روز احد بعدد

آن اسیران از مسلمانان کشته شدند. چون مسلمانان گفتند « انّیٰ هٰذا ؟ » رب‌العالمین گفت « مِن عند انفسکم » - این آنست که فدا ستدید و خود اختیار قتل کردید

«انّ‌اللّهَ علیٰ کلّ‌شیءٍ » مِن النصرمع طاعتکم نبیّکم ، وترکِ النصرمع مخالفتکم ایّاه « قدیرٌ »

« وما اصابکم » این خطاب بامؤمنانست ، « یومَ التَقَی الجمعان » روز احد که هردو گروه مسلمانان و کافران برهم رسیدند

« فباِذنِ اللّه » یعنی بقضاء اللّه وقدره این تسلیت مؤمنان است ، میگوید آنچه رفت بقضا وقدر وخواستِ خدای رفت

« و لِیَعلمَ المؤمنینَ ولیعلم الّذین نافقوا » - این علم بمعنی « رؤیت » است یعنی تا ببیند مؤمنان را وثبات ایشان را ، ورضاء ایشان بقضا وقدر ، وصبر ایشان بلا وشدّت ومنافقان را ببیند ، باجزع وبا تقدیر بخصومت منافق دودل است ودو راه ، ودو سخن ، از « نافقا » گرفته‌اند روباه وموش خانهٔ خویش را دودر سازند یکی معروف وآشکارا که برعادت آنجا آمد وشد کنند بروز امن ، وآنرا « قاصعا » گویند ، و دری دارند نهانی ، روز گریختن خود را چون بردر معروف بیم بینند وابس در نهانی « نافقا » گویند

« وقیل لهم تَعالَوا قاتِلوا فی‌سبیل‌اللّه َاوِ ادفَعوا » - آنگه که مؤمنان بغزاء احد میرفتند فرا منافقان گفتند عبداللّه‌بن‌ابی و اصحاب او که بیائید کشش کنید از بهر خدای یا از مؤمنان دفع کنید درین آیت دفع وقتل‌دریك نظم کرد، سقّا ، ودیده‌بان ، وپاسبان ، وستوربان ، وطباخ ، ودلیل، وآنچه‌ازین‌باست همه‌غازیان کرد ، چون سرّاج و نعالّ وامثال ایشان هر که در لشکرگاهست سدی و فراء و جماعتی گفتند «دفع» رباط است و « رباط » آنست که کسی درثغر کافر بایستد،

ودشمن را از بلاد اسلام باز دارد باقامت حرب، یا باظهار جمعیت وفیه قال النبی (ص) « رباط یوم فی سبیل‌الله خیرٌ مِنَ الدّنیا وما علیها » وفی روایة خیر من ألف یوم فیما سواه من المنازل

« قالوا لو نعلمُ قِتالاً لَاتّبعنا کم » ـ **عبدالله بن ابی** باسیصد مرد منافق جواب دادند که اگر ما دانستیمی که جنگ خواهد بود با شما بیامدیمی، لکن جنگ نخواهد بود واین سخن نفاق گفتند، که اگر جنگ بودی هم نیامدندی رب‌العالمین گفت « هُم لِلکفر یومئذٍ اقربُ منهم للایمان » ـ آنروز آن سخن گفتند و باز گشتند، کفر را اولی‌تر بودند از آنچه ایمان را آنگه تفسیر کرد و گفت « یقولون بِاَفواههم » ای بألسنتهم، « مالیس فی قلوبهم وَاللهُ اعلمُ بما یکتُمون »

« الّذین قالوا » یعنی المنافقین، « لِإِخوانهم » یعنی لأمثالِهم مِن اهل النفاق وقیل لاخوانهم فی النّسب لافی الّدین، وهم شهداء **احد** « وقَعدوا » یعنی عن الجهاد الواو للحال

« لو اَطاعونا » یعنی شهداءُ **احد** فی الانصراف عن النبی (ص) والقعودِ « ماقُتلوا » فرَدَّ اللهُ تعالیٰ علیهم و قال قُل لهم یا **محمد** « فَادرءوا عن انفسِکمُ المَوْتَ اِن کنتم صادقین » انَّ الحذرُ لاینفع من القدر

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ « اِن ینصر کمُ الله فلا غالبَ لکم » ـ هر کرا رقم نصرت از درگاه عزّت بر ناصیهٔ روزگارِ او کشیدند، یگانهٔ عالم گشت، وقطب مرکز سیادت، ونشانهٔ اهل مملکت، وقبلهٔ آمال خداوندان حیرت

« و اِن یخذُلکم فمن ذَالّذی ینصر کم مِن بعده » و هر کرا صفت خذلان از درگاه بی‌نیازی روی نماید، بحکم قهر بردهٔ تجمّل از روی کارِ او بردارند، و رقم

مهجوری برحاشیهٔ وقت او نهند، ومردود همه عالم گردانند، تاازسرِ مهجوری ودرد بارماندگی این نوحه باخود می کند که

بِایّ نواحی الأرض ابغی وصالَکم
و أنتم ملوكٌ ما لِمقصدِکُم قصدٌ

گفتم که فراز اوج برین شد تختم
ور ملک نهاده چون سلیمان تختم

اکنون که بمیزان خرد برسنجم
از نُسکه دوبیان کم آمد رختم

به داود (ع) وحی آمد که یا داود ! اِن وضعتُك فمَن ذَا الّذی یرفعك؟ و اِن رفعتُك فمن ذَا الذی یَضَعُك؟ و ان أعززتُك فمن ذا الّذی یُذِلّك؟ و اِن اذللتُك فمن ذا الّذی یُعزّك؟ و اِن نصرتُك فمن ذا الّذی یَخذلك، و اِن خذلتُك فمن ذا الّذی ینصرك؟

حدیثِ نصرت میرود، ونصرت لامحاله بر دشمن بود وهیچ دشمن ترا چون هواء نفس تو نیست والیه اشار النبی(ص) «اعدیٰ عدوّك نفسُك الّتی بینَ جنبَیك» چون دشمن قوی‌تر نفس بود هرآینه جهاد باوی عظیمتر وبزرگتر بود چنانکه سیّد گفت «رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الأکبر»

ونشان نصرت بر نفس، آن پیر طریقت بازداد که بدرخت خرمابرشد، میخی شکمش بردرید، ازناف تا سینه بردرید، بخویشتن نگریست گفت الحمدلله که نمردم تا ترا بکام خویش ندیدم، وبرتو نصرت یافتم! رحمت خدا برآن جوانمردان باد که کمرمجاهدت برمیان بستند، ودر میدان عبودیّت درصفِ خدمت بیستادند، وقدم بر کلِّ مرادِ خود نهادند باخلق خدا بصلح وبانفس خود بجنگ

ناخود ز پی تو جنگها دارم من
صد گونه ز عشق رنگها دارم من
در عشق تو از ملامت بی خبران
بر جان و جگر خدنگها دارم من

مصطفی (ص) حرب کردن بانفس خود جهاد بزرگتر وصعب‌تر از آن خواند که حرب کردن باکافر گاه بود و گه نبود، وحرب کردن با نفس پیوسته بود و از سلاح کافر برحذر توان بودن که ظاهر است وپیدا، وسلاح نفس و وساوس و شهوات نهانی است، از آن حذر کردن دشخواراست وصعب ونیز اندر حرب کافر اگر نصرت دشمن را بود ومؤمن کشته شود شهادتست ورضوان حق جلّ جلاله، واندر جهاد نفس اگر نصرت نفس دشمن را بود قطیعت است و عذاب جهنم آن صفت بیگانگانست، واین حال بدبختان هر گرچون هم نباشند وبرابر نبوند؛ این است که رب‌العالمین گفت «افَمَنِ اتَّبع رضوان‌اَللّه کمَن باءَ بِسَخطٍ مِنَ‌اللّه» همانست که جای دیگر گفت «افمن کان مؤمناً کمَن کانَ فاسقاً لایستوُن»، و نیز «افمن یُلقیٰ فی‌النارخیرٌ امَّن یَأتی آمناً یومَ‌القیٰمة؟»، «افمن یمشی مُکِباً علیٰ وجهه اهدیٰ؟» الآیة، وهم ازین باب است «قُل هل‌یستوی الّذین‌یعلمون والّذین‌لایعلمون»، «وما یستوی الاعمیٰ والبصیر»، «ومایستوی الاحیاءُ ولا الاَمواتُ»

وَ الیه الاِشارة بقوله تعالیٰ «هم درجاتٌ عندالله» ای هم اصحابُ درجات فی‌حکم الله فمِن سعید مقرّب، ومن شقّی مبعّد

۲۹- النوبة الاولی

قوله تعالیٰ «وَلا تَحسَبَنَّ» ومپندار البته، «الّذینَ قُتِلُوا» ایشان را که بکشتند، «فی سَبیلِ اللّهِ» (از بهرخدا) در راه خدا، «اَمواتاً» که ایشان مرد گان‌اند،

« بَلْ أَحيَاءٌ » بیستند که زندگانند ، « عِندَ رَبِّهِمْ » نردیک حدای حویش ،
« یُرزَقُونَ (۱٦۹) » برایشان رزق می‌رانند و نُزل میرسانند

« فَرِحِینَ » شادمانان ، « بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ » بآنچه‌دادالله ایشان را ، « مِنْ فَضلِهِ »
ار افزونی نیکوئی ار آنِ حویش ، « وَ یَستَبشِرُونَ » وشادی می‌برند ، « بِالَّذِینَ »
بکسان ایشان که هنور زنده اند ، « لَم یَلحَقُوا بِهِمْ » که بیر بایشان برسیده‌اند ،
« مِنْ خَلفِهِم » ار پس ایشان ، « أَلَّاخَوفٌ عَلَیْهِمْ » (شادمی بِیَند)(۱) که برایشان بیم
نیست فردا ، « وَلَاهُم یَحزَنُونَ (۱۷۰) » و اندوهگن ناشند

« یَستَبشِرُونَ » شادی می‌برند ، « بِنِعمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ » نواختی ارحدای ، « وفَضلٍ »
وافرونی نیکوی‌ار وی ، « وَأَنَّ اللّٰهَ لا یُضِیعُ » و (شاد می‌بِیَند)(۲) که حدای ضایع
نگذارد ، « أَجرَ المُؤمِنِینَ (۱۷۱) » مرد گرویدگان

« اَلَّذِینَ استَجَابُوا » ایشان که پاسخ نیکو کردند ، « لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ » حدایرا
و رسول را ، « مِن بَعدِ مَا أَصَابَهُمُ القَرحُ » ار پس آنکه بایشان رسید حستگی ،
« لِلَّذِینَ أَحسَنُوا » ایشان راست که نیکو درآمدند ، « مِنهُمْ » ار میان ایشان ،
« وَ اتَّقَوا » وار ابا بپرهیزیدند ، « أَجرٌ عَظِیمٌ (۱۷۲) » مردی بزرگوار

« اَلَّذِینَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ » ایشان که مردمان فرا ایشان گفتند « إِنَّ النَّاسَ
قَد جَمَعُوا لَکُم » که مردمان سپاه گرد کردند شما را ، « فَاخشَوهُم » بترسید ار
ایشان ، « فَزَادَهُم إِیمَاناً » و(حبر ایشان) ایشان‌را ایمان افرود ، « وَ قَالُوا حَسبُنَااللّٰهُ »
و گفتند که بسنده است حدای مارا ، « وَ نِعمَ الوَکِیلُ (۱۷۳) » ونیك کاردان و کاربر
پذیر که اوست

« فَانقَلَبُوا » بار گشتند ، « بِنِعمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ » نیکوئی ار حدای ، « وفَضلٍ » و
افزونی ار تجارت ، « لَم یَمسَسهُم سُوءٌ » نرسید بایشان هیچ بدی ، « وَ اتَّبَعُوا
رِضوَانَ اللّٰهِ » و بربی راه حوشنودی حدای افتادند ، « وَاللّٰهُ ذُو فَضلٍ عَظِیمٍ (۱۷٤) »

۱و۲ ــ ح مناشند

و خدای بافضل وبزرگوار است

« إِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ » آن دیو مردم بود ، « يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ » چون خودارا می‌ترساند ، « فَلَا تَخَافُوهُمْ » شما مترسید از ایشان ، « وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵) » واز من ترسید اگر گرویدگان اید

« وَلَا يَحْزُنْكَ » و اندوهگن مبایاد ترا ، « الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ » ایشان که در کافری می‌شتابند ، « إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً » که ایشان خدایرا نگزایند هیچ‌چیز ، « يُرِيدُ اللَّهُ » میخواهد خدای ، « أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظّاً فِي الْآخِرَةِ » که ایشان را بهره‌ای ندهد در آن جهان ، « وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) » و ایشان را است عذابی بزرگ

« إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ » ایشان که کفر خریدند و ایمان فروختند ، « لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً » خدایرا بر هیچ چیز نگزایند ، « وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) » وایشان راست عذابی دردنمای

« وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » مپندار ایشان که کافر شدند ، « أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ » که آنچه ما ایشان‌را فرا(۱) گذاریم ، « خَيْرٌ لَهُمْ » ایشانرا به است ، « إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ » ما ایشان را از بهر آن می‌فرا گذاریم ، ومهلت دهیم ، « لِيَزْدَادُوا إِثْماً » تا بزه افزایند ، « وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۷۸) » و ایشان راست عذابی خوار کننده وبومید گذارنده

النوبة الثانیة

قوله تعالیٰ ولا تحسبنّ الذین قُتلوا فی‌سبیل‌الله « الآیه مفسران گفته‌اند که این آیت درشأن شهداء **بدر** و **احد** فرود آمد شهداء **بدر** چهارده کس بودند ،

---

۱ ـ ح فرو

ازیشان شش کس مهاجراند **مهجع بن‌عبدالله** مولیٰ **عمر بن خطاب**، وهو اوّل قتیل قُتل یوم **بدر**، و **عبید بن‌الحرث**، و **عمیر بن ابی‌وقاص**، و **ذوالشمالین عبد عمرو بن نضلة**، و **عقیل بن بکیر**، و **صفوان بن بیضا** و شهداء **احد** هفتاد کس بودند ازیشان پنج کس مهاجران **حمزة بن عبدالمطلب**، **مصعب بن عمیر**، **عثمان بن شماس**، **عبدالله بن جحش**، **سعد** مولی **عتبة بن ربیعة** دیگر همه انصار بودند که در راه خدا، ازبهرخدا کشته شدند، و از ربّ‌العزة بایشان نواختها رسید و کرامتها دیدند ارواح ایشان درشکم مرغانِ بهشتی تا در مرغزار بهشت پرواز می کنند، واز آن میوهای بهشتی‌می‌خورند، وآنگه قرارگاه ایشان قندیلهاءزرین درزیرعرش‌ملِك ایشان‌چون‌این‌نواخت واین کرامت‌دیدندو یافتند، قالوا یالیتَ قومَنا یعلمون مانحن فیهِ من‌النعیم گفتند ای کاشك کسانِ ما که در دنیااند از احوالِ ما خبر داشتندی، واین نواخت و کرامت واین جای‌خوش واین بار و نعیم که ما داریم بدانستندی، بودی که ایشان نیز جهاد کردندی تا باین روز دولت وشادی‌رسیدندی ربّ‌العالمین گفت شما ساکن بوید که این‌خبرمن باز رسانم، واز آنچه شما درآیید ایشان را بیاگاهانم پس‌این آیت فرو فرستاد « ولاتحسبنَّ الّذین قُتلوا فی‌سبیل‌الله امواتاً » الآیة

وخبر درست است از **جابر بن‌عبدالله**، گفت روزِ**احد** پدرم کشته‌شد، ومن دلتنگ و رنجور نشسته بودم، **مصطفی** (ص) بمن بر گذشت، گفت مالی أراكَ مُكتئباً حزیناً؟ قلت یارسول‌الله قُتل أبی و علیه دینٌ، وله عیال، فقال ألا اخبرك ما کلّم‌الله‌احداً قطُّ الّامن‌وراء حجاب، و کلّم‌اباك کفاحاً؟فقال یاعبدالله تمنَّ علیَّ اُعطك، فقال یاربّ اتمنّیٰ علیك ان تَردّنی‌الی‌الدنیا حتی اُقتل فیك الثانیة، فقال انّه سبق من‌القول « أنّهم الیها لایُرجعون » قال یارب ! فابلغ عنّی اصحابی قال فنزلت « ولاتحسبَنَّ الّذین قُتلوا» الآیة قراءت **شامی** « قُتّلوا » مشدّد است بمعنی

مبالغت، یعنی برازی کشتند ایشانرا، وآن حمزه بود که شکم وی بشکافتند، و جگر بیرون کشیدند

«بَل احیاءٌ» - ایشان را «اَحیاء» خواند، که ارواح ایشانرادرشکمهای مرغان از میوهٔ بهشت روزی میرسانند، روزی مقدر در وقتِ معین، همچنانکه زندگان را باشد و گفته‌اند که ایشان را «احیاء» خواند از بهر آنکه ارواح ایشان تا قیامت هرشب زیر عرش مجید بسجود درآیند، همچون ارواح زندگان مؤمنان آنگه که بوضو درخواب شوند و گفته‌اند شهیدان‌را تاقیامت هرسال ثواب غزوی بنویسند ازآنکه سنّت جهاد بنهادند، پس ایشان را «احیاء» بدان خواند که همچنانکه زندگان را درجهاد ثواب نویسند ایشان را نیزمی‌نویسند و گفته‌اند ایشان را نشویند و جامهٔ خویش نگذارند چنانکه زندگان را قال (ص) «زَمِّلوهم بِدِمائهم و کلومِهم، فانّهم یُحشرون یوم‌القیامة بدمائهم، اَللّونُ لون‌الدّم، والرّیح ریح‌المسك» و گفته‌اند که خاك نخورد ایشان رادر گور، چنانکه زندگانرا نخورد درآثار بیارند که چهار کس آنند که خاك نخورد ایشان را بعد از مرگ انبیاء، علماء، شهداء، و حافظان یعنی حَمَلهٔ قرآن و درین معنی آوردند که عمرو بن الجموح و عبدالله بن عمرو بن حرام هردو روز احد شهید گشتند، و هردو را در یك گور نهادند، و گور ایشان بر گذرگاه سیل بود بعدار چهل وشش سال سر ایشان باز کردند، تا بجای دیگر نقل کنند از بیم سیل، ایشان را تازه‌دیدند چنانکه گوئی یك‌روز گذشته است تا ایشان را دفن کرده‌اند، و خاك ایشان را ناخورده وتباه نا کرده

قوله «عند ربّهم یُرزَقون» - ای مِن ثِمارالجنّة وتُحفها رزق‌نامی‌است چیزی را مقدر در وقتی معین، چنانکه جای دیگر گفت «ولهم رزقُهم فیها بُکرةً و عشیّاً»

« فرحينَ بما آتاهمُ اللهُ مِن فضله » ــ فضل خدا اينجا « قتل » است در راه خدا ، كه فضل دارد برمرگ در طاعت بی‌قتل و گفته‌اند كه « نعيم » بهشت است ورضا ولقاء حق

« و يستبشرون بالّذين لم يَلحقوا بهم » ــ ای بكَرامتهم وشادی ميبرند برادران و كسان ايشان كه هنوز زنده‌اند، وبآن پايگاه كه ايشان رسيده‌اند نرسيده‌اند امّا بشرف پايگاه ، ايشان را در ايشان رسانيدند ، وهنوز زنده‌اند ازپس ايشان وفی معناه قول النبی(ص) يَشفع الشّهيدُ فی سبعينَ مِن اقاربه

ثمّ قال « ألّا خوفٌ عليهم ولاهم يحزنون » ــ ای بأن لاخوفٌ علی اخوانهم المؤمنين اذا لَحِقوا بهم قال السدی يُؤتَی الشّهيدُ بكتابٍ فيه مايقدَم عليه من اخوانه و اَهله ، فيُقال يقدم عليك فلانٌ يوم كذا و كذا ، ويقدم عليك فلانٌ يوم كذا و كذا فيَستبشر حين يقدمون عليه كما يستبشر اهل الغائب بقدومه فی الدّنيا

« يَستبشرونَ بنعمةٍ مِنَ اللهِ وفَضلٍ » ــ اگر كسی گويد فائدهٔ اين استبشار در آن جهان چيست چون در دنيا خود دانسته بودند ؟ و ازفضل ونعمت الله آگاه بودند بچيزی نبيند كه ندانسته بودند ، تا بآن شاد شوند ؟ جواب آنست كه در دنيا هرچند دانسته بودند اما از راه خبر واستدلال دانسته بودند ، نه از راه كشف ومعاينه و « لَيس الخبر كالمعاينة » چون آن خبر عيان گردد ، واميد نقد شود ، واندازهٔ ثواب بحدّ استحقاق واميد درگذرد ، شادی ايشان بيفزايد ، ومضاعف شود ونيز شادی دنيا باخوفِ خاتمه آميخته شود و شادی عقبی از آميغ(۱) خوف و اندوه پذيرفتن پاك باشد ، وبا ازين آميغ پاك نشود بحد كمال نرسد

« وأنَّ الله » ــ ای وبأنّ الله ، عطف است بر « بنعمةٍ من الله » ميگويد شادی ميبرند

---

۱ ــ آميغ آميزش ، آميغه آميخته

بنعمت وفضل خدای، و آنکه خدای فضل و نعمتِ خویش برایشان تمام کرد، و از مزدِ ایشان هیچ چیز باز نگرفت، و بیز بیفزود قراءت **کسائی** «وَ اِنّ اللّه» بکسر الف است بر معنی استیناف، و ترغیب دیگران بایمان و طلب ثواب آن، فکأنه قال وَاللّه لایُضیعُ اجرَ المؤمنین وفی بیان ثواب الشّهداء ماروی **علی بن موسی الرضا** عن ابیه **موسی بن جعفر**، عن ابیه **جعفر بن محمد**، عن ابیه **محمد بن علی**، عن ابیه **علی بن حسین**، عن ابیه **حسین بن علی** (ع) قال بینما **علی بن ابی طالب** (ع) یخطب الناسَ وَیَحُثُّهم علی الجهاد، اذقام الیه شابٌّ وقال یاامیرالمؤمنین اَخبرنی عن فضل الغُزاة فی سبیل اللّه فقال کنت ردیفَ رسول اللّه (ص) علی ناقةالعضباء، و نحن مُقبِلون من غزوة؛ فسألتُه عمّا سألتنی عنه، فقال النبیّ (ص) «اِنّ الغُزاةَ اذا همّوا بالغزو کتب اللّه لهم براءةً من النّار، و اِذا تجهّزوا لِغزوهم باهَی اللّه بهم الملائکة، واذا وَدَّعهم اهلوهم بکت علیهم الحیطانُ والبیوت، ویخرجون من ذنوبهم کما تخرج الحیّةُ من سلخها، ویُوکّل اللّهُ عزّوجلّ لکلّ رجل منهم اربعین الف ملک یحفظونه، مِن بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وشماله، ولایعمل حسنة الّا اُضعفت له، و یُکتب له عبادة الف رجل یعبدون اللّه عزّوجلّ الف سنةٍ، کلّ سنة ثلاثمأة وستّون یوماً، والیوم مثل عمر الدّنیا واذا صاروا بحضرة عدوّهم، انقطع علمُ اهلِ الدنیا عن ثواب اللّه ایّاهم، فاِذا برزوا لِعدوّهم و اُشرعت(۱) الاسنّةُ وفُوّقت(۲) السهام، وتقدَّم الرّجل الی الرّجل، حَفّتهُم الملائکةُ باَجنحتها، ویدعون اللّهَ لهم بالنّصر والتثبیت، ونادیٰ منادٍ «الجنّةُ تحت ظِلال السُّیوف» فتکون الطعنةُ والضّربة علی الشّهید اهوَنَ من شرب الماء البارد فی الیوم الصائف (۳)، واذا زال الشهید عن فرسه بطعنة اوضربة لم یَصِل الی الارض حتّی یبعثَ اللّه الیه زوجتَه من الحور العین، فَتُبشّره

---

۱ - اشرع الرماح راست کردنیزه ها را سوی کسی (منتهی الارب) ۲- فوق السهم جعل له فوقا (المنجد) ۳- الصائف الحار، ویقال «صیف صائف» کما یقال «لیل لائل» (المنجد)

بما أعدّالله له من الكرامة ، وإذا وصل الى الأرض تقول له الارض مرحباً بالروح الطيّبة التي اُخرجت من البدن الطيّب . أبشر فإنّ لك مالاعين رأت ، ولا اذن سمعت ، ولاخطر على قلب بشر ؛ ويقول الله تعالى أنا خليفته في اهله ، ومن ارضاهم فقد أرضاني ، و من أسخطهم فقد اسخطني و يجعل الله تعالى روحه في حواصل طير خضر تسرح في الجنة حيث يشاء ، ويأكل من ثمارها ، و تأوى الى قناديل من ذهب معلّقة بالعرش »

قوله « الّذينَ استَجابوا لِلهِ وَالرّسولِ » الآية ـ **مجاهد** و **مقاتل** و **عكرمه** گفتند این آیات در غزوة **بدرالصغرى** فرو آمد ، وقصه آنست که روز **احد** بعدار آنکه هزیمت وشکستگی برمسلمانان افتاد **ابوسفیان** گفت یا **محمد** بینا و بینك موسمُ بدرالصغرى إن شئتَ یا**محمد**(ص) ! ازین پس اگر خواهی به**بدرصغرى** باهم آئیم وجنگ کنیم و **بدرصغرى** آبی بود ومرغزاری **بنى کنانه** را ، و در جاهلیت بازارگاه ایشان بود ، هرسال چند روز آنجا رفتندی و بازرگانی کردندی چون **ابوسفیان** آن سخن گفت ، رسولِ خدا(ص) جواب داد آری چنین کنم، وعده گاهِ ما آنجاست پس دیگرسال **ابوسفیان** واهل**مکه** بوعده بیرون آمدند تابه **مر الظهران** رسیدند رب العالمین رعبی وبیمی در دلِ ایشان افکند ، هم از آنجا **ابوسفیان** همت کرد که به **مکه** باز شود در **نعیم بن مسعود الاشجعى** رسید که از **مکه** می آمد ، وقصد **مدینه** داشت ، گفت یا**نعیم** وعده دارم با **محمد**(ص) که ببدر صغرى جنگ کنیم ، واکنون سازِجنگ و وقت آن ندارم ، و می خواهم که بمکه باز شوم ، اما می اندیشم که**محمد**(ص) بیرون آید بوعده گاه ، ومارا نیابد ، بر ما دلیر شود ، وخُلف از جهت ما بیند ، اگر تو تدبیری سازی وایشانرا دفع کنی تا از**مدینه** بیرون نیایند ، و خُلف از جهتِ ایشان بود من ترا ده اشتر دهم واینك **سهیل بن عمرو** ضامن است تا بتو

رساند **نعیم بن مسعود** با **ابوسفیان** این قرارنداد ، وبتعجیل رفت تا در **مدینه** شد قوم را دید که جنگ را تجهیز میکردند ، ومیعاد **ابوسفیان** را کارمیساختند **نعیم** گفت بدرائی که رای شما است ! پارسال دیدید که بدیار و وطن وقرارگاه شمادرآمدند و کردند آنچه کردند ، اکنون شما بتن خویش ظلم میکنید که برایشان می‌شوید، وخودرادرمهلکه‌می‌افکنید من **بوسفیان** را دیدم با جمعی انبوه ولشکری فراوان بیرون آمده ، وسازجنگ وقتل کرده اصحاب رسول(ص) که این خبر شنیدند بسهمیدند، وچون امتناعی نمودند رسول خدا(ص) گفت وَالَّذی نفسی بیده لَأَخرُجَنَّ ولووحدی پس هرچه بددل ومنافق بودند بماندند ، وهرچه مسلمان و دلاور بودند با سازقتال وصحبت رسول(ص) بیرون شدند، وگفتند « حسبُنااللهُ ونعم‌الوکیل » و براه هر که برایشان رسید ازمشرکان ، میگفت « اِنّ النّاسَ قد جَمعوا لکم فَاخشَوهم » ومؤمنان می گفتند «حسبُنَا اللهُ ونعم‌الوکیل» تا **بدر الصغری** رسیدند ، **بوسفیان** همان که رعب در دلِ او افتاد به **مکه** بازرفت واهل **مکه** «جیش السَّویق » برایشان نهادند ، یعنی که انما خرجتم تشربون السّویقَ » پس رسول خدا ویاران یك دو روزآنجا بیستادند وتجارت کردند ، پس به **مدینه** باز رفتند باسلامت وغنیمت و **جبرئیل** امین از درگاهِ عزت درآن حال فروآمد وآیت آورد که

« اَلَّـذینَ استجابوا لِلّٰه والرّسول مِن بعد ما اصابهمُ القَرحُ » ـ ای الجراحات « لِلّذینَ احسنوا منهم » بطاعة الرسول « وَ اتَّقَوا » مخالفته « اجرٌعظیم » یعنی الجنةُ

« اَلّـذین » یعنی المؤمنین « قال لهمُ الناسُ » یعنی **نعیم بن مسعود** « اِنَّ النّاسَ » یعنی **اباسفیان** و اصحابه « قـد جمعوا لکم فَاخشوهم » ولا تـأتوهم « فَزادَهُم» یعنی ذٰلك القول «ایماناً » ای ثباتاً فی‌دینهم و اقامةً علیٰ نصرة نبیّهم

« فزادهم ایماناً » ـ دلیل است که در ایمان زیادت و نقصان آید، واین رد مرجئان است که ایشان گویند ایمان نیفزاید و نکاهد، که ایمان نزدیک ایشان گفتن وعقدی مجرد است بی اعمال و بی اکتساب طاعات تا اگر کسی بزبان بگوید و بدل بداند که الله موجود است، و آنکه هیچ طاعت دیگر نکند و محظورات شرع بکار آرد، ایشان گویند اومؤمن است، و ولی خدا، و مستوجب بهشت و آنکه تفاضل وتفاوت درمیان مؤمنان نبینند، ودرطاعت و معصیت اثر زیادت و نقصان بر ایمان اعتقاد ندارند ومنصوصات قرآن و اخبار و آثار وظواهر آن دلالت میکند بر بطلان اعتقاد و خُبث مقالت ایشان قال الله عزّوجلّ « أم حَسِبَ الّذین اجترحوا السّیّئات أن نجعلهم کالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات » وقال تعالیٰ « ام نجعلُ المتّقینَ کالفُجّار » و « لایستوی منکم مَن انفق مِن قبل الفتح وقاتلَ الآیة» و « لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضّرر والمجاهدون فی سبیل الله باَموالهم واَنفسهم » الآیة وصحّ فی الخبر انّ الله عزّوجلّ یقول یوم القیامة فی باب الشفاعة «اَخرِجوا مَن کان فی قلبه وزنُ دینار من الایمان، ثم من کان فی قلبه وزن نصف دینار، حتیٰ یقول ومَن کان فی قلبه وزن ذرّه »

وقال(ص) «بینما أَنا نائم رأیتُ النّاسَ یُعرَضون علَیَّ وعلیهم قُمُصٌ (۱) منها ما یبلغ الثّدیَ، ومنها ما یبلغ دون ذلك وعرُض علَیَّ عمر بن الخطاب وعلیه قمیصٌ یجرُّه،» قالوا «فماذا اَوّلتَ یا رسول الله؟» قال «الدّین» وقال عمر «لووُزن ایمانُ ابی بکر بایمان اهل الارض، اوقال بایمان هذه الأمة، لَرَجح به» این آیات و اخبار دلیل اند که در ایمان تفاوت و تفاضل هست وبدمردان هرگز بدرجهٔ نیك مردان نباشند وعاصی بدرجهٔ مطیع نباشد وآنکس که ایمان وی ضعیف باشد هرگز برابر آنکس نبود که ایمانِ وی قوی باشد واین ضعف وقوتِ ایمان از طاعت ومعصیت خیزد،

---

۱ ـ قمص جمع قمیص = پیراهن

هر کرا طاعت و اعمالِ خیر تمامتر، ایمان وی قوی‌تر و هر کرا معصیت بیشتر و در طاعت غافل‌تر، ایمانِ وی ضعیف‌تر و کمتر. ابن عمر گفت از رسول خدا(ص) پرسیدم که ایمان افزاید و کاهد؟ رسولِ خدا(ص) جواب داد «نعم، یزید حتّیٰ یدخل صاحبه الجنّة، وینقص حتّی یدخل صاحبه النار». وقال علی (ع) انّ الایمان یبدو لُمظةً (۱) بیضاءَ فی القلب، کلما ازداد الایمان ازدادت بیاضاً، حتی یبیَضّ القلبُ کلّه، و انّ النفاق یبدو لُمظةً سوداءَ فی القلب، کلّما ازداد النفاق ازدادت سواداً حتّیٰ یسوَدّ القلبُ کلّه والّذی نفسی بیده لوشققتم عن قلب مؤمن وجدتُموه ابیض القلب، ولو شققتم عن قلب منافق وجدتُموه اسودَّ القلب. وسُئل علی بن عبدالله المدینی عن الایمان فقال قولٌ و عملٌ و نیّةٌ قیل اینتقص ویزداد؟ قال نعم، یزداد و ینتقص حتی لایبقیٰ منه شیءٌ. وقیل لبعضهم ما زیادته ونقصانه؟ قال اذا ذکرنا ربّنا وخشیناه فذٰلك زیادته، و اذا اغفلنا ونسینا وضیّعنا، فذٰلك نقصانه.

«وقالوا حَسبُنَا اللهُ» ـ ای الّذی یکفینا امرَهمُ اللهُ «و نِعمَ الوکیل» و ذٰلك امانٌ لکلّ خائفٍ. وقال (ص) «من قال حسبیَ اللهُ ونعم الوکیل، علیه توکّلتُ وهو ربّ العرش العظیم، یقول الله تعالیٰ لَاَکفِیَنَّ عبدی، صادقاً کان او کاذباً». وقال(ص) آخرُ ما تکلّم به ابراهیم (ع) حین اُلقی فی النّار حسبیَ اللهُ ونعم الوکیل».

«فَانقلبوا بِنعمة مِن اللهِ وفضلٍ» الآیة ـ باز گشتند، یعنی رسول خدا(ص) ومؤمنان که از بدر باز گشتند بعافیت و راحت و افزونی از تجارت، هیچ مشرك نادیده، وهیچ رنج بایشان نارسیده، وآنگه ثواب غزو ایشان را حاصل شده، وبطاعت داری رسولِ خدا(ص) برضا وخوشنودی حق رسیده. این است که ربّ العالمین گفت

۱ ـ اللمظة بیاض فی شفة الفرس السفلی، او البیاض فی الشفتین فقط. النکتة السوداء فی القلب (المنجد)

« لم يَمْسَسهم سوءٌ وَ اتَّبَعوا رضوانَ الله والله ذوالفضل العظيم »

« انّما ذٰلكمُ الشّيطانُ » ـ آن صاحب خبر نعيم بن مسعود که گفت بوسفيان با مشرکان به بدر رفت ، خود ديو مردم است ، وآنچه گفت ديو در دهن وی افکنده بود

« يُخوّفُ اولياءَه » ـ اولياء خود را ترساند ، يعنی منافقان که حقيقت ايمان ندارند و در ضلالت قرين ديو اند وقيل معناه يُخوّف باَوليائه ، يعنی يخوّف المؤمنين بالکفّار

« فلاتخافوهم وخافونِ اِن کنتم مؤمنين » ای مصدّقين بوَعدی

« ولايَحزُنكَ » ـ ميگويد اندوهگن مناياد ترا وبرقراءت نافع « ولايُحزِنكَ » بضم يا ، وکسر زا معنی آنست که اندوهگن مکناد ترا غائب بودن ايشان که در نصرت کفر می‌شتابند ، وبجنگ احد نيامدند ، وشما را فرو گذاشتند ، ازمنافقان وجهودان ومشرکان

« اِنّهم لن يضُرّوا اللهَ شيئاً » ـ ای لن يضرّوا اولياء الله شيئاً ، واِنّما يعودُ وبالُ ذٰلك عليهم ايشان از يارى که الله نرا ومؤمنان را داد هيچ چيز نکاهند ، و وبالِ آن هم بايشان باز گردد وقيل « انّهم لن يضرّوا الله شيئاً » ای لن ينقصوا الله شيئاً من ملکه وسلطانه ، انّهم يضرّون انفسَهم بذٰلك

« يُريدُاللهُ اَلّا يجعلَ لهم حظّاً فی‌الآخرة » ـ اين آيت ردّ است بر قدريان که می گويند بنده را قدرت است واستطاعت برفعل بيش ازفعل ومعلوم است که ارادت الله در حرمان ايشان ازحظ آخرت ، ايشانرا از ايمان و طاعت باز داشت ، تا نتوانستند وقدرت طاعت نداشتند ، وچگونه قدرت آن دارند و خدای می‌خواهد که ندارند ونظير اين آيت درقرآن فراوان است ، منها قوله تعالیٰ « کَرِهَ اللهُ انبعاثَهم فثَبّطَهم » ، « لم يُرِدِاللهُ أن يُطهّر قلوبَهم » ، « کذٰلك نَسلُکه فی‌قلوب المجرمين

لایؤمنون به »، « و جعلنا فی قلوبهم اکِنَّةً اَن یفقهوه وفی آذانهم وَقراً »، « و مَن یُردِاللهُ فتنتَه فلن تَملِكَ له مِنالله شیئاً »، « ولن تستطیعُوا اَن تَعدِلوا بینالنساء ولو حرصتم »، « وَصَدّوا عنِ السّبیل والله اَرکَسَهم بما کسبوا »، « فَاَصَمَّهم وَ اَعمیٰ ابصارَهم »، « اِنهی اِلّا فتنتُك تُضِلُّ بها مَنْ تشاءُ وتهدی مَنتشاء » الیٰ غیرذٰلك من الآیات الدّالة علیٰ انّ الهادی والمُضلّ هوالله تعالیٰ، والقـدرة و المشیئة والارادة کلّها لله تعالیٰ وفیالخبر أنّالنبی(ص) قال « اِتّقوا هذا القدَرَفاِنّه شعبة من **النصرانیة** » قال بعضهُم معناه ،والله اعلم ، اَنَّالنصاریٰ تزعم انّ **عیسی** یملك النّفعَ و الضّرر معالله ، کما یملکهالله ، فکفروا بأن جعلوا معالله شریکاً او شریکین ، و **القدریة** تزعم اَنّ الخلق کلهم شرکاءُ لِله ، یملکون الضرَّو النّفعَ ، اِنشاؤوا ضرّوا انفسَهم، واِن شاؤوا نفعوها، واِنشاؤوا استقاموا ، واِنشاؤوا اعوَجّوا، منغیرأنیحتاجوا الیٰتوفیق، اویلحقهم خـذلانٌ، اوسبق بخیرهم و شرّهم کتابٌ ، او تکون فیهم مشیئةٌ تغلب ارادتهم ولا یغلبونها

قوله تعالیٰ « اِنَّ الّذینَ اشتروُ الـکفرَ بِالایمان لنیضرُّوا الله شیئاً » - حینَ باعوا الایمانَ بالکفر

« اِنّما یضرّون انفسهم » - بذٰلك « ولهم عذاب الیم »

« ولا تَحسَبَنَّ الذینَ کفروا » - قراءت **حمزه** بتا است برتقدیر ولا یحسبنَّ الکفّارُ اَنّ اِملاءَنا ایّاهم خیرلهم ودیگرانبتا خوانند خطاب با رسول وتسلیت مؤمنان و وعید کافران ، یعنی « ولاتحسبنَّ یا **محمد** الّذین کفروا « اَنَّ ما » دو کلمه است « نُملی لهم خیرٌ لِاَنفسهم » « اِنّما »این، یك کلمهتوان نهاد، ودوتوان نهاد» « نُملی لهم » یعنی نُمهِلهم لِیَزدادوا اثماً بمعاندتهم الحقّ وخلافهم الرّسولَ این آیت درشأن قومی کافران آمد که الله تعالی بعلم قدیم خود دانست که ایشان هرگـز ایمان نیارند ،

وبندگی ایشان ایشان را کفر وشرك افزاید سُئل النبی(ص) ایُّ النّاس خیر؟ قال مَن طال عمره، وحسُنَ عمله قیل فأیُّ النّاس شرٌّ؟ قال من طال عمره، وساء عمله وقال ابن مسعود مامِن نفس بَرَّة ولافاجرة الّا والموت خیر لها، امّا الفاجر فمُستراحٌ منها، وقرأ «ولاتحسبنَّ الّذین کفروا انّما نُملی لهم» الآیة، وامّا البَرَّةُ فمُستریحٌ منها، وقرأ «نُزُلاً مِن عندالله وما عندالله خیرٌ للأبرار»

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ «ولا تَحسَبَنَّ الّذینَ قُتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء» الآیة

یاحیاةَ الرّوح مالی لیس لی علمی بحالی

تلك روحی منك مِلئی، وسوادی منك حالی

الٰهی زندگی ما با یاد تست، وشادی همه با یافت تست، وجان آنست که در شناختِ تست!

پیر طریقت گفت بندگان سه کس‌اند یکی بندهٔ بجان، یکی بندهٔ بعلم، یکی بندهٔ بحق او که بجان بنده است بندهٔ بقوت است وبناد! او که بعلم بنده است بندهٔ بمهر است وبیاد! او که بحق بنده است بندگانی خود بدو شاد! الٰهی جان درتن گر از تومحروم ماند مردهٔ بندانیست، و او که در راه تو بامید وصال تو کشته شود زندهٔ جاودانیست!

گفتی مگذر بکوی ما در مخمور

تا کشته نشی(۱) که خصم ما هست غیور

گویم سخنی نُتاکه باشم معذور

در کوی تو کشته به که از روی تو دور!

---

۱ ـ نشی مخفف نشوی

آری ! دوستان را زخم خوردن در کوی دوست نعال نیکوست ! در قمارخانهٔ عشق ایشان را جان باختن عادت وخوست .

مال و زر و چیز رایگان باید باخت

چون کار بجان رسید جان باید باخت

هان ، وهان ، مگر ! تا ازهلاکِ جان در راهِ دوست اندیشی ! که هلاکِ جان در وفاء دوست حقا که شرف است ، و شرط جان در قیام بحق دوستی تلف است !

الحبُّ سُکرٌ خُمـاره تلفٌ یحسُن فیه الذُّبول و الدَّنفُ

السَّبی الذّلُّ فـی محبته والذُّلُّ فی حبّ مثله شرفُ

آن شوریدهٔ وقت شبلی رحمه‌اللّٰه گـفت مَن کان فی‌اللّٰه تلفُه کان‌اللّٰه خَلَفه باختن جان در وفاء دوستی دولتی رایگاست ! که دوست او را بجای جانست ! اگر صدهزار جان داری فداء این وصل کنی حقا که هنوز رایگاست

چون شاد نشم که خریدم بتنی

وصلی که هزار جان شیرین ارزد ؟!

عاشقی بحقیقت درین راه چـون حسین منصور حلاج بخاست ، وصل دوست بازوار بهواءِ تجرید پران دید خواست تا صید کند ، دستش بربرسید ، بسرّش فرو گفتند یاحسین ! خواهی که‌دستت بررسد سر وا زیرپای نِه ! حسین‌سروا زیر پای نهاد ، بهفتم آسمان برگذشت

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی

چو کیوان درزمان خود را بهفتم‌آسمان‌بینی

ور امـروز اندرین منزل ترا حالی زیانی نُد

رهی‌سرمایه وسُودا ، که فردا زین زیان بینی!

مگر ! با این‌چنین جوانمردان و جانبازان کـه ازین سرای رحیل کنند ، تو

ایشانرا مرده نگوئی که گوهر زندگانی حردل ایشانرا معدن نیامد، و آب حیوة حر ارچشمهٔ حان ایشان روان نگشت رب‌العالمین می گوید « بل احیاءٌ عند ربهم یُرزَقون» علیهم رِداء الهیبة فی ظِلال الانس ، یبسطهم جماله مرّةً ، و یستغرقهم جلاله احری

که بار چشیدند و گهی راز شنیدند

گاهی ز جلالت بحمالت بگریدند

معروف کرخی یکی را می‌شست ، آنکس بخندید ! **معروف** گفت آه ! پس ار مردگی زندگی؟! وی حواب داد که دوستان او نمیرند ، « بل ینقلون من دار الی دارٍ » چگونه میرند ، و عزّتِ **قرآن** گوید « بل احیاءٌ عند ربهم یُرزَقون » ؟ شادند وخرم ، آسوده ارانده وغم ، باوصل و بانعم ، در روضهٔ انس بر بساط کرم ! قدح شادی بردست نهاده دمادم ! این است که رب‌العالمین گفت « یَستبشرون بنعمة مِنَ‌اللّٰه وفضل و اَنّ‌اللّٰه لایُضیعُ اجرَ المؤمنین »

« اَلَّذینَ استَجابوا لِلّٰه والرَّسول مِن بعد ما اصابهمُ القَرحُ » ـ ایشان که فرمان خدا ورسول‌را گردن نهادند ، و ارعشق دین ، حان عریز خویش هدفِ تیردشمن ساختند حان بدل کرده ، وتن سبیل ، ودل فدا ، وآن رنج وآن خستگی بحان ودل خریده ! **سری سقطی** گفت حق عزّجلاله در حواب چنان نمود مرا که گفتی یاسری ! خلق را بیافریدم ، لختی دنیا دیدند در آن آویختند ! لختی بلا دیدند در بهشت و عافیت گریختند ، لختي ار بلا نیندیشیدند محنت بحان و دل بارگرفتند ، و نعمتِ وصال ما خواستند فمَن انتم ؟ شما ار کدام گروه‌اید ؟ وچه خواهید ؟ **سری** گفت حواب دادم که « وانّك تعلم ما نرید »

چندم پرسی مرا چرا رنجانی

حقا که تو حالِ من زِمن به دانی !

گفت یاسری «لَأَصُبَّنَّ علیکم البلاءَ صباً» بحلال قدر ما که تازیانهٔ بلا برسرِ شما فرو گذارم ! وآسیای محنت برسرتان بگردانم سری گوید ازسر نور معرفت بالهام ربانی جواب دادم اَلَیس المُبلی انت ؟ زیرنـدهٔ نثار بلا برسرما نه تـو خواهی بود ؟

بسُ المُحبّ علی الأسقـام صـابرةٌ
لـعلَّ مُسقمَهـا یـومـاً یُداویهـا

چون‌شما ای دلربا ازخستگی ودردِ تست
خسته‌را مرهم‌مسار و درد رادرمان مکن

۳۰- النوبة الاولی

قوله تعالیٰ «مَا کَانَ اللهُ» خدای بران نیست ، «لِیَذَرَ المُؤمِنِینَ» که فرو گذارد گرویدگان را ، «عَلَیٰ مَا اَنتُم عَلَیهِ» برآنچه شما برآیید [از کار آشکارا نا آزموده] ، «حَتَّیٰ یُمَیِّزَ الخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ» تا جدا کند ناپاك ازپاك ، «وَمَا کَانَ اللهُ لِیُطلِعَکُم عَلَی الغَیبِ» ونیست خدای برآن که شما را مطلع گرداند برغیب ، «وَ لَکِنَّ اللهَ یَجتَبِی» لکن خدای میگزیند ، «مِن رُسُلِهِ» از فرستادگان خود ، «مَن یَشَاءُ» آنرا که خواهد ، «فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ» پس بگروید بخدای و فرستادگان وی ، «وَ اِن تُؤمِنُوا» واگر بگروید ، «وَ تَتَّقُوا» و بپرهیزید ، «فَلَکُم اَجرٌ عَظِیمٌ (۱۷۹)» شماراست مزد بزرگوار

«وَلَا یَحسَبَنَّ الَّذِینَ یَبخَلُونَ» مپندار ایشان را که دست می‌فشارند بخل ، «بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضلِهِ» بآنچه خدای‌ایشانرا داد از فضل‌خویش ، «هُوَ خَیراً لَهُم» که‌آن به است ایشانرا ، «بَل هُوَ شَرٌّ لَهُم» نیست که بهتراست ایشانرا ، «سَیُطَوَّقُونَ» آری‌طوق کنند در گردنهای ایشان ، «مَا بَخِلُوا بِهِ» آنچه دست فروفشردند بآن ،

« یَومَ القِیٰمَةِ » روز رستاخیز ، « وَ لِلّٰهِ مِیرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالاَرضِ » و خدا راست هفت آسمان و هفت زمین بازماندنی ازخلق ، « وَاللّٰهُ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِیرٌ (۱۸۰) » و الله بآنچه میکنید آگاه است

« لَقَد سَمِعَ اللّٰهُ » بدرستی که خدای بشنود(۱) ، « قَولَ الَّذِینَ قَالُوا » سخن ایشان که گفتند « اِنَّ اللّٰهَ فَقِیرٌ وَنَحنُ اَغنِیَاءُ » که خدای درویش است وما بی نیاران ، « سَنَکتُبُ مَاقَالُوا » آری بنویسیم بر ایشان آنچه گفتند ، « وَ قَتلَهُمُ الاَنبِیَاءَ » و کشتن ایشان پیغامبران را ، « بِغَیرِ حَقٍّ » ناسزا وبی حق ، « وَ نَقُولُ » و گوئیم ایشان را فردا ، « ذُوقُوا عَذَابَ الحَرِیقِ (۱۸۱) » میچشید(۲) عذاب آتش

« ذٰلِکَ بِمَا قَدَّمَت اَیدِیکُم » واین عذاب بآنست که دستِ شما پیش فرافرستاد از کرد ، « وَ اَنَّ اللّٰهَ لَیسَ بِظَلَّامٍ لِلعَبِیدِ (۱۸۲) » و بآنست که خدای بندگانرا ستمکار نیست

« الَّذِینَ قَالُوا » ایشان که گفتند « اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَینَا » که خدای پیمان گرفت برما ، « اَلَّا نُؤمِنَ لِرَسُولٍ » که بگرویم هر گز بفرستاده‌ای ، « حَتّٰی یَأتِیَنَا بِقُربَانٍ » تا آنگه که آن فرستاده قربانی آرد بما ، « تَأکُلُهُ النَّارُ » که آتش بپذیرفتاری آن را بخورد ، « قُل » گوی [ایشان را] ، « قَدجَاءَکُم » آمدند بشما ، « رُسُلٌ مِن قَبلِی » فرستادگان ازپیش من ، « بِالبَیِّنَاتِ » به پیغامها ونشانهای درست ، « وَ بِالَّذِی قُلتُم » و آنچه شما گفتید [از قربانهای آتش قبول خورده] ، « فَلِمَ قَتَلتُمُوهُم » چرا کشتید ایشانرا ؟ « اِن کُنتُم صَادِقِینَ (۱۸۳) » اگر می راست گوئید

« فَاِن کَذَّبُوکَ » پس اگر جهودان ترا دروغ زن گیرند ، « فَقَد کُذِّبَ رُسُلٌ مِن قَبلِکَ » دروغ زن گرفتند پیش از تو پیغامبران را ، « جَاؤُا بِالبَیِّنَاتِ » که

---

۱ ـ نسخه ح بشنید ۲ ـ نسخهٔ ح بچشید

پیغامهای روشن آوردند، « وَ الزُّبُرِ » و نامها، « وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴) » و نامهٔ روشن پیدا

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ « ماكانَ اللهُ لِيَذَرَ المؤمنين » الآية - سبب نزول این آیت بر قول سدی آنست که رسول خدا (ص) گفته بود « عُرِضت عَلَيَّ امّتی فی صُوَرِها فی الطین كما عُرِضت علیٰ آدم (ع)، و اُعلمتُ مَن يؤمن بی ومن يكفر » الحديث بطوله گفت امّتِ مرا برمن عرض دادند درصورتهای خویش، اندرمیانِ گِل، همچنان که بر آدم (ع) عرصه کردند ومرا خبر دادند ازیشان که ایمان آرند و می نگروند، وانشان که ایمان نیارند و کافرشوند این خبر بمنافقان رسید ایشان باستهزا گفتند محمد(ص) میگوید که من میدانم که مؤمن که خواهد بود و کافر که خواهد بود، تا بقیامت، چونست که ازعدم خبر میدهد؟ و از یشان که هنوز در آفرینش نیامدند، وخود را نمی‌شناسد که باوی میرویم(۱) ومی‌نشینیم؟ برسول خدا رسید که منافقان چنین گفتند، برخاست وبه‌منبر برآمد وخدایرا عزّوجلّ ستایش وثنا کرد، آنگه گفت « ما بالُ اقوامٍ جَهِلوني وطعنوا فی علمی، لاتسألونی عن شیءٍ فيما بينكم وبين الساعة الّا انبأتكم به » فقام عبدالله بن حذافة السهمی، فقال يارسول‌الله! مَن ابی؟ قال حذافة فقام عمر بن الخطاب وقال يارسول‌الله! رضينا بالله ربّاً، و بالاسلام ديناً، وبك نبيّاً، وبالقرآن اماماً، فاعفُ، عفاالله عنك فقال النبی فهل أنتم مُنتهون؟ فهل انتم منتهون؟ ثمّ نزل عن المنبر، فأنزل‌الله « ما كان‌الله لِيَذَر المؤمنين علىٰ ما أنتم عليه » الآية

اهل معانی گفتند این خطاب با مؤمنانست، یعنی ما كان‌الله ليذركم

۱ - نسخه ج میرویم

يا معشرَالمؤمنين ، على ما أنتم عليه من‌التباس المنافق بالمؤمن ، والمؤمن بالمنافق ، حتّىٰ يميز المنافق من‌المؤمن ميگويد خدا بر آن نيست كه شما كه مؤمنان‌ايد آميخته‌با منافقان بهم فرو گذارد ، تمييز نا كرده ، يعنى‌بر آن است كه تمييز كند ، و منافق‌ازمؤمن جدا كند ، واين‌تمييز آنست كه تكليف جهاد كند ، ونصرت وتقويت دين‌اسلام فرمايد ، تاهرچه منافق‌بود فاپس نشيند از رسول‌خدا(ص) ، وجهاد نكند وهرچه مؤمن بود با رسول‌خدا (ص) برخيزد و با اعداء دين بكوشد ربّ‌العالمين اين بگفت وبجاى‌آورد روز **احد** ، كه منافقان نفاق خويش اظهار كردند آن روز ، و ازجهاد تخلف نمودند **ابن كيسان** گفت معنى‌آيت‌آنست كه خدا بر آن نيست كه شما را باقرار مجرد فرو گذارد ، وفرائض و واجبات دين برشما ننهاده ، و بجهاد و قتال نفرموده ، يعنى جهاد فرمايد و فرائض طاعات برشما نهد تا پيدا گردد كه پاينده برايمان و برقرار كيست ؟ و بازپس نشيننده از ايمان كيست ؟ **ضحاك** گفت اين خطاب بامنافقان ومشركانست ، ميگويد خدا بر آن نيست كه مؤمنان‌فرزندان‌ِ شما در اصلاب ِ مردان وارحام زنان ِ شما آميخته فرو گذارد ، بلكه جدائى افكند ميان ِ شما وميان ِ مؤمنان كه در اصلاب وارحام ِ زنان شما اند

« حتّىٰ يَميزَ الخبيثَ » ـ قراءت **حمزه** ، و **على** ، و **يعقوب** بتشديد است و ضم يا ، وباقى بتخفيف و نصب يا خوانند ، ومعنى هردولغت يكسان است يقال مِزتُ‌الشَىء أميزُهميزاً ، وميَّزتُه‌تمييزاً گفته‌اند كه «خبيث» اينجا گناه است و «طيّب» مؤمن ، يعنى كه ربّ‌العالمين ازمؤمن گناه فرونهد ، بمحنتها ومصيبتها وبليّتها كه در دنيا بوى رساند ازينجا **مصطفى** (ص) گفت « مايُصيبُ المؤمنَ وَصَبٌ ، ولا نصَبٌ ، ولاسقَمٌ، ولا اذىً ، ولاحزنٌ ، حتى‌الهَمّ يُهمه ، الّا كفّرَالله به‌خطاياه» اماوجوه «طيّب» درقرآن چهاراست يكى‌بمعنى‌مؤمن، چنانكه درين آيت ودرسوره الانفال

« لِیَمیزَاللهُ الخبیثَ مِنَ الطیّب » دیگر بمعنی « حلال » چنانکه درسورة النّساء گفت « ولا تتبدَّلوا الخبیثَ بِالطَّیّب » یعنی الحرام بالحلال و در سورة المائدة گفت « لایَستوی الخبیثُ و الطّیبُ » جای دیگر گفت « فَانکحوا ما طاب لکم » یعنی ماحلّ لکم مِن النساء سدیگروجه بمعنی « حَسَن » است، چنانکه درسورة الملائکة گفت « اِلیه یصعَد الکلمُ الطّیبُ » ای الکلام الحسن ، وهی شهادة اَن لااِلـهاِلّا الله « وَالعملُ الصّالح یَرفَعه » یعنیوبه یُقبَلالعملُ الصالح همانست که درسورة ابراهیم گفت « اَلم تَرَ کیف ضرب‌الله مثلاً کلمةً طیبةً » ای کلمة حسنة، وهی شهادة أن لا الـه اِلّا الله وجه چهارم بمعنی « طاهر » است چنانکه گفت عزّوعلا « فتیَمّموا صعیداً طیباً » ای طاهراً

« وماکانَ اللهُ لِیُطلِعَکم علی الغیب » ــ این ردّ است بر امامیان (۱) که امام را دعوی علم‌غیب میکنند ربّ‌العالمین نفی کرد علم غیب از خلق خویش علی‌العموم، بی‌استثناء ، مگرپیغامبری را که بوحی‌پاك ویرا علم‌غیب دهد پس‌هر که‌نه پیغامبر وصاحب وحی بود ویرا علم غیب نبود ، واگرچه امام بود همانست که ربّ‌العالمین گفت « عالمُ الغیب فلا یُظهِرُ علیٰ غیبه احداً اِلّامَن ارتضیٰ مِن رسول » و « وماکان اللهُ لِیُطلِعَکم علی‌الغیب » ــ میگوید خدا برآن نیست که شما را دیدار دهد تا فرا علم وحکم‌پوشیدهٔ وی بینید ، یعنی که شما مؤمن و منافق ازهم باز بشناسید پیش ازآنکه ما تمییز کنیم ، وپوشیده بیرون‌آریم

« ولـکنّ اللهَ یَجتبی مِن‌رسله مَن‌یشاء » ــ ای ولکنّ اللهَ یَختار لِمعرفةِ ذلـك مَن‌یشاء مِن‌الرّسل وکان **محمد**(ص) مِمَّن اصطفاه الله لهٰذا العلم

« فَآمِنوا بِالله ورسله واِن تؤمنوا وتتّقوا فلکم اجرٌ عظیمٌ » ــ تا اینجا همه‌در غزاء **احد** است پس ازین، چهارآیت غارض است درشانِ جهودان ، و پس ازآن

۱ ــ نسخهٔ ج امامیان (۱)

چهار آیت، دو آیت دیگر «کلُّ نفسٍ» و «لَتُبلَوُنَّ» هم در عزاء **احد** است وتمامی آن قصّه، چنانکه شرح آن کرده آید ان‌شاءالله

قوله «ولایَحسَبَنَّ الذین یبخلون» ـ **ابن عباس** گفت این آیت درشأن احبارجهودان آمد، که صفت ونعت نبوت **مصطفی**(ص) را بپوشیدند ومعنی «بُخل» اینجا کتمان علم است که الله ایشانرا داده بود و ایشان بپوشیدند و نگردانیدند ونظیر این آنست که درسورة النّساء گفت «اَلذین یبخلون ویأمُرون الناسَ بِالبخل ویکتُمون ما آتاهُمُ اللهُ مِن فضله» وبرین قول معنی «سَیُطَوَّقون» آنست که یحملون اثمَه و وِزره، کقوله «یحملون اوزارَهم علی ظهورهم»

و بیشترین مفسران گویند که این آیت درشأن ایشان آمد که زکوة ازمال بیرون نکنند و فضل اینجا نصاب زکوة است از صنوف اموال و بخل باز گرفتن زکوة

«ولایحسبنّ» ـ بتا قراءت **حمزه** است، یعنی ولاتحسبنّ یا**محمد** ! بخلَ الّذین یبخلون هو خیرٌ لهم وباقی بیا خوانند، یعنی ولایحسب الباخلون بما آتاهم‌الله، البخل خیرٌ لهم، بل هُوَ شرٌّ لهم، لأنهم یستحِقّونَ بذلک العذابَ

«سَیُطوَّقون مابخِلوا به یومَ القیٰمة» ـ فردای قیامت ربّ‌العالمین آن مال که از آن زکوة بیرون نکنند ماری گرداند در گردنِ صاحبِ مال آویخته، و از فرق سرِ اوتا بقدم‌می گراید، ومی‌رنجاند، و باوی‌میگوید من آن‌مالِ توام، من آن کنزِ توام‌واین‌صفت، ویرامی‌برندتابدوزخ روی **ابوهریرة** قال قال‌رسول‌الله(ص) مامِن رجل یکون‌له مال، فیمنعه من حقّه، و یضعه فی‌غیرحقه، الا مُثّلَ یوم‌القیامةشجاعاً اقرعَ منتنَ الرّیح،لایمرّبأحدٍ الّااستعاذَمنه ویَجیءُحتّیٰ یدنومن‌صاحبه‌فاذا رآه‌استعاذمنه فیَقول مااستعید منّی ! و أنا مالُکَ الّذی کنتَ تذّخرنی فی‌الدّنیا فَیُطوّقه فی‌عنقه، فلایزال فی‌عنقه‌حتیٰ یدخلَ معه جهنّمَ قال وتصدیق‌ذاک فی کتاب‌الله عزّوجلّ «سَیُطوَّقون

مابحلوا به یوم‌القیٰمة ».

ابراهیم نخعی گفت « سیطوّقون » معنی‌آنست که روز قیامت طوق آتشین در گردن آنکس کنند که زکوة ندهد، تا همچنانکه طوق از گردن حالی نبود آتش از وی حالی‌نبود مصطفی(ص) گفت «مانعُ الزّکوة فی‌النّار» وقال « لاتخالِط الصدقةُ مالاً الّا اهلکته »، وقال « ماحبس قومٌ الزّکوة الّاحُبس عنهم القَطْرُ »، وقال « لایَقبل‌الله الایمانَ ولَا الصّلوة الّا بالزّکوة »

«ولله میراث السّمٰوات والأرض» ـ هماست که جای دیگر گفت « انّانحن نَرِثُ الارضَ ومَن علیها » یعنی یفنیٰ اهلُها، وتَبقَی الأموالُ والأملاكُ، ولا مالكَ الّا الله عزّوجلّ

« وَاللهُ بما تعملون خبیرٌ» ـ مکی و بصری بیا خوانند خطاب با ایشان که «سَیُطوقون» صفت ایشانست و باقی بتا مخاطبه خوانند، حملاً علیٰ قوله « و اِن تؤمنوا و تتّقوا »

قوله تعالی « لقد سمِع اللهُ قولَ الذین قالوا اِنّ الله فقیرٌ و نحنُ اغنیاءُ »

این جهودان اند که چون الله تعالی سخن از قرض گفت در قرآن، و ذٰلك فی‌قوله « مَن ذَا الّذی یُقرِضُ اللهَ قرضاً حسَناً » ایشان گفتند پس درویش است وما بی‌نیازانیم! ربّ‌العالمین برسبیل تهدّد بگفت « سَنَکتب ما قالوا » آری بر ایشان نویسیم آنچه گفتند یعنی حَفَظه را فرمائیم تا بنویسند، آنگه ایشان را بدان عقوبت کنیم

« و قتلَهُمُ الأنبیاءَ بِغیرحقٍّ » ـ انیجا مضمراست که وعَلم ورأیٰ قتل‌الأنبیاء بغیرحقٍّ یعنی قول ایشانرا شنید و کشتن انبیاء را بدید وبدانست

« و نَقول ذوقوا عذابَ الحریق » ـ یعنی خزَنة جهنم فردا با ایشان گویند « ذوقوا عذابَ الحریق » ـ این کلمه با کسی گویند که ویرا از عفو نومید کنند،

گویند « ذُقْ ماأنت فیه » ای لستَ بمتخلص عنه

قراءت حمزه « سیُکتبُ » بیاء مضمومه است ، « وَ قتلُهم » بضم لام و « یقول ذوقوا » بیا

« ذٰلك » ـ ای ذٰلك العذاب « بما قدَّمتْ ایدیکم » من الکفر و التکذیب فی دار الدّنیا « و اَنّ اللّٰهَ » ای و بانّ اللّٰه « لیس بِظَلّام لِلعَبید » فیُعاقبَهم من غیر جرم

آنگه حال ایشان را شرح افزود ، گفت اَلّذین قالوا انّ اللّٰه عهِدَ الینا » ـ یعنی وسمِعَ اللّٰهُ قولَ الّذین قالوا ، وهُمُ الیهود کعب بن اشرف ، مالك بن الصیف واصحابهما گفتند ای محمد! تومی گوئی که پیغامبرم ، واللّٰه مارا فرموده در کتاب خویش تورات که هیچ پیغامبر را تصدیق نکنیم بآنچه گوید ، تا نخست قربانی نیارد که آتش آنرا بخورد اگر بیاری قربانی که آتش آنرا بخورد ، ناچار ترا تصدیق کنیم مفسران گفتند که این عهد با بنی اسرائیل در تورات رفت اماجهودان تمام نگفتند وتمامی آنست که « حتّیٰ یأتیَکم المسیحُ ومحمد فاذا اَتَیاکم فآمِنوا بِهمافانّهما یأتیان بغیرقربانٍ » وشرح این آنست که بنی اسرائیل را قربان ومال غنیمت حلال نبودی قربان ومال غنیمت بنهادندی ، ونشان قبولش آن بودی که آتشی سپید بی‌دود از آسمان بیامدی آنرا برخوابی و آوازی سخت بودی ، در آن افتادی تا بسوختی واگر آن قربانی مقبول نبودی ، آتش نیامدی و آن برحالِ خویش بماندی و گفته‌اند که علامتِ نبوت وبعثتِ پیغامبران در آن زمان آن بود که پیغامبر گوشت قربانی بردست نهادی ، آتش از آسمان بیامدی و آن گوشت را بر دست وی بسوختی ودستش نسوختی و این آتش آمدن وقربان خوردن تا بروزگار عیسی (ع) بود رب العالمین بنی اسرائیل را فرمود که عیسی (ع) ومحمد (ص) را که فرستیم ، بی قربان فرستیم ، بایشان ایمان آرند ونگروند پس جهودان دروغ زن گشتند بآنچه گفتند « انّ اللّٰه عهد الینا الّا نؤمنَ لِرَسولٍ حتّیٰ یأتیَنا بقُربانٍ تأکُله النّارُ »

آنگه اقامت حجت را برایشان گفت « قُلْ » یا محمد قدجاءَکم رسلٌ مِن قبلی بِالبیّنات و بِالّذی قُلتم فَلِمَ قتلتموهم اِن کنتم صادقین ؟ » پیش ازمن رسولان بشما آمدند با حجتها و معجزتهای روشن ، وبایں قربان که شما گفتید ، پس چـرا کشتید ایشانرا اگر راست گوئید ؟ ومراد بایں خطاب ، اسلاف ایشان اند ، که ایشان بودند که پیغامبران را کشتند ، چون زکریا (ع) و یحیی (ع) وغیرهما اماجهودان که بظاهر ایں خطاب با ایشان است ، بفعل اسلاف خویش می رضا دادند ، و آن قتل کردن ایشان می پسندیدند وآنکس که بدی رضا داد ، همچون آنکس است که بدی کرد ازیں جهت اضافت قتل با ایشان کرد

آنگه تسلیت مصطفی (ص) را و آرام دل وىرا گفت « فَاِن کَذَّبوكَ فقد کُذِّبَ رُسلٌ مِن قَبلكَ » یا محمد ! اگر ترا دروغ زن گرفتند دل تنگ مکن ! که پیش از تو بسا پیغامبران را دروغ زن گرفتند جای دیگر گفت « ولقد کُذِّبَتْ رسلٌ مِن قبلك فصَبروا علی ما کُذِّبوا وَ اوذوا حتّیٰ اتاهم نصرُنا » یعنی چنانکه ایشان صبر کردند ، تو نیز صبر کن ، تا نصرت ما در رسد

« جاؤُا بِالبَیّنات وَ الزُّبُرِ » ای الکتُب المزبورة ، وهی المکتوبة ، یقال زبورٌ و زُبُر کرَسولٍ و رُسل ، بقراءت شامی و درمصاحف شامیان « با » در افزودند « وبِالزُّبُر » معنی همانست ، اما تأکید درسخن افزود

« و الکتاب المُنیر » ای الهادی الی الحق

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ « ما کان اللهُ لِیَذَرَ المؤمنینَ علیٰ ما انتم علیه » ـ ایں کار چنین مبهم فرو نگذارند ! و ایں قصهٔ سربسته روزی بر گشایند ! و ایں دامن فراهم کرده آخر بیفشانند ! و ایں سروپای درهم کردگان صافیان وجافیان آخر بیینی که ازهم

بار کنند ! « فریقاً هَدیٰ وفریقاً حقَّ علیهمُ الضّلالةُ » ـ وهر کس را بمأویٰ ومنزل خویش فرود آرند ، « فریقٌ فی الجنة وفریقٌ فی السّعیر » یکی درحزب **شیطان** ، کشتهٔ حرمان ، واندوه جاودان « اولئك حزب الشیطان » یکی نواختهٔ رحمٰن ، در زمرهٔ دوستان ، بمهرازل شادان ، برو داعِ « وعبادالرّحمن » امروز تو چند بینی وچه دریابی که درهای اسرار فرو بسته ، ومسمارغیب بردرخانهٔ توحید وشرك زده ، وكلید آن بخود سپرده که « وعندَه مفاتحُ الغیب لایعلمها الّاهُوَ » همین است که گفت عزّ وعلا « وماکانَ اللهُ لِیطلعکم علی الغیب » ، و تا بپنداری که آنچه دیدهٔ تو بآن نرسد دیدهٔ انبیاء نیز نرسد ! نمی‌خوانی که « ولکنَّ اللهَ یَجتبی مِن رسله مَن یشاء فآمِنوا بِالله ورسله » میفرماید که ایمان‌بیارید ، واستوار گیرید الله‌را ، که عیب‌دان است و نهان بین ، و فرو فرستادگان پیغامبران را که بوحی پاك ایشان را برغیب همی‌دارد ، وپوشیده مینماید ، وچون نماید چندان‌نماید که‌خود خواهد ، نه چندانکه بنده خواهد ، کماقال عزّوجلّ « ولایُحیطون بشَیءٍ مِن علمه الّا بما شاءَ » خدای داند که بنده‌چه برتابد ، و ویرا چه شاید ، وداستن چیست که و برانکار آید ! مدبّر کارِ بندگان اوست ! کارساز و کار ران و نگهبان‌اوست ! صحّ الخبرُ أنه عزّوجلّ یقول « اُدَبّر عبادی بِعلمی ، اِنی بعبادی خبیر بصیر »

« ولا تحسَبَنَّ الّذین یبخلون » الآیة ـ « بخل » برزبان عِلم ومقتضی شریعت منع واجب است ، و واجب از مال اندکی است از فراوان ، درویش را اندك دهد ، و خود را فراوان نگدارد بازبربان طریقت و اهل اشارت بخل آنست که خود را اندکی نگدارد ، ذرّه‌ای ازمال ، یا بَقَی ازحال ، « والمُکاتَب عبدٌ مابقی علیه درهمٌ » مال و حال در راه این جوانمردان صورتِ سگ دارد ، وعشق درعالم خویش صورت فریشته ، وشرع **مصطفی** (ص) خبر میدهد که فریشته باسگ بد سازد ، در هیچ منزل باوی فرو نیاید « لایَدخُل الملائکةُ بیتاً فیه کلب اوتصاویر »

کی درآید فرشته تا نکنی
سگ زدر دور و صورت از دیوار
کی در **احمد** رسد و در **صدیق**
عنکبوتی تنیده بر درِ غار
پرده بردار تا فرود آرند
هودج کبریا بصفّهٔ بار

« لقد سمِعَ اللهُ قولَ الّذین قالوا » - کریما ! خدایا ! کـه شنواست، و در شنوائی بی‌همتا، شنوندهٔ آوازها، و رسنده بشنوائی خود برازها، و پاسخ کنندهٔ نیازها با**موسی و هارون** (ع) گفت «لا تخافا إنّنی معَکما أسمَع و أری»، میگوید بر **فرعون** شوید واز وی مترسید، که من بیاری و نگهداشت باشما ام، می‌شنوم و می‌بینم ! و**عایشهٔ**صدّیقه درقصهٔ **محادلة** گفت الحمدللّه الذی‌وسع سمْعُه الأصواتَ لقد جاءتِ المجادلةُ الیٰ رسول‌الله (ص) تکلّمه فی‌جانب البیت ما أسمعُ ماتقول، فأنزلَ اللهُ عزّوجلّ « قد سمِع اللهُ قـولَ الّتی تُجادلك فی‌زوجها » الآیة وعن **ابی‌موسی** أنّ النّبیّ(ص) لمّا دنامِن **المدینة** کبّراصحابُه، فقال « یا أیُّهاالنّاس إنّکم لاتَدعون‌اصمَّ ولاغائباً، انّ‌الذی‌تدعونه‌بینکم‌وهوبین اعناق رکابکم، وفی روایة اربعوا علی‌انفسکم فانّکم لاتدعون‌اصمَّ ولاغائباَ و انّما تَدعون سمیعاً قریباً»

« قالوا إن اللهَ فقیرٌ ونحن اغنیاءُ » - این سخن شبهِ شکویٰ دارد، با دوست می‌راند که دشمن چه میگوید با دوست بنارد، وباشد که دشمن ازآن بـاز گردد وعجب آنست که‌نعمت همچنان به‌اِدرار بدشمن می‌رساند، وبآن باسرا که می‌شنود نعمت وا نستاند، سبحانه ما أرأفه بخَلقه ! و در بعضی اخبار است « مـا احدٌ اصبَرُ علیٰ اذیً یسمعه مِن اللهِ، یدعون له ولداً وهو یَرزُقهم وَ یُعافیهم »

ارروی اشارت میگوید شما که بندگان ورهیگان اید، ارحصمان حویش درگدارید، وتا توانید عفو کنید، وسمت و رفق حویش اردوست ودشمن بازمگیرید، و خُلق نیکو با دوست و دشمن، آشنا و بیگانه کار فرمائید، وبه قال النبیّ (ص) اِنّ اللهَ عزّوجلّ اَوحیٰ الیٰ ابراهیم (ع) اَنّك حلیلی حَسِّنْ خُلقَكَ ولو مع الکفّار، تَدخُل مداخِلَ الأبرار، فاِنّ کلمتی سَبَقتْ لِمن حَسَّن خلقه، اَن اُظِلّه تحت عرشی، واُسکِنه حظیرةَ قُدسی، واُدنیه مِن حواری

۳۱ـ النوبة الاولی

قوله تعالیٰ «کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ» هرتنی چشندهٔ مرگست، «وَ اِنَّما تُوَفَّونَ اُجورَکُمْ» ومزدهای شماتمامی بشما سپارند، «یَوْمَ القِیٰمَةِ» واین مزدشمارا روز رستاخیز دهند، «فَمَنْ زُحزِحَ عَنِ النّارِ» هر که را دور کنند ازآتش، «وَ اُدخِلَ الجَنَّةَ» و دربهشت درآرند، «فَقَد فازَ» پیروز آمد و رست، «وَمَا الحَیٰوةُ الدُّنیا» ونیست زندگانی این جهانی، «اِلّا مَتاعُ الغُرُورِ (۱۸۵)» مگر برخورداری بفریب

«لَتُبلَوُنَّ» میخواهند آزمود شما را، «فی اَموالِکُم وَ اَنفُسِکُم» درمالهای شما و در تنهای شما، «وَلَتَسمَعُنَّ» ومیخواهید شنید، «مِنَ الَّذینَ اُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم» از جهودان که کتاب دادند ایشان را پیش از شما، «وَ مِنَ الَّذینَ اَشرَکُوا» وازیشان که انباز گرفتند باخدای، «أذیً کَثیراً» باخوشیهای فراوان، «وَ اِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا» اگر شکیبائی کنید بپرهیزگاری، «فَاِنَّ ذٰلِكَ مِن عَزمِ الأُمورِ (۱۸٦)» آن از استواری کارهای دین است ودرستی نشانهای آن

«وَ اِذ اَخَذَاللهُ مِیثاقَ الَّذینَ اُوتُوا الکِتابَ» خدای گرفت پیمان از ایشان که **تورات** دادند ایشانرا، «لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ» که لابد پیدا کنند مردمان را شأنِ **محمد**، «وَلا تَکتُمُونَهُ» و آن را پنهان نکنند، «فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهورِهِمْ»

پس آنرا انداختند باپس پشت ایشان «وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً» و بفروختند پیمان خدای بهای اندك خریدند، «فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷)» بدچیزی که میخرند

«لَا تَحْسَبَنَّ» مپندار، «الَّذِينَ يَفْرَحُونَ» ایشان که شاد می‌شوند، «بِمَا أَتَوا» بآنچه کردند، «وَ يُحِبُّونَ» و دوست میدارند، «أَن يُحْمَدُوا» که ایشانرا ستایند «بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا» بآنچه نمی کنند، «فَلَا تَحْسَبَنَّهُم» مپندار ایشان را، «بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ» که اهل رستن‌اند وبجای رستن‌اند ازعذاب، «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸)» وایشان راست عذابی دردنمای

«وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ الأَرضِ» وخدا راست پادشاهی آسمان و زمین، «وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)» والله برهمه چیز توانا است

النوبة الثانية

قوله تعالىٰ «كلّ نفس ذائقة الموت» ـ ای کلّ نفس منفوسة تعالج غُصَصَ المَوت میگوید هرنفسی منفوسه برممرّ انفاس بگذشته مرگ بچشد، وسکرات مرگ ببیند، یعنی اهل زمین فانَ مَن فی‌الجنة والنار لایموتون، خزنهٔ بهشت وحور وغلمان وخزنهٔ دوزخ نمیرند، چنانکه جای دیگر گفت «فَصَعِقَ مَن فی‌السمٰوات ومَن فی‌الارض الّامَن شاء الله» وهم مَن فی‌الجنة والنار من‌الخزنة فریشتگان آسمان نیز طمع کردند که نمیرند که ازحضرت عزّت این آیت آمده بود کلّ مَن علیهافانٍ هرچه برزمین‌است بسر آمدنی‌است ومردنی، ایشان گفتند ما نمیریم که‌ما آسمانیانیم نه زمینیان ربّ‌العالمین آیت فرستاد «کلّ شیءٍ هالكٌ الّاوجهَه» یقین‌شد ایشان را که مردنی‌اند وفی ذلك ماروِیَ عن‌النبیّ (ص) قال «عِش ماشِئتَ فانّكَ میّتٌ، وَاحبِب مَن احببتَ فانّكَ مفارقه، وَ اعمَل ماشِئتَ فانّكَ مجزیٌّ به» و قال «کُن فی‌الدّنیا کأنّكَ غریبٌ اوعابرُسبیلٍ، وعُدّ نفسَك من‌اصحاب‌القبور» وقال(ص) فی بعض

خطبه ايها النّاسُ اِنّ اَكيَسَكُم اكثرُكم لِلموت ذكراً، و اَحزَمَكم احسنُكم له استعداداً الا واِنّ مِن علامات العقل التّجافي عن دار الغُرور، والانابةَ الى دارالخلود، والتزوّدَ لِسُكنى القبور، والتأهّب ليوم النشور وعن ابن عمر قال اذا قبض مَلَكُ الموت روحَ العبد، قام على عتبة الباب، و لأهل البيت الصّيحة، فمنهم الصّاكّةُ وجهَها، ومنهمُ الناشرة شعرَها، و منهمُ الدّاعية ويلَها، فيقول ملك الموت فيمَ الجزعُ؟ فوالله مَا انتقصتُ لأحدٍ منكم عمراً، ولا اذهبتُ لكم رزقاً، ولا ظلمتُ احداً منكم شيئاً فاِن كانت شكايتُكم و سَخَطُكم عليّ فاِنّي والله مأمورٌ، واِن كان ذلك على ميّتكم فهو فى ذلك مقهورٌ واِن كان ذلك على ربّكم فأنتم به كفرة، واِنّ لى فيكم عودة ثم عودة قال فلو أنّهم يرون مكانه ويسمعون كلامَه، لذَهَلوا عن مَيّتهم، ولَبَكَوا على انفسهم

«و اِنّما تُوَفّون اجورَكم يومَ القيٰمة»- اين تهنيت مؤمنانست بمرگ، ميگويد آن روز رستاخيز است كه مؤمنان بمراد خويش رسند ومرد كردار خويش بينند پس مرگ تحفهٔ مؤمن است، وسبب رسيدن وى بسعادت و كرامت خويش است مصطفى (ص) از اينجا گفت «تحفة المؤمن الموت»

وجماعتى بزرگان سلف آرزوى مرگ كرده‌اند، چنانكه حذيفه (رض) بوقت مرگ گفت دوست آمد و بر وقت حاجت آمد، و گفت بارخدايا اگر دانى كه درويشى دوستتر دارم از توانگرى، وبيمارى دوستتر دارم از تندرستى، ومرگ دوستتر دارم از زندگانى، مرگ برمن آسان كن، تا بديدار تو برآسايم «فَمَن زُحزِح عن النار و اُدخِل الجنّةَ فقد فازَ»، يعنى ظفِرَ بالخير، ونَجا مِن الشّر، قال رسول‌الله (ص) «من سرّهُ اَن يُزَحزَحَ عن النار و اَن يَدخُلَ الجنّه فليأته منيّته وهُو يشهد أن لااله الّاالله، وأنّ محمّداً رسولُ‌الله، ويَأتِ الى النّاس مايُحبّ ان يُؤتىٰ اليه»، و قال (ص) «موضع سوطٍ فى الجنّة خيرٌ من الدّنيا ومافيها، فأقرَؤا اِن شئتم «فمن زُحزِحَ عن النار و اُدخل

الجنّة فقد فاز ، «وَمَا الحیٰوةُ الدّنیا الّا متاعُ الغرور» - لأنّه یغرّ الانسانَ بما یُمَنّیه مِن طول البَقاءِ، وهو ینقطعُ عَن قریب. می گوید: نیست زندگانی درین دنیای فانی الّا متاع الغرور که مردم فریفته میدهد، یعنی أمل دراز درپیش می نهد، تا او میددر عمر درازمی بندد، و آنگه ناگاه مرگ دررسد وامید بریده گردد. **مصطفی** (ص) گفت: أمل کوتاه کنید ومرگ پیوسته درپیش چشم خویش دارید، و از خدا شرم دارید، چنانکه حق وسزای ویست؛ و گفت: نترسم برشما ازهیچیز چنانکه از دو خصلت ترسم: یکی برهوای خویش ایستادن، ودوم امید عمر دراز درپیش داشتن. بآن خدای که جانم دریَد اوست که هرگز چشم خویش برهم ننهادم که بپنداشتم پیش از آن که ازهم بر گیرم بریدمرگ درآید؛ کهچشم ازهم برنگرفتم که بپنداشتم پیش از آنکه برهم نهم مرگ دررسد. **عبدالله مسعود** گفت: رسول خدا(ص) خطی مربع بر کشید، و آنگه درمیان آن مربع خطی راست، وازهردو جانب آن خطهای خرد بر کشید. پس بیرون مربع خطی دیگر کشید، گفت: آن خط راست در درون مربع آدمی است، و آن مربع أجل وی، گرد وی درآمده، که از آن راه بیرون نه، و آن خطهای خرد ازهردوجانب آفات وعاهاتست، وانواع بلیّات براه وی درآمده، ناچار آن همه بوی رسد یا بعضی رسد، تا آنگه که سربالین مرگ باز نهد. وآن خط که بیرون مربع کشید خود أمل دراز است که فرا پیش گرفته، ودل دروبند گانی بسته ، همیشه اندیشهٔ کاری کند که درعلم خداوند سبحانه چنانست که آن کار پس از أجل وی خواهد بود.

«لَتُبْلَوُنَّ فی اموالِکم وانفسکم» - این آیت درشأن مهاجران فرود آمد که مشرکان دست درمال ایشان بردند، و ضیاع ایشان بفروختند، وچون ایشان را می دریافتند، بانواع تعذیب تنهای ایشان میرنجانیدند، و گفته‌اند

آزمون ایشان در اموال بخسران است و نقصان از جائحهٔ سماوی، و آزمون ایشان در تنها به بیماری است و مرگ خویشان قال النبی (ص) «یقول الله تعالی اذا وجّهتُ الیٰ عبدٍ من عبیدی مصیبة فی بدنه او ماله او ولده، ثمّ استقبل ذلك بصبرٍ جمیلٍ استحییت له یوم القیامة اَن أنصِبَ له میزاناً او انشُرَ له دیواناً» وعن ثوبان قال قال رسول الله (ص) «ما اصاب عبداً مصیبةٌ الّا باحدیٰ خلّتین امّا بذنبٍ لم یکن الله لیغفر له الّا بتلك المصیبة، او بدرجةٍ لم یکن الله لیُبلِغَه ایاها الّا بتلك المصیبة» وقال «ما من مصیبةٍ یُصاب بها المؤمنُ الّا کُفّر بها عنه حتّی الشوکةَ یشاکُها» وقال (ص) یقول الله تعالی «اذا ابتلیتُ عبدی ببلاءٍ فصَبَرَ، ولم یَشکُنی الی عُوّادِه، أبدلتُه لحماً خیراً مِن لحمه، ودَماً خیراً من دمه فإنْ ابرأتُه ابرأتُه، ولا ذنب له، وإن تَوَفّیتُه فالیٰ رحمتی

گفته‌اند آزمایش در مال و نفس فرائض طاعاتست که بر ایشان نهادند، از نماز و روزه و زکوة و حج وجهاد

قوله تعالیٰ «ولَتَسمَعُنَّ مِن الّذین اوتوا الکتابَ مِن قبلکم» جهودان و ترسایان‌اند، «ومِنَ الّذین أشرکوا» مشرکان عرب‌اند، «اَذیً کثیراً» ـ میگوید از ایشان رنج و ناخوشی فراوان خواهید شنید و دید، هم از گفتار وهم از کردار، اذای جهودان آن گفتِ ایشانست که «اِنّ الله فقیرٌ ونحن اغنیاء»، ونیز گفتند «عُزَیرٌ ابن الله» و اذای ترسایان از آنست که گفتند «اِنّ الله ثالثُ ثلاثةٍ» و اَنّ عیسیٰ هو الله وابن الله، «تعالی الله عَن ذلك عُلوّاً کبیراً» و اذای مشرکان آن بود که رسول خدا را (ص) سبّ میکردند وهجو میگفتند وقتال وحرب باوی میساختند وقومی از ایشان ملائکه را بنات الله می گفتند، وقومی بت میپرستیدند

ربّ العزّة گفت «وإن تَصبِروا» یعنی علی الأذی، اگر شکیبائی کنید باین رنج و ناخوشی که بشما میرسد، و «تَتَّقوا» ـ ای تتّقوا معاصیَه، ازمعصیت او بپرهیزید،

« فإنّ ذلك من عزم الأمور » - این صبر واین تقوی از حقائق ایمانست و از کارهای محکم که الله فرمود وقیل معناه أنّ ذلك من اخلاق المؤمن الصّادق الایمان المتین الیقین عزم الامور ما لا یشوبه شبهة ولا یدافعه ریبة، وأصله الجدّ یقال عزمتُ علیك ای امرتُك امراً جدّاً، وعزمتَ علی الأمر اذا اجتمعتَ علیه جدّك، وصدق له قصدُك، والعزیمة والصّریمة الرّأیُ الجدُّ قال الله عزّوجلّ «فإذا عزم الامرُ» ای جدّ الامر ومنه قوله (ص) عزمةٌ من عزمات ربّی وقال (ص) من صلّیٰ قبل العصر أربعاً غفر الله له مغفرةً عزماً ای هذا الوعدُ صادقٌ عظیمٌ وثیقٌ وفی دعائه (ص) أسئلك عزائمَ مغفرتك، ای اسئلك أن توفّقنی للأعمال الّتی تغفر لصاحبها لامحالة

« وإذ أخذالله میثاقَ الّذین اوتوا الکتابَ » جهودانرا میگوید، واین کتاب **توراة** است «لیُبَیِّنُنَّهُ للنّاس ولا یکتمونه» بیاقراءت **مکّی** و **بوعمرو** و **عاصم** است، وایشانرا شأن سوت **محمّد**(ص) شود، ولام لام عزم است در موضع قسم تحقیق را درآورد، یعنی که الله پیمان گرفت از ایشان که لابد پیدا کنند مردمانرا شأن و نعت وصفت **محمّد**(ص)، وآنرا پنهان نکنند

«فنبذوه وراءَ ظهورهم»- پس آنرا پس پشت انداختند، یعنی وراپیش نگرفتند ودرآن نگاه نکردند، ومنه قوله تعالی «واتّخذ تموه وراءکم ظهریاً» تقول العرب جعلَ فلانٌ حاجتی بظهرٍ یعنی لم یقضِها، ولَم یلتفت الیها **قتاده** گفت این آیت درشأن اهل علم آمد که الله پیمان ستد از ایشان تاعلم پنهان ندارند، و ازاهل خویش دریغ ندارند، وبار نگیرند وبه قال النّبی (ص) العلمُ لایحل منعه وقال من کتم علما عن اهله اُلجم یومَ القیامة بلجامٍ من نارٍ وقال **علی بن ابی طالب** (ع) ما أخذالله علی اهل الجهل أن یتعلّموا حتّی اخذ علی اهل العلم أن یُعلّموا لانّ العلم کان قبلَ الجهل وقال **محمّد بن کعب** لایحلّ لعالمٍ أن یسکتَ علیٰ علمه، فإنّ الله تعالیٰ یقول « وإذ

أحدالله ميثاقَ الّذين اوتوا الكتاب» الآية ولايحلّ لِجاهلٍ اَن يسكت علىٰ جهله فإنّ الله تعالىٰ يقول « فَاسئلوا اهلَ الذكر إن كنتم لاتعلمون »

« لاتحسَبَنَّ الّذين يفرحون » - فرح درقرآن برسه‌قسم است یکی حرام، دیگر مکروه، سدیگر واجب آنچه حرام است فرح بمعصیت است، و آن آنست که ربّ‌العالمین گفت «لاتفرح انّ الله لایُحبُّ الفرحین» جای‌دیگر گفت «انّه لفرحٌ فَخورٌ» و آنچه مکروه است بدنیا شاد بودن است، وآن آنست که الله گفت تعالیٰ و تَقدّس « وفَرِحوا بِالحیٰوة الدّنیا» جای دیگر گفت « ولا تَفرَحوا بما آتیٰکم» و آنچه واجبست‌شادی بحقّ است، و ذٰلك فی‌قوله تعالیٰ « فَبذٰلك فَلیَفرحوا » وقال تعالی « فَاستَبشِروا بِبَیعکمُ الّذی بایَعتم به »

« لاتَحسبنَّ الّذین یَفرَحون بما اَتَوا » - بیان اختلاف قرآءت و وجوه آن درین آیت همان‌است که در «ولاتَحسبَنَّ الّذین یَبخلون» وشرح آن رفت «ویُحبّون أن یُحمَدوا بما لم‌یَفعلوا»، اینجا سخن تمام شد وجواب مُضمراست یعنی لاتحسبنّ أنّهم ینجون مِن‌النّار قتاده و مقاتل گفتند این آیت درشأن جهودان فروآمد که بر مصطفی(ص) شدند و گفتند «نحنُ نَعرفُك ونُصدّقك» این بزبان میگفتند ودر دل خلاف آن داشتند چون ازنزدیك مصطفی (ص) بیرون آمدند، مسلمانان ایشان را پرسیدند که چه کردید؟ ایشان گفتند شناختیم‌ویرا وتصدیق کردیم، مسلمانان این گفت از ایشان بپسندیدند ودعا گفتند وسپاس‌داری کردند ونداستند که ایشان با این گفت در دل کفر دارند، وایشان درآنچه میکردند شاد می‌بودند، ربّ‌العالمین گفت یامحمد مپندار که این شادی ایشان بآنچه کردند از اظهارِ ایمان واعتقاد کفر، ایشان را ازآتش برهاند، وآن ثنا وحمد مؤمنان کـه دوست میدارند بآنچه نکردند یعنی‌بتصدیق که گفتند کردیم‌ونکرده بودند، مپندار که ایشان‌بآن ازآتش وعذاب‌برهند اینست که‌ربّ‌العالمین گفت «فلاتحسَبَنَّهم‌بِمَفازةٍ مِن‌العذاب» - ای‌بمنجاةٍ

من‌العذاب، مفازة نجات بود و موضع نجات بود، همچون مرحمت وسُمّیَت المفازةُ مفازةً لأنّ مَن قطعها فاز

«ولله مُلك السّمٰوات والأرض» ـ ای خزائن‌السّمٰوات والأرض، وهی‌المطر والنّبات ومابینهما من‌الخلق عَبیده وفی‌ملکه والله علیٰ کلّ شیءٍ قدیر

النوبة الثالثة

قوله تعالی «کلّ نفسٍ ذائقةُ الموت» ـ ای خداوندی که بندگانت همه‌فانی‌اند وتو باقی! ای خداوندی که رهیگانت همه برسیدنی‌اند وتو بودنی! بودی تو و کس نبود! بمانی تو و کس نماند! همه مقهوراند وتو قهار! همه مأموراند وتو جبّار! همه مصنوع‌اند تو کردگار! همه مردنی‌اند وتو زندهٔ پاینده! همه رفتنی‌اند و تو خداوندی گمارنده، وباهمه تاونده

ای قوم ازین سرای حوادث گذر کنید

خیزید و سوی عالم علوی سفر کنید

مَعاشِرَالمسلمین! این سرای فانی منزل گاه است و گذرگاه! بنگرید تادل در آن نبندید، وآرام گاه نسازید، بریدِ مرگ را بجان ودل استقبال کنید، و حیات آن جهانی ونعیم جاودانی طلب کنید، «وماهٰذه الحیٰوة الدّنیا اِلّا لهوٌ ولعبٌ واِنّ الدّارَ الآخرةَ لَهِیَ الحیوان لوکانوا یعلمون» تو امروز بچشم بیداری در کار و حال خودنگری! وساز رفتن بدست‌نیاری؟ تا آن‌ساعت که‌آب حسرت ودریغ گردِ دیدت درآید! وغبارمرگ‌برعذار مُشکینت نشیند! وآن روی ازغوانی زعفرانی شود!

سرِ زلف عروسانرا چوبرگ سترن یابی

رُخ گلبرگ شاهانراچوشاخ زعفران‌بینی

قال النبی (ص) «اِنّ العبد لَيُعالج كربَ الموت وسكراتِ الموت ، واِنّ مفاصله يسلّم بعضها الیٰ بعض، يقول عليك السّلام تُفارِقُنی واُفارقك الیٰ يوم القيامة» ! مسکین آدمی که همیشه خویشتن را نظارگی دیده است ! پندارد که همیشه همچنین خواهد بود که نظارهٔ مرگ دیگران می کند ، وخود نمیرد مصطفی (ص) از اینجا گفت کأنّ الموتَ علیٰ غيرنا كُتب ، وكأنّ الحقَّ فيها علی غيرنا وَجبَ ، وكأن الّذين نُشيّع من الأموات سفرٌ عمّا قليلٍ الينا راجعونَ ، نُبوّئهم أجداثَهم ، ونأكُل تُراثَهم ، كأنّا مخلّدون بعدَهم ! اگر خود را می دریابی وتدبیر کار خویش میکنی راحت آست که در احوال گذشتگان وسیرت رفتگان ازین جهانیان وجهان داران که بودند اندیشه کنی ، وامروز درسرانجام کارایشان نگری ، آنان که کمر پلنگان داشتند ، آن یکی قصر قیصری میساخت ، وآن دیگری ملك سلیمان می جست ، وآن ظالمی از جگر یتیمان کباب می کرد ، وآن دیگری که ازخون مفلسان شراب می خورد ، گُلی بودند در شورستان دنیاشکفته ، ناگاه زمهریر مرگ ازمهبّ بر آمد وعارض رَخشان ایشان را تاریك گردانید پس از آنکه چون گل شکفتند از بـار بر نجستند ، و در گِل نخُفتند

سر **الب ارسلان** دیدی ز رفعت رفته بر گردون

به **مرو** آ تا کنون در گِـل تن **الب ارسلان** بینی

وبه قال النبی (ص) أمارأيتَ المأخوذينَ علی الغرّة ! والمزعجين بعد الطُّمَأنينة ، الّذين اقاموا علی الشُّبهات ، وجَنحوا الی الشّهوات ، حتّیٰ أتَتهم رسُلُ ربّهم ، فلاما كانوا أمّلوا ادركوا ، ولا الیٰ مافاتَهم رجعوا ، قدموا علی ماعملوا ، و نَدِموا علی ماخلفوا ، ولَم يُغنِ النَّدَمُ ، وقد جفّت القلمُ ،

اگر کسی را در دنیا از مرگ ایمنی بودی ، آنکس رسول خدا بودی که از ذریت **آدم** هیچ کس را آن قربت وزلفت بدرگاه احدیت نبود که ویرا بود با این

همه رب‌العالمین گفت «وما جعلنا لِبشرٍ مِن قبلك الخلدَ أفاِن مِتَّ فَهُمُ الخالدونَ» و **مصطفی** (ص) گفت اذا اشتَدَّ حزنُ احدِکم علیٰ هالكٍ فَلیَذکُرنی ولیعلم انّی قد هلکتُ. وخبر درست است از **ابن‌عمر** گفت رسول خدا (ص) خواست که کسی را به‌یمن فرستد گفت یامعشرَ**المهاجرین و الانصار** ! أیُّکُم ینتدب الی **الیمن**؟ **ابوبکر صدیق** برخاست گفت أنا یارسول‌الله رسول خداوندی اجابت‌نکرد، دیگر باره همان‌سخن گفت **عمر** برخاست، هم اجابت نیافت، سدیگر بار باز گفت آن سخن، **معاذ‌جبل** برخاست، یا رسول(ص) گفت انت‌لها یامعاذ ! وهی‌لك، آنگه‌عمامهٔ خویش بخواست، وبرسر وی‌نهاد وورا راه کرد، رسول وجماعتی از مهاجر و انصار بتشییع‌باوی بیرون‌شدند، **معاذ** را کب‌بودو رسول(ص) پیاده میرفت، و**معاذ** را وصیت میکرد، **معاذ** گفت یا رسول‌الله چون است اینکه تو پیاده روی ومن سوار باشم؟ فقال یا **معاذ** ! انّما أحتسب خطایایَ هٰذه فی سبیل‌الله، آنگه او را وصیت کرد بتقوی وصدق، و اداء امانت، وترك خیانت، و امرمعروف، ونهی منکر، و مراعات همسایه ویتیم وبیوه‌زنان، ومجالست فقرا، ومواخت ضعفا وامثال این سخنان فراوان‌بر گفت، ونصیحت کرد آنگه گفت یا **معاذ** ! چنان دان که‌تا برورزستاخیز ما برهم‌نرسیم، ویکدیگر را نه‌بینیم این نگفت، آنگه وداع کرد وباز گشت

تَمَتَّع مِن حسبك بِالوَداع فما بَعدالوَداع مِن اجتماع

معاذ رفت تا به **صنعاءیمن**، چهارده ماه آنجا بود شبی خفته بود، ناگاه هاتفی آواز داد که یا **معاذ** کیفَ یَهنئُك العیشُ و **محمد** فی سکرات الموت ! **معاذ** گفت ترسان و لرزان باوحشت و حیرت از خواب درآمدم، پنداشتم قیامت برخاست وعالم زبر وزبر گشت، گفت آخر دل خود را تسکین کردم گفتم این نمودهٔ شیطان‌است، کلمهٔ اعوذ بگفتم شب دیگر ندائی‌شنیدم از آن قوی‌تر و عظیم‌تر

که يا **معاذ** ! كيف يَهنئك العيش و **محمد** بين اطباق التراب ؟! **معاذ** را يقين شد كه **مصطفى** (ص) شربت مرگ چشيد دست برسر نهاد ، و بانگ برآورد كه « يامحمداه » پس بران مركوبى كه داشت نشست و روز درشب و شب در روز پيوست در رفتن ، تا آنجا رسيد كه سه مرحله به **مدينه** بود در ميانهٔ شب ازچپ راه آوازى شنيد كسى ميگفت يا الـه محمّد أعلم معاذاً بأنّ محمّداً قدذاقَ الموتَ ، وفارَقَ الدّنيا **معاذ** گفت « يا ايّها الهاتف فى هذه اللّيل ! مَن انت رحمك الله » قال أنا **عمار بن ياسر** ، و هذا كتاب **ابى بكر** الى **معاذ** باليمن ، لِيُعلِمَه بأنّ محمّداً قدذاق الموتَ ، وفارَقَ الدّنيا **معاذ** گفت يا **عمار** اگر **محمد** (ص) ازميان رفت پس كارساز وغمگسار ضعيفان و يتيمان وبيوه زنان كيست؟ يا**عمار** ! بحق **محمد**(ص) كه بگوى اصحاب **محمد** (ص) را چون گذاشتى؟ وچون‌اند پس‌ازوى ؟ **عمار**جواب ميدهد « تَركتهُم كأنّهم لاراعىَ لها » يا**عمار** ! بحق **محمد**(ص) كه بگوى تامدينه را بى‌وى برچه صفت بگذاشتى ؟ **عمار** جواب داد « تركتُها وهى اضيَقُ علىٰ اهلها من الخاتَم » چون بنزديكى **مدينه** رسيدند پيرزنى را ديدند با چندسر گوسپند كه بچرا داشت ، و آن گرستن **معاذ** ديد و ذكر**محمد**(ص) كه بسيارميكرد ، پيرزن گفت يا **عبدالله** ! امّامحمّداً فلم اَرَه ، و لكن رأيتُ ابنته **فاطمة**(ع) تبكى وتقول « يا اَبتاه الى **جبرئيل** ننعاه ! انقطعت عنّا اخبارُ السّماءِ ! يا اَبتاه لايرسل الوحىُ الينا مِن عبدالله ابداً ! ورأيتُ **علياً** يَبكى، ويقول يارسول‌الله ورأيت **الحسن** و **الحسين** (ع)يبكيان‌ويقولان واجدّاه، واجدّاه **معاذ** همچنان ميرفت بميانهٔ شب در **مدينه** شد بدرحجره **عايشه** ودر ميزد **عايشه** گفت كيست كه بر درماست‌درميانهٔ شب؟ **معاذ** گفت أنا خادمُ رسول‌الله (ص) **عايشه** گفت يا **عموة** ! افتحى لخادم رسول‌الله چون دربگشاد ، ويكديگر راتعزيت دادند ، **معاذ** گفت يا **عايشه** ! كيف وجدتَ رسولَ‌الله عند شدة وجعه ؟ **عايشه** گفت

رو از **فاطمه** بپرس که من طاقت گفتن ندارم ؛ **معاذ** بدر حجرهٔ **فاطمه** رفت ، و گفت أنا **معاذ** خادم رسول‌الله(ص) ، چون **فاطمه** خواست که در بگشاید **حسن**(ع) گفت «یا امّاه حُدیثی معك حتّی اُعزّی **معاذاً** بوَفاة جدّی» پس **فاطمه**(ع) قصّه در گرفت و وفات وی گفت وفی ذلك حدیثٌ مشهورٌ یُذکر فی غیر هذا الموضع إن‌شاءالله تعالیٰ .

۳۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالیٰ « انّ فِی خَلقِ السَّمٰواتِ وَ الاَرضِ » در آفرینش آسمانها و زمین، « وَ اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ » و آمد وشد شب و روز ، « لَآیاتٍ » نشانهائی است « لِأُولِی الاَلبابِ(۱۹۰) » خردمندان و زیرکان را

« اَلَّذینَ یَذکُرُونَ‌اللّهَ » ایشان که یاد میکنند خدایرا ، « قِیاماً » ایستادگان ، « وَ قُعُوداً » نشستگان ، «وَ عَلیٰ جُنُوبِهِم » و [در بیماری] بر پهلو های خویش خفتگان ، « وَ یَتَفَکَّرُونَ » ومی‌اندیشند ، « فِی خَلقِ السَّمٰواتِ وَ الاَرض » در آفرینش آسمان و زمین که مینگرند درآن ،« رَبَّنا » [میگویند] خداوند ما ، « مَا خَلَقتَ هٰذا باطِلاً » این نگراف و باطل بیافریدی ، « سُبحانَكَ » پاکی و بی عیبی ترا ، « فَقِنا » پس [که اقرار دادیم] باز دار از ما ، « عَذابَ النّار (۱۹۱) » عذاب آتش

« رَبَّنا » خداوند ما ، « اِنَّكَ مَن تُدخِلِ النّارَ » تو هر که را در آتش کردی ، « فَقَد اَخزَیتَهُ » ویرا رسوا کردی ، « وَ مَا لِلظّالِمِینَ » و نیست ستمکاران را ، « مِن اَنصارٍ(۱۹۲) » از یارانی هیچ کس

« رَبَّنا » خداوندما ، « اِنَّنا سَمِعنا » ما شنیدیم ، « مُنادِیاً » آواز دهنده‌ای « یُنادِی لِلایمانِ » که آواز میداد استوار گرفتن و گرویدن را ، « اَن آمِنُوا

بِرَبِّكُم » كه استوار گيريد و بگرويد ، « فَآمَنَّا » استوار گرفتيم و بگرويديم ، « رَبَّنَا » خداوندما ، « فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا » پس بيامرز مارا گناهان ما ، « وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّآتِنَا » و ناپيدا كن ازما بديهاى ما ، « وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) » و بميران ما را با نيكان ، « رَبَّنَا » خداوندما ، « وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا » ما را ده آنچه ما را وعده دادهاى ، « عَلَىٰ رُسُلِكَ » برزبانهاى فرستادگان خويش ، « وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ » و ما را رسوا مكن روز رستاخيز ، « إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۹۴) » بدرستى كه تووعدهٔ خويش بنگردانى ، وخلاف نكنى

« فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ » پاسخ نيكو كرد خداى ايشان را ، « أَنِّى لَا أُضِيعُ » كه من ضايع نگذارم ، « عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ » كردارهيچ كار گرى ازشما ، « مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ » ، از مردى يا از زنى ، « بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ » همه از يكديگرايد ، « فَالَّذِينَ هَاجَرُوا » ايشان كه هجرت كردند ازخان و مان خود ببريدند ، « وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ » و بيرون كردند ايشان را از سرايهاى ايشان ، « وَ أُوذُوا فِى سَبِيلِى » و رنجانيدند ايشان را در راه دين من ، « وَقَاتَلُوا وَ قُتِلُوا » وجنگ كردند تا ايشان‌را بكشتند ، « لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّآتِهِمْ » تا پيدا كنم از يشان بديهاى ايشان ، « وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » ودر آرم ايشانرا در بهشتهائى كه ميرود زير درختان‌آن جويها ، « ثَوَاباً مِنْ عِنْدِاللّٰهِ » بپاداشى از نزديك خداى ، « وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵) » وخداى آنست كه نزديك اوست نيكوئى ثواب

« لَا يَغُرَّنَّكَ » ترا مفرهيباد(۱) ، « تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا » گشتن و گرديدن ايشان كه كافرشدند ، « فِى الْبِلَادِ (۱۹۶) » درشهرها ، « مَتَاعٌ قَلِيلٌ » آن برخوردارى اندكست ، « ثُمَّ مَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ » پس‌بازگشتگاه ايشان‌دوزخ است ، « وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷) » وبدآرامگاهها كه آنست

---

۱ ــ نسخهٔ ح مفرساد

« لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوا رَبَّهُم » لکن ایشان که بپرهیزیدند از شرك آوردن با خدای خویش ، « لَهُم جَنَّاتٌ » ایشان راست بهشتهائی ، « تَجرِي مِن تَحتِهَا الْأَنهَارُ » میرود زیر درختان آن جویها ، « خَالِدِينَ فِيهَا » جاویدان در آن « نُزُلاً مِن عِندِاللهِ » نزلی از نزدیك خدای ، «وَمَا عِندَاللهِ » و آنچه نزدیك خدای است ، «خَيرٌ لِلأَبرَارِ (۱۹۸)» به است نیکانرا

« وَإِنَّ مِن أَهلِ الكِتَابِ » واز اهل **تورات** ، « لَمَن يُؤمِنُ بِاللهِ » کس است که استوار میگیرد ومیگرود بخدای ، « وَمَا أُنزِلَ إِلَيكُم » وآنچه فرو فرستاده آمد بشما از **قرآن** ، «وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم » وآنچه فرو فرستاده آمد بایشان از **تورات** « خَاشِعِينَ لِلّهِ » فرو داشتان‌اند خدا را ، « لَا يَشتَرُونَ » نمی‌خرند ، « بِآيَاتِ اللهِ » بسخنان خدای ، « ثَمَناً قَلِيلاً » بهای اندك ، « أُولَـٰئِكَ » ایشانند ، « لَهُم أَجرُهُم » که ایشان راست مزد ایشان ، «عِندَ رَبِّهِم » نزدیك خداوند ایشان « إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الحِسَابِ (۱۹۹)» خدای سبك شمار است زود توان

« يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « اصبِرُوا » شکیبائی کنید ، « وَصَابِرُوا » وباکاوید (۱) « وَرَابِطُوا »وبحرب وجحت دین بپای دارید ، « وَاتَّقُوا اللهَ » وبپرهیزید از [خشم وعذاب] خدای ، « لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ (۲۰۰) » تا جاویدپیروز آئید

النوبة الثانية

قوله‌تعالی «إِنَّ فِی خلقِ السَّموات وَالارض» - **ابن‌عمر** درپیش **عایشهٔ** صدّیقه شد گفت یا **عایشه** ! از آن کارها وسر گذشتهای رسول(ص) که مردم را شگفت آید وچیزه سر کند یکی‌بامن بگوی **عایشه** گفت یا **ابن‌عمر** ! کارهای رسول(ص) همه

آنست که مردم راشگفت آید، وار آن درماند چون نشنود درحجره ونوبت من بود، شبی درجامهٔ خواب خفته بمن گفت یا **عایشه** ! اوفتد که مرا دستوری دهی امشب تا خدایرا عبادت کنم و با ذکر وی پردازم گفتم یا رسول‌الله هرچند قرب تو و هوای تو دوست دارم، اما ترا بآنچه میگوئی دستوری دادم پس برخاست و وضوی برآورد و درنماز شد، آنگه **قرآن** خواندن گرفت، و گریستن بروی افتاد، چندان بگریست که خاك زمین ازاشك وی ترشد، تا بوقت صبح بر ین صفت بود پس **بلال** آمد تا او را از نماز بامداد آگاهی دهد، ویرا دید که بهمار(۱) میگریست گفت یا رسول‌الله این همه گریستن چراست؟ نه گناهانت گذشته و آینده آمرزیده‌اند؟ گفت یا **بلال** ! اَفَلا اَکونُ عبداً شکوراً؟ پس بندهٔ سپاس‌دار نیم؟ یا **بلال** ! چرا نگریم؟ وامشب این آیت بمن فرو فرستادند « انّ فی خلق السّمٰوات والارض وَاختلاف اللّیل والنهار الی آخر الآیات » یا **بلال** ویلٌ لِمَن قرأها ولم یتفکّر فیها !

علی بن ابی طالب(ع) گفت رسول خدا (ص) چون نماز شب را برخاستی در آسمان نگرستی این آیت برخواندی « انّ فی خلق السّمٰوات والارض » تا آنجا که گفت « فَقنا عذابَ النّار » وسحری دیگر می‌آید که اشدُ آیةٍ فی القرآن علی الجنّ هذه الآیة « انّ فی خَلق السّمٰوات والارض » میگوید درآفرینش آسمان و زمین، وشد آمد شب وروز ازپس یکدیگر، این بجای آن وآن بجای این، نشانهائی است وعبرتهائی خداوندان خرد را، همانست که جای دیگر گفت « یُقلّبُ اللّیلَ و النهار اِنّ فی ذلك لَعِبرةً لِاولی الأبصار »، گفته‌اند که شب ورا بیش روز داشتن در ذکر از بهر آنست که شب اصل است، و روز از آن بیرون آورده، وفرا پی آن داشته، بحکم آن آیت که گفت عزّجلاله « وآیةٌ لهُمُ اللیلُ نسلخ منه النهارَ» ای نَنزَع و نُخرِج منه

۱ ـ بهمار = بسیار ویکبارگی (فرهنگ رشیدی)

النهار **ابن‌عباس** گفت . **قریش** پیش **جهودان** شدند، گفتند **موسی**(ع) شما چه نشان آورد بر دلالت وحدانیت الله و نبوت خویش؟ گفتند عصا و ید بیضا پیش **ترسایان** شدند گفتند **عیسی**(ع) چه بود از دلائل نبوت؟ ایشان جواب دادند که کانَ یُبرِئُ الأکمَه والأبرصَ ویُحیِی الموتی پس بر **مصطفی** (ص) آمدند گفتند **یامحمد**! ما را بیرنشانی باید، ونشان آن خواهیم که رب‌العالمین این کوه **صفا** ما رزر کند! الله بجواب ایشان این آیت فرستاد «إنّ فی خلق السّمٰوات والارض» الآیة

روایت کرده‌اند از **ابن‌عباس** در آفرینش آسمان وزمین، که ربّ‌العزة جلّ جلاله اول نوری بیافرید پس ظلمتی، وآنگه از آن نور جوهری سبز بیافرید چندانکه هفت آسمان وهفت زمین، آنگه آن جوهر را برخود خواند، جوهر از هیبت و سیاست نداء حق برخود بگداخت، آبی گشت مضطرب و لرزنده، وتا بقیامت همچنان مضطرب خواهد بود این آب که تو می‌بینی که در روش خود می‌لرزد و می‌جنبد از هیبت وسیاست آن نداء حق است پس رب‌العالمین باد را بیافرید و آب بر پشت باد بقدرت بداشت، پس عرش عظیم بیافرید و بر آب نهاد، فذلك قوله عزّوجلّ وکانَ عرشُهُ علی الماء» پس از آب آتش پدید آورد، تا آب برجوشید واز آن دخانی برآمد وکفی برسر آورد ربّ‌العزّة از آن دخان آسمان بیافرید و از آن کف زمین بیافرید اختلاف است میان علما که اول کدام آفرید؟ ودرست‌تر آنست که اول جوهر زمین آفرید، پس قصد آسمان کرد، وآسمانها رابیافرید چنانکه گفت عزّوعلا «ثُمَّ استویٰ الی السّماء فسَوّٰیهنّ سبعَ سمواتٍ» پس از آن زمین را دحی کرد، چنانکه در **قرآن** است «والارض بعد ذلك دحیها» و درخبر **ابن‌عباس** است ثمّ نزل بطن وتح فدَحیها، ای بسطها، وتمامی این خبر در سورة البقرة بیاورده‌ایم و آسمانها که آفرید هفت آفرید، وزمین هفت، چنانکه آنجا گفت «اللهُ الّذی خلق

سبعَ سمٰوات ومِنَ الأرض مثلَهنّ » همه زبر یکدیگر آفرید ، بر هیأتِ صنوبر، هرچه بالاتر فراختر، وهرچه زیرتر تنگتر ، آسمان هفتم فراختر است که برابر همهٔ آسمانهاست ، وزمین هفتم تنگتر است که زیر همهٔ زمینهاست و گفته‌اند آسمان هفتم برنگ زمرّد است سبز ، نام آن **عالیه** ، و تسبیح سکّان آن « سُبحانَ ربّیَ الأعلیٰ » وآسمان ششم برنگ یاقوت سرخ ، نام آن **عرش** ، وتسبیح سکّان آن « سبحان الّذی لایَبقیٰ اِلّا وجهُه » آسمان پنجم برنگ زر ونام آن **حیقوم** ، وتسبیح اهل آن « سُبحانَ ربّنا العظیم » آسمان چهارم برنگ سیم سپید ، نام آن **اربلون** و تسبیح اهل آن « سبّوحٌ قدّوسٌ ربّنا الرّحمٰن لااِلٰهَ اِلّاهو » آسمان سیوم برنگ شبه ، نام آن **ماعون** ، وتسبیح اهل آن « سبحانَ الحیّ الذی لایموتُ » آسمان دوم برنگ مس نام آن **قدوم** وبروایتی **قیدوم** ، وتسبیح اهل آن « سبحانَ ذی المُلك وَ المَلَکوت » بعضی علما گفته‌اند زیر آسمان دنیا هفت فلك است ، فلك اول **قمر** راست ، **قمر** از آنجا تابد ، برجی بدو روز وبیك روزی گذارد فلك دوم **زهره** راست برجی بهفده روز گذارد فلك سیوم **عطارد** راست برجی به بیست وشش روز گذارد فلك چهارم **آفتاب** راست برجی بسی روز گذارد فلك پنجم **مریخ** راست برجی بچهل و پنج روز گذارد فلك ششم **مشتری** راست برجی بسالی گذارد فلك هفتم فراخ‌ترین افلاك است وزیر آسمان دنیاست، **زحل** از آنجا تابد ، و **زحل** گران رواست ، هر روز دو دقیقه رود ، برجی بدوسال ونیم گذارد ، فلك بسی سال برد (؟) واین خلاف قول منجمان است که میگویند هفت آسمان اند ، گویند وراء این هفت فلك ، فلك هشتم است که آنرا **فلك الافلاك** گویند ، وآن نزدیك اهل حق **عرش** عظیم است ، و بالاء این یکی دیگر میگویند وآن را **فلك الاثیر** میخوانند ، ومیگویند محرّك افلاك است ، و نزدیك اهل حق آنکه ایشان **فلك الاثیر** میخوانند خداست جلّ جلاله ، وعزّ کبریاؤه ، وعظم شأنه

« الذین یَذکرونَ اللهَ قِیاماً و قُعوداً » روایت کنند از **علی بن ابی طالب** و از

ابن عباس که ذکر اینجا نماز است، ومعنی آنست که ایشان که نماز کنند بپای ایستاده، پس اگر نتوانند عذری را، نماز کنند نشسته، پس اگر نتوانند بپهلو خفته، اینست که ربّ العالمین گفت «قیاماً وقعوداً وعلیٰ جنوبهم»، وبروفق این تفسیر مصطفی (ص) گفت عمران حصین را «صلِّ قائماً و إن لم تستطع فقاعداً، فإن لم تستطع فعلیٰ جنب». دیگر مفسران بر آنند که این ذکر زبان است وصفت ایشان است که پیوسته برمداومت خدای را یاد کنند، که آدمی ازین سه حال خالی نیست، یا برپای است یا نشسته یا خفته، یعنی بهمه حال وهمه وقت ذاکر است، و ذکر فراوان کلید سعادت بندگان است، وسبب پیروزی جاودان، کما قال الله عزّوجلّ «وَاذکروا الله کثیراً لعلّکم تُفلحون»

وعن معاذبن جبل قال قال رسول‌الله (ص) أکثروا مِن ذِکرالله علیٰ کلّ حالٍ فإنّه لیس مِن عمل احبّ الی الله ولا أنجیٰ للعبد من کلّ سیئة فی الدّنیا والآخرة مِن ذِکرالله قالوا ولَاالقتال فی سبیل‌الله؟ فقال لولا ذِکرُالله لم یُؤمر بالقتال فی سبیل‌الله، ولَو اجتمع الناس علیٰ ما اُمِروا مِن ذِکرالله ما کتب‌الله القتالَ علی الناس، و ذکرالله لا یمنعکم من القتال، بل هو عونٌ لکم علی ذلك، فقولوا لااله الّا الله، فقولوا الله اکبر، وقولوا سبحان‌الله، وقولوا الحمدلله، و قولوا تبارك‌الله، وإنّهنّ خمسٌ لایعدلهنّ شیءٌ، وقال طوبیٰ لِأقوامٍ یحسبهمُ الناسُ مجانینَ لِکثرة ذِکرالله، وقال مَن عجز منکم عن اللیل ان یکابدَه، وبَخل بالمال أن یُنفقه، و جبن عن العدوّ أن یُجاهده، فلیُکثر ذکرَالله، وقال الغفلة فی ثلاث الغفلة عن ذکرالله، والغفلة فیمابین طلوع الفجر الی طلوع الشمس، والغفلة عن أن یغفُلَ الرّجلُ حتّیٰ یَرکبه الدَّین، وقال من صلّی الغَداةَ ثم قعد یذکرالله حتّی تطلع الشمس جعل‌الله بینه وبین النار سِتراً وقال یقول‌الله عزّوجلّ یا ابن آدم! اُذکرنی بعدَ صلوة الفجر ساعةً، وبعد صلوة العصر ساعةً، أکفِكَ مابین ذلك

«و یتفکّرونَ فی خلق السّمٰوات والأرض» ــ مقداد اسود گفت در پیش

بوهریره شدم، شنیدم اروی که رسول‌خدا(ص) گفت « تفکّرُ ساعةٍ خیرٌ مِن عبادة سنة » گفتا و درپیش **ابن‌عباس** شدم شنیدم اروی که گفت رسول‌خدا (ص) گفت « تفکّر ساعةٍ خیر من عبادة سبع سنین » گفتا پس درپیش **ابوبکرصدیق** شدم، شنیدم اروی که میگفت سمِعتُ رسولَ‌اللّه یقول تفکرساعة خیر من عبادة سبعین‌سنة **مقداد** گفت این برمن مشکل‌شد پیش **مصطفی** (ص) شدم، وقصه‌باوی گفتم **مصطفی**(ص) گفت صدَقوا فیما قالوا ، آنکه خواست که تحقیق آن بامن نماید ، **ابوهریره را** بخواند، گفت یا **باهریرة** فیما ذا تتفکر؟ فقال فی‌خلق‌السّموات والأرض واختلاف اللّیل والنّهار فقال رسول‌اللّه تفکّرُكَ خیر من عبادة سنة آنکه **ابن‌عباس** رابخواند، گفت یا **ابن‌عباس** فیما ذا تتفکر؟ قال فی‌الموت وهول المطّلع قال تفکّرُكَ خیر من‌عبادة سبع سنین آنکه **بوبکر** را بخواند، گفت یا **ابابکر** تو تفکّر بچه کنی؟ گفت یا رسول‌اللّه چون از احوال واهوال قیامت براندیشم ، وآن سیاست و انواع عقوبت که اللّه‌تعالی‌عاصیان ومجرمانرا ساخته است باخود اندیشه کنم ، که چه‌بودی اگر اللّه‌تعالی مرا شخصی عظیم دادی درقیامت ، چنانکه دوزخ را بمن پر کردی ، تا وعده وی‌راست شدی ! واین‌بیچارگان بدبختانرا ازآتش وعقوبت برهانیدی ! رسول خدا گفت یا **ابابکر** تفکّرُكَ خیرمن‌عبادة سبعین سنة

« ربّنا ماخلقتَ هذا باطلا » ـ اینجا مضمری است ، یعنی ویقولون ربّنا ماخلقتَ‌هذا باطلاً ، ای خلقاً باطلا ، یعنی خلقته دلیلاً علی حکمتك و کمال‌قدرتك « سبحانك » ای تنزیهاً لك مِن أن‌تکون خلقتهما بِالباطل

« فَقِنا » ـ ای اصرف عنا عذابَ‌النار جائی دیگر گفت « ربّنا اصرِف عنّاعذابَ جهنم » این دعاهائی‌است که رب‌العزّه مؤمنانرا می‌درآموزد ، ومیگوید مرا چنین خوانید ، وبمن تقرب چنین کنید

«ربّنا إنّك مَن تُدخل النّارَ فقد أخزيتَهُ» - از «خزی» است وخزی رسوائی است وخواری، وگفته‌اند از «خزایت» است، وخزایت شرمساری است، یعنی که مؤمن عاصی را شرمسار کنند وکافر را رسوا وخوار کند سعید مسیب گفت این خصوصاً کافرانراست که هرگز ازدوزخ بیرون نیایند، معناه انّك مَن تُخلدالنّار فقد اخزیته ای اهلکته، «وما لِلظّالمین» یعنی الکفّار «مِن انصار» یمنعونهم مِن عذاب‌الله

«ربّنا إنّنا سمِعنا مُنادیاً» - یعنی محمداً (ص)، وقیل هوالقرآن یدعو الی الایمان، وذلك شهادة أن لااله‌الّاالله، وأنّ محمداً عبده ورسوله قتاده گفت که الله‌تعالی خبر داد از مؤمنان انس ومؤمنان جن که چه گفتند؟ مؤمنان جنّ را گفت «فقالوا إنّا سمِعنا قرآناً عجباً یهدی الی الرُّشد فآمنّا به» انس را گفت «ربّنا إنّنا سمِعنا مُنادیاً یُنادی لِلایمان أن آمِنوا بربّکم فآمنّا ربّنا فَاغفِر لنا ذنوبَنا و کفِّر عنّا سیّئاتِنا» ای. وَ استُر عنّا ذنوبَنا بقبول الطّاعات حتّیٰ تکونَ کفّارةً لها

«و تَوَفَّنا مع‌الأبرار» - وهمُ‌الأنبیاء و الأولیاء، یعنی تَوَفَّنا فی جُملتهم حتّیٰ تحشرَنا معهم وفی زُمرتهم

«ربّنا وآتِنا ما وعدتَنا علی رُسُلك» - ای علیٰ السنتهم من‌النّصر لنا، والخِذلان بِعَدوّنا میگوید بارخدایا آنچه ما را وعده دادی برزبان پیغامبران که مؤمنانرا نصرت دهم، و کافرانرا مقهور و مخذول کنم، وقرآن بدان ناطق که «انّا لننصر رسلَنا و الّذین آمنوا فی‌الحیوة الدّنیا» جائی دیگر گفت «و کان حقّاً علینا نصرُالمؤمنین»، خداوندا! این‌وعدهٔ نصرت که ما را دادی منجز کن، و اعلاء کلمهٔ حق را اعداء دین مقهور ومخذول کن

آنگه گفت «انّك لاتُخلفُ المیعادَ» خداوندا! دانم که تووعده خلاف نکنی، لکن ما را صبر نیست، هرچه کنی زود کن بس رب‌العالمین این بی‌صبری مؤمنانرا عذر نهاد، گفت آدمی را شتابنده آفریدم، از آنست که می‌صبر نکند، کما قال

عـزّوجلّ « وكانَ الانسانُ عجولاً »، « خُلق الانسانُ مِن عَجَل سأوريكم آياتي فلا تستعجلون »

روىٰ **انس بن مالك** قـال قال رسول‌الله(ص) «مَن وَعَده الله عزّوجلّ على عملٍ ثواباً فهو منجزه له، ومن وَعَده على عملٍ عقاباً فهو بالخيار» یکی از **ابوعمرو علا** پرسید که الله تعالى وعده خلاف کند؟ جواب داد که نکند خلاف وعـده، پرسید که وعیدخلاف کند؟ جواب داد که کند گفت چه معنی را چنین‌است؟ گفت خلاف وعـده نشان عیب است، والله از عیب پاکست و منزّه، وخلاف وعید اظهـار کرم است، والله تعالی ازهمه کریمان کریم‌تر، و ازهمه بخشایندگان بخشاینده‌تر، وفی معناه انشد

و انّی و ان اوعدتُه او وَعَدتُه لَمُخلف ایعادی و مُنجز موعدی

«فَاستَجابَ لهم ربُّهم» ـ قال **الحسن** (ع) مازالوا یقولون ربّنا ! ربّنا ! حتّی استجاب لهم ربّهم و رُوی عن **جعفر الصادق** (ع) قال مَن حزبه امـرٌ فقال خمسَ مرّاتٍ ربّنا، نجاهُ‌الله ممّا یخافُ وأعطاه ماأراد قیل‌له و کیف؟ فقرأَ « الّذین یذکُرونَ‌الله قیاماً وقعوداً » الیٰ قوله، « انّك لاتُخلف المیعاد »

قـال **عثمان بن عفان** مَن قرأَفی‌لیلة « انّ فی خلق‌السّمٰوات والارض» الی آخرها، کُتبت له بمنزلة قیام لیلةٍ

« فاستجاب لهم ربُّهم » ـ این « فا » فاء جوابست، و این استجابت جواب آن قول مضمراست که یقولون ربّنا « انّی لااُضیع عملَ عاملٍ » ـ این نصب همزه ازبهر آنست که‌بمنزلت‌حاجت است میگوید پاسخ کرد ایشان‌را خداوندایشان، که من‌ضایع نکنم کردار هیچ کارگررا، یعنی‌چون کردار نیکو بود بصفت شایستگی چنانکه جای دیگر گفت « اِنّا لانضیع اجرَ مَن احسنَ عملا » ضیاع و ضلال درلغت یکی است

« مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنثی بَعضُکم مِن بعض » - سبب نزول این آیت آن بود که **ام‌سلمه** گفت یارسول‌الله چونست که الله‌تعالی همه ذکر مردان میکند درهجرت، وذکر زنان نمی کند؟ ربّ‌العالمین این‌آیت بجواب وی‌فرستاد که مرد هیچ کارگر ضایع نکنم از مردان واز زنان شما که مؤمنان‌اند، و معنی « بعضکم مِن‌بعض » آنست که شماهمه ازیکدیگراید، یکدیگر را برادران وخواهران، ویکدیگر را همدینان، ویکدیگر را خویشان یعنی خویشی در دین، ودرنصرت، ودرموالات، چنانکه جائی‌دیگر گفت «والمؤمنون والمؤمنات‌بعضُهم اولیاءُ بعضٍ» و گفته‌اند معنی‌آنست که حکم همگان درثواب یکسان است

« فَالذین هاجرَوا و اُخرجوا من‌دیارهم » - این **مصطفی** (ص) است ومهاجرة الأولی آنان که مشرکان ایشانرا از**مکه** بیرون کردند

« و اُوذوا فی‌سبیلی » - یعنی فی‌طاعتی و دینی، این سابقان مسلمانان‌اند « وقاتَلوا وقُتلوا» این‌عامّهٔ مهاجران‌اند قراءةُ **حمزة و الکسائی** « وقُتلواوقاتَلوا» یعنی قُتل بعضُهم وقاتل مَن بَقِیَ منهم وقیل فیه اضمارُ « قد » ای و قُتلوا وقد قاتَلوا **مکی و شامی** « وقاتلوا وقتّلوا » مشدّد خوانند، یعنی انّهم قطعوا فی‌المعرکة باقی « وقاتلوا وقتلوا» بتخفیف خوانند، ای قاتلوا حتی قُتلوا

« لَاُ کَفّرَنَّ عَنهم سیّئآتِهم » الآیة، روی **عبدالله‌بن‌عمیر**، قال سمعتُ رسول‌الله(ص) یقول انّ‌الله عزّوجلّ یدعو یومَ‌القیٰمة بالجنّة، فتأتی بزُخرفها وزینتها، فیقول‌الرّبُّ اَین‌عبادیَ‌الذین‌قاتلوا فی‌سبیل‌الله، واُوذوا فی‌سبیلی، وجاهَدوا فی‌سبیلی؟ اُدخلوا الجنةَ بغیرحسابٍ ولاعذاب فتأتی الملائکـة فیسجدون و یقولـون نَحن نُسبح اللیلَ والنهار، ونقدس لك، مَن هـؤلاءَ الذین آثرتَهم علینا ؟ فیقول‌الرّبُّ هؤلآءِ عبادی الّذین اُوذوا فی‌سبیلی فتدخل علیهم الملائکة وتقول « سلام علیکم

بما صبرتم فنعم عُقبى الدّار »

« لا يَغُرَّنكَ » ـ مخفف. قراءت رویس است از یعقوب ، « لايَغُرَّنَّكَ » قراءت عامّهٔ قرّاء است ، وهرچند که خطاب با پیغامبر است امّا مراد باین امت است ، ای « لايغُرّنكم ايها المؤمنون » ، مؤمنان امّت را میگوید مگر تاشما فریفته نشوید بآنکه کافران درشهرها میگردند بایمنی و برخورداری ؛ این بآن گفت که بعضی مؤمنان مشرکان عرب را دیدند با تنعّم وتفرج که درشهرها میگشتند و بازرگانی میکردند، وخوش می‌زیستند بآسانی وفراخی و راحت ، گفتند چونست که دشمنان خدا و رسول (ص) چنین‌اند ؟ وما که مؤمنانیم به بی کامی و بی‌مرادی روزگار بسرمیبریم ؟ ربّ العالمین آرام دل ایشان را این آیت فروفرستاد ، وهمانست که جای دیگر گفت « فلا يَغرُرْكَ تقلّبهُم في البلاد »

آنکه گفت « متاعٌ قليلٌ » اینجا ضمیری است، ای ما يتمتّعون فيه متاع قليل ومثله قوله عزّوجلّ «قل متاع الدّنيا قليلٌ »، وقال النبی(ص) «ماالدّنيا في الآخرة الامثلَ مايجعل احدُكم اصبَعه في اليمّ فلينظُر بِمَ يرجع »؛ وقال(ص) «ماالدّنيا في مامضىٰ منها الا كمِثل ثوبٍ شُقّ باثنين ، وبَقِيَ خيطه، الاوكان ذلك الخيط قدانقطع

« ثمّ مأويٰهم جهنّم وبئس المهاد » ای بئس المستقرّ الذی يمهدون اليه

« لكن الذين اتّقوا ربّهم» الآية ـ « لكن » كلمتی است درموضع استثناء، در آن موضع است که پارسی گوید باری

« لهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدين فيها نُزلاً من عندالله » ـ نزل نامی است بیشین چیزی که درمنزل نازل را حاضر کنند

ثم قال « وما عندالله خيرٌ للابرار » يعنی خير لهم من متاع الكفار ، همانست که آنجا گفت «والباقياتُ الصالحات خير عند ربك ثوابا » ، « ماعندَكم ينفدُ وما

عنداللّٰه باق»، «ورحمة ربّك خيرٌ ممّا يجمعون»، «والآخرة خيرٌ لمَنِ اتّقىٰ»، «وللدار الآخرة خيرٌ للّذينَ اتّقوا أفلا تعقلون» قال **عمر** دخلتُ علىٰ رسول اللّٰه(ص) فاذا هو مضطجعٌ علىٰ رِمال حصيرليس بينه و بينه فِراشٌ قدأثرالرِّمالُ بجنبه، متّكِئاً علىٰ وسادةٍ مِن أدَم، حشوها ليفٌ قلتُ يارسول اللّٰه ادعُ اللّٰه فليُوَسّع علىٰ امّتك، فانّ **فارس والروم** قد وسّع عليهم وهم لايعبدون اللّٰه، فقال اوَفي هذا انت يا **ابن الخطاب**؟ اولئكَ قومٌ عُجّلت لهم طيّباتُهم في الحيٰوة الدّنيا وفي رواية أخرى «أما ترضىٰ أن تكونَ لهم الدّنيا ولنا الآخرةُ»

«وَ إنَّ مِن اهل الكتاب» الآية - **ابن عباس و جابر و انس و قتاده** گفتند این آیت درشأن **نجاشی** فرود آمد ملك **حبشه** **جبرئیل** آمد **مصطفی**(ص) را ازمرگ وی خبر کرد، رسول(ص) بگورستان **بقیع** بیرون شد، با یاران وی، رب العالمین حجاب ازپیش دیدهٔ **مصطفی** (ص) برداشت، تا ازمدینه بزمین **حبشه** بنگرست، و آن سریر که هیکل نجاشی بر آن بود بدید، بروی نماز کرد بچهارتکبیر، آنگه ازبهر وی آمرزش خواست، ویاران را گفت که ازبهر وی آمرزش خواهید منافقان گفتند این چیست که برعلجی(۱) حبشی نصرانی که نه بردین ویست نماز میکند؟ پس رب العالمین این آیت فرستاد درشأن وی، و گواهی داد بایمان وی **عطا** گفت چهل مرد از اهل **نجران** از **بنی الحرث بن کعب** و سی ودو مرد اززمین **حبشه** وهشت مرد از **روم** بردین **عیسی**(ع) بودند پس به **مصطفی** (ص) ایمان آوردند، رب العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد **ابن جریج و ابن زید** گفتند درشأن **عبداللّٰه جرجی** آمد **ابویوسف** امام **بنی اسرائیل** و گواه اللّٰه که رب العالمین در حق وی گفت «قُل کفىٰ باللّٰه شهيداً بيني وبينكم ومَن عنده علمُ الكتاب»، و کم کسی را درقرآن چندان آیتهای مدیح است مکشوف ومبیّن، که وی راست

۱ - العلج مرد قوی هیکل از کفارعجم را گویند، و بعضی بکافر بطورعموم اطلاق کنند از (المنجد)

« و انّ مِن اهل الکتاب لَمَن یؤمن بالله و ما اُنزل الیکم » ـ یعنی **القرآن** «وما اُنزل الیهم» یعنی **التوریة و الانجیل** ، «خاشعین» ای متواضعین لِلّه عزّوجلّ ، «لایشترون بِآیات الله ثمناً قلیلاً» ای عَرَضاً یسیراً مِن الدّنیا، کفعل الیهود ممّا اصابوا من سِفلتهم ، مِن المآکل ، مِن الطّعام والثّمار عند الحصاد

« اُولٰئك لهم اجرُهم عند ربّهم انّ الله سریعُ الحساب » ـ فیه ثلاثةُ اقوال احدُها اذا حاسَبَ حاسَبَ حساباً یسیراً ، و الثّانی سریع الجزء یُجازی بحساب العمل ، والثّالث حافظ اعمال العباد ، لایدخل علیه فی ذٰلك مایدخل علی المحاسب مِن التّذکیر والغلط . جلّ الله عن ذٰلك

« یا ایُّها الّذین آمنوا اصْبِروا » ـ این صبر است بر گزاردن احکام شرع ، و فرمانهای حق ، و بر مقاسات انواع بلا که باراده و تقدیر حق بنده رسد ، و حقیقت آن ترك شکویٰ است ، وصدق رضا ، وقبول قضا بجان ودل ، ومنه قوله (ص) حکایةً عن الله عزّوجلّ « مَن لم یَصبر علی بلائی ، ولم یشکُر نعمائی ، ولم یرضَ بقضائی ، فلیَطلُبْ ربّاً سِوای »

« وصابِروا » ـ این صبر است درقتال مشرکان ، و کوشیدن در دین حق ، ونصرت مسلمانان « ورابِطوا » ـ معنی « مرابطه » آنست که لشکر مسلمانان در ثغرهای کفّار اسپان ساخته دارند ، بر آخُرها بسته ، تا اَعدای کفار ازمسلمانان باز دارند ونصرت دین اسلام را بکوشند از ربط گرفته اند ومعنی « ربط » بستن است واستوار کردن ، « ومِن رِباط الخیل تُرهِبون به عدوّالله » ازین است پس هر کسی که درثغر نشیند ودین اسلام بپای دارد ، باقامت حرب یااظهار حجّت ، او را «مرابط» گویند اگرچه مرکب وخیل ندارد قال رسول الله(ص) « مَن رابَطَ یوماً فی سبیل الله جعل الله بینه وبین النّار سبعَ خنادِقَ ، کلّ خندقٍ منها سبعَ سمٰوات وسبع ارضین وقال (ص) رباطُ

یـوم ولیلهٍ حیرٌ من صیام شهروقیامه ، و ان مات حَری علیه عمله الّذی کان یعمله ، و اُحری علیه رزقُه و گفته‌اند معنی « مرابطه » مراقبة است وانتطار ، یعنی انتظار الصلوٰة بعدالصلوٰة ودلیل برین قول حبر **مصطفی**(ص) است قال(ص) اَلا اُحبر کم بمایَمحوالله به‌الحطایا ، ویرفع به الدّرحاتِ؟ قالوا بلی یارسول‌الله ! قال اِسباغ‌الوضوء علَی المَکاره ، و کثرة الحطأ الی المساحد ، و انتظارُ الصّلوة بعدالصّلٰوة ، فذٰلکُمُ الرّباطُ

« و اتّقوا الله » ای فی کلِّ مااَمَرکم به ، ونَهاکم عنه ، فمن فعلَ فقدأفلح ، فذٰلك قوله « لعلّکم تُفلحون »

روی **ابوهریرة** عنه اَنّ‌رسول‌الله (ص) کان‌یقرأعشرَ آیاتٍ‌من آحر **آل‌عمران** کلَّ لیلة

النوبة الثالثة

قوله تعالی « انّ فی‌حلق السمٰوات والارض » الآیة ـ کلام حداوندی که حز وی حداوند نیست ، و آسمان و زمین را حز قدرت وقهروی عماد وپیوند نیست ، حداوندی که فلك آفرید ، و بردروۀ فلك ملك آفرید ، آسمان آفرید ، داعی ازقدرت بروی نهاد ، وزمین آفرید ، سمتی ازقهر بروی نهاد ، آسمان بأمر وی گردان ! و این زمین بحبروقهروی بساط ومیدان ! حنبش اندر آسمان بامر وحبراوست آرام اندر زمین بامروقهراوست حنبش اندر آسمان و آرام اندرزمین هردو اندریکدگر بسته ، وبهم‌پیوسته ، اگرفلك آرام گیرد احزاء زمین سست شود ، و گرزمین از مرکزحود دور شود نطام بروح فلك مستتر گردد پاکست آن حداوندی که حنبش را علت آرامش کرد ، وآرامش را علت‌حنبش ازضدی ضدی برآورد ، وضدی را سبب‌قوام

صدی کرد ، تا یقین گردد که وی خداوندی است که او نیست هست کند ، و آن هست را هم وی نیست کند

آنکه گفت « لَآیاتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ » در آسمان و زمین و اختلاف شب و روز کردگاری و یکتائی خدای را نشانها است ، در هر نشانی از لطف وی برهانها است چشم باز کن و بر نگر تا بینی این حرم را هر ساعت بلونی دیگر ، گاه بسان دریای سیماب ، گاه بسان طیلسان ، گاه بسان بوستان این گردش و بلوّن بیان راه توحید است ، و کردگاری و دانائی خدا را دلیل است

اگر مردی در صحرائی گذر کند ، قاعاً صفصفاً بیند ، پس از آن بمدتی گذر کند قبّهای بیند بر کشیده و آراسته ، عقل وی فتویٰ کند که این قبه اندرین صحرا بی‌بنائی نباشد ، و یا این سرای اندرین صحرا بی کدخدائی نبوده است ، پس مؤمن چون تأمل کند و نشان حدوث بیند ، سرّش فتوی کند که چون روا نباشد قبه و سرائی اندر صحرا بی‌بنائی و کدخدائی ، روا نبود چنین هوائی و سمائی اندر چنین فضائی بی‌قدرت خدائی

باز بیندیش و نظر کن ، اندر شب دیجور بیرون آی ، و اندر آسمان نظاره کن ، تا آسمان بینی بسان لشکرگاه ، ستارگان بسان سپاه ، و ماه بر مثال شاه ، این نمودار روز رستاخیز است ، ظلمت شب نشان قیامت ، ستارگان نشان رخسار مؤمنان ، مجرة نشان نهر کوثر ، جمال ماه نشان **محمد** رسول الله (ص) چنانکه شب تاریك بود چون ماه رخسار نماید عالم روشن شود ، و فلك گلشن گردد ، خلق قیامت در ظلمت و زحمت باشند ، چون جمال این مهتر پیدا آید ، اهل ایمان را سعادت و امان پیدا آید چنانکه ماه اندر فلك بستارگان گذر کند ، آن مهتر عالم آ . . . . . بر مؤمنان گذر همی کند ، و بر رخسار ایشان نظر میکند ، و اهل ایمان شفاعت همی در آرد ، این مثال بحکم

تقریبی رفت اندرین تقریر ، و گرنه حمال و کمال آن سیّد بیش ار آنست که بمهتاب برابر کنند یا بآفتاب مثل زنند

ماه راآن حاه سوَد کو ترا گوید که چون ؟

زُهره را آن زَهره سود کو ترا گوید چرا ؟

بی حـدا ارچاه حـاه حاسدان ار روی فصل

بر کشید و برنشاندت برساط کبریـا ؟

« الّذین یذکرون اللّه قیاماً وقعوداً وعلیٰ جُنوبهم » ـ داکـران سه کس‌اند یکی اللّه را بزبان یاد کرد ، وبدل غافل بود ، این دکر « ظالم » است که نه ار دکر خبردارد نه ارمذکور دیگری اورا بزبان‌یاد کرد بدل‌حاضر بود، این دکر «مُقتصد» است وحال مزدور، درطلب ثواست‌ودرآن طلب معذور سیوم او را بدل یاد کرد ، دل ارو پُر ، وزبان ار دکرخاموش ، مَن عَرف‌اللّه کَلَّ لسانُه ، این دکرسابق است ، که زبانش درسرِ دکرشد ودکردرسرمذکور ، دل درسر مهرشد و مهر در سرنور ، حان درسرعیان شد وعیان اربیان دور ! دکردام نهاد وعبرت دانه ریخت ، مزدور دام دید بگریخت ، عارف دانه دید بردام آویخت

پیر طریقت گفت دکرنه همه آنست که برزبان داری، دکرحقیقی آنست که درمیان حان داری توحید نه همه آنست که او را یگانه دانی، توحید حقیقی آنست که او را یگانه باشی ورعیر او بیگانه باشی

«ویتفکّرون فی‌خلق‌السّمٰوات والأرض» ـ **بوعلی دقاق** ار **بوعبدالرحمن سلمی** پرسید که دکر تمامتر است یافکر ؟ **بوعبدالرحمن** حواب داد که دکر تمامتر است ار فکر ، اربهر آنکه دکر صفت حق است عزّحلاله ، وفکر صفت حلق، وما وُصفِ به الحقّ اتمُ ممّا احتصّ به الحلق، این‌تفکّردل را همچنان‌است که بوئیدن نفس‌را ، وتفکّر در کردار و گفتار حویش واحب ، ودر صنایع صانع مستحب ، ودر

دات صانع حل‌حلاله حرام، که درحبر است « لاتتفکّروا فی‌الله فإنّکم لاتقدِرون قدرَه » میگوید در دات الله تفکر نکنید که شما نقدر او نرسید، و او را سزای او نشناسید، ومبادی حلال وعظمت او درنیابید، نه ار آنکه حلال او پوشیده است برحلق، لابل ارآنکه نس طاهر و روشن است، وبصیرت آدمی نس صعیف وعاحر، طاقت دریافت آن ندارد بلکه درآن مدهوش ومتحیر وسر گردان شود، همچون حفّاش که برور بیرون نیاید ارآنکه چشم وی صعیف است، طاقت نورآفتاب ندارد، این‌حود درحهٔ عوام است، امّا نزرگان وصدّیقان را قوّت این نطر باشد گاه‌گاه امّا بردوام نه، همچون مردم که درقرص‌آفتاب یك‌نطر تواند امّا بیش اریك نطر نه، که اگر مداومت کند بیم نابینائی بود پس اگر حواهد که تفکر کند، در عحائب صنع وی میکند، که هرچه در وحود است همه نوری است ارانوار قدرت وعظمت حق حلّ‌حلاله، واگر طاقت دیدن قرص‌آفتاب بردوام ندارد طاقت شعاع نوری که برزمین است دارد، وارآن‌حر روشنائی ودانائی بیفراید

«ربّنا إنّك مَن تُدحلِ النّارَ فقد أحزيتَه »الآية ـ حداوندا! شرمسار ورسوا کردی کسی را کش نآتش‌عقوبت سوحتی، وارین‌صعب‌تر کارآنکس کش‌براندی، وگفتی « أُولٰئك الّذين لم يُرِدِالله أن يُطهِّر قلوبَهم »

« ربّنا إنّنا سَمِعنا مُنادياً » الآية ـ حداوندا! منادی سنت برسر وادی‌شریعت ما را حواند که « وأنیبوا الی ربّکم » حداوندا! نحان ودل شنیدیم‌آن منادی درآن وادی، وناز گشتیم و گردن نهادیم، چه بود که ناك‌بار حود حوانی، و این دل مرده زنده کنی؟ که حود گفتی « دَعاکم لِما يُحییکم »

گر کافرم ای دوست مسلمانم کن!

مهحور توام نحوان و درمانم کن!

گـر در خورِ آن نیم کـه رویت بینم
باری سر کوی تـو فرمانم کن!

«ربَّنا فَاغفِرلنا ذنوبَنا» الآیة - خداوندا! عیب پوش بندگانـی، و عذر نیوش معیوبانی، ودستگیر درماندگانی، خداوندا! مُضطراست این درویش دل‌ریش، نیوشان نهفت اندام ازپس وپیش، تاکی آواز آید که بیامرزیدیم مندیش!

«ربَّنا وآتِنا ما وَعَدتَنا علی رُسُلك» الآیة - خداوندا! وعده‌ای که خود دادی بسر آر، ودرختی که خود نشاندی بر آر، چراغی که خود افروختی روشن‌دار، مهری که بفضل خود دادی آفتِ ما ازآن باز دار، خداوندا شاد بدانیم که تو بودی وما نبودیم، کار تو در گرفتی‌وما نگرفتیم، قیمت خود نهادی، رسول خود فرستادی خداوندا! تومان بر گرفتی و کس نگفت که بردار، اکنون که بر گرفتی نگهدار! و درسایهٔ لطف مان می‌دار! جز بفضل خودمان مسپار!

گـر آب دهـی نهـال خـود کاشتهٔ
ور پست کنی بنـا خـود افراشتهٔ
من بنده همـانم کـه تو پنداشتهٔ
از دست میفکنم چـو بـرداشتهٔ

«فَاسْتجابَ لهم ربُّهم». وفاء وعده است که مؤمنانرا داده بود که «اُدعونی اَستجِب لکم»، وبتحقیق این وفاءِ وعده آنست که داعی را اجابت داد، سائل راعطیّت داد، مجتهدرا معونت داد، شاکررا زیادت داد، صابررا بصیرت داد، مطیع رامثوبت داد، عاصی را اقالت داد، نادم را رحمت داد، محبّ را کرامت داد، مشتاق را دیدار داد فرمان آمد که یا **محمد**(ص)نومیدی‌را روی‌نیست، وکار رهی در پیروزی ازسه خصلت بیرون نیست گرمطیع است ثواب او آنکه بجا، گرعاصی است شفاعت تو آنکه بجا، وهرچه بازماند رحمت من او را بجا

گر جرم همه خلق کنم پاك بحل

در مملکتم چه کم شود مشتی گل

« فَالَّذِينَ هاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قاتَلُوا وَقُتِلُوا » ـ صفت دوستانست ، آئین مشتاقان است ، قصهٔ جانباران است ، سرانجام کار عاشقان است ، دل بداده ، وجان درباخته ، خستهٔ تیر بلا گشته ، تیغ قضا جاه وحشمت برانداخته ، ورجان وبمان آواره

یکسر همه محو اند بدریاء تفکر

برخوانده بخود برهمه « لاجان ولامان »

گهی سوزند و گدازند ! گهی زارند ونالند ! سوز بینند و سوزنده نه ! شور بینند و شورنده نه ! درد بینند و درمان نه ! وزین عجب تر که بدرد خویش شادند ، واز پی دردی بفریادند

جانان بدهم ز دست تا جان بدهم

من جان بدهم ز دست وجانان ندهم !

اکنون باری بنقد دردی دارم

کان درد بصد هزار درمان ندهم !

پیر طریقت گفت الهی هر که ترا جوید او را بنقد رستخیزی باید ، بانتیغ ناکامی او را خون ریزی باید ، عزیز دو گیتی ! هر که قصد درگاه تو کند ، روزش چنین است تا بهرهٔ این درویش خود چنین است !

« لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ » ـ چنان دردی باید تا چنین مرهمی پدید آید ! طوبی و حسنیٰ ووصل مولی ، درجنات مأوی قومی را طوبی ونعیم بهشت نوش ! قومی را دیدار ورضای مولی دست درآغوش ! زبان حال بنده ازسر نیاز ودلال میگوید الـهی محنت من بودی ، دوات

می‌شدی، اندوه می‌بودی، زاحت می‌شدی، داغ می‌بودی، چراغ می‌شدی، جراحت می بودی، مرهم می شدی

« یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا » ـ این بار مرهمی دیگراست ونواختی دیگر! بنداءِ فضیلت، وخطاب کرامت، ورهی را گواهی دادن بایمان و طاعت « اصبروا » خطاب با نفس است، « صابروا » بادل است، « رابطوا » باجان است نفس رامیگوید برطاعت وخدمت صبر کن دل را میگوید بربلا وشدّت صبر کن جانرا میگوید باسوز شوق ودرد مهرصبر کن، والله هوالصّبور

ازین زندان اگرخواهی که چون یوسف برون آئی

بدردِ دوریِ یوسف صبوری چون زلیخا کن

و قیل اصبروا فی‌الله، وصابروا بالله، و رابطوا مع‌الله الصّبر فی‌الله صبر عابدان است درمقام خدمت برامید ثواب الصّبر بالله صبر عارفان است درمقام حُرمت بر آرزوی وصال الصبر مع‌الله صبر مُحبّان است در حال مشاهدت در وقت تجلّی، دیده در نظاره نگران، ودل در دیده حیران، وجان از دست مهر نعمان

پیر طریقت گفت الٓهی! همگان درفراق‌میسوزند، ومحبّ دردیدار! چون دوست دیده ور گشت مُحبّ را با صبر وقرار چه کار؟!

« وَ اتَّقُوا اللهَ » ـ تقوی درختیست که بیخ آن در زمین وفا، شاخ آن برهواء رضا، آب آن از چشمهٔ صفا، نه گرمای پشیمانی بآن رسد نه سرمای سیری، نه باد دوری، نه آفت پراکندگی! میوه آرد میوهٔ بیروزی، فلاح ابدی، وصلاح سرمدی، نعیم‌باقی، وملك جاودانی ایست که ربّ‌العالمین گفت « واتّقوا الله لعلّکم تُفلحون »

قال النبی (ص) علیك بتقوی‌الله فانّه جِماعُ کلّ خیرٍ، وعلیك بالجِهاد فانّه رهبانیّة المُسلم، وعلیك بذِکرالله، فانّه نورٌ لك

سورة النساء - مدنية

١- النوبة الاولى

« بسم‌الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان، «یَا أَیُّهَا النَّاسُ» ای مردمان «اتَّقُوا رَبَّکُمُ» بپرهیزید از [خشم وعذاب] خداوند خویش، «الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» آن خداوند که شما را بیافرید از یك تن، «وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» و بیافرید از آن یك تن، جفت وی، «وَبَثَّ مِنْهُمَا» وازایشان هردو پراکند درجهان، «رِجَالاً کَثِیراً وَ نِسَاءً» مردان وزنان فراوان، «وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ» وبپرهیزید از خشم آن خدای که داد وزینهار ازیکدیگر بوی میخواهید، «وَالْأَرْحَامَ» وبپرهیزید از خویشاوندان بریدن، «إِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً[1]» که خدای برشما دیده‌بان است وگوشوان

«وَآتُوا الْیَتَامیٰ أَمْوَالَهُمْ» مالهای یتیمان فرا ایشان دهید [شما که قیّمان ایشانید]، «وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ» ومال یتیم که شما را خبیث است بدل مگیرید از مال خویش که شما را پاکست، «وَلَا تَأْکُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلیٰ أَمْوَالِکُمْ» و مال ایشان بامال خویش مخورید، «إِنَّهُ کَانَ حُوباً کَبِیراً[2]» که خوردن مال یتیم بزه بزرگست

«وَإِنْ خِفْتُمْ» واگر بترسید، «أَلَّا تُقْسِطُوا» که داد نکنید، «فِی الْیَتَامیٰ» درکار یتیمان، «فَانْکِحُوا» بزنی کنید، «مَا طَابَ لَکُمْ مِنَ النِّسَاءِ» آنچه شما را حلال و پاکست از زنان، «مَثْنیٰ» دوگانه، «وَثُلَاثَ» وسه گانه، «وَرُبَاعَ» وچهارگانه، «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا» پس اگر ترسید که داد نکنید میان ایشان،

« فَوَاحِدَةً » پس یك زن بر بی کنید ، « اَوْمَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُم » یاسریت همی دارید بملکیت ، « ذٰلِكَ اَدنیٰ اَلّا تَعُولُوا (۳) » آن بردیک تر بود تا آنکه گران مؤنت سید (۱)

« وَ آتُوا النِساءَ » و برنان دهید ، « صَدُقَاتِهِنَّ » کاوینهای ایشان « نِحلَةً » فریضهٔ نامرد کرده وحدا بایشان بحشیده ، « فَاِن طِبنَ لَکُم » اگر این زنان حوش منش باشند شما را ، « عَن شَيءٍ مِنهُ نَفساً » تا آنکه چیری ار کاوین بشما دهند حوش‌دلی ، « فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً (۴) » میحورید آن را نوش و گوارنده

« وَلَا تُؤتُوا السُفَهاءَ اَموَالَکُمُ » مالهاء حویش فرا بیحردان مدهید ، « الَّتِی جَعَلَ اللهُ لَکُم قِیاماً » آن مال که حدای آن شما را قیام شما کرد ، « وَ ارزُقُوهُم فِیهَا » یتیمانرا ومعتوهان را روزی میدهید در آن ، « وَ اکسُوهُم » وبپوشید ایشان‌را بحامه ، « وَ قُولُوا لَهُم قَولاً مَعرُوفاً (۵) » و ایشان را سحن حوش گوئید سحن نیک پسندیده

النوبة الثانية

قوله تعالی « بِسمِ‌اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم » ــ رُوی عن علی بن ابی طالب (ع) قال « لما نَزَلَت بسم‌الله‌الرحمن الرحیم ضجّت جبالُ الدّنیا حتّیٰ کُنا نسمعُ دوِیّها ، وسمعها الکفارُ ایضاً فقالوا سَحَرَ محمد الجبالَ ، فقال النّبیّ (ص) ما من مؤمنٍ مُوقنٍ یقرؤُها اِلّا سَبّحت معه الجبالُ اِلاأنّه‌لانسمع » امیرالمؤمنین علی (ع) گفت چون آیتِ تسمیت فرو آمد ، کوههای همه‌عالم آواز برآوردند بتسبیح ، چنانکه آواز آن بگوش‌ما میرسید ، وکافران نیز بشنیدند ، گفتند جادوئی محمد بغایتی رسید که در کوه نیز اثر کرد ، مصطفی (ص) گفت هیچ مؤمن نحواند این آیت مگر که

۱ــ نسخه ح باشید

کوههای عالم باوی بتسبیح درآید، وخدایرا بپاکی وبی‌عیبی بستاید وثنا گوید، لکن او نشنود

و در آثار بیارند که اهل هفت آسمان و کرّوبیان و مقرّبان درگاه عزّت پیوسته این آیت خوانند، و اوّل کسی که درزمین بوی فروآمد **آدم** (ع) بود، فقال **آدم** قد أمِنت ذرّیتی العذابَ مادامُوا علی قراءتها، پس از **آدم**(ع) بآسمان باز بردند تا بروزگار **ابراهیم خلیل** (ع)، آنگه بخلیل فروآمد، وببرکت آن آتش **نمرود** بر **خلیل** خوش گشت، و بر دشمن خویش ظفر یافت پس بآسمان باز بردند و به **موسی کلیم** فرو آمد در آن صحف که الله تعالی بوی داد، و**موسی**(ع) به برکت این آیت **فرعون و هامان** ولشکروی را مقهور کرد، ونصرت و ظفر دید، وکاروی راست شد، پس از **موسی**(ع) بآسمان بردند تا به **سلیمان** پیغامبر(ع) فروآمد، وملوك زمین منقاد **سلیمان** شدند، وسر بر خط وی نهادند و ربّ العالمین فرمود سلیمان را که در اسباط **بنی اسرائیل** این ندا کن ألا مَن احبَّ منکم اَن یسمع امانَ اللهِ عزّوجلّ، فلیحضر الی **سلیمان** فی محراب **داود** کس از ایشان نماند از احبار وزهّاد و عبّاد وعامهٔ ایشان که نه همه حاضر شدند، و**سلیمان**(ع) بمنبر **ابراهیم** (ع) بر شد، واین آیت امان بر ایشان خواند، یعنی « بسم الله الرحمن الرحیم » ایشان همه بشنیدند، وشادی کردند، وطرب نمودند، وباتفاق گفتند « نشهد أنك رسول الله حقّاً حقّاً » پس از **سلیمان**(ع) بآسمان بر دند تا به **مسیح**(ع) فرو آمد، **عیسی بن مریم**(ع) والله تعالی منت بروی نهاد و گفت یاابن العذرا أتدری ای آیة انزلتُ علیك؟ انزلتُ علیك آیةَ الامان، وهی قوله بسم الله الرحمن الرحیم فاَکثِر مِن تلاوتها عند قیامك وقعودك ومضجعك ومجیئك وذهابك وصعودك وهبوطك، فانّه مَن وافی یومَ القیامة، وفی صحیفته منها ثمانی مائة مرّةٍ، وکان مؤمناً بی، أعتقتُه من النار، وادخلته الجنةَ، فلتکن فی افتتاح

قراءتك وصلوتك، فانّه مَن جعلها فى افتتاح قراءته وصلوته، اذا ماتَ على ذلك لم يَرُعْهُ منكرٌ ونكيرٌ، واُهوّنُ عليه سَكراتِ الموت وضغطةَ القبرِ، وكان رحمتى عليه، واَفسحُ له فى قبره، واُنوّرُ له مدّ بصره، واُخرجه من قبره ابيضَ الجسم وانورَ الوجه، واُحاسبه حساباً يسيراً، واُثقِلُ ميزانَه، واُعطيه النورَ التام على الصِراط حتّى يدخُلَ به الجنّة قال **عيسى** (ع) يارَبِّ هٰذا لى خاصّةً؟ قال لك ولِمن اتّبعك و قال بقولك، وهو لأحمد واُمّته مِن بعدك قال فلمّا انقرض **الحواريون** ومَن اتّبعهم وجاء الآخرون فضلّوا، و اَضلّوا، وبدّلوا، وَ استبدلوا بالدّين ديناً، رُفِعت عندها آية الأمان من صدور **النصارى**، و بقيت فى صدور مُسلمى اهل **الانجيل** مثل **بحيرا** و أمثاله حتى بعث الله عزّوجلّ النبىّ **محمداً** (ص)، فأنزلت عليه، وكان نزولها عليه فتحاً كبيراً عظيماً قال وحلَف ربّ العزّة بعزّته لايسمّى مؤمنٌ على شيءٍ إلّا باركتُ عليه، ولايقرؤُها مؤمنٌ الّا قالتِ الجنّةُ لبّيك وسعديك، اللّهم ادخل عبدك هٰذا فى بسم الله الرّحمن الرّحيم، واذا دعَتِ الجنّةُ لعبد فقد استوجب له دخولُها

قال (ص) وانّ امّتى يأتونَ يومَ القيامة وهم يقولون بسم الله الرّحمن الرّحيم فتَثقُلُ حسناتِهم فى الميزان، فتقول الأُمَمُ ما ارجحَ موازينَ امّة **محمد**(ص)؟! فيقول الأنبياء لهم لِأنّ مبتدأَ كلامهم، بسم الله الرّحمن الرّحيم

«يا أيها النّاس اتّقوا ربّكم» الآية اين سوره در مدنيّات شمرند كه همه به **مدينه** فرو آمد در ابتداء هجرت **مصطفى** (ص)، و بعدد كوفيان صد و هفتاد و شش آيت است، و سه هزار وهفتصد و چهل و پنج كلمت، و شانزده هزار و سى حرف

و درفضيلت اين سورة **مصطفى** (ص) گفت مَن قرا سورة النساء فكأنما تصدّق علىٰ كلّ من ورث ميراثاً، واُعطىَ مِنَ الاجر كمَن اشترىٰ محرراً، و برئَ من الشرك، وكان فى مشيئة الله من الذين يتجاوز

قوله « يا أيها الناس » أىّ اسمى مفرد است ميان دو تنبيه ، وتكرار تنبيه برسبيل تأكيد است ، وتحقيق موعظت معنى آنستكه هان بيدارباشيد تا گويم ، هان بيوشيد پندكه ميدهم ، بپذيريد حكم كه ميكنم خداوندا حكم چيست ؟ « اتقوا ربّكم » بپرهيزيد از خشم خدا بطاعت دارى ، وفرمانبردارى وى

گفته‌اند تقوى سه قسم است اول ازشرك پرهيز كردن ، و اين تقوى عام است پس ، از معصيت پرهيز كردن ، واين تقوى خاص است پس ، از شبهت پرهيز كردن ، و اين تقوى خاص الخاص است و مصطفى (ص) را پرسيدند كه آل محمد كيست ؟ فقال (ص) « كلُّ تقيّ ، الا انّ اوليائى منكم المتقون ، ولا فضلَ لأحدكم علىٰ احدٍ الّا بالتّقوى » ودرقرآن تقوى است بمعنى توحيد ، چنانكه گفت خداى « وألزمهم كلمةَ التقوىٰ » ، وبمعنى طاعت ، چنانكه گفت « اتّقوا اللّهَ حقَّ تُقاتِه » ، و بمعنى توبت ، چنانكه گفت « ولوأنَّ اهل‌الكتاب آمنوا وَ اتَّقوا » ، و بمعنى اخلاص ، چنانكه گفت « ومَن يعظِّم شعائرَاللّه فانَّها مِن تقوَى القلوب » و « اُولئك الّذين امتحنَ‌اللّهُ قلوبَهم للتَّقوى » ، و بمعنى حذر ، چنانكه گفت « وَ اتَّقوا النارَ الّتى اُعِدَّت للكافرين »

آنكه بخلق خويش برجود دلالت كرد و گفت « الذى خلَقكم مِن نفسٍ واحدة » ، يعنى آدم ، « وخلَق منها زوجَها » يعنى حوا مفسّران گفتند ربّ‌العزّة آدم (ع) را بيافريد ، و آدم خواب بروى افكند ، و از يك استخوان پهلوى وى از جانب چپ حوا را بيافريد ، و آدم را از آن هيچ رنج نرسيد ، كه اگر رنج رسيدى بروى مهربان نبودى ، و آن مواصلت ومودّت ميان ايشان نپيوستى وقد قال ربّ‌العزة « وجعلَ بينكم مودّة ورحمة » ، پس چون آدم از خواب بيدار گشت ، او را گفتند اين كيست اى آدم ؟ جواب داد كه « هذه حوا يعنى خُلقت من شىءٍ حَىٍّ » ، گفتند نام جنس او چيست ؟ گفت « المرأةُ ، لأنها من المرء خلقت » ، وصحَّ فى الخبرَ أن النبىَّ (ص) قال لمّا خلقَ اللّهُ عزّوجلَّ آدم انتزعَ ضلعاً مِن اضلاعه فخلقَ منه حوا

« وَبَثَّ »ای اظهر ونشر وفرّقَ، « وخلقَ منهما » ای من **آدم** و **حوا** « رجالاً کثیراً ونساءً » یقول خلقاً کثیراً مِن رجال ونساء، یقال الف اُمّة گفته‌اند درین آیت تقدیم وتاخیراست یعنی رجالاً ونساء کثیراً، که زنان درجهان ازمردان بیش‌اند، و در خبر است از **مصطفی** (ص) که در آخر الزّمان زنان چندان باشند که پنجاه زن را یك قیّم بود « بَثّ » در کثرت گویند چیز فراوانرا، یقال بَثَثْتُك حدیثی، وَ اَبْثَثْتُك

« و اتّقوا اللهَ الّذی تسائلون به »ـ مخفف وممدود قراءت **کوفی** است، اصل آن تتسائلون، تاء دوم راحذف کردندزیرا که اجتماع‌دوحرف متقارب گران‌داشتند باقی قراءتسّائلون خوانند بتشدید سین ومراد هم تتسائلون است، لکن آن تا که کوفیان حذف کردند ایشان درسین مدغم کردند، و ادغام تا در سین نیکو است، زیرا که هردو از حروف طرف زبان اند، واصول ثنایا، وهردو مهموس‌اند

« والارحامِ » بخفض میم قراءت **حمزه** است، معطوف بر ضمیر اسم الله، وآن چنانست که عرب گوید اسألك باللّه والرحم، وعطف برمضمرمجرد بی اعادت جارّ قومی از نُحاة کوفه روا داشتند وبرین معنی بیتها انشاد کرده‌اند، وبدان استشهاد نموده، و این متداول است میان ایشان، لکن ازجهت قیاس ضعفی دارد، زیرا که عرب نگوید مررت به وزید، بی‌اعادت جار، لکن گوید مررت به و بزید، مع اعادة الجّار، قال‌اللّه تعالی « فخسفنا به و بداره الأرضَ » باقی قراء « والأرحامَ » بنصب خوانند، عطفاً علی اسم‌اللّه تعالی، یعنی فاتّقوا اللهَ فلا تعصوه، و اتّقوا الأرحامَ فلا تقطعوها

ومعنی الآیة اِتّقواللّه الّذی تسائلون فیمابینکم حوائجکم و حقوقکم به، فیقول بعضکم لبعضٍ اسألك باللّه، اُنشدك باللّه میگوید بپرهیزید از خشم آن

حدای که شما سد گانید، سؤالها که ار یکدیگر میکنید، و حقهای یکدیگر که میگزارید، وحاحتها که راستمیکنید، بوی وبنام وی میکنید، کـه یکدیگر را بوقت حاحت میگوئید اسألك بالله، انشدك بالله

« اِنَّاللهَ کان علیکم رقیباً » ـ ای حفیظاً لِأعمالکم، یسألکم عنها فیماامرَکم به، ونَهَاکم‌عنه درقرآن هرحا که کان است به الله پیوسته، معنی آنست که لم یزل، همیشه چنان بود که هست

« وآتوا الیتامیٰ اموالهم » ـ این در شأن مردی ار بنی‌غطفان آمد که مالی بسیار نزدیك وی بود ار آنِ برادر رادهٔ وی که یتیم بود، چون آن یتیم بالغ شد مال خویش‌طلب کرد، این عم که قیّم وی بود منع کرد، وآن مال بوی بازنمی‌داد هردو رفتند نترافع بحضرت مصطفی (ص) تا ایشان را حکم کند ربّ‌العزّة درشأن ایشان‌این آیت فرستاد رسول‌حدا(ص) برایشان حواند آن عمّ وی گفت «اطعنَاالله واطعنَا الرّسولَ، نعوذبالله مِن‌الحوب الکبیر »، وآن مال بتمامی بوی بازداد آن حوان‌چون مال‌بوی‌باز رسید دست دربهاد، وبهماردر راه حدا هزینه کرد رسول‌حدا گفت ثبت الاجرُو بَقیَ الوِزر گفتند یارسول‌الله ثبوت احر شناحتیم، بقاءِ وزر چه معنی دارد؟ رسول‌حدا(ص) گفت ثبتَ الأجر للغلام، وبقی الوزر علیٰ والده

«وآتوا الیتامیٰ اموالهم»ـ این حطاب باقیمان یتیمان است، میگوید مالهاءِ یتیمان فرا ایشان دهید، ایشان را یتیمان حواند آن روز که مال بایشان میدهند، وایشان آنروز یتیم بودند، کـه بعد ار بلوغ یتیم نیست، اما ار آن وجه راند که مال در دست قیّمان بروز یتیمی افتاد این همچنانست که گفت عزّوعلا «فاُلقیَ السَّحَرَةُ ساحدین»ولاسحر مع‌السجود، ولکن سموا بما کانواعلیه قبل‌السجود، کذلك هیهنا

« ولا تتبدّلوا الخبیثَ بالطّیّب » الآیة ـ خبیث وطیّب اینجا حرام وحلالست ، چنانکه جائی دیگر گفت « قُل لایستوی الخبیثُ والطّیّبُ » و معنی تبدّل آنست که قیّم یتیم اگردرمال یتیم چیزی نیکو دیدی از زر وسیم وجامه وچهارپای، آنرا بر گرفتی ، وبجای آن بدلی نهادی(۱) که از آن کمتر بودی ، وردی‌تر رب‌العالمین ایشانرا از آن نهی کرد ، گفت « ولاتتبدّلوا الخبیثَ بالطّیّبِ » « ولاتأکُلوا اموالَهم الیٰ اموالکم » ای مع اموالکم

« انّه کان حُوباً کبیراً » ـ این کان وقوع راست در حال ، وعرب کان گویند ماضی را ، وکان گویند حال را ، وکان گویند مستقبل را ، والله جلّ جلاله مستقبل را میگوید « وکان یوماً علی‌الکافرین عسیراً » حُوب بضم حا اسم است ، و حَوب بفتح ، مصدر، حاب یحوبُ حَوباً ویقال هٰذا الامر حوبٌ وحوبة وحاب

« وإن خِفتم اَلّا تُقسطوا فِی‌الیتامی » الآیة ـ معنی آیت آنست که در زمان اول یتیمانرا قیّمان‌بپای میکردند ، از آن قیّم بود که یتیمه‌ای را دید با مال‌بی‌جمال، مال ویرا میخواست که او را بزنی کند ، ومی‌ترسید که ویرابزنی نگاه نتواند داشت از زشتی صورت وی ، ودرمال وی رغبت می‌کرد این آیت آمد ، یعنی که اگر میترسید که با آن یتیمه بداد نتوانیدزیست یتیمه را بگذارید ، ومال وی باوی‌سپارید، در وقت بلوغ و ایناس رشد ، و زوید و زن خواهید ، خواهید یکی ، خواهید دو ، خواهید سه ، خواهید چهار ، کار برشما فراخ است آن یتیمه را ومال ویرا آزاد دارید وبرین معنی «خِفتم» بمعنی«علمتم»است، خوف وخشیت بمعنی علم‌رواست، چنانکه جای دیگر گفت « الا اَن یخافا » ، « فإن خِفتم اَلّا یُقیما » « فخشینا أن یُرهقَهما » ، « انّما یخشَی‌اللهَ مِن‌عباده العلماءُ » این‌همه بمعنی‌علم است

آنگه حقّ زنان وداد ایشان را فرا پیوست ، گفت « فإن خِفتم اَلا تَعدِلوا »

۱ ـ نسخه ج نهادید

این حوف ایدر حقیقی است میگوید اگر ترسی آید که میان ایشان راستی و داد نتوانید که کنید، « فَواحدةً » یك آزاد زن‌بزنی کنید ، « أوما مَلكت ایمانُکم »یا آنچه بملك ید فرادست آید ، از کنیزکان وبردگان عرب مملوك را ملك‌یدخوانند آنکه‌نیکوسخنی راآن یدیمین کردند؛امّا قول ابن‌عباس و سعیدجبیر و قتاده و ربیع و ضحاك وسدی در معنی آیت آنست که درعهد اول از مال یتیمان پرهیز میکردند وتحرّج مینمودند ، وکارآن سخت فرا گرفتند بحکم این آیت که « وآتوا الیتامی اموالهم »، اما کار زنان سست‌تر فرا دست گرفتند از ایشان بسیار زنی میکردند ، وآنکه عدل درآن نگه نمی‌داشتند رب‌العالمین درشأن ایشان‌این آیت‌فرستاد ، یعنی که این‌زنان درضعف وعجز همچون یتیمان‌اند، وچنانکه‌یتیمان را حاجت بقیّم است ، زنانرا نیز حاجت بقیّم است ، وچنانکه دریتیمان عدل وراستی نگه باید داشت ، در زنان هم می‌نگه باید داشت چنانکه آنجا می‌ترسید و تحرّج میکنید اینجا نیز بترسید وتحرّج کنید ، چندان زنی‌خواهید که درمیان ایشان عدل نگهدارید ، دوخواهید یاسه یاچهار ، وبرچهارمیفزائید واگرترسید که میان این عدد عدل و راستی نگه نتوانید داشت ، پس بریکی اقتصار کنید ، یك آزاد زن زنی کنید ، و اگـر حقِ آن یك زن آزاد هم نگه نتوانید داشت پس آزاد زنانرا گذارید ، وبردگـانرا گیرید ، اگر توانید ونباید ، تـا شما را خدمت میکنند ، و بایشان استمتاع میگیرید ، اینست که رب‌العالمین گفت « فَواحدةً اوماملکت أیمـانُکم »

امروز اجماع امت آنست که آزاد زنان از یکی تا چهار روا است که زنی کنند ، وبیش از چهار نه اما خاصه رسول خدا(ص) بود بیش از چهار خواستن ، همچنانکه وی زن خواستی بی ولی وبی شهود و بی‌مهر ، بلفظ نکاح ، یا بلفظ هبت چنانکه‌خواستی، واگردرمکه‌ جهای رغبت نمودی ، برشوهر آن زن بودی که ویرا

طلاق دادی ، تا رسول خدا بخواستی، پس بی‌انقضاء عدّت او را خواستی ، وهرزن که صحبت رسول کراهیت داشتی ، بررسول واجب بودی که ویرا طلاق دادی این همه خصائص رسول‌خدا بود در نکاح ، و کس‌را باوی درآن خصائص مشارکت نیست

قوله « مَثنی و ثُلاثَ و رُباعَ » ـ پارسی آنست که دوان دوان ، وسه‌ان سه‌ان ، وچهاران چهاران ، وعرب ثُنای گویند تاعُشار، واین لغت **تمیم**است، و آنچه تنوین در آن نیست دوعلامت راست یکی آنکه نکرت است و الف ولام درآن نه، دیگر آنکه معدولست ازجهت خویش که اصل آن اثنین است وثلاثة واربعة

« ذٰلكَ أدنیٰ ألّا تَعولوا » ـ لاتعولوا را دومعنی است یکی لاتجوروا ، معنی « عول » زیادتست ، ومسألهٔ عول درسهام فرائض ازآنست ، و دیگر معنی لاتمونوا است میگویند اگر یك‌زن برزنی کنید نزدیك‌تر بود باآنکه گران مؤنت شید(١)، ومنه قوله (ص) «ابدأ بمن تعول» یعنی بمن‌تمونُ ، ونام عیال ازین‌است ازبهر آنکه عیال مؤنت مرداند ، یقال عال الرّجلُ وأعال ، وفلانٌ مُعیلٌ یعنی ذوعیالٍ ، و در اصل « عیال » نام است آنکسی را که داشت ویرا کس بود بپای وفی‌الخبر کلُّکُم عیالُ اللهِ ، وأحبُّكُم الی‌الله احبُّكُم الیٰ عیاله

آن روز که این آیت فرو آمد **قیس حارث** بر **مصطفی**(ص) آمد ،گفت یا رسول‌الله هشت آزادزن درحبالت ونکاح من‌اند چه فرمائی؟ رسول‌خدا(ص) گفت از ایشان چهار باخود میدار وباقی دست از ایشان بدار **قیس** بخانه بازشد هرآنچه نازاینده بود اورا گفت « اَدبِری » ، و او راگسیل کرد ، وآنچه زاینده بود او را گفت « اَقبلی » ، وباخود میداشت

«وآتوا النساء صَدُقاتِهِنّ نحلةً » ـ صدقه وصداق کاوین است ، ونحلة ونحل عطیّه است ، ومعنی هردولفظ بهم نگفتن آنست که‌این کاوین بخشیدهٔ الله است ، وعطاء وی

١ ـ نسخه باشید

مر این رنانرا، یقال محلتك كذا، فهو لكَ نحل و نحلة، اذاضممتَ النون اسقطتَ الهاء. وكاوین زنان هرچند سبکتر و کمتر، آن در شرع پسندیده‌تر و نیکوتر
مصطفی (ص) گفت: « اعظم النساء بركة اقلّهن مؤنةً » ومستحبّ آست که کاوین به پانصد درم سپید زیادت نکنند، کـه کاوین زنان **مصطفی**(ص) چنین بود. رُوی
عن **عائشة** انّها قالت: كان صداق رسول‌الله لازواجه اثنتی عشرة اوقيّةً و نشاً، تدرون
ماالنش؟ نصف اوقيّة.

و در خبر است که زنی بر **مصطفی**(ص) آمد، وخود را بروی عرض کرد، و می‌خواست که او را زن کند، گفت: یارسول‌الله من تن خویش بتودادم، و در حکم تو کردم، و رای تودرخودپسندیدم. رسول(ص) دروی رغبت نکرد. مردی آنجاحاضر بود، گفت: یارسول‌الله اورا بزنی بمن ده. رسول(ص) گفت: هیچ‌چیز هست تراکه کاوین وی کنی؟ گفت: نه! گفت: ولاخاتمٌ من‌حديد؟ ونه‌انگشتری از آهن؟ گفت: نه انگشتری ازآهن، لکن این بُرد که دارم بدونیم کنم، نیمه‌ای خود برگیرم، و نیمه‌ای بکاوین بوی‌دهم. رسول(ص) گفت: هل‌معك من‌القرآن شیء؟ باتو از **قرآن** چیزی هست؟ یعنی ازآن هیچ میدانی؟ گفت: نعم، آری دانم. رسول(ص) گفت: زوّجتُكَهَا بما مَعَكَ‌من‌القرآن، اورا بزنی بتودادم، بآنچه‌ازقرآن میدانی، یعنی که با اورادرآموزی. رسول‌خدا کاوین وی تعلیم قرآن کرد. این‌خبر دلیل است که کاوین اگرچه اندك بود درعقد نکاح رواست، که اگرروا نبودی رسول نگفتی: « ولاخاتم من‌حديدٍ » ونیز دلیل‌است که برتعلیم **قرآن** مرد ستدن ومعلم رابمزد گرفتن رواست وآنجا که گفت: «وآتيتُم احديٰهُنّ قنطاراً » دلیل است که اگر کاوین بسیار بود هم رواست. امّا اگر درعقد نکاح کاوین‌مسمیٰ نکندعقددرست باشد، امابدخول، مهرالمثل واجب‌شود، واعتبار مهرالمثل، برزنان عصبات است‌نه بمادرخویش. وروی عن‌النبی(ص)

قال من أدان دَیناً وهومُحمعٌ ان لایُؤدّیه لقیَالله عزّوحلّ سارقاً ، ومَن اصدق امرأةً صَداقا وهو مُحمعٌ ان لایُوَفّیها ذلك، لقیَالله عزّوحلّ رانیاً و قال(ص) احقّالشّروط أن یُوَفّیٰ به مَا استحللتم بهالفروحَ

« فَاِن طِبنَ لکم عن شیءٍ منه نفساً » ـ نفس اینجا دلست ، ونفساً منصوبست برقطع ، ومعناه اِن طابَتْ نفوسُهنّ لکم عن‌شیءٍ مِن‌الصّداق فَوَهبنَ لکم ‹« فَکُلوه» ای‌فَخُذوه وَاقبَلوه « هنیئاً » لااثمَ فیه ‹ «مریئاً» لاداءَ فیه ‹ هنیئاً فی‌الدّنیا لایقضی‌به علیکم‌سلطان ‹ مریئاً فی‌الآخرة لایؤاخذ کمُالله به هنیء ومریء دونام است طعامی را که منهضم بود ‹ عاقبت آن پسندیده بی‌عایلة ‹ و مریء تابع هنیء است ‹ مریء نگویند مگر باهنیء ، وهنیء گویند بی‌مریء ‹ یقال هنأتُ الطعامَ اَهنِئه‹ وهَنأنی‌الطّعامُ یهنأنی ‹ ویهنئنی هنا وهَنأنی‹ ومرأنی یمرأنی والهنأ ایضاً العطیّة ‹ والهانیْ المُعطی‹ هَنأتُه اهناه ‹ و اهنئه هنأً ای اعطیته ‹ وهنأتُ البعیرَ اهنأه و اهنئه هنأً اذا مسحته بالهناء ‹ وهو ضرب من‌القطران ‹ والهنأ النّصرة ‹ هنأتُه ای نصرته ، واستهنأتُه ای استنصرتُه

و قال **علی‌بن ابی‌طالب** (ع) اذا اشتکیٰ احدُکم شیئاً فلیَسأل امرأتَه ثلاثةَ دراهمَ مِن‌صداقها ویشترِ به عسلاً‹ ولیَشرب‌به‌ماءَالسّماء ، فیجمعُالله له الهنیء والمریء والشّفاء و الماء المبارك و گفته‌اند که این آیت دلیلست که طعام جوانمردان و سخاوتیان گوارنده وسودمند بود ‹ وخورنده را نوش ‹ که می گوید ایشان چون‌طعام نهند بخوشدلی وطیب نفس نهند ‹ پس خورنده را « هنیئاً مریئاً » گفت ‹ و طعام بخیلان بخلاف این‌بود ، نا گوارو ناسازگار ‹ که ایشان آنچه دهند بتکلف‌دهند ‹ نه بطیب نفس‹ پس آن درد باشد نه درمان **مصطفی**(ص) ازاینجا گفت « طعامالسخیّ دواءٌ وطعام البخیل داء »

قوله تعالی «ولاتؤتوا السُّفهاء اموالکم» الآیة - ابن‌عباس گفت سفیهان اینجا زنان وفرزندان‌اند میگوید مال خود که‌صلاح دنیا وقوام کار و معیشت شما در آن است فرا دست زنان وفرزندان منهید که آنگه زیردست ومحتاج ایشان شوید ، بلکه خود میدارید وبرایشان نفقه میکنید ، و کسوت و رزق ومؤنت ایشان بپای‌میدارید

« و قولوا لهم قولاً معروفاً » - ایشان را سخن پسندیده میگوئید ، یعنی که برّ و صِلَت ایشان را وعدهٔ نیکو میدهید ، که ما پس‌ازین با شما نیکوئی کنیم ، و عطا دهیم ، ونوازیم و دلیل بر آنکه سفها زنان باشند خبر **مصطفی** (ص) است ، قال الاانّما خُلقتِ النّارُ للسّفهاءِ ، یقولها ثلاثاً ، الاوانّ السّفهاء النساءُ اِلّاامْرأةً اَطاعت قیّمَها وروی الّاصاحبةَ القسط والسّراج القسط الاناء ، معناه الّا المرأة الّتی تقوم علی رأس زوجها ، بالاِناء مِن الماءِ ، والسّراج تُوَضِّئه

وانس مالك گفت زنی پیش **مصطفی** (ص) آمد ، گفت یا رسول‌الله مادر وپدرم فدای توباد ، یك‌بار خبری نکوی مرایـن زنان‌را که ایشان را سفها نام کردی رسول خدا گفت اللّٰه‌تعالی شما را سفها خواند در کتاب خویش آن زن گفت ما را ناقصات خواندی ، رسول گفت نقصان شما آن بس که درهر ماهی پنج روز کم یا بیش نماز نکنید آنگه رسول(ص) دل‌خوشی ایشان را گفت شما را از نواخت و کرامت حق آن نه بس‌است که چون بفرزند باردار شید(۱) ، مُرد شما همچون مُرد غازی بود در راه حق، وچون بار فرو نهید ثواب‌شما چندان بود که ثواب شهیدان، و چون کودك راشیردهید همچنان‌بود که ازفرزندان **اسماعیل** گردنی آزاد کنید آنگه گفت این‌ثواب عظیم مر آن زنان راست که مؤمنات باشند باشکستگی وفروتنی و تواضع ، ودر بلاها ورنجها شکیبا ، وشوهران را سپاس‌دارنده و خدمت کننده

۱ - شید = شوند

قومی گفتند سفها درین آیت یتیمان و معتوهان‌اند که بر مال ایشان قیّم گماشته‌اند ، و آنچه اضافت مال با اولیاء کرد با آنکه مال آن سفها است دومعنی را کرد یکی آنکه جنس مال اضافت با ایشان کرد ، وجنس مال آن همه آدمیان است که قوام ایشان بدانست ، ومعیشت ایشان در آنست ، همچنانکه جای دیگر گفت « لقد جاء کم رسولٌ مِن انفسکم » ای مِن جنس الآدمیّین دیگر معنی آنست که اولیاءِ قیّمان و مر تیان سفهاء اند ، و اموال سفهاء از روی ظاهر در دست و تصرف ایشانست که اولیاءاند ، ازین جهت اضافت آن با ایشان کرد « جعلَ اللهُ لکم قِیاماً » این یا بدل واو است یعنی « قواماً » میگوید آن مال که قوام شماست ، یعنی که بآن بپائید ، وبآن می‌توانیدبودن **مدنی و شامی** « قیَماً » خوانند بی‌الف ، و قیَم وقیام اینجا بمعني هردویکی است و گفته‌اند « قیم » جمع قیمتست ، و بدین معنی یا هم بدل واوست ، لأنّ القیمة اصلها الواو ، یقال لها القیمة لأنّها تقوم مقامَ الشیء ، وتقول « قوّمتُ الشّیء تقویماً » وحکی **ابوالحسن الاخفش** فیه قوَماً بالواو علی‌الاصل ، ومعنی آنست که آن‌مال که خدای‌شمارا آن ، قیمتهای همه چیز کرد ، وبجای‌ایستید همه چیز را

« وارزُقوهم‌فیها » - میگوید یتیمان راومعتوهان‌راروزی میدهید درآن‌اموال ، « فیها » گفت نه « منها » ، اشارتست فرا تجارت درمال‌سفها ، تامایه بجای‌ماند ، اگر منها بودی مال رود بتلف آمدی ویقرُب منه قوله (ص) « مَن وَلیٰ یتیماً وله مال فلیتَّجر له بماله ، ولایترکه حتّیٰ تأکله الصّدقةُ »

« وَاکسوهم » - جدا یاد کرد از بهر آنکه بیشتر رزق در مأکول و مطعم گویند

« و قولوا لهم قولاً مَعروفاً » - میگوید ایشان را سخن خوش گوئید ، یعنی

که چون مال خویش بازخواهند بیش از ایناس رشد، ایشان را سخن خوش گوئید، گوئید مال شما است آری تا هنگام آید، « معروفاً » ای مستحسناً محموداً

النوبة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرّحمن الرحيم ». تاهتِ القلوبُ بسماع بسم الله، طابت القلوب بشهود بسم الله، غابت القلوب بظهور بسم الله، طوبىٰ لِمَن حديثهُ في الله، وجليسه هو الله

ولا جلستُ الىٰ قوم اُحَدّثهم　　اِلّا وأنت حديثي بينَ جُلّاسي

نزهةُ اسرار الموحدين في الاِباحة بعقوة بسم الله رَتع في حدائق القدس مَن استروَح الى نسيم بسم الله

نام خداوند کریم مهربان، بزرگ بخشایش بر جهانیان، برحمت فراخ، روزی دهندهٔ آفریدگان، ودارندهٔ همگان، دشمنان ودوستان بلطف دَرواح(۱)، نوازندهٔ آشنایان وسازندهٔ کار ایشان در دوجهان

الله اشارتست بکمال قدرت، رحمٰن اشارتست بعموم رحمت، رحیم اشارتست بخصوص معرفت الله است که بیافرید بقدرت فراخ بی حیلت، رحمن است که روزی داد از خزینهٔ فراخ بی مؤنت، رحیم است که عیبها فرا پوشید بکرم فراخ بی شفاعت

الله است که بیافرید بنده را، وحق شناس ندید، واز وی نبرید رحمن است که نعمت گسترانید، و از بنده شکر نشنید، ونعمت باز نگرفت رحیم است که عیبها دید وفرا پوشید، عذر نشنید، وپرده ندرید الله داغ کردست، رحمن مرهم نهادست، رحیم در کرم بیفزودست

خداوندان معرفت و جوانمردان طریقت گفتند معنی باءِ بسم الله آنست که « بی فَافرحوا وبی فتروّحوا » رهیگان من! بندگان من! بمن شاد باشید، وازعزّ من آزاد باشید بنام من آرام گیرید بر ضمان من تکیه کنید بیاد من آرامش

۱ - درواح بمعنی نفس ودرست، محکم ومضبوط (برهان قاطع)

کنید حق من در دل گیرید عهد من درجان گیرید بندهٔ من ! هرجا که راستی است آن راستی بنام ماست هرجا که شادی است آن شادی بصحبت ما هرجا که عیشی است آن عیش بیاد ما هرجا که سوری است آن سور بذکر ما هر کس را شادئی، وشادی‌دوستان بمهرما ، مُلك امروزیاد وشناخت‌ما ، ملك‌فردا دیداروبافت‌ما رهی سعادت ! رهی جلالت ! که بنده را پیش‌آمد بی‌بهانه وعلت !

حلالتی نه تکلف ، سعادتی نه گزاف ،

حقیقتی نه مجاز ، و مقالتی نه محال !

درِ سرای طرب چون بکوفت دست عنان

ز چرخ وهم فرو شد ستارگان خیال

زمان محو بپوشید خلعتی ز یقین

عیان وصل کشیده بروطراز جمال

ز راه عشق درآمد طلایهٔ اقبال

ز ابر هجر بتابید آفتاب وصال

سرای پردهٔ حیرت کشید لشکر دل

بطبل دهشت بزرد سپاه عشق دوال

« یا ایها الناس اتقوا ربّکم » الآیة ـ ای نقطهٔ انسانیت ، ای صفات بشریت ، تقوی پناه خویش گیر ، آن را ملازم باش ، که حیات بندگان باوست ، و رستگاری رهیگان دروست ، وتقوی آنست که بنده فرمان شرع را سپرخویش سازد ، تاتیرنهی بدو نرسد ، وآن برسه رتبت است اول بپناه کلمهٔ توحید شود ، واز هرچه شرك است بپرهیزد پس‌بپناه طاعت شود ، واز راه معصیت برخیزد پس بناه احتیاط‌شود و ازشبهت بگریزد هر که این منازل تقوی بصدق بازبرد لامحاله بمقصد رستگاری رسد ، که قرآن مجید چنین خبرمیدهد

« وينجّي اللهُ الّذين اتّقوا بمفازتهم لايمسّهم السوءُ ولاهم يحزنون »، جای دیگر میگوید « ومن يتّقِ اللهَ يجعل له مخرجاً و يرزقه من حيثُ لايحتسب » هر که او دست در تقوی زند راه رستگاری او، ازهرچه رنج است برو آسان کنیم، واز آنجا که بیوسد روزی فرستیم

آورده‌اند که خواهر **بشرحافی** بر **احمدحنبل** شد، گفت ای امام مسلمانان، بربام خانه‌دوك ریسم، مشعلهٔ **طاهریان** بگذرد، باشد که تائی بشعاع آن مشعله‌درپیوندم روا باشد یانه؟ **احمد** گفت اول بگو که تو کیستی تا خود در آن قدمگاه هستی که این تقوی احتمال کند؟ گفت من خواهر **بشرحافی**‌ام، **احمد** بگریست گفت این چنین تقوی جز خاندان **بشرحافی** را روا نبود ترا نشاید، زینهار تانکنی، که آنکه **بشرحافی** ازتو نظیره شود اقتدا بدو کن، تامگر چنان شوی، که اگرخواهی که درپرتو مشعلهٔ **طاهریان** دوك ریسی، دست ترا طاعت ندارد، که برادرت باین درجت بود که هروقت که دست بطعامی بردی که در آن شبهت بودی آن دست اورا طاعت‌دار نبودی

اذا اراد العبدُ أن يسهُوَ عنّی خلّیتُ بینه وبين التهوعنّی این درآن خبر بیاید که **مصطفی** (ص) گفت حکایةً از کردگار قدیم جلّ جلاله اذا علمتُ أنّ الغالب علی قلب عبدی الاشتغالُ بی، جعلتُ شهوةَ عبدی فی مسألتی ومناجاتی، فاذا کان عبدی کذلك عشقنی عبدی، وعشقته، فاذا کان عبدی کذلك فأراد أن يسهُوَ عنّی خلتُ بینه وبين السهو عنّی، اولئك اولیائی حقّاً، اولئك الأبطال، اولئك الّذين اذا ارادت اهلُ الارض بعقوبةٍ رويتُها عنهم لأجلهم میگوید چون بندهٔ من همه مرا خواند، همه مرا داند، همه مرا بود، من نیز روی دل خود باوی گردانم، در همه ارادتها وشهوتها وبایستها برو دربندم، واغیار را بتمامی از آن دل‌بیرون کنم عشق واما گفتن(۱) واز

۱ ــ و اما گفتن = ما ما گفتن

ما شنیدن، برجانش ودلش مسلط کنم، بر بساط عشقش آرام دهم، صمصام غیرت ازل برسرش بدارم، تا اگر خواهد که با غیری نگرد، یا بکسی طمع کند، یا بدیگری بازاری سازد، ورا بگذارم!

شب روز کنم، روز شب اندر کارت

بی خلق جهان تبه کنم بازارت

آری، ما چون او را خواهیم، دانیم که بعبارت چون باید بُرد، امروز او را بشحنهٔ تقویٰ سپاریم تا او را درحمایت شرع خویش جای دهد، وحرکات وسکنات او بشرط ادب درآرد، و فردا او را در مقعد صدق بحضرت عندیّت فرود آریم نشنیده‌ای که فردا برسناجیر تقوی را گویند بیا که امروز روز بازار تست، هر که را ازتو نصیبی بود، درآن سرای بقدر نصیب وی او را بمنزلی فرودآر، آشنایان خویش را در حضرت عندیّت فرود آر، که ما درازل حکم چنین کردیم فی جنّاتٍ و نَهَرٍ، فی مقعد صدقٍ عند ملیكٍ مقتدر

« الّذی خلقکم مِن نفسٍ واحدةٍ وخلق منها زوجها »ـ خداوندی که هرچه آفرید جفت آفرید هر کس‌را هام‌سری پدید کرد، ومثلی دروپیوست، وشکلی‌درو بست، که وحدانیت وفردانیّت صفت‌خاص اوست! وجفت وسرای او! رُوِی فی بعض الکتب زوّجتُ الأشیاءَ لیُستدَلّ بها علیٰ وحدانیتی

« وبَثَّ منهما رجالاً کثیراً ونساء »ـ کمال قدرت و جلال ربوبیّت خود فرا خلق نمود، که از نسل شخصی راست چندین هزار خلق بیرون آوردم، باطبعها و رنگهای‌مختلف، باصورتها وسیرتهای متفاوت، هریکی برنگی‌دیگر، وطبعی‌دیگر، وصورتی دیگر، وخُلقی دیگر، وحالی دیگر، و همّتی دیگر دو کس را نه‌بینی هرگز که یکدیگرمانند بطبع، وزُوا(۲) با بصورت و آسا! فسُبحان مَن لانِهایةَ لمقدوراته، ولاغایةَ لمعلوماته

۱ــ هام سری=همسری ۲ ــ زواء بالضم والمد، منظر و دیدار (منتهی‌الارب)

ثمّ قال فی آخر الآیة « إنّ الله کان علیکم رقیباً » ـ رقیب گوشوان است بر دلها نی برسیدن، آگاه از کردها نی پرسیدن، نی‌یار در کوشیدن از آسودن این تنبیهی است مرسنده را، وپندی بلیغ رونده را، یعنی که چون میدانی که من گوشوانم بر دلها، و دیده‌بان بر کردها و گفتها، مراقبت بکاردار، وحق‌ما نجای آر، و مراقبت آنست که بنده بدل پیوسته ناحق میبگرد، وبطرحق پیش چشم خویش میدارد، وچون داند که ازو غافل نیند، پیوسته برحذر می‌باشد **مصطفی (ص)** از اینجا گفت: ما کرهتَ أن یراهُ الناس منك فلاتفعله اذا خلوتَ، وأنشد فی‌معناه

اذا ماخلوتَ الدّهرَ یوماً فلا تَقُل

خلوتُ ولکن قُل علیَّ رقیبُ

یك دم زدن ازحال توغافل نیم ای دوست

صاحب خبران دارم آنجا که تو هستی

ابن عمر بغلامی شبان بگذشت که گوسفندان بچرا داشت، گفت ای غلام ازین گوسفندان یکی بمن فروش غلام گفت این نه آنِ منست **ابن‌عمر** گفت اگر خویشند گو که گرگ بخورد غلام گفت فأینَ الله؟ یعنی پس خدا کو؟ **ابن‌عمر** را این سخن ازوی‌خوش‌آمد، رفت، وآن غلام را وآن گوسفندان را همه بخرید، وغلام را آزاد کرد، و گوسفندان را بنام‌وی‌باز کرد روز گاری بازمیگفت **ابن‌عمر** که قال ذلك العبد « فأینَ الله ؟ »

٢ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی « وَ ابتلُوا الیَتامیٰ » و می‌آزمائید یتیمان را، « حَتّی اِذا بَلَغوا النِّکاحَ » تاآنگه که بنکاح رسند، « فَاِن آنَستُم » اگر ببینید، « مِنهُم » از ایشان [پس بلوغ]، « رُشداً » راست راهی، [ونگه داشت‌مال]، « فَادفَعُوا اِلَیهِم اَموالَهُم »

بایشان دهید مالهای ایشان ، « وَ لَا تَأْکُلُوهَا » وآنرا مخورید ، « اِسْرَافاً » بگزاف ، « و بِدَاراً اَنْ یَکْبَرُوا » شتافتن وپیشی کردن برملوع و بربرزگ شدن ایشان ، « وَمَنْ کَانَ غَنِیّاً » و هرکه بی‌نیاز باد از قیمان ، « فَلْیَسْتَعْفِفْ » ایدون باد که دست پاك دارد ازمال یتیمان ، « وَ مَن کَانَ فَقِیراً » وهر که درویش باد ، « فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ » ایدون باد که ازمال یتیم باندازهٔ خوراد وبداد ، « فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَیْهِمْ اَمْوَالَهُمْ » چون بایشان دهید مال ایشان ، « فَاَشْهِدُوا عَلَیْهِم » گواهان گیرید براقرار ایشان بقبض مال ایشان ، « وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ حَسِیباً (۶) » وپسندیده است الله بگواهی و پسنده کاری و آگاهی وشمار خواهی

« لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ » مردان را بهره‌ایست ، « مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ » از آنچه پدران و مادران و خویشان گذارند ، « وَ لِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ » و زنانرا همچنان بهره‌ایست ، « مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْاَقْرَبُونَ » از آنچه پدران و مادران وخویشان گذارند ، « مِمَّا قَلَّ مِنهُ اَوْ کَثُرَ » ازآنچه گذارند اگر کم سود یابیش ، « نَصِیباً مَفْرُوضاً (۷) » بهرهٔ بتقدیر بُریده وانداخته

« وَ اِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ » و آنگه که حاضر آید بقسمت ، « اُولُوا الْقُرْبیٰ » خویشاوندان ، « وَالْیَتَامیٰ » و یتیمان ، « وَ الْمَسَاکِینُ » و درویشان ، « فَارْزُقُوهُم مِنهُ » ایشانرا چیزی دهید از میراث ، « وَ قُولُوا لَهُم قَوْلاً مَعْرُوفاً (۸) » و ایشان را سخن نیکو گوئید و دعاء نیکو کنید

« وَلْیَخْشَ الَّذِینَ » وایدون باد که بترساد ایشان ، « لَوْ تَرَکُوا » که اگر بگذارند ، « مِن خَلْفِهِم » از پس مرگ ایشان ، « ذُرِّیَّةً ضِعَافاً » فرزندان ضعیفان ، « خَافُوا عَلَیْهِم » ترسند برایشان [ازضیاع وبی‌نوائی] ، « فَلْیَتَّقُوا اللّٰهَ » پس از خدای ترسند ، « وَ لْیَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً (۹) » وسخن بچم(۱) گویند (۲)

۱ - چم = معنی را گویند که روح لفظ است ، این سخن چم ندارد مرادآن باشد که معنی ندارد (برهان قاطع) ۲ - چنین است درهمهٔ نسخ

النوبة الثانية

قوله تعالى « وَ ابْتَلُوا الْيَتامىٰ » الآية ـ این آیت در شأن ثابت بن رفاعه وعم وی فرو آمد رفاعه از دنیا بیرون شد ثابت یتیم ماند ، وعم وی بروی قیّم بود بر مصطفی (ص) شد، گفت یا رسول‌الله پسر دادرم، یعنی ثابت، کودکی‌است نارسیده، یتیم درحجر من، چه بوی دهم ازمال او؟ و کی دهم؟ ربّ العالمین بجواب وی این آیت فرستاد « وَ ابْتَلُوا الیتامی » بیازمائید یتیمانرا هم در عقل ، وهم در دین ، وهم در حفظ مال ، « حتّیٰ اذا بلغوا النِّکاحَ » نکاح ایدرجماع است ، میگوید آنگه که به استطاعت نکاح رسند، پسر بحدِّ مردان رسد ، ودختر بحدّ زنان ، وهردوشان بلوغ در خود بینند ، ونشان بلوغ آنست که از پنج سبب یکی‌درخود بینند احتلام ، و سنّ ، وانبات ، وحیض ، وحَبَل(۱) اما احتلام و سِنّ وانبات هم‌مردان راست وهم زنان را ، وحیض‌وحبل خاصه‌زنانراست اما دلیل آنکه احتلام سبب بلوغست از کتاب خدای عزّوجلّ «واذا بلَغ الاطفالُ مِنکُمُ الحُلُمَ فلیَستأذِنوا کَما استأذن الذین مِن‌قبلهم» واز قول رسول خدا ، معاذجبل را آنگه که ویرا به یمن میفرستادند گفت خُذمِن کلّ حالمٍ دیناراً و روی‌عطیة القرظی، قال عُرِضنا علی‌رسول‌الله(ص) زمن قریظة ، فمن کان محتلماً اوبنت عانتُه قُتل این دلیلهای روشن‌است که احتلام سبب بلوغ است ، والاِحتلامُ اِنزال الماء فَمن اَنزلَ فقدبلَغ ، سواءٌ کان‌بالجماع او بالاِحتلام اوغیرهما ، و سنّ آنست که کودك پانزده ساله شود ، چون بدین سنّ رسید او را حکم به بلوغ کنند بمذهب شافعی ومذهب ابوحنیفه آنست که دختر بهفده سال‌بالغ شود ، وپسر بنوزده سال ، چون نشان بلوغ نباشد وبمذهب مالك بِسنّ خود نشان بلوغ نیست ، و داود گفت اگر چهل‌ساله شود و احتلام نبیند بالغ نشود ودلیل برقول شافعی حدیث عبدالله‌عمر است قال عُرِضتُ علیه عام‌الخندق ، وأَنا ابن‌خمس عشرة سنة ،

۱ ـ حبل = آبستن گشتن (منتهی‌الارب)

فرآنی بلعتُ وأحاربی امّا امات برآمدن موی‌حش است ریرحامه ، واصحاب رای آىرا حکمی سهاده‌اىد ، امّا ىمدهب **امام‌مطلبی** اىات سىب ىلوع است بیك قـول و دلیل بر آن حىر **عطیه قرطی** است، قال کنتُ فیمن‌حکّم فیهم **سعدبن‌معاد** (رص) ، فشـکّوا فیَّ امِن الذّریة اىا ام مِن المقاتلة ؟ فقال رسول‌الله (ص) اىطـروا فاِن کان قدأىبت ، والّا فلا ىقتلوه، فنَطروا ، فاِدا عانتی لم تُىبت، فحعلونی فی‌الذّرّیة، ولم اُقتَل وحیض‌سىب ىلوغ‌است‌ىدلیل آىکه رسول‌حدا (ص) حیض‌ىشان تکلیف کرد ، وتکلیف ىشان‌ىلوغ‌است ودلك فی‌قوله(ص) لایقىل‌الله‌تعالی‌صلوةَ حائض‌الّا ىِخمار وقال(ص) **لاسماءبىت ابی‌ىکر** اِنّ المرأةَ ادا ىلغت المحیضَ لایصلح أن یُری منها الّاهٰدا ، وأشار اِلی الوَحه وَالکفّ وحَمل‌دلیل ىلوغ‌است‌ازىهر آىکه حىل ىی‌اىزال ىىود واىزال ىشان ىلوغ است علی ماىقدّم شرحه

« فاِن آنَستم منهم رشداً » ـ اىاس دیدن ىود پس ىگریستن ، و ىآن دیدن اىس ىود وآسایش ، چىاىکه درحق **موسی**(ع) گفت « آنَسَ مِن‌حاىب الطّور ىاراً »، و رُشد ورشاد و رَشَد راست راهی‌است یقال رحلٌ رشیدٌ ، وامرٌ رشیدٌ ، وطریقٌ رشیدٌ و کسی که ارىژاد راست ىود او را طیّب الرِّشده(۱) گویىد ، وچون ىه ار ىژاد راست ىود گویىد لیس فلانٌ عن رشدة و ایىاس رشد دریں آیت اصلاح دیں است ، و اصلاح مال اصلاح دیں آىست که مفسد وفاسق ىىود ، واصلاح مال آىست که ىدىیر ىکىد تا ار احوان الشیاطیں ىىود ، وتا اىں دوشرط در وی مـوحود ىىود او را رشید ىگویىد ، وحَحر اروی ىرىدارىد ایىست مدهب **شافعی** که هم صلاح دیں وهم‌حفظ مال، معتىر دارد ، ورشد ىرهردو معىی‌حمل کىىد ، امّا اصحاب رأی اعتىار ىحفظ مال کىىد ىه ىصلاح دیں ، وگویىد رشد ىلوغ وحفظ مال وعقل است ، اگرچه در راه دیں مفسد وفاسق ىود ، چون مال ىگه‌دارد مال ىوی ىسلیم کىىد

۱ ــ رشده ىالفتح وىکسر = حلال‌زاده (منتهی‌الارب)

وسخن مجمل درآیت آنست که یتیم با بالغ بشود، ومصلح و دیندار نبود، و مال خویش بجای خویش نگه ندارد، مال وی باوی ندهند، که رب العالمین گفت «فإن آنستم منهم رشداً فادفعوا اليهم اموالهم» **سعیدجبیر و مجاهد و شعبی** گفتند مرد اگرچه پیرشود تا رشد دروی نبیند مال بوی باز ندهند

«ولا تأکلوها إسرافاً» - این خطاب با اولیا و اوصیا است، میگوید مال یتیمان بناحق و گزاف مخورید، «وَ بِداراً أن يَكبروا» يقول لا تبادروا بأكل مالهم كبَرَهم ورشدَهم، حَذراً أن يبلغوا فيلزمكم تسليم المال اليهم میگوید بخوردن مال ایشان مشتابید، چنانکه پیش از رُشد ایشان وزودتر از بزرگ شدن ایشان دراوفتید، ومیخورید

«وَ مَن كانَ غنياً فَليَستعفِف» - وهر که بی‌نیاز است ازین اولیا واوصیا تاعفت کارفرماید، واز مال یتیم هیچیز نخورد وهر که درویش‌است‌ومضطر بقدرمزد کار و تیمار داشتِ آن خورد، ازوبی‌طلب نکند، واسراف نکند بعضی گفتند این خوردن بمعروف قرض است، میگوید ازمال یتیم چنانکه ضرورت استبا بقرض بر گیرد، پس چون یسار پدید آید باز دهد، و اگرنه که یسار بدید نیامد ودران فقر بمیرد، هیچیز بروی نیست، وبی‌تبعت بمیرد وگفته‌اند اکل‌بمعروف آنست که چندان بر گیرد که گرسنگی بنشاند وعورت بپوشد، وبروی نیست که آن باردهد، امّا اگر برین بیفزاید که از آن حالهٔ نیکو بوشد، و زر و سیم گیرد، لابدّ قضاء آن بروی لازم بود

ابن‌عباس گفت مردی رسول خدا (ص) را گفت که در حجر من یتیمی است، روا باشد که ویرا بزنم؟ رسول(ص) جواب داد که چندان زن او را، وچنان زن که فرزند خود را زنی گفت یارسول‌الله ازمال وی چیزی بخورم؟ گفت

نه چنانکه مالی ار آن جمع کنی یاوقایهٔ مال حویش سازی یعنی که نقایاء میوهٔ درحتان و نبات زمین و شیر چهارپایان وامثال آن روا باشد، و بیش ار آن نه **عمر خطاب** در ولایت حویش روزی میگفت « انزلتُ نفسي في هذا المال منزلة ولیّ الیتیم، ومن کان غنیاً فلیستعفف ومَن کان فقیراً فلیأکل بالمعروف»

« فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم» ـ فریضه نیست بر اولیاء، این اشهاد کردن، لیکن ادبیست ار آداب دین که دفع تهمت را فرمود وقطع حصومت را، تا اگر روری احتلافی وحصومتی بود در ردّ امانت، بر ولّی اقامت بیّنت آسان بود

«وکفیٰ بالله حسیباً» ـ حسیب نگهبان هر چیز است تنها وداسدهٔ هر چیز یکتا، وسنده و فراح بحشندهٔ عطا وگفته‌اند حسیب را دو معنی است یکی کافی، دیگر محاسب کافی سنده کار است، ومحاسب شمار کننده وحزا دهنده، فمن قال انّه بمعنی الکافی قال اعطانی احسبنی، ای اعطانی حتی قلتُ حسبی، فیکون الحسیبُ بمعنی المُحسب، کالألیم بمعنی المُؤلم و من قال اِنه بمعنی المحاسب کان فعیلاً بمعنی المُفاعل، کالاکیل بمعنی المؤاکل، والندیم بمعنی المنادم

«لِلرّجال نصیبٌ ممّا ترك الوالدانِ» ـ والدان پدر ومادرانند پدر را والد حوانند که وی در رادن سبب است، و درین کلمت مادر را والده حوانند ار بهر آنکه باپدر بهم بود « وَالأقربون » قریبون است در اصل، و عرب فاعل را مأفعل گویند و در سحنان ایشان بسیار است «وأنتم الاعلَونَ» ، و«هو اهون علیه» ارین است

« ممّا قلَّ منه او کثُر » ـ نهی کرد، که چیری اندك ار میراث حقیر شمارند، وورا قیم بیارند « نصیباً » نصیب است بر قطع، وقیل علی‌المصدر کقول القائل علیّ حقٌ حقّاً واجباً ومعنی مفروض مقدر است، چیری را که بر کسی بتقدیر بسرند

« مقروص» گويند ، و فَرصاها محقّف ومشدّد ازين است .

وسبب نزول این آیت آن بود که **اوس بن ثابت بن انصاری** از دنیا برفت ، زنی بازماند ازوی ، نام آن زن **ام کحه** ، وسه دختر، و دو پسرعمّ که هردو وصی **اوس** بودند نام ایشان **قتاده و عرفطه** این دو پسرعم مال **اوس** همه بر گرفتند، وزن را و دختران را محروم بگذاشتند ، وعادت عرب در جاهلیت چنین بود کــه مــادینان را هیچ چیز ازمیراث بندادندی و گفتندی(١)شمشیر مردان میزنند، ومؤنت مردان میکشند، مال هم مردان باید که برگیرند پس آن زن برفت پیش **مصطفی** (ص) ، وقصّهٔ خویش و دختران و آنچه پسران عمّ کردند ازبر گرفتن مال و محروم گذاشتن زنان ، بــا **مصطفی** (ص) بگفت ، و در وی زارید ربّ العالمین ابطال آن حیف را ایـــن آیت فرستاد ، امّا مجمل بود وقدر نصیب پیدا نبود **مصطفی**(ص) **قتاده و عرفطه** را برخواند و گفت مال **اوس** را تفرقه مکنید، واز آن هیچ چیز برمگیرید، که این زنان را در آن نصیب است ، واین آیت بر ایشان خواند که «وللنّساء نصیب » آنگه گفت فرا گذارید تا الله بیان کند، ونصیب ایشان هریکی را پیدا کند پس ربّ العالمین « یُوصیکمُ الله » ، تا آخر هر دو آیت فرو فرستاد رسول خدا(ص) **قتاده و عرفطه** را برخواند ، گفت از مال **اوس** دو سیك دختران بر گیرند، و ثمنی زن ، و باقی شما راست

« و اِذا حضَر القسمةَ اُولوا القُربیٰ » ـ « اولوا » مردان را گویند و « اولات» زنان را ، و « ذووا » مردان را گویند ، و « ذوات » زنان را ، و وحدانِ ذووا و اولوا ، ذو است و وحدان ذوات ، ذات وقربی اسم است قرابت را

و علماء را درمعنی و در نسخ این آیت اختلاف است قــومی گفتند آیت منسوخ نیست ، و« اولوا القربی » آن خویشاوندان اند که اهل حرمان اند از میراث، و« فَارزُقوهم مِنه » ـ امر ندب است و استحباب ، نه امر حتم وایجاب میگوید چون

١ ـ نسخه ندادندید و گفتندید

وارثان بهم آیند وقسمت مواریث کنند ، قومی از خویشان ویتیمان و درویشان که حاضر آیند درآن قسمت، وایشان را از میراث نصیب نه ، ایشانرا چیزی دهید ازآن، یعنی « رَضح »(۱) ، اگر آن مال زر وسیم باشد وامثال آن، که از آن چیزی برتوان گرفت پس اگر نه، که مال ضعیف باشد وبرده ، که رضح از آن دشخوار بود ایشانرا قول معروف باید گفت یعنی سخن خوش ومردمی ایشان را باز گردانید ، و وعدهٔ نیکودهید و این قول موافق این آیت است که جائی دیگر گفت « ولا تَنسَوُا الفضلَ بینکم »

قومی گفتند از مفسّران که آیت منسوخ است، و گفتند این در وصیّت بود پیش از نزول آیت مواریث ، و « فارزُقوهم منه » امر حتم و ایجاب است و « اولوا القربی » جملهٔ خویشاوندان اند و معنی قسمت وصیّت است و رضح نیك قول هم خویشاوندان راست وهم درویشان وهم یتیمان را ، وبدیگر قول رضح خویشانرا است علی الخصوص، وقول معروف یتیمان و درویشان را حکم این آیت برین موجب پیش از نزول آیت مواریث بود، پس چون آیت مواریث فروآمد، این آیت منسوخ شد ، و کار وصیّت از آن پس بگشت

«ولیَخشَ الذین لو تَرکوا » الآیة - گفته اند این درشأن کسی است که بالین بیمار رسد و آن بیمار وصیت میکند ، یا وی آن بیمار را بوصیت میفرماید، میگوید کسی که فرزند دارد ضعیف، از کوچکی یا ازمعتوهی یا از زمانت یاعاهتی درین، ومی ترسد که پس مرگ وی ضایع ماند، ودوست میدارد که آن فرزندرا ازوی نوائی ماند پس مرگ وی ، ومیترسد ازآن فرزند که ضایع ماند وبی نوا ، ویرا گوی که چون بالین کسی رسی که ازوی فوارثان ضعیف ماند ومال اندك ، دروصیت که میکند، ویرا از افراط با اقتصاد آر ، واگرو یرا بوصیت فرمائی، باقتصاد فرمای ،

۱ ـ رضح بالفتح ، عطای اندك دادن کسی را (منتهی الارب)

و ارافراط فرودآر ودرست است حبر که **سعدبن ابی وقاص، مصطفی**(ص) را گفت که ار من یك دختر می‌ماند و مال فراوان؛ وصیت کنم بمال‌حویش‌همه ؟ گفت نه گفت دونهر؟ گفت نه گفت نیمه‌ای؟ گفت نه، گفت سیکی؟ گفت سیکی، و سیکی هم نسیار است، و احتیار **احمدحنبل** در وصیت چهار یك‌است ار نهر این حدیث که گفت « والثلث کثیرٌ »

النوبة الثالثة

قـوله تعالی « وَ ابتلُوا الیَتامیٰ حتّیٰ اذا ىلغوا النِّکاحَ فاِن آنَستم منهم رشداً فَادفعوا الیهم‌اموالَهم » ـ ایناس رشدارروی‌شریعت؛ پرهیر کاری وپارسائی وحویشتن داری است، اقتصاد در معیشت نگاه‌داشتن، وار راه اسراف وتندیر نرحاستن، وار روی حقیقت راه نحق نردن است، ودر هرچه پیش‌آید ار احوال وقوّت حویش تبرّا کردن، و ار تدبیر و احتیار حویش نیرون‌آمدن، و کارها یکسر نحق سپردن و اِلیه الاشارة نقوله عزّوجلّ « و أفوّض امری الی‌الله »

این رشد که در نبده پدیدآید، ار هدایت و ارشاد حق‌بود که دلگشای و رهنمای نندگان‌است، چنانکه گفت عزّجلاله «ویَهدی مَن نشاء الی صراطٍ مستقیم» آرایندهٔ حق‌بردلهای دوستان، و نگارندهٔ ایمان نرسرهای ایشانست چنانکه گفت « حبَّبَ الیکمُ الایمانَ وزیَّنه فی قلوبکم » راست‌دارندهٔ دلهاء دانایان، والهام دهنده درشناحت نیك ونذ ایشان است چنانکه گفت « فألهَمَها فجورَها وتقویها »

ونشان این رشد درحق نندهآنست که نردرگاه، تن نرحدمت دارد، ودل در معرفت؛ وسر نرمحبت، وآنگه درین مقامات نرطریق‌ملازمت واستقامت رود عقدی که با حق نست فسخ نکند، وعرمی که کرد نقض نکند، و اندرین معنی حکایت

ابراهیم ادهم است قدّس‌الله روحه ، که ما یکی هم صحبت بود در راه **مکه**، بشرط آنکه جز خدایرا بکسی ننگرند ، و جز حق بر دل خود راه ندهند گفتا درطواف کودکی را دیدند که خلق از جمال وی بفتنه افتاده بودند ، و **ابراهیم** درآن کودك نیکو نظر کرد این درویش گفت ای **ابراهیم** عهد شکستی ، وعقدی که بستی در آن خلاف ونقص آوردی که درین غلام زیباروی چندین نظر کردی گفت ای درویش خبر نداری که این کودك پسر منست درویش گفت پس چرا آواز نگوئی ، و دل بدان شاد نکنی ؟ گفت شيءٌ تركتُه لِلّٰه لاأعودُ اليه ثمّ قال مُرَّ أنت وسلّم عليه ، ولا تُخبره بشأنی، ولا تدُلّه علیٰ مکانی قال فمررتُ وسلّمتُ علیه ، فقلت له مَن أبوك؟ فقال **ابن ابراهیم بن ادهم** ، قیل لی إنّ اباك یحجّ کلّ سنةٍ فجئتُ لعلّی اراه قال ثمّ رجعتُ الی **ابراهیم** فسمعتُه یُنشدُ

هجرتُ الخلقَ طُرّاً فی هواکا وأیتمتُ الوَلیدَ لِکی اَراکا
فلو قطّعتَنی فِی‌الحُبِّ إرباً لَما حَنَّ الفُؤادُ اِلیٰ سِواکا

«للرّجالِ نصیبٌ ممّا ترکَ الوالدانِ والأقربونَ» الآیه ـ حکم میراث بعیب وهنر و بطاعت و معصیت نگردد اگر دو پسر باشند یکی صالح و یکی فاجر، یا یکی نیك عهد ویکی بدعهد ، در میراث مادر وپدر هردو یکسانند ، از آنکه‌میراث عطائی است ابتداءِ آن ازقِبَل حق ، نعمتی ازخزانهٔ حق بی کسب بنده ، ودر شریعتِ کرم روا نیست که بدعهدی بنده نیك عهدی خود باز گیرد ، همین است حکم‌ایمان که موهبت الهی است ، و عطاءِ رایگانی بکرم خود مؤمنان را داد ، بی‌سبب و بی علت ، لاجرم ظالم وسابق را درآن ازهم باز نکرد ، لابل که ابتدا خود بظالم کرد « فمنهم ظالمٌ لنفسه » الآیة

«وإذا حضرالقسمةَ اولُوا القُربیٰ» الآیة ـ میگوید چون مستحقان‌میراث

بوقت قسمت حاضر شوند، وهر کس بهرهٔ خویش بردارد، اگر درویشان و یتیمان که ایشان را در آن میراث نصیب نبود حاضر آیند، نگرتا ایشانرا محروم نگذارید، واز آن میراث چیزی ورق ایشان سازید پس گفت « وقولوا لهم قولاً معروفاً » اگر همه سخن خوش بود نگرتا از ایشان دریغ ندارید، و اگر مستحق میراث، کودك باشد نارسیده، کس را نیست که تصرف کند درمال وی، اما ولیّ کودك تا آن درویش را وعدهٔ نیکو دهد، گوید که چون کودك بالغ شود و تصرف درمال خویش تواند او را گوئیم تا ترا چیزی دهد، وباتو مواسات کند

لطیفه‌ایست درین آیت سخت نیکو، گنه کاران این امت را، یعنی فردا در آن عرصه‌عظمیٰ وانجمن کبریٰ (ا) که مطیعان ثواب اعمال‌خویش رسند، امید است که عاصیان مؤمنانرا نیز از رحمت ومغفرت خویش محروم نکنند

دست مایهٔ بند گانت گنج خانهٔ فضل تست

کیسهٔ امید از آن دورد همی اومیدوار

قوله « وَلْيَخْشَ الَّذِين لَوْ تَرَكُوا » الآية - اشارت آیت آنست که مردمسلمان سعادت وبهروری‌فرزند وعیال خود بتقوی وسداد خویش حاصل کند نه بجمع مال، ازبهر آنکه نگفت « فليجمعوا المالَ وليُكثروا لهمُ العَقارو الأسباب »، بلکه گفت « فَليَتّقوا اللهَ وَلْيَقولوا قولا سَديداً »، و يقرب منه قـوله (ص) هاجِروا تُورِثوا ابناءكم مجداً

٣- النوبة الاولى

قوله تعالى « إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ » ایشان که میخورند، « أَمْوَالَ الْيَتامىٰ » مالهای یتیمان، « ظُلماً » نه بیداد بیش از مرد کار، « إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِم

نَاراً » آن آتش است که در شکمهای خویش میخورند ، « وَ سَیَصلَونَ سَعِیراً (۱۰) » آری رسند ایشان بآتشی افروخته

« یُوصِیکُمُ اللّهُ » اندرز میکند خدای شما را ، « فِی اَولَادِکُم » در کار فرزندان شما ، « لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ » پسر را چند بهرهٔ دو دختر ، « فَاِن کُنَّ نِسَاء » اگر این دختران باشند ، « فَوقَ اثنَتَینِ » دو یا بیش از دو باشند ، « فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ » ایشانراست دوسیك از آنچه مرده گذاشت ، « وَ اِن کَانَت وَاحِدَةً » و اگر این دختر یکی باشد ، « فَلَهَا النِّصفُ » ویراست نیمهٔ مال ، « وَلِاَبَوَیهِ » و پدر و مادر راست ، « لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ » هریکی را از آن شش یك ، « مِمَّا تَرَكَ » از آنچه مرده گذاشت ، « اِن کَانَ لَهُ وَلَدٌ » اگر مرده را فرزندی بود ، « فَاِن لَم یَکُن لَهُ وَلَدٌ » اگر مرده را فرزندی نبود ، « وَ وَرِثَهُ اَبَوَاهُ » وپدر و مادر بود که از وی میراث برند ، « فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ » مادر را سیك بود ، « فَاِن کَانَ لَهُ اِخوَةٌ » اگر مرده را برادر است بیش از یکی ، « فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ » مادر را شش یك بود ، « مِن بَعدِ وَصِیَّةٍ » [این نصیبها] بعد از گزاردن وصیت است ، « یُوصِی بِهَا » که مرده آن وصیت کرده بود ، « اَودَینٍ » و بعد از گزاردن اوام(۱) که گذاشته بود ، « آبَاؤُکُم وَ اَبنَاؤُکُم » پدران شما و پسران شما ، « لَا تَدرُونَ » شما ندانید ، « اَیُّهُم اَقرَبُ لَکُم نَفعاً » که از شما کیست شمارا نزدیك منفعت‌تر وبکارآمده‌تر ، « فَرِیضَةً مِنَ اللّهِ » این بار بریده ایست ازخدای برشما ، « اِنَّ اللّهَ کَانَ عَلِیماً حَکِیماً (۱۱) » که الله دانایست راست دانش

« وَ لَکُم » شما راست [که شوهرانید] ، « نِصفُ مَا تَرَكَ اَزوَاجُکُم » نیمی از آنچه زنان شما گذارند ، « اِن لَم یَکُن لَهُنَّ وَلَدٌ » اگر ایشان را فرزندی نبود ، « فَاِن کَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ » اگر ایشان را فرزندی بود ، « فَلَکُمُ الرُّبُعُ » شما را

۱ ــ اوام ، بروزن عوام ، قرض و وام را گویند (برهان)

چهاریك است ، « مِمَّا تَرَكْنَ » ازآنچه ایشان گذارند ، « مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا » از پس وصیّتی که کرده باشند ، « أَودَينٍ » یا گزاردن اوامی که مانده از ایشان ،« وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ »وایشانراست[که زنان شمااند] چهاریك «مِمَّا تَرَكتُم »از آنچه شما گذارید، « إِن لَمْ يَكُن لَكُم وَلَدٌ »اگرشما رافرزندی نبود ، « فَإِن كَانَ لَكُم وَلَدٌ » اگر شما را فرزندی بود ، « فَلَهُنَّ الثُّمُنُ » ایشانرا هشت یك ، « مِمَّا تَرَكتُم » ازآنچه شما گذارید ، « مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا » ازپس گزاردن وصیّتی که کرده باشید ،« أَودَينٍ » یا گزاردن اوامی که گذاشته باشید ، « وَإِن كَانَ رَجُلٌ » واگر مردی باشد که بمیرد ، « يُورَثُ » که از وی میراث برند ، « كَلَالَةً » که نه پدربود درآن ورثه ونه فرزند ، « أَوِامرَأَةٌ » یازنی بود [آن مرده را] « وَ لَهُ أَخٌ أَو أُختٌ » واو را برادری ماند از مادر یاخواهری از مادر ، « فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ » هریکی را ازیشان باشد شش یك ، « فَإِن كَانُوا أَكثَرَ مِن ذٰلِكَ » اگر بیش ازیکی باشند اولاد امّ، که دوباشند یا بیشتر ، « فَهُم شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ » درسه یك همه شریك یکدیگرباشند ، « مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَودَينٍ » از پس تنفید وصیّت و قضاءِ دین « غَيرَ مُضَارٍّ » نه چنانکه گزاردن وصیت گزند افکند بر ورثه ، « وَصِيَّةً مِنَ اللّٰهِ » این از خدای اندرزی است در فرمان بشما ، « وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (١٢) » والله دانا است بردبار

« تِلكَ حُدُودُ اللّٰهِ » این اندرزهای خدایست عزّوجلّ ،« وَمَن يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ» وهر که فرمان برد خدارا ورسول ویرا ، « يُدخِلهُ جَنَّاتٍ» درآرد او را دربهشتهائی « تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهَارُ » که میرود از زیر درختان آن جویهای روان ، « خَالِدِينَ فِيهَا »جاویدان جای ایشان ، آن ، « وَ ذٰلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ (١٣) » و آنست پیروزی بزرگ

« وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ » وهر که نافرمان آید در خدای ودر رسول وی ، « وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ » ودر گذرد از اندازه‌های وی ، « يُدْخِلْهُ نَاراً » درآرد ویرا در آتشی « خَالِداً فِيهَا » جاویدان در آن ، « وَلَـهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۴) » و او راست عذابی خوار کننده ونومیدی پیش آرنده

النوبة الثانية

قوله تعالی « اِنَّ الذين يَأْكُلُون اموالَ الْيَتَامىٰ ظلماً » الآية ـ این آیت درشأن قیّمانِ مستحلّ فروآمد ، ایشان که مال یتیمان خورند بناحق ، و این آنست که قیّم بیش ازآن مرد که ویرا بود بمعروف ، ازمـال یتیم بر گیرد **مقاتل‌حیان** گفت مردی بود ازقبیله **غطفان** ،اورا **مرثد بن زید** میگفتند ، پسربرادر وی یتیم بود، ومال آن یتیم درتحت ولایت و تصرّف وی بود دست دربنهاد وازآن مال یتیم آنچه خـواست بـر گرفت و خورد و داشت ربّ‌العالمین در شأن وی ایـن آیت فـرستاد

« انّما يأْكُلون فی بُطونهم ناراً » ـ یعنی عاقبت وسرانجام خورندهٔ مال یتیم آتش است این همچنانست که **مصطفی** (ص) گفت کسی را کـه از پیرایهٔ زرین یا سیمین آب خورد انّما يُجَرجِرُ(۱) فی بطنه نار جهنّم ، یعنی عاقبت وی آنست که بآتش رسد وقال (ص) الخمر نارٌ فی نار ، ای عاقبته کذلك و ذکر بطون در آیت بسط سخن راست، وتعجیل وعید را ، چنانکه گویند فلان چیزطوق کردند در گردن وی ، وطوق خود در گردن بود ، وچشم وی ازچشم خانه بر کشند، و چشم خود در

۱ ـ جرجر الشراب آواز کرد، و جرجره شراب با آواز خورانید اورا ، جرجرة آواز کردن گلو (منتهی‌الارب)

چشم خانه بود، و این از مبسوطهای قرآن است، چنانکه « قولهم بأفواههم » و « يقولون بألسنتهم » و « لا تخطّه بيمينك »

« وَسَيَصلَون سعيراً » - بضم يا قرآءت شامى و ابوبكر است ميگويد ايشانرا درآرند بآتش، نظيره قوله « سأصليه سقر » « سوف نصليهم ناراً » باقى قرّاء بفتح ياء خوانند، يعنى درشوند ايشان بآتش، نظيره قوله « الّا مَن هُوَ صالِ الجحيم » « جهنّم يَصلَونها » « لايصليٰها الّا الأشقىٰ » يقال صليتُ النارَ اى دخلتُها، و أصليتُه النّارَ اى ألقيتُه فيها سدى گفت روز قيامت هرقومى را نشانى است كه خلق ايشان را بآن نشان بشناسند، وخورندگان مال يتيم را بناحق، نشان آنست كه آتش از دهن ايشان و گوش وبينى و دوچشم ايشان مى‌تابد هر كس كه درايشان نگرد، داند كه ايشان مال يتيم بظلم خورده اند وقال النبيّ (ص) « رأيتُ ليلةَ اُسرىَ بى قوماً لهم مَشافِرُ (١) كمَشافِرِ الإبل، قد وُكّل بهم مَن يأخذ بمشافرهم، ثمّ يجعل فى افواههم صخراً مِن نارٍ يخرج مِن اسافلهم قلتُ ياجبرئيل مَن هؤلاء؟ قال هٰؤلاء « الّذين يأكلون اموالَ اليتامىٰ ظلماً إنّما يأكلون فى بطونهم ناراً »

« سعيراً » نامى است آتش را كه برو برافروخته باشند و گرم كرده گشته باشد و دركهٔ ششم است از دركات دوزخ، يقال استعرت النار تستعر، و سعرتها فهى مسعورة، و ناقةٌ مسعورة، بها سُعرٌ اى جنون، وفلان مُسعر حرب اذا كان يُشعلها

قوله تعالى « يُوصيكم اللّٰه » الآية - در صدر اسلام حكم ميراث چنان بود كه باسلام ميراث مى بردند، هر كه دردين اسلام آمدى از مه خاندان ميراث بردى، اگر قرابت بودى و گرنه، پس اين حكم بعقد برگشت و بردى، اين حكم منسوخ گشت، و اين آيت فرو آمد، و اين عدت است كه ذكر كرده شد

---

١ - مشافر ج مشفر بالفتح و بكسر لفح شتر، و آن از شتر بمنزلهٔ لب از انسان ست وگاهى بطور استعاره در مرد هم آيد (از منتهى الارب)

مصطفی (ص) میان مهاجر و انصار برادری داد، و یکدیگر را میگفتند دمی دمك و مالی مالك، ودمّتی دمّتك، تنصُرنی و اَنصرُك، ترِثُنی و اَرِثُك این عقدمیان ایشان برفتی، و از یکدیگر بابن عقد میراث بردندی پس این حکم منسوخ گشت بهجرت، وناسخ این بود «مالکم مِن وَلایتهم من شیءٍ حتّی یُهاجروا» پس هر که مهاجر بودی میراث بردی، و اگرچه خویشاوند نبودی، وهر که مهاجر نبود اورا میراث نبود اگرچه خویشاوند نزدیك بود پس این حکم نیز منسوخ گشت باین آیت که «واولوا الارحام بعضُهم اَولیٰ ببعضٍ فی کتاب الله» پس بیان و شرح این آیت را ربّ العالمین «یوصیکم الله» فرو فرستاد

بعضی مفسران گفتند این آیت علی الخصوص درشأن سعدبن الربیع فروآمد که روز احد کشته شد زن وی آمد بر مصطفی(ص)، و گفت یارسول الله من زن سعدبن الربیع ام، که روز احد درمعرکه باتو بود وشهید گشت، و اینك دو دختر بنماند اگر ایشانرا مال باشد کس ایشانرا بزنی نخواهد، ومن درمانم، و آن مال پدرایشان چندانکه بود برادر وی که عمّ ایـن دختر کان است برگرفت رسول خدا گفت آن زن را که انتظار کن و گوش دار که الله تعالی درکارشما آیت فرستد و حکم کند آن زن رفت و دیگربار باز آمد و میگریست تا درین بودند جبرئیل آمد و آیت آورد «یوصیکمُ اللهُ فی اولادکم» رسول خدا آن عمّ ایشانرا برخواند و گفت ازآن مال که برگرفتی دوسیك دختران سعد راست، و هشت یك زن وی را، وباقی که بماند ترا، و اول میراث که در اسلام قسمت کردند این بود آنگه رسول خدا(ص) گفت انّ الله تعالـی لم یَرضَ بملكٍ مقرّبٍ ولانبیّ مرسَل حتیٰ تؤتیٰ قسمةُ التّرکات، و اعطیَ کل ذی حقٍّ حقّه، اَلا لاوصیّةَ لوارثٍ

«یوصیکم الله» ـ وصیت که از جهت الله آید فرض محکم بود میگوید

یَفرِضُ اللّهُ علیکم فی اولادکم بعد موتکم میفرماید الله تعالی، وبر شما می فرض کند در کار فرزندان شما پس مرگ شما « لِلذَّکَرِ مثلُ حظِّ الأُنثَیَین » درین آیت بیان میراث پسران و دختران است، ومیراث پدر ومادر اما پسران که میراث برند بطریق تعصیب برند، ومعنی تعصیب آنست که چون وارث خودی باشد تنها، مال همه ویرا بود، اگر صاحب فرض باوی بود هرچه ازسهام ذوی الفرض سر آید ویرا باشد، وپسر را هرگز از میراث محروم ومحجوب نکند، الّا اگر مانعی از موانع میراث چون کفر ورِقّ و قتل در وی موجود بود، وتا پسر درجای بود فرزند پسر را در میراث نصیب نیست، وچون پسر نماند فرزندان وی بجای او باشند درمیراث اما دختران صاحب فرض باشند، ومعنی فرضیّت آنست که ایشانرا از میراث بهرهٔ معین نامزد بود اگر دو دختر بُوند یا بیشتر، فرض ایشان دو سیك است، چنانکه الله گفت «فاِن کُنَّ نساءً فوقَ اثنتین فلَهنَّ ثُلُثا ماترَك »، واگر یکی باشد دختر، فرض وی نیمهٔ مالست، چنانکه گفت « واِن کانت واحدةً فلها النصفُ »

نافع « واحدةٌ » برفع خوانده وباین قراءت کانَ معنی حدوث و وقوع دارد که آنرا خبر نگویند، و دختران را این فرض که گفتیم نامزد است مگر درآن حال که با ایشان پسران باشند، که پس بسبب پسران «عصبه» شوند، وبطریق تعصیب گیرند، چنانکه گفت ربّ العالمین « للذَّکَرِ مثلُ حظِّ الأُنثَیَین »، وچنانکه پسران بیوفتند دختران هم بیوفتند، الّا بمانع کُفر ورِقّ وقتل اما فرزندان دختران ذو والارحام، به مذهب **شافعی** و **مالك** و **داود** ذو والارحام وارثان نباشند و بمذهب **احمد** و **ابوحنیفه**، اگر از وارثان عصبه وصاحب فرض هیچ کس نباشد ایشانرا در میراث نصیب بود اما پدر گاه عصبه باشد و گاه صاحب فرض، و گاه هم عصبه و هم صاحب فرض اگر باوی پسر میّت بود یاپسر پسر میت، آنگه صاحب فرض بود، فرض وی

سدس بود چنانکه ربّ‌العالمین گفت « ولِأبَوَیه لِکلّ واحدٍ منهما السّدُسُ ممّا ترَكَ اِن کان له ولد » ، و اگر با وی دختر بود یا دختر پسر، او هم سُدس است بفرضیت وهم باقی بتعصیب ، و اگر با وی هیچ فرزند نبود پس عصبه باشد ، و بطریق تعصیب میراث برد ، وچنانکه فرزندانرا حجب وحرمان نیست الّا بمانع رقّ و کفر وقتل،پدر ومادر همچنان است امّا مادر صاحب فرض‌است، وفرض وی گاه سدس است و گاه ثلث اگر با وی فرزند میّت بود یا فرزند پسرمیّت، فرض وی سُدس بود ، چنانکه اللّٰه گفت « ولِأبَوَیه لکلّ واحدٍ منهما السّدس ممّا ترك ان کان له ولد » ، و اگر با وی فرزند میت وفرزند پسرمیت نباشد پس فرض وی ثُلث باشد ، چنانکه‌اللّٰه گفت « فاِن لم یکُن له ولدٌ و وَرِثه ابواه فلِأمّه الثلث » ، مگر در دو مسأله و هما زوج و ابوان ، وزوجة و ابوان، که درین دو مسأله ، اول نصیب صاحب فرض که با وی است بیرون کنند ، پس ثلثِ آنچه بماند بمادر دهند ، نه ثلث همهٔ مال ، و اگر با مادر دو برادر یا دو خواهر میّت بود از هرجهت که باشد فرض وی سُدس باشد ، چنانکه اللّٰه گفت « فاِن کان له اِخوَةٌ فلِأمه السّدسُ » این اخوة اینجاهم اخوان‌است وهم‌اخوة، که عرب‌دوچیز جمع‌شمارند، چنانکه گفت « قالتا اَتَینا طائعِین»، ونگفت طائعَین، « فقد صَغَت قلوبُکما »، ونگفت «قلبا کما» ، والمعنی فیه انّ الجمع انما سُمّی لأنّه‌جمع بعضه الی‌بعض، فاذا جُمع انسان الی‌انسان فهوجمعٌ ، یدلّ علیه‌الخبر ، وهو قوله (ص) اِثنان فما فوقَها جماعةٌ

حمزه و **کسائی** فلِاِمّه بکسر الف خوانند ، از بهر آنکه ضمهٔ میان دو کسره ثقیل دارند باقی بضم الف خوانند، رجوعاً فیها الی الأصل « من بعد وصیّةٍ یوصِی بها ». قراءت **مکی** و **شامی** و **ابوبکر** بهردوجایگه فتح صاد است برفعل مجهول ، باقی بکسرصاد خوانند ، واختیار **بوعبیده** و **بوحاتم** کسراست، از آنکه ذکر میّت ازپیش رفت ، واسناد فعل باری است ومؤیّد این قراءت آن دوحرف دیگراست « یوصینَ وتوصون »، ومعنی آیت آنست که این میراث پس ازآن قسمت کنند که

وصیتی که میّت کرده باشد بجای آورده باشد، واوامی که بروی بود گزارده باشد

وترتیب این احکام چنانست که چون کسی را فرمان حق در رسد، از اصل مال وی ابتدا بتجهیز وتکفین وی کنند بمعروف، چنانکه اسراف نکنند، و بسر وارثان اجحافی وضرری نیارند، پس اگر دینی باشد بروی، بگزارند، وذمّت وی از آن بری کنند، واگر دین وتر که هردو برابر آیند پس نه بنفید وصیت بود آنجا، ونه قسمت مواریث، که قضاء دیون وحقوق مردم برهردو مقدم است، وهمچنین حقوق خدای عزّوجلّ چون زکوة و کفّارت و نذر وحجّ بمذهب **شافعی** بروصیت و میراث مقدّم است اما بمذهب **مالك** و **ابوحنیفه** این حقوق خدای عزّوجلّ اگر در آن وصیّت کند از ثلث مال بیرون کنند، واگر وصیت نکند خود اصلاً بیوفتد، و دلیل **شافعی** (رض) خبر **خثعمیه** است، قالت یارسول‌الله! انّ ابی شیخٌ کبیرٌ لایستمسك علی الرّاحلة، أفأحجّ عنه؟ قال أرأیتَ لو کان علیٰ ابیكِ دینٌ اکنتِ تقضینَه؟ قالت نعم قال دَینُ‌الله احقُّ، قالها ثلاثاً

«آباؤکم وأبناؤکم لاتدرونَ ایهم اقربُ لکم نفعاً» ـ این ترجیح پدران و مادران است بر دیگر وارثان میگوید شما ندانید که از ایشان کیست شمارا بهتر وبکار آمده‌تر، یعنی که ایشان‌شما را در جدا (۱) ومنفعت متکافی‌اند، هردو بکار آمده ونزدیك منفعت معنی دیگر گفته‌اند که شما ندانید که از ایشان کدام یکی در دنیا شما را بکار آمده‌تر است تامیراث بوی دهید، واستحقاق در وی شناسید، ولکن الله خود این فرائض بنهاد، واین قسمتها یاد کرد، وبنا بر بد بحکمت و دانش خویش، و اگر شما باز گذاشتی شما ندانستید که از ایشان که سودمندتر است شما را؟ و کار برشما تباه گشتی، ومال ضایع، و گفته‌اند معنی آنست که شما ندانید که فردا

١ ـ الجد و الجداء النفع و الغناء (المنجد)

در قیامت از ایشان کدام یکی شما را نافع‌تر باشد، و بکار آمده‌تر **ابن عباس گفت** اطوعکم لله عزّوجلّ من الآباء والابناء ارفعکم درجةً یوم القیامة، هر که امروز در دنیا خدایرا فرمان بردارتر، فردا درقیامت درجهٔ وی برتر، و منزلت وی نزدیک حق بزرگوارتر اگر پدر را درجه برتر از درجهٔ فرزند بود، ربّ العالمین ویرا شفیع فرزند کند، باشفاعت پدردرجهٔ فرزند بدرجهٔ پدر رسد، واگر فرزند رادرجه برتر بود، از بهر پدر شفاعت کند، تااو را بدرجهٔ فرزند رساند یعنی که شما امروز ندانید که فردا درجهٔ کدام یکی برتر بود، ونفع از کدام یکی طلب باید کرد

«فریضةً من الله ان الله کان علیماً حکیماً» ـ علیماً بالاشیاء قبل خلقها، حکیماً فیما دبّر من الفرض فریضةً نصب علی الحال المؤکدة من قوله ولأبویه، ای ولأبویه ولهؤلاء الورثة ماذکرنا مفروضاً، فریضةً مؤکدة لقوله تعالی «یوصیکم الله»

«ولکم نصف ماترك ازواجکم» ـ دریں آیت بیان میراث شوهران است وجفتان ایشان، ومیراث اولادِ امّ امّا شوهرصاحب فرض است، وفرض وی گاه نیمه باشد وگاه چهاریك اگرباوی فرزندزن سود ونه فرزندپسرش، فرض وی نیمه باشد، چنانکه الله گفت «ولکم نصف ماترك ازواجکم إن لم یکن لهنّ ولدٌ»، واگرباوی فرزند بود از وی یا ازشوهری دیگر، یا با وی فرزند پسر زن بود، فرض وی چهار یك باشد، چنانکه گفت «فإن کان لهنّ ولدٌ فلکم الرّبعُ ممّا ترکنَ من بعد وصیّة یوصینَ بها اودینٍ»

اما زنان منکوحه اگر یکی باشد تاچهار، فرض ایشان ربع است یا ثمن میان ایشان بسویّت اگربا ایشان فرزند شوهرسود ونه فرزند پسرش، فرض ایشان رُبع است یعنی چهار یك چنانکه الله گفت «ولهنّ الرّبع ممّا ترکتم إن لم یکن لکم ولدٌ»، و اگر بازن فرزندِ شوهر باشد، از وی، یااززنی دیگر، یا فرزند پسرش،

فرض وی ثمن باشد یعنی هشت یك، چنانکه گفت « فإن کان لکم ولدٌ فلهنّ الثمن مما ترکتم من بعد وصیّةٍ توصون بها اودَین »

« وإن کان رجلٌ یورَث کلالةً او امرأةٌ » الآیة ـ تقدیر آیت آنست که وإن کان رجلٌ او امرأة یورَث کلالةً هر وارث که نه پدر باشد ونه فرزند اورا کلاله گویند، وهر مورِث که اروی نه پدر ماند ونه فرزند اورا کلاله گویند پس کلاله نامی است هم وارث وهم مورِث را اگر گوئیم که مورث است اشتقاق آن از کلّ نسبه است، وهو اذا لم یبق من قطب نسبه احدٌ واگر گوئیم که وارث است اشتقاق آن از اِکلیل است، وهو الذی یتکلّل بالرأس، ای یُحیط به، فکأنّ الکلالةَ تکلّلوا بالمیّت من حواسه وحوالیه، والولد خارج من ذلك وکذلك الوالد ودرین آیت کلاله میّت است مورث، ومنصوبست بر حال معنی آنست که اگر مردی یا زنی بمیرد که از وی میراث برند درحال کلاله، که ازو نه پدر ماند ونه فرزند، « وله اخٌ اواُختٌ » و او را برادری بود یا خواهری، یعنی از مادر اجماع امّت آنست که این برادر و خواهر هردو ازجهت مادراند، ودلیل برین قراءت **سعد بن ابی وقاص** است وله اخٌ اواُختٌ من امّ، « فلکلّ واحدٍ منهما السُّدسُ » هریکی از بن برادر وخواهر هم مادر شش یك مال است « فإن کانوا اکثرَ من ذلك فهم شرکاءُ فی الثُلث » اگر دو باشند از اولاد امّ، یا بیشتر ازدو، چندانکه باشند نصیب ایشان سه یك باشد قسمت کنند میان ایشان از سه یك، بسویّت، نرینه و مادینه یکسان، واگر با اولاد امّ بدر میّت باشد یا پدر پدر، یا فرزند میت، یا فرزند پسرش، پس ایشان را میراث نبود و بیوفتند

« من بعد وصیّةٍ یوصی بها اودینٍ » ـ قال **علی بن ابی طالب** (ع) « انکم تقرّون الوصیّة قبل الدَّین وبدأ رسول‌الله بالدَّین قبل الوصیه »، هرچند که الله تعالی ابتدا بوصیت کرد آنگه دَین گفت، اما رسول خدا که مبیّن احکام شریعت بود، و امین درگاه عزّت ابتدا بدَین کرد درمال میّت، آنگه بوصیت یعنی که آیت اقتضاء جمع

میکند به اقتضاء ترتیب و اجماع علما وفقها آنست که در ترکت نخست قضاء دین است، پس تنفید وصیّت، پس تقویم سهام وقسمت مواریث

«غیر مُضارٍّ». یعنی مِن غیر اِدخال الضّرر علی الورثه بالوصیّة میگوید آن وصیّت که موصی کنی باید که گزند افکند بروزثه، یارنانی آرد که میراث در ایشان لاغر وسبک کند مفسّران گفتند این ضرر آنست که وصیت کند بدینی که بَرو نیست، یا اقرار دهد ازبهر کسی که هیچ چیز ازوی بَرو نباشد، ومقصود وی در آن اقرار وصیّت، اضرار ورثه بود **مصطفی** (ص) گفت «لاضرر ولا اضرار فی الاسلام» من قطع میراثاً فرضه اللّهُ قطع اللّه میراثه مِن الجنّة

«وصیةً مِن اللّه». این استقصا است وتشدید عظیم، واز اللّه تأکید بر مسلمانان میان دو وصیّت، باوّل گفت «یوصیکمُ اللّهُ»، وبآخر گفت «وصیّةً مِن اللّه»

«واللّه علیم». فیما دبّر مِن هذه الفرائض «حلیم» عمّن عصاه بتأخیر عقوبته

«تِلك حدودُ اللّه» الآیة ـ این تعیین سهام و قطع انصبا و اندازها است از خدای عزّوجلّ آنگه وعده داد ایشانرا که فرمان خدا ورسول بجای آرند، واز اندازهای وی درنگذرند، بهشت باقی ونار نعیم جاودانی

گفت «ومَن یُطِعِ اللّه ورسولَه یُدخله جناتٍ تَجری مِن تحتها الأنهارخالدین فیها و ذلك الفوزالعظیم». یُدخله بیا، و ندخله بنون هردو خوانده‌اند بنون در هردوآیت قراءت **مدنی و شامی** است علی خطاب الملوك، و این اختیار بنون، مع تقدّم ذکراللّه همچنانست که جای دیگر گفت «بَلِ اللّهُ مولیکم وهو خیرُ الناصرین سَنُلقی» باقی قرّا درهردوآیت بیا خوانند بلفظ غیبت، زیرا که ذکر اللّه متقدّم است و المعنی یُدخله اللّهُ میگوید درآریم ایشان را در آن بهشتها، با ناز و نعیم،

وفوزعظیم ، که هر بهشتی‌را در ده انگشت انگشتری بود نقش نگین آن انگشترها یکی آنست که «سلامٌ علیکم طِبتم فادخلوها خالدین» دوم «ادخلوها بسلام ذلك یومُ الخلود» سیوم «اورِثتموها بما کنتم تعملون» چهارم رُفعت عنکمُ الهمومُ والأحزانُ پنجم ألبسناکمُ الحُلَلَ والحلیَّ ششم زوّجناکمُ الحورَالعینَ هفتم «لکم فیها ماتشتهیه الأنفسُ وتلذّ الأعیُنُ» هشتم رافقتمُ النبیّینَ والصِدّیقین نهم صِرتم شُبّاناً لاتهرمون دهم سکنتُم فی جِواری‌لایؤذی الجیران این سرانجام ایشانست که خدا و رسول را طاعت دارند ، واندازِ های شرع بجای آرند

و سرانجام ایشان که نافرمان آیند ، و از اندازها گذارند ، آنست که سخط ونقمت حق رسد ، چنانکه گفت جل‌جلاله «ومَن یَعص اللهَ ورسوله و یَتَعَدَّ حدودَه یُدخله ناراً خالداً فیها وله عذابٌ مُهین» ، عذاب مهین‌عذاب خوار کننده است ، وآن خواری نومیدی است درمیان سلاسل و انکال و زقوم وغِسلین چنان نمانند که یکبارگی نومید شوند ، نعوذبالله مِن‌سوء القضاء ودرك الشّقاء

النوبة الثالثة

قوله تعالی «إن الذین یأکلون اموالَ‌الیتامیٰ ظلماً» الآیة ـ جلیل وجبّار ، خداوند بزرگوار ، رهی‌دار ، نامدار ، کریم نردبار ، وفادار ، عظیم ، که هر کس‌را خداوند است ، و هرچیز را پیش برند است ، و ضعیفانرا دستگیر و مهر پیوند است درین آیت ضعیفانرا مینوازد ، ویتیمانرا مهر مینماید ، وآن ظالمان کـه ازجگر یتیمان کباب میکنند ، ور خون مفلسان شراب میخورند ، ایشان را بیم میدهد ، و بعقوبت خوفشان میترساند ، و درماندگانرا نیابت میدارد ، وبا ظالمان از بهر ایشان خصمی میکند ، ازآنکه یار ضعیفانست ، وفریادرس نومیدانست ، ومجیب دعاء مضطرّاست ،

وبیوشنده آوار لهیغاست دوست دارد سده‌ای را که ارسر شکستگی وعحر ومعلسی مسی سرد ىر آرد ، و اشکی گرم فروسارد ، و دو دست تهی بوی سردارد ، وعدری سار حواهد

در آثار بیارند که مردی میگفت یارب یارب ! امت کنتَ وأنت قدّرتَ وأنت قصیتَ ، بارحدایا که هرچه بود وهست وحواهد بود همه تو میحواهی ، وتومیرانی ، وىرحلق تومیىویسی ار تقدیر تو ، بارحدایا ، بیرون بیست ، وبی قصاء تو هیچ نیست گفتا سرّ وی ندا آمد که هدا التّوحید ، فأين العبوديّة ، آنچه گفتی عین توحید است ، وسرای حدائی ماست بشان سدگی حویش بیار تا چیست ؟ فقال الرّحلُ یاربّ یاربّ ، أَنَاعصیتُ ، أنا ادنبتُ ، أنااسأتُ بارحدایا ارمن آن آید که ارمن سرد ! بارحدایا بدعهد و بیوفا وحعاکار وهرچه بترهستم

قصّه چکنم حیلت و رنگیم همه
ور رفتن راه راست لنگیم همه
ار آر در آویحته چنگیم همه
با قسمت قتام نحنگیم همه

« اِنّ الّذين يأكلون اموالَ اليتامىٰ ظلماً » صعب است مال یتیمان حوردن ، و درحواستهٔ ایشان طمع ىبهوده کردن آورده‌اند ار آن اعحوبهٔ مملکت **عیسی** پاك (ع) که وقتی بگورستانی بگدشت ، گفت بارحدایا ! یکی را ارین بندگان حود ربده کن درحال بارهٔ حاك فروشد ، وشحصی بلندبالا ارین حاك بر آمد و بایستاد ، **عیسی** (ع) ارو بپرسید ، گفت ایها الفتیٰ من انت ؟ قال انا **ابن ثعلب** قال متیٰ مِتَّ ؟ قال الفین وسبعمائة عام ، چند است تا بدین حاك فرو رفتی ؟ گفت دوهرار و هفتصد سال گفت بگو تامرگ را چگونه یافتی ؟ گفت ار آن وقت بار که باین حاك فرو رفته‌ام تا اکنون هنور تلحی مرگ با منست گفت بگو تا حدا باتو چه

کرد ؟ گفت یا روح‌الله از دو هزار و هفتصد سال باز هنوز در مطالبت حساب نیم دانك سیم‌ام که یتیمی را در گردن من بوده است ، و هنوز ازین مطالبت فارغ نگشته‌ام ، این بگفت و بخاك فروشد

« یوصیکمُ‌اللهُ فی‌اولادکم للذَّکرمثلُ حظّ الأنثَیین » ـ ربّ‌العالمین استحقاق ورثه درمیراث ازدو روی پدید کرد ، وفرمود یکی از روی فرض ، ودیگر ازروی تعصیب و استحقاق ازجهت تعصیب قوی‌تر است ازآنکه ازجهت فرض ، نه‌بینی که غایت میراث عصبه استغراق مال است بکلیّت ، وغایت فرض تا دوسه یك بیش‌نیست؟ آنگه شرع میفرماید که در حال قسمت ابتدا بفرض کنید که اصحاب فروض در استحقاق ضعیف‌ترند وذلك فی‌قوله (ص) « ما ابقت‌الفرائضُ فلأولی عصبةٍ ذَکرٍ» اینست سنّت خداوند جلّ‌جلاله درآن آیت کـه گفت « ثمّ اورثنَا الکتابَ الذینَ اصطفَینا مِن‌عبادنا » کتاب و دین خویش که بندهای را داد بلفظ میراث گفت ، از آنکه میراث عطیّتی الـهی باشد بی‌رنج و کسب بنده ، پس «ظالم» فراپیش « سابق » داشت ، وظالم‌لامحاله از سابق ضعیف‌تراست وبی‌مایه‌تر ، امّا شکسته دل است ونومید رنگ ، وقت وی مدافعت برنمیدارد ، و کرم ربوبیّت اقتضاء ضعیف نواختن و بی وی کار وی ساختن میکند ، سبحانه ما ارأفه بعَبده

امّا آنچه گفت « لِلذَّکر مثلُ حظِّ الانثَیَین » ، اشارت میکند که این کار نه قیاس بندگان است ، ونه حدّ اوهام وافهام ایشان است ، که اگـر قیاس بودی حظّ مادینه‌دوچند نرینه بودی کـه عجز وضعف واُنـوثت از روی قیاس اقتضاء تفضیل میکند ، لکن حکم او جلّ‌جلاله نه علّت را درآن جای است ، ونه چون وچرا را در آن راه نه کس را برآن اعتراض ، ونه خلق را ازآن اعراض

شهریست بزرگ و من بدو در میرم

تا خود ریم و خود کشم و خود گیرم

« لا یُسئل عمّا یَفعل وهم یُسئلون»

« آباؤُکم وَ اَبناؤُکم لا تَدرون اَیُّهم اقربُ لکم نفعاً فریضةً مِن‌الله» ـ این چنانست که کسی دو برادر دارد، هردو مشفق ومهربان، هردو او را بکار آمده، و هردو بکاری برخاسته، وهردو او را شایسته خواهدتا ایشانرا بستاید وآزادی کند، گوید خود ندانم که از ایشان کدام یکی بهتر و کدام مهربان‌تر است! یعنی که هردو بغایت اشفاق ومهربانی رسیده‌اند، پدران وفرزندان همچنان‌اند اگرپدران‌اند بخدمت فرزندان مستمع‌اند، و اگر فرزندان‌اند بحرمت پدران منتفع اند اگر پدران اند در بدایت عمر تو درضعف طفولیّت ترا بکارآیند، وگرفرزندان اند در نهایت عمرتو درضعفِ پیری ترا بکارآیند این خود نفع این‌جهانی است، ونفع آن جهانی آنست که **مصطفی** (ص) گفت مردی را دربهشت بدرجات عُلیٰ رسانند، و هرگز خود را بآن مثابت ندانسته بود، ونه عملی کرده که مستحقّ آن شده بود، گوید بارخدایـا از کجا یافتم این منزلت واین رتبت؟ اورا گویند، بِدُعـاء ولَدِك لك

وهم ازین بابست خبر **انس‌مالك** (رض) قال قـال رسول‌الله (ص) اذا كانَ يوم القيامة نودیَ فی‌اطفال المسلمین اَن اخرجوا مِن‌قبورکم، فیخرجون مِن‌قبورهم، فیُنادی فیهم اَنِ امضوا الی الجنة زُمَراً، فیقولون یاربّنا و والدونا معنا ؟ فیَسئم الرّبُّ تعالی، فیقول و والدوکم معکم فیَثِبُ کلُّ طفل الیٰ ابویه، فیأخذون بأیدیهم و یُدخلونهمُ الجنةَ، فهم اعرَف بآبائهم و اُمّهاتِهم یومئذٍ من اولادکم الّذین فی بیوتکم

« ولکم نصف ماترك ازواجکم » الآیة ـ ثبوت میراث و استحقاق آن یـا از جهت نسب است یا بحکم سبب، سبب نکاح است ونسب قرابت، و نـکاح سبب مودّت

است، چنانکه الله تعالی گفت «وجعل بینکم مودّةً ورحمةً»، و سبب استظهاراست وقوّت، چنانکه درخبر است المرء کثیر بأخیه، پس کسی را که از خویشان نسبی یا نزدیکان سببی یکی بمیرد آن داعی باشد بردل وی، ودردی برجان وی ربّ‌العالمین آن درد را مرهمی برنهاد، و از پس آن مقاسات مواساتی فرمود در مال آن گذشته، تاچون درد از فوت وی بود، مرهم هم از مال وی بود اینست سنّت خداوند جلّ‌جلاله با دوستان خویش اگر برایشان رنجی نهد بحکم تکلیف از پس آن رنج، گنجی پدید کند بصفت تخفیف

شیخ‌الاسلام انصاری قدّس الله روحه گفت «من چه دانستم که مادرِ شادی رنج است، و در زیرِ یك ناکامی هزار گنج است؟ من چه دانستم کـه آرزو برید وصالست، و زیر ابر جود، نومیدی محالست؟! من چه دانستم که آن مهربان چنان بردبار است کـه لطف ومهربانی او گنهکار را بیشمار است؟! من چه دانستم که آن ذوالجلال چنان بنده نواز است، و دوستانرا برو چندین نـاز است؟! من چه دانستم کـه آنچه من میجویم میان روح است، و عزّ وصـال تـو مرا فتوح است؟!

اندر همه عمر من شبی وقت صبوح
آمد بر من خیال آن راحت و روح
پرسید ز من که چون شدی ای مجروح؟
گفتم کـه زعشق تو همین بود فتوح

٤ـ النوبة الاولی

قـوله تعالیٰ «وَالّٰتِی یَأْتِینَ الفَاحِشَةَ» وآنان که فاحشه کنند و ناکار،

« مِنْ نِسَائِكُم » از زنان شما ، « فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيهِنَّ أَرْبَعَةً مِنكُم » گواه کنید برایشان چهارمرد از شما ، « فَإن شَهِدُوا » واگر گواهی دهند [آن چهارمرد بر فاحشهٔ آن زنان] ، « فَأَمسِكُوهُنَّ فِي البُيُوتِ » ایشانرا در خانها باز دارید ونگه میدارید ، « حَتّىٰ يَتَوَفّيٰهُنَّ المَوتُ » تاآن وقت که بمیراند ایشانرا مرگ ، « أَو يَجعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبِيلاً (۱۵) » یا راهی سازد الله ایشانرا

« وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا » وآن مرد و زن که آن کند ، « مِنكُم » از شما « فَآذُوهُمَا » برنجانید ایشانرا ، « فَإن تَابَا وَأَصْلَحَا » اگر توبه کنند و باصلاح آیند ، « فَأَعرِضُوا عَنهُمَا » روی گردانید از ایشان ودر گذارید ، « إنَّ اللهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً (۱۶) » که خدای توبه پذیراست مهربان همیشه

« إنَّمَا التَّوبَةُ عَلَى اللهِ » باز پذیرفتن رهی برخدای است ، « لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ » ایشانرا که بدی میکنند بنادانی ، « ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ » پس می‌باز گردند از نزدیك ، « فَأُولٰئِكَ يَتُوبُ اللهُ عَلَيهِم » ایشان آنند که توبه دهد الله ایشانرا وباز پذیرد ، « وَكَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۷) » و خدای دانای راست دانش است همیشه

« وَلَيسَتِ التَّوبَةُ » و توبه پذیر نیست ، « لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ السَّيِّآتِ » ایشانرا که شرك آرند وبدیها کنند ، « حَتّىٰ إذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ المَوتُ » تا آنگه که حاضر آید یکی از ایشان مرگ ، « قَالَ إنّي تُبتُ الآنَ » آنگه گوید من باز گشتم اکنون ، « وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُم كُفّارٌ » [نه ایشانرا توبه است] و نه ایشانرا که توبه کنند آنگاه که میمیرند بر کافری ، « أُولٰئِكَ أَعتَدنَا لَهُم عَذَاباً أَلِيماً (۱۸) » ایشانند که ساختیم ایشانرا عذابی دردنمای

النوبة الثانية

قوله تعالیٰ « وَاللّاتی یأتینَ الفاحشةَ » الآیة ـ درابتداء اسلام مرد و زن که بفعل زنا فراهم شدندی، وهردو ثیّب بودندی ومحصن، حکم ایشان آن بود که ایشان را از یکدیگر جدا کردندی، و دربندان باز داشتندی، چنانکه درین آیت گفت « فَأَمسِکوهنّ فی‌البیوت »، و اگرهردو بکر بودندی، در حال زنا حکم ایشان ایذا بود، چنانکه درآیت دیگر گفت « فَآذوهما »، و ایذاء آن بود که ایشان را درآن زنا می‌سرزنش کردند و می‌زجر گفتند اِنتهکتما حُرماتِ الله، و عصیتُماه، و استوجبتما عِقابه پس هردوآیت منسوخ شد، آیت اول بجلد و رجم، وآیت دوم بجلد و تغریب، و ناسخ این بود که **مصطفی** (ص) گفت خُذوا عنّی، قد جعلَ‌اللهُ لهنّ سبیلاً، البکر بالبِکر جَلد مائةٍ وتغریب عامٍ، والثّیب بالثّیب جَلدمائةٍ والرّجم پس درحق ثیّب دیگربار جلد منسوخ گشت، و رجم ثابت شد، وناسخ این بود که **مصطفی** (ص) گفت درآن خبر معروف « وأمّا انتَ یا انیس ! فَاغدِ علی امرأةِ هذا، فانِ اعترفت فَارجُمها »، بعد از اعتراف رجم فرمود و جلد نفرمود و نیز آیتی است از **قرآن** که خطّ آن منسوخ است، وحکم آن ثابت، وهو قوله تعالی « الشیخُ والشیخةُ اذا زنیا فارجُموهما البتة نَکالاً مِن‌الله والله عزیز حکیم » امّا ناسخ آیت دوم همین است « البکر بِالبکر جَلدُ مائةٍ وتغریب عامٍ »، و هم این آیت که الله گفت « الزّانیة والزّانی فَاجلدوا کلَّ واحدٍ منهما مائةَ جَلدةٍ »، وعلی الجمله سخن درین آیت و در بیان حکم زنا آنست که اگر بالغی عاقل باختیار خویش و از تحریم زنا آگاه، زنا کند، و بروی درست شود، از اقرار واعتراف وی، یا از گواهی چهار مرد عدول، گواهی بیك صورت، اگر مرد وزن هردو محصن

باشد هر دو را رجم کنند، لقول عمر «انّ الله بعث محمداً بالحقّ و انزل علیه الکتاب، و کان ممّا انزل الله آیة الرجم، و رجم رسول الله (ص)، و رجمنا بعده، والرّجم فی کتاب الله حقّ علی من زنی اذا احصن من الرّجال والنّساء، اذا قامت البیّنة، او کان الحبل او الاعتراف»، و اگر یکی محصن باشد و یکی نه، بر محصن رجم است و بر غیر محصن جلد و تغریب، و شرط احصان بلوغ است، و عقل، و حرّیّت، و اصابت در نکاحی درست. و کیفیّت رجم آنست که سنگ در وی می‌اندازند تا هلاك شود، و اگر در میانه بگریزد، و حدّ وی باقرار واجب شده است نه به بیّنه، از پس وی نباید رفت و فرو باید گذاشت، که در خبر است که یکی را سنگسار میکردند در عهد **رسول** (ص) چون سنگ بوی رسید بگریخت از پس وی برفتند و او را میزدند تا هلاك شد رسول خدا گفت «هلّا ترکتموه لعلّه یتوبُ فیتوبَ الله علیه»! و اگر کسی اقرار دهد بزنا، پس از آن اقرار خویش باز آید، آن رجوع از وی مقبولست، و حدّ از وی بیفتد، و اگر زنی حامل باشد که مستوجب رجم بود تا بار ننهد او را رجم نکنند، لما رُوی انّ امرأةً من **غامد** من الأزد جاءت الی رسول الله (ص)، فقالت یارسول الله طهّرنی، فقال ویحك! ارجعی فاستغفری الله و توبی الیه، فقالت تریدأن تُردّدنی کماردّدتَ **ماعز بن مالك**؟ انّما حُبلی من الزّنا فقال زنیتِ؟ قالت نعم قال لها حتّی تضعی مافی بطنكِ قال فکفلها رجلٌ من **الانصار** حتّی وضعت فأتی النّبیَّ (ص)، فقال قد وضعتِ العامدیّة فقال اذاً لا نرجُمها و ندَعُ ولدَها صغیراً! لیس له من یُرضعها (۱) فقام رجل من **الانصار**، فقال الیّ رضاعُه یانبیّ الله فرجمَها و اگر زانی یا زانیه نه محصن باشد، حدِ وی، اگر آزاد باشد صد تازیانه است، و اگر بنده بود با کنیزك پنجاه تازیانه و بر روی(۱) وی نزنند، و بر جائی که مقتل بود نزنند، امّا بر سر زنند که جای شیطان سراست، وقهر شیطان در آن است، کذلك قال **ابو بکر**

۱ - نسخه تروی (نیم تاء)

و یك سال او را از وطن خویش بیرون کنند، اگر آزاد باشد واگر بنده ، واگر مرد باشد یا زن ، الیٰ مسافة تُقصر فیها الصّلوٰةُ و بمذهب بوحنیفه (رض) تغریب نیست ، وچون حدّی ازحدود شرع واجب شود بر کسی، البته روا نباشد که در آن شفاعت کنند، که مصطفی(ص) گفت من حالت شفاعتُه دون حدّ من حدود الله فقد صادّالله امّاپیش ازآنکه بیّنت درست شود ، وظاهر گردد ، مستحبّ است ستر کردن و ازسر آن فراگذشتن ، لقوله (ص) «تَعافوا الحدودَ فیمابینکم ، فما بلغنی مِن حدّ فقد وجبَ » ، و قال «ادرَؤُوا الحدودَ عن المسلمین مَا استطعتم ، فإن کان مخرجٌ فَخَلّوا سبیلَه»

قوله تعالی «انّما التّوبة علی‌الله » الآیة ـ یعنی انّما التّوبة الّتی اوجبَ‌اللهُ علی نفسه بفضله قبولَها ، « لِلّذین یعملونَ السّوء » ـ میگوید آن توبه که الله‌تعالی بفضل خویش پذیرفتن آن برخود واجب کرده است ، توبت ایشانست که بنادانی فراسر گناه شوند ، پس عن‌قریب توبه کنند این « مِن قریب» آنست که جائی‌دیگر گفت « ولم یُصرّوا علیٰ مافعَلوا » یعنی که از گناه زود باز گردند و بر آن مُصرّ نباشند

گفته‌اند « بجهالة » دریں آیت کلمهٔ مذمّت است نه کلمهٔ معذرت ازهیچکس بدی نیاید مگر که آن بدی او از نادانی بود ، که معصیتها همه نادانی است ، هر که بخدا عاصی شود آن معصیت وی جهل است اگرچه مرد ممیّز وعاقل بود ، و این جهل بحقیقت بدوچیز بازمیگردد یکی آنکه قدرالله که بوی عاصی میشودنمیداند دیگر آنکه قدر عقوبت بر آن فعل معصیت نمیداند زجاج گفت این جهالت اختیار لذت فانی است بر لذت باقی

«ثم یتوبون مِن قریبٍ »- یعنی قبل‌الموت ولو بفواق ناقةٍ ، ویقال قبل معاینة ملك‌الموت و رُوِیَ أنه اجتمع اربعةٌ من اصحاب رسول‌الله(ص) ، فقال احدُهم سمعتُ

رسول‌الله (ص) یقول «ان الله یقبل توبة العبد قبل ان یموت بیوم» فقال الثانی وأنا سمعتُ رسول‌الله یقول «ان‌الله یقبل توبةَ العبد قبل ان یموت بنصف یوم» فقال الثالث و أنا سمعتُ رسول‌الله (ص) یقول «ان‌الله یقبل توبة العبد قبل ان یموت بضحوةٍ» فقال الرابع وأنا سمعتُ رسول‌الله (ص) یقول «ان‌الله یقبل توبة العبد مالم یُغرغر»

و رُوی انّه (ص) قال من تاب قبل موته بسنةٍ تاب الله علیه، وفی روایة قبل‌اللهُ توبته ثمّ قال انّ السنة لکثیرةٌ، مَن تاب قبل موته بشهرٍ تاب الله علیه، ثمّ قال انّ الشهر لکثیر، مَن تاب قبل موته بجمعةٍ تاب الله علیه، ثمّ قال اِنّ الجمعة لکثیرةٌ، مَن تاب قبل موته بساعةٍ، تاب‌الله علیه، ثمّ قال انّ الساعة لکثیرةٌ، مَن تاب قبل ان یُغرغر، تاب‌الله علیه، ثمّ تلا هذه الآیةَ «انّما التّوبة علی‌الله لِلّذین یعملون‌السّوءَ بجهالةٍ ثمّ یتوبون مِن قریب» فقال کلّ ما کان قبل‌الموت فهو قریبٌ و رُوی انه (ص) قال لمّا هبط ابلیسُ قال وعزّتك وعظمتِك لا اُفارقُ ابن‌آدم حتی یُفارقَ روحه جسدَه فقال الله بعزّتی وجلالی، لا احجبُ التّوبةَ عن‌عبدی حتّی یُغرغر

«ولیستِ التوبةُ للّذین یعملون السّیئاتِ» ـ یعنی‌المشرکین و المنافقین «حتّی اذا حضر احدَهم الموتُ»، و وقع فی‌النزع این نزدیك مطلع است بوقت معاینه، که خبری از غیب ویرا دیده‌ور شود گفته‌اند معاینه ملك‌الموت دروقت مرگ از امارات قیامت است و نشان آخرت، و درآخرت توبه بنده نپذیرند، و ایمان درآن ساعت قبول نکنند، که آن نه ایمان بغیب است، و ربّ‌العالمین میگوید «الذین یؤمنون بالغیب» مؤمنان ایشانند که ایمان بغیب آرند، و ایمان که پذیرند ایمان بغیب است

«اولئكَ اَعتدنالهم عذاباً الیماً» ـ اعتداد ساختن است، والعتاد سار، والعتیدة طبل عروس

النوبة الثالثة

قـوله تعالى « وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِسَائِكُم » الآية ـ کردگار نهان دان، خداوند مهربان، و بخشاینده بر همگنان، درین آیت خبر داد از رحمت وفضل خود بر بندگان، و إسبال ستر خویش برعیب ایشان، تاهمه خود داند فعل بد ایشان، و آب روی ایشان نبرد بر دیگر خلقان هرچند رهی شوخ‌تر، وی حل‌جلاله کریم‌تر، هرچند رهی گیرنده‌تر، الله او را بارخواسده‌تر

رُوِیَ فی بعض الکتب المنزلة « عبدی! انت العوّاد الی الذّنوب، وانا العوّاد الی المغفرة، لتعلم أنا أنا وانت انت » داود(ع) زبور خواندی، هر که که بآیتی رسیدی که درآن ذکر گناهکاران بودی گفتی اللّهمّ لاتغفر للخطّائین! ملکا بر گنه کاران رحمت مکن، وتقدیر انگشت تهدید در وی میگزید که ای داود! باش تا ترا کار افتد، آنگه ازین گفته استغفار کنی! پس چون آن واقعه بیفتاد، وآن تیر تقدیر در حلق او نشست درخاك ندم میغلتید و میگفت « رب اغفر لی »، و تقدیر میگفت ای داود نه تومیگفتی که گنه کاران را میامرز؟ گفت بارخدایا ندانسته بودم هنوز نکر بودم مقرع سهام قَدَر نگشته بودم بارخدایا! ازآن گفت توبه میکنم توآن کن که سزای آنی تو احوال بندگان نه دانی مطلع برسرائر ایشانی عزیز وسلطانی کریم ومهربانی

از مهربانی وی نکته‌ای بشنو، بنگر درین آیت، وتأمل کن درین حالت، که شهادت چهار گواه عدول در ثبوت فاحشه معتبر کرد، بروجهی و تحقیقی که اقامت بیّنت برآن صفت دشخوار صورت نبندد این همه ازآن کرد تا آن فاحشه بر بنده درست نشود، و او رافضیحت نرسد مصطفی(ص) این خلق کرم از درگاه عزّت گرفت،

و این ادب بیاموخت ، تا چون ماعز بن مالك بروی آمد ، و اقرار داد بفاحشه ، رسول خدا بهانها فرا پیش میآورد ، و او را ازسر آن فرا میداشت و درخبراست که اول ماعز گفت یارسول‌الله طهّرنی ، مرا پاك گردان رسول گفت برو ای ماعز استغفار و توبه کن ماعز ساعتی رفت ، باز آمد ، وهمان سخن گفت رسول همان جواب داد تا سه‌بار برفت چهارم بار که باز آمد ، رسول خدا گفت ترا ازچه پاك کنم؟ ماعز گفت از زنا دیگربار رسول(ص) واسر(۱)بهانه شد ، گفت مگر دیوانه است این مرد ؟ گفتند یارسول‌الله دیوانه نیست گفت مگر خمرخورده است ، و مست شده ؟ یکی را گفت بنگر تا خود از وی بوی خمر آید یانه ؟ گفتند نه آنگه رسول گفت یا ماعز زنا کردی ؟ ماعز گفت آری رسول گفت بنگر مگر که نظری کردی ، یادست پاسیده‌ای(۲) ، یادهن داده‌ای ؟ گفت نه ، یارسول‌الله پس دیگربار بزنا اقرار داد پس رسول خدا بفرمود تا ویرا رجم کردند آنگه یارانرا گفت استغفروا لِماعز بن مالك لقدتاب توبةً لوقسمت بین امّةٍ لوَسعتهم ما اینهمه آورده‌اند که بارخدای عالم آن سوخته را در سِرّ بشنوانید که یا ماعز ! ندانسته بودی که ما رسول، بحقیقت احکام شرع را فرستادیم ، و حاکم مملکت کردیم ، چون نزدیك وی شدی وی اندر حکم کردن وحدّ راندن تقصیر نکند ، که قلم شرع بدو داده‌ایم آنگه بدرگاه او شدی ترا رجم کرد ، چرا بدرگاه من نیامدی تا توبت تو پذیرفتمی ، و گناهت در گذاشتمی ؟! فانّی أنا الغفور الرّؤف !

« انّما التّوبةُ علیَ‌الله لِلّذین یعملون السّوءَ بجهالةٍ » الآیة ــ توبت نشان راه است ، و سالار بار ، و کلید گنج ، و شفیع وصال ، وسر همه شادی ، و مایهٔ آزادی اول پشیمانی در دل است ، پس عذر بر زبان ، پس بریدن از بدی و بدان ! در خبر می‌آید که هر که توبه کند و رفیقان بد بنگذارد ، تائب نیست هر که توبه کند و

۱ ــ واسر = باسر ، بسر ۲ ــ نسخه ج باسیده‌ای

طعام‌وشراب سگذارد تائب بیست هر که توبه کند وجامه حواب سگذارد ، وحواب ار دیده بیرون یکند، تائب بیست هر که توبه کند و ار مال وی آنچه ارقوت مسر آید اںفاق نکند تائب نیست شرط توبه آنست که ار همهٔ موحودات دل بر گیرد ، و روی در حق آرد هرحون و گوشت که برهفت اندام دارد بریاصت فرو گدارد توبه مقدّمهٔ آتش است که ار قعر دورح آمده ، تاآنچه فردا آتش باتوحواهد کرد، تو امرور بآب دیده باحود بکنی ! توبه اشحاص حصرت است ، برتو فرستادند که ای حوانمرد این حںگ تا کی ؟ و این بدعهدی تاچند ؟ وارآی وصلحی بکن !

ای بار هوا گرفته بار آی و مرو

گر رشتهٔ تو سری در انگشت مست

ای آراد مرد ! چند که درحوابی ؟ بیدار شو که وقت صباح است ! و در سر شور شراب شوق داری ؟ هین که هنگام صبوح‌است ! تا کی شکسته دل وعهدی ؟ بیا که وقت قبول نصیحت و توبهٔ نصوح است

« و لیست التوبة للّذین یعملون السیّآت » الآیة ـ برىان علم توبه پیش ار مرگ باید ، و گرهمه یك لحظه بود ، و برىان معاملت پیش ار عادت نفس باید در حویشتن‌دیدن، وحود پرستیدن ، هر که حویشتن‌را پسندند وىعادت درحود بگرىد، درِ توبه بروی فرو بستند ، وآب فلاح ار وی بار گرفتند

دورشو ار صحبت حود بردر عادت پرست

بوسه بر حاك کف پایِ ر حود بیرار رن

نه هر که در راه شریعت توبه کرد بعفو ومغفرت رسید ، ار روی حقیقت‌بصدق محبت رسید ! رور گاری **داود** پیعامبر (ع) میگریست وتضرّع میکرد آحر اورا گفتند یا **داود** لِمَ تَبکی وقد غفرتُ لك ، وارضیتُ حصمَك ، وقبلتُ توبتك !؟ چرا

می گریی وترا آمرزیدم ، وحصمت حشنود کردم ، وتوبت تو قبول کردم ، و عذرت بپذیرفتم » گفت بارخدایا ! میدانم ، لکن آن وقتِ حوش که داشتم در صحت ، و آن نفس کـه مرا بـاتو بود در حلوت ، باز ده گفت یا داود ! هیهات ! ذاك وُدٌّ قد مضی

فَحَلِّ سبیلَ العین بعدَك بالبکا ولیس لِأَیّام الصَّفاءِ رجـوع

دردا و دریغـا که از آن حاست وشست

حاکیست مرا برسر و بـادیست بدست

۵ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « یَا أَیُّهَا الَّـذِینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « لا یَحِلُّ لَـکُم » شما را حلال نیست ، « أَن تَرِثُوا النِّسَاءَ » که زنان یکدیگر بمیراث برید « کَرهاً » برنایستِ ایشان ، « وَلَا تَعضُلُوهُنَّ » و ایشانـرا از نکاح باز مدارید ، « لِتَذهَبُوا بِبَعضِ مَا آتَیتُمُوهُنَّ » تا از آنچه فرا ایشان میباید دادچیزی برید ، « إِلَّا أَن یَأتِینَ بِفَاحِشَةٍ » مگر که فاحشه‌ای کنند ، « مُبَیِّنَة » فاحشه‌ای به بیّنت روشن کرده ومحکم ، « وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالمَعرُوفِ » و با ایشان بنیکوئی زندگانی گزارید ، [و جهان دارید] ، « فَإِن کَرِهتُمُوهُنَّ » اگر ایشانرا نخواهید وحوش نیابند شما را ، « فَعَسَی أَن تَـکرَهُوا شَیئاً » مگر کـه شما را ناحوش آید چیزی ، « وَ یَجعَلَ اللّٰهُ فِیهِ خَیراً کَثِیراً (۱۹) » وحدای در آن شما را نیکوئی فراوان دارد وسازد

« وَإِن أَرَدتُمُ استِبدَالَ زَوجٍ » و اگـر خواهید بدل گرفتن زنی ، « مَکَانَ زَوجٍ » دست بـاز داشتن زنی ، و بجای وی دیگری برنی کردن ، « وَ آتَیتُم إِحدَیهُنَّ قِنطَاراً » و آن زن را داده باشید قنطاری از مال ، « فَلَا تَأخُذُوا مِنهُ شَیئاً »

چیزی از آنچه ویرا دادید بـاز مستانید « أَتَأْخُذُونَهُ » می باز ستانید از آن کاوین که ویرا دادید، « بُهْتَاناً » بیدادی بزرگ، « وَ إِثْماً مُبِيناً (٤٠) » و بزهٔ آشکارا ، ،

« وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ » و چون باز ستانید ؟ « وَ قَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ » پس آنکه بیکدیگر رسیده وهام پوست ربسته باشید ، « وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً (٤١) » و ایشان از شما ستده‌اند پیمانی بزرگ

« وَلَا تَنْكِحُوا » و بزنی مکنید، « مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ » آن زن که پدران شما بزنی کرده باشند ، « إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ » مگر آنچه در جاهلیّت بود و گذشت، « إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً » آن زنا است [نزدیك خدا] ، « وَ مَقْتاً » وزشتی است، « وَ سَاءَ سَبِيلاً (٤٢) » وبدراهی وسنّتی که آنست

« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ » حرام کرده آمد برشما ، « أُمَّهَاتُكُمْ » بزنی کردن مادران شما ، « وَ بَنَاتُكُمْ » ودختران شما ، « وَ أَخَوَاتُكُمْ » و خواهران شما ، « وَ عَمَّاتُكُمْ » و خواهران پدران شما ، « وَ خَالَاتُكُمْ » وخواهران مادران شما ، « وَ بَنَاتُ الأَخِ » و دختران برادران شما ، « وَ بَنَاتُ الأُخْتِ » و دختران خواهران شما ، « وَ أُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ » و مادران شما کـه دایگان شمااند بشیر ، « وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ » وهام شیران شما که خواهران شمااند بشیر ، « وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ » وخورسوان (١) شما یعنی مادران زنان شما ، « وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ » و دختربدران (٢) شما که در کنار هـای شما اند [یعنی دختران زنان شما از دیگران] ، « مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ » از آن زنان شما که با ایشان بوده‌اید و دخول کرده‌اید ، « فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ » اگر با ایشان بوده

١ ـ خورسو = مادرزن ، کذا فی ثلاثة نسخ ٢ ـ کذا فی ثلاثة نسخ

نید و دخول نکردید (١) « فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ » برشما تنگی نیست ، « وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمْ » و زنان پسران شما ، « الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ » ایشان که از پشت شما آیند ، « وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ » و حرام است برشما بزنی داشتن دو خواهر بیک‌جای [یعنی هردو بهم] ، « إِلَّا مَاقَدْ سَلَفَ » مگر آنچه در جاهلیّت بود و گذشت « إِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً [٢٣] » خدای آمرزگار است مهربان همیشه

الجزء الخامس

« وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ » و حرامست برشما زنان شوی مند(٢) ، « إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ » مگرچیزی که ملك شما بود ، « كِتَابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ » این نبشتهٔ خدا است برشما ، [میدانید و می‌پذیرید] ، « وَأُحِلَّ لَكُمْ » و شما را حلال کرد و گشاده « مَاوَرَاءَ ذٰلِكُمْ » هرچه گذارندهٔ آنست که برشمردیم ، « أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ » بشرط آنکه زن که بزنی کنید بکاوین کنید ازمال خویش ، « مُحْصِنِينَ » بنکاح پاك زن کرده ، « غَيْرَ مُسَافِحِينَ » نه بزنا باوی گرد آمده ، « فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ » هر که بنکاح متعت بزنی گرفته‌اید از ایشان ، « فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ » اجرهای ایشان بایشان گزارید ، « فَرِيضَةً » آن برشما واجب و بُریده است « وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ » و برشما تنگی نیست ، « فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ » درآنچه بایکدیگرمردوزن همداستان شدید (٣) در کمیّت کاوین ، « مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ » پس آنکه عقد بر کاوین بسته بید (٤) ، وبرخود واجب کرده ، « إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً [٢٤] » که خدای دانای است راست دانش همیشه‌ای(٥)

١ - نسخه ج اگر باایشان بوده باشد و دخول نکرده ٢ - شو بند = شوهردار ٣ - نسخه شید = شوید ٤- نسخهٔ ج باشید ٥ - نسخه ج همیشی

النوبة الثانية

قوله تعالی «یا ایّها الّذین آمنوا لا یحلُّ لکم اَن تَرِثُوا النّساءَ کَرهاً». درین آیت دوحکم است یکی آنست که زن را بی‌نکاح بمیراث بردن حرامست، و این از نکاحهای جاهلیّت یکی است دیگرحکم آنست که زن را بزنی کردن بر کراهیت آن زن نشاید، ازبهر آنکه بمیراث بردن زن بی نکاح بطوع زن هم نروا است، و ایشان بی‌رضاء زن و بی طوع زن آن زن را می‌حق وارث دیدند الله تعالی آنرا باطل کرد، وآنکس که این آیت در شأن وی فرو آمد **قیس بن ابی‌قیس الانصاری** بود، و **کبیشه بنت معن الانصاریة** زن پدرش چون **ابوقیس** از دنیا بیرون شد و **کبیشه** از وی باز ماند، **قیس** پیش از آنکه **کبیشه** بخانهٔ پدر باز شد، جامه بروی افکند، و گفت إنّما اَرِثُك لأنّی ولیّ زوجكِ و أنا احقُّ بك، و عادت ایشان در وراثت زنان همین بود که عصبهٔ شوهر جامه برآن زن افکندی، پیش از آنکه باهل خویش باز شدی، و اگر باهل باز شدی، وجامه بروی بیفکنده، و از وراثت خبر نداده، این حقیّت آن عصبه را سودی پس چون **قیس**، **کبیشه** را میراث برد، ویرا فرو گذاشت بی‌مراعات و بی‌نفقه . نه او را مراعات میکرد، و نه از حبالت خویش رهائی‌میداد، بطمع آنکه تا مگر خویشتن را بمال بازخرد **کبیشه** برخاست و پیش رسول‌خدا رفت، وقصهٔ خویش باز گفت رسول (ص) گفت رو بخانه بنشین تا الله تعالی درحق تو فرمان دهد، و حکم کند جماعتی از زنان **مدینه** چون حال **کبیشه** شنیدند همه برخاستند و گفتند یا رسول‌الله حال ما هم حال **کبیشه** است، امّا **کبیشه** را پسرشوهر واخواست، وما را ابناء اعمام شوهر پس رب‌العالمین این آیت فرستاد، وآن حکم باطل کرد

« اَن تَرِثُوا النساءَ کَرهاً » - بضمّ کاف قراءت حمزه و کسائی است ، وبفتح کاف قراءت باقی ، وهما لغتان کالفَقر والفُقر ، والضَّعف والضُّعف ، والدَّفّ والدُّفّ والشَّهد والشُّهد ابوعمرو شیبانی میگوید هرچیزی که تو آنرا بدل کراهیت داری ، آن کَره است بفتح ، وهرچه مشقّت آن برتن است آن کُره بضمّ و ابوعبید و جماعتی گفته‌اند کَره بفتح مصدر است و کُره بضمّ اسم‌است ، ای اسمُ ما کرهتَهُ و گفته‌اند بفتح از اکراه دیگری است وبضمّ از کراهیت نفس خویش ، وجز ازین گفته‌اند ، و الصّحیح أنهما لغتان قاله ابوعلی الفسوی

« ولا تَعضُلوهنّ لتذهَبوا ببعض ما آتیتُموهُنّ » - ابن‌عباس گفت این درشأن کسی است که زن خویش را بقهر میدارد بی‌نصیبی وحظّی که زن را بود از داشت وی ، و کراهیت میدارد صحبت این‌زن ، و درآن داشتن‌ویرا باز دارد از شوی‌دیگر کردن ، تا آنکه زن‌خویشتن‌را از وی بازخرد بکاوین ، که بروی دارد ربّ‌العالمین ایشانرا ازآن نهی کرد ، پس استثنا کرد و گفت « اِلّا اَن یَأتینَ بفاحشةٍ مبینةٍ » مگراین‌زنان فاحشه‌ای کنند فاحشه اینجا زنا است ، و گفته‌اند که عصیان و نُشوز است ، یعنی درین دو حال ضِرار زنان روا بود ، تا خویشتن را بازخرند ، و فدیت دهند

رَویٰ جابر بن‌عبدالله ، قال قال النبیّ (ص) اِتّقوا اللهَ فی‌النساء ، فاِنّکم اخذتموهنّ بأمانة الله ، و استحللتم فروجَهنّ بکلمةالله ، ولکم علیهنّ أن لایوطئن فُرُشَکم احداً تکرهونه ، فاِن فعلنَ فَاضربوهنّ ضرباً غیرَ مُبرِّح ، ولهن علیکم رزقهنّ و کسوتهنّ بالمعروف

« بفاحشةٍ مُبیّنةٍ » - بفتح‌یا قراءت مکّی است و ابوبکر ازعاصم ، علی‌بناءالفعل للمفعول به ، بُیّنت فهی مبیّنة ، ای فاحشه مظهرة مثبته بالشّهادة میگوید مگر

فاحشه‌ای کنند بچهار گواه ، هام سخن ، بروی روشن ومحکم کرده ویقال بفاحشةٍ قد تُبیّن فحشُها ، فهی‌مبیّنة باقی قرّاء بکسر یاخوانند مبیِّنة ، علی بناء الفعل للفاعل، ای بفاحشةٍ مبیِّنة طاهرة میگوید مگر فاحشه‌ای کنند پیدا و روشن و قیل لمعنی بفاحشة تَبیَّن فحشها ، و تَبیَّنَ برین قراءت لازم است ، و برقراءت اوّل متعدّی ست، و گفته‌اند برین قراءت هم متعدّی است ، والمعنی بفاحشةٍ مطهرةٍ للحدّ علیها میگوید مگر فاحشه‌ای کنند که حدّ برایشان پیدا و روشن کند بآن ، وتَبیّن لازم است ، یقال بانَ الامرُ و تبیَّن اذا ظهر ، اما اَبان و بیَّن واستبانَ هم لازم است و هم متعدّی قال **سیبویه** اَبان الامرُ وبین و استبان ،اَبنتُه وبیّنتُهُ واستبنتُهُ

« وعاشِروهنَّ بالمعروف » ـ یعنی قبل أن یَأتین بالفاحشة میگوید چون ین زنان فاحشه‌ای نکنند ، ونشوز و نافرمانی ازجهت ایشان نبود ، با ایشان خوش ندگانی کنید ، و درعشرت آداب شریعت بجای‌آرید ، و خلق نیکو کار فرمائید ، رنجها از ایشان احتمال کنید ، و برمحال گفتن و ناسپاسی ایشان صبر کنید ، و با یشان گرفته وباریك‌مباشید، وبقدرعقلِ ایشان باایشان‌زندگانی کنید **مصطفی(ص)** گفت «خیرکم خیرکم لأهله ، وأنا خیرکم لاهلی » بهتر شما آنست که با اهل خویش بهتر است ، و خوشخوی‌تر ، وخوش زندگانی‌تر ، و من بااهل خویش ازهمه بهترم وآخرسخنی که **مصطفی** (ص) درآخر عهد خویش گفت ،آن بود که نماز بپای دارید ، و بردگانرا نیکو دارید ، و برشما باد که حقّ زنان بجای آرید که سیرانند در دست شما ، با ایشان زندگانی نیکو کنید وکان النبیّ (ص) من‌الناس مع نسائه(۱)

« فإن کرهتموهنّ فعسی اَن تکرهوا شیئاً و یجعلَ اللهُ فیه خیراً کثیراً » میگوید اگرشما ایشانرا نخواهید وصحبت ایشان کراهیت دارید ، باشد که شما را

---

۱ ـ در نسخه ح پس از کلمه النبی (ص) جائی باندازهٔ یك کلمه خالی مانده و تردیدی نیست که کلمه‌ای نظیر «ارفق» افتاده زیرا بدون‌آن عبارت ناقص‌است

از شان(۱) روزی ومنفعت بود، یا فرزندی صالح پدید آید، که شما را دعای نیکو کند و گفته‌اند معنی آنست که اگر شما صحبت ایشان کراهیت می‌دارید، و ایشان را طلاق میدهید، باشد که شوی دیگر کند، وخدای تعالی آن شوی‌را از وی روزی فراوان دهد و فرزند نیکو

«و إن أَرَدتم استبدال‌زوجٍ مَکانَ زوجٍ وآتیتم احدٰیهُنّ قِنطاراً» الآیة - اگر کسی زن خویشتن را طلاق دهد، ودیگری بجای وی کند، و آن زن‌را که طلاق داده است قنطاری زر بمَهر بوی داده بود قنطار پُریِ پوستِ گاوی از زر بود یا از درم، و گفته‌اند هزار دینار بود، و گفته‌اند پانصد، علی‌الجمله مالی فراوان باشد میگوید اگر یك قنطار زر بوی بمهر داده‌اید (۲) هیچیز (۳) وامستانید این‌دلیل‌است که چون از آن زن، فاحشه‌ای نیاید، ونشوزی نبود، ضرارِ وی نمودن بطمع فدا حرامست ونیز رخصت است درمغالات مهر، و دلیل برین رخصت آنست که **عمرخطاب**، **ام کلثوم** رابخواست دختر**علی**(ع) که از**فاطمه** بنت رسول‌الله(ص) بود **علی**(ع) گفت آن دختر کوچکست عمر گفت انّی سمعتُ رسولَ‌الله یقول انّ کلَّ نسبٍ وصِهرٍ ینقطع یوم‌القیٰمة الّا نسبی و صِهری، فلذٰلك‌رغبتُ فی هٰذی(٤)، فقال انّی مُرسلُها الیك حتّی تنظر الیٰ صِغَرها فأرسلَها الیه، فجاءته، فقالت ابی یقول لك هل رضیتَ الحلّة؟ فقالَ قد رضیتُها قال فأنکحه **علی**، فاصدَقها **عمر** اربعین الف درهم **عمرخطاب** دختر **علی** (ع) را چهل هزار درهم کاوین کرد آنگه خود روزی بـر منبر خطبه میکرد و میگفت الا لا تُغالوا فی صُدُقِ النساء، فانّها لو کانت مکرمة فی‌الدّنیا اوتقوی عندالله، لکان اولا کم به النبیّ (ص)، ما اَصدَق امرأةً مِن‌نسائه فوق اثنتی عشرة اوقیة

---

۱ ــ نسخه از ایشان ۲ ــ نسخه باشد ۳ ــ نسخه هیچ چیز
٤ ــ نسخه هذا

وسخن مجمل درین باب آنست که اگر مرد اگرزن بمال فراوان ومهر گران، رواست، ورخصت هست، که عمر خطاب چهل هزار درم مهر زن خویش کرد، و رسول خدا (ص) ام‌حبیبه بزنی خواست، و نجاشی از بهر رسول خدا چهارصد دینار بمهر بوی داد، و ابن‌عمر دختر خویش را کاوین ده‌هزار درم کرد، امّاچنان نیکوتر است وپسندیده‌تر که مَهر زنان سبك باشد وآسان، نه فراوان و گران، بدلیل آن خبر که مصطفی (ص) گفت اَلا لاتُغالوا فی صُدُق النساء و درخبر است که رسول خدا (ص) یکی را گفت که زن را میخواست روبطلب کاوین، و اگر همه یك انگشتری آهنین بود ونیز مصطفی (ص) گفت من اعطیٰ فی صَداق ملءَ کفّ ٍ من بُرّ اوسَویق او تَمر، فقد استحلّ، یعنی فی النکاح

هرچند که این تقلیل در مهر رواست، و شرع بدان آمده، امّا اختیار آنست که بعضی علماء ازسلف نقل کرده‌اند که انهم کانوا یکرهون ان یکون مهرُ الحرائر مثلَ اجور البغایا، الدّرهم والدّرهمین، و یحبون أن یکون عشرین درهماً گفتا سلف کراهیت میداشتند که مهر آزاد زنان همچون اجرت پلید کاران باشد یك درم و دو درم وماننده آن، بلی دوست داشته‌اند که بیست درم بودیا صد درم، یا رطلی درم، یا زیادت از آن چندانکه درآن مغالات نباشد

« اَتأخذونه » استفهام نهی وتوبیخ (۱) است، « بهتاناً » یعنی ظلماً بغیر حقّ، و البهتان الباطل الّذی یتحیّرُ مِن بطلانه « وإثماً مُبیناً » ـ ای بَیّناً، انتصابهما علی أنهما مصدران موضوعان فی موضع الحال، والمعنی أتأخذونه باهتین وآثمین؟ و کیف تأخذونه؟ این برسبیل استفهام گفت چنانکه جای دیگر گفت « کیف تکفرون بالله » میگوید و خود چون وا ستانیدآن مهر که با ایشان دادید، یا چیزی از

۱ ـ نسخه توبیخ = زشت شمردن

آن مهر پس افضا؟! و « افضا » از نامهائی است که آن کنایات‌اند درقرآن ازجماع، وأصله الغشیان

«وأخذنَ منکم میثاقاً غلیظاً» ـ این میثاق آنست که امساك بمعروف او تسریح باحسانٍ، از تسریح باحسان یکی آنست که ازحق آن زن چیزی کاسته نباید مجاهد گفت میثاق کلمهٔ نکاح است که استحلال بآن حاصل شود عکرمه و ربیع گفتند هوقوله «اخذتموهنّ بأمانةِ الله، واستحللتم فروجَهنّ بکلمةالله »

« ولا تَنکحوا ما نَکح آباؤُکم مِنَ النساء » الآیة ـ این درشأن قومی آمد از عرب که زن پدر خویش بعد از پدر می‌باز خواستند، و از ایشان **صفوان بن امیه** بود و **اسود بن خلف** و **ابو نفیل العدوی** و **قیس بن ابی قیس** ربّ‌العالمین این آیت فرستاد، و آن برایشان حرام کرد، و این تحریم بنفس عقد حاصل شود، وپدرنسبی و رضاع هردو درآن یکسانند آنگه گفت « الّا ماقد سلف » ـ یعنی آنچه در جاهلیت بود گذشت، اکنون در اسلام آن حلال نیست **براءعازب** گفت خال خود را دیدم، گفتم کجا میروی؟ گفت رسول‌خدا مرا فرستاد بکسی که زن پدر خویش بعد از پدر باز خواسته است، میروم که ویرا گردن زنم « إنّه کان فاحشةً و مَقتاً » ای فاحشةً عندالله و معصیةً، تورِث بغضَ الله « وساء سبیلاً » ای قبح هذا الفعل طریقاً

« حُرّمَت علیکم امّهاتُکم » ـ ربّ العالمین دربن آیت نکاح چهارده زن حرام کرد هفت از روی نسب، وهفت از روی سبب، اما ایشان که از روی نسب حرام‌اند مادران‌اند هرآن زن که نسب توباوی شود اگردور است و اگر نزدیك، آن مادر تو است، وبرتو حرام است مادران که مادرت را زادند، مادران که پدرت را زادند، همه درتحت این حدّ مندرج‌اند دیگر دختران‌اند هرزن که نسب وی از روی

ولادت باتو آید، اگر دور بود واگر نزدیك، آن دختر تو است، و بر تو حرام است. دختران فرزندان وفرزندان فرزندان فرزندان همه درتحت این شوند سیوم خواهران اند، که هامشاخ تواند ازهر جهت که باشد چهارم خواهران پدراند، که هام شاخ پدر باشند پنجم خواهران مادر، که هام شاخ مادر باشند ششم دختران برادرند، ازهر جهت که برادر بود، ازیك طرف بود یا ازهر دوطرف هفتم دختران خواهراند، از هر جهت که خواهر باشد

امّا ایشان که از روی سبب حراماند اوّل دایه است، که تـرا شیردهد، هر که ترا شیر داد یاپدرت را، یامادرت را شیرداد، وی مادر تواست، یعنی از روی حرمت نه از روی نسب و وراثت و ازاینجا است که دختران مصطفی (ص) را بنات امّهات المؤمنین گویند، نه اخوات المؤمنین دوم خواهران هام شیراند، چنانکه گفت «و أخواتُكم من الرَّضاعة»، و ایشان سهاند همچون خواهران نسبی، و هرچند که در قرآن این دونفرند که مخصوصاند، یعنی مادران وخواهران که ازجهت رضاع محرّماند، اما سنّت جماعتی دیگر در افزود نه آنچه گفت «يُحرَمُ من الرّضاع مايُحرم من النسب»، و رُوِی انه قال (ص) «ماحرَّمتهُ الولادةُ حرّمه الرّضاعُ» اگر زنی کنیركِ شوهر خویش را که طفله باشد شیر دهد، آن کنیرك بر شوهرش حرام شود، و قیمتش بیوفتد، که اکنون دختر وی است از جهت رضاع، و اگـــر زنی پسری دارد، آنگه دختری بیگانه را شیردهد، آن دختر خواهر این پسر شود، ونشاید که این پسر آن دختر را بزنی کند اما اگر آن دختر خواهری دارد مراین پسر را رسد که آن خواهر را بزنی کند، واگرچه خواهر خواهرش باشد وصورت این درنسب آنست که اگر مردی را پسری بود و آنگه زنی خواهد که آن زن را دختری بود از شوهری دیگر، اکنون دختری آرد ازین زن، این دختر خواهر آن

پسر است، هام پدر، وخواهر آن دختر است هام مادر اکنون پسر را رواست که آن دختر را بخواهد که از شوئی دیگر است، و اگرچه خواهر خواهر وی است، و در جمله هرمرد که بزنی رسد بنکاح درست یا بوطی شبهت، یا بملك یمین، و از وی فرزندی در وجود آید، شیروی هم حقّ مرد است وهم حق زن، چون این زن کودکی بیگانه راشیردهد، آن کودك برایشانرا چون فرزند نسبی بود، فرزندان وی وفرزند فرزند چندانکه بود برایشان حرام شدند امّابرادران وخواهران این کودك، و پدران ومادران وی، واعمام وعمّات وی، هیچ برایشان حرام نشوند، وتحریم بایشان تعلّق ندارد، که آنجا نه نسب است ونه رضاع

و بدان که حرمت رضاع بدو شرط ثابت شود یکی آنست که چون شیر خورد این طفل، ویرا کم از دوسال بود، یا دوسال اگر بیش بود رضاع را اثری نبود، که **مصطفی** (ص) گفت «لارضاع بعدالحولین» دیگرشرط آنست که هیچ رضعت کم نخورد، بحکم خبر **عائشه**» قالت کان فیما اُنزل من **القرآن** عشرُ رضعاتٍ یحرمن، ثم نُسخ بخمسٍ معلوماتٍ

« و اُمّهاتُ نسائکم » و مادران زنان شما برشما حرام اند این تحریم بنفس عقد حاصل شود، اگر بزن خویش رسید یا نرسید، دخول افتاد یا نیفتاد، بعد از عقد نکاح مادر زن حرام است، حرامی مؤبد، تا آن حدّ که اگر دختر کی طفله بزنی بخواهد، وعقد نکاح ببندد، پس ویرا طلاق دهد، پس آنکه زنی اجنبیّه آن طفله را شیر دهد، آن اجنبیه بروی حرام گشت، از بهر آنکه مادر دختری است که آن دختر روزی زن وی بود بنکاحی صحیح

« و رَبائِبُکُمُ اللّاتی فی حجورکم مِن نسائکم اللّاتی دخلتم بهنّ » ـ و دختران زنان شما برشماحرام اند، یعنی پس از آنکه بمادران ایشان رسیدند، ودخول کردید

اگر مردی زنی بخواهد و دخول کند، آنگه آن زن را طلاق دهد، پس بعد از طلاق، این زن دختری طفله را شیر دهد، آن دختر برین مرد حرام شود، از بهر آنکه دختر زنی است که روزی زن این مرد بود و بوی رسیده. امّا اگر بوی نرسیده باشد، و او را طلاق دهد، یا بمیرد، دختر وی بزنی تواند کرد، که ربّ العالمین گفت «فإن لم تکونوا دخلتم بهنّ فلا جُناحَ علیکم» ای فی نکاح بناتهنّ، وبه قال النبیّ(ص) اذا نکح الرَّجلُ المرأة فلا یَحلُّ له أن یتزوَّج بأمّها، دخل بالبنت اولم یدخل و إذا تزوّج الأمَّ ولم یدخل بها، ثمّ طلّقها، فإن شاءَ تزوّج البنتَ. و در خبر است که امحبیبه بنت ابی سفیان گفت یا رسول‌الله خواهر من بنت ابی سفیان بزنی بخواه رسول(ص) گفت تو می‌دوست‌داری که من چنین کنم؟ گفت آری دوست‌دارم، وخواهر خود را بنیك‌بختی و نیك جهانی میخواهم رسول(ص) گفت که اومرا حلال نیست، و روا نباشد که ویرا بزنی کنم امحبیبه گفت یا رسول‌الله ما چنان دانستیم، و در آن حدیث کردیم که تو دختر بوسلمه میخواهی که بزنی کنی، گفت دختر بوسلمه که مادرش امسلمه است که زن منست؟ گفت آری رسول(ص) گفت او ربیبهٔ منست، درحجر من پرورده، واگر نیز ربیبه نبودی، هم حلال نبودی مرا، که وی دختر برادرم است ازجهت رضاع، کنیزکی ثُوَیبه بود که مرا و بوسلمه را بیکدیگر شیر داد آنگه رسول خدا گفت دختران و خواهران خود را برما عرضه مکنید

«وَحلائِل ابنائکم» ـ تُسمّی المرأةُ حلیلةً، والرّجل حلیلاً، لانّ کلّ واحدٍ منهما حلالٌ لصاحبه، وقیل لانّ کلّ واحدٍ منهما یَحُلّ صاحبه، من الحلول، وقیل لانّ کلّ واحدٍ منهما یحلّ ازارَ صاحبه، مِن حلّ العقد میگویند حرام است برشما که زنان پسران شما بزنی کنید، چون زن درعقد نکاح پسر باشد، بر پدر حرام گشت بنفس عقد، اگر پسر از جهت نسب باشد یا از جهت رضاع هردو درین حکم یکسانند، اما پسر خوانده

درحق این شود **عطا** گفت این درشأن **سید(ص)** فروآمد، که **زینب‌بنت‌جحش** را بزنی خواست، و زینب زن **زیدحارثه** بوده بود، و زید پسرخواندهٔ **مصطفی(ص)** بود

«وأن تجمَعوا بینَ الأختین» ـ وحرام است برشما که جمع کنید میان دو خواهر بزنی کردن، ازبهر آنکه دوخواهر ضَرّة یکدیگرشوند، و قطیعت رَحِم کشد «الّا ماقد سلف» **عطا** و **سدی** گفتند الّا ماکان من **یعقوب** (ع) فانّه جمعَ بین **لیا ام‌یهودا** و بین **راحیل‌ام‌یوسف**، وکانتا اختین امّا امروز اگر کسی ناداني خواهر زن خویش بخواهد، فرقت باید افکندن میان ایشان، واین خواهر که بزن خویش بخواسته بود او را صداق نباشد، مگر که دخول کند، که آنگه مهرالمثل‌واجب شود لقوله(ص) «فله المهر بما استحلّ من‌فرجها»، وبا عدّت این خواهرسر بیاید نه رواباشد که مباشرت آن خواهر کند که زن اصلی بود، وچنانکه جمع کردن میان دوخواهر نکاح روا نیست، جمع کردن میان زنی و خواهر پدر او، و میان زنی و خواهر مادر اوهم روا نیست بدلیل‌خبر، وهو ماروی انّ النبی قال «لاتُنکح المرأة علیٰ عمّتها، ولا علَی ابنة اخیها، ولا علیٰ خالتها، ولا علَی ابنة اختها»

«انّ‌اللّٰه کان‌غفوراً» ـ یعنی لِما کان فی‌الجاهلیّة «رحیماً» لما کان فی‌الاسلام

«والمحصَناتُ من‌النساء» الآیه ـ این هفتم زن است از محرّمات که از روی سبب حرام گشته‌اند، و محصَنات درقرآن برسه وجه‌اند یکی ذوات الارحام، چنانکه دراین آیت گفت دیگر محصنات حرائراند از آزاد زنان، چنانکه آنجا گفت «و مَن لم‌یستطع‌منکم طَولاً أن ینکح المحصَنات المؤمنات»، وجائی‌دیگر گفت «فعلیهنّ نصفُ ماعلی المحصنات من‌العذاب» سیوم محصنات عفائف‌اند،

پرهیز کاران وپارسایان ، چنانکه گفت « إنّ الذین یرمون المحصنات » وذوات الازواج را محصنات بآن گویند که حصانت ایشان از جهت شوهران است ، فإنّ الازواج احصنوهنّ ، ومنعوا منهنّ وأصل الإحصان المنع امّا حرائر وعفائف ، حصانت ایشان از جهت حرّیّت وعفّت است قال اللّٰه تعالیٰ « ومریم ابنة عمرانَ الّتی أحصنت فرجَها » ای عفّت

« والمحصنات من النساء » ـ میگوید زنانی که ایشانرا شوهراناند برغیر شوهران حراماند « إلا ما ملَكَت أیمانُکم » یعنی بالسّبی من دارالحرب فإنّها یحلّ لمالکها بعدالاستبراء بحیضه ، و إن کان لهنّ ازواجٌ من المشرکین فی دارالحرب **ابوسعید خدری** گفت که رسول خدا (ص) روز حنین لشکری را به **اوطاس(١)** فرستاد ، و ایشانرا نصرت وغنیمت بود ، وبردگان آوردند ، و درجملهٔ بردگان زنان بودند که شوهران مشرك داشتند مسلمانان ازصحبت ایشان میتحرّج نمودند، یعنی که ایشان شوهران مشرك دارند ربالعالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد وقیل معناه، حرامٌ علیکمُ المحصَناتُ من النساء ، فوق الاربع ، الا ماملکت أیمانُکم، فإنّه لاعِدّةَ علیکم فیهنّ

« کتابَ اللّٰه علیکم » ـ نصب است بر مصدر، توکید را ، واین محمولست برمعنی، لأنّ معنی قوله عزّوجلّ « حُرّمت علیکم امّهاتُکم » ، کتبَ اللّٰهُ علیکم کتاباً ، و هٰذا کما قال الشاعر « ورُضتُ فذلّت صعبة ای اذلالٍ » ، لان معنی رُضتُ ، اذللتُ وقیل نُصب علی الإغراء ، ای الزموا کتابَ اللّٰه بتحریم ماذکرنا من النساء علیکم

« وَاُحلَ لکم » ـ بضم الف قراءت **حمزه وکسائی** است وحفص ، از **عاصم**

١ـ نسخهٔ ح به اوطاوس

علىٰ بناء الفعل للمفعول به ، عطفاً علىٰ قوله « حرّمتْ عليكم امّهاتكم » ، و الفعل فيه نُسِيَ للمفعول به ليُشاكلَ المعطوفُ المعطوفَ عليه باقي قرّا « و اَحلّ لكم » حواند بفتح الف، على بناء الفعل للفاعل ، حملاً على ما يَليه من قوله « كتاب الله » ، لأنّ المعنى كتب الله عليكم كتاباً « و أحلّ لكم ماوراءَ ذٰلكُم » ـ اى ما سِوىٰ ذٰلكم من النساء

« اَن تبتغوا » ـ موضع آن نصب است على نزع الخافض ، يعنى لأن تبتغوا ، اى تَطلبوا بأموالكم ميگويد هرچه بيرون ازين محرّمات است که برشمرديم از زنان ، الله شما را حلال کرد بشرط آنکه بمال خويش ايشانرا طلب کنيد ، بنکاح و صداق ، يا بملك يمين

« مُحصِنينَ غيرَ مُسافحين » ـ يعنى نا كحين غيرَ زانين ، بشرط آنکه عقددرست و راست و پاك بود ، ايجاب وقبول بلفظ نکاح ، و گواه و ولى قال النبيّ (ص) « كلُّ نكاحٍ لم يَحضُره اربعةٌ فهو سِفاح خاطبٌ و وليّ و شاهِدا عَدلٍ »

« فمَا استمتعتم به منهنّ » ـ اختلاف است ميان علما که اين آيت محکم است يا منسوخ قول حسن و مجاهد آنست که آيت محکم است ، ومعنى آنست که فما انتفعتم وتلذّذتم به من النساء بالنكاح الصّحيح

« فآتوهنّ اُجورَهنّ » اى مُهورهنّ كاملاً بعدالدّخول، و نصفاً قبل الدّخول ميگويد چون بنکاح صحيح بيکديگر رسيد ايشانرا مَهر تمام دهيد، وپيش از دخول ومسيس نيمهٔ مهر و بمذهب ابن عباس آيت محکم است، رخصت نکاح متعت است ، ونکاح متعت آنست که زنى خواهد بولىّ و دو گواه تازمانى نام کرده ، بأجرى معلوم پس چون آن مدّت بسر آيد ، زن مالك نفس خويش باشد آنکه اگر خواهد باوى ميباشد ، و اگر نه، ويرا رسد که از وى مفارقت کند ، وعدت وى آنست که يك قُرء باز برد ، اگر

ار دوات الأقراء باشد ، و اگر نه ار دوات الاقرا بود ، یك ماه است عدّت وی ، تا استبراء رحم حاصل شود ، و میان ایشان توارث نباشد ، و اگر فرزندی آید بپدر ملحق بود

این شرح نکاح متعت است ، و ابن عباس و طائفه‌ای ار اهل بیت این رخصت داده‌اند ، و دلیل ایشان قراءت ابی و سعید بن جبیر است « فما استمتعتم به منهنّ الیٰ اجلٍ مُسمیً فَآتوهُنَّ اجورَهنّ » اما معظم علما وفقهاار صحابه و تابعین و سلف صالحین بر آنند که این نکاح متعت در ابتداء اسلام بود پس منسوخ گشت ، ومتعت زنان در شریعت امروز حرام است مصطفی (ص) گفت در بعضی ار خُطب « یاأیُّهاالناس انّی کنتُ امرتُکم بالاستمتاع مِن هذه النساء ، ألا انّ‌الله سبحانه حرّم ذلك الیٰ یوم القیٰمة » وقال عمر بن الخطاب ما بالُ رجالٍ ینکحون هذه المتعة ، وقدنهیٰ رسولُ‌الله(ص) عنها ، لاأجدُ رجلاً نکحها الا رجمتُه بالحجارة وقال ابن عمر المتعةُ سِفاحٌ ، و قال عطا المتعة حرام مثل المیتة و الدّم و لحم الخنزیر قال ابواسحق الزجاج هٰذه آیه قد غلط فیها قومٌ غلطاً عظیماً جداً ، لجهلهم باللغة ، و ذلك انّهم ذهبوا الیٰ انّ قوله عزّ وجلّ « فما استمتعتم به منهنّ » مِن المتعة التی قد أجمع اهل الفقه انّه حرامٌ ، و انما معنی « فَما استمتعتم به منهنّ » فما نکحتموه منهنّ علی الشّرائط التی جرت فی الآیة ، آیة الاحصان « أن تبتغوا بأموالکم محصنین » ای عاقدین التزویج ، « فَما استمتعتم به منهنّ » علی عقد التزویج الذی جریٰ ذکره ، « فَآتوهنّ اجورَهنّ فریضةً » ای مهورَهن ، فان استمتع بالدخول بها آتی المهر تامّاً ، و ان استمتع بعقد النکاح آتی نصفَ المهر ، والمتاع فی اللغة کل ما یُنتفع به ، وقوله عزّوجلّ « و متِّعوهنَّ علی الموسع قدرُه » ، لیس معناه زوجوهنَّ المُتع ، انما معناه اعطوهنّ ما یستمتعنَ به ، و کذلك « و للمطلّقات متاعٌ بالمعروف » و مَن زعم ا

ما استمتعتم به منهنّ ، المتعة التی هی الشّرط فی التّمتع الذی تفعله الرافضة ، فقد أخطأ خطأً عظیماً لأنّ الآیة بیّنةٌ واضحة

« فَآتوهنّ اُجورَهنّ فریضةً » ـ اجر اینجا مَهراست ، و سُمّی اجراً لأنّه اجرُ الاِستمتاع ، ولهذا یتأکّد بالخلوة والدّخول و بمذهب **شافعی** مهر را حدّی نیست ، اگر اندك بود و اگر بسیار ، رواست ، که در شرع مقدّر نیست ، و بمذهب **بوحنیفه** مقدّر است ، و کمینهٔ آن ده درم سپید است ، و دلیل **شافعی** آنست که **مصطفی** (ص) گفت « الصَّداق جائزٌ قلیله و کثیره » ، وقال « من اعطیٰ فی صَداق امرأته ملءَ کفّیه سویقاً اوتمراً فقد استحلّ » و اگر زنی را بزنی کند بی مهر ، عقد درست است امّا **شافعی** را دو قول است که مهرالمثل او کی واجب شود ؟ یك قول آنست که بنفس عقد واجب شود ، وهوالموافق لمذهب **ابی حنیفة** ، وقول دوم آنست که بوطی و دخول واجب شود ، وهوالصحیح والمنصور فی الخلاف

« ولا جُناحَ علیکم فیما تَراضیتُم به مِن بعدالفریضة » ـ بقول ایشان که نکاحِ متعت روا دارند معنی آنست که اگر بعد از انقضاء مدّت وپیش از استبراء رحم برضاء یکدیگر خواهند که در مدّت و دراجر بیفزایند ، ایشانرا روا باشد ، و بقـول عامّهٔ فقها و جمهور اهل علم معنی آنست که « ولاجناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة » یعنی مِن حطٍّ مِن المهر وابراءٍ من بعض الصَّداق اوکُلِه ، ای لااثمَ علیکم فی أن تَهَبَ المرأةُ للرّجل مهرَها ، او یهبَ الرّجلُ للمرأةِ اِن لم یدخل بها نصفَ المهرالذی لایجب لها الا بالدخول ، وقیل لابأسَ أن ترضی المرأةُ من النفقه بدون نفقة مثلها

« انّ الله کان علیماً » ـ بما یصلح امرَالعباد ، « حکیماً » فیما بیّن لهم من عقد النکاح الّذی به حُفظتِ الاموال و الا نساب

النوبة الثالثة

قوله تعالى «يا أيها الّذين آمنوا لا يحلّ لكم أن ترثوا النّساءَ كرهاً» الآية ـ هم ندا است وهم تنبیه، هم اشارتست وهم شهادت، وهم حکم یاد داست «أيها» تنبیه است، «الّذين» اشارت است، «آمنوا» شهادت است، «لا يحلّ لكم أن ترثوا النّساءَ كرهاً» حکم است، و بیان حکم آنست که این زنان مستضعفان‌اند، و در تحت قهر شما اسیراند نگر تا ایشان را نرنجانید، و از راه تلبیس و تدلیس برایشان حکم نکنید، وقهر ننمائید، و آنچه شرع نپسندد از ایشان درنخواهید، بلکه با ایشان بمعروف زندگانی کنید «وعاشروهنّ بالمعروف» ای بتعليم الدّين والتأدّب باخلاق المسلمين راه دين و ديانت بايشان نمائيد، و آداب مسلمانی و شریعت ایشانرا در آموزید، و ایشانرا از آتش بپرهیزید، چنانکه جای دیگر گفت «قوا انفسكم وأهليكم ناراً» آداب صحبت درمعاشرت با ایشان نگه‌دارید، ورنج ایشان احتمال کنید، و بار خدمت و رنج خویش برایشان منهید هرچند که از روی ظاهر علی‌الخصوص زنانرا میگوید، امّا از روی‌اشارت علی‌العموم‌همهٔ مسلمانانرا میگوید نگریدتاخویشتن را بهیچ وقت‌برهیچ مسلمان حقّ وفضل‌واجب‌نبینید، و ازمهینان خویش خدمت نخواهید، وبر کمینان زور نکنید و براهل ضعف صولت ننمائید، بلکه درمراعات ومواسات ایشان بکوشید، و بایشان تقرب کنید

به داود(ع)وحی آمد که ای داود اگر شکسته‌ای بینی در راه‌ما، یادل شده‌ای درکار ما، نگرتا او را خدمت کنی، بلقمه‌ای نان، بشربتی آب بدو تقرّب جوئی، و در بر آفتاب نورِ دلش بنشینی ای داود دل آن درویش درد زده مشرقه آفتابِ نور ماست! آفتاب نور جلال ما پیوسته در غرفهٔ دل او می‌تابد

پیر طریقت گفت ای مسکین اگر نتوانی که باو تقرّب جوئی، باری بـدل اولیائش تقرّب جوی، که بر دل ایشان اطّلاع کند، هر که را دردل ایشان بیند، ویرا بدوست گیرد نبینی که **مصطفی**(ص) باضعفاء مهاجرین بنشستی، وجود را درایشان شمردی، و گفتی الحمدللّه الّذی جعل فی‌أمّتی مَن امرتُ ان اصبر نفسی معهم، و ذلك فی‌حدیث **ابی‌سعید الخدری**(رض) قـال كنتُ فی‌عصابة، فیهاضعفاء المهاجرین، وإنّ بعضهم یستُر بعضاً من‌العَری، وقارءٌ یقرأ علینا، و نحن نستمع الی‌قرائته، فجاء النبیُ(ص)، حتّی قام علینا، فلمّا رآه القاری سکت فسلم، فقـال ما کنتم تصنعون؟ قلنا یارسول‌اللّه قاریٌ یقرأعلینا، ونحن‌نستمع‌الی‌قراءته، فقال‌رسول‌اللّه(ص) «الحمدللّه الذی جعل فی‌امتی من‌اُمرتُ ان‌اصبر نفسی‌معهم»، ثمّ جلس وسطنا لیعُدَّ نفسَه فینا ثمّ قال‌بیده هٰـکذا، فحلق‌القوم و بوّرت وجوهُهم، فلم یعرف رسولَ‌اللّه(ص) احدٌ، قال وکانوا صُعَفاءَ المهاجرین، فقال النبی(ص) «اَبشِروا صعالیك المهاجرین بالنّور التّام یوم‌القیٰـمة، تدخلون الجنة قبل‌اغنیاء المؤمنین بنصف یوم مقدارَ خمسمائة عام»

«وإن کرهتموهنّ فَعَسیٰ أن‌تکرهواشیئاً ویجعل‌اللّهُ فیه خیراً کثیراً». هرچه آن بر نفست امروز صعب‌تر، فردا آن بردلت خوشتر هرچه امروز درسرای حکم صورت‌رنج‌دارد، فردا درسرای وصل مایهٔ گنج بود بیمرادی وبیکامی امروزبرنفس سوار است، لکن رهی مراد وکام که فردا درضمن‌این کار است

گر امروز اندرین منزل ترا حالی زیان باشد

رهی سرمایه و سودا که فردا زین زیان بینی

قوله «و ان اردتمُ استبدالَ زوجٍ مکانَ زوجٍ وآتیتم اِحدیٰهنّ قِنطاراً فلا تأخذوا منه شیئاً» ـ تحقیق کرم است درمذهب دوستی، و تمهید قاعدهٔ جوانمردی، میگوید جفوت‌ِفرقت واسترداد معیشت‌بهم جمع مکنید، که این‌نه‌کار کریمانست،

و نه سرای جوانمردان ! چون داغ فرقت بر دل آن مسکینه نهادی ، نگر تا دست جرح او نیز برسد نیاری ، بآنکه داده واستانی ، و داغش برداغ نهی

حسن بن علی (ع) زنی داشت ویرا طلاق داد آنگه مال فراوان بوی فرستاد، و گفت او را محنت فراق ما بس است ، نیز رنج دست تنگی بروی نباید نهاد گویند آن مال چهل هزار درم بود زن آن مال پیش خویش بخاك فرو ریخت و میگفت « متاعٌ قلیل مِن حبیب مفارق »

« حُرِّمَتْ علیکم اُمّهاتُکم » الآیة ـ اشارت این آیت آنست که بناء شرع بر تعبّد است نه بر تکلّف ، و قانون دین منقول است نه معقول ، و مایهٔ سنّت تسلیم است نه تعلیل تسلیم راهیست آسان ، منزل آن آبادان ، مقصد آن رضاء رحمن تکلّف وتصرّف راهیست دشخوار ، منزل آن خراب ، مقصد آن ناگوار هان ! از راه تکلّف خیز ، و در تسلیم آویز ، وز تصرّف وتعلیل بپرهیز آنچه شرع حرام کرد محرّم دان بی علّت، حوالت آن بر ارادت ، بناء آن بر مشیّت بجای محرّم گر محلّل بودی همان بودی، وسائغ در شرع مقدّس بودی ، و بی علّت و بی شبهت بودی ، فهو الحقّ حلّ حلاله ، یفعل مایشاء ویحکم مایرید ، من یحرّم مایشاء علی من یشاء ، ویبیح مایشاء لِمَن یشاء ، لاعلّةَ لصُنعه ولا معترضَ علی حکمه

٦ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « وَمَن لَم یَستطِع مِنکُم » وهـر که نتواند از شما ، « طَولاً » از بی طَولی ، « اَن یَنکِحَ المُحصَناتِ المُؤمِناتِ » که زنی کند آزاد زنان گرویدگان را ، « فَمِن مَا مَلَکَت اَیمَانُکُمْ » ویرا حلالست که کنیزکی زنی کند ، « مِن فَتَیَاتِکُمُ المُؤمِنَاتِ » از ین کنیزکان شما که گرویدگان اند ، « وَاللهُ اَعلَمُ بِاِیمانِکُم » وخدای داناتر دانائی است بایمان شما ، « بَعضُکُم مِن بَعض » شماهمه

از یکدیگراید در عقد دین بهم، « فَانْكِحُوهُنَّ » کنیزکان را زنی کنید، « بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ » بدستوری خداوند ایشان « وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ » و بایشان دهید کاوینهای ایشان، « بِالْمَعْرُوفِ » بداد و درخور، « مُحْصَنَاتٍ » کنیزکان پاك نکاح پاك، « غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ » نه نابکاران پلیدکاران، « وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ » و نه برهوای دل بی‌نکاح دوست گیران، « فَإِذَا أُحْصِنَّ » چون آن کنیزکان شوی کردند، « فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ » اگر زنا کنند، « فَعَلَيْهِنَّ » برایشانست « نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ » نیمهٔ آن حدّ که بر آزاد زنانست، « ذَٰلِكَ » این نکاح کنیزك، « لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ » آنکس را حلالست که از آفت عزبی و تباهی دین ترسد، « وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ » و اگر صبر کنید شما را آن بهتر و نیکوتر، « وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵) » وخدای آمرزگار است ومهربان

« يُرِيدُ اللَّهُ » میخواهد خدای، « لِيُبَيِّنَ لَكُمْ » که پیدا کند شما را راه پسندیده ازناپسندیده، « وَيَهْدِيَكُمْ » وشما را نماید، « سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ » راههای نیکان که پیش‌ازشما بودند، « وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ » وشما را از ناپسند توبه دهد، واز شما توبه پذیرد، « وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) » والله داناست راست دانش

« وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ » و خدای میخواهد که شما را باخود آرد، « وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ » و ایشان که درین جهان گرد بایستهای ناپسندیده میگردند، میخواهند، « أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷) » که شما ازراه‌راستی بگردید بگشتنی بزرگ

« يُرِيدُ اللَّهُ » میخواهد خدای، « أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ » که بار از شما سبك كند، « وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸) » وآدمی را ضعیف آفریدند [که با خود برنتاود]

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند، « لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ

بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ » مالهای یکدیگر در میان یکدیگر بناشایست محورید ، « إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً » مگر که بازرگانی سود ، « عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ » از هامداستانی دلهای شما « وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ » وخویشتن را مکشید ، و درخون خود مبید(۱) « إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً (۲۹) » خدای بشما مهربانست

« وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ » وهر که درخون خویش شود « عُدْوَاناً وَظُلْماً » بشوخی و افزونی جستن وستمکاری ، « فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَاراً » او را بآتش رسانیم سوختن‌را ، « وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً (۳۰) » وآن برخدای آسان است

النوبة الثانية

قوله تعالى « ومن لم يستطع منكم طولاً » الآية ـ طول ایدحا غنی است و بی‌نیازی و کام ، یعنی بی‌نیازی که پیدا شود برمرد ودر ری وی ، تقول العربُ ما لفلانٍ طائلٌ ولاطولٌ معنی آیت آنست که من لم‌يستطع منكم قدرةً و غنيً ان ينكح المحصَناتِ ، هر که توانائی وبی‌نیازی ندارد ، وتواند که آزاد زنی‌را بزنی کند ، او را حلال است که کنیزك دیگری بزنی کند ، بشرط آنکه کنیزك همدین این مرد آزاد بود کسائی محصِنات بکسر صاد خواند در همهٔ قرآن ، مگر آنجا که گفت « والمحصَنات من النساء الّا ماملكت ايمانكم » که این یکی بفتح صاد خواند باقی قرّا بفتح صاد خوانند در همهٔ قرآن اما من كسر الصّاد فانّه بناه على احصنت بناءَ الفعل للفاعل ، والمراد احصَنّ نفسَها بالعفة والتزوج ومَن فتح الصادَ بناه على اُحصِنت فهی محصَنةٌ بناءَ الفعل للمفعول به ، اى احصنها غيرُها ، إمّا الزّوجُ ، وامّا الاسلام ، وامّا التعفف وإمّا الولیّ بتزويجها

---

۱ ـ نسخهٔ ح مباشید

این آیت دلیل **شافعی** است (رض) که گفت مرد آزاد مسلمان نشاید که کنیزك را بزنی کند مگر بسه شرط یکی آنکه کنیزك مسلمان بود دیگر آنکه مهر آزاد زن نیابد سوم آنکه از آفت عزوبت نرسد تا این سه شرط جمع نشوند روا نیست که کنیزك را بزنی کند **ابن عباس گفت** مَن ملك ثلاثمائة درهمٍ وجب علیه الحجّ ، وحُرّم علیه نکاح الاِماء ، وهر که آزاد زنی بزنی دارد ، بهیچ حال روا نیست که کنیزك را بزنی کند ، و اینجا که رخصت است بیش ازیك کنیزك روا نیست که بزنی کند

« واللهُ اعلمُ بایمانکم » ـ ای اعملوا علی الظاهر فی الایمان فانّکم متعبدون بالظاهر ، والله تعالی یتولّی السّرائر « بعضکم من بعضٍ » ـ فی النّسب ، ای کلّکم ولد آدم ، ویجوز أن یکون بعضکم من بعضٍ ، ای دینکم واحد ، وأنتم متساوون من هذه الجهة ، ومتیٰ وقع لأحدکم الضّرورة جاز له تزوّج الأمَة

آنگه شرائط نکاح کنیزك معلوم کرد ، گفت « فَانکِحوهُنَّ باِذن اهلهنّ » ولایت مقیّد کرد که ولّی باید « وَآتوهنّ اجورهنّ » کاوین مقیّد و فریضه کرد که کاوین باید ، « بِالمعروف » یعنی مِن غیر مَطلٍ وضرارٍ « محصناتٍ » یعنی عفائف ، « غیرَ مُسافحاتٍ » ای غیر زانیاتٍ علانیةً ، « ولامتّخِذاتِ أخدانٍ » یعنی وغیر زانیاتٍ سِرّاً میگوید کنیزکی باید پرهیزکار و پارسا وخویشتن‌دار ، نه زناکار نهان ، نه پلیدکار آشکارا ، کنیزکی که نکاح گیرد بشرایط اسلام نه دوستگان(۱) گیرد ، چنانکه عادت اهل جاهلیت بود که مرد زن را خدن میگرفت ، و زن مرد را برهوای دل ، بی نکاح ، وبی قصد تحلیل وتطییب

« فَاِذا اُحصِنَّ » ـ بفتح الف وصاد قراءت **کسائی** است وحمزه و **ابوبکر** از **عاصم** والمعنی احصنَّ انفسهن بالتزوّج باقی قرّاء « اُحصِنَّ » خوانند، بضم الف و کسر

۱ ـ نسخهٔ ج دوستان

صاد ، المعنى أحصنهنّ الأرواح ، وقدتقدّم بيانُ ذلك بفتح الف معنى آنست كه چون آن كنيزكان شوى كردند وبضم الف معنى آنست كه چون ايشانرا شوى دادند

«فَاِن اَتَين بفاحشة فعليهنّ نصفُ ماعلى المحصَنات مِن العذاب» ـ محصَنات اينجا حرائراند ، وعذاب حدّ زناست ، كه شرع آنرا مقدّر كرد ميگويد اگر اين كنيزكان پس از آنكه ايشانرا شوى دادند زنا كنند، بر ايشان است نيمهٔ حد آزادزنان، ونيمهٔ حدّ آزادزنان بمذهب شافعی پنجاه زخم چوبست وشش ماه نفی بيك قول وبمذهب شافعی سيّد را رسد كه مملوك خويش راحد زند ، وبمذهب ابوحنيفه نرسد اورا ، بلكه حد زدن بامام مفوّض است ، و دليل شافعی خبر مصطفی(ص) قال «اقيموا الحدودَ علىٰ ما ملكتْ اَيمانُكم»، وقال(ص) «اذا زنتْ اَمَةُ احدكم فتبيّنَ زناها فليَجلدها الحدَّ ولا يثرّب عليها ، ثمّ اِن زنت فليجلدها الحدَّ ولا يثرّب عليها ، ثمّ اِن زنتِ الثالثة فتبيّن زناها فليبعها ، ولو بحبل من شعر»

«ذٰلك لمن خشِيَ العنتَ منكم» ـ يعنى نكاح الامَة لمن خاف بليّةَ العزوبة منكم ، ميگويد اين نكاح كنيزك آنكس را حلالست ازشما كه از عزبى ترسد كه در بلائى افتد، كه دين وى درآن تباه گردد ، و قيلَ معناه لمن خاف ان يحمله شدّة الغُلمة على الزّنا ، فيَلقى العنتَ وهوالحدّ فى الدّنيا او العذابَ فى الآخرة

آنگه گفت «وَاَن تصبروا خيرٌ لكم» ـ واگر آزاد مرد صبر كند وخويشتن را در عزوبت نگهدارد ، و كنيزك را بزنى نكند او را به بود ، تا فرزندش بندهٔ كسى نباشد يونس بن مرداس گفت خادم انس مالك كه پيش انس و ابوهريره نشسته بودم انس گفت سمعتُ رسول‌اللّٰه(ص) يقول «من احبّ ان يَلقىَ اللّٰه عزّوجلّ طاهراً مطهّراً فليتزوّج الحرائرَ»، و ابوهريره گفت سمعتُ رسولَ‌اللّٰه(ص) يقول «الحرائر اصلاح البيت والاِماءُ هلاك البيت»

« واللّهُ غفورٌ رحیمٌ » ـ یعنی بالعبد حینَ رخّص له فی نکاح الاَمَةِ ، اذا لم یجد طَولَ الحُرّة وخاف العنتَ

« یُریدُاللّهُ لیُبیّن لکم » ـ کوفیان این لام را لام کی گویند وبصریان لام حفص گویند ، ومعناه لأن یبیّنَ لکم شرائعَ دینِکم ومصالح امر کم میگوید اللّه میخواهد که شرایع دین شما ، و مصالح کار شما ، برشما روشن کند ، وفرا نماید ، که صبر کردن و خود را در عزوبت نگهداشتن به است از نکاح کنیزك « ویَهدیَکُم سننَ الّذینَ من قَبلکم » ومیخواهد که شمارا بدین **ابراهیم و اسمعیل** راه نماید ، وبآن دین حنیفی که پیشینیان داشتند درتحریم مادران وخواهران و دختران ، یعنی که این زنان محرّمات که درین آیات بیان کردیم بر پیشداران پیش همچنان محرّم بودند « ویتوبَ علیکم » ومیخواهد که شما را از معصیت بطاعت باز آرد ، و شما را باز پذیرد « واللّهُ علیمٌ حکیمٌ » والله دانایست راستدان ، میداند که صلاح دین بندگان درچیست ؟ وفرمان بردار ونافرمان از ایشان کیست ؟

« وَاللّهُ یُریدُ اَن یتوب علیکم » ـ ای یُخرجکم مِن کلّ مایَکره و یأبیٰ ، الی مایُحبّ ویَرضیٰ « ویُریدُ الّذین یتّبعونَ الشّهواتِ » گفته‌اند ایشان گبرانند که نکاح خواهران و دختران برادر وخواهر روا داشتند ، ومسلمانانرا گفتند شما دخترخاله وعمّه بزنی میکنید چرا دختر برادر وخواهر بزنی نکنید ؟ وهمه یکسانند؟ ربّ العالمین گفت ایشان بر پی شهوتهای خویش میروند ، و میخواهند که شمارا نیز از راه راستی بگردانند **مجاهد** گفت این زانیانند که دیگرانرا همچون خود میخواهند چنانکه در زِنا دین خویش تباه میکنند ، میخواهند که دین دیگران تباه کنند **مصطفی(ص)** گفت برشما باد که زنا نکنید و در اِباحت آن معتقد نباشید ، که در آن شش خصلت است سه در دنیا و سه در عقبیٰ اما در دنیا آبروی

سرد ، و درویشی بردوام پیش آرد ، وعمر کوتاه کند ، و درعقبی سخط خدای رسد ، و شمار بد بیند ، وجاوید درآتش بماند آنگه مصطفی (ص) این آیت برخواند « أن سخط الله علیهم وفی العذاب هم خالدون » معنی خبر آنست که هر که زنا کند ، ومباح بیند، جاوید درآتش بماند ، اما اگر مباح نبیند پس عاصی بود نه جاحد ، وعاصی جاوید در دوزخ نماند ، واگر از معصیت توبه کند ایمان بوی باز آید ، و اورا نسوزانند بآتش مصطفی (ص) گفت « اذا زنی العبد نزع منه سربال الایمان ، فإن تاب رُدَّ علیه ، وکان ابن عباس یقـول لغلمانه تزوجوا انَّ الرجل اذا زنی نزع عنه نور الایمان ، فإن شاء الله اعطاه بعد و ان شاء منعه » وقال النبی (ص) « لا یجتمع الزنا والغنی فی بیت ، ولا الفقر وقراءة القرآن فی بیت » وقـال « ثلاث لا تکون فی بیت إلّا نزع الله منه البرکة الزنا والخیانة والسرق ، وهوالسفقة فی المعصیة » وقال(ص) « ألا من فعل فعل به ، ألامن زنی زُنی به » ، فقیل لابن عباس أرأیت من زنی ولیست له امرأة ! قال « یزنی بأمه اوبأخته او ابنته او دوابه ، فإن لم یکن له شیء من ذلك ، فبداره » ، وإنما اراد ابن عباس بهـذه المقاله انّ داره تخرب لشؤم ارتکابه الزنا ، فیبول فیها الناس ، وفی قصة المعراج انه قـال (ص) « نظرتُ فإذا أنا بقوم علی مائدة علیها لحم مشوی کأحسن ما رایتُ من اللحم ، فإذا حوله جیفٌ فجعلوا یقبلون علی الجیف ، یأکلون منها ، ویدعون اللحم فقلت من هؤلاء یاجبرئیل ؟ قال هؤلاء الزناة ، عمدوا الی ماحرّم الله علیهم ، وترکوا ما احلّ الله لهم ثم مضیت فإذا أنا بنساء معلّقات بثدیهن ، منکسات بارجلهن قلت من هؤلاء یا جبرئیل ؟ قال هؤلاء اللاتی یزنین ویقتلن اولادهن » و قال علی(ع) « یرسل علی الناس یوم القیامة ریح منتنة یتأذی بها کلّ برّ وفاجر ، فتأخذ بأنفاس الناس قـال : فینادیهم مناد هـذه ریح فروج الزناة ، الفسوهم ، لعنهم الله ! فلایبقی برّ ولا فاجر إلّا قال اللهمّ العن الزناة ، ثمّ یصرف وجوههم الی النار »

« يُريدالله أن يُخفّفَ عنكم » ـ اين بار در تحليل نكاح كنيزك است ، ومعنى تخفيف اينجا رخصت است كه شرع داد در نكاح كنيزك ، چون ازطَول حُرّه درمانده

« وَخُلق الانسانُ ضعيفاً » ـ يعنى يضعف عن الصّبر عن النّساء قال **سعيدبن المسيب** « ماآيِسَ **الشيطان** من ابن آدم إلّا اتاه من قبل النّساء ، وقدأتى علىَّ ثمانون سنةً و ذهبت إحدىٰ عينىَّ ، وأنا اعشىٰ بالأخرى ، و إنّ اخوَفَ ماأخافُ علىَّ فتنةُ النّساء » وقال **ابن عباس** ثمانى آياتٍ فى سورة النّساء هنّ خير لهٰذه الأمّة مِمّاطلعت عليه الشّمس وغربت ١ ـ « يريدالله ليُبيّنَ لكم » ٢ـ « والله يُريدأن يتوبَ عليكم » ٣ ـ « يريدالله ان يخفّفَ عنكم » ٤ ـ « إن تجتنبوا كبائرَ ما تُنهَون عنه » ٥ ـ « انّ الله لايغفرأن يُشركَ به » ٦ ـ « انّالله لايظلم مثقالَ ذرّة » ٧ ـ « و من يعمل سوءاً اويظلم نفسَه » ٨ ـ « مايفعلُ اللهُ بعذابكم إن شكرتم و آمنتم »

« يا ايّهاالّذين آمنوا لاتأكلوا اموالكُم بينكم بالباطل » ـ اى بالحرام ، كالرّبوا ، والقمار ، والقطع ، والغصب ، والسّرقة ، والخيانه ، وقيل هوالرّجل يجحَدحقَّ اخيه المسلمِ اويقتطعه بيمينه

« الّا أن تكون تجارةً » ـ اين استثناء منقطع است ، يعنى لكن إن كانت تجارةً « عن تَراضٍ منكم » بِرِضىَ البيّعَين ، فهوحلالٌ قراءت اهل **كوفه** تجارة بنصب است ، و كانَ درين قراءت ناقصه باشد ، واسم وخبر خواهد ، و اسم درو مضمر است ، يعنى الّا أن تكون الأموالُ تجارةً اى اموالُ تجارةٍ ، فحُذف المضافُ وأُقيمَ المضافُ اليه مقامَه باقى برفع خوانند « الّا ان تكون تجارةٌ » ، وكانَ درين قراءت تامّه باشد بمعنى وقع ، وخبر نخواهد ، والمعنى الّا ان تقعَ تجارةٌ ميگويد اگر تجارتى رود ميان شما ، وخريد وفروختى بود برضاء يكديگر ، آن حلال بود قال النبىّ (ص) « البيع

عن تراص ، والحبارُ بعدالصفقه ، ولايحلّ لمسلم ان يُغش مسلماً

قوله تعالیٰ « ولاتقتلوا أنفسكم » ـ این آیت به درشأن عاری است که یگانه حمله برد بروی صدهزار دشمن ، چون بومحجن که درحرب دشمن یگانه بروی شست هزارسوارشد ، و ایشانرا هزیمت کرد ، این درشأن کیست که مار افسای کند ، وشیر گیرد ، ومشت زند ، وبگرو گان طعام فراوان خورد ، وبی آنکه شنا دانددرآب شود ، این همه درخون خود شدن است ، و خبر درست است از مصطفی (ص) که هر کس که زهر خورد آن زهر فردا در دوزخ در دست اوست ، تا میآشامد جاویدی جاویدان ، وهر که آهنی درخویشتن زند با خویشتن را بکشد ، آن آهن در دست وی است در دوزخ بادرخود میزند جاویدی جاویدان ، وهر که خویشتن را ازبالائی دراوگند(١) ، یااز کوهی ، ویرا از آن بالا میدراوکنند در دوزخ جاویدی جاویدان ، وقال النبیّ (ص) « انّ رجلاً ممن کانَ قبلکم ، احد به قرحةٌ بیده فقطعها فما رقأ (٢) دمُها حتیٰ مات ، فقال ربکم تعالی «بادرنی ابن آدم بنفسه فقتلها ، فقد حرمتُ علیه الجنة » و رُوی عن جابر بن سمرة أنه قال « ان رجلاً قتل نفسه فلم یُصَلِّ علیه النبیّ » وگفته‌اند معنی « لاتقتلوا انفسکم » آنست که همدینان خود را مکشید ، فانّکم اهل دین واحد ، ومنه قوله تعالی « و انّ هذه امتکم امةً واحدةً » وقوله (ص) المؤمنون تتکافأ دماؤهم

«انّ اللهَ کانَ بکم رحیماً » ـ اذ نهی عن ذلك

ثمّ قال « و مَن یفعل ذلك » ای اکلَ المال بالباطل ، و قتلَ النفسَ «عدواناً » بعدو ما امر به ، و« ظلماً » علی نفسه ، « فسوفَ نصلیه ناراً » ای ندخله ناراً فی الآخره « و کان ذلك علی الله یسیرا » ای هیّنٌ و نحن قادرٌ علیه ، والله اعلم

١ ـ نسخه افکند

٢ ـ رقأ الدمع والدم جف وسکن ، انقطع بعد جریانه (منجم)

النوبة الثالثة

قوله تعالی « ومن لم یستطع منکم طولاً » ـ الآیة جلیل است وجبار خدای جهانیان، کریم وغفّار، نامدار، رهی‌دار، مهربان، واحد و اَحد درنام ونشان، بکرم خویش نوازندهٔ بندگان، بفضل خویش سازندهٔ کار ایشان، پیدا کنندهٔ نور عنایت خویش بردوستان، وآرایندهٔ دوستان خویش بلباس احسان خداوندی بخشاینده، وبربخشودن پاینده، وهر کس را برخویش نماینده، هر کس‌را چنانکه سزای اوست، وبقدر و اندازه وروش اوست، و ازهر کس آن درخواهد که در وسع وتوان اوست نه‌بینی که مستضعفان راه شریعت راچون رخصت نمود بنکاح کنیزک، گفت اگر ازطَول حره درمانید، وآرزوی نکاح پدیدآید، کنیزك را بزنی کنید، وشهوت خویش‌را مدافعت مکنید، چون نمیتوانید، وسنّت ایشان‌را مدد میدهد که « الدنیا متاع، وخیرمتاع الدنیا المرأة الصالحة »، و « تزوّجوا الوَدود الوَلودَ، فانّی مکاثرٌ بکمُ الأمم »، « وعلیکم بالأبکار فانهن اعذبُ افواهاً، وانتق ارحاماً، وأرضی بالیسیر » نتقُ الرَّحم کثره الولد یقال امرأةٌ ناتقٌ، اذا کانت کثیرةَ الولد

این خود راه رخصت جوانان است که مستضعفان‌اند، و باخود برنتاوانند امّا جوانمردان طریقت ومجاهدان راه حقیقت، عمل ایشان رنگی دیگر دارد، وعشق ایشان بوقی دیگر، نه عذر رخصت ایشان‌را و نه بند، نه سلطان‌شهوت با ایشان برتاود، گوئی درشأن ایشان این خبر آمد که ... داود ا حبر وأنذر قومَك قصاء الشهوات فان القلوب المعلّقة بشهوات الدنیا، عقولها عنّی محجوبة » ، ومقام حارثه اینجا رسید که گفت عزفت نفسی عن الدنیا فأسهرت لیلی وأظمأتُ نهاری، الحدیث «والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض » ـ این بعر ... که ... دنبی، واشارت است

فرا تقدیس خدای از جفتی مریم (ع)، که بندگان خود را عار داشت از نکاح کنیزک، جز بوقت ضرورت، یعنی که تا خدای را عزّوجلّ منزّه ومقدّس دانند از مباکحت پرستار وی؛ آخر این مضطرّ را نکاح کنیزک دل خرسند کرد، و گفت همه از آدم وحوا اند، و درعقدهٔ دین باهم، همه هم‌شکل یکدیگر وجنس یکدیگر، شکل بشکل شود، وجنس بجنس گراید، پس جفت داشتن، وبجفت گرائیدن ایشان را سزد بلکه خود می در باید، وجز چنین نشاید، ومعبود قدیم، کردگار عظیم جلّ جلاله، وعظُم شأنه، که ویرا شکل وشبه نیست، وجنس ومثل نیست، جفت داشتن او را سزا نیست که او را کفؤ وهمسر نیست، «لم یلد ولم یولَد ولم یکن له کفواً احد»

آنگه در آخر این آیت گفت «وأن تصبروا خیرٌ لکم»، اگر گرد رخصت نگردید، ونکاح کنیزک درباقی کنید، ودر قهر نفس شکیبا باشید، شما را بهتر بود، و راه جوانمردان اینست، ودوستان خود این کنند، و با اینهمه استمالت بنده فرو نگذاشت، وبفرمان جزم نگفت «اصبروا»، بلکه گفت «وأن تصبروا خیرٌ لکم» اگر صبر کنید و برخصت فرو نیائید، ومردانه در راه احتیاط روید، شما را جای نواخت هست، واگر صبر نکنید ورخصت جوئید، وآسانی طلب کنید، عذر هست، از آنکه شما ضعیفان اید! وباخود برنتاوان! باری لاف مردان چه زنید، وجای مردان چه گیرید؟

در گ بی برگی نداری لاف درویشی مزن

رخ چوعیاران نداری جان چنین مردان مکن!

«یُرید الله لیبیِّن لکم» - بیان شرف امت محمد(ص) است، واظهار عز ایشان، ومنت خداوند عزوجل بر ایشان، آن منت و کرامت که بر دیگران نبود از رفتگان و پیشینیان، بلکه معاملات با ایشان مکافات بود که بر ایشان رسید، چنانکه الله گفت

«فمنهم مَن احذته الصیحةُ، و منهم من خسفنا به الارضَ، و منهم مَن اغرقنا» چون این امّت حال ایشان شنیدند، و داستان ایشان برخواندند، منتظر بودند تا درحق ایشان فرمان چه آید گفت «ویهدیَکم سُنَنَ الّذین مِن قبلکم، ویتوبَ علیکم»، ناشما آن نکنیم که با ایشان کردیم، ایشانرا خسف ومسخ و اغراق بود، و شما را توبت و رحمت ومغفرت

«یریدالله أن یخفّفَ عنکم» - یعنی یُخفّف عنکم ثقلَ الأوزارِ بمواترة الواردات الی قلوبکم، «یخفّف عنکم» کلفَ الأمانة بحملها عنکم یُخفّف عنکم مقاساة المجاهدات بما یلحُ لقلوبکم مِن انوار المشاهدات، یخفّف عنکم تعبَ المطالبات بروح المواصلات

«وخُلق الانسانُ ضعیفا» - درقرآن هرجا که نام انسان است صفت ناپسندیده‌ای بپیوند آنست، چنانکه گفت «اِنّ الانسان لظلوم کفّار»، «اِنّ الانسان خُلق هَلوعاً»، «انّ الانسان لَیطغیٰ»، «انّ الانسان لربّهِ لَکنود»، «انّ الانسان لفی خسرٍ» ازآنکه انسانیّت ازخاکست، وخاک مایهٔ کثافت، وأصل کدورت امّاامید رهی نآنست که آنرور که می‌آورید، عیب میدید، وآنکه باعیب میخرید

با عیب خریده‌ای مرا روز نخست

پیر طریقت گفت خداوندا! بوده را جاهل خواندی، از جاهل جز ازجفا چه‌آید!؟ تو مارا ضعیف خواندی، از ضعیف جز از خطا چه آید؟! خداوندا! برتناوستن(۱) ما با نفس خود ازآن ضعف انگار، و دلیری و شوخی ما ازآن جهل انگار خداوندا! بوهن برگرفتی و کس نگفت که بردار، اکنون که برگرفتی نگهدار، و درسدهٔ لطف جز هدر ر!

۱ ــ نسخه ج برنامدن

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای
ور پست کنی بنا خود افراشته‌ای
من بنده همانم که تو پنداشته‌ای
از دست میفکنم چو برداشته‌ای

٧ـ النوبة الاولى

قوله تعالى « إِنْ تَجْتَنِبُوا » اگر پرهیزید ، « كَبائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ » از بزرگهای آن گناهان که شما را از آن می‌باز زنند ، « نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ » ناپیدا کنیم وسترییم از شما گناهان شما ، « وَنُدْخِلْكُمْ » وشما را درآریم ، « مُدْخَلاً كَرِيماً (٣١) » درآوردنی نیکو

« وَلَا تَتَمَنَّوْا » وآرزو مکنید [وخویشتن را مخواهید] ، « مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ » آن چیز که الله‌تعالی شما را بآن بیکدیگر افزونی وفضل‌داد ، « لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا » مردانرا بهره‌است از آنچه کنند ، « وَلِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ » و زنانرا بهره‌ایست از آنچه کنند ، « وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ » و از خدای میخواهید ازفضل وی ، « إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (٣٢) » که خدای بهمه‌چیز دانا است

« وَلِكُلٍّ جَعَلْنا » وهر کس را از مردان و زنان پدید کردیم ، « مَوالِيَ » عصبه‌ای که ازو میراث برد ، « مِمَّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَالْأَقْرَبُونَ » از آنچه گذاشت پدران ومادران وخویشان ، « وَالَّذِينَ عَقَدَتْ » و ایشان که بند بست ایشان ، « أَيْمانُكُمْ » سوگندان شما ، « فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ » نصیب ایشان از میراث بایشان دهید ، « إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (٣٣) » که الله برهمه چیز گواه است همیشه‌ای

« اَلرِّجالُ قَوّامُونَ علی النِّسَاءِ » مردان برسر زنان کدخدایان اند و کارداران وبراست دارندگان ، « بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعضَهُمْ عَلیٰ بَعضٍ » با آنچه خدای ایشان را بریکدیگر فضل داد ، « وَ بِمَا اَنفَقُوا مِن اَموالِهِم » وبآنچه نفقه میکنند مردان برزنان از مالهاء خویش ، « فَالصالِحاتُ » نیك زنان‌اند ، « قَانِتاتٌ » که خدایرا و شویانِ خویش را فرمان برداراند ، « حَافِظاتٌ الغَیْبِ » زیر جامهٔ خویش را نگه‌داران اند ، « بِمَا حَفِظَ اللهُ » بآنچه خدای نگه‌داشت « وَاللاتِی تَخافُونَ » وآن زنان که می‌ترسید ، « نُشُوزَهُنَّ » از درون نشستن ایشان ، « فَعِظُوهُنَّ » پند دهید ایشانرا ، « وَاهْجُرُوهُنَّ فِی‌الْمَضَاجِعِ » و جامهاء خواب از ایشان جدا کنید ، « وَاضرِبُوهُنَّ » وایشانرا زنید ، « فَاِن اَطَعنَکُم » اگر فرمان برند شما را ، « فَلَا تَبغُوا عَلَیهِنَّ سَبِیلاً » برایشان بهانهٔ دیگرمگیرید ، وبیداد را راهی‌مجوئید ، « اِنَّ‌اللهَ کَانَ عَلِیّاً کَبِیراً (۳۴) » که الله خداوندیست برتر ومهتر همیشه‌ای

« وَ اِن خِفتُم » واگر دانید ، « شِقَاقَ بَینِهِمَا » ناساختن وخلاف میان مردوزن ، « فَابعَثُوا حَکَماً مِن اَهلِهِ » بینگیزانید داوری از کسان مرد ، « وَ حَکَماً مِن اَهلِها » و داوری از کسان زن ، « اِن یُرِیدَا اِصلَاحاً » اگر در دل صلاحی دارند و آشتی بیوسند ، « یُوَفِّقِ اللهُ بَینَهُمَا » خدای میان ایشان در آمد سازد و باهم ساختن پدید آرد ، « اِنَّ‌اللهَ کَانَ عَلِیماً خَبِیراً (۳۵) » که خدای دانائی است آگاه همیشه‌ای

النوبة الثانیه

قوله تعالی « اِن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنه » الآیة ـ معنی آنست که اگر از گناهان کبائر بپرهیزید گناهان صغائر از دیوان شما در گیریم ، وبا پیدا کنیم بنیز پنجگانه ، زدان می‌قوله اس ا ا الصلوات الخمس کفارة لما بینهن،

ما اجتنب الكبائر » و در کبائر علماء سلف مختلف‌اند ، هم دراعداد آن ، وهم در اعیان آن از ابن‌عباس روایت کنند که هرچه درقرآن درآن عقوبتی نامرد است؛ چنانکه ختم آن گناه بلعنت است ، یا بغضب ، یا بآتش‌دوزخ ، یا بعذاب مطلق ، آن همه کبائراند قومی گفتند کبائر آنند که درآن حدّی است مسمّیٰ ، چنانکه زنا ، و دردی ، وقتل ناحق ، وشرب خمر ، وقذف محصنات ، و قومی بضد این گفته‌اند ، گفتند کبائر آن گناهان‌اند که درین جهان ازآن تطهیرنیست ، چون تضییع نماز ، وسوگند بدروغ ، و کبر ، وعجب ، وسحر چینی ، واستهزاء بمردم کردن ، و قمار باختن ، وخیانت کردن ، وفصلهٔ آب خویش ازآشامنده باز گرفتن ، و درحکم رشوت ستدن ، وعقوق پدر ومادر وامثال آن

امّا اختلاف اعداد آنست که قومی گفتند کبائر سیزده‌اند ، قومی گفتند نه‌اند ، قومی گفتند هفت‌اند ، قومی گفتند چهاراند ، قومی گفتند بیست‌اند علی‌الجمله متفق‌اند برزنا ، وسوگند بدروغ ، و دردی ، وخون ناحق ، وشرب خمر ، وسحر ، وقذف محصنات قومی گفتند بزرگتر گناهی پس از شرك نومیدی است از رحمت خدا ، وایمنی از مکر خدا ، وطمع بریدن از روح فرستادن خدای قال سعیدبن‌جبیر عن ابن‌عباس (رض) « کل شيء عُصي‌الله عزوجلّ فیه ، فهو کبیرة ، فمن عمل منها شیئاً فلیستغفر ، فانّ الله لا یخلد في‌النار من هٰذه الامّة الا راجعاً عن الاسلام ، اوجاحداً فریضة ، اومکذّباً بقدره »و در تورات است که « امهات‌الخطایا ثلاث وهنّ الکبر ، وهو اول ذنب عُصی‌الله به ، وکان ذلك لإبلیس والحرص ، وکان لآدم (ع) ، والحسد ، وکان لقابیل‌حین قتل هابیل » مالك‌بن‌مغول گفت کبائر درین آیت گناه اهل بدعت است ، وسیآت گناه اهل سنت نیست

و روایت کنند از ابن‌عباس که گفت هرچه الله تعالی برآن نهی کرده است

آن کبیره است، واگرچه یك سطر بود، وبهذا قال انس بن مالك «انّکم تعملون اعمالاً هی ادقّ فی اعینکم من الشعر، کنّا نعدّها علی عهد رسول‌الله من الکبائر».

«ونُدخلکم مُدخلاً کریماً» ـ مَدخلا بفتح میم قراءت مدنی است، واحتمال دو وجه کند یا مصدر باشد بمعنی دخول، یامکان دخول باشد، همچون مخرج که بمعنی خروج باشد، یا بمعنی مکان خروج اگر بر مصدر حمل کنی لابدّ فعلی اضمار باید کرد که بر آن دلالت کند، و انتصاب او بدان فعل مضمر باشد، وتقدیر چنان بود که و ندخلکم فتدخلون مَدخلاً کریماً، ای دخولاً کریماً میگوید درآریم شما را تا درشوید درشدنی نیکو، واگر بر مکان حمل کنی، حاجت باضمار فعلی دیگر نباشد، و انتصاب او بدین فعل بود که مذکور است، ای وندخلکم مکانَ دخول، زیرا که چون تو گوئی ادخلتك مکاناً، این «مکاناً» به «ادخلتك» نصب کنی، واین برخلاف حرف جرّ باشد والتقدیر، ادخلتُك فی مکان میگوید درآریم شمارا بجای نیکو یعنی بهشت

باقی قرّاء مُدخَلاً خوانند بضم میم، واین بر همان دو وجه را که گفتیم محتمل باشد بمصدر «ادخال» باشد، بمعنی الاِدخال، ای ونُدخلکم ادخالاً کریماً، درآریم شما را درآوردنی نیکو یامفعول «ادخال» باشد بمعنی مکان الاِدخال، ای وندخلکم مکان ادخال کریم، درآریم شما را درجائی نیکو، واگر برمصدر حمل کنی، درهردو قراءت مفعول به محذوف باشد بقدیر چنین بود که و نُدخلکمُ الجنّة ادخالاً، اوفتدخلونها دخولاً [illegible] آنست که بر مکان حمل کنند، زیرا که به «کریم» آنرا صفت کرد [illegible] سوره الدخان مکان [illegible] صفت کرد، گفت «کم ترکوا من جنّات وعیون وزروع ومقام کریم»

روی انّ النّبیّ (ص) قال «مامِن عبدٍ یأتی الصّلوات الخمس، ویصوم رمضانَ، ویجتنب الکبائرَ إلاّ فُتحت له ابوابُ الجنّة یومالقیامة، حتّیاِنّها لَتصطفق(١)»، ثم تلا «اِن تجتنبوا کبائرَ ماتُنهون‌عنه نُکفّرعنکم سیّآتِکم، ونُدخلکم مُدخلاً کریماً»

کریم ایدر بمعنی شریف است، یعنی بهشت بر دیگر جایها شرف و فضل دارد، همانست که عرش را گفت «ربّالعرش الکریم»، ای الشّریف الفاضل، و نامهٔ سلیمان را گفت «اِنّی اُلقی الیّ کتابٌ کریم» ای شریفٌ بشرف کاتبه، و قیل شریفٌ بالختم، کما جاء فیالحدیث کرمُ الکتاب ختمه، ودر قرآن کریم بمعنی شرف وفضل فراوان است «ان اکرمکم عنداللّه اتقیکم»، ای افضلکم و اشرفکم، «ولقد کرّمنا بنیآدمَ»، ایشرفناهم وفضّلناهم، «ارأیتك هذا الّذی کرّمتَ علیّ»؟ ای فضّلتَ، «فامّا الانسانُ اذا ما ابتلیه ربّه فأکرمَه»ای فضله، و کریم بمعنیصَفوح است، آنجا که گفت «انّ ربّی غنیّ کریم»، ای صَفوحٌ، «ماغرّك بربّك الکریم» ای الصّفوح، و کریم بمعنی کثیر است آنجا که گفت «لهم مغفرةٌ و رزقٌ کریم» ای کثیرٌ، و کریم است بمعنی حسن، آنجا که گفت «کم انبتنا فیها من کلّ زوج کریم» ایحسن، «وقللهما قولاً کریماً» ای حسناً هرچند که عبارات مختلف است اما حقیقت کرم درهمه بشرف وفضل باز گردد

«ولا تتمنّوا مافضّلَ‌اللّهُ به بعضکم علی بعض» ـ **مجاهد** گفت در تفسیر این آیت که **ام سلمه** گفت یارسول‌اللّه مردانرا در راه خدا جهاد است وزنانرا نیست، با لاجرم زنانرا در میراث نیمهٔ مردان است، کاشك ماییز مردان بودمانی، تا ما راییز مرد جهاد بودی، ومیراث تمام ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد که دریغ مدارید، وخویشتن را این آرزو منمائید «الرّجال نصیب مما اکتسبوا» ـ مِن‌الجهاد، «وللنساء نصیب مما اکتسبنَ» مِن‌حفظ فروجهن، و طاعة ازواجهن

١ـ اصطفاق جنبیدن درخت از باد، وجنبیدن تارهای عود ازرخمه (منتهی‌الارب)

چنانکه مردانرا ثواب است درجهاد ، زنانرا ثواب است درپارسائی ، وخویشتن‌داری ، وشوهران را فرمان برداری قول سدی آنست که چون مردانرا در میراث دو بهر آمد ، و زنانرا یك بهر ، مردان گفتند چنانکه امروز درمیراث ما را برزنان فضل دادند ، امید داریم که فردا قیامت درثواب اعمال ، ما را برایشان فضل بود ، این بود آرزوی مردان وزنان نیز آرزو کردند ، گفتند چنانکه امروز ما را میراث نیمهٔ مردان است امیدداریم که فردا درقیامت گناهان ما نیمهٔ گناه مردان بود ربّ‌العالمین این آیت فرستاد ، یعنی که این آرزو مکنید که فردا ثواب وعقاب باندازهٔ کردار بود ، هم مردانرا وهم زنانرا کلبی گفت این تمنّی که ایشان را از آن نهی کردند شبه حسد بود برایشان که مال داشتند ، و زن وفرزند برمراد ، وچاکران وجهار پایان نیکو ایشان می‌حسد بردندودریغ میداشتند ، وخود راآن میخواستند ربّ‌العالمین گفت این آرزو مکنید ، وگرحاجت بمال دارید ازفضل خدای خواهید

اینست کـه گفت جلّ‌جلاله « وَسَلُوا اللّٰهَ مِن فضله » ، بفتح سین بی همزه قراءت مکی و کسائی است ، و وجه این قراءت آنست که همزه را حذف کردند تخفیف‌را ، وحرکت‌وی‌باسین‌دادند باقی‌قراء «واسئلوا اللّٰه»خوانند، باثبات‌همزه براصل‌خویش، زیراکه همزه عین فعل است ، و کلمه امـر مخاطبه است ، بمنزلت اِقطعوا ، و فضل اینجا بمعنی رزق است ، میـگوید حسد مبرید ، و روزی از خدا خواهید قـال رسول‌اللّٰه (ص) «سَلوا اللّٰه مِن فضله ، فإنه یحبّ ان یُسأل ، و إنّ من‌افضل العبـادة انتظارالفرج وقال «مَن لم یَسل اللّٰه‌من‌فضله غضب‌علیه»، وقالت عایشة «سَلوا ربکم حتّی الشسعَ (۱) ، فإنّه إن‌لم ییَسره اللّٰه عزوجلّ لم یتیسّر » ، و قال سفیان‌بن‌عیینة « لم یأمر بالمسأله الا لیعطی »

« ولکلٍّ جعلناموالی » الآیه ـ این آیت را دوبار ل گفته‌اند یکی آنست که

۱ ـ الشسع بالکسر ، دوال نعل ، قبه‌ای ازمال واندك از مال ، یقال له شسع مال ای قلیل منه (منتهی‌الارب)

هر کس را عصبه ایست که آن عصبه ازو می‌میراث برند، آن میراث که پدران و مادران وخویشان وی او را گذاشته‌اند والدان واقربون درین تأویل موروثان‌اند نه وارثان تأویل دیگر آنست که و لکُل شخصٍ جعلنا موالیَ ممّا ترکهم، وهمُ الوالدان و الأقربون، میگوید هرشخصی‌را عصبه‌ایست که از وی می‌باز مانند، ومیراث برند، آن عصبه پدران ومادران وخوشاوندان‌اند برین تأویل «ما» بمعنی «مَن» است و والدان واقربون وارثان‌اند

والّذین عاقدَت وعقّدت، هردوخوانده‌اند بی‌الف قراءت **کوفی** است، و بالف قراءت باقی ومعاقدت و معاهدت هردو یکسانند، و اَیمان جمع یَمین است، وقسم را بدان یَمین نام کردند که آن عقدی است و عهدی که میان دو کس یا میان جماعتی میرود، وآن ساعت که عهد میدهند دست در دست یکدیگر نهند، وسوگند یاد کنند مفسّران گفتند معنی معاقدت درین آیت آنست که درجاهلیّت دو کس فراهم میشدند، و میگفتند دَمی دَمُك، وحَربی حربُك، و سلمی سِلمُك، تَرثنی و اَرثُك، وایشانرا حلیف یکدیگر میگفتند چون اسلام بدید آمد از یکدیگر میراث میبردند، بحکم این آیت که‌الله گفته بود «فآتوهم نصیبَهم»، وآن نصیب ایشان سُدس بود روزگاری دربدو اسلام چنین بود پس این آیت منسوخ گشت، وناسخ این بود که «و اولوا الارحام بعضُهم اَولی ببعضٍ فی کتاب‌الله» **ابوروق** گفت این آیت درشأن **ابوبکرصدیق** فرو آمد، که وی سوگند یاد کرد که فرزند وی **عبدالرحمن** هیچ نفقه نکند، و ویرا ازمیراث محروم کند پس چون **عبدالرحمن** مسلمان شد، او را فرمودند تا از مال خویش ویرا نصیبی داد اینست که الله گفت «فَآتوهم نصیبَهم»

«ان‌الله کان‌علی کل شیءٍ» مِن اَعمالکم «شهیداً» ان اَعطیتموهم اَولم تعطوهم

«الرّجال قوّامون علی‌النّساء» الآیة ـ **مقاتل** گفت این آیت درشأن **سعد بن الربیع بن عمرو الانصاری** فرو آمد زن وی **حبیبة بنت زید بن ابی زهیر الانصاریة** نافرمانی کرد، ونشوز نمود **سعد** لطمه‌ای بروی زد **حبیبه** بخشم برفت، بخانهٔ پدر باز شد پدرش پیش **مصطفی** (ص) شد، وشکایت کرد از **سعد**، و گفت اَفرَشْتُه کریمتی فلَطَمها، دختر گرامی خویش را فراش وی ساختم، و او را بزد رسول خدا (ص) گفت او را برشوهر قصاص است **حبیبه** رفت تا قصاص خواهد رسول(ص) او را باز خواند و گفت توقّف کن تا **جبرئیل** فرود آید، و از آسمان حکم آرد آن ساعت **جبرئیل** فروآمد، وآیت آورد «الرّجال قوّامون علی‌النّساء» فقال النّبیّ (ص) «اراد الله امراً و اَردنا امراً، والّذی اراده الله خیر»

معنی آیت آنست که مردان برزنان مسلطاند، وبرسر ایشان بداشته، تاایشانرا تأدیب وتعلیم میکنند، وآنچه صلاح ایشانست بایشان مینمایند، وفراآن میدارند، ومیان ایشان قصاص نیست مگردر نفس ودرجرح و مردانرا برزنان فضل است بافزونی عقل، و دین، ویقین، وقوّت عبادت، وکمال شهادت، و استحقاق نبوّت و خلافت، وأمارت، و دیت و میراث دوچندان زنان، وطلاق در دست مردان، وزنانرا یك شوی، ومردانرا چهار زن، وزنانرا درخانه نشستن آئین، که الله تعالی گفت «وقَرنَ فی‌بیوتکنّ»، ومردانرا بیرون شدن و جهاد کردن که الله گفت «اِنفِروا خِفافاً وثِقالا وجاهِدوا بأموالکم وأنفسکم فی‌سبیل‌الله»

قال رسول‌الله (ص) «المرأةُ مسکینة مالم‌تکن لها زوجٌ» قیل یارسول‌الله و اِن کان لها مال؟ قال «و اِن کان لها مالٌ»، وقال «خیرُالنساء امرأةٌ اِن‌نظرتَ الیهاسرّتكَ، و اِن امرتَها اطاعتكَ و اِذا غِبتَ عنها حفظَتك فی‌مالها ونفسها»، ثمّ تَلا (ص) «الرجال قوّامون علی‌النسا بما فضّل‌الله بعضهم علیٰ بعضٍ و بما أنفقوا مِن

اموالهم » یعنی وفضّلوا مما ساقوا الیهنّ من المهر والانفاق علیهنّ

« فالصّالحاتُ قانتاتٌ حافظاتٌ لِلغیب ». الغیب هاهنا الفرج، و قیل یحفظنَ فروجَهن اذا غاب ازواجُهنّ میگوید نیك زنان ایشانند که خدایرا فرمان بردارند، و آنکه درغیبت شوی خویشتن، خویش و سِرّ خویش نگه دارند « بما حفظَ اللّٰه » بآنچه اللّٰه نگه داشت، یعنی نکاح حلال، ایشان تن خویش بآن نگهدارند **ابوجعفر** درشواذّ خوانده « بما حفظَ اللّٰه » بنصب ها، یعنی ایشان خود رانگه میدارند بآنچه اللّٰه رانگاه میدارد، یعنی حدود وفرمان وی را، وآن تقوی است واین همچنان است که **مصطفی** (ص) گفت فرا **ابن عباس** « اِحفَظِ اللّٰه یَحفظك »، خدایرا نگهدار تا خدا ترا نگه دارد یعنی ازو بترس، وحدود ویرا نگهدار، تا اوترا نگاه دارد پس حدود اینجا مقدّر است، ای احفَظ حدودَاللّٰه، فحذف المضاف وأقام المضافَ الیه مقامَه یدل علیه قوله « والحافظونَ لحدودِاللّٰه »

« واللّاتی تخافونَ نشوزَهنّ ». اللّاتی جمع التی است، واللّائی و اللاءِ واللّواتی واللّواتِ همچنین « واللّاتی تَخافون » ای تعلمون نشوزَهنّ نشوز زن آنست که عصیان نماید شوهر خویش را، وطاعت داری نکند چون امارات نشوز برزن ظاهر گشت بر شوهروی است که نخست او را پند دهد، وبخدای عزوجلّ بترساند، وآنچه شرع او را فرموده از طاعت داری شوهر بروی خواند، وباوی گوید اِتّقی اللّٰه وَ ارجعی الیٰ فِراشی اگر بوعظ مجرّد ازعصیان باطاعت داری نیاید هجرت بر ید جست از وی، هم در کلام وهم درجامه خواب اما هجرت در کلام بیش از سه روز رواناشد، که **مصطفی**(ص) گفت « لایحلّ لمسلم أن یهجرَاخاه فوق ثلاثه ایام » وهجرت در فراش آنست که **ابن عباس** گفت لاُتضاجعها فی فِراشك پس اگر بهجرت کار بر نیاید، زخم کردن رواست، زخمی که نه زمقتل بود، ونه برروی، ونه زخمی نجیرانند، وبه قال النبیّ(ص) « اِتّقوا اللّٰه فی النساء فاِنّکم اخذتموهن بکتاب اللّٰه،

وَاسْتحلَلتم فروجهنّ بکلمةالله ، و اِنّ لکم علیهنّ أن لایوطِئنَ فراشکم احداً تکرهونه، فان فعلنَ ذلك فاضربوهنّ ضرباً غیرمبرحٍ » ، وقال (ص) « علِّق السّوطَ حیث یراه اهلُ البیت »، وعن **اسماء بنت ابی بکر،** قالت کنتُ رابعةَاربع نسوةٍعند**الزبیر بن العوام،** فاذا غضِب علی احدٰینا ضربَها بعود المشجب(۱) حتّی یکسره علیها

« فان اَطعنکم » ـ طاعت ایدر جماع است ، میگوید اگر طاعت دارند شمارا « فلاتَبغوا علیهنّ سبیلاً » ـ برایشان بهانه مجوئید وقیل لا تُکلّفها مِن الحُب لك مالا تُطیق

« انّ الله کان علیاً » ای رفیعاً فوق خَلقه ، « کبیراً » لیس شیءٌ اکبر ولا اعظم منه

قوله تعالی « و اِن خِفتم شِقاقَ بینهما » الآیة ـ یعنی و اِن علمتم خلافَ بینهما ، میگوید اگر دانید که مرد و زن را بهم سازگاری نبود ، وبسر نتوانند برد ، و هردو را بر یکدیگر دعوای نشوز کنند ، برحاکم مسلمانان است که دو حکَم بر ایشان گمارد ، یعنی دومرد عدل یکی از قبیلهٔ مرد و یکی از قبیلهٔ زن ، تا در کار ایشان نظر کنند ، وباصلح و آشتی خوانند ، اگر ممکن شود ، والّا فرقت افکنند میان ایشان ، چنانکه رای ایشان اقتضا کند در کار ایشان وقول درست آنست که رضاءِ زوجین درجمع وتفریق ازجهت حَکَمین معتبر نیست، بدلیل خبر**علی**(ع) ، وهو انّ رجلاً وامرأةً أتیا **علیاً** (ع) ، مع کلّ واحد منهما فِئامٌ من الناس ، فقال **علی** (ع) «ماشأنُ هٰذین؟» قالوا وقع بینهماشقاقٌ ، قال**علی**(ع) «فابعثوا حکَماً من اهله وحکَماً من اهلها» فقال **علی** للحکمین «هل تدریان ماعلیکما؟ انّ علیکما اِن رأیتما أن تجمعاجمعتما ، و اِن رأیتما أن تفرقا فرقتما» فقالت المرأة رضِیتُ بکتاب الله عزّوجلّ

---

۱ ـ مشجب کمنبر ، دارچوب که جامه بروی اندازند (منتهی‌الارب)

بما عليّ فيه فقال الرّجل امّا الفرقة فلا فقال علي(ع) «كذبتَ واللّه لاتنقلبُ متى حتّى تُقرّ بمثل ما اقرّت به»

ثمّ قال عزّوجلّ «إن يُريدا اصلاحاً» يعنى ان اراد الحكمانِ اصلاحاً، «يُوَفِّقِ اللّه بينهما» اى بين المرأة والزّوج بالصّلاح

«انّ اللّه كان عليماً خبيراً» بمافى قلوب الزّوجين والحكمين

النوبة الثالثة

قوله تعالى «إن تجتنبوا كبائرَ ما تُنهَون عنه» الآية - كبائر اهل خدمت در راه شريعت اينست كه شنيدى، كبائر اهل صحبت در كوى طريقت بربان اشارت نوعى ديگر است، وذوقى ديگر دارد ازآنكه اهل خدمت ديگراند واهل صحبت ديگر خدمتيان مزدوران‌اند، وصحبتيان مقرّبان طاعت خدمتيان كبائر مقرّبانست چنين مى‌آيد درآثار كه «حَسَنات الأبرار سيّآتُ المقرّبين» وهم ازين بابست سخن آن **پير طريقت** كه گفت «رياءُ العارفين خيرٌ من اخلاص المريدين»

و مستند اين قاعده آنست كه **مصطفى** (ص) از نكتهٔ غين خبر داد، و از آن استغفار كرد، گفت «انه ليُغان(١) عليٰ قلبى فأستغفرالله فى اليوم سبعين مرّةً» **ابوبكر صديق** گفت ليتنى شهدتُ مَااستغفر منه رسول‌اللّه

ونشان كبائر ايشان آنست كه درعالم روش خويش ايشانرا گاه گاهى فترتى بيفتد كه فطرت ايشان مغلوب اوصاف بشرّيت شود، و حيات ايشان در معرض رسوم وعادات افتد، وحقائق ايمان ايشان بشوائب اعراض وشواهد حُظوظ خويش ممزوج گردد اگر درآن حال ايشانرا بَر بدى ازصحت ارادت وصدق افتقار و سرور وجد

---

١ - غين و اغين على قلبه شهوت آنرا مرا گرفت

استقبال نکند، ودست نگیرد ازچاه خودی خود بیرون نیاید

گر زچاه جاه خواهی تا برآئی مرد وار

چنگ در زنجیر گوهر دار عنبر بار زن

بزرگان دین گفتند که مرد تا بسراین خطرگاه برسد، واین مقام فترت باز نگذارد پیرطریقت نشود، ومرید گرفتن را نشاید مردی باید که هزار بار راه گم کرده بود وبراه باز آمده، تا کسی را از بیراهی براه باز آرد، که اوّل راه براه باید، آنگه راه باید آنکس که همه بر راه باشد راه داند، امّا راه براه نداند، وسرّ زَلّات انبیاء و وقوع فترت ایشان اینست، والله اعلم، وهوقرعُ بابٍ عظیم طوبیٰ لِمَن فُتِح علیه، وهُدی الیه

«ولا تَتَمنّوا مافضّل اللهُ به بعضَکم علی بعضٍ» الآیة - **ابوبکر کتانی** گفت مَن ظنّ انّه بغیر بذل الجهود یَصل، فهو مُتمَنٍّ، و مَن ظنّ انّه ببذل الجهود یصل فمُتعَنٍّ هر که پنداشت که رنج نابرده بمقصود میرسد متمنّی است، والعاجز من اتّبع هواها(۱) وتمنّیٰ علی الله، و او که پنداست که برنج و طاب بمطلوب میرسد متعنّی است

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت او رابطلب نیاوند امّا طالب یاوند(۲)، و تاش (۳) نیاود طلب نکند هرچه بطلب یافتنی بود فرومایه است، یافتِ حق رهی را بیش از طلب امّا طاب او را بیشین مایه است عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب چنانکه مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص از طاعت، و سبب از معنی یافت، نه معنی از سبب الهی چون یافت تو بیش از طلب وطالب است، پس رهی از آن درطاب است که بی‌قراری برو غالب است، طالب درطلب و مطلوب

۱- چنین است درهمهٔ نسخ، وظاهراً هواه صحیح است مگر اینکه ضمیر به «نفس» مقدر راجع شود ۲ - نیاوند = نیابند یاوند = یابند ۳- تاش = تا او را

حاصل پیش‌ازطلب ، اینت کاریست بس‌عجب ! عجب‌تر آنست که یافت نقد شد وطلب برمحاست ، حق دیده‌ور شد وپردهٔ عزّت بحاست !

دریای ملاحتی و موج حسنات
قانونه (۱) مکرّماتی و ذات حیات
اندر طلب تو عاشقان در حسرات
چون ذوالقرنین و جستن آب حیات

و قیل فی‌معنی الآیة تتمنّوا مقامَ السّادة دون أن تسلُكوا سبّتهم، و تُلازموا سیرَتهم ، وتعملوا عملَهم حالِ بزرگان خواهی ، و راهِ بزرگان نارفته ! کعبهٔ مواصلت جوئی ، بادیهٔ مجاهدت نابریده ! بهانت دولت دوستان بینی ، محنت‌ایشان نادیده « تَعَنّیٰ مِن آن تمنّیٰ ان یکون کمن عنّی » تو بنداری قلم عهد برجان عاشقان آسان کشیدند ! یا رقم دوستی بردل ایشان رایگان زدند ! ایشان بهر چشم زدن زخمی برجان ودل خورده‌اند ، وشربتی زهرآلوده چشیده‌اند !

ای بسا شب کز برای دیدن دیدار تو
ازسگ کوی توبرسرزخم سیلی‌خورده‌ایم

ولکن نه هر کسی‌سزای زخم اوست ، ونه هرجانی شایستهٔ غم خوردن‌اوست رحمت خدا بر آن جوانمردان باد که جان‌خویش‌هدف تیربلاء او ساخته‌اند ، وبارغم او را دل خویش‌محمل ساخته‌اند ، وآنگه درآن بلا و اندوه این ترنّم میکنند

گر بود غم خوردنت شایستهٔ جان رهی
این نصیب از دولت عشق تو بس باشد مرا

آری ، زخم هر کسی‌براندازهٔ ایمان او ، وبار هر کس برقدر قوّت او ، هر که

۱ ــ کذا فی ثلاثة نسخ.

را قوّت تمام‌تر، باروی گران‌تر ایست سرّ آن آیت که گفت « الرّجال قوّامون علی النّساء » مردانرا برزنان افزونی داد که بار، همه برایشانست، از آنکه کمال قوّت‌وشرف‌همّت ایشانرا است، و بار بقدر قوّت کشند، یا بقدر همّت علیٰ قدراهل العزم تأتی العزائمُ

۸ـ النوبة الاولی

قوله تعالیٰ « واعبُدُوا اللهَ » خدایرا پرستید، « وَلَا تُشرِکُوا بِهِ شَیْئاً » و انباز مگیرید باوی هیچ چیز، « وَ بِالوَالِدَیْنِ إحسَاناً » و با پدر و مادر نیکوئی کنید، « وَ بِذِی القُربیٰ » و باخویشاوندان، « وَ الیَتامیٰ » و با یتیمان، « وَ المَساکِین » و با درویشان، « وَ الجَارِذِی القُربی » و با همسایهٔ خویشاوند، « وَ الجَارِ الجُنُبِ » وبا همسایهٔ بیگانه، « وَ الصَاحِبِ بِالجَنبِ » و با همراه در سفر، « وَ ابنِ السَّبیل » و با راه گذری، « وَ مَا مَلَکَت اَیمَانُکُم » و با بردگان شما، « إنَّاللهَ لا یُحِبُّ » خدای دوست ندارد، « مَن کَانَ مُختالاً فَخوراً [۳۶] » هر کشندهٔ دامنهٔ خودستاینده

« اَلَّذینَ یَبخَلُونَ » ایشان که بآنچه دارند بخیلی کنند، « وَ یَأمُرُونَ النَّاسَ بالبُخلِ » ومردمان را بخل فرمایند [و از سخاوت باز دارند]، « وَ یَکتُمُونَ » ونهان دارند، « مَا آتیٰهُمُ اللهُ مِن فَضلِهِ » آنچه الله ایشانرا داد از فضل خویش، « وَ اَعتدنا لِلکَافِرینَ » و ما ساختیم کافرانرا، « عَذَاباً مُهیناً [۳۷] » عذابی خوار کننده

« وَ الَّذینَ یُنفِقُونَ اَموالَهُم » وایشانرا نیز که نفقه میکنند مالهای خویش، « رِئَاءَ النَّاسِ » بر دیدار مردمان، بطلب ستایش ایشان، « وَلَا یُؤمِنُونَ بِاللهِ » و نمیگروند بخدا، « وَلَا بِالیَومِ الآخِرِ » و نه بروز رستاخیز، « وَ مَن یَکُنِ الشَّیطَانُ

لَهُ قَرِيناً » وهر که دیو او را هامتا وهامسار(۱) است ، « فَسَاءَ قَرِيناً (۳۸) » بدهامتای وهامساری که اوست

« وَ مَاذَا عَلَيهِمْ » وچه زیان دارد ایشان را ؟ « لَوْ آمَنوا بِاللّٰهِ وَ اليَومِ الْآخِرِ » اگر ایمان آرند بخدا و بروز رستاخیز ، « وَ أَنفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ » و نفقت کنند از آنچه خدای ایشان را روزی داد ، « وَ كَانَ اللّٰهُ بِهِم عَلِيماً (۳۹) » وخدای بایشان دانا است

« إِنَّ اللّٰهَ لَا يَظلِمُ » خدای بیداد نکند ، « مِثقَالَ ذَرَّةٍ » هام سنگ یك ذرّه ، « وَإِن تَكُ حَسَنَةً » و گر نیکی بود ، « يُضَاعِفهَا » توی برتوی نهد ، و ضعف برضعف افزاید ، « وَ يُؤتِ مِن لَدُنهُ أَجراً عَظِيماً (۴۰) » و از نزدیك خود مزد دهد بزرگوار

النوبة الثانية

قوله « واعبُدوا اللّٰه ولا تُشركوا به شيئاً » الآية ـ ای وَحّدوا اللّٰه ولا تعبدوا معه غيرَه میگوید خدایرا پرستید ، و باوی دیگری را مپرستید ، او را یکتادانید بی شریك وبی انباز ، بی نظیر وبی یار همان است که جای دیگر گفت « وقضیٰ ربُّك اَلّا تعبدوا الا إياه » فرمان داد و وصیّت کرد اللّٰه که جز ویرا نپرستید ، فرمان برید ، و وصیت بنوشید و برووق این ، مصطفی (ص) گفت « ايّها النّاس إنّه لانبیَّ بعدی ولاامّةَ بعدكم ، الا فاعبدوا ربّكم ، و صَلّوا خمسَكم ، وصوموا شهرَكم ، و ادّوا زكوةَ اموالكم ، طيّبةً بها انفسكم ، وأَطيعوا وُلاةَ امرِكم تَدخلوا جنّةَ ربّكم » میگوید ای مردمان پس از من پیغامبری نیست ، و پس از شما امّت نیست ، من خاتم

۱ ـ نسخهٔ ج همتا و همسار

پیغامبرانم ، وشما خاتم امّتان هان ! بیدار باشید ، وپند نیوشید خدایرا یکی گوئید ، و او را یگانه ویکتا و بی‌همتا دانید فرمان ویرا خویشتن نیو گنید ، و نماز پنجگانه بوقت خویش بگزارید ، وماه رمضان روزه دارید ، و زکوة از مال بیرون کنید ، و در آن خوشدل و خوش تن باشید ، و والیان خود را طاعت دار فرمانبردار باشید ، تا در بهشت شوید ، و بدیدار و رضاء مولیٰ رسید

« و بالوالدین احساناً و بذی القُربی وَ الیَتامیٰ وَ المَساکین » ـ و فرمود که با پدر ومادر و خویشان و یتیمان و درویشان نکوکار باشید ، و مواسات کنید **ابوهریره** روایت کرد که مردی آمد بر **مصطفی** (ص) ، و از سختی دل خویش بنالید ، و ازحضرت نبوّت مرهم خست ، و مداومت خواست رسول‌خدا (ص) گفت اِن اردتَ أن یَلینَ قلبُك ، فَاطعم المسکینَ ، وَ امسح برأس الیتیم ، وأطعِمه

« والجارذِی القُربیٰ » همسایهٔ خویشاوند است ، « و الجارِ الجُنب » بفتح جیم وسکون نون **عاصم** خواند بروایت **مفضل** ، و این برحذف مضاف است ، والتقدیر و الجارذی الجَنب ، ای ذی الناحیة ، و العرب تقول للغریب اذا اخرَته جارجنب باقی «والجار الجُنُب» خوانند بضمتین ، وهوصفةٌ للجار ، مثل قولهم ناقةٌ اُجُدٌ ومشیة سُجُحٌ ، و المراد بالجنب الغریبُ المتباعِدُ عن اهله جُنُب ایدر بمعنی اجنبی است ، و بیگانه را باین نام کردند ازبهر آنکه ازتو برجانبی بود ، نه از خاندان ، وجنب ازین گرفته‌اند پرهیز بدن ، وجنابت ازین گرفته‌اند که مرد درآن ازقرآن و از نماز دور بود ، وجنابت رسیده را ازین معنی جُنُب گویند

علی‌الجمله حقوق همسایه بسیار است ، و هر که بسرای تو نزدیك‌تر ، بِرّ بو اولیٰ‌تر قال‌رسول‌الله(ص) « اِلتمس الجارَ قبلَ الدّار ، والرّفیقَ قبل‌الطّریق مَن آذیٰ جارَه فقدآذانی ، وَمَن آذانی فقد آذَی‌الله ، ومن حاربَ جارَه فقد حارَ بنی ، وَمَن

حارسی فقد حارب الله » و قال (ص) « إنّ خير الأصحاب عندالله خيرُهم لصاحبه وخيرالجيران عندالله خيرهم لجاره » وعن معاذبن جبل قال قال رسول الله (ص) « مَن اغلقَ دونَ جاره ، مخافةً على اهله وماله ، فليس جارُه ذلك بمؤمن ، وليس بمؤمن مَن لم يأمَن جارُه بوائقَه (١) » قال يارسول الله ماحقّ الجار؟ قال « إن استقرضَك اقرضتَه وإن مرضَ عُدتَه ، وإن ماتَ شيَّعتَهُ ، و إن دعاك اجبتَه ، و إن استعانَ بك أعنتَهُ ، و إن اصابه خيرٌ سَرَّكَ و هنَّأتَه ، و إن اصابَته مصيبةٌ ساءَك و عزَّيتَه ، ولا تُطِلِ البناءَ عليه فَتَسُدَّ عنه الرِّيحَ ، و تُشرفَ عليه ، الّا بإذنه ، ولا تُؤذِهِ بقُتار (٢) قِدرِك ، الّا ان تغرف له منها ، و إذَا اشتريتَ فاكهةً فلا تخرُج منها شيئاً ، و مازال جبرئيل يوصيني بالجار ، حتّى ظننتُ انّه سيُوَرِّثه الجيران ثلاثة جارٌ له ثلاثة حقوق، وجارٌ له حقّان وجارٌ له حقٌ فأمّا الّذى له حقوق ثلاثة ، فحقّ الإسلام وحقّ القرابة وحقّ الجوار وأما الذى له حقّان ، فحقّ الإسلام وحقّ الجوار ، و أمّا الّذى له حقٌّ واحد ، فالّذى ل حقّ الجوار » قالوا يارسول الله ! أنطعم المشركينَ مِن نُسكِنا ؟ قال « لاتُطعموا المشركين مِن نُسُككم »

« والصّاحب بالجنب » ـ هام راه است درسفر ، يا هام دكان ، يا هام‌دبيرستان و گفته‌اند « الصّاحب بالجنب » كسی‌است كه پيوسته باتو بود درخدمت وصحبت تو براميد خير و نفع تو قال ابن عباس (رض) « انّى لَأَستحيى أن يَطأَ الرَّجل بساطى ثلاثَ مرّاتٍ لايُرى عليه اثرٌ مِن برّى » « وابن السّبيل » ـ ابن‌السّبيل راه گذاری است ، اگر توانگرباشد واگردرويش ، بحكم مهمانی نتو فـروآيد ، او را بر تو سه روز حقّ مهمانی است ، پس چون سه روز بر گذشت صـدقه باشد مصطفى (ص

---

١ ـ بوائق ج بائقة = بلا وشر (٢) القتار = دودى كـه از مطبوخ بلند شود ، وبوى بخور و گوشت كباب واستخوان سوخته وعود

گفت «لِکُلّ شیءٍ زکوةٌ، وزکوةُ الدّار بیت‌الضّیافة»

«وما ملکت اَیمانُکم» ـ بردگان وزیر دستان‌اند **علی بن ابی طالب** (ع) گفت «کان آخرُ کلام رسول‌الله (ص) الصّلوٰة، وَ اتّقوا الله فیما ملکت اَیمانُکم» ودفع رسول‌الله (ص) الیٰ **ابی‌ذر** غلاماً، فقال «یا **اباذر** اَطعِمه ممّا تأکُل، وَ البسه ممّا تلبس» وقال (ص) «الغنمُ برکةٌ، والابل عِزٌّ لأهلها، والخیل معقودٌ فی نواصیها الخیرُ الیٰ یوم‌القیامة، والعبد اخوك، فان عجزَ فَاعِنه»

«انّ‌الله لایُحِبُّ مَن کان مُختالاً فخوراً» ـ میگوید الله دوست ندارد هر خرامندهٔ بکبر، لاف زن، خویشتن ستای فخور در اشترهمچون مصرّاة است در گوسفند، و این آنست که شیر جمع کنند در پستان وی، تا مشتری پندارد که آن معتاد است واصلی، و در آن رغبت نماید، پس بخلاف آن بود همچنین فخور از مردم آن بود که از خویشتن حالی نیکو نماید بدعوی، وپس بی‌معنی بود وگفته‌اند مختال آنست که خود را عظیم داند، وبرتری نماید، واز کبر تحقیر مردم کند، و بحقوق الله قیام نکند، و فخور آنست که او را در نعمت نَظَر نگرد، و خویشتن را در آن بستاید، وخدایرا عزّوجلّ در آن شکر نکند، و این دوکلمه در آخر این آیت از آن گفت تا اگرخویشاوند وهمسایهٔ درویش داری از ایشان ننگ نداری، و با ایشان بپیوندی

«الّذین یَبخلون» الآیة ـ معنی بخل از روی شرع منع واجب است ازمال، وبعرف وعادت عرب منع فضل مال از محتاج، وبزبان اشارت ترك الایثار فی زمان الاضطرار

«ویأمُرونَ النّاسَ بِالبَخَل» ـ بفتح با وخا قراءت **حمزه** و **کسائی** است، و همچنین درسورة **الحدید** باقی بالبُخل خوانند بضمّ با وسکون خا درهردو سورة،

وهمالغتان و دریں لغتی دیگر حکایت کرده‌اند وهی البَخل بسکون الخاء وفتح الباء، قال **سیبویه** ولم یُقرأ بهٰذه اللّغة

« الّذین یَبخلون » ـ جهودانند که بخیلی کنند درمالهای خویش، ودرطاعت خدا هزینه نکنند « ویأمُرون النّاسَ بالبخل » ، **انصار** را میفرمودند کـه شما بر رسول خدا نفقت مکنید که درویش شوید

« ویکتُمون ما آتیٰهم اللّهُ مِن فضلهِ » ـ و صفت ونعمت **مصطفی** (ص) در **تورات** میپوشیدند و پنهان میداشتند آنگه خبر داد از سرانجام کار ایشان در آخرت ، و گـفت « وَ أعتدنا » یا **محمد** ، « لِلکافرین » یعنی للیهود ، « عذاباً مُهیناً »

قوله « والّذین یُنفقون اموالهم رِئاءَ الناس » الآیة ـ عطف است بر « الذین یَبخلون » **سدی گفت** این در شأن منافقان است وقومی ازمشرکان **مکه**، کـه برعداوت رسول خدا هزینه میکردند

«ومَن یکن الشیطان له قریناً »ـ معنی آنست که هر که چنان بود قرین وی شیطان بود ، « فساءَ قریناً » و بدقرینی کـه اوست فردا برستاخیز باوی گوید « یالیتَ بینی وبینك بُعدَ المشرقین فبئسَ القرین »

« ومَاذا علیهم» یعنی علی **الیهود** والمنافقین ، « لو آمَنوا باللّه والیوم الآخر » یعنی البعث بعدالموت

« وَ أنفقوا مِما رزَقهمُ اللّهُ » مِن الاموال فی الایمان والمعرفه ، « وکان اللّه بِهم علیماً » انهم لن یُؤمنوا

قوله « انّ اللّهَ لایَظلم مثقالَ ذرّةٍ »ـ معنی آنست که اللّه نگیرد بمثقال یك ذرّه گناه نا کرده ، ونی ثواب بگذارد مثقال یك ذرّه طاعت بنده اگر مؤمن بود ، او را

رزق دهد در دنیا، و مرد برزگوار درآخرت، واگر کافر بود او را روزی دهد در دنیا، و پاداش آن درآخرت نه. و نه قال النّبیّ (ص) «انّ الله لا یَظلم المؤمنَ حسنةً، یُثابُ علیها الرّزقَ فی الدّنیا، و یُجزیٰ بها فی الآخرة، وأمّا الکافر فیُطعَم بها فی الدّنیا، فاذا کان یوم القیامة، لم یکن له حسنةٌ» «مثقال» مفعالٌ من الثّقل، ای ما کان وزنُه وزنَ الذّرّة

خلاف است میان علما که ذرّه چیست ابن عباس گفت هی النّملة الصّغیرة، آن مورچه که از آن خردتر و کوچکتر مور نیست آنرا ذرّه گویند قومی گفتند یکی از آن خشرهوا آن ساعت که آفتاب به روزن درافتد، آن ذرّه است یحیی عمار گفت یك دانه جو چهار ارز است، و یك ارز چهار سمسمه است، ویك سمسمه چهار خردل است، و یك خردل چهار ورق نخاله است، و یك ورق نخاله چهار ذرّه است

رویٰ ابوسعید الخدری قال قال رسول الله (ص) «اذا خَلص المؤمنونَ یوم القیامة من النّار و اَمِنوا، فما مجادلةُ احدکم صاحبَه فی الحقّ یکون له فی الدّنیا بأشدَّ مجادلةً له مِن المؤمنین لربّهم فی اخوانهم الذین اُدخلوا النّارَ، فیقولون ربّنا اخوانُنا کانوا یُصلّون معنا، ویصومون معنا، و یَحُجّون معنا، فأدخلتَهمُ النّار! فیقول عزّوجلّ اِذهبوا فَاَخرجوا من عرفتم (۱)، فیأتونهم ویعرفونهم بصُوَرهم، لاتاکلُ النّارُ صُوَرَهم، فمنهم مَن اخذته النّارُ الیٰ انصاف ساقیه، ومنهم من اخذته الی کعبیه، فیخرجونهم، فیقولون ربّنا اَخرجنا مَن امرتَنا ثمّ یقول الله تعالی اَخرجوا مَن کان فی قلبه وزنُ دینارٍ من الایمان، ثمّ مَن کان فی قلبه وزنُ نصف دینار، حتّی یقول من کان فی قلبه ذرةٌ» قال ابوسعید الخدری فمن لم یُصدّق هذا فلیَقرأ

۱ - در نسخ عرفتهم آمده است و قیاسا تصحیح شد

« انّ‌الله لایَظلم مثقالَ ذرّة » الآیة فیقولون ربّنا قد اَخرجنا مَن امرتَنا ، فلم یبق فی‌النّار احدٌ فیه خیرٌ، ثمّ یقول‌الله عزّوجلّ شفعت الملائکة ، وشفعت الأنبیاء ، وشفع المؤمنون ، وبقی ارحم الرّاحمین قال فیَقبض قبضةً من‌النّار اوقبضتین ، لم یعملوا لِلّه عزّوجلّ خیراً قَطُّ ، قد احترقوا حتّی صاروا حُمَماً (۱) قال فیُؤتیٰ بهم الیٰ ماءٍ یقال‌له ماءُ الحیاة ، فیُصبّ علیهم، فیَنبتون کما تنبت الحبّة فی‌حمیل‌السّیل، فیخرجون کاللّؤلؤ ، فی‌رقابهم الخواتیم ، یعرفهم اهلُ الجنّة ، هٰؤلاءِ عُتقاءالله عزّوجل ، الّذین أدخلَهمُ الجنّةَ بغیرعمل عملوه ، ولاخیرٍ قدّموه ، فیُقال لهم ادخُلوا الجنّةَ ، فمارأیتُموه فهو لکم ، فیقولون ربّنا اعطیتنا مالم تُعطِ احداً منهم فیقول لکم عندی افضلُ مِن هٰذا فیقولون ایُّ شیءٍ افضلُ من هٰذا ؟ فیقول رضایَ عنکم ، فلا اسخَط علیکم ابداً »

« و اِن تَکُ حسنةً » ــ برفع قراءت **مکّی** است و **مدنی** ، یعنی و اِن تقع حسنةٌ اَو تحدُث حسنةٌ ، اگر یك نیکی بود از بندهٔ مؤمن ، آن مضاعف کند باقی نصب خوانند ، یعنی و اِن تکن الذّرّةُ حسنةً ، اگر آن ذرّه نیکی بود مضاعف کند

« یُضَعِّفها » بتشدید قراءت **مکّی** و **شامی** و **یعقوب** است ، و «یضاعفها» بالف قراءت باقی‌است ، وهُمالغتان ضاعَفَ وضعَّفَ بمعنی واحدٍ ، وبعضی اهل‌لغت گفته‌اند ضعّف بتشدید ازضاعَف بالف مه‌است در معنی یُضاعفها ای یجعلها ضعفین ، یضعّفها یجعلها اضعافاً کثیرةً ، و درست آنست که هردو یکی‌است ، دلیل برابن آنکه گفت « فَیُضاعفه اضعافاً کثیرة »، وفی‌الخبر « اذا کان یوم القیامة نادیٰ منادٍ علی‌رؤوسِ الاولین والآخرین هذا فلان بن‌فلان ، من کان له علیه حقٌّ فلیأته الیٰ حقّه ، فیأتونه ثمّ

---

۱ ــ الحمم زغال ، خاکستر ، هرآنچه بآتش سوزد

يُقال له هٰـؤلاء حقوقهم فيقول يارب! مِن اين! وقد ذهبتِ الدّنيا فيقول الله عزّوجلّ للملائكة انظروا فى اعماله الصّالحة فاعطوهم منهـا فينظرون فيها، فيُعطونهم منها، ويَبقى مثقال ذرةٍ من حسنةٍ، فيقول الملائكة يا ربّنا! وهو اعلم بذلك منهم، اعطينا كلّ ذى حقّ حقّه، وبقى له مثقالُ ذرّة من حسنة فيقـول للملائكة ضَعِّفوها لعبدى، و اَدخلوه بفضل رحمتى الجنّة»، فذلك قوله تعالى «و اِن تكُ حسنةً يُضاعفها و يُؤتِ من لدنه اجراً عظيماً»

النوبة الثالثة

قـوله تعالى «وَاعبُدوا الله ولا تُشركوا به شيئاً» الآية ـ ابتداء آیت ذکر توحید است، وتوحید اصل علوم است، وسرّ معارف، ومايهٔ دين، وبناء مسلمانـی، وحاجز ميان دشمن و دوست هرطاعت که بـا آن توحيد نيست آنرا وزنی(۱) و وزنی نیست، و سرانجام آن جز تاریکی و گرفتاری نیست، وهر معصیت که بـا آن توحيد است حاصل آن جز آشنائی و روشنائی نیست توحید آنست کـه خدایرا یکتا گوئی، و او را یکتا باشی یکتا گفتن تـوحید مسلمانان است، ویکتا بودن مایهٔ توحید عارفان توحید مسلمانان دیو راند، گنـاه شوید، دل گشاید تـوحید عارفان علایق بَرَد، خلائق شوید، وحقایق آرد توحید مسلمانان بند بر گـرفت، درگشاد، بار داد توحید عارفان رسوم انسانیّت محو کرد، حجاب بشریّت بسوخت، با نسيم اُنس دمید، وبیادگار ازلی رسید، و دوست بدوست بگرید توحید مسلمانان آنست که گواهی دهی خدایرا بیکتائی در ذات، وپاکی درصفات، و ازلیّت در نام و درنشان خدائی که جزاو خدا نه، وآسمـان و زمین را جـز او کردگار نه،

۱ ـ نسخهٔ ج قدری

وچىو(١) درهمه عالم وفادار ىه حدائى كه ىقدر ارهمه ىرٓاست ىدات و صفات رىر است ار ارل تا ابد حداوىد اكىر است هرچه درعقل مُحالست الله ىر آں قادر ىر كمالست ، و در قدرت ىىاحتىالست ، ودر قيّوميّت ىى گشتں حالست ، و در ملك آمرار روالست ، و در دات وصفات متعالست كس ىهىىى ارمحلوقاں كه ىه در وى ىقصاں است ، يا او عيب ىشاىست ، وكردگار قديم ار ىقصاں پاك ، و ار عيب مىرّه ، وار آفات ىرى ىهحورىده وىهحواب گىر،ىهمحلّ حوادث ىهحال گرد ، ىهىوصف ، ىه ىعيّرپدير پيشار كىقائم، پيشار كرد حاعل، پيشارحلق حالق، پيشارصىايع قدير

وِىداىه و صفاىه وكماله قدكاں كهوَالانَ كلّ اوانِ

شيخ الاسلام انصاری قدّس الله روحَه گفت توحيدمسلماىاں مياں سهحرفست اثىات صفت ىىافراط ، وىفى تشىيه ىىتعطيل ، و ىرطاهر رفتں ىىتحليط حقيقت اثىات آىست كه هرچه حدا گفت كه ارحود ىرىياں است ، و **مصطفى** (ص) گفت كه ارحق ىرعياںاست ، ىصديق وىسليم درآں پيش گيرى ، وىرطاهر آں ميستى(٢) ، وآىرا مثل ىرىى، و ارصيعت ىسگرداىى، وىحيال گردآں ىگردى ، كه الله درعلم آىد، درحيال ىيايد ، و ار ىفكّردرچگوىگىآں ىپرهيرى ، وتكلف وىأويل درآں ىحوئى، و ار گفتں وشىيدںآں ىپيچى ، وىحقيقت داىى كه معلوم ارصفات الله حلق را ، ىام آىست ، وادراك ىآں قىولِ آىست ، وشرط درآں تسليم آىست ، وىفسير آں ياد كردں آىست داتِ الله ىقدر الله داں ، ىه ىمعقول حلق صفات او ىسراءِ او داں ، ىه ىفكرت حلق ىواں او ىقدر او داں ، ىه ىحيلت حلق او هستى است ىكتا ، ار اوهام حدا ، ور ىكييف ىريا هرچه حواهد كىد ، ىه ىحاحت ، كه ويرا ىهيچيرحاحت ىيست ، ىلكه ىحواست راست كىد ، وعلم پاك ، وحكمت سادق ، وقدرت ىافد سحں وىحق،

---

١ ــ چىو = چوں او ٢ ــ ىسحه ىستى

و وعدهٔ وی راست ، و رسول وی امین ، وسخن وی بحقیقت موجود در زمین ، باو پیوسته دائم ، وحجّت وی بآن قائم ، قضاء او مُبرم ، و امرونهی وی محکم ، « اَلا لَهُ الخلقُ والأمرُ تبارك‌الله ربّ‌العالمين » اینست توحید سمعی ، وشناخت خبری باین توحید ببهشت رسند ، وز دوزخ برهند ، وزخشم حق آزاد شوند وضدّ این توحید شرك مهین است ، هـر که ازین توحیدِ سمعی بـاز ماند ، در شركِ مهین بماند ، وز مغفرت الله درماند اما توحید دیگر توحید عارفان است ، و حلیت (۱) صدّیقان سخن‌درین توحید نه‌کارآب و گل است ، ونه جای زبان ودل است موحّد ایدرزبان چه گوید ، که حالش خود زبان است ! عبارت چون کند ازآن توحید، که عبارت از آن عین بهتان است ! این توحید نه ازخلق است ، که‌آن ازحق‌نشان است ازآنست که زبان‌ها ازو لال ، و جان‌ها ازو حیران است ، که‌رستاخیزدل ، وعبارت جان است

ما وَحَّد الواحدَ من واحدٍ — اِذ کلُّ مَن وحّده جـاحدُ

توحیدُ مَن ینطق عن نعته — عـاریةٌ ابطلهَـا الواحـدُ

تـوحیدُه ایّـاه تـوحـیدُه — و نعتُ من ینعته لاحـدُ

پیر طریقت گفت الهی ! عارف ترا بنور تو میداند از شعاع وجود عبارت نمیتواند موحدّ ترا بنورقرب میشناسد درآتش مهرمیسوزد ازبار باز نمیپردازد خداوندا یافتِ ترا دریافت میجوید از غرقی درحیرت ، طلب از یافت باز نمیداند مسکین او کـه او را بصنایع شناخت درویش او که او را بدلائل جست از صنایع آن باید جست که درآن گنجد از دلایل آن باید خواست که ازآن رسد حقیقت توحید برزبان خبر کی‌آورد این نه‌آن توحید است که استدلال و اجتهاد بآن پیوندد ، یا شواهد وصنایع برآن دلالت کند ، یا بوسیلتی از وسائل مستحِقّ گردد

۱ ـ نسخه جبلت

آن یافتی است در علت، ناخواسته درآمده، و رهی ناخود پرداخته، در مشاهدهٔ قریب ومطالعهٔ جمع افروخته، مهر ازل سود کرده، و دو گیتی در بیان برده!

زیان جان گر از دیدارت آید

زیان جان بجان باید خریدن

پیر طریقت گفت الهی! نشان این کار ما را بی‌جهان کرد، تا از بی‌نشان ما را هم نهان کرد دیده وری تو رهی را بی‌جان کرد مهر تو سود کرد، و دو گیتی زیان کرد الهی دانی بچه شادم؟ بآنکه به نخو بشتن نتو افتادم تو خواستی نه من خواستم، دوست بر بالین دیدم چون از خواب برخاستم

اَتانی هواها قبلَ أن اعرفَ الهویٰ

فصادف قلباً فارغاً فتمکّنا

موسی بطلب آتش میشد که اصطناع یافت او بی‌خبر بود که آفتاب دولت بَرو تافت **محمد**(ص) درخواب بود که مبشّر آمد که بیا نامرا بیبی من خریدار تو ام تو بی‌من چند نشیبی؟ به **موسی**(ع) بگفتار طمع داشته بود، وبه **محمد**(ص) بدیدار پس یافت در علت است حر بن میبدار الهی! بهاء عزّت تو جای اشارت بگذاشت، جلال وحدانیّت تو راه اضافت برداشت، تا گم کرد رهی هرچه در دست داشت، وناچیز گشت هرچه رهی پنداشت الهی! از آن تومیفرود، و از آن رهی میکاست، تا آخر همان ماند که اول بود راست!

محنت همه در نهاد آب و گل ماست

پیش از گل ودل چه‌بود آن حاصل‌ماست

بنده بآن توحید اوّل از دوزخ برست، و ببهشت رسید، و باین توحید ازخود برست بدوست رسید

«ولا تُشرکوا به شیئاً» - شرك‌ برىان شریعت آست که ىاعتقاد معبودی‌دیگر گیری ، و ىوحدانیّت الله اقرار ىدهی ، و ىرىان طریقت شرك آست کــه درکاینات موحودی دیگر ىحزالله بینی ، وىا اسباب ىمائی

شیخ‌الاسلام انصاری گفت سبب ىدیدن حهل است ، امّا ىا سبب ىماندن شرك است

آىگه در سیاق آیت ذکرهمسایگان کرد ، و مراعات حقوق ایشان فرمود ، گفت «والحارِ ذی‌القُربیٰ والحارالحُنُب والصّاحب بالحَنب» ، وهمساىگان بسیاراىد ، وحقوق ایشان ىراندازهٔ قرب ایشان همسایهٔ سرای است ، وهمسایهٔ ىفس ، وهمسایهٔ دل ، وهمسایهٔ حان وهمسایهٔ سرای‌آدمیست ، وهمسایهٔ ىفس‌فریشته است ، وهمسایهٔ دل‌سکینهٔ معرفت ، وهمسایهٔ حان حق‌حلّ‌حلاله همسایهٔ سرای را گــفت «والحار ذِی القربیٰ» ، وهمسایهٔ ىفس‌را گفت «وإنّ علیکم لحافظین» ، وهمسایهٔ دل را گفت «أنزل‌السّکینةَ فی‌قلوب‌المؤمنین» ، وهمسایهٔ‌حان را گفت «وهومعکم اینما کنتم»

امّا حق همسایهٔ سرای آست که مراعات وی ىگدداری ، وىمواسات حــویش هروقت او را ارحود شاکروآسوده داری وحق‌همسایهٔ ىفس آست که او را ىطاعت حویش شاد داری ، و ار معاصی حویس او را ىرىحور ىکىی ، تا چون ارتو ىر گردد ، حشىود وشاکر ىر گردد وحق‌همسایهٔ دل‌آست که معرفت‌حویش‌ارشوائب ىدعت‌و آلایش فتىه وحیرت پاک داری ، وىلىاس‌سنّت و پیرایهٔ حکمت‌آراسته کىی وحق همسایهٔ حان‌آست که احلاق را تهذیب کىی ، و اطراف را ادب کىی ، وحاطر پر ار حرمت داری ، وقدم‌اردو گیتی ىر گرفته ، وارحود ىار ىسته ، وحق را یکتا شده

دراحىار بیارىد که الله گفت «یامحمد ، کُن لی کما لم‌تکن ، فأکونَ لك کمالم ارل»

تــا با حودی ار چــه همىشیىی با مىــ
ای ىس دوری کــه ار تو باشد با مىــ

در من برسی تا نشوی یکتائی
کاندر ره عشق یا تو گنجی یا من [1]

٧- النوبة الاولى

قوله تعالى « فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا » چون بزرگوار روزی بود آنکه ما آریم « مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ » از هر گروهی ، « بِشَهِيدٍ » پیغامبری بگواهی ، « وَجِئْنَا بِكَ » و آریم ترا ، « عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيداً [41] » بر ایشان بگواهی

« يَوْمَئِذٍ » آن روز (١) « يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا » دوست دارد و خواهد ایشان که کافر بودند درین جهان ، « وَعَصَوُا الرَّسُولَ » و سر کشیدند از استوار داشتن رسول ، « لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ » اگر زمین با ایشان هموار کندی (٢) ، « وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً [42] » و از خدای هیچ سخن پنهان ندارند

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « لَا تَقْرَبُوا الصَّلَوٰةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ » گرد نماز مگردید آنگه که مستان بید (٣) ، « حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ » تا آنگه که چنان بید که دانید که چه میخوانید ، « وَلَا جُنُباً » و گرد نماز مگردید آنگه که جنب باشید « إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ » مگر در راه رفتن و در مسجد گذشتن [بی نشستن و ایستادن] ، « حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا » تا آنگه که پیشتر غسل کنید ، « وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ » و اگر بیمار بید (٤) که آب فرا خویش نیارند برد ، « أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ » یا در سفری بید و آب نیابید ، « أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ » یا یکی از شما از حاجت آدمی آمده بود [و آبدست می باید کرد] ، « أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ » یا بپوست خود بپوست زنان پاسیده بید ، « فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً » و آب نیابید ، « فَتَيَمَّمُوا » آهنگ کنید ، « صَعِيداً طَيِّباً » خاکی پاك ، « فَامْسَحُوا » بپاسید بآن خاك ، « بِوُجُوهِكُمْ » رویهای خویش ، « وَأَيْدِيكُمْ » و دو دست خویش همه ، « إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوّاً غَفُوراً [43] »

١ - چنین است در نسخهٔ الف ، سایر نسخ آن روز ٢ - نسخه الف هموار کندید ٣ - نسخه ح = باشید ٤ - نسخهٔ ح = بیماران باشید

که الله در گذارنده است آمرزگار همیشهٔ

« أَلَمْ تَرَ » نه‌بینی ، ننگری ؟ « إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا » بایشان که ایشانرا دادند، « نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ » بهره‌ای از کتاب آسمانی ، « يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ » گمراهی میخرند ، « وَيُرِيدُونَ » و نیز میخواهند ، « أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) » که شما راه گم کنید

« وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ » والله دانا‌تر داناییست بدشمنان شما ، « وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيّاً » وخدای یاری‌بسنده است ، « وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيراً (۴۵) » و داوری داری بسنده

« مِنَ الَّذِينَ هَادُوا » از ایشان که جهود شدند قومی‌هستند ، « يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ » سخنان الله می‌بگردانند ، « عَنْ مَوَاضِعِهِ » از آن جایهای خویش ، « وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا » و بزبان میگویند که شنیدیم ، « وَعَصَيْنَا » و [در دل میدارند که] فرمان‌بردار نه‌ایم ، « وَاسْمَعْ » [چون بنزدیك تو آیند گویند] بنیوش ، « غَيْرَ مُسْمَعٍ » ، [و دردل میدارند که] شنوانیدهٔ مباد ، « وَرَاعِنَا » و بزبان میگویند ترا که « راعنا » [و بآن هجوتو میخواهند] ، « لَيّاً بِأَلْسِنَتِهِمْ » این گردانیدن زبان عربی است بزبان عبری درسخن ، « وَطَعْناً فِي الدِّينِ » وطعن جستن است در دین [اسلام و رسول خدا] ، « وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا » واگر ایشان گویندید(۱) « سَمِعْنا وَأَطَعْنَا » شنیدیم و فرمان‌بردیم [بزبان‌وبدل] ، « وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا » و [گویندید(۲) بجای راعنا که « اسمع وانظرنا »] بنوش و در ما نگاه کن ، « لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَقْوَمَ » ایشانرا به باشد و راست‌تر باشد ، « وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ » ، لکن‌خدای برایشان لعنت کرد بکافر شدن ایشان ، « فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً (۴۶) » نا بنگروند مگر اندکی

۱و۲ - نسخه ح = گویند

« يَا اَيُّهَاالَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ » ای ایشان که ایشان را **تورات** دادند ، « آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا » بگروید بقرآن که فروفرستادیم ، « مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ » استوار دار و گواه آن **تورات** را که باشماست ، « مِن قَبلِ اَن نَطمِسَ وُجُوهاً » پیش از آنکه صورت رویها ستریم ، « فَنَرُدَّهَا عَلىٰ اَدبَارِها » و آن رویهای صورت سترده باپسها گردانیم ، « اَو نَلعَنَهُم » یا ایشان را لعنت کنیم « كَما لَعَنَّا اَصحابَ السَّبتِ » چنانکه لعنت کردیم خداوندان شنبه را [که ماهی گرفتند درشنبه] ، « وَكَانَ اَمرُاللهِ مَفعولاً (۴۷) » وفرمان که خدای دهد بآن کار کردنی است

النوبة الثانية

قوله تعالى « فكيفَ اِذا جِئنا » الآية - این کلمهٔ تعظیم است، بلفظ تعجّب میگوید ، ودرضمن آن توبیخ منافقان وجهودان است که صفت ایشان از پیش رفت میگوید چون بود حال آن جهودان ومنافقان در آن روز رستاخیز ؟ و روا بود که این کلمهٔ تعجّب تعظیم روز رستاخیز را بود ، یعنی که چون بزرگوار و چه عظیم روزیست آن روز رستاخیز ! که ازهر امتی درهر دوری که بودند پیغامبر ایشان بیاریم ، تا برامّت خویش گواهی دهند ، نیکانرا برنیکی و بدانرا بر بدی ، و گواهی دهند قومی را که رسالت پذیرفتند ، و استقبال فرمان حق کردند ، و گواهی دهند برقومی که رسالت نپذیرفتند ، و ازحق سر کشیدند

آنگه گفت « وَجِئنا بِكَ » وترا نیز بیاریم ای **محمد** ، « علىٰ هؤلاءِ شهيداً » تا بر این کافران **مکه** و منافقان **مدینه** گواهی دهی ، که چه کردند از نابکار ؟ و چه گفتند از ناسزا ؟ **عبدالله مسعود** گفت رسول خدا (ص) مرا فرمود که از قرآن چیزی برخوان ، **سورة النساء** برخواندم ، تا اینجا رسیدم که « فكيف اذاجئنا مِن كلِّ

امة بشهید» ، گریستن برسول (ص) درافتاد ، آنگه گفت بس که خواندی

« یومئذ » - یعنی فی ذلك الیوم ، « یَوَدّ الّذین کفروا » یعنی کفّار امّة **محمد**(ص) ، « وعصَوُا الرّسولَ » وهو نبیّنا **محمد**(ص) « لو تَسَّوّیٰ » بفتح تا و تشدید سین ، بی‌امالت ، **مدنی و شامی** خوانند ، علی بناءالفعل للفاعل ، واین از باب تفعّل است مطاوع سَوّیٰ ، یقال سوَّیتُه فَتَسَوّیٰ ، و اصل ، تتسوّیٰ است مضارع تسوّیٰ تاء دوم درسین‌مدغم کردند تَسّوّیٰ شد **حمزه و کسائی** تَسَوّیٰ خوانند بفتح تا و تخفیف سین بامالت ، واصل‌هم تتسوّی است ، تاء دوم که ایشان مدغم کردند ایمان حذف کردند ، و اِمالت این فعل نیکوست ، که الفش درتثنیه یاء میگردد ، و دریں‌هردو قراءت فعل مسند است بازمین ، واین برسبیل اتّساع ومجاز است ، ومعناه لوسوَوا بالأرض فیَصیرون مثلَها تراباً ، کماقال تعالیٰ « و یقول الکافر یالَیتنی کنتُ تراباً » این همچنانست که گوئی ادخلتُ الخاتمَ فی‌الاِصبع » باقی « لوتُسَوّیٰ » خوانند بضمّ تاء وتخفیف سین بی‌امالت ، علی بناءالفعل للمفعول به ، و این ازباب تفعیل‌است، مضارع سوّیتُ ، یقال سوّیتُ بفلانٍ الأرض ، اذا دفنتَه فیها فتسوّت به الأرضُ ، ومعناه ویُجعلون والأرضُ سواءً میگوید در آن روز منافقان و مشرکان که از استوار داشتن‌رسول(ص) وپذیرفتن رسالت‌وی سر کشیدند ، خواهند وآرزو کنند که اگر زمین را با ایشان هموار کنندید(١) ، یعنی‌دوست دارند که ایشان را بازمین یکسان کنند ، و ایشانرا خاك گردانند وچون بفتح تاء خوانی معنی آنست که خواهند وآرزو کنند که اگر زمین با ایشان هموار شدی(٢) ، یعنی دوست دارند که خاک شدندی ومانند زمین گشتندی ، و باآن یکی‌شدندی وتفسیر این آیت آنجا است که گفت «ویقول الکافر یالیتنی کنتُ تراباً » ، واین آنگه گویند که ربّ‌العالمین بهائم

---

١ - نسخهٔ ج کنندی ٢ - نسخه الف شد

را وحمله طیور وسباع را گوید « کونی تراباً فتصیرتراباً »

« تُسوّیٰ بهمُ الأرضُ ولایکتمون‌اللهَ حدیثاً » - این کلمه ار مشکل قرآن است که حائی دیگر گفت حکایت ار مشرکان « والله ربّنا ما کنّا مشرکین » ، و حائی دیگر « بل لم نکن ندعوا مِن‌قبلُ شیئاً » ، ایشان درقیامت حواهند گفت که ما هرگرمشرك سودیم ، وحر ارحدای نپرستیدیم ، واین پنهان داشتن کفروشرك است ، وایىحا میگوید « ولایکتمون‌الله حدیثاً » هیچ سحن ارالله پنهان ندارند معنی آنست که لایستطیعون ان یکتموا الله حدیثاً **ابن‌عباس گفت** ایشان در قیامت چون ببینند که الله گناهان اهل‌اسلام میآمرزد ، وشرك نمیآمرزد ، گویند ما نیر اهل گناهان بودیم نه اهل شرك ربّ‌العزّة با ایشان گوید « اینَ شرکاءُکمُ الّذین کنتم ترعمون » ؟ کحااند آن اناران شما نامی کـه میگفتید بدروغ ؟ ایشان گویند « والله ربّنا ما کنّا مُشرکین » بالله حداوند ما که ما هرگر ار انبارگیران نبودیم باحدای ، آنگه مهر بردهنهای ایشان نهند ، ودستها وپایهای ایشان گویا کنند ، ناکردهای ایشان همه نارگویند آنگه باشد که ایشان آررو کنند که ما رمین هموار شدندی ، واین کتمان نکردندی ، که برالله هیچ چیر پوشیده نبود

« یا ایّهاالّذین آمنوا لاتقربُوا الصلـوةَ وَ اَنتم سکاریٰ » - قرُب یقرُب برورن فعُل یفعُل ، قرب ووقوع است ، وقرب یقرَب علی فعِل یفعَل قرب لروم است ، قرِبَ یعنی گرد چیری گشت و نردیک آن گشت ، و قَرُبَ نردیك شد ، و امّا قَرَبَ یَقرُبُ فهو من قُرب‌الماء ادا اوردَه وسُکرمأحود است ارسَکر ، وسَکر نستن نود ، یقال سکرتُ الماء ای حبسته ، ومستی را ارآن سُکر گویند که فهم ورو نندد برصاحب حـود ، و عقل محتبس شود میگوید ای ایشان که نگرویدند گرد نمار مگردید در حالت مستی ، یعنی گرد حای نمارمگردید نمار کردن را ، واین آیت پیش ارآیت تحریم

خمر آمده ، وشرح این قصّه درسورة البقره رفت **ضحاك بن مزاحم** گفت این نه سُکر خمراست ، كه این سكر خوابست ، یعنی كه با علّة خواب واضطراب عقل ، نماز مكنید و بروفق این تفسیر خبر **مصطفی** (ص) است « اذا نعسَ الرّجلُ وهو یُصلّی فلیَنصرف ، لعلّه یدعو علیٰ نفسه وهو لایدری » ، و یقرُب منه قوله (ص) « اذا قام احدُکم مِن اللّیل ، فاستعجمَ القرآنَ علیٰ لسانه ، فلم یَدْرِ مایقول فلیضطجع » و روایت كنند از **عبیدة السلمانی** كه گفت این آیت درشأن كسی است كه حاقن بود ، وآن خبر بدلیل آرد كه **مصطفی**(ص) گفت « لایُصلّینَّ احدُکم وهو یُدافع الأخبثَین » وقول درست آنست كه سُكر خمراست ، واعتماد برآنست

« ولاجُنباً » ـ نصب علی الحال است ، یعنی لاتقربوا الصّلٰوة وأنتم جنب میگوید گرد جای نماز مگردید درحال جنابت اگر گوئیم « لاتقرَبوا الصّلوة » میگوید گرد جای نماز مگردید ، تقدیر چنان باشد كه لاتقربوا موضعَ الصّلوة وهوالمسجد ، فحذف المضافَ وأقام المضافَ الیه مقامه جُنُب نامی است مرد را و زن را ، و وحدانرا و جمع را ، یقال رجل جنب وامرأة جنب ورجال جنب و نساء جنب جنابت بایلاج حاصل شود یعنی بتغییب الحشفة فیایّ فرج كان ، اگر چه انزال باآن نبود ، یا بانزال حاصل شود اگرچه ایلاج باآن نبود ، ومرد و زن درآن یكسان است

آنگه گفت « الّاعابِری سبیلٍ » ـ میگوید در حال جنابت گرد مسجد مگردید ، مگردر راه رفتن و آنجا بگذشتن ، كه راهی دیگر نباشد ، وضرورت بود ، یا درمسجد خفته بود وجنابتش رسد بیرون رفتن او را ضرورت بود ، یا آب كه در آن غسل میكند ، درمسجد بود ، بكنارهٔ آب رفتن ضرورت بود **یزیدبن ابی حبیب** گفت جماعتی بودند از **انصار** كه درهای سرای ایشان درمسجد بود ، وچون بیرون

می آمدند درحال جنابت ممرّ ایشان درمسجد میبود ، و ایشان را از آن کراهیت میآمد رب‌ّالعالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد ، و ایشان را در مسجد گذشتن درحال جنابت رخصت داد اما **علی** و **ابن‌عباس** و **ابن جبیر** و **ابن‌زید** و **مجاهد** وجماعتی میگویند که «الّا عابری سَبیلٍ» معنی آنست که الّا أن تکونوامسافرین، ولا تَجِدون الماءَ فتیَمّموا ، وبقول ایشان صلوة عین نماز است ، نه جای نماز ، و در آن حذف مضاف نیست میگوید درحال جنابت نماز مکنید ، تا آنگه که غسل کنید ، مگر که مسافران باشید ، وآب نیابید ، تیمم کنید در آن حال ، و نماز کنید که روا است

«حتّی تغتَسِلوا» ـ یعنی مِن‌الجنابه وغسلهای واجب چهاراند غسل‌جنابت، وغسل حیض ، وغسل نفاس ، وغسل دادن مرده بعدازین چهارغسلها همه مسنون است وآن‌دوازده‌اند غسل‌آدینه، وغسل‌هردوعید، وغسل‌آفتاب وماه گرفتن، وغسل استسقا ، وغسل کافر که مسلمان شود ، وغسل دیوانه که باهوش آید ، و غسل کردن از شستن مرده ، و غسل احرام ، وغسل درمکّه رفتن ، و غسل وقوف ، و غسل رَمی ، و غسل طواف

وفرض‌غسل آنست که همهٔ تن بشوید ، وآب بأصل مویها برساند ، و نیّت‌رفع جنابت کند و کمال‌غسل آنست که درخبر **عائشه** است ، قالت «کان رسول‌اللّه(ص) اذا اغتسل من‌الجنابة بَدأ فغَسل یدیه ، ثمّ یتوضّأ کما یتوضا للصلٰوة ، ثمّ یُدخل اصابعه فی‌الماء ، ثم یُخلّل بها اصولَ الشّعر ، ثمّ یَصبُّ علیٰ رأسه ثلاثَ غرفاتٍ مِن‌ماءٍ، ثمّ یُفیض‌الماءَ علی جلده کلّه»

«و إن کنتم مَرضیٰ» ـ واگر بیماران باشید ، یعنی بیماری که رسیدن آب بوی زیان دارد ، چنانکه برتن جراحتی‌دارد ، یا شکستگی‌عضوی از اعضاء ، یاآبله

و مانند آن ، ویرا درین بیماری رخصت هست که آب نگذارد ، وتیمّم کند ، بدلیل خبر **جابر عبدالله** ، گفتا درسفری بودیم ویکی را از رفقاء ما سر بشکستند ، و او را احتلام رسید از یاران خود پرسید که مرا هیچ رخصتی بود آب بگذاشتن و تیمّم کردن ؟ ایشان گفتند ترا هیچ رخصت ندانیم در تیمّم با قدرت آب آنگه غسل کرد ، وفرمان یافت رسول‌خدا را از آن خبر کردند ، گفت «قتلوه قتلهمُ‌الله ، ألاسألوا اذا لم‌یعلموا ؟ فاِنّما شفاء العیّ السّؤال ، انّما کان یَکفیه أن یتَیمّم ، و یعصِب علی جرحه خرقةً ، ثم یمسَح علیها ، ویغسِل سائر جسده »

« اَوعلیٰ سفر » ـ یادرسفری باشد ، اگردراز بودآن سفر یا کوتاه ، چون آب نیابد، یا افزونی ازآب خوردنی نیابد ، و وقت نماز درآمد ، تیمّم کند اما اگر عذر بیماری و سفرنبود ، وآب‌نیابد بمذهب **شافعی**(رض) آنست که تیمّم کند ، ونماز کند ، پس چون بآب در رسد آن نماز قضا کند و **مالك و اوزاعی و ابویوسف** میگویند بتیمّم نماز کند ، وبروی قضاء نماز نبود **ابوحنیفه** گفت نه تیمّم کند و نه نماز ، تاآنگه که بآب در رسد وبوضو نماز کند

« اَوجاء احدٌ منکم مِن الغائط » ـ غائط گَو است در زمین ، و اینجا کنایت از قضاءِ حاجت‌آدمی و این نام غائط ازآن افتاد که عرب را کُنُف(۱) نبود در جدران ، در زمان اوّل بصحرا میشدند ، و گَو ها میجستند نشست را

« اَولَمَستمُ النّساء » ـ بی‌الف اینجا و در سورة **المائده** قراءت **حمزه و کسائی** است ، از لمس یلمس ، واین لمس هم بدست بود ، وهم بدیگر جوارح و بلفظ فعل ازآنست که فعل درباب مباشرت ومباضعت مضاف با مرد است ، ومثل این در قرآن‌آمده است برلفظ فعل، چنانکه گفت «لم یَمسَسنی بشر» ، «لم یَطمثهنّ»

۱ ـ الکنف مستراح ، ح کنف

باقی « لامستم » بألف خوانند در هردو سورة و روا باشد که فعل هم از یکی باشد ، و گرچه تلفظ فاعَلَ است چون عاقبتُ اللِّصَّ ، و طارقتُ النعلَ ، و عافاكَ اللهُ و روا بود که فعل از هردو بود ، کالمجامعة و المباضعة و المباشرة ، لاشتراكهما فی ذلك ودرمعنی لمس وملامسة علما مختلف اند **علی بن ابی طالب** (ع) و **عبدالله بن عباس** و **ابوموسی** و **حسن** و **مجاهد** و **قتاده** گفتند بمعنی مجامعت است ای جامعتم و **ابوحنیفه** واصحاب او بر این اند ، وکان **ابن عباس** یقول ارادَاللهُ بهالجماعَ و کنیٰ عنه لأنه کریمٌ وعمرو بن **عبدالله مسعود** ، وعبدالله**عمر** ، و **عمار یاسر** ، و **شعبی** ، و **نخعی** ، و **ابوعبیده** گفتند التقاء بشرتین است بشره به بشره رسیدن ، و اهل **مدینه** واهل **حجاز** و**شام** بر این اند ، ومقوّی این قول دلالت لفظاست بر آن ، وحمل المعنی علی اللفظ اولیٰ من حمله علی الكناية عنهُ من غير ضرورة دَعَت اليه

و درحکم آیت فقها مختلف اند مذهب **شافعی** آنست که اگر مرد زن را پاسد ، یا زن مرد را پاسد بدست یا بغیردست ، چنانکه بی حائلی بشره ببشره رسد ، طهارت پاسنده باطل گشت ، و در طهارت پاسیده دوقول است ومذهب **اوزاعی** آنست که اگر بدست پاسد طهارت باطل شود ، وبغیردست باطل نشود همچون مسّ فرج ، ومذهب **مالك** و **احمد** و **اسحق** و **لیث سعد** آنست که اگر بشهوت باسد طهارت منتقض شود ، و اگر بی شهوت بود منتقض نشود و مذهب **ابوحنیفه** و **ابویوسف** آنست که اگر پاسیدن تمام باشد بغایتی که ازآن انتشار پدید آید ، طهارت باطل کند ، واگر چنین نبود باطل نکند واگر طفله‌ای باشد که درمحلّ شهوت نباشد ازصغر ، یا زنی از ذوات الرّحم که نکاح وی او را حلال نباشد ، **شافعی** را درین دوقول است و درپاسیدن موی وناخن و دندان خلافست ، وجماعتی از اصحاب وی بر آنند که بپاسیدن این هرسه ، طهارت منتقض نشود قولاً واحداً

« اولٰمَستُمُ النساءَ فلَم تجدوا ماءً فتیمّموا صعیداً طیّباً» ـ میگوید اگر زنان را پاسیده باشید ، و آبدست باید کرد ، یا زن رسیده باشید ، وغسل باید کرد ، و آب نیابید بیتم کنید معنی تیمّم قصد است ، یقال ـ یَمَّمَ وتیمّمَ ای قصدَ ، والصعید التراب ، سمّی صعیداً لأنّه یصعَد من باطن الأرض میگوید آهنگ خاك پاك کنید ، خاکی خشک ، آزاد از آمیغ ، مگر از ریك صعید روی زمین است ، و« طیّب» آنست که نه پلید باشد نه آمیخته باچیزی ، نه از جنس زمین و تیمّم از خصائص این امّت است ، هرگز هیچ امّت را سودست پیش ازین امّت **مصطفی** (ص) گفت «فُضِّلنا علی الناس بثلاث جُعلت الأرض کلّها لنا مسجداً ، وجُعلت تربتُها لنا طهوراً ، اذالم نجد الماءَ ، وجُعلت صفوفنا کصُفوف الملائکة» و بدو تیمّم آنست که **عائشه** روایت کند ، و این خبر درصحیح است ، گفت بارسول خدا (ص) دربعضی از سفرها بیرون شدیم ، چون به **ذات الجیش** رسیدیم ، عقد من گم شد ، وآنجا قطرهای آب نبود با کس ، و دشتی مجدب بی نبات وبی آب بود **مصطفی** (ص) آنجا بیستاد ، و مردمان برجستن آن برخاستند مردمان **ابوبکر** را گفتند بینی که **عائشه** چه کرد ؟ رسول خدا و یاران را اینجا موقوف کرد ، و با هیچ کس قطرهای آب نه ، در دشتی خشک **ابوبکر** آمد نزدیک **مصطفی** (ص) ، و **مصطفی** سر در کنار من نهاده بود ، ودر خواب شده ، و مرا گفت که رسول خدا را اینجا در زمینی خشك بی آب بداشتی ، و با کس قطرهای آب نه ، و بامن عتاب میکرد ، و آنچه الله خواست میگفت ، وبر دست درپهلوی من میزد **مصطفی** (ص) سر بر کنارمن داشت درخواب ، ومن نمیتوانستم جنبیدن که نباید که بیدار شود آنجا بودیم چون بامداد شد قطرهای آب نبود **جبرئیل** آمد ، و فرمان آورد بتیمّم **سید بن حضیر** گفت ماهیَ بأوّل برکتکم یاآلَ **ابی بکر** ؟ و چون شتر برکردیم از گرفتن را ، عقد من از زیر پهلوی شتر بیرون آمد

امّا کیفیّت تیمّم آنست که چون وقت نماز درآید اوّل آب طلب کند، اگر آب نیابد، یا چندان یابد که خوردن ویرا، ورفیقان ویرا چیزی بسر نیاید، یا در راه آب دزدی باشد، یا کسی یاچیزی که ازوی ترسد، یاآب مِلك دیگری بود، وبوی نفروشد مگر بزیادت قیمت آن، یا جراحتی دارد، یا بیماری که اگر آب بکار دارد هالك شود، یا خطر آن بود که بیماری درازشود، چون این عذرها ظاهر بود، و وقت نماز درآمده باشد، خاکی که خاك پاك باشد طلب کند، چنانکه در آن هیچ نجاستی نبود، ومستعمل نباشد، و بیرون ازخاك جوهری دیگر چون زرنیخ، و گچ، وآهک، و سرمه، درآن نبود، ونه آمیغ زعفران ومشک، و ذریره، و امثال آن آنکه هردو دست بر آن زند، چنانکه گرد برخیزد، و انگشتان بهم باز نهد، و نیّت استباحتِ نماز کند نه نیّت رفع حدث، وجملهٔ روی خویش بآن مسح کند، و بروی نیست که تکلّف خاك بمیان مویها رساند، پس اگر انگشتری دارد بیرون کند، و دیگر باره دو دست برخاك زند، انگشتها ازیکدیگر گشاده، وباطن انگشتهاء چپ برپشت انگشتان راست نهد، وبرپشت کف براند، چون بکوع(۱) رسد سر انگشتان درحود گیرد، وبر کنارهٔ ساعد نهد، پس این باطن انگشتان دست چپ برین صفت برپشت ساعد راست براند تا بمرفق آنکه باطن کف چپ برباطن ساعد راست نهد، و ابهام بردارد وبراند تا بکوع، چون بکوع رسد باطن ابهام جهت پشت ابهام راست براند پس دست راست بر دست چپ همچنین کند که گفتیم، و براند، وبدین صفت که بیان کردیم آنرا مسح کند آنکه کف هردو دست بهم درمالد، و انگشتان بمیان یکدیگر برآرد، وبمالد واگر زیادت ازین کند چندانکه غبار بجملهٔ دست رسد روا باشد وآنکه باین یك تیمّم یك فریضهٔ نماز بیش نگزارد، ونوافل چندانکه

۱ ـ کوع انتهای مچ دست که پشت انگشت ابهام قرار دارد

خواهد وچون فریضهٔ دیگر خواهد کرد ، دیگربار تیمّم کند این شرح وبیان مذهب **شافعی** است و **ابوحنیفه** دربعضی ازین مسائل می‌خلاف کند ، گفت وقت نماز درآمدن درتیمّم شرط نیست ، وطلب آب کردن پیش از تیمم واجب نیست ، و گفت بیك تیمّم بیش‌ازیك فریضه گزاردن رواست همچنانکه‌بیك طهارت‌چندانکه خواهد فرائض نماز گزارد ، تیمّم همچنانست و گفت در تیمّم اعتبار بخاك نیست ، بلکه اگر دست برسنگ سخت زند، ومسح کند رواست ، وهرچه از جنس زمین شود چون کحل و زرنیخ و گچ و سنگ و مثل آن تیمّم برآن روا بیند و بمذهب **مالك** اعتبار بزمین است وهرچه بزمین متّصل ، چون درخت ونبات اگر دست بر درخت‌زند ومسح کند روابیند و**ثوری واوزاعی** درین‌بیفزودند ، وگفتند اعتبار بزمین‌وهرچه‌بزمین‌است‌اگرچه متصل‌نباشد، تاآن‌حدّ که اگربرزمین‌برف‌وتگرگ بود دست‌بر برف‌وتگرگ زند ومسح کند،روا دارند امّا **شافعی** گفت اعتباربخاکست، که **مصطفی** (ص) خاك مخصوص کرد ، گفت «وجعل ترابها لناطهوراً » وطلب آب‌واجب است که الله گفت « فلم تجدوا ماءً فتیمّموا » ، وتا طلب درپیش‌نبود ، فلم تجدوا معنی ندهد ، وقصد کردن بزمین نقل خاک را واجب است ، که الله گفت « فتیمّموا صعیداً طیباً »

گفته‌اند که طیّب آن زمین وآن خاکست که نبات بیرون دهد، هرچه نبات از آن‌بروید طیّب بود ، یدلّ علیه قوله‌تعالی « والبلدُ الطیّبُ یَخرج نباتُه باِذن‌ربّه» روی **عمران‌بن حصین** انّ رسول‌الله(ص) رأیٰ رجلاً معتزلاً لم یُصَلِّ مع القوم ، فقال « یافلان ! مامنعك انّ تُصلّی مع‌القوم ؟ » فقـال یارسول‌الله اَصابتنی جنابةٌ ولاماءَ قال «علیك‌بالصّعید، فاِنّه یکفیك» قال **عمران** صلّیتُ خلف‌رسول‌الله(ص) ، وکان فینا رجلٌ جنبٌ ، فأمره النبیّ (ص) أن یتیمّمَ ویُصلّی ، فلمّاوجدالماءَ امره النبیّ(ص)

أن يَعتسل ، ولم يأمره ان نُعيد الصّلٰوة وعن ابی ذر (رض) قال قال رسول الله (ص) « الصّعيدُ الطّيّبُ وضوءُ المسلم ولو لم يجد الماءَ عشرَ سنين »

« فامسحوا بِوُجوهكم و أيديكم انّ الله كان عَفُوّاً غفوراً » ـ و در دعاء پیغامبر است « اللّهمّ انّك عفوٌّ تحبّ العفوَ فاعفُ عنّی ، اللهمّ انّی ظلمتُ نفسی ظلماً كثيراً ، ولا يَغفرالذّنوبَ الّا انت ، فاغفر لی مغفرةً مِن عندك ، وَارحمنی انّك انت الغفور الرّحيم » هردو نام بمعنی نام متقارب‌اند ، « عفو » محواست ، و « غفر » بعطیه ، یعنی يمحوآثارَ الاجرام بجميل المغفرة

« الم ترَ اِلی الذين اوتوا نصيباً مِن الكتاب » الآية ـ كتاب اینجا **تورات** است ، وآیت درشأن جهودان است « يشترون الضّلالة » يعنی يَختارونها علی الهدیٰ بتكذيب **محمد** (ص)

« ويُريدون ان تَضِلُّوا السّبيل » ـ ان تُخطئوا طريق الهدیٰ ، كما انّهم اخطؤوها میگوید آن جهودان که پیش از بعثت **محمد** ، بوی ایمان داشتند ، اکنون آن ایمان که بوی داشتند بتکذیب وی بفروختند ، وضلالت برهدی اختیار کردند ، وتحریف وتبدیل درصفت وی آوردند ، ومیخواهند که شما نیز که مؤمنان اید راه راست گم کنید ، وتحریف و تبدیل ایشان بخرید از ایشان نصیحت مخواهید و میپذیرید ، که ایشان دشمنان شما اند ، والله تعالی دشمنان شما ازشما به شناسد

« و كفیٰ بِالله وليّاً و كفیٰ بِالله نصيراً » ـ ای و كَفَی اللهُ وليّاً و كفی اللهُ نصيراً و « باء » ، تأكيد را درآورد ، وبمعنی امراست ، ای اكتفوا بِالله عزوجلّ

« مِنَ الذين هادوا » ـ جواهی بآیت پیش درسان ، یعنی اوتوا نصيباً مِن الكتاب مِن الّذين هادوا ، تا تفسیر آن باشد ، وخواهی از آن بریده کن ، یعنی مِن الّذين هادوا قومٌ يُحرّفون الكلمَ كلم سخنان خدا است در نعت **محمد** (ص) در

کتاب تورات

« ویقولون سَمِعنا و عَصَینا » ـ بظاهر میگفتند که فرمان برداریم ، امّا در دل میداشتند که فرمان سریم وسر کشیم « وَاسْمع غیرَ مُسمَعٍ » ـ این چنان است که گویند اِسمع لاسمعتَ ، بشنو که مشنوایا (۱) « وراعِنا » بزبان عربی‌میگفتند ، یعنی ارعِنا سمعَك ، واین بزبان عرب ازطریق مراعات است ، امّا بزبان عبری هجو است وسَب ، از رعونت بر گرفته‌اند

« لیّاً بِألسنتهم» ـ اصل لَیّاً ، لَوْیاً است ، امّا « واو » در « یا » مدغم کردند « وطَعناً فی‌الدّین » ای وقیعةً فی‌دین الاسلام یعنی که ایشان بطعن میگویند که دین آنست که مادر آنیم ، نه دین محمد وگفته‌اند که دین‌اینجا محمد(ص) است او را دین‌خواند ازآنکه معقل دین است ومایهٔ دین

ربّ‌العالمین گفت «ولوأنهم قالوا سَمِعنا و أَطَعنا » ـ اگر آن جهودان بجای عصینا ، اطعنا گفتندید(۲) ، وبجای راعنا ، اِسمع وَانظرنا گفتندید(۳)، « لَکان خیراً لهم وأَقوَمَ » ، ایشان راآن به بودی ، وبعدل وصوابتر بودی ، ازتحریف که‌آوردند، وطعن که کردند

«ولکن لعَنَهمُ‌اللهُ بکُفرهم» ـ فلذٰلك لایقولون ماهوخیرٌ لهم میگوید الله برایشان لعنت کرد، وازبرخود براند ، آنست که‌آنچه ایشان‌را به است نمیگویند « فلایؤمنون الّا قلیلاً » ـ میگوید آنچه ایشان بآن ایمان‌آوردند درجنبِ آنچه بآن کافر شدند اند کیست ، وآن آنست که میگفتند الله خدای ماست ، و بهشت و دوزخ حقّ است میگوید این‌باتکذیب محمد(ص) وکافرشدن به **قرآن** هیچ‌چیز نیست ، و ایشان را از عذاب برهاند

۱ـ نسخهٔ الف مشنوبا ۲ و ۳ ـ نسخهٔ ج گفتندی

« یا ایها الّذین اوتُوا الکتابَ آمِنوا بما نزّلنا مُصدّقاً لِما معکم » - **ابن‌عباس** گفت رسول خدا (ص) با دانشمندان جهودان سخن گفت، **عبدالله‌صوریا** و **کعب اسید** و **مالك صیف**، گفت یامعشرَالیهود ! از خدا بترسید، ومسلمان شوید که شما میدانید که من راست میگویم، وآنچه آوردم حق است و راست ایشان منکر شدند، وبر کفر خویش اصرار نمودند ربّ‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد که ای اهل **تورات** ! ایمان آرید به **محمد**، وبه **قرآن** که فرو فرستادیم، استوارگیر و گواه آن **تورات** که با شما است

« مِن قبل أن نَطمِس وجوهاً فَنَرُدَّها علی اَدبارها » - طمس آنست که چشم و بینی و دهن وحاجب همه ازآن محو کند، و رویها همچون پایهای شتر کند، و همچون قفاهای ایشان کند « او نَلعنَهم کما لَعنّا اصحاب السّبت » ای نجعلهم قِرَدةً وخنازیرَ کما فعلنا بأوائلهم اگر کسی‌پرسد چون که ایشانرا بیم داد بعقوبت طمس اگر ایمان نیارند، پس ایمان نیاوردند و عقوبت طمس برایشان هم نرفت ؟ جواب آنست بقول **مبرد** که این وعید درحقّ جهودان باقی‌است ومنتظَر، که‌پیش از قیامت بایشان در رسد لامحالة تحقیق این وعید را و گفته‌اند این وعید بشرط آن بود که اگر از ایشان هیچکس مسلمان نشود، ایشان را روی بگردانند، پس **عبدالله‌سلام** و اصحاب وی و **کعب‌احبار** مسلمان شدند، و این عقوبت از باقی برداشتند آنروز که این‌آیت فروآمد **عبدالله‌سلام** این وعید بشنید، پیش‌ازآنکه باهل خود باز گشت، آمد بر رسول خدا گفت یا رسول‌الله ازآن پس که آن وعید بشنیدم‌ترسیدم که‌اگر مرا روی‌بازپس گردانند پیش‌ازآنکه بتو رسم، و **عمرخطاب** این آیت بر **کعب‌احبار** خواند کعب از بیم آنکه این عقوبت بدو رسد گفت یاربّ ! آمنتُ، یاربّ اَسلمتُ

قول حسن و مجاهد و سعیدجبیر درین سؤال آنست که طمس ایشان ارتداد ایشان بود ، یعنی که جهودان پیش ازمبعث مصطفی (ص) بوی ایمان‌داشتند ، و پس ازمبعث وی بوی کافر شدند ، روی دل ایشان ازآن هُدیٰ وبصیرت که در آن بودند بر گردانیدند ، ودر کفر وضلالت بماندند وقال ابن زید طَمْسهم محوُ آثارهم من وجوههم ونواحیهم التی‌هم بها

« فَنَرُدَّها علی اَدبارها » ـ حتّی یعودوا الیٰ حیثُ جاؤوا منه بدءاً ، وهوالشام ، ذٰلك فی‌اجلاء بنی‌النضیر الی الشام قصة طویلة

« وکان امرُاللّٰه مفعولاً » ـ لارادَّ لحکمه ، ولا ناقضَ لأمره میگوید کاری که اللّٰه گوید که کنم ، آن درحکم وی کردنی‌است معنی دیگر فرمانی که اللّٰه‌دهد آن کار کردنی است ابومسلم‌خلیلی را گفتند استادِ کعب‌احبار که چه چیز ترا درمسلمان شدن داشت ؟ که در روز گار رسول خدا و در روز ابوبکر مسلمان نشدی ؟! گفت آواز قرآن خوانی شنیدم از لشکر گاه سپاه عمر خطاب درشام ، که این آیت میخواند ، همه شب بر روی خود میترسیدم که نباید کـه صورت من مطموس شود بامداد پگاه‌آمدم و مسلمان شدم

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی « فکَیف اذا جِئنا مِن کلّ امةٍ بشَهیدٍ » ـ بدان که درعالم قیامت و میدان رستاخیز ومجمع سیاست وهیبت ، بندگان خدای‌را کارهای عظیم درپیش است ، ومقامهای مختلف اوّل مقام دهشت وحیرت دوم مقام سؤال واظهار حجّت ، ودرخواست شهادت وبیّنت سیوم مقام‌حساب ومناقشت چهارم مقام تمیز ومفاصلت مقام اوّل را گفت « یومَ یقومُ‌النّاس لربّ‌العالمین » دوم را گـفت « فکَیف اذا

حئنا مِن کلّ امةٍ بشهید » سیوم را گفت « و نصعُ المَوارینَ القسط لیوم القیٰمة »
چهارم را گفت « فریقٌ فی الجنّة وفریقٌ فی السّعیر » امّا مقام سیاست وهیبت آنست
که در بدو محشر ربّ العالمین خلق اوّلین وآخرین را از ابتداء آفرینش تا منتهی
عالم ، بیك نفخهٔ اسرافیلی همه را در بسیط قیامت حاضر کند ، سروپای برهنه ،
تشنه و گرسنه ، سر درپیش افکنده ، بکار خود درمانده ، آفتاب گرم زیر سر فرو
آمده ، ونفسِ گرم و سوز دل درآن پیوسته ، وآتش خجل و تشویر درجان افتاده ،
از زیر هرتار موی چشمهٔ عرق روان شده **مصطفی** (ص) گفت کس بود که تا
بدو زانو در عرق نشیند ، کس بود که تا کمرگاه ، کس بود که تا برابر گوش ،
و نزدیك آن بود که درعرق عرق شود درآثار بیارند که بیم واندوه بجائی رسد که
یکی گوید بارخدایا ! برهان مارا ازین بیم ، و ازین اندوه ، خواه بهشت خواه
بدورخ سیصد سال بدین صفت درآن عرصات بمانند ، نه طاقت خاموشی ، نه زهرهٔ
سخن گفتن ، نه روی گریختن ، نه جای آرمیدن !

مؤمنان و کافران استاده مدهوش وحزین
دستهادر کش زده ، ورجامَها عریان شده !
بانگ بُردابُرد و گیرا گیر باشد در قفا
بیمی ازپیشت جحیم و دورخی عرّان شده !

آنگه گرستن برخلق افتد ، و چندان بگریند که بجای اشك خون ریزند ،
وگویند مَن یشفع لنا الیٰ ربّنا حتّیٰ یقضِیَ بیننا ، کیست که از بهر ما شفاعت کند
بحضرت ذوالجلال تا حکم کند میان ماوکار برگزارد ؟ رسول خدا گفت آن ساعت
خلق روی به **آدم** نهند ، و گویند ای **آدم** ! تو آنی که الله تعالی ترا بیَدصنعت خویش
بیافرید ، و با تو برابر سخن گفت ، وترا دربهشت نشاند ، ومسجود فریشتگان کرد
چه بود که برای فرزندان شفاعت کنی بالله ، تا کار میان بندگان برگزارد ؟! **آدم**

گویند من نه مرد این کارم، که من سجود درمانده‌ام، رَوید بر نوح تا وی شفاعت کند بر نوح روند جواب همان شنوند بر ابراهیم روند جواب همان شنوند موسی وعیسی همان گویند مصطفی (ص) گفت آنگه برمن آیند، من برخیزم پیش عرش ملك سجود درآیم، آنگه فرمان آید از حضرت عزّت که یا محمد چه کار داری؟ وچه‌خواهی؟ وجود عزّجلاله داناتر بر آنچه من‌خواهم گویم بارخدایا ما را وعدهٔ شفاعت داده‌ای در خلق خویش، اکنون میخواهم که ایشان‌را ازین انتظار وحیرت برَهانی، وکار بر گزاری وحکم کنی رب‌ّالعالمین گوید «قد شفّعتُك اَنا آتیکم اَقضی بینکم» قال رسول‌الله(ص) «فَأرجع، فأقِف مع‌النّاس، فبینا نحن وقوفٌ اذسمعنا حسّاً مِن السّماء شدیداً» وفی الحدیث طولٌ ذکرنا سیاقه فی سورة‌البقرة

امّا مقام مسائلت واقامت بیّنت بر بندگان آنست که ربّ‌العالمین در آن عرصهٔ عظمیٰ وانجمن کبریٰ، اوّل خطابی که با بندگان کند سؤال از ایشان کند، و اوّل سؤال از پیغامبران کند، و اوّل پیغامبری که ازوی سؤال کند نوح بود قال رسول‌الله (ص) «اوّل مَن یُدعی یومَ القیامة نوح فیُقال له هل بلّغتَ؟ فیقول نعم یاربّ انت اعلم فیقال لقومه هل بلّغکم نوح؟ فیقولون ما اَتانا مِن احدٍ، وما اتانا مِن نذیر فیقول‌الله تعالیٰ‌له یا نوح من یشهد لك؟ فیقول یشهد لی محمد واُمته، فتأتون فتشهدون انّ نوحاً قد بلّغ» وآنگه هر پیغامبری را که بقومی فرستاده بودند از وی این سؤال کنند، وامت وی همان جواب دهند که امت نوح دادند، و از پیغامبران کس باشد که میآید، واز امّت وی ده کس باوی باشند که بوی ایمان آورده بودند، و کس بود که پنج، کس بود که دو، و کس بود که یکی لوط میآید و با وی دو دخترك وی باشند پس آنگه ربّ‌العالمین پیغامبران را گوید پیغام

رسانیدید ؟ ایشان گویند رسانیدیم ، و امّت ایشان انکار کنند ربّ‌العالمین گواه خواهد پیغامبران گویند امّت **محمد** (ص) گواهان مااند بتبلیغ رسالت آنگه فرمان آید که ای **جبرئیل** امّت **محمد** را حاضر کن ، تا گواهی دهند که ما داور داد گزاریم (۱) ، حکمی که کنیم بعد از ظهور حجّت وثبوت شهادت کنیم امّت **محمد** بیایند تا گواهی دهند کافران گویند شما پسینان بودید ، از قصّه و داستان ما چه‌خبر داشتید که ما راندیدید؟ ایشان گویند ما در محکم تنزیل **قرآن** مجید خواندیم وداستیم « كذّبت قومُ **نوح** المرسلين » ، « كذّبت **عاد** المرسلين » ، « كذّبت **ثمود** المرسلين » ، « كذّبت قوم **لوط** المرسلين » ، « كذّبت **اصحاب الايكة** المرسلين » ، « و كذّبوا واتّبعوا اهواءَهم » آنگه کافران بر کذب ایشان خواهند فرمان آید که ای **جبرئیل** ! **محمد** را حاضر کن تاایشان راتزکیت کند **جبرئیل** برود و **میکائیل** و **اسرافیل** باوی ، **مصطفی**(ص) را بر **براق** نشانند ، با لواء کرامت ، و تاج ولایت ، **ابوبکر** بر راست او ، و **عمر** برچپ او ، و **عثمان** از پس ، و **علی**(ع) از پیش منبری نهاده از یاقوت سرخ برابر **عرش** مجید **مصطفی** (ص) بمنبر بر آید از حضرت عزّت ندا آید که ای **محمد** ! انبیاء دعوی کردند که ما رسالت رسانیدیم ، و پیغام گزاردیم ، بیگانگان منکر شدند امت تو پیغامبران‌را گواهی دادند اکنون بر کذب گواهان‌میخواهند **رسول** (ص) ایشان‌راتزکیت کند ، گوید بارخدایا راستگو باشند ، و نیك مردانند ، وتو خود گفته‌ای بارخدایا که بهینهٔ امت ایشان‌اند « كنتم خيرَأُمّة » ، « جعلنا كم امةً وسطاً » ربّ‌العالمین گوید گواهی‌شان قبول کردم ، وحکم کردم بیگانگان‌را سیاست وعقوبت ، و دوستان‌را مثوبت و رحمت آنگه پیغامبران گویند بارخدایا امّت **احمد** را درما حقّی‌واجب

---

۱ — نسخهٔ الف ما دادکرد او رایم

گشت که تبلیغ رسالت ما گواهی‌دادند بارخدایا ! اگر درمیان ایشان گناهکاریست، آن معصیت وی درکار ما کن، و بفضل خود او را بیامرز ربّ‌العالمین گوید نیك شهادت که ازبهر شما دادند مستوجب شفاعت شما گشتند، وحقّ ایشان برشماواجب گشت، پس من خود چه سازم ایشان‌را از کرامت ونواخت ؟ که هفتاد سال‌ازبهرمن در سرای بلا غم خوردند، وبار بلاءِ ما کشیدند، و به یگانگی ما گواهی دادند، جز بر راستی و دوستی (۱) نرفتند

راست کاری پیشه کن کاندرمصاف رستخیز

نیستنداز خشم حق جز راستکاران رستگار

این عزیزانی که اینجا گلستان دولتاند

باغداریّ و بدایی‌شان بدینجا خوار وخار !

امّا مقام محاسبت درپیش برازو بود، وخلق عالم دراین مقام بر سه قسم‌اند قسمی آیند که در دیوان ایشان حسنتی‌نباشد، و بنام ایشان خیری نیابد که کرده باشند ایشان را بی‌حساب وبی کتاب، یك‌سر بدوزخ رانند وقومی برعکس این باشند، که درنامهٔ ایشان جزحسنات و فنون طاعات نبود، ایشان را بی‌حساب و بی کتاب یکسر ببهشت فرستند قومی بمانند درمیان، که درجریدهٔ ایشان هم نیکی بود، وهم بدی، هم طاعت، وهم معصیت، « خلطوا عملاً صالحاً وآخرَ سيّئاً » اعمال ایشان بترازوی عدل درآرند اگر کفّهٔ طاعت رجحان دارد کلید سعادت و بـهروزی جاودان در دست ایشان نهند کـه « فمَن ثقُلت موازینُه فأولـئك همُ‌المفلحون » و اگرنه، که کفّهٔ معصیت راجح شود، « لایفلح » به پیشانی وی بازبندند، و گویند « اولـئك الّذین خسِروا انفسَهم فی‌جهنّم خالدون »

---

۱ ـ نسخهٔ ج راستی دوستی.

قال **داود الطائی** رحمةالله علیه «قطعُ نیاط العارفین ذکرُ احدالخلودَین»، و ذلك فی قوله تعالی «فریقٌ فی الجنّة وفریقٌ فی السّعیر»

«یا ایّهاالّذین آمنوا لاتقربوا الصّلوةَ و أنتم سُکاریٰ» ـ سکر مستی است، ومستی برتفاوت است، ومستان مختلف‌اند. یکی ازشراب خمر مست است، یکی از شراب غفلت، یکی از حبّ دنیا، یکی از رعونت نفس وخویشتن دوستی. و این از همه صعبتر است که خویشتن دوستی مایهٔ کبر کی است، و تخم بیگانگی، و بذر بی دولتی، و اصل همهٔ تاریکی!

اگر صد بار در روزی شهید راه حق گردی
هم از گبران یکی باشی چوخود را درمیان بینی
بوجود کی مرد آن باشی که دل را بی‌هوا خواهی
بوجود کی درد آن داری که تن را بی‌هوان بینی؟

او که از خمر مست است و در آن ترسان، و از بیم عقوبت لرزان، غایت کار او حرقتست در آتش عقوبت، گرش نیامرزد، و باشد که خود بیامرزد که گفته‌است «انّالله یغفرالذّنوبَ جمیعاً» امّا آنکس که مستی او ازنخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی، کار او برخطر است، ومایهٔ وی زیان، وعمل وی بروی تاوان، در خطر استدراج ومکر و بیم فرقت جاودان

«ولا جُنُباً اِلّا عابِری سبیلٍ حَتی تَغتسلوا» ـ اگر دین بقیاس بودی غسل در اراقت بول واجب بودی، و آبدست در خروج منی. آن بول نجس است و این منی پاك، دربول نجس طهارت کهین واجب، و درمنی پاك طهارت مهین، تا بدانی که بناء دین برمنقول است نه بر معقول، و بر کتابست نه برقیاس، و بر تعبّد است نه بر تکلّف

و اصل عسل حنابت از عهد **آدم** (ع) است **آدم** چون از بهشت بدنیا آمد او را با **حوا** صحبت افتاد **جبرئیل** آمد، گفت ای **آدم** غسل کن که الله‌ترا چنین میفرماید **آدم** فرمان بجای آورد آنگه گفت ای **جبرئیل** این غسل را ثواب چیست؟ **جبرئیل** گفت بهرموئی که براندام تست ثواب یکساله ترا در دیوان بنویسند، وبهر قطرهٔ آب که براندام تو گذشت، الله‌تعالی فریشته‌ای آفرید که تا بروزقیامت طاعت وعبادت همی‌آرد، وثواب آن ترا همی‌بخشد گفت ای **جبرئیل** این مراست علی‌الخصوص؟ یا مرا وفرزندانم را علی‌العموم؟ **جبرئیل** گفت تراست ومؤمنان وفرزندان ترا تا بقیامت پس عسل جنابت اندر همه شرایع انبیاء واجب بوده است، از عهد **آدم** تا وقت **سیدعالم** صلوات‌الله وسلامه علیهم اجمعین، تا بعضی از ائمه گفتند آن امانت که **آدم** برداشت که الله آنرا گفت «وحملَها الإنسانُ» آن امانت غسل جنابتست

ثمّ قال فی آخر الآیة «انّ‌الله کان عَفُوّاً غفوراً» ـ خدای در گذارندهٔ گناهان است، وسترندهٔ عیبهای عذرخواهان است، و ناپیدا کنندهٔ جرم اوّاهان این دو نام از عفو ومغفرت درین موضع بنهادن، معنی آنست که هرچه تا امروز کردی، پیش از آنکه امرونهی فرستادم همه برداشتم، و ازبو در گذاشتم بندهٔ من! هر گز جنابت کسی‌با عنایت من بناود (۱)، ووصل‌من که یابد، مگر آنکه آفتاب عنایت بروتابد! بندهٔ من! اگر قصد درست کنی، ترا برسر راهم، اگر ازمن آمرزش خواهی، از اندیشهٔ دل تو آگاهم! جرم ترا آمرزگار، و ترا نیکخواهم هر کجا خراب عمری است، مفلس روزگاری، من خریدار اوأم! هر کجا درویشی است خستهٔ جرمی، درمانده در دست خصمی، من مولاء اوام! هر کجا زارنده‌ای است ازخجلی، سر

۱ ــ نسخهٔ ج من نرساند

فرو گدارنده‌ای ار بیکسی، من برهان او ام هر کجا سوخته‌ایست ار بیدلی، دردمندی ار بی‌حودی، من شادی حان او ام!

کُن اَین شئتَ مِن الللا د وأنت مِن د کری قریبٌ

۱۰ - النوبة الاولى

قوله تعالی «اِنَّ اللهَ لَا یَغفِرُ اَن یُشرَكَ بِهِ» حـدای نیامررد که انباز گیرند با وی، «وَ یَغفِرُ مَا دونَ ذلكَ» و بیامـرزد هرچه فرود ار آنست، «لِمَن یَشَاءُ» آنرا که حواهد، «وَمَن یُشرِكْ بِاللهِ» وهر که انباز گیرد باحدای، «فَقَدِ افتری اِثماً عَظیماً (۴۸)» او دروغی ساحت و برحود بره‌ای نهاد بزرگ

«اَلَم تَرَ» نبینی و ننگری؟ «اِلَی الَّذینَ یُزَکُّونَ اَنفُسَهُم» بایشان که حود را بی‌عیب و پاك مینمایند، «بَلِ اللهُ یُزَکّی مَن یَشَاءُ» بلکه حدای من بی‌عیب کند، و بی‌عیبی‌بار نماید آنرا که حواهد، «وَلَا یُظلَمُونَ فَتیلاً (۴۹)» وایشان‌را بفتیلی ار حرم کس نگیرند

«اُنظُر» درنگر، «کَیفَ یَفترونَ عَلَی اللهِ الکَذِبَ» که چون دروغ مینهند ومیسازند برحدای! «وَ کَفیٰ بِهِ اِثماً مُبیناً (۵۰)» و دروغ ساحتن برحدای، بسنده بره‌ایست و آشکارا

«اَلَم تَرَ اِلَی الَّذینَ اُوتُوا» نبینی و ننگری بایشان که دادند ایشان را؟ «نَصیباً مِنَ الکِتابِ» بهره‌ای‌ار **تورات**، «یُؤمِنُونَ بِالجِبتِ وَالطَّاغوتِ» میگروند به جبت و **طاغوت**، «وَ یَقُولونَ لِلَّذینَ کَفَروا» ومیگویند ایشان‌را که کافر شدند، «هٰؤُلَاءِ اَهدی مِنَ الَّذینَ آمَنوا سَبیلاً (۵۱)» که ایمان براه‌تراند و راست‌حکم‌تراند ار گرویدگان

« اُولٰئِكَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ » ایشانند که الله لعنت کرد برایشان ، « وَ مَن یَلعَنِ اللّٰهُ » وهر که خدای بروی لعنت کرد ، « فَلَن تَجِدَلَهُ نَصیراً (۵۲) » ویرا هرگز یاری نیابی

« اَمْ لَهُم نَصیبٌ مِنَ المُلكِ » یاایشان‌را بهره‌ایست از پادشاهی ، « فَاِذاً » اگر بودی ایشانرا پادشاهی ، « لایُؤتُونَ النّاسَ نَقیراً (۵۳) » مردمانرا نقیری ندهندید (۱) از حق خویش

« اَم یَحسُدونَ النّاسَ » یامی‌حسدبرند برمردمان ، « عَلیٰ ما آتیٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضلِهِ » بر آنچه خدای داد ایشان‌را از فضل خود ، « فَقَد آتَینا آلَ اِبرٰاهیمَ » پیش از وی **آل ابراهیم** را دادیم ، « الکِتابَ وَ الحِکمَةَ » نامه و دانش و پیغام ، « وَ آتَیناهُم مُلکاً عَظیماً (۵۴) » وایشان‌را ملکی عظیم دادیم

« فَمِنهُم مَن آمَنَ بِهِ » کس بود از ایشان که ایمان آورد بوی ، « وَ مِنهُم مَنْ صَدَّ عَنهُ » و کس‌بود از ایشان که برگشت از وی ، « وَ کَفیٰ بِجَهَنَّمَ سَعیراً (۵۵) » ودوزخ ناگرویدگان‌را بسنده است

« اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا » ایشان که کافرشدند بسخنان‌ما ، « سَوفَ نُصلیهِم ناراً » ایشان رابرسانیم بآتش ، « کُلَّما نَضِجَت جُلُودُهُم » هر گه که بپزد پوستهای (۲) ایشان درآن ، « بَدَّلناهُم جُلُوداً غَیرَها » دیگردهیم ایشان‌را پوستهائی‌جز از آن ، « لِیَذُوقُوا العَذابَ » تا چاوید بپوستهای نو عذابهای نو میچشند ، « اِنَّ اللّٰهَ کانَ عَزیزاً حَکیماً (۵۶) » که الله توانائیست دانا همیشه‌ای

« وَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ » وایشان که بگرویدند ونیکیها کردند ، « سَنُدخِلُهُم جَنّاتٍ » در آریم ایشان‌را در بهشتهائی ، « تَجری مِن تَحتِهَا الاَنهارُ »

۱ ــ نسخهٔ ج ندهندی ۲ ـ نسخهٔ الف پوستان

که میرود زیر درختان آن جویهای روان، « خالِدِینَ فیها اَبَداً » جاویدان در آن همیشه‌ای، « لَهُم فیها اَزواجٌ » ایشان را است در آن جفتانی از زنان، « مُطهرَةٌ » زنانی پاك کرده بی‌عوار و بی‌عیب، « وَ نُدْخِلُهُمْ » ودر آریم‌ایشان‌را، « ظِلّاً ظَلیلاً (٥٧) » در سایهٔ خنك

النوبة الثانية

قوله تعالی « انّ‌الله لایَغفِر اَن یُشرَكَ به » الآیة ـ **کلبی** گفت این آیت در شأن **وحشی بن حرب** و اصحاب وی فرو آمد چون **حمزه** را بکشتند، و به **مکه** باز گشتند، پشیمان شدند بآنچه کردند فراهم آمدند، و نامه‌ای نبشتند بر رسول خدا (ص) که چنین کاری بدست‌ما رفت، وما از آن‌پشیمان شدیم، وخواستیم که در اسلام آئیم، لکن از تو شنیده بودیم به **مکه**، که این آیت میخواندی « والّذین لا یَدعونَ‌مع‌الله اِلٰهاً آخر ولایقتلون النفسَ الّتی حرّم‌الله الّا بِالحقّ ولایَزنون»، اگر مسلمان کسی است که شرك و قتل و زنا دربار وی نبود، پس‌ما این همه دربارداریم و کرده‌ایم، اگر نه این آیت بودی ما اتّباع تو کردمانی و باسلام درآمـدیمی پس این آیت فرو آمد که « الّا مَن تابَ وآمن وعمِل‌عملاً صالحاً » رسول خدا این آیت به‌**وحشی** واصحاب وی فرستاد، تا برخواندند ایشان گفتند این‌شرط دشخوار است که الله گفت « وعمِل عملاً صالحاً » ترسیم که عمل صالح ازما نیاید، آنـگه از اهل این آیت نباشیم ربّ‌العالمین در تخفیف میفرود، و این آیت فرستاد « انّ الله لایَغفِر اَن یُشرَكَ به و یغفِر مادونَ ذٰلك لمن یشاء » رسول‌خدا (ص) این‌آیت بایشان فرستاد، وبرخواندند و گفتند ترسیم که ازاهل‌مشیّت نباشیم؛ یعنی که‌الله میگوید فرود از شرك، گنـاه آنکس آمرزیم که خود خواهیم ترسیم که ما از ایشان

باشیم که الله خواهد که ایشان را بیامرزد ربّ العالمین در کرم بیفزود و این آیت امیدوار بایشان فرو فرستاد « قُل یاعِبادیَ الّذین اَسرفوا علیٰ انفسهم لاتَقنطوا مِن رحمةالله انّالله یغفر الذّنوبَ جمیعاً » وحشی واصحاب وی چون این آیت برخواندند، برسول خدا شدند، ومسلمان گشتند رسول خدا (ص) اسلام از ایشان بپذیرفت آنگه گفت « یا وحشی ! أخبِرنی کیف قتلتَ حمزهً » ؟ وحشی قتل حمزه باوی بگفت رسول خدا دلتنگ شد، گفت « غَیّب وجهَكَ عنّی » روی از من بپوش، و با من منشین وحشی بعد از آن به شام رفت، وآنجا میبود تا از دنیا بیرون شد

ابن عمر گفت درعهد رسول خدا (ص) چون یکی از دنیا برفتی از یاران وی بر کبیره، ما گواهی میدادیم که وی از اهل آتش است تا آن روز که این آیت آمد « ویغفر مادون ذٰلك لِمَن یشاءُ » زان پس که این آیت فرو آمد آن نگفتیم، و کس را در کبیره گواهی بآتش ندادیم وفی ذٰلك ماروی جابر بن عبدالله قال قال رسول الله (ص) « لاتزالُ المغفرةُ تحلّ بالعبد مالم یقع الحجابُ » قیل یارسول الله وما وقوع الحجاب ؟ قال « الاِشراك بالله عزّوجلّ » ، ثمّ قرأ « انّالله لایغفر أن یُشرك به » الآیة وفی روایة ابن عمر قال قال رسول الله (ص) « من لقی الله عزّوجلّ لایُشرك به شیئاً دخل الجنّةَ ولم تضرّه معه خطیئةٌ ، کما لو لَقیه یُشرك به شیئاً دخل النار ولم تنفعه حسنةٌ »

علی (ع) گفت درهمه قرآن آیتی از این امیدوارتر نیست که « انّالله لایغفر أن یُشرك به » الآیة معنی آنست که الله تعالی شرك نیامرزد ، یعنی کسی را نیامرزد که که درشرك و کفر نمیرد ، امّا کسی که از شرك توبه کند ، و در اسلام بمیرد ، در تحت این آیت نشود ، که جای دیگر گفت « قُل لّلذین کفروا اِن یَنتهوا یُغفر لهم ماقدسلف »

و معنی « یغفر مادون ذٰلك لمن یشاء » آنست که فرود از شرك ، گناهان

اهل توحید هرچه خواهد آنرا که خواهد بیامرزد ، پیش از توبت امّا کسی که توبت کند از گناهان ، و بر توبت نمیرد ، خود در تحت این آیت نشود ، که جائی دیگر از مهر وی گفته است « و مَن یعمل سوءاً او یَظلم نفسه ثمّ یَستغفِرِ اللّهَ یَجدِاللّهَ غفوراً رحیماً » و گفته‌اند « انّاللّه لایغفر أن یُشرك بِه ویغفر مادون ذٰلك لمن یشاء » ردّ است بر **معتزله** ، و بر قومی **خوارج** که میگویند هر که بر کبائر نمیرد توبه نا کرده ، جاوید در آتش بماند ، ومیگویند میان ایمان وشرک منزلی دیگر نیست ، وضدّ ایمان شرک میپندارد ، یعنی که هرچه نه ایمان ، همه شرکست نه گناه ، تا آن حدّ که قومی از ایشان صغائر و کبائر همه کفر شمرند ، وبنده را بگناه صغیره کافر دانند رب‌العالمین در این آیت بر ایشان ردّ میکند ، و دروغ زن میگرداند ، که فرق میکند میان شرك ومیان گناه مغفرت درشرك می نیارد ، و در گناه میآرد اگر آنست که گناهها همه شرك و کفر است ، پس در « انّ اللّهَ لایغفر أن یُشرك به » سخن بریده گشت ، و همه نافرمانیها در زیر این شد ، « ویغفر ما دون ذٰلك » بر چه حمل کنند ؟ که هیچ محمل نماند ! معلوم گشت که سخن ایشان فاسد است ، معتقد ایشان باطل

« و مَن یُشرك باللّه فقدِ افتریٰ اثماً عظیماً » ـ ای اختلق ذنباً غیرمغفورٍ

« الم ترَ اِلَی الذین یُزکون انفسَهم » ـ این آیات تا « کان عزیزاً حکیماً » همه درشأن جهودان است وبر کیت نفس که میکردند آن بود که گاهی میگفتند « نحن ابناؤ اللّه واحِباؤُه » ، و گاه طفلکان خویش را بر **مصطفی**(ص) میبردند و میگفتند ای **محمد** ایشان‌را هیچ گناهی هست ؟ رسول‌خدا (ص) گفتی نه ، پس ایشان میگفتند ماییز همچون ایشانیم هر آن گناه که بروز کنیم اندرشب ما را آن گناه بیامرزند ، وهر گناه که‌اندرشب کنیم اندر روز بیامرزند رب‌العالمین گفت **یامحمد** بنگری این جهودان که خود را بی عیب وپاك مینمایند ، یعنی بدروغ « بل اللّه

یزکّی مَن یشاء » بچنانست که ایشان میگویند، که الله بی‌عیب کند، و بی‌عیبی باز نماید آنکس را که خواهد آنگه گفت « ولا یُظلَمون فتیلاً » یعنی که اگر خویشتن را نه بی‌عیبی نستایند گناه کسی ایشان را نیالاید، و ایشان‌را باندازهٔ فتیلی ازحرم کس نگیرند فتیل، النواه، هوالقشرة الرّقیقة الّتی حولها، و قیل هوما فتلته بین اصبعیك مِن وسخ ٍوعرق آنگه گفت یا **محمد** ! « اُنظر کیف یَفترون علی‌الله الکَذِبَ » دروغ که چون دروغ‌برالله‌میسازند، تا آنکه میگویند گناه ماآمرزیده است، و ماپسران و دوستان الله ایم و گفته‌اند دروغ که برالله میساختند آن بود که دروغها میگفتند، وآنرا از **توراة** می‌حکایت کردند « وکفیٰ به اثماً مبیناً » – ای کفیٰ بما قالوا اثماً مُبیناً

«الم ترَ اِلی الذین اوتوا نصیباً مِن الکتاب یؤمنون بالجبت والطّاغوت» – اقوال مفسّران مختلف است در معنی جبت وطاغوت **عکرمة** گفت نام دو صنم‌اند که در میان مشرکان معروف بودند، وآنرا عبادت میکردند، **ضحاك** گفت **جبت** اینجا **حیی احطب** است و **طاغوت** **کعب اشرف** هردوجا کمان جهودان بودند وسران ایشان قومی گفتند **جبت** نام بتان است و **طاغوت** نام سدنهٔ بتان و سدنه خدمتکاران وتیمار داران باشند و گفته‌اند **جبت** نامی است کهانت را، و **طاغوت** نامی است هرچه را بپرستند جز از خدا و گفته‌اند هرچه الله تعالی آنرا حرام کرد آنرا **جبت** گویند، وبه قال النبیّ (ص) « العیافة والطَرق والطِّیرة مِن الجبت » العیافة زجر الطّیر، والطَرق الضّرب بالحَصیٰ، وهو ضرب مِن الکهانة قال‌الشاعر

لَعمرك ماندری الطّوارقُ بالحصیٰ

ولا زاجراتُ الطّیر ما اللهُ صانعٌ

امّا سبب نزول این آیت آن بود که **کعب اشرف** بعد از واقعهٔ **احد** به **مکه**

شد ، با هفتاد سوار از جهودان بقصد آنکه تا با مشرکان **قریش** دست یکی دارد ، و قتال رسول خدای را تدبیر سازند **کعب** چون در **مکه** شد بخانهٔ **بوسفیان** فروآمد **بوسفیان** او را گرامی داشت ، و ترحیب وتقریب کرد ، وآن جهودان که باوی بودند هریکی را بسرائی فروآورد آنگه **بوسفیان** را گفت که سی مرد از ما و سی مرد از شما باید تا بخانهٔ **کعبه** رویم ، وآنجا عهد کنیم ، وپیمان گیریم ، که در قتال **محمد** بکوشیم چندانکه توانیم ، وفترتی در خود نیاریم تا ویرا برداریم **بوسفیان** و اصحاب وی **کعب اشرف** را گفتند و **حیی احطب** باوی که ما برشما آمن (١) نباشیم بآنچه میگوئید ؟ نباید که این مکر میسازید برما ؟ اگرمیخواهید که شما را بآنچه گفتید استوار داریم ، این دو بت را سجود برید ، و بایشان ایمان آرید ، و آن دو بت **جبت** و **طاغوت** بودند ایشان مرآن بتان را سجود بردند ، و ایشان را پرستیدند اینست که ربّ‌العالمین گفت « الم تَرَ اِلی الذین اوتوا نصیباً مِن الکتاب یؤمنون بالجبت والطّاغوت » میگوید نه بینی ای **محمد** این علما و حاکمان جهودان راکه به **جبت وطاغوت** ایمان میآرند ؟ وایشان‌را سجود میبرند؟ پس **بوسفیان** ، **کعب** راگفت که تومردی ازاهل کتاب خدائی ، و **تورات** خوانده‌ای و دانسته‌ای ، و ما اُمّیان **عرب**ایم ، چون می‌بینی کار **محمد** ؟ دین وی بهتر است یا دین ما ؟ راه وی بحق نزدیک‌تر است یا راه ما ؟ **کعب** گفت بامن بگوئید که دین شما و راه شما چیست ؟ **بوسفیان** گفت ما قومی مهمان داران و مهمان دوستانیم ، بروز مهمانی شتران‌فربه کشیم ، ومهمان‌را گرامی‌داریم ، وحاجیان‌را سقائی کنیم ، و اسیران‌را باز خریم ، و رحم بپیوندیم ، و خانهٔ **کعبه** را عمارت کنیم ، و گرد آن طواف کنیم ، و اهل حرم خدا مائیم ، و بردین پدران خویش بمانده‌ایم ، و **محمد**

---

١ ـ نسخهٔ ج امن

دین پدران خویش بگذاشته است، و دین نوآورده است، حَرَم بگذاشته است، و ما را میفرماید که بریی من روید **کعب** گفت انتم واللهِ اهدیٰ سبیلاً منّا علیه **محمد**، و الله که شما بر راه ترید از **محمد**، و دین شما نیکوتر است از دین وی اینست که الله گفت « ویقولون لِلّذین کفروا » یعنی لِأبی‌سفیان واصحابه، « هٰؤلاءِ اهدیٰ من‌الذین آمنوا » بمحمّد، وهُم اصحابه

«اولئك الّذین لعنهمُ الله »_ یعنی **کعباً** واصحابه میگوید **کعب** و اصحاب وی که این سخن میگویند، الله بر ایشان لعنت کرد « ومَن یَلعنِ اللهُ فلن تجدَ له نصیراً » ای من یباعدالله من رحمته فهو مخذول فی‌دعواه، و مغلوب فی‌حجّته و **الیهود** ابیَنُ خذلاناً فی‌أنهم غُلبوا من‌جمیع سائرالادیان، لأنّهم کانوا اکثرَ عناداً لأهل الاسلام، و انّهم کتمُوا الحقَّ وهُم یعلمونه پس چون آن عهد و میثاق میان **کعب‌اشرف** و **ابوسفیان** برفت، وبروقت آن کار وعده‌ای نهادند، **کعب** به**مدینه** باز رفت، و درسرای خویش آرام گرفت رسول‌خدا **محمدبن‌مسلمة‌الانصاری** و **ثابت‌بن‌معاذ** و جماعتی بفرستاد پنهان تا **کعب اشرف** را بکشتند **محمدبن مسلمه** گفت یارسول‌الله دستوری باشد تا درپیش وی هرچه خواهیم گوئیم؟ یعنی برسبیل خدعت؟ رسول ایشان رادستوری داد ایشان رفتند تاپیش **کعب**، وضجری نمودند ازرسول‌خدا، گفتند چندبلا که ما کشیدیم ازدست **محمد**! وضَجِر گشتیم! و ازمعیشت خویش بازماندیم! چه بود که توما را چند وسق خرما با وام دهی؟ تا ما از **محمد** بگریزیم، و طلب معیشت خویش کنیم **کعب** بخندید، گفت اکنون او را بشناختید، و دروغ وی بدانستید! آنگه گفت شما اگراز من چیزی میخواهید زنان و پسران را را پیش من بگرو بنشانید ایشان گفتند ما شرم داریم که زنان را بگرو بنشانیم، و تو نیز مردی نیکوروی باشکوه و وقاری، و زشت بود ترا که زنان‌را بگرو گیری، و پسران‌را

نیز نتوانیم نگرو کردن، که آنکه عرب زنان در ایشان نهند، که شما را بوثقی حرما نگرو کردند، و ایشان را از آن شوریر بود **کعب** گفت اکنون هرچه خواهید نگرو نهید ایشان گفتند شمشیرهای خویش نهیم، و نزور نتوانیم آوردن، که اصحاب **محمد** ندانند، نشب آریم چون شب درآمد ایشان شمشیرها برداشتند، و بردند **کعب** بر آن غرفه نحلوتگاه نشسته بود، و دخترعمّ خویش را نو بزنی کرده بود، وعروس بود، وآن دخترعمّ کاهنه بود چون **کعب** برخاست تا بزیر شود، آن کاهنه زن وی گفت زنهار مشو که من بوی خون از تو میشنوم **کعب** گفت دور از بر من! بازگیر دست از دامن من! کیست که مرا خواهد کشت؟ ایشان که آمده‌اند **محمدمسلمه** برادرهمشیر منست، و**ثابت‌معاذ** همسایه ودوست من! اگر خفته باشم مرا بیدار نکنند ازآن غرفه بزیر آمد، و بوی مشک بیالوده، که از بر عروس برخاسته بود مسلمانان چون آن بوی‌خوش شنیدند، گفتند واهاً لهٰذه الرّیح الطّیبة، دیر است تا ما درآرزوی چنین بوئیم، فراز آی تا حظّی بر گیریم، و دستی‌بسرت فروآریم وی فرازشد، وایشان در وی‌آو یختند، وشمشیر زدند، وآن دشمن خدا و رسول را بکشتند، و **رسول خدا** (ص) با ایشان گفته بود که چون او را کشته باشید تکبیر کنید چنانکه من بشنوم، تا من نیز با شما تکبیر کنم رسول‌خدا(ص) آن شب با جماعتی‌ازیاران ازمسجد بگورستان **بقیع** میشد، واز بقیع تا مسجد میآمد، وبآسمان نطرمیکرد که باخود آواز تکبیر شنود، و یاران که باوی‌بودند از آن‌قصه‌بی‌خبر بودند، تا آن‌ساعت که تکبیر شنیدند، ورسول‌خدا(ص) تکبیر کرد، پس معلوم گشت ایشان را که **کعب** را کشتند وآن ساعت که زخم کردند سر شمشیر بپای **ثابت‌معاذ** رسید، و گوشت و استخوان همه بریده گشت رسول خدای که آن بدید، باهم نهاد، و دعا کرد خدای تعالیٰ وبرا شفا داد، وبحال صحت بازشد

چون کعب را کشته بودند، دیگر روز بامداد رسول خدا(ص) فرمود تا یاران همه سلاح در پوشیدند، و بحصنگ جهودان شدند و ایشان جمعی عظیم بودند از قبیلهٔ نضیر، و ایشان را در آن جایها حصار میدادند پس جهودان چون دانستند که ایشان را از مدینه بیرون خواهند کرد، خانهای خویش بدست خویش خراب میکردند، یعنی که تا مسلمانان در آن نشینند، و مالهای خویش بغما میبردند، و درختان خرما میبریدند، که تا مسلمانان را سود آخر ایشان را بیرون کرد و به شام فرستاد، و ذٰلك فی قوله تعالی «هوالّذی اخرج الّذین کفروا مِن اهل الکتاب مِن دیارهم لأوّل الحشر» الآیات

«ام لهم نصیبٌ مِن المُلك» ـ میم صلت است، وتقدیر سخن آنست که أَلهم نصیبٌ مِن الملك، و این برجهت انکار گفت معنی آنست که جهودان را از ملك نصیبی نیست، و این را دو تفسیر گفته‌اند یکی آنکه ملك، نبوّت است و شرف دین، و جهودان را از آن بهره نیست دیگر تفسیر آنست که ایشان را هرگز در زمین پادشاهی وفرمانروائی نبوده است «فاذاً لایُؤتون الناسَ نقیراً» ـ میگوید اگر ایشان را در زمین پادشاهی و فرمانروائی بودی ازبیت المال هیچ خداوند حق را ازمردمان، مقدار نقیری ندادندی، واین ذمّ ایشانست در بخل وحسد وقلّة الخیر که درایشانست نقیر آن گواست که برپشت استهٔ (۱) خرما است، و درخت خرما ازآن روید

«ام یَحسدون الناس علیٰ ما آتیٰهمُ اللّهُ مِن فضله» ـ ناس اینجا مصطفی (ص) است و نژاد وی از اسمعیل و آل ابراهیم درین آیت فرزندان یعقوب و نژاد اسحق را میخواهد این جهودان حسد میبردند بررسول خدا (ص) و نژاد اسمعیل، بآنچه الله ایشان‌را داد از کتاب و نبوّت ربّ العزّة گفت ایشان باین حسد میبرند

۱ ـ استه = هسته، درهمهٔ نسخ چنین است

و فرزندان **یعقوب** و نژاد **اسحق** را همه نامه دادیم ، و دانش و پیغامبری ، وایشان‌را ملکی عظیم دادیم ، ملك بزرگوار ، با دین‌وعلم ، ومدّت دراز درسبط **لاوی** نبوّت ، و در سبط **یهودا** ملك و گفته‌اند جهودان بر **مصطفی** (ص) حسد بردند بآنچه‌الله تعالی‌ویرا مباح کرده بودار زنان ، گفتند اگر پیغامبری بودی‌رغبت بزنان نکردی ، و از ایشان بسیار نخواستی ربّ‌العزّة بجواب ایشان گفت که وی از **آل ابراهیم** است ، و شما خود اقرار میدهید که در **آل ابراهیم** پیغامبران بودند که ایشان زنان بسیار داشتند **داود** را بودونه زن بود ، و **سلیمان** را هفتصد حرّه بود وسیصد سریّت پس‌چرا حسد برید بآنچه‌بوی دادیم ؟ وطعن‌می‌بار گوئید ؟ وآنچه **سلیمان** و **داود** را دادیم از ملك عظیم و زنان بسیار می‌بار نگوئید ؟ و انکار می‌ننمائید ؟ یعنی‌که این جز از حسد نیست که شما را برین سخن میدارد

« فمنهم مَن آمن به و منهم من صَدَّ عنه » ـ این « ها » با الله میشود ، و با **ابراهیم** میشود ، و با **محمد** میشود «و کفیٰ بجهنّمَ سعیراً » ـ ای کفیٰ سعیر جهنّم عذاباً لمن لایؤمن

« انّ الذین کفروا بآیاتنا سوف نُصلیهم‌ناراً » ـ این باردرشأن جهودانست ، در بیان مستقرّ ایشان درآن جهان ، و رسیدن ایشان بعذاب جاودان « کلّما نضِجتْ جلودُهم بدّلناهم جلوداً غیرها لِیَذوقوا العذابَ » ـ **عمرخطاب** گفت شنیدم از رسول خدا (ص) که میگفت درساعتی صدبار تبدیل کنند **حسن** گفت هر روز هفتادبارسوختةشوند، یعنی که هر بار که‌سوخته‌شوندفرمان آید که چنانکه‌بودی‌بآن بار شو ، تا دیگر باره میسوزی ، پوست نو میشود پیاپی ، تاعذاب نو میشود پیاپی و صحّ فی‌الخبر انّ غلظَ جلد الکافر اثنان واربعون ذراعا ، وان ضرسه مثل **احد** ، وانّ مجلسه من جهنّم مابین **مکة** و **المدینة** ، ومابین مسکِبَی الکافر فی‌النار مسیرة ثلاثة ایّام للرّاکب

اگر کسی گوید بر تعبّت که آن پوست نو که میآفریند عاصی نیست، چوست که و برا عذاب میکند؟ جواب وی آنست که همان پوست سوخته می نو کند، و باز آرد به پوستی‌دیگر، چون قادراست که آن پوست که درخاك می‌بریرد، پس همان نو میکند، و باز می‌آفریند، قادر است که آن پوست درآتش بسوزد، پس بقدرت همان نو کند، وبازآفریند پس نه تبدّل دراصل‌آمد، که تغیّر درحال آمد وبناء این قاعده بر آنست که غیر بردو معنی استعمال کنند برمعنی تضادّ و تنافی، و بر معنی تغیّر و تبدّل و معنی تضاد و تنافی آنست که گویند اللّیل غیرالنهار والذّکر غیرالأنثیٰ ومعنی تغیّر وتبدّل آنست که ربّ‌العزّة گفت «یوم تُبدّل الأرضُ غیرَ الأرض»، وهی تلك الأرض بعینها، غیرانّها بُدّلتْ حالُها و أنهارها و أشجارها و معرف و عادت کسی را بینی تندرست، پس او را بینی نزار وضعیف چون ازوی پرسی گوید أنا غیرالّذی عهدتَ، من نه آنم که تو دیدی! و اوهماست، لکن‌حالش متغیّر گشت، وفی معناه انشد

فمَا النّاس بالنّاس الّذی قد عهِدتُهم

ولا الدّار بالدّار التی کنتُ اعرفُ

سدی گفت تأویل این آیت آنست که چون پوست کافر سوخته شود، و عذاب آن بچشد، هم ازآن گوشت کافر که عصیان درآن رفته باشد، پوستی‌دیگر بیرون آرد تا میسوزد پس هرپوست که بسوزد ازآن بود که عصیان درآن رفته باشد

«انّ اللّهَ کان عزیزاً» ـ ای قویّاً، لایغلبه شیءٌ «حکیماً» ـ فیما دبّر و قدّر

ثمّ اخبر بمستقرّ المؤمنین، فقال «والّذین آمنوا و عمِلوا الصالحاتِ سندخلهم جنّاتٍ» ـ یعنی البساتین، «تجری مِن تحتِهَا الأنهارُ خالدین فیها ابداً» ـ لایموتون،

وماهم منها بمُخرَجين ، « لهم فيها ازواجٌ مطهّرةٌ » لايَبُلن ولا يتغوّطنَ ولا يمتخِطْنَ
ولا يبصقنَ ولا يحِضن ولا يَيْئسنَ ولا يَلِدنَ ولايُمنين معنی آیت آنست کـه مؤمنان
و دوستان خدا که در دنیا کارهای نیك کـردند ، وایمان بپایان بردند ، درآریم
ایشان‌را فردا درآن بهشتهای جاودان ، وآن ناز ونعیم‌بیکران ، باجفتهای پاکیزه‌از
هـر فضول وهر آلایش ، برنگ مروارید ، وصفاءِ یاقوت آفریده ، گیسوان دارند
بمشك اذفر بیالوده ، وبجواهر بیاراسته ، بنغمتی خوش این آواز برداده کـه نحن
الخالدات فلانموت ابداً ، نحن الناعمات فلانبؤس ابداً ، نحن المقیمات فلا نظعن ابداً ،
نحن الرّاضیات فلانسخط ابداً ، نحن الحواری الحِسان ، ازواجُ اقوامٍ کرامٍ ، طوبیٰ لمن
کنّا له و کان لنا قال **یحیی بن کثیر** : اذا سحبتِ المرأة من الحور العین لم تبقَ فی الجنة
شجرةٌ الا وَرّدت ودرخبراست که یکی‌ازحور گوید شوهرخویش را که یاولیّ‌الله !
درآن‌مجلسهای ذکر ، ومجمعهای‌خیر که تونشستی در دنیا ، ومرا ازالله می‌بخواستی ،
من برتو مشرف بودم ، وازآن خواستن تو درناز و طرب بودم ، که من ازتومشتاق‌تر
بودم بخدائی که مرا بتوگرامی کرد ، و ترا بمن گرامی کرد ، که هربار که تو مرا
ازحق بخواستی هفتادبارمن ترا ازو بخواستم ، فالحمدلله الّذی اکرَمَنی‌بك ، وأکرمك
بی آنگه در روی خویش‌خندد ، وزآن خندیدن وی نوری ناید ، که روشنائی‌آن
بهمه غرفهٔ بهشت برسد

« ونُدخلهم ظلّاً ظَلیلاً » ـ بعضی مفسّران گفتند که این ظل ظلیل در موقف
عرصات قیامت است وبعضی گفتند ظلّ‌ممدوداست دربهشت اگر گوئیم درموقف
است احتمال کند که **مصطفی**(ص) اشارت‌بآن کرده و گفته « سبعةٌ یُظلّهمُ‌الله تحت
ظلّه یومَ لاظلَّ الّاظله امام عادل ، اوحکَم عدل ، وفتی نشَـأ فی‌عبادة الله تعالی ، و رجلٌ
طلبته امرأةٌ ذاتُ جمال‌وحسب ، فقال انّی‌اخاف‌الله ، ورجل قلبه فی‌المسجد اذا خرج

منه ، حتّیٰ یرجعَ الیه ، و رجلٌ ذکرالله خالیاً ، ففاضت عیناه مِن خشیةالله عزّوجلّ ، و رجلٌ تصدّق بصدقة فکان یُخفیها عن‌شماله ، و رجلان تحابّا ، فاجتمعا علی حبّالله تعالی ، وتفرّقا علی حبه » و اگر گوئیم دربهشت است ، آنست که ربّ‌العزّة گفت « وظلٍّ ممدود » سایهٔ کشیده ، نه تابستانی ، نه زمستانی ، نه باد گرم ، نه باد سرد ، نه آفتاب ، نه زمهریر، راست چون روز نوبهار ، همه بنفشه‌زار و گلزار ، نسیم‌خوش، وجفت نیکـو وتندرست ، ومرد جوان ، وجان شاد ودل خرم روىٰ **ابوهريرة** قال قال رسول‌الله(ص) « اوّل زمرة تدخل مِن امّتیَ‌الجنّة ، علی صورة القمر لیلةَ البدر ، ثمّ‌الذین یلونَهم‌علی اشدِّ نجم‌فی‌السّماء اضاءةً ثمّ هم بعد ذلك علیٰ‌منازلَ لایتغوّطون ولا یبولون ولایمتخطون ولا یبزقـون» و روی « اذا دخل اهلُ الجنّةِ الجنّةَ نادیٰ مُنادٍ یااهلَ‌الجنه انّ‌لکم ان‌تَحیَوا ، فلاتموتوا ابداً ، و اِنّ لکم ان تشبّوا فلا تهرموا ابداً ، واِنّ لکم أن تصحوا فلاتسقموا ابداً ، و انّ لکم اِن‌تنعموا فلاتبؤسوا ابداً »

النوبة الثالثة

قوله تعالی « ان الله لایغفرأن یُشرك بهٖویغفر مادون ذلك لِمَن یشا » ـ شرك عام‌دیگراست، وشرك خاص‌دیگر شرك عام شرك‌اکبراست ، وشرك‌خاص شرك‌اصغر شرك اکبرآنست که کردگار عظیم وصانع قدیم را جلّ‌جلاله شریك وانباز گویند ، یا او را نظیروهمتا دانند ، یا بچیزی از خلق وی مانندهٔ کنند ، هر که این گوید نه خدای‌را پرستنده است، که اوبت را خوانده است ؛ وبحقیقت از دین‌هدی بازمانده ؛ اعتقاد درست و دین پاك آنست که خدای جهانیان ، و آفریدگار همگان را پـاك و منزّه دانی‌ازجفت وفرزند و انباز نه خود زاد ، ونه کس او را زاد ، از حدوث وتغیّر و ولادت آزاد ، مقدّس ازعیب وعجز ونیاز ، درصفت پاك ، ودرصنع زیبا ، ودر گفت

شیریں ، و درمهر تمام درصفت ازعیب پاك ، و در کرد از لغو پاك ، و در گفت ازسهو پاك ، و درمهر از ریب پاك خدائی که از اوهام بیرون ، و کس نداند که چون ! خدائی را سزا ، و بخدا کاری دانا ، ور عیبها جدا ، در ذات وصفات بیهمتا هر که این اعتقاد گرفت از شرك اکبر برَست ، و با اصل ایمان پیوست

امّا شرك اصغرْ دوقسم است دو گروه را مؤمنان را ریا است درعمل ، و ترك اخلاص در آن ، و عارفان را التفاتست باعمل وطلب خلاص بآن امّا اثر آن درمؤمنان آنست که از ایمان ایشان بکاهد ، و در یقین ایشان خلل آرد ، و درِ روشنائی بایشان فرو بندد **مصطفی** (ص) گفت سخت میترسم بر امّت خویش از شرك کهین گفتند یا رسول‌الله شرك کهین کدام است ؟ گفت آنکه عمل کند ، و در عمل وی ریا بود **شداد اوس** گفت رسول خدای را دیدم که میگریست گفتم یا رسول‌الله چرا میگریی ؟ گفت میترسم از امّت خویش اگر شرك آرند ، نه آن که بت‌پرستند ، یا آفتاب وماه پرستند ، لکن عبادت بریا کنند ، وخلق را با حق درآن عمل انباز کنند ، و الله میگوید « أنَا اَغنَی الشرکاء عن الشِرك ، فمَن عمِل عملاً اَشرك فیه غیری فأنا منه برئ ، وهوالذی اشرك » میگوید هر که عملی کرد ودیگری را نامی از آن انباز گرفت ، من از انبازان همه بی‌نیازم ، جملهٔ آن عمل بآن انباز دادم

امیر المؤمنین علی (ع) مردی را دید سردرپیش افکنده ، یعنی که پارسائم گفت ای جوانمرد این پیچ که در گردن داری دردل آر ، که خدای دردل مینگرد گفت روزقیامت قرا قُرّاءِ مُرائی گویند نه شما آیند که متاع دنیا بشما ارزان‌تر فروختند ؟ نه آیند که مردمان بردر سرای شما ایستادند (۱) ؟ نه آیند که ابتداء

---

۱ ـ نسخهٔ الف بیستادندند

در شما سلام میکردند ؟ از جزاء اعمال شما بود که بشما رسانیدیم امروز شما را حقی نماند از اینجا است که بعضی بزرگان دین ، باضطرار و افتقار ، رفق دوستان می بپذیرفتند ، چنانکه **سفیان ثوری** رحمةالله علیه چند روز بگذشت که درخانهٔ وی هیچ طعام نبود آخرروز مردی دو بدره آورد نزدیك وی ، گفت دانی که پدرم ترا دوست بود ، ودر معیشت متورّع بود ، این میراثی است که ازوی باز ماند ، و چنان دانم که حلالست ، و در آن هیچ شبهتی نه ، چه باشد اگرقبول کنی ومرا بدان شاد کنی ؟ **سفیان** گفت خدای ترا بدین همّت نیکو ثواب دهد ، امّا من قبول نکنم که آن دوستی ما با پدرت برای خدا بوده است روا ندارم که درمقابلهٔ آن عوضی ستانم این خود درجهٔ متورّعان است ، وطریق پارسایان ، و برتر ازین درجهٔ عارفان است وشرك اصغر درحق ایشان آنست که بعد از اخلاص درطاعت ، و صدق درعمل ، اگرچشمشان درآن عمل خالص آید ، یا طلب ثواب آن بخاطرشان فرار آید ، پارسنگاری خویش درآن عمل بینند ، آن همه در راه دین خویش شرك شمرند ، وزآن توبه کنند

« الم تَرَ اِلَى الذين يُزَكُّون انفسَهم » ـ خود را بستایند ، و بزکیت مردم بپسندند ، و در عمل خویش بنگرند ، و روش خویش را وزنی بنهند ، و از هر دونی خود را فروتر دانند

پرسید مرا دوست که آن قوم که بودند

کز خلق جهان گوی حقیقت بربودند

گفتم چه نشان پرسی زان‌قوم که ایشان

خود را بخود از روی نمودن ننمودند

بر حاشیهٔ دعوی هرگز نگذشتند

در دائرهٔ معنی هرگز نغنودند

زین بیز عجب‌تر که زبی‌قدری و خواری

نزدیك همه خلق چو ترسا و جهودند

آری بر درگاه کریم هرچند خود را ذلیل‌تر داری، عزیزتر شوی! آن ذلّ تو از دوست نه نومیدی است، که آن گواه راستی و درستی است

پیر طریقت گفت الٰهی! فریاد ازین خواری خود، که کس‌را ندیدم بزاری خود! فریاد ازین سوز که از فوت بود درجان ما، درعالم کس نیست که بشاید بزور ودرمان‌ما الهی! از حسرت چندان اشك باریدم، که تاب چشم‌خویش بجم درد نگاریدم اگرسعادت ازلی دریابم، این همه درد بپسندیدم، ور دیدهٔ من نیکباربرتو آید، درآن دیده خود را نادیدم

«بلِ‌اللّهُ یُزکّی مَن یشاء» - هر که برکیت خدای درو رسد نشان وی‌آنست که از صحبت آن پراکنده دلان که در راه جبت وطاغوت فروشدند باز رهد، وبیز ایشان را بخود راه ندهد، وتا بپنداری که پرستنده جبت وطاغوت آن بت پرستان بودند و بس! هرکه او با هواءِ نفس خویش‌بیارامید، و در بندِ مراد نفس بماند، او مرد طاغوتست وبندهٔ جبت

در خرابات نهاد خود برآسودست خلق

غمزه برهم زن یکی تا خلق را برهم زنی

پای برنفس خود نهادن، و هواءِ خود را درتحت قهر خود آوردن، بزبان اهل اشارت آن ملك عظیم است که اللّه گفت «وآتیناهم مُلکاً عظیماً»، و یقال «المُلك العظیم هوالاِطّلاع علیٰ اسرارالخلق، والاِشراف علی اسرارالمملکة، حتّیٰ لایخفیٰ علیه شیءٌ»

ابوعثمان مغربی از اینجا گفت هر که حق را اجابت کرد، مملکت ویرا

احات کرد یعنی که چون درمملکت چیری ورا دید آید، ویرا ارآن حبر دهند **ابن الرقی** اربزرگان مشائخ **مصر** بود، وصاحب فراست بود، وقتی بیمار شدشربتی آب دادند او را گفت بحورم که در مملکت حادثه افتاده است، تا بحای بیارم که چه افتاده است بیاشامم سیرده رور بحورد تا حبرآمد که **قرامطه** در حرم افتادند، و حلقی را بکشتند، وبسی حرابی کردند

شیخ الاسلام انصاری گفت عبودیّت بیش ارین برنتابد کـه بعضی داند و بعضی نه، که الله میگوید « فلا یُظهر علیٰ غیبه احداً الّا مَن ارتضیٰ من رسول » « وما کان اللهُ لیُطلعکم علی الغیب »ـ همه الله داند وبس و گفته‌اند مُلك عظیم معرفت مَلك عظیم است کسی که او را شناخت مُلك دوجهان یافت

پیر طریقت گفت الهی! چون من کیست که این کار راسریدم؟ ایسم بس که صحبت ترا ارزیدم

حر حداوند معرمـای که حواسد مرا

سرد این نـام کسی را که علام تو بود

۱۱ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی « اِنّ‌اللهَ یَاْمُرُکُم » حدای میفرماید شما را، « اَن تُؤَدُّوا الاَمَانَاتِ اِلیٰ اَهلِها » که امانتها با حداوندان دهید، « وَاِذَا حَکَمتُم بَینَ النّاسِ » وچون حکم کنید میان مردمان، « أن تَحکُمُوا بِالعَدلِ » [میفرماید] که براستی و داد حکم کنید، « اِنّ‌اللهَ نِعِمّا یَعِظُکُم بِهِ » بس نیك آمد آنچه حدای شما را بآن فرمود، « اِنّ‌اللهَ کَانَ سَمیعاً بَصِیراً (۵۸) » الله شنوا است بینا همیشهٔ

« یا أَیُّهَاالّذین آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند، « اَطیعُوا اللهَ » فرمان برید

خدای‌را ، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» وفرمان برید رسول‌را ، «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وفرمان برید اولی الامر را ازشما ، «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» اگردرچیزی از دین مختلف شوید ، «فَرُدُّوهُ» بازبرید آن چیز که درآن اختلاف بود ، «إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» با خدا وبا رسول ، «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» اگر گرویده‌اید بخدای و بروز رستاخیز ، «ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (٥٩)» آن بهست شما را ، و سرانجام آن نیکوتر

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ» نبینی ایشان را که میگویند و راست نمیگویند ، «أَنَّهُمْ آمَنُوا» که ایشان گرویده‌اند ، «بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» بآنچه فروفرستادند بتو ، «وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» و بآنچه فرو فرستادند پیش از تو ، «يُرِيدُونَ» میخواهند «أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» که حکم جویند و حکم خواهند از **طاغوت** ، «وَقَدْ أُمِرُوا» و فرموده‌اند مردمان را «أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» که کافر شند (١) بطاغوت ، «وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ» و **دیو** میخواهد و میجوید ، «أَنْ يُضِلَّهُمْ» که ایشان را بیراه کند ، «ضَلَالًا بَعِيدًا (٦٠)» براهی ازحق دور ،

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ» و چون ایشان‌را گویند ، «تَعَالَوْا» بیایید ، «إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» بحکم **قرآن** که خدای فرو فرستاد ، «وَإِلَى الرَّسُولِ» و بحکم رسول خدای ، «رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ» بینی آن منافقان را ، «يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (٦١)» که می‌برگردند از تو برگشتنی

«فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ» چون بود آنگه که بایشان رسد ، «مُصِيبَةٌ» رسیدنی بد ، «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد ؟ «ثُمَّ جَاءُوكَ» آنگه آیند بتو ، «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ» سوگند میخورند بخدا ، «إِنْ أَرَدْنَا» که

١ ــ نسخهٔ ح شوند

می‌نخواستیم [مآنچه کردیم یا گفتیم] « اِلّا اِحساناً » مگر نیکوئی، « وَ تَوفیقاً [۶۲] »
و وفاق داشتن و نمودن میان دل و زبان

« اُولٰئِكَ الَّذینَ » ایشان آنند، « یَعلَمُ اللهُ » که خدای میداند، « مافی قُلوبِهِم »
آنچه در دلهای ایشان است، « فَاَعرِضْ عَنهُم » روی گردان از ایشان، و فرا گذار
از ایشان، « وَ عِظهُم » وپند ده ایشان را، « وَقُل لَهُم فی اَنفُسِهِم قَولاً بَلیغاً [۶۳] »
و ایشان را سخنی بلیغ گوی بتهدید

النوبة الثانية

قوله تعالی « انّ‌الله یأمُرکم أن تُؤَدّوا الأمانات الیٰ اهلها » ـ سبب نزول این
آیت آن بود که **عباس بن عبدالمطلب** عمّ رسول خدا صاحب سقایهٔ **زمزم** بود،
میراث برده از پدرعبدالمطلب چون روز فتح **مکه** بود رسول خدا (ص) برمنبر خطبهٔ
فتح میکرد عباس ویرا گفت یارسول‌الله باید کـه تو سدانت، یعنی خدمت وکلید
داری **کعبه** باسقایهٔ **زمزم** ما را بهم کنی رسول خدا **عثمان طلحه حجبی** را بخواند،
وکلید از وی خواست **عثمان** شد، وکلید از مادر بستد، و برسول خدا داد رسول
خدا (ص) قصد کرد که کلید فرا **عباس** دهد، **جبرئیل** آمـد و آیت آورد « انّ الله
یأمرکم اَن تؤدّوا الاَمانات الیٰ اهلها » رسول خدا (ص) **عثمان طلحه** را برخواند،
وکلید بوی باز داد، وگفت « هاكَ خالِدةً تالدةً لا ینزعها منکم الّا ظالمٌ » پس **عثمان**
هجرت کرد، وکلید ببرادر خود سپرد، اکنون در دست فرزندان وی است و این
آیت علی‌الخصوص درشأن ایشان فرو آمد، امّاحکم آن عام‌است که همه مسلمانان‌را
بأداء امانت میفرماید وفی ذلك نقول‌النبیّ(ص) « اَدِ الأمانةَ الیٰ مَنِ ائتمنك، ولا
تَخُن مَن خانَك » اداء نام باز دادن چیزی است با کسی، امانتی یا وامی، وتأدیت

مصدراست بحقیقت، و اداء اسم است بمصدر، امّا آنرا بجای مصدر بهند، و ادا یأدو، ادا ختل، یقال ادوتَ للصّید، ادا ختلته لتصیده، و أدَی السّقاء یأدی، ادا امکن مِن مخصه

«و إِدا حکمتم بینَ النّاس أن تحکُموا بِالعدل» ـ کان من العدل انّ اللّه عزّوجلّ دفع السّقایة الی **العباس بن عبدالمطلب**، و الحجابة الی **عثمان بن طلحة**، لأنّهما کانا اهلهما فی الجاهلیّة

«انّ اللّه نِعِمّا یعِظکم به» ـ نِعِمّا بکسر نون وعین، قراءت **مکی** و **ورش** و **حفص** و **یعقوب** است، و نِعما بکسر نون و اسکان عین، قراءت **ابوعمر** و **قالون** و **اسمعیل** و **ابوبکر** است باقی بفتح نون و کسر عین خوانند، و در تشدید میم هیچ خلاف نیست، ومعنی همه یکسانست، و «ما» اینجا نکره است بمعنی شیء، و در موضع نصب است، و این را نصب علی التفسیر گویند، المعنی نعم شیئاً هی! و اگر خواهی ماء صلت نهی، یعنی نِعمَ هی میگوید نیکا چیزی که اللّه شما را بآن پند میدهد، و برراه میدارد، و آن **قرآن** است کلام خداوند عزّوجلّ

«انّ اللّه کان سمیعاً» ـ لمقالتکم فی الأمانة والحکم، «بصیراً» بما تعملون فیهما وصحّ فی الخبر أنّ **اباهریرة** کان یقرأ هذه الآیة، فوضع ابهامَه علی أذنه، والتی تلیها علی عینیه، وقال هکذا سمعتُ رسولَ اللّه (ص) یقرؤها، ویضع اصبعَیه علیهما وفی هذه الخبر اثبات السّمع والبصر لِلّه عزّوجلّ علی مالا یخفی علی احدٍ

«یا ایّها الذین آمنوا أطیعوا اللّهَ و أطیعوا الرّسولَ وأولی الأمر منکم» ـ این آیت درشأن **خالد ولید** فرو آمد که رسول خدا (ص) او را برلشکری امیر کرد، و ایشان را بقبیلهای از قبائل عرب فرستاد، و در آن لشکر **عمارياسر** بود، چون نزدیك آن قبیله رسیدند، ایشان خبر نداشتند، وهمه بگریختند، مگر یك مرد

که برخاست ، و بلشکرگاه **خالد** آمد ، بر **عمار یاسر** رسید، گفت یا **ابا الیقظان** خبر رسیدن شما بقوم رسید ، بکسر بگریختند ، من ماندم از ایشان که بگریختم ، و مسلمان شدم ، اگر مرا این اسلام نفع وأمن خواهد بود تا برجای باشم ؟ والّا من نیز چون دیگران بگریزم ؟ **عمار** او را امان داد ، و در حمایت خویش گرفت دیگرروز بامداد که مسلمانان آنجا رسیدند ، **خالد** بفرمود تا غارت کردند ، و آن مرد را نیز بگرفتند که امان از **عمار** یافته بود ، ومال از وی بستدند **عمار** گفت دست ازین مرد باردارید که وی مسلمانست ، و من او را امن کـردهام **خالد** خشم گرفت ، گفت امیر من باشم تو چرا امان میدهی ؟ **عمار** ویرا جواب درشت داد ، و **خالد** نیز درشت گفت پس چـون به **مدینه** بار گشتند ، و قصّه بـا **مصطفی** (ص) بگفتند ، رسول خدا امان **عمار** را اجازت داد ، امّا ویرا گفت که بی‌دستوری امیر دیگر باره مگر تا امان ندهی **خالد** گـفت یانبیّ‌الله سَبّنی هذا العبد الأجدع ، وکان **عمار** مولی **لهشام بن المغیرة** و**خالد** بحضرت **مصطفی**(ص) **عمار** راسبّ کرد، و سخن برنجانید رسول گفت « یا **خالد** لاتَسُبَّ **عماراً** ومن سبّ **عماراً**، سبّه الله، ومن ابغض **عماراً** ابغضه الله » **عمار** برخاست تا برود ، رسول‌خدا گفت ای **خالد**! عذری از وی بخواه ، و دل وی بدست آر **خالد** فرا پیش رفت ، و از وی عذرخواست **عمار** چون اعراضی میکرد آنگه هم راضی شد از وی پس ربّ‌العالمین آیت فرستاد که « یاایّها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرّسول وأولی الامر منکم » ای شما که مؤمنان‌اید، فرمان‌خدا ورسول واولی الأمر بجای‌آرید اولی‌الامر **خالد ولید** است، که رسول خدا او را برلشکراسلام امیر کرده بود میگوید امیران را و والیان را طاعت دار باشید **مصطفی** (ص) گفت « مَن اطاعنی فقد أطاع‌الله ومَن عصانی فقد عصَی‌الله ، ومن یُطعِ الأمیر فقد أطاعنی ، ومَن یعص الأمیرَ فقد عصانی »، وقال(ص)

لمعاذ «یا **معاذ** ! أَطِع کلَّ امیرٍ، وصلِّ خلفَ کلِّ امامٍ» و رُوی «اسمعوا لهم، وأَطیعوا فی کلّ ما وافق الحقّ، وصَلّوا وراءَهم، فإن احسنوا فلَکم ولهم، وإن أساؤا فلَکم وعلیهم» و گفته‌اند اولوا الأمر **ابو بکر** و عمراند و گفته‌اند **خلفاء راشدین** اند **ابو بکر** و عمر و **عثمان** و **علی** و گفته‌اند «والسّابقون الاوّلونَ مِن المهاجرین والانصار، و الّذین اتّبعوهم بإحسان» ایشان همه اولوا الامراند و رُوی أنّ النّبیّ(ص) لمّا بنی المسجدَ جاءَ **ابو بکر** بحجر فوضعه، ثم جاءَ عمر بحجر فوضعه، ثمّ جاءَ **عثمان** بحجر فوضعه، فقال «هؤلاءِ ولاة الأمر من بعدی»

و گفته‌اند اولوا الأمر درین آیت دو گروه‌اند سلطانان دادگراند بحق فرمای، واجب است بر مسلمانان که ایشان را گردن نهند، و بزرگ دارند، و با دشمنان ایشان موافقت نسازند، و خیانت با ایشان روا ندارند، و اگر بیداد گر باشند آشکارا بر ایشان بیرون نیایند، و دست از طاعت ایشان بیرون نکشند، و دعاءِ بد بر ایشان نکنند، و ایشان را از الله توبت خواهند، و با ایشان غزا کنند، و حجّ و نماز آدینه و در خبر است که بعد از شرك هیچ گناه صعب‌تر از بیرون آمدن بر سلطان نیست گروه دیگر علماء اهل‌سنّت‌اند و فقهاء دین، که بفتوی خلق را با حق میخوانند، و بر صواب میدارند

«فإن تنازعتم فی شیءٍ» ـ منازعت مجادلت و اختلاف است، یعنی ینتزع کلُ واحدٍ منهما الحجّه، یعنی إن اختلفتم فی شیء مِن الحلال والحرام او أمر مِن امور الدّین، اگر در کاری از کارهای دین یا در حکمی از احکام شرع مختلف شوند، چنانکه هر کس را در آن قولی بود مخالف قول دیگران، «فَرُدّوه الی الله والرّسول» یعنی الی **القرآن** وإلی سنة النبی(ص)، بکتاب خدا وسنت رسول باز شوید، اگر روشن شود بر شما، و الا گوئید الله و رسوله اعلم و این تنازع و اختلاف در دین آنست که

مصطفی (ص) از آن نهی کرده، و از آن حذر نموده، بمبالغتی تمام؛ در آن خبر که **ابوالدردا** و **ابوأمامة** و **واثلة بن الاسقع** و **انس بن مالك** روایت کردند، گفتند ما در چیزی از کار دین می‌خلاف کردیم، و هر کسی از ما بر طریق منازعت در آن سخن میگفت رسول خدا (ص) در آمد، ما را بر سر آن مجادله و گفت و گوی دید، خشم گرفت، چنانکه هرگز مانند آن خشم نگرفته بود آنگه ما را از آن باز زد، گفت، «یا امّة **محمد** لاتُهَیّجوا علیٰ انفسکم وهجَ النّار» آتش بر خود میفروزید! شما را باین نفرمودند! شما را ازین باز زدند! نمیدانید که آنان که هلاك شدند از امّتان گذشته بمجادلت و خصومت و جدا جدا گفتن درسخن هلاك شدند؟! مکنید چنین خلاف مکنید که در خلاف خیر نیست، و نفع نیست خلاف عداوت انگیزد میان برادران خلاف فتنه افکند میان برادران خلاف شكّ و گمان وتاریکی آرد دردل مؤمنان خلاف باطل کند عمل مسلمانان مؤمن که دیندار بود جنگجوی و فتنه انگیز نبود، «ذَروا المِراءَ فانّ المُماری لااشفعُ له یوم القیامة ذَروا المِراء فإنّ اوّلَ مانَهانی ربّی عزّوجلّ عنه بعد عبادةِ الأوثان و شُرب الخمر المراءُ ذَروا المِراء فإنّ الشّیطان قد اَیِسَ أن یُعبد، ولکنه قدرضیَ منکم بالتّحریش، وهوالمِراء فی‌الدّین ذروا المِراء فإنّ **بنی اسرائیل** افترقوا علی احدیٰ و سبعین فرقه، و **النصاری** علَی اثنین و سبعین فرقةً، وإنّ أُمّتی ستَفترق علیٰ ثلاث وسبعین فرقةً کلّهم علَی الضّلالة الاالسّواد الأعظم» قالوا یارسول‌الله ومَا السّوادا لأعظم؟ قال «مَن کان‌علی‌ما أناعلیه وأصحابی، مَن‌لم یُمارِ فی‌دین‌الله، ومَن لم یُکفّر احداً مِن اهلِ التوحید بذنبٍ» آنگه گفت در آخر آیت «ذلك خیرٌ وأحسنُ تأویلاً» - یعنی آنچه در آن بخلاف افتادید، بکتاب و سنّت باز برید، و جنگ واختلاف بگذارید، که شما را آن به بود، وعاقبت پسندیده‌تر بود

« الم تَرَ إِلی الّدس یَرعُمُون » الآیة ـ ایں درشأں **نشر منافق** فرو آمد، که ویرا باجهودی حصومت نود، جهود گفت بیا باایں حصومت بر **محمد** بریم تامیاں ما حکم کند، که دانست که رسول حدا نحور حکم نکند منافق گفت نه که بر **کعب اشرف** رویم، و **کعب** جهود بود، و حاکم ایشاں بود، و کاهں بود جهود سر وا رد، گفت نه، که حکم ما **محمد** کند آمدند، و رسول حدا حکم کرد، وحق جهود را بود برمنافق چوں بیروں آمدند منافق گفت بیا تا بر **عمر** شویم، اگر **عمر** ترا حکم کند پس ترا حق است برفتند پیش **عمر** جهود گفت یاعمر ما بر **محمد** رفتیم، وحکم کرد، و او بداں حکم راضی نیست، میگوید اگر عمر حکم کند بداں راضی شوم **عمر** گفت شما برحای میباشید تا من باز آیم **عمر** رفت وشمشیر بر گرفت، وآں منافق را نکشت، آنگه گفت «هٰکذا اَقصی علیٰ مَن لم یَرض َنقصاءالله وقصاء رسوله» پس ربّ العالمیں ایں آیت فرستاد «الم تَرَ الی الّدیں یَرعمون انّهم آمنوا نما اُنرل الیك» یعنی **القرآن** ،«وما اُنرل مِن قبلك» مِن الکتب علی الأنبیاء علیهم السلام

« یُریدونَ أن یتحاکموا الی الطّاعوت » ـ وهو **کعب بن الاشرف**، وکان یَتکهّن، « وقد اُمِروا اَن یکفروا به » یعنی اَن یتبرّؤا مِن الکَهَنة و فی الخبر « مَن اتیٰ کاهناً او عَرّافا فصَدَّقه بما یقول، فقد بریٔ مما اُنرل علی **محمد**» و رُوی « مَن اتیٰ عرّافاً فسأله عں شیء لم تُقبل له صلوةٌ اربعین لیلةً » و رُوی « انّ الملائکة تنزل فی العَنان، وهوالسّحاب، فتذکرالأمر قُضی فی السّماء، فتسترق الشیاطینُ السّمع، فتسمعه، فتُوحیه الی الکُهّان، فیَکذبون معها مائة کذبة مِن عند انفسهم »

« و یُرید الشیطانُ ان یُضلّهم » ـ یعنی عن الهدیٰ، « ضلالاً بعیداً » لایَرجعون عنه الی دین الله ابداً مفسّران گفتند سیاق ایں آیت برسبیل تعجب است، که ای

محمد! عجب نیاید ترا از ایشان که میگویند ایمان داریم بخدا و رسول، آنگه جهل ایشان بجائی رسیده که از حکم خدا و رسول بحکم **طاغوت** میگردند، و چون ایشان را گویند «تَعالَوا الیٰ ما اَنزلَ اللهُ و اِلی الرّسول» بیائید بحکم **قرآن** و بحکم رسول خدا، «رایتَ المنافقینَ یصدّون عنك صُدوداً» تو آن منافقان را بینی که عداوت دین را از تو برمیگردند، و بدیگری میشوند

«فکَیف اِذا اَصابتهم مصیبةٌ» - این کلمهٔ تعظیم بر لفظ تعجب، تهدید و وعید را گفت میگوید چون باشد حال آن منافقان آنگه که پاداش کردار ایشان بایشان رسد، و عقوبت آن برگشتن از رسول خدا ببینند «بما قَدّمَت ایدیهم» یعنی بما فعَلوا جایهای دیگر گفت «قدّمَت ایدیهم» و «قدّمت یداك» و «کَسَبت أیدیکم» و «کَسَبت ایدی النّاس» اینچنین الفاظ میان عرب رواست، که در کردار بدنام برند «بماقدّمتْ ایدیهم» - اینجا سخن تمام شد

پس ابتدا کرد، گفت «ثم جاؤكَ یَحلِفون باللهِ» - این عطف بر سخن پیش است، یعنی تَحاکموا الی الطّاغوت وصَدّوا عنك، ثمّ جاؤكَ یَحلِفونَ باللهِ میگوید منافقان تحاکم بر طاغوت بردند، و از تو برگشتند، پس آنگه آمدند، و سوگند بالله میخوردند که ما بآن محاکمت جز خیر و صواب و تألیف میان خصمان نخواستیم، و ذلك قوله «اِن اَرَدنا اَلّا احساناً و توفیقاً» گفته‌اند که معنی توفیق موافقت افکندنست میان قضاء خداوند جل جلاله، و میان ارادت بنده، و این هم در شرّ بود و هم درخیر، امّا بحکم عادت و عرف عبارتی خاصّ گشته است از جمع کردن میان ارادت بنده و میان قضائی که خیر و خیرت بنده در آن بود، و این بچهار چیز تمام شود هدایت و رشد و تسدید و تأیید هدایت راه نمودن حق است، و رشد تقاضای رفتن در وی پدید آوردن، و تسدید حرکات اعضاء وی بر صواب و سداد داشتن، و تأیید مدد نور الهی از غیب در پیوستن

و گفته‌اند « يَحلِفون باللّه » اينجا همانست كه در سورة التوبة گفت « وَلَيَحلِفُنَّ إن اَرَدنا الّا الحُسنىٰ » ، و اين آن بود كه مسجد ضرار بنا كردند بنيت كفر ، و آنگه سوگند ميخوردند كه ما باين بنا جز خير و صواب نخواستيم خداى تعالى بهردوجاى ايشان را دروغ زن كرد ، آنجا گفت « واللّه يَشهد أنهم لَكاذبون » يعنى فيما حَلفوا ، و اينجا گفت « اُولئك الّذين يعلمُ اللّهُ ما فى قلوبهم » يعنى مِن النفاق فائدة اين آيت آنست كه اللّه ما را خبر كرد از نفاق ايشان ، و از ضمير ايشان داشت ، تا دانيم كه منافقان‌اند

« فأعرِض عنهم » يعنى اصفح عنهم ، « وَ عِظهم » بِلسانك اين اعراض و وعظ در ابتداءِ اسلام بود پس بآيت سيف منسوخ گشت

« و قُل لهم فى انفسهم قولاً بليغاً » ـ اينجا تقديم و تأخير درسخن است يعنى وقل لهم قولاً بليغاً فى انفسهم ميگويد ايشان را سخنى گوى كه آن سخن در دلهاى ايشان ژرف آيد ، وكار كند ، و بجاى رسد يقال قولٌ بليغٌ ، و رجلٌ بليغٌ ، بَيّن البلاغة ، اى فصيح اللّسان فسيح البيان ، وتقول العرب فلانٌ احمق بَلغٌ اى يبلغ حاجتَه مع حُمقه

النوبة الثالثة

قوله تعالى « انّ اللّه يأمر كم اَن تُؤدّوا الامانات الى اهلها » ـ خداوند مهربان ، كريم راست‌دان ، كارساز بندگان جلّ جلاله ، وعظُم شأنه ، وعزسلطانه ميفرمايد درين آيت بندگان خود را باداء امانت ، ميگويد امانتها بذمّت خويش باز رسانيد بأهل خويش ، يعنى درآن تصرّف مكنيد ، وازخيانت بپرهيزيد ، كه بعد از ايمان ومعرفت بنده را صفتى بزرگتر از امانت نيست ، و بعد از كفر صفتى زشتتر از خيانت نيست

طاعت بنده او امانت رود ، ومعصیت او خیانت بود خیانت مایهٔ فساد است ، وسرِ همه بی‌دولتی ، وقاعدهٔ نافرمانی وامانت رکن دین‌است ، کمال توحید ، وصفت پیغامبران و فریشتگان ربّ‌العالمین در محکم تنزیل اندر وصف جبرئیل گفت « نزل به الرّوحُ الأمین » جای دیگر گفت « مُطاع ثَمَّ امین »، و خبر داد از دختر شعیب که پدر را گفت درحق موسی کلیم «یا ابتِ استأجِره انّ خیرَ مَنِ استأجرتَ القویُّ الأمین » ، و اندر وصف یوسف صدیق گفت حکایت از ملك مصر « انّك الیوم لَدَینا مَکین امین »

و امانتها که کتاب وسنّت بدان ناطق است سه چیزاست یکی طاعت و دین که ربّ العالمین آنرا امانت خواند ، گفت « انّا عرَضنا الأمانةَ » دیگر زنان نزدیك مردان‌امانت‌اند ، که مصطفی (ص) گفت « اخذتُموهن بأمانة الله ، واستحللتم فروجَهنَّ بکلمةالله » سدیگر مالی که نزدیك وی نهی ، یاسری که باوی بگوئی، آن امانت است ربّ العالمین گفت « فَلیُؤَدِّ الذی اؤتُمِنَ امانته » مصطفی (ص) گفت « اَدِّ الأمانةَ الی من ائتمنك»، ونیز گفت «اذا حدّث الرّجلُ بحدیثٍ فَالتفت فهو امانته » ، و گفت « انّما تجالسون بالأمانة » یعنی که نشستن شما باخلق‌خدای باید که بشرط امانت بود ، هرچه شنوند در دل نگه‌دارید ، و آنچه ناگفتنی بود باز مگوئید ربّ‌العالمین گوش آدمی گشاده آفرید ، بی‌بند ، اگر خواهد و گرنه گوش بشنود ، و دل بداند ، لاجرم او را در شنیدن و دانستن بدل مواخذت نیست ، که بنده را درآن اختیار نیست امّا چشم و زبان هردو بابند آفریده است ، بتواند که نا نگرستنی ننگرد ، وناگفتنی نگوید ، و شرط امانت در دیدار و گفتار بجای‌آرد ، وامانت الله دربن هردونگدارد ازاینجا گفت مصطفی (ص) «المجالس بالامانة» و اول چیزی که درآخرعهد اسلام ازدین جبیثمی نکاهد ، و روی درحجاب بی‌یاری

کشد، امانت بود رسول خدا گفت « اولُ ما تفقدون مِن دینکم الأمانة، وآخرُ ماتفقدونه الصّلٰوة».

این شرح که دادیم از روی شرع ظاهر است، امّا از روی اشارت و برمذاق جوانمردان طریقت، امانتها یکی **اسلام** است، در صدر بنده نهاده دیگر **ایمان** در فؤاد بنده تعبیه کرده سیوم **معرفت** در قلب نهاده چهارم **محبت** در سر پنهان کرده وهریکی را ازین امانت خیانتی درآن گنجد درصدر وسوسه گنجد، از جهت **دیو**، در فؤاد شهوت شود از جهت نفس، در قلب ریع شود از جهت هوا، در سر فریشته شود، و دیدار فریشته در تعبیهٔ سر خیانت است در امانت محبت **جنید** ازینجا گفت، چون او را ازتعبیهٔ سرپرسیدند، گفت « سرٌّبینَ الله وبین العبد لایعلمه ملَكٌ ویَکتبه، ولاشیطانٌ فیُفسده، ولاهوی فیُمیله» دست **دیو** از صدر کوتاه کن بذکرحق، که میگوید عزّجلاله « اذا مَسَّهم طائفٌ مِنَ الشّیطان تذکّروا فإذا هم مبصرون» دست نفس از فؤاد کوتاه کن بسلاح مجاهدت، که میگوید « والّذین جاهدَوا فینا لَنَهدینّهم سبلَنا» دست هوا کوتاه کن ازقلب بتسلیم، که گفت « آمَنّا به کلٌّ مِن عند ربّنا» دست فریشته کوتاه کن از سِرّ بغیرت، که غیرت شرط دوستی است، چنانکه مهر رکن دوستی است گهی مهر پرده بردارد تا رهی در شادی و رامش آید، گهی غیرت پرده فرو گذارد تا رهی در خواهش آید گهی مهر در بگشاید تا رهی بعیان میبازد گهی غیرت در در بندد تا رهی در آرزوی عیان میبازد

کسی کورا عیان باید، خبر پیشش مُحال آید

چوبازد با عیان خلوت، کجا دل درخبر آید

« یا ایّهاالّذین آمَنوا اطیعُوا اللهَ و اَطیعُوا الرّسولَ وأولی الامرِ منکم» - اولوا

الامر مردمان علم سلطانان دنیااند ، و مردمان معرفت سلطانان دین ، وسلطانان دین پیران طریقت‌اند که درهر عصری از ایشان یکی باشد ، و او را « غوث » گویند یکی ازبزرگان دین گفت خضر (ع) را دیدم ، و ازوی پرسیدم که تودوستان خدای را شناسی ؟ جواب داد که قومی معدود را شناسم آنگه قصهٔ ایشان درگرفت ، و گفت چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شد ، زمین بخدای نالید کـه نیز بر من پیغامبری نرود تابقیامت الله جلّ جلاله گفت که من ازین امّت مردانی پدید آرم که دلهای ایشان بردلهای انبیا بود آنگه گفت سیصد کس ازایشان‌اولیا اند ، وچهل کس ابدال‌اند ، وهفت کس اوتاد اند ، و پنج کس نقبا اند ، و سه کس مختارند ، و یکـی غوث است چون غوث از دنیا بیرون رود یکی را از آن سه بمرتبت وی برسانند ، و بجای وی بنشانند ، و یکی را از پنج با سه آرند ، ویکی را ازهفت با پنج آرند ، و یکی را از چهل با هفت آرند ، ویکی را از سیصد با چهل‌آرند ، ویکی را ازجملهٔ اهل زمین باسیصد آرند وشرح این درخبر **مصطفی** (ص) است ، بـروایت **عبدالله مسعود** ، قال قال رسول‌الله (ص) « انّ‌لله فی‌الارض ثلاثمایة ، قلوبُهم علیٰ قلب **آدم** ، و لله فی‌الخلق اربعونَ ، قلوبهم علیٰ قلب **موسی** ، ولله فـی‌الخلق سبعةٌ ، قلوبهم علیٰ قلب **ابراهیم** ، ولله فی‌الخلق خمسةٌ ، قلوبهم علـیٰ قلب **جبرئیل** ، ولله فی‌الخلق ثلاثةٌ ، قلوبهم علـی قلب **میکائیل** ، ولله فی‌الخلق واحـدٌ ، قلبه علی قلب **اسرافیل** فاذامات الواحد ، اَبدل‌الله مکانَه من‌الثلاثة ، و اذا مات من‌الثلاثة اَبدل‌الله مکانه من‌الخمسة ، و اذا مات‌من‌الخمسة ابدل‌الله مکانه من‌السّبعة ، و اذامات من‌السّبعة ابدل‌الله مـکانه من‌الاربعین ، و اذا مات من‌الاربعین ابدل‌الله مکانه من‌الثلاثمایه ، و اذا ماتَ‌من‌الثلاثمایة ابدل‌الله مکانه من‌العامّة فبهم‌یُحیی و یُمیت ویُمطرو یُنبت و یَدفع البلاء » قیل **لعبدالله‌بن‌مسعود** کیف بهم یحیی و یمیت ؟ قال لانّهم یسألون‌الله

إكثارَ الامم فيُكثَرون ، ويَدعون على الجابرة فيُقصَمون ، و يَستسقون فيُسقَون ، و يسألــون فَتُنبت لهم الأرض ، و يدعون فيُدفَع بهم انواعُ البلاء اولوا الامر ايشان‌اند كه ملوك دنيا و آخرت بحقيقت ايشان اند مصطفى (ص) ايشان‌را گفت « ملوكٌ تحت اَطمارٍ »

ابو العباس قصاب رحمة‌الله عليه از دنيا بيرون ميرفت ، پيش از آن بده روز خادم را گفت رو به خرقان شو مردى است آنجا محمول الذّكر ، مجهول‌العين ، او را بوالحسن خرقانى گويند سلام ما باو رسان ، و با او بگو كه اين طبل و علَم بادن الله تعالى و فرمان او بحضرت تو فرستادم ، و اهل زمين را بتو سپردم ، و من رفتم

« فإن تنازعتم فى شيء فَرُدوه الى‌الله والرّسول » ـ الى‌الله اشارت فرا كتاب‌خدا است ، و الرّسول اشارت فرا سنّت مصطفى (ص) اين دو چيز است كه دين را عماد است ، و اصل اعتقاد است ، و رب‌العالمين هردو درآن آيت جمع كرده « و اَنزلنا اليك الذّكرَ لِتُبيّن للناس ما نُزل اليهم » حقيقت دين آنست كه كتاب وسنّت قانون گيرى ، و خداى را بدان بندگى كنى ، وصواب‌ديد خرد خويش را سُخرهٔ آن كنى ، و پس روآن سازى آن دين كه جبرئيل بآن آمد ، و مصطفى (ص) باآن خواند ، و بهشت بآن يافتند ، وناجيان بآن رَستند ، كتاب و سنّت است آن كار كه الله بدان راضى ، و بنده بدان پيروز ، و گيتى بدان‌روشن ، اتّباع كتاب وسنّت‌است اهل سنّت و جماعت راهبران‌اند ميان كتاب و سنت ، ايمان ايشان سمعى ، و دين‌ايشان نقلى ، بادَريافته بذيرفته و استوار گرفته ، وآنرا گردن نهاده ، و از راه انديشه و تفكّر و بحث و تكلّف برخاسته وبه قال عمر بن الخطاب « نهينا عن التكلف » اهل تأويل كه معنيها جستند ، وادراك حقيقتها پيوستند ، وداستهٔ الله در فرموده و كردهٔ

وی خواستند که بدانند و دریابند، و کوشیدند که بدان رسند، فروماندند و نتوانستند، چنانکه الله گفت «بل کذّبوا بما لم یُحیطوا بعلمه» جائی دیگر گفت «و اِذ لم یَهتدوا به فَسَیقولون هٰذا اِفكٌ قدیم» چون راه نیافتند بدریافت آن، و واقف نگشتند در جرای(۱) آن، و نتاوست عقل ایشان فاغایت و غور آن(۲)، گفتند این خود دروغی است از دروغ پیشیان(۳) آنرا محال نام کردند، و عقل کوتاه خویش ور آن(٤) حجت گرفتند، واصل متّهم کردند، تا کار بریشان شوریده گشت، و راه کژ، و دل تاریك اما دوستان خدا و اهل سنّت که چراغِ داعی حق ایشان را در پیش است، ارچه درنیافتند، بنورهدیٰ بپذیرفتند، و سکینهٔ ایمان بپسندیدند، و بقوّت اخلاص بیارامیدند، وآنرا دین داشتند، و تهمت ازسوی خود نهادند، وعقل را عاجز دیدند ایمان‌اند که قرآن، حجّت ایشان، و سنّت محجّت ایشان، وتسلیم طریقت ایشان، نادر یافته پذیرفتن دین وملّت ایشان، نور معرفت چراغ ایشان، «کتب فی‌قلوبهم الایمان» داغ ایشان، «علی‌العرش استوی» بجان قبول کردهٔ ایشان، «و السّمٰواتُ مَطویّاتٌ بِیَمینه» اعتقاد گرفتهٔ ایشان، «وجاء ربّك» حقیقت شناخته و پذیرفتهٔ ایشان، «ینزل الله» معهد ایشان، «لِما خَلقتُ بِیَدیَّ» معجز ایشان، «و ما یَنطِق عن‌الهویٰ» معتقَد ایشان، «ما اخفیٰ لهم من قرّة اعیُنٍ» مُنتظَر ایشان، «وجوه یومئذٍ ناضرةٌ، الیٰ ربّها ناظرةٌ» خِلعت ایشان، «آمنّا به کلٌّ مِن عند ربّنا» برهان ایشان دوستان خدا اند وحزب حق ایشان، «اولٰئك حزبُ‌الله الا انّ حزبَ‌الله همُ‌المفلحون»

۱ ـ نسخهٔ الف جزای ۲ ـ نسخهٔ ج و نارسیدن عقل ایشان بغایت وغور آن ۳ ـ نسخهٔ ج پیشینان ٤ ـ نسخهٔ ج بر آن

١٢ - النوبة الاولى

قوله تعالى « وَما اَرسَلنا مِن رَسولٍ » نفرستادیم هیچ فرستاده‌ای را « اِلّا لِیُطاعَ » مگر آنرا که با فرمان برند ویرا ، « بِاِذنِ اللّهِ » بفرمان خدای ، « وَلَو اَنَّهُم اِذ ظَلَمُوا اَنفُسَهُم » و اگر ایشان که برتن خود ستم کنندید ، (١) « جاؤُكَ » آیندید (٢) بتو ، « فَاستَغفَرُوا اللّهَ » وآمرزش خواهندید (٣) از خدا ، « وَاستَغفَرَ لَهُمُ الرَّسولُ » ، وآمرزش خواهید (٤) ایشان را رسول او ، « لَوَجَدُوا اللّهَ » یافتندید (٥) خدای را برحقیقت ، « تَوّاباً رَحیماً [٦٤] » توبه پذیری مهربان

« فَلا وَرَبِّكَ » نه بخدای تو نه ، « لا یُؤمِنونَ » نگرویده‌اند ایشان بحقیقت ، « حَتّیٰ یُحَكِّموكَ » تا آنگه که ترا حکم کنند وحاکم پسندند ، « فیما شَجَرَ بَینَهُم » درآنچه میان ایشان اختلاف افتد ، « ثُمَّ لا یَجِدُوا فی اَنفُسِهِم حَرَجاً » وآنگه در دلهای خویش حرج وتنگی نیابند ، « مِمّا قَضَیتَ » از آن حکم که تو بُریدی و برگزاردی « وَیُسَلِّموا تَسلیماً [٦٥] » و باطن آن سپارند وآن را گردن نهند گردن نهادنی

« وَلَو اَنّا كَتَبنا عَلَیهِم » واگر ما برایشان فریضه نبشتیمی ، « اَنِ اقتُلوا اَنفُسَكُم » که خویشتن را بکشید ، « اَوِ اخرُجوا مِن دِیارِكُم » یا ازخان ومان خود بیرون شید (٦) ، « ما فَعَلوهُ » نکردندید (٧) آن ، « اِلّا قَلیلٌ مِنهُم » مگر اندك کس از ایشان ، « وَلَو اَنَّهُم فَعَلوا » واگر ایشان کنندند (٨) ، « ما یوعَظونَ بِهِ » بآنچه می پند دهند ایشان را ، « لَكانَ خَیراً لَهُم » به آمدی ایشان‌را ، « وَاَشَدَّ تَثبیتاً [٦٦] »

---

١ - نسخهٔ ح کنندی ٢ - نسخه ح آیندی ٣ - نسخه ح خواهندی
٤ - چنین است در همهٔ نسخ ٥ - نسخهٔ ح یافتندی ٦ - نسخهٔ ح شوند
٧ - نسخه ح نکردندی ٨ - نسخهٔ ح کنندی

وسخت‌تر برجای نمایید (١)، ومحکم‌تر بپائید

« وَ إِذًا لَآتَیناهُم » و اگر چنان کنندید ما ایشان را دادیمی، « مِن لَدُنَّا » از نزدیك خود، « أَجراً عَظیماً (٦٧) » مزدی بزرگوار

« وَلَهَدَیناهُم » و ما ایشان را راه نمائیم، « صِراطاً مُستَقیماً (٦٨) » براه راست درست

« وَ مَن یُطِعِ اللهَ وَالرَّسولَ » وهر که فرمان برد خدای را و رسول ویرا، « فَأُولٰئِكَ » ایشان آیند، « مَعَ الَّذینَ أَنعَمَ اللهُ عَلَیهِم » که فردا با نواختگان حق‌اند، که خدای نیکوئی کرد با ایشان، « مِنَ النَّبِیّینَ وَالصِّدِّیقینَ » از پیغامبران وراستگویان، « وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحینَ » وشهیدان ونیکان، « وَحَسُنَ أُولٰئِكَ رَفیقاً (٦٩) » ونیك رفیقان و هام‌نشینان (٢) که ایشان اند

« ذٰلِكَ الفَضلُ مِنَ اللهِ » آن فضل است ازخدای، « وَ کَفیٰ بِاللهِ عَلیماً (٧٠) » ونیك بسنده و دانا که الله است

النوبة الثانیة

قوله تعالی « وَمَا أَرسَلنا مِن رسولٍ » الآیة ـ مِن زیادت توکید را در نظم سخن آورد، ودلالت را برمعنی جنس میگوید هیچ رسولی نفرستادیم بهیچ گروه مگر که تا آن گروه رسول را فرمانبردار باشند، بهرچه فرماید، و هرحکم که کند، وهر کار که برگزارد، نه بدان فرستادیم تا بوی عاصی شوند، وحکم از دیگری طلب کنند، چنانکه **بشر منافق** با آن جهود که حکم از **کعب اشرف** طلب کرد،

١ ـ چنین است درهمه نسخ، و ظاهراً باید، نمانید و بپایید صحیح باشد

٢ ـ نسخه ح همشینان

و د کر وقصهٔ ایشان ار پیش رفت و آنچه گفت « باذن‌الله » یعنی که این طاعت داری و حکم پذیرفتن رسول نفرمان خدا است، و باذن وی ، و ذلك فی قوله « ما آتیکم الرسولُ فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا » ، و به قال النبیّ (ص) « اُمرتْ امّتی أن یُطیعوا أمری ، ویأخذوا بقولی ، و یتّبعوا سنّتی ، فمَن رضی بحدیثی ، فقد رضی بالقرآن ، ومَن استهزأ بحدیثی فقد استهزأ بالقرآن ، فقال‌الله تعالیٰ ماآتیکمُ الرّسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا » وعن **عائشة** قالت دخل علیَّ رسول‌الله(ص) و هُو غضبانُ ، فقلتُ مَن اغضبك یارسول‌الله اَدخله‌اللهُ النارَ ؟ قال « اَما شَعرتِ انّی اَمرتُ النّاسَ بأمرٍ ، فاذاهم یتردّدون »

ثمّ قال تعالیٰ « ولو أنّهم إذ ظلموا انفسَهم » ـ یعنی المنافقین بالتحاکم الی الکفّار میگوید اگر آن منافقان که حکم تو نپسندیدند ، و حکم خود بر کافران بردند بتو آمدندید (۱)، واستغفار کردندید(۲) ، و نواز بهر ایشان استغفار کردید(۳)، الله توبت ایشان بپذیرفتید(٤) مفسّران گفتند این در ابتداء اسلام بود ، پس منسوخ شد بآن آیت که الله گفت « اِستغفرلهم اَولا تستغفرلهم إن تستغفرلهم سبعینَ مرّةً فلن یغفرَاللهُ لهم » چون آیت آمد **مصطفی**(ص) گفت « لَاَزیدنَّ علی السّبعین » ، فأنزل‌الله « سواءٌ علیهم اَستغفرتَ لهم ام لم تستغفرلهم لن یغفرَالله لهم » فصارت ناسخةً لما قبلها

« فلا وَرَبِّك لایؤمنون » ـ این آیت درشأن **زبیر بن العوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی القرشی** فرو آمد ، حواری رسول خدا(ص) و عمّه زادهٔ وی پسر **صفیه بنت عبدالمطلب** **مصطفی**(ص) درحق وی گفت « ان لکلّ نبیّ حواریّاً و حواریّی **الزبیر** » خصومت افتاد میان وی ومیان **حاطب بن ابی بلتعه** حلیف انصار ، در آب دادن زمین پیش رسول خدا (ص) شدند و رسول حکم **زبیر** را کرد ،

۱و۲ــ نسخهٔ ح آمدندی کردندی ۳و٤ ـ نسخهٔ ح کردی بپذیرفتی

که زمین وی بالای زمین **حاطب** بود، گفت «یا **زبیر** اسق ثمّ اَرسِل الماءَ الیٰ جارك» **حاطب** خشم گرفت، باز گشت از پیش وی، و وی را **مقداد اسود** گفت که حکم برای عمّه زادهٔ خود کرد، رسول خدا آن سخن بشنید متغیّر گشت آنگه گفت «یا **زبیر** اسقِ ثمّ احبِسِ الماءَ حتّی یرجع الی الجدر، و استوفِ حقَّك، ثمّ اَرسل الماء الیٰ جارك» رسول خدا در سخن اول **زبیر** را فرمود تا با خصم مجامله نگه‌دارد، وطریق افضال فرو نگذارد، پس چون آن خصم رسول را بخشم آورد، حکم صریح کرد، وحق **زبیر** تمام بداد، وکان رسول‌الله(ص) لا یَظلم فی‌الرّضا و الغضب پس **جبرئیل** آمد، و این آیت آورد «فلا وَ رَبِّك لایؤمنون حتیٰ یُحکِّموك» الآیة ـ لاء اوّل ساطلاء دوم‌است، ولاء دوم بدل لاء اوّل معنی آنست که به خدای تو که نگرویده‌اند ایشان، تا آنگه که ترا حاکم کنند، وحکم تو بپذیرند در آن چیز که در آن اختلاف افتاد میان ایشان، و بر قضیّت تو بهیچگونه معارضت نیارند، و در گمان نباشند، و دل خویش از آن بتنگ نیارند، و براستی گردن نهند، و بحقیقت تسلیم کنند

وتسلیم بر زبان شریعت وحقیقت سه قسم است تسلیم توحید، وتسلیم تعظیم، و تسلیم اقسام تسلیم توحید آنست که خدای را نادیده شناسی، و نا دریافته پذیری وتسلیم تعظیم آنست که سعی خود درهدایت حق نبینی، وجهد خود درمعونت وی نبینی، ونشان خود درفضل وی نبینی وتسلیم اقسام آنست که بر وکیلی حق اعتماد داری، و بظنّ نیکو تحکّم وی پذیری، و کوشش درحظ نفس خود نگذاری مفسّران گفتند چون این اختلاف و مشاجرت میان **زبیر** و **حاطب** برفت، جهودی گفت چه قوم‌اند ایشان که بنوّت و رسالت پیغامبر خویش گواهی میدهند، وتنها خویش ومالهای خویش فدای وی میکنند، و آنگه او را درحکم وقضیّت متّهم میدارند! ما که قوم **موسی** ایم بیك گناه که از ما بیامد،

موسی فرمود و حکم کرد تا یکدیگررا بکشیم هفتاد هزار بدست یکدیگر کشته شدند تا خدای ازما راضی شود ، ماچنین کردیم ، وحکم وقصیّت پیغامبر خویش را منقاد گشتیم ، وتن فدا کردیم ، بپنداریم که کسی آن تواند کرد که ما کردیم **ثابت بن قیس بن شماس الانصاری** این سخن بشنید ، سوگند یاد کرد که الله تعالی دانا و آگاه است که اگر ما را فرمودی که تنهای خود بکشید ، مـا را فرمانبردار یافتی (۱) ، ما تنهای خود بکشتیمی(۲) ربّ العالمین بروفق قـول **ثابت** ایـن آیت فرستاد « ولو اَنا کتبنا علیهم اَنِ اقتُلوا انفُسَکم اَوِاخرُجوا مِن دیارکم مافعَلوه اِلّا قلیلٌ منهم» مفسران گفتند ازآن قلیل که الله تعالی مستثنی کرد ، یکی **عمار یاسر** است ، دیگر **عبدالله مسعود** سیوم **ثابت قیس** ، و این ازآن گفتند که چـون آیت فروآمد **مصطفی** (ص) گفت «لکان **عمار بن یاسر** و**عبدالله بن مسعود** و **ثابت بن قیس** من اولئك القلیل » این سخن به **عمر خطاب** رسید ، **عمر** گفت واللهِ لوفعل ربّنا لَفعَلنا ، والحمدلله الذی لم یفعل ذلك بنا گفت والله که اگـر ربّ العزّة بمـا فرمودی ، یعنی قتل نفس خویش ، ما فرمان بردیمی(۳) ، والحمدلله که نفرمود ، واین بـار برما ننهاد رسول خدا گفت بجواب **عمر** « والّذی نفسی بیَده ، الایمانُ اثبَتُ فی قلوب المؤمنین مِن الجبال الرّواسی فی الأرض » ، بآن خدائی که جان من بیَد اوست که ایمان در دلهای مؤمنان محکم تر است و بسته تر از کوههای عظیم در زمین **ابوبکر صدیق** گفت یا رسول الله لوعلینا اُنزلت لَبَدأتُ بنفسی و اهل بیتی فقـال رسول الله (ص) « ذلك لفضل یقینك علیٰ یقین الناس ، وایمانك علیٰ ایمان الناس» و گفته‌اند « ولو اَنا کتبنا علیهم » ضمیر منافقان است ، میگویند اگر ما برین منافقان فرض کردیمی(٤) که خود را بکشند ، چنانکه بر **بنی اسرائیل** فرض کردیم

۱ ــ نسخهٔ الف یافتید ۲ ــ نسخهٔ الف بکشتید ۳ ــ نسخهٔ الف فرمان بردید ٤ ــ نسخهٔ الف کردید

که خود را بکشند، یا ازخان ومان بیرون شد (۱)، چنانکه برمهاجران فرض کردیم، بکردندی(۲) آن منافقان، و فرمان ما بجای‌نیاوردندی(۳) مگر اندکی‌از ایشان **حسن** گفت رب‌العزّة خبرداد از علم خویش که درایشان برفت از ازل، که ایشان ایمان نیارند، همچنانکه خبرداد از قوم **نوح** « اِنّه لن یُؤمن مِن قومك‌الّا مَن قدآمن »

پس گفت « ولو اَنهم فعلوا مایوعَظون به » ــ اگر ایشان پند **قرآن** بشنیدندی (٤)، و احکام قرآن درپذیرفتندی (٥)، وفرمان حق بجای‌آوردندی(٦)، «لکان خیراً لهم وأشدَّ تثبیتاً » ایشان را به بودی، هم درمعاش این جهانی، وهم در ثواب‌آن جهانی، و دین‌ایشان پاینده‌تر بودی، و تصدیق‌ایشان امرخدای رامحکم‌تر بودی

« وإذاً لَآتیناهُم » ــ وآنگه اگر چنان کنندی (۷)، ما ایشان را مزد عظیم دادیمی ازنزدیک خود، یعنی آنچه کس‌قادر نیست بر آن مگرما، وآن بهشت‌باقی است، ونعیم جاودانی‌درآن‌جهان، و راه نمودن‌براه راست، ودین حنیفی در ین‌جهان **ابن کثیر** و **نافع** و **ابن عامر** و **کسائی** « اَنُ اقتلوا » بضمّ نون خوانند، و همچنین « اَوُ اخرجوا » بضمّ واو، و این اختیار **ابوعبید** است وعاصم وحمزه نون و واو هردوبکسرخوانند و این‌اختیار **بوحاتم** است امّا **ابوعمرو** و **یعقوب** « اَنِ‌اقتلوا» بکسر نون‌خوانند، «اوُ اخرجوا » بضمّ واو، وایشان که نون و واو هردوبضمّ خواندند منفصل را چون متصل‌نهادند، چون همزهٔ اُقتلوا و اُخرجوا که بفعل متّصل‌اند هردومضموم‌اند، نون و واو را نیز اگرچه منفصل‌اند از فعل، مضموم کردند، وهذا

۱ ــ نسخه الف شوند ۲ ــ نسخه الف بکردندند ۳ ــ نسخهٔ الف نیاوردندید ٤ و ٥ و ٦ ــ نسخهٔ الف بشنیدندید، پذیرفتندند، بجای آوردندید ۷ ــ نسخهٔ الف کنندید

علی اجراء المنفصل مجری المتّصل و ایشان که هردو بکسر خوانده‌اند، نون و واو را که منفصل‌اند از فعل، چون همزه که بدان متّصل است نهادند و هردو را مکسور کردند علیٰ اصل التقاء السّاکنین و ابوعمرو و یعقوب که فصل کردند میان واو و نون، و در نون کسر اختیار کردند، و در واو ضمّ، از آنست که در واو ضمّ نیکوتر است، از آنجا که مانندگی دارد بواو ضمیر، و اجماع در واو ضمیر واقع است بر ضمّ، کقوله تعالیٰ « ولا تنسَوُا الفضلَ بینکم »، و در نون این مشابهت نیست، فَاختارلها الکسرَ لِالتقاء السّاکنین، ولم یُجرِ بَا المنفصل مجرَی المتّصل

قوله تعالی « مَا فعلوه الّاقلیلٌ منهم » ـ عامّهٔ قرا قلیلٌ برفع خوانند، مگر ابن عامر که بنصب خواند ایشان که قلیلٌ خوانند برفع، بدل نهند ازضمیر که در فعلوه است، چنانکه گوئی ماجاءَنی احدٌ الّا زیدٌ، زید بدل است از احد، زیرا که ماجاءنی احد الّا زید، وماجاء نی الا زید، بمعنی‌هردویکیست، اختیار دراستثناء (۱) منفی رفع است اما وجه قراءت ابن عامر که قلیلاً بنصب خواند، آنست که اونفی را بمنزلت ایجاب کرده است، و بتمامی‌سخن میکرد، زیرا که « مافعَلوه » ومانند آن درنفی سخنی تمام است، چنانکه جاءَنی‌القوم و مانندآن درایجاب سخنی تمام است چون سخن پیش از « الّا » تمام بود مستثنیٰ را درنفی نصب کرد، چنانکه در ایجاب نصب کنند، ونصب اصل است درباب استثنا، چون سخن پیش از « الّا » تمام شود

« و مَن یُطِعِ اللهَ و الرّسولَ » ـ این آیت درشأن **عبدالله بن زید بن عبدربه الانصاری الخزرجی** آمد، صاحب الأذان او رابانگ نماز درخواب نموده بودند بر رسول خدا (ص) آمد، گفت یارسول‌الله ما را ازتو صبر دیدار این جهانی‌نیست

---

۱ ـ نسخهٔ الف مستثنی

و در کار **مصطفی** (ص) چنان فتنه(۱) بود که گفت یارسول‌الله! بخدا که وقت بود که گرسنه باشم دست بطعام برم، تو در یاد من آئی، نتوانم که آن طعام خورم، آن را بگذارم، و آیم بر تو، و در تو بنگرم، آنگه بطعام خوردن باز روم، و همچنین گفت در آشامیدن آب بوقت تشنگی، و در مباشرت اهل در وقت تَوَقان (۲) نفس گفتا چون توام یاد آئی همه بگذارم، و فراموش کنم آنگه گفت فردا که ترا دردرجهٔ برترین فرود آرند در بهشت، ما ترا کی بینیم؟ این آیت بجواب وی فرو آمد، و **مصطفی** (ص) گفت «والّذی نفسی بیَده لایؤمن عبدٌ حتّی اَکون احبَّ الیه مِن نفسه و أبویه وأهله و ولده والنّاس اجمعین»

گویند آن روز که **مصطفی** (ص) از دنیای فانی بسرای باقی رحیل کرد، خبر به **عبدالله بن زید** رسید وی در باغ بود، هم‌برجای گفت اَللّهمّ اَعمِنی فلا اَریٰ شیئاً بعد حبیبی ابداً بارخدایا! بعدار دوست خود نخواهم که چیزی بینم در دنیا، بینائی ازمن واستان این سخن بگفت وهم برجای نابینا گشت

«وَمَن یُطِعِ اللهَ» - یعنی فی‌الفرائض، «والرّسولَ» یعنی فی‌السّنن میگویند هر که فرمان خدای برد، یعنی فرائض که فرموده است، و بر بنده واجب کرده بجای آرد، و از آن هیچ بنگذارد، وهر که فرمان رسول (ص) برد یعنی سُنّتهائی که وی نهاده بپای دارد، و راه و سیرت وی رود، و سُاق وی گیرد، وآنچه گفت و کرد و فرمود، بجان و دل قبول کند، «فَاُولٰـئك معَ الذین انعَم اللهُ علیهم» ایشان که طاعت خدا و رسول دارند، فردا برستاخیز دربهشت باپیغامبران و باصدیقان و باشهیدان و با نیکان خواهند بود چنانکه پیوسته در دیدار ایشان، و در زیارت ایشان باشند، آنجا که ایشان را فرود آرند، ایشان را نیز فرود آرند صدّیق نامیست کسی را که

۱ - فتنه دراینجا بمعنی مفتون وشیفته آمده است ۲ - توقان اشتیاق

راستگوی ، راست‌طن ، راستکار ، راست پیمان بود ، که‌حرراست نگوید ، و حرراست نرود ، اگرچه درآن راستی ویرا حطرعطیم بروی‌آید بعصی مفسران گفتند « مِن‌النبیّین » (١) اینجا **مصطفی** (ص) است ، « والصّدّیقین » **ابو نکر** صدّیق ، « والشّهداء » **عمر** ، « والصالحین » **عثمان و علی** و گفته‌اند « والشّهداء » **عمر و عثمان و علی** است ، « والصّالحین » همهٔ صحابهٔ رسول‌اند رضی‌الله عنهم

« وحسُن اُولـٰئك رفیقاً » ـ یعنی رفقـاءَ ، سُمّی الصّاحبُ رفیقاً لأنّ صاحبه یرتفق به ، ویعتمد علیه ، وسمّی‌المرفقُ الیَد مرفقاً ، لاعتماد الرّحل واتّکائه علیه روی **ابن‌عباس** ، قال وقف رسولُ‌الله(ص) یوماً علیٰ اصحاب الصّفة ، فرَایٰ فقرَهم و جهدَهم وطیبَ قلوبهم ، فقال « ابشروا یا اصحاب الصّفة ! فمن بقی منکم علـی النعت الّـذی هوالیوم ، راضیاً بمافیه ، فا نه مِن رفقائی یوم‌القیامة » ودرین‌آیت دلالت روشن‌است درثبوت خلافت **ابو نکر صدیق** ، ازبهر آنکه ربّ‌العزة مرتبت صدّیقان فراپس انبیاء داشت ، تامعلوم شود که بهینهٔ خلق‌انبیاء اند ، که الله فرا بیش‌داشت پس صدّیقان‌اند کـه فرا پس آن داشت ، و در پیغامبران رسول مطلق **مصطفی** (ص) است ، و روا نباشد که درپیش وی کسی بود همچنین درصدّیقان صدّیق مطلق **ابو نکر** است ، و روا نباشد که درپیش وی کسی بود « ذلك الفضلُ من‌الله » ـ میگوید این‌مرافقت انبیاء وصدّیقان وشهیدان و صالحان که یافتند ، بفضل‌الله یافتند ، نه بکردار خویش این ردّی روشن است بر **معتزله** که گفتند بنده بعمل خویش بثواب آن جهـانی میرسد ، وربّ‌العزّة معتقد ایشان باطل کرد ، ومنّت برخلق نهاد تا نیجه گفت « ذٰلك الفضل مِن‌الله » ثمّ قال « و کفیٰ بالله علیماً » ، دانای پاك دان همه دان خدای است ، دانائی که بوی هیچ چیز فرو نشود ، اعمال بندگان همه میداند ، واسرارهمگان

---

١ ـ نسخهٔ ح من النبیین والصدیقین والشهداء

میشناسد ، و بـآخرت همه را بثواب حـویش رساند ، و فصل حویش ایشان را کرامت کند

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ «وما ارسلنا مِن رسولٍ الّا لِیُطاعَ بِاِذنِاللّٰه » ـ ار اوّل ورد تا آحر همه اشارت است سرر گواری مىرلت **مصطفی** (ص) بردیك حق حلّ حلاله ، وحلعتی است ار حلعتهای کرامت که اللّٰهتعالی بوی داد ، که واسطه ار میان برداشت ، وحکم وی باحکم حود برابر کـرد ، تاچنانکه رضا دادن نقضاء حق حلّ حلاله سبب یقین موحّداست ، رضادادن بحکم رسول(ص) سبب ایمان مؤمنان است تاجهانیان بدانند که طاعت داشتِ رسول طاعت داشتِ حق است ، ونافرمانی رسول نافرمانی حق است، وقـول رسول وحی حق است ، و بیان رسول راه حـق است ، وفعل رسول حجّت حق است ، وشریعت رسول ملّت حق است ، و حکم رسول دین حق است ، ومتابعت رسول دوستی حق است چنانکه گفت حلّ حلاله «فَاتَّبِعونی یُحبِبـکُمُ اللّٰهُ » ، گفت ای سیّد سادات ، و ای مهتر کائنات ، و ای نقطهٔ دائرهٔ حادثات ، بندگانم را بگو اگـر حواهید که اللّٰه شما را بدوستی حود راه دهد ، وبندگی بپسندد ، درپی ما روید که رسول اوئیم ، و کمرمتابعت ما درمیان بندید ، وحکم ما بیمعارضت بحان و دلقبول کنید ، تن فرا داده ، و گردن نهاده ، و حویشتن را در آن حکم بیفکنده ، و هیچ حرحی وتنگیبحود راه نداده ، اینست که گفت حلّ حلاله «ثمّ لایَحدِوا فیانفسهم حرحاً ممّا قضیتَ ویُسَلِّموا تسلیماً » ، نمیدانید که کارها همه دربی ما بستند ، و این هردو سرای در کوی ما بیوستند ، رهی رست و دولت ! رهی کرامت و فضیلت ! کرا بود ار عهد **آدم** تا امرور چنین فصل تمام و کار نظام ؟ عزّ سماوی (۱) و فرّ حدائی؟

۱ ـ نسخهٔ ح سمائی

پس ارپانصد و اند سال ر کن دولت شرع او عامر ، و شاخ ناصر ، وعود مثمر ، شرف مستعلی ، وحکم مستولی ! دریں گیتی نوای وی ، درآن گیتی آوای وی ! درهردل ار وی چراغی ، برهر ربان ار وی داعی ، در هردل ار وی نوائی ، در هرسر ار وی آوائی ، درهرجان او را جائی !

ار تو پنداری ترا لطف خدائی نیست ، هست

بر سر خوبان عالم پادشاهی نیست ، هست

ور چنین دانی که جان نیك مردان را بعشق

ناحمال خاك پایت آشنائی نیست ، هست

ور براندیشی که چون برداری ار رخ رلف را

ار تو قندیل فلك را روشنائی نیست ، هست

« ومَن يُطعِ اللهَ والرسولَ » الآية ـ قول **ابن عباس** (رض) آنست که این آیت در شأن **ثوبان** آمد که ار محبت رسول‌خدا (ص) برار وضعیف گشته بود ، پشت‌خم گشته ، و روی ررد شده رسول‌خدا (ص) روری مراو را گفت ای **ثوبان** ! ترا چه میبود ، مگر درشب‌بیدار باشی ، که رردروی گشته‌ای؟ گفت یا رسول‌الله ! نعمی و نعمی ، چنانکه دانی گفت ای **ثوبان** مگر رنج بسیار برخود مینهی ار انواع ریاضات ، که چنین‌ضعیف گشته‌ای ، و پشتت‌دوتاشده ؟! **ثوبان** گفت آری‌یارسول‌الله ! میبودهرچیری رسول(ص) گفت ای **ثوبان** ! مگر آررومندمیباشی؟ هردوچشم **ثوبان** پرآب گشت ، چون حدیث آرزومندی شنید

چندم پرسی مرا چرا رنجانی

حقا که تو حال من ر من به دانی !

یا رسول‌الله ! ندانم که شب چون گذرد ! یا یك‌بار که رور گردد ، ومن‌براسیم

روز از هوست پـردهٔ بیـکاری مـاست

شبها ز غمت حجرهٔ بیداری مـاست

هجران تو پیرایهٔ غمخواری مـاست

سودای تـو سرمایـهٔ هشیاری مـاست

یا رسول‌الله ! اندوه صعب آنست که درآخرت تو دراعلیٰ علّیین باشی ، و مـا از دیدار تو بازمانیم تا درین بودند جبرئیل(ع) آمد ، پیک حضرت ، برید رحمت، و آیت آورده « ومَن یطع‌الله والرّسول » الآیة رسول خدای بروی خواند ، و دل وی خوش کرد ، وخستگی ویرا مرهم برنهاد آری چنین دردی باید ، تـا چنین مرهمی پدیدآید ! با سوزی‌سری ، سازی بیاری ، تا دربحر دگر غرقهٔ « فَاذ کرونی » نشوی ، از ساحل امن دستگیر « اَذ کُر کم » نیابی

مـرد بیحـاصل نیابد بار مـا تحصیل را

سوز ابراهیم باید درد اسماعیل را

١٣ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی « یا اَیُّهَاالّذینَ آمَنوا » ای‌ایشان که بگرویدند ، « خُذُوا حِذرَکُم » پرهیز خود گیرید [وحذر کنید از بازبستن از دشمن] ، « فَانفِرُوا » بیرون روید سفیر ، « ثُباتٍ » جوك جوك (١) ، « اَوِ انفِرُوا جَمیعاً (٧١) » یا بیرون روید بهم

« وَ اِنَّ مِنکُم » و ازشما کس است ، « لَمَن لَیُبَطِّئَنَّ » که می‌مردمانرا گران کند درکار غزا ، و ایشان‌را بازپس میشاند ، « فَاِن اَصابَتکُم مُصیبَةٌ » از چنان بود که در غزا بشما مصیبتی رسد ، « قالَ » گوید [این مُبطی] « قَد اَنعَمَ اللهُ عَلَیَّ »

١ ـ نسخهٔ ح حوق حوق

حدای بیکوئی کرد بامن، « اِذ لَم اَکُن مَعَهُم شَهیداً (۷۲) » که با ایشان حاضر سودم در رور مصیبت

« وَلَئِن اَصابَکُم فَضلٌ مِنَ‌اللّهِ » وگرچناں بود کـه بشما رسد فضلی ار الله در بصرت، فتحی یا غنیمتی، « لَیَقُولَنَّ » وی میکوید، « کَاَن لَم یَکُن بَینَکُم وَ بَینَهُ مَوَدَّةٌ » چنانکه گوئی میان شما ومیان وی هیچ دوستی بود، « یالَیتَنی کُنتُ مَعَهُم » کاشکی که من با ایشان بودمی، « فَاَفُوزَ فَوزاً عَظیماً (۷۳) » تا پیرور آمدمی پیروری بزرگوار وبکام حویش رسیدمی

« فَلیُقاتِل فی سَبیلِ اللّهِ » ایدون بادا که کشتن کناد، و بار کوشا با دشمناں حدای، « اَلَّذینَ یَشرُونَ » ایشاں که میفروشند، « الحَیوةَ الدّنیا بِالآخِرَةِ » بزند گانی این حهاں بآں حهاں، « وَمَن یُقاتِل فی سَبیلِ اللّهِ » وهر که کشتن کند در راه حدا با دشمناں حدا، « فَیُقتَل » تا او را بکشند، « اَو یَغلِب » یا وی پیرور آیـد و دست یابد، « فَسَوفَ نُؤتیهِ » آری دهیمها اورا، « اَجراً عَظیماً (۷۴) » مردی بزرگوار

« وَمالَکُم لاتُقاتِلونَ فی سَبیلِ اللّهِ » چیست و چه رسید شما را کـه جهـاد بکنید ار بهر حدا؟ « وَ المُستَضعَفینَ » و ار بهر آں بیچارهٔ گرفتگاں کـه در دست مشرکاں مکه‌اند، « مِنَ‌الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالوِلدانِ » ار مرداں و ار رناں و ار کودکاں، « اَلَّذینَ یَقُولونَ » ایشاں که میگویند [در محاسن(۱) حویش]، « رَبَّنا » حداوند ما! « اَخرِجنا » بیروں‌آر مارا، « مِن هٰذِهِ القَریَةِ » ارین شهر « الظّالِمِ اَهلُها » که اهل آں همه کافراند، « واجعَل لَنا مِن لَدُنکَ وَلِیّاً » و ار نردیك حویش مـا را دسترسی‌سار، « وَاجعَل لَنا مِن لَدُنکَ نَصیراً (۷۵) » وارنردیك‌حویش‌ما را‌یاری سار

« اَلَّذینَ آمَنوا یُقاتِلونَ فی سَبیلِ اللّهِ » ایشاں که گرویدگاں اند می کشتن کنند ار بهرحدا، « وَ اَلَّذینَ کَفَروا » و ایشاں که کافرشدند، « یُقاتِلونَ فی سَبیلِ

۱ ـ نسخة الف محالس

الطّاغوتِ» می کشتن کنند از بهر دیو و بر مهر وی، «فَقاتِلُوا» شما [که مؤمنان اید] جهاد کنید، «اَولِیاءَ الشَّیطانِ» با نیک خواهان دیو، «اِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ کانَ ضَعیفاً (۷۶)» که ساز دیو که وی سازد سست است با بود

النوبة الثانیة

قوله تعالی «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا خُذوا حِذرَکُم» ـ خداوند عالم، جلیل و جبار درین آیت مؤمنان را فرمود تا خویشتن را در تهلکه بیفکنند، و در جنگ دشمنان ساز وعدّت تمام بردارند، و سلاح در پوشند، و از دشمن حذر کنند، و فرمود تا حق جهاد بجای آورند و در آن سستی نکنند جوک جوک (۱) بیرون شوند بجنگ دشمن، یا پس همه بهم بیرون شوند مفسّران گفتند این نه فرمود، آنکه منسوخ کرد بآنچه گفت «وما کانَ المؤمِنونَ لِیَنفِروا کافَّةً» عبدالرحمن بن زید بن اسلم گفت «فَانفِروا ثُباتٍ» معنی آنست که گروه گروه پراکنده (۲) از پس یکدیگر میروید چون رسول خدا باشما نباشد، «اَوِ انفِروا جمیعاً» پس اگر رسول(ص) بیرون شود وشما باوی باشید همه بهم باشید جماعتی پراکنده(۳) که از هم بیفتاده باشند ایشان‌را ثبات گویند یکی از آن ثبة گویند، وجمع را ثُبون و ثُبین گویند، همچون عضین وعزین

اگر کسی گوید که کارها همه بتقدیر الهی است وبهیچ حال بتقدیر درنتوان گذشت، پس چرا حذر فرموده است؟ وچه فایده در آنست؟ جواب آنست که حذر فرمودن آرام دل بنده راست، و طمأنینت نفس وی، نه برای آن تا دفع قدَر کند این همچنانست که اعرابی را گفت حین قال له انی خلّیتُ ناقتی بالعراء و تَوکّلتُ

---

۱ ـ نسخهٔ ج جوق جوق ۲ و ۳ ـ نسخهٔ الف پر کنده

علی‌الله ، فقال رسول‌الله «اعقلها وتوکّل» ، ونیز تا بنده خود را در تهلکه نیفکند وبرای این گفت ربّ‌العزّة «و اَعِدّوا لهم مّا استطعتم مِن قوّةٍ ومِن رباط الخیل تُرهِبون به عدوّا الله وعدوّکم» و معلومست که بیرون از آنچه تقدیر کرد ، بنده هیچیز نتواند کرد ، والله تعالی که بنده را بحذر فرمود این هم ازجملهٔ قدَر است ، و بیرون از تقدیر او نیست ، پس حذر کردن بنده بقدر است ، وآنچه بنده رسد از نیك وبد بقدر است ، وخدای را عزّوجلّ رسد بحقّ خداوندی و کردگاری هرچه بنده خواهد ، و هرچه باوی کند ، وبنده را جز کار کردن و بندگی نمودن و اعتراض ناکردن‌هیچ روی‌نیست خبر درست‌است که عمرخطاب گفت یارسول‌الله أنعمل(۱) فی‌امرٍ مستأنفٍ ام فی‌امرٍ قدفُرِغَ منه قال «بل‌فی‌امر قدفرغ منه» قال «ففیمَ العمل» ؟قال «اِعملوا وکُلٌّ میسّرٌ لما خُلق‌له» وکان رسول‌الله (ص) اذا مرّ بصدفٍ مائلٍ اَسرع المشیَ فقیل یارسول‌الله اَتفِرّ مِن قضاءالله ؟ فقال «اَفِرّ من‌قضائه الیٰ قضائه»

«و اِنّ منکم لَمَن لیُبَطّئَنّ» ـ اصل کلمه ، لَمَن یُبَطِّیٔ است ، و این‌لام که برسر کلمت است ، ونون مشدّد که بآخراست تحقیق مبالغت را است ، یعنی که خواهدبود این لابدّ این آیت درشأن عبدالله ابی آمد ، سرمنافقان ، و او را درجمع مؤمنان گرفت بآنچه گفت «و اِن منکم» ، از بهر آنکه اظهار کلمهٔ اسلام کرد ، اگرچه نفاق درباطن داشت ، و درتحت حکم مسلمانان شد درظاهر و نیز گفته‌اند که این خطاب از جهت نسب وجنسیّت باوی رفت ، نه از جهت ایمان ، که وی از روی نسب وجنسیّت از ایشان بود ، و از روی ایمان نه از ایشان بود

«وإن اَصابتکم مصیبةٌ» ـ میگوید اگردرغزا شما بلائی و سختی ونیکامی رسد ، یا ازدشمن گزندی‌رسد ، این مُبطی گوید «قد انعمَ اللهُ علیَّ اِذلم اکن معهم

۱ ــ نسخهٔ ج انعمل

شهیداً » ، بامن نیکوئی کرد که با ایشان در آن غزا نبودم حاضر . « وَ لئن اصابکم فضلٌ مِن‌اللّٰه » ـ واگر فتحی یاغنیمتی بشما رسد وی گوید « کأن لم تکن » بتاء تأنیث قراءت مکی و حفص و اویس است ، زیرا که بظاهرِ لفظ مودّت بنگرند ، و مؤنث است ، وفعل مسند است باوی ، وچون فاعل مؤنث بود علامت تأنیث بفعل آن الحاق کنند ، اعلاماً بأنّ الفعلَ مؤنثٌ باقی بیا خوانند زیرا که نه باء تأنیث حقیقی است ، ونیز فصل میان فعل وفاعل واقع است ، وچون فصل میان ایشان واقع شود ، ترک علامت تأنیث نیکو باشد

« کأن لم یکن بینَکم وبینه مودّةٌ » ـ عارضی‌است که درمیان سخن در آمد الله گفت گوئی خود میان شما ومیان آن منافق هیچ معرفت نبوده است ، وهیچ عقد با شما بسته است نداانکه جهاد کند باشما ، بااین‌سخن که وی میگوید که « یالیتنی کنتُ معهم فأفوزَ فوزاً عظیماً » و فضل در قرآن بهفت معنی آید یکی اسلام است ، چنانکه در سوره آل‌عمران گفت « قُل‌انّ الفضل بیَدِاللّٰه یُؤتیه مَن یشاء » همانست که در سورهٔ یونس گفت « قُل بفضلِ‌اللّٰه وبرحمته » دوم فضل است‌بمعنی نبوّت ، چنانکه در سورة النساء گفت « وکان فضلُ‌اللّٰه علیك عظیماً » یعنی‌النبوّة و الکتاب همانست که در سورهٔ بنی‌اسرائیل گفت « انّ فضله کان علیك کبیراً » سیوم فضل است بمعنی خلف ، چنانکه درسورة البقرة گفت « واللّٰه یَعِدکم مغفرةً منه و فضلاً » یعنی الخلف للمال‌عند الصدقة چهارم فضل‌است بمعنی منّت ، چنانکه جایها است درقرآن « ولولا فضلُ اللّٰه علیکم و رحمته » پنجم فضل بهشت است ، چنانکه درسورة الاحزاب گفت « و بَشِّرِ المؤمنینَ بأنّ لهم مِن‌اللّٰه فضلاً کبیراً » یعنی الجنة ششم فضل رزق است در بهشت ، چنانکه گفت « یستبشرون بنعمةٍ مِن‌اللّٰه وفضلٍ » یعنی الرّزق فی‌الجنّة هفتم فضل است بمعنی رزق دردنیا ، چنانکه

درسورة **الجمعة** گفت « فانتشروا فى الأرض وَابتغوا مِن فضل الله » ، و در سورة **المزمل** گفت « يَضربون فى الأرض يبتغون مِن فضل الله » يعنى الرّزق فى التجارة ، ودرين آيت ورد گفت « وَلئن اصابكم فضلٌ مِن الله » يعنى الرّزق فى الغنيمة ، ونظائر اين در **قرآن** فراوان است

« فَليُقاتل فى سبيل الله » ـ اين مؤمن كه منافق ويرا مى‌باز نشاند از غزا ، ايدون بادا كه نشيناد (١)، يعنى كه الله ميفرمايد ويرا كه جهاد كند ، وباز كوشد با ايشان كه ميخرند اين جهان بآن جهان باين قول « شرى » بمعنى اِشترى است معنى ديگر ميفرمايد كه جهاد كنند و باز كوشند با دشمنان خداى ، كه ايشان اين جهان ميفروشند ، وبآن بهشت ونعيم باقى ميخرند ، باين قول « شرى » بمعنى باعَ‌است و روا باشد كه اين خطاب منافقان بنهند ، ايشان كه روز **احد** تخلّف كردند ، و از غزا باز پس نشستند ، وآنگه معنى آن باشد آمِنوا ثم قاتِلوا ، نخست ايمان آريد پس جهاد كنيد ، كه كافر بيش از آنكه ايمان آرد مأمور نبود و باين قول « شرى » بمعنى اِشترى است ، يعنى يشترون الحيوٰة الدّنيا و يختارونَها علَى الآخره

« و مَن يُقاتل فى سبيل الله فَيقتل » اى فيَستشهد ، « اويَغلب » اى يَظفر ، وكِلاهما سواءٌ ، وهو معنى قوله « فسوف نُؤتيه اجراً عظيماً » يعنى الجنة پس مؤمنان را تحريض كرد برجهاد در راه دين ، و از بهرحق ، و از بهر رهانيدن آن ضعيفان مسلمانان كه در دست مشركان **مكه** بودند ، از مردان چون **خبيب و ابوذر** و غيرايشان ، و از زنان چون مادر **اسامة** و دختر **عقبة بن ابى معيط** و غير ايشان ، و كودكان چون **اسامة** و غير ايشان ، در دست كافران **مكه** بودند محبوس و معذب ،

١ ـ نسخة الف ايدون باد كه باز نشينا

و دعا میکردند و میگفتند بارخدایا ! ما را ازین شهر **مکه** که جای کافران و مشرکانست بیرون آر ، و به **دارالهجرة** ما رافرودآر ربّ‌العالمین گفت درین آیت چرا نروید بعزا ؟ و ایشان را نرهانید ؟ و گفته‌اند قومی زنان وضعیفان مؤمنان در **مکه** مانده بودند ، و کافران پیوسته ایشان را اذیٰ مینمودند پس ایشان دعا کردند و گفتند « اجعل لنا مِن لدُنك ولیّاً » معنی آنست که ولِّ علینا رجلاً مِن‌المؤمنین یُوالینا ، بارخدایا ! بر گمار برما ، و والی کن برما ، مردی از مؤمنان که ما را درحفظ گیرد ، و از رنج کافران برهاند « وَ اجعل لنا من لدُنك نصراً » ـ ینصرُنا علیٰ عدوّك ربّ‌العالمین دعاء ایشان اجابت کرد ، چون **مکه** گشاده شد ، **مصطفی** (ص) را بر ایشان گماشت ، و **مصطفی** (ص) ، **عتاب‌بن‌اسید** را برسرایشان عامل کرد ، تا انصاف بداد ، و ضعیفان را قوّت داد ، ومظلومان را از دست ظالمان برهانید ، تا پس از آنکه ضعیفان بودند همه عزیزان ومهتران گشتند

«الّذین آمنوا یُقاتلون فی‌سبیل‌الله »ـ ای فی‌طاعته ، « والّذین کفروا » یعنی المشرکین **والیهود** ، « یقاتلون فی‌سبیل الطّاغوت » یعنی فی‌سبیل **الشیطان** درین آیت تسلیت مؤمنان است ، و قوّت دادن ایشان درجهاد ، و وعده دادن نصرت میگوید مؤمنان ازبهر خدا و بفرمان خدا جنگ میکنند ، وکافران و بیگانگان از بهر **دیو** و بفرمان **دیو** جنگ میکنند آنگه گفت ای مؤمنان ، شما با این فرمانبرداران **شیطان** و پس‌روان **شیطان** ازین بت پرستان و بیگانگان ، جنگ کنید ، و از کید **شیطان** مترسید که کید شیطان تابود ضعیف‌بود او را وپس‌روان او را خوار داریم ، و هلاك کنیم ، چنانکه روز **بدر** کردیم ، خوار داشتیم و هلاك کردیم

اگر کسی گوید چونست که کید **شیطان** ضعیف خواند، و کید زنان عظیم

حواند ؟ و ذلك في قوله « إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عظيم » ، ومعلومست که شیطان بحای صیّاد است و دام بهنده ، و زنان بحای دام‌اند ، بحکم آن حبر که **مصطفی** (ص) گفت « النساءُ حبائلُ **الشیطان** » وآنکه صیّاد پنهان ، و دام پیدا ، و از پیدا حذر کردن بهتر توان از آنچه پنهان پس چه حکمت است که کید زنان عظیم حواند و کید **شیطان** ضعیف ؟ حواب آنست که کید زنان « عظیم » حواند ، زیرا که کید زنان درتو اثر کند بی‌تو ، بی‌مراد تو ، چنانکه ترا ارادتی سود اما **شیطان** تا ازتو ارادتی سود ، کید وی بکار نیاید ، و وسوسه نتواند کرد نه‌بینی که هر گر تو اندر نماز ماندیشی که من **جیحون** را پُلی کنم ، زیرا که بیرون از نماز ترا این ارادت سوده است لاجرم شیطان مر ترا اندر نماز این وسوسه نتواند کرد ، لکن تو اندر نماز اندیشی که مرا بساط چنین میباید ، زن چنین میباید ، کدحدائی چنین باید ، زیرا که بیرون از نماز ارادت تو همین باشد پس شیطان بر این ارادت تو آلت سازد ، و دست افزار کند ، و ترا اندر نماز بوسوسه افکند همین است قصّهٔ **آدم** (ع) که در بهشت آن‌همه نعمت و راحت میدید ، اما در دلش افتاد که چه بودی اگر من‌همیشه اینجا ماندمی ! چون **ابلیس** از وی این ارادت بدانست ، با وی هم از در ارادت وی درآمد ، و **آدم** را گفت « هل ادُلُّك علی شجرة الخلد و ملكٍ لایَبلیٰ ؟» مقصود آنست که تا از **آدم** ارادت جاودانه ماندن در بهشت سود ، **ابلیس** چیزی نتوانست کرد چون کید شیطان را با تو دست افزاری نایست از تو ، وآن ارادت ست ، لاجرم کید او « ضعیف » حواند ، و کید زنان را این آیات باید که آن حود مؤثر است بی ارادت تو ، ازبهر آن « عظیم » حواند

دیگر حواب آنست که شیطان بلاحول بگریزد ، از آن کید وی ضعیف حواند ، و از زنان بلاحول ایمن (۱) نگردی ، پس کید ایشان عظیم حواند دیگر ترا از

---

۱ — نسخه ح آمن

شیطان حز خیالی و وسوسه مجرّد نیست، که تو او را می‌بینی، بیش از آن نیست که اندر دل وسوسه‌ای میکند، ازین جهت کید وی ضعیف خواند، و کید زنان عظیم‌خواند از آنکه در آن هم دیداراست، وهم خیال دیگر گفته‌اند کیدشیطان ضعیف است چون با رحمت و عصمت اللّٰه مقابل کنی، و کید زنان، عظیم است چون باشهوت مردان و میل ایشان با زنان مقابل کنی

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی «یاایّهاالذین آمنوا خُذوا حِذرَکم فَانفِروا ثُباتٍ اوِانفروا جمیعاً». از روی اشارت، بر ذوق جوانمردان طریقت این آیت اشارت بفرار است، و فرار با مولیٰ گریختن است، و درِ تفرق بر خود بستن، و از دو جهان رهائی جستن است و گفته‌اند فرار دو قسم است یکی از خلق بگریختن، و دیگر قسم با حق گریختن امّا ازخلق بگریختن آسان کاری‌است، که این صفت عابدان (۲) و قاصدان است کار آن دارد که باحق گریزد، ونه هر کسی باحق تواند گریخت، مگر کسی که عیان او را بار دهد، ومهراو را پرده بردارد، و احدیّت او را در کنف عزّت جای دهد، چنانکه آن جوانمرد که بر **بویزید بسطامی** شد، واروی‌برسید که مانِسهام‌اللّٰه؟ گفت آن سهام حق که دلهای درویشان نشانهٔ آنست چیست؟ آن جوانمرد این بگفت، و سر درجنبانید **بویزید** گفت این سؤال نو نیست، و تو اهل این سؤال نه‌ای، گفت چرا؟ گفت از آنکه این سؤال حضر بیان است، و من بحضرت بودم و ترا در آن درگاه ندیدم آن جوانمرد گفت بهمار درغلطی ای **بایزید**، من بدرگاه بودم، عیان مرا بارداد، مهر پرده برداشت، احدیّت مرا در کنف عزّت‌جای‌داد،

۲ ـ نسخهٔ ح ابدال

پس عیرت پرده فرو گداشت ، تو بردر نماندی ، ار حال من چه حبر داری ! گفت این را نشانی هست ؟ گفت نشانش آنست که اینك بدرگاه میشوم ، بیار اگر شغلی داری ، تا ترا پایمردی کنم این بگفت و کالبد حالی کرد **نوبرید** گفت آه که **عوث** حهان بود ، امّا در پردهٔ عیرت بود ، من ندانستم و ربان حال **نوبرید** بنعت تحسّر میگوید

آوه که دلارام دلـم برد و گریحت !

پیمان بشکست و اسپ هجران انگیحت

با دلبر و دل بار بجنگ آرم من

بس حون که ز دیدگان فرو باید ریحت

گفته‌اند نشان کسی که با مولیٰ گریحت آنست که همت یگانه دارد ، وار تدبیر حود بیرون شود ، و حکم را باستسلام گردن نهد و این وصف آن حوانمردان است که ربّ العالمین ایشان را مستضعفان حواند ، که در دست مشرکان **مکه** گرفتار بودند همّت حود یگانه کرده بودند ، ار همه کس دل برداشته ، و دل در حق بسته ، و تدبیرها همه در **باقی** کرده ، و بتقدیر حق راضی شده ، و ار راه تحکّم برحاسته ، و حکم حق بحان و دل در گرفته ، و بدان راضی شده و تن در داده لاحرم ربّ العزّة ایشان را بیادت داشت ، و **مصطفی** (ص) و مؤمنان را فرمود که ایشان را دریابید ، و ار أدای دشمن بار رهانید شما در راه حلاص ایشان کـوشید ، که ایشان در راه رضاء ما میکوشند آری ، در حدای هیچکس ریان نکند

کس درین کار ما ریان نکند

کس ما کار ما کسان نکند

هر که روری گامی برای حدا برداشت آن گام ویرا روری فریادرس سارد ،

وآن مرد ویرا ضایع نکند، و بفضل خود برحمت بیفزاید

و بدین معنی حکایتی است که بعضی مفسّران آورده‌اند در تفسیر این آیت « ربّنا اخرجنا من هذه القریة الظّالم اهلها » گفتند مردی از شهری که اهل آن ظالمان وبیگانگان بودند بیرون آمد، و روی نهاد بشهری که اهل آن صالحان بودند بنیمهٔ راه فرمان حق بوی در رسید، و چون مخائل مرگ بر وی پیدا شد، براندو بخیزید، تا پاره‌ای فرا ترشود بنزدیك شهر صالحان پس ربّ العزّة ملائکهٔ رحمت وملائکهٔ عذاب را بفرستاد، و ایشان را فرمود که بپیمائید، و اندازه بر گیرید که بکدام شهر نزدیکتر است، بنیك مردان یا بدمردان پس بپیمودند و بیك بَدَست بشهر صالحان نزدیکتر بود ربّ العالمین ملائکهٔ عذاب را باز خواند، و ملائکه رحمت را فرمود که شما روح وی بردارید، و او را بهشت برید که ما را رحمت از کس دریغ نیست، وآنکس که باوی عنایت ماست پیروزی وی را نهایت نیست

۱۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى « أَلَمْ تَرَ » نبینی، ننگری، « إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ » بایشان که ایشان را گفتند « كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ » دستها فرا دارید، « وَ أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ » و نماز بپای دارید، « وَ آتُوا الزَّكَوٰةَ » و زکوة از مال بدهید، « فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ » چون برایشان واجب نوشتند غزا کردن، « إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ » گروهی از ایشان، « يَخْشَوْنَ النَّاسَ » از جنگ مشرکان بترسیدند، « كَخَشْيَةِ اللّٰهِ » چنان ترسیدند که از خدا باید ترسید، « أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً » یا نیز سخت‌تر، « وَ قَالُوا » و چنین گفتند، « رَبَّنَا » خداوند ما « لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ » چرا [آن فراغت وأمن از ما ببردی، و] برما جهاد کردن نبشتی ؟ « لَوْلَا أَخَّرْتَنَا » چرا ما را باز نگذاشتی

[آمن وفارغ] ، « إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ » تا اجلی که خود نزدیکست «قُل» ای پیغامبر من گوی ، «مَتاعُ الدُّنيا قَليلٌ» برخورداری درین گیتی اند کست ، « وَالآخِرَةُ خَيرٌ» وآن جهان به است ، « لِمَنِ اتَّقىٰ» او را که درین جهان پرهیزکار است ، « وَلا تُظلَمونَ فَتيلاً (۷۷) » و بر شما ستم نیاید باندازهٔ فتیلی

« أَينَما تَكونوا » هرجا که باشید ، « يُدرِككُمُ المَوتُ » بشما رسد مرگ ، « وَلَو كُنتُم في بُروجٍ مُشَيَّدَةٍ » وهرچند درحصارها باشید استوار و محکم کرده ، « وَإِن تُصِبهُم حَسَنَةٌ » و اگر بایشان رسد نیکی این جهانی ، « يَقولوا » گویند « هٰذِهِ مِن عِندِ اللهِ » این از نزدیك خدا است ، « وَإِن تُصِبهُم سَيِّئَةٌ » و اگر بایشان رسد بدی این جهانی ، « يَقولوا » گویند « هذا مِن عِندِكَ » این از نزدیك تواست [که محمدی] ، « قُل كُلٌّ مِن عِندِ اللهِ » ایشان را بگوکه خیر این جهانی وشرّ این جهانی همه از خدا است ، بخواست و تقدیر وی ، « فَمالِ هٰؤُلاءِ القَومِ » چه رسید این قوم را ، « لا يَكادونَ يَفقَهونَ حَديثاً (۷۸) » خواهند که هیچ سخن درنیابند (۱) ؟

« ما أَصابَكَ » هرچه بتو رسد ، « مِن حَسَنَةٍ » ازنیك این جهانی ، « فَمِنَ اللهِ » آن ازخدا است ، بارادت وتقدیر او ، « وَما أَصابَكَ مِن سَيِّئَةٍ » وهرچه بتو رسد ازبد این جهانی ، « فَمِن نَفسِكَ » آن از ارزانی بودن تواست واز استحقاق تو ، « وَأَرسَلناكَ لِلنّاسِ رَسولاً » و ترا که فرستادیم بپیغامبری فرستادیم [نه به بلا بار داری از خلق] ، « وَكَفىٰ بِاللهِ شَهيداً (۷۹) » و خدای گواه کافی است [رسول خویش را و دین خویش را]

« مَن يُطِعِ الرَّسولَ » هر که فرمان برد رسول را ، « فَقَد أَطاعَ اللهَ » خدای را فرمان برد ، «وَمَن تَوَلّىٰ» وهر که برگردد ، « فَما أَرسَلناكَ عَلَيهِم حَفيظاً (۸۰) » مادرا

---

۱ ــ نسخهٔ ح خواهندی درنیابندی

در ایشان گوشوان نفرستادیم (۱)

«وَیَقولونَ طاعَةٌ» و [پیش تو] میگویند فرمانبرداری؛ «فَاِذا بَرَزُوا مِن عِندِكَ» چون از نزدیك تو بیرون شد (۲) و باهم افتند، «بَیَّتَ طائِفَةٌ مِنهُم» شب باهم میگویند گروهی از ایشان، «غَیرَالَّذی تَقولُ» نه آنکه تو میگوئی با ایشان، «وَاللّهُ یَکتُبُ ما یُبَیِّتونَ» وخدای مینویسد آنچه ایشان شب میکنند، ومیگوید: «فَأَعرِض عَنهُم» روی گردان از ایشان ورا گذار، «وَ تَوَکَّل عَلَی اللّهِ» وپشت بخدا باز کن، و کار بوی سپار، «وَ کَفیٰ بِاللّهِ وَکیلاً (۸۱)» و خدای کار پذیر و کارسازی بسنده است

النوبة الثانیة

قوله تعالی «الم تَرَ الی الذین قیل لهم کُفّوا ایدیَکم» الآیه ـ سبب نزول این آیت آن بود که قومی از اجلّهٔ صحابه چون **عبدالرحمن بن عوف الزهری** و **سعد بن ابی وقاص الزهری** و **قدامة بن مظعون الجمحی** و **مقداد بن عمرو الکندی** پیش از هجرت در **مکه** دستوری خواستند از **مصطفی** (ص) که شمشیر کشند بر مشرکان از رنج و أذیٰ که از ایشان میدیدند رسول خدا ایشان را گفت «کُفّوا ایدیَکم» دستها فرا دارید از قتال، که مرا بقتال نفرموده‌اند، نماز بپای دارید، و زکوة مال بدهید، که مرا کنون باین فرموده‌اند آن قوم رنجور شدند، و دلتنگ گشتند از آن منع پس چون هجرت کردند به **مدینه**، و فرمان آمد از الله که جهاد کنید با کافران، وجنگ **بدر** درپیش بود، ایشان را بقتال فرمودند گروهی از ایشان از قتال بترسیدند، و باز نشستند چنین گویند که **طلحة بن عبیدالله** بود

۱ ـ نسخهٔ ج ما ترا بر ایشان نگهبان نفرستادیم ۲ ـ نسخهٔ ج: شوند

و این بازماندن وازقتال ترسیدن از طبع بشری بود و ازدوستی حیات ، نه از کراهیت فرمان حق جلّ جلاله این همچنانست که جای دیگر گفت « کُتب علیکمُ القتالُ وهو کُره لکم » ، واین از ایشان عجب نبود که پیغامبران مرسل نیز از دوستی حیات از مرگ جزع نمودهاند ، وآن برایشان عیب نبود و گفتهاند این آیت درشأن قومی مؤمنان آمد که هنوز درعلم راسخ نبودند ، وضعیف دل بودند ، و ایمان ایشان کمالی و قوّتی نداشت ومذهب اهل سنّت آنست که اهل ایمان درایمان متفاوت اند، ومؤمنان در ایمان بریکدیگر افزونی دارند کس است که ایمان وی بکمال است ، و بغایتی که طبع بشری بروی زور نتواند کرد ، بلکه طبع بشری مغلوب ایمان وی باشد و کس است که درجهٔ وی فروتر بود تا در طبع بشری بماند ، و جـود را از سختیها و رنجها بگریزاند اینست راه راست و معتقد درست و جادّهٔ سنّت ومذهب مرجیان آنست کـه ایمان همه یکسانست ، و بعد از گفتِ « لااله الّا الله » کبائر و فواحش هیچ زیان نکند بربنده ، و پارسای نیکمرد وفاجر بدمرد ، در ایمان و در ثواب ، هردو یکسان دانند ، و نعوذبالله از بن گفتِ شنیع ، و معتمد خبیث ربّ العزّة جلّ جلاله میگوید « ام حسِب الّـذین اجترحوا السَّیِّئاتِ ان نجعلهم کالّذین آمنوا و عملوا الصّالحات » جای دیگر گفت « ام نجعلُ الّذین آمنوا و عملُوا الصّالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجّار » ؟! نظائر این در قرآن فراوان است ، چنانکه رسیم بآن شرح دهیم

« قُل متاعُ الدّنیا قلیل » ـ معناه قل یا محمد لهم اجلُ الدّنیا قریبٌ ، و عیشها قلیلٌ

« والآخرة » ای الجنّة « خیرٌ لِمَن اتّقی » الشّركَ ومعصیةَ الرّسول ای محمد ایشان را گوی سرگذشت و فراسربرد و عیش این جهان و برخورداری درین گیتی اندکست ، و کسی که پرهیزکار بود ، و فرمانبردار رسول خدا بود ، او راآن

جهان به است، سرای امن ونعیم جاودانی، و جوار حضرت ربّانی! و گفته‌اند قلیل در قرآن بچند معنی آید یکی از آن، ریا وسمعت است، چنانکه درسورة **النساء** گفت « ولا یَذکرونَ‌الله الّا قلیلا » ای ریاءً و سمعةً، و درسورة **الاحزاب** گفت « ولا یأتون البأسَ الّاقلیلاً » ای ریاءً و سمعةً دوم بمعنی لاشیء است، چنانکه در سورة **الاعراف** گفت « قلیلاً ما تشکرون » یعنی انکم لاتشکـرون الله، ومثله فی‌سورة **الحاقه** « قلیلاً ماتؤمنون »، « قلیلاً ماتذکّرون »، و درسورة **الملك** گفت « وجعلَ لـکُمُ السّمعَ والأبصارَ والأفئدةَ قلیلاً ماتشکرون » ای لاتشکرون الله سیوم قلیل است بمعنی یسیر، یعنی اندك چنانکه در سوره **البقرة** گـفت « لِیَشتروا به ثمناً قلیلاً » ای عرضاً من‌الدّنیا یسیراً همانست که دربن آیت گفت « قل‌متاعُ الدّنیا قلیلٌ » و در **قرآن** قلیل است بمعنی‌سیصد وسیزده بعدد، چنانکه در سورة **البقرة** اصحاب **طالوت** را گـفت « فَشَرِبوا منه الّا قلیلاً منهم » یعنی ثلاثمائة و ثلاثة عشر، کعدد اصحاب رسول‌الله یوم **بدر** و قلیل است بمعنی هشتاد، چنانکه در سورة **هود** گفت اصحاب کشتی **نوح** را « وما آمن‌معه الّا قلیل » یعنی مع **نوح** الّا ثمانین نفساً اربعین رجلاً وأربعین امرأةً

« ولا تُظلَمون فَتیلاً » ـ برشما ستم نکنند، یعنی که ازشما یك طاعت وشما را یك معصیت نا کرده نگیرند، واگر آن طاعت یا آن معصیت فتیلی بود فتیل آنست که میان دو انگشت تهی برهم مالی، چیزی فراهم آید **ابن کثیر** و **حمزه** و **کسائی** و **ابن‌عامر** بروایت **هشام** « ولا یُظلمون » بیا خوانند علی‌الغیبة، تا موافق باشد ماقبل را، زیرا که ذکر غیبت متقدّم است، و هو قوله « الم تَرَ اِلَی الّذین قیل لهم کُفّوا ایدیکم » باقی « ولا تظلمون » بتاخوانند علی‌الخطاب، و مخاطب آن قوم‌اند کـه ذکر آن از پیش رفت، و بیعامبر(ص) ومؤمنان را با ایشان ضمّ کرده، وهـذا علیٰ

تعليب الخطاب على الغيبة و اختيار بوحاتم «ما» است، ازبهر آنكه از پيش گفت «قل متاعُ الدّنيا قليل» و در عقب گفت «اينما تكونوا يُدرككمُ الموتُ» برخطاب «ما» اينجا صلت است، معنى آنست كه اين كنتم، هرجا كه شما باشيد مرگ بشما رسد و اين سخن متّصل است بآيت پيش، ميگويد از جهاد چه ترسيد؟ و از مرگ كجا گريزيد؟ چون اجل در رسد، و روزگار شمرده برسد، مرگ درآيد وگرچه در حصارها بيد (١)، آن حصارهاى دور برده و دُواج كرده (٢) همانست كه جاى ديگر گفت «قُل انّ الموتَ الذى تفرّون منه، فانّه مُلاقيكم» وفى معناه انشدوا

باتوا على قللِ الجبال تحرسُهم	غلبُ الرّجال فلم تمنعهم القُللُ
و استنزلوا بعد عزٍّ من معاقِلهم	و اَسكنوا حُفَراً يابئسَ مانزلوا
ناداهمُ صائحٌ مِن بعد مادفنوا	اين الأسِرّةُ والتيجان والحُلَلُ؟
اين الوجوه التى كانت محجّبةً	من دونها ضربتُ الاَستار وَالكللُ؟
فأصفحَ القبر عنهم حين يسألهم	تلك الوجوه عليها الدود تقتتلُ
قد طالما أكلوا دهراً وما نعِموا	فأصبحوا بعدطولِ الاكلِ قدأُكلوا

«ولو كنتم فى بروجٍ مشيدةٍ» - اى حصون محصنة مطولة مرفوعة السماء، مِن اشاد البناءَ و شيَّده، اذا رفعه مشيده آنست كه دُور برآرند (٣) اندرهوا، واستوار كنند، چنانكه آدمى بآن نرسد ميگويد اگر چه از دورى و استوارى آدمى بدان نرسد، مرگ برسد، كه مرگ از كس درنماند، واز چيز بازنماند وگفته‌اند مشيّده از شيّد است يعنى محكمة بِالشيد اى بالجصّ و روايت كنند ازابن‌عباس كه گفت «فى بروج مشيّدة» اى فى قصور مِن حديد، يعنى اگرچه در حصنها و

١ ـ نسخهٔ ج باشيد ٢ ـ نسخهٔ ج آن‌حصارها دوربر برده و مكج كرده
٣ ـ نسخهٔ الف دوربر آرانند

کوشکهای آهنین باشید، مرگ بشما رسد و گفته‌اند اگر همه در برجهای فلك بید(۱) مرگ هم در رسد و گفته‌اند درین آیت ردّ قدریان است که گفتند کشته نه بوقت خویش مُرد، که اگر او را نکشتندید(۲) تا زمانی بزیستی ربّ‌العزّة درین آیت بیان کرد که هر کس را روزگاری و اجلی نامرد است، چون اجل در رسد لابد روح از جسم مفارقت گیرد، اگر بقتل باشد یا بموت و سخن قدریان سخن کافران ومنافقان ماند که گفتند بعد از وقعت احد « لو کانوا عندنا ما ماتوا وما قُتلوا » جای دیگر حکایت کرد از منافق که گفت « قد اَنعمَ اللهُ علیَّ اِذلم اکُن معهم شهیداً » ربّ‌العالمین سخن ایشان ردّ کرد، گفت « اَینما تکونوا یُدرککُم الموتُ ولو کنتم فی بروج مشیَّدة »

ثمّ قال تعالی « و اِن تُصِبهم حسنةٌ یقولوا هٰذه مِن عندالله و اِن تُصِبهم سیّئةٌ یقولوا هٰذه مِن عندك » سبب نزول این آیت آن بود که قومی از اعراب یکدیگر را گفتند بیائید تا به محمد شویم بهجرت، اگرچنانست که ما را و ستوران ما را زمین وی سازد او راستگویست، و دین وی راستست، و اگر نسازد پس نه دین او راستست، و نه او راستگویست (۳) پس چون به مدینه آمدند ایشان را تب گرفت که مدینه عاهت و وبا داشت، تا پس رسول خدا (ص) دعا کرد که « وَ انقُل حُمّاها الی الجحفة » گفت تب آن بر گیر، وبرزمین کافران بر

ربّ‌العالمین گفت « قل کلٌّ مِن عندالله » ای محمد! ایشان را گوی از محمد چه بینید! از تقدیر وخواست خدای بینید، که همه از خدا است خیراین جهانی وشرّ این جهانی، همه بخواست و تقدیراوست وهم درشأن ایشان باین معنی آیت آمد « یَمُنّون علیك اَن اَسلَموا » الآیة

---

۱ ـ نسخهٔ ج باشد ۲ ـ نسخهٔ ج نکشتندی ۳ ـ نسخه ج نس او راستگوی نیست ونه دین او راست است

« مالِ هٰؤلاءِ القومِ لایکادون یَفقهون حدیثاً » ؟ ـ یعنی ما لِهٰؤلاءِ **الیهود** و المنافقین لایفقهون قولاً الّا التّکذیبَ بالنِّعم ؟! اگر خواهی اینجا وقف کن ، پس بافتتاح سخن درگیر که « ما اصابك مِن حسنة فمِنَ اللّٰه » ، یعنی ما اصابك یاابن آدم مِن فتح و غنیمة فمِن تفضّل اللّٰه ، وما اصابك مِن سیّئة ای مِن جَدب و هزیمة وأمرٍ تکرَهه ، فمن نفسك ، ای فبذنبك یا ابن آدم ، و أنا الّذی قدّرتُها علیك نظیر این آنست که ربّ العزّة گفت « وما اصابکُم مِن مصیبةٍ فبِما کسبتْ ایدیکم » جای دیگر گفت « اَوَلَمّا اصابتکم مصیبةٌ » ، الیٰ قوله « قل هو مِن عند أنفُسکم » ای مِن استحقاق انفسکم و اگر خواهی وقف مکن ، و سخن درپیوند « لایکادون یفقهون حدیثاً ما اصابك من حسنة فمِن اللّٰه » ، یعنی یقولون « ما اصابك من حسنة فمِن اللّٰه » ومعنی آنست که چه رسید ایشان را ، و چه بودست که درنمی‌یابند این سخن که میگویند که هرچه بتو رسد از نیکی ، از خدا است ، و هرچه بتو رسد از بدی ، از نفس تو است پس این سخن حکایت است از ایشان که برسبیل انکار باز میگویند

ابوصالح خوانده و**علی بن الحسین** و **زید بن علی** وما اصابك مِن سیئة فمِن نفسك ، و أنا قدّرتها علیك **ابن عباس** خوانده فمِن نفسك و اِنّا کتبناها علیك ، و در مصحف **ابی کعب** است وما اصابَك مِن سیّئة فبذنبك و أنا قدّرتُها علیك ، و **ابن مسعود** خوانده وما اصابَك مِن سیّئةٍ فمِن عندكَ » ، و بعضی از قرّاءخوانده‌اند وما اصابك مِن حسنةٍ فمِنَ اللّٰه ومن اصابك مِن سیّئةٍ ، پیوسته تا آنجا ، و قطع سخن کند ، آنگه گوید « فمَن نفسك » معنی آنست که هرچه بتو رسید از نیك و بد این جهانی از خدا است پس از کیست از تو است و **کسائی** گوید شنیده‌ام در بعضی قراءت ما اصابك من حسنة فمن اللّٰه وما اصابك من سیّئة ، پس آنگه

فمن نفسك؟ معنی آنست که هرچه بتو رسد از نیك و بد این جهانی از خدا

است، تو در میانه که ای؟ این نفس تو کیست؟ و این قراءت بوجعفر است روایت

دختر وی میمونه و بدان که معتزله را و قدریه را درین آیت قوت نیست، و نه

ایشان را حجت است، که این نه «ماأصبت» است که «ما أصابك» است، وسخن نه

در آن میرود که از بنده آید از نیکی وبدی، سخن در آنست که بنده رسد از نیك

و بد ونظیر این درقرآن فراوان است «أن لو نشاءُ أصبناهم بذنوبهم»، «ماأصابكم

مِن مصيبة فبما كسبت أيديكم»، «ما أصاب من مصيبةٍ في الأرض ولا في أنفسكم»

الآية، «نُصيب برحمتنا مَن نشاء» وسرّ مسأله آنست که حسنه و سیئة درین آیت

نه از فعل و کسب بنده است، و ازینجا که ثواب وعقاب در آن نه پیوسته است، و

وعد و وعید در آن نه بسته‌است نظیر این در قرآن «إن تَمسَسكم حسنةٌ تَسؤهم

و إن تُصبكم سيئةٌ يَفرحوا بها»، «فإذا جاءتهمُ الحسنةُ قالوا لنا هٰذه و إن تُصبهم

سيئةٌ يَطَّيَّروا بموسى ومَن معه» ازین همه حسنات و سیّئات از اسباب است نه از

اکتساب، وآنچه از اکتسابست وبنده منسوب، بثواب وعقاب پیوسته است، چنانکه

گفت «مَن جاء بالحسنة فله عشر امثالها» الآية، «و مَن جاء بالحسنة فله خيرٌ منها

وهُم مِن فزع يومئذٍ آمِنون»، «و مَن جاء بالسّيّئة فكُبّت وجوهُهم في النّار»

الحسین بن الفضل را پرسیدند ازین آیت، جواب داد انّ الحسنات والسّيّئات

في هٰذه الآية ماسات لامكسوبات قال وهي النعماء و الرّخاء والشدّة و البلاء این

همه آنست که رب العزة بعلم ازلی، و قلم سابق، بر بندگان نوشته است، و نه از

عمل و از کسب بنده است و از بهر این عادت رفته است که گویند اصابني بلاء،

اصابني فرحٌ و محبوبٌ، و کس نگوید، اصابتني الصّلٰوة و الزّکوة و الطّاعة

و المعصيةُ

ثمّ قال تعالی « و أرسلناك للنّاس رسولاً و کفیٰ بالله شهیداً » ـ و کفیٰ بالله ، این باء تأکید رادرافزود ، معنی آنست که « و کفَی اللهُ شهیداً » الله گواهی بسنست، که تو رسول اوئی معنی دیگر گفته‌اند که الله گواهی بس است ، که حسنات و سیّآت همه ازوست جلّ جلالُه و تقدّست اسماؤُه

« مَن یُطِعِ الرّسولَ فقدأطاعَ اللهَ » ـ ای مَن یُطع الرّسول فی سنّته ، فقدأطاع الله فی فریضته رسول خدا(ص) چون به مدینه هجرت کرد گفت « مَن احبّنی فقد احبّ الله، و مَن اطاعنی فقد اطاعَ الله » منافقان گفتند می نه بینید این مرد را که میخواهد که او را بخدائی گیریم ، چنانکه ترسایان عیسی را بخدائی گرفتند پس ربّ العالمین تصدیق قول رسول خویش را این آیت فرستاد « مَن یُطعِ الرّسول فقد اَطاعَ الله » هر که رسول را فرمانبردار است خدای را فرمانبردار است

« و مَن تَوَلّیٰ فما ارسلناك علیهم حفیظاً » ـ و هر که از طاعت بر گردد ، تو بر ایشان حفیظ نه‌ای یعنی که توغیب ایشان ندانی ، ظاهر ایشان دانی ، غیب و سرّ ایشان ما دانیم دلیل برین قول آنست که درعقب گفت « ویقولون طاعةٌ » این منافقان میآیند و میگویند ما فرمانبرداریم ، و طاعت‌دار ، و آنگه در سر کافر میشوند ، و نافرمانی میکنند

« و یقولون طاعةٌ » ـ یعنی مِنّا طاعةٌ و أمرنا طاعةٌ یعنی مفسّران گفتند « و من تولیٰ فما ارسلناك علیهم حفیظاً » منسوخ است بآیت سیف

« فاذا بَرزوا مِن عندك » ـ این درشأن قومی منافقانست گویند در شأن جلاس بن سوید آمد مردی از متهمان بنفاق بحضرت رسول(ص) آمدی ، و گفتی سمعاً و طاعةً ، فرمانبرداری ، یعنی هرچه فرمائی فرمانبردارم ، ربّ العزّه گفت « فَاذا برزوا مِن عندك » پس چون از نزدیك تو بیرون شند (۱) ، آن گویند که

۱ ـ نسخهٔ ج شوند

بو میگوئی بایشان

« والله یکتب ما یُبیّتون » ـ این را دو وجه است یکی آنکه اندر کتاب فرو فرستد، و ترا از سرّ ایشان خبر دهد دیگر وجه آنکه حَفَظه را فرماید تابنویسند آنچه ایشان همه شب میکنند ومیگویند، تا فردا جزاء ایشان بایشان رساند و این سخن پادشاهانه است! پادشاه گوید ما کشتیم و ما کردیم و ما کندیم یعنی سپاه

« فَاَعرِض عنهم وتوکّل علی‌الله » ـ اوّل او را اعراض فرمودند از قتل منافقان، پس منسوخ گشت باین آیت « یاایّهاالنبیّ جاهِدِ الکفّارَ والمنافقین »

ثمّ قال « توکّل علی‌الله و کفیٰ بالله و کیلاً » ـ توکّل قنطرهٔ یقین است، و عماد ایمان، و محلّ اخلاص و سرّ توکّل آنست که بحقیقت دانی که بدیگر کس چیز نیست، و از حیلت سود نیست، عطا ومنع که هست بحکمت است، و قسّام مهربان بی علّت است « وکیلُ » فعیل است بمعنی مفعول، یعنی وُکِّل الیه الأمور، الله اوست که کارها همه بدو گذارند، که کاران بندگان و نگهبان ایشان اوست، کارساز و بنده نواز اوست جلّ جلاله، و عزّ کبریاؤه و عظُم شأنه

النوبة الثالثة

قوله تعالی « الم ترَ اِلَی الذین قیل لهم کُفّوا ایدیَکم » الآیة ـ بر ذوق ارباب حکمت وسالکان راه حقیقت از روی اشارت میگوید « کُفّوا ایدیَکم » ای اَخرجوا ایدیَکم عن امورکم، وکِلوها الیٰ معبودکم خویشتن را از کارها بیرون آرید، و یکسر شغلها بمولیٰ سپارید، و باو بار گذارید، که اوست سازندهٔ کارِ بندگان، مدبّر و مقدّرِ کار زان، ونگهبان، بسر برندهٔ شغل ایشان بی‌ایشان، دل دهندهٔ تائبان،

و پذیرندهٔ عذرخواهان چند که منّت است او رانرسند گان از اوّل بنده را رایگان بیافریند، چون درظهور آرد، از آب و باد و آتش نگه‌دارد سمع وبصر، نطفت و حکمت بیاراید، ایمان و معرفت بروی نگه‌دارد پس آنگه چون دست بمخلوقی بردارد، خطاب آید که «کفّوا ایدیَکم» دست از مخلوق فرو دار، و بخالق بردار، که خداوندِ باوفا اوست، دهندهٔ عطا و پوشندهٔ خطا اوست، در مهربانی و کریمی بیهمتا اوست

و گفته‌اند کفّوا ایدیکم»، معنی آنست که دست از دنیا باز دارید، و درِ شهوات برخود فرو بندید، و مال و جاه دنیابرانداز ید، آنچه حرام است لعنت‌است، و آنچه حلالست محنت است، و آنچه افزونی است عقوبتست **مصطفی** (ص) گفت «الدّنیا ملعونة، ملعون مافیها الّا ذکرُالله، عالماً اومتعلماً» گفت این‌دنیا ملعون است، سرای‌بینوائی و بیدولتی، طبل‌میان تهی، وبساط فرومایگی ربّ‌العزّة تادنیا رابیافریدد در آن‌ننگرسته، و آنرا لعنت کرده، ودشمن داشته، وهرچه درآن، بلعنت کرده مگر سه چیز ذکر خداوند جلّ‌جلاله، که در دنیا است و نه از دنیا است دیگر مرد عالم که مسلمانان را چون روشن چراغ و بردل **شیطان** داغ است سیوم کسی که جویندهٔ علم است، و در راه دانش اندر منزل طلب است **مصطفی** (ص) ازبهروی گفته «انّ الملائکة لَتضع اَجنِحَتها لِطالب‌العلم» این کس‌هم در دنیا است، ونه از دنیا چون ازین سه درگذشت، و بنهار گردِ دنیا مگرد، که روی معرفت سیاه کند، و جامهٔ عصمت چاك گرداند خبر نداری که این دنیای دنی دیرست تا برمثال عروسی‌آراسته، برطارم طرّاری نشسته، و از شبکهٔ شكّ بیرون میگرد، و با تو میگوید

من چون تو هزار عاشق از غم کُشتم
نابود بجون هیچکس انگشتم

علی مرتضی (ع) آن هِزَبر (۱) درگاه رسالت و داماد حضرت نبوت (۲)، هرگه که بدنیا برگذشتی، دامن دیانت خویش فراهم گرفتی ترسان ترسان، و گفتی «غُرّی غیری یا دنیا! فقد بَتَتُّك ثلاثاً» گفتند ای عجبا، که روان شیرمردان عصر از بیم ذوالفقار تو همه آب گشت، چنین از دنیا می‌ترسی؟ گفتا شما خبر ندارید که این دنیا درختی خارآور است، دست هوی و حرص آنرا بر کنار جوی عمر تو نشانده، اگر نه باحتراز روی خارآن در دامن عصمت تو افتد، و پاره پاره کند نشیده‌ای که در بدایت کار که هنوز خار آن قوّت نگرفته بود، دامن درّاعهٔ عصمت **آدم** چون میدرید؟ اکنون که خار آن قوی گشت، و روز کار بر آمد با**علی بو طالب** خود چه کند؟ **مصطفی** (ص) ازینجا گفت «حبُّ الدّنیا رأسُ کلّ خطیئةٍ»، تا دل بر آن کمتر نهند، و حذر کنند و ربّ‌العزّة جلّ جلاله گفت «قُل متاع الدّنیا قلیلٌ والآخرة خیرٌ لِمَن اتَّقی» تا رغبت کمتر نمایند، واز آن پرهیزند

واسطی گفته چون ایشان را در دنیا زهد فرمود، بچشم ایشان اندکی ساخت، و در **قرآن** مجید «قلیلٌ» خواند، تا ترك آن برایشان آسان شود، هٰذا غایة الکرم و الرّحمة و گفته‌اند ربّ‌العزّه عارفان را درین آیت از دنیا بربود و بعقبیٰ کشید، بآنچه گفت «والآخرةُ خیرٌ لمن اتّقیٰ» پس از عقبی نیز بربود، و بخود کشید بآنچه گفت «والله خیرٌ و اَبقیٰ»

«اَینما تکونوا یدرِککُمُ الموت» ـ حکایت کنند ازجوانمردی که هرگه که این آیت برخواندی گفتی آه ازمرگ نفس! آه از مرگ دل! آه آه ازمرگ

۱ ـ هزبر = هژبر ۲ ـ نسخهٔ الف داماد مهتر کاینات

حان ! اگر دریں (۱) ممانم مرا چه توان ؟ و درد را چه درمان ؟ چون حال اینست وکار چنین ، بی کسا که منم ، بی‌سر وسامان ، خداوندا !

هم تو مگر سامان کنی ، راهم بخود آسان کنی

درد مرا درمان کنی ، زان مرهم احسان تو !

او که نفسش میرد از دنیا درماند ، او که دلش میرد از عقبی درماند ، او که جانش میرد از مولیٰ درماند ، او که نفسش مُرد از اهل و ولد جدا ماند ، او که دلش مرد از انس وطرب باز ماند ، او که جانش مرد از خدای صمد درماند پس دلهای عزیزان وصادقان که از هیبت این سخن و سیاست این حال خون گشت ، که آیا در ازل برای ما چه رفته ؟ و در ابد کار ما چون آمده ؟

پیر طریقت اینجا گفته اولیتر تیمار خوردن از آن کسی نیست که از ازل خویش او را بی آگهیست ! غافل بودن از ابد خویش از نادانی است ، میان بوده و نبودنی این جواب علت چیست ؟ آدمی را میان دو موج از آتش چه جای نازیست ؟ !

« أَینما تکونوا یُدرککم الموت » ـ **ابوهریره** گفت که از رسول‌خدا(ص) شنیدم که گفت « إِنّ الرّوحَ اذا خرج من جسده و أَتی علیه سبعة أیّامٍ ، یقول یاربّ ائذَن لی حتّیٰ أَنظر الیٰ جسدی » گفتا چون جان پاك از آلایش بشریّت مرغ وار از قفص خاك بیرون آید ، وسوی عالم علوی قصد آشیان عزّت کند ، چون در آن مرکز خویش قرار گیرد ، و یك هفته در آید از خالق دستوری خواهد تا آن منزل خاصّ خویش را باز بینم ، وحال وی باز دانم دستوری یابد ، آن جان بالا بخاك درآید ، و از دور بقالب خویش نگه کند ، آنرا نه در رنگ خود بیند ونه

۱ ـ نسخهٔ ج در تن

برحال خود ، آن بیند که از چشم درایستاده بجای روشنائی ، و از دهن درایستاده بجای گریانی برارد و بنالد و بگرید ، و باز گردد تا هفتهٔ دیگر ، پس دیگر بار دستوری خواهد ، آید ، و جسد خود را بیند ، در آن لحد تاریک ، برازی راز آن آن همه صدید شده ، و بوی بگشته ، از نخستین بار بیشتر گرید ، و زارتر بود پس برود و بهفته دیگر باز آید خورنده بیند براست وچپ روی وی ، وآن جمال و کمال خلقت وی همه دیگر گون گشته خورنده از چشم بیرون میآید ، و دربینی میشود ، و از بینی بیرون میآید ، و در دهن میشود آنگه جان بفریاد آید ، و گوید آه صِرتُ جیفةً قَذِرةً ! کجا است آن قدّ و بالای تو ؟ کجاست آن جمال و کمال تو ؟ کجاست آن صورت زیبای تو ؟ کجاست آن محاسن نورانی تو؟ کجاست آن گفتِ دلربای تو ؟ کجااند عیال و فرزندان تو ؟ که از بهر ایشان بار کشیدی ، و رنج بردی ، تا نه بسند حال وجای تو ، و عبرت گیرند بکار تو أین أمَلُكَ الطّویل؟ وحرصك الشّدید؟ این منزلك العمران ؟ این ماجمعتَ من حلال وحرام ؟ أین اخوانك و رفقاؤك ؟ أین من کنتَ تفتخر بهم ؟ تَرَکوك فی لحدك وحیداً ، بین التراب والدّود ، لونظروا الیك کما نظرتُ لَترکوا الدنیا و بَکَوا علیٰ انفسهم ایامَ حیاتهم ! فَالویلُ لی ولك الیٰ یوم القیامة مِن الملك الجلیل ، و دیّان یوم الدّین ! فعلیك السّلام ، فلیتنی لم أرَك ولم ترَنی ثمّ انقلب عنه و مضیٰ پس راوی خبر گفت والله اعلم فهٰذا احوالنا وَ مَردّنا ومصیرنا ، و إنّا لله و إنّا الیه راجعون

« أینما تکونوا یُدرککمُ الموت » ـ **مجاهد** گفت این آیت درشأن زنی فرو آمد که دختری داشت ، واین زن مزدوری داشت ازخانه بیرون فرستاد تا آتش‌پاره‌ای بخانه آرد مزدور مردی را دید بر درِ خانه استاده ، و میگوید دختری را زادند دریں خانه ؟ مزدور گفت آری گفت آن دختر نمیرد ، تا آنگه که قضاء

فسق وفجور فراوان بر سروی برود، وآنکه عاقبت مزدور او ویرا بخواهد، وآنکه مرگ او بعنکبوت بود مزدور از آن سخن درخشم شد، و کارد برداشت، و شکم آن دخترك بشکافت، و در بحر شد، و خویشتن را ناپدید کرد آن دخترك راشکم بدوختند، و معالجت کردند، تا بحال صحت باز آمد چون بحدّ بلوغ رسید، سر درنهاد، وآنچه قضا بود از فجور برسر وی برفت پس بساحل بحرشد، وآنجا مُقام کرد، تاروزی که آن مزدور ازدریا بر آمد، ومالی فراوان باوی پس دلّاله را برخواند، و گفت زنی باجمال ازبهر من بخواه دلّاله گفت اینجا زنی است نیکوترین زنان بجمال، چنانکه میخواهی، امّافاجره است، مگر که تو او را بخواهی دست ازفجور باز دارد آن زن بخواست، وهمچنان کرد، از فجور توبت کرد، و بعقد نکاح در تحت این مرد آمد و این مُزدور او را سخت دوست میداشت روزی این مزدور سرگذشت خود باز گفت، و حکایت باز کرد زن گفت من آن خازنهام که توشکم وی بشکافتی، و اینك نشانِ شکافتن و دوختن مزدور گفت مرگ تو بعنکبوت باشد چنانکه نشان دادهاند، امّا من ازبهر تودرمیان صحرا کوشکی بسازم، وچندان بالا دهم که عنکبوت آنجا نرسد چنان کردند، و آن زن در قصر مینشست آخر روزی عنکبوت درمیان قصر پیدا گشت این زن بترسید، و برآشفت، وانگشت پایِ وی بر آن عنکبوت آمد، او را در گزید و از آن گزیدن اندامهای ویسیاه گشت، و از دنیا برفت ربّالعالمین آیت فرستاد درشأن وی که « اَینما تکونوا یُدرککمُ الموت ولو کنتم فی بروج مشیّدة » از مرگ هیچکس نتواند گریخت، هرجا که روند بشما در رسد

مصطفی (ص) گفت « اَحبِب مَن شِئتَ فاِنّك مُفارِقُه، وعِش ماشئت فانّك مَیّت، وَاعمل ماشئت فانّك مُلاقیه »

۱۵ - النوبة الاولی

قوله تعالی « اَفَلا يَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ » در نمیندیشند درین قرآن [و پس سخن فرا بروند نااندیشه] ؟ « وَلَو كانَ مِن عِندِ غَيرِ اللهِ » و اگر این قرآن از نزدیک جز از الله بودی ، « لَوَجَدُوا فيهِ اختِلافاً كَثيراً[۸۲] » درین قرآن اختلافهای فراوان یافتندید (۱)

« وَ اِذا جاءَهُم اَمرٌ » وهر گه که با ایشان آید چیزی ، « مِنَ الأَمنِ اَوِالخَوفِ » از امن یا از بیم ، « اَذاعُوا بِهِ » آشکارا کنند آنرا ، و باز گویند ، « وَلَو رَدُّوهُ اِلَى الرَّسولِ » و اگر [متدبّران در قرآن چون چیزی برایشان پوشیده ماندی (۲)] باز بردندید (۳) آنرا با رسول خدا ، « وَاِلى اُولِي الامرِ مِنهُم » و [بعد از مرگ رسول] با فقهاء دین ، « لَعَلِمَهُ » بدانید (٤) آن ، « الَّذينَ يَستَنبِطُونَهُ مِنهُم » مستنبطان علم ازمیان ایشان ، « وَلَولا فَضلُ اللهِ عَلَيكُم » واگر نه فضل خدا بودی باشما ، « وَرَحمَتُهُ » و بخشایش و مهربانی وی ، « لَاتَّبَعتُمُ الشَّيطانَ » شما همه برپی دیو ایستادید ، « اِلّا قَليلاً[۸۳] » مگر اندکی

« فَقاتِل فِي سَبيلِ اللهِ » جهاد کن [با دشمنان خدا] از بهر خدا ، « لاتُكَلَّفُ اِلّا نَفسَكَ » بر تو نیست وبفرمودند برا مگر تن‌تو ، « وَحَرِّضِ المُؤمِنينَ » و بینگیز وبر آن دار مؤمنان را ، « عَسَى اللهُ اَن يَكُفَّ » مگر که الله باز دارد ازشما ، « بَأسَ الَّذينَ كَفَرُوا » زور و گزند ایشان که کافر شدند ، « وَاللهُ اَشَدُّ بَأساً » و زور گرفتن الله مِهاست (۵) و گزند نمودن وی سخت‌تر (٦) ، « وَاَشَدُّ تَنكيلاً[۸٤] » وبازدارنده‌تر

---

۱ - نسخه ح بافتندی ۲ - نسخه ح پوشیده ماندی ۳ - نسخه ح باز بردندی ٤ - نسخهٔ ح بدانستندی ۵ - نسخهٔ ح بزرگترست ٦ - نسخهٔ ح سخت‌تر

است دشمن را از مؤمنان [از آنچه آدمیان دشمنان را ازحود]

«مَن يَشفَع شَفاعَةً حَسَنَةً» هر که شفاعت کند شفاعتی نیکو، «يَكُن لَهُ نَصيبٌ مِنها» ویراست از مزد آن بهره‌ای، «وَ مَن يَشفَع شَفاعَةً سَيِّئَةً» و هر که شفاعت کند شفاعتی بد، «يَكُن لَهُ كِفلٌ منها» ویراست از وبال آن بهره‌ای، «وَكانَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ مُقيتاً (٨٥)» و الله بر همه چیز پادشاه است و کوشوان و توانا و دهنده باندازه

النوبة الثانية

قوله تعالى «أفَلا يتدبرونَ القرآن» الآية ـ التدبّر في اللغة النظرُ في أدبار الأُمور تدبّر آنست که درآخر کارها نظر کنی، تا اوّل و آخر آن بهم سازی و راست کنی ربّ العالمین میگوید درین آیت که چرا نشوند منافقان این **قرآن** را؟! و چرا در آن تفکر و تأمل نکنند؟! و در اوّل و آخر آن ننگرند؟! تا بدانند که آیات آن براستی و درستی و پاکی همه بیکدیگر ماند، و یکدیگر را تصدیق میکند، در آن ناقص و تفاوت نه، و اگر جهانیان همه بهم آیند، وعقلها وعلمهاهمه درهم پیوندند، تا مثل آن بیارند، نتوانند، و عاجز شوند، چنانکه ربّ العزّة گفت «قُل لئن اجتمعت الإنسُ والجنّ» الآية **مجاهد** گفت معنی آنست که چرا نیندیشند درین قرآن تابدانند که مخلوق نیست، وسخن مخلوق مانند نیست؟! **مصطفی** (ص) گفت «فضلُ كلام الله على غيره كفضل الله علىٰ خلقه» و رُوی انّه قال «انّ فضلَ **القرآن** على سائر الكلام كفضل الله على خلقه، و ذلك انّه منه» **عمران بن حصين** گفت **عبدالله مسعود** را دیدم در کوفه، گفتم یا **عبدالرحمن**! از علم **تورات** نزدیك تو چیز هست؟ گفت نَعَم، انّ اولَ ما انزلَ اللهُ علىٰ **موسى** في **التورية** لااله الا الله، **محمد** رسول الله، **القرآن** كلام الله **وكيع بن الجراح** گفت امام اهل

سنّت من زعم انّ **القرآن** مخلوقٌ فقد زعم انّ **القرآن** محدَثٌ، و من زعم انّ **القرآن** محدث، فقد کفره **اسمعیل بن ابی اویس** گفت **القرآن** کلام الله، و من الله، و علم الله، لیس بمخلوق، و من قال هو مخلوق فهو کافر، ومن قال **القرآن** کلام الله لا أدری مخلوق هو أم غیرُ مخلوق، فهو کافر، و من قال لفظی بالقرآن مخلوق فهو کافر روایت کنند از **احمد بن حنبل** که **جهمیان** همین سه فرقت‌اند قومی که گفتند **قرآن** مخلوقست ایشانرا جهمی مطلق گویند، و قومی که گفتند ندانیم که مخلوقست یا نه مخلوقست، ایشان را **واقفه** گویند، **وشکاك** نیز گویند، وقومی که گفتند لفظِ ما بقرآن مخلوقست، ایشانرا **لفظیه** گویند، و هرسه متقارب‌اند، و در کفر و بدعت یکسان و **احمد بن حنبل و یحیی بن منصور** گفتند اللّفظیّة شرٌّ من الجهمیّة، لأنّ قولهم وکفرهم اغمض فرقتی دیگراند ازین **جهمیان** که میگویند کلام از متکلّم جدانیست، و در زمین از آن چیز نیست و **قرآن** وسنّت ایشان را دروغ زن‌میکنند ربّ العالمین گفت «ونزّلناه تنزیلاً» جای دیگر گفت «انّه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایَمَسُّهُ الّا المطهَّرون»، و جای دیگر گفت «و لَئِن شِئنا لَنذهبنَّ بالّذی اوحینا الیك»، و **مصطفی** (ص) گفت «لیسرینّ لیلةً علی **القرآن** فلا یَبقیٰ فی المصاحف والصّدور منه شیءٌ»، و قال (ص) «لایَقرءِ الحائض ولا الجُنُبُ شیئاً من **القرآن**» درین آیت و اخبار دلالت روشن است که **قرآن** بحقیقت در زمین موجود است و درجمله سخن **اهل سنت** و معتقد ایشان در **قرآن** آنست که قرآن از حق بیامد، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت «منه بدأ و اِلیه یعود، منه خرج و اِلیه یعود» کلام اوست جلّ جلاله، وعلم اوست، وصفت اوست، بحقیقت در زمین موجود است، متّصل باو، قائم باو، نه جدا ازو، هرجا که باشد، برزبان خوانند، و در گوش شنونده، و در دل دانند، و در لوح نبشته، قائم

است بحرف و صوت ، يك حرف از آن مخلوق نه ، **جبرئيل** از خدا گرفت و **مصطفى** (ص) از **جبرئيل** گرفت ، وامّت از **مصطفى** (ص) گرفتند ، و **قرآن** خود يكى است ، و آن عين كلام حق است ، نه عبارت از آنست ، چنانكه **مبتدعان** گويند ، و نه لفظ خواننده بآن مخلوقست ، چنانكه **جهميان** گويند و نه خود قرآن ، كه همهٔ كتابهاى خدا كه به پيغامبران فرو فرستاد ، **تورات** در دل جهودان نه مخلوق ، و **انجيل** در دل ترسايان نه مخلوق ، و **زبور** در دل **صابئان** نه مخلوق ، همچنين نامهاى خدا هيچ از آن نه مخلوق اينست عقيده مسلمانان ، و طريقت مؤمنان ، و سخن اهل سنّت و جماعت هر كه برين نيست او را در دين هيچ سوى نيست ، و بر راه راست نيست ، و اين هدايت جز از حق نيست ، و بدست بنده هيچ چيز (١) نيست « مَن يَهدِاللهُ فهو المهتدِ و مَن يُضلل فلن تجدَله وليّاً مُرشداً » ، « ولو كان مِن عند غيرالله لَوَجدوا فيه اختلافاً كثيراً » ـ اين اختلاف مردمان است در **قرآن** ، كه هيچ وجه نيست از وجوه علم در قرآن مگر كه خلق در آن مختلف‌اند ، بلكه اين اختلاف كه در قرآن نيست اختلاف قرآن درخويشتن است ، و اين اختلاف تعارض است و تناقض چنانكه سخنى باشد نا هامتا (٢) ونا هموار ، ويكديگر را مضادّ چنانكه گفت « انّكم لفى قولٍ مختلفٍ » اى قول غيرمستقيم اختلاف در قول آنست كه سخنى در جائى خاص بود ، و در جاى ديگر همان سخن عام بود چيزى جائى منفى بود ، و جاى ديگر مثبت ، و در **قرآن** اين چنين اختلاف نيست قرآن همه راست است و پاك است و خوش است و نيكو ، در نظم متّسق ، و در رسم متناسب ، و در معنى مطّرد **مصطفى** (ص) گفت « **القرآن** افضل من دون‌الله ، فمَن وقّر القرآن فقد وقّرالله ، و مَن لم يُوَقر القرآن فقد استخفّ بحقّ الله حرمة القرآن عندالله

---

١ ـ نسخهٔ ح هيچيز ٢ ـ نسخهٔ ح ناهمتا

کحرمة الوالد علی ولده. حَمَلة القرآن همُ المَحفوفون برحمة الله، المُلبَسون نورَالله، المعلّمون کلامَ الله، فمَن والاهم فقد والَی الله، و مَن عاداهم فقد عادی الله. یقول الله تعالی یاحملة القرآن! استحیوا لله بتوقیر کتابه، یَزِدْکُم حبّاً و یُحبِّبکم الیٰ عباده یُدفَع عن مُستمع القرآن بلوَی الدّنیا، و یُدفع عن تالی القرآن شرُّ الاخرة، ولتالی آیةٍ مِن کتاب الله افضلُ ممّا تحت **العرش** الیٰ اسفل النجوم، و اِنّ فی کتاب الله لسورةً یُدعیٰ صاحبها الشّریف عندالله، تشفع لصاحبها یوم القیامة باکثر من **ربیعة** و **مضر**»، قال رسول الله (ص) هی **سورة یس**

« و اِذا جاءَ هم امرٌ مِن الأمن اوِ الخوف »ـ ای حدیثٌ فیه أمنٌ او هزیمةٌ، « اَذاعوا به » افشَوه. ذاع و فشا، و اَذاع و افشیٰ. این آیت در شأن منافقی آمد که رسول خدا (ص) در نهانی سخنی گفته بود در سگالش بیرون شدن غزا را بروزی از روزها، و میخواست که ناگاه بسر دشمن رسد. آن منافق کـه آن سگالش شنفته بود (١)، آشکارا کرد، و باز گفت « اَذاعُوا به »ـ سخن اینجا سپری شد

« ولَو رَدّوه » متدبّران اند در **قرآن** میگوید اگر چیزی برایشان پوشیده شود، چنانکه بنزدیك ایشان باختلاف ماند، آنرا بکتاب خدا برندید (٢)، و بـ رسول وی و با اولی الأمر. گفته‌اند اولی الأمر **ابوبکر** است و**عمر** و**عثمان** و **علی**، و گفته‌اند امیران اند که برلشکرها گماشته بودند، و گفته‌اند فقهاء دین اند و علماء اسلام، که راسخان اند در علم، خطا و صواب شناسند، و مواضع شکر و صبر دانند، و بمکاید حرب راه برند

« لَعَلِمَه الذین یَستنبطونه منهم »ـ استنباط استخراج است، میگوید که مستنبطان علم از میان ایشان بدانستندید (٣). آنگه گفت در آخر آیت « الّا قلیلاً »

١ ـ نسخهٔ ج شنیده بود ٢و٣ ـ نسخهٔ ج بردی بدانستدی

یعنی لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم اِلّا قلیلاً یعنی مستنبطان تأویل نجات آوردندید(۱) آنرا که برایشان پیچیده و پوشیده مانده، مگر اندکی تأویل آن جز الله کس نداند، از مبهمات قرآن چون حروف هجا در اوائل سور معنی دیگر، گفته‌اند «لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم» آن منافقان که تتبع اسرار از رسول(ص) کردند، وسرّ وی آشکارا کردند، اگر خود را ازآن حدیث باز داشتندید(۲)، تا آنگه که از رسول خدا گرفتندید (۳)، یا از اولی الامر، بدانستندید (٤) ازرسول خدا و از اولی الامر که آشکارا میباید کرد، یانمی‌باید کرد، وآنچه حق بود ایشان رامعلوم گشتید(۵)

«وَلَولا فَضلُ اللهِ علیکم و رحمته» ـ فضل خدا اینجا اسلام است، و رحمت قرآن است، اگرنه اسلام و قرآن بودی شما برپی **دیو** ایستادید «اِلّا قلیلاً» مگر اندکی که اسلام و قرآن دریافتند، و بی کتاب و بی‌رسول خود راه یافتند، وعبادت بتان بگذاشتند چون **زید بن عمرو بن نفیل و ورقة بن نوفل**، و طلاب دین که پیش از مبعث رسول(ص) بودند و روا باشد که «اِلّا قلیلا» استثناء از «لَاتَّبَعتُمُ الشَّیطانَ» نهند میگوید برپی **دیو** رفتید، مگراندکی که برپی **دیو** نرفتند، وایشان صحابهٔ رسول خدا اند درمیان خلق قولی دیگر آنست که اِلّا قلیلاً متصل است تا آنچه گفت «لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم»، و بیان این وجه از پیش رفت

قوله «فَقاتِل فی‌سبیل‌الله» ـ این «فا» در اوّل آیت جواب آنست که گفت «ومن یُقاتِل فی‌سبیل‌الله فَیُقتَل اَو یَغلِب فَسَوفَ نُؤتِیهِ اجراً عظیماً فقاتل فی‌سبیل‌الله» و گفته‌اند متصل است بآن آیت دیگر «ومالَکُم لا تُقاتِلُونَ فی‌سبیل‌الله» **کلبی** گفت سبب نزول این آیت آن بود که بعد از وقعت **احد** رسول خدا (ص) با **ابوسفیان**

۱و۲و۳و٤و۵ ـ نسخه ج همهٔ این افعال بی‌دال درآخر آنها، آمده است

وعده کرد که بموسم **بدر صغری** باهم آیند، وقتال کنند چون وقت آن میعاد بود رسول(ص) ایشان را گفت تا بجهاد شویم، و بسر وعده که داده‌ایم باز رویم بعضی را از ایشان کراهیت آمد، و دشخوار گشت برایشان ربّ العالمین در آن حال این آیت فرستاد «فقاتِل فی‌سبیل‌الله» ای **محمد**! تو بیرون شو و جهاد کن «لاتُکَلَّفُ الّا نفسَك» که این جز برنفس تو ننهاده‌اند این نه بر آن معنی است که دیگران بقتال مأمور نه‌اند، یعنی که ترا الزام نمیکنند فعل دیگران، و ترا بآن مؤاخذت نیست فعل تو است که تو را الزام میکنند، و ترا بآن مؤاخذت است و قیل «لاتُکَلَّف الّا نفسَك» ای الّا فعلَ نفسِك، علی معنی انّه لاضررَ علیك فی‌فعل غیرك فلا تَهتمَّ بتخلّف مَن تخلّفَ عن الجهاد ربّ‌العزّة و برا بجهاد فرمود، گرچه تنها بود، بی‌حشم و بی‌سپاه، ازبهر آنکه و برا ضمان کرده بود نصرت **ابو بکر** هم از اینجا گفت درقتال اهل رِدَّت لوخالَفَتنی یمینی لَجاهَدتُها بشمالی

«و حرِّضِ المؤمنین» ـ میگوید مؤمنانرا برجهاد دار، و از ثواب جهاد ایشان را سخن گوی، و بزرگی و نبالِ از پیش دشمن گریختن ایشان را باز نمای **مصطفی** (ص) بر وَفق این فرمان برفت، و مؤمنانرا از ثواب جهاد خبر داد، و گفت «جاهِدوا فی‌الله القریبَ والبعید، فی‌الحضر والسّفر، فاِنّ الجهادَ بابٌ مِن ابواب‌الجنّة، و اِنّه یُنجی صاحبَه مِن الهمّ والغم»، وقال (ص) «رِباطُ یومٍ فی‌سبیل‌الله خیرٌ مِن قیام شهر وصیامِه، ومَن مات مرابطاً فی‌سبیل‌الله کان له اجرُ مجاهدٍ الیٰ یوم‌القیامة» وقال (ص) «مَن غزا غزوة فی سبیل‌الله ثمّ استشهد فیها حرّم اللهُ جسدَه علی‌النار، و اَدخله الجنةَ بلاحساب ولاعذاب، و یُشفع فی‌اربعین انساناً، کلهم ممّن وجب له النار» ثمّ قال «والذی نفسی بِیَده، الغزوةُ فی‌سبیل‌الله افضلُ عندالله مِن الدّنیا و مافیها، انّ الله اشتریٰ مِن المؤمنین الآیة»

« عَسَى‌الله » عسیٰ اینجا نه تشکك است ازالله ، یا درعلم وی تردّد ، ونه‌بمعنی رجاء در نعمت وی ، اما خواست که امید آدمی نبرد از نصرت و ظفر بردشمن ، امید در وی افکند تا بر امید کار کند ، که آدمی بر نومیدی کارنکند ، همچنانکه **موسی وهرون**را گفت «فَقولا له قولاً لیناً ـ لعلّه یَتذکّر اویَخشیٰ» **موسی وهرون** را گفت که با **فرعون** سخن نرم گوئید ، بامگر پند بذیرد ، و حق دریابد این «لعل» نه تشکك است از الله ، و نه تردّد است در علم وی ، که امید است که در **موسی و هرون** افکند ، تا رنج تواند کشید بر آن امید

« اَن یَکُفَّ بأسَ الذین کفروا » ـ دو موقع است این را یکی آنکه آن غزا که این بخر بص آنرا آمده ، بأس آن دشمنان درآن غزا از مسلمانان بازداشت ، و دیگر آنست که **عیسی** (ع) برمین آید ، و **دجال** و سپاه وبرا بکشد ، وحرب‌اوزار خویش‌بنهد ، آن وقت است که بأس کفّار ازسرمؤمنان بازداشته‌آید و نیز گفته‌اند مراد باین **جهودانند** و **ترسایان** ، که ربّ‌العزّه بأس ایشان از مؤمنان باز داشت ، تا ترك محاربت بگفتند ، وبخواری و فروتنی جزیت درپذیرفتند

« والله اشدّ بأساً و اَشدّ تنکیلاً » ـ تنکیل نامی است بازداشتن را ، یعنی که من‌بازدارنده‌ترم دشمن را از مؤمنان ، ازآنچه‌آدمیان دشمنانرا ازخود ، از « نکل » گرفته‌اند ، و نکل بند است برپای ، و هم ازآنست « انّ لَدَینا اَنکالاً و جحیماً » میگوید نزدیك ما بابهای دوزخیان را بندها است ، ونکال هم از آن گرفته‌اند « فجعلناها نَکالاً » و نُکول‌هم ازین گرفته‌اند که کسی بازنشیند ازبیش قاضی از سوگند خوردن ، یا از گواهی دادن ، همچنانکه پای بسته باز نشیند از رفتن ، و باز ماند

« و مَن یَشفع شفاعةً حسنةً یَکن له نصیب منها » ـ میگوید هر که‌شفاعت

نیکو کند، زیرا از مرد آن بهره‌ایست، آن عفو کننده را مزد است، و این شفاعت کننده را بهره ایست و شفاعت نیکو آنست که رسول (ص) گفت «مَن یَشفع الیٰ ذی سلطانٍ فی فکاك رقبة، او تیسیرعسیرٍ ثبّت الله قدمَه علی الصراط یوم تدحضُ علیه الاقدام» میگوید هر کس که شفاعت کند ضعیفی‌را بخداوند ملکی، الله‌تعالی قدم او برصراط نگه دارد، آن روز که قدمها از صراط درگردد، و بلرزد وخبر دیگری است از مصطفی (ص) که گفت «إشفعوا تُوجَروا، ویَقضی الله علی لسان نبیّه ماشاء» نمی یکدیگر را شفیع باشید، تا مزد یابید، والله خود بر زبان رسول خویش از اجابت و اباءآن راند که خود خواهد

«و مَن یَشفع شفاعةً سیّئةً یکُن له کفِلٌ منها» ـ و هـر که شفاعت بد کند وی راست از وبالِ آن بهره ای شفاعت بد آنست که رسول خدا گفت «من حالت شفاعتُه دون حدّ مِن حدودالله فقد ضادّ الله فی مُلکه» معنی آنست که هر که‌شفاعت وی حدّی ازحدها باز دارد که نزدیك سلطان‌جنایت اودرست شده بود، و حدّ بروی واجب شده، این شفیع با خدای عزوجلّ در پادشاهی او برابری جست و گفته‌اند شفاعت نیکو آنست که از بهرمردم سخن‌نیکو گوید، و در اصلاح ذات‌البین بکوشد، و شفاعت بدآنست که در مردمان سخن بدگوید، ومیان ایشان سخن‌چینی کند، تا ایشان را درهم افکند و گفته‌اند شفاعت نیکو و شفاعت بد درین آیت آنست کـه مصطفی (ص) گفت «مَن سنّ سنة حسنة فله اجرُها و أجرُ مَن عمِل بها، مِن‌غیر اَن ینتقصَ مِن اجورهم شیءٌ، و مَن سنّ سنّة سیئة وله وزرُها و وزرُ مَن‌عمل بهـا من غیر اَن ینتقصَ من اوزارهم شیءٌ»

«وکانَ الله علی کلّ شیءٍ مُقیتاً» ـ ای مقتدراً، مُجازیاً بالحسنة و السّیّئة یقال اَقاتَ علی‌الشیء اذا اقتدرَ علیه، وقیل المقیت هوالشّاهدللشیء والحافظ له،

من قُتَّ فلاناً اَقوتُه ای اعطیتُه قوّة و حیطتُه به وفی الخبر « کفی بالمرء اِثماً اَن یُضیع مَن یَقوت » ، و یُروی من یُقیت فالقوت ما به استقلال النفس ، ویکون قواماً لها ، وسبَبَ بقائها

النوبة الثالثة

قوله تعالی « اَفلا یتدبّرون القرآن » الآیة ـ اظهار عزّت قرآن است ، و نشر (۱) بساط توقیر کلام خدای جهانست ، کلامی که دلهای عارفانرا شفا است ، اسرار آشنایانرا ضیا است ، جانهای دوستانرا غذا است ، درد درماندگانرا درمان و دواست ، کلامی که سماء الهیّت مطلع قدم اوست ، قرآنی که بتیسیر ربوبیّت تنزّل اوست ، یادگاری که قبهٔ حفظ حق مأمن اوست ، کلامی که جانها را بدکرت است ، ودلها را عدّتست ، امروز وسیلت ، وفردا را ذخیرتست مصطفی(ص) گفت «لو کانَ القرآنُ فی اِهاب ما مسّه النار » ، اگر چنان بودی که این قرآن درپوستی نهاده بودی ، آنرا فردا نسوختندی پس چون در دل بنده مؤمن باشد با معرفت ایمان ، هم اولیٰتر که نسوزند امّا کسی باید که بقرآن راه جوید ، تا قرآن او را بر راه دارد ، که قرآن راه جویان را راهست ، و یار خواهانرا یار است ، مؤمن که راه میجوید ، اورا میراندبرمام حق ، در راه صدق ، و رسن صواب ، بر چراغ هدی ، وبدرقهٔ **مصطفی** ، روی بحات ، وادی بوادی ، منزل بمنزل ، تا فرود آرد او را در « مقعد صدق عند ملیكٍ مقتدرٍ » ، و بیگانه که راه جوی و یار خواه نیست ، لاجرم قرآن او را روشنائی و راه نیست ، « ولا یزیدُ الظّالمین الا خساراً »

محمد بن اسحق گفت درخواب نمودند مرا که قیامت برخاسته بود ، و حق

۱ ـ نسخهٔ ج سر

را دیدم در خواب جلّ جلاله که مرا گفتی ماتقول فی‌القرآن ؟ گفتم کلامُك یا ربّ‌العالمین گفت مرا که گفت که کلام منست ؟ گفتم که **احمد بن حنبل** ربّ‌العزّة گفت که الحمدلله پس **احمد** را بخواند و باوی گفت ماتقول فی القرآن ؟ **احمد** گفت کلامُك یاربّ‌العالمین گفت از کجا دانستی که کلام منست ؟ **احمد** دو ورق از هم باز کرد ، دریك ورق نبشته بود **شعبه** ، و در یك ورق **عطا** عن **ابن‌عباس** ، **شعبه** را خواند ، و باوی همان گفت ، و همان جواب داد ، و گفت شنیدم از **عطا بن ابی‌رباح** از **ابن‌عباس** ، گفت **عطا** را بخواندند اما **ابن‌عباس** را خواندند ، وحق باوی گفت ماتقول فی‌القرآن ؟ فقال کلامك یا ربّ‌العالمین گفت از کجا میگوئی ؟ گفت اخبرنا **محمد** رسول‌الله ، رسول‌خدا **محمد** ما را خبر کرد رسول رابخواندند ، و ربّ‌العزّة باوی گفت ماتقول‌فی‌القرآن؟ گفت اخبرنا **جبرئیل** عنك آنگه گفت ربّ‌العزّة « صدقتَ وصدقوا »

« اَفَلا یتدبَّرون القرآنَ » ـ **ابوعثمان مغربی** گفت تدبّر سه قسم است یکی اندیشه کردن درنفس خود و حال خود ، آنرا تدبّر موعظه گویند دوم اندیشه کردن در ، آنرا تدبّر گویند (۱) سه دیگر اندیشه کردن در قرآن ، آنرا تدبّر حقیقت ومکاشفه گویند اوّل صفت عامّهٔ مسلمانان است ، دوم صفت زاهدان است ، سوم صفت عارفان است ایشانرا دیدهٔ مکاشفه دهند ، تا هرحجاب که بود میان دل ایشان ومیان حق برداشته شود همه آرزوهاشان نقدشود آن مشاهدت شان در خوی ملاطفت روان شود دل از ذکر پُر ، و زبان خاموش ! سر از نظر پر ، وجود را فراموش ! وقار فریشتگان دیده ، و ثبات ربّانیان یافته ، و سکینهٔ صدّیقان در رسیده ، و مرد تا اینجا نرسد نشاید او را در بحر جلال قرآن شدن ، و استنباط

---

۱ ـ درهمهٔ نسخ پس از حرف اضافه در و کلمه بدبرجای خالی و نوشته مانده است

حواهر مکنون آن کردن، لا بل که هر ساعتی و هرلحظه‌ای بریدی از هیبت و بی‌نیازی قرآن دست رد بسینهٔ وی باز نهد، که این علم سرّ حقّست، و این مردان صاحب اسرار پاسبانرا با راز ملك چه کار! گر از ایشانی، دوست را وفاداری بردل نگار، و اگرنه از ایشانی، ترا با رفتن با دوستان چه کار؟!

رو گردِ سراپردهٔ اسرار مگرد

کوشش چه کنی که نیستی مرد نبرد

و اگر بتعریف ازلی و توفیق ربّانی سده بآن مقام رسد که جلال عزّت قرآن او را بحود راه دهد، و اسرارِ «لَعَلِمه الّذین یستنبطونه» پردهٔ غموض از روی اشکال فرو گشاید، پس اگر استنباط کند او را رسد که مصطفی (ص) او را دستوری داده، و فتویٰ کرده که «انّ مِن العلم کهیئة المکنون، لا یعرفه الّا العلماء باللّٰه، فاذا نطقوا به لم یُنکِره الّا اهل‌العزة باللّٰه»

١٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی «وَاِذا حُیّیتُم» وهرگه که شما را نوازند، «بِتحیَّةٍ» بنواختی، «فَحَیُّوا» باز نوازید آن نوازنده را، «بِاحسَن مِنها» بنواختی نیکوتر از آن، «اَورُدُّوها» یا آن نواخت او را راست همچنان باز دهید، «اِنَّ اللّٰهَ کانَ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ حَسیباً (٨٦)» اللّه برهمه‌چیز گوشوان (١) است، وهرکاری را بسنده

«اَللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ» اللّه آنست که خدائی نیست مگر او، «لَیَجمَعَنَّکُم» شما را فراهم میآرد، «اِلیٰ یَومِ القِیٰمَةِ» با سرور رستاخیز، «لا رَیبَ فیهِ» هیچ

١ - نسخه ح نگهبان

شك نیست در آن ، « وَ مَن أصدَقُ مِنَ اللهِ حَدیثاً (۸۷) » و آن کیست راست‌سخن‌تر از خدای ؟

« فَما لَکُم » چه سود شما را و چه رسد ، « فِی المُنافِقینَ » در کار منافقان ، « فِئَتَینِ » که دو گروه اید ، « وَاللهُ أرکَسَهُم » و خدای ایشان را با همان کفر افکنده است [که اول بر آن بودند] ، « بِما کَسَبُوا » بآنچه می‌ورزیدند (۱) ومیکنند از بد ، « أتُریدونَ أن تَهدُوا » میخواهید که راه نمائید ؟ « مَن أضَلَّ اللهُ » آنکس را که الله گمراه کرد او را ، « وَمَن یُضلِلِ اللهُ » وهر که الله او را گمراه کرد ، « فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبیلاً (۸۸) » ویرا نه چاره یابی ونه راه

« وَدُّوا » دوست میدارند این منافقان ، « لَو تَکفُرونَ » اگر شما کافر شوید درنهان ، « کَما کَفَرُوا » چنانکه ایشان کافر شدند ، « فَتَکُونونَ سَواءً » تا شما با ایشان یکسان بید (۲) ، « فَلا تَتَّخِذُوا مِنهُم أولیاءَ » شما که مؤمنان اید از ایشان دوستان مگیرید ، « حَتّیٰ یُهاجِرُوا فی سَبیلِ اللهِ » تا هجرت کنند با رسول خدا ، « فَإن تَوَلَّوا » اگر بر گردند ، « فَخُذُوهُم » گیرید ایشان را [و اسیر برید] ، « وَ اقتُلُوهُم حَیثُ وَجَدتُمُوهُم » و بکشید ایشان را هرجا که یابید ایشان را ، « وَلا تَتَّخِذُوا مِنهُم وَلِیّاً وَلا نَصیراً (۸۹) » و از ایشان نه دوست گیرید و نه یار

« إلَّا الَّذینَ یَصِلُونَ » مگر ایشان که می‌پیوندند [و می‌باز پناهند] ، « إلیٰ قَومٍ بَینَکُم وَ بَینَهُم میثاقٌ » با قومی که میان شما و میان ایشان پیمانی است ، « أو جاؤُکُم » یا بشما آیند ، « حَصِرَت صُدُورُهُم » بگرفته دلهای ایشان ، « أن یُقاتِلوکُم » که با شما کشتن کنند ، « أو یُقاتِلُوا قَومَهُم » یا با قوم خود کشتن کنند ، « وَلَو شاءَ اللهُ لَسَلَّطَهُم عَلَیکُم » و اگر الله خواهد ایشان را بر شما گمارد ،

۱ - نسخهٔ ح می‌وورزند ۲ - نسخهٔ ح باشید

« فَلَقاتَلُوكُمْ » تا چنانکه در دل دارند باشما کشتن کنندید (١) ، « فانِ اعْتَزَلُوكُم » اگرچنانست که ازشما کران گیرند ، « فَلَم يُقاتِلوكُم » واز کشتن با شما باز ایستند ، « وَ اَلقَوا اِلَيكُمُ السَّلَمَ » وسخن آشتی بشما او کنند (٢) ، « فَما جَعَلَ اللهُ لَكُم عَلَيهِم سَبيلاً (٩٠) » الله شما را در ایشان به راه گذاشت و نه دست

« سَتَجِدُونَ آخَرِينَ » آری قومی یابید دیگران ، « يُرِيدُونَ اَن يَأمَنُوكُم » از ایشان که میخواهند از شما آمن باشند ، « وَيَأمَنُوا قَومَهُم » و از قوم خود آمن باشند ، « كُلَّما رُدّوا اِلَى الفِتنَةِ » هر گه که ایشانرا با آزمایش گذارند ، وفرا کفر دارند پس اقرار ، « اُركِسُوا فيها » ایشانرا با آن می او کنند ، وبا آن می آلایند ومی آمیزند ، « فَاِن لَم يَعتَزِلُوكُم » پس اگر از جنگ باشما کرانه نگیرند ، « وَ يُلقُوا اِلَيكُمُ السَّلَمَ » و آن سخن آشتی بشما نیو کنند (٣) ، « وَ يَكُفّوا اَيدِيَهُم » و دست از کشتن فرو نگیرند ، « فَخُذُوهُم » گیرید ایشانرا [و اسیر برید] ، « وَ اقتُلُوهُم حَيثُ ثَقِفتُمُوهُم » وبکشید ایشان را هرجا که یابید ، « وَاُولٰئِكُم جَعَلنا لَكُم عَلَيهِم سُلطاناً مُبيناً (٩١) » و ایشان آنند که شما را در ایشان حجت دادیم ، [و دست گشادیم ، و در کشتن و گرفتن ایشان شما را عذر ساختیم]

النوبة الثانية

قوله تعالی « وَ اِذا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ » الآیة ـ تحیت نامی است نواخت را ، سلام از بهر آن تحیّت خوانده‌اند که مسلمانان بایکدیگر بنواخت دیدار کنند ، و « تَحِيَّةً مِن عِندِاللهِ » از این است میگوید آن سلام که شما را دادم آن نواختی است که من دادم از نزدیك خویش ، و « التَّحِيّاتُ لِلّٰهِ » معنی آنست که نواختها الله راست ، کس ویرا

١ ـ نسخه ج کنندی ٢ ـ او کنند = افکنند ٣ ـ نو کنند = نفکنند

بنوازد، بنواختنها همه ملك وی است و معنی حیّاك الله آنست که خدای ترا بنوازد و در جائی دیگر تحیّت نام مُلك است، و از آن است قول **زهیر بن جناب الکلبی**

اَبنِیَّ اِن اهلِك فا ... نی قد بنیتُ لکم بنیّة
و ترکتکُم اولادَ سادا ... تٍ زنادُکمُ وریّة
و لِکُلّ ما نال الفتیٰ ... قد نِلتُه الّا التحیة

ای الّا الملك و تحیّتِ مسجد را از بهر آن تحیّت نام کردند که آن بنواختست مسجد را و **عمر خطاب** درمسجد برگذشت، یك رکعت کرد، و **طلحة بن عبیدالله** در مسجد باسلاح سجده کرد و برگذشت

« فَحَیّوا بأحسنَ منها » ــ میگوید کسی که شما را بنوازد، آن نوازنده را باز نوازید بنواختنی نیکوتر ازآنکه او نواخت، و این در اسلام است، و در هدیّه و در زیارت، و در همه افضالها و برّها، « اَورُدّوها » یا مکافات کنید بی تطفیف ردّ از بهر آن گفت که چون مکافات کردی، منت از خود رد کردی، و از مکافات باید که هیچ کم نکنی، اگرهدیه باشد، یا سخن، یا مخاطبه‌ای درنامه‌ای و ردّ مخاطبه آنست که از عادت مرتبت سرای آن مرد کم نکنی وهو المشار اِلیه بقوله(ص) « اَنزلوا الناسَ علیٰ منازلهم »، وچون سلام کنند در جواب بیفزای، و چون گویند السّلام علیکم، توگوی و علیکمُ السّلام و رحمةالله اگروی گویند و رحمةالله، توگوی و رحمةالله و برکاته قومی مفسران گفتند « بأحسنَ منها » با اهل دین اسلام است، که درنواخت و در اسلام بیفزای، چنانکه گفتیم، و « اَورُدّوها » با اهل کتاب و اهل شرک است، که با ایشان برعلیکم اقتصار کنی و برآن نیفزائی

فصل

از احکام شرع آنچه تعلق باین آیت دارد آنست که اگر هدیه بکسی دهی از سه بیرون نیست حال آنکس که بوی دهی یا فرود از تواست، یامثل تواست، یا مه از تو است اگر فرود از تو است بروی مکافات و عوض واجب نیست، که سبیل آن سبیل صدقه است، و اگر مثل تو است هم واجب نیست مکافات آن، که مقصود در آن هدیه اکتساب محمدتست وتأکید صداقت است، و این معنی حاصل است، واگر بالای تو است در وجوب مکافات دوقول است **شافعی** را بیك قول مکافات آن واجب شود، و بدیگرقول واجبست مکافات آن کردن، وعوض آن باز دادن و در قدر و اندازهٔ آن عوض **شافعی** را سه قولست یکی آنکه بقدر قیمت هدیّه عوض آن لازم آید قول دوم آنست که هرآنچه درعرف و عادت بپسندند و درمثل آن هدیّه لایق بود، لازم آید قول سیوم آنست که رضاء وی حاصل باید کرد، چندانکه رضاء وی درآنست قدر واجب آنست، بدلیل خبر **ابن‌عباس** کـه گفت اعرابئی بیش رسول خدا (ص) آمد، و هدیّه‌ای آورد رسول‌خدا (ص) از وی قبول کرد، و آنکه ویرا عوض داد، و گفت رَضیتَ؟ اعرابی گفت لا رسول‌خدا درعوض بیفزود، و گفت رضیت؟ اعـرابی گفت « نعم » فقال رسول‌الله (ص) « لقد هَمَمتُ اَن لا اَتّهب الّا من قریشیّ اوأنصاریّ او ثقفیّ »

« انّ اللّٰه کان علیٰ کلّ شیءٍ حسیباً » ـ اللّٰه نگاهبان هرچیزاست تنها، ودانندهٔ هرچیز یکتا، و بسنده وفرا بخشندهٔ عطا، وقیل « انّ‌اللّٰه کان علی کلّ شیء حسیباً » ای یُعطی کلَّ شیءٍ مِن‌العلم و الحفظ والجزاء مایحسبه، ای یکفیه، و یُقال اَحسَبَ فهو حَسیب، مثل اَبدَر فهو بدیر، و سُمّی الحساب فی‌المعاملات حساباً لأنّه یُعلم به

به مافیه کفایةٌ، لیس فیه زیادةٌ علی المقدار ولا نقصانٌ

«اللهُ لا اِلٰهَ اِلّا هو لَیَجمعنّکم الی یوم القیٰمةِ لاریبَ فیه» - این درشأن قومی فرود آمد که دربعث وقیامت بگمان بودند، ربّ العالمین سوگند یاد کرد، و گفت «لَیَجمعنّکم»، این لام لام تحقیق است در موضع قسم، یعنی که شمارا فراهم آرد بروز رستاخیز، و درآن هیچ گمان نیست، و کس راستگوی تر و راست سخن تر از حق نیست

ومعنی قیامت در لغت بردو ضرب است یکی آنکه مردم از خاك برخیزند، و برستاخیز شوند، چنانکه ربّ العزّة گفت «یَخرجون مِن الأحداث کأنّهم جرادٌ منتشرٌ» معنی دیگر آنست که مردم درآن روز حساب را بر پای باشند ومنتظر تاخدای چه فرماید، چنانکه گفت تعالیٰ وتقدّس «یومَ یَقوم الناسُ لربّ العالمین» قالوا و معنی «لَیَجمعنّکم» یعنی بالموت فی القبور الی یوم القیامة

«فمالکم فی المنافقینَ فئتین» - سبب نزول این آیت آن بود که **عبدالله ابی سلول** باجوقی منافقان از **مصطفی** (ص) برگشتند در راه **احد**، و بازپس (۱) آمدند، و رسول خدایرا(ص) فرو گذاشتند معذوران که در شهر بودند گفتند ایشانرا بکشیم که چرا رسول خدا را خذلان کردند، و قومی فرا خون ایشان بیازستند، وآنرا بزرگ دیدند این آیت آمد که چرا از کشتن ایشان پرهیزیدید، و ایشان را بکشتید **مقاتل** گفت این درشأن نفری آمد که نه کس بودند، از ایشان **مخرمة بن نوفل القرشی** جمله هجرت کردند از**مکه** به **مدینه** پس پشیمان گشتند، خواستند که باز گردند، گفتند که ما را **مدینه** سازگار نیامدست، و از عاهت مدینه بر نجیدیم مسلمانان گفتند شما راچه مراد است که چه کنید؟ گفتند

۱ - نسخهٔ ج بازپس

حواهیم که یك چند بیرون شویم از مدینه، و تبره کنیم مسلمانان ایشانرا بآنچه گفتند تصدیق کردند و گفته‌اند که از رسول خدا نیز دستوری خواستند، پس چون بیرون آمدند، اندك اندك فراپیش‌تر میشدند، تا بقومی مشرکان دررسیدند، و با ایشان به مکه رفتند پس نامه با رسول خدا نوشتند از مکه که ماهم برآن دینیم که نزدیك تو داشتیم، وهم برآن تصدیق، امّا از عاهات مدینه میترسیدیم، و ما راآن زمین سازگار نبود، حواستیم که یکچندی بزمین‌حود بازآئیم پس‌همان قوم حواستند که ازمکه بتجارت شام روند، اهل مکه بضاعت فراوان باشان دادند، و گفتند شما بر دین محمد و اصحاب وی اید، شما را از ایشان باک نیست پس بمسلمانان رسید که ایشان بیرون آمدند بتجارت، محتلف شدند در قتل ایشان قومی گفتند بکشیم ایشان را، که حون ومال ایشان مباح است از بهرآنکه مرتدّ گشتند قومی گفتند ایشان بردین مااند، تا آنگه که تبدیل‌دین از ایشان درست شود و رسول‌خدا (ص) خاموش میبود، و هیچ دو فرقت را از گفتِ حویش نهی نمیکرد تا آیت آمد «فمالکم فی‌المنافقینَ فئتین» - ای صِرتم فئتین مُحِلاً و مُحرِماً

«واللّهُ اَرکسهم بما کسبوا» - اِرکاس را دومعنی است یکی ارکستُ فلاناً، ای رددتُه الی حلقه، با پس او کندم (۱) او را و دیگر معنی، اَرکست فلاناً، ای نهرَحتُ، ویرانبایه کردم، و کُسوده(۲)، وحوار عطا گفت «اَرکسَهم بما کسبوا» ای اَصلّهم بما اخترحوا حسن گفت «ارکسهم بما کسبوا» ای بما اظهروا لکم مِن‌المفارقة وا لِالتحاءِ الیٰ اهل حربکم

«أتُریدون اَن تَهدوا من اضلَّ‌اللّهُ» - مؤمنانرا میگوید شما میحواهید که

---

۱ - نسخهٔ ح افکندم ۲ - نسخه ح کم بوده

راه نمائید کسی را که الله ویرا گمراه کرد « ومَن يُضلِلِ اللّهُ فلن تجِد له سبيلاً » ـ ای دیناً وطریقاً الی الحُجّة

« وَدّوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواءً ». ای شرعاً واحداً فی الکفر این صفت منافقان است ، همچنانکه جائی دیگر گفت « ودَّ کثيرٌ مِن اهل الکتاب لو يَرُدّونکم مِن بعد ايمانکم کفّاراً » ربّ العالمین فرمود که از ایشان بیزاری گیرید، و با ایشان هم‌دل مبید (۱) ، و با ایشان مسازید ، تا هجرت کنند با رسول خدا و گفته‌اند این قومی‌اند که برسول خدا آمدند بهجرت ، از اهل **حجاز** ، پس باز(۲) گشتند ، و باقومی مشرکان بتجارت به **یمامه** شدند الله‌تعالی مؤمنانرا فرمود که با ایشان موالات مدارید ، تا آنگه که بارسول خدا آیند بهجرت بو ، و بیعت بو در سبیل خدای

پس گفت « فاِن تَوَلّوا » ـ اگر برگردند ، و با رسول خدا نیایند ، ایشانرا آزرم نیست ، و آن هجرت پیشین بکار نیست « فخُذوهم » ـ گیرید ایشانرا ، و اسیر برید ، عرب اسیر را اَخید خوانند آنگه استثنا کرد ، گفت « الّاالّذين يَصِلون » این اَلّذین قومی‌اند از آن مردمان که باز گشتند ، از **دارالهجرة** ازتجّار ، بضاعتهای خویش آوردند ، و بدست این قوم بهادند ، که میان رسول خدا ومیان ایشان پیمان بود ، و ایشان قومی بودند از **خزاعه** و **بنی خزیمه** و **بنی‌مدلج** و گفته‌اند این قوم کنایت از یك مرد است ، و آن **هلال بن عویمر الاسلمی** است ، میان وی ومیان **مصطفی** (ص) مهادنه‌ای بود این قوم که آن بضاعت بدست **هلال** بهاده بودند ، و با اوپیوسته ، ایشان را گفت بگیرید وبکشید ، که الله نمی‌پسندد که **مصطفی**(ص) عهدشکند و این پیش از آن بود که آیت سیف آمد ، وعهدها که میان رسول خدا(ص)

---

۱ ـ نسخهٔ ج هم‌دل مباشید ۲ ـ نسخهٔ ج بازپس

و میان کافران بود باطل کرد پس چون آیت سیف آمد « الّا الّذین یَصِلون » منسوخ گشت ، یقال وَصَل فلانٌ الیٰ فلان ، واتّصل به ، ای انتسب الیه

« اَوجاؤکم حَصِرَتْ صدورُهم » ــ یعنی قدحصرت صدورُهم ، ای کرهت وضاقتْ این بار قومی‌اند که به مصطفی (ص) آمدند بهجرت ، نه بر نیّت تصدیق ، خواستند که ویرا از خویش باز دارند ، وخویشتن را ازوی آمن کنند ، و با قوم خویش شند(۱) با سر کفر خویش ، که باشما نمی‌تاوند(۲) که کشتن کنند ، و نمیخواهند که باقوم خویش کشتن کنند گفته‌اند که بنی‌مدلج اند و بنی‌حریمه که از رسول‌خدا (ص) عهد داشتند

« ولَوشاءَ اللّٰهُ لَسَلَّطهم علیکم » ــ این منّت است که ربّ‌العالمین برمؤمنان مینهد ، و میگوید آن ضیق صدر ایشان و بازماندن از قتال شما ، آن ترسی است که الله در دل ایشان اوکند(۳) ، تا بأس معاهدان از مسلمانان باز دارد ، و اگر الله دل ایشان در قتال شما قوی کردید(٤) ، ایشان با شما کشتن کردندید(٥) « فَاِنِ اعتزلوکم فلم یُقاتلوکم » ــ این‌اعتزال درین موضع ترك قتال است میگوید اگر از کشتن بازایستند وطلب آشتی کنند ، شما را و ایشان دستی و راهی نه این‌آیت هم منسوخ است بآیت سیف سبیل درقرآن بر دوازده وجه‌آید یکی بمعنی‌طاعت چنانکه در سورة‌البقره است « مَثَلُ الّذین ینفقون اموالَهم فی‌سبیل‌الله » ای فی‌طاعة‌الله هماست که جای دیگر گفت « و اَنفِقوا فی سبیل‌الله » جای دیگر « الذین آمَنوا یُقاتلون فی‌سبیل‌الله » ای فی‌طاعة الله وجه دوم بمعنی بلاغ است ، چنانکه در آل‌عمران گفت « مَنِ استطاع الیه سبیلاً » ای بلاغاً وجه سیوم بمعنی مخرج است ، چنانکه در بنی‌اسرائیل گفت « اُنظر کیف ضربوا لك الامثالَ فَضَلّوا فلایستطیعون سبیلاً » یعنی مخرجاً و مثل این در

---

۱ ــ نسخهٔ ج شوند ۲ ــ باشما بر نمیآیند ۳ ــ نسخهٔ ج افکند

٤ و ٥ ــ نسخه ج قوی کردی کشتن کردندی

سورة **الفرقان** است و در سورة **النساء** «أَو يَجعلَ اللهُ لَهنَّ سبيلاً» يعنى مخرجاً مِن الحبس وجه چهارم سبيل بمعنى مسلك است، چنانكه در سوره **النساء** گفت «إِنّه كان فاحشةً و مَقتاً و ساءَ سبيلاً» اى بئسَ مسلكاً نظيراين در **بنى اسرائيل** «ولا تَقرَبُوا الزّنا انّه كان فاحشةً وساءَ سبيلاً» وجه پنجم بمعنى علّت است، چنانكه در سورة **النساء** گفت «فإن أَطَعنَكم فلا تَبغُوا عليهنّ سبيلاً» اى علّةً وجه ششم بمعنى دين است، چنانكه در سورة **النساء** گفت «وَيَتَّبِع غيرَ سبيلِ المؤمنين» يعنى غير دين المؤمنين نظير اين هم درين سورة «و يريدون أن يتّخذوا بين ذٰلك سبيلاً» يعنى ديناً، و در سورة **النحل** گفت «أُدعُ الىٰ سبيل ربّك بالحكمة» يعنى الىٰ دين ربّك وجه هفتم سبيل است بمعنى الطّريق الى الهدىٰ، چنانكه در سورة **النساء** گفت «ومَن يُضلِلِ اللهُ فلن تجد له سبيلاً» يعنى الى الهدىٰ در **عسق** گفت «ومَن يُضلل اللهُ فماله مِن سبيل» يعنى الى‌الهدى وجه هشتم بمعنى حجّت است، چنانكه در سوره **النساء** گفت «ولن يجعلَ اللهُ للكافرين على‌المؤمنين‌سبيلاً» يعنى‌حجّةً، جائى ديگر گفت «فما جَعلَ‌اللهُ لكم عليهم سبيلاً» اى حجّةً وجه نهم سبيل بمعنى طريق است، چنانكه در سورة **النساء** گفت «لا يَستطيعون حيلةً ولا يهتدون سبيلاً» اى لايعرفون طريقاً الى **المدينة**، و در سورة **القصص** گفت «عسى ربّى ان يَهديَنى‌سواءَ السّبيل» يعنى‌قصدَالطّريق الىٰ **مدين** وجه دهم بمعنى عدوان است، چنانكه در سورة **عسق** گفت «و لَمَن انتصر بعد ظُلمه فأولـئك ماعليهم مِن‌سبيل» اى مِن عدوان وجه يازدهم بمعنى ملت است، چنانكه درسورة **يوسف** گفت «قُل هٰذه سبيلى» اى ملتى وجه دوازدهم بمعنى اثم است، چنانكه در **آل‌عمران** گفت «ليس علينا فى‌الأمّيين‌سبيلٌ» اى اثمٌ، و در سوره **التوبة** گفت «ما علَى‌المحسنين مِن سبيل» يعنى مِن اثم فى‌القعود عن‌الغزو وبالعذر

«ستجدون آخرين يريدون ان يأمنوكم ويأمنوا قومهم كلّما ردّوا الى الفتنة أركسوا فيها» ـ فتنة اينجا بمعنى شرکست، چنانکه آنجا گفت «والفتنة اشدّ من القتل» يعنى كلّما دُعوا الى الشرك رجعوا فيها **كلبى** گفت اين در شأن **اسد** و **غطفان** آمد که در **مدينه** جاى داشتند، و در اسلام سخن ميگفتند، امّا دل کافران بودند رب‌العزّة گفت ايشان ميخواهند که از شما آمن باشند، و از قوم خود با شما ميسازند، نه از دل و خويشتن را در شما ميشمارند نه از تصديق، اگر طلب صلح نکنند، و دست از کشتن فرو نگيرند، ايشانرا گيريد و کشيد، هر جا که يابيد، در حِلّ و در حرم، يا در ماه حرام و اين هم از منسوخات **قرآن** است بآيت سيف **حسن** گفت اين در شأن منافقان است که ربّ‌العزّة ميگويد در صفت ايشان «و اذا لقوا الّذين آمنوا قالوا آمنّا» الآية **سدى** گفت در شأن **نعيم بن مسعود الاشجعى** آمد که پيش **مصطفى** (ص) ميآمد، و اخبار مشرکان و اسرار ايشان ميگفت، وپيش مشرکان ميشد، واخبار و اسرار **مصطفى** (ص) ومسلمانان با ايشان ميگفت، وخواست تا از هر دو جانب آمن باشد پس رسول خدا (ص) بفرمود تا او را از حضرت وى براندند، تا نيز درپيش وى نيايد

النوبة الثالثة

قوله تعالى «و اذا حيّيتم بتحيّة» الآية ـ جليل و جبار، خداى بزرگوار، کردگار مهربان نيکوکار، جلّ جلاله، وتقدست اسماؤه، و تعالت صفاته، درين آيت رهيگان خود را مى تعليم کند بآداب عشرت و صحبت، که هر که آراسته ادب باشد شايستهٔ صحبت باشد و صحبت سه قسم است يکى باحق است بادب موافقت، ديگر با خلق است بادب مناصحت، سيوم با نفس است بادب مخالفت و هر آن کس

که پروردۀ این آداب نیست ویرا با راه **مصطفی** (ص) هیچ کار نیست و در عالم لااله الّا الله ویرا قدر نیست و ربّ العزّة جلّ جلاله **مصطفی** (ص) را اوّل آراستۀ ادب کرد، چنانکه در خبر است «اَدَّبَنی ربّی فَاَحسنَ تأدیبی» لاجرم شب معراج در آن مقام اعظم، ادب حضرت بجای آورد، تا ربّ العزّة از وی باز گفت «مازاغَ البصرُ وما طغیٰ»، و با خلق خدا ادب صحبت نگه داشت، تا از وی باز گفت «و إنّك لَعَلیٰ خُلُقٍ عظیم» و اصول آداب صحبت در معاملت با حق آنست که علم در هر معاملت بکار داری، و شریعت را بزرگ داری، و بگزاردِ فرمانها از تمنّیها پرهیز کنی، وسنّت و اهل آن گرامی داری، و از بدعت و اهل آن بپرهیزی، و از جای تهمت و گمان برخیزی، و در پرستش خدای جلّ جلاله، از وساوس و عادات ریا و جهل و کاهلی دور باشی، و از خویشتن آرائی بتعبد برخلاف سنّت پرهیز کنی، و نوافل کردارها پوشیده داری، و الله را درغفلت نام نبری، وهزل در جِدّ نیامیزی، و شریعت و دین‌ساری بداری، و در گفتار و رفتار و دیدار وخوردن وخفتن وحرکت و سکون ورع کارفرمائی، و بهیچ وقت از خویشتن راضی نباشی، ورچه برصدق و صفا روزگار گذاری، بلکه پیوسته از خود ناخشنود باشی، و توبت در همه حال برخود واجب دانی رسول(ص) گفته است «انّه لَیُغان قلبی، فَاستغفرُالله فی کلّ یوم مِائة مرّة(١)» و**ابویزید بسطامی** در صفا وصدق خویش چنان ازخود ناخشنود بود که گه تسبیح وی آن بودی که روی باخود کردی، و بانگشت بخود اشارت کردی که مدبر روزگاری وصحابۀ **مصطفی**(ص) درصفاءِ دین خویش چنان ازخود ناخشنود بودندی که روایت کنند از **معاذ** که بدر خانها شدی و گفتی تعالَوا نُؤمن ساعةً

١ ـ نسخهٔ الف فاستغفروا الله فی کل یوم مائة مرة

پیر طریقت سخنی گفته، و درین موضع لایق است، گفت خداوندا! یك دل پردرد دارم، ویك جان پر زخم، عزیز دو گیتی! این بیچاره راچه تدبیر؟ خداوندا! درماندم نه از تو، ولکن درماندم درتو! اگرهیچ غائب باشم گوئی کجائی؟ و چون با درگاه آئیم، در را بسگشائی! خداوندا! چون نومیدی درظاهر اسلام حرمان است، و امید درعین حقیقت بی‌شك نقصان است، میان این وآن رهی را با تو چه درمان است؟ چون شکیبائی درشریعت از پسندیدگی نشان است، و ناشکیبائی در حقیقت عین‌فرمان است، میان‌این وآن رهی‌را باتوچه برهان‌است؟ خداوندا! هر کس را آتش در دل‌است، و این بیچاره را درجان از آنست که هر کس‌را سروسامان است، و این درویش بی سروسامان است!

امّا اصول‌آداب صحبت در معاملت باخلق آنست که نصیحت کردن و شفقت نمودن ازهیچ‌مسلمان بازنگیری، وخود را ازهمه کس کمتر دانی، وحق همه کس فرا پیش خویش داری، و انصاف همه ازخود بدهی، بطریق ایثار و مواسات و حسن الخلق، و از خلاف و معارضهٔ برادران و دروغ زن کردن ایشان پرهیزی، و بامر صریح و نهی‌صریح ازیشان درنخواهی، وایشانرا سخن‌درشت وجواب ناخوش‌نگوئی **یوسف حسین رازی** گفت از **ذوالنون مصری** پرسیدم که باکه صحبت دارم؟ فقال مَن لایملك ولا یُنکر علیك حالاً من‌احوالك، ولا یتغیّر بتغیُّرك، و إن كان عظیماً، فإنّك احوجُ ماتکون اشدّ ما کنت تغیّراً، گفت صحبت با کسی کن که مر او را ملك نبود، یعنی آنچه دارد بخود ندارد، وآنِ خویش نداند، که هر کجا خصومتی‌است از آنجا افتادست که تو ومن درمیانست چون توومن ازمیان برخیزد، هیچ خصومت نماند، گفتا وهیچ حالی را از احوال تو برتو منکر نگردد، و داند که نه معصومی، که عیب بتو راه نیابد، و در دوستی انکار حال دوست خود مُحال

است دوستی آنجا است که انکار درمیان نیست

حکایت کنند که مردی را زنی بود، و در کاری فرفته بود، و یك چشم آن زن سپید بود، ومرد از آن عیب بیخبر بود بفرط المحبة چون آن محبّت کم گشت، زن را گفت این سپیدی کی پدید آمد؟ گفت آنگاه که محبت ما اندر دل تو نقصان گرفت

گفت ولایتغیّر بتغیُّرك، متغیّر نگردد بتغیّر تو، گرچه آن تغیّر بزرگ باشد، از بهر آنکه هرچند که تو متغیّرتر باشی بدوست محتاج‌تر باشی و شاید کـه معنی این سخن آن بود که صحبت باحق کن، نه باخلق، که متغیّر گردند چون تو متغیّر گردی، و او که بتغیّر خلق متغیّر نگردد حق است جلّ جلاله، پس این راه نمودن بریدن از خلق است و پیوستن باحق

« الله لا اِلٰهَ اِلّاهو » ـ لا در کلمهٔ شهادت گرچه صورت نفی دارد غایت اثباتست و نهایت تحقیق، اشارت ارباب معرفت آنست که لا در ابتداء کلمت نفی اغیاراست، و الّا الله اثبات جلال الٰهیّت، یعنی که تا اغیار بتمامی از دل بیرون نکنی، حقیقت ثبوت جلال الٰهیّت در دلت سکینه‌وار منزل نکند

چو لا از صدر انسانی فکندت در ره حیرت

پس از نور الٰهیّت بالله آی از الّا

سینی خار وخاشا کی دربن‌ره، چون نفرّاشی

کمر بست و بفرق استاد برراه شهادت لا

در حکایت بیارند که مردی فرا شبلی گفت یا بابکر چرا همه الله گوئی و « لااله الا الله » نگوئی؟ شبلی گفت لا نجری لسانی بکلمة الجُحود کلمت جحود گفتن کار بیخبران است، و فرو بستن دست وبی مروتی را نشان است نخواهم کـه

زمان خويش بدان بيالايم آن مرد گفت ازين بلندتر خواهم؟ شبلى گفت أخشىٰ أن اُوحدَ فيوحشة الجحد، ترسم كه به وحشت جحد فروشوم، و نعرّ اثبات برسم گفت ازين قوى‌تر خواهم؟ شبلى گفت «قُلِ‌الله ثمّ ذَرهم» آن مرد نعره‌اى بر كشيد، و كالبد از جان خالى كرد شبلى گفت روحٌ جُنَت فَرَنَت فَدُعيت فَأجابت

«لَيَجمعنّكم الىٰ يومِ‌القيٰمة» ـ «جامع» نامى است از نامهاى خداوند جلّ‌جلاله ومعنى جامع در وصف وى آنست كه بهم آرندهٔ آب و آتش است در يك سنگ، نمايندهٔ جهان فراخ است در ديدهٔ تنگ، و بهم آرندهٔ ضدّها دريك تن، حرارت وبرودت و رطوبت و يبوست وآنكه اجزا و اعضاء مختلف درتركيب آدمى بهم آورده، وهمه درهم ساخته، و بندها درهم پيوسته، وچنانكه خود خواست‌ترتيب آن نداده، يقول‌تعالىٰ «نحنُ خلقناهم و شَدَدنا اسرَهم» باز فردا برستاخيز بهم آرد، وجمع كند آن استخوانها و گوشت و پوست آدمى كه بر بر نده، و ذرّه ذرّه در عالم پر كنده شده، فذلك قوله عزّوجلّ «و أنّ اللهَ يَبعثُ مَن فيالقبور»

كعب احبار گفت فريشته‌اى برصخرهٔ بيت‌المقدس بايستد، و بفرمان حق گويد ايهَا العِظامُ‌البالية، و الاوصال المتقطّعة، اِنّ‌الله عزّوجل يأمر كنَّ أن تجتمِعنّ لفصل القضاءِ، و روىٰ ابوهريرة عن‌النبى (ص) قال يقول‌الله عزّوجلّ «لِيَحىَ حملةُ عرشى فَيَحيون، ثمّ يقول و لِيَحىَ جبرئيل و ميكائيل واسرافيل فيَحيون، ثمّ يأمرالله عزّوجلّ بالأرواح، فيُؤتىٰ بها، فتتوهّج ارواحُ المسلمين نوراً، والأخرى ظلمةً، فيَقبضُهاجميعاً، فَيُلقيها فيالصُّوَر ثمّ يقول‌الله عزوجلّ لاسرافيل اُنفُخ نفخةَ البعث فتَخرج الأرواحُ مِن الصوَر كأنها النحل قدملات مابين‌السّماءِ والأرض، فيقول الجبار و عزّتى و جلالى لَيَرجعنَّ كلُّ روح الى جسده، فتأتى الارواح، فتَدخل

فی‌الأرض علی‌الأجساد ثمّ تدخل فی‌الخیاشیم، فتمشی فی‌الأجساد کمشی السّمّ فی‌اللّدیغ»

قوله «فما لکم فی‌المنافقین فئتین» ـ ازینجا تا بآخر وِردِ قصّهٔ منافقان است، ایشان که ارباب تخلیط‌اند، و احوال سقیم دارند، آرزوهای مُحال میکنند، که مؤمنان‌را چون‌خود میخواهند، وعصمت خون ومال را ازهرجانب امن‌میطلبند، و با هر کس روی میکنند «یریدون أن یأمنوکم و یأمنوا قومهم» ـ ربّ‌العزّة مؤمنانرا گفت از روی اشارت‌اندرین آیت که أوردوا العقد فیهم، أنّهم اعدائی‌لایبالون متی فی‌الدنیا و العقبیٰ رضائی ایشان دشمنان مااند، رضاء ما در دنیا و عقبیٰ در دل ایشان منزل نکند، و ایشان را نپسندد «فباینوهم وخالفوهم، ولا تُطابقوهم بحالٍ، ولاتعاشروهم، «ولا تتّخذوا منهم ولیاً ولا نصیراً»

۱۷ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «وَما کانَ لِمُؤمِنٍ» سزا نیست وحلال‌نیست مؤمن را، «أن یَقتُلَ مُؤمِناً» که هرگز مؤمن کشد، «إلّا خَطَأً» مگر که خطائی افتد، «وَمَن قَتَلَ مُؤمِناً خَطَأً» و اگرخطائی افتد، و مؤمن را بکشد بخطا، «فَتَحریرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ» کفّارت آن آزاد کردن بندهٔ گرویده است [میان او و میان خدا]، «وَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ» و دیتی تمام سپرده، «إلیٰ أهلِهِ» بأولیاء آن کشته، «إلّا أن یَصَّدَّقُوا» مگر اولیاء خون ببخشند [همه یا چیزی از آن]، «فَإن کانَ مِن قَومٍ عَدُوٍّ لَکُم» اگر چنین است که این کشته از قومی است که دشمنان‌اند شما را، «وَهُوَ مُؤمِنٌ» اما کشته گرویده بود، «فَتَحریرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ» [دیت نیست، اما] آزاد کردن بردهٔ گرویده باید [میان کشنده ومیان خدا]، «وَإن کانَ مِن قَومٍ بَینَکُم وَبَینَهُم

میثاقٌ» و اگر این کشته از قومی است که میان شما و میان ایشان پیمانی است و صلحی، «فَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ» دیتی باید سپرده، «إِلیٰ أَهلِهِ»، باولیاءِ کشته، «وَ تَحریرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ» و آزاد کردن بردهٔ گرویده، «فَمَن لَم یَجِد» هر که برده نیابد، «فَصِیامُ شَهرَینِ مُتَتابِعَینِ» بروی است روزهٔ دوماه پیوسته، «تَوبَةً مِنَ اللّٰهِ» بازگشت را با خدای [و این باز پذیرفتن است از خدای]، «وَ کانَ اللّٰهُ عَلیماً حَکیماً (۹۳)» و خدای دانائیست راست دانش همیشهٔ

«وَمَن یَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً» - وهر که گرویده‌ای را کشد بقصد کشتن ورا سر وی شده، «فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ» اورابی وی دوزخست، «خالِداً فیها» جاودان در آن، «وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیهِ»، وخشم‌الله بروی، «وَ لَعَنَهُ» ولعنت از الله برو، «وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظیماً (۹۳)» و ساخت خدای ویرا عذابی بزرگ

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «إِذا ضَرَبتُم فی سَبیلِ اللّٰهِ» هنگامی که درسفر بید(۱) [جائی در زمینی]، «فَتَبَیَّنُوا» نیك برسید ونگاه کنید، «وَلا تَقُولُوا» ومگوئید، «لِمَن أَلقیٰ إِلَیکُمُ السَّلامَ» کسی‌را که سلام کرد برشما [وشما را گفت که مسلمانم]، «لَستَ مُؤمِناً» تو گرویده نه‌ای، وآمن کرده نه‌ای، «تَبتَغُونَ عَرَضَ الحَیٰوةِ الدُّنیا» چیزاین جهانی میجوئید که دردست آید، «فَعِندَ اللّٰهِ» نزدیك خدا است شما را، «مَغانِمُ کَثیرَةٌ» غنیمتهای فراوان [که در دست شما خواهد داد از کافران]، «کَذٰلِكَ کُنتُم مِن قَبلُ» شما اول همچنان بوده‌اید [اوّل زبان ورا دادید تا بار که در شرائط وشرایع آمدید]، «فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیکُم» والله برشما سپاس نهاد [با عالمان و عاملان گشتید]، «فَتَبَیَّنُوا» برجای خویش بید(۲) وبه‌بر رسید، «إِنَّ اللّٰهَ کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبیراً (۹۴)» که الله‌تعالی بآنچه شما میکنید داناست، [و از کردهٔ شما آگاه]

۱و۲ - نسخهٔ ح باشید

« لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ » یکسان نیست نشستگان از جهاد از گرویدگان ، « غَیْرُ اُولِی الضَّرَرِ » مگر نابینایان ، « وَالْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ » و باز کوشندگان بادشمنان ازبهر خدا ، « بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ » بمال خویش و تن خویش [آن نشستگان و این مجاهدان یکسان نه‌اند در مرد و درجه] ، « فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ » افزونی داد خدای مجاهدان را بمال خویش و تن خویش ، « عَلَی الْقاعِدِینَ » بر نشستگان ، « دَرَجَةً » درجه‌ای [بلندتر از آنچه میان آسمان و زمین] ، « وَ کُلًّا وَعَدَ اللهُ الْحُسْنیٰ » و الله وعده داد همگان را بهشت ، « وَ فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدِینَ » و افزونی داد الله مجاهدان را « عَلَی الْقاعِدِینَ » بر نشستگان « أَجْراً عَظِیماً (۹۵) » مزدی بزرگوار

« دَرَجاتٍ مِنْهُ » آن مزد درجتهای بهشت است از الله ، « وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً » و آمرزش و بخشایش ، « وَ کانَ اللهُ غَفُوراً رَحِیماً (۹۶) » والله عیب‌پوش است مهربان بخشاینده همیشه‌ای

« إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّٰیهُمُ الْمَلٰئِکَةُ » ایشان که فریشتگان ایشان را می‌میرانیدند [مر کفر] ، « ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ » وایشان ستمکاران برخود ، « قالُوا » گفتند فریشتگان ایشان را ، « فِیمَ کُنْتُمْ » شما درچه بودید [که بهجرت نیامدید ، وبجنگ رسول خدا آمدید ؟] ، « قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ » جواب دادند که ما درمانده بودیم و بیچاره ، [و گرفتگان بودیم درمکه ونتاوستیم(۱) باظهار اسلام] ، «قالُوا» فریشتگان گفتند « أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللهِ واسِعَةً » ؟ زمین خدا برشما فراخ نبود ؟ « فَتُهاجِرُوا فِیها » که هجرت کردید شما در سبیل خدا ، « فَأُولٰئِکَ مَأْوٰیهُمْ جَهَنَّمُ » ایشانند که مأوای ایشان دوزخ است ، « وَساءَتْ مَصِیراً (۹۷) » و بدشدنگاهی است

۱ - نسخه ح نمتوانستیم

« إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ » مگر آن ستافتگان و کوفتگان ، « مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ » ار مردان و رنان و کودکان ، « لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً » رستن را حیلتی نمیداسد ، « وَلا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً (٩٨) » و راه فرا هجرت نمیباوند

« فَأُولٰئِكَ عَسَى اللهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ » ایشاند که الله برخویشتن واجب کرد که ایشان را عفو کند ، « وَكانَ اللهُ عَفُوّاً غَفُوراً (٩٩) » و خدای فرا گدارنده‌ایست آمرزنده

النوبة الثانية

قوله تعالى « وما كانَ لِمُؤمنٍ أن يَقتلَ مؤمناً إلّا خطأً » الآية ـ سبب نزول این آیت آن بود که **عیاش بن ابی ربیعة المخزومی** ، برادرهم مادر **بوجهل** ، به **مکه** مسلمان شد ، و از بیم مشرکان اظهار اسلام نمی یارست کردن ، بگریخت و به **مدینه** شد ، شِعبی از شِعبهای **مدینه** اندرجای حصن فرودآمد ، مادر وی **اسماء بنت مخرمة** از آن رفتن وی جزع عظیم کرد ، و پسران خود را گفت **بوجهل** و**حارث بن هشام** که والله لا يَظلّني سقفٌ ولا أذوقُ طعاماً حتّى تأتوني به ، والله که خود را درصحرا بدارم ، و بهیچ خانه درنیایم ، و هیچ طعام بکار ندارم ، تا آنگه که **عیاش** را برمن بازآرید ایشان رفتند بطلب وی او را دریافتند به **مدینه** ، گفتند مادرت جزع کرد هرچند صعبتر ، و سوگند یاد کرد که طعام و شراب نخورد ، و درخانه نشود ، تا تو بروی باز نسوی آنگه گفتند ما عهد کردیم باتو که برتو هیچ زور نکنیم ، و ترا ازین دین که احتیارکرده‌ای برنگردانیم ، و ترا بهیچ گونه برنجانیم او را بفریفتند و از آنجا که بود بیرون آوردند ، و درحال نقض عهد کردند ، و او را استوار بستند ، و هر روز صد تازیانه میزدند ، تا او را بر مادر آوردند مادر او را گفت

والله که ترا ازین بند نرهانم، واز آفتاب گرم بسایه باز نشانم تا ازین دین برنگردی، و بدین خود باز نیائی **عیاش** آن هنگام بمراد ایشان برفت؛ و کلمه‌ای که ایشان‌را مراد بود بگفت، و بدین ایشان باز گشت پس روزی **حارث بن یزید** ورا **عیاش** رسید، و گفت ای **عیاش**، اگر آن دین که بر آن بودی هدیٰ بود، پس از راه هدیٰ بازماندی، و گر ضلالت بود در ضلالت یکچند بودی **عیاش** خشم گرفت ازین سخنان، فقال والله لا ألقاك حالیاً الّا قَتلتُك، گفت والله که ترا خالی نه‌بینم که ترا بکشم پس **عیاش** دیگر باره بدین اسلام بحقیقت باز گشت، و به **مدینه** برسول خدا (ص) هجرت کرد وزان پس **حارث بن یزید** مسلمان گشت وهجرت کرد **عیاش** از مسلمانی و هجرت **حارث** بیخبر بود روزی ناگاه بروی رسید بجانب **قبا**، ضربتی زد، و او را بکشت پس مردم وبرا ملامت کردند که ویَحك ماذا صنعتَ؟ چه کار است این که تو کردی؟ وی مسلمان بود ومهاجر! **عیاش** دلتنگ گشت، بر رسول خدا (ص) شد در آن حالت آیت آمد «وماكانَ لِمُؤمنٍ أن یَقتلَ مؤمناً الّا خطأً» ای وما یَسعی لمؤمنٍ أن یَقتل مؤمناً بغیرحقٍ البتة، إلا انّه قد یُخطئُ المؤمنُ بالقتل»

این سخن صورت استثنا دارد، امّا نه حقیقت استثناست ازسخن گذشته، بلکه سخن اندر «یقتل مؤمناً» تمام شد، ومنقطع گشت، پس برسبیل استیناف گفت «الّا خطأً» یعنی «الّا انّه قد یُخطیء المؤمنُ بالقتل» و«الّا» باین معنی درقرآن فراوان است، و در وجوه ونظائر بیان آن کرده شود ان‌شاءالله این قول **زجاج** است که گفتیم در معنی آیت، وقول **بوعبیده** همین است در معنی، فقال ماكان لمؤمن أن یَقتل مؤمناً علی‌حالٍ الّا ان یَقتله مُخطئاً، فإن قتلَه خطأً فعلیه ماقال‌الله تعالی و گفته‌اند الا بمعنی لکن است مؤمن را سزا نیست که مؤمن کشد، لکن اگر

حطائی افتد کفّارت آں آراد کردں ىىده ایست گرویده ، و دیتی تمام سپرده ، وذٰلك قوله تعالیٰ « ومَن قتل مؤمناً حطأً فتحریرُ رقبةٍ مؤمنةٍ » ، و رقبهٔ مؤمنه اوست که حدایرا عزّوحلّ ىمعبودی شناسد ، و رسول(ص) را بپیغامبری ، و احکام شریعت را ملترم ىىود ، وصحّ فیالحىر انّ **معاویة بن الحکم السلمی** حاء الیٰ رسولالله(ص) فقال انّ لی حاریةً ترعی قبل **احد** ، فادرکتُها ، وقد أحدالذئبُ شاةً عن غنمها ، وأنا رحلٌ مِن بنی آدم ، آسفُ کمایأسفون ، وأغضبُ کما یَغضبون لکن صَکَکتُها صکّةً فی وحهها، قال فعَظُم ذٰلك علیرسولالله (ص) ، قال وقلتُ یارسولالله ألا اعتقُها؟ قال ایتِنی بها ، فأتیتُه بها فقال لها اینالله یاحاریة ؟ قالت فیالسّماء قال ومَن أنا ؟ قالت انت رسولالله فقال اعتقها فانّها مؤمنةٌ

و ىداں که قتل ار سهحال بیروں نیست یا قتلعمد ، یاقتل حطا ، یا شبهعمد و در هرسهحال ىمدهب **شافعی** کفّارت بر کشنده واحب است وسبب و مباشرت در وحوب کفّارت یکساں است ، تا اگر کسی در راه مردماں را چاهی کند ، و کسیدر آں چاه افتد و بمیرد ، یا گواهی دروغ دهد ، تا کسی را سبب آں گواهی بکشند ، یا اکراه کند بر کسی تا دیگری را بکشد ، کفّارت برهمه واحب شود و اگر رںی باردار را صربتی برشکم رند تا فررند بیفکند ، کفّارت واحب شود ، و اگر دوفررند بیفکند دو کفّارت واحب شود و اگر کسی حود را بکشد ، یا ىندهٔ حود را بکشد ، کفّارت واحب شود و اگرحماعتی هامداستاں (١) شوند تا یکی را بکشند ، قول درست آنست که برهریکی کفّارتی واحب شود و فرق نیست میاں آنکه قتیل آراد باشد یا ىنده ، کودك یا بالغ ، مسلماں یاذمّی ، وهمچنیں فرق نیست اگر قاتل بالغ باشد یا کودك ، عاقل باشد یا دیوانه ، آراد یا ىنده ، وحوب کفّارت در همه یکساں

١ ـ نسخهٔ ح هم داستاں

است اینست احکام کفّارت

و کفّارت واجبی‌است از واجبات قتل روی عن **واثلة بن الاسقع** ، قال اَتینا رسول‌اللّٰه(ص) بصاحبٍ لنا قدِ استوجب النّارَ بالقتل ، فقال «اَعتِقوا عنه رقبةً یُعتقِ اللّٰهُ بکُلّ عضو منها عضواً منه مِنَ النّار» این خبر حجّت **شافعی** است بر اصحاب رأی، که ایشان گفتند درقتل عمد کفّارت واجب نیست ، و درین خبر بیان قتل عمداست که تا قتل‌عمد نبود ، مرد مستوجب آتش نگردد واجب دوم از واجبات قتل دیت است ، چنانکه ربّ‌العزّة گفت «و دِیَةٌ مسلّمَةٌ الیٰ اهله» ، یعنی و دِیة کاملة الیٰ اهل‌القتیل الّذین یرثُهم ویَرِثونه و دیت برسه ضربست دیت مخفّفه مـؤجّل برعاقله ، و دیت مغلّظه حال واجب درمال قاتل ، و دیت مغلّظه مؤجّل برعاقله و این تقسیم ازآنست کــه قتل نیز برسه ضربست عمد محض ، وخطأ محض ، و عمد خطأ عمد محض آنست که هم درفعل وهم در قصد عمد بود ، چنانکه بشمشیر یا بکارد یــا بچیزی که غالباً بکشد قصد قتل وی کند موجب این قتل قصاص است ، یادیت مغلّظه در مــال قاتل ، اگرعفو کنند و تغلیظ درین دیت ازسه وجه است درسنّ است چنانکه در خبر بیاید ثلاثون حِقّة ، و ثلاثون جذعة ، و أربعون خلفة ، فی بطونها اولادها و در حلول است که وقتی واجب شود بی‌تأجیل ، ودرمال قاتل واجب شود که عاقله تحمّل نکنند ضرب دوم خطأ محض است که نــه درفعل وی عمد بود و نه درقصد وی ، چنانکه تیری بمرغی اندازد ، یابچیزی دیگر از انواع صید ، یا بنشانه ، و بر آدمئی آید ، و کشته شود موجب این قتل دیت مخففه است برعاقله ، و از سه وجه درین دیت تخفیف است درسنّ ، و در تأجیل ، و در وجــوب آن برعاقله ضــرب سیوم عمد خطا است ، که در فعل وی عمد بــود ، و در قصد وی خطا ، چنانکه کسی را بتازیانه‌ای بزند و بمیرد ، در اغلب عادات بأین چنین تازیانه هیچ قصد قتل نــکند ،

پس اگر بمیرد نادر باشد، و عمدخطا بود●موجب این قتل دیت مغلّظه است برعاقله، و از یك وجه درین دیت تغلیظ است، وآن آنست که سنّ مهین واجب شود، و از دو وجه تخفیف که هم مؤجّل است وهم برعاقله واجب است

این بیان اقسام دیت است، امّا قدر و اندازهٔ دیت برپنج رفت است اوّل دیتِ مسلمان است صد تا اشتر دوم دیت جهود وترسا است ثلث دیت مسلمان سیوم دیت مجوسی است خمس دیت جهود و ترسا چهارم قیمت بردگان است چندانکه بود، واگرچه بر دیت آزادگان بیفزاید امّا بمذهب **اصحاب رأی** بر دیت آزادگان بیفزایند، بلکه از آن ده درم واکم کنند و **شافعی** گفته است جراح العبد مِن قیمة کجراح الحُرّ مِن دیَة پنجم رست دیت جنیناست غرّةٌ عبد اوأمةٍ، چنانکه رسول(ص) حکم کرده، و غرّه خیار باشد، و خیار آنست که کم از هفت ساله باشد، پس اگر این غرّه بدست نیاید پنج تا اشتر واجب شود، که نصف العشر دیت مسلمان باشد اینست قول صحیح، والله اعلم

« اِلّا اَن یَصَّدَّقوا » ـ یعنی یتصدقوا، فَیَعفوا او یَترکوا الدّیة این تشدید که بر صاد است از بهر آن تاء است که پنهان است و درآن مدغم، که در اصل یتصدّقوا است وگفته‌اند الّا در قرآن بر وجوه است یکی بمعنی استثناء، چنانکه در سورة **الزخرف** گفت « اَلاَخِلّاءُ یومئذٍ بعضُهم لِبَعضٍ عدوٌّ الّا المتقین »، و درسورة **الفرقان** گفت « وَ الَّذین لایَدعون معَاللهِ الٰهاً آخَرَ »، تا آنجا که گفت « الّا مَن تاب وآمَن » وجه دوم شبه‌استثنا است امّا نه حقیقت استثنا است، چنانکه در سورة **الاعراف** گفت « قُل لا اَملك لِنَفسی نفعاً ولاضرّاً »، اینجا سخن منقطع گشت، پس برسبیل استئناف گفت « الّا ماشاءالله »، فانّه یُصیبنی ماشاءالله، و نظیر این در سورة **یونس** است « قُل لا اَملك لِنَفسی ضرّاً ولا نفعاً الّا ماشاءالله »، و در سورة

الانعام « ولا اَخافُ ماتُشرکون به اِلّا اَن یشاءَ ربّی شیئاً » در سورة **الاعراف** «ومایَکون لنا اَن نَعودَ فیها اِلّا اَن یشاءالله ربّنا » ، و درسورة **الدخان** « لایَذوقون فیهَا الموتَ اِلّا المَوتَةَ الأولیٰ » ، و در سورة **الغاشیه** « لستَ علیهم بمُصَیطر اِلّا مَن تولّیٰ و کَفَر » ، وامثال این درقرآن فراوان است وجه سیوم اِلّا بمعنی اخبار است، چنانکه در سورة **الحجر** گفت « و اِنْ مِن شیءٍ الّا عندنا خزائنه » نظیر این « اِن انتم اِلّا بشرٌ مثلُنا » ، « اِن نحنُ الّا بشرٌ مثلکم » ، « ان انتم اِلّا فی ضلال کبیر » وجه چهارم بمعنی غیر ، چنانکه در سورة **الانبیاء** گفت « لوکان فیهما الِهةٌ اِلّا اللّهُ لَفَسَدتا » ، یعنی غیرالله وهرجا که گفت در قرآن « لااِلٰه اِلّا الله » معنی آنست که لااِلٰه غیرُالله « فان کان مِن قوم عدُوّ لکم وهُو مؤمنٌ فتحریرُ رقبةٍ مؤمنةٍ » یعنی و اِن کان هٰذا المقتول خطأً مِن‌قوم کفّار اهلِ الحرب ، فتحریرُ رقبة مؤمنة کفّارةً للقتل، ولا دیَةَ ، لأنّ عصبَته وأهله کفّارٌ فلایرِثون دیَةً ، ومالهم فیءٌ للمسلمین میگویند اگر این کشته بخطا ازقومی باشد که اهل‌حرب باشند ، کفارت قتل‌واجب باشد بر کشنده ، که آن میان بنده ومیان حق‌است جلّ جلاله امّا دیت واجب‌نشود که مصرف دیت عصبه و کسان مقتول‌اند ، وعصبه و کسان وی اینجا حربیان‌اند که مال ایشان خود فیء مسلمانان‌است ، ومیراث دار این‌قتیل نه‌اند **کلبی** گفت این در شأن **مرداس عمرو** آمد که **اسامةزید** بکشت او را بخطا ، و قوم وی کافر بودند و حربیان

« واِن کان مِن قوم بینکم و بینهم میثاقٌ » ـ واگر آن کشتهٔ مؤمن از گروهی باشد که عهد دارند بارسول خدا ، یعنی که اهل ذمّت باشند ، هم کفّارت واجب شود وهم دیت واین دیت بقوم وی دهند که عاقله وی هم‌ایشانند

اگر کسی گوید چونست که دیت قتل خطا وشبه عمد برعاقله واجب

کرده‌اند که حمایت نکرده‌اند؟ و آنکس که حمایت قتل کرده است بروی چیزی‌از دیت واجب نیست؟ جواب آنست که کار خون در شرع بسایر احتیاط تمام است، و در خون آن احتیاط کرده‌اند که در چیزی دیگر نکرده‌اند نه‌بینی که قسامت (١) در خون رود، و در هیچ حکم دیگر نرود، و متلفات را درشرع ضمان نیك چیز کنند مگر خون، که آنرا ضمان کنند بدوچیز کفّارت و دیت؛ پس بحکم احتیاط این دیت برعاقله واجب کردند، تا بآن نرسد که خونها بی‌بها ماند، و هدرشود

و وجه این‌سخن آنست که غازیان وسلاحداران را عادت رفته است که‌پیوسته آنرا استعمال میکنند، و بسیار افتد که آزمایش خویشتن را بآن بازی کنند، و بسیار افتد خطا در آن، چنانکه احتراز کردن از آن دشخوار باشد، اگر هر کسی که خطائی ازدست وی بیاید، درین کاربروی دیتی‌تمام واجب شدی، اجحافی بودی درحقّ وی، وعاقبت آن بودی که مال وی بماندی وخون آن کشته هدر شدی پس برعاقله واجب کردند هریکی را اندکی‌مال، چنانکه درآن اجحافی نبود، وعاقبت آن اهدارالدّم باشد و نیز عاقله ورثهٔ قتیل‌اند، آنکه که ذووا الفرض باشند، چون از وی میراث میگیرند، روا باشد که اندر قتل خطا دیت از بهر وی بدهند معنی دیگر اگر دیت خطا هم بر قاتل واجب کردندی، بعد ازآنکه استعمال آلت حرب لابدّ است، و احتراز از قتل وحرج دشخوار، غازیان و جنگیان از آن تقاعد نمودندید (٢)، واستعمال نکردندید (٣)، وبوقت حاجت ببذل بودندید (٤) و آنکه خلل‌دراسلام راه بردید (٥) ومردم ازاعزاز دین‌اسلام واعلاء کلمهٔ حق‌بازماندندید (٦)

---

١ ـ القسامة بالفتح، وهي الايمان تقسم على اولياء القتيل اذا ادعوا الدم (مجمع)

٢ و ٣ و ٤ و ٥ و ٦ ـ نسخهٔ ج نمودندی، نکردندی، بودندی، راه بردی، باز ماندندی

پس ازین جهت دیت خطا وشبه عمد برعاقله واجب کردند، و این اجماع امّتست و اتّفاق اهل سنّت، و کس خلاف نکرده است در آن، مگر جماعتی از **خوارج** که برمال قاتل واجب دیده‌اند، و آن خرق اجماع مسلمانان است، ومذهب اهل سنّت و دین حق آنست که بیان کردیم، والله اعلم

«فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبةً من الله وکان الله علیماً حکیماً» ـ میگوید هر که را بنده‌ای (۱) نباشد که آزاد کند، کفّارت قتل را دوماه پیوسته روزه دارد اگر روزه بی‌عذری بگشاید چندانکه روزه داشته باشد بکار نیست، واز سر باید گرفت، و اگر زنی را حیض رسد ویرا عذرظاهراست، و ازسر نباید گرفت، و اگر بیمارشود دو قولی‌است، و اگر بسفری بیرون شود اصحاب **شافعی** را درآن دو طریق‌است، واگرماه **رمضان**پیش‌آیدیاروز نحر و**ایام التشریق**، تتابع منقطع‌شود، که‌روزگار دیگرروزه پیوسته میتوان داشت وی درآن معذور نیست و اگرطاقت روزه داشتن ندارد **شافعی** را دو قولست که اطعام بجای آن نشیند یا نه، و درست آنست که نشیند بجای آن ظاهرقرآن را، والله اعلم

قوله «و من یقتل مؤمناً متعمّداً» الآیة ـ این آیت در شأن **مقیس بن‌صبابة اللیثی** آمد که برادر خود را **هشام بن صبابه** در **بنی‌النجار** کشته یافت، **مقیس** آمد، و با رسول‌خدا (ص) بگفت رسول(ص) مردی را از **بنی‌فهر** باوی فرستاد، و پیغام داد که اگرقاتل **هشام** میدانید بدست برادر وی **مقیس** وا دهید، تا قصاص کند، و اگر نمیدانیددیت وی بدهید **فهری** پیغام رسول‌خدا (ص) با ایشان گزارد، ایشان همه گفتند سمعاً وطاعةً لله ولرسوله، گفتند ما کشندهٔ او نمیدانیم، امّا دیت بدهیم، صدتا اشتر بوی دادند، پس هردو باز گشتند تا به **مدینه** روند شیطان **مقیس** را وسوسه کرد که دیت برادر میپذیری، ترا مَستی‌عظیم باشد دربن‌پذیرفتن

۱ ـ نسخه ج برده‌ای

دیت ، چرا این **فهری** را بکشی بجای برادر، و تشفّی حاصل بکنی ؟! وسوسهٔ شیطان او را بر آن داشت که آن مرد را بکشت ، و آنگه این شعر را بگفت

قتلتُ به فهراً و حمّلتُ عقلَه

سُراةَ بنی النجّار اربابَ فارع

و أدرکتُ ثأری وَاضطجعتُ موسّداً

وکنتُ الی الأوثان اوّلَ راجع

مرتدّ شد ، و به **مکه** باز شد ، تا روز فتح **مکه** رسول خدا (ص) او را بکشت در کفر و درشأن وی از آسمان این آیت آمد « وَمَن یقتُل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنّمُ خالداً فیها » یعنی بکفره وَارتداده عن الإسلام

اختلاف است در میان علما درحکم این آیت ، قومی گفتند از **خوارج** و **معتزله** که این درحق مؤمن آمده است ، که چون مؤمنی را بکشد کافر شود ، و جاوید درآتش بماند ، و این مذهب **خوارج** است که ایشان بوعید اند گویند ، و بنده را بگناه کافر دانند اما **معتزله** میگویند که مؤمن بقتل مؤمن کافر نشود ، لکن جاوید در دوزخ بماند ایشان بخلود عذاب میگویند ، اما بتکفیر نمیگویند قومی دیگر از **مرجیان** گفتند که این آیت درشأن کافر آمده است ، که مؤمنی را بکشد اما مؤمن چون مؤمنی را بکشد ، خود در آتش نشود ، وآن کبیره ایمان ویرا زیان ندارد ، و این هرسه مذهب باطل است وخلاف حق ، وقول اهل سنّت و اصحاب حدیث آنست که مؤمن چون مؤمنی را بقصد بکشد بآن فعل که ازوی بیاید، تکفیر وی نکنند ، و او را از ایمان بیرون نیارند ، و خلود در دوزخ نگویند ، مگر که خون وی بحلال دارد ، که آنگه خلاف شرع بود اما چون نه برطریق استحلال بود ، عاصی شود ، و درایمان وی نقصان آرد ، که مذهب اهل سنت آنست که الایمان

یریدُ بالطّاعة ویَنقُص بالمعصیة، پس اگر قصاص کنند او را، آن قصاص کفّارت وی باشد، و اگر قصاص نکنند، لکن توبه کند هم کفّارت وی بود، و اگر بی‌قصاص و بی‌توبت از دنیا بیرون شود کار وی با خدا است، اگر خواهد ویرا بیامرزد، و خصم وی خشنود کند، و اگر خواهد او را بر فعل وی عذاب کند، آنگه او را باصل ایمان وی خلاص دهد، چنانکه وعده داده است، که ربّ‌العالمین وعدهٔ خود خلاف نکند، که خلف وعده بروی روا نیست اما وعید خلاف کند، که ترک مجازات بوعید عین کرم است و غایت فضل، و ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله موصوف است بکرم وفضل و دلیل بر ابطال قول ایشان که گفتند بنده بقتل مؤمن کافر شود، آنست که ربّ‌العزّة گفت در آن آیت که بیان قصاص کرده است «یاایّهاالّذین آمنوا کُتب علیکمُ القصاصُ فی‌القَتلیٰ»، قاتل ومقتول را درین آیت مؤمن نام کرد، و قصاص در قتل عمد رود لامحاله، ونیز اخوّت ایمان بریده نکرد میان ایشان، آنجا که گفت «فمَن عُفی له مِن‌اخیه شیءٌ»، و نیز گفت «ذٰلك تخفیفٌ مِن‌ربّکم و رحمةٌ»، و تخفیف ورحمت بکافر نرسد لامحاله جای‌دیگر گفت «و اِن طائفتان مِن‌المؤمنین اقتتلوا» معلوم است که این اقتتال برعمد بود نه برخطا، و دلیل از جهت خبر آنست که رسول (ص) با یاران خود بیعت کرد، بآنکه شرک نیارند، و هیچکس بناحق نکشند، پس گفت «فمَن فَعل مِن‌ذٰلك شیئاً، فأقیم علیه الحدّ، فهو کفّارةٌ له، ومَن سترعلیه فأمرُه الی الله، اِن‌شاء غفر له، و اِن‌شاء عذّبه» وجه دلالت درین خبر روشن است که اگر بنده بقتل می کافرشود، پس این خبر را معنی نباشد

معتزلی گفت پس چه معنی دارد این آیت که «ومن یقتل مؤمناً متعمّداً فجزاؤُه جهنّم خالداً فیها»؟ جواب وی از دو وجه است یکی آنکه این آیت درشأن کافر

آمده است که مؤمن را نکشد، چنانکه درقصّهٔ **مقیس صبابه** گفتیم دیگر وجه آنست که اگرچه در حق مؤمن آمده است، فجزاؤه جهنّم گفت، و در خبراست از **مصطفی** (ص) که گفت هوجزاؤه إن‌جازاه و **ابن‌عباس** گفت نیز، وهو جزاؤه، إن‌شاءَ عذّبه و إن‌شاء غفَرله میگوید پاداش وی اینست، اگر خواهد که پاداش وی کند ونه هر جای که ربّ‌العزّة گفت که جزاء وی اینست، آن برمعنی وجوب باشد، یعنی که استیفاء(۱) آن واجب بود، سببی که جای دیگر گفت «انّماجزاء الذین یُحاربونَ‌اللهَ و رسولَه» الآیة پس کس باشد از محاربان که ازین عقوبتها که ربّ‌العزة گفت، بروی هیچ‌چیز(۲) فرو نیاید، تا ازدنیا بیرون شود، وجای دیگر گفت «وجزاء سیّئةٍ سیّئةٌ مثلُها»، آنگه گفت «فمَن عفا و أصلح فأجرُه علَی‌الله» جزاء سیّئة اثبات کرد، آنگه عفو درآن روا داشت، بلکه برعفو تحریض کرد، همچنین جزاء قاتل بیان کرد از وعید و تخلید، لکن روا باشد که عفو کند، و دلیل بردرستی این سخن آنست که ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله چون کفر روا نداشت که بیامرزد، سخن برمخرج خبر بیرون داد، نه برمخرج وعید، وذلك فی‌قوله تعالی «ومَن یَقُل منهم انّی إلهٌ مِن دونه، فذلك نجزیه جهنّم» وخلف در خبرحق جلّ‌جلاله روا نباشد، ودرحق قاتل‌سخن‌برمخرج وعید بیرون داد نه برمخرج خبر، گفت «فجَزاؤُه جهنّم»، وخلف وعید درحق الله جلّ‌جلاله کرم وفضل باشد

امّا آنچه گفت «خالداً فیها» اهل‌معانی گفته‌اند که معنی خلود دیگر است، ومعنی تأبید دیگر، نه هرجا که ذکرخلود است برمعنی تأبید است قال‌الله تعالی «وما جعلنا لِبَشرٍ مِن قبلك الخلد» معلومست که خلد اینجا بمعنی فنا و زوال است دنیا را، نه بمعنی تأبید جای دیگر گفت «افإن مِتَّ فَهُمُ الخالدون»؟

۱ ـ نسخهٔ ح استقبال ۲ ـ نسخهٔ ح هیچیز

یعنی الیٰ أن تزولَ الدّنیا و تَفنیٰ پس معلوم گشت که قول معتزلی باطل است که گفت مؤمن بقتل‌مؤمن جاوید درآتش بماند اما قول مرجی که گفت مؤمن بقتل مؤمن درآتش‌نشود، و کبائر وی ایمان ویرا زیان ندارد، این‌سخن باطل‌است، و خلاف کتاب خدا است، فإنّ‌الله عزّوجلّ یقول «انّ‌الله لایغفرأن یُشرك به ویَغفر مادون ذٰلك لِمَن‌یشا»، مغفرت مطلق نگفت، بلکه بامشیّت‌خود افکند، تا بدانند که از گناهان هست که بیامرزد، وهست که بیامرزد، تا آنگه که صاحب آنرا عذاب کند، پس او را رهائی دهد از عذاب بسببی از اسباب، تا جاوید در آتش نماند

«یاایّهاالّذین آمنوا إذا ضربتم فی‌سبیل‌الله فتبیّنوا» – سبب نزول این آیت آن بود که جوکی ازمسلمانان براه حنین میرفتند، روز سیوم ماه حرام رسیدند فرا مردی که گوسفندان بچرا داشت، بشناختند ویرا، و بایکدیگر گفتند که فرصت یافتیم، مرد بیگانه و مال باوی قومی گفتند پرهیزید که ماه حرام است، و قومی گفتند که ما چنین فرصت هرساعت نیابیم، و نیز مگر دوش ماه نو بود، و امروز نه از ماه حرام است این قوم که این گفتند قصد کشتن مرد کردند مرد گفت من از شما ام و مسلمانم این قوم گفتند که قصد وی داشتند که این مرد تقیّت را میگوید، از بیم میگوید، که برتن ومال‌خود میترسد، نه از راستی آخر آن مرد را بکشتند، و گوسفند براندند اولیاءآن کشته آمدند برسول‌خدای(ص)، و تشنیع کردند، و گفتند ماه حرام و روز حرام و استحلال خون ومال؟ این آیت آمد، و رسول خدا دیت آن کشته‌بداد، و گوسفندان باکسان‌وی رد کرد **بوصالح** گوید از **ابن‌عباس** که این آیت درشأن مردی آمد از **بنی‌مرة‌بن‌عوف‌بن‌سعد** نام وی **مرداس‌بن‌نهیك**، و از اهل **فدك** بود، ومسلمان بود، و ازقوم وی جز وی

مسلمان بود رسول‌خدا (ص) لشکری بایشان فرستاد، و **غالب‌لیثی** را بر ایشان‌امیر کرد آن قوم چون خبر بداشتند که لشکر بایشان میشود، همه بگریختند، و این **مرداس** برجای بایستاد (۱)، که من مسلمانم، ومرا نباید گریخت پس ترسید که اگر نه اصحاب رسول‌خدا اند، مرا از ایشان رنج بود، بکوه برشد، و گوسفندان باخود میداشت پس‌چون لشکر در رسید، و آواز تکبیرشنید، فرو آمد، و اوبیز تکبیر میکرد، و بیگفت «لااله الاالله، **محمد** رسول‌الله» **اسامة‌بن‌زیدبن‌حارثة** بروی رسید، و او را بکشت، و گوسفند براند پس‌این خبر برسول‌خدا (ص) افتاد رسول(ص) خشم گرفت، و **اسامه** را ملامت کرد و گفت «قتلته، وهو یقول لااله الاالله؟!» **اسامه** گفت یارسول‌الله! آن کلمه از بیم میگفت نه از دل و اعتقاد، میخواست که تن ومال‌خویش نگه‌دارد رسول(ص) گفت «فهلا شققتَ عن قلبه لتنظُر أَصدق ام لا؟» چرا دل وی نشکافتی تا ترا معلوم شدی که راست میگوید یادروغ؟ گفت یارسول‌الله چگونه دل وی بشکافتمی؟ وحال دل وی برمن چگونه روشن‌شدی؟ رسول گفت پس نه او را بزبان راستگوی داشتی، ونه دل وی شکافتی، این چیست که تو کردی؟ **اسامه** گفت یارسول‌الله استغفِرلی، ازبهر من آمرزش خواه از خدا رسول(ص) سه‌بار گفت «وکیف لك بلااله الاالله؟» یعنی‌چون بود آنکه لااله الاالله ترا خصمی کند پس‌رسول‌خدا ازبهر وی آمرزش خواست، و ویرا فرمود تا گردنی آزاد کند پس **اسامه** روزگار **ابوبکر** وعمر و **عثمان** و **علی** دریافت **علی** روزی او را برقتال خواند گفت یا **علی** برمن امروز هیچکس ازتو عزیزتر نیست، امّا قتال نکردم، و نکنم، بعد از آنکه رسول‌خدا (ص) گفت «وکیف لك بلااله الاالله؟»

---

۱ ـ نسخه ح بستاد

«یا ایّها الّذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل اللّه». ضرب در زمین، جایها است در قرآن، و آن رفتن مسافر است میگوید هنگامی که درسفر بید(١) جائی در زمینی، «فتبیّنوا» نیك بررسید، و نگاه کنید حمزه و کسائی و خلف فتثبّتوا خوانند، بالثّاء والباء والتاء، من الثبات، والتثبّت التأنی، وهوضدّ العجلة تقول العرب تثبّت فی امرك ای لاتعجل، والمعنی ارفقوا ولا تعجلوا میگوید برجای خویش باشید و مشتابید، وبأنی فرو مگذارید باقی قرّا «فتبیّنوا» خوانند بالباء والیاء والنّون، وهو قریب من الأوّل، وقد جاء «انّ التبیّن من اللّه، والعجلة من الشّیطان» ومقابلة التبیّن بالعجلة تدلّ علی تقاربهما

اگر کسی گوید این تبیّن وتثبّت که در آیت است هم درسفرواجب است وهم درحضر، وفرق نیست، پس چه معنی را سفر مخصوص کرد؟ جواب آنست که این حادثه درسفر افتاد، ازین جهت در حضر مخصوص کرد، و سفر برحضر تنبیه میکند، همچنانکه ربّ‌العزّة رهن درسفر مخصوص کرد، گفت «و إن کنتم علی سفرٍ ولم تجدوا کاتباً فرهانٌ مقبوضةٌ»، وآنکه سفر تنبیه داد برحضر، تا حکم رهن درسفر وحضر یکسان گشت اینجا هم چنانست

«ولاتقولوا لمن القی الیکم السّلامَ». بی‌الف قراءت مدنی و شامی و حمزه است، ومعنی «سَلَم» استسلام و انقیاد است چنانکه جائی دیگر گفت «و القوا الی‌اللّه یومئذٍ السَّلَم»، میگوید مگوئید کسی را که باشما قتال نکند و شما رامنقاد شود «لستَ مؤمناً» که تومؤمن نه ای باقی قرا السّلام خوانند بالف، و هوالتحیّة مرادآنست که مگوئید کسی‌را که تحیّت مسلمانان شما را تحیّت کرد، یعنی برشما سلام کرد، وشما را گفت که من مسلمانم «لستَ مؤمناً» که تو مؤمن نه‌ای، وآمن کرده نه‌ای، آنچه ظاهر کرد ازاسلام ازو نپذیرید، وشمشیرازو وی برداريد

---

١ - نسخهٔ ج باشد

«تبتغون عرضَ الحیٰوة الدّنیا» - یعنی وأنتم تبتغون عرض اینجا گوسفندان مرداس است که اسامه بِراند «فعنداللّه مَغانمُ كثيرةٌ» - این مغانم هم غنیمتهای دنیوی است که از کافران بامسلمانان افتد، وهم ثواب آن جهانی، یعنی نعیم بهشت باقی، وملك جاودانی از ابن‌عباس روایت کنند که گفت حرّم اللّه على المؤمنین أن یقولوا لِمَن شهد أن لااله الّا اللّه، لستَ مؤمناً، کما حرّم علیهم المیتة، فهو آمن علی حاله و دمه، فلاتردّوا علیه قوله

«كذٰلك كنتم مِن قبلُ فمَنَّ اللّهُ علیكم» - این حجت است بر قدریان که اللّه تعالی منت نهاد برمؤمنان ازمیان خلق بآن توفیق که ایشانرا داد، تا ایمان آوردند، و راه هدی یافتند واگرچنان بودی که قدریان گفتند که اللّه تعالی همه خلق را ازبهر ایمان آفرید، پس چه معنی دارد اختصاص ایشان بمنت از میان خلق؟ چون خلق همه یکسان باشند، درهمه معانی، تخصیص توفیق ومنت نباشد لا بلکه این تخصیص هست، که ربّ العزّة گفت «فمنّ اللّه علیكم» - منت نهاد اللّه برشما که ازمیان خلق شما را برگزید، وتوفیق داد شما را تا ایمان آوردید، و راه حق یافتید

«لا یَستوی القاعدون» - این آیت درفضل مجاهدان است، وافزونی درجات ایشان بر درجات دیگر مسلمانان وقعود درین آیت تخلف است ازجهاد، چنانکه جائی دیگر گفت «وقیل اقعُدوا»، «فرحَ المخلّفون بمقعَدهم»، «ذَرنا نَكُن مع القاعدین»، «وقعدَ الّذین كذبوا اللّه ورسوله» این همه تخلّف است ازجهاد، نه قعود حقیقی است برعجز چون این آیت آمد، عبداللّه بن ام‌مکتوم بن عمرو مؤذن مصطفی (ص) و عبداللّه بن جحش وهردو نابینا بودند گفتند یا رسول‌اللّه ربّ العزّه فضل مجاهدان برقاعدان می‌نهد، وبندگانرا بجهاد میفرماید، وحال ما اینست که می‌بینی ومیدانی،

و ما راآرروی جهاد است درآن حال جبرئیل آمد و عذر ایشان آورد «غیرُاولِی الضّرر»- غیر بنصب، قراءت **مدنی وشامی و کسائی** است، بر معنی استثنا از قاعدان یعنی «لایَستوی القاعدون غیرُ أولی الضّرر»، و روا باشد که نصب علی الحال باشد باقی قرّاء غـیر برفع خوانند بر صفت قاعدان و معنی ضرر عمی است، و ضریر اعمی است

مصطفی (ص) آن ساعت ران خود را بر ران **زید ثابت انصاری** داشت، و املا میکرد این آیت، با وی مینوشت بر استخوان کتف گفتا **جبرئیل** بروی در آمد، و وحی میگزارد **زید** گفت که اثر وحی پای مبارک پای مرا خرد کرد از گرانی وحی تا این عذر **ابن ام مکتوم** فرو آورد وهو قوله «غیرأولی الضّرر»، و درمیان هردو کلمه نهادند پس **ابن ام مکتوم** باز نماند ازغزا، وبهر غزاتی بیرون شدی، و گفتی اِدفعوا اِلیّ اللواء و اَقیمونی بینَ الصّفّین فاِنی لااستطیع ان اَفِرَّ آخر او را **بقادسیه** در حرب **عجم** بکشتند و لوای سیاه باوی

«فضّل َاللهُ المجاهدینَ باَموالهم و اَنفُسهم علَی القاعدین درجة» - این قـاعدان اینجا اصحاب عذراند هرچند که درهمت و نیت برقصدجهاد اند اما بدرجهٔ مجاهدان نه‌اند، که مجاهدان به یك درجه بالای ایشان اند ، ربّ العالمین گفت این مجاهدان و این قاعدان معذوران چون **بولبابه** و **اوس ربیعه** و **عبدالله جحش** ، و جماعتی از انصار، میگوید همه را وعدهٔ بهشت داده‌ام، وهو قوله «وکُلا وعداللهُ الحسنیٰ» این حسنی در تفسیر **مصطفی** (ص) بهشت است آنـگه گفت «و فضّل الله المجاهدین علَی القاعدین اجراً عظیماً» - این قاعدان نامعذوران‌اند، ربّ العزّة مجاهدانرا برایشان افزونی داد، بدرجتها چنانکه گفت «درجاتٍ منه و مغفرة و رحمة» **ابن جریج** گفت الدّرجة علی اولی الضرر، والدرجات علی غیر اولی الضرر روی **ابوهریرة** قال

قال النبیّ «مَن آمن بالله ورسوله، و اَقام الصّلوٰةَ، و آتی الزّکٰوة، وصامَ رمضان، کان حقاً علی‌الله ان یُدخله الجنّةَ، هاجَر فی‌سبیل‌الله اوجلس حیثُ ولدته امّه» قالوا یارسول‌الله افلا نُخبر النّاسَ؟ قال «ان فی‌الجنّة مائة درجةٍ اعدّها الله للمجاهدین فی‌سبیله، بین‌الدّرجتین کمابینَ‌السّماء والأرض، فاذا سألتمُ‌الله فسئلوه الفردوس، فهو وسط‌الجنّة و اعلی الجنه، وفوقه **العرش**، ومنه تفجّرانهار الجنّة»

و گفته‌اند این درجات اعمالست دردنیا اسلام درجه‌ایست، وهجرت دراسلام درجه‌ای، وجهاد درهجرت درجه‌ای، وقتل درجهاد درجه‌ای ربّ‌العالمین ویرا بهر درجه‌ای‌فردا دربهشت‌درجتها دهد وآنگه‌آن درجتها که اللّه‌دهد به است وبیکوتر، چنانکه گفت «وللآخرة اکبر درجاتٍ وأکبر تفضیلاً»

قوله «انّ الذین توفّیٰهُمُ الملائکة» - این آیت درشأن قومی‌است ازمشرکان **مکه** روز **بدر** ایشان‌را بروی **مصطفی**(ص) آوردند بجنگ، و ایشان شهادت گفته بودند در نهان ازمشرکان، وبهجرت نیامدند، وعــذر نداشتند در تخلّف، ومشرکان درایشان‌تهمت داشتند که شهادت گفته‌اند ایشانرا برغم بجنگ آوردند، کشته‌شدند در میــان مشرکان **قیس بن الولیدبن المغیرة**، و **الولیدبن عتبةبن ربیعة**، و **قیس بن الفاکه‌بن المغیرة**، و **عمروبن امیةبن سفیان**، و **العلاءبن امیةبن خلف** ایشانند که رب‌العالمین حکایت میگوید از ایشان که چون مردم برهم رسیدند، و قلّت مسلمانان دیدند، گفتند «غرّ هٰؤلاء دینهم» رب‌العالمین ایشانرا میگوید «توفّیهمْ الملائکة»فرشتگان‌چون‌ایشان‌را می‌میرانیدند ملائکه اینجاملك‌الموت است تنها، که وی برقبض‌روحها موکّل‌است، وجای دیگرمیگوید «قل یتوفّیٰهم ملكُ‌الموت الّذی وُکِلَ بکم»، و در لغت عرب خطاب جمع بیاید که مراد از آن واحد بود، کقوله تعالی «انّا نحن »، ولا نَشُكّ اَنّ‌الله سبحانه واحدٌ لاشریك له

« ظالمی انفسهم » ـ نصب است بر حال، یعنی تَوَفّیٰهمُ الملائکة فی حال ظلمهم وشرکهم « قالوا فیمَ کنتم » ـ فریشته ایشان را گفت شما درچه بودید؟ این سؤال توبیخ است وتقریع، و روا باشد که گویند معنی آنست که فیمن کنتم؟ شما در کدام قوم بودید؟ درمشرکان یا درمسلمانان؟ « قالوا کُنّا مستضعفین » ـ ایشان جواب دادند که ما در زمین مکه مقهوران وعاجزان بودیم، طاقت اظهار ایمان نداشتیم، و ما را بکراهیت با خود بیرون آوردند بجنگ. فریشتگان گفتند «ألم تَکُن ارضُ الله واسعةً فَتُهاجروا فیها»؟ زمین مدینه فراخ بود، وآمن بود، باآنجا هجرت کردید؟! سعید بن جبیر گفت « الم تکُن ارضُ الله واسعةً فَتُهاجروا فیها » قال اذا عُمل بالمعاصی فاخرج منها و روی ان النبی قال «مَن فرَّ بدینه مِن ارض الی ارض و اِن کان شبراً مِن الأرض استوجب به الجنّة وکان رفیقُ ابیه ابراهیم ونبیه محمد

پس ربّ العالمین ایشانرا دروغ زن کرد، بآنچه گفتند، وخبر داد پیغامبر خویش را که ایشان استطاعت هجرت داشتند و نکردند، لاجرم مأوای ایشان دوزخ است « فأُولٰئك مأویهم جهنّم وساءت مصیراً » ـ بدبشدنگاهی که آنست آنگه معذوران را استثنا کرد گفت « اِلّا المُستضعَفین مِن الرّجال والنّساءِ وَ الولدان » ـ آنکس که اسلام صبی جائز دارد، این ذکر ولدان و برا دلیل است و حجت ابن عباس گفت أنا و اُمّی مِن الّذین لایستطیعون حیلةً ولایهتدون سبیلاً وکنتُ غلاماً صغیراً « لایستطیعون حیلة » ـ یعنی فی المال، « ولا یهتدون سبیلاً » یعنی لایهتدون طریقاً الیَ المدینة ، « فأولـٰئك » یعنی اهل هذه الصّفه ، « عسَی الله ان یعفُوَ عنهم » ای یتجاوز عنهم ، لایعاقبهم فی اقامتهم عن الهجرة بعذر، « وکان الله عفُواً غفوراً »

این آیت دلیل است بر بطلان قول مرجی که گفت ایمان اقرار است وبس، که این قوم اقرار آوردند و اظهار آن کردند، اما چون تصدیق باطن نبود و سرائر موافق قول نبود، آن اقرار ایشانرا بکار نیامد، ومؤمن نبودند و نیز دراسلام هجرت

شرط بود، تا آن وقت که مکه گشاده شد، و این شرط در آن آیت است که «و الّذین آمنوا ولم یُهاجروا» الآیة، پس چون شرط هجرت با اسلام ایشان نبود، اسلام ایشان پذیرفته نیامد.

النوبة الثالثة

قوله تعالی «وماکانَ لِمؤمنٍ اَن یَقتُلَ مؤمناً» الآیة ـ خداوند بزرگوار، جبار کردگار، کارساز بنده نواز، کار ران نگهبان، پوشندهٔ عیب عذرخواهان، درگذارندهٔ جرم اَوّاهان، درین آیت اظهار کرم خویش میکند، و فضل و لطف خود به بندگان می نماید، فعل خطا که برایشان رود کار آن آسان فرا میگیرد، وایشان را عذر می نهد، و نیز ایشانرا عاقله پدید میکند، تا اگر جنایتی برسبیل خطا افتد عاقله از ایشان تحمل کند، و ایشانرا در آن ورطه بنگذارند وچنانکه در شریعت عاقلهٔ هرکس پدید است درحقیقت هرقومی را عاقلهای است، ومهینهٔ همه خلق و گزیدهٔهردو کون مصطفی(ص)است که عاقلهٔمؤمنان است، تیمار بر ایشان، وعذرخواه ایشان، وفردا شفیع ایشان، و به قال الله عزّوجلّ «النبیّ اَولیٰ بالمؤمنین من انفسهم»، وهو المشارالیه بقوله (ص) «مَن تَرَکَ مالاً فلوَرثته، ومن ترک کَلاً اودَیناً فعلیَّ و اِلیَّ»

وبعداز مصطفی(ص)چون بمقام اولیاءرود آنی،خاصگیان درگاهوشناسندگان الله عاقلهٔ مستضعفان امّتاند، وپیران ومشایخ طریقت عاقلهٔ مریدان اند، تا عیب ایشان بپوشند، وثقل ایشان بردارند

درین معنی حکایت کنند که بوعمر نجید در ابتداء ارادت خویش به مجلس بوعثمان مغربی بسیار رفتی وآن سخن بوعثمان در وی اثر کرد، تا او را بتوبت

دو آورد، و روز گاری برسیرت صالحان می‌رفت، وخدمت **بوعثمان** میکرد آخر ویرا فترتی بیفتاد و از پیش **بوعثمان** بگریخت، و ازمجلس وی باز ماند، و **بوعثمان** هروقت دراندیشهٔ آن بود که تاویرا ببیند، ونصیحت کند، و از آن **فترت** باز رهاند آخر روزی **بوعثمان** بروی باز آمد، خجل گشت، و روی بر گردانید، وبراهی‌دیگر فرو رفت **بوعثمان** همچنان از پی وی میرفت تا بوی در رسید، گفت ای بیچاره! از من چه گریزی؟ که من ترا بدخواه نه‌ام، و در چنین روز ترا بکار آیم، صحبت با کسی کن که داند که تومعصوم نئی، عیب بپوشد، وبارت بکشد، وشفقت بازنگیرد

« وَمَن یَقتل مؤمناً متعمِّداً » الآیة - هر که شفقت از برادرمسلمان باز گیرد، و بهمت او را یاری ندهد، ونصیحت نکند، سعی است که درخون وی میکند، ناچار بدین نامهربانی مأخود گردد، و کمتر ین عقوبتی که ویرا کنند آنست که هر آنچه باز گیرد ازمر بدان وبرادران خویش، هر گز برخورداری آن نیابد به **داود** پیغامبر وحی آمد که یاداود اذا رأیتَ لی طالباً فکُن له خشوأ ای **داود**! هر کجا طالبی بینی که لبیك عاشقی ازمیان جان ودل زده باشد، و رداء تجرید برافکنده، و ازار تفرید دربسته، ونعلین قصد در قدم همت کرده، وسر در بیابان امید ما نهاده، بادلی پردرد، و رخسار پر گرد، غاشیهٔ همت وی بردوش خود نه، و چاکروار در رکاب طلب او برو، که او از نزدیکان ماست، بقرّبی کن بدو، وجای سار در دل او، که من بردل چنین کس اطلاع کنم، و هر کرا در دل وی جای بینم او را بدوست گیرم

« یا ایّها الّذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل‌الله فتبینوا » الآیة - از روی اشارت میگوید چون بسفری بیرون شوید، بدان شوید که بدوستی‌ازدوستان خدا دررسید، تا مونس روز گار وشاهد دل وجان شما بود، وچندانکه روید هیچ ازطلب میاسائید،

وقدم جهد ما رپس منهید، که ایشان صنائن(۱) در گاه عزت اند، ومقبول حضرت الهیت اند، نه هر کسی بیندشان، نه هر دیدهٔ دریابدشان چون یافتید، گوش دارید، چون دیدید لزوم گیرید، که روشنائی دل در مشاهدت ایشان است، وسعادت ابد در صحبت ایشان پیر طریقت جنید را پرسیدند قدّس اللّه روحه که دو رکعت نماز تطوّع دوست تر داری که سگزاری یا یك ساعت مشاهدهٔ درویشان؟ گفت یك ساعت مشاهدت درویشان، زیرا که مشاهدت درویشان محبت خداست، که میگوید «وجبت محبّتی للمتحابّین فیَّ والمتزاورین فیّ» ومحبت خدای بدست آوردن عین فرض است این چنین فرض بگذاشتن و نافله برداشتن کار زیرکان و سیرت جوانمردان بود

«لا یَستوی القاعدون مِن المؤمنین» الآیة ـ مدح غازیان است، وجلوه گری جان جانباران ایشان، در دو جهان بر عالمیان، و ترغیب مؤمنان با روز جانوران، و نه خود ایست، که در قرآن بسیار جایگه ذکر غازیان است، و اشارت بفضل ایشان، و ذکر اعمال واحوال و ثواب ودرجات ایشان، وبیان ساز و آلات وضرورات ایشان اسپ غازی را گفت «والعادیاتِ ضبحاً» الآیة، سلاح غازی را گفت «و اَعِدّوا لهم مّا استطعتم من قوة»، ونفقهٔ غازی «ولا ینفقون نفقةً صغیرةً ولا کبیرةً»، صف غازی «یُقاتِلون فی سبیله صفّاً»، نماز غازی «و اِذا کنتَ فیهم فَاقمتَ لهم الصّلوة»، تعب غازی «ذلك بأنهم لایصیبهم ظَمأٌ ولا نصَبٌ»، نفیر غازی «اِنفروا خِفافاً و ثِقالاً»، وعدهٔ غازی نیکوئی «قُل هل تربّصون بنا الّا احدَی الحُسنَیَین»، خروج غازی و مرگ غازی «ومَن یَخرج مِن بیته مهاجراً الی اللّه و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجرُه علی اللّه»، تسلیت غازی «اِن یمسسکم قرحٌ فقد مسّ القومَ قرحٌ مثله»، شجاعت غازی «فماوَهنوا لما اصابهم فی سبیل اللّه»، وفاء نصرت غازی «سنُلقی فی قلوب الذین کفروا الرعبَ»، توکّل غازی «الذین قال لهم الناس انّ

۱ ـ صنائن اللّه، خاصان خلق خدا، و درحدیث آمده انّ للّه صنائن من خلقه یحیهم فی عافیة و یمیتهم فی عافیة (منتهی الارب)

الناس قدجمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا‌الله و نعم الوکیل » ،
اجابت خدای مر دعاء غازی را « اذ تستغیثون ربّکم فاستجاب لکم » الآیة ، ادب
در آموختن مرغازی را « ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا » ، یاد که
غازی‌رانصرت دهد « فأرسلنا علیهم ریحاً وجنوداً لم تروها » جواب که غازی‌رانصرت
کند « اذ یغشیکم النّعاس امنةً منه » ، دفع دشمن ازغازی و درحمایت خدای‌بودن
غازی‌را گفت « لاغالب لکم الیوم من‌الناس و انّی جارٌ لکم » الآیة

و اوشرف غازی‌یکی آنست که چون غازیان صفها بر کشند ، و درمعارك‌ابطال
بایستند، ربّ‌العزّة گوید « ملائکتی‌اطّلعوا فانظروا الی عبیدی‌قد ترکوا‌المال‌والثروة ،
واقبلوا الیّ شاهرین‌اسیافهم علی اعناقهم ، فهم‌یقولون لأقوام یأکلون رزقی ویعبدون
غیری قولوا لااله الاالله اما وعزّتی‌وجلالی وعظمتی ، لکم‌عندی ثمارات‌ٌ،کراماتٌ،
لأعمرنّ لکم ما ادمتم ، بأوّل قطرةٍ من دمائکم ، ولأحلّنّ علیکم حُلل الایمان ،
ولأومننّکم من‌الفزع الأکبر، ولأجیرنّکم‌من‌ضغطة القبر، ومن‌فتنة المحیا والممات،
ولأبعثنّکم یوم القیامة شاهرین اسیافکم‌علیٰ اعناقکم ، تشخب اوداجکم ، فلاتحزنون
حتی تقفوا بین یدیّ، اضحك الیکم انّی اذا ضحکتُ الیٰ عبدٍ فلاحساب علیه »

وعن **علی بن ابی‌طالب** (ع) قال قال‌رسول‌الله (ص) « من تکفّل لی‌بأهل‌بیت
غازٍ فی‌سبیل‌الله عزّوجلّ ، حتّی یُغنیهم ، و یکفیهم عن‌الناس و یتعاهدهم ، قال‌الله له
یوم‌القیامة مرحباً بمن اطعمنی وسقانی و کسانی و اعطانی اُشهدکم یاملائکتی‌انّی
قد اوجبتُ له کرامتی ، فما یدخل‌الجنة احدٌ الا اعطه لمنزلته من‌الله عزّوجلّ »

۱۸ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی « ومن یُهاجر فی سبیل‌الله » وهر که هجرت کند درسبیل خدا ،
« یجد فی الأرض » یابد در زمین ، « مراغماً کثیراً » ریش گاهی و کام گاهی فراوان ،

« وَسَعَةً » و فراخی [در توان و در روزی] ، « وَ مَن یَخرُج مِن بَیْتِهِ » و هر که از خانهٔ خود بیرون آید ، « مُهاجِراً اِلَی اللهِ وَرَسُولِهِ » هجرت کننده بخدای و رسول وی ، « ثُمَّ یُدرِکْهُ المَوْتُ » آنگه مرگ ویرا دریابد ، « فَقَد وَقَعَ اَجرُهُ عَلَی اللهِ » مزد وی برخدای افتاد ، « وَکانَ اللهُ غَفوراً رَحیماً (١٠٠) » و خدای آمرزگار است بخشاینده همیشه‌ای

« وَ اِذا ضَرَبْتُم فِی الاَرضِ » وچون مسافر بید(١) درزمین ، « فَلَیسَ عَلَیکُمْ جُناحٌ » نیست برشما تنگئی ، « اَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلوٰةِ » که کوتاه کنید لختی از نماز ، « اِن خِفتُم » اگر در بیم بید(٢) و ترسید ، « اَن یَفتِنَکُمُ الَّذینَ کَفَرُوا » که کافران بر گزند شما دست یابند ، « اِنَّ الکافِرِینَ کانُوا لَکُم عدُوّاً مُبیناً (١٠١) » که کافران همیشه شما را دشمن آشکارا بودند

« وَ اِذا کُنتَ فِیهِم » وهنگامی که تو درمیان ایشان باشی [که از دشمن در بیم باشند] ، « فَاَقَمتَ لَهُمُ الصَّلوٰةَ » وخواهند که نمازایشانرا بپای‌داری ، « فَلتَقُم طائِفَةٌ مِنهُم مَعَكَ » تا گروهی از ایشان باتو درنماز ایستند ، « ولیَأْخُذوا اَسلِحَتَهُمْ » و تا سلاحهای خویش بر گیرند [وآنان که در نمازاند شما را می کوشند] ، « فَاِذا سَجَدوا فَلیَکونوا مِنْ وَرائِکُم » چون ایشان که در نماز اند یك رکعت کرده باشند ، و ازهردو سجود فارغ شده ، برابر(٣) دشمن‌شوند ، « وَلْتَأْتِ طائِفَةٌ اُخریٰ لَم یُصَلّوا » وتا گروهی دیگر آیند که نماز نکردند ، « فَلیُصَلّوا مَعَكَ » نماز کنند باتو ، « وَلیَأْخُذُوا حِذرَهُم وَ اَسلِحَتَهُم » وبا از دشمن برحذر می‌باشند وسلاح بر گیرند ، « وَدَّ الَّذینَ کَفَرُوا » دوست‌می‌دارند کافران ، « لَو تَغفُلُونَ عَن اَسلِحَتِکُم وَاَمتِعَتِکُمْ » اگر شماغافل‌شید(٤) ازسلاح خویش و کالای خویش ، « فَیَمیلونَ عَلَیکُم مَیلَةً واحِدَةً » یك گشتن باری نمودن بگیرند یا زنان ، « وَلا جُناحَ عَلَیکُم » وبرشما تنگئی نیست ، « اِن کانَ

١ و ٢ نسخهٔ ج باشد ٣ ـ نسخه الف وا برابر ٤ ـ نسخهٔ ج شوید

بِکُم اَذیً مِنْ مَطَرٍ » اگر شما را رنج بود ازباران [که می‌بارد] ، « اَو کُنْتُم مَرضی » یا بیماران بید(١) [که ازسلاح بر گرفتن گرانبار شید(٢)] ، « اَن تَضَعُوا اَسلِحَتَکُم » [تنگئی نیست] که سلاحها بنهید درنماز ، « وَ خُذُوا حِذرَکُمْ » وحذر خویش از دشمن خویش میگیرید ، « اِنَّ اللهَ اَعَدَّ لِلکافِرینَ » خدای ساخت کافران را ، « عَذاباً مُهیناً (١٠٢) » عذابی خواری نمای

النوبة الثانية

قوله تعالی « وَمَن یُهاجِر فی‌سبیل‌الله » الآیة - یعنی فی‌طاعة الله ، « یَجِد فی‌الأرض مُراغماً کثیراً » یعنی متحوّلاً عن‌الکفر ، « وسعةً » فی‌الأرض و بوعبیده گفت مراغم ومهاجر هردو یکسانست ، یقال راغمتُ قومی وهاجرتهم ، وأصل این آنست که مرد مسلمان شود ، از قوم خویش بخشم بیرون آید ، از ایشان ببرد ، و هجرت کند پس آن بیرون آمدن وی مُراغَمه گویند ، و رفتن برسول خدا هجرت گویند باین قول راغمتُ بمعنی عادیتُ است و گفته‌اند اصل این از رغام است ، و رغام‌خاکست ، و رغم انفه ازین گرفته‌اند ، راغمته ای هاجرتُه فلم اُبالِ ، وان رغم انفه ، ای لصق بالتراب انفه و گفته‌اند مراغمه زیستن است و گشتن در زمین بکام ، رغداً(٣) وعدقاً ومراغماً همه متقارب‌اند ، برجمله معنی آنست که هر که قصد هجرت دارد جای هجرت یابد ، چون برزمینی نتواند بود برزمینی دیگرشود چون جائی بکام و مراد خویش زندگانی نتواند کرد، فرا جائی شود که بکام‌ومراد خویش زندگانی تواند کرد ، ولهذا قال بعضهم و انشدوا

اذا کُنتَ فی‌دار یُهینُکَ اهلها ولم تَکُ مکبولاً فتحوَّلِ

و انشدوا

١ - نسخهٔ ج باشید ٢ - نسخه ج شوید نسخهٔ الف رغما

ادا نَبَتِ المسارلُ فالرّحيلُ ولـم يرْعيس حقّك فالىدىل
ادا كان العطاءُ علَى مكاسٍ أبى لى أحدُه الخُلقُ الحميل
ولى ررقٌ الـىٰ احلى مُعَدّ تصمّنه لىَ الملكُ الحليلُ

« و مَن يحرُج مِن بيته » ـ سبب برول اين آيت گـفته‌اند كه **اكثم بن صيفى** بود ، حكيم عرب و گفته‌اند **صمرة بن العيص** بود ، و گـفته‌اند ، مردى بود ار **نبى ليث** ، **حبيب بن صمره** و قيل **جندع بن صمره** اين مرد بيمار شد در **مكه** ، و اثر مرگ مرحود مديد ، پسران داشت، ايشانرا گفت مرا بيرون بريد هجرت را گفتند تو بيمارى وعاجر ، و بر هلاك مُشرف گفت رواست تا اگر بميرم بارى مهاجر ميرم پسران وى او را سريرى ساختند ، و اورا بر گرفتند، چون به **تنعيم** رسيد، ويرا احل آمد ، دست راست بردست چپ رد و گفت اَللهمّ هٰذه لرَسولك ، اُبايعك على ما بايَعَك عليه رسولك اين بگفت و ار دنيا بيرون شد خبر با اصحاب **رسول** خدا رسيد، گفتند اگر به **مدينه** رسيدى مرد وى تمام بودى ربّ العالمين درشأن وى اين آيت فرستاد «وَمَن يحرُج من بيته مهاجراً الى الله ورسوله ثمّ يُدركه الموتُ» يعنى قبلَ بلوغه الىٰ مهاجره ، «فقد وقع اجره على الله» اى وجب ثوابُه على الله، بايجابه ذلك على نفسه ، فضلاً من الله

«و كان الله غفوراً » ـ يعنى لما كانَ منه فى حالِ الشّرك « رحيماً » ـ بما كان منه فى الإسلام

« و إذا ضربتم فى الأرض فليس عليكم جناحٌ أن تقصُروا مِن الصّلوٰةِ » ـ اين مِن ، مِن تبعيض است ، كه قصر ار پنج نمار در سه نمار روا است ، و رواں ، يقـال قصرَ الصلوةَ وقصَرها و أقصرها ، هرسه بمعنى يكسانند

« إن خِفتم أن يَفتِنَـكُمُ الذين كفروا » ـ اين «خفتم» منسوخ است بسنت ، كه

رسول‌خدا(ص) قصر کرد در امن، **عمر خطاب** ویرا گفت ما بالُ القصروقدأمِنّا؟ این قصر کردن چیست که آمن گشتیم؟ جواب داد ویرا صدقةٌ تصدّقَ اللهُ بها علیکم، فاقبلوا صدقته

فصل

بدان که قصر جز در سفر روا نیست، و سفر بر چهار ضربست سفر واجب چون حجّ وعمره و جهاد، وسفرطاعت چون زیارت پدر و مادر، وسفر مباح چون تجارت و نزهت، و سفر معصیت چون راه زدن و دزدی کردن و قصر در همه جائز است مگر درسفر معصیت، و بمذهب **ابوحنیفه** در سفر معصیت نیز رواست و این آیت که دلیل قصر است، درسفر واجب آمده است، و سفرطاعت وسفر مباح بدان ملحق است، واحکام که بسفر تعلّق‌دارد برسه ضربست یکی آنست که بسفردراز مخصوص است چون قصر وفطر و مسح بر موزه سه شبان روز، و دوم آنست که در سفردراز و کوتاه هردو روا است، چون نماز نافله بر راحله، وتیمّم و مردار خوردن بوقت ضرورت، وترك جمعه حکم سیوم جمع است میان دو نماز قول قدیم **شافعی** آنست که درسفر کوتاه روا است، و بقول جدید جز درسفر دراز روا نیست وسفر دراز چهار برید است، هربریدی چهارفرسنگ، هرفرسنگی سه میل بهاشمی، هر میلی دوازده هزارقدم، جمله شانزده فرسنگ باشد، چهل‌وهشت میل و درخبر است از رسول‌خدا(ص) که گفت «یا اهل **مکه** لاتقصُروا فی‌اقلّ‌مِن‌اربعة بُردٍ»، ذلك من **مکة** الی **عسفان** او **الطائف** «بُرد» جمع برید است، یقال‌برید و بُرُد، کما یقال‌سبیل وسُبُل، ونذیر و نُذُر وبریدی دوازده میل باشد چنانکه گفتیم، وبمذهب **ثوری** و اصحاب رای حد مسافت قصرسه مرحله است، بیست و چهار فرسنگ

و بمذهب **اوزاعی** یك مرحله هشت فرسنگ، وبمذهب **داود** قصر و فطر در سفر دراز و کوتاه مباح است وقصر بمذهب **شافعی** رخصتی‌است و نه واجب است، خلافاً لاصحاب‌الرای و **مالك** **عائشه** گفت «کلّ ذلك قدفعل رسول‌الله(ص)، قَصَر ذلك فی‌السّفر وأتمّ» و دلیل بر آنکه واجب نیست قوله تعالی «وَإذا ضربتم فی‌الأرض فلیس علیکم جناحٌ أن‌تقصروا مِن‌الصّلٰوة»، و این‌حد اباحت و رخصت است، نه حد ایجاب وهرچند که واجب نیست، ومسافر در اتمام وقصر مخیّر است، امّا قصر فاضل‌تراست وپسندیده‌تر اوّل‌نماری که رسول‌خدا (ص) درآن قصر کرد نمازدیگر بود، **نعمان** در عراة **بنی‌انمار**

و ابتداء قصر آنگه کند که از بناهای شهرخویش یا ده خویش بیرون شود، اگرچه از میان کشت‌زار و رزان که بشهر متصل بود بیرون نشده باشد، روا است و بدوی که در بادیه نشیند همچون حضری است که درشهر نشیند، چنانکه حضری را درشهرخویش قصر نرواست، بدوی را درحلّهٔ خویش‌نرواست، اگر از حلهٔ‌خویش بیرون شود، بقصد جائی که مسافت آن شانزده فرسنگ باشد قصر کند و ابتداء قصر آنگه کند که ازآن حَیّ وخیمهای آن حَیّ بیرون شود و نماری که درآن قصر کند باید که بوقت خویش بادا، نه بقضا ونیّت قصر کند و اقتدا بکسی نکندکه نمار تمام کند، اگر کند پس ویرا نیز تمام باید کرد

«و إذا کنتَ فیهم» - یعنی فی‌المؤمنین فی‌غزواتهم وخوفهم، «فأقمتَ لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم مَعَك» **ابن‌عباس و جابرعبدالله انصاری** گفتند که: مشرکان رسول‌خدا (ص) ویارانرا دیدند که چون وقت نمار می‌درآمد، همه یکبار در نمار میخاستند، و **رسول**‌خدا (ص) ایشانرا امامی میکرد، وفترت وتقصیر درآن روا نمیداشتند ایشان گفتند این‌نماز برایشان گرامی‌تر ازاو زند ایشانست، اکنون

چون هنگام نماز درآید، وبدان مشغول شوند، ما برایشان دست یابیم چون ایشان این همّت کردند، ربّ العالمین این آیت فرستاد در بیان نماز خوف «و إذا کنت فیهم فأقمتَ لهم الصّلٰوة»

و بدان که نماز خوف برسه گونه است از آنکه رسول خدا سه بار نماز خوف کرده، هر بار بوجهی وصفتی دیگر، برحسب حال ضرورت اول بار **بعسفان**، جائی است میان **مکه ومدینه**، با کافران جنگ میکرد، وکافران دویست مرد بودند، ودر سمت قبله بودند، وهیچ ساتر نبود میان فریقین رسول خدا (ص) مسلمانان را دو صف ساخت، وایشان هزارو چهارصد مرد بودند، همه درنماز شدند با امام، و رکوع کردند بهم، چون بسجود رسیدند صف دوم سجود کردند، و صف اوّل که بدشمن نزدیکتر بودند ایشانرا میکوشیدند، وپاس میداشتند پس چون امام برخاست با صف دوم، آن صف اوّل نیز سجود کردند، و در قیام بامام در رسیدند در رکعت دوم همه بهم رکوع کردند، وصف اول با امام درسجود شدند، و صف دوم ایشانرا میکوشیدند، چون امام با صف اول با تشهد آمد، آن صف دوم که گوشوان بودند، سجود کردند، وبامام در رسیدند درحال تشهد پس همه بهم سلام باز دادند اینست معنی خبر **ابن عباس** در نماز خوف به **عسفان** نوع دوم نماز خوف است که رسول خدا (ص) به **ذات الرقاع** کرده است، که دشمن نه برجهت قبله بود، مسلمانان را دو فرقت ساخت یك فرقت برابر دشمن فرستاد، تا سلاح برگرفتند، و پاس میداشتند، ویك فرقت با امام دور شدند چندانکه تیر دشمن بدیشان نرسید امام یك رکعت نماز کرد با ایشان، چون با قیام شد امام در رکعت دوم، مأمومان نیّت مفارقت کردند، وفاتحه وسورتی کوتاه برخواندند، و آن یك رکعت که باقی بود روز بگزاردند، وسلام بازدادند، و امام همچنان در قیام انتظار میکشید، تا ایشان

واپیش دشمن شدند ، وآن فرقت که برابر دشمن بودند باز آمدند ، و نماز خود در نماز امام بستند ، وآن یك رکعت که باقی بود امام بایشان بگزارد ، وچون بتشهّد رسید ، امام تشهّد دراز در گرفت ، و ایشان بی آنکه نیّت مفارقت کردند آن رکعت دوم باز آوردند ، و بتشهّد درامام رسیدند ، وآنگه همه بهم سلام باز دادند اینست معنی خبر **خوات جبیر** ، که از پدر روایت کرده از **مصطفی (ص)** که به **ذات الرقاع** نماز خوف چنین کرد

نوع سیوم نماز خوف که رسول خدا (ص) به **بطن نخله** کرد مسلمانان را دو فرقت کرد ، همچنانکه در **ذات الرقاع** پس هردو رکعت نماز بایك فرقت بگزارد، وسلام باز داد ، و ایشانرا برابر دشمن فرستاد بنگوشوانی (۱) ، وآن فرقت دیگر آمدند ، و رسول خدا دیگرباره هردو رکعت با ایشان بگزارد به نفل ، چنانکه آن فرقت دوم فریضه میگزاردند ، ورسول خدا نافله و اگر این نماز درحضر باشد ، امام بافرقت اوّل چهار رکعت بگزارد بنیّت فرض ، و بافرقت دوم چهار دیگر بگزارد بنیّت نافله اینست معنی خبر **بوهریره** که رسول خدا (ص) به **بطن نخله** نماز خوف چنین کرد

یك نوع دیگر است نماز خوف که **بوحنیفه** اختیار کرده است ، و تمسّك بخبر **عبدالله عمر** کرده است ، وآن آنست که امام مسلمانانرا دو فرقت کند ، گروهی با امام در نماز شوند ، وآن گروه دیگر ایشان را میگوشند ، چون ایشان که در نمازاند یك رکعت کرده باشند ، و از هردو سجود فارغ شده ، وا پیش دشمن شوند همچنان در نماز ، و هیچ سخن نگویند ، وآن طائفه که گوشوانی(۲) میکردند آیند ، با امام باقی نماز بکنند ، تا نماز امام تمام شود ، و سلام باز دهد پس این

---

۱ ــ نسخهٔ ح بنگهبانی ۲ ــ نسخه ح بنگهبانی

طائفه همچنان در نماز و باسلاح نجای قوم باز شوند، و پاس میدارند، تا آنان باز آیند، و باقی نماز خویش هم بر آن جای تنها بگزارند، و باز گردند، و آن طائفهٔ دیگر آیند، و باقی نماز خویش همچنان گزارند تنها

امّا برداشتن سلاح در نماز خوف در آن تفصیلی است گفته‌اند که سلاح بر پنج ضرب است سلاحی که برداشتن آن حرام است، و نماز با آن درست نیست، و آن آنست که نجاستی بآن رسیده باشد از خون یا غیر خون، یا تیری که پر آن از حیوانی باشد که نخورند دوم سلاحی که برداشتن آن مکروه است، از آنکه مرد را گرانبار کند، و افعال صلوة بتمامی بجای نتواند آورد، چون جوشن و مغفر و مثل آن سیوم سلاحی که برداشتن آن بیك قول مستحب است، و بیك قول واجب، که دشمن را بدان از خود دفع کند، چون شمشیر و کارد و امثال آن چهارم سلاحی است که دشمن را از دیگران بدان دفع کند، مستحبّ است داشتن آن چون کمان وتیر پنجم سلاحی است که باندازهٔ جایگه توان داشت، و آن رمح است، اگر بحاشیهٔ صف بود که مردم را از آن رنج نبود مستحبّ است داشتن آن، واگر درمیان صف بود که مردم را از آن رنج بود کراهیت بود داشتن آن

«ولاجُناحَ علیکم اِن کانَ بکم اَذیً مِن مطرٍ» - ابن عباس گفت رسول خدا(ص) در بطن نخله با بنی انمار جنگ کرد، وایشانرا بهزیمت کرد، ومال ایشان بغنیمت برداشت، وفرزندان ایشان بردگان گرفت، و دشمنان همه بگریختند، و پراکنده گشتند رسول خدا و یاران آنجا ساکن شدند و بیارمیدند، و سلاحها بنهادند پس رسول خدا (ص) تنها برخاست، و حاجتی را که درپیش داشت بگوشه‌ای بازشد، و وادی باز برید، و در آن زیر درختی فرو آمد جماعتی مشرکان بر کوه شده‌بودند، و کوه را پناه خود کرده درمیان ایشان یکی بود **عوف بن الحارث المحاربی**،

از دور نظر کرد ، رسول‌خدا (ص) را تنها دید در زیر آن درخت شمشیر بر گرفت، و آمد بقصد رسول‌خدا رسول (ص) از آمدن **عوف** آگاهی نداشت ، تا ناگاه او را برسر خود دید ، ایستاده وشمشیر کشیده گفت یا **محمد** ! آن کیست که این ساعت ترا فریاد رسد ، و مرا از تو باز دارد ؟ رسول(ص) گفت خدا است که مرا فریاد رسد ، و ترا از من باز دارد ، آنگه روی سوی آسمان کرد و گفت « اللّهمَّ اكْفِنِي عوفاً ! » بارخدایا کفایت کن این کار ، و**عوف** را ازمن باردار پس **عوف** آهنگ آن کرد که ضربتی زند ، ناگاه میان دو کتف وی زخمی رسید کـه بروی درافتاد ، و شمشیر ازدست وی بیفتاد ، رسول‌خدا برخاست ، وشمشیر بر گرفت و گفت یا**عوف** ! آن کیست کـه این ساعت ترا ازمن نگه دارد ؟ و مرا ازتو بازدارد ؟ **عوف** گفت هیچکس نیست مگر که تو خود نکنی رسول‌خدا (ص) گفت گواهی میدهی که خدا یکی‌است ، ومن بنده و رسول اوأم ، تا این شمشیر بتو بازدهم ، گفت این یکی نمیتوانم ، لکن گواه باش که بعد از ین هر گز باتو جنگ نکنم ، و هیچ دشمنی را برتو یاری ندهم رسول‌خدا (ص) شمشیر بوی بازداد ، **عوف** گـفت یا **محمد** ! والله کـه تو از من بهتری و جوانمردتری ! رسول (ص) گفت « أَجل ، أنا احقُّ بذلك منك » آری من بدان سزاوارترم کـه کنم پس **عوف** باصحاب خویش باز گشت ، و ایشان او را ملامت کردند ، که چون دست یافتی چرا این کار تمـام نکردی ؟ وی قصهٔ خویش بگفت ، وهمه خاموش شدند ، و **رسول خدا** (ص) پیش یاران بازآمد و ایشان را ازآن خبر کرد ، و این آیت برایشان خواند

« ولا جُناحَ علیکم إن کان بکم أذیً مِن مطرٍ أو کنتم مرضی أن تَضَعوا أَسلِحَتَکم » ـ قومی گفتند این رخصت است درسلاح فرونهادن اندر نماز خوف ، که بقول بعضی سلاح برداشتن اندر نماز خوف فرض است ، ونیز رخصت است بعذر بیماری

و باران، که سلاح فرو نهند، از آنکه بیمار از برداشتن آن گرانبار و رنجور شود، و سلاح باران تباه گردد

آنگه گفت « وَخُذوا حِذرَکم » ـ برحذر باشید از دشمن، و هشیار باشید اندر نماز، نباید که اندر نماز ناگاه بسر شما رسند، و شما را غافل گیرند « انّ‌اللّه اَعَدَّ لِلکافرین » یعنی فی‌الآخرة، « عذاباً مُهیناً » یُهانون فیه

النوبة الثالثة

قوله تعالی « وَمَن یُهاجر فی‌سبیل‌اللّه » الآیة ـ ربّ‌العالمین، خدای جهانیان، و دارندهٔ همگان، و دانای مهربان، درین آیت نشان رحمت از خود میدهد، ولطف خود با بندگان مینماید، و مؤمنان را بر هجرت میخواند، و مهاجران را میستاید و مهاجران سه گروه‌اند گروهی از بهر دنیا هجرت کنند، تجارتی درپیش گیرند، یا طلب معیشتی کنند، و هرچند که این کار درشرع مباح است، امّا عاقبت بنه‌بیند که سر به چه باز نهد، وحاصل آن بچه باز آید، که مصطفی (ص) گفت « حبّ‌الدّنیا رأسُ کلّ خطیئةٍ »، ونیز گفته « لاتتّخذوا الضَیعةَ فترغبوا فی‌الدّنیا » این مهاجر پیوسته در رنج و عنا است، و بدست دزدان گرفتار، وبرشرف هلاك، بطمع آنکه با مباحی بدست آرد، فرصی بگذارد، وآنگه سود، و مایهٔ هردو بریان آرد یقول‌اللّه عزوجلّ « یُریدون عَرَضَ الدّنیا واللّهُ یریدُ الآخرة » گروهی دیگر زاهدان‌اند که هجرت ایشان از بهر عقبیٰ بود، و روش ایشان از روی معنی باشد، منازل طاعات بُرند، ومراحل عبادات بقدم همّت پیمایند، گاه حج کنند، و گاه غزا، گه جهاد، و گه زیارت، گه نماز، و گه روزه، گه ذکر نام خدا، گه فکر درآلاء و نعماء خدا مصطفی (ص) از بهر ایشان گفته « سیروا سبق‌المفردون » قالوا یارسول‌اللّه

وما المفرّدون؟ قال «المهتدون الذين يهتدون بذكرالله، يضع الذكرُ عنهم اثقالهم، فيأتون يومَ القيامة خفافاً» و ربّ العزّة در حقّ ایشان میگوید «ومَن ارادَ الآخرةَ وسَعیٰ لها سعیَها وهومؤمنٌ فأولٰئك كان سعيُهم مشكوراً»

بدیگر گروه عارفان‌اند که هجرت ایشان ازبهر مولی بود، و هجرت ایشان هم درنهاد ایشان بود، درپردهای نفس هجرت کنند تا بدل رسند، وآنگه درپردهای دل هجرت کنند تا بجان رسند، و آنگه در پردهای جان هجرت کنند تا بوصال جانان رسند

گفتم که جات جویم ای ماهِ دلستان؟

گفتا قرارگاه مست جان دوستان

مردی پیش **بویزید بسطامی** شد، گفت چرا هجرت نکنی؟ و بسفر بیرون نشوی تا خلق را فائده دهی؟ جواب داد که دوستم مقیم است، بوی مشغولم، بدیگری نمیپردازم آن مرد گفت آب که دیر ماند در جایگاه خود بگندد **بویزید** جواب داد که دریا باش تا هرگز نگندی آنگه این بیت بگفت

اَرَى الحجاجَ يُرجون المطايا

وها أنا ذا مطايا الشوق اُزجي

اذا ما كعبة قُصدت و حُجّت

فوجهك قبلتي و إليك حجي

«و اذا ضربتم في الارض فليس عليكم جناحٌ أن تقصروا من الصلوة» ـ حکم قصر در فرض نماز اندر سفر، هرچند که عموم خلق را تخفیفی و رخصتی است اما اهل خصوص را چون قهری و بعدی است از حضرت، لاجرم ایشانرا عوضی بازداد هم در سفر اباحت نفل بر راحله یا پیاده روی در سفرخود کرده، بی استقبال قبله،

تا بدانی که بر آن درگاه حجاب نیست، و بند نیست، و منع نیست، و دستوری مباحات بردوام هست، چنانکه خواهی از روی اشارت میگوید بندهٔ من! اگر قرب میخواهی اینك در گشاده، و بار داده، و منعی نه! و اگر بُعد میخواهی برسبیل رخصت اینك ترا رخصت، و خشمی نه! اینست غایت کرم، و کمال لطف، حفظست وفا، وتحقیق معنی وِلا

«و اِذا کنتَ فیهم فَاَقمتَ لهمُ الصّلوةَ» الآیة - درین آیت دلالت روشن است که بنده مادام که تا یك نفس از اختیار باوی بود، حکم نماز از وی برنخیزد، نه در حال امن، نه درحال خوف، نه آن یك ساعت که سلطان حقیقت بروی مستولی بود، و وی درنقطهٔ جمع، ونه آن وقت که علمات احکام شرع بروی روان بود، و وی در وصف تفرقت

مردی در پیش جنید آمد و گفت نوری چندین روزاست تا در علمات وجد خویش برفته، و وَلَهی عظیم او را فرا گرفته، و سلطان حقیقت بروی مستولی شده، همانا که بنقطهٔ جمع رسیده جنید گفت که با این همه در وقت نماز چونست وچه میکند؟ گفت چون وقت نماز درآید بکسر بندد، و نماز بشرط خویش بگزارد، و درآن خللی نیارد جنید گفت الحمدلله که شیطان بدو دست نیافتست، و راه بر وی نبرده آن دقت او عین حقیقت است، وحرکت او جمال طریقت است، ونفس او نقطهٔ جمع است

۱۹ - النوبة الاولی

قوله تعالی «فَاِذا قَضیتُم الصلوةَ» چون در بیم نماز خوف بگزارید، «فَاذکرُوا اللهَ» خدای را یاد میکنید [درآمبی]، «قِیاماً» در [بندرستی] برپای،

« وَ قُعُوداً » و [در مالیدن] نشسته ، « وَعَلی جُنوبِکُمْ » و [درناتوانی] بر پهلو ، « فَاِذَا اطْمَأْنَنتُم » چون آمن گشتید و آرام یافتید ، « فَأَقِیمُوا الصَّلٰوةَ » نماز بهنگام بپای دارید ، « اِنَّ الصَّلٰوةَ کَانَتْ عَلَی المُؤمِنینَ » کـه نماز بر مؤمنان ، « کِتاباً مَوقُوتاً (۱۰۳) » نبشته‌ایست واجب بهنگام

« وَلا تَهِنُوا » و سست مگردید ، و فرو مایستید ، « فِی ابتِغاءِ القَوْمِ » درجستن با دشمنان من ، « اِن تَکُونوا تَألَمونَ » اگر شما از زحم می درد یابید ، « فَاِنَّهُم یَألَمُون کَماتَألَمونَ » ایشان هم دردیابند چنانکه شما می درد یابید ، « وَ تَرجُونَ مِنَ‌اللهِ » و شما ازخدا آنچه امید دارید یاوید (۱) ، « ما لایَرجُونَ » و ایشان آن نیابند [که ایشان بیهوده اند و شما بیهوده نه اید] ، « وَ کانَ اللهُ عَلیماً حَکیماً (۱۰۴) » خدای دانای است راست دان همیشه‌ای

« اِنّا اَنزَلنا اِلیکَ الکِتابَ » ما این نامه بتو فرو فرستادیم ، « بِالحَقِّ » براستی و درستی ، « لِتَحکُمَ بَینَ النّاس » تا داوری کنی میان مردمان ، « بِما اَریکَ اللهُ » بآنچه خدای نمود ترا [از پیغام و آگاهی] ، « وَلا تَکُن لِلخائِنینَ خَصِیماً (۱۰۵) » ومگر که کژان را داوری دار باشی

« وَ استَغفِرِاللهَ » و آمرزش خواه ازخدای ، « اِنَّ اللهَ کانَ غَفوراً رَحیماً (۱۰۶) » که خدای آمرزگار است مهربان همیشه‌ای

« وَلا تُجادِل » و داوری مدار ، « عَنِ الَّذینَ یَختانُونَ اَنفُسَهُم » ایشان را که خیانت میکنند در خویشتن ، « اِنَّ‌اللهَ لایُحِبُّ » که خدای دوست ندارد ، « مَن کانَ خَوّاناً اَثِیماً (۱۰۷) » آنرا که کژ کار بود بزهمند [دروغ زن] ، « یَستَخفُونَ مِنَ‌النّاسِ » پنهان میدارند از مردمان ، « وَلا یَستَخفُونَ مِنَ‌اللهِ » وپنهان نمیدارند از خدای [که

---

۱ ـ نسخهٔ ح یابید

نتواسد] ، « وَهُوَ مَعَهُمْ » و او با ایشاںست [بداىش] ، « اِذ یُبَیِّتونَ » آںگه که شب سر میبرند ، « مالایَرضیٰ مِنَ القَولِ » بآںچه حدای بپسندد ار سخن ، « وَکانَ اللهُ بِما یعمَلونَ مُحیطاً (١٠٨) » وحدای بآںچه ایشاں میکںںد داںا است

« ها اَنتُم هٰؤُلاءِ » آگاه بید (١) و گوش دارید شما که ایماںاید هں (٢) ، « جادَلتُم عَنهُمْ » داوری بداشتید ایشاںرا ، « فِی الحَیٰوةِ الدُّنیا » در زندگانی ایں جهاں ، « فمَن یُجادِلِ اللهَ عَنهُم یَومَ القِیٰمَةِ » آں کیست که داوری ایشاں دارد روز رستاخیر ؟ « اَم مَن یَکُونُ عَلَیهِم وَکیلاً (١٠٩) » یا کیست که بر ایشاں وکیل بود [بسده وکارسار]

النوبة الثانية

قوله تعالی « فاذا قضیتمُ الصّلٰوة » الآیة ـ میگوید چوں ار بمار حوف فارغ گشتید ، و رخصت که دادیم در آں پدیرفتید ، آںگه حدایرا عزّوجلّ بمار کسید ، اگر بیدرست باشید برپای استاده ، و اگر بیمار باشید بشسته ، واگر خسته باشید که نتوانید نشستن ، حسب فرا داده دکر اسحا بمعنی بمار است چنانکه آنجا گفت «الّذین یذکُرونَ اللهَ قیاماً وقعوداً » ، و روا باشد که بمعنی توحید و تسبیح و شکر باشد ، یعنی که چوں ار بمار فارغ گستید حدایرا یاد کنید بتعظیم و تقدیس و تسبیح و شکر **مصطفی** (ص) گفت « ذکرُ الله علَم الایمان ، وبراءةٌ مِن النفاق ، وحصنٌ مِن الشیطان ، وحِرزٌ مِن النیران » و به **موسی** (ع) وحی آمد « یا **موسی** ، اجعلنی مِنك علیٰ بالٍ ولا تَنسَ ذکری علی کلّ حالٍ ، وَلیَکُن همّك ذکری ، فانّ الطّریق علیَّ »

« فاِذَا اطمَأننتم فَاَقیمُوا الصّلٰوةَ » میگوید چوں آرام گرفتید ، و ار بیم و

١ ـ نسخهٔ ج باشید ٢ ـ نسخهٔ ج کلمهٔ هںرا ندارد

برس و بیماری و قتال با دشمن آمن شدید ، و خطهای خویش باز گشتید ، نمازتمام کنید ، یعنی چهار رکعت « اِنَّ الصَّلوٰةَ کانَت عَلَی المؤمنین کتاباً موقوتاً » ـ که نماز فرضی است برمؤمنان نبشته ، و برایشان واجب کرده ، و وقتهای آن پیدا کرده دو رکعت در سفر ، وچهار در حضر موقوت و موقّت هردو یکسانست ، یقال وَقَتَ اللّه علیهم و وَقَّته ، ای جعله لأوقاتٍ ، ومنه قوله «وإذَا الرُّسل اُقِّتت »، و « وُقِّتت » مشدّد و مخفّف خوانده‌اند ، وتخفیف فصیح‌تر ، بدلیل قوله « موقوتاً » زیداسلم گفت « موقوتاً » ای مُنَجَّماً تُؤَدّونها فی انجمها ، کلّما مضیٰ نجمٌ جاء نجمٌ قال مجاهد الموقوت ، المفروض

فصل

فی کیفیة الصلوة و ذکر حقوقها

بدان که نماز بنیاد دین است ، و عماد مسلمانی ، و سیّد همه عبادتها هر که این پنج نماز فریضه بجای آورد عهدی بسته آمد ویرا باحق جلّ جلاله ، که ویرا بیامرزد ، و درامان وحمایت خود دارد و هرکه از گناه کبائر دست بداشت اگر صغائر بروی رود این پنج نماز کفّارت آن باشد

پرسیدند از **مصطفی** (ص) که از کارها چه فاضلتر؟ گفت نماز بوقت خویش بپای داشتن

امّا کیفیت نماز آنست که چون خود را طهارت دادی بشرط شریعت ، جامهٔ پاک پوشی ، و برجای پاک بایستی (١) ، روی بقبله آورده ، ومیان دوقدم مقدار چهار انگشت گشاده ، و پشت راست بداشته ، و سر درپیش افکنده ، وچشم فراموضع

١ ـ نسخهٔ ج بستی

سجود گماشته، و اگر شیطان وسوسه‌ای فراپیش آورد، «قل‌اعوذ» برخوانی، و آنگه اگر دانی که کسی بتو اقتدا میکند، بانگ نماز گوئی بآواز بلند، و اگر نه که تنها باشی، براقامت اقتصار کنی، و نیّت در دل حاصل کنی، و گوئی ادا میکنم فریضهٔ نماز پیشین خدایرا جلّ جلاله، و نیّت در دل و تکبیر برزبان هردو برابر داری، و هردو دست تا نزدیک گوش برداری، چنانکه سرانگشتان برابر گوش بود، و هردو کف برابر دوش، و انگشتان گشاده، و اللّه اکبر بگوئی، پس دست چپ بر زیر سینه نهی، و دست راست بر زبر چپ نهی، و انگشت شهادت و انگشت میان بپشت ساعد چپ فرو گذاری، و دیگر انگشتان برساعد حلقه کنی، ودست فرو نگذاری، و آنگه باز سینه بری، بلکه هم در فرو آوردن سینه بری، که درست اینست و در نمازشدن و تکبیر کردن چنانکه مهوّسان (۱) وجاهلان مبالغت نمایند و تکلّف کنند، نکنی، و چون دست برهم نهادی تکبیر تمام کنی، و گوئی کبیراً والحمدللّه کثیراً، و سبحان‌اللّه بکرةً وأصیلاً آنگه دعاء استفتاح برخوانی، و أعوذ بگوئی، و سورة الحمد برخوانی و تشدیدهای آن بجای آری، و اگرتوانی فرق میان صاد و ظا بجای آری، امّا در حروف مبالغت نکنی، چنانکه پشولیده (۲) شود، و بآخر آمین بگوئی، نه پیوسته بآخر سورة، لکن اندکی باید گسسته آنگه سورتی برخوانی و در نماز بامداد، و در دو رکعت نخستین از نماز شام و خفتیدن، سورة الحمد و سورتی دیگر با بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم، بجهر بخوانی، و بقراءت آواز برداری، اگر امام باشی، و گرتنها، مگردرآن حال که اقتدا بدیگری کنی پس رکوع را تکبیر کنی چنانکه بآخرسورة پیوسته باشد، و درین تکبیر دست برداری و تکبیر همیگوئی، تا آنگه که بحدّ رکوع رسی، و کف هردو دست بردو زانو نهی، انگشتها از هم

۱ - مهوس شخص هوسباز ۲ - شولیدن و پژولیدن پریشان و درهم شدن (فرهنگ رشیدی)

گشاده، و زانو راست بداشته، وهردو بازو از پهلو دور داشته، مگر که زن باشد آنگه سه بار گوئی « سبحان ربّی العظیم »، واگر امام باشی هفت بار یا ده بار نیکوتر بود، پس از رکوع باز آئی دست برداشته و میگوئی « سمع‌الله لمن حَمِده » تا راست بایستی(۱)، وآرام گیری، چون راست بایستادی(۲) گوئی « ربّنا لك الحمد مِلء السّمٰوات و مِلء ماشئتَ من شیءٍ بعدُ »، پس تکبیر کنی، وبسجود شوی، وآنچه بزمین نزدیکتر است از اعضا، باید که بیشتر بزمین رسد، اوّل زانو، آنگه دست، آنگه پیشانی، آنگه بینی، و دو دست برابر دوش برزمین نهی، انگشتها بهم باز نهاده و اگر زن باشد جملهٔ اعضا فراهم دارد و « سبحان ربّی الأعلیٰ» سه بار بگوئی، و اگر تنها باشی بیفزائی، هفت یا ده بار پس تکبیر کنی و از سجود برآئی، و برپای چپ نشینی، و هردو دست بر دورآن نهی، وگوئی « ربِّ اغفرلی وَ ارْحمنی وَ ارزُقنی وَ اهْدِنی وَ اجبرلی وعافِنی وَاعفُ عنّی »، وسجود دیگرهمچنین کنی پس از سجود باز نشینی نشستنی سبک، که آنرا جلسة الاستراحة گویند، وتکبیر کنی، و برپای خیزی ودیگر رکعت همچون اوّل بگزاری «اَعوذ» بر سر قراءت فرونگذاری پس‌چون ازسجود دوم رکعت فارغ شدی، بتشهد نشینی برپای چپ، هردو دست بر ران نهاده، و انگشتان دست چپ گشاده داری، و انگشتان دست راست فرو گیری، مگرمسبّحه، چنانکه در عدد پنجاه وسه گیری، چون بکلمهٔ شهادت رسی آنجا که گوئی « الّا الله » مسبّحهٔ دست راست برداری، و بدان اشارت بوحدانیّت کنی و در تشهّد دوم همچنین، لکن در تشهّد آخر هردو پای از زیر برون آری، وبجانب راست پای چپ بخوابانی، وقدم راست بپای کنی، انگشتان بقبله، وسُرون(۳) چپ‌برزمین نهی، و درتشهّد اوّل « اللّهمّ صلّ علی محمّد وعلی آل

---

۱ و۲ ــ نسخهٔ ح بیستی بیستادی ۳ ــ سرون، بضم اول، شاخ گاو و گوسفند و امثال آن، و بضم اول بمعنی سرین است که نشستنگاه مردمان و کفل چارپایان باشد (برهان قاطع)

محمّد » بگوئی ، و برپای خیری ، و در تشهد دوم تمام بخوانی ، و دعاء معروف در افزائی ، وسلام باز دهی گوئی « السّلام علیکم و رحمةالله » ، و روی از جانب راست کنی ، چندانکه از قفا یك نیمهٔ روی تو بهبیند ، و در سلام دوم روی از جانب چپ کنی همچنین ، و در هردو سلام روی بقبله سلام ابتدا کنی ، و در سلام نخستین نیّت بیرون آمدن کنی از نماز ، و درسلام دوم نیّت سلام بر حاضران وفریشتگان(۱)

مصطفی (ص) گفت هر که نماز بوقت خویش کند ، وطهارت نیکو کند ، و رکوع و سجود تمام بجای آرد ، و بدل خاشع و متواضع بود ، نماز وی میشود تا بعرش ، سپیدوروشن ، میگوید خدای ترانگه داراد ، چنانکه مرانگه داشتی ! وهر که نماز بوقت خویش نکند ، وطهارت نیکو نکند ، و رکوع و سجود تمام بجای‌نیارد ، آن نماز وی میشود تا بآسمان ، سیاه و تاریك ، و همی گوید خدای‌تعالی ترا ضایع کناد ، چنانکه مرا ضایع گذاشتی ! تا آنگه که الله خواهد جلّ‌جلاله ، پس آن نماز وی چون جامهٔ کهن درهم بپیچند و بروی وی باز زنند

و فرائض و سنن نمـاز و آداب و شرائط آن بتفصیل در سورة **البقرة** شرح دادیم ، و فضائل آن بعضی برشمردیم ، و اعادت شرط نیست

« ولا تَهِنوافِی ابتغاءِ القوم » ـ ای لا تَضعُفوا ولا تَتحیروا ، کقوله « فما وَهَنوا لِما اصابهم فی‌سبیل‌الله » **مقاتل حیان** گفت ایں آیت پس از وقعهٔ **احد** آمد ، آنگه که **حمزه** و جماعتی مسلمان کشته شدند ، و **بوسفیان** و قوم وی برفته بودند ، ربّ‌العالمین **مصطفی** (ص) و یارانرا فرمود ، بعد از آن وقعت بچند روز که بر آثار ایشان بروید ، و جنگ کنید رسول‌خدا دعوت کرد مؤمنان را بآنچه الله فرمود ،

---

۱ ـ نسخهٔ ج درسلام نخستین نیت بیرون آمدن کنی ازنماز و نیت سلام برحاضران و فریشتگان ، و در دوم سلام برحاضران و فرشتگان

ایشان بنالیدند ازجراحتها که بر ایشان بود ، و درد خویش اظهار کردند رب العالمین آیت فرستاد « إن تکونوا تألمونَ فإنّهم یألمون کما تألمون » ، گفت اگر شما مینالید ، ایشان نیز مینالند ، و اگر شما از زخم و جراحت رنجورید ، ایشان نیز از زخم و جراحت رنجوراند آنکه شما بر ایشان افزونی دارید که شما از خدا امید ثواب و شهادت ، ونصرت وظفر ، و اظهار این دین برهمه دینها دارید ، و ایشان این امید ندارند **مصطفی** (ص) گفت « وَالّذی نفسی بیده ، لَأسیرنّ فی آثارهم ولو بنفسی » پس هفتاد مرد باوی بیرون شدند **ابوبکر** در ایشان بود ، و **عمر** ، و**علی**، و **زبیر** ، و **عبدالرحمن عوف** ، و **ابوعبیده جراح** ، و جماعتی از **انصار** ، تا به **بدرصغری** رسیدند ، و ربّ العزة رعب در دل **بوسفیان** و اصحاب وی افکند ، تا بیرون نیامدند و این قصّه در **آل عمران** شرح گفتیم

« إنّا انزلنا الیك الکتابَ بِالحقّ » ـ سبب نزول این آیت آن بود که مردی از عداد انصار نام وی **طعمة بن ابیرق الظفری** ، زرهی دزدیدند از عمّی از آنِ خود ، و آن دزدی را برجهودی آلود که در آن سرای میآمدی ، نام وی **زیدبن السمین** آن جهود پیش رسول خدا (ص) آمد ، و بانگ کرد به بیگناهی خود قبیلهٔ **طعمه** آمدند که ویرا معذور کنند بنزدیك رسول(ص) رسول خدا بعذر وی ، وبیگناهی وی سخن گفت ، این آیت آمد آنگه **طعمه** گریخت از **مدینه** و به **مکه** آمد ، و بمشرکان بپیوست و درشأن وی آمد « ومَن یشاقق الرسول » الآیة بروایتی دیگر گفته‌اند این قصّه ، و آن قول **مقاتل** است ، گفت **زیدبن السمین** درعی بودیعت نهاد نزدیك **طعمة بن ابیرق** پس چون بازخواست طعمه جحود آورد ، و انکار کرد پس زید باقوم آمدند بدر سرای **طعمه** بطلب درع ، **طعمه** در سرای بست ، و درع برداشت ، و درخانهٔ همسایهٔ خویش **ابوهلال انصاری** افکند ، پس دربگشاد و ایشان

درآمدند، و درع طلب کردند، وبیافتند پس **طعمه** گفت من در خانهٔ **بوهلال** درعی دیده‌ام، همانا که درع شما است درع از آنجا بیرون آوردند، و **طعمه** نفی تهمت خویش را قوم خود جمع کرد، وآمدند برسول خدا، و **طعمه** شکایت کرد که مرا فضیحت کردند، و نسبت دزدی بامن کردند، وهر کسی زبان در من نهاد، رسول‌خدا (ص) همّت کرد که عذر وی بپذیرد، وآن قوم را که در خانهٔ وی شدند عتاب کند، ربّ‌العالمین آیت فرستاد «انّا انزلنا الیك الکتاب بالحقّ» ای بالامر والنهی و الفصل

«لتحکم بین‌النّاس بما اریٰك اللّٰهُ» ـ بما علّمكَ اللّٰهُ فی کتابه، کقوله «ویَرَی الذین‌اوتوا العلم» ای یعلم «ولاتکُن لِلخائنین خصیماً» ـ خائنین اینجا **طعمه** است و قوم وی، وخصیم آنست که از بهر کسی حجّت آرد، و دیگران را از وی دفع کند **بوحاتم** گفت اگر بحق بود خصم گویند، و اگر باطل‌بود خصیم گویند آنگه ربّ‌العزّة **مصطفی** (ص) را استغفار فرمود، گفت «وَاستغفرِاللّٰهَ» مفسّران گفتند معنی‌آنست که آمرزش خواه از اللّٰه، ازین معذور داشتن **طعمه**، و آن همّت که کردی که قومی را از بهر **طعمه** عتاب کنی وگفته‌اند که معنی‌آنست که ایشانرا استغفار فرمای بآنچه ترا درآن داشتند که نصرت صاحب ایشان کنی، و **طعمه** را معذور داری

وگفته‌اند «ولاتکُن لِلخائنین‌خصیماً» هرچند بظاهرخطاب با **مصطفی**(ص) است، امّا مراد باین غیر اوست، چنانکه جای دیگر گفت «فاِن کنتَ فی شكّ ممّا انزلنا الیك»، و معلوم که **مصطفی** (ص) در آنچه بوی فرو فرستادند شكّ نبود و اگر کسی گوید پس چرا استغفار فرمودند؟ ویرا جواب آنست که استغفار واجب نکند که آنجا ذنبی است نه بینی که در سورة **العصر** او را باستغفار فرمودند، بی مقدمهٔ گناهی و در جمله، استغفار انبیاء بر سه وجه‌است یکی گناهی را که پیش از نبوت وی رفته باشد دوم گناهان امّت

و قرائت ویرا سیوم ترك مناهی را که خطر شرعی هنوز در آن نیامده باشد

« ولا تُجادِلْ عنِ الّذین یَختانون انفُسَهم » - یعنی یَظلمون انفسَهم بالخیانة و السّرقة ، و یَرمون بها غیرَهم جدال ، درشتی وسختی خصومت گرفتن است . و رسنی که پیچ وی سخت باشد جدیل گویند ، و چرغ (١) که صید آن سخت باشد و قوّت آن تمام ، اجدل گویند و جدال در اصل بردو ضربست ، یکی پسندیده ، وقرآن بدان آمده ، و آن آنست که ربّ‌العزّة گفت « وجادِلهم بِالّتی‌هی‌احسن » گفته‌اند این مجادلت نیکو که رسول را فرموده‌اند آنست که تا کافرانرا گوید شما بتی چند ازچوب تراشیده‌اید ، و بخدائی میپسندید ، چونست که مرا برسولی نمی‌پسندید ؟ و جدال مذموم ناپسندیده آنست که ربّ‌العالمین گفت « ما یُجادل فی آیات‌الله الّا الّذین کفروا » ، ومصطفی (ص) بروفق این گفته « الجدال فی‌القرآن کفرٌ » وقال (ص) « لعن‌الله الّذین اتّخذوا دینهم شجناً » یعنی الجدال فی‌الدّین وقال (ص) « ماضلّ قومٌ بعدهدیً کانوا علیه الّا اوتوا الجدل ، ثمّ قرأ ماضربوا لك الّا جَدَلاً ، بل‌هم قوم خَصِمون » وقال علی بن ابی طالب(ع) « ایّاکم و الخصومة فانّها تَمحقُ الدّین » گفته‌اند این مبالغت نمودن در ابطال جدال ، و تعظیم نهی از آن ، آنست که مؤمن گاه بود که مجادلت کند در قرآن ، و خصم بروی غلبه کند ، و منافق در قرآن مجادلت کند و برخصم غلبه کند ، آنگه کسی که ضعیف ایمان باشد درضلالت افتد ، وبدین معنی خبر مصطفی (ص) است بروایت نواس بن سمعان ، قال قال رسول‌الله(ص) « لا تضربوا کتابَ‌الله بعضه ببعض ، ولا تکذّبوا بعضَه ببعض فوَالله ان المؤمن لَیُجادل بالقرآن فَیُغلب ، و اِن المنافق (اوقال‌الفاجر) لیُجادل فی القرآن فَیَغلب »

---

(١) چرغ مرغ شکاری معروف (فرهنگ رشیدی)

«انّ اللّٰه لا یُحبّ مَن کان خوّاناً اثیماً» ـ میگوید الله دوست ندارد هر خیانتکاری دروغ زن اِثم نامی است از نامهای دروغ، و این صفت طعمة بن ابیرق است که خیانت کرد در درع دزدیدن، و دروغ گفت، که بدیگری واست، و از خود بیفکند

«یَستخفون مِن الناس ولا یَستخفون مِن الله» ـ گفته‌اند معنی آنست که شرم میدارند این قوم از مردمان، و خیانتْ خویش ازایشان پنهان میکنند، وشرم نمیدارند از خدای، که نهانهای ایشان میداند، و بعلم با ایشانست، و بآنچه در شب میسگالند بایکدیگر، که چگونه این دزدی بر دیگری نهیم، و از رسول خدا درخواهیم تا ما را مُبرّا کند، ربّ العزّة این همه میداند، و بروی هیچ چیز(۱) ازین پوشیده نیست، اینست که گفت «وکانَ اللّٰهُ بما یَعملون مُحیطاً»

قومی ازجهمیان و معتزله تعلّق کردند باین آیت که «وهُوَ معهم»، گفتند که خدای عزّوجلّ همه جای هست، و در هرمکانی او را یابند، و عجب آنست که این سخن بگفتند، وآنگه خود نقض کردند، و گفتند بر عرش نیست، ولامحاله عرش هم از جمله مکانها است، و از هرمکانی شریفتر و عظیم‌تر است چونست که هرجای نجاستی وهرشکم سگی را مکان وی میپسندند، و عرش شریف وعظیم را نمی‌پسندند نیست این سخن ایشان و معتقد ایشان جز باطل، و بیهوده، و محض زندقه و الحاد ومعنی قول خدا جلّ جلاله «وهومعهم» آنست که بعلم با ایشان است، میداند آنچه ایشان میگویند، و بروی هیچ چیز از افعال ایشان پوشیده نه، و اگر این بمعنی ذات بودی، این آیت که «ءَ اَمِنتم مَن فی السّماء» معنی نداشتی

۱ ـ نسخهٔ ج هیچیز

و اگر کسی گوید که زید در فلان جایگاه است، و آنکه این سخن مقیّد نکند بمعنی یا بچیزی دیگر، در فهمها جز آن نیوفتد، و جز آن نبود که بذات در آنجا بوده « ءَاَمِنتم مَن فی السّما » برین سبق است، جای دیگر گفت « اِلَیه یَصعد الکلمُ الطّیب »، « یُدبّر الأمرَ مِن السّماء الی الأرض » خبر داد ربّ العزّة جلّ جلاله، که تدبیر کار خلق که میکند، از آسمان میکند، و سخن که بر بالا شود، بر وی سخن پاك بر شود اگر ذات باری جلّ جلاله بهر مکانی و با هر کسی بودی، پس این دو آیت را معنی نماندی

« ها اَنتم هؤلاءِ » ـ این خطاب باقوم وقبیلهٔ طعمه است، چهار کلمه است پیوسته، ها تنبیه است، انتم، تعریف است، دیگر «ها» تنبیه را تأکید است، اُولاءِ تعریف را اشارت است میگوید «ها» بیدار باشید «انتم» شما «ها» هان گوش دارید «اُولاءِ» ایشان هن(١) خلاصهٔ سخن آنست که آگاه بید(٢) شما که ایشان اید

« جادَلتم عنهم فِی الحیٰوة الدّنیا » ـ در دنیا برای ایشان خصومت گرفتید، و مجادلت کردید « فمَن یُجادلُ اللهَ عنهم یومَ القیٰمةِ » ـ فردا روز رستاخیز که الله ایشان را بعذاب در کشد، و بدوزخ در آرد، آن کیست که از بهر ایشان می خصومت کشد، و مجادلت کند؟ تا عذاب از ایشان باز دارد

« ام مَن یکون علیهم وکیلا » ـ یا آن کیست که وکیل در ایشان باشد با کار ایشان بسازد؟ یعنی که هیچ کس نباشد « فاِنّ الأمر یومئذٍ لله »

النوبة الثالثة

« قوله تعالی « واِذا قضیتمُ الصلوة » الآیة ـ بدان که این نماز رازی است

١ ـ نسخهٔ ج اینانند ٢ ـ نسخهٔ ج باشید ای

میان بنده وحدا که دریں رار هم نیار است، و هم نـار امرور نیار است، و فردا مار امرور رنج است و فردا گنج امرور ماری گران، فردا روح و ریحان امرور کدّ و کار، و فردا کام و مارار امرور رکوع و سجود، و فردا وجود و شهود

و ار شرف نمار است که ربّ‌العالمین صد و دو حایگه در قرآن دکر آن کرده، و آنرا سیرده نام نهاده صلوة، و قنوت، وقرآن، و تسبیح، و کـتاب، و دکر، و رکوع، و سجود، و حمد، و استغفار، و تـکبیر، وحسنات، و باقیات **ومصطفی** (ص) گفته «الصّلوةُ معراجُ‌المؤمن» و گفته «الصّلوة مأدبةُاللّهِ‌فی‌الأرض»، و علماء سلف گفته‌اند الصّلوةُ عرس المُریدین ونزهةُ العـارفین، و وسیلة المذنبین، و بستان الزّاهدین و گفته‌اند نمار گزارنده را هفت کرامت است هـدایت و کفایت و کفّارت و رحمت و قربت و درجت و مغفرت و اوّل قدم ار شرك بی‌نماری است، که ربّ‌العزّة گفت «ما سَلَکَکُم فی‌سقر؟ قالوا لم نَكُ مِن‌المصلّین» و اسم ایمان درصلوة نهاد آنجا که گفت «وماکانَ اللّهُ لِیُضیع ایمانَکم» ای صلوتکم، و وعدهٔ روزی نمار داد آنجا که گفت «وَأْمُرْاهلَكَ بالصّلوة» الی‌قوله «نحن نرزُقُك» وعدد نمارهـای فرائض پنج آمد بر وَفق اصول شرایع **مصطفی** (ص) اصول‌شرایع را گفت «بُنی الاِسلام علیٰ خمس»، واصول فرایض نمار را «خمس صلوات فی‌الیوم واللّیلة» یعنی که چون بنده این پنج نمار بشرط و وقت خویش بگزارد، ربّ‌العزّة ویرا ثواب جمله اصول شرایع بدهد وهیأت نمـار چهار است قیام، رکوع، سجود و قعود حکمت‌دریں‌آنست که جمله موجودات برچهار شکل‌اند بعضی برهیأت قائمان راست‌اند، وآن درختان‌اند بعضی برهیأت‌را کعان سر فرو افکنده، وآن ستوران‌اند بعضی برهیأت ساجدان روی نخاك نهاده، و آن حشرات‌اند بعضی‌برزمین نشسته‌برهیأت قاعدان، وآن حشیش ونباتست، چنانستی

که ربّ العزّة گفتی بندهٔ مؤمن را در خدمت ما این چهار هیأت بجای آر قیام و رکوع و سجود و قعود، تا ثواب تسبیح آن همه خلایق بیابی و آنگه این نمازها بعضی دو رکعت فرمود چون نماز بامداد، و بعضی سه رکعت چون نماز شام، و بعضی چهار چون پیشین و دیگر وخفتیدن از آنست که بنده دو قسم است یکی روح، دیگر تن نماز دوگانی یکی شکر روح است و دیگر شکر تن، و در باطن آدمی سه گوهر است عزیز یکی دل، دوم عقل، سیوم ایمان، نماز سه گانه شکر این سه خلعت است و باز ترکیب آدمی از چهار طبع است نماز چهارگانی شکر آن چهار طبع است از روی اشارت میگوید بندهٔ من نماز دوگانی شکر تن و جان گذار، و نماز سه گانی شکر ایمان و دل و عقل، و بچهارگانی شکر چهار ارکان بقدر وسع و امکان تا پیدا گردد که مؤمن از همه مطیع‌تر است، و کار وی شریفتر، و درجهٔ وی بنزدیك حق رفیع‌تر

و گفته‌اند که این نماز عقدی است در آن جوهرهای رنگارنگ، هر رنگی از تحفهٔ عزیزی، و حال پیغامبری طهارت فعل **ایوب** پیغامبر است «ارکض برجلك» الآیة تکبیر ذکر **ابراهیم** (ع) است «وفَدَیناه بذبح عظیم» قیام خدمت **زکریا** «و هو قائمٌ یُصلّی فی المحراب» رکوع فعل **داود** «و خرَّ راکعاً و أناب» سجود حال **اسمعیل** است «و تلّه للجبین» تشهّد فعل **یونس** است «اذ أبَق الی الفُلك المشحون» تسبیح فعل فرشتگان است «یُسبّحون بحمد ربّهم» بندهٔ مؤمن دو رکعت نماز با خضوع وخشوع که کند، ربّ العزّة او را کرامت این پیغامبران دهد، و بدرجات ایشان رساند

از این لطیف‌تر شنو هر عبادتی که بندگان آرند، و هر ذکری که فریشتگان کنند، جمله چون تأمّل کنی در دو رکعت نماز جمع است، هم جهاد، وهم حجّ،

وهم زکوة، وهم روزه. امّا جهاد آنست که همچنان که غازیان بحرب کفّار شوند، اوّل صف بر کشند، و حرب سازند، و بمبارزت مبادرت کنند، مرد دلیر جوشن درپوشد، در پیش صف شود، وخصم را در میدان خواند، و باوی جولان کند، آن مرد دلاور در پیش، و دیگران برقفاش ایستاده، و چشم در وی گماشته، و زبانها بتکبیر گشاده، و با دشمن بکارزار درآمده، درنماز جملهٔ این معانی تعبیه است مرد مؤمن اوّل غسل کند، آن زره است که می‌درپوشد، چون وضو کند جوشن است که می‌دربندد، آنگه درصف عبادت وطایفهٔ حرمت بایستند امام چون مبارزان در پیش شود، و در محراب که حربگاه شیطان است، با شیطان و با نفس خویش حرب کند، دیگران چشم در وی نهاده، و دل‌درظفر وی بسته این جهاد از آن جهاد عظیم‌تر، و بزرگتر است که مصطفی (ص) گفت «رجعنا من‌الجهاد الأصغر الی‌الجهاد الأکبر»

و درنمازمعنی زکوة است زکوة پاکی‌مال‌است، ونماز پاکی‌تن «خُذ مِن اموالهم صدقةً تُطهّرهم و تُزکّیهم بها»، «انّ الحسناتِ یُذهِبنَ السّیـآت» این‌پاکی جان است و آن پاکی مال این از آن تمام‌تر، و شریف‌تر، وفی معناه روی انّ رسول‌الله (ص) رأی رجلاً یقول اللّهمّ اغفرلی وما اَراك تَغفِر فقال النّبیّ (ص) «ما اَسوَا ظنَّك بربّك؟!» فقال یارسول‌الله انّی اَذنبتُ فی‌الجاهلیّه و الإسلام فقال(ص) «مافی‌الجاهلیّة فقدمَحاه الإسلام، وما فی‌الاسلام تمحوه الصّلواتُ الخمس»، فأنزل الله تعالی «واقِم الصّلوةَ طرفَیِ النّهار» الآیة و در نماز معنی حجّ است، حجّ احرام واحلال‌است، و نماز را نیز تحریم وتحلیل است و در نمازمعنی حج تمام‌تر، وشرف وی شامل‌تر، والله اعلم

٢٠ - النوبة الاولى

قوله تعالی «وَمَن يَعمَل سوءًا» وهر که بدی کند، «اَو يَظلِم نَفسَهُ» يا بر خود بيداد کند، «ثُمَّ يَستغفِرِالله» آنگه آمرزش خواهد از خدای، «يجدِاللهَ غفوراً رَحيماً (١١٠)» خدای را آمرزگار يابد، ومهربان

«وَمَن يکسِبْ اِثماً» وهر که بزه کند، «فَاِنَّما يَکسِبُهُ عَلىٰ نفسِهِ» آن بزه برتن خويش کند، «وَکانَ اللهُ عَليماً حَکيماً (١١١)» و الله دانا است راست دان هميشه‌ای

«وَمَن يَکسِب خَطيئَةً اَو اِثماً» و هر که بدی کند يا بزه، «ثُمَّ يَرمِ بِهِ بَريئاً» وآنگه آنرا به بيگناهی اندازد [و ويرا متهم کند]، «فَقَدِ احتَمَلَ بُهتاناً» برگرفت از آن کار دروغی و بيدادی «وَ اِثماً مُبيناً (١١٢)» و بزهٔ آشکارا

«وَلَولا فَضلُاللهِ عَلَيکُم وَ رَحمَتُهُ» و اگر نه فضل خدا آيد برتو و مهربانی او، «لَهَمَّت طائِفَةٌ مِنهُم اَن يُضِلوكَ» آهنگ کرد گروهی از ايشان که ترا از راه داد گم کنند، «وَمايُضِلّونَ اِلّا اَنفُسَهُم» وگم نکنند مگر خويشتن را، «وما يَضُرّونَكَ مِن شَيء» و ترا نگزايند هيچ‌چيز(١)، «وَ اَنزَلَ اللهُ عَلَيكَ الکِتابَ وَالحِکمَةَ» و فرو فرستاد خدای برتو نامه و دانش راست، «وَعَلَّمَكَ مالَم تَکُن تعلَمُ» و درتو آموخت آنچه ندانستی، «وَ کانَ فَضلُاللهِ عَلَيكَ عَظيماً (١١٣)» و فضل خدا برتو بزرگ بود هميشه‌ای

«لاخَيرَفی کَثيرٍ مِن نَجويٰهُم» نيکی نيست درفراوانی از رازها که ميکنند، «اِلّامَن اَمَرَ بِصَدَقَة» مگر در راز کسی که کسی را بصدقه فرمايد، «اَو مَعروف»

١ - نسخهٔ ح نهيچيز

یا بر نیکوکاری انگیزد ، « أَو إِصلاحٍ بَينَ النّاسِ » یا آشتی سازد میان مردمان ، « وَ مَن يَفعَل ذٰلِكَ » وهر که ازین [سه کار] یکی کند ، « اِبتِغاءَ مَرضاتِ اللّٰهِ » بجستن خشنودی خدای ، « فَسَوفَ نُؤتيهِ أَجراً عَظيماً (۱۱۴) » آری ویرا دهیم مزدی بزرگوار

« وَمَن يُشاقِقِ الرَّسولَ » وهر که خلاف کند بافرستادهٔ من ، « مِن بَعدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الهُدىٰ » پس آنکه ویرا راستی پیدا شد ، « وَ يَتَّبِع غَيرَ سَبيلِ المُؤمِنينَ » و پی برد جز راه گرویدگان « نُوَلِّهِ ما تَوَلّىٰ » روی وی فرا آن کنیم که کرد [وفرا آن دهیم که پسندید] ، « وَ نُصلِهِ جَهَنَّمَ » و سوختن را رسانیم ویرا بدوزخ ، « وَساءَت مَصيراً (۱۱۵) » و بدشدن گاهی که ایست

« إِنَّ اللّٰهَ لا يَغفِرُ أَن يُشرَكَ بِهِ » خدای نیامرزد که باوی انباز گیرند ، « وَ يَغفِرُ مادونَ ذٰلِكَ لِمَن يَشاءُ » و بیامرزد هرچه فرو ازشرکست ، او را که خواهد ، « وَمَن يُشرِك بِاللّٰهِ » و هر که انباز گیرد بخدای ، « فَقَد ضَلَّ ضَلالاً بَعيداً (۱۱۶) » وی گم گشت گم گشتنی دور

النوبة الثانية

قوله تعالى « و مَن يَعمل سوءًا أو يَظلِم نَفسه » - این « او » بمعنی واو عطف است یعنی و یَظلم نفسَه و معنی سوء درین آیت گفته‌اند که فعل **طعمه** است که درع دزدید ، و معنی ظلم نفس آنست که گناه خویش بدیگری افکند و گفته‌اند هرچند سبب خاصّ است اما لفظ عامّ است ، که « من » از الفاظ عموم است ، و سوء و ظلم هردو در جنس خویش عامّ‌اند سوء شرکست ، و ظلم هرچه فرود از شرک از گناهان و نزدیك اهل حق اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص سبب مقتضی لفظ

ایست که استغفار و توبت هرچه درپیش بود بردارد، وهرمذنبی و مجرمی را سود دارد **مصطفی** (ص) گفت «الا أخبركم بدائكم من دوائكم؟» قالوا بلى قال «فانّ داءَكمُ الذنوب، و دوائكم الاستغفار» **علی بن ابی طالب** (ع) گفت: «عجبتُ لِمَن يقنطُ ومَعَه النجاة» عجب دارم از کسی که نومیدشود ورستگاری باوی گفتند رستگاری چیست که باوی است؟ گفت استغفار و روایت است از **ابن عباس** که گفت گناهان برسه قسم است گناهی که بیامرزند، و گناهی که بیامرزند، و یکی که فرونگذارند اما آنچه بیامرزند، مرد است که گناه کند، پس پشیمان شود، و عذر خواهد، و استغفار کند این آنست که خدای بیامرزد وبفضل خود درگذارد وآنچه بیامرزند، و بهیچ حال مغفرت درآن نشود، شرکست که بنده آرد خدایرا انباز ونظیر و مثل گوید، تعالى الله عن ذلك وآن گناه که فرونگذارند، ظلم است، که بنده بربرادر خود کند، لابد درقیامت جزاءآن بوی رسد، وقصاص کند از وی **ابن عباس** این بگفت، پس این آیت برخواند که «اليومَ تُجزىٰ كلُّ نفس بما كسبت لاظلمَ اليوم» وقال **عبدالله بن مسعود** من قرأ الآيتين من سورة **النساء** «ولو أنهم اذ ظلموا انفسَهم» الآية، «ومَن يعمل سوءً أويظلم نفسَه» الآية، ثمّ استغفر، غفرالله له

«و مَن يَكسِب إثماً فانّما يَكسبه علىٰ نفسه» ـ رب العالمین چون آن قوم را برتوبه خواند، خبرداد درین آیت که این برخواندن ما شما را برتوبه، نه از آن است که ما را از گناه شما گزندی است، یا از شرك شما ضرری، بلکه وبال آن همه بشمابار گردد «وكانَ الله عليماً حكيماً» ـ اى عليماً بسارق الدرع، «حكيماً» حكمَ بالقطع على **طعمة** میگوید الله خوددانا است که آن زره که دزدید؟ وحکیم است، حکم قطع که بر **طعمه** کرد براستی و سزا و کمال حکمت کرد آن روز

که این آیت آمد قوم طعمه بدانستند کــه طعمه ظالم است و دروغ زن ، و دردی وی کرده ، گفتند بوبه کن ، و ازخدا بترس ، و براستی بحق باز گــرد طعمه درایستاد ، وسوگند بدروغ میخورد ، که آن زره بجز جهود بدزدید رب العالمین آیت فرستاد « و مَن یَکسب خطیئةً او اِثماً ثمَّ یَرمِ به بریئاً فقدِ احتمل بهتاناً » الآیة خطیئه سوگندبدروغ است ، و اِثم بیگناه راآلوده کردن میگوید هرکه سوگند بدروغ خورد ، وبیگناهی را آلوده گــرداند ، بهتانی عظیم ، و بزهٔ آشکارا برگرفت بهتان دروغی بود ، یا بیدادی که شنوندهٔ آن درآن درماند از استنکار و تعجّب . آری ! دوکار صعب است ، و سرانجام آن صعب سوگند بدروغ ، و بهتــان بربیگناه ، سوگند بدروغ رامیآید درآثار که ربّ العزّه جلّ جلاله لمّا کتب التوراة بیَده ، قال . بسم‌الله ، هٰذا کتابٌ کتبه الله بیده لعبده موسی ، ان لا تحلِف باسمی کاذباً ، فانّی لا اُزکّی مَن حلف باسمی کاذباً و بهتانرا ، مصطفی (ص) گفت «البهتان علی البریء اثقلُ مِن السّمٰوات » قیل معناه ، وِزرُ الباهت اثقلُ مِن السّمٰوات ، و قیل اجرالمبهوت علیه اثقل مِن السّمٰوات ، یعنی لعِظم اجره

وبروایت جویبر از ضحاك از ابن عباس ، این آیت درشأن عبدالله بن ابی سلول آمد که عائشه را قذف کرده بود ، و از اهل اِفك شده ، و قدهلك فی الهالکین

قوله «ولَولافضل الله علیکم و رحمته ». رحمت در قرآن بریازده وجه است یکی بمعنی نعمت ، چنانکه درین آیت است ، ونظیراین درسورة البقرة و در سورة النور است وجه دوم ، رحمت بمعنی دین اسلام‌است، چنانکه درسورة الدهر گفت « یُدخل مَن یشاء فی رحمته »، یعنی فی دین الاسلام ، و درسورة عسق گفت «ولکن یُدخل مَن یشاء فی رحمته » . وجه سیوم ، رحمت بمعنی جنت ، چنانکه در سورة آل‌عمران گفت « و أمّا الّذینَ ابیضّت وجوهُهم ففی رحمة‌الله »، یعنی جنّةالله ، و در

آخر سورة النساء « فسيدخلهم ربهم في رحمةٍ منه » يعني في الجنة، و در آخر سورة الجاثيه « فيدخلهم ربهم في رحمته » يعني في جنته، و در بني اسرائيل « ويرجون رحمته » يعني جنته، و در سورة البقرة « اولئك يرجون رحمة الله » يعني جنة الله، و در سورة العنكبوت « اولئك يئسوا من رحمتي » يعني من جنتي وجه چهارم، رحمت بمعني مطر، چنانكه درسورة الاعراف گفت « وهو الذي يرسل الرياح نشراً بين يدي رحمته » يعني قدام المطر همانست كه درسورة الفرقان گفت و درعسق « وينشر رحمته » يعني المطر، و در سورة الروم گفت « فانظروا الى آثار رحمة الله » يعني المطر، وقال « اذا اذقنا الناس رحمة »، « وليذيقكم من رحمته » يعني المطر وجه پنجم، رحمت بمعني نبوت، چنانكه درسورة ص گفت « ام عندهم خزائن رحمة ربك » يعني مفاتيح النبوة همانست كه درسورة الزخرف گفت « أهم يقسمون رحمة ربك » يعني النبوة وجه ششم، رحمت بمعني قرآن، چنانكه در يونس گفت « قل بفضل الله وبرحمته » يعني بالقرآن، و در آل عمران گفت « يختص برحمته من يشاء » يعني بالقرآن، و درسورة يوسف گفت « وهدى ورحمة لقوم يؤمنون » وجه هفتم، بمعني رزق، چنانكه در بني اسرائيل گفت « قل لو أنتم تملكون خزائن رحمة ربي » يعني مفاتيح رزق ربي، و در سورة الكهف گفت « ربنا آتنا من لدنك رحمة »، يعني رزقاً، وقال « ينشر لكم ربكم من رحمته » يعني من رزقه و درسورة الملائكة گفت « ما يفتح الله للناس من رحمة » يعني من رزق وجه هشتم، بمعني نصرت است، چنانكه درسورة الاحزاب گفت « قل من ذا الذي يعصمكم من الله ان اراد بكم سوءاً او اراد بكم رحمة » يعني خيراً، وهو النصر والفتح وجه نهم، رحمت بمعني عافيت، چنانكه در سورة الزمر گفت « او ارادني برحمةٍ » يعني بعافيةٍ، « هل هن ممسكات رحمته » يعني عافيته وجه دهم، رحمت بمعني مودت، چنانكه درسوره الحديد گفت « وجعلنا في قلوب الذين اتبعوه رأفة ورحمة »

یعنی مودّةً ، و در سورة **الفتح** گفت « رُحَماءَ بینهم » یعنی مُتوادّین وجه یاوُدهم ، رحمت بمعنی ایمان ، چنانکه در سورة **هود** گفت ازقول نوح « اَرَأَیتم اِن کنتُ علیٰ بیّنةٍ مِن ربّی وآتانی رحمةً مِن عنده » یعنی نعمةً من عنده ، وهو الایمان ، و از قول **صالح** گفت « وآتانی منه رحمةً » یعنی ایماناً

قوله « ولولا فضلُ‌اللهِ‌علیکم ورحمته ـ »معنی آنست که اگر نه آن بودی که الله تعالی بفضل خود ترا نبوّت داد ، وبرحمت خود ترا بوحی نصرت داد ، در دل گرفته بودند طائفه‌ای یعنی قوم **طعمه** که ترا از آنچه حق‌است بگردانند ، تا حکم که کنی بمیل کنی ، چنانکه‌مراد ایشانست ربّ‌العالمین گفت «وَمایُضِلّون الّا انفسَهم »وایشان بجز اضلال تن خویش نمیکنند ، و وبال آن جرم بایشان بازگردد ، که ایشانند که بر بزه کاری و بیداد گری دروغ و بهتان یکدیگر را یاری میدهند

«وما یَضُرّونك من‌شیءٍ » ـ یعنی یا **محمد** ترا از آن هیچ زیان نیست ، که زیان آن کس را بود که گواهی بدروغ دهد ، ویار ناحق باشد پس ربّ‌العزة منّت نهاد بر **مصطفی** (ص) ، وگفت « و اَنزل‌اللهُ علیك الکتابَ والحکمةَ » خدای تعالی فروفرستاد برتو کتاب ، تا حکم که کنی بروفق کتاب کنی ، و روشن کرد ترا درآن کتاب آنچه حکمت در آن است ، و راستی بآن است وقیل « وأنزل‌الله علیك الکتاب و الحکمة» یعنی الحلال والحرام ، «وعلّمَك » من‌امرالکتاب ، وأمرالدّین ، « مالَم تَکُن تَعلم» مِن‌الشّرائع « وکانَ فضلُ‌الله علیك » بالکتاب و النبوّة ، « عظیماً »

قوله « لاخیرَ فی کثیرٍ مِن نجویٰهُم » ـ گفته‌اند چون قوم **طعمه** را معلوم گشت وایشان که ویرا یاری‌میدادند، که طعمه دروغ زن است ، و درع وی دردیده ، با یکدیگرشدند ، و رازی در گرفتند ، وهر کسی بنوعی‌سخن میگفتند ربّ‌العزّة

درشأن ایشان این آیت فرستاد « لاخیرَ فی کثیرٍ مِن نجویٰهم » ـ در آن راز ایشان و در آن سخن که پنهان بایکدیگر میگویند هیچ خیر و نیکی نیست ، « اِلّا مَن اَمر بصدقةٍ اَومعروف » یعنی اَلّا فی نجوی مَن امر بصدقةٍ **مجاهد** گفت این آیت عامّ است ، وجهانیان در آن یکسان‌اند ، میگوید درین رازها که مردم کنند با یکدیگر ، وآن سخنها که در آن خوض کنند ، هیچ خیر نیست مگر آنچه از اعمال بِرّ باشد پس بیان کرد که اعمال برّ چیست « اَلّا مَن امر بصدقةٍ » یعنی خیر در سخن آنکس است که بصدقه فرماید ، « اَومعروف » یا قرضی بکسی دادن ، « اَواِصلاح بین الناس » یا میان مردم صلح افکندن **مصطفی**(ص) گفت « کلامُ ابن آدم کلّه علیه لاله ، اَلّا اَمر بمعروفٍ اونهیٌ عن منکرٍ او ذکرَالله » این حدیث پیش **سفیان** میخواندند ، مردی گفت سخت است این حدیث ، یعنی وعیدی قوی و بیمی تمام است **سفیان** گفت چه سختی‌است درین حدیث؟ این همچناست که در قرآن میخوانی « لاخیرَ فی کثیرٍ مِن نجویٰهم اَلّا مَن امر بصدقةٍ » الآیة جای دیگر میخوانی « لایَتکلمون اَلّا مَن اُذِن له الرّحمٰن و قال صواباً » ، جای دیگر « والعصر اِنّ الاِنسانَ لفی خُسرٍ اَلّا الّذین آمنوا » الآیة

« ومَن یَفعل ذٰلکَ ابتغاءَ مرضات الله » ـ میگوید هر که این صدقه وقرض و اصلاح میان مردم بجای آرد ، وآنگه باین رضاءالله خوید ، ومرادالله خواهد ، ربّ‌العزّة ویرا مزد بزرگوار دهد ، یعنی بهشت این معنی برقراءت **بوعمر وحمزه و یعقوب** است که ایشان « فسوف یُؤتیه » بیا خوانند باقی « نُؤتیه » بنون خوانند ، یعنی ما دهیم او را مزد بزرگوار ، بهشت باقی ، ونعیم جاودانی

رسول‌خدا (ص) **ابوایوب انصاری** را گفت خواهی که ترا راه نمایم بصدقه که ترا به است ازچهارپایان چرندهٔ نیکو؟ یعنی والله اعلم ، که ترا به است از آنکه چهارپایان نیکوداری ، و بصدقه دهی آنگه گفت « تُصلح بین‌الناس اذا تفاسَدوا ،

و تُقرّب بینهم اذا تَباعدوا »، میان مردم صلح دهی آنکه که فساد یکدیگر جویند، و تباهی در کار یکدیگر آرند و میان ایشان نزدیکی جوئی، و باهم آری چون از یکدیگر دور افتند و روی انس بن مالك (رض) قال بینما رسول‌الله (ص) جالسٌ اذ رأیناه ضحك حتّی بدت ثنایاه، فقال عمر ما اَضحکك یا رسول‌الله بأبی و اُمّی؟ قال «رجلان جَثوا بین یدی ربّ العزّة جلّ جلاله، فقال احدهما خُذلی مظلمتی من اخی، فقال الله اَعطِ اخاك مظلمتَه قال یاربّ لم یَبقَ من حسناتی شیءٌ قال الله عزّوجلّ للطّالب کیف تصنع بأخیك ولم یبقَ من حسناته شیءٌ قال یاربّ فَیَحمل من اَوزاری»، ففاضت عینا رسول‌الله (ص) بالبکاء، ثم قال «انّ ذلك لیومٌ عظیمٌ یحتاج فیه النّاس الی ان یُحمل عنهم من اوزارهم فقال الله عزّوجلّ للطّالب ارفع بصرَك فَانظر فی الجنان، فرفع رأسه فقال اَریٰ مدائنَ من فضة وقصوراً من ذهب مکلّلةً باللؤلؤ، لأیّ نبیّ هذا، لِأیّ صدّیق هذا؟ لأی شهید هذا؟ قال لِمَن هو اَعطانی الثمن قال یاربّ! ومَن یملك ثمنَه هذا؟ قال انت تملکه قال بمَ؟ قال بعفوك عن اخیك قال یاربّ! فقدعفوتُ عنه قال خُذبید اَخیك و اَدخله الجنة قال رسول‌الله (ص) فَاتّقوا الله و اَصلِحوا ذاتَ بینکم، فانّ‌الله یُصلح بین المؤمنین یوم القیامة»

قوله «ومَن یُشاقِق الرّسولَ» - ابن عباس گفت این هم در شأن **طعمة بن ابیرق** آمد، که چون آیتها درشأن وی آمد، و فعل بد وی پیدا گشت، وقوم وی بدانستند که وی ظالم و سارق است، و رسول خدا (ص) فرمود با دست وی بُرند، وی از میان بگریخت، و به **مکه** شد و در کافران پیوست، ومرتد گشت چنین گویند که بمردی فرو آمد نام وی **حجاج بن علاط السلمی**، وآن مرد ویرا گرامی داشت چنانکه مهمانان را گرامی دارند پس **طعمه** گمان برد که در درون خانه وی زر نهاده است، چون شب در آمد نقب برد، چون در آن اندرون شد پوست میش نهاده بودند، از آن پوستهای خام خشك گشته، پایش بآن پوستها برافتاد، آواری برآمد

خداوند خانه بآن آواز ازخواب درآمد، ودرآن خانه شد، **طعمه** را بگرفت وبیرون آورد اهل **مکه** گفتند او را سنگسار کنیم **حجاج** گفت هرچند بدمرد و دزد است، امّا مهمان است، و مهمان را کشتن روی نیست پس او را بخواری از شهر بیرون کردند، به حلّهٔ **بنی‌سلیم** فرو آمد، و ایشان بت پرست بودند، و با ایشان بت میپرستید، تا درشرك فروشد، وهلاك گشت پس رب‌العالمین درشأن وی و در مرتدّ گشتن وی این آیت فرستاد **جویبر** گفت از **ضحاك** از **ابن‌عباس** که این آیت درشأن نفری آمد از**قریش** که از**مکه** به **مدینه** هجرت کردند، واسلام درپذیرفتند؛ و رسول‌خدا (ص) ایشان را عطا داد پس شقاء ازلـی در ایشان رسید، به **مکه** بـاز گشتند، و مرتدّ شدند رب‌العالمین ایشان را گفت «وَمَن يُشاقِقِ الرسولَ» شقاق نامی است خلاف را، شقّ عصاء المسلمین از آن گرفته‌اند، وآن آن باشد که مأمور درشقّی بود و آمر درشقّی

« مِن بعد ما تَبيَّن له الهدىٰ » - این‌جا در « له » دو وجه دارد یك وجه آنست که با **مصطفی** (ص) شود که از الله ویرا هدی پیدا و وحی درست دیگر وجه این مَن را است که برسر آیت گفت، که امت‌را استواری **مصطفی** پید است، وپیغامبری وی درست

« وَيَتَّبِع غيرَ سبيل المؤمنين » - گفته‌اند مراد باین اجماع اهل حـق است برحق، در هرعصری اوّل آیتی که **شافعی** از آن دلیل گرفت برصحت اجماع، این آیت بود

حکایت کنند از **شافعی** که **هرون‌الرشید** از من طلب دلیل کرد بر درستی اجماع از کتاب خدا، ومن مهلت‌خواستم سه روز رفتم وسه‌ختم کردم سه روز، و تدبّر و تفکّر درآن تمام بجای بیاوردم روز سیوم بآن‌آیت در رسیدم، شاد گشتم،

و بدانستم که روشن‌تر دلیلی از کتاب خدا اینست و وجه دلیل آنست که ربّ‌العزّة بیم داد وخلاف دین شمرد کسی که نه برسبیل مؤمنان پی‌برد ، و سبیل مؤمنان آنست که برآن متفق شوند از قولی یافعلی چون کافّهٔ علماء عصر فراهم آمدند بچیزی ، وبرآن متفق شدند ، آنرا اجماع گویند و مذهب اهل حق آنست که جایز نیست اجتماع این امّت برباطل وخطا ، بخلاف قول **نظام** که وی روا دارد ، و برخلاف قول **امامیه** و **رافضه** که اجماع نزدیك ایشان خود حجّت نیست ، و بخلاف قول **داود** ، و جماعتی ازاهل ظاهر که گفتند اجماع ، خود اجماع صحابه است ، حجّت آنست وبس و دلیل اهل حق ازجهت سنّت آنست که **مصطفی** (ص) گفت «لاتجتمع امتی علی ضلالة» و رُوی «علی خطأ» و رُوی مَن فارقَ الجماعةَ قید شبر، فقدخلع ربقةَ الاسلام مِن عنقه و رُوی مَن فارق الجماعة مات میتةً جاهلیةً ، و رُوی مَن رأىٰ مِن امیره شیئاً یکرهه فلیَصبر ، فاِنّه لیس احدٌ یفارقُ الجماعة شبراً ، فیموتَ ، الّامات میتةً جاهلیّةً ، و رُوی علیکم بالسواد الأعظم و یداللّٰه‌علی‌الجماعة ومَن شذَّ شُذَّ فی‌النار و رُوی مارَآه المسلمونَ حسناً فهو عنداللّٰه حسنٌ ، وما رَآه المسلمون قبیحاً فهوعنداللّٰه قبیح

و از روی معنی اشارتی کنیم امتها که گذشتند ، در هرعصر که بودند چون بر باطلی متّفق شدندید (۱) ، و بر تغییر و تبدیل اجماع کردندید (۲) ، ربّ‌العزّة پیغامبری بایشان فرستادی ، تا ایشانرا با راه حق وصواب آوردندید(۳) و معلوم‌است که پیغامبر ما (ص) آخرالانبیاء و خاتم ایشانست ، و پس از وی پیغامبری نخواهد بود پس ربّ‌العزّة بکمال مهربانی و کرم خویش این امت را معصوم کرد چون برچیزی متّفق شوند، ربّ‌العالمین ایشانرا درآن پردهٔ عصمت میدارد ، با این عصمت

۱ و ۲ و ۳ ـ نسخهٔ ج شدندی کردندی آوردی

عوض آن بعثت باشد که امّتهای گذشته را بودست، ویَقرُب مِن هٰذا ما رویٰ **ابوهریرة** قال قال رسول‌الله (ص) «انّ **بنی اسرائیل** کانت تَسوسهم الأنبیاء، فاذا مات نبیٌّ قام نبیٌّ مقامه، ولیس بعدی نبیّ» قالوا فمایکون بعدك یارسول‌الله؟ قال «یکون خلفاء کثیرة». قالوا فکیف ترىٰ؟ قال «اَوفوا ببیعة الأوّل فالأوّل، و اَدّوا الیهم مالَهم، فانّ الله سائلهم عن الّذی لکم» امّا جواب قول **داود** و اهل ظاهر آنست که ربّ‌العزّة گفت «و یَتَّبع غیرَ سبیل‌المؤمنین»، برعموم گفت، صحابه و غیرایشان، و آیت برعموم راندن اولیتر، که اخبار صحاح که یاد کردیم همه بر آن دلالت میکند

«نُوَلِّه ما تَوَلّیٰ و نُصله جهنّم». **ابوعمرو** و **حمزه** و **ابوبکر** با سکان «ها» خوانند، و **قالون** و **یعقوب** باختلاس، وباقی باشباع «نولّه ما تولّیٰ». میگوید نَدَعه ومَا اختاره لنفسه، فی‌الدّنیا، لأنّ الله عزّوجلّ وعده العذابَ فی‌الآخرة او را فرو گذاریم در بن دنیا بآنچه خود را اختیار کردست و عذاب آخرت خود برجاست

«انّ‌اللهَ لایَغفِر اَن یُشرِكَ به» الآیة ـ سبب نزول این آیت آن بود که پیری اعرابی پیش **مصطفی** (ص) آمد، گفت یا نبیّ‌الله مردی پیرم، بگناهان آلوده، امّا تا خدا را شناخته‌ام هرگز شرک نیاورده‌ام، و با ایمان آورده‌ام بکفر باز نگشته‌ام، وجز الله خود را یاری ومولائی نپسندیده‌ام، و بر نافرمانی هرگز دلیری و مکابره نکرده‌ام، و از کردها پشیمانم، و از گذشتها عذر میخواهم، و استغفار میکنم، با اینهمه حال من بر نزدیك الله چون خواهد بود؟ ربّ‌العزّة آیت فرستاد «انّ‌الله لایغفر أن یُشرك به و یغفر مادون ذلك لِمَن یشاء» وجه دلالت این آیت بر قول اهل بدعت در آیت پیش رفت، ولاحاجة الیٰ اعادته روی عن **ابن‌عباس** قال ثلاثٌ مَن لیس فیه منهن شیء فانّ الله یغفر مادون ذلك لمن یشاء. من مات لایشرك بالله

شیئاً، ومن لم یکن ساحراً یشمع السّحرة، ومن لا یحقد علی اخیه شیئاً وقال النّبیّ (ص) لمعاذ بن جبل «أتدری یا معاذ ما حق الله علی العباد، وما حقّ العباد علی الله؟» قلت الله و رسوله اعلم، فقال «حقّه علیهم ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئاً، وحقّهم علیه اذا فعلوا ذلك ان یدخلهم الجنّة»

«ومن یشرك بالله فقد ضلّ ضلالاً بعیداً» ـ ای ذهب عن الطّریق وحرّم الخیر کلّه گفته‌اند که ضلال درقرآن برهشت وجه است یکی بمعنی غیّ، یعنی بیراهی، چنانکه ربّ العزّة گفت حکایت از قول ابلیس «ولأضلّنّهم» یعنی ولأغوینّهم عن الهدی فیکفروا، و در سورة یس گفت «ولقد اضلّ منکم جبلاً کثیراً» یعنی أغوی ابلیس منکم جبلاً کثیراً فکفروا، و در صافات گفت «ولقد ضلّ قبلهم» یعنی غوی قبلهم وجه دوم ضلال بمعنی زلیل است، چنانکه ربّ العزّة گفت «همّت طائفةٌ منهم أن یضلّوك» یعنی أن یستزلّوك عن الحق جای دیگر گفت «ولا تتّبع الهوی فیضلّك عن سبیل الله» یعنی فیستزلّك عن طاعة الله فی الحکم من غیر کفر وجه سیوم ضلال بمعنی خسران، چنانکه در سورة المؤمن گفت «وما کید الکافرین الّا فی ضلال» یعنی فی خسار، و در یس گفت «انا اذاً لفی ضلال مبین» یعنی خسار بیّن، و در سورة یوسف گفت «انّ ابانا لفی ضلال مبین» یعنی فی خسار بیّن من حبّ یوسف، «انا لنریها فی ضلال مبین» ای خسران بیّن، «انّك لفی ضلالك القدیم» یعنی فی خسرانك من حبّ یوسف وجه چهارم ضلال بمعنی شقاء، چنانکه در سورة الملك گفت «إن انتم الا فی ضلال کبیر» یعنی فی شقاء طویل جای دیگر گفت «انا اذاً لفی ضلال وسعر»، «ان المجرمین فی ضلال و سعر» یعنی فی شقاء و عذاب، و در سورة النساء گفت «بل الّذین لا یؤمنون فی الآخرة فی العذاب والضّلال البعید» یعنی الشقاء الطویل وجه پنجم ضلالست بمعنی بطلان، چنانکه گفت «الذین کفروا وصدّوا عن سبیل الله اضلّ اعمالهم» یعنی ابطل اعمالهم، وقال تعالی «فلن یضلّ اعمالهم» یعنی

فلن یُبطل اعمالهم ، و در سورة **الکهف** گفت « ضلّ سعیُهم فی‌الحیوٰة الدّنیا » ای بطل عملُهم وجه ششم ضلال بمعنی خطا ، چنانکه در سورة **الفرقان** گفت « إن‌هم الّا کالأنعام بل‌هم اضلُّ سبیلاً » یعنی اخطأُ طریقاً ، و قال « وسوف یعلمون حین یَرَونَ العذابَ مَن اضلُّ سبیلاً » ای اخطأُ طریقاً ، و درسورة **الاحزاب** گفت « فقد ضلّ ضلالاً مبیناً » ای اخطأ خطأً ظاهراً ، و در **نون والقلم** گفت « انّا لضالّون » ای اخطأنا طریقَ الجنة وجه هفتم ضلال بمعنی جهالت ، چنانکه در سورة **الشعراء** گفت « فَعَلتُها اذاً وأنا مِن الضّالّین » ای من‌الجاهلین وجه هشتم ضلال بمعنی نسیان است ، چنانکه در سورة **البقرة** گفت « اَن تَضِلَّ اِحدٰیهما » یعنی اَن تَنسیٰ اِحدٰیهمَا الشّهادةَ

النوبة الثالثة

قوله تعالیٰ « ومَن یعمل سوءًا » الآیة ـ ربّ‌العالمین ، خداوند جهانیان ، و دارندهٔ همگان ، بخشایندهٔ مهربان ، درین آیت بر رهیگان توبت عرضه میکند ، و در عفو امید میدهد ، وتشدیدها که گفته است همه را درمان میسازد ، هم بیگانه را از بیگانگی می‌باز خواند ، هم عاصی را از معصیت و همه را بکرم خود امید میدهد بیگانه را میگوید « اِن یَنتهوا یُغفرلهم ما قد سلف » اگر از کفر باز آیند ، و اسلام بجان و دل درپذیرند ، در گذشته با ایشان هیچ خطاب نکنم ، فانّ الاسلام یهدمُ ماقبله ، و عاصی را میگوید « ثمّ یستغفرِ اللهَ یَجدِاللهَ غفوراً » چندان دارد که عذری بر زبان آرد ، وپشیمانی در دل آرد ، پس بجای هر بدی نیکی بنویسم « فأولٰئك یُبدّل‌اللهُ‌سیّآتِهم حسناتٍ » کریم است آن خداوندی که پیوسته بندگانرا باخود میخواند ، و خود را برایشان عرضه میکند ، ولطف مینماید ، و عیب‌میپوشد ،

و عطا میباراند، و ازبار میکاهد، و در بِرّ میفزاید. اینهمه بآن میکند تا مگر آزرم دارند، واجابت کنند، وبهره‌ور شوند، وبیك جدائی وی دریابند، و از بیك‌جدائی وی آنست که بنده را توفیق دهد، تا دریابد، وبنماید تا ببیند، و برخواند تا بیاید چنانکه با **سعدمعاذ** کرد. چون خدای تعالی خواست که ویرا بعزّ اسلام بیاراید، و بخلعت توحید بزرگ گرداند، **مصطفی** (ص) را بر آن داشت که **مصعب عمیر** را به **مدینه** فرستاد پیش ازهجرت، و **مصعب** بسرای **اسعدبن‌زرارة** فروآمد، وآنگه در سرایهای **انصاریان** و گوشها (۱) میگشت، و اسلام بر یکان یکان عرضه میکرد، و قرآن برایشان میخواند، بدین اسلام درمیآورد. آخر روزی خبر به **سعد معاذ** رسید که **مصعب** آمده است، و بتقویت و پشتی‌دادن **اسعد زرارة**، چنین کاری از پیش میبرد، ومردمانرا از دین‌خویش برمیگرداند. **سعد معاذ** خشم گرفت و **اسید حضیر** را فرمود که رو این‌مرد را ازقوم خویش‌باز دار، و بگو اگر نه حرمت **اسعد زراره** بودی کــه از خویشان ما است، اگر چون تو هزار بودی، همه را از روی زمین برگرفتمی، وباك نداشتمی، وبدست من‌آسان بودی. **اسید** آمد، و ایشانرا درباغی یافت از باغهای **بنی‌النجار**، و جماعتی مسلمانان گرد آمده. **اسید** سخن درشت درگرفت، و **مصعب** خاموش نشست، آنگه گفت: یا **اسید** این چه درشتی است؟ یك لحظه بنشین، تا باتو دو سخن بگویم، اگرپذیرفتنی است بپذیر، و اگر نه بمراد خودمیرو. **اسید** حربه داشت برمین فرو زد، وآنجا بنشست، و **مصعب** سخن درگرفت، و اسلام بر وی عرضه میکرد، و قرآن بروی میخواند، **اسید** چون آن کلام شنید، جمال آن سخن‌در دل وی اثرنمود، ودل او را زیر وزبر کرد، و گفت نیکوسخنی که اینست! وخوش کلامی که اینست! کلامی که آشنائی را سبب است

۱ = گوشه‌ها

و روشنائی را مدد است ، کلامی که از قطیعت امانست ، و بی‌قرار را درمانست چه باید کرد ما را ای **مصعب** تا از اهل این سخن شویم ؟ و محرم این سخن گردیم ؟ **مصعب** گفت راه آنست که غسلی بر آری ، وجامه نمازی درپوشی ، وکلمهٔ شهادت بگوئی ، و دو رکعت نماز بکنی **اسید** همچنان کرد ، و باز گشت چون با **سعد معاذ** رسید ، **سعد** در روی وی بنگرست ، بدانست که ویرا کاری افتادست ، ور آن حال بگشته گفت چه داری ؟ و چه کردی یا **اسید** ؟ گفت یا **سعد** ! مرا روی سخن سود ، و جای جنگ نبود ، و وجه خلاف نبود ، اگر میپذیری و اگر نه خود یکی بر آرمای تا چه بینی وچه‌آری ؟ **سعد** همچنان خشمگین رفت ، تا بآن باغ که ایشان درآنجا بودند **اسعد بن زراره** با **مصعب** میگوید می‌بینی این‌مرد را که آمد ، سیّد قبیله و مهتر قوم و سرور ایشانست ، اگروی مسلمان شود پس از آن دو کس زهره ندارند که با یکدیگرخلاف کنند **مصعب** با **سعد** همان سخن گفت که با **اسید** گفته بود ، و **سعد** هزار بار از **اسید** عاشق‌تر و واله‌ترشد ، هم‌برجای بماند که یا **مصعب** بیفزای این سخن را که دل را آرام است ، و جانرا پیغام ! بیفزای این سخن که تن را زندگی است ، و روح را پیوستگی ! **سعد** را درخت امید سر آمد ، و اشخاص فصل بدر آمد ، آفتاب معرفت بر آمد ، و ماهروی دولت در آمد

وصل آمد و از بیم جدائی رستیم با دلبر خود بکام دل بنشستیم

سعد غسلی‌بر آورد ، وجامه نمازی کرد ، وکلمه شهادت بگفت ، و دو رکعت نماز کرد ، و ازآنجا بیرون آمد بعزّ اسلام افروخته ، و بحلیت ایمان آراسته بقوم خود باز گشت ، وهم **بنوعبدالاشهل** ایشان همه گرد وی بر آمدند تا چه فرماید ، گفت یاقوم ! کیف تعلمون رأیی فیکم ؟ قالوا انت خیرنا رأیاً ، قال فانّ کلام

رحالکم و نسائکم علیّ حرامٌ حتّیٰ تؤمنوا باللّٰه وحدَه و تَشهدوا انّ **محمداً** رسول‌اللّٰه و تَدخلوا فی‌دینه، فما امسیٰ ذٰلك الیوم فی‌دور بنی‌**عبدالاشهل** رجلٌ ولا امرأةٌ الّا اسلم

«و مَن یَکسب اثماً فانّما یکسبه علیٰ نفسه» الآیة ـ اشارت است که حق جلّ‌جلاله بی‌نیاز است ازطاعت‌مطیعان، و پاك است ازمعصیت عاصیان، و نه خداوندی ویرا پیوندی می‌درباید از طاعت مطیعان، و نه ملك ویرا گزندی رسد از معصیت عاصیان بنده اگر نیکی کند، وطاعت آرد، تاج کرامتست که برفرق روز گارخویش مینهد، و اگر معصیت آرد، قید مذلّتیست که برپای خویش‌مینهد «مَن عمِل‌صالحاً فلنَفسه ومَن اساءَ فعلیها»

«ومَن یَکسب خطیئةً اَو اِثماً» الآیة ـ هر که عیب و عار خود بردیگری نهد، ربّ‌العزة او راعلی رؤس الأشهاد فضیحت گرداند، ودر درجهٔ این کس‌بیفزاید و این عیب وهنر نه در توان وفعل‌آدمی است، که آن از درگاه قِدم رود، کسی که بطاقت ایمان و طاعت پاك گشت، ازآنست کش در ازل پاك کردند «انّما یُطهّرکم تطهیراً»، و او که بنجاست شرك و معصیت آلوده گشت، هم در ازل آلوده گشت، و این حکم بر وی راندند که «اولٰئك الّذین لم یُرِدِ اللّٰهُ اَن یُطهّر قلوبَهم»

«ولولا فضل‌اللّٰه علیکم و رحمته» ـ منّت است که ربّ‌العزّة بر **مصطفی** (ص) مینهد، و فضل خود بروی اظهار میکند، و او را در پردهٔ عصمت میدارد، و دست دشمن از وی کوتاه میکند، وبخصائص وفضائل ازلی‌او را میآراید، و بعلم‌خصوصیّت میستاید که «وعَلّمك مالَم تُکن تَعلم» قال بعضهم هوالعلم باللّٰه و بجلاله، والعلم بعبودیّة نفسه ومقدار حاله فی‌استحقاق عزّه و کماله، و یقال علمتُك من مکنون اسراری مالم یکن یعلم اِلّا بی

« لاخيرَ في كثيرٍ مِن نجويٰهم الّا مَن امر بصدقةٍ » الآية ـ بهينهٔ اعمال بندگان این سه چیز است که درین آیت قرین یکدیگر است صدقه، و معروف، و اصلاح بین‌الناس وخیریّت درین آیت آنست که بیك شخص تنها مخصوص نیست، بلکه نفع آن بدیگری میرسد، وعجب نه آنست که خود را دری بر گشائی، عجب آنست و جوانمردی چنانست که دیگری را دری برخود گشائی

پیر بوعلی‌سیاه قدّس‌الله روحه گفت چه‌آید از آنکه تو خود خوش شوی؟ کار آن دارد که کسی بتو خوش شود، و مصطفی (ص) باین اشارت کرده که « شرّالناس مَن اکل وحده »

امّا صدقه برسه قسم است یکی بمال، و یکی بتن، ویکی بدل صدقه بمال مواسات درویشان است بانفاق نعمت صدقه بتن قیام کردنست از بهر ایشان بحقّ خدمت صدقه بدل وفاداری است بحسن نیّت وتوکید همّت اینست صدقه کردن بر درویشان و صدقه دیگر است برتوانگران، وآن آنست که برایشان خود نمائی و نیاز خود برایشان عرضه نکنی، و امید از مبرّت ایشان باز گیری، و طمع درایشان نبندی چون این صدقه، و آن معروف، وآن اصلاح دریکی مجتمع شود، سر تا پای وی عین حرمت گردد، صدف اسرار ربوبیّت، و مقبول‌شواهد الهیّت شود نامش بصدّیقی بیرون دهند، و فردا با صدّیقانش حشر کنند اینست مرد بزرگوار که ربّ‌العزّة وعده داد « فسَوف نؤتیه اجراً عظیماً »

٢١ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی « اِن یَدعُونَ مِن دونِهِ » نمی‌پرستند [این بت پرستان] فرود از الله، « اِلّا اِناثاً » مگر مادگان [چون لات و عزی و منات]، « وَ اِن یَدعُون »

و نمیخوانند [وحشودی نمیجویند] « اِلّا شَیطاناً مَریداً (١١٧) » مگر از دیو شوخ.

« لَعَنَهُ اللّٰهُ » که خدای بر وی لعنت کرد [و ویرا راند] ، « وَقالَ » و گفت آن دیو رانده « لَاَتَّخِذَنَّ مِن عِبادِكَ » لابد از رهیگان تو حویشتن را گیرم ، « نَصیباً مَفروضاً (١١٨) » بهره‌ای باز بریده

« وَلَاُضِلَّنَّهُم » و گم کنم ایشانرا از راه ، « وَلَاُمَنِّیَنَّهُم » و امل دراز نمایم ایشانرا ، « وَلَآمُرَنَّهُم » و فرمایم ایشانرا ، « فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الْاَنعامِ » تا گوشهای چهارپایان ببرند ، « وَلَآمُرَنَّهُم » وفرمایم ایشانرا ، « فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلقَ اللّٰهِ » تا بگردانند آفریدهٔ خدایرا [از آن آفرینش که خدای آفرید] ، « وَ مَن یَتَّخِذِ الشَّیطانَ » و هر که دیو را گیرد ، « وَلِیّاً مِن دُونِ اللّٰهِ » پسندیده و باسته و یار ، فرود از الله ، « فَقَد خَسِرَ خُسراناً مُبیناً (١١٩) » زیانکار گشت او زیانکاری آشکارا

« یَعِدُهُم » ایشانرا وعدهٔ دروغ دهد ، « وَ یُمَنّیهِمْ » و آرزوی ناپسند در ایشان افکند [و امل دراز نماید] ، « وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیطانُ » و وعده ندهد ایشانرا دیو ، « اِلّا غُروراً (١٢٠) » مگر فریب

« اُولٰئِكَ » ایشان آنانند ، « مَأْویٰهُم جَهَنَّمُ » که مأوای ایشان دوزخست ، « وَلا یَجِدُونَ عَنها مَحیصاً (١٢١) » و نیابند از ایشان هرگز دور شدنگاهی

« وَالَّذینَ آمَنوا » و ایشان که بگرویدند ، « وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ » و نیکیها کردند ، « سَنُدخِلُهُم جَنّاتٍ » درآریم ایشانرا دربهشتهائی ، « تَجری مِن تَحتِهَا الأَنهارُ » که میرود زیر درختان آن جویهای روان ، « خالِدینَ فیها اَبَداً » جاویدان در آن همیشه‌ای ، « وَعدَاللّٰهِ حَقّاً » وعده‌ایست ازخدای راست ، « وَمَن اَصدَقُ مِنَ اللّٰهِ قیلاً (١٢٢) » و کیست از الله راستگوی تر ؟

« لَیسَ بِأَمانِیِّکُم » نه بآرزوهای شماست ، « ولَا أَمانِیِّ أَهلِ الکِتابِ » و نه بآرزوهای اهل کتاب ، « مَنْ یَعمَلْ سُوءًا یُجزَ بِهِ » هر که بدی کند او را بآن پاداش دهند درین جهان ، « وَلا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللهِ » و نیابد خویشتن را فرود از خدای ، « وَلِیّاً وَلا نَصیراً » (۱۲۳) » کارساری و نه یاری

« وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ » وهر که چیزی کند از نیکیها ، « مِن ذَکَرٍ أَو أُنثیٰ » از مردی یا از زنی ، « وَهُوَ مُؤْمِنٌ » پس از آنکه گرویده است ، « فَأُولـٰئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ » ایشان آنند که می‌درآرند ایشانرا در بهشت ، « وَلا یُظلَمُونَ نَقیراً » (۱۲۴) » و از ایشان نه کردار کاهند و نه مزد ، بمقدار نقیری

النوبة الثانیة

قوله تعالی « إِن یَدعُونَ مِن دُونِهِ اِلّا إِناثاً » الآیة ـ این حکایت از مشرکان **مکه** است ، دعا بمعنی عبادتست میگوید مایعبدون من دونه الّا اناثاً ، **لات** و **عزی** و **منات** همه اناث‌اند و اوثان ، همه مؤنّث اوثان بتان بی‌صورت اند ، و اصنام بتان باصورت گفته‌اند که این **لات** و **عزی** و **منات** بتان بودند ازسنگ تراشیده ، ودر درون کعبه نهاده ، ربّ‌العزّه جلّ‌جلاله در درون هریکی شیطان گماشته تا با کَهَنه و سَدَنهٔ خویش سخن میگفتند ، و ایشان از راه میافتادند

قول **حسن** و **قتاده** و **بوعبیده** آنست که اناث بمعنی موات است ، یعنی مردگان‌اند که در ایشان روح نیست ، و نفع وضرّ نیست ، از سنگ و چوب و کلوخ و مانند آن و این موات همه مؤنّث باشند ، وصفت آن بتأنیث کنند **عبدالرحمن زید** گفت « الّا اناثاً » یعنی بزعمهم ، بگفت ایشان اناث‌اند که ایشان بتان را بنات‌الله خواندند

« و إن يَدعون الّا شيطاناً مَريداً » ـ شيطان اينجا ابليس است ، و مريد صفت وى ، و هوالشّديد العالى الخارج من الطّاعة يقال مَرَدالرّجل يمرُد مروداً او مَرادةً ، اذا عَتا ، وخرج من الطّاعة و أصله مِن قول العرب حائط ممّرد اى مملّس لاخشونة فيه ، وشجرة مرداء اذا تناثر ورقُها وبهذا سُمّی مَن لم تنبت لحيته ، امردَ ، اى املس موضع اللّحية ، المَريد ، الخارج مِن الطّاعة المتملّس منها ميگويد ايشان نميخوانند و نميپرستند الّا ابليس متمرّد عاصی برخدای عزوجلّ ، و الله بآن تمرّد و معصيت او را براند ، و بروی لعنت كرده

« وقال لَأَتّخذنّ مِن عبادك نصيباً مفروضاً » ـ اى مقطوعاً معدوداً اين حكايت از قول ابليس است ، و بهرهٔ بريده كه نصيب وى است از هزار ، نهصد و نود ونه اند ، چنانكه درخبر است بروايت **ابوسعيدخدرى** قال قال النبىّ (ص) « يقول الله تعالى و تقدّس يوم القيامة يا آدم ! فيَقول لبيك ، وسعدَيك ، والخير فى يدَيك ، فيَقول اُخرج بعثَ النّار فيقول وما بعثُ النار ؟ فيقول الله تعالى مِن كلّ الفٍ ، تسعمائة وتسعةوتسعون فعنده يَشيب الصّغير ، ويَضعُ كلّ ذات حمل حملَها ، وتَرى النّاسَ سُكارىٰ وماهم بِسُكارى ولكنّ عذابَ الله شديد » قالوا يا رسول الله ! و اَيُنا ذٰلك الواحد ؟ قال « اَبشروا فإنّ منكم رجلاً ، ومن **ياجوج و ماجوج** الفاً » ثمّ قال « و الّذى نفسى بيده ارجوأن تكونوا ربعَ اهل الجنة » ، فكبّرنا فقال « ارجو ان تكونوا ثلثَ اهل الجنّة » ، فكبّرنا فقال « ارجو ان تكونوا نصفَ اهل الجنة » ، فكبّرنا فقال « ماانتم فى الناس الّا كشعرةٍ سوداءَ فى جلد ثورٍ ابيضَ ، او كشعرة بيضاء فى جلد ثورٍ اسودَ »

« ولَأُضِلّنهم » ـ اين هم ازگفت ابليس است ميگويد برگردانم ايشانرا ازطريق هدى ، و گم كنم از راه راستى و دين حق « وَلَاُمَنّيَنّهم » و ايشانرا ورا

وایستن(١) بد کنم، تا پیوسته بر آن باشند که بد میکنند، و خبر دهم ایشانرا که بهشت نیست، و دوزخ نیست، و بعث نیست چون این اعتقاد آرند در بدی بیشتر کوشند و یقال «لَأُمَنِّیَنَّهُم» ای اجمع لهم مع الاضلال، اوهمتهم انهم ینالون من الآخرة حظاً میگوید ایشانرا بیراه کنم، آنگه با بیراهی در دل ایشان افکنم که ایشانرا از آخرت نصیب خواهد بود این همچنانست که جای دیگر گفت «و اِذ زیّن لهمُ الشیطانُ اعمالَهم»

«وَلَآمُرَنَّهم فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الأنعام» - این بحیرة است که در سورة **المائده** گفت، و این آنست که عرب گوش بعضی شتران میشکافتند، و اکنون هر که گوش جانور بشکافد یا ببرد، ملحق است بآن در کراهیت و معصیت

«وَلَآمُرَنَّهم فَلَیُغَیِّرُنَّ خلقَ اللهِ» - بعضی مفسّران گفتند این تغییر خلق خدا خصیّ کردن آدمیست، و آن فرمودهٔ شیطان است، بحکم این آیت

و درخصیّ کردن دیگر جانوران میان علما خلاف است، و هر که دندان گشاید، یا پوست روی تراشد، یا در موی موی پیوندد، یا پوست آریبد (٢)، همه ملحق است بتغییر خلق، وخضاب موی سیاه مردانرا هم بر دیگست باین (٣) و گفته‌اند تغییر خلق آنست که الله تعالی چهارپایانرا بیافرید از بهر آدمیان، تا مرکب خویش سازند، وطعمهٔ خویش، وایشان برخود حرام کردند، و آفتاب وماه وسنگها بیافرید، و مردم را نرم و روان کرد، تا بدان منفعت گیرند، و ایشان آنرا معبود خود ساختند، وعبادت آن کردند، چون ازآن نهاد که الله فرمود بگردانیدند، و آن معنی که الله برای آن آفرید بمعنی دیگر بدل کردند، تغییر خلق خدا کردند لا مَحاله

---

١ - نسخه ح مرا بایستن ٢ - نسخه الف، آرند ٣ - نسخهٔ ح، ازین

و گفته‌اند خلق اینجا بمعنی دین است، که جای دیگر گفت «لاتبدیلَ لخلق اللّٰه» ای لدین اللّٰه، و تغییر دین آنست که حلال حرام میکردند، و حرام حلال

ثمَّ قال «و مَن یتَّخذِ الشّیطان ولیّاً مِن دونِ اللّٰه فقد خَسر خُسراناً مبیناً» ـ زیانکار کسی است که فرمان شیطان برد، نه فرمان اللّٰه «یَعِدهم» ایشانرا وعدهٔ عمر دراز میدهد در دنیا، «و یُمَنّیهم» و یافت مرادها در دل ایشان می‌افکند، و گفته‌اند در دل ایشان فقر می‌افکند، تا از بیم فقر هزینه درکار خیر نکنند، و رحم نپیوندند ربّ‌العالمین گفت «وما یَعِدُهمُ الشّیطانُ الّا غروراً» و شیطان وعده که دهد جز بفریب (۱) ندهد، سود نماید و زیان پیش نهد «اولٰئك مأویٰهم جهنّم» یعنی مصیرهم، «ولا یجدون عنها مَحیصاً» ای مَفرّاً

اگر کسی گوید که ابلیس از کجا دانسته بود که قومی از فرزندان **آدم** نصیب وی خواهند بود تا ایشانرا گمراه کند تا این سخن که گفت «لأتّخذَنّ مِن عبادك نصیباً مفروضاً»؟ جواب آنست که ربّ‌العزّة باوی‌این خطاب کرد «لأ ملأنّ جهنّم منك وممّن تَبِعك منهم اجمعین»، و **ابلیس** درآنجا دریافته بود که از فرزندان **آدم** گروهی نصیب وی خواهند بود دیگر جواب آنست که **ابلیس** بهشت و دوزخ معاینه دیده بود، و دانست که هریکی را قومی ساکنان خواهند بود و نیز گفته‌اند که **ابلیس**، **آدم** را وسوسه داد تا بعضی مراد خویش از وی بیافت، امّا همه مراد خویش ازوی نیافت، بفرزندان **آدم** همین طمع کرد، ازاضلال همگان نومید است، امّا ببعضی‌طمع دارد این‌سخن از آنجا گفته است

اگر کسی گوید چه‌حکمت است که **ابلیس** راآفرید، وآنگه او را برخلق مسلّط کرد، تا ایشانرا وسوسه میکند؟ جواب آنست که تصدیق قول خویش را

۱ ـ نسخهٔ ج بفریب

حلّ جلاله که گفته است «لَأَملأنّ جهنّم منك ومَن تبعك منهم اجمعين»، وسَلّطه على العُصاة لِيَملأَجهنّم مِن مُشعيه»، فقال لهم «وجعلناهم ائمّةً يَدعون الى النّار»، وقال لِمُتّبعي محمد (ص) «وجعلناهم ائمّةً يهدون بأمرنا» ديگرجواب آنست که علی (ع) گفت، قال «أَراد الله اَن يُظهر كرامته على المؤمنين، فلولم يكُن ابليس ووسوسته لما هاجَ مِن القلوب ريحُ المودّة، ولَما اضاءَ نورُ المعرفة»، اگر نه ابليس بودی بوی مودّت و محبّت از دل بندهٔ مؤمن کی دمیدی؟ ونور معرفت کی تافتی؟ ابليس را بدان آفريد که تا وی فعل خود نمايد، رحمت ومغفرت حق ظاهر بگردد هرچه وی خراب کند رحمت وی درآيد، وآبادان گرداند هرچه وی بعمارت برد، تيغ غفران از وی واستاند، ومريدی برسر نهد

مردی پيش مصطفی (ص) آمد، و از وسوسهٔ شيطان بناليد و شکايت کرد مصطفی (ص) گفت «انّ السّارق لايَدخل بيتاً ليس فيه شيءٌ، ذاك محضُ الايمان» خانه‌ای که از کالا خالی بود دزد درآنجا نرود، دلی که ازمعرفت و ايمان خالی بود، شيطان آنجا چه کار دارد؟ وسوسهٔ شيطان دليل است بر وجود ايمان يحيى گفته است از اينجا كلّ صلٰوة لاوسوسةَ فيها فانّها لاتُقبل، لأنّ اليهود و النصارى لاوسوسةَ لهم وقال على بن ابى طالب (ع) «الفرق بين صلٰوتنا وصلٰوة اهل الكتاب الوسوسة، لأنّ الشّيطان فرغ منهم ومن عملهم» ابوبکر وراق گفت ليس للشّيطان مع الكفّار عمل، لانّهم و افقوه، والمؤمن يُخالفه، و المحاربة تكون مع المخالف

«والذين آمنوا وعمِلُوا الصالحاتِ» الآية ــ مضىٰ تفسيره

قوله «ليس بأمانيّكم ولا امانيّ اهل الكتاب»ــ الأمانيّ، الأكاذيب معناه ليس بأكاذيبكم ولا أكاذيب اهل الكتاب، و اين آن بود که ميان جهودان و ميان

قومی ازعرب درسخن مباهات رفت جهودان گفتند ما بهیم از شما، کتابُنا قبلَ کتابکم، و نبیّنا قبل نبیّکم این جواب ایشان را آمد و یقال هی مِن تمنّیتُ ای اشتهیتُ معنی آنست که نه بآرزوهای شما است، و نه بآرزوهای اهل کتاب مجاهد گفت که قریش گفتند لانُبعث ولا نُحاسَب، و قالوا لاجنّةَ ولا نارَ، و جهودان گفتند «لن تمسّنا النّارُ الّا ایّاماً معدودة»، «وقالوا نحن ابناؤُ اللّه و احبّاؤُه» ربّ‌العالمین بجواب هردوقوم این آیت فرستاد

واسم لیس مضمر است، المعنی لیس ثوابُ اللّه بأمانیّکم ولا امانیّ اهل‌الکتاب میگوید ثواب و نواخت خدای و دخول بهشت نه بآرزوی شما است، و نه بآرزوی اهل کتاب، لکن بایمانست و عمل صالح، چنانکه درآیت پیش گفت «والّذین آمَنوا وعمِلوا الصّالحاتِ سنُدخلهم جنّاتٍ تجری مِن تحتها الانهار خالدین فیها ابداً» باز نمود که کار دین‌را بنا بآرزو نیست مصطفی(ص) گفت «لیس الدّین بالتّمنّی ولا بالتّحلّی» و قال (ص) «العاجزُ مَن اتّبع نفسُه هواها وتمنّیٰ علی‌اللّه»

«مَن یَعمل سوءًا یُجزَبه» ـ گفته‌اند این جزا درین جهان است، یعنی آن رنجها که بگناهکار رسد در دنیا و درین معنی خبرها است از مصطفی (ص) قال ابوبکرالصدیق یا رسول‌اللّه کیف الصّلاح بعد هذه الآیة؟ فقال النّبیّ(ص) «أیة آیة»؟ فقال یقول‌اللّه عزّوجلّ «لیس بأمانیّکم ولاامانیّ اهل‌الکتاب مَن یَعمل سوءًا یُجْزَبه»، ما عمِلنا جُزینا به فقال له النبیّ(ص) «غفراللّه لك یااباَبکر! ألستَ تمرض؟ الستَ تنصب؟ الست یُصیبك اللّأواء(۱)» قال بلی قال «فهو مایُجزون به» و بروایتی دیگر ابوبکرصدیق گفت و انّا لم یعمل سوءً، و انّا لَمجزیّون بکلّ سوءٍ عمِلنا فقال النبی(ص) «امّا انت یا ابابکر و اصحابك المؤمنون فتجزون

---

۱ ـ اللاواء الشدة و المحنة (المنجد)

بذلك فی الدّنیا، حتّی تلقَوْا الله، ولیست لکم ذنوبٌ، وامّا الآخرون فتجمع ذنوبُهم حتّیٰ یُجزَوا بها یوم القیامة »

عطا گفت آن روز که این آیت فرو آمد **ابوبکر** گفت هٰذه قاصمةُ الظّهر یا رسول‌الله فقال النّبیّ (ص) « انّما هی المصیبات تکون فی الدّنیا »

ابوهریرة گفت آن روز که این آیت فرو آمد جماعتی یاران نشسته بودیم، چون بشنیدیم همه بگریستیم، واندوهگن شدیم، گفتیم یارسول‌الله! باقی بگذاشت این آیت، یعنی از وعید رسول خدا گفت « اَما والّذی نفسی بیَده انّها لکما اُنزلتْ، ولکن اَبشِروا وقاربوا وسَدِّدوا، انّه لایُصیب احداً منکم مصیبةٌ فی الدّنیا الّا کفّر اللهُ بها خطیئتَه حتّی الشّوکة شاکت احدکم فی قدمه » **حسن** گفت این آیت درشأن کفّار آمد که ربّ‌العالمین مؤمن را به بدکرداری جزا نکند، بلکه ویرا بکردار نیکو جزا دهد، وسیّئات وی در گذارد، چنانکه گفت « لیُکفّرَ اللهُ عنهم اسوأَ الذی عمِلوا و یَجزیهم اجرَهم بأحسن الّذی کانوا یعملون » جائی دیگر گفت « و هل نُجازی الّا الکَفور » و دلیل برین قول آنست که درآخر آیت گفت « ولا یجِد له مِن دون‌الله ولیا ولانصیراً » اگر کسی را نه درقیامت یار باشد و نه دوست، جز کافر نبود، که ربّ‌العزّة مؤمنانرا گفته که ولیّ ایشانم « اللهُ ولیّ الذین آمنوا »، و ضمان نصرت کرده در هردو سرای، و گفته « انّا لننصر رسلَنا والّذین آمنوا فی‌الحیٰوة الدّنیا ویومَ یقوم الاشهاد »

« ومَن یَعمل مِن‌الصالحات » الآیة ـ گفته‌اند که چون آیت آمد که « مَن یعمل سوءًا یُجزَ به »، اهل کتاب بامؤمنان گفتند که ما باشما یکسانیم بحکم این آیت، و شما را برما فضل نیست ربّ‌العالمین مؤمنانرا بر ایشان فضل نهاد و گرامی کرد باین آیت دیگر « ومَن یعمل مِن الصالحات مِن ذکر اَو اُنثی و هو

مؤمن فأولـئك یَدخلون الجنّة » مکی و بصری و ابو بکر « یُدخلون » بضمّ یا و فتح خا خوانند، علیٰ إسناد الفعل الی المفعول به، وهو مِن الادخال، لامن الدّخول، لأنّهم لایدخلونها حتّی یدخلوها، فلفظ الادخال اولیٰ، ومعنی آنست که درآرند ایشانرا در بهشت باقی بفتح یا وضمّ خا خوانند، علیٰ اسناد الفعل الی الدّاخلین، لأنّهم اذا ادخلوها دخلوها، یعنی درشوند ایشان دربهشت

« ولا یُظلمون نقیراً » ـ وهی النقرة الّتی تکون فی ظهر النّواة

النوبة الثالثة

قوله تعالی « إن یدعون مِن دونه الّا إناثاً » الآیة ـ عزیز است وعظیم، خدای یگانه و کردگار دانده، باونده باهر کاونده، و بهیچ هست نماننده بیشریك و بی انباز، و بی‌نظیر و بی‌یار چنو کس نه، و هیچ کس‌بجای اوبس نه در کردگاری قدیر، و در کار رانی بی‌مشیر، در پادشاهی بی‌وزیر، و درخدائی بی‌نظیر آفریننده جهانیان، و دارندهٔ همگان، دشمنان و دوستان احوال بندگانرا مدبّر، و کار عالم را مقدّر نه در تدبیر او سهو آید، نه در تقدیر او لغو آید هر کسی را بر آنجاست که وی نشاند، و هر دلی راآن نثار که وی فشاند هریکی بر آن رنگ که وی رشت، ودر هر دل آن رست که وی کِشت یکی را بآب عنایت شسته، وبمیخ قبول وابسته، و چراغ معرفت وی از نور اعظم برافروخته، و راهش روشن کرده یکی را بتیغ هجران خسته، وبمیخ ردّ وابسته، و نمودهٔ شیطان برو آراسته، و بربی نشان داشته وار وی این خبر باز داده که « إن یَدعون من‌دونه الّا إناثاً، و إن یَدعون الا شیطاناً مریداً لعنه الله »

عجب کاریست ! کسی تراشیدهٔ خویش دربندد، یا مصنوع خویش بمعبودی

گیرد ، اگر بغیر الله معبودی روا بودی ، کافر معبودِ بت بایستی ، نه بت معبود کافر زیرا که بت مصنوع کافر است ، و وی صانع ، و صانع معبود باید نه مصنوع چون کافر که صانع بت است ، و باعقل و اختیار است ، دعوی معبودی نمیکند ، محال بود بتی را که نه حیات دارد ، و نه سمع ، و نه بصر ، نه عقل ، نه اختیار ، که معبود بود

در ابتداء اسلام بر کافران هیچ چیز(١) صعبتر از آن نبود که **مصطفی** (ص گفتی خدای عالم یکیست ، کردگار جهانیان یکی است ایشان میگفتند « اَجعل الآلهةَ الهاً واحداً اِنّ هذا لشَیءٌ عُجاب » چیزی بس عجب است آنچه **محمد** (ص) میگوید ، که خدای یکیست ، یك خدای کار همه جهان چگونه راست دارد ؟ ما را در **مکه** سیصد و شصت بت است ، و کار **مکه** تنها راست نمیتوانند داشت ربّ‌العزّة ایشانرا بحجّت جواب داد ، گفت « وهو الّذی خلق اللّیل و النّهار والشّمس و القمر » اوخداوندی است که شب تاریك آفرید ، و روزروشن ، وآفتاب درخشنده و ماه تابندهٔ رخشنده ، شب یکی تاریکی او همه عالم را بسنده ، روز یکی روشنائی او همه عالم را بسنده ، آفتاب یکی طباخی او همه عالم را بسنده ماه یکی صباغی او همه عالم را بسنده چه عجب اگر خالق یکی و قدرت او همه عالم را بسنده ، و علم وی هرجائی رسنده « ءَاَرباب متفرّقونَ خیرٌ اَمِ الله الواحد القهّار » ؟

خواجه‌ای مخلوق که بنده‌ای دارد ، و ملك وی بود ، نه روا باشد که آن ملك وی شود ، چبابستی که ربّ‌العزّة گفتی بت ملك من ، و زمین ملْك من ، ملك من در ملك من ، چون بود انباز من ؟ چندین جایگه در قرآن از عیبهای بتان برگفته ، و بی صفتی در ایشان نشان کرده که « اَلَهم اَرجُلٌ یَمشون بها ام لهم

١ ــ نسخهٔ ح هیچیز

أَيدٍ يَبطشون بها ام لهم اعيُنٌ يُبصرون بها» الآیة کسی که صفت کمال ندارد خدائی را چون شاید؟ جای دیگر گفت «انّ الّذین یَدعون من دون‌الله لن یَخلقوا ذُباباً ولَوِ اجتمعوا له» جائی دیگر گفت «اِن تَدعوهم لایسمعوا دعاء کم» اگر بوقت در ماندگی کافر بت راخواند، بت آن دعاء وی نشنود، «ولوسمعوا مَااستجابوا لکم» ور بصورت مستی که نشنیدی، نتوانستی که اجابت کردی

حصین خزاعی پدر عمران حصین روزی پیش مصطفی (ص) در آمـد، و آنروز هنوزمشرك بود، رسول خدا گفت یا حصین! کم تَعبد الیوم الٰهاً؟ امروز چند خدای داری؟ حصین گفت هفت دارم، یکی بر آسمان، وشش در زمین. گفت «فایّهم تعدّه لیوم رغبتك و رهبتك؟ روز رغبت و رهبت را و روز حاجت و ضرورت را کدامیکی داری؟ چون بیازت بود و اندوهت بود کدام یکی را خوانی؟ و کاشف غم و قاضی حاجت کدام یکی را دانی؟ گفت الّذی فی‌السّماء، آن یکی کـه بر آسمانست

«ولَأُضِلّنّهم و لَأُمنّینّهم» الآیة ـ حوالت اضلال که بر ابلیس آمـد از روی سبب آمد، ورنه ابلیس را خود ابلیس که بود، بلی وسوسه مینماید کـه پیشهٔ وی ایست، آنگه از پی وسوسه ربّ‌العزّة ضلالت آفـریند کـه ضلالت و هدایت و سعادت و شقاوت از خدا است «مَن یَهدالله فهوالمهتد و مَن یُضلِلِ فلن تجد له ولیّاً مرشداً»

آنگه عاقبت و سرانجام ومآل و مرجع هردو فرقت یاد کرد، قسم ضلالت ر گفت «اولـئك مأویهم‌جهنّم»، و قسم هدایت را گفت «سَندخِلهم جنّاتٍ تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها ابداً، وعدالله حقّاً»

٢٠ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی « وَمَن اَحسَنُ دیناً » و کیست نیکودین تر ، « مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ » از آنکه روی خود فرا خدا کرد ؟ ، « وَهُوَ مُحْسِنٌ » و آنکه با آن نیکوکار بود [باخلق] ، « و اتَّبَعَ مِلَّةَ اِبراهیمَ » و بر پی ملت ابراهیم ایستاد ، « حَنیفاً » آن مسلمان پاکدین ، « وَاتَّخَذَ اللّهُ اِبراهیمَ خَلیلاً (١٢٥) » و الله ابراهیم را دوست گرفت .

« و لِلّهِ مافِی السَّمٰواتِ وَما فِی الاَرضِ » و خدایراست هرچه در آسمان و زمین چیزاست ، « وَکانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ مُحیطاً (١٢٦) » وخدای بهمه‌چیز دانا است دانای همیشه‌ای

« وَ یَسْتَفْتُونَكَ فِی النِّساءِ » می‌پاسخ پرسند از تو درکار زنان ، « قُلِ اللّهُ یُفتیکُمْ فیهِنَّ » گوی که خدای پاسخ میکند شما را در کار ایشان ، « وَما یُتلیٰ عَلَیکُم » و آنچه برشمامیخوانند ، « فِی الکِتابِ » درین نامه ، « فی یَتامَی النِّساءِ » درکاردختران [نارسیده] پدر مردگان ، « اللّاتی لا تُؤتُونَهُنَّ » آنان که ایشانرا نمیدهید ، « ما کُتِبَ لَهُنَّ » آنچه واجب نبشته‌اند ایشانرا [ازمیراث] ، « وَ تَرغَبُونَ اَن تَنْکِحُوهُنَّ » و رغبت نمیکنید که زنی کنید ایشانرا ، « وَالمُسْتَضعَفینَ مِنَ الوِلدانِ » [و از تو می فتوی پرسند نیز درکار] زبون گرفتگان از کودکان [نارسیده] ، « وَ اَن تَقُومُوا لِلیَتامیٰ بِالقِسطِ » و میفرماید الله شما را که یتیمانرا بداد بپای ایستید ، « وَما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ » و هرچه کنید از نیکی ، « فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِهِ عَلیماً (١٢٧) » الله بآن دانا است همیشه ای

« وَ اِنِ امرَأَةٌ » و اگرزنی بود ، « خافَت مِن بَعلِها » که از شوی خویش دانسته و دیده باشد ، « نُشُوزاً » باز نشستنی ، « اَو اِعراضاً » یاروی گردانیدنی [بنوایست (١)] ،

١ = نه بایست

« فَلا جُناحَ عَلَيهِما » نیست بر ایشان تنگی ، « أن يُصلِحا » که باهم آشتی سازند ، « بَينَهُما صُلحاً » میان یکدیگر برخیر ، « وَالصُّلحُ خَيرٌ » و آشتی به ، « و أُحضِرَتِ الأنفُسُ الشُّحَّ » و حاضر کرده‌اند مردمانرا بدریغ داشتن خویشتن را از ناکامی ، « وَ إن تُحسِنُوا وَ تَتَّقُوا » و اگر نیکوئی درآئید ، از بیداد بپرهیزید ، « فَإنَّ اللهَ كانَ بِما تَعمَلُونَ خَبيراً (۱۲۸) » الله بآنچه شما میکنید دانا است آگاه همیشه‌ای

« وَلَن تَستَطيعُوا أن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ » ـ و نتوانید که داد کنید میان زنان [در دل و مهر] ، « وَلَو حَرَصتُم » و هرچند کوشید و خواهید ، « فلا تَميلُوا كُلَّ المَيلِ » لکن همه کششی مکنید ، « فتذَرُوها » که آن زنرا فرو گذارید ، « كَالمُعَلَّقَةِ » چون آویخته [میان دوحال نه بیوه و نه شوی‌نده] ، « وَ إن تُصلِحُوا » و اگر نیك درآئید و بآشتی گرائید ، « وَتَتَّقُوا » و از جور پرهیزید ، « فَإنَّ اللهَ كانَ غَفُوراً رَحيماً (۱۲۹) » خدای مهربانست و آمرزگار همیشه‌ای

« وَ إن يَتَفَرَّقا » ور پس ازهم سرند [و جدائی جویند] ، « يُغنِ اللهُ كُلّاً مِن سَعَتِهِ » بی‌نیاز کند خدای هردو را از یکدیگر از فراخی خویش [و از کمال فضل خویش] ، « وَ كانَ اللهُ واسِعاً » و خدای بی‌نیاز است توانگر ، فراخ دار فراخ بخش ، « حَكيماً (۱۳۰) » دانا است [بآنچه کردنی‌است درحکمت وی] همیشه‌ای

« و لِلّهِ مافِي السَّمٰواتِ وَما فِي الأرضِ » وخدایراست هرچه درآسمان وزمین چیزاست و کس ، « وَلَقَد وَصَّينَا » واندرز کردیم ، « الَّذينَ أُوتُوا الكِتابَ مِن قَبلِكُم » ایشانرا که پیش از شما کتاب دادند ، « وَإيّاكُم » وشما را هم اندرز کردیم ، « أنِ اتَّقُوا اللهَ » که از خشم وعذاب خدای بپرهیزید ، « وَ إن تَكفُرُوا » و اگر کافرشید [ونعمت منعم برخود بپوشید] ، « فَإنَّ لِلّهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الأرضِ » خدای راست هرچه‌درآسمان وزمین چیز است ، « وَكانَ اللهُ غَنِيّاً حَميداً (۱۳۱) » وخدای

بی‌نیاز است توانگری ستوده همیشه‌ای

« وَلِلّٰهِ مافِی‌السَّمٰوات وَما فِی‌الاَرض » وخدای راست هرچه درآسمان و زمین چیز است و کس ، « وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکیلاً (۱۳۲) » و نیك بسنده و کارساز کـه اوست

« اِن یَشَأ یُذهِبکُم اَیُّهَا الناسُ » اگـر خواهد شما را ببرد ای مردمان ! « وَیَأتِ بِآخَرینَ » و دیگران آرد ، « وَ کانَ اللّٰهُ عَلیٰ ذٰلِكَ قدیراً (۱۳۳) » و اللّٰه بر آن توانا است همیشه‌ای

« مَن کانَ یُریدُ ثَوابَ الدُّنیا » هر که پاداش این جهان میخواهد ، « فعِندَاللّٰهِ ثَوابُ الدُّنیا و الآخِرَةِ » بنزدیك خدای است پاداش این جهانی و پاداش آن جهانی ، « وَ کانَ اللّٰه سَمیعاً بَصیراً (۱۳۴) » واللّٰه شنوای است بینای همیشه‌ای

« یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا » ای ایشان که بگرویدند ، « کُونوا قَوّامینَ » براستاد دارید ، بپای ایستید ، « بِالقِسطِ » براستکاری و داد دهی ، « شُهَداءَ لِلّٰهِ » و گواهان بودن خدای را براستی ، « وَلَو عَلیٰ اَنفُسِکُم » ور همه برنفس‌شما بود ، « اَوِ الوالِدَینِ » یا برپدر و مادر بود ، « وَالاَقرَبینَ » یا بر خویشان ، « اِن یَکُن غَنیّاً » اگرتوانگر بود [در حق آزرم مدارید] ، « اَو فَقیراً » یا درویش بود [بخشائید] ، « فَاللّٰهُ اَولیٰ بِهِما » که خدای اولیتر بهردو [حق ، نزدیکتر بسزای گزارد ونگه داشت] ، « فَلا تَتَّبِعُوا الهَویٰ » برپی بایست خود مایستید ، « اَن تَعدِلُوا » کـه داد بکنید ، « وَاِن تَلوُا » و اگر درکار شوید [کاری بپذیرید] ، « اَو تُعرِضُوا » یا روی گردانید [و بپذیرند] ، « فَاِنَّ اللّٰهَ کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبیراً ۱۳۵ » خدای بآنچه شما میکنید دانا است و آگاه همیشه‌ای

النوبة الثانية

قوله تعالی « ومَن احسنُ دیناً » ـ ای احکمُ دیناً مِمّن اخلصَ عملَه للّه، وفوّضَ امرَه الیه، « و هُومحسن » ای موحّدللّه، محسنالیٰ خلقه، « و اتّبع » دین‌الله الّذی بعث به **محمداً** میگوید کیست دیندار و پسندیده‌تر از آن کس که عمل خود از شرك و ریا پاك کند، و کار خود باللّه باز گذارد، و الله را کارساز و کار ران خود داند؟ وآنکه با خلق خدا نیکو کار بود و مهربان، برپی آن دین ایستد که **محمد** را بآن دین فرستاد، وآن دین **ابراهیم** است و ملّت وی ملّت **ابراهیم** در ملّت **محمد** داخل است هر که بملّت **محمد** اقـرار دهد، اتّباع ملّت **ابراهیم** کـرد

ابن‌عباس گفت اقرار دادن به **کعبه**، و نماز کردن بـآن، و طواف کردن گرد آن، و سعی میان **صفا** و **مروه**، ورمی جمرات، وحلق رأس، و جملهٔ مناسك از دین **ابراهیم** است هر که نمازسوی **کعبه** کرد، و باین صفات اقرار داد، اتّباع ملّت **ابراهیم** کرد و این درشأن **ابوبکر** فروآمد بقول بعضی مفسّران

« حنیفاً » ـ حالٌ عن **ابراهیم**، او عن الضّمیر فی « واتّبع »، و معناه مائلاً عن جمیع الأدیان

« و اتّخذ الله ابراهیم خلیلاً » ـ **ابن‌عباس** گفت **ابراهیم** مهماندار بـود، خانه برسر راه داشتی، با هر کسی که بروی گذشتی، ویرا مهمانـ کردی پس یکسال مردمانرا قحط رسید، از **ابراهیم** طعام طلب کردند، و **ابراهیم** را عـادت بود که هرسال بار از **مصر** آوردی، از نزدیك دوستی که در مصر داشت غلامانرا و شترانرا فرستاد نزدیك وی، بار خواست، و بار نبود آن سال، کـه ایشان را هم

قحط رسیده بود شترانرا تهی‌بار گردانیدند، تا بهاموی رسیدند که پر از ریگ بود، آن چاکران ابراهیم باخود گفتند اگر اشترانرا بار گردانیم بی‌بار، نه خوب بود، ودشمن‌را شماتت بود درایستادند وغرارها (۱) پر از ریگ کردند چون بر ابراهیم رسیدند قصّه با ابراهیم بگفتند، و ابراهیم دلتنگ شد، که مردم را امیدوار کرده بود، و دل بر آن نهاده که اکنون طعام رسد و ساره در آن حال خفته‌بود، و ازین قصّه خبر نداشت پس ابراهیم در خواب شد از دلتنگی، و ساره بیدار گشت، و پرسید که غلامان ما رسیدند از مصر؟ و بار آوردند؟ گفتند آری رسیدند ساره سر آن بار بگشاد، آرد سفید نیکو دید خازان را بفرمود تا در پختن ایستادند چون ابراهیم (ع) بیدار گشت، بوی طعام بوی رسید، گفت یا سارة مِن اینَ هٰذا الطّعام؟ از کجا آمد این طعام؟ گفت این آنست که از نزدیك خلیل تو آن دوست مصری آوردند ابراهیم فضل و کرامت خدای برخودبدانست و گفت این از نزدیك خلیلٌ مِن‌الله است، نه از نزدیك خلیل مصری ابن‌عباس گفت آنروز ربّ‌العزّة ابراهیم را دوست خوانده، و او را خلیل خود خواند و گفته‌اند آنروز که فریشتگان در پیش ابراهیم شدند، برصورتهای غلامان نیکو روی، ابراهیم پنداشت که ایشان مهمانان اند، گوسالهٔ فربه بریان کرد، و نزدیك ایشان آورد، آنگه گفت بخورید بدو شرط یکی آنکه چون دست بطعام برید گوئید «بسم‌الله»، وچون از طعام فارغ شوید، گوئید «الحمد لله» جبرئیل گفت یا ابراهیم! سزاواری که الله ترا دوست خود گیرد، و خلیل خود خواند گفت آنروز ربّ‌العزّة او را خلیل خود خواند وگفته‌اند ملك‌الموت بصورت‌جوانی درسرای خلیل شد، و خلیل او را نشناخت، گفت بدستوریِ که در من سرای آمدی؟

---

۱ ــ غراره جوال (برهان قاطع)

ملك‌الموت گفت بدستوری خداوند سرای. پس **ابراهیم** او را بشناخت، آنگه ملك‌الموت گفت یا **ابراهیم**! خدای بنده‌ای را از بندگان خود بدوست گرفت **ابراهیم** گفت آن کدام بنده است، تا من او را خدمت کنم تا زنده باشم؟ ملك‌الموت گفت آن بنده توئی یا **ابراهیم** گفت بچه خصلت مرا دوست گرفت؟ و **خلیل** خواند؟ گفت بأنك تُعطی ولا تَأخذ

روىٰ **عبدالله‌بن‌عمر**، قال قال رسول‌الله (ص) «یا **جبرئیل** لِمَ اتّخذالله ابراهیمَ خلیلاً؟» قال «لاِطعامه الطّعام یا **محمد**»، و روىٰ **ابوهریرة** قال قال رسول‌الله (ص) «اتّخذاللهُ **ابراهیم** خلیلاً، و **موسی** نجیّاً، و اتّخذنی **حبیباً**، ثمّ قال وعزّتی لَأُوثرنّ حبیبی علی خلیلی ونجیّی»، و قال (ص) «لو کنتُ متّخذاً خلیلاً لَاتّخذتُ **ابابکر** خلیلاً، و اِنّ صاحبکم خلیل‌الله»، یعنی نفسه

امّا خلیل از روی لغت آن دوست است که در دوستی وی هیچ خلل نبود **ابراهیم** خلیل است، یعنی که الله او را بر گزیده و دوست داشت، دوستی تمام، که در آن هیچ خلل نه، و روا باشد که معنی خلیل، فقیر بود، زیرا که خلّت حاجت و فاقت باشد یقال سدّ خلّته ای حاجته قال **زهیر** یمدح **هرم‌بن‌سنان**

و اِن اَتاه خلیلٌ یومَ مَسغبةٍ   یقول لا غائبٌ مالی ولا حرم

خلیلٌ ای فقیر، و **ابراهیم**، **خلیل‌الله**، لأنّه فقیر الی الله، محتاج الیه، لاحاجة له الیٰ غیره

ترسائی از **شیخ ابوبکر وراق ترمذی** سؤال کرد، گفت چرا جائز است خدایرا خلّ خلاله **ابراهیم** رادوست گیرد؟ وجائز نمیدارید که **عیسی** را فرزند گیرد؟ **ابوبکر وراق** جواب داد که فرزند اقتضاء جنسیّت کند، و خدایرا جنس نیست،

و دوستی اقتضاء جنسیّت نکند نه بینی که کسی اسبی دوست دارد، یا جوهری دوست دارد، یا جامه، یا بنائی، و زین هیچ چیز بفرزندی نگیرد، تا بدانی که فرزند اقتضاء تجانس کند، و لا جنسَ له جلّ جلاله ترسا چون این سخن بشنید مسلمان گشت، و بدین اسلام در آمد

«ولله ما فی السّمٰوات و ما فی الأرض» – یختار منها مایشاء و مَن یشاء، «و کان الله بکلّ شیءٍ محیطاً» – احاط علمه بجمیع الأشیاء

«و یَستفتونك فی النّساء» الآیة – سبب نزول این آیت آن بود که عرب در زمان جاهلیّت نه زنانرا از میراث چیزی میدادند و نه کودکانرا، بلکه مردانرا میدادند، مهینان ایشانرا رب العزّة درین آیت نصیب زنان و نصیب کودکان از میراث بایشان الحاق کرد، و بداد فرمود و نیز دختران یتیم میبودند با مال و بصورت زشت، که اولیاء ایشان از بهر زشتی صورت نمیخواستند که ایشانرا بزنی کنند، و ایشانرا بکسی نمیدادند، و درخانه میداشتند از بهر مال که داشتند، بامید آنکه مگر بمیرند، و مال ایشان بمیراث بر گیرند

سدی گفت این درشأن جابر عبدالله فرو آمد، که دختر عمّی داشت، یتیمه و نابینا بود، و بصورت زشت جابر گفت یارسول الله! بآن صفت که وی است میراث گیرد؟ رسول خدا گفت نعم، گیرد پس میراث که ویرا بود بوی داد آنکه او را در خانه میداشت. و بزنی بکس نمیداد، از بیم آنکه شوهر و فرزندان وی مال بمیراث برند، و خود بزنی نمیکرد که جمال نداشت، و گوش بر آن نهاده که تا بمیرد، و آنچه هست از مال وی بمیراث بر گیرد رب العالمین این آیت فرستاد «و یَستفتونك فی النساء» ای یستخبرونك والفتیا والفتویٰ لغتان، و هو تعریفك الأمر، افتانی ای عرفنی میگویند از تو فتوی میپرسند و فتوی میخواهند در کار زنان، «قُل الله

یُفتیکم فیهنّ وما یُتلیٰ علیکم»۔ موضع «ما» رفع است، المعنی اللهُ یُفتیکم فیهنّ «وما یُتلیٰ علیکم فی الکتاب» ـ ایضاً، یُفتیکم فیهنّ میگوید الله فتوی میکند و قرآن فتوی میکند، و آن آنست که در اوّل سورة گفت «و آتُوا الیَتامیٰ اموالهم»

«ما کُتب لهنّ» ـ یعنی فرض لهنّ مِن المیراث «و ترغبون ان تنکحوهنّ»۔ یعنی و ترغبون عن أن تنکِحوهنّ لدَمامتهنّ

«والمُستضعَفین مِن الوِلدان» این درموضع خفض است، عطف علیٰ قوله «فیهنّ»، یعنی قُل اللهُ یُفتیکم فیهنّ، وفی المستضعَفین مِن الولدان و قیل عطف علیٰ قوله «فی یتامَی النِّساء»، المعنی فی یتامی النّساء و فی المستضعفین مِن الولدان الّذین لاتُورثونهم

«و أن تَقوموا» ـ ای ویُفتیکم أن تقوموا لِلیتامیٰ، «بالقسط» ای بالعدل فی میراثهم و مالهم و نکاحهم قیل نُزّلت فی **ام کجة** و بیانها علی ماسبق شرحه فی صدرالسورة

قال **ابن عباس و عائشة** «ما کُتب لهنّ»، یعنی الصّداق، و المعنی لاتُؤتونهنّ صداقَهنّ، وترغبون فی نکاحهنّ لجمالهنّ ومالهنّ، وقیل «فی المستضعَفین» هم العبید و الاِماء، ای احسنوا الیهم، لاتُکلّفوهم مالایُطیقون

«وَما تَفعلوا مِن خیر» ـ ممّا اُمرتم به من قسمة المواریث، «فإنّ اللهَ کان به علیماً» فیجزیکم به

و روایت کنند از **براء عازب** که آخرتر آیتی که از آسمان فروآمد این آیت بود، و آخرتر سورهای سورة **براءة**

«وَإنِ امرأةٌ خافَت مِن بعلها نُشوزاً او إعراضاً» الآیة ـ **سعید جبیر** گفت.

مردی زنی داشت ، و آن زن پیر گشته بود ، و از آن مرد فرزندان داشت مرد خواست که ویرا طلاق دهد ، و زنی دیگر از آن نیکوتر بخواهد آن پیرزن گفت مرا طلاق مده ، و با فرزندان بگذار ، و قسمت کن مرا اگر خواهی باختیار خویش در کم و بیش ، و اگر خواهی قسمت مکن از بهر من ، که روا بود اندی(۱) که در نکاح تو بمانم مرد گفت چنین کنم ، پیش رسول خدا شد ، و این حال بگفت رسول خدا جواب داد که الله سخن تو شنید ، و اگر خواهد اجابت کند پس ربّ العالمین جواب ایشان این آیت فرستاد گویند این مرد **رافع بن خدیج الانصاری** بود ، و زن وی **خویلة بنت محمد بن مسلمة الانصاری**

« وإن امرأةٌ خافت » ـ ای علمت و رأت ، « مِن بَعلها نُشوزاً » یعنی یُبغضها و یَترك مُصاحبتها ومباشرتها ، و یُعرض بوَجهه عنها ، و یُقلّ مجالستها و محادثتها میگوید اگر زنی از شوهر خویش میشناسد و میداند ومی‌بیند که ویرا دشمن میدارد ، و مباشرت و صحبت وی می‌بگذارد ، و روی از وی میگرداند ، و با وی نشیند وحدیث نکند ، بر ایشان تنگی باشد که با یکدیگر صلح کنند در قسمت و در نفقه و این چنان باشد که مرد زن را گوید تو پیر گشتی و روزگار جوانیت بسر رسید ، و من میخواهم که دیگرزنی خواهم ، و روزگار قسمت وی بیفزایم ، در روز و در شب ، تازگی وجوانی ویرا اگر تو بدین خشنودی و رضا میدهی، بر جای خود و بر حال خود در نکاح من میباش ، واگر نه ترا بخشنودی گسیل کنم پس اگر زن بدین حال و بدین صفت رضا دهد نیکوکار بود و پسندیده ، و و برا بر آن اجبار نکنند ، و اگر نه که بدون حق خویش رضا ندهد ، واجب آید برشوهر که حق وی از مقام و نفقه تمام بدهد ، یا بنیکوئی و احسان ویرا روان(۲) کند ، و ویرا برنج

۱ ـ نسخهٔ ج چندانکه ۲ ـ نسخهٔ ج گسیل

و کراهیت ندارد و مرد اگر ویرا دارد، و حقّ وی با کراهیت صحبت تمام بدهد، محسن باشد و ستودهٔ حق، و الله ویرا جزا دهد برفعل خیر ایست که الله گفت «وما تفعلوا مِن خیر فانّ الله کان به علیماً» ای یَعلمه و یُجازیه علیه امّا برمباشرت ویرا اجبار نکنند، که آن علی‌الخصوص حق‌مرد است؛ چون فرو گذارد بر آن اجبار نرود، بخلاف مقام و نفقه که حقّ زنست

و آنچه ربّ‌العزّة گفت «والصّلحُ خیرٌ» آنست که پیرزن را میدارد بعد از تخییر در نفقه ومقام، بچیزی معلوم صلح کنند و رسول‌خدا (ص) با **سوده‌بنت‌زمعه** همین کرد زنی بود روزگار بوی برآمده و پیر گشته، و رسول خواست که ویرا طلاق دهد **سوده** گفت مرا درجملهٔ زنان خود بگذار، تا فردا در قیامت چون‌مرا حشر کنند، با زنان توحشر کنند، و من‌نوبت‌خویش روز وشب درکار **عائشه** کردم رسول‌خدا آن از وی بپذیرفت، و چنان کرد

قرّاء **کوفه**«اَن یُصلِحا» خوانند، بضمّ یا وکسرلام بی‌الف، و هو من‌الاصلاح و درحال تنازع و تشاجر اصلاح استعمال کنند، چنانکه تصالح استعمال کنند، تقول اَصلحتُ بین‌المتنازعین قال‌الله تعالی «اِلّا مَن‌امر بصدقة او معروف اواِصلاح بین‌الناس» و «صُلحاً» روا بود که نصب علی‌المصدر باشد، لأنّ الصّلح اسم‌للمصدر مِن اصلحتُ، کالعطاءِ مِن اَعطیتُ، و روا بود که نصب او برمفعول بـه حمل کنی، چنانکه گوئی اصلحتُ ثوباً باقی «اَن یصّالحا» خوانند، بفتح یا و لام و تشدید صاد، و بألف، و أصل آن «اَن یتصالحا» است، «تا» درصاد مدغم کردند، لتقاربهما فی‌المخرج، و درین باب تصالح معروف‌تر است

«و اُحضِرت الأنفسُ الشُّحَّ» ـ گفته‌اند که شُحِّ زن آنست کـه شوی خودش دریغ آید از زنی دیگر از مهراو، و شُحّ مرد آنست که خوشتنش دریـغ آید از

زن خویشتن از پیری یا از زشتی بمهر زنی دیگر وقیل «واُحضرتِ الأنفسُ الشحّ» یعنی الغالب علی نفس المرأة الشحُّ غالب آن بود که زن بخیل باشد و برمال حریص، چون شوهر ویرا ببعضی مال خشنود گرداند، وی نصیب خود از شوهر بتواند گذاشت پس گفت «و إن تُحسنوا وتَتّقوا» - یعنی اگر نیکوئی کنید و مفارقت نجوئید، و از میل و جور بپرهیزید، اللّٰه‌تعالی آگاهست، از احسان و جور شما خبر دارد، و جزاءِ آن چنانکه خود خواهد، دهد

«ولن تَستطیعوا أن تَعدلوا بین النساء» - ای لن تقدِروا ان تُسَوّوا بینهنّ فی الحُبّ، ولوحرصتم علی العدل معنی آنست که شما اگرچه کوشید وحریص باشید، بر آنکه میان زنان خویش عدل و راستی نگه‌دارید، در دوستی و مهر نتوانید، که در استطاعت شما نبود که دلها در دوستی راست دارید، امّا این یکی توانید که میل نکنید در نفقه و درقسمت چون دو زن دارید یابیشتر، همه را درنفقه و در قسمت یکسان دارید، و خوانرا بر پیر افزونی منهید، که اگرافزونی نهید، آندیگر را همچون زندانی محبوس فرو گذارید، آویخته میان دو حال، نه بی شوی و نه با شوی

حسین فضل گفت عدل بردوضربست یکی آنست که دراستطاعت بنده آید، و یکی نه امّا آنچه در استطاعت آید آنست که بنده را فرمودند، آنجا که گفت ربّ‌العزّة «انّ‌اللّٰه یأمُر بالعدل» جای دیگر گفت «قُل امرَ ربّی بالقسط» و این عدل نقیض جوراست که هردو درتوان بنده آید امّا آنچه در استطاعت و توان بنده نیاید، راست داشتن دل است در مهر و دوستی باهمه زنان و این، بنده را نفرموده‌اند، از آنکه در توان وی نیست مصطفی (ص) قسمت کرد میان زنان، و عدل و راستی در آن نگه داشت، آنگه گفت «اللّهمّ هٰذه قسمتی فیما أملك فلا

تأخذنی فیما لا أملك » ، و رُوی انّه قال « اللّهمّ هذه قسمتی فیما املك و أنت اعلمُ فیما لا املك »

و از **عمر خطاب** روایت کنند که گفت اللّهمّ امّا قلبی فلااملك ، وامّا ماسوی ذلك فأرجو أن اعدل وعن **ابی هریرة** قال قال رسول‌اللّه (ص) « مَن کانت له امرأتان یمیل الی إحدیٰهما عن الأخریٰ ، جاءَ یوم‌القیامة و أحدُ شقّیه ساقط » وقال **انس بن مالك** اذا تزوّج البکرَ أقام‌عندها سبعاً ، وإذا تزوّج الثیّبَ اقام عندها ثلاثاً کسی که بکری بزنی کند ، ویرارسد که درقسمت ویرا هفت شبان‌روز بر زنان دیگر افزونی نهد ، و اگر ثیّب باشد سه شبانروز ، آنگه بقسمت وعدل‌میان ایشان بازشود و زنان ذمیّات و آزادگان مسلمانان درقسمت یکسان‌اند ، و آزاد زن را دوشب است وکنیزك رایك‌شب « و إن تُصلحوا » یعنی بالعدل فی‌القسمة بینهنّ ، و « تتّقوا » الجور ، « فإنّ‌اللّه کان غفوراً رحیماً » لما مِلتَ الی التی تُحبّها بقلبک ، بعدالعدل فی‌القسمة

« و إن یَتفرّقا یُغنِ اللّهُ کلّاً مِن سعته » ـ چون‌حدیث صلح رفته بود ، ونکر اجتماع برسبیل جوار ، ازپس آن درفراق سخن گفت ، و رخصت داد ، تا اگر آن پیر زن بصلح سردرنیارد ، و جز تسویت طلب نکند ، از یکدیگر بطلاق جداشوند ، و ربّ‌العزّة ایشانرا وعده داد که از فضل خویش‌هردو را بی‌نیاز کند ، و روزی دهد آن زنرا از شوی دیگر ، و این مرد را از زنی دیگر

گویند مردی پیش‌**مصطفی** (ص) آمد ، وعزب بود ، و ازتنگی‌روزی ومعیشت شکایت کرد **مصطفی** او را گفت که زنی‌بخواه تا روزیت فراخ شود یعنی بحکم این آیت که اللّه گفت « إن یکونوا فقراءَ یُغنهم‌اللّه مِن فضله » دیگری آمد که زن داشت ، و از تنگی معیشت و روزی شکایت کرد **مصطفی** (ص) گفت او را که

رن طلاق ده تا روزيت فراخ شود يعنى بحكم اين آيت كه الله گفت « وإن يتفرّقا يُغنِ اللهُ كلّاً مِن سَعته »

« وكانَ اللهُ واسعاً » ـ يعنى لجميع خلقه فى‌الرّزق والفضل ، « حكيماً » فيما حكمَ و وَعَظ

« و لِلّٰه ما فِى السّمٰوات وما فى‌الأرض » الآية ـ ميگويد خدايراست هرچه در آسمان اند از فريشتگان ، و هرچه در زمين‌اند از خلقان « و لقد وَصّينا الّذين اُوتُوا الكتاب مِن قبلكم » ـ امّتهاى گذشته‌اند ، و كتابداران پيشينه از **تورات و انجيل** ، وهرچه بود از كتب « و إيّاكم » خطاب امّت **محمد** است ، يعنى ايشانرا كه پيش ازشما كتاب دادند ، ايشانرا وشما را اى امّت **محمد** ، اندرز كرديم ايشانرا در كتب ايشان ، و شما را در كتاب شما يعنى **قرآن** ، « أنِ اتَّقوا اللهَ » ـ يعنى وَحّدوا الله ، كه خدايرا يگانه دانيد ، و معبودى يگانه شناسيد « و إن تكفُروا » ـ و اگر نگرويد ، و توحيد بپوشيد ، و جحود آريد ، « فَإنّ‌لِلّٰه ما فى‌السّمٰوات وما فى‌الأرض وكان‌اللهُ غنيّاً حميداً » بحقيقت دانيد كه هرچه درهفت آسمان و هفت زمين است ، همه مِلك و مُلك اوست ، همه رهى و بندهٔ وى است ، همه ساخته و صُنع وى است ، و آنكه از طاعت همه بى‌نياز است ، ور ستايش همه پاك ستوده خود است و بى‌نياز بجلال خود

« وَلِلّٰه ما فى‌السّمٰواتِ وما فى‌الأرض وكَفىٰ بالله وكيلاً » ـ اى دافعاً ومُجيراً حافظاً علىٰ خلقه شهيداً

« إن يَشَأ يذهبكم ايّهاالناس » الآية ـ اين خطاب مشركان ومنافقان است ميگويد اگر الله خواهد مرگ برشما گمارد ، وهمه را نيست گرداند ، و باز قومى ديگر آرد از شما مطيع‌تر و بهتر ، يعنى مسلمانان و امّت **احمد** و همين كرد

رب‌العالمین جلّ‌جلاله، که در عهد رسول‌خدا جهان همه کفر ومعصیت داشت، پس علَم اسلام آشکارا گشت، و کفر باطل ادبار خود شد، و جهان همه از نور اسلام روشن گشت

قال **ابوهریرة** لمّا نزلتْ هٰذه الآیة ضرَب رسول‌اللّٰه(ص) ظهرَ **سلمان**، فقال «هم قومُ هٰذا» یعنی **عجم فارس**

«مَن کان یُرید ثوابَ الدّنیا فعِنداللّٰه ثوابُ الدّنیا والآخرة» - میگوید هر که بفرائض اعمال، دنیا خواهد، اللّٰه‌تعالیٰ آنچه خواهد ازدنیا بوی دهد، یا آنچه خواهد از وی دفع کند در دنیا، امّا درآخرت ویرا هیچ‌ثواب نبود و هر که بفرائض اعمال ثواب‌آخرت خواهد، رب‌العالمین آنچه ویرا بکارآید از دنیا بوی دهد، وآنچه‌بنده خواهد از جلب منفعت ودفع مضرّت از وی بازنگیرد، وآنکه ویرا درآخرت نصیب بود بهشت جاودان ونعمت بیکران، رب‌العالمین بنیّت آخر، هم دنیا دهد، و هم عقبی، امّا بنیّت دنیاآخرت ندهد رسول‌خدا گفت «المؤمنُ نیّته خیرٌ مِن‌عمله، وعملُ المنافق خیرٌ مِن‌نیّته، وکلٌّ یَعمل علیٰ نیّته» قیل هٰذه الآیة وعید للمنافقین، و قیل حَضٌّ علی‌الجهاد، و ثواب الدّنیا هوالغنیمة بالجهاد

«یاایّهاالّذین آمَنوا کونوا قَوّامین بِالقسط» - مفسّران گفتند این آیت در شأن مردی آمد که نزدیك وی گواهی بود برپدر وی، ومیترسید که اگر آن گواهی بدهد، اجحافی باشد بمال وی، و درویشی وی بیفزاید وگویند که در شأن **ابوبکر** صدّیق فروآمد که کسی را برپدر وی **ابوقحافه** حقّی بود، و وی گواه بود میگوید ای شما که مؤمنان‌اید! «کونوا قوّامین بالقسط» ای قوالین بالعدل فی‌الشّهادة، درگواهی دادن گویندگان بعدل باشید، راستی نگه‌دارید،

گواهی که دهید خدایرا دهید، از بهر صاحب حقّ، و باز مگیرید، اگرچه آن گواهی بر نفس شما باشد، یا بر پدر و مادر، یا بر خویش و پیوند، و بدان منگرید که آنکس که بروی گواهی میدهید، توانگرست یا درویش توانگر را از بهر توانگری محابا مکنید، و بر درویش از بهر درویشی نبخشائید، کار هردو باالله فرو گذارید، که الله بدیشان از شما سزاوارتر، و آنچه الله ایشانرا خواهد نیکوتر

« فلا تتّبِعُوا الهویٰ أن تَعدِلوا » ـ شما بر پی دل خواست خود مروید، تا جور کنید و ازحق بگردید « و إن تَلُوا » ـ بیك واو و ضمّ لام قراءت **شامی و حمزه** است، از ولیٰ یلی ولایةً، یقال ولیتَ الشیء اذا تَوَلَّیته، و اقبلتَ علیه، وولایة الشّیء اقبال علیه، وهوخلاف الاعراض عنه والمعنیٰ إن تَقبلوا او تُعرضوا باقـی قرّاء « إن تَلووا » خوانند بدو واو وسکون لام، مِن لَویٰ یَلوی لیاً، وهو مِن لَیِّ القاضی و إعراضه لأحدالخصمین علـی الآخر، او مِن لَیِّ الشّهادة، و هو تحریفها، او مِن لَیِّ الغریم، وهو مدافعته ومماطلته یقال لَوَیته حقّه ای دافعته، چون از مدافعت بود معنی آن باشد کـه و إن تُدافعوا فیاقامة الشّهادة او تُعرضـوا عنها فَتکتُموها میگوید اگر در گواهی دادن مدافعت کنید، و روز گار در پیش افکنید، یا خود انکار کنید، و پنهان دارید، و ازآن اعراض کنید معنی دیگر « و إن تلوُا » و اگر بپیچانید گواهی و سخن، « اَو تُعرضوا » یعنی عـن اللَّیِّ، و تَقوموا بالشّهادة، یـا رو گردانید ازپیچ و گواهی ندهید(۱)، هرچون که کنید الله بدان داناست و آگاه، یجازی المحسن باحسانه والمسیءَ باِساءته

ابن‌عباس گفت این آیت در شأن قاضیان آمد که پیچ در روی‌خویش آرند،

---

۱ ـ نسخهٔ الف با رواگردانید از بیح (کذا !) وگواهی ندهید، و از نسخهٔ ج این قسمت از قلم کاتب افتاده است، و متن تصحیح قیاسی است

و اریك خصم اعراض کنند مصطفی(ص) چون این آیت فرو آمد، گفت «مَن کان یُؤمن بالله والیوم الآخر فلیُقم شهادتَه علی مَن کانت ، ومَن کان یُؤمن بالله والیوم الآخر فلا یَجحد حقّاً هو علیه ، ولیُؤدّه عفواً ولا یُلجئه الیٰ سلطان و خصومته ، لیَقتطعَ بها حقّه ، و إنّما رجلٌ خاصمَ الیَّ فقضیتُ له علیٰ اخیه بحقّ لیس هو له علیه ، فلا یأخذه و إنّما اَقطَع له قِطعة مِن جهنّم»

وقیل لعمار بن یاسر ایّ الناس احکمُ؟ قال الذی یحکُم للنّاس کما یحکُم لنفسه ، وقال ابن عباس (رض) انّما ابتُلی سلیمان بن داود بما ابتُلی به ، لأنّه تقدّم الیه خصمان ، فهوی أن یکون الحقّ لاحدٰیهما وقال عبدالله بن عمر جاء خصمان الی عمر، فجلسا الیه ، وفی قلبه علیٰ احدالخصمین شیء ، فأقامهما ، ثمّ جلسا مرّةً اخریٰ ، فأقامهما ، ثمّ جلسا الیه الثالثة ، ففصل بینهما ، وقال انّهما جلسا الیّ وفی قلبی علی احدالخصمین شیء ، فکَرِهتُ ان أفصِل الحکم علیٰ ذلك ، فأقمتُهما ، ثمّ جلسا الثانیة ، وقد ذهب بعضُ مافی قلبی ، فأقمتهما ثمّ جلسا الثالثة ، ولااُبالی لأیّ الخصمین کان ، فقضیتُ

«ولو علیٰ انفسکم» ـ اگر کسی گوید شهادت برخویشتن چونست ؟ جواب آنست که حق دیگری برخود واجب شناسد ، و بدان اقرار دهد ابن عباس گفت اُمروا ان یقولوا الحقّ ولوعلیٰ انفسهم

النوبة الثالثه

قوله تعالی «ومَن احسن دیناً ممّن اسلمَ وجهَه لِلّه وهو محسنٌ» الآیة ـ ربّ العالمین خدای جهانیان ، و کردگار جهان دان ، جلّ جلاله و تقدّست اسماءُه وتعالت صفاته، درین آیت مخلصان را میستاید ، واخلاص دراعمال میپسندد واوّل کسی که جامهٔ اخلاص درسر کعبهٔ عمل کشید مصطفی بود که گفت «انّما الأعمال

بالنّیّات » این روش اخلاص در اعمال همچون روش رنگ است در گوهر ، چنانکه گوهر ، بی کسوت رنگ ، سنگی باشد بی‌قیمت ؛ عمل بی‌اخلاص جان کندنی است بی‌صواب

معروف کرخی قدّس‌الله روحه خویشتن را بتازیانه زدی ، و گفتی یا نفس اَخلِصی تَخلُصی ، اخلاص کن باخلاص یابی گفته‌اند علم تخم‌است ، وعمل زرع است ، وآب آن اخلاص کار اخلاص دارد ، و رستگاری در اخلاص است ، و سعادت ابد در اخلاص‌است، امّا اخلاص خودعزیزاست، نه هرجائی‌فرود آید، نه‌بهر کسی‌روی نماید ربّ‌العزّة گفت سِرٌّ مِن سِرّی استودعتُهُ قلبَ مَن احببتُ مِن عبادی

در **بنی‌اسرائیل** عابدی بود ، ویرا گفتند در فلان جایگه درختی است که قومی آنرا میپرستند آن عابد را از بهر خدا و تعصّب دین خشم گرفت ، از جای برخاست ، تبر بردوش نهاد ، و رفت تا آن درخت از بیخ بردارد ، و نیست گرداند **ابلیس** بصفت پیری براه وی شد ، اروی پرسید که کجا میروی ؟ گفت بفلان جایگه تاآن درخت بر کنم گفت روبعبادت خود مشغول باش، کهاین از دست توبرنخیزد، با وی برآویخت ، ابلیس بافتاد ، و عابد برسینهٔ وی نشست ابلیس گفت دست از من باز گیر، تا ترا یك سخن نیکو بگویم دست از وی بداشت ابلیس گفت ای‌عابد خدایرا پیغامبران هستند ، اگر این درخت برمیباید کند ، پیغامبری را فرماید تا بر کند ، ترا بدین نفرموده‌اند عابد گفت نه، که لابد است بر کندن این درخت ، و من ازین کار بازنگردم تا تمام کنم دیگرباره بهم برآویختند، و عابد بِه‌آمد ، و ابلیس بیفتاد ابلیس گفت ای جوانمرد ! تو مردی درویشی، و مؤنت تو بر مردمان است . چه باشد که این کاردرباقی کنی که برتو نیست ، و ترا بدان نفرموده‌اند ، ومن هر روز دو دینار در زیر بالین تو کنم ، هم ترا نیك بود هم عابدان دیگر را ، که

بر ایشان نفقه کنی عابد درین گفت وی بماند باخود گفت یك دینار بصدقه دهم، ویك دینار خود بکار برم بهتر از آنکه این درخت بر کنم، که مرا بدین نفرموده‌اند و نه پیغامبرم، تا برمن واجب آید پس بدین سخن باز گشت دیگر روز بامداد دو دینار دید در زیر بالین خود بر گرفت وروز دیگر همچنین تا روز سیوم که هیچ چیز ندید خشم گرفت تبر برداشت، ورفت تا درخت بر کند، **ابلیس** براه وی آمد، و گفت ای مرد ازین کار بر گرد که این هرگز از دست تو بر نخیزد بهم بر آویختند، وعابد بیفتاد، و بدست ابلیس عاجز گشت، و ابلیس قصد هلاك وی کرد عابد گفت مرا رها کن تا باز گردم، لکن بامن بگو که اوّل چرا من به آمدم، و اکنون تو به آمدی؟ گفت از آنکه در اوّل از بهر خدای برخاستی، و دین خدایرا خشم گرفتی، ربّ العزّة مرا مسخّر تو کرد هر که برای خدا باخلاص کاری کند، مرا بر وی دست نبود اکنون ازبهر طمع خویش و از بهر دنیا خشم گرفتی، تابع هوای خودشدی، لاجرم برمن بر نیامدی، ومقهور من گشتی

مصطفی (ص) را پرسیدند که اخلاص چیست؟ گفت آنکه گوئی ربّیَ اللّٰه، ثم تَستقیم کما اُمرت

«ومَن احسن دیناً ممّن اَسلم وجهَه للّٰه وهو محسن» ـ **واسطی** گفت وهو محسن، معنی آنست که وهو یحسن ان یسلم وجهه للّٰه میگویند راه پاك و دین نیکو آنکس راست که روی خود فرا حق کند، و نیك داند و شناسد این روی فرا حق کردن، و اخلاص بجای آوردن که نه هر کسی که بدرگاه سلطان رسد، وی ادب حضرت شناسد

آنگه گفت «واتّبع ملّةَ ابراهیمَ حنیفاً» ـ اشارتست بدانکه این حالت **ابراهیم** (ع) است که روی بحق نهاد، و ادب حضرت بجای آورد، خود را نصیبی

بگذاشت همه درباخت هم نفس، وهم مال، و هم فرزند نفس خود درباخت رضاء حق را، و فرزند درباخت اتباع فرمان او را، ومال درباخت شفقت برخلق او را لاجرم ربّ العزّة او را بستود، و **خلیل** خود خواند، گفت «واتّخذَ اللّه ابراهیمَ خلیلاً» - رُوی انّ اللّه تعالیٰ اَوحیٰ الیه انت خلیلی وأنا خلیلك، فانظر ان لا اطّلع فی شرك وقد تعلّقتَ بغیری، فاَقطعَ خلّتك عنّی و گفته‌اند که چون ربّ العزّة رقم خلّت بروی کشید، واین ندا در عالم داد که «و اتّخذ اللّه ابراهیم خلیلاً»، فریشتگان آواز برآوردند که خداوندا! چه کرد **ابراهیم** که با وی این کرامت کردی؟ و ازجهانیان این تخصیص وی آمد؟ فرمان آمد که ای **جبرئیل** پرهای طاؤسی فرو گشای، و از ذروهٔ سدره بقمّهٔ آن کوه رو، ونام ما بسمع او رسان **جبرئیل** بیامد، و در پس آن کوه ایستاد، و **خلیل** را سیصد گله گوسفند بود، با هر گله سگی، و قلادهٔ زرین در گردن وی **جبرئیل** آواز برآورد که یا قُدّوس! **خلیل** از لذّت آن سماع بیهوش گشت، ازپای درآمد، گفت ای گوینده، یکبار دیگر بار گوی، واین گلهٔ گوسفند با این سگ و قلادهٔ زرین ترا **جبرئیل** یکبار دیگر آواز برآورد که یا قُدّوس! **خلیل** درخاك تمرّغ میکرد، وچون مرغ نیم بسمل میگفت یکبار دیگر بار گوی و این گلهٔ دیگر ترا، و أنشد

وحدّثتنی یا **سعد** عنه فزدتنی جنوناً، فزدنی من حدیثك یا **سعد**

همچنین وا میخواست، تا سیصد گله همه بداد آنگه چون همه بداده بود، آن عقدها محکم‌تر گشت، عشق و افلاس بهم پیوست **خلیل** آواز برآورد که یا عبداللّه! یکبار دیگر بار گوی و جانم ترا

مال و زر و چیز رایگان باید ساخت

چون کار بجان رسید، جان باید باخت

جبرئیل را وقت خوش گشت، پرهای طاوسی فرو گشاد، گفت اگر قصوری هست در دیدهٔ ماست، امّا ترا عشق بر کمالست، بحق اتّخذك خليلاً

« ولله ما في السّمٰوات وما في الأرض » ـ درین آیات سه جایگه باز گفت « ولله ما في السّمٰوات وما في الأرض »، هر جای قومی را تنبیه است، و معنی را مخصوص اوّل تنبیه عامّهٔ مسلمانان است دوم تنبیه متعبّدان و متّقیان است سیوم تنبیه صدّیقان وخاصّگیان است اوّل عامّهٔ مسلمانانرا گفت که هرچه در آسمان و زمین است همه مِلك ومُلك منست همه آفریده وصنع منست علم من بهمه رسیده، و از همه آگاهم حقها میان شما واجب کردم، وفرضها باز بریدم زنانرا ویتیمان را ومستضعفان را حقها بجای آرید، وفرمودهٔ من نگاه دارید، وبمواسات و صلح کوشید اگر نیك کنید و اگر بد، اگر صلح کنید و گر جنگ، بحقیقت دانید که من میدانم و من می بینم، که همه آفریده و صنع منست، آفریده و صنع من کی پنهان شود برمن « الا يعلم من خلق وهو اللّطيف الخبير »

در آیت دیگر گفت «ولله ما في السّمٰوات وما في الأرض ولقد وصّينا » الآية ـ شما که عابدان وپرهیز گاران اید، یکبارگی همه بکوی تقوی در آئید، و تقوی پناه خود سازید، و از راه شبهت وتهمت برخیزید این گفت و بفرمود، آنگه گروهی را توفیق داد، و گروهی را در راه خذلان فرو گذاشت، وهمه را آگاهی داد که من بی نیازم، نه از طاعت آن موفّق مرا سود، نه از معصیت آن مخذول مرا زیان هرچه در آسمان و زمین همه مِلك ومُلك من، همه مقدور ومصنوع من، اگر خواستمی همه موفّق آفریدمی یا همه مخذول کس را برمن اعتراض نه، و از حکم من اعراض نه

در آیت سیوم گفت «و لله ما في السّمٰوات وما في الأرض و كفى بالله وكيلاً » ـ

تسیه صدّیقـان و محبان است ، کـه هفت آسمان وهفت زمین و هرچه در آن ، همه آنِ مست ، نه بدان آفریدم تا تو روی بدان آری ، و دل بر آن نهی ، که بس بآن نمانی ، و از من باز مانی ، لکن بدان آفریدم تا بتو نمایم ، و بر نفس توآرایم آنگه چون همه بگذاری ، و روی بمن آری ، همه در خدمت تـو آرم ، و همه زیر دست تو کنم و ایـن معنی در خبر است یادنیا اخدِمی مَن خَدمنی وَ اتعَبی مَن خدمك

و حکایت **سهل تستری** معروفست که خلیفهٔ روز گارمال فراوان بروی عرصه کرد ، هیچ نپذیرفت یکی پرسید که چرا نپذیرفتی ؟ **سهل** دعا کرد تـا ربّ العزّة پرده از دیدهٔ آن سائل برداشت ، درنگرست یك جهان گوهر و مروارید دید آنگه گفت ای جوانمرد ! ما را حاجت بمال خلیفه نیست ، که همه جهان بفرمان ماست ، وجرائر زمین برما عرصه میکنند ، لکن ما خود نمیخواهیم

چه مانی بهر مرداری چوزاغان اندرین پستی
قفس بشکن چو طاؤسان یکی برپر برین بالا
بروی جوهر صفرا همه کفر است و شیطـانی
گرت سوداء دین دارد قدم برون نه از صفرا

٢٣ - النوبة الاولی

قوله تعالی «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا» - ای ایشان که بگرویدند ، «آمِنوا بِاللّٰهِ وَ رَسولِهِ» بـگروید بخدا و برسول وی ، «وَ الـکِتابِ الَّذی نَزَّلَ عَلیٰ رَسولِهِ» و بقرآن که برسول خود [**محمد**] فرو فرستاد ، «وَ الـکِتابِ الَّذی اَنزَلَ مِن قَبلُ» و بکتابها که از پیش فرو فرستاد بر پیغمبران ، «وَ مَن یَـکفُر بِاللّٰهِ» و هر کـه کافر شود بخدا ، «وَ مَلائِـکَتِهِ» و فریشتگان وی ، «و کُتبِهِ» و کـتابهای وی ،

« وَرُسُلِهِ » و رسولان وی ، « وَالْيَوْمِ الآخِرِ » و روز رستاخیز ، « فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعیداً (۱۳۶) » اوبیراه گشت بیراهی دور

« إِنَّ الَّذینَ آمَنوا » ایشان که بگرویدند ، « ثُمَّ كَفَرُوا » باز کافر شدند [و از آن کفر بازنگشتند] ، « ثمَّ ازْدادُوا كُفراً » پس در کفر میفرودند ، « لَم يَكُنِ اللهُ لِيَغفِرَ لَهُم » خدای بر آن نیست که ایشانرا بیامرزد هرگز ، «وَلا لِيَهدِيَهُمْ سَبيلاً (۱۳۷) » و نه بر آنکه ایشانرا راه نماید هرگز

« بَشِّرِ المُنافِقينَ » خبر کن منافقانرا ، « بِأَنَّ لَهُم عَذاباً أَليماً (۱۳۸) » که ایشانراست عذابی دردنمای

« أَلَّذينَ يَتَّخِذُونَ الكافِرينَ أَولِياءَ » ایشان که کافرانرا دوستان میدارند ، « مِن دُونِ المُؤْمِنينَ » فرود از مؤمنان ، « أَيَبتَغونَ عِندَهُمُ العِزَّةَ » نزدیك کافران می قوّت و عزّت جویند ، « فَإِنَّ العِزَّةَ للهِ جَميعاً (۱۳۹) » قوّت و عزّت خدایراست بهمگی

« وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيكُمْ فِي الكِتابِ » و فرو فرستاده آمد برشما درین قرآن ، «أَن إِذا سَمِعتُم » هرگاه که شنوید ، «آياتِ اللهِ »آیات وسخنان خدا ، « يُكفَرُ بِها » که کافر شوند بآن ، « وَيُستَهزَأُ بِها » و افسوس میکنند بدان ، « فَلا تَقعُدُوا مَعَهُم » منشینید با ایشان ، « حَتّىٰ يَخوضوا فيحَديثٍ غَيرِهِ » تا آنگه که سخنی دیگر در گیرند جز زان ، « إِنَّكُم إِذاً مِثلُهُم » که [اگر بنشینید] آنگه چون ایشان بید(۱) ، « إِنَّ اللهَ جامِعُ المُنافِقينَ وَ الكافِرينَ » وخدای بهم آورندهٔ کافران و منافقان است « في جَهَنَّمَ جَميعاً (۱۴۰) » در دوزخ بهم

« أَلَّذينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُم » ایشان که شما را میکوشند ، « فَإِن كانَ لَكُم فَتحٌ مِنَ اللهِ » اگر چنانست که شما را جای ظفر بود [و فتح و پیروزی] ، « قالُوا »

۱ - نسخهٔ ح باشید

گویند شما را « اَلَم نَکُن مَعَکُم » نه با شما بودیم ؟« وَاِنْ کانَ لِلکافِرِینَ نصیبٌ » و اگر کافرانرا از شما بهره‌ای بود بظفریـا کرند ، « قالُوا » کافرانرا گویند « اَلَمْ نَستَحوِذ عَلَیکُم » نه برشما دست یافته بودیم ؟ « وَ نَمنَعکُم مِنَ المُؤمِنینَ » وشما را از گرویدگـان [بمحمد] نگاه داشتیم ، « فَاللهُ یَحکُمُ بَینَکُمْ یومَ القیٰمَةِ » خدای حکم کند میان شما روز رستاخیز ، « وَلَن یَجعَلَ اللهُ لِلکافِرینَ عَلَی المُؤمِنینَ سَبیلاً (۱۴۱) » [آن روز که] خدای کافرانرا برمؤمنان [درآن روز] هیچ سبیل و راه دست بداد

« اِنَّ المُنافِقینَ یُخادِعُونَ اللهَ » منافقان بـاخدای می‌فرهیب سازند ، « وَهُوَ خادِعُهُمْ » خدای فرهیوندهٔ (۱) ایشانست ، « وَاِذا قامُوا اِلَی الصَّلٰوةِ » وچون برنماز خیزند ،« قامُوا کُسالی » کاهلان برخیزند ،« یُراؤُنَ النّاسَ » دیدار مردمان میخواهند [بنماز خویش ، وفرا ایشان مینمایند] ، « وَلا یَذکُرُونَ اللهَ » و درآن نماز خدایرا یاد نکنند ، « اِلّا قَلیلاً (۱۴۲) » مگر اندکی

« مُذَبذَبینَ بَینَ ذٰلِکَ » متردّدان‌اند میان کفر و ایمان ، « لااِلیٰ هٰؤُلاء » نه با ایمان ، « وَلا اِلیٰ هٰؤُلاءِ » ونه با ایشان ، « وَمَن یُضلِلِ اللهُ » وهر که‌الله ویـرا از راه گم کرد ، « فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبیلاً (۱۴۳) » ویرا حیلتی نیابی [فرا راهی]

« یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا » ای‌ایشان که بگرویدند ، « لاتَتَّخِذُوا الکافِرینَ اَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنینَ » کافرانرا بدوستان بدارید فرود ازمؤمنان ،« اَتُریدُونَ »میخواهید، « اَن تَجعَلُوا لِلّهِ عَلَیکُم » که الله را برخویشتن سازید ، « سُلطاناً مُبیناً (۱۴۴) »حجّتی آشکارا

« اِنَّ المُنافِقینَ فِی الدَّرکِ الاَسفَلِ مِنَ النّارِ » منافقان درپایهٔ زیرین‌اند از آتش ،

---

۱ ـ نسخهٔ ح فرسنده

« وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً (۱۴۵) » و ایشانرا فریادرسی و یاری نیابی

« إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا » مگر ایشان که توبه کنند ، « وَأَصْلَحُوا » و کار خود [و دلهای مردمان تباه گشته] باصلاح آرند ، « وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ » ودست بالله زنند ، « وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ » و دین خویش خدای را پاك کنند ، « فَأُولٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ » آنکه ایشان بامؤمنان‌اند ، « وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ » ودهد خدای مؤمنانرا ، « أَجْراً عَظِيماً (۱۴۶) » مزدی بزرگوار

النوبة الثانية

قوله تعالى « یاایهاالذین آمنوا آمنوا بالله » ـ **ابن‌عباس** گفت سبب نزول این آیت آن بود که **عبدالله‌بن سلام** و **اسد** و **اسید** پسران **کعب** ، و **ثعلبة بن قیس** و **ویامین بن یامین** و برادر زادهٔ **عبدالله‌سلام** ، **سلمه** و خواهرزادهٔ وی **سلام** ، ایشان مؤمنان اهل کتاب‌اند ، پیش **مصطفی** (ص) شدند ، و گفتند یا رسول‌الله ! ما ایمان میآریم بتو ، و بقرآن کتاب تو ، و به **موسی** و بر **تورات** کتاب وی ، و به **عزیر** ، و بیرون ازین هرچه هست از کتاب و رسل ایمان بدان نیاریم **مصطفی** (ص) گفت نه ، که ایمان آرید بخدا و برسول وی **محمد** ، و بکتاب وی **قرآن** ، وبهر کتاب که پیش از **قرآن** فروآمد ایشان گفتند نکنیم ، رب العالمین این آیت فرستاد ، میگوید ای شما که به **محمد** وبقرآن وبه **موسی** و به **تورات** گرویدند ، « آمنوا بالله ورسوله » بالله بگروید ، و برسول وی **محمد** ، وبکتاب وی **قرآن** ، وبهر کتاب که پیش ازوی فرو فرستاده آمد **تورات** و **انجیل** و **زبور** وجز از آن از کتب وصحف پس کفّاراهل کتابرا گفت ایشان که ایمان نیاوردند ، وبخدا کافر شدند وبفریشتگان ، یعنی جهودان که به **جبرئیل** کافرشدند ، و بت پرستان گفتند الملائکة بنات‌الله

رب العزة جلّ جلاله ایشان را گفت «و مَن یَکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضلّ ضلالاً بعیداً»

چون این آیت فرو آمد، مؤمنان اهل کتاب گفتند یا رسول‌الله ما بخدای ایمان آوردیم، و برسول وی **محمد**، و بکتاب وی **قرآن**، وبرهر رسولی و کتابی که پیش از قرآن فرو آمد، و ایمان آوردیم بفریشتگان و روز رستاخیز، «لانُفرّق بین احد منهم» کما فعلتِ **الیهود والنصاری** «ونحن له مسلمون» **ضحاك** گفت این آیت درشأن جهودان و ترسایان آمد، و معنی آنست که ای شما که ایمان آوردید به **موسی و تورات** و به **عیسی وانجیل**، به **محمد** ایمان آرید و بقرآن و گفته‌اند که علی‌الخصوص درشأن جهودان آمد، ومعنی آنست که ای شما که ایمان آوردید بآنچه اوّل روز فرو فرستادند، ایمان آرید بآنچه آخر روز فرو فرستادند

و بیان این آیت درآن آیت است که گفت «وقالت طائفةٌ مِن اهل الکتاب آمِنوا بالّذی اُنزل علی‌الّذین آمَنوا وجهَ النهار» الآیة و گفته‌اند این آیت خطاب مؤمنان است، و تأویل آنست «یا ایّهاالّذین آمَنوا آمِنوا» ای اقیموا وَ اثبُتوا علی الایمان، کقوله تعالی «فَاعلم انّه لااله الّاالله» ای اُثبت علیٰ ماانت علیه میگوید ای‌شما که مؤمنان‌اید! برایمان خویش ثبات نمائید، واستوار باشید، ازآن نمگردید و گفته‌اند که‌خطاب منافقان‌است، ایشان که بآشکارا تصدیق‌میمودند وپنهان تکذیب در دل میداشتند میگوید ای شما که بآشکارا ایمان آوردند! درخلوت و در سرّ ایمان آرید قومی گفتند که احتمال کند که این خطاب بت‌پرستان باشد، ومعنی آن بود که ای‌شما که ایمان به **لات وعزی و طاغوت** آوردید! بخدا و رسول‌ایمان آرید، که چون لابد ایمان بچیزی‌میباید آورد، بخدای سزا بود که‌آرند، وبرسول

وی، و کتابهای وی ، نه بآنکه در وی‌نه منفعتست ، ونه مضرّت، نه آفریند ، نه روزی دهد ، نه زنده کند ، نه میراند

« والکتاب‌ِالّذی نَزّل علیٰ رسوله والکتابِ الّذی اَنزل مِن‌قبلُ » - نُزّل و اُنزل دریں‌آیت ، بضمّ نون و الف قراءت مکی و شامی و ابوعمرو است علیٰ اسنادالفعل الی المفعول به ، مثل قوله « لتُبیّن للنّاس ما نُزّل الیهم » باقی ، نَزّل و اَنزل ، بفتح نون و الف خوانند ، علی اسنادالفعل الی‌الله تعالـی ، و المعنی والکتاب الّذی نزّله الله تعالی قومی گفتند از اصحاب حدیث که ربّ‌العزّة دریں آیت مؤمنانرا گفت ایمان بیارید تا معلوم شود که ایمان زیادت میپذیرد ، و زیادت و نقصان در ایمـان شود و ایں همچنانست که معاذ گفت در آں خبر معروف « تعالَوا نُؤمن ساعةً » و امثال ایں در قرآں فراوان است

« انّ الذین آمنوا ثمّ کفروا » - قتاده گوید ایشان جهودان‌اند ، یعنی آمنوا بموسی ، ثمّ کفروا حین‌عَبدوا العجل ، ثمّ‌آمنوا بموسی‌بعد عوده ، ثمّ کفروا ، ثمّ ازدادوا کفراً بمحمّد(ص) مجاهد گفت «ثمّ ازدادوا کفراً »، معنی‌آنست که بر کفر بمیرند کلبی گفت « انّ الّذین آمَنوا » بموسی « ثمّ کـفَروا » بموسی ایں جهودان‌اند که ایمان آوردند به‌موسی ، پس کافـر شدند به‌موسی ، و ایمان آوردند به عزیر ، پس‌بعد ازعزیر کافر شدند بعیسی ، و ترسایان‌اند که به‌موسی کافر شدند ، و به‌عیسی ایمان آوردند ، پس در کفر بیفزودند که به محمد و قرآن کافر شدند .

ربّ‌العزة گفت « لم یَـکُن‌ِ اللهُ لِیغفرلهم ولالِیَهدیَهم سبیلاً » - یعنی ماقاموا علی ذٰلك ، مادام تا بریں کفر باشند ، الله نیامرزد ایشانرا هر گز ، و راه راست ننماید اکنون بحکم شرع اگرمسلمانی مرتدّ شود، پس مسلمان شود ، پس دیگر بار مرتدّ

شود، بازمسلمان شود، مذهب اهل‌حق آنست که بهردفعتی که مسلمان شود بدرستی اسلام وی حکم کنند، و خون و مال وی معصوم شود، و هیچکس از علما درین مسئله خلاف نمیکنند، مگر **اسحق راهویه** که میگوید بدفعت سیوم چون مرتدّ شود خدای بعد از آن توبت وی بپذیرد، و این آیت بدلیل میآرد « انّ الّذین آمنوا ثمّ کفروا ثمّ آمنوا ثمّ کفروا »، میگوید بسیوم دفعت ربّ‌العزّة گفت «لم یکن الله لیغفر لهم» جواب وی آنست که چون بدفعت سیوم کافر شود، و بر آن کفر بماند، و در کفر بمیرد، وباسلام بازنگردد، الله ویرا بیامرزد اما چون باسلام باز گردد و کفر بگذارد، الله ویرا بیامرزد، که گفت جلّ جلاله بر اطلاق « اِن یَنتَهوا یُغفر لهم ماقد سلَف » و **مصطفی** (ص) گفت الاسلام یجبّ ماقبله

« بَشِّرِ المنافقین بأنّ لهم عذاباً الیماً » ـ گفته‌اند که آنروز که آیت مغفرت از بهر پیغامبر ومؤمنان درسوره **الفتح** فرو آمد ازآسمان، و مؤمنانرا بشارت بود درآن آیت، **عبدالله‌ابی** و جماعتی که باوی بودند گفتند این بشارت ماراست که این مغفرت از بهر ما است، ربّ‌العزّة آیت فرستاد که « بَشّرالمنافقین » یا**محمد**! ایشانرا بگوی که شما را بجای‌بشارت، عذاب دردنا کست این‌چنانست که گویند تحیّتك الضّربُ وعتابك السّیف یعنی که زخم شمشیر ترا بجای تحیّت است

پس منافقانرا صفت کرد و گفت « الّذین یتّخذون الکافرینَ اولیاءَ مِن دون المؤمنین »، این‌منافقان، جهودان بدوست میگیرند تا اگر روزی نفاق ایشان‌آشکارا گردد، و رسول خدا ومؤمنان برایشان خیرند، ایشان آنروز بجهودان پناه برند، و از ایشان قوّت و منعت و غلبه جویند و این آن بود که منافقان با یکدیگر میگفتند که این کار **محمد** بتمام بسر نشود، باری با ایشان دست یکی داریم، تا فردا بقوّت ایشان متعزّز گردیم و غلبه کنیم، و نیز مشرکان عرب را یاری میدادند

بر قتال رسول خدا، با بدان متعزّز شوند. ربّ العزّة گفت « أَيَبتغون عندهمُ العزّةَ فإنّ العزّة للّهِ جميعاً » عزّت و قوّت از نزدیك جهودان و مشرکان می‌طلب کنند، نمیدانند که عزّت بهمگی خدایرا است

« وقد نَزّل عليكم في الكتاب » ـ نَزّل بفتح نون قراءت **عاصم** و **يعقوب** است میگوید الله فرو فرستاد بر شما درین کتاب باقی قرّاء نُزّل خوانند بضمّ نون میگوید فرو فرستاده شد بر شما درین کتاب، یعنی قرآن « أن اذا سَمِعتم آيات الله »، واین آن بود که منافقان استهزا بقرآن میکردند در **مدینه**، و پیش از آن در **مکه** کافران استهزا میکردند و در **مکه** آن آیت فرو فرستاد که درسورة **الانعام** است « وإذا رأيتَ الذين يَخوضون في آياتنا فَأعرض عنهم حتىٰ يخوضوا في حديثٍ غيره » پس ربّ العالمین در **مدینه** چون منافقان استهزا میکردند، ومؤمنان با ایشان مینشستند ایشانرا از آن نهی کرد، وآنچه در **مکه** فرو فرستاده بود با یاد ایشان آورد، گفت « وقد نزّل عليكم في الكتاب أن اذا سمِعتم آيات الله يُكفر بها و يُستهزء بها فلاتقعدوا معهم حتى يخوضوا في حديثٍ غيره » الله شما را درین قرآن به **مکه** فرو فرستاد که چون شوید که بآیات خدا استهزا میکنند و بدان کافر شوند شما با ایشان که آن تکذیب واستهزا میکنند منشینید، که اگر شما هم چون ایشان باشید، « انّكم اذاً مثلُهم » سامع شريك قائل است در خیر و شرّ، وفي معناه أنشدوا

وسمعَكَ صُن عن سَماع القبيح كَصَون اللّسان عن اللفظ به

فإنّك عند استماع القبيح شريك لقائله فَانتبه

« إنّ الله جامع المنافقين » ـ من اهل **المدينة**، « والكافرين » من اهل **مكة**، « في جهنّم جميعاً » میگوید چنانکه امروز مجتمع‌اند این کافران و منافقان در استهزا آیات قرآن، فردا در دوزخ در عقوبت مجتمع باشند

« اَلّذین یتربّصون بکم » ـ یعنی یَنتظرون بکمُ الدّوائرَ این منافقان گوش میدارند تا خود حال چون برشما گردد؟ اگر شما را برجهودان فتحی و غلبه‌ای بود، خویشتن را غازی شمرند، ونصیب غنیمت خواهند همانست که درسورهٔ **عنکبوت** گفت « ولئن جاءَ نصرٌ مِن ربّك لیقولُنَّ انّا کُنّا معکم »

« و اِن کان للکافرین نصیبٌ » ـ یعنی دولةً و ظهوراً علی‌المسلمین کما کان یوم **احد**، قال المنافقون للکافرین « الم نَستحوِذ علیکم » ای الم نَغلب علیکم؟ الم نُحط بکم من‌حوالیکم؟ وقیل معناه اَلم نُخبر کم بعزیمة **محمد** و أصحابه؟ و نطلعکم علی سرّهم؟ « و نَمنَعکم مِن‌المؤمنین » ای ندفع عنکم صولةَ المؤمنین و این آن بود که منافقان با مؤمنان بودند درمعسکر، و برکافران زور نکردندی، و دستها کشیده داشتندی ازکشتن ایشان، اگرچنان بودی که ظفر مؤمنانرا بودی، مؤمنانرا گفتندید (١) که نه ما باشما بودیم؟ و اگر ظفر کافرانرا بودی ایشانرا گفتندید (٢) نه برشما دست یافته بودیم، و شما را بکوشیدیم، و گرنه نکردیم، سپاس برایشان نهادندید (٣) و باایشان دست افکندندید (٤)

« فَاللهُ یَحکم بینکم یومَ‌القیٰمة » ـ خدای میان مؤمنان ومنافقان روزرستاخیز حکم کند یعنی که امرورشمشیر از ایشان برداشت، وعقوبت ایشان باروز رستاخیز گذاشت «ولن یَجعلَ‌اللهُ للکافرین علی‌المؤمنین سبیلاً » ـ روا باشد که این دردنیا بود، و مؤمنان اصحاب رسول‌خدا اند یعنی که کافرانرا براصحاب رسول‌خدا دردنیا دسترس نیست، وظفر ودولت نیست، و روا باشد که این در قیامت بود، که کافرانرا برمؤمنان راهی نبود، وحجتی نباشد، مؤمنان در نار ونعیم باشند، وکافرانرا و منافقانرا باایشان درآن مشارکت نه، چنانکه در دنیا بود وقیل « ولن یجعلَ‌اللهُ

---

١ و ٢ ـ نسخه ح گفتندی ٣ و ٤ ـ نسخهٔ ح نهادندی افکندندی

لِلکافرین علی‌المؤمنین » ای علـی حملة المؤمنین ، سبیلاً ، حتّی یَستأصِلوهم ، ولا یعبدون الله

« انّ المنافقینَ یُخادعون اللهَ » ــ این منافقان بالله فعل مخادعت بدست‌دارند ، چنانکه کسی را فریبند (۱) ، که ظاهر دیـگر مینمایند ، و باطن دیگراند ، و ربّ‌العزّة جزاءِ خداع ایشان بایشان دهد. هرچند که الله اضافت خداع باخود کرد ، و گفت « وهو خادِعهم » ، امّا عین خداع از الله روا نبود ، کـه خداع باطل است ، و باطل بروی روا نیست ، لکن این برسبیل پاداش گفت مخادع راچیزی که آن‌مانندهٔ خداع وی است ، امّا عدلست از الله ، و عدل حقّ است وآن پاداش آنست که ایشان‌را برصراط نوری دهد ، چنانکه مؤمنان‌را دهد ، تا بدان نور بروند وظلمت قیامت (۲) بدان نور ظلمت قیامت بگذارند ، به پس برآید تا آن نورِ منافقان فرو کشته شود ، و منافقان در ظلمت متحیّر بمانند ، مؤمنان‌را بینند که در نور میروند ، گـویند « اُنظرُونا نَقتبس مِن‌نورکم » فرشتگان ایشان‌را جواب دهند « اِرجعوا وراءَکم فَالتمسعوا نوراً » این جواب استهزا وخداع ایشانست ، همچنانکه کافران راگویند « لاتَرکُضوا وَارجعوا الی مااُترفتم فیه » مؤمنان چون‌آن حال‌بینند برنورخویش بترسند ، که اگر کشته شود ربّ‌العزّة ایشان‌را مدد عنایت فرستد ، و دردل و زبانشان دهد تا گویند « ربّنا اَتمِم لنا نورَنا وَاغفِر لنا انّك علیٰ کلّ شیء قدیر »

« و اِذا قاموا الَی الصّلوة قاموا کُسالی » ــ باِمالت لام قراءت **حمزه و کسائی** است ، و معنی کسالی ، متثاقلین است یعنی گران آید برمنافقان نماز کـردن ، از بهر آنکه به حق نبینند برخود واجب خبردرست است که **مصطفی** (ص) گـفت « مابالُ رجال یتخلّفون عن صلٰوة الصّبح ؟ لویَعلمون مافیهما لَأتوها حَبواً ، واودُعی

---

۱ ــ نسخهٔ ح فریبند ۲ ــ کذا ، وظاهراً دوظلمت قیامت

احدُهم الیٰ مرماتین حسنتین(١) او اِلی کُراع لَاَجاب ، ولقدهَممتُ ان آمُرَفتیانی اَن یأتوا بحزم الحطب ثم آمُرالمنادی فَیُقیم بالصّلٰوة فأحرق علی بیوت اقوام لایشهدون الجماعة

« یُراؤن النّاسَ » ـ نماز که کنند بردیدار مردم کنند ، نه اتّباع امر خدایرا عزّوجلّ **مصطفی** (ص) گفت « مَن راءیٰ راءیَ اللهُ به ، ومن سمّع سمّع اللهُ به ، اَسامعَ خلقه ، وحقّره وصغّره »

« ولا یَذکرونَ اللهَ اِلّا قلیلاً » ـ ای لشیءٍ قلیلٍ ، وهوالدّنیا و قیل یعنی بالقلیل، الرّیا **ابن‌عبّاس** و **حسن** گفتند ذکر منافق ازبهر آن اندك خواند که ریا و سمعت راست نه خدایرا ، و اگر خدایرا بودی آن اندك بسیار بودی هرچه الله رد کند آن قلیل است ، اگرچه بصورت بسیار بود ، وآنچه قبول کند بسیار است وفراوان ، اگرچه بصورت اندك بود و درخبراست از **مصطفی** (ص) « تلك صلٰوة المنافق ، یَقعد احدُکم حتی تکونَ الشّمس بالمُغیربان ، فامَ ینقر نقراتٍ کما یَنقرالغرابُ لایَذکرالله فیهن الا قلیلاً » نماز منافق را بسه عیب بنکوهید بتأخیر و بمرایات و باستعجال

« مُذبذبین بین ذلك » ـ ای متردّدین متحیّرین بین‌الکفر و الایمان ، لیسوا بمؤمنین مخلصین ، ولا بمشرکین مصرّحین بالشرك ، لیسوا مِن‌المسلمین فَیَجبَ لهم مایَجب للمسلمین، ولیسوا من‌الکفار فیُؤخذَ منهم مایُؤخذ مِن‌الکفّار ، فلا مع هٰؤلاء ولا مع هٰؤلاء « لاالی هٰؤلاءِ » ـ این « الی » بمعنی « مع » است ، چنانکه گفت « مَن انصاری الی‌الله » ؟ ای مع‌الله میگوید نه با ایشان‌اند ، و نه با ایشان

---

١ ـ کذا .

«ومَں يُضلِلِ اللهُ فلں تحدله سىيلاً» ــ اى دىىاً و سىيلاً الى التوفيق روايت كىىد كه **مصطفى** (ص) مثل رد مؤمں را ومىافق و كافر را ، گفت مثل ايشاں چوں سه كس است كه حائى ميروىد وحوئى پيش آيد ايشاںرا ، ولاىد گداره ميبايد كرد مؤمں درپيش ايستد وحوى ىار ىرد و گداره كىد مىافق اريس وى در رود ، چوں ىمياں حوى رسد ، كافر او را ميحواىد كه ىار گرد كه ىرتو ار هلاك ميترسم ، و مؤمں او را ميحواىد و ميگويىد ىشتاں كه دستكارى و راحت ايدر است آں مىافق در مياں هردو متردّد ىماىد ، ىه ىار گردد و ىه فرااتر شود ، تا ىا گاه حشك رودى درآيد ، و ويرا ىرد وهلاك كىد ايىست مثل مىافق ، پيوسته درشكّ وشبهت و تهمت است ، تا ىا گاه مرگ او را فرو گيرد ، و درآں شكّ و شبهت ىميرد و عں **اىں عمر** انّ رسول الله (ص) قال «انّما مثل المىافق مثل الشاة العائرة ىيں العىميں ، تَعر الىٰ هٰده مرّةً و إلىٰ هٰده مرّةً لا تَدرى ايّهما تتىع»

پس ربّ العالميں مؤمىاںرا ىهى كرد ار آىچه مىافقاں ميكردىد ار موالات **يهود** ، گفت «ياايها الدىں آمىوا لاتتحدوا الكافريں اولياءَ مِں دوں المؤمىيں» ــ اىں حطاں ىا **اىصار** است ، و ايں كافراں حهوداں **قريطه** و **ىصير** اىد ميگويد ىا ايشاں موالات مكىيد «أتُريدوں اَں تحعلوا للهِ عليكم سلطاىاً مىيىاً» ــ اى حجّةً وعدراً مىيىاً اىں حجّت آشكارا آىست كه گفت «و مَں يَتولّهم مىكم فإنّه مىهم» هر كه پس ار ىرول ايں آيت ىا دشمىاں حداى موالات گرفت ، ىرحويشتں درست كرد كه ارايشاىم ، آں حجّت آشكارا ىيست «انّ المىافقيںَ فِى الدَّرْكِ الأسفل مِں الىار» ــ فى الدّرك ىسكوں را قراءت **كوفى** است ىاقى ىفتح «را» حواىىد و درك و دَرَك دو لعت است ، چوں ىهر و ىهَر و قصّ وقصَص و سطر وسطَر و ىشر و ىشَر و درك پايه‌اى ىود مُىحدر را ، و درحه پايه‌اى ىود صاعد را ، دورح

اَدراك است و اَطباق از حـديد، و بهشت درجات است از نـور و از جواهر قـال **عبداللّه بن مسعود** في قوله « في الدّرك الاسفل من النار» اى في توابيتَ مِن حديد مُقفَلة في النّار، مُطبَق عليها وعن **عبداللّه بن عمر** قال انّ اشدَّ النّاس عذاباً يوم القيامة ثلاثة المنافقون، ومَن كفرَ مِن **اصحاب المائده**، و **آل فرعون** قال تصديق ذلك في كتاب اللّه عزّوجلّ فامّا **اصحاب المائدة** فقوله عـزّوجلّ « فانّى اُعذّبه عذاباً لا اُعذّبه احداً مِن العالمين »، وأما **آل فرعون** فقوله تعالـى « اَدخلوا آلَ فرعون اشدَّ العذاب»، و امّا المنافقون، فقوله تعالـى « انّ المنافقين في الدّرك الأسفل مِن النّار »

وقيل **لحذيفة** مَن المنافق ؟ قال الّذى يَصف الاِسلام ولايَعمل به

« اِلّا الّذين تابوا »ـ يعنى مِن النّفاق، « و اَصلحوا »العمل للّه، « و اعتصموا باللّه و اَخلصوا دينَهم لِلّه فأولـئك مع المؤمنين » علـى دينهم، قيل مع **المهاجرين و الانصار** گفته‌اند كه اين آيت دليل است كـه كفر منافقان از همه كفرها صعب‌تر است و سخت‌تر (١)، وشرّ آن بيشتر سببى كه چون ايشانرا توبت فرمود اين همه شرائط درآورد ازاصلاح و اعتصام واخلاص، آنگه بآخر گفت «فأولـئك مع المؤمنين »، و نگفت فأولٰئك همُ المؤمنون و آنگه مرد مؤمنان در سويف افكند، سبب آنكه ايشانرا در ايشان ست، گفت « و سوف يُؤ تِ اللّه المؤمنينَ اجراً عظيماً »

النوبه التالثة

قوله تعالى « ياايّهاالذين آمنوا آمِنوا باللّه و رسوله » الآية ـ ايمان دوقسم

---

١ ـ نسخهٔ ح سختر

است یکی‌ار روی برهان ، یکی ار روی عیان برهانی‌ار راه استدلال است ، عیانی یافت رور وصال است برهانی استعمال دلائل عقول است ، عیانی رسیدن مدرجات وصول‌است میگوید ار روی‌اشارت ای شما که ایمان برهانی‌بدست دارید! بکوشید تا مایمان عیانی رسید ایمان عیانی چیست ؟ بچشم احاطت ورا محیط نگرستن ، بچشم انفراد ورا فرد نگرستن ، بچشم حضور ورا حاضر نگرستن ، بدوری ار حود نردیکی حق را نردیك بودن ، و بغیبت ارحود حضور ویرا مکرم حاضر بودن وی حلّ جلاله نه ار قاصدان دور است ، نه ارمریدان غائب میگوید عزّجلاله « ونحنُ اقربُ الیه مِن حبل الورید »

پیر طریقت گفت حداوندا موحود نفسهای جوانمردانی ! حاضر دلهای دا کرانی ! ارنردیك نشانت میدهند و برتر ار آنی ! و ار دورت میپندارند ونردیکتر ار جانی !

گفتم صنما مگر که جانان منی

اکنون که همی نگه کنم جان منی

وقیل فی‌معنی الآیة یا ایّهاالّذین آمنوا تصدیقاً آمِنوا تحقیقاً میگوید ای شما که ار روی تصدیق ایمان آوردید ار روی تحقیق ایمان آرید شریعت پدیرفتید ، حقیقت بپدیرید شریعت چیست ؟ حقیقت چیست ؟ شریعت چراغست ، حقیقت داغست شریعت بند است ، حقیقت پند است شریعت بیاراست ، حقیقت بار است شریعت‌ارکان ظاهراست ، حقیقت‌ارکان باطنست شریعت بی‌بدنیست ، حقیقت بی‌حودیست شریعت حدمت‌است برشریطت ، حقیقت عزتست برمشاهدت شریعت بواسطه است ، حقیقت بمکاشفه است اهل شریعت طاعت دار است و معصیت گدار ، اهل حقیقت ار حویشتن گریزان است و نیکی‌باران اهل شریعت در آرروی حلد

و نعیم باقی است ، اهل حقیقت گستاخ (١) و مشغول ساقی است ابتداء حقیقت در وی است که پدید آید ، و حسرتی که ترا فرو گیرد ، جهان فراخ برتو تنگ کند ، اندرون پیراهن برتو زندان کند آتشی در جانت زند ، عطشی در دل افکند . سور بینی و سورنده نه ، شور بینی و شوراننده نه مساعدی نه که باوی چیزی بگوئی ، هام دردی (٢) نه که باوی طرفی بنشینی

فـريدٌ مِن الخلّانِ في كلّ بلدةٍ

اذا عَظُم المطلـوبُ قـلّ المساعدُ

این جوانمرد آخر از آن تحسّر و تحیّر نفسی برآرد که الٰهی ! این درخت بانسوخت از تشنگی ! آخر بچندین دیر کاری بیکبارگی کریما ! رهی را زنده در تو آخر نه کم از جوانی ، یك بار برین کشت ما ریز آبی ! الٰهی ! چون آنرا که طمع میدارم بینرم ، پس بدلی پر کمنده مهر چون ورزم ؟ چون دست بیار بشاخ امیدم نرسد ، برپای چون خیزم ؟ و اگر مرا بخود راه ندهی ، وا تو چون گریزم ؟ کریما ! بارم ده تا بردرگاه تو میزارم ، و در امید بیم آمیز میبارم ، وا پذیرم لطیفا ! تا وا تو پردازم ، یك نظر درمن نگر تا دو گیتی بآب اندازم ! و جلال ربوبیّت بصفت کرم رهی را مینوازد که مترس که نه در هر گریدنی زهر است ، گریدن مادر فرزند را از مهر است !

« انّ الّذین آمنوا ثمّ کفروا ثم آمنوا ثمّ کفروا » الآیة ـ بانایستگان ازل‌اند ، و جستگان ابد فرا رفتند ، پس بروی درآمدند ، پس برخاستند ، بار بیفتادند ، و آنکه داغ جدائی شان برنهادند ، و درحزب شیطان شدند الله برآن نیست که ایشانرا بیامرزد ، از آنکه می‌شان نخواهد (٣)

١ ـ نسخهٔ ج ستاخ ٢ ـ نسخهٔ ج هم دردی ٣ ـ نسخهٔ ج از آنکه شان می نخواهد

« ایبتغون عندهم العزّة » ـ و عجب آنست که ازچون خودی عزّ میطلبند، و همه اسیر ذلّ‌اند، و بازداشتگان قهر و در خبر است که مَن اعتزّ بالعبد اذلّه الله، فَانتَغِ العزَّ مِن ربّ‌العبید یُعزّك الله فی‌الدّنیا والآخرة

« انّ المنافقین یخادعون‌الله » الآیة ـ وصف‌الحال منافقان‌است، و ذکر سیرت و معتقد ایشان، باز درآخر ورد گفت « انّ المنافقین فی‌الدّرکِ الأسفل مِن‌النّار » صفت عذاب و عقوبت ایشانست، و ذکر سرانجام بدایشان، و عجب نیست کسی که معتقد وی‌آن باشد اگر سرانجام وی این بود آورده‌اند که آن منافقانرا بدوزخ فرستند در درك اوّل **مالك** گوید یا نارُ خذیهم، ای آتش گیر ایشانرا آتش گوید ولایت ما برزبان است، و برزبان وی هرچند که مجاز بود، کلمهٔ توحید رفته، و راه نما فرو گرفته بدرك دوم رسد، همین گوید، تا بهفتم درك چون بهفتم رسد گوید ما را ولایت بردل است نه برزبان، بیار تا از دل چه نشان داری؟ و در دل وی جز نشان کفر و شرك نباشد آتش در وی گیرد، و آن عذاب صعب بدو رسد، اینست که ربّ‌العزّة گفت « انّ المنافقین فی‌الدرك الأسفل مِن‌النّار » الآیة

« الّا الّذین تابوا » ـ مِن‌النفاق، « و اَصلَحوا » اعمالَهم بالاخلاص فی الاعتقاد، « و اعتصموا بالله » باستدعاء التّوفیق « و اخلَصوا دینهم لله » فی اَنّ نجاتهم بفضل‌الله ولطفه لابِاتیانهم بهٰذه الأشیاء فی‌التّحقیق

۲۴ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « ما یَفعَلُ اللهُ بِعَذابِکُمْ » چه کار دارد و چه کند خدای بعذاب کردن شما، « اِن شَکَرتُم وَ آمَنتُم » اگرخدایرا منعم دانید و او را استوار گیرید،

« وَ كانَ اللّٰهُ شاكِراً عَليماً (١٤٧) » وحدای سپاس دار است دانای همیشه‌ای

الجزء السادس

« لا يُحِبُّ اللّٰهُ » دوست ندارد خدای ، « الجَهرَ بِالسُّوءِ مِنَ القَولِ » سخن گفتن بدی [در گله کردن از کسی] ، « إلّا مَنْ ظُلِمَ » مگر کسی که بروی ستم کنند، « وَ كانَ اللّٰهُ سَميعاً عَليماً (١٤٨) » و خدای شنواست دانای همیشه‌ای

« إنْ تُبدُوا خَيراً » هر گه که نیکی پیدا کنید [بگفتار یا بکردار] ، « أو تُخفُوهُ » یا نهان دارید آنرا در دل ، « أو تَعفُوا عَن سُوءٍ » یا فرا گذارید بدی از بد کرداری ، « فَإنَّ اللّٰهَ كانَ عَفُوّاً قَديراً (١٤٩) » اللّٰه عفو کننده است و [بر عفو کردن] قادر و توانا

« إنَّ الَّذينَ يَكفُرونَ » ایشان که کافر شدند ، « بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ » بخدا و برسولان وی ، « وَيُريدُونَ » و میخواهند ، « أنْ يُفَرِّقوا » که جدا کنند درتصدیق ، « بَينَ اللّٰهِ و رُسُلِهِ » میان خدا و رسولان وی ، « وَ يَقُولُونَ » ومیگویند ، « نُؤمِنُ بِبَعضٍ » بعضی ازحق بگرویم ، « وَ نَكفُرُ بِبَعضٍ » وبعضی نگرویم ، « وَيُريدُونَ » و میخواهند ، « أن يَتَّخِذُوا بَينَ ذٰلِكَ سَبيلاً (١٥٠) » که میان استوار گرفتن و نا استوار گرفتن راهی سازند

« أُولٰئِكَ هُمُ الكافِرونَ » ایشانند کافران ، « حَقّاً » براستی و درستی [بی هیچ شك] ، « وَ أعتَدنا لِلكافِرينَ » و ساخته‌ایم ما کافران را ، « عَذاباً مُهيناً (١٥١) » عذابی خوار کننده

« وَالَّذينَ آمَنوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ » و ایشان که گرویدند بخدای و رسولان وی ، « وَلَم يُفَرِّقُوا بَينَ أحَدٍ مِنهُم » و جدا نکردند میان یکی از ایشان با دیگران در

تصدیق، «اُولٰئِكَ سَوفَ نُؤْتِیهِم اُجورَهُم» ایشانند که دهیم ایشانرا مزدهای ایشان، «وَ کانَ اللّهُ غَفوراً رَحیماً (۱۵۲)» و خدای آمرزگار است بخشاینده همیشه‌ای

«یَسْئَلُكَ اَهلُ الکِتابِ» میخواهند اهل **توراة** از تو، «اَن تُنَزِّلَ عَلَیهِم» که فرود آری بایشان، «کِتاباً مِنَ السَّماءِ» نامه‌ای از آسمان [بزبان عربی]، «فَقَدْ سَأَلوا موسیٰ» خواستند از **موسی** پیش از تو، «اَکبَرَ مِن ذٰلِكَ» بزرگتر ازین [که از تو خواستند]، «فَقالوا» ویرا گفتند «اَرِنَا اللّهَ جَهرَةً» خدایرا ما نمای آشکارا، «فَاَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ» تا ایشانرا فرا گرفت بانگ کشنده، «بِظُلمِهِم» به بیداد ایشان، «ثُمَّ اتَّخَذُوا العِجلَ» بعد از آن بار گوساله را [بخدائی] گرفتند، «مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ» پس آنکه با ایشان آمد نشانهای روشن، «فَعَفَونا عَن ذٰلِكَ» آن همه فرا گذاشتیم از ایشان، «وَ آتَینا موسیٰ» و **موسی** را دادیم «سُلطاناً مُبیناً (۱۵۳)» دست رسی وقوّتی آشکارا

«وَ رَفَعنا فَوقَهُمُ الطّورَ» و بر سر ایشان **طور** باز داشتیم، «بِمیثاقِهِم» وا خواستن پیمانرا [از ایشان]، «وَ قُلنا لَهُمُ» و ایشانرا گفتیم «ادخُلُوا البابَ سُجَّداً» که از باب [حِطّه] در روید پشتها خفته، «وَ قُلنا لَهُم» و ایشانرا گفتیم «لاتَعدُوا فِی السَّبتِ» که از فرمان درمگذرید در روز شنبه، «وَ اَخَذنا مِنهُم» و ستدیم از ایشان، «میثاقاً غَلیظاً (۱۵۴)» پیمانی محکم [که روز شنبه کسب نکنند]

«فَبِما نَقضِهِم میثاقَهُم» بآن شکستن ایشان پیمانرا، «وَ کُفرِهِم بِآیاتِ اللّهِ» و کافر شدن ایشانرا بسخنان خدای، «وَ قَتلِهِمُ الاَنبیاءَ» و کشتن ایشان پیغامبرانرا، «بِغَیرِ حَقٍّ» بناسزا، «وَ قَولِهِم قُلوبُنا غُلفٌ» و گفتن ایشان که دلهای ما بستداست [آن سخن که میگوئی بآن نمیرسد]، «بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَیها بِکُفرِهِم» بلکه مُهر

نهاد خدای بر آن دلها مهر کفر ایشان، «فَلا یُؤْمِنُونَ اِلّا قَلیلاً (١٥٥)» ایمان می‌نیارند مگر اندکی

«وَ بِکُفْرِهِم» و بکافر شدن ایشان [به عیسی]، «وَ قَوْلِهِم عَلیٰ مَرْیَمَ» و گفتار ایشان بر مریم، «بُهتاناً عَظیماً (١٥٦)» آن دروغی بدان بزرگی

«وَ قَوْلِهِم اِنّا قَتَلْنَا الْمَسیحَ عیسَی بْنَ مَرْیَمَ رَسولَ اللّٰهِ» و گفتار ایشان که ما کشتیم عیسی را پسر مریم، آن رسول خدا، «وَما قَتَلُوهُ» و نکشته‌اند او را، «وَ ما صَلَبُوهُ» و بردار نکرده‌اند او را، «وَ لٰکِن شُبِّهَ لَهُم» لکن مانند صورت وی بر مردی افکندند و آن مرد را بردار کردند، «وَ اِنَّ الَّذینَ اخْتَلَفُوا فیهِ» و ایشان که درو مختلف شده‌اند، «لَفی شَكٍّ مِنهُ» در کار عیسی [از کشتن و صلب وی] خود بشک‌اند، «مالَهُم بِهِ مِن عِلمٍ» ایشانرا بآن هیچ دانش نیست، «اِلّا اتِّباعَ الظَّنِ» مگر بر پی پنداشت رفتن، «وَ ما قَتَلُوهُ یَقیناً (١٥٧)» او را نکشته‌اند بی گمانی

«بَل رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَیْهِ» بلکه خدای ویرا بر بُرد بسوی خود بر، «وَ کانَ اللّٰهُ عَزیزاً حَکیماً (١٥٨)» و خدای توانا دانا است همیشه‌ای

النوبة الثانية

قوله تعالی «مایَفعل اللّٰهُ بعذابکم» الآیة ـ گفته‌اند این خطاب منافقان است میگوید شما که منافقان اید اگر شکر کنید، ونعمت منعم برخود بشناسید، و باحسان و انعام وی معترف شوید، وآنگه خدا و رسول را بآنچه گفتند، استوار دارید، و حقیقت توحید بجای آرید، اگر این کنید خدای چه کند که عذاب شما کند؟ یعنی که نکند و شکر مقامی است از مقامات روندگان، برتر از صبر و

حوف و رهد و امثال این ، که سفس حود مقصود نه‌اند ، نه‌بینی که صبر نه عین صبر را در بنده می دریابد ، بلکه قهر هوا را می دریابد ، و حوف نه بر نفس حود مقصود است ، بلکه تا حائف بوسیلت حود بمقامات مقصود رسد و رهد میباید تا بنده بوی نگریرد از آن علایق که راه حدا بوی فرو بندد و شکر چنین نیست ، که شکر بنفس حود مقصود است ، نه برای آن میباید که تا وسیلت کاری دیگر باشد ومحبّت وشوق و رضا وتوحید همه ازین باست وهرچه مقصود بود درآحرت نماند نبینی که چون بنده نبهشت رسد ، صبر و حوف و رهد و توبه در بنده نماند ؟ و شکر در وی نماند یقول الله تعالی « وآخِر دعوٰیهم اَنِ الحمدللّه ربّ العالمین »

و حقیقت شکر سه چیز است که تا آن هرسه بهم نیاید شکر نگویند یکی علم ، و دیگر حال، و سدیگر عمل علم اصل است ، وحال ثمرهٔ علم ، وعمل ثمرهٔ حال علم شناحت نعمتست ارمنعم ، وحال شادی دلست بآن نعمت، وعمل بکارداشتن نعمت است بطاعت داشت منعم و درحبر میآید که روز قیامت ندا آید « لِیَقُم الحمّادون» هیچکس برنحیزد مگر آنکس که درهمه احوال حدایرا عزّوحلّ شکر کرده باشد وآنروز که آیت نهی آمد ار گنج نهادن ، عمر گفت یا رسول‌اللّه! پس چه جمع کنیم ار مال ؟ گفت ربانی داکر ، و دلی شاکر، و رنی مؤمنه یعنی که در دنیا نه این سه قناعت کن رن مؤمنه را گفت که مرد را فارع دارد ، وبآن فراغت ار وی دکر وشکر حاصل آید

« وکان اللّهُ شاکراً » - یعنی للقلیل مِن اعمالکم ، « علیماً » بنیّاتکم

قوله « لایُحبّ اللّهُ الجهرَ بالسّوءِ مِن القول اِلّا مَن ظُلِم » - این آیت رحصت است مظلوم را که ار دست ظالم بنالد ، و ار وی شکایت کند یعنی که ویرا درآن تنگی دره ای باشد ، که شفّی حود درآن می‌بیند اگرسحن بد گوید آن مظلوم ،

یا دعائی بد کند بروی، او را رخصت هست گفته‌اند این بمهمان داشتن فرو آمد میگوید سخن بد گفتن در گله کردن از هیچکس پسندیده نیست، و خدای دوست ندارد، مگر از کسی که گله کند از میزبان بد، که کسی بمهمان وی شود و او را مهمانی نکند، یا کند و نیکو ندارد

مصطفی (ص) گفت «حقّ الضّیف ثلاثة، فما کانَ بعد ذٰلك فهو صدقة» و قال (ص) «مَن کان یؤمن باللّٰه والیوم الآخر فَلیُکرم ضیفه» میگوید در عهد رسول خدا مهمانی بقومی فرو آمد، و او را نیك نداشتند، و مهمانی نکردند پس آن مرد برفت و از ایشان شکایت کرد این آیت بشأن وی و رخصت ویرا فرو آمد

عبدالرحمن زید گفت این در شأن **ابوبکر صدیق** فرو آمد، که کسی ویرا دشنام داد اندر **مکه** ابوبکر خاموش میبود، تا آن مرد فراوان بگفت پس **ابوبکر** یکبار جواب داد رسول خدا (ص) حاضر بود و برخاست، پس این آیت فرو آمد که «الّا مَن ظُلم» میگوید که کسی که ویرا بدی گویند، ویرا رسد که داد خود طلب کند، ومثل آن باز گوید باوی، و بر وی حرج نباشد و سبب برخاستن رسول (ص) آنست که **ابوهریرة** گفت سبَّ رجلٌ **اباابکر**، و **رسول‌اللّٰه** جالسٌ، فسکت النبیّ (ص)، و سکَت **ابوبکر** فلّما سکـت الرّجل تکلّم **ابوبکر** فقام النبیّ (ص)، فأدرکه **ابوبکر**، وقال یا رسول‌اللّٰه سبّنی وسکتَّ، فلمّا تکلّمتُ قُمتَ؟ وقال النّبیّ (ص) «یا ابابکر! ان الملك کان یرد علیه، فلمّا تکلّمتَ وقع الشّیطان، وکرِهتُ ان اَقعد ثُمّ قال رسول‌اللّٰه (ص) «ثلاث کلّهنّ حقٌّ، ما مِن عبد یُظلم مظلمةً فیُغضی علیها ابتغاءَ وجه‌اللّٰه، الّا زاده‌اللّٰه عزاً، وما فتحَ عبدٌ باب مسئلة یرید بها کثرةً الّا زاده اللّٰه»

قوله‌تعالی « الّا من ظُلم » - « الّا » بمعنی لکنّ است ، وسخن مستأنف است ، که سخن در « بالسّوءِ مِن القول » تمام شد میگوید که خدای دوست ندارد که کسی را بد گوید همانست که جای دیگر گفت « وقولوا للنّاس حُسناً » آنگه گفت لکن مظلوم اگر شکایت کند از ظالم ، او را رسد که شکایت کند ، وآنگه در آن شکایت تعدّی نه روا باشد ، که ربّ‌العزّة گفت « وَ کان‌اللهُ سمیعاً علیماً » - یعنی سمیعاً لِقول‌المظلوم ، علیماً بمایضمر این چون تهدیدیست مظلوم‌را اگر اندازه در گذارد ، وبیش ازقدر رخصت گوید اگر کسی گوید سخن بد گفتن نه درجهر پسندیده است نه در اسرار پس تخصیص جهر درین آیت چه معنی دارد ؟ جواب آنست که این قصیّت حال آنکس است که آیت بوی فرو آمد ، که بجهر گفت این همچنان است که جای دیگر گفت « اذا ضرَبتم فی‌سبیل‌الله فتبیّنوا » این تبیّن در سفر و حضر هر دو واجب است ، امّا درسفر فرو آمد ، ازین جهت بسفر مخصوص کرد ، امّا سفر تنبیه میکند برحضر ، همچنین جهر تنبیه میکند بر اِسرار

قوله « اِن‌تبدُوا خیراً » - میگوید اگرعملی ازاعمال بر آشکارا کنید آنرا یکی ده بنویسند ، چنانکه گفت « مَن جاء بالحسنة فله عشرُامثالها » ، « اَو تُخفوه » یا پنهان در دل دارید ، یعنی که نیّت کنید ، و همّت دارید ، امّا بعمل نکنید ، آنرا یکی یکی بنویسند ، « اَو تعفوا عن سوءٍ » - یا بدی از برادر مسلمان بتو رسد ، و تو از وی در گذاری ، و عفو کنی ، « فاِنّ‌الله کان عَفُوّاً قدیراً » - خدای در گذارندهٔ گناهان بندگانست ، و تواناست که ایشانرا ثواب نیکو دهد ، یعنی که اگر تو از برادر مسلمان در گذاری خدای اولیتر و سزاوارتر که گناهان تو در گذارد

« انّ الّدين یَکفرون ىالله و رُسُله » ـ **کلبی و مقاتل** گـفتند ایں در شأں حهوداں آمد ، و ار ایشاں **عامر ىں محلد** است و **یریدىں رید** که ىه **عیسی** کافـر شدىد ، و ىکتاں وی **انحیل** ، وهمچیں ىه **محمد** (ص) کافرشدىد و ىه **قرآن عطا** گفت درشأں **ىنی قریطه** و **ىصیر** و **ىىی قیىقاع** آمد . ربّ العزّة گفت میحواهىد ایساں که ىه الله ایماں آرىد ، و ىرسولاں وی کافرشوىد ، یا میحواهىد که ىعصی رسولاں ایماں آرىد و ىعصی کافر شوىد **قتاده** گفت حهوداں و ترسایاں اىد ، امّا حهوداں ىه **موسی** ایماں آوردىد ، و ىه **تورات** و ىه **عیسی** و کتاں وی **انحیل** کافر شدىد و ترسایاں ىعیسی و ىانحیل ایمـاں آوردىد ، اما ىه **محمد** و ىه **قرآن** کافر شدىد ، الله گفت میحواهىد میاں کفر و میاں ایماں راهی ىهىد ، و دیىی سارىد ، و ىه چىاںست که ایشاں میگویىد ، که ایشاں کافراىد ىدرستی ، وهیچ شك ىیست در کفر ایشاں ، وعداں دورح مآل ومرحع ایشاں ىدلك قوله « اولـئك همُ الکافروں حقّاً و اَعتدىا للکافریں عداىاً مُهیىاً » آىکه د کرمؤمىاں کرد ار امّت **محمد** ، که ىهمهٔ پیعامىراں و ىهمهٔ کتب ایماں آوردىد ، گـفت « و الدیں آمَىوا ىالله و رُسُله ولم یُفَرّقوا ىیں احدٍ مىهم » ، و ىیاں ایں درآں آیت است که گفت « قل آمَىّا ىالله وما اُىرل علیىا » الآیة و چىاىکه کافراىرا صفت کرد ، و عقوىت ایشاں ىرپی آں داشت مؤمىاىرا صفت کرد ، و ثواں ایشاں ىرعقں گفت « اولٰئك سوف یُؤتیهم احورَهم » یعىی ىایماىهم « یُؤتیهم » ىیا **حفص** حواىد و**یعقوب** ، ىروایت **ولید حسان** ، وایں همچىاںست که گفت « وسوف یؤتِ الله المؤمىیں اَحراً عطیماً » حای دیگر گفت « فَامّا الدیں آمىوا و عملوا الصّالحاتِ فیُوَفّیهم احورهم » ىاقی قرّاء ىُؤتیهم ، ىىوں حواىد ، و ایں همچىاںست که گفت « وآتیىاه احرَه فی الدّىیا » و « فآتیىا الّدیں آمىوا مىهم احرهم »

« وکان اللّٰه غفوراً » ـ لذنوبهم ، « رحیماً » بهم

قوله « یسئلك‌اهل‌الکتاب» ـ جهودان‌اند ، **کعب‌اشرف** و **فنحاص‌بن‌عازورا** که از رسول‌خدا درخواستند تا ایشان را علی‌الخصوص بیرون از قرآن برنان عبری کتابی فرو آرد از آسمان ، بیك‌بار ، نه پاره پاره و آیت آیت ، هم برمثال **تورات** که بیك بار فرو فرستادند به **موسی** ربّ‌العزّة گفت یا **محمد** ازین‌بزرگتر، از **موسی** درخواستند که « اَرِنَا اللّٰهَ جهرةً » اینجا دوقول گفته‌اند یکی آنست که قالوا جهرةً اَرِنا اللّٰه ، بآشکارا وصریح گفتند که‌خدایرا عزّوجلّ‌بما نمای قول‌دیگر آنست که اللّٰه را واما نمـای (۱) ، تا آشکارا ویرا ببینیم ، و در وی نگریم « فَاخذتْهُمُ الصّاعقةُ بِظلمهم » ـ صاعقه صیحهٔ سخت است که بایشان‌رسید ، وهم برجای بمردند گویند صیحهٔ جبرئیل بود همانست که درسورة **البقرة** گفت «فَاخذتکم الصّاعقةُ و اَنتم تَنظرون » جای دیگر گفت « صاعقةً مثل‌صاعقة عاد و ثمود » و گفته‌اند که صاعقه آتشی بود که از میغ بیفتاد ، و ایشانرا بسوخت همانست کـه گفت « و یُرسل الصَّواعق فیُصیب بها مَن‌یشاء » و در قرآن صعق است بمعنی مرگ ، که درآن عذاب باشد ، چنانکه گفت «انذرتُکم صاعقةً مثلَ صاعقة **عاد** و **ثمود**» همانست که آنجا گفت « فَاخذتهمُ الصّاعقة وهُم ینظرون » و صعق است بمعنی مرگ باجل ، که درآن عذاب نبود و ذلك فی‌قوله « و نُفخ فی‌الصّور فصَعِق مَن فی‌السّمٰوات ومَن‌فی‌الأرض » یعنی فمات من فی‌السّمٰوات ومَن فی‌الأرض بالآجال عندالنفخة الأولیٰ

« ثمّ اتّخذوا العِجل » ـ پس گوساله را بخدائی گرفتند ، یعنی ایشان که با **هرون** بودند پس رفتن **موسی** بمناجات ،« من‌بعد ماجائتهمُ البیّنات » ـ پس آنکه

---

۱ ـ نسخهٔ ج بمانمای

فرعون را غرقه کردند برسر آب، و ملك ازو ستده، و ایشان‌را داده و گفته‌اند بیّنات آن نه چیزاست که قرآن بدان آمــده، وهی الیَد والعصا والحجر و البحر و الطّوفان والجراد والقُمّل والضفادع والدّم واین هریکی‌را شرحی‌است، بجای‌خویش گفته شود اِن‌شاء الله تعالیٰ

« فعفونا عن ذلك » ـ میگوید آن همه عفو کردیم ازایشان، وفرو گذاشتیم « وآتینا مــوسی سلطاناً مبیناً » ـ ای حجّةً بیّنةً، قوِی بها علیٰ مَن ناواه، و هی الید و العصا

« و رفعنا فوقهمُ الطّور بمیثاقهم » ـ و برسرایشان **طور** بداشتیم، وآن آن‌بود که ایشان شریعت **توراة** می‌نپذیرفتند، و ازایشان پیمان گرفته بودند که هر که که کتاب آرند بایشان، بپذیرند، و بآن کار کنند ربّ‌العزّة **جبرئیل** را فرمود تا کوه برسر ایشان بداشت، تا شریعت **توراة** قبول کــردند و آن پیمان از ایشان واخواستند

« وقُلنا لهمُ ادخلوا البابَ سُجّداً » ـ این باب حطه است که درسورة **البقرة** شرح آن دادیم « سُجّداً » یعنی پشت خم داده، چون راکع که بسجود خواهدشد « و قلنا لهم لاتَعدوا فی‌السّبت » ـ ای لاتعتدوا باقتناص السّمك فیه **ورش** از **نافع** « لا تَعَدّوا » خوانده، بفتح عین و تشدید دال، و اصل‌آن لاتعتدوا است « تا » در دال مدغم کردند، تقارب را، وحرکتش نقل‌با عین کردند، تا مفتوح گشت **وقالون** و **اسمعیل** هردو از **نافع** « لاتعدّوا » خوانند بسکون عین وتشدید دال، و مرادهم لاتعتدوا است، « تا » در دال مدغم کردند، لکن حرکتش باعین ندادند، بلکه عین را ساکن بگذاشتند براصل خویش، و بیشترین نحویان این را روا نمیدارند، میگویند ماقبل مدغم چون ساکن باشد جائز نبود، کــه آنگه دوساکن مجتمع

شوند، الّا اگر ساکن الف بود که حرف مدّ است نحو داتّة وشاتّة و حاقّة وطامّة، زیرا که مدّ بجای حرکت است امّا ایشان که روا داشتند گفتند این همچناست که ثوب بکر، وحبیب بکر، که روا بود که آنرا مدغم کنند، گویند ثوبّ بکر و حبیبّ بکر، چون روا است که واو و یا، گرچه هردوحرف لین‌اند، با نقصان مدّ که در ایشانست با الف که تمام مدّ است درین باب مانند کنند، تا دو ساکن‌که اوّل آن نه الف باشد وثانی آن مدغم بود مجتمع‌شود همچنین این‌معنی در «تعدّو» و «یخِصِّمون» و امثال آن، مع عدم المدّ روا بود باقی «لاتَعدُوا» خوانند با سکون عین و تخفیف دال، و این مشهورتر است چنانکه در سورة **الاعراف** گفت «اذ یَعدون فی‌السّبت»، واین از عدا یعدو است، وحجّت این قراءت آنست که گفت «فمَن ابتغیٰ وراءَ ذٰلك فأولٰئك همُ‌العادون» و حجّت قراءت **ورش** و **قالون** و **اسمعیل** آنست که در سورة **البقرة** گفت «ولقد علمتمُ الّذین اعْتَدوا منکم فی‌السّبت»

«و اَخذنا منهم میثاقاً غلیظاً» ـ ای‌عهداً مؤکّدا فی‌النّبیّ (ص) «فبما نقضِهم میثاقَهم» ـ این «ما» صلت است، همچنانکه «فبما رحمةٍ مِن‌الله» ای فبرحمة مِن‌الله «وعمّا قلیل» ـ ای عن قلیل «فبما نقضِهم» ـ ای بنقضهم میثاقَهمُ الّذی اخذهمُ الله علیهم میگوید بشکستن ایشان آن پیمانرا که الله برایشان گرفت در **توراة**، و بکافر شدن ایشان بسخنان حق، یعنی به **قرآن** و به **انجیل**، که جهودان بهردو کافر شدند، وبکشتن ایشان پیغامبرانرا بناحق، که ایشان بروزی در هفتاد پیغامبر بکشتند

«وَقولِهم قلوبُنا غُلفٌ» ـ گفته‌اند که اینجا مضمری است، وسخن بدان تمام است، و مضمر آنست که لعَناهم میگوید بآن نقض‌پیمان وبآن کفر وآن قتل

و آن‌قول، ایشانرا لعنت کردیم، وازدرگاه‌خود براندیم و گفته‌اند تمامی‌سخن آنجاست که گفت « حرّمنا علیهم طیّباتٍ اُحلّت لهم »، و روا باشد که تمامی آنجا است که گفت « بل‌طبعَ اللهُ علیها بکفرهم »، و معنی آن باشد که باین فعلها کـه کردند خدای تعالی مهر بردل ایشان نهاد تاهیچ پند نپذیرند، و سخن‌حق درآن نشود و گفته‌اند جهودان بآنچه گفتند « قلوبنا غُلف »، خود را چون عذری میساختند، یعنی که دلهای ما بسته است، آنچه تو میگوئی بآن نمیرسد ربّ‌العالمین گفت نچنانست که ایشان میگویند، که‌آن پوشش که بردل ایشانست نه عذر است‌ایشانرا، و این سخن آنست که از ایشان راست است، امّا معذور شمردن خود را بآن ناراست است، همچنانکه کافران گفتند « لانَفقه کثیراً مِمّا نقول »، والله گفت کافرانرا «لایَفقهون»، و گفتند «فی آذاننا وَقر» والله گفت «فی آذانهم وقر» و گفتند « قلوبنا فی اَکِنّةٍ و مِن بیننا وبینك حجاب »، وخدای گفت « جعلنا بینك وبین الّذین لایؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً »، « ختم‌الله علیٰ قلوبهم وعلیٰ‌سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة »، امّا الله آن برایشان ازآن ردّ کرد که ایشان آن خود را عذری میداشتند، خدای‌آن عذرایشان رد کرد، همچنانکه گفت «سیَقول‌الّذین اَشرکوا لوشاء‌الله ما اَشرکنا »، و الله گفت « لوشاء‌الله ما اَشرکوا » الله‌آن برایشان ردّ کرد ازبهر آنکه خود را در آن معذور میدیدند، و هم ازین بابست « اَنُطعم مَن لویشاء‌الله اَطعمه » والله گفت « وهویُطعِم ولا یُطعَم » ایشان خود را در آن محل می‌معذور داشتند، الله‌آن برایشان رد کرد این همچنانست « بل‌طبَع‌الله علیها بکفرهم » بلکه الله مهر برآن دلها نهاد، تا ایمان نیارند مگراندکی، وآن‌اندکی عبدالله‌سلام است و اصحاب وی

« و بکفرهم » ـ این معطوفست براوّل‌آیت یعنی فبنقضهم و کفرهم، و این

کفر است به‌عیسی « وقولهم علی مریم بهتاناً عظیماً » - بهتان عظیم آنست که بر مریم دروغ گفتند، و ویرا قذف کردند به **یوسف** بن **یعقوب** بن **ماثان** و این **یوسف** ابن‌عم مریم بود، و او را بزنی میخواست، ازین جهت او را بوی قذف کردند گفته‌اند که **عیسی** بقومی رسید از آن جهودان، و ایشان بایکدیگر گفتند قد جاء کم الساحر بن الساحرة آن سخن بگوش **عیسی** رسید، **عیسی** گفت اللّهم العن من سبّنی وسبّ والدتی، و در آن حال ربّ العالمین ایشان‌را مسخ کرد، صورتشان بگردانید، همه خوکان گشتند

« وَقولِهم اِنّا قتلنا المسیح عیسی بن مریم » - ایشان **عیسی** را **مسیحا** میخواندند « عیسی بن مریم »، سخن اینجا تمام شد، پس برسبیل مدح گفت « رسولَ‌الله »، وما قتلوه وما صلبوه » **عیسی** که رسول خداست او را نکشته‌اند و بردار نکرده‌اند «ولکن شُبّه‌لهم» - ای اُلقی شبه **عیسی** علیٰ غیره، حتّیٰ ظنوا لمّا رَأوه انّه **المسیح** و سبب آن بود که چون **عیسی** آن دعا کرد، تا الله صورت ایشان صورت خوکان کرد، جهودان بترسیدند از دعاء وی، همه بهم آمدند و اتّفاق کردند، و او را در خانه‌ای محبوس کردند، تا ویرا بکشند یك قول آنست که **عیسی** اصحاب خود را گفت کیست که رضا دهد تاشبه من بروی افکنند، و او را بکشند، یا بردار کنند، وآنگه در بهشت شود؟ یکی از **حواریان** گفت من بدین رضا دادم، و خود را فداء تو کردم الله‌تعالی مانندهٔ صورت **عیسی** بروی افکند، تا او را بردار کردند، و **عیسی**‌را بر آسمان برد قول دیگر آنست که مردی از آن جهودان نام وی **طَطیانوس**، درپیش وی رفت بقصد قتل وی الله تعالی **عیسی** را از روزن خانه بآسمان برد، وشبه **عیسی** بر آن مرد افکند جهودان درشدند، و ویرا دیدند بصورت عیسی، و او را بکشتند **مقاتل** گفت جهودان مردی را بر **عیسی** گماشته بودند، و ویرا رقیب

بود، و در همه حال باوی بودی عیسی بر کوه شد، فریشته آمد، و دو باروی وی بگرفت، وبآسمان برد ربّ العالمین شبه عیسی بر آن رقیب افکند، پس جهودان او را دیدند، پنداشتند که عیسی است، وی میگفت من نه عیسی ام، او را براست نداشتند، و بکشتند پس چون او را کشته بودند صورت وی برصورت عیسی دیدند، امّا جسد وی نه جسد عیسی بود ایشان گفتند الوجه وجه عیسی والجسد جسد غیره پس مختلف شدند قومی گفتند این عیسی است، قومی گفتند نیست اینست که الله گفت «و إنّ الذین اختلفوا فیه لفی شكّ منه» ای من قتله سدی گفت اختلاف ایشان در عیسی آنست که گفتند إن کان هذا عیسی فأین صاحبنا ؟ و إن کان هٰذا صاحبنا فأین عیسی ؟ و گفته‌اند این اختلاف اختلاف ترسایان است در وی، که سه گروه شدند در عیسی گروهی گفتند انباز است گروهی گفتند الله است گروهی گفتند پسر است «مالهُم به مِن عِلم» یعنی مالهم بعیسی مِن علم، قُتل اَولم یُقتل میگویند ایشانرا بحال عیسی علم نیست، که او را کشتند یا نکشتند «الّا اتباعَ الظّنّ» ــ لکن گمان میبرند و بر پی گمان خود ایستاده‌اند «وما قتلوه یقیناً» ــ معنی آنست که ایشان یقین نه‌اند که عیسی است که ویرا کشته‌اند معنی دیگر گفته‌اند «وما قتلوه یقیناً» کار عیسی و ناپیدا شدن وبرا از زمین معلوم نکرده‌اند نیك، و بآن نرسیده‌اند نه بی گمانی، و این از آن بابست که گویند قلتُ هٰذا الدّواء فی هٰذا الماء» پارسی گویان گویند فلان درکاری شود تا خون از آن بچکد باین قول «وما قتَلوه» این «ها» با علم شود بقول العرب قتلتُ الشیء علماً، اذا استقصی النظر فیه حتی علِم عِلماً تامّاً

قول عطا درین آیت آنست که عیسی نزدیك پیرزنی فرو آمد، واز وی مهمانی خواست پیرزن گفت پادشاه ما مردی را طلب میکند برین صفت که توئی، و من

ترا مهمانی کنم ، امّا ترا از پادشاه پنهان مکنم **عیسی** گفت حال من از پادشاه بپوش ، و مرا پنهان دار ، تا ترا دعائی کنم بهرچه ترا مراد است ، که ناچار راست آید پیرزن گفت مرا پسری غایب است ، ازخدا بخواه تاویرا بامن رساند **عیسی** دعا کرد ، و پسر آن ساعت در رسید **عیسی** آن پیرزن را گفت که پسر را از من خبرمده ، وحال‌من‌ازوی بپوش پیرزن خلاف‌آن کرد ، پسرخویش‌را گفت مهمانی بمن فروآمده است ، و بامن گفت که ویرا از پادشاه آمن دارم ، وسپارم پسر گفت کجا است‌آن مرد ؟ گفت درخزانه گریخته است آن پسر در خزانه رفت و **عیسی** را گفت قُم الی الملك ، خیز تا بر پادشاه رویم کــه ترا میخواند **عیسی** گفت چنین مکن ، وحقّ ضیافت باطل مگردان تا هرچه تــرا مراد است بتو دهم بسحرنیّت گفت که من‌میخواهم کــه پادشاه دختر بزنی بمن دهد **عیسی** گفت رو جامه درپوش ، و بر پادشاه رو، بگو آمدم که دختر بزنی بمن دهی پسر رفت و همچنین کرد ، و او را گرفتند و زدند و مجروح کــردند بازآمد . و **عیسی** راگفت بخشم که مرا فرستادی تا مرا زدند ، ومجروح کردند ، خیز تا رویم پیش پادشاه **عیسی** دست بآن جراحتها فروآورد همه نیك شد ، و بحال صحّت بازآمد دیگرباره آن غلام پیش بادشاه شد ، پادشاه او را دید ، و آن جراحتها هیچ بروی نمانده ، ازآن حال بترسید ، گفت توآمده‌ای تــا دخترم بزنی بخواهی ؟ گــفت آری گفت ترا این مراد بدهم اگر این خانه بر از زر کنی آن غلام رفت، وآن قصه با **عیسی** بگفت عیسی دعا کرد ، وآن خانه براز زر شد پس **عیسی** از آنجــا بیرون‌شد غلام بدانست که‌آنجا حقیقتی‌است ، همه فرو گذاشت ، وازپی وی برفت ، گفت صحبت تو بهیچ چیز بندهم **عیسی** گفت من ترسم که این پادشاه بمــ در رسد ، وقصد قتل من کند ، هر کس که رضا دهد برآنکه هیئت و صورت من بر

وی افکنند، تا ویرا بکشند، بهشت او راست علام گفت آنکس من باشم، وبر آن رضا دادم رب‌العزّة شبه عیسی بر آن پسرعجور افکند، تا ویرا بگرفتند، و بر دار کردند وعیسی‌را بآسمان بردند، بر کوهی از کوههای بیت‌المقدس، درماه رمضان شب قدر، وسنّ وی سی وسه سال رسیده، وسه‌سال ازمدّت نبوّت وی گذشت وهب بن منبه گفت چون وحی بوی آمد سی‌ساله بود و گفته‌اند وی بر آسمان چون فریشتگان پردارد، و نوردارد، وشهوت طعام‌وشراب اروی واستده، و بافریشتگان گرد عرش میپرد، هم اِنس است وهم ملَکی، هم آسمانی وهم زمینی

«وکان‌الله عزیزاً» ـ ای منیعاً حین‌منع عیسی مِن‌القتل «حکیماً»فی‌تدبیره فیما فعل بعبده مِن‌النجاة قالوا وترك عیسی بعد رفعه الی‌السّماء خُفّین ومدرعة و وِسادة

النوبة الثالثة

قوله تعالی « مایَفعل‌الله بعذابکم اِن شکَرتم وآمنتم » ـ خدای عالمیان، کردگار جهان داں، نوازندهٔ بندگان، جلّ‌جلاله و تقدّست اسماؤه، درین آیت می‌شکر خواهد از بندگان، آن شکر ایشانرا امن میدهد ازعقوبت جاودان وشکر آنست که نعمت از منعم دانی، و بنده وار کمر خدمت دربندی، ونعمت او درخدمت او بکار داری، تا شرط بندگی بجای آری، وشرط بندگی دوچیز است پاکی و راستی، پاکی از هرچه آلایش دین است، چون بخل و ربا و حقد و شره و حرص وطمع، و راستی در هرچه آرایش دین است، چون سخا وتوکّل وقناعت و صدق واخلاص چون پاکی و راستی آمد او را خلعت بندگی‌بوشند، وپیراسته و آراسته فراپیش مصطفی برند، تا ویرا بامّتی قبول کند، واگر چنان بود که جمال این

خلعت سیند، و اثر پاکی و راستی بروی ظاهر سود، شکر وایمان از وی درست نیاید، مردود دین گردد، و او را بأمّتی فراپید برند بردرگاه دین اسلام کس عزیزتر از آن نیست که پاك بود و راست اوّل بواختی که خدای با وی کند، آن بود که درِ فراست بر وی بگشاید، وچراغ معرفت در دلش برافروزد، تاآنچه دیگران را خبر بود، او را عیان گردد، آنچه دیگران را علم الیقین است، او را عین الیقین شود، در مملکت حادثه‌ای در وجود نیاید که به دل‌ویرا از آن خبر دهند **مصطفی**(ص) گفت «اِتقوا فراسةَ المؤمن فانّه ینظر بنورالله» این دیدهٔ سرّ چون پدید آید چون دیدهٔ سَر بود **عمرخطاب** در **مدینه** و **ساریه** در **عراق**، عمر در میان خطبه همی گفت اندر مدینه که یا ساریة! الجبلَ الجبل **ساریه** در **عراق** سخن **عمر** میشنید این شنیدن از کجا است؟ از آنجا که دلست، نه از آنجا که گل است

و در تحقیق فراست اولیا روایت کنند که **امیرالمؤمنین علی** (ع) روزی قدم در رکاب مرکب میکرد تا بعراق شود، مردی منجّم بیامد، و رکاب او گرفت، گفت یا **علی**! امروز بحکم نجوم در طالع تو نگاه کردم و ترا روی رفتن نیست، که ترا نصرت نخواهد بود **علی** (ع) گوید دور، ای مرد از بر مرکب من **حیدرکرار** بدان‌قدم در رکاب کرده است تاچون توئی رکاب او گیرد، وباز گرداند، دور باش از بر من که اندیشهٔ سینهٔ من کم از آن اثر نکند که خورشید در فلك اگرفلك را ازبهر کاری‌در گردش آورده‌اند، مارا نیزهم ازبهر کاری‌در روش آورده‌اند کسی را که دقیقت او حقیقت بود، و ثوابی او سبع مثانی بود، و اصطرلاب او دل او بود، اندیشهٔ وی کم از رأی تو بود! من بدین حرف خواهم شد، و حرامروز حرب خواهم کرد، که مرا بفراست باطن معلوم شدست که ازین لشکر من نه کشته شود

والله که نه بود ، و از لشکر دشمن نه بجهند والله که نه بجهند چون حیدر بحرب بیرون شد ، عمرو پیش رفت کشته شد ، دیگری و دیگری ، تا عدد نه تمام شد آنگه درآمدند گرد لشکر متمرّدان ، همه را کشتند ، مگر نه تن کـه از سر تیغ حیدر بجستند هر کجا در اطراف عالم متمردی ، طاغئی ، باغئی ، کافری ، منافقی مبتدعی بماندست همه از اصل آن نه تن خاستست ، تا ترا معلوم گردد که تأثیر دل بندهٔ مؤمن بیش از تأثیر فلك است در آسمان آنچه در آسمان و زمین یابی ، در خود یابی ، وآنچه در بهشت و دوزخ یابی در خود یابی ، وآنچه در خود یابی ، نه در آسمان یابی و نه در زمین ، نه در بهشت و نه در دوزخ

« لا یُحبّ الله الجهرَ بالسّوء مِن القول » ـ سخن بدی که خدای تعالی آنـرا می‌نپسندد و دوست ندارد آنست که دروصف خالق آن گوئی که توقیف دارآن نیست ، و در وصف مخلوق آن گوئی که درشرع برادستوری نیست آن ازبی‌حرمتی رود ، و این از بی‌وفائی آن یکی مایهٔ بدعت است و این یکی عین معصیت « الاّ مَن ظلم » ـ سخن مظلوم در حقّ ظالم چون بدستوری شرع بود ، آن بدی نیست بتحقیق ، امّا نام بدی بروی‌افتاد برسبیل‌جزا ، چنانکه گفت « وجزاء سیّئةٍ سیّئةٌ مثلها » ، امّا چون مرد مردانه بود ، و در کوی حقیقت یگانه بود ، جزاء بدی نکند ، و رخصت درآن نجوید ، و داند که عفونکوتر ، و احتمال تمامتر یقول‌الله عزّوجلّ « فمن عفا و اَصلح فأجره علی‌الله »

وآنگه گفت « وکان الله سمیعاً علیماً » خدای شنوا است ودانا شنوا است که سخن ظالم میشنود ، ای وای بر وی آنگه کش عقوبت کند دانا است کـه عفو و احتمال مظلوم میداند ، طوبی مرورا آنگه که بنواخت و ثواب رسد

« ان تبدوا خیراً » ـ اشارتست بـ احکام آداب شریعت ، « اَو تُخفوه » اشارتست

بتحقیق احکام حقیقت، « أو تعفوا عن سوءٍ » اشارتست بتحصیل محاسن الأخلاق « فإنّ الله کان عفوّاً قدیراً » ـ هر که را آن همه حاصل گشت، الله تواناست که محبوب و مطلوب او در کنار وی نهد

« یسئلك اهلُ الکتاب » الآیة ـ چه بیخرد بودند آن قوم، وچه بی‌حرمت که دیدار حق میخواستند، و آنکه گوساله میپرستیدند کسی که گوساله معبود وی بود، کی روا باشد که حق مشهود وی بود ومآن سؤال رؤیت که کردند حربیگانگی بیفزود ایشانرا، و حر حواری ومذلّت بیامد بروی ایشان، ار آنکه رؤیت حق نه بر وجه تعظیم خواستند، ونه برموجب تصدیق، و نه برعلّهٔ اشتیاق و ابرار امّت **محمد** چون در آرزوی دیدار حق بسوختند، و از تعظیم و اجلال حق آنچه در دل‌داشتند بربان نیاوردند، لاجرم ربّ‌العزّة مرهم دل ایشانرا گفت ألا طال شوق الابرار الیٰ لقائی و إنّی الی لقائهم لأشدّ شوقاً

« و آتینا موسیٰ سلطاناً مبیناً » ـ گفته‌اند این سلطان مبین قوّت دل بود، و کمال حال، تا طاقت کلام سماع حق بی‌واسطه داشت **موسی** را پرسیدند که از کجا دانستی که حق است که بانوسخن میگوید؟ گفت انوارهیبت و جلال الوهیّت و آثار عزّ و جبروت احدیّت مرا فرو گرفت، دانستم که حقّ است که بامن سخن میگوید بتأیید ربّانی، وقوّت الٰهی گفتم انت الّذی لم یزل ولا یزال، لیس لموسی معك مقام ولا له جرأة فی‌الکلام الّا ان تقیه ببقائك و تعته بنعوتك و چنانکه **موسی** را درین جهان سلطان مبین داد در سماع کلام حق، امت **احمد** را در آن جهان سلطان مبین دهد در دیدار حق **مصطفی**(ص) گفت « انکم سترون ربّکم عزّوجلّ، لاتضامّون فی‌رؤیته کما ترون القمر لیلة البدر، فمن استطاع منکم

ان لایعلب علی صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فلیفعل » درین خبر اشکالست، هم از روی لغت ، هم از روی معنی ، و شرح آن دراز است جز بموضع خویش در اثبات رؤیت نتوان گفت ، والله اعلم

۲۵ - النوبة الاولی

قوله تعالی « وَ إِنْ مِن أَهلِ الکِتابِ » از ترسایان هیچ کس نیست [که عیسی را فرو آمده از آسمان دریابد] ، « إِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ » مگر که بوی بگرود پیش از مرگ وی ، « وَ یَومَ القِیٰمَةِ یَکونُ عَلَیهِم شَهیداً (١٥٩) » و روز رستاخیز بر ایشان همه گواه است

« فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذینَ هادُوا » ببیداد گری گروهی از ایشان که جهود شدند ، « حَرَّمنا عَلَیهِم طَیِّباتٍ » حرام کردیم برایشان چیزهای پاك ، « اُحِلَّت لَهُم » که حلال بود بر ایشان پیش فا ، « وَ بِصَدِّهِم عَن سَبیلِ اللّٰهِ کَثیراً (١٦٠) » و باز گردانیدن ایشان از راه خدای فراوانی را [از مردمان] .

« وَ أَخذِهِمُ الرِّبٰوا » و ربا ستدن ایشان ، « وَقَد نُهُوا عَنهُ » وایشانرا باز زده بودند [در **تورات**] از آن ، « وَ أَکلِهِم أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ » وخوردن ایشان مالهای مردمان بباطل ، « وَ أَعتَدنا لِلکافِرینَ مِنهُم عَذاباً أَلیماً (١٦١) » و ساخته‌ایم کافران را از ایشان عذابی دردنمای

« لٰکِنِ الرّاسِخونَ فِی العِلمِ » لکن دور درشدگان درعلم « مِنهُم » از ایشان، « وَ المُؤمِنونَ » و گرویدگان [از عامهٔ ایشان] ، « یُؤمِنونَ بِما اُنزِلَ إِلَیكَ » میگروند بآنچه بتو فرو فرستاده آمد [از قرآن] ، « وَما اُنزِلَ مِن قَبلِكَ » وآنچه فرو فرستاده آمد پیش از تو [از **تورات وانجیل**] ، « وَالمُقیمینَ الصَّلٰوةَ » وبپای

داریدگان نماز [بهنگام] ، « وَالمُؤتُونَ الزَّكٰوةَ » و وا دهندگان زکوة ، «وَالمُؤمِنُونَ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ » وگرویدگان بخدای و روز رستاخیز ، « اُولٰئِكَ » ایشان آنند ، « سَنُؤتیهِم » که ایشانرا دهیم ، « اَجراً عَظیماً (۱۶۲) » مزدی بزرگوار

« اِنّا اَوحَینا اِلَیكَ » ما پیغام دادیم بتو ، « كَما اَوحَینا اِلیٰ نوحٍ » چنانکه پیغام دادیم به **نوح** ، « وَالنَّبِیّینَ مِن بَعدِهِ » و پیغامبران از پس او ، « وَ اَوحَینا اِلیٰ اِبراهیمَ » و پیغام دادیم به **ابراهیم** ، « وَ اِسمٰعیلَ وَ اِسحٰقَ وَ یَعقوبَ وَ الأَسباطِ وَ عیسیٰ وَ اَیّوبَ وَ یونُسَ وَ هٰرونَ وَ سُلَیمانَ وَ آتَینا داوُدَ زَبوراً » (۱۶۳) » و دادیم **داود** را زبور

« وَ رُسُلاً قَد قَصَصناهُم عَلَیكَ مِن قَبلُ » و پیغامبرانی که قصهٔ ایشان فرستادیم بتو از پیش فا ، « وَ رُسُلاً لَم نَقصُصهُم عَلَیكَ » وپیغامبرانی که پیغام ایشان بفرستادیم بتو ، « وَ كَلَّمَ اللهُ موسیٰ » وسخن گفت خدای با**موسی** ، « تَكلیماً (۱۶۴) » سخن گفتنی [بی واسطه]

« رُسُلاً مُبَشِّرینَ » پیغمبرانی شادی رسانان ، « وَمُنذِرینَ » و بیم نمایان ، « لِئَلّا یَكونَ لِلنّاسِ عَلَی اللهِ » آنرا تا نماند مردمانرا برخدای ، « حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ » حجّتی پس از فرستادگان ، « وَ كانَ اللهُ عَزیزاً حَكیماً (۱۶۵) » و خدای توانا است دانای همیشه‌ای

« لٰكِنِ اللهُ یَشهَدُ » لکن خدای گواهی میدهد ، « بِما اُنزِلَ اِلَیكَ » بآنچه فرو فرستاد بتو [از قرآن] ، « اَنزَلَهُ بِعِلمِهِ » فرو فرستاد آنرا بدانش خویش ، « وَالمَلٰئِكَةُ یَشهَدونَ » و فرشتگان گواهی میدهند بآن ، « وَ كَفیٰ بِاللهِ شَهیداً (۱۶۶) » و خدای گواهی بسنده است بگواهی دادن

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » - ایشان کـه کافر شدند ، « وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ » و سر گردانیدند مردمانرا از راه خدا ، « قَد ضَلُّوا ضَلالاً بَعيداً (١٦٧) » بیراه شدند بیراهی دور

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » ایشان که کافر شدند ، « وَ ظَلَمُوا » و برجهود ستم کردند ، « لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ » خدای نیست آنرا که ایشانرا بیامرزد ، « وَلا لِيَهْدِيَهُم طَرِيقاً (١٦٨) » و نه آنرا که ایشانرا راه نماید براهی

« إِلّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ » مگر راه دوزخ ، « خالِدِينَ فِيها أَبَداً » جاویدان همیشه در آن دوزخ اند ، « وَ كانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً (١٦٩) » و آن بر خدا آسان است [رسانیدن ایشان بآن و داشتن ایشان درآن]

النوبة الثانية

قوله‌تعالی « و ان من اهل‌الکتاب الّا لیؤمننّ به قبل‌موته » - روی **ابوهریرة** قال قال النبیّ (ص) « لینزلنّ **ابن مریم** حکماً عدلاً ، ولیقتلنّ **الدجال** ، ولیقتلنّ الخنزیر ، ولیکسرنّ الصلیب ، و تکون السجدة واحدة لله ربّ‌العالمین » ثمّ قال **ابوهریرة** فاقرؤا ان شئتم « و ان من اهل الکتاب الالیؤمننّ به قبل موته » الآیة گفته‌اند که کتاب اینجا **انجیل** است ، واهل کتاب **ترسایان** اند که درعیسی غلوّ میکنند ، و کافر میشوند میگوید هیچ ترسا نماند بوقت نزول **عیسی** از آسمان ، که به وی ایمان آرد ، و پیش از مرگ عیسی بپیغامبری و بندگی‌وی گواهی دهد و گفته‌اند که اهل کتاب **جهودان**اند و **ترسایان** و قیلَ « موته » کنایتست‌ازآحاد ایشان میگوید هیچ نیست‌ازجهودان وترسایان که بوقت‌معاینه چون میمیرند ، به عیسی ایمان آرند ، و گویند پیغامبر است و بنده ، لکن ایمان

که بوقت معاینه بود سودی نکند، چنانکه ربّ‌العزّة گفت «فلم يَكُ ينفعهم ايمانهم لمّا رأوا بأسنا» قال ابن عباس لايموت يهوديّ ولاصاحب كتاب حتّى يؤمن بعيسى، و إن احترق أو غرق اوسقط عليه جدارٌ او اكله السّبع عكرمه گفت ابن‌عباس را امتحان كردند، گفتند اگرازبالا دربرافتد، وهلاك‌شود، ايمان‌چگونه آرد؟ گفت درهواآن كلمه بگويد گفتند و اگراو را گردن برسد چون‌ايمان آرد؟ گفت زبان بآن ميگرداند چندانكه تواند محمدبن علي بن الحنفية گفت كسى كه جهود باشد بوقت مرگ وى فريشتگان آيند، و برروى و برقفاى وى ميزنند، و ميگويند اى عدوّالله! نه عيسى پيغامبر بتو آمد و تو او را دروغ زن گرفتى؟ آن جهود گويد آمنتُ انّه عبدٌ نبيٌّ اين بگويد، لكن سود ندارد، و ايمان بابن وقت بكار نيايد و همچنين ترسا را گويند اى عدوّالله! أتاك عيسى نبيّاً، فكذبتَ به، وزعمتَ انّه الله اوابنه؟ ترسا ايمان‌آرد و گويد، انّه‌عبدالله و رسوله، لكن بكار نيايد و سود ندارد وقيل «ليؤمننّ به» يعود الى‌محمد (ص)، و «قبل موته» يعود الى الكتابىّ، و قيل الأوّل يعود الى‌الله سبحانه، والثانى الى الكتابىّ، و الصّحيح ماسبق، اذ ليس فى‌الآية الّاذكر عيسى (ع) «ويوم القيٰمة يكون‌عليهم شهيداً» - على ان قد بلغ الرّسالة، و أقرّ بالعبوديّة على نفسه

«فبظلم»- اى‌فبظلم طائفة، «من الّذين‌هادوا»- اين ظلم آنست كه نقض‌پيمان كردند، و بآيات خداى كافر شدند ربّ‌العزّة ايشانرا بآن ظلم و بآن معنى عقوبت كرد، و چيزهاى حلال برايشان حرام كرد، و اين تحريم آنجا است كه گفت «وعلى الّذين هادوا حرّمنا كلّ ذى ظُفُر» الآية و درين‌آيت تقديم و تأخير است، و نظم آيت اينست فبظلم من الذين هادوا و بصدّهم عن سبيل‌الله و أخذهم الرّبوا و أكلهم اموال‌النّاس بالباطل حرّمنا عليهم طيّباتٍ اُحلّت لهم، عقوبةً لهم ميگويد

بآنکه ظلم کردند، و مردمانرا از راه خدا و از راه مصطفی و از دین بر گردانیدند، و ربا ستدند، و مال مردم به بی‌حق و باطل خوردند، ما آن حلالها بر ایشان حرام کردیم، عقوبت ایشانرا در دنیا، ایشانرا این عقوبت کردیم، و در عقبی ایشانرا عذابی دردنمای ساختیم آنگه مؤمنان ایشانرا چون عبدالله‌سلام و اصحاب وی مستثنی کرد، و گفت «لکنِ الرّاسخونَ فی‌العلم منهم» یعنی فی‌علم کتابهم من اليهود، «والمؤمنون» یعنی اصحاب النبیّ (ص)، «یؤمنون بما اُنزل الیك» یعنی القرآن، «وما اُنزل مِن‌قبلك» یعنی التورات و الانجیل و الزبور «و المُقیمین الصّلٰوة» ـ و در نصب مقیمین گفتند که نصب علی المدح است، تفضیل اقامت صلوة را بر دیگر اعمال این فضل و شرف از آن یافت که دیگر اعمال و احکام بواسطه جبرئیل ثابت گشت، و نماز شب معراج بی‌واسطهٔ جبرئیل مصطفی از حق گرفت جلّ‌جلاله وگفته‌اند که مقیمین مجرور است، معطوف بر ها و میم که در «منهم» است، یعنی منهم ومِن المقیمین الصلوة، یعنی الصّلوات الخمس بوضوءها و وقتها وقیامها و قراءة القرآن فیها، و الرکوع و السجود و خشوعها و جمیع معالمها

«و المُؤتون الزّکٰوة» ـ یعنی الزکٰوة المفروضة، «والمؤمنون بالله» انّه واحدٌ لاشریك‌له، «والیوم الآخر» یعنی البعث الّذی فیه جزاء الأعمال «اولٰئك سیُؤتیهم» بیاء قراءت حمزه، و بنون قراءت باقی، و الوجه فیهما قد سبق و اجر عظیم بهشت است

«انّا اَوحینا الیك» ـ سبب نزول این آیت آن بود که ربّ‌العزّة جلّ‌جلاله در شأن جهودان این آیت فرستاد «یسئلك اهلُ‌الکتاب» الآیة، و آن عیب و عوار ایشان، و آن فضایح اعمال ایشان درین آیات بیدا کرد جهودان در خشم شدند،

ویك رباں بیروں آمدىد که وما اَىرل‌الله علىٰ ىشر مِن‌شیء ، الله ىهیچ ىشر چیری ار کتب و صحف ىفرستاد و ىعصی گفتىد ار ایشاں که پس ار **موسی** ىهیچ پیعامىر هیچ کتاب ىفرستاد ربّ‌العالمیں ىحواب ایشاں ایں آیت فرستاد «اِنّا اَوحیىا الیك کما اَوحیىا الیٰ ىوح» یا **محمد** ما ىتو پیعام دادیم ، و وحی فرستادیم همچىانکه پیعامىراں گدشته را دادیم ، سىیل تو در وحی هم‌سىیل ایشاںاست ، و ایں ىر **جهوداں** حجّت است ، که ایشاں داىسته ىودىد ار **تورات** که ربّ‌العرّة ىایں پیعامىراں وحی فرستاد ، وپیعام داد ، وچىانکه ایشاںرا پیعام داد ، **مصطفی** را پیعام داد وآىکه **ىوح** را فرا پیش همگاں داشت اگرچه ار وی فاصلتر دراىىیا ىودىد ، امّا ارىهر آں دکروی فرا پیش داشت که **ىوح ، ابوالبشر** ىود ، کما قال عزّوجلّ «و جعلىا دریّته همُ الىاقیں» و اوّل پیعامىر ارپیعامىراںِ شریعت **ىوح** ىود ، و اوّل کسی که دعوت کرد ، و مشرکاں را ىیم داد **ىوح** ىود ، واوّل کسی که امّت ویرا عداب کردىد ىدعاء وی ، **ىوح** ىود ، ومعجرت وی در ىفس وی ىود ، که ویرا هرار سال عمر ىود ، که یکتای موی وی سپید ىگشت ، و قوّت وی ساقط ىشد ، وهیچ پیعامىر در دعوت آں مىالعت ىىمود که **ىوح** ىمود ، هم درشب دعوت کرد ، هم در رور ، هم در ىهاں ، هم درآشکارا ، و دٰلك فی‌قوله تعالی «قال ربِّ اِنّی دَعوتُ قومی لیلاً وىهاراً» وقوله «ثمّ اِنّی دعوتُهم جهاراً ثمّ انّی اعلىتُ لهم و اَسررتُ لهم اِسراراً» وهیچ کس در رىح حویش آں صىر ىکرد که وی کرد ، ىروری درچىد ىار ویرا ىردىدی ، چىاىکه ار هوش ىرفتی ، چوں ىهوش ىار آمدی همچىاں دعوت کردی ، و در روس حویش مقام شکرداشت ، که ىرتریں مقام است کما قال تعالیٰ «اىه کاں عىدا شکوراً» و اوّل کسی که ىرستاخیر ار حاك ىرآید ىعدار **مصطفی** (ص) ، **ىوح** ىاشد و ربّ‌العرّة حلّ‌حلاله درکتاب حویش دوحاىگه **ىوح** را ثاىی **مصطفی** کرد یکی‌در

گرفتن عهد وپیمان ، و ذلك في قوله تعالی «وإذ أخذنا مِن النبیّین میثاقهم ومنك و مِن نوح» دیگردر پیغام و وحی، چنانکه گفت «انّا أوحینا الیك کما أوحینا الیٰ نوح» یقال سُمّی نوحاً لأنّه ناح علیٰ نفسه و «ابراهیم» نام عبری است، وبیان آن درسورة البقرة رفت، و «اسمعیل»، مجاهد گفت مادر وی آنگه که ویرا بزاد از رنج زادن این کلمت بگفت «اِسمع یاربّ» وحی آمد بوی «قدسمع ایل» ، پس ویرا ازین کلمه نام نهاد اسمعیل و گفته‌اند اسحق ضحّاك است ، و نوح ، فرح ، و ایوب ، سعید ، ویوسف ، زیاد ، ویعقوب ، اسرائیل و اسباط اولاد یعقوب اند دوازده روبیل ، و شمعون ، و لاوی ، و یهودا ، و یشحر ، و دان ، و زبالون ، و تفثالی ، و جاد ، و اشر ، و یوسف ، و ابن یامین

«انا أوحینا الیك کما أوحینا الیٰ نوح والنبیّین مِن بعده» ـ این همچنانست که آنجا گفت «قُل ما کنتُ بِدعاً مِن الرّسل» جای دیگر گفت «ما یُقال لك الّا ما قد قیل للرّسل مِن قبلك»

«و أوحینا الیٰ ابراهیم واسمٰعیل و اسحٰق ویعقوب و الأسباط» ـ ای أوحینا الیهم فی صحف ابراهیم آنگه داود را از جهت آواز خوش بذکر زبور مخصوص کرد ، و گفت «وآتینا داود زبوراً» داود هر گه که زبور خواندی از خوشی آواز وی خلقی جان بدادندی مصطفی (ص) گفت بوموسی اشعری را ، از آنکه آواز وی خوش بود «اعطیت مزماراً من مزامیر آل داود» شبی بوموسی قرآن میخواند ، و رسول خدا سماع میکرد دیگر روز ویرا گفت «لورأیتنی البارحة و أنا أسمع لقراءتك» ! فقال اما والله یارسول‌الله ! لو علمتُ انّك تسمع لحبّرته تحبیراً (١) بوعثمان نهدی گفت هرگز آواز هیچ مزمار خوشتر از آواز بوموسی

---

١ ـ حبر الشیء تحبیراً نیکو کرد و آراست آن چیز را ، ومنه حدیث ابی موسی لوعلمت انك تسمع لقراءتی لحبرتها لك تحبیراً (منتهی الارب)

شنیده‌ام، در نماز بامداد ما را امامی میکرد، وخواستیم که سورة البقرة خواندی، یا در قراءت بیفزودی، از بس که خوش میخواند

«و آتینا داودَ زبوراً» ـ حمزة زُبوراً بضم «زا» خواند، و این را دو وجه است یکی آنکه جمع زَبر باشد بمعنی مزبور، مصدری بجای اسم نهاده چنانکه گویند هٰذا ضربُ الامیر، ای مضروبه، وهذا نسجُ الیمن، ای منسوجها، وچنانکه مکتوب را کتاب گویند، و محسوب را حساب گویند و روا باشد که آنرا جمع کنند، و گرچه مصدر است، زیرا که بجای اسم افتاده، بینی که کتاب مصدر است در اصل، لکن چون بمعنی مکتوبست او را بر کُتُب جمع کنند همچنین زبر را زبورجمع کنند، لوقوعه موقع الأسم، وهوالمزبور، وإن كان فی‌الأصل‌مصدراً وجه دوم آنکه احتمال دارد که زُبور بضمّ جمع زَبور باشد بفتح، و این جمعی باشد زوائد از آن حذف کرده، و برخلاف حرکت اقتصار کرده، چنانکه گویند کَرَوان و کِروان، و وَرَشان و وِرشان، و اَسَد و اُسد، و فرسٌ وَرْدٌ و خیلٌ وُرْدٌ، و رحل طریف و رحال طُروف چون روا بود که اینها را چنین جمع کردند، همچنین ممتنع نباشد که زَبور را بر زُبور جمع کنند

باقی «زَبوراً» خوانند، بفتح را، و وجه این ظاهر است فانّ زبور بمعنی مزبور، فعول بمعنی‌مفعولست، کَرَکوب بمعنی مرکوب و زبور نامی‌است خاصه این کتاب را و گفته‌اند زبور صدوپنجاه سورة است که‌در آن ذکر حدّ نه، وحکم نه، و فریضه نه، و حلال و حرام نه

«و رُسُلاً قد قصصناهم علیك» ـ این بآن فرو آمد که جهودان گفتند ربّ‌العالمین ذکر پیغامبران کرد، و قصّهٔ ایشان با محمد بگفت، وکار موسی درما

روشن بكرد، كه الله باوی سخن گفت با تگفت ربّ‌العالمین این آیت فرستاد «و رُسلاً قد قصصناهم علیك مِن قبل» میگوید ما قصّهٔ پیغامبران برتو خواندیم پیش ازین، یعنی در **مکه** درسورة **الانعام**، که نزول آن به **مکه** بود، «و رُسلاً لم نقصُصهم علیك مِن قبلُ» و پیغامبرانی هستند که ذکر ایشان نکردیم، و قصّهٔ ایشان برتو نخواندیم احتمال کند که ترك ذکر ایشان از آنست که نزدیك اهل کتاب در کتب ایشان ذکر و قصّهٔ آن پیغامبران نیست، پس در ذکر ایشان رسول را بر ایشان حجّت نباشد

آنگه گفت «و کلّم اللهُ موسی تکلیماً» وهو ابن اربعین سنة، لیلة النّار مرّةً، ومرّةً اخری یوم اُعطی التوراةَ میگوید الله با **موسی** سخن گفت سخن گفتنی، بمصدر تأکید کرد، تا دانند که سخن گفتن باوی بی‌واسطه بود و تخصیص **موسی** بتکلیم از میان دیگر پیغامبران، دلیل است که سخن گفتن با وی بروجهی بود مهتر از آن وجه که بادیگران بود بواسطه روی **الزهری** عن **انس بن مالك** (رض)، قال قال رسول‌الله (ص) «کلّم‌الله اخی **موسی** بمائة الف کلمة و أربعة و عشرین الف کلمة و ثلاث عشرة کلمة، فکان الکلامَ مِن‌الله، والاستماع مِن **موسی** فلمّا ان هبط **موسی** الی‌الوادی لقیه **ابلیس**، قال له یا **موسی**! مِن این اقبلت؟ قال کلّمنی ربی عزّوجل قال یا **موسی** لاتفرح، فانّ الذی کلّمك لیس هوالله قال فأنطق‌الله‌الوادی الّذی کان علیه **موسی**، وهو یقول یا **موسی**! لیَطمئنّ قلبُك فانّ الّذی کلّمك هوالله قال ثمّ رجع **موسی** الی مکانه الذی کان اقبلَ منه، فعلم اللهُ عزّوجلّ لمّا رجع، فقال له لِمَ رجعت یا **موسی**، قال **موسی** الٰهی و سیّدی! انت کلّمتنی ام غیرُك فیمابینی و بینك؟ قال‌الله یا **موسی**! أنا کلّمتك فیمابینی و بینك ترجمانٌ» و عن **ابی‌هریرة**، قال قال رسول‌الله (ص) «انما کلّم‌الله **موسی** کان یُبصر دَبیبَ‌النمل علی

الصفا فی اللیلة المظلمة من مسیرة عشرة فراسخ » وعن **ابن مسعود**، قال قال رسول‌الله (ص) کلّم الله **موسی** وکانت علیه جبّةُ صوفٍ، وکساء صوفٍ، و سراویل صوف، وعمامة صوف، ونعلاه جلد حمار غیره ذکی و بدان که اوّل کسی که دراسلام انکار کرد که الله با **موسی** سخن گفت، سخن مسموع بی‌واسطه، **جعد درهم** بود، بروزگار **هشام بن عبدالملك بن مروان** **هشام** علماء وقت را جمع کرد بواسطه **جعد** را حاضر کردند تا خود چه میگوید **جعد** بر آن انکار اصرار نمود، علما همه متفق شدند که گوینده این سخن زندیق است، و معتقد این بر باطل، که در آن ردّ قرآن‌است، وتکذیب شرع پس **هشام بن عبدالملك** روزعید **اضحی** ویرا حاضر کرد، و خلق را پند داد، و قربان فرمود، وگفت ارجعوا وضحّوا تقبل‌الله منکم، فانّی مُضحٍ بالجعد بن درهم، فانّه زعم انّ‌الله لم یُکلّم **موسی** تکلیماً، ولم یتّخذ **ابراهیم** خلیلا ثمّ نزل، وذبحه تحت‌المنبر بمحضر من‌الخاصّة و العامّة، فاستحسن الکلّ فعله، و قالوا نفی الغلّ من‌الاسلام

امّا کلام درقرآن‌بر چهار وجه است یکی آنست که خدای‌تعالی بخودی‌خود فا بندگان گوید بی وحی، چنانکه الله میگوید، و بنده میشنود، و سخن که با **موسی** گفت چنین بود یقول‌الله تعالی « وکلّم الله **موسی** تکلیماً » نظیر این در سورة **البقرة** گفت « وقدکان فریقٌ منهم یَسمعون کلامَ‌الله» یعنی السّبعین الّذین سمعوا کلام‌الله وجه دوم کلام خدا است‌بوحی، چون قرآن به **مصطفی** (ص) فرود آمد بوحی، و ذلك قوله تعالی « وإن احد من‌المشرکین استجارك فاجره حتی یَسمع کلامَ‌الله » یعنی‌القرآن نظیراین درسورة **الفتح** گفت « یُریدون ان‌یُبدلوا کلام‌الله » یعنی القرآن الذی اُوحی الی **محمد** وجه سیوم کلام است بمعنی علم و عجائب، چنانکه گفت تعالیٰ و تقدّس « قُل لوکانَ البحرُ مدادا لکلمات ربّی »

یعنی لعلم ربّی و عجائبه همانست که درسورة لقمان گفت « ما نفدت کلماتُ الله »
یعنی علم‌الله و عجائبه وجه چهارم کلام خلق است بوقت مرگ ایشان، کلامی که
آدمیان نشنوند، و ذلك فی قوله تعالی « کلّا انّها کلمةٌ هو قائلها »، ولا یَسمعها
بنو آدم، لأنّ الکافر اذا عاین الملائکة آمن وندم، ولا یَنفعه الایمان والنّدم

« رُسُلاً مبشّرین و مُنذِرین » ـ اِعراب این همچنانست که اعرابِ « و رُسلاً قد
قصَصناهم »، هردو منصوب‌اند بنزع حرف خفض، یعنی اَوحینا الیك کما اَوحینا
الی نوح و الیٰ رسل و روا باشد که نصب آن بفعلی مضمر بود یعنی وَارسلنا رسلاً
مبشّرین، یعنی بالثواب علی‌الطّاعة، و مُنذرین بالعقاب علی المعصیة میگوید
پیغامبران را فرستادیم ببشارت وبندارت، تافردا نگویند «ماجاءنا مِن بشیرولانذیر»،
« لَولا ارسلتَ الینا رسولا »، و این الزام بر معقول خلق است، که ایشان چنان
دانند که گرفتن پیش از آگاه کردن بیداد است، والله تعالی برعقول حجّت افکند،
و پیش از آنکه آگاه کرد بگرفت، گفت « وما کنا معذبین حتّیٰ نَبعث رسولاً »،
جای دیگر گفت « وما کان ربّك مُهلكَ القری حتّی یَبعث‌فی‌امّها رسولاً » وبحقیقت
حجّت الله راست پیش از ارسال رسل، و پس‌از آن بحجت آفریدگاری و خداوندی،
که وی خداوندی است بوجود آرنده از عدم رهی را ازعدم بوجود‌آرد، بر آنکه
باوی آن کند که خود خواهد، کس را با وی در آن سخن نیست نه ویرا خرید،
یا از مالکی یافت، یا ازموروثی میراث برد که در آن ملك حکمی را یا شرطی‌را فرا
وی راهی بود

« لٰکِنِ اللهُ یشهد » ـ این لکن استثنا از آن است که پیش ازین درقصّهٔ
جهودان گفت « و کفرهم بآیات‌الله »، بآیات خدای کافر شدند، لٰکن خدای
گواهی‌میدهد بآنچه فرو فرستاد بتو، یعنی قرآن وگفته‌اند سبب نزول این آیت

آن بود که جهودان را از نبوّت مصطفی (ص) پرسیدند، گفتند که ما ندانیم و نشناسیم، و بدین گواهی ندهیم پس جماعتی از آن جهودان درپیش رسول خدا شدند رسول گفت ای والله، شما دانسته‌اید که من رسول‌خدا ام گفتند ندانیم و نشناسیم و بدین گواهی ندهیم خدای تعالیٰ این آیت فرستاد «لـکن‌الله یشهد» ای یُبیّن نبوّتك، «بما أنزل الیك» من‌القرآن ودلایله، لأنّ الشّهادة تبیینٌ میگوید خدای روشن گرداند نبوّت تو بآنچه فرو فرستاد بتو از قرآن و دلائل‌آن «أنزله بعلمه» ـ ای هو یعلم انّك اهلٌ لإنزاله علیك، لقیامك به فرو فرستاد بتواین قرآن بآنچه دانست که تو اهل‌آنی، و بجای‌آنی معنی دیگر «أنزله بعلمه» ای انزل علیك فیه علمه‌بالخلق، وما یُسرّون وما یُعلنون، ومالهم فیه من‌البیّنات والنورالمبین، وقیل «أنزله بعلمه» ای مِن علمه

«والملائکةُ یشهدون» ـ میگوید فریشتگان گواهی میدهند نبوّت تو یا محمد، اگرجهودان گواهی نمیدهند باکی نیست، و گواهی فریشتگان بقیام معجزه شناسند، هر که معجزهٔ وی ظاهر گشت، فریشتگان بصدق وی گـواهی دهند «وکفیٰ بالله شهیداً» ـ یقـول فلا شاهدَ افضلُ مِن‌الله بأنه أنزل علیك القرآن

«انَّ الذین کفروا» ـ یعنی بمحمّد (ص) و القرآن، «وَ صدّوا» النّاس عن الاسلام، «قد ضلوا ضَلالاً بعیداً» ای طویلاً

«انّالّذین کفروا» ـ یعنی الیهود، «وظَلموا» محمداً (ص) بکتمان نعته، میگوید آن جهودان که به محمد و قرآن کافرشدند، و به محمد ظلم کردند که نعت وصفت وی بپوشیدند، «لم یَکُن الله لِیَغفرلهم» خدای سر آن نیست که ایشانرا بیامرزد، که درعلم قدیم وی چنانست که ایشان در کفرمیرند «ولالیَهدیهم

طريقاً » الى‌الهدى والاسلام ، و نآن نيست كه ايشانرا ناسلام راه نمايد ىلى راه جهودى كه راه دورح است ايشانرا نمايد « حالدين فيها ابداً وكان ذلك على‌الله يسيراً » اى عذابهم على‌الله هيّن

النوبة الثالثة

قوله تعالى « و ان مِن اهل الكتاب الّا لَيُؤمنَنّ به قبل موته » الآية ـ اى حداوندى كه تقديرت را معارض نيست ، و تدبيرت را مناقض نيست ، حُكمت را مَرَدّ نيست ، و فرمانت را ردّ نيست ، آنجا كه امان تو نيست ، روى ايمان روشن نيست ، و جهد بندگى بكار نيست يكى درنگر ، جوانمردا ! بحال آن مخذولان درگاه بى‌نيازى ، و راندگان قهر ازلى ، كه چون امان حق درايشان نرسيد ، و عنايت‌ازلى ايشان‌را نگرفت ، ايمانشان بكار نيامد ، ودريافتشان بوقت معاينه سود نداشت ، و در حال حياتشان حود بار نداد ، و درنگذاشت

چه چاره مر مرا بختم چنين است

ندانم چرخ را با من چه كين است ؟

هرچند ظاهر اين آيت قومى را آمد على‌الخصوص ، امّا از روى اشارت‌حكم آن برعموم است ، و بندگانرا تنبيهى تمام است ، تا چشم عبرت باز كنند ، و ديدهٔ فكرت بر گشايند ، و از آن وقت معاينه نترسند آن ساعت كه رِزمهاى نفاق باز گشايند ، وسرپوشهاى رزّاقى ازسرآن باز گيرند ، ودلها را منشور نوميدى نويسند ، و ديدها را كحل فراق دركشند ، و رفتهٔ ازلى و سابقهٔ حكمى در رسد ، اما از روى فضل بنواخت ولطف ، و از روى عدل سياست وقهر

نيكو گفت آن جوانمرد كه آه از قسمتى كه پيش من رفته ! و فغان از

گفتاری که خود رأیی گفته! چه شود اگر شاد زیم یا آشفته؟ ترسانم از آنکه آن قادر در ازل چه گفته

قوله «فبظلم من الّذین هادوا حرّمنا علیهم طیّبات اُحلّت لهم» ـ ارتکاب المحظورات یوجب تحریم المباحات اگر لطافتی و کرامتی بینی در بنده‌ای، از آنست که ظاهر شریعت نگه‌داشت، و تعظیم آن بجان و دل خواست، تا لاجرم بروح مباحات و لطائف مواصلات رسید، و اگر بعکس آن سیاستی و قهری بینی، از آنست که بچشم انکار درحرم شریعت نگریست، و درمتابعت نفس امّاره محظورات دین نکار داشت آری چنین بود که هر که ظاهر شریعت دست بدارد، جمال حقیقت از وی روی بپوشد هر که امر و نهی بست دارد، چه عجب اگر ایمان و معرفت از دل وی رخت بردارد

اگر بر بهر شرعستی در اندر سددی گردون
وگر بر بهر دینستی کمر بگشایدی جورا

قوله «لکن الرّاسخون فی العلم منهم» ـ راسخان در علم ایشانند که انواع علوم ایشان را حاصل شده علم شریعت، علم طریقت، علم حقیقت علم شریعت آموختنی است، علم طریقت معاملتی است، علم حقیقت یافتنی است علم شریعت را گفت «فَاسئلوا اهل الذکر» علم طریقت را گفت «وابتغوا الیه الوسیلة» علم حقیقت را گفت «وعلّمناه من لدنا علماً» حوالت علم شریعت را با استاد کرد حوالت علم طریقت با پیر کرد حوالت علم حقیقت باخود کرد هر که پندارد که درعلم شریعت واسطهٔ استاد بکار نیست زندیق است، هر که چنان نماید که علم طریقت بی پیر میسّر شود، فتّان است هر که گوید علم حقیقت را جز حق معلّم است مغرور است

گفته‌اند راسخان در علم ایشانند که علم شریعت بیاموختند، و آنگه باخلاص آنرا کار بستند، تا علم حقیقت اندر سر بیافتند، چنانکه مصطفی (ص) گفت «مَن عمِل بما علم ورّثه الله علماً لم یَعلم» هر که علم شریعت را کار بسته نبود، آن علم ضایع کرد، و بروی حجّت گردد؛ و هر که مر آنرا کار بسته بود، آن علم ظاهر حجّت وی گردد، و علم حقیقت بعطا بیابد.

« انّا اَوحینا الیك کما اَوحینا الیٰ نوح و النبیّین مِن بعده » ـ اساس کونین عزّ نبوّتست، و ثمرهٔ نبوّت جمال شریعتست شریعت راه راست، و پیغامبران نشان راه‌اند، راهبر تا بنشان راه نبینند راه نبرند «اَدعو الی الله علیٰ بصیرةٍ أنا ومَن اتّبعنی» ربّ العزّة پیغامبران را بخلق فرستاد، تا راه طاعت پدید کنند، و بنده بر آن طاعت بکرامت ومثوبت رسد، و نیز راه معصیت پیدا کنند و از آن حذر نمایند، تا بنده از معصیت پرهیزد، ومستوجب عقوبت نگردد این است فضل بی‌نهایت، و کرم بی‌غایت اگر بنده را بجای ماندی، و رسول را نفرستادی، وچراغ هدیٰ بدست رسول فرا راه وی نداشتی، بنده درغشاوهٔ خلقیّت و ظلمت خود رأیی بماندی همه آن خوردی که زهر وی بودی، همه آن کردی که هلاك وی در آن بودی پس اعتقاد کن که پیغامبران رحمت وامامان جهانیان‌اند، خیار خلق وصفوت بشر ایشانند برسر کوی دوستی داعیان‌اند، و برلب چشمهٔ زندگانی ساقیان‌اند شریعت را عنوان، وحقیقت را برهان‌اند اگر در آفرینش کائنات مقصودی بود ایشان آن اند، و اگر حقیقت را گنجی است ایشان خازنان اند

« انّا اَوحینا الیك » الآیة ـ فرمان آمد که ای سید خافقین! و ای مقتدای کونین! آن نامشی که از عالم وحی بتو رسید، آنرا رسالت خوانند، و پیش از تو مرسلان را هر کس باندازهٔ خویش دادیم، امّا آنچه از وراء عالم رسالت است، وعلی

مشرب (۱) دولت تواست، روا نبود که دست هیچ ظالمی بدان رسد، یـا دولت هیچ رونده‌ای آنرا دریابد. اشارت مهتر عالم چنین است «اوتیتُ القرآنَ و مثلَه معه» چندانکه ازعالم نبوّت بزبان رسالت با شما بگفتیم، از عالم حقیقت بزبان وحی باما بگفتند همانست که گفت «لی‌مع‌اللّٰه وقتٌ لا یَسَع فیه ملكٌ مقرّب ولانبیٌ مرسل»

۲۶ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «یا اَیُّهَاالنّاسُ» ای مردمان! «قَد جاءَکُمُ الرَّسولُ» آمد بشما این فرستاده، «بالحَقِّ» براستی، «مِن رَبِّکُم» از خدای شما، «فَآمِنُوا» بگروید [باو، بآنچه وی‌آورد]، «خَیراً لَکُم» شما راآن به است، «وَاِن تَکفُرُوا» واگر کافرشوید، «فَاِنَّ لِلّٰهِ مافِی‌السَّمٰواتِ وَالاَرضِ» خدایراست هرچه‌درآسمان و زمین چیز است، «وَکانَ اللّٰهُ عَلیماً حَکیماً (۱۷۰)» و خدای دانا است راست‌دانش همیشه‌ای

«یا اَهلَ الکِتابِ» ای اهل کتاب! «لاتَغلُوا فی‌دینِکُم» ازاندازه درمگذرید در دین خویش، «وَلا تَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ» و برخدای مگوئید، «اِلا الحَقَّ» مگر سزای او، «اِنَّمَا المَسیحُ عیسی‌بنُ مَریَمَ» عیسی پسر مریم، «رَسولُ‌اللّٰهِ» رسول خدا است، «وَکَلِمَتُهُ» [و موجود آورده] سخن وی، «اَلقاها اِلیٰ مَریَمَ» که آن سخن به مریم افکند، «وَرُوحٌ مِنهُ» و جانی است ازو [بعطا بخشیده مادر ویرا]، «فَآمِنوا باللّٰهِ وَرُسُلِهِ» بگروید بخدا و فرستادگان او، «وَلا تَقُولُوا ثَلٰثَةٌ» و مگوئید کـه سه است [اللّٰه و عیسی و مریم]، «اِنتَهُوا» باز شید (۲)

۱ ـ نسخهٔ ح شرب ۲ ـ نسخهٔ ح شوید

ازین گفتار ، « خَیراً لَکُم » شما را به است این « إِنَّمَا اللهُ إِلٰهٌ واحِدٌ » که الله خدایست یگانهٔ یکتا (١) ، « سُبْحَانَهُ أَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ » پاکی و دوری ویرا از آنکه ویرا فرزند بود ، « لَهُ مافِی السَّمٰواتِ وَما فِی الْأَرْضِ » او راست هرچه در آسمان و زمین چیز است ، « وَ کَفیٰ بِاللهِ وَکیلاً (١٧١) » وخدای بسنده است بکار پذیری و کار ساری

« لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسیحُ » ننگ نمیدارد عیسی ، « أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلّٰهِ » که اوخدایرا بنده بود ، «وَلَا الْمَلٰئِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ» ونه فریشتگان نزدیك کردگان ، « وَمَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ » وهر که ننگ دارد از پرستش وی ، « وَیَسْتَکْبِرْ » و گردن کشد [از آن] ، « فَسَیَحْشُرُهُم »بهم آرد خدای ایشانرا ، « إِلَیْهِ جَمیعاً (١٧٢) » تا بوی آیند همگان [ما گرویدگان]

« فَأَمَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ » امّا ایشان که بگرویدند ، وکار نیك کردند ، « فَیُوَفّیهِمْ أُجُورَهُم » تمام بایشان سپارد مزدهای ایشان ، « وَیَزیدُهُمْ مِنْ فَضلِهِ » و ایشانرا بیفزاید از عطاء خود ، « وَ أَمَّا الَّذینَ استَنْکَفُوا » و امّا ایشان که ننگ داشتند از پرستش وی ، « وَ استَکْبَرُوا » و گردن کشیدند ، « فَیُعَذِّبُهُم عَذاباً أَلیماً » عذاب کند ایشان را عذابی دردنمای ، « وَلا یَجِدُونَ لَهُم » و نیابندخویشتن را ، « مِن دُونِ اللهِ » فرود ازخدای ، « وَلِیّاً وَلا نَصیراً (١٧٣) » نه کارساری ونه دوستی و نه یاری

« یَا أَیُّهَا النّاسُ » ای مردمان ، « قَدجَاءَکُم » آمد بشما ، « بُرهانٌ مِن رَبِّکُم » دست آویزی وحجّتی ازخداوند شما ، « وَ أَنزَلنا إِلَیکُم » و فرو فرستادیم بشما « نُوراً مُبیناً (١٧٤) » روشنائی پیدا

---

١ ــ نسخهٔ ح بیهمتا

« فَاَمَّا الَّذینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ » امّا ایشان که بگرویدند بخدای ، « وَ اعْتَصَمُوا بِهِ » ودست در وی زدند ، « فَسَیُدْخِلُهُم » درآرد ایشانرا ، « فِی رَحْمَةٍ مِنهُ » در بخشایشی از خود ، « وَ فَضْلٍ » و افزونی [از کردار ایشان] ، « وَ یَهْدِیهِمْ اِلَیهِ » و راهشان مینماید بخود ، « صِراطاً مُسْتَقیماً (۱۷۵) » راهی راست درست

« یَستَفْتُونَكَ » میپرسند از تو ، « قُلِ » گوی [ایشانرا] ، « اللّٰهُ یُفتیکُمْ فِی الْکَلالَةِ » اللّٰه می‌فتوی کند شمارا در کلاله ، « اِنِ امرُؤٌ هَلَكَ » اگر مردی بمیرد ، « لَیسَ لَهُ وَلَدٌ » و او را هیچ فرزند نه « وَلَهُ اختٌ » و او را خواهری بود [از پدر و مادر ، یا از پدر] ، « فلَها نِصفُ ماتَرَكَ » آن خواهر راست نیمی از میراث ، « وَهُو یَرِثُها » و این برادر [پدری و مادری یا پدری] میراث برد از وی ، « اِن لَم یَکُن لَها وَلَدٌ » اگر [بمیرد ، و] او را فرزندی نبود ، « فَاِن کانَتا اثنَتَینِ » و اگر دو خواهر باشند [یا بیش ، از پدر ومادر یا از پدر] « فلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمّا تَرَكَ » ایشانرا از مال دوسیك بود ، « و اِن کانُوا اخوَةً رِجالاً وَنِساء » واگر برادران و خواهران بهم باشند [از پدر و مادر یا از پدر] ، « فلِلذَّکَرِ مِثْلُ حظ الانثَیَین » برادر راست چندانکه دوخواهر را . « یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُم » بیدا میکند خدای شما را احکام خویش « اَن تَضِلُّوا » تا درنادانی بیراه نشید (۱) ، « واللّٰهُ بِکلِّ شَیءٍ عَلیمٌ (۱۷۶) » و خدای بهمه‌چیز دانا است

النوبة الثانیة

قوله‌تعالی « یاایّهاالنّاس» الآیه - این خطاب با اهل‌هردو کتاب است **تورات انجیل** ورسول ایدرمحمد(ص) است ، میگوید ای جهودان و ای ترسایان ! **محمد**

۱ - نسخهٔ ج نشوید

بشما آمد و قرآن آورد ،« فَآمِنُوا خَيراً لَكُم » او را تصديق كنيد، وقرآن براست داريد كه شما را اين به بود از كفر پس اگر كافر شيد (۱) و محمد را دروغ زن گيريد ، ونعمت خداى برخود بپوشيد ، بدرستى بدانيد كه هرچه درآسمانها ورميها خلق است همه آنِ الله است تواند كه شما را برمين فرو برد ، ياآسمان سرشما فرو آرد ، و روزى از شما باز گيرد كفرشما شمارا زيان دارد ، و اگرنه خداى بى نيار است از شما و طاعت شما پس گفت « وكان اللهُ عليماً حكيماً » الله دانا است بعاقبت كارهمگان از كفر و ايمان ، حكيم است درين تكليف كه شما را ميكند ، وميداند كه از شما چه آيد

« يا اهلَ الكتاب » ـ اين خطاب با ترسايان است كه دركار عيسى غلوّ كردند و معنى غلوّ از اندازه در گذشتن است بناحق ميگويد اى ترسايان ! در دين خود از اندازه درمگذريد ، و برالله جز آنكه سزاى وى است مگوئيد ، او را بى عيب وپاك دانيد ، از جفت وفرزند و انباز ، كه ويرا نه انباز است ، نه جفت ، نه فرزند

آنگه صفت عيسى كرد ، و گفت « انّما المسيحُ عيسى بنُ مريمَ » ـ عيسى پسرمريم است نه پسرخدا ، چنانكه ترسايان گفتند « رسولُ الله » رسول خدا است ، نه چنانكه جهودان گفتند كه نيست بدين دو كلمه بر هردو گروه رد كرد آنچه در عيسى گفتند « و كَلِمة » معنى آنست كه بكلمۀ حق دروجود آمد ، كه ويرا گفت « كُن فكان » ، و گفته‌اند ويرا كلمت خواند ، از بهر آنكه خلق بوى هدىٰ يافتند ، چنانكه بكلام وى يافتند

« القٰيها الىٰ مريم » ـ اى اعلَمها و اَخبرها بها كما يقال القيتُ اليك كلمة حسنة ميگويد آن سخن به مريم افكند ، يعنى مريم را ازآن آگاهى داد ، و

---

۱ ـ نسخۀ ج : شوند

خبر کرد از وجود عیسی بی‌پدر ، پس عیسی که مخلوق است و پسر مریم است ، چگونه خدا بود ؟ و مادر وی پیش از وی بوده ، و از وی در وجود آمده ، وخدای قدیم است ، لم یزل ولایزال ، پیش از وی هیچ چیز نه ، و پس از وی هیچ چیز نه مصطفی (ص) گفت «انت الأوّل فلیس قبلك شیءٌ و انت الآخر فلیس بعدك شیءٌ ، و انت الظّاهر فلیس فوقك شیءٌ و انت الباطن فلیس دونك شیءٌ »

« وروحٌ منه » ـ ای امرٌ منه ، لأنه بأمره کان ، وقیل و روحٌ منه ای و نفخةٌ منه ، لأنّ جبرئیل نفخ فی روحها ، فحملت باذن‌الله ، معنی آنست که نفخهٔ جبرئیل بفرمان حق به مریم رسید ، و از آن بار گرفت ونفخهٔ جبرئیل را روح گفت ، لأنها ریحٌ تخرج من‌الرّوح و قیل معناه ، و رحمةٌ منه ، یعنی جعله الله رحمةً لمن تبعه ، وآمن به یدلّ علیه قوله «وأیّدهم بروح منه » ای قوّاهم برحمة منه وقیل الروح ، الوحی اوحی الی مریم بالبشارة و الی جبرئیل بالنفخ ، و الیه ان کن فکان ، یدلّ علیه قوله « یُلقی الرّوحَ مِن امره علیٰ مَن یشاء مِن عباده » مذهب حلولیان و ترسایان آنست که « و روحٌ منه » این « مِن » تبعیض است تا بعضیّت و جزئیت میان خالق و مخلوق اثبات کنند ، و بچنانست که ایشان گفتند ، تعالی الله عن ذٰلك علوّاً کبیراً ! این «مِن» نه تبعیض راست ، بلکه ابتداء غایت‌راست ، چنانکه درآن آیت گفت « سخّرلکم ما فی‌السّمٰوات وما فی‌الأرض جمیعاً منه » اگر « روحٌ منه » اقتضا کند که عیسی بعضی است ازو ، پس «جمیعاً منه» اقتضا کند که هرچه درآسمان و زمین چیز است ابعاض است ازو ، و باتفاق این مِن تبعیض نیست ، پس « و روحٌ منه » همین است ، و جز این نیست

امّا روح درقرآن بروجوه است یکی از آن روح است که اجسام بدان زنده ،

و قبض آن بوقت مرگ قابض الأرواح كند و **مصطفى** (ص) آنرا گفته «الأرواح جنودٌ مجنّدة، فماتعارفَ منها ائتلف، وما تَناكرمنها اختلف و به يقول الله عزّوجلّ «ويسئلونك عن الرّوح قُل الرّوحُ مِن امر ربّى» و **روح**، جبرئيل است لقوله عزّوجلّ «نَزل به الرّوحُ الأمين»، وقال تعالىٰ و «أيدناه بروح القُدس» و **روح** نام فرشته‌ایست عظیم، لقوله تعالىٰ «يوم يقوم الرّوح والملائكة صفّاً» و روح كلام خدا است، لقوله تعالىٰ «يُلقى الرّوحَ مِن امره»، و لقوله تعالىٰ «أوحينا اليك روحاً مِنْ امرنا» و روح بمعنى رحمت است، لقوله «و أيدهم بروحٍ منه» اى برحمة منه، و روح **عيسى** است، و ذٰلك فى قوله «فنفخنا فيه مِن روحنا»، وقوله تعالى «و روحٌ منه»

«فآمِنوا بالله ورسله ولاتقولوا ثلٰثةٌ» ـ اى لاتقولوا بالأقانيم كما قالت النّصارى الله ثلاثةٌ، فأُقنوم الأب، وهوالله سبحانه، وأُقنوم الابن، وهو**عيسى**، وأُقنوم الرّوح، وهى **مريم** اين يك صنف‌اند از ترسايان كه الله را ثالث ثلاثة ميگفتند، يعنى كه اوست و جفت و فرزند ربّ العزة گفت سه مگوئيد، و ازين سخن بازايستيد، و توبه كنيد «اِنتهوا» يعنى توبوا الى الله عزّوجلّ مِن مقالتكم هذه، «خيراً لكم» يعنى يَكُن خيراً لكم

«اِنّما الله الٰه واحدٌ» ـ خدا يكيست، يگانه، يكتا، درذات وصفات بيهمتا و خدائى را سزا

«سبحانَهُ أن يكون له ولد» بسزا بپاكى خويش كرد، و خود را ستود، كه وى را سزد كه خود را ستايد، پاكست و بى‌عيب، بى‌زن و بى‌فرزند، بى‌خويش، وبى پيوند، خود بى‌يار، وهمه عالم را يار، خود بى يار، وهمه عالم را كارساز

«له مافى السّمٰوات وما فى الأرض» ـ او راست هرچه درآسمانها، و هرچه

در رمین ، عیسی و عیر عیسی همهٔ رهی و سدهٔ وی ، همه آفریده و ساختهٔ وی « و کَفیٰ بالله و کیلاً » ـ ای کفیلاً وشهیداً بذلك قال رسول‌الله (ص) « مَن قال اَشهدأن‌لاالـه الّا الله ، وحده ، و اَنّ محمداً عبده ورسوله، و اَنّ عیسی عبده وابنُ امته، و کلمته القاها الـی مریم ، و روحٌ منه ، وانّ الجنّة حقّ ، و انّ النّار حقّ ، ادخله الله مِن ایّ ابواب الجنة الثمانیه شاء»

« لَن یَستنکف المسیح اَن یکون عبداً لِلّه » ـ سبب نزول این آیت آن بود که ترسایان نجران گفتند یا محمد ! چراهمیشه‌صاحب مارا عیب کنی، یعنی عیسی ، و ویرا بد گوئی ؟ رسول‌خدا گفت در وی چه میگویم که آن بد است ؟ گفتند میگوئی که وی بندهٔ خدا است رسول گفت ویرا عیب و عار نیست که بندهٔ خدا است درآن حال جبرئیل آمد ، و بروَفق آن آیت‌آورد « لن یَستنکف المسیحُ اَن‌یکون عبداً لله ولا الملـٰئکة المقرّبونَ » قیل همحَمَلة العرش، وانّما ذکرَهم لأنّ مِن الکفّار مَن اتّخذهم آلهةً

قومی که فریشتگان رابرانبیا تفضیل نهادند، دست درین‌آیت زدند ، وتمسّك باین کردند که « ولَا المَلائکة المقرّبون » ، و این تمسُّك بمذهب اهل حق درست نیست ، و ایشانرا درین‌آیت نام بردن ، و ذکر کردن نه برجهت تفضیل است ، بلکه جواب دو گروه است یکی ترسایان که عیسی را فرزند گفتند دیگرمشرکان عرب که فریشتگان را خدایان ساختند ، و عبادت ایشان کردند ربّ‌العالمین گفت بردّ ایشان که عیسی ننگ ندارد که بندهٔ خدای باشد ای‌ترسایان ! ونه فریشتگان که مقرّبانند از کرامت خدای ، و بیشترین نشرانند ، می‌ننگ دارند از بندگی الله ای مشرکان عرب ! پس معلوم گشت که این دربردّ فریقین گفت ، نه بر وجه تفضیل دیگر جواب آنست که چون ترسایان گفتند نه چون دیگر آفریدگانست ، که

همهٔ آفریدگان از پدر و مادر در وجود آمدند، و عیسی بی‌پدر در وجود آمد پس نه روا باشد که او را چون دیگران بنده گویند. ربّ العزة وانمود که وجود وی بی‌پدر عجب‌تر از فریشتگان نیست که بی پدر ومادر اند، وآنگه همه بندگان اویند، از بندگی می ننگ ندارند. جواب سیوم آنست که آن قوم که این آیت در شأن ایشان آمد، اعتقاد داشتند که فریشتگان برانبیا و برجملهٔ فرزندان آدم فضل دارند، پس ربّ العالمین خطاب با ایشان بروفق اعتقاد ایشان کرد، و این مذهب معتزله و کرامیة و خوارج است. امّا معتقَد جمهور اهل حق درین مسئله آنست که انبیاء ومؤمنان برفریشتگان فضل دارند، که آن فضل و کرامت وتخاصیص قربت، که ربّ العزّة باپیغامبران ومؤمنان فرزند آدم کرد، بافریشتگان نکرد، که فریشتگان اگرچه بحضرت الٰهیّت نزدیکتراند، بَحت هیبت، و نور عزّت محجوب‌اند. و پیغامبران ومؤمنان بنور مشاهدت و نسیم انس وصفاء وکشف و کرامت محبّت مخصوص‌اند. و دلیل تخصیص و تفضیل ایشان برفریشتگان آنست که ربّ العزّة برایشان ثنا کرد، گفت «آمَن الرّسولُ بما اُنزل الیه مِن ربّه و المؤمنون»، و محبّت خود ایشانرا اثبات کرد، گفت «یُحبّهم ویُحبّونه»، و در حق ابراهیم خلیل علی‌الخصوص گفت «واتّخذالله ابراهیم خلیلاً»، و پیغامبران را گفت «انّا اَخلصناهم بخالصةٍ ذکری الدّار و انّهم عندنا لِمن‌المصطفَین الأخیار»، و مؤمنان را گفت «انّ الّذین آمَنوا و عمِلوا الصّالحاتِ اولٰئك هم خیرالبَریّة» و یشهد لذلك مارُوی عن عبدالله بن عمر موقوفاً ومرفوعاً انّ‌الملائکة قالوا یاربّنا خلقتَ بنی‌آدم فجعلتَ لهمُ‌الدّنیا، فَاجعل لنا الآخرة. فقال‌الله تعالی لااجعل صالحَ ذرّیة مَن خلقتُه بیدی، کمَن قلتُ له کن فکان. و رُوی انّه قال (ص) «ما مِن شیءٍ اکرم عندالله مِن بنی‌آدم یوم‌القیامة» قیل یارسول‌الله! ولا الملائکة؟ قال «ولا

الملائکة انّ‌الملائکة محورون بمنزلة الشّمس والقمر، یعنی انّهما فی جریانهما و اُفولهما مسخّران‌محمولان علیهما، والملائکة فی‌معناهما کالمحمولین‌علی‌الطّاعة، لعدم الموانع‌عنها، لیست‌لهم‌نفس آمرة بالسّوء ولاشهوة داعیة، ولاشیطان یُوَسوس ویُزیّن، ولا دنیا تَغرّ وتُمنّی فإذا اطاعوا صارتْ‌طاعتُهم بمنزلة العادة کنفس المتنفّس، وطرف الطّارف وهل‌تستوی طاعة المجاهد والمکابر مع هٰذه الاعداء؟ کمَن یکون فی‌رَوح و راحة؟»

قوله «ومَن‌یَستنکف عن‌عبادته ویَستکبر فسَیَحشرهم الیه جمیعاً». متکبّران وجبّاران را دربن‌آیت بیم‌داد و وعید نمود وایشان سه گروه‌اند برتفاوت گروهی برخدای عزّوجلّ تکبّر کردند، چون **نمرود** و **فرعون** و **ابلیس**، و کسانی که دعوی خدائی کردند، و از بندگی ننگ داشتند و به قال‌الله عزّوجلّ «کذٰلك یَطبع‌الله علی کلّ قلب متکبّر جبّار»، وگروهی به **رسول** (ص) تکبّر کردند چون کفّار **قریش** که گفتند بشری را همچون خود سر فرو ننهیم، چرا نه فریشته فرستادندی؟! یا باری محتشمی چون **ولیدمغیره** از اهل **مکه** یا **عروة‌بن مسعود الثقفی** ازاهل **طائف**، و ذٰلك قوله «لولا اُنزل هٰذا القرآنُ علیٰ رجل مِن‌القریتین عظیم»؟ ربّ‌العزّة این قوم را میگوید. «فَاصرِف عن‌آیاتی الّذین یتکبّرون فی‌الأرض بغیرالحقّ» سیوم قوم آنند که بربندگان خدا تکبّر کنند، و بچشم حقارت بایشان نگرند، وحق از ایشان قبول نکنند، و خویشتن را بزرگ دارند، و خود را ازهمه کس به دانند رسول خدا را پرسیدند که کبر چیست؟ گفت آنکه حق را گردن ننهد، و بچشم حقارت بمردم نگرد یکی از جملهٔ بزرگان دین گفته که مرد کریم چون پارسا شود متواضع گردد، و سفیه چون پارسا شود باد کبر در وی‌پدیدآید و **مصطفی** (ص) گفته «اعوذ بك مِن‌نفحة الکبر»، ودرخبر

است که چون متواضعی را بینید باوی تواضع کنید، وبر متکبر تکبّر آرید، تا حقارت ومذلّت وی پدید آید روز رستاخیز این متکبّران را برصورت مور خرد حشر کنند، در زیر پای خلق افتاده، و بنزدیک خدای عزّوجلّ کس از ایشان خوارتر و ذلیل‌تر نه، که ایشان درتکبّر و جبروت با خدای منازعت کرده‌اند قال النبیّ (ص) «یُحشر المتکبّرون امثالَ الذرّ یوم القیامة، فی صورة الرّجال، یغشاهم الذُّلُّ مِن کلّ مکان، یُساقون الی سجن فی جهنّم یُسمّیٰ بَولِس، تعلوهم نارالانیار (۱) یُسقَون مِن عصارة اهل النّار طینة الخبال» وقال (ص) «لایَدخل الجنّة مثقال ذرّة مِن کبر» فقال رجل انّ الرّجل یُحبّ ان یکون ثوبه حسناً، ونعله حسناً قال «انّ الله جمیل یُحبّ الجمال، الکبر بطَر الحقّ، وغمْط (۲) النّاس» و روی الکبر ان تُسفّه الحقّ و تغمص النّاس و یقال فلان غمص النّاس و غمط النّعمة اذا تَهاون بها ولم یَشکرها

«فامّا الّذین آمنوا وعمِلوا الصّالحاتِ فیُوَفّیهم اجورَهم ویزیدهم مِن فضله».- گفته‌اند که این مؤمنان **مهاجر وانصار** اند، و تابعین، وسلف صالحین، که حقوق دین اسلام بجای آوردند و شرایع وفرایض بجان و دل بپذیرفتند و بپای داشتند، و شریعت واهل آن بزرگ داشتند لاجرم ایشانرا ثواب تمام است، و زیادتی فضل و کرم حق، و ذٰلك مالا عینٌ رأت ولا اُذن سمِعتْ ولا خطرعلیٰ قلب بشر و گفته‌اند زیادتی فضل و کرم آنست که ایشانرا منزلت شفاعت بود، فیمن صَنع الیهم المعروفَ فی‌الدّنیا وإن استَوجبوا النار

۱ - جمع نیر بکسر اول، ناقة ذات انیار ناقهٔ کلان سال که در آن بقیه باشد رجل ذوالنیرین، آنکه قوت او دو چند قوت یار او باشد (منتهی‌الارب) حرب ذات نیرین شدیدة (المنجد) ۲ - غمطه غمطا احتقره و ازدری به (المنجد)

« و امّا الّذینَ اسْتَنکفوا » ـ یعنی عن عبادته ، « وَ اسْتکبروا » عن السّجود له ، « فیُعذّبهم عذاباً الیماً ولا یَجدون لهم مِن‌دون الله ولیّاً » ای قریباً ینفعهم ، « ولا نصیراً » مانعاً یمنعهم من‌الله عزّوجلّ

« یا اَیهَاالنّاس قدجاءکم برهانٌ مِن رَبّکم » ـ برهان اینجا **مصطفی** (ص) است « و اَنزلنا الیکم نوراً مبیناً » ـ و نورقرآن است دریں آیت همچنانکه درسورة **الاعراف** گفت « واتّبعوا النورَ الذی اُنزل معه » یعنی‌القرآن جای دیگر گفت « فآمنوا بالله و رسوله و النور الّذی انزلنا » یعنی القرآن و در قرآن نور است بمعنی دین اسلام ، چنانکه گفت « یُریدون اَن یُطفِؤُا نورَالله بأفواههم و یأبی‌الله الّا اَن یُتِمَّ نورَه » یعنی الّا ان یُظهر دینه و درسورة **نور** گفت « یهدی‌اللهُ لنوره مَن یشاء » یعنی لدینه وجه سیوم نور است بمعنی ایمان ، چنانکه در سورة **الانعام** گفت « وجعلنا له نوراً یَمشی به فی‌النّاس » و در سورة **الحدید** گفت « ویجعل لکم نوراً تمشون به » یعنی ایماناً تهتدون به و در سورة **البقرة** گفت « یُخرجهم مِن‌الظُلُمات الی‌النور » یعنی‌من‌الکفر الی‌الایمان چهارم نوراست‌بمعنی هدی ، کقوله « الله نورالسّمٰوات والأرض » یعنی منوره و هُداه یهتدی مَن فی السّمٰوات ومَن فی‌الارض « مثلُ نوره » یعنی الّذی یَقذفه فی‌قلب المؤمن حتّی یهتدی به پنجم نور است بمعنی نبیّ ، کقوله « نور علیٰ نورٍ » ای نبیٌّ مرسل بعد نبیّ ششم نور است بمعنی روشنائی روز ، کقوله « وجعَل الظّلماتِ والنّور » هفتم نور است بمعنی آن روشنائی که مؤمنان را در صراط بود ، و ذاك فی‌قوله « یَسعی نورهم بین ایدیهم » ، و قال « انظرونا نَقتبس مِن نورکم » یعنی نمشی بضوئکم ، و قال تعالیٰ « یقولون ربّنا اَتمِم لنا نورَنا » هشتم نور است بمعنی بیان حلال و حرام و احکام و مواعظ ، چنانکه گفت « انّا انزلنا التورٰیة فیها هُدیً و نورٌ » یعنی

بیان الحلال والحرام والأمر والنهی حای دیگر گفت « قُل مَن أنزل الکتاب الّذی جاء به موسی نوراً » ؟ یعنی ما فیه مِن الحلال و الحرام والأمر والنهی.

قوله تعالی « فأمّا الّذین آمنوا بالله » ـ یعنی بأنّه واحد لا شریك له ، « وَ اعْتَصَمُوا به » یعنی امتنعوا بطاعته مِن زیغ الشیطان ، « فسَیُدخلهم فی رحمة منه » یعنی الجنّة ، « و فضلٍ » یتفضّل علیهم بما لم یَخطرعلیٰ قلوبهم ، « و یَهدیهم الیه صراطاً مستقیماً » ای دیناً یُثبّتهم علیه

قوله « یَستفتونك » ـ **مقاتل** گفت سبب نزول این آیت آن بود که **جابر بن عبدالله** در **مدینه** بیمار شد ، **مصطفی** (ص) درعیادت وی شد جابر گفت یا رسول‌الله ! انّی کلالةٌ لا ابَ لی ولا ولد ، وکیف اصنع فی مالی ؟ گفت من کلاله‌ام ، نه پدر دارم و نه فرزند ، درمال خویش چکنم ؟ چه فرمائی ؟ **جبرئیل** آمد ، وآیت آورد « یَستفتونك » الآیة ، ای یسئلونك و یستخبرونك

« قُل‌اللهُ یُفتیکم فی‌الکلالة » ـ شرح کلاله در اوّل سورة رفت و روایت از **عمر** که گفت از **مصطفی** (ص) پرسیدم کـه کلاله چیست ؟ گفتا رسول خدا دست برسینهٔ من زد و گفت « یا عمر ! تکفیك آیة الصّیف الّتی اُنزلت فی آخرسورة **النساء** » إِن امرؤٌ هلك لیس له ولد » ـ میگوید اگـر مردی بمیرد ، و از وی فـرزند نماند ، و نه پدر ، این در ضمیر است ، و این ضمیر لابدّ است تا معنی کلاله درست آید « وله اُخت » و خواهری ماند از وی ، یعنی خواهری پدری و مادری ، یا پدری درین آیت بیان میراث اولاد اب و امّ است و اولاد اب ، نه اولاد امّ ، که ذکر اولاد امّ وبیان میراث ایشان در اوّل سورة رفت « وله اُخت فلها نصفُ ماترك» چون این خواهر یکی باشد ویرا نیمه‌ای ترکه رسد « و هو یَرثها إِن لم یکن لها ولد » ـ و اگر این خواهر بمیرد ، و ویرا فرزند و پدر نبود ، برادر از وی میراث

برد ، و جملهٔ ترکت ویرا بود و اگر دوخواهر باشند یا بیشتر که میراث برند از برادر ، ایشان را دو سیك باشد از ترکهٔ برادر و اگر برادران و خواهران بهم آیند بمیراث بردن ، برادران را چندان رسد که دو خواهر را

« یُبیّن الله لکم اَن تَضلّوا » ـ گفته‌اند که این « ان تضلّوا » بجای مصدر است یعنی یُبیّن‌الله لکم الضّلالة ، الله شما را گمراهی روشن میکند ، تا از آن پرهیزند و گمراه نشوند معنی دیگر یُبیّن‌الله لکم کراهة ان تضلّوا ، الله احکام خویش شما را روشن میکند ، از آنکه کراهیت میدارد که شما گمراه شوید و قیل تقدیره یُبیّن‌الله لکم لئلّا تضلّوا « و الله بکلّ شیءٍ علیم » یعلم مصالح العباد فی‌المبدء و المعاد سدی گفت آخر ما نُزّل من‌القرآن ثلاث آیات « یُبیّن‌الله لکم ان تضلّوا » ، « فإن تولّوا فقُل حسبیَ‌الله لا اله الّاهو » ، « واتّقوا یوماً تُرجعون فیه الی‌الله »

النوبة الثالثة

قوله تعالی « یاایّهاالنّاس قد جاءکم الرّسول بالحقّ مِن ربّکم فآمِنوا خیراً لکم » ـ اشارت آیت آنست که درگاه ربوبیّت وجلال احدیّت بی‌نیاز است از طاعت مطیعان ، وپاکست ازعبادت خلقان ، در زمین ودرآسمان اگرهرچه‌آفرینش‌است افلاك وسماوات ، موجودات ومتلاشیات ، همه بکتم عدم باز شود ، پاکی وخداوندی ویرا زیانی نیست ، و از ایشان هیچ پیوندی درنباید احدیّت ویرا صمدیّت وی جمالست ، وصمدیّت ویرا فردانیّت وی جلالست

خبردرست است از ابوذر غفاری عن رسول‌الله (ص) عن الله عزّوجلّ ، انّه‌قال

« یا عبادی انّی حرّمتُ الظّلم علیٰ نفسی و جعلته بینکم محرّماً ، فلا تظالموا (١) یاعبادی ! انّکم الّذین تخطئون باللّیل و النّهار ، و أنا الّذی أغفر الذّنوب ولا اُبالی ، فاستغفرونی أغفرْ لکم ، یا عبادی ! لو انّ اوّلکم و آخرکم و اِنسکم و جنّکم کانوا علی أتقی رجل منکم لم یَزد ذلك فی ملکی شیئاً یاعبادی! لوأنّ اوّلکم وآخرکم و اِنسکم وجنّکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقُص ذلك مِن ملکی شیئاً یا عبادی! لوأنّ اوّلکم و آخر کم و اِنسکم و جنّکم سألونی و اَعطیتُ کلّ انسان منهم ماسأل لم ینقُص ذلك منیّ شیئاً الّا کما ینقص البحر اَن یَغمس فیه المخیط غمسةً واحدة »

« واِن تکفُروا فاِنّ لله ما فی السّمٰوات والأرض » ـ میگوید اگر خلایق جمله فعل بندگی بگذارند ، و کمر طاعت بندگی بگشایند ، نتوانند که از بندگی بیرون شوند ، یا از روی خلقت بند بندگی ازخود بر گیرند ، با عزت قرآن این خبر میدهد که « اِنْ کلّ مَن فی السّمٰوات والأرض الّا آتی الرّحمٰن عبداً » امّا فرق است میان بندهای که از روی آفرینش اسم بندگی بروی افتاد ، و میان بندهای که از روی نواخت و لطف این نام بر وی افتاد ، که « اَسریٰ بعبده » ، « و عبادالرّحمٰن » ، « فبشّر عبادی » ، « انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان » اینان مقبولان حضرت‌اند ، و آنان مطرودان قطیعت نه هر که بنده است او نواختهٔ لطف است یا در بند مهر است بنده براستی دانی کدام است ؟ او که آراسته انعام واکرام است ، و درحضرت وصال ومجلس انس شراب مهر ، او را درجام است

پیر طریقت گفت الٰهی جمال من در بندگی است یا نه زبان من بیاد تو کیست ؟ دولتم آنست که مذکور توام ، ورنه در ذکر من مرا قیمت چیست ؟

« یا اهلَ الکتاب لاتغلوا فی دینکم » ـ غلوّ ایشان در دین آن بود که عبودیّت بجای ربوبیّت بنهادند ، وصفت لاهوت بناسوت فرو آوردند ، وثالث ثلاثه اعتقاد گرفتند

١ ـ تظالم القوم ظلم بعضهم بعضا (المنجد)

و « وحده لاشريك له » از دست بدادند رب‌العالمین گفت « لاتقولوا ثلٰثةٌ انتهوا خیراً لکم انّما اللّٰه الٰـه واحد » سه مگوئید، ازین سخن باز گردید، و بدانید که خدا یکی است، در ذات یکتا، و درصفات بیهمتا، و از عیبها جدا، در صنعهاش حکمت پیدا، در نشانهاش قدرت پیدا، در یکتائیش حجّت پیدا، همه عاجزاند و او توانا، همه جاهل‌اند و او دانا، همه درعدداند و او احد، همه معیوبند و اوصمد « لم یلد ولم یولد ولم یکن‌له کفُواً احد » « لن یَستنکف المسیحُ ان یکون عبداً للّٰه » ـ هرگز در خاطر مریم نیامد که باطن او خزانهٔ قدرت شود، صدف‌وار آن درّ پاك نگاه میداشت تا آن روز که به جبرئیل امین کـه غوّاص بحار قدرتست فرمان آمد که آن گوهر دولت را از صدف اسرار بیرون گیر، و در صحرای وجود بر دیدهٔ اهل آفرینش عرضه کن چون در وجود آمد، قومی در تصرّف ایستادند که نبات بی تخم کی روید؟ وفرزند بی پدر چون بود؟ این بنده نیست، وازبندگی ویرا ننگ نیست، و تقدیر ایشانرا جواب میدهد که در خزانهٔ قدرت این‌چنین اعجوبها بدیع نیست **آدم** بنده است، حلقهٔ بندگی‌در گوش، نه مادر بود او را و نه پدر، فـریشتگان همه بندگان‌اند، نه مادر است ایشانرا نه پدر، و **عیسی** در مهد طفولیّت اوّل سخن که گفت جواب ایشان بود که « انّی عبداللّٰه » من بندهٔ خدایم، مرا از بندگی ننگ نیست، و شرف من خود جز دربندگی نیست رب‌العالمین تحقیق این را گفت « لن یستنکف المسیح ان یکون عبداً لِلّٰه ولا الملٰئکة المقرّبون »

آنگه گفت « وَامّا الّذین استنکفوا و استکبروا فیُعذّبهم عذاباً الیماً » ـ باش تافردا که ایشان که ازبندگی ننگ داشتند، وبرتری جستند، و با ربوبیّت در کبر با و عظمت منازعت کردند، ایشانرا برفتراك بیدولتی آن با کس بندند که میگفت

«أَنا ربّكم الأعلىٰ» ، و ایشانرا سرنگون بدوزخ اندازند ، و ما ایشان گویند باری بنگر که از که ماندستی باز

برتری جستن و استکبار کردن نه کاردینداران است ، ونه راه بندگان بنده باید که طالب مذلّت نفس خویش باشد تا ازجمال دین برخوردار شود او که پیوسته جویای عزّ نفس خویش باشد عزّ درگاه دین از کجا شناسد؟ « إذا أراد اللّه بعبده خیراً دلّه علی ذُلّ نفسه » عمرخطاب را روزی دیدند در عهد خلافت که میآمد و مشکیآب در گردن افکنده گفتند یا امیرالمؤمنین این چه حال است؟ گفت این ساعت رسولان روم رسیدند ، و بامن گفتند که قیصرروم را از سیاست نام تو خواب نماند ، و درهمهٔ روم کس نیست که نه عدل و راستی تو ویرا درستشده است نفس من بخود بازنگرست ، خواستم که بدین مشكآب آن بازنامهٔ نفس خود فرو شکنم آنگه آب در حجرهٔ پیرزنی برد و بازگشت

سفیان ثوری را عادت بودی که جز در صف آخر نه ایستادی ، گفتند یا سفیان! نه اولیتر آنست که اختیار صفاوّل کنی؟ گفت صدر سرای خداوندان بود ، بندگانرا باصدر عزّت چه کار

« یا ایّهاالنّاس قد جاءکم برهانٌ مِن ربّکم و اَنزلنا الیکم نوراً مبیناً » ـ جلال احدیّت منّت مینهد بر نقطهٔ بشریّت که شما را دو چراغ افروختیم یکی در دل ، یکیدرپیش ، آنچه درپیشچراغ سنّت است که عینبرهان است ، وآنچه در دل چراغ ایمانست و نور تابانست خنك مرآن بندهای که میان این دو چراغ روان است عزیزتر ازو کیست که نور اعظم در دلش تابان است! و دیده و روی دوست دیدهٔ دل او را عیانست ، یك نفس بـ دوست بدو گیتی ارزاست ، یك دیدار از آن دوست بصد هزار جان رایگانست .

جان بیر برد تو فرستیم بدین شکر

صد جان بکند آنچه کند بوی وصالت

« فأمّا الّذین آمنوا بالله و اعتصموا به» الآیة ـ از بنده ایمان و اعتصام بحکم بندگی ، و از ربّ العزّة فضل و رحمت بنعت مهربانی آنکه گفت « ویهدیهم الیه صراطاً مستقیماً » ـ ایشانرا هدایت و رشدآن دهد که بدانند که آنچه یافتند از مثوبت ، وآنچه دیدند از کرامت ، بفضل و رحمت خدای بود ، نه بایمان و اعتصام ایشان و به قال النبیّ (ص) « مامنکم مِن احد یُنجیه عمله » قیل ولا انت یا رسول‌الله ؟ قال « ولا أنا ، اِلّا ان یتغمّدنی اللهُ برحمته »

پایان تفسیر سورهٔ نساء

فهرست آیات و سور

الجزء الرابع

سورة النساء

١ ـ جزء خامس از آيه ٢٤ آغاز مشود

الجزء السادس[1]

١ ـ جزء سادس ازآية ١٤٨ آغاز ميشود

فهرست مطالب و تفسیر و تاویل و شرح آیات[1]

۱ ـ در این فهرست هرجا پس از کلمه تفسیر ، کلمهٔ «آیهٔ» آمده آغاز آیه است و همهٔ آیات نیز ذکر شده است تا برای خوانندگان راهنمای خوبی باشد

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه
تفسیر آیهٔ «ولولا فضل الله علیکم »	۶۸۲
تفسیر «وما یضرونك من شیء »	۶۸۴
تفسیر آیهٔ «لاخیر فی کثیر من نجویهم »	۶۸۴
تفسیر «ومن یفعل ذلك ابتغاء مرضات الله »	۶۸۵
تفسیر آیهٔ «ومن یشاقق الله من بعدما »	۶۸۶
تفسیر «ویتبع غیر سبیل المؤمنین»	۶۸۷
تفسیر «نوله ما تولی ونصله »	۶۸۹
تفسیر آیهٔ «ان الله لایغفر أن یشرك به ویغفر مادون ذلك »	۶۸۹
تفسیر «ومن یشرك بالله فقد ضل »	۶۹۰
☆☆☆	
شرح وتأویل «ومن یعمل سوءاً اویظلم »	۶۹۱
داستان اسلام آوردن سعد معاذ	۶۹۲
شرح «ومن یکسب اثماً »	۶۹۴
شرح «ومن یکسب خطیئه »	۶۹۴
شرح وتأویل «ولولا فضل الله علیکم »	۶۹۴
شرح «لاخیر فی کثیر من نجویهم »	۶۹۵
☆☆☆	
ترجمهٔ آیات ۱۱۷ تا ۱۲۴	۶۹۵
تفسیر آیهٔ «ان یدعون من دونه الا اناثا »	۶۹۷
تفسیر «وان یدعون الاشیطاناً مریداً»	۶۹۸
تفسیر آیهٔ «لعنه الله وقال لاتخذن من عبادك نصیباً مفروضاً »	۶۹۸
تفسیر آیهٔ «ولاضلنهم ولامنینهم »	۶۹۸
تفسیر «ولآمرنهم فلیغیرن خلق الله»	۶۹۹
تفسیر «ومن یتخذ الشیطان ولیاً »	۷۰۰
تفسیر آیهٔ «یعدهم ویمنیهم »	۷۰۰
تفسیر آیهٔ «اولئك مأویهم جهنم »	۷۰۰
تفسیر آیهٔ «والذین آمنوا وعملوا الصالحات »	۷۰۱
تفسیر آیهٔ «لیس بأمانیکم ولا امانی اهل الکتاب »	۷۰۱
تفسیر «من یعمل سوءاً یجز به»	۷۰۲
تفسیر آیهٔ «ومن یعمل من الصالحات ... ظلمهم »	۷۰۲
☆☆☆	
شرح وتأویل «ان یدعون من دونه الا اناثاً »	۷۰۴
شرح «ولأضلنهم ولأمنینهم »	۷۰۶
☆☆☆	
ترجمهٔ آیات ۱۲۵ تا ۱۳۵	۷۰۷
تفسیر آیهٔ «ومن احسن دینا ممن اسلم »	۷۱۰
تفسیر «واتخذ الله ابراهیم خلیلا»	۷۱۰
تفسیر آیهٔ «ولله مافی السموات »	۷۲۳
تفسیر آیه «ویستفتونك فی النساء قل الله یفتیکم فیهن »	۷۱۳

(١) جزء سادس از آیهٔ ١٤٨ آغاز میشود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷	۱۲	اَمرْنا مُترِفیها ففَسَقوا	اَمرْنا مُتْرَفیها فَفَسَقُوا
۲۰	۱۷	حهود مطلق حهود ماری	حهودمطلق . حهودباری
۲۱	۲۰	یتعظ الاَولواللبّ (والحجی)	یتّعظُ . الاُولواللبِّ والحجیٰ
۲۳	۹	إِنّما	اَنّما
۲۵	۸	کشت	گشت
۲۶	آخر	تحشرُنَ	تُحشَرُونَ
۲۷	۶	یُؤَیَد	یُؤَیِّدُ
۲۹	۱۲	لاَتردّ له رآیة	لاُتُرَدُّ له رایةٌ
۳۱	۵	بامسلمانان	بامسلمانان
۳۳	۳	کرگاان	گرگانی
۳۴	۱	وَالمساطیر المتمایره	وَالسّاطِر المُتَمطِرَة
۳۴	۱۸	وَزّین لَهم الشیطانْ	وَزینَ لهمْ الشیطانْ
۳۵	آخر	وَالقَسطرة	والمقمطره
۳۶	۶	المطَه	المطه
۳۶	۱۰	ابا اُسامه	أبا اسامةَ
۳۶	۱۲	عروجَلَ محاقّ عر	عزَّ وجلّ ان محاق عزاً
۳۷	۹	فما اُحد وقُوتّل	فَما احدَ وقُوبِلَ
۳۸	٤	لاماتیما الساعة ان بطن الاطما	«لاتأتیما الساعة» ، «ان بطنَ الاطماً»
۳۸	۱۵	للذّین اَتقّوا	للذینَ آمنوا

صحیح	غلط	سطر	صفحه
وار عزّ وصال ما دُلِّ	وازعزّ وصالُ بِاَدُلِ	١٢و١٣	٣٩
وَلاَ یَتَعَوَّطنَ وَلاَ یَجِصنَ ولا یَیشِبنَ .	ولایتغوطن	١٥	٣٩
اُفیحَ	اُفیحُ	٢	٤٤
ممسابرَ	ممسابرِ	٣	٤٤
فَقُلْ اَسْلَمْتُ	فَعُل اَسلَمْتُ	٣	٤٥
فَقَدِ	فقّد	٧	٤٥
اَدْخُل	اَدحلُ	١٠	٤٧
فَلِاُمِكَ لِاُمّی	فُلاَمّكَ لاَمّی	١٣	٤٧
اُخلصِ	اِخلصِ	١٨	٤٧
مَنِ اسْتَطاَ فَلیُکثِرْ	مِنَ استَطاَ فلیکثر	٢١	٤٧
لا اله الّاهو	لا اله اللّٰهو	٨	٤٩
قیام و قیم	قیامّ وقیمّ	١٢	٥١
و اَقسَطَ قسطَه	و اُقسَطَ قسطُه	١٧	٥١
کرد آید	کردآید	١٢	٥٣
وَمَن اَتّنعَمی	وَمَنْ اِنعَمیْ	١٧	٥٣
اررقنا و وقّقنا	اررقنا روقّقنا	١٢	٥٥
ثمّ صدقوا حتّیوحدوا	ثم صدقوا علیوحدوا	١٢	٥٦
ولعیبها مںعیںها کُحلٌ	ولعیبهما مںعیںهما کحُلٌ	٧	٥٩
تَوَاّمی وَ اَلحِقمی	توَقتی و اَلحقمیٰ	٢	٦٠
یُدعَونَ	یَدعُونَ	١٣	٦٠

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦١	٣ و ٣	وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ... يُظْلَمُونَ	وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ . يُظْلَمُونَ
٦٣	١	مَحْمَدَةٌ	مَحْمَدَةٌ
٦٥	١٣	إن نَطَنُّ إلّا طما	إنْ نَظُنُّ إلّا ظنّاً
٦٦	١٠	اُجرُهم انّا سوفُ	اَجرُهم انّا سوفَ
٦٩	١٣	تَتَموا	تَتَّقُوا
٦٩	آخر	تِجَدُ	تَجِدُ
٧٠	٧	المَلَك	المُلك
٧٠	١٦	تَعطى	تُعطى
٧١	٧	كمت وبواحتِ سِلمانٌ منّا اهلُ	كمت بواحب سَلمانُ منا اهلَ
٧٤	٥	قوتَ يومه فكانما حَيرّت	قوتُ يومه فكأنما حيرَت
٧٤	٧	ثُمّ رايت	ثَمّ رأيت
٧٧	٣	اُكُرِهَ وقلَه	اُكرِهَ وَ قلَهُ
٧٨	٤	والىٰ اللهِ المَصِيرٌ	وإلَى اللهِ المَصيرُ
٧٨	٦	وآستانسد	واستانسد
٧٩	١٣	نَوَدَ	نودُ
٧٩	١٤	نَيَهِه	نَيهُ
٨٠	١١	تُوتی المُلكَ المُلكِ	تؤتِی الماكَ المُلكَ
٨٩	٥	وعلم محكم	وعمل محكم
٩٠	٦	نمودِ كارآں	نمود كارِ آں
٩٠	١٧	بالدَّرارِیَ	بالدراری
٩٢	١٠	نحَوں	نحُوں

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۷	۱۷	وَ الْأَنْكَارِ	وَالْإِنْكَارِ
۱۰۰	۱۱	«رحیم»	«رحم»
۱۰۵	۱۱	يعذّبه	يعذّنه
۱۰۹	آخر	الرَّوَاسِيُ	الرَّوَاسِى
۱۱۶	۱۸	إِدبَارَ	أَدبَارَ
۱۲۰	۱۰	حدثنى وحدثتُه	حدّثنى وحدّثته
۱۲٤	۱	بوجهك المنسر	و وجهك المسير
۱۳۸	۱۰	فاما الدين	و أمّا الّدين
۱٤۹	۱	وَقدُ	وَفْدُ
۱۶۹	۱۳	مححاص	فحاص
۱۷۱	۱۷	لم يُعطَ	لَمْ يُعطِ
۱۷۳	۹	مَن كَذَب	مَن كَذَبَ
۱۸۵	۳	يُمَيِّز	يَميزَ
۱۸۹	٤	أَمَةُ	لَمَةَ
۲۰۰	بالای صفحه	جزء سوم	جزء چهارم (این اشتباه باصفحهٔ ۲۶٤ درهمهٔ صفحاتی کــه شمارهٔ روح دارند روی داده است)
۲۱۸	۱۰	وای تخج	ولا تَخجَ
۲۲۰	۱۱	محرف	محرّف
۲٤۰	۱	لعهدی	بعهدی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۹	۱۱	صلاح	سلاح
۲۶۴	۱۴	واطیعوا الرّسول	و الرّسول
۲۶۴	۱۰	نوی پرنوی	نوی برنوی
۲۶۸	۱۷	جماعتی	حماعتی (اسم خاص نیست)
۲۷۵	۷	برأتان	براءتان
۲۷۶	۱۱	حکایةٌ	حکایةً
۲۸۰	۶	تمأوا	تمآوا
۳۱۰	۱۹	وَلَا تَلوُونَ	وَلَا تَلوُنَ
۳۷۹	۱۴	عبدالله	عبدالله (اسم خاص نیست)
۴۴۲	۹	اسألتُ	سألتُ
۴۴۳	۱۶	الأنتَیں	الأنثَیں
۴۴۷	۱۲	فَاعْدِ	فَاعد
۵۱۱	۳	ـ۷	ـ۹
۵۵۳	۸	ابوعمر	ابوعمرو
۵۹۳	۱	مالِ	فَمال
۶۳۴	۲	واسلة	واثلة
۷۳۷	۱۳	لا یُذکر	لا د ۱ ر
۷۴۲	۵	الدّرکَ	الـ ك
۷۵۰	۲	محاص	محاص